روضة الواعظین

محمد بن حسن فتال نیشابوری

ترجمه و تحشیهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی

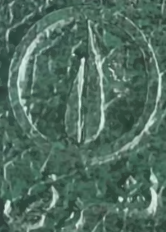






نشر نی

۲۵۰۰ ریال



روضة الواعظين

وبصيرة المتعظين

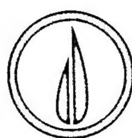
روضة الواعظین

و بصیرة المتعظین

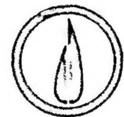
ابوجعفر محمد بن حسن فتال نیشابوری
درگذشته به سال ۵۰۸ هجری قمری



ترجمه و تحشیه
دکتر محمود مهدوی دامغانی



نشر نی



نشر نی: تهران، بولوارکشاورز، پاساژ سامان، شمارهٔ ۷ (تلفن: ۶۵۹۵۸۵).

فتال نیشابوری، ابوجعفر محمدبن حسن

روضةالواعظین وبصیرةالمتعظین

ترجمه و تحشیهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی

چاپ اول: تهران، ۱۳۶۶

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

طراح جلد: مسعود سپهر

فهرست‌ساز: محمد جواهر کلام

حروفچینی: چاپ قیام

لیتوگرافی: موج

چاپ: چاپخانه ۱۷ شهریور

فهرست اجمالی مندرجات

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

مقدمهٔ مترجم

الحمد لله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی محمد خاتم‌النبیین و علی اهل بیته الطاهرین المعصومین.

پیش از آنکه دربارهٔ شرح حال و آثار **محمدبن‌حسن فتال نیشابوری** مؤلف کتاب روضة‌الواعظین مطلبی نوشته شود اشارهٔ مختصری به‌اوضاع سیاسی و اجتماعی قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم هجری سودمند است تا برای خوانندگان گرامی موضوع کشته‌شدن این مرد عالم به‌دست برادرزادهٔ نظام‌الملك بیشتر روشن گردد.

چهرهٔ واقعی بنی‌عباس که نخست با شعار «الرضا من آل‌محمد» و با وعده‌های آنچنانی برای رفع ظلم و تبعیض‌نژادی بر قدرت دست یافتند، بسیار زود آشکار شد. آنان دست به‌کشتار بزرگان خاندان علی‌علیه‌السلام زدند و رفتارشان با خاندانهای ایرانی هم چنان بود که نیازی به‌بیان آن نیست. در نتیجه چنان شد که در گوشه و کنار شنیده می‌شد که «یا لیت جور بنی‌مروان عادلنا» و آزادگانی چون دعبل خزاعی می گفتند:

«اری امیة معذورین ان غدروا		ولا اری لبنی‌العباس من عذر»[1]

خلیفگان عباسی به‌ستیزهٔ آشکار خود نسبت به‌آل امیرالمومنین علی(ع) و شیعیان اعم از زیدیه و سادات‌حسنی و اسماعیلیه و واقفیه و اثنی‌عشریه و با ایرانیان ادامه دادند و با مراجعه به‌کتابهایی چون تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری و مروج‌الذهب مسعودی و مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی وکامل ابن‌اثیر می‌توان نمونه‌های آنرا دید.

در این میان هرگاه خاندانهایی چون‌آل بویه و نظایر ایشان به قدرت می رسیدند وضع سرسپردگان و شیعیان خاندان عصمت و طهارت بهتر وآسوده‌تر می‌شد.

هرچند بنی‌عباس، از چیرگی عنصر ترك و غلامان ترك‌نژاد هم خاطرهٔ خوشی نداشتند و چیرگی ایشان بر خلیفه چنان شدکه درکوی و برزن این ترانه به‌گوش می‌رسید:

«خلیفة فی قفص، بین وصیف و بغا		یقول ما قالا له کما تقول الببغاء»[2]

---

۱. عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق (رض) ص ۲۵۱، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری.

۲. مروج‌الذهب، مسعودی، ص ۳۲۵، ج ۷، چاپ باربیه دومینار، پاریس، افست ۱۹۷۰ تهران.

(خلیفه‌یی که در قفس میان وصیف و بغا ــ از سران ترکان ــ قرار دارد و هرچه آن دو بگویند طوطی‌وار می گوید.)

ولی سرانجام برای نجات موقت از قیامهای علویان و فاطمیان و خاندانهای ایرانی، ترکان را تقویت کردند و نخست غزنویان و سپس سلجوقیان را بر دیگران ترجیح دادند و بدیهی است که روی کار آمدن طغرل سلجوقی که به‌هنگام دیدار خلیفه بر خاك جبین می‌ساید و بر فرش او بوسه می‌زند[1] برای خلیفه سودمندتر است تا شنیدن تهدید عالمی آزاده و بزرگ چون سید رضی که می فرمود:

ما مقامی علی‌الهوان وعندی — مقــول صارم و انف حمی
البس‌الذل فی بلاد الاعادی — و بمصـرالخلیفـةالعلـوی[2]

نتیجهٔ تسلط مشتی بیابانی و سخت گیری نسبت به‌شیعیان و مخالفان بنی‌عباس چنان شد که به‌قول بیهقی برای کشتن مردی چون حسنك وزیر:

«دو مرد پیك راست کردند با جامهٔ پیکان که از بغداد آمده‌اند و نامهٔ خلیفه آورده که حسنك قرمطی را بر دار بایدکرد و به‌سنگ بباید کشت تا بار دیگر بر رغم خلفا هیچکس خلعت مصری نپوشد.»[3]

در دورهٔ سلجوقیان دو مذهب حنفی (مذهب پادشاهان) و شافعی (مذهب خاندان نظام‌الملك طوسی) بر دیگر مذاهب ایران چیره بود و میان همان دو گروه هم‌چنان تعصبی رایج بود که از این داستان که در تجارب‌السلف آمده‌است می‌توان به‌چگونگی آن پی برد:

«سلطان ملکشاه در اصفهان مدرسه‌یی بنا کرد در محلهٔ کران. چون خواستند بنویسند که در این مدرسه کدام طایفه باشند، از سلطان پرسیدند. گفت: اگر چه من حنفی مذهبم اما این چیز از برای خدای تعالی ساخته‌ام؛ قومی را مخصوص کردن و طایفه‌یی را ممنوع و محروم داشتن وجهی ندارد. بنویسند که اصحاب هر دو امام (ابوحنیفه و شافعی) در این مدرسه ثابت باشند علی‌التساوی والتعادل. و چون سلطان مذهب امام ابوحنیفه داشت خواستند که نام امام ابوحنیفه پیش از امام شافعی بنویسند، خواجه نگذاشت! و مدتی آن کتاب موقوف ماند و سلطان می‌فرمود تا خواجه را رضا نباشد، هیچ ننویسند. عاقبت بر آن قرار گرفت که بنویسند: وقف علی اصحاب‌الامامین، امامی الائمه صدری الاسلام.»[4]

درحالی که به‌قول استاد محترم دکتر ذبیح‌الله صفا همهٔ مدارسی را که خود با نام نظامیه ساخته‌بود فقط وقف بر شافعیان کرد.

برای اطلاع از عقیدهٔ نظام‌الملك دربارهٔ شیعیان اثنی‌عشری به‌مطالب صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۲ سیاست‌نامه، چاپ مرحوم عباس اقبال، ۱۳۲۰ شمسی، مراجعه شود که نموداری

---

۱. تاریخ سلسلهٔ سلجوقی، ترجمهٔ زبدةالنصره و نخبةالعصره بنداری، ترجمهٔ آقای محمد حسین جلیلی، ص ۱۶.
۲. دیوان سید رضی، چاپ بیروت، ص ۹۷۲.
۳. تاریخ بیهقی، چاپ ۱۳۵۶ شمسی، مشهد، مرحوم دکتر علی اکبر فیاض، ص ۲۳۲.
۴. تجارب‌السلف هندوشاه، ص ۲۷۷.

اندك و مشتی از خروار است.[۱]

طبیعی است که در چنین دوره‌یی نوشتن کتابهایی چون بعض فضایح الروافض و پاسخ آن به‌قلم عبدالجلیل قزوینی رازی با نام النقض و نظایر آن معمول و متداول بوده است. بنا نیست در این مقدمهٔ کوتاه سخن را در این باره به‌درازا کشانم، و فقط به‌تذکر این نکته قناعت می‌کنم که این خشونت دربارهٔ علمای مذاهب دیگر هم گاه دیده‌می‌شود. در سال ۵۴۸ هجری که غزان بر نیشابور چیره شدند، محمدبن یحیی‌بن منصور ترشیزی (کاشمری) را که رئیس شافعیان بود با انباشتن خاك در دهانش خفه‌کردند.[۲]

خاقانی در دیوان خود دو قصیدهٔ بسیار شیوا در مرثیهٔ این مرد سروده است، یکی بامطلع

«آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد»

دیگری بامطلع

«تا درد ومحنت است در این تنگنای خاك محنت برای مردم و مردم برای خاك»

و درآن می‌گوید:

«دیدآسمان که بر دهنش خاك می‌کنند واگه نبد که نیست دهانش سزای خاك»[۳]

بنابراین به‌راستی می‌توان این دوره را دورهٔ اعتساف دانست و هیچ شگفت‌انگیز نیست که نویسندهٔ روضة‌الواعظین با توجه به‌آنچه دربارهٔ فضایل و مناقب خاندان عصمت و طهارت نوشته است به‌دست برادرزادهٔ نظام‌الملك کشته شود.

شرح حال مولف کتاب:

محمدبن حسن‌بن علی‌بن احمد فتال از مفسران و متکلمان و واعظان نام‌آور شیعه در قرن پنجم و دههٔ اول قرن ششم هجری است. کنیه‌اش ابوجعفر و در برخی از کتابها ابوعلی و لقب دیگرش ابن‌الفارسی است.[۴]

تاریخ تولدش در هیچیك ازکتابهای تذکره و رجال که در فاصلهٔ قرن ششم هجری تاکنون تألیف شده، نیامده‌است. درکتاب روضة‌الواعظین هم هیچگونه تصریحی در این مورد دیده‌نمی‌شود، ولی قرینه‌یی در این باره در دست است و درآن باره توضیح داده خواهدشد.[۵]

۱. برای اطلاع بیشتر در مورد اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی این قرن می‌توان به بحث مستوفای استاد دکتر ذبیح‌الله صفا در جلد اول و دوم تاریخ ادبیات در ایران مراجعه کرد.

۲. ابن‌خلکان، وفیات‌الاعیان، ص ۳۶۰، ج ۴، چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر.

۳. برای اطلاع از تمام این دوقصیده به‌صفحات ۱۴۰ و ۲۱۶ دیوان خاقانی، چاپ ۱۳۳۶ خورشیدی، امیرکبیر، تهران، مراجعه فرمایید.

۴. در نوشتن شرح حال فتال از مقدمه‌های استاد سید محمد مهدی خرسان بر چاپ نجف، ۱۳۸۶ قمری و آیة‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی بر چاپ قم، بهره برده‌ام.

۵. نام و شرح حال و آثار فتال نیشابوری در کتابهای زیر آمده‌است:

۱ــ معالم‌العلماء ابن شهرآشوب، ذیل شمارهٔ ۷۶۹، ص ۱۱۶، چاپ نجف، ۱۳۸۰ ق.

۲ــ مناقب ابن‌شهرآشوب، ص ۱۲، ج ۱، چاپ قم.

←

نام پدرش درکتاب‌های رجال به‌صورتهای حسن، احمد و علی گفته شده ولی صحیح آن همان است که شاگردش محمدبن علی بن شهرآشوب درکتابهای معالم‌العلماء و مناقب خود آورده‌است و این دوکتاب نزدیکترین منابع به‌زمان اوست. ابن شهرآشوب که متولد ۴۸۹ قمری است به‌هنگام کشته‌شدن فتال نوزده‌ساله بوده‌است.

استاد محترم سید محمد مهدی خرسان در مقدمهٔ خود بر روضة‌الواعظین چاپ نجف نوشته است که چون پدر و پدربزرگ و پدر پدربزرگش همگی از بزرگان علم و ادب بوده‌اند، نسبت او به‌هر یك از ایشان درست است. وانگهی این گونه نسبت معمول است و اشخاصی همچون ابن‌طاووس، ابن‌شهرآشوب، ابن‌معد، ابن‌حمزه و ابن‌سعید منسوب به پدربزرگ خود هستند. برخی هم پنداشته‌اند محمدبن‌حسن و محمدبن‌احمد یا محمدبن‌علی دو تن هستند و در این باره درکتابهای رجال بحث و اظهارنظر شده‌است و برای اطلاع بیشتر به‌مباحث مرحوم مجلسی در بحار و میرزا عبدالله افندی در ریاض و میرزا محمد باقر خوانساری در روضات مراجعه بایدکرد. از لقب ابن‌الفارسی او ایرانی‌نژادبودنش معلوم می‌شود. فتال هم هرچند بیشتر به‌معنی نخ‌تاب و فتیله‌ساز آمده‌است ولی درکتب لغت معنای دیگر آنرا بلبل و هزاردستان ضبط کرده‌اند[1] و گروهی از نویسندگان کتابهای رجال گفته‌اندکه این لقب به‌سبب خوش صوتی و طلاقت زبان به‌او داده شده‌است و در این روزگار هم بلبل و عندلیب از لقب‌های معمول برای اهل منبر و مداحان اهل بیت عصمت و طهارت است.

فتال عمری نسبتاً طولانی داشته و قرینه‌یی در دست است که ولادت او نمی‌تواند بعد از سال ۴۲۵ هجری باشد و اگر شهادت او را در سال ۵۰۸ بدانیم به‌هنگام مرگ

۳ــ فهرست منتجب‌الدین ضمیمهٔ بحار، ص ۲۷۲، ج ۱۰۵، چاپ جدید.
۴ــ رجال ابن‌داود حلی، ص ۱۶۳، ذیل شمارهٔ ۱۲۹۸، چاپ ۱۳۹۳ ق.
۵ــ بحارالانوار مجلسی، ج ۱، ص ۱۰۱ مقدمه از چاپ جدید به‌قلم مرحوم آقای حاج شیخ عبدالرحیم ربانی و ص ۸ از متن ج ۱ به‌قلم مرحوم مجلسی قدس‌سره.
۶ــ ریاض‌العلما. میرزا عبدالله افندی، ص ۲۷، ج ۵، چاپ ۱۴۰۱، قم.
۷ــ امل‌الامل شیخ حر عاملی، ص ۲۶۰، ج ۲، چاپ ۱۳۶۳ ش، قم.
۸ــ جامع‌الرواة اردبیلی، ص ۶۲، ج ۱، بدون تاریخ.
۹ــ رجال مامقانی، ذیل شمارهٔ ۱۰۳۳۳.
۱۰ــ فوائدالرضویه محدث قمی، ص‌ص ۴۶۹ و ۵۷۴، چاپ مرکزی تهران.
۱۱ــ الکنی والالقاب مرحوم محدث قمی، ص ۹، ج ۳.
۱۲ــ روضات‌الجنات میرزا محمد باقر خوانساری، ص ۲۵۳، ج ۶، چاپ اسماعیلیان.
۱۳ــ الذریعهٔ مرحوم تهرانی، ذیل «التنویر» و «روضة‌الواعظین».
۱۴ــ ریحانة‌الادب مرحوم مدرس تبریزی، ص ۱۸۸، ج ۳، چاپ ۱۳۶۹ ق.
۱۵ــ شهداءالفضیلة مرحوم امینی، ص ۳۷.
۱۶ــ معجم رجال‌الحدیث، حضرت آیة‌الله‌العظمی خویی مدظله، ذیل شمارهٔ ۱۰۱۲۷.
۱۷ــ لسان‌المیزان، ابن‌حجر، ص ۴۴، ج ۵، چاپ حیدرآباد.
۱۸ــ ایضاح‌المکنون بغدادی، ص‌ص ۳۳۴ و ۵۶۸، افست ۱۹۶۷ میلادی، تهران.
۱۹ــ معجم‌المولفین عمررضا کحاله، ص ۲۰۰، ج ۹.
۱. مراجعه شود به‌لسان‌العرب، ص ۵۱۴، ج ۱۱، چاپ جدید حوزه.

حدود هشتادسال عمر او بوده‌است. آن قرینه ایـن است که ابـن‌شهرآشوب در صفحهٔ ۱۲ جلد ۱ مناقب می‌نویسد روایتی را که از سیدمرتضی علم‌الهدی نقل می‌کنم از فتال است که او و پدرش هر دو از آن بزرگوار شنیده و نقل کـرده‌اند و با توجه به این‌که وفات سیدمرتضی بدون هیچ اختلافـی در ۴۳۶ هجری بـوده‌است، نباید سن فتال در آن هنگام کمتر از ده یازده‌سال بوده‌باشد و بعید است درکمتر از ایـن سن و سال، هرچند به‌عنوان همراهی پدر و به‌اصطلاح مستمع آزاد، به‌محضر درس سیدمرتضی راه یافته‌باشد.[۱]

فتال از درس شیخ طوسی و پسرش هم بهره‌مند شده‌است، و چون ابـن‌شهرآشوب متولد ۴۸۹ هجری است و فتال را از استادان بزرگ خود شمرده‌است لابد تـا سالهای نخست قرن ششم، مثلاً تا حدود ۵۰۵، مقیم عراق بوده و سپس به‌خـراسان کـوچ کرده و مقیم نیشابور شده‌است.

دربارهٔ چگونگی کشته‌شدن فتـال و سبب آن درکتب تذکـره و رجـال توضیحی داده نشده‌است ولی در همهٔ کتابهای رجال شیعه در این باره تصریح شده‌است که به‌دست شهاب‌الاسلام، برادرزاده یا خـویشاوند نزدیـك نظام‌الملك، کشته شده‌است و لقب شهید در بسیاری از منابع برای او آمده‌است.

شیخ منتجب‌الدین در تاریخ ری[۲] و ابـن‌حجر در لسان‌المیزان تاریـخ کشته‌شدن فتال را ۵۰۸ هجری نقل کرده‌اند.

کسی که فرمان بـه‌قتل او داده، شهاب‌الاسلام عبدالـرزاق است که از او بـه‌رئیس نیشابور تعبیر شده‌است. ایـن شخص به‌تصریح ابـوالحسن علی‌بن زیـد بیهقی در تاریخ بیهق[۳] برادرزادهٔ نظام‌الملك و پسر فقیه اجـل ابـوالقاسم عبدالله است. بیهقی او را بـا عنوان امام وزیر آورده‌است.

ناصرالدین منشی کرمانی هم در صفحهٔ ۵۸ کتـاب نسائم‌الاسحار او را بـرادرزادهٔ نظام‌الملك می‌داند و می گوید بـا آنکه از علمای دینـی بود به‌فرمان سنجر از مـدرسه و محراب به‌سریر وزارت منتقل شد و همهٔ زهد و پرهیزش به‌صفات نکوهیده و کـردارهای ناپسند مبدل شد.

بنداری اصفهانی در زبدة‌النصرة و نخبة‌العصره می گوید: پس ازکشته‌شدن فخرالملك در ۲۳ ذی‌حجهٔ ۸۱۱ به‌دست قـایماز کج کلاه غلام سنجر، بـرادرزادهٔ نظام‌الملك، شهاب الاسلام عبدالدوام به‌وزارت رسید. هـم خشم داشت و هم بخشش و در هفدهم محرم سال ۵۱۵ در سرخس بمرد.[۴]

غیاث‌الدین‌خواندمیر هم در دستورالوزرا می‌نویسد: «با وجودآنکه در سلك علمای اعلام انتظام داشت چـون بـر مسند وزارت نشست بخار غرور و پنـدار به‌کاخ دمـاغ او

---

۱. فتال در مجلس ششم روضة دربـارهٔ مطلبی می گوید: «قال‌الشیخ‌الامام‌السید»، که ظاهراً سید مرتضی است.

۲. به‌نقل از صفحهٔ ۱۰۱ مقدمهٔ مرحوم ربانی شیرازی در جلد اول بحار، چاپ دارالکتب‌الاسلامیه.

۳. تاریخ بیهق، چاپ مرحوم احمد بهمنیار، ص ۷۵.

۴. تاریخ سلسلهٔ سلجوقی، ترجمهٔ آقای محمد حسین جلیلی، ص۳۲۱، چاپ بنیاد فرهنگ.

تصاعد نمود.»[۱] زامباور درکتاب معجم‌الانساب شروع وزارت شهاب‌الاسلام را پانصدو سیزده هجری می‌داند[۲] ولی باید سخن بنداری را صحیح‌تر دانست. راوندی در راحة‌الصدور و ابن تغری بردی در النجوم‌الزاهرة از شروع وزارت او چیزی نگفته‌اند و مانعی ندارد که او پیش از شروع وزارت خود فتوی به‌قتل فتال داده‌باشد و ظاهراً ریاست مذهبی نیشابور با او بوده‌است.

به‌نقل خلیفهٔ نیشابوری در صفحهٔ ۱۵۲ تلخیص تاریخ نیشابور، آرامگاه فتال درجلو گورستان حیرهٔ نیشابور و معروف بوده‌است.[۳]

آثار و مولفات فتال:

دوکتاب «التنویر فی معانی‌التفسیر» و «روضة‌الواعظین» در بیشترکتابهایی که شرح حال فتال درآنها آمده، برای او ثبت شده‌است. درکتابهای فهرست هم این هر دوکتاب بدون هیچگونه تردیدی به‌او نسبت داده شده‌است. مثلاً بغدادی در ایضاح‌المکنون و عمررضاکحاله در معجم‌المولفین و مرحوم آقابزرگ تهرانی در الذریعه هر دوکتاب را آورده‌اند.

ابن شهرآشوب در مناقب، کتاب دیگری به‌نام مونس‌الحزین را از مولفات فتال می‌داند و یکی از مناقب حضرت امام حسن مجتبی(ع) را ازآن نقل کرده‌است و مرحوم علامهٔ مجلسی هم در بحار آنرا آورده‌است. مرحوم محدث قمی هم در تجدیدنظری که ضمن شرح حال فتال در فوایدالرضویه فرموده، این موضوع را آورده‌است.[۴]

کتاب «التنویر فی معانی‌التفسیر» از جمله تفاسیر ارزشمند شیعه بوده و معلوم می‌شود در همان قرن ششم بسیار مشهور بوده‌است، زیرا عبدالجلیل قزوینی رازی درکتاب النقض که حدود پنجاه سال پس از وفات فتال تألیف شده‌است آنرا در ردیف تبیان شیخ‌طوسی و مجمع‌البیان طبرسی می‌شمرد.[۵] متاسفانه از این‌کتاب نشانی در دست نیست و ظاهراً از میان رفته‌است.

روضة‌الواعظین:

فتال در مقدمهٔ خود نام کامل این‌کتاب را «روضة‌الواعظین و بصیرة‌المتعظین» آورده‌است وآنچه در پایان جلد اول چاپ قم و نجف آمده‌است ظاهراً تصرف نسخه‌نویسان است.

این‌کتاب که خوشبختانه از دستبرد روزگار محفوظ مانده و مکرر هم در ایران و عراق چاپ شده، از جمله مراجع و مصادر مرحوم علامهٔ مجلسی در بحارالانوار است و

---

۱. دستورالوزراء، چاپ مرحوم سعید نفیسی، ص ۱۸۹.

۲. معجم‌الانساب والاسرات. ص ۳۳۶.

۳. نام این‌گورستان مکرراً در تاریخ نیشابور «الحلقه‌الاولی من تاریخ نیسابور المنتخب من‌السیاق» آمده‌است لطفاً به‌فهرست‌آن مراجعه شود.

۴. مناقب، ص ۸، ج ۴ و بحارالانوار، ص ۳۲۷، ج ۴۳.

۵. النقض، ص ۱۹۳، چاپ مرحوم آقای سید جلال‌الدین محدث ارموی.

علامت اختصاری آن هم «ضة» است.

این کتاب که به‌گفتهٔ خود فتال دربارهٔ اصول و فروع دین و زهد و مواعظ نوشته شده‌است از جهتی شبیه امالی‌هایی است که پیش از آن تألیف شده‌است، با این تفاوت که پیوستگی موضوع سخن درآن کاملاً رعایت شده‌است؛ از جهتی هم شبیه احیاء علوم‌الدین غزالی است. این کتاب نودوشش مجلس است. سه مجلس اول دربارهٔ ماهیت عقل و فضل آن و معرفت خداوند و شگفتی‌هایی است که بر بزرگی خداوند دلالت دارد. مجالس چهارم تا ششم دربارهٔ نبوت است. از مجلس هفتم تا یازدهم مباحث مربوط به حضرت امیرالمومنین طرح شده و مجلس دوازدهم دربارهٔ ایمان حضرت ابوطالب و شرح حال فاطمه بنت اسد است. مجالس سیزده تا شانزده شرح حال و مناقب حضرت زهرا(ع) است و از مجلس هفدهم تا سی‌ویکم شرح حال و مناقب ائمهٔ اطهار بررسی شده و در مجالس دیگر فروع دین و امور اخلاقی طرح شده و با مراجعه به‌فهرست اجمالی کتاب که در اول هر جلد آمده‌است از آن می‌توان آگاه شد.

با آنکه معمول نبوده‌است که مولفان کتابها و مآخذی را که از آن بهره گرفته‌اند نام ببرند ولی با مطابقهٔ مطالب روضة‌الواعظین با کتابهای تالیف شدهٔ پیش از آن به خوبی روشن می‌شود که فتال مطالب خود را از آثار بزرگان علمای شیعه رضوان‌الله علیهم برداشته است و از آثار این اشخاص بیشتر بهره‌مند شده‌است:

۱ــ از محمدبن یعقوب کلینی و کتاب اصول کافی او

۲ــ از شیخ صدوق و کتابهای امالی، خصال، عیون اخبارالرضا، کمال‌الدین، و معانی الاخبار او

۳ــ از مسعودی و اثبات‌الوصیهٔ او

۴ــ از شیخ طوسی و کتاب‌الاقتصاد او

۵ــ از شیخ مفید و امالی و ارشاد او.

بخشها و روایاتی بدون کوچکترین تغییری عیناً از این مآخذ در روضة‌الواعظین آمده‌است و در مواردی هم آنها را تلخیص کرده‌است و گاه مطالبی را از دو کتاب نقل کرده‌است. مثلاً مجلس مقتل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را از امالی صدوق و ارشاد مفید استفاده کرده و مطالب آن دو کتاب را با هم درآمیخته است.

مجالس این کتاب بر طبق موضوع آن از لحاظ کمیت مختلف است؛ برخی مانند مجلس دوم مفصل و برخی مانند مجلس نوزدهم مختصر است.

در مجالس گاهی پیوستگی تاریخی رعایت نشده‌است، یا در نسخه‌هایی که ملاك چاپ هم قرار گرفته چنین تنظیم شده‌است، مثلاً مجلس مربوط به‌تولد حضرت ختمی مرتبت(ص) پس از مجلس بعثت ایشان آمده‌است. ضمناً در مورد سیرهٔ رسول خدا(ص) به‌اختصار کوشیده و از جنگها (مغازی و فتوح) بحث نشده‌است.

ضمن اظهار اینکه هیچ روایت سست و نادرستی نقل نکرده، اسناد روایات را به کلی حذف کرده و نیاورده‌است و این کار استفاده از کتاب را برای عموم مردم آسان‌تر کرده و تا حد زیادی موجب شیوایی نثر آن شده و تکرار نام راویان پیوند مطالب را از هم نگسیخته است.

کتاب روضة‌الواعظین از هنگام تألیف مورد توجه قرار گرفته است و به گفتار فتال استناد شده و او را ثقه و مورد کمال اعتماد دانسته‌اند.

برخی این کتاب را از شیخ مفید[1] دانسته‌اند و صحیح نیست. مرحوم مجلسی دراین باره توضیح داده‌است.

سبک نگارش کتاب مانند اکثر کتابهای قرن پنجم هجری ساده و روان است. وانگهی چون مطالب آن همه روایات نقل شده از کتابهای قرن سوم و چهارم و نیمهٔ اول قرن پنجم است، موضوع تطور سبک چندان درآن طرح نیست؛ در عین‌حال اگر به‌عنوان مثل این کتاب با امالی صدوق که پیش از آن است و مناقب ابن‌شهرآشوب که پس ازآن تالیف شده مقایسه شود، چیزی میان‌آن دو است. مثلاً مقدار اشعارآن از امالی و ارشاد بیشتر و از مناقب کمتر است. مقدمات مسجع و به‌اصطلاح فنی که ابن‌شهرآشوب در هر فصل نوشته است در روضه دیده‌نمی‌شود.

دو چاپ نسبتاً خوب این کتاب یکی چاپ حکمت قم است و دیگری چاپ ۱۳۸۶ قمری نجف است و همین دو چاپ برای ترجمه مورد استفادهٔ این بنده قرار گرفته‌است.

هدف و روش ترجمه:

پس ازآنکه خداوند متعال به‌این بندهٔ ناتوان خود توفیق ترجمهٔ چندکتاب، که موضوع‌آن تاریخ عمومی اسلام و سیره و مغازی حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه و آله‌الاطهار است، ارزانی فرمود به‌این فکر افتادم‌که یکی از متون تاریخی راکه دربارهٔ شرح‌حال چهارده معصوم نوشته شده‌باشد ترجمه‌کنم وکمترین عرض ادبی به‌ساحت مقدس ایشان عرضه دارم. تذکر تنی‌چند از عزیزان و اعتراض برخی از ایشان که چرا در این راه قدم نمی‌گذاری موجب آمد تا این فکر را جامهٔ عمل بپوشانم و خدا گواه است که درگذشته هم به‌این فکر بوده‌ام، ولی سخن ابونواس را به‌یاد می‌آوردم که:

«قلت لا استطیع مدح امام کان جبریل خادما لابیه»

بدین‌منظور نخست از پیشگاه خداوند متعال طلب خیر کردم و جبین نیاز بر درگاه امام بزرگوار حضرت غوث‌الامة و غیاثها علی‌بن موسی‌الرضا صلوات‌الله علیه ساییدم تا شفاعت فرمایدکه چنین توفیقی نصیب گردد و خدای را شکرکه این سعادت دست داد و اینك ترجمهٔ جلد اول کتاب روضة‌الواعظین آماده شد.

یکی از علل انتخاب این متن برای ترجمه این است که علاوه بر شرح‌حال چهارده معصوم، فروع دین و امور اخلاقی هم درآن آمده‌است و در واقع یك دورهٔ مختصر از اصول و فروع دین است و این موضوع درکتابهایی‌که پیش ازآن تالیف شده‌است دیده‌نمی‌شود، مثلاً در ارشاد مفید یا اثبات‌الوصیهٔ مسعودی؛ و امیدوارم برای

---

۱. ظاهراً منظور از شیخ مفید، ابوعبدالله محمد بن‌محمد بن‌نعمان درگذشتهٔ ۴۱۳ هجری نیست. بلکه منظور محمد بن‌حسین نیشابوری ملقب به‌مفید است‌که پدربزرگ ابوالفتوح رازی و برادر شیخ عبدالرحمن مفید نیشابوری است. برای اطلاع از مؤلفات او مراجعه‌کنید به: ریاض‌العلمای مرحوم میرزا عبدالله افندی، ص ۲۳، ج ۵، چاپ ۱۴۰۱، قم و به‌صفحهٔ ۳۸۷ فوائدالرضویه محدث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی.

خواننده خالی از بهره نباشد.

برای ترجمهٔ کتاب روضةالواعظین شاید لازم بود جستجو شود و نسخه‌های بهتری فراهم آید، زیرا متاسفانه هر دو نسخهٔ چاپ شده آکنده از اغلاط فراوان چاپی است، ولی به‌این کار نیاز چندانی نبود زیرا غالب مطالب آن با کتابهای مرجع مقایسه و مطابقه شد و خوشبختانه مراجع این کتاب یعنی عمده آثار معروف کلینی و صدوق و مفید و سیدمرتضی و طوسی قدس‌الله ارواحهم به‌همت استادان محترم معاصر به‌صورت بسیار منقح و خوب چاپ شده‌است، خداوند به‌آنان بهترین پاداش را عنایت فرماید. چاپ جدید دائرة‌المعارف بزرگ شیعه یعنی بحار الانوار مرحوم علامهٔ مجلسی رضوان‌الله علیه نیز کمک بسیار مؤثری برای مقابلهٔ مطالب روضةالواعظین با آن بود و بسیار بهره بردم و در واقع منبع اصلی برای این کار در اختیارم بوده‌است.

کتاب روضةالواعظین به‌فارسی ترجمه شده‌است و سه ترجمه از آن در مقدمهٔ چاپ قم که از رشحات قلم حضرت آیةالله سیدشهاب‌الدین نجفی مرعشی است معرفی شده است، ولی نمی‌دانم آیا چاپ و منتشر هم شده‌است یا نه و به‌هرحال این گونه آثار هرچند بار هم که ترجمه و تحقیق شود سودمند خواهد بود.

ضمن ترجمه کوشش شد نشانی صفحه و جلد بهترین چاپ منبعی که خبر را از آن نقل کرده‌است در اختیار خواننده قرار بگیرد و در پاورقی ثبت شود تا در صورت تمایل بتوان به‌آن منبع مراجعه کرد.

اعلام تاریخی و سرایندگان اشعار و برخی از راویان را در کمال اختصار در پاورقی‌ها معرفی کردم و دربارهٔ اعلام جغرافیایی هم همینگونه عمل شد.

دربارهٔ لغات مشکل متن با مراجعه به‌کتب لغت موضوع حل شد. اگر در مواردی تاریخ واقعه‌یی با آنچه که در دیگر آثار آمده تفاوت داشته‌است، برای جلب خاطر خواننده در پاورقی تذکر و به‌مرجع دیگر ارجاع داده‌شد.

در موردمناقب و فضایل حضرت امیرالمومنین و حضرت زهرا و حسنین علیهم‌السلام تا آنجا که امکان داشت منبعی از آثار اهل سنت هم که آنرا نقل کرده‌باشد معرفی شد و بیشتر به‌بخش فضائل صحیح مسلم و مناقب ابن مغازلی و اخطب خوارزم و تذکرةالخواص سبط ابن جوزی و کتاب ارزشمند فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌الستة ارجاع داده‌شد.

کتابهای دیگری که برای نوشتن پاورقی‌ها مورد استفاده بوده‌است در پاورقی‌ها ملاحظه خواهدشد و لزومی ندارد که در این مقدمه بازگو شود.

در عین‌حال بدیهی است که این ترجمه خالی از نقص و نارسایی‌هایی نخواهدبود و ارشاد اهل علم که این بنده را از آن آگاه فرمایند موجب سپاس فراوان است.

در پایان این مقدمه نخست بر خود فرض می‌دانم مراتب احترام و ادب خود را به‌روان پاك پدر بزرگوارم حضرت آیةالله حاج شیخ محمدکاظم مهدوی دامغانی طاب ثراه تقدیم دارم که به‌راستی شیفته و سرسپردهٔ خاندان عصمت و طهارت و مودت کیش و تقوی پیشه بود و تا آخرین لحظات زندگی خود به‌فرزندان و اهل خاندان خویش سفارش می‌کرد هیچگاه از توسل و تمسك به‌ذیل عنایات اهل بیت صلوات‌الله علیهم اجمعین غافل نباشند.

اوکه در خردسالی با یتیمی و تهی‌دستی و پای پیاده از دامغان به‌آستان مقدس رضوی پناه‌آورده‌بود، همه چیز خود را از ذره‌پروری آن حضرت می‌دانست و خدای را سپاس که آن کودك بی‌پناه در اثر تابش پرتو ولایت توفیق یافت پنجاه سال از مدرسان طراز اول حوزهٔ علمیهٔ مشهد باشد و علمش به‌زیور عمل آراسته و دلش از هر تعلقی پیراسته شود و به‌چیزی جز تدریس و تهذیب اخلاقی طلاب نیندیشد.

خدای رحمت کند استاد بزرگوار ما مرحوم سیدالشعراء امیری فیروزکوهی را که در قصیده‌یی ضمن بیان سرگذشت آن عزیز چه نیکو سروده‌است:

نز فلك يك گرده نانم در بساط — نز جهان يك جرعه آبم در غدير
علم‌جویان دادخواهان از سپهر — جستم از خاك رضا(ع) تخت‌وسریر
وآن قدر ماندم درآن درگه مقیم — تا شد از خاك درش چشمم قریر
جز وی و الطاف نامحدود او — نیستم از هیچکس منت‌پذیر

فراموش نمی‌کنم که مکرر به‌این بنده می‌فرمود متون کهن دربارهٔ اهل بیت ترجمه شود که نشان‌دهنده ولایت خالص سلف صالح است.

همچنین از دو برادر معظم خود حضرت استاد دکتر احمد و حضرت حجة‌الاسلام حاج شیخ محمدرضا مهدوی دامغانی ادام‌الله ایام افاضاتهما، سخت سپاسگزارم که در رفع مشکلاتی که به‌ذهنم رسیده و پرسیده‌ام مرا یاری داده‌اند و چه‌بسا نارسایی‌ها که متوجه نبوده‌ام بپرسم و خطای آن برعهدهٔ خود این بنده است.

از اعضای شرکت نشر«نی» سپاسگزارم که‌با گشاده‌رویی این کار ر در سلسله کارهای خود قرار داده‌اند، خداوندشان توفیق بیشتر در نشرآثار دینی و علمی کرامت فرماید.

اگر اندك خدمتی صورت گرفته‌است از مصادیق «اللهم ما بنا من نعمة فمنك وحدك لاشريك لك» است و هرگونه سهو و خطا سرزده از نفس گنهکار این بنده است.

امیدوارم به‌چشم رضا و مرحمت مقبول پیشگاه اهل‌بیت عصمت و طهارت قرار گیرد که

لايستطيع جواد كنه جودهم — ولايدانيهم قوم و ان كرموا
يستدفع الشر والبلوى بحبهم — و يسترب بهالاحسان والنعم

کمترین بندهٔ درگاه نبوی، **محمود مهدوی دامغانی**

مشهد مقدس رضوی

پنجشنبه، بیستم جمادی‌الثانیهٔ ۱۴۰۷ قمری (میلاد فرخندهٔ حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها)، برابر ۳۰ بهمن ۱۳۶۵ خورشیدی و ۱۹ فوریهٔ ۱۹۸۷ میلادی.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ مؤلف

سپاس خدای متعال را بـا درخواست آنکه نعمت خویش را به‌کمال ارزانی فرماید و تسلیم خدایی او باشیم و از گناه و سرپیچی از فرمان او در پـردهٔ عصمت قرارگیریم؛ و درود خداوند بـر محمد(ص) گزینهٔ او از همهٔ آفریـدگان و برپاکان و پاکیزگان از خاندان آن حضرت درود و سلام بسیار.

درآغاز جوانی برای من مجالس و محافلـی بود که مردم از اصول دیـن و بیان احکام و فروع می‌پرسیدند و به‌آنان پاسخ کافی و توضیح بسندهٔ وافی می‌دادم و سپس از من خواستند تا در زهد و پارسایی و پند و اندرز بازدارندهٔ ازگناه وحکمت و آداب برای ایشان سخن‌گویم. به‌کتابهای اصحاب خود مراجعه کـردم و میان آثار ایشان کتابی ندیدم که شامل همهٔ این موارد باشد و محور اصلی آن براین امور باشد، بلکه این امور را درکتابهای مختلف ایشان پراکنده یافتم. به‌این سبب همت گماشتم تا کتابی فراهم‌آورم که برخی ازگفتار الهی را دربـر داشته‌بـاشد و بخشی از اخبار گزینهٔ پیامبر(ص) و جواهرگفتار ائمه علیهم‌السلام را دربـرگیرد و آنـرا به‌ابواب و مجالس مختلف تقسیم کـردم و هـر موضوع را در جای خـود آوردم. پیش از من هیچیك از اصحاب ما (علمای بزرگوار شیعه) کتابی مانند این کتاب تألیف نکرده‌اند، زحمت تهیهٔ چنین کتابی بیشتر است و مـن به‌خواست خداوند متعال در هـر مجلس نخست‌گفتار الهـی را نقل مـی‌کنم و سپس اخبار نقل شده از پیامبر و ائمه را بیان می‌کنم و اسناد آنرا حذف‌کردم زیرا برای اخبار معروف و رایج بیان اسناد ضروری نیست و آنرا «روضة‌الواعظین و بصیرة‌المتعظین» نام نهادم. اگـر خبری در ایـن کتاب

آمده‌است که ظاهر آن به‌مذهب حشو و اختلاط[1] شبیه باشد لازم است خواننده در آن تأمل و دقت کند و بیندیشد. اگر تأویل آنرا بفهمد معنی آنرا خواهد دانست و اگر معنای آن برایش روشن نشد باید به‌کسی مراجعه کند که معنای آنرا بداند تا منظور آن برایش روشن شود که گفتار پیامبر و ائمه علیهم‌السلام همچون گفتار خداوند متعال خالی از متشابه نیست و باید به‌کسی که عالم و دانا و ورزیده و آگاه به‌اصول و فروع دین و لغت و اعراب است مراجعه‌کرد تا مراد از آن سخن آشکار شود، و باید دانست که میان گفتار خداوند و گفتار پیامبر و ائمه تناقضی نیست و فقط مردم حشوی و کم مایه در علم چنین تصور می‌کنند.

من در مقدمهٔ این کتاب پس از ذکر عقل و علم و فضیلت آن، بخشی از اصول اعتقادی را بیان می‌کنم که مرجع عمده است و خداوند به‌لطف و منت خود موفق دارنده به‌صواب است.

مجلس اول
دربارهٔ ماهیت عقلها و فضیلت آن

خداوند متعال در سورهٔ آل‌عمران چنین فرموده‌است:

«همانا درآفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه‌ها و دلایلی است برای دارندگان عقل.»[2] و خداوند متعال در سورهٔ طه چنین فرموده است:

«بخورید و بچرانید چهارپایانتان را، همانا که در این نشانه‌هایی است برای خردمندان.»[3] و در سورهٔ والفجر فرموده است:

«آیا درآنچه ذکر شد جای قسم است خداوندان عقل را؟»[4]

عقل در اصطلاح متکلمان عبارت از مجموعهٔ علومی است که بر سه بخش

---

۱. اصطلاح حشو و اختلاط اصطلاحی طنزآمیز است دربارهٔ کسانی که از تأویل آیات و اخبار اجتناب داشته‌اند. رك. به: دائرة‌المعارف اسلام، ص۴۳۹، ج۷، ترجمهٔ عربی و صفحهٔ ۱۶ ترجمهٔ فرق‌الشیعهٔ نوبختی، چاپ ۱۳۵۳ شمسی بنیاد فرهنگ و حاشیهٔ استاد دکتر محمدجواد مشکور. م.

۲. آیهٔ ۱۸۷ از سورهٔ سوم (آل‌عمران).

۳. آیهٔ ۵۶ از سورهٔ بیستم (طه).

۴. آیهٔ ۴ از سورهٔ هشتادونهم (الفجر).

است: نخست علم به‌اصول ادله، دوم چیزی که علم به‌این اصول بدون‌آن کامل و تمام نخواهدبود، سوم چیزی که بدون‌آن هدف و خواسته تمام نخواهدبود.

علم نخست عبارت است از علم به‌احوال اجسامی که از حرکت و سکون دگرگون می‌شود و علم به‌اینکه ممکن نیست ذاتی در حال واحد دارای نفی و اثبات باشد و علم به‌احوال انجام‌دهندگان کارها؛ و علم به‌این موضوع ازکسی درست خواهدبود که مدرکات را درست درك کند و به‌آن دانا باشد و مرتکب اشتباهی درآن مورد نشود وکسی که ممارست و پیوستگی با صنایع داشته‌باشد بداند و بفهمد. از جمله علوم که از نوع دوم است، علم به‌اصول ادلهٔ شرعیه و عادات و عرف‌آن است و ازآن چاره نیست.

نوع سوم علم به‌امور مختلف پسندیده و نکوهیده و بیم و شناخت راههای زیان‌آور است تاآنکه با دقت و اعمال نظر بیم‌آن از چیزی درست باشد و نگریستن و پیوستن به‌علم و دانش بر او واجب خواهدبود. از جمله چیزهایی که دلیل بر این است که مجموعهٔ همین علوم عقل است نه چیز دیگر، این است که هرگاه این علوم درکسی باشد عاقل است و عاقل هم این علوم برای او فراهم است، و اگر عقل را معنی دیگری باشد جایز است که این علوم درکسی فراهم شود درحالی که عاقل نباشد یا آنکه بدون این علوم او را عاقل بدانند و حال‌آنکه برخلاف قاعده است.

پیامبر(ص) فرموده است: «سر عقل پس از ایمان به‌خداوند دوستی کردن با مردم است».[1] همچنین فرموده است: عقل را خداوند به‌سه جزء بخش فرموده‌است. هرکس این سه جزء در او باشد عقلش کامل است و هرکس چیزی ازآن در او نباشد او را عقل نیست، نیکوشناختن خداوند و نیکوفرمان‌برداری برای او و نیکوشکیبایی کردن برای او.

امام صادق (ع)[2] ضمن خبری طویل می‌فرماید: آدمی با عقل کامل می‌شود و همان عقل دلیل و مایهٔ بینش وکلید کار اوست.[3]

---

۱. در حدیث چهاردهم کتاب العقل والجهل اصول‌کافی، (ص۲۴، ج اول، چاپ اسلامیه) دوستی (حب) از سپاهیان عقل شمرده شده‌است. م.

۲. در متن گاه کنیهٔ معروف ایشان که ابوعبدالله است آمده است ولی چون نام ایشان و لقب صادق برای عموم مشهورتر است در ترجمه از القاب مشهور ائمه استفاده خواهد شد. م.

۳. تمام این حدیث در صفحهٔ ۲۹ جلد اول کافی، ذیل شمارهٔ ۲۲ آمده‌است. م.

امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: جبریل پیش آدم(ع) آمد و گفت: به‌من فرمان داده شده‌است ترا مختار قراردهم که از این سه چیزی که عرضه می کنم یکی را برگزینی و دوتای دیگر را رها کنی. آدم پرسید آن سه چیز چیست؟ گفت: عقل، حیا، دین. آدم گفت من عقل را برگزیدم. جبریل به‌حیا و دین گفت شما برگردید. گفتند ای جبریل به‌ما فرمان داده‌شده است هرجا عقل باشد با او همراه باشیم. جبریل گفت خود دانید و به‌آسمان بر شد.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است: میان بندگان چیزی کمتر از این پنج چیز بخش نشده‌است؛ یقین و خرسندی و شکیبایی و سپاسگزاری و چیزی که این امور با آن تکمیل می‌شود عقل است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند متعال عقل را از پرتو اندوخته‌یی که در علم ازلی خود بوده و هیچ پیامبر مرسل و فرشتهٔ مقربی بر آن آگاه نبوده آفریده است. علم را روح و نفس عقل قرار داده‌است و فهم را چهرهٔ آن و پارسایی را سر آن و حیا را به‌منزلهٔ دو چشم آن و حکمت را به‌جای زبان آن و مهربانی را همت آن و مهر و رحمت را دل آن قرار داده‌است. سپس بر آن پرده کشانده و با ده چیز آن را توانا ساخته است، با یقین و ایمان و راستی و آرامش و اخلاص و مدارا و دهش و خرسندی و تسلیم و سپاسگزاری. سپس خدای عزوجل به‌عقل فرمود پشت‌گردان و پشت‌گرداند و فرمود روی‌آور و روی‌آورد. آنگاه به‌عقل فرمود سخن بگو. گفت سپاس و ستایش خداوندی راست که او را ضد و مانند و همتا و همسر و شبیه و نظیر نیست؛ پروردگاری که همه چیز در قبال بزرگی و عظمت او خوار و فروتن است. پروردگار متعال به‌او گفت سوگند به‌عزت و جلال خویش که آفریده‌یی بهتر از تو و فرمان‌بردارتر از تو برای خود و شریف‌تر و بلند مرتبه‌تر از تو نیافریده‌ام و نه‌گران‌قدرتر از تو. به‌وسیلهٔ تو است که یکتایی مرا می‌پذیرند و پرستش می‌شوم و فراخوانده می‌شوم، و با تو است که به‌من امید می‌بندند و به‌جستجوی من برمی‌آیند و از من می‌ترسند و خود را برحذر می‌دارند. ثواب و عقاب هم به‌تو بستگی دارد. در این هنگام عقل سر به‌سجده نهاد و هزارسال در سجده بود. خداوند تبارك وتعالی فرمود سر بردار و چیزی بخواه که داده خواهی شد و شفاعت کن تا شفاعت تو پذیرفته شود. عقل سر برآورد و عرضه داشت پروردگارا از تو می‌خواهم که مرا در

۱. این حدیث در صفحهٔ ۱۱ جلد اول کافی به‌همین صورت آمده‌است. م.

هر کس می آفرینی شفیع او قراردهی. خدای متعال به‌فرشتگان فرمودگواه باشید که او را در هر کس که بیافرینم شفیع قرار خواهم‌داد.

امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده است: عقلهای زنان در زیبایی آنان و زیبایی مردان در عقلهای ایشان است.[1] همچنین فرموده‌است: اصل آدمی خرد اوست و عقلش دین اوست و مروت و مردانگی او از پایداریش در گردش ایام معلوم می‌شود و مردم از لحاظ رسیدن نسب ایشان تا آدم یکسانند.

از امام رضا(ع) پرسیده شد عقل چیست؟ فرمود: فروخوردن اندوه و غصه و پوشیده داشتن کار از دشمنان و مدارای با دوستان. از امام حسن بن‌علی(ع) نظیر این گفتار غیر از مدارای با دوستان نقل شده‌است.

امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده‌است: سینهٔ عاقل گنجینهٔ راز اوست.[2] هیچ ثروتی چون عقل نیست و هیچ فقری چون جهل نیست و هیچ میراثی چون ادب نیست. هر خبری را که می‌شنوید آنرا با عقل و اندیشه دریابید نه از روی لفظ آن که راویان علم بسیارند و اندیشه‌کنندگان در آن اندکند.[3] هیچ مالی سودآورتر از عقل نیست[4] و هیچ عقلی چون تدبیر نیست و برای خردمند روا نیست تلاش کند مگر در سه مورد، اصلاح معاش یاگام‌برداشتن برای آخرت یا بهره‌گرفتن ازکاری که حرام و ناروا نباشد.[5] خداوند در هیچ مردی عقل را به‌ودیعه نمی‌گذارد مگر اینکه روزی او را به‌وسیلهٔ آن نجات می‌دهد و رهایی می‌بخشد.

روایت است که به‌پیامبر (ص) گفته‌شد عقل چیست؟ فرمودند: عمل به‌فرمان خداوند، وکسانی که به‌فرمان خدا کار می کنند همآنان عاقلانند.

روایت است که پیامبر (ص) ازکنار دیوانه‌یی گذشتند و پرسیدند او را چه می‌شود؟گفتند او دیوانه است. فرمودند: نه‌که مغز او بیمار است. دیوانه کسی است که دنیا را بر آخرت برگزیند.

از امیرالمومنین علی (ع) از پیامبر (ص) روایت است‌که فرموده‌اند: برای عاقل در صورتی که عاقل باشد شایسته است اوقات خود را هر روز (شبانروز) به

---

۱. این گفتار به‌نقل حضرت صادق از امیرالمؤمنین(ع) در صفحهٔ ۲۳۴ معانی‌الاخبار صدوق، چاپ ۱۳۶۱، آمده‌است. م.

۲ تا ۵. در صفحات ۱۰۹۰، ۱۱۳۰، ۱۱۳۹ و ۱۲۷۱ نهج‌البلاغه چاپ آقای فیض‌الاسلام آمده‌است. توجه خواهید فرمودکه در برخی چاپها ۱۰صفحه پس و پیش است.م.

چهار بخش کند، بخشی را به‌مناجات با خدای خود بگذراند و در بخشی کار خویشتن را محاسبه کند و بخشی را در حضور اهل علم بگذراند که او را درکار دین بصیر گردانند و اندرز دهند و بخشی را هم برای خود ولذتهای روا و پسندیدهٔ دنیایی اختصاص دهد.[1]

پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر چیز را معدنی است و معدن تقوی دلهای عاقلان است.

از ابن‌عباس[2] روایت شده که گفته‌است: پایهٔ دین برعقل نهاده شده‌است، و فرایض در صورت داشتن عقل واجب شده‌است. پروردگارمان با عقل شناخته می‌شود و به‌وسیلهٔ عقل به‌او توسل می‌جویند، و عاقل به‌پروردگار خود از همهٔ کوششگران بی‌عقل نزدیکتر است و همانا ذره‌یی از کار پسندیدهٔ عاقل برتر ازکوشش هزارسالهٔ نادان است.

پیامبر (ص) فرموده‌اند: ملاك ارزش مرد عقل اوست و هرکس را که عقل نباشد دین نیست.[3]

شاعر گفته‌است:

«قلب اگر عقل نباشد شکاری است که همچون دیگر اندامها مورد مشورت قرار نمی‌گیرد. عقل هم اگر رهنمود و توفیق از جانب خداوند نباشد همچون دیگر هواهای نفس است.»

همچنین گفته شده‌است:

«سخت‌ترین عیبهای آدمی ندانستن عیبهای خویشتن است و هیچ چیزی بر اقوام دشوارتر از جهل نیست. کسی که در او خیر باشد سهم خود از عقل را از دست نمی‌دهد و اگر محروم هم باشد با عقل رستگار می‌شود.»

و نیز شاعر گفته‌است:

«نگهدارندهٔ عقل حفاظت شده‌است و به‌تحقیق هرکس آنرا تباه سازد خود

۱. نظیر این گفتار از قول امیرالمؤمنین علی(ع) در صفحهٔ ۱۴۰ تحف‌العقول ابن‌شعبه آمده‌است. م.

۲. عبدالله ابن‌عباس، متولد ۳ سال قبل از هجرت و درگذشتهٔ ۶۸ هجری و پسرعموی حضرت ختمی مرتبت است که ۱۶۶۰ حدیث از او نقل شده‌است. رك. به: زرکلی، الاعلام،ص۲۲۹، ج۴. م.

۳. این حدیث در صفحهٔ ۲۴۹ جلد دوم عقدالفرید ابن‌عبدربه هم آمده‌است. م.

تباه است. کسی که عقل را می‌افروزد خود رخشنده است، همچنان‌که بر افـروزندهٔ نـور خود روشن است. دژ خردمند دژ استواری است که پـایگاهش در کمال رفعت است؛ او در پیشگاه خداوند به‌شفاعت عقل به‌درخت طوبی می‌رسد. خداوند به‌عقل فرخندگی داده و هر کس از آن فرمان‌برداری کند رستگار است.»

سخن در ماهیت علوم و فضیلت آن

خداوند متعال در سورهٔ مجادلهٔ چنین می‌فرماید:

«خداوند بلندمرتبه می‌فرماید آنـانی را از شما که گرویده‌اند و آنـانی را که دانش داده شده‌اند به‌مرتبه‌ها و خداوند به‌آنچه می‌کنید آگاه است.»[1]

دانش چیزی است که مایهٔ سکون و آرامش نفس است به‌آنچه که به‌آن دست می‌یابد و عبارت است از اعتقاد به‌چیزی آنچنان‌که هست همراه بـا سکون و آرامش نفس و بر دونوع است علم ضروری و علم مکتسب. علم ضروری عبارت از علومی است که از ناحیهٔ دیگری غیر از خودمان در ما حاصل می‌شود و امکان آنرا نداریم که از خویشتن دفع کنیم و مکتسب عبارت از علمی است که به‌سبب انگیزه‌ها و حالات مختلف در اثر کار و تلاش خودمان به‌دست می‌آیـد و با علم ضروری این تفاوت را دارد که آن سرشت و نتیجهٔ کار خداوند در ماست و این حدی است که متکلمان میان این دو قائل شده‌اند.

از امام صادق (ع) روایت شده‌است که از قـول پیامبر (ص) نقل می‌کرده که می‌فرموده‌اند: سوگند به‌کسی که جان من در دست اوست، هیچ چیز با چیزی جمع نشده‌است که برتر از جمع‌شدن بردباری با دانش باشد.[2]

و از همان حضرت نقل شده که پیامبر (ص) فـرموده‌اند: هم‌نشینی با اهل دین شرف این جهانی و آن جهانی است.[3]

و نیز از ایشان نقل شده‌است که از امیرالمومنین (ع) پرسیدند دانشمندتـرین

---

۱. بخشی از آیهٔ ۱۳ سورهٔ ۵۸ (مجادله).

۲. طبرانی در معجم‌الاوسط و دارمی نظیر آن را در صفحهٔ ۱۳۹ جلد اول سنن خـود آورده‌است. م.

۳. صدوق (رض) در ثواب‌الاعمال و امالی آورده‌است؛ به‌نقـل از صفحهٔ ۱۹۹ جلد اول بحارالانوار. م.

مردم کیست؟ فرمودند: آن کس که علم مردم را با علم خود جمع کند.[۱]

از امام صادق دربارهٔ این حدیث که از پیامبر (ص) نقل شده‌است که فرموده‌اند برترین جهادها گفتار عدلی در حضور امام ستمگر است، پرسیدند. فرمود: مقصود آن است که او را به‌اندازهٔ معرفتش پند و اندرز دهد به‌شرط آنکه بپذیرد و درغیر آن صورت چیزی برعهدهٔ او نیست.

پیامبر (ص) فرموده‌اند: اشراف امت من کسانی هستند که قرآن می‌دانند و شب‌زنده‌داران. همچنین پیامبر (ص) فرموده‌اند: کسانی که قرآن می‌دانند سرشناسان مردم بهشتند؛ و نیز فرموده‌اند: بهترین عبادت آموختن علم دین است؛ و هم فرموده‌اند: دو کلمه را تحمل کنید، کلامی حکمت‌آمیز از شخص نادان و کلامی نابخردانه از شخص حکیم و از آن درگذرید.[۲]

پیامبر (ص) فرموده‌اند: دوگروه از امت من اگر صالح باشند همهٔ امت صالحند و چون فاسد باشند همهٔ امت فاسدند. گفته‌شد ای رسول خدا آن دوگروه کدامند؟ فرمود: فقیهان و امیران.[۳]

و همان حضرت فرموده‌اند: در زندگی خیری نیست مگر برای دو تن؛ عالمی که فرمان او را ببرند و مستمعی که گوش دهد.[۴]

امام صادق (ع) فرموده است: ترا از دو خصلت نهی می کنم که در آن دو مردان هلاك شده‌اند. نخست اینکه خدا را به‌باطل اطاعت کنی (آیین باطلی را دین خدا پنداری)، دو دیگر آنکه چیزی را که نمی‌دانی برای مردم فتوی دهی.

امیرالمومنین (ع) فرموده است: دوگروه از مردم دنیا پشت مرا شکسته‌اند، گروهی که به‌زبان دانا و در نهان فاسقند وگروهی که نادان و پارسایند. آن یکی با زبان خود فسق خویش را پوشیده می‌دارد و این یکی با زهد خویش نادانی خود را، بنابراین از عالم تبهکار و پارسای نادان پرهیز کنید که اینان مایهٔ فتنهٔ هر فریب‌خورده‌اند و من شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: ای علی! هلاك امت من به‌دست منافقان داناست.

---

۱. صدوق (رض) در خصال آورده‌است؛ به‌نقل ازصفحهٔ ۱۶۷جلد اول بحارالانوار. م.
۲. ابن‌شعبهٔ حرانی در تحف‌العقول (ص ۴۱، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم)آورده‌است. م.
۳. ابن‌شعبهٔ حرانی در تحف‌العقول (ص ۳۶، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم)آورده‌است. م.
۴. صدوق در خصال نقل کرده‌است؛به‌نقل از صفحهٔ ۱۶۸ جلد اول بحارالانوار. م.

پیامبر (ص) فرموده‌اند: بیداری و شب زنده‌داری روا نیست مگر در سه مورد، کسی که برای فراگرفتن قرآن تلاش کند یا در طلب و جستجوی دانش باشد یا عروسی که او را به‌خانهٔ شوهر برند.

امام صادق (ع) فرموده است: مردم سه نوعند، عالم و متعلم و خس و خاشاك، ما عالمان و شیعیان ما متعلم و دیگر مردم خس و خاشاکند.

امیرالمومنین (ع) فرموده است: پایداری دین به‌چهار گروه است، به‌عالمی که دانش خود را بازگو کند و به‌آن عمل کند، و به‌توانگری که بخل نورزد و بر متدینان انفاق کند، و به‌مستمندی که آخرت خویش را به‌دنیا نفروشد، و به‌نادانی که در طلب دانش تکبر نفروشد. و هرگاه دانا دانش خود را پوشیده دارد و توانگر به‌مال خود بخل ورزد و مستمند آخرت خود را به‌دنیا بفروشد و نادان در طلب دانش تکبر کند جهان درپی آن به‌قهقری برخواهد گشت. بسیاری مسجدها شما را فریب ندهد و حال آنکه اهواء قوم متفاوت است. گفته‌شد ای امیرمؤمنان زندگی در آن زمان چگونه است؟ فرمود: به‌ظاهر با آنان معاشرت کنید و در باطن با آنان مخالفت کنید، و به‌هرحال برای آدمی آنچه به‌دست آورد خواهدبود و با کسی که دوست می‌دارد محشور خواهدشد؛ با وجود آن منتظر فرج و گشایش از خداوند متعال باشید.[1]

امام صادق(ع) فرموده‌است: دانش گنجینه‌هایی است که پرسیدن، کلیدهای آن است. بپرسید، خدایتان رحمت کناد که در این کار به‌چهار تن پاداش داده می‌شود: پرسنده، پاسخ‌دهنده، شنونده و هرکس ایشان را دوست بدارد.[2]

همان حضرت فرموده‌است: برخی از علما دوست می‌دارند دانش خود را فقط اندوخته کنند و کسی از آن بهره‌یی نبرد؛ این گروه در طبقهٔ نخست آتش خواهندبود. برخی از علما چنانند که اگر پند داده شوند از آن ننگ می‌دارند و چون پند بدهند تندی می‌کنند؛ این گروه در طبقهٔ دوم آتش خواهندبود. برخی از علما چنانند که دانش خود را به‌توانگران ارزانی می‌دارند و چیزی از آن را برای

---

۱. این گفتار با تفاوتهای مختصر و کم و بیش در صفحهٔ ۱۲۵۱ نهج‌البلاغه چاپ آقای فیض‌الاسلام آمده‌است. م.

۲. در صفحهٔ ۱۹۷ جلد اول بحار چاپ آقای آخوندی، به‌نقل از صحیفة‌الرضا و از حضرت رضا(ع) آمده‌است. م.

مستمندان ارزانی نمی‌دارند؛ اینان در طبقهٔ سوم آتشند. برخی از علما نسبت به‌دانش خود همچون ستمگران و پادشاهان رفتار می‌کنند و اگر چیزی از سخن او را رد کنند یا نسبت به‌کاری از کارهای او کوتاهی شود خشمگین می‌شوند؛ اینان در طبقهٔ چهارم دوزخند. برخی از علما احادیث یهودیان و مسیحیان را فرا می‌گیرند که به آن وسیله دانش و حدیث ایشان مایه‌گیرد و افزون شود؛ اینان در طبقهٔ پنجم دوزخند. برخی از علما خود را در معرض فتوی‌دادن قرار می‌دهند و می‌گویند از ما بپرسید و حال آنکه ممکن است یك کلام هم درست نگویند و خداوند کسانی را که کاری را بخود می‌بندند دوست ندارد؛ اینان در طبقهٔ ششم دوزخند. برخی از علما دانش خود را سنگ فلاخن و تیر قرار می‌دهند؛ اینان در طبقهٔ هفتم دوزخند.

امام باقر(ع) فرموده‌اند، که پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند به‌چیزی برتر از عقل پرستش نشده‌است و مؤمن عاقل نخواهدبود مگر آنکه ده خصلت در او از علم وجود داشته‌باشد:[1] خیر از او مورد آرزو باشد و از شر او ایمن باشند. نیکی و خیر اندك را از غیر خود بسیار بشمرد، و نیکی و خیر بسیار را از خود اندك شمرد. در همهٔ عمر خویش از جستجوی دانش خسته نشود. خود را در جستجوی نیازمندی‌ها دیگر نسازد. فروتنی نزد او دوست‌تر از عزت و توانگری باشد و فقر دوست‌تر از ثروت. بهرهٔ او از دنیا قوت روزانهٔ اوست و خصلت دهم که بسیار مهم و ارزشمند است این است که هیچکس را نبیند مگر اینکه بگوید او از من بهتر است و به‌هرحال مردم دوگروهند، برخی از او بهتر و پرهیزگارترند و برخی از او بدتر و فرومایه‌تر؛ هرگاه کسی را ببیند که از او بهتر و پرهیزگارتر باشد، برای او فروتنی و تواضع کند تا به او ملحق شود و هرگاه کسی را ببیند که از او بدتر و فرومایه‌تر است بگوید این ظاهر اوست، شاید باطن او خیر باشد و فرجامش به نیکی باشد؛ و اگر چنین کند همانا برتری یافته و بر مردم روزگار خود سروری خواهد داشت.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس از امت من چهل حدیث از سنت من حفظ کند، من روز رستاخیز شفیع او خواهم‌بود.[2]

۱. صفحهٔ ۱۰۸ جلد اول بحار چاپ آقای آخوندی به‌نقل از خصال صدوق آمده است. م.

۲. این حدیث را ابن‌عبدالبر از قول ابن‌عمر نقل کرده‌است. رك به: محجة‌البیضاء حاشیهٔ صفحهٔ ۱۵، ج ۱. م.

و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس از امت من چهل حدیث از من در امر دین خود بیاموزد و قصد او رضای خداوند و برای قیامت باشد، خداوند روز رستاخیز او را فقیه و عالم مبعوث می‌فرماید.

امام صادق(ع) فرموده‌است: هر کس چهل حدیث از احادیث ما را در مورد حلال و حرام حفظ کند، خداوند او را در رستاخیز فقیه و عالم برمی‌انگیزد و او را عذاب نمی‌کند.

امام سجاد فرموده‌اند: حق آن کس که به‌تو علم می‌آموزد بر تو این است که در بزرگداشت او و احترام به‌مجلس او کوشا باشی و به‌او روی آوری و سخن او را نیکو بشنوی و با صدای بلند با او سخن نگویی و به‌هیچکس که از او چیزی می‌پرسد پاسخ ندهی تا خود او پاسخ دهد و در مجلس او با کسی سخن نگویی و از هیچکس در حضور او غیبت نکنی و چون از او در حضور تو نام برده شود باید از او دفاع کنی و عیبهای او را پوشیده‌داری و خصلتهای پسندیده‌اش را بازگو و آشکار کنی و با هیچیك از دوستانش ستیز نکنی و اگر چنین کنی فرشتگان خداوند به‌سود تو گواهی خواهندداد که تو انصاف داده‌ای و علم او را برای خداوند متعال فرا گرفته‌ای نه برای مردم.[1]

امیرالمؤمنین(ع) فرموده‌است: هر کس با رغبت مسلمان شود و قرآن را آشکارا بخواند (بتواند ظاهر قرآن را بخواند) برای او هر سال در خزانهٔ مسلمانان دویست دینار کامل است؛ و اگر در این جهان از آن محروم شود، روز رستاخیز آنرا به‌تمام و کمال دریافت خواهدکرد و درآن روز چه نیازمند به‌آن خواهد بود.

امام صادق(ع) فرموده‌است: همانا که من به‌سه تن مهرورزی می کنم و سزاوار آنند که به‌ایشان مهرورزی شود، عزیزی که پس از عزت خوار شده‌باشد و توانگری که پس از دولتمندی نیازمند شده‌باشد و دانشمندی که خویشاوندانش و نادانان نسبت به‌او بی‌حرمتی روا دارند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: داناترین مردم کسی است که دانش مردم را با دانش خود جمع کند و گران سنگ‌تر مردم آن است که بیشتر علم داشته‌باشد و سبك‌بها‌ترین آنان آن است که کمتر علم داشته‌باشد. سزاوارتر مردم به‌حق آن است که از همگان به‌حق بیشتر عمل کند و استوارترین مردم آن است که از جاهلان بگریزد.

---

۱. با اندك تفاوتی در صفحهٔ ۱۸۷ تحف‌العقول ابن‌شعبهٔ حرانی آمده‌است. م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرگاه مؤمن بمیرد و از او یك برگ باقی بماند که بر آن علمی باشد، همان برگ روز رستاخیز پردهٔ میان او و آتش خواهدبود و خداوند در قبال هر حرفی که بر آن برگ نوشته شده‌است، شهری به‌او می‌بخشد که هفت‌بار گسترده‌تر از جهان است و هر مؤمنی که ساعتی کنار عالمی بنشیند خدایش او را ندا می‌دهد که کنار محبوب من نشستی و سوگند به‌عزت و جلال خودم که ترا در بهشت مسکن می‌دهم و در نظرم مهم نیست.

و همان حضرت(ص) فرموده‌اند: هر کس راهی را به‌قصد طلب علم بپیماید، خداوند برای او راهی به‌بهشت می‌گشاید و همانا فرشتگان برای طالب علم و خشنودی او بال رحمت می‌گسترند و همانا برای طالب علم هرچه در آسمان و زمین است آمرزش‌خواهی می‌کند حتی ماهیان دریا و برتری عالم بر عابد چون برتری ماه شب چهاردهم بر دیگر ستارگان است و همانا عالمان وارثان پیامبرانند و همانا اگرچه پیامبران درهم و دیناری به‌ارث نمی‌گذارند ولی علم و دانش را به‌ارث می‌گذارند. هرکس از علم چیزی فرا گیرد بهترین بهره را برده‌است.[1]

امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده است:[2] علم بیاموزید که آموختن آن حسنه است و گفتگوی علم تسبیح است و جستجوی آن جهاد است و آموزش آن به‌کسی که نمی‌داند صدقه است و علم برای عالمان موجب قربت به‌خداوند است که مایهٔ دانستن حلال و حرام است. طالب علم را خود علم به‌سوی بهشت می‌برد و انیس وحشت و دوست هنگام تنهایی و سلاح در مقابل دشمن و زیور دوستان است. خداوند با علم گروهی را بلندمرتبه می‌فرماید و آنان را پیشوایان خیر و نیکی قرار می‌دهد که به‌آنان اقتداء می‌شود؛ به‌کارهای ایشان نگریسته می‌شود و آثارشان مورد اقتباس قرار می‌گیرد و فرشتگان به‌دوستی با ایشان رغبت می‌کنند و با بالهای خود در نماز آنانرا مسح می‌کنند که علم مایهٔ زندگی دلها و فروغ چشمها از تاریکی و مایهٔ نیروی بدنها از ناتوانی است. خداوند عالمان را در منازل ابدال فرو می‌آورد و همنشینی با برگزیدگان را در این جهان و آن جهان به‌آنان ارزانی می‌دارد. به‌وسیلهٔ

۱. نخستین حدیثی است که در باب ثواب‌العالم والمتعلم در اصول‌کافی آمده‌است (ص ۴۲، ج ۱، چاپ اسلامیه) و به‌نقل از امالی صدوق در صفحهٔ ۱۶۴ جلد اول بحار چاپ آقای آخوندی با توضیح آمده‌است. م.

۲. به‌نقل از امالی صدوق در صفحهٔ ۱۶۶ جلد اول بحار آمده‌است. م.

علم است که خداوند اطاعت و پرستش می‌شود و با علم خداوند شناخته و یکتا-پرستی می‌شود. پیوند خویشاوندی با علم پیوند می‌یابد و به‌یاری آن حلال و حرام شناخته می‌شود. علم پیشرو عقل است و عقل تابع اوست. خداوند علم را به خوشبختان الهام می‌فرماید و بدبختان را از آن محروم می‌سازد.

همچنین امیرالمومنین(ع) فرموده است: جویندگان این علم سه گروهند، برشماست که صفات و حالات ایشان را بشناسید. گروهی از ایشان علم را برای ستیزه و بدون آنکه به‌آنان معتقد باشند فرا می‌گیرند. گروهی دیگر برای بلند مرتبه شدن و فریب فرا می‌گیرند و گروهی برای فقه و عقل. گروه نخست را می‌بینی که آزاردهنده‌اند و ضمن گفتگو با مردم ستیزه‌گرند؛ به‌ظاهر جامهٔ خشوع پوشیده و حال آنکه از پارسایی خالی هستند و خدای سینهٔ آنان را فرو می‌کوبد و بینی آنان را می‌برد. گروه دوم بر همگنان خود تکبر می‌کنند و حال آنکه برای توانگران فروتنی می‌کنند؛ حلوای توانگران را هضم می‌کند و دین خود را درهم می‌شکند. خداوند بینش چنین کسی را کور می‌کند و نشان او را از آثار دانشمندان از میان می‌برد. گروه سوم را در حال غم و اندوه می‌بینی که شب را در کاشانهٔ خود برپاست، یا در روپوش خود خمیده است. از همگنان ترس و بیم دارد مگر از برادران مورد اعتمادش؛ خداوند ارکان او را استوار می‌دارد و روز رستاخیز امانش می‌دهد.[1]

امام صادق(ع) فرموده است: روز رستاخیز خدای عز و جل همهٔ خلق را در زمین هموارى گرد می‌آورد و ترازوها نهاده می‌شود. خون شهیدان با مرکب عالمان سنجیده می‌شود و مرکب عالمان بر خون شهیدان برتری می‌یابد.

امام باقر(ع) فرموده است: قاریان قرآن سه‌گونه‌اند،[2] مردی که قرآن می‌خواند و آنرا برای خود کالایی فرض می‌کند که به‌آن وسیله پادشاهان را جلب کند و بر مردم برتری جوید و مردی که قرآن می‌خواند، حروف آنرا حفظ می‌کند و حدود آنرا تباه می‌سازد و مردی که قرآن می‌خواند، داروی قرآن را بر درد دل خویش می‌نهد، شب را با آن شب زنده‌دار است و روز را با آن تشنه است (کنایه

---

۱. درکتاب فضل‌القرآن اصول کافی، ص ۴۳۵، ج ۴، چاپ علمیه، تهران، با اندك تفاوت لفظی و کم و بیشی آمده‌است. م.

۲. درصفحهٔ ۶۱ جلد اول اصول‌کافی، چاپ علمیه، تهران، با اندك اختلافی در الفاظ از امام صادق(ع) آمده‌است. م.

از قیام شب و صیام روز) و در مساجد و جایگاههای نماز احکام آنرا برپا می‌دارد و به‌خاطر آن از بستر دوری می‌گیرد. خداوند به‌پاس ایشان بلا را برطرف می‌سازد و به‌حرمت ایشان از دشمنان دولت را برمی‌گرداند و به‌پاس ایشان از آسمان باران می‌بارد و به‌خدا سوگند که میان قرآن خوانان، این گروه از کبریت احمر کمیاب‌ترند.

امام صادق(ع) فرموده است: دانش را بجویید و همراه آن با بردباری و وقار خود را بیارایید و برای کسی که دانش به‌او می‌آموزید فروتن باشید و هم برای کسی که از او دانش فرا می‌گیرید، و عالم ستمگر نباشید که باطل حق شما را هم از میان ببرد.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر کس به‌قیاسها عمل کند، همانا خود هلاك شده است و دیگران را به‌هلاك انداخته است و هر کس برای مردم فتوی دهد و حال آنکه ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه نشناسد، خود هلاك شده‌است و دیگران را به‌هلاك انداخته است.[2] و نیز فرموده‌اند: کسی که بدون بصیرت کار کند، همچون راهروی است که در غیر راه حرکت کند و شتاب حرکت، او را از راه درست بیشتر دور می‌کند.

امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده است: کسی که در طلب علم می‌رود، همچون کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند. همانا طلب علم بر هر مسلمان واجب است وچه بسیار مؤمنی که در طلب علم از خانهٔ خود بیرون می‌رود و باز نمی‌گردد، مگر اینکه گناهانش آمرزیده است.

و فرموده است: دانش میراثی گرامی است و فرهنگها زیورهای نو است و اندیشه، آینهٔ صاف و پاك است. قیمت هر کس چیزی است که آنرا نیکو بداند. هیچ علمی چون نظر نیست و هیچ شرفی چون دانش نیست.[3]

---

۱. نخستین حدیثی است که در باب صفات عالمان درصفحهٔ ۴۴ جلد اول اصول‌کافی آمده‌است. م.

۲. حدیث نهم است در باب نهی از سخن گفتن بدون علم، صفحهٔ ۵۲ همان جلد اصول کافی. م.

۳. بخشی از آن در صفحهٔ ۱۰۷۹ نهج‌البلاغه چاپ آقای فیض‌الاسلام آمده است. م.

کمیل‌بن زیاد[۱] می‌گوید: امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع) دست مرا گرفت و با خود به‌جبانه (صحرا) برد[۲] و چون به‌صحرا رسید، آهی کشید و سپس فرمود: ای کمیل! همانا این دلها ظرفهایی است که بهترین آن دلی است که گنجایش بیشتر داشته‌باشد. اکنون آنچه را به‌تو می‌گویم به‌خوبی حفظ کن:

مردم سه دسته‌اند؛ عالم خداشناس و طالب علمی که بر راه رهایی یافتن است و مگسان کوچك و ناتوان پیروان هر آواز دهنده و به‌هر سو که باد بوزد می‌روند. اینان از پرتو دانش فروغی نگرفته‌اند و به‌پایهٔ استواری پناه نبرده‌اند. ای کمیل! دانش بهتر از مال است، که دانش ترا پاسداری می‌کند و تو باید از مال پاسداری کنی و مال را بخشش و هزینه می‌کاهد، در حالی که دانش بر اثر بخشش فزونی می‌یابد و پرورده به‌مال با از میان رفتن آن از میان می‌رود. ای کمیل! شناخت علم آیین واجب (همچون دین) است؛ در زندگی آدمی موجب اطاعت او (از خداوند) است و پس از مرگش موجب نیکنامی است. علم حاکم است و مال محکوم (با تشخیص علم مال را اندوخته یا هزینه می‌کنی). گنجینه‌داران مال در حالی که زنده‌اند نابود شده‌اند (گرفتار سرکشی و هلاك معنوی می‌شوند) و دانشمندان تا روزگار باقی باشد باقی هستند؛ گرچه کالبدهای ایشان از دست رفته ولی ارواح آنان در دلها موجود است.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: روز رستاخیز سخت‌ترین عذاب مردم دربارهٔ کسانی است که پیامبری یا یکی از پدر و مادر خود را کشته باشند، یا دانشمندی که از علم او بهره‌یی برده نشود.[۴]

---

۱. کمیل‌بن زیاد متولد ۱۲ و در گذشتهٔ ۸۲ هجری قمری، از اصحاب مخصوص امیرالمؤمنین علی(ع) که به‌دست حجاج‌بن یوسف ثقفی کشته شد. رك. به: زرکلی، الاعلام،ص۹۳، ج ۶. م.

۲. جبانه: به‌فتح اول و تشدید دوم به‌معنی صحراست و در لهجهٔ اهالی کوفه معنی گورستان هم می‌دهد. رك. به: یاقوت، معجم‌البلدان، ص ۴۵، ج ۳، چاپ ۱۹۰۶ میلادی، مصر. م.

۳. با تفاوتهای لفظی مختصری در صفحهٔ ۱۱۳ تحف‌العقول ابن‌شعبهٔ حرانی و در صفحات ۳۴۶ـ۳۵۰ جلد ۱۸ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی الحدید، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۳ میلادی، آمده‌است. م.

۴. بخشی از این حدیث با اندك تفاوتی در معجم‌الصغیر طبرانی و شعب‌الایمان بیهقی آمده‌است؛ به‌نقل از حاشیهٔ صفحهٔ ۱۲۵ جلد اول محجة‌البیضای فیض کاشانی. م.

و نیز فرموده‌اند: عالمان این امت دو گروهند؛ گروهی که خداوند به‌آنان دانش ارزانی فرموده است و آنان با دانش رضای خداوند و سعادت جهان دیگر را طلب می‌کنند و آنرا برای مردم بذل می‌کنند و طمع و آزی ندارند و دانش خود را به‌بهای اندك نمی‌فروشند. برای اینان همهٔ جانداران دریا و خشکی و پرندگان آسمان آمرزش‌خواهی می‌کنند و به‌پیشگاه الهی وارد می‌شوند درحالی‌که سرور و شریفند. گروه دیگر، خداوند به‌آنان دانش ارزانی فرموده‌است ولی آنان در آن باره بر بندگان خدا بخل می‌ورزند و آزمند می‌شوند و آنرا به‌بهای اندك می‌فروشند. اینان روز قیامت به‌لگام‌های آتشین لگام‌زده می‌شوند و فرشته‌یی از فرشتگان، در حضور همگان، ندا می‌دهد که این فلان پسر فلان است؛ خدایش در جهان دانش ارزانی داشت ولی او بر بندگان از بخشش آن بخل ورزید؛ و همچنان تا از حساب فارغ شود، آن فرشته ندا می‌دهد.

از علی‌بن ابی‌طالب(ع) روایت است‌که پیامبر(ص) چنین فرموده‌اند: هر کس علم را برای خدا طلب‌کند، به‌هر مرحله از آن‌که برسد، در نفس خود نرمی بیشتر احساس می‌کند و نسبت به‌مردم فروتن‌تر می‌شود و بر بیم او از خدا و کوشش او در دین افزوده می‌شود؛ و این‌کسی است‌که از علم بهره‌مند می‌شود و باید آنرا آموزش دهد. و هرکس علم را برای امور دنیا و منزلت پیش مردم و بهره‌وری در پیشگاه پادشاه بیاموزد، هرچه از آن به‌او برسد، موجب خود بزرگ‌بینی و فخر فروشی بیشتر او و به‌مردم می‌شود و مایهٔ فریب‌خوردن بیشتر او در قبال خداوند و ستم به‌دین می‌شود. چنین‌کسی از دانش بهره‌مند نمی‌شود و از دلیل و برهان نسبت به خود عاجز می‌ماند و روز رستاخیز مایهٔ زبونی و پشیمانی بیشتر او خواهدبود.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چون‌آدمی می‌میرد عمل او قطع می‌شود مگر در سه مورد؛ دانشی‌که از آن بهره برده‌شود یا صدقه‌یی‌که برای او جاری باشد یا فرزند شایسته‌یی‌که برای او دعاکند.[1]

و نیز فرموده‌است: روز رستاخیز نخست شفاعت پیامبران پذیرفته می‌شود و سپس شفاعت عالمان و پس از آن شفاعت شهیدان.[2]

---

۱. بغوی در گذشتهٔ ۲۴۴ در مسند خود و در المصابیح، ج ۱، ص ۲۰، وابن‌عبدالبر درصفحهٔ ۱۴ المختصر آورده‌اند؛ به‌نقل از حواشی صفحهٔ ۲۰ جلد اول محجةالبیضاء. م.

۲. ابن‌ماجه درسنن خود به‌شمارهٔ ۴۲۰۹ وحمیری درصفحهٔ ۳۱ قرب‌الاسناد آورده‌اند.م.

ابن‌عباس گفته است: سلیمان نبی میان‌گزینش دانش و پادشاهی و مال مخیر شد. دانش را برگزید؛ همراه‌آن پادشاهی و مال هم به‌او داده‌شد.

لقمان به‌پسرش فرمود: پسرکم! با دانشمندان همنشینی کن و زانو به‌زانوی ایشان بنشین که خدای عزوجل دلها را به‌پرتو حکمت زنده می‌کند، همچنانکه زمین را با باران آسمان زنده می‌فرماید.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: ای مؤمن! این دانش و فرهنگ ارزش جان تو است. در فراگرفتن آن بکوش که هرچه علم و فرهنگ تو افزوده شود بر ارج و منزلت تو افزوده می‌شود و همانا به‌یاری دانش است که به‌خداوندت رهنمون می‌شوی و به‌یاری فرهنگ و ادب می‌توانی خدمت خدایت را پسندیده انجام دهی و در اثر آن بنده سزاوار دوستی و قرب به‌خدا می‌شود. پند و اندرز را بپذیر تا از عذاب رهایی یابی.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: دانش را بجویید هرچند در چین باشد که طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است.[1]

و فرموده‌اند: یك ساعت عالم که بر بستر خویش تکیه زند و در عمل خویش بنگرد، بهتر از عبادت هفتاد سال عابد است.

و نیز فرموده‌اند: عالم هفتاد درجه بر عابد برتری دارد که میان هر دو درجه فاصلهٔ هفتاد سال دویدن اسب است و این به‌آن سبب است که شیطان برای مردم بدعت می‌نهد، عالم آنرا می‌بیند و از آن نهی می‌کند ولی عابد به‌عبادت خود روی آورده‌است و به‌آن توجه نمی‌کند و آنرا نمی‌شناسد.[2]

و فرموده‌اند: هرکس یك مسأله بیاموزد، روز رستاخیز هزارگردن‌بند نور برگردنش آویخته می‌شود و هزارگناهش آمرزیده می‌شود و برای او شهری زرین ساخته می‌شود و به‌شمار موهای بدنش برای او پاداش حج و عمره منظور می‌شود.

یکی از صحابه روایت می‌کند که مردی از انصار به‌حضور پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر حضور در تشییع جنازه و حضور در محضر عالم باشد،

---

۱. طبرانی در معجم‌الکبیر، بیهقی در شعب‌الایمان و خطیب در تاریخ بغداد، ص ۳۴۶، ج ۹، آورده‌اند. م.

۲. برای اطلاع از حدیث دیگری که نظیر این حدیث است، رك. به: تفسیر کشاف زمخشری، ص ۳۹۳، ج۴، و به‌متن و حاشیهٔ دوم صفحهٔ ۱۷، جلد اول محجة‌البیضاء .م.

شما کدامیك را بیشتر دوست دارید که حاضر شوم؟ فرمودند: اگر کسانی هستند که جنازه را جمع و دفن کنند، همانا حضور در مجلس عالم برتر از هزار تشییع جنازه و هزار عیادت بیمار و شب‌زنده‌داری هزارشب و روزه‌گرفتن هزار روز و صدقه‌دادن هزار درهم به‌مستمندان و هزار حج مستحب و هزار جهاد مستحب است که به‌مال و جان خود در راه خدا جهاد کنی و همهٔ اینها کجا قابل مقایسه با محضر عالم است؛ مگر نمی‌دانی که خداوند به‌کمك عالم پرستش و اطاعت می‌شود و خیر دنیا و آخرت همراه علم است و شر دنیا و آخرت همراه نادانی.[1]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: آیا به‌شما خبر دهم از گروههایی که پیامبران و شهیدان نیستند و روز رستاخیز پیامبران و شهیدان به‌جایگاههای ایشان در پیشگاه الهی که بر منابر نور است غبطه می‌خورند؟ گفته‌شد: ای رسول خدا ایشان کیستند؟ فرمودند: آنانی هستند که محبت خدا را در دلهای بندگانش می‌افکنند و بندگان را هم محبوب خداوند قرارمی‌دهند. گفتیم: محبت خدا را بر دل بندگان افکندن فهمیدیم ولی بندگان را چگونه محبوب خداوند قرارمی‌دهند؟ فرمودند: بندگان را به‌آنچه خداوند دوست دارد فرمان می‌دهند و از آنچه ناخوش می‌دارد باز می‌دارند و هرگاه اطاعت کنند خداوند ایشان را دوست می‌دارد.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس یك باب از علم فراگیرد که برای رضای خداوند به‌مردم بیاموزد، خداوندش پاداش هفتاد پیامبر ارزانی می‌دارد.

و نیز فرموده‌اند: هرکس یك باب از علم بیاموزد، چه به‌آن عمل کند و چه عمل نکند، برتر از آن است که هزار رکعت نماز مستحب گزارد.

شاعر چنین سروده است:

«بهره‌گرفتن از دانش را هرگز رها مکن که بهره‌گیری از دانش بهترین غنیمت است. برای آنچه که فرا نگرفته‌ای آموزنده باش و آنچه را فرا گرفته‌ای بیاموز.»

«هرگاه مشك مشام مردم را عطرآگین می‌سازد، برای من فقط رایحهٔ خوش مرکب کافی است. هیچ چیز نیکوتر از قلم نیست با آنکه بر کرانه‌های آن اثر سیاهی است.»

۱. نظیر این حدیث با تفاوتهایی به‌نقل از جامع‌الاخبار، در صفحهٔ ۲۰۳، جلد اول بحار چاپ آقای آخوندی آمده‌است. م.

«هر کس دانشمند باشد برتر قوم می‌شود، هرچند میان قوم خود والاگهر نباشد، و اگر به‌سرزمینی برود درآنجا به‌یاری دانش خود زندگی می کند و دانشمند در هیچ شهر غریب نیست. دانش را نور می‌بینیم و فرهنگ را زیور. ازآن دو با رغبت بهره‌بگیر. آن دو جمع نمی‌شود مگر برای کسی که عقل او صحیح باشد و چه بسیار دانا که عاقل نیست.»

«در دانش شکوه و مهابت است و دانش سودبخش‌تر ازگنجینه‌های گوهر است.گنجینه‌ها در طول زمان و با هزینه‌کردن نابود می‌شود و حال‌آنکه دانش تا روزگاران باقی است پایدار می‌ماند.»

«در هر سرزمین دانشمندان و فرزندان دانا وگرامی ایشان، چراغهای همگانند که اگر دانش ایشان درهر رشته همچون نورماه بدون‌آنکه ابر باشد نتابد، همانا پس از مدتی دین کهنه و فرسوده می‌شود همچنان‌که نشانه‌های ریسمانهای پوسیده از میان می‌رود.»

«دانش بهترین خواسته و چیزی است که به‌دست می‌آید، زیرا دانش ناپسند موجود نیست و حال‌آنکه همهٔ چیزهای دیگر به‌دو نوع پسندیده و نکوهیده تقسیم شده‌است.»

مجلس دوم
در شناختن خداوند و آنچه به‌آن وابسته است

بدان‌که خداوند متعال با بیان دلایلی از حادث بودن جهان خبر و آگاهی داده است. از جمله در سورهٔ بقره چنین می‌فرماید:

«همانا درآفرینش‌آسمانها و زمین وآمد و شد شب و روز وکشتی‌که در دریا حرکت می کند وآنچه به‌مردم سود می‌رساند وآنچه خداوند ازآسمان‌آب نازل می کند و به‌یاری‌آن زمین را پس از مرگش دوباره زنده می کند و در زمین جانوران پراکنده می‌شوند وگردانیدن بادها و ابرهای فرمانبردار میان‌آسمان و زمین، آیاتی است برای قومی‌که اندیشه می کنند.»

و در همین سوره می‌فرماید:

«ای مردمان بپرستید خدایتان را،آنکه شما وکسانی را که پیش از شما بودند بیافرید، شاید پرهیزگار شوید.آنکه برای شما زمین را گسترده وآسمان را برافراشته

قرار داده‌است و فرو می‌فرستد از آسمان آبی که به‌آن بـرای روزی شما میوه‌ها را بیرون می‌آورد. پس برای خداوند مانندهایی قرار ندهید و شما مـی‌دانید.» که دلیل بر حادث بودن جهان و آسمان و زمین است، و خداوند در همین سوره می‌فرید:

«یا مانند آن که گذشت بر دهی فروریخته (ویرانه). گفت: خداوند چگونه اهل این دهکده را پس از مرگ زنده می‌فرماید؟ پس خـداوند او را صدسال بمیرانـد و سپس او را برانگیخت. خدای به‌او فرمود: چند مدت درنگ کـردی؟ گفت یـك روز، شاید هم بخشی از یك روز. فرمود: چنین نیست که صدسال درنـگ کـردی. بنگر بسوی خوراکی و آشامیدنی خودت که دگرگـون نشده‌است و بنگـر به‌خـر خودت، تا ترا دلیلی برای مردمان قراردهیم و به‌استخوانها بنگـر که چگونه آنها را ترکیب می‌کنیم و سپس برآن گـوشت می‌پـوشانیم. همینکه بـرای او روشن شد، گفت: اکنون می‌دانم خداوند بر هر چیزی تواناست.»

و باز در همین سوره می‌فرماید:

«و چون ابراهیم گفت: ای پروردگار من به‌من بنمای چگونه مـردگان را زنده می‌گردانی؛ گفت: باور نمی‌داری؟ گفت: چرا باور مـی‌دارم ولکن تا آرمیده شود دل من. فرمود: فراگیر چهار عدد از پرندگان و آنها را پاره‌پاره کن و سپس بر هر کوهی جزیی از آن بگذار و سپس بخوان آنها را تـا بیایند سوی تـو به‌شتاب و بـدان به درستی که خداوند توانای داناست.»[1]

امام صادق(ع) فرموده است: کسی که از کنار آن دهکدهٔ ویران گـذشت عزیر بوده‌است و امام باقر(ع) فرمـوده، ارمیا بـوده‌است و هـم گفته شده که آن شخص خضر بوده‌است و مقصود از دهکده بیت‌المقدس است که بخت‌النصر آنـرا خراب کرده‌بود و گفته شده‌است همان دهکده‌یی است که هزاران تن از آن به‌منظور گـریـز از مرگ بیرون رفته بودند[2] و منظور از فروریخته یعنی خالـی از سکنه است و هم گفته‌اند پایه‌های آن دهکده پابرجا بود ولی سقف آن فروریخته بود، و گفته شده‌است که خداوند متعال آن شخص را در آغاز روز میراند و پس از صـدسال در پایان روز برانگیخت و چون دید هنوز اندکی از آفتاب باقی است، گفت: بخشی از روز یـا

۱. آیات ۲۰، ۲۱، ۱۶۰، ۲۶۱ و ۲۶۲ سورهٔ دوم (بقره) است. م.

۲. گفتار امام صادق و امام باقر علیهما السلام در تفسیر تبیان شیخ طـوسی صفحـهٔ ۳۲۱ جلد اول چاپ نجف هم آمده‌است و برای اطلاع بیشتر در متون فارسی رك. به: تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری (قصص قرآن مجید)، ص ۲۱، چاپ ۱۳۴۷، دانشگاه تهران. م.

یك روز را درنگ کرده‌ام. خوراك و آشامیدنی او که دگرگون نشده‌بود، شیرهٔ انگور و انجیر و انگور بود که شیره همچنان شیرین و انگور و انجیر هم تازه و مانند از شاخ چیده شده باقی مانده‌بود، و گفته شده‌است خداوند او را جوان برانگیخت و در آن هنگام نوادگان او پیر بودند.

و روایت شده‌است که امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده‌است: هنگامی که عزیر از خانهٔ خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و همسرش باردار بود و خداوند او را صد سال میراند و سپس برانگیخت و در حالی که پنجاه ساله بود به‌خانه‌اش برگشت و پسرش از او سالخورده‌تر بود و این موضوع از آیات خداست.[1] لغت نشز به‌معنی نشر هم آمده‌است.

از امام صادق(ع) روایت شده‌است که ابراهیم(ع) لاشه جانوری دید که درندگان آنرا از هم دریده بودند و درندگان خشکی و دریا و لاشخوارهای پرنده از آن می‌خوردند و از خداوند خواست به‌او نشان دهد که چگونه آنرا زنده می‌فرماید و گفته شده‌است سبب این خواهش آن بود که نمرود در مورد زنده ساختن با او ستیزه کرده‌بود و گفته بود اگرخداوند مرده‌یی را به‌آن‌گونه که او ببیند زنده نکند ابراهیم(ع) را خواهد‌کشت و به‌همین منظور ابراهیم(ع) عرض کرد: برای این که قلبم مطمئن شود که نمرود ستمگر مرا نخواهد‌کشت.

گروهی گفته‌اند ابراهیم(ع) این تقاضا را برای قوم خود فرمود، همچنان که موسی(ع) رؤیت را برای قوم خود مسألت فرمود.

برخی هم‌گفته‌اند ابراهیم(ع) از این جهت تقاضا کرد که این موضوع را آشکارا و با علم عیان ببیند و به‌طریق استدلالی به‌آن دانا و آگاه بود. این‌گفتار الهی که می‌فرماید: مگر ایمان نیاورده‌ای، معنی تقریردارد نه انکار، زیرا ابراهیم(ع) پاسخ می‌دهد: آری ایمان دارم ولی برای این است که دل من مطمئن شود یعنی یقین بر یقین او افزوده شود و گفته شده است آن پرندگان خروس و طاووس و کلاغ و کبوتر بودند.[2]

از حضرت باقر و حضرت صادق(ع) روایت شده‌است که شمار آن کوهها ده

۱. این روایت در صفحهٔ ۳۷۰ جلد ۱ و ۲ تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، چاپ ۱۳۷۹ قمری، بیروت، آمده‌است. م.

۲. بخشهایی از این مطالب از جمله نام پرندگان به‌همین صورت در تفسیر تبیان طوسی، ص ۳۲۷، ج ۱، چاپ نجف، آمده‌است. م.

کوه بود و در روایت دیگری از آن دو نقل شده که هفت کوه بوده‌است و هم گفته شده‌است چهار کوه بوده‌است و معنی کلمهٔ دعا در فعل (ادعهن) اشاره کردن است، و این موضوع که در این آیه آمده است از شگفت‌ترین دلایل خداوند متعال است.

و خداوند در سورهٔ آل‌عمران چنین فرموده است:

«همانا در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه‌هایی برای خردمندان است، آنانی که یاد می‌کنند خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان و اندیشه می‌کنند در آفرینش آسمانها و زمین؛ پروردگار ما نیافریدی این را باطل، پاك و منزهی و ما را از عذاب آتش نگاه‌دار.»[1] این آیه دلیل بر خوبی تفکر و اندیشه است.

و خداوند متعال در سورهٔ انعام می‌فرماید: «بگو آیا جز خدا دوستی فرا گیرم پدید آورندهٔ آسمانها و زمین و او می‌خوراند و خورانیده نمی‌شود.»

و در همین سوره می‌فرماید: «و کیست ستمکارتر از آنکه به‌خدا دروغ بست یا آیات او را تکذیب کرد؟ به‌درستی که رستگار نمی‌شوند ستمکاران.»

و در همین سوره می‌فرماید: «و اگر هر معجزه‌یی را ببینند به‌آن ایمان نمی‌آورند و چون پیش تو می‌آیند با تو مجادله می‌کنند و کسانی که کافر شدند می‌گویند: همانا چیزی نیست جز افسانه‌های پیشینیان.» و این گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «به‌درستی که خداوند شکافندهٔ دانه و هسته است. بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون آورندهٔ مرده است از زنده. آن خدای شماست پس کجا رو گردان می‌شوید...» تا آنجا که می‌فرماید: «... همانا در آن نشانه‌هایی است از برای گروهی که می‌گروند.»[2]

و خداوند متعال در سورهٔ اعراف چنین می‌فرماید: «به‌درستی که پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده‌است؛ پس قصد کرد بر آفرینش عرش. پوشانید به‌پردهٔ شب روز را که می‌جوید آنرا شتابان و خورشید و ماه و ستارگان رام کرده شده‌اند به فرمان او. آگاه باشید مر او راست

---

۱. آیات ۱۸۸ و ۱۸۹ سورهٔ سوم.
۲. آیات ۱۵، ۲۱ و ۲۶ سورهٔ ششم.

آفریدن و فرمان، با برکت خدا که پروردگار جهانیان است.»[۱]

و خداوند متعال در سورهٔ یونس چنین می‌فرماید: «اوست آن خدایی که گردانید آفتاب را روشنی و ماه را صاحب نور و تقدیر کرد آنرا منزلها تا بدانید شمار سالها و حساب ماهها. نیافرید خدا این را مگر به‌راستی روشن می کند نشانه‌ها را برای گروهی که می‌دانند.»[۲]

و خداوند متعال در سورهٔ ابراهیم چنین می‌فرماید: «خداست که آفرید آسمانها و زمین را و فرو فرستاد از آسمان آب را، پس بیرون آورد به‌آن میوه‌ها را برای روزی شما و رام کرد برای شما کشتی را تا در دریا به‌فرمان او روان شود و رام کرد برای شما رودخانه‌ها را و رام کرد برای شما آفتاب و ماه را دو کوشندهٔ دائمی و رام کرد برای شما شب و روز را و دادتان از هرچه خواستید آنرا و اگر نعمتهای خدا را بشمرید، نمی‌توانید آنرا شمار کنید. همانا که انسان سخت ستمکار ناسپاس است.»[۳] و این گفتار خداوند متعال در سورهٔ نحل که می‌فرماید: «آفرید انسان را از نطفه و اکنون او جدال کنندهٔ آشکار است.» و در همین سوره می‌فرماید: «به‌درستی که برای شما درچهارپایان (دامها) عبرت است. به‌شما می‌آشامانیم از آنچه در شکمهای آنهاست، از میان سرگین و خون، شیر خالصی که برای آشامندگان گواراست.» «و از میوه‌های درختان خرما و انگورها که می‌گیرید از آن شکری و روزی پسندیده را، همانا که در آن نشانه‌یی است برای قومی که می‌اندیشند.» که منظوراین است که این آشامیدنی باالهام خداوند فراهم می‌شود. همچنین انواع حریر (ابریشم) هم با الهام خداوند فراهم می‌آید.[۴]

و خداوند متعال در سورهٔ طه می‌فرماید: «آنکه زمین را برای شما بستر (گهواره) قرارداد و در آن برای شما راهها پدید آورد و فرو فرستاد از آسمان آب را، پس بیرون آوردیم به‌آن جفتهایی را از رویدنیهای جداگانه. بخورید و بچرانید چهارپایتان را. به‌تحقیق در این، آیتهاست برای صاحبان خرد.»[۵]

و خداوند متعال در سورهٔ انبیاء می‌فرماید: «ونیافریدیم آسمانها و زمین را و

۱. آیهٔ ۵۳ سورهٔ هفتم.
۲. آیهٔ ۶ سورهٔ دهم.
۳. آیهٔ ۳۸ سورهٔ چهاردهم.
۴. آیات ۵، ۶۹ و ۷۰ سورهٔ شانزدهم.
۵. آیات ۵۶ و ۵۷ سورهٔ بیستم.

آنچه میان آنهاست به‌بازیچه.» و درهمین سوره می‌فرماید: «وآیا ندیدند کسانی که کافر شدند که آسمانها و زمین بسته بودند، پس گشودیم آنها را و گردانیدیم هرچیز زنده‌یی را از آب؛ آیا پس نمی‌گروند؟»[۱]

و در سورهٔ حج چنین می‌فرماید: «آیا ندیدی که برای خداوند هر که در آسمانها و هرکه در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و جنبندگان و بسیاری از مردم و بسیاری که سزاوار شده‌است برای اوشکنجه، سجده می کنند؟»، و در همین سوره می‌فرماید: «ای گروه مردم! مثلی زده شد، پس به‌آن‌گوش فرا دهید. همانا کسانی را که غیر از خدا فرا می‌خوانید (پرستش می کنید) هرگز پشه‌یی (مگسی) را نیافریده‌اند، هرچند برای آن‌کار جمع شده‌باشند واگرپشه (مگس) چیزی را از ایشان برباید نمی‌توانند آنرا خلاص کنند. سست باشد خواستار و خواسته شده. حق شناسایی خدا را نشناختند و به‌تحقیق خداوند توانای غالب است.»[۲]

و در سورهٔ نور چنین می‌فرماید: «و خداوند هر جنبده‌یی را از آب بیافرید. برخی از آنها بر شکم خود راه می‌رود (می‌خزد)، برخی از آنها بر دو پای راه می‌رود و برخی از آنها بر چهار پای راه می‌رود. می‌آفریند خداوند آنچه می‌خواهد.»[۳]

و در سورهٔ نمل چنین می‌فرماید: «آیا کیست که‌آسمانها و زمین را آفرید و برای شما ازآسمان‌آب فروفرستاد؟ پس رویانیدیم به‌آن بوستانهای دارای خرمی را. نرسد شما را که برویانید درختش را، آیا خدایی است با خدای یگانه؟ بلکه آنها گروهی هستند که از حق می‌گذرند.» تا آنجا که می‌فرماید: «آیا خدایی هست با خدا؟ بگو: بیاورید حجت خود را اگر راستگویید.»[۴]

و خداوند در سورهٔ روم چنین می‌فرماید: «و ازآیات قدرت او این است که آفرید شما را از خاك و پس ازآن شماآدمیانید که پراکنده می‌شوید.»

و درهمین سوره می‌فرماید: «خداست که می‌فرستد بادها را، پس برمی‌انگیزاند

---

۱. آیات ۱۷ و ۳۲ سورهٔ بیست و یکم.
۲. آیات ۱۹، ۷۳ و ۷۴ سورهٔ بیست و دوم.
۳. بخشی از آیهٔ ۴۵ سورهٔ بیست و چهارم، در ترجمهٔ آیات از تفسیر ابوالفتوح رازی بهره برده‌ام. م.
۴. آیات ۶۲ تا ۶۶ سورهٔ بیست و هفتم.

ابر را، پس می‌گستراند آنرا درآسمان چنانچه می‌خواهد و آنرا پاره پاره می‌گرداند و می‌بینی باران را که بیرون می‌آید از میان‌آن؛ پس چون خدا برساند باران را به هر که از بندگانش که خواهد، آنگاه ایشان شادمـان مـی‌شوند و به‌درستی که پیش از آنکه باران برایشان فرستاده شود نا امیدان بودند. پس نگاه‌کن به‌سوی آثار رحمت خدا، چگونه زنده می‌کند زمین را پس از مردن‌آن، به‌درستی که خداوند زنده‌کنندهٔ مردگان است و او بر هرچیزی تواناست. و اگر بفرستیم بـاد را و زراعت را زرد شده ببینند، هرآینه به‌نعمت‌گذشته کافر می‌شوند. پس همانـا که نتوانـی، شنوانـی مردگان را و نشنوانی فرا خواندن را به‌کران، چون برگردند پشت‌کنندگان.»[1] و در سورهٔ لقمان می‌فرماید: «آیـا نمـی‌بینید که خـداوند رام‌کرد بـرای شما آنچه را در آسمانهاست و آنچه را در زمین است؟»[2]

و خداوند در سورهٔ فاطر می‌فرماید: «آیا نبینی که خدا فرو فرستاده از آسمان آب را پس بیرون‌آوردیم به‌آن میوه‌هایی که‌گوناگون است رنگهایش و از کـوهها راههای سپید و سرخ که گوناگون است رنگهای‌آن و سیاههای به‌غـایت سیاه، و از مردم و جنبندگان و چهارپایـان‌که مختلف است رنگهـای‌آن.»[3]

و خـدای متعال درسورهٔ یس چنین می‌فرماید: «و نشانه‌یی است برای ایشان زمین مرده‌که زنده‌کردیم آنرا و بیرون‌آوردیم از آن دانه را، پس ازآن می‌خورند. و قـرار دادیـم در آن بوستانها از درخت خرما و انگـور و روان‌کـردیم درآن از چشمه‌های‌آب تا بخورند از میوهٔ‌آن و ازآنچه‌دستهایشان‌آنرا فراهم کرده‌است. آیا پس شکر نمی‌کنند؟»[4]

وخداوند متعال درسورهٔ زمر می‌گوید: «آفرید آسمانها و زمین را به‌راستی.در می‌آورد شب را به‌روز و درمی‌آورد روز را برشب و رام گردانید خورشید و ماه را. همه می‌روند در فلك خود تا مدت نامبرده شده. دانسته‌باش اوست غـالب آمرزنده. آفرید شما را از نفسی تنها، پس‌گردانید از او زن او را.»[5]

۱. آیات ۲۰ و ۴۸ تا ۵۲ سورهٔ سی‌ام.
۲. بخشی ازآیهٔ ۲۰ سورهٔ سی و یکم.
۳. بخشی از آیهٔ ۲۷ سورهٔ سی و پنجم.
۴. آیات ۳۴ تا ۳۶ سورهٔ سی و ششم.
۵. آیهٔ ۸ و بخشی از آیهٔ ۹ سورهٔ سی و نهم.

و خداوند در سورۀ غافر (مومن) چنین می‌فرماید: «خداست آنکه آفرید برای شما چهارپایان را تا سوار شوید بعضی را و از آنها بخورید و برای شما در آن بهره‌هاست و تا بر آنها برسید بر حاجتی که در سینه‌های شماست و بر آن و بر کشتی سوارشوید.» و در آخر این سوره می‌فرماید: «و به‌شما نشان می‌دهد آیتهای خود را، پس کدام آیات خدا را انکار می کنید؟»[1]

در سورۀ حم سجده (فصلت) می‌فرماید: «بگو آیا شما هر آینه کافر می‌شوید، به‌آنکه آفرید زمین را در دو روز وقرارمی‌دهید برای او مانندها؟ این است پروردگار جهانیان.» تا چند آیۀ بعد.[2]

درسورۀشوری‌می‌فرماید: «خدای راست، پادشاهی آسمانها وزمین. می آفریند آنچه را می‌خواهد. می بخشد هر که‌را می‌خواهد دختر ومی‌بخشد هر که‌را می‌خواهد پسر یا جفت کند آنها را پسران و دختران و قرارمی‌دهد هر که را می‌خواهد نازا.»[3]

در سورۀ جاثیه می‌فرماید: «به‌تحقیق در آسمانها و زمین هر آینه آیتهاست مر گروندگان را و درآفرینش شما و آنچه پراکنده می‌شود از جنبنده‌ها نشانه‌هاست برای گروهی که یقین می کنند و آمد و شد شب و روز و آنچه خدا از آسمان روزی می‌فرستد و به‌آن زنده می کند زمین را پس از مرگش وگردش بادها آیتهاست برای گروهی که می اندیشند.»[4]

در سورۀ والنجم می‌فرماید: «وآنکه او می‌خنداند و می گریاند وآنکه او می‌میراند و زنده می کند وآنکه او آفرید جفتهای نر و ماده را از نطفه چون ریخته شود وآنکه بر اوست نشأة دیگری وآنکه او بی‌نیاز کند و سرمایه دهد، وآنکه اوست پروردگار(ستارۀ شِعْرٰی)وآنکه او هلاك کرد عاد نخستین را و ثمود را و باقی نگذاشت گروه نوح را از پیش.» تا آخر مطالبی که بیان فرموده‌است و همۀ اینها از قویترین دلایل بر وجود خداوند است.[5]

و درسورۀ الرحمن چنین فرموده‌است: «خداوند بخشاینده، آموخت قرآن‌را.

۱. آیات ۸۱ و ۸۲ سورۀ چهل و یکم.
۲. آیات ۹ تا ۱۲ سورۀ چهل و یکم.
۳. آیات ۴۹ و ۵۰ سورۀ چهل و دوم.
۴. آیات ۳ تا ۵ سورۀ چهل و پنجم.
۵. آیات ۴۵ تا ۵۳ سورۀ پنجاه و سوم.

آفرید انسان را. آموخت او را روشنی ضمیر. خورشید و ماه به‌حسابی مقدر می‌روند و ستاره و درخت سجده می کنند....»[۱]

و خداوند متعال در سورهٔ ملك می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند به‌سوی مرغان، بالای آنها صف زنندگان و می‌گیرند. باز ندارد آنها را مگر خداوند، به‌درستی که او به‌هر چیزی داناست.»[۲]

و خدای متعال در سورهٔ نوح فرموده‌است: «آیا نمی‌بینید که خداوند چگونه آفرید آسمانها را طبقه بالای طبقه و ماه را در آسمانها روشنی و خورشید را چراغ قرارداد و خداوند برویاند شما را از زمین رویاندنی پس بازمی‌گرداند شما را در آن و بیرون می‌آورد بیرون‌آوردنی و خداوند زمین را برای شما گسترده قرارداد تا در راههای گشادهٔ آن بروید.»[۳]

و در سورهٔ عم چنین می‌فرماید: «آیا زمین را گسترده و کوهها را میخها قرار ندادیم؟ و ما شما را آفریدیم جفت جفت و قراردادیم خواب شما را سبب آسایش....» تا آنجا که می‌فرماید: «و بوستانهای بهم پیچیدهٔ درختان.»[۴]

و خداوند متعال می‌فرماید: «بگو اوست خدای یگانه. خدای بی‌نیاز است. نه زاید و نه زاده شد و هیچکس همتای او نیست.»[۵]

گویند مشرکان به‌رسول خدا(ص) گفتند: نسب و صفات خدای خود را برای ما بیان‌کن و بگو و خداوند این سوره را نازل فرمود و به‌همین جهت به سورهٔ اخلاص نامگذاری شد و به‌سورهٔ نسبةالرب (بیان نسب خداوند) و سورهٔ ولایت هم نامگذاری شده‌است.[۶]

از امیرالمومنین علی(ع) نقل شده که فرموده‌است: خدای یگانه است بدون آنکه عدد را در موردش تأویل کنیم و مقصود از صمد این است که هیچگونه تبعیض

۱. آیات ۱ تا ۱۳ سورهٔ پنجاه و پنجم.
۲. آیهٔ ۲۰ از سورهٔ شصت و هفتم.
۳. آیات ۱۴ تا ۲۰ سورهٔ هفتاد و یکم.
۴. آیات ۷ تا ۱۱ سورهٔ هفتاد و هشتم.
۵. تمامی سورهٔ یکصد و دوازدهم.
۶. برای اطلاع بیشتر در این مورد و نام دیگر این سوره که مقشقشه یعنی بهبودی بخش و درمان‌کننده است به‌تفسیر تبیان شیخ طوسی و مجمع‌البیان طبرسی ذیل سورهٔ اخلاص مراجعه شود. م.

و جزء و کل در او مطرح نیست و نمی‌زاید که در نتیجه چیزی با او مشارك باشد و نه زاییده شده که موروث و نابود شونده باشد و او را هیچ همتایی نیست.

و بدان که خداوند در قرآن دلایل بسیاری در مورد حادث بودن جهان و اثبات وجود خویش و صفات خود و چیزهایی که نسبتش به‌آن جایز است و چیزهایی که نسبتش به‌آن جایز نیست بیان فرموده‌است که بیش از مقداری است که ما نقل کردیم و ما همهٔ آنرا از بیم طولانی شدن کلام نیاوردیم و به‌خواست خداوند متعال در همین اندازه کفایت است و سزاوار است که خردمند در این آیات تفکر و دقت کند تا برای او علم به‌وجود خداوند متعال حاصل شود و بداند آنچه متکلمان گفته‌اند بیرون از قرآن و اخبار صحیح نیست، زیرا متکلمان می‌گویند دقت و نگریستن دربارهٔ شناخت خداوند متعال واجب است و راهی برای شناخت خداوند جز همین دقت نیست و خداوند یا به‌ضرورت معلوم است یا به‌استدلال. اگر به ضرورت معلوم باشد لازم است همهٔ خردمندان در این موضوع یکسان بیندیشند، همانگونه که هر خردمند و عاقلی می‌داند ذراع بزرگتر از وجب است و ده بیشتر از یك است و اگر به‌استدلال معلوم شود همانگونه است که بیان کردیم و خداوند متعال در سورهٔ اعراف می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند در پادشاهی (اقطار و اکناف) آسمانها و زمین و به آنچه خداوند آفریده‌است و اینکه شاید نزدیك شده‌باشد مدت (اجل) ایشان؟ پس به‌کدام سخن بعد از آن می گروند؟»[۱]

با این آیه خداوند مکلفان را برحذر می‌دارد که هیچگاه از تفکر و اندیشیدن غفلت نورزند، زیرا از اینکه مرگ ایشان فرارسد در امان نیستند و باید همواره آمادهٔ شناخت به‌اندازهٔ لازم باشند. و باز خداوند در سورهٔ فرقان می‌فرماید: «آیا به‌سوی پروردگار خود نمی‌بینی که چگونه کشید سایه را و اگر می‌خواست هر آینه آنرا ساکن قرارمی‌داد. سپس گردانیدیم آفتاب را بر آن دلالت کننده. پس فراگرفتیم آنرا به‌سوی خود فراگرفتن آسان.»[۲]

و خداوند متعال در سورهٔ روم می‌فرماید: «آیا نمی‌اندیشند در خودشان و نه در اینکه خداوند آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست به‌راستی آفریده‌است....»[۳]

---

۱. آیهٔ ۱۸۵ سورهٔ هفتم.

۲. آیات ۴۸ و ۴۹ سورهٔ بیست و پنجم.

۳. بخشی از آیهٔ ۸ سوره سی‌ام.

و خداوند متعال در سورهٔ ق می‌فرماید: «آیا نظر و اندیشه نمی‌کنند به‌سوی آسمان که برفرازشان است که چگونه بنا نهادیم آنرا و آراسته کردیم آنرا و برای آن شکافی نیست و زمین را کشیدیم و افکندیم در آن کوهها و رویانیدیم در آن از هر جفتی خوش آینده، بینشی و پندی است برای هر بندهٔ بازگشت کننده و فروفرستادیم از آسمان آبی با برکت، پس رویانیدیم به‌آن باغها و دانهٔ درویده و درخت خرمای برافراشته که آنرا شکوفه‌های برهم نشسته است، روزی است برای بندگان...»[۱] که منظور آن است که درمورد درخت خرما و چگونگی شکوفه بستن آن و دربارهٔ انار و چگونگی چیده‌شدن دانه‌های آن بیندیشند. در سورهٔ والذاریات چنین می‌فرماید: «و در زمین نشانه‌هاست برای یقین کنندگان و در نفس خودتان آیا نمی‌نگرید و در آسمان است روزی شما و آنچه وعده کرده می‌شوید و سوگند به‌پروردگار آسمان و زمین که آن حق است.»[۲]

و خداوند متعال در سورهٔ عبس چنین می‌فرماید: «پس باید بنگرد آدمی در خوردنی خود. همانا ما ریختیم از ابر آب را ریختنی. سپس شکافتیم زمین را شکافتنی. پس رویانیدیم در زمین دانه و انگور و سبزی‌ها و درخت زیتون و خرما و باغهای مشتمل بر درختان و میوه‌های‌تر و چراگاه.»[۳] و در سورهٔ طارق می‌فرماید: «پس آدمی بنگرد که از چه چیز آفریده شده، آفریده شده‌است از آبی جهنده که بیرون می‌آید از پشت مرد و استخوانهای سینهٔ زن.»[۴]

وخداوند متعال در سورهٔ غاشیه می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند در شتر که چگونه آفریده شده‌است، و در آسمان که چگونه برافراشته شده‌است و به‌کوهها که چگونه برکشیده شده‌است و به‌زمین که چگونه گسترانیده شده‌است؟ پس پند ده که همانا تو پنددهنده‌ای.»[۵]

و مقصود این است که از این امور استدلال به‌شناخت خداوند و قدرت او

---

۱. آیات ۷ تا ۱۱ سورهٔ پنجاهم.
۲. آیات ۲۱ تا ۲۳ سورهٔ پنجاه و یکم. تذکر این نکته لازم است که موضوع انار و چگونگی چیده‌شدن دانه‌ها استحسانی است که فتال از خود آورده‌است.م.
۳. آیات ۲۵ تا ۳۲ سورهٔ هشتادم.
۴. آیات ۶ تا ۸ سورهٔ هشتاد و ششم.
۵. آیات ۱۸ تا ۲۲ سورهٔ هشتاد و هشتم.

شود و همهٔ این نشانه‌ها دلیل بر واجب بودن تفکر و اندیشه کردن دربارهٔ خداشناسی و شناختن صفات حق تعالی است. هر کس در این امور تأمل و دقت کند و بیندیشد، آنچه را ما گفتیم خواهد دانست.

پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کدام شما به‌نفس خود آشناتر باشد به‌خدای خود آشناتر است.[1]

امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده‌است: با صنع و آفرینش خداوند به‌او استدلال می‌شود و با عقلها شناختن او ثابت می‌شود و با اندیشه و فکر، حجت او ثابت می‌شود. شناخته شده از نشانه‌هاست و با چیزهای روشن مشهوراست؛ تا آخر خطبه[2].

از امام رضا(ع) پرسیده شد: چه دلیلی برای حدوث عالم است؟[3] فرمود: تو نبوده‌ای و سپس موجود شده‌ای و این را هم می‌دانی که خودت خود را بوجود نیاورده‌ای و کسی هم که مثل تو بوده‌باشد ترا بوجود نیاورده‌است.

و چون واجب‌بودن تفکر ودقت معلوم وثابت شد، سزاوار است که دراجسام، بدون اعراض آنها دقت شود که این آسان‌تر و به‌شناخت خداوند متعال نزدیک‌تر است. اما دلیل اینکه اجسام حادثند این است که اگر قدیم می‌بودند لازم بود که از ازل در بخشی از جهان باقی بمانند زیرا حجم و جثهٔ اشیاء در صورتی که قدیم باشد اقتضای این موضوع را دارد که باقی بماند و باید آنرا در جهات نفس یا به‌صورت قدیم یا به‌صورت حادث که با فاعل دیگری پدید آمده‌است، پذیرفت. این موضوع را نمی‌توان جهت نفسی دانست که در آن صورت انتقال آن محال است و صفات نفس دگرگونی و انتقال نمی‌پذیرد و حال آنکه ضرورت انتقال آن صحیح و معلوم است. از سوی دیگر نمی‌تواند قدیم باشد، زیرا بر فرض که قدیم باشد باز هم انتقال جسم قطعی است و نمی‌تواند چیزی هم قدیم باشد و هم حادث و هر دو حال را داشته باشد. انتقال در مورد اعراض هم که ازصفات جسم است جایز نیست و عرض حادث موجب صفت ازلی نیست. اگر فاعل هم که مقدم بر فعل است همچنین باشد حادث

۱. این گفتار رسول خدا(ص) در صفحهٔ ۱۴ اقتصاد شیخ طوسی، چاپ ۱۴۰۰ قمری قم آمده‌است.م.

۲. این خطبه در صفحهٔ ۴۳ تحف‌العقول ابن‌شعبهٔ حرانی با اختلاف اندکی در بعضی کلمات آمده‌است.م.

۳. این حدیث را شیخ صدوق در کتاب توحید، ص ۲۹۳، درباب اثبات حدوث عالم آورده‌است.م.

خواهدبود. بنابراین چون قدیم و ازلی نیست حادث خـواهدبود و جهان و عالم از اعراض و جواهر تشکیل یافته‌است. آیات قرآنی و دلایل بیان شدۀ قبلی هم حـاکی از حدوث عالم است. متکلمان در این مورد فراوان سخن گفته‌اندکه اینجا جای آن نیست.[۱]

سخن در فساد و تباهی تقلید

بدان‌که حد تقلید ناپسند، پذیرفتن سخن دیگری بدون هیچگونه دلیل و برهان است‌که در این صورت باطل است؛ زیرا اگر باطل نباشد تقلید از محق سزاوارتر از تقلید از مبطل نیست و قبل از دقت‌نظر و تأمل نمی‌تـوان مبطل را از محق تشخیص داد.[۲] و خداوند قدیم متعال در سورۀ بقره ایـن‌گفتار مـا را نصرت داده‌است و می‌فرماید:

«و اگر پیروی‌کنی هواهای ایشان را پس ازآنکه‌آمد ترا ازعلم، نباشد ترا از خدای یاری و نه یاوری.» و در همان سوره، در دنبالۀ آیۀ دیگری‌که بخش اول آن همین‌آیه است، می‌فرماید: «درآن صورت همانا که تو از ستمکاران باشی.»[۳]

و در سورۀ آل عمران می‌فرماید: «پس چرا حجت می‌گویید درآنچه شما را به‌آن علم نیست و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»[۴]

و درسورۀ انعام می‌فرماید: «به‌تحقیق‌آمد شما را بینشها از پروردگارتان. پس هرکه بینا شد برای خود اوست و هرکه‌کور باشد بر اوست.»[۵]

و خداوند متعال درسورۀ یـونس چنین می‌فرماید: «و پیروی نمی‌کنند بیشتر ایشان مگرگمان فاسدی را. هماناکه‌گمان فاسد بی‌نیاز نگرداند از حق چیزی را.»[۶]

---

۱. برای اطلاع بیشتر به‌بحث شیخ طوسی درکتاب الاقتصاد، ص ۲۰، مراجعه شود. م.
۲. برای اطلاع بیشتر به‌بحث صفحۀ ۲ همان‌کتاب مـراجعه شود. خوانندگان گـرامی باید توجه فرمایندکه دربـارۀ اینگـونه مباحث‌کلامی و اصولی میان علمای بزرگ شیعه رضوان‌الله تعالـی علیهم اختلاف نظر است و نباید تنها به‌اظهارنظر یك فرد قانع شد، و مثلاً می‌توان به‌مباحث شیخ انصاری قدس‌سره مراجعه‌کرد. م.
۳. بخشی از آیۀ ۱۱۴ و بخشی از آیۀ ۱۴۱ سورۀ دوم.
۴. بخشی از آیۀ ۶۰ سورۀ سوم.
۵. بخشی از آیۀ ۱۰۴ سورۀ ششم.
۶. آیۀ ۳۷ سورۀ دهم.

و در سورهٔ بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «به‌دنبال آنچه که ترا به‌آن علم نیست مرو. به‌تحقیق گوش و چشم و دل، همه‌شان پرسیده می‌شوند.»[۱]

و در سورهٔ حج می‌فرماید: «و از مردم کسی است که دربارهٔ خداوند، بدون علم سرکشی و از هرشیطان سرکشی پیروی می‌کند.» و هم دراین سوره می‌فرماید: «و از مردمان کسی است که در راه خدا بدون علم و هدایت و کتاب روشنی ستیزه می‌کند.»[۲]

وخداوند متعال درسورهٔ زخرف می‌فرماید: «و گفتند: اگرخداوند می‌خواست ما آنها را نمی‌پرستیدیم. آنان را به‌این هیچ دانشی نیست. آنان فقط دروغ می‌گویند. یا برای آنان پیش از آن کتابی دادیم که آنها به‌آن تسمك جویند، بلکه گفتند: به‌تحقیق ما یافتیم پدران خود را برآیینی و به‌تحقیق ما براثرهای ایشان راه‌یافتگانیم. همچنین نفرستادیم ما پیش از تو در هیچ قریه‌یی از بیم‌دهنده، مگرآنکه متنعمان آن گفتند: به‌تحقیق ما یافتیم پدران خود را برآیینی و ما براثر ایشان راه‌یافتگانیم. گفت: آیا اگر شما را راهنماتر ازآنچه یافتید پدرانتان را بیاید؟ گفتند: به‌تحقیق ما به‌آنچه فرستاده شدید کافرانیم. پس انتقام کشیدیم از آنها. پس بنگر چگونه باشد سرانجام تکذیب‌کنندگان.»[۳]

وخداوند متعال در سورهٔ انبیاءفرموده‌است: «و به‌تحقیق دادیم ابراهیم را رشد او از پیش و بودیم به‌آن دانایان. چون گفت به‌پدر و قومش: چیست این صورتها که شما برای آنها ثابت قدمید؟ گفتند: پدران خود را یافتیم که برای آنها پرستندگان بودند. گفت: به‌تحقیق شما و پدرانتان درگمراهی آشکار بودید.»[۴]

درسورهٔ توبه خداوند فرموده‌است: «گرفتند یهودیان دانشمندان و زاهدانشان را خدایان غیر از خدا.»[۵] از پیامبر روایت است که در این باره فرموده‌اند: آنان در حقیقت خدای خود قرارندادند ولی به‌اطاعت ایشان درآمدند و بمنزلهٔ کسی شدند که آنها را خدای خود قرارداده‌باشد. نظیر همین هم از امام صادق(ع) نقل شده که

---

۱. آیهٔ ۳۹ سورهٔ هفدهم.
۲. آیات ۴ و ۹ سورهٔ بیست و دوم.
۳. آیات ۲۰ تا ۲۵ سورهٔ چهل و سوم.
۴. آیات ۵۳ تا ۵۶ سورهٔ بیست و یکم.
۵. بخشی از آیهٔ ۳۲ سورهٔ نهم.

فرموده‌است: به‌خدا سوگند برای آنان نمازنگزاردند وروزه نگرفتند، ولی آنان برای ایشان حلالی را حرام و حرامی را حلال کردند و بدون اینکه بدانند آنان را پرستیدند.»[۱]

از امام صادق(ع) روایت شده که امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: هرکس دین خود را از دهان مردم فراگرفته‌باشد، همان مردم (مردان) آنرا زایل می‌کنند و هرکس دین خود را از کتاب و سنت فراگرفته‌باشد، کوهها زایل می‌شود و ایمان او زایل نمی‌شود.

وروایت شده‌است که ابوشاکردیصانی[۲] به‌حضورامام صادق(ع) آمد وبه‌ایشان گفت: شما یکی از ستارگان درخشانی و پدر و نیاکانت ماههای تابان بودند و مادر و جده‌های مادریت خردمندان نامور بودند و عنصر تو ازگرامی‌تر عناصر است. چون نام دانشمندان برده‌شود، همهٔ انگشتها به‌سوی تو اشاره می‌کند. اکنون ای دریای ژرف بی‌کران! به‌من بگو که دلیل برحادث‌بودن جهان چیست؟ امام صادق(ع) فرمودند: به نزدیکترین اشیاء به‌آن استدلال می‌شود. ابوشاکرگفت: چگونه؟ امام صادق(ع) تخم‌مرغی خواستند وآنرا برکف دست نهادند و فرمودند: این حصاری سربسته‌است که درون‌آن پرده‌یی لطیف است و سپس پرنده‌یی به‌زیبایی‌طاووس‌ازآن بیرون می‌آید. آیاچیزی داخل‌آن شده‌است؟ دیصانی‌گفت: نه. امام صادق فرمود: این دلیل برحدوث عالم است. دیصانی‌گفت: نیکو ومختصر خبردادی وگفتی و پسندیده‌گفتی وبه‌خوبی می‌دانی که ما نمی‌پذیریم مگر چیزهایی را که با چشم وگوش و بینی و زبان و دست خود احساس‌کنیم، یا آنکه بیان‌آن در دلها مصور و از طریق روایات به‌یقین استنباط شود. امام صادق(ع) فرمودند: حواس پنجگانه را ذکرکردی و حال‌آنکه آنها بدون دلیل سودی نخواهد داشت؛ همچنان‌که تاریکی بدون چراغ از میان نمی‌رود.[۳]

---

۱. برای اطلاع بیشتر از نمونه‌های دیگر این روایات به‌تفسیر تبیان طوسی و مجمع‌البیان طبرسی و صفحهٔ ۱۲۰ جلد ۲ تفسیر برهان مراجعه شود. م.

۲. دیصانیه: از مکتبهای فکری نزدیك به‌مکتب مانی‌که معتقد به‌دو اصل نور و ظلمت بوده‌اند. کلمهٔ دیصان نام رودخانه‌یی است. برای اطلاع بیشتر رك. به: صفحهٔ ۴۰۴ الفهرست ندیم، چاپ تجدد تهران و صفحهٔ ۲۵۰ جلد اول ملل و نحل شهرستانی چاپ ۱۹۶۷ میلادی مصر. م.

۳. نخستین حدیثی است‌که درکتاب توحید صدوق، باب اثبات حدوث‌العالم آمده است. م.

سخن دربارهٔ صفات خداوند متعال

بدان که خداوند متعال قادراست، به‌این دلیل که صدورفعل از او صحیح است و حـال آنکه برای دیگران انجام افعال او ناممکن است، و صحت و درستی کردار دلیل برقدرت فاعل آن کار است.

وخداوند متعال در سورهٔ حج می‌فرماید: «ای مردم! مثلی زده‌شد.گوش به‌آن فرادهید. به‌تحقیق کسانی راکه غیر از خداوند فرامی‌خوانید (می‌پرستید) هرگز نمی‌توانند بیافرینند مگسی (پشه‌یی) را و اگـرچه اجتماع کنند بـرای آن کار و اگـر از ایشان آن مگس چیزی را برباید نمی‌توانند ازآن رهاکنند؛ ناتوان آمد عابد و معبود. نشناختند خدا را حق‌شناختن او، به‌درستی که خداوند هرآینه توانای غالب است.»[1] و منظور این است که امکان بازداشتن خداوند از کاری فراهم نیست.

و خـداوند متعال در سورهٔ فرقـان می‌فرماید: «و اوست آنکه آفـرید از آب انسانی را و برای او نژاد و پیوندی قرارداد و پروردگار تو تواناست.»[2]

و خداوند در سورهٔ روم می‌فرمـاید: «پس بنگر به‌سوی آثـار رحمت خـدا. چگونه زنده می‌کند زمین را پس از مرگش. به‌درستی که هرآینه زنده‌کنندهٔ مردگان است واو بر هر چیزی تواناست.»[3]

و در سورهٔ زمر می‌فرماید: «همانا او عزیز و بسیار آمرزنده است.» قبلاً بیان کردیم که عزیز یعنی توانایی که او را نمی‌توان از کار بازداشت. آیـات دیگر قرآنی که در باب حدوث عالم و اجسام گذشت دلیل برقدرت وتوانایی خداوند متعال است و واجب است که خـداوند متعال عـالم بـاشد که افعال او استوار و درست است و تفاوتی درآن نیست و سزاوار است که خداوند عـالم باشد. خداوند متعال در سورهٔ بقره می‌فرماید: «واو به‌همه چیز عالم است.» و باز درهمان سوره است که «به‌درستی که من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید.» و «خداوند از آنچه می کنید غافل نیست.» ودر سورهٔ آل‌عمران می‌فرماید: «به‌درستی که برخداوند چیزی درآسمان و زمین پوشیده نیست. اوست که شما را در رحمها به‌هرگونه‌که خواهد تصویرمی کند.» و در سورهٔ مائده می‌فرماید: «این برای آن است که بدانید خداوندآنچه راکه درآسمانها و زمین

---

۱. آیهٔ ۷۴ سورهٔ بیست و دوم.
۲. آیهٔ ۵۷ از سورهٔ بیست و پنجم.
۳. آیهٔ ۵۰ از سورهٔ سی‌ام.

است می‌داند و اینکه خداوند به‌همه چیز داناست.» و درسورهٔ انعام می‌فرماید: «و او خداست درآسمانها و زمین. به‌درستی که خداوند می‌داند پوشیده وآشکار شما را و می‌داند آنچه را کسب می کنید.» و در همان سوره می‌فرماید: «و نزد او کلیدهای غیب است که نمی‌داند آنها را جز او، و می‌داند آنچه را در دریا و خشکی است و فرونمی‌افتد برگی مگر اینکه او می‌داند و نه هیچ دانه‌یی در تاریکیهای زمین و نه خشکی وتری مگر درکتابی‌آشکار.» و به‌این ترتیب واجب است که خداوند متعال زنده باشد، که خداوند قادر و توانا محال است مرده‌باشد. و خداوند در سورهٔ بقره می‌فرماید: «خداوندکه خدایی جز اونیست زندهٔ پاینده است.» و در سورهٔ آل‌عمران نیز چنین‌فرموده‌است.

در سورهٔ مومن می‌فرماید: «اوست زنده که نیست خدایی مگر او. پس بخوانید او را (پرستش کنید) که خالص سازید برای او دین را. سپاس مرخدای را که خدای جهانیان است.»[1] و در همین سوره می‌فرماید: «اوست که زنده می کند و می‌میراند.» و زنده کردن و میراندن درست نیست مگر ازکسی که خود زنده باشد. خداوند در سورهٔ حدید چنین می‌فرماید: «تسبیح می کند خدا را آنچه درآسمانها و زمین است و اوست عزیز درستکار. مر اوراست پادشاهی‌آسمانها و زمین. زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست. او اول است وآخر و ظاهر و پوشیده و او به‌هر چیزی داناست.»[2]

وبه‌این ترتیب لازم است که موجود باشد زیرا معدوم چنین توصیف نمی‌شود که اول وآخر است. وانگهی توانای دانای زنده، ممکن نیست معدوم باشد وبرطبق این‌آیات لازم است که خداوند متعال قدیم باشد و اگر خود حادث باشد نیازمند به محدث است چون نوشته‌یی که نیازمند به‌نویسنده است و بافته شده‌یی که نیازمند به بافنده است وساختمانی‌که نیازمند به سازنده است. در صورتی که خداوند محدثی داشته‌باشد، این محدث یا قدیم است یا حادث، اگرقدیم باشد همان چیزی است که ما می‌خواهیم و اگر حادث باشد، باز به‌محدث دیگر نیازمند است که نهایتی نخواهد داشت و تسلسل باطل است و چون خداوند زنده است لازم است شنوا و بینا باشد و برای او هیچگونه‌آفت و مانعی تصور نمی‌شود و لازمهٔ این صفات شنوا و بینا

۱. آیهٔ ۶۸ از سورهٔ چهلم.
۲. آیات ۱ تا ۳ سورهٔ پنجاه و هفتم.

بودن است.

خداوند متعال می‌فرماید: «به‌درستی که خداوند شنید سخن آن زن را که با تو دربارهٔ شوهرش مجادله می‌کرد و شکایت می‌کرد به‌سوی خدا و خداوند می‌شنود گفتگوی شما را. به‌درستی که خداوند شنوا و بیناست.»[۱]

در سورهٔ ملك هم می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند به‌سوی مرغان که برفراز ایشان صف‌زدگانند و می‌گیرند؟ باز ندارد آنها را مگر خداوند. به‌درستی که او به‌هرچیزی بیناست.»[۲]

و جایز نیست که خداوند جسم و متشکل از جوهر و عرض باشد؛ یا آنکه صفات و اعراض اجسام برای او تصور شود، زیرا این امور همگی حادث است و حال آنکه ثابت شد که خداوند قدیم است.

خداوند درسورهٔ بقره می‌فرماید: «همانا خداوند همراه صابران است.» و اگر خداوند جسم باشد، می‌باید فقط در مکان مخصوصی باشد و درست نیست که بگوییم همه‌جا همراه صابران است و نیز خداوند می‌فرماید: «و چون بندگان من دربارهٔ من از تو می‌پرسند، همانا که من نزدیکم.» و اگر جسم باشد، درست نیست که به‌همهٔ پرسندگان نزدیك باشد وخداوند متعال در سورهٔ نساء می‌فرماید: «پنهان می‌دارند از مردم و پنهان نمی‌دارند از خدا و او با ایشان است چون شب تدبیر می‌کنند به‌آنچه نپسندد از گفتار و خدا به‌آنچه می‌کنند داناست.»[۳]

و نیز خداوند می‌فرماید: «من همراه شمایم» و اگر جسم باشد صحیح نیست که گفته شود با همگان است. و در سورهٔ مریم می‌فرماید: «آیا برای او همنامی می‌دانی؟» یعنی مثلی و مانندی؛ و در سورهٔ شوری می‌فرماید: «همچون او چیزی نیست.» همان‌طور که گفته می‌شود: هیچ سرور و مهتری چون فلان نیست.

در سورهٔ ق می‌فرماید: «و ما به‌او نزدیکتریم از رشتهٔ گردن.» یعنی به‌انسان؛ و جایز نیست که خداوند در جهتی باشد، زیرا بودن در جهت از خواص اجسام است. همچنین نیازمندی و حاجت بر او جایز نیست، زیرا نیازمندی از لوازم اجسام و اعراض است و حال آنکه خداوند متعال جسم و عرض نیست و خود در سورهٔ آل-

۱. آیهٔ اول سورهٔ پنجاه وهشتم.
۲. آیهٔ ۲۰ سورهٔ شصت و هفتم.
۳. آیهٔ ۱۰۸ سورهٔ چهارم.

عمران می‌فرماید: «و هر کس کافر شود، هماناکه خدای از همهٔ جهانیان بی‌نیاز است.» و این گفتار خداوند که می‌فرماید: «همانا خداوند گفتار آنانی را که می‌گفتند خداوند نیازمند و ما بی‌نیازیم شنید. به‌زودی آنچه را گفتند می‌نویسیم.»[1]

و در سورهٔ انعام می‌فرماید: «و خدای تو غنی و دارای رحمت است. اگر بخواهد شما را می‌برد و پس از شما هرکه را بخواهد جانشین می‌کند، همانگونه‌که شما را از ذریهٔ قوم دیگری پدید آورد.» و در سورهٔ ابراهیم می‌فرماید: «به‌درستی‌که خداوند غنی ستوده است.» وخداوند متعال درسورهٔ عنکبوت می‌فرماید: «هرآنکس کوشش کند، برای خود می‌کوشدکه خدای از همهٔ جهانیان غنی است.» و در سورهٔ لقمان می‌فرماید: «وهرکس کافرشود، همانا که خداوند غنی ستوده‌است.» و درسورهٔ فاطرمی‌فرماید: «ای مردمان! شما نیازمندان به‌خدایید وخداوند غنی ستوده‌است.» و در سورهٔ تغابن می‌فرماید: «و بی‌نیاز است خدا و خدا بی‌نیاز ستوده‌است.» و جایز نیست‌که تصورشود قدرت خداوند و علم او اکتسابی باشد و همینگونه، همهٔ صفات او، زیرا درآن صورت از دو حال بیرون نیست؛ یا قدرت خود را از قدرت حادثی کسب‌کرده‌است یا از قدرت قدیمی. نمی‌توان آنرا حادث پنداشت زیرا اگر قدرت حادث باشد از فعل خود او حادث شده‌است و نباید خداوند پیش از پدیدآمدن‌آن قدرت حادث، قادر بوده‌باشد و از سوی دیگر قدرت پدید نمی‌آید مگرآنکه محدث آن یعنی خداوند قادر بوده‌باشد و هریك به‌دیگری وابسته است و این باطل است و اگر تصور شود قدرت خود را از قدرت قدیمی کسب کرده‌است باطل است، زیرا در آن صورت آن قدرت در همهٔ صفات الهی با آن مشترك است.

وخداوند متعال فرموده‌است: «و برتر از هردانشمندی دانایی است.»[2] و اگر خداوند علم خود را از طریق اکتساب داشته‌باشد، باید برتر از او عالمی باشد و این باطل است وخداوند قدیم متعال یگانه است‌که اگر دو و سه یا بیشتر باشد، راه ستیز و منازعه میان‌آنان موجود است؛ و خداوند متعال در سورهٔ بقره می‌فرماید: «و برای خداوند مانندهایی قرار مدهید و شما می‌دانید.» و درهمان سوره می‌فرماید: «وخدای شما خدای یگانه است، خدایی نیست جز او بخشندهٔ مهربان.» و در سورهٔ آل‌عمران می‌فرماید: «خداوندکه خدایی جز او نیست زندهٔ پاینده‌است.» و در همان سوره

۱. آیهٔ ۱۸۰ سورهٔ سوم.
۲. بخشی از آیهٔ ۷۶ سورهٔ دوازدهم.

می‌فرماید: «گواهی می‌دهد خدای که هیچ خدایی نیست مگر او و فرشتگان و صاحبان علم ایستاده به‌عدل. نیست خدایی مگر او که غـالب و محکم‌کار است.» و در همان سوره می‌فرماید: «و نیست خدایی جز خداوند و همانا خداونـد غـالب و محکم‌کار است.» در سورهٔ نساء می‌فرماید: «همانا جز این نیست که خداونـد یکتاست و منزه است از اینکه برای او فرزندی باشد.» و درسورهٔ انعام می‌فرماید: «بگو همانا که او خدای یگانه است و همانا من ازآنچه شرك می‌ورزید بیزارم.» و در سورهٔ نحل می‌فرماید: «وخدای گفت: دوخدای دوگانه مگیرید هرآینه وجز این نیست که او خدای یگانه است.» ودرسورهٔ بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «بگو اگر با او بود خدایانی چنانکه می‌گویند، این هنگام بجویند به‌سوی خداوند عرش راهی را.» ودرآخرهمین سوره می‌فرماید: «وبگوسپاس مرخدا را؛ آنکه نگرفت فرزندی را و نمی‌باشد اورا شریکی در پادشاهی ونمی‌باشد او را دوستداری از مذلت و بزرك شمار اورا بزرك داشتنی.»

و خداوند متعال در سورهٔ فرقان می‌فرماید: «آن‌کس که پادشاهـی آسمانها و زمین از اوست و فرزندی نمی‌گیرد و برای او شریکـی در پادشاهـی نیست.» و در سورهٔ والصافات می‌فرماید: «هماناکه خدای شما یگانه است؛ پـروردگارآسمانها و زمین وآنچه میان‌آنهاست و پروردگار مشرقها.» و در سورهٔ ص می‌فـرمـاید: «بگو همانا که من بیم‌دهنده‌ام و خدایی نیست جز خدای یکتای قهار.»

و روا نیست که خداوند قدیم متعال قابل دیدن باشد، زیـرا اگر قابـل رویت باشد باید رو در رو یا در جهت خاصی قرارگیرد و این دو حالت بر او روا نیست و خداوند متعال در سورهٔ بقره می‌فرماید: «و چون‌گفتید ای موسی به‌تو نمی‌گـرویم تا آنکه خدا راآشکاربببینیم وصاعقه شما را فروگرفت وخود می‌نگریستید.» درسورهٔ نساء می‌فرماید: «اهل‌کتاب از تو می‌خواهندکتابی ازآسمان بر ایشان فروآری و به‌تحقیق که از موسی چیزی بزرگتر از این خواستند وگفتند: خدا را آشکارا بهما نشان بده.»

در سورهٔ انعام می‌فرمـاید: «درنیابد او را چشمهـا و او دریـابد چشمها را و اوست مهربان‌آگاه.»

در سورهٔ اعراف می‌فرماید: «پروردگارا خود را به‌من نشان بده تا به‌سوی تو بنگرم.گفت: مرا هرگز نمی‌بینی ولی به‌کوه بنگر و اگرکوه برجای مـاند، شایـد به‌زودی مرا ببینی وچون پروردگارش برای‌کوه تجلی فرمود،آنرا پاره پاره قرارداد و موسی مدهوش درافتاد.»

درسورهٔ فرقان می‌فرماید: «کسانی که امید ندارند ملاقات ما راگفتند: فرشتگان بر ما نازل شوند یا ببینیم پروردگار خود را. به‌تحقیق تکبر کردند در نفسهایشان و سرکشی کردند سرکشی بزرك.»

همچنین جایز نیست که خداوند فاعل‌کارهای زشت باشد زیرا خود دانای برکارهای ناپسند و بی‌نیاز از آن است و کسی که به‌زشتی کارناپسند دانا و از انجام آن بی‌نیازاست آنرا برنمی‌گزیند. و چون خداوند حکیم است، حکیم‌کارهای ناپسند را انتخاب نمی‌کند.

خداوند متعال در سورهٔ بقره می‌فرماید: «گفتند: پاك و منزهی. ما را دانشی نیست جز آنچه خود به‌ما آموختی. به‌درستی که تو خود دانا ومحکم‌کاری.» درسورهٔ نساء هم می‌فرماید: «به‌درستی که خداوند دانای محکم‌کاراست.» و درسورهٔ انعام می‌فرماید: «دانای غیب وشهود و او محکم‌کار آگاه است.» و در همین سوره می‌فرماید: «همانا که پروردگارت محکم‌کار داناست.» و در سورهٔ ممتحنه می‌فرماید: «پروردگارا مگردان ما را آزمایش برای آنانکه‌کافر شدند و بیامرز برای ما. پروردگارا به‌درستی که تو هستی غالب درست‌کردار.» و در همین سوره است: «همانا خداوند دانای درست‌کردار است.» در سورهٔ والتین می‌فرماید: «آیا خدا حکم‌کننده‌ترین حکم کنندگان نیست؟» وچون این ثابت شد، جایز نیست که اراده‌کننده به‌کارهای ناستوده باشد، زیرا صفت نقص است و ارادهٔ قبیح هم زشت است وجایز نیست که به‌خداوند متعال نسبت داده‌شود. خدای از این موضوع برتراست، برتری بزرك.

خداوند متعال درسورهٔ بقره می‌فرماید: «خداوند به‌شما آسانی را اراده فرموده است و برای شما سختی را اراده نکرده‌است.» و می‌فرماید: «همانا خداوند دوست ندارد از حد درگذرندگان را» «و خدای دوست نمی‌دارد تباهی را» و «همانا خداوند بسیار توبه‌کنندگان را دوست می‌دارد و دوست می‌دارد پاك شوندگان را.»[۱] و در سورهٔ آل‌عمران می‌فرماید: «و خداوند برای جهانیان اراده نمی‌کند ستمی را» و در سورهٔ نساء می‌فرماید: «می‌خواهد خدای تا بیان‌کند برای شما و نشان دهد شما را راههای آنان را که پیش از شما بوده‌اند و توبه پذیرد برشما و خدای دانا و درستکار است و خدای خواهد که توبه پذیرد برشما و می‌خواهند آنان‌که از شهوتها پیروی می‌کنند که میل‌کنید از دین، میل بزرك. می‌خواهد خدای که سبك‌کند از شما و

۱. بخشی از آیهٔ ۸۷ سورهٔ پنجم و بخشی از آیهٔ ۲۰۵ سورهٔ دوم.

آفریدند آدمی را سست.»

و این دلیل بر آن است که خداوند آنچه را از باب طاعت وفرمانبرداری است اراده می کند و می‌خواهد، و آنچه را از باب معصیت است اراده نمی کند.

خداوند متعال در سورهٔ انعام می‌فرماید: «کسانی که شرك آورده‌اند، زود باشد که بگویند: اگر خواسته بود خدا شرك نمی آوردیم، نه ما و نه پدران ما؛ و نه حرام می کردیم هیچ چیز را. همچنین تکذیب کردند کسانی که پیش از ایشان بودند تا چشیدند عقوبت ما را. بگو آیا نزد شما علمی هست که بیرون آورید آنرا برای ما؟ پیروی نمی کنید مگر گمان را و نیستید شما مگر گزاف گویان.»

در سورهٔ نحل می‌فرماید: «و کسانی که شرك آوردند گفتند: اگر خدا می‌خواست چیزی جز او را نمی‌پرستیدیم، نه ما و نه پدرانمان؛ و هیچ چیز را بدون حکم او حرام نمی کردیم. کسانی که پیش از ایشان بودند هم‌چنین کردند و آیا بر عهدهٔ رسولان چیزی بجز رسانیدن آشکار است؟»

در سورهٔ بنی‌اسرائیل پس از آنکه چندگناه و کار ناپسندیده را نام می برد چنین می‌فرماید: «همهٔ آن باشد لغزش آن نزد پروردگار تو ناپسندیده.»

در سورهٔ زمر می‌فرماید: «برای بندگانش کفر را نمی‌پسندد.» و این گفتار خداوند که می‌فرماید: «و نیافریده‌ایم جن و انس را مگر برای اینکه بپرستند مارا.»[1] وچون این موضوع ثابت شد، پس هرچه که خداوند انجام می‌دهد و آلام وتکالیف و آفرینش جانوران موذی و حشرات و درندگان، همه‌اش پسندیده است و ثابت شد که خداوند کار ناستوده انجام نمی‌دهد، هرچند به‌ظاهر و به‌تفصیل، ما پسندیدگی و حسن آنرا درك نکنیم. ضمناً کلام خداوند متعال (قرآن مجید) نیز حادث است. زیرا اگر قدیم باشد، لازم است که با وجود خداوند وجود قدیم دیگری همراه باشد و اگرقدیم باشد، برای آن نسخ و زوال جایز نیست و خداوند متعال در سورهٔ بقره می‌فرماید: «هیچ آیتی را نسخ و رها نمی کنیم مگر آنکه بهتر از آن یا مانندش را می آوریم.» و فرموده‌است: «و اگر درآنچه بربندهٔ خود فروفرستادیم در شك هستید، سوره‌یی مثل آن بیاورید.» که نشان‌دهندهٔ آن است که نمی‌توانند مثل آنرا بیاورند.

در سورهٔ نساء هم می‌فرماید: «فرمان خداوند انجام شده‌است.» وفرمان و امر از جملهٔ کلام وسخن است، و خداوند متعال در سورهٔ انعام می‌فرماید: «بگو خداوند

---

۱. آیهٔ ۵۷ سورهٔ پنجاه و یکم.

تواناست که آیتی فروفرستد.» و این آیه خود دلالت بر حادث بودن قرآن دارد، زیرا چیزی که تحت قدرت درآید نمی‌تواند جز حادث باشد. در سورهٔ هود می‌فرماید: «کتابی که آیات آن محکم گردانیده‌شده و سپس تفصیل داده شده‌است از نزد درست کردار آگاه.» و این گفتار الهی که می‌فرماید: «و پیش از آن کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده‌است»، دلیل براین است که پیش از قرآن کلام دیگری از خداوند بر آن تقدم داشته‌است.

در سورهٔ یوسف می‌فرماید: «به‌درستی که ما آنرا فرو فرستادیم، قرآنی به‌لغت تازی. باشد که شما دریابید.»

و در سورهٔ حجر می‌فرماید: «و به‌تحقیق دادیم ترا هفت آیه از سوره‌یی که دوبار نازل شده و قرآن عظیم.» و در سورهٔ انبیاء می‌فرماید: «نمی‌آید ایشان را هیچ پندی تازه‌آورده شده از پروردگارشان مگر که شنیدند آنرا وایشان بازی می کردند.» و در همان سوره می‌فرماید: «و این سخنی (پندی) فرخنده است که آنرا فرو فرستادیم. آیا شما منکر آن هستید؟»

و خداوند متعال درسورهٔ لقمان می‌فرماید: «و اگر آنچه از درختان که در زمین است قلمها باشد و دریا را پس از آن هفت دریا مدد می‌داد، به‌آخر نمی‌رسید کلمات خدا.»

و در سورهٔ حشر می‌فرماید: «اگر این قرآن را برکوه نازل می کردیم، آنرا فروتن و شکاف‌خورده از بیم خداوند دیده‌بودی.»

و از پیامبر(ص) روایت شده که فرموده‌اند: فقط خدا بود و هیچ چیز وجود نداشت. سپس خداوند سخن و ذکر راآفرید و همانا از چیزهایی که خداوند آفریده‌است هیچ چیز بزرگتر از مفهوم این آیهٔ سورهٔ بقره نیست: «خدای که خدایی جز او نیست؛ زندهٔ پاینده، که او را نه چرت می گیرد و نه خواب.»[1]

سخن دربارهٔ خلق افعال و قضاء و قدر

بدان که هر یك از ما کارهایی راکه انجام می‌دهد خود پدیدآورندهٔ آن است.

---

۱. برای اطلاع بیشتر از روایات حادث‌بودن قرآن از دیدگاه شیعه، به‌کتاب توحید شیخ صدوق رضوان‌الله تعالی علیه، باب‌القرآن ماهو، صفحات ۲۲۳ تا ۲۲۸ چاپ حوزهٔ علمیهٔ قم مراجعه فرمایید. م.

به‌این دلیل که کارها را طبق انگیزه‌ها و حالات مختلف که خواهان انجام‌کاری است انجام می‌دهد و در صورتی که چیزی را ناخوش بدارد یا موانع دیگری را در نظر داشته‌باشد، انجام نمی‌دهد. اینگونه‌کارها که انجام‌آن بستگی به‌علاقه و انگیزهٔ شخص دارد و انجام ندادن‌آن به‌ناخواستن اوست، از خود اوست؛ برخلاف امور دیگری چون بلندی و کوتاهی و رنگ پوست و نظایر آن. ستایش و نکوهش هم در مورد کارهای اختیاری است. یعنی کارهایی که انجام‌آن به‌دست خود شخص است.

خداوند متعال در سورهٔ بقره چنین می‌فرماید: «شاید شما سپاسگزاری کنید، و برای اینکه شاید هدایت شوید، و برای اینکه شاید پرهیزگاری کنید.» و در همین سوره می‌فرماید: «وای بر آنان که با دستهای خود کتابی را می‌نویسند و سپس می‌گویند: این از نزد خداست، تا به‌آن وسیله بهای اندکی به‌دست‌آورند. ای وای برایشان به‌آنچه دستهایشان کسب کرده‌است. و ای وای بر آنان از آنچه به‌دست می‌آورند.» باز در همین سوره می‌فرماید: «همانا که خداوند از نیکوکاران می‌پذیرد.» «و خداوند مزد نیکوکاران را تباه نمی‌کند.»

و خداوند در سورهٔ آل‌عمران می‌فرماید: «و به‌درستی که‌گروهی از ایشان می‌پیچانند زبانهای خود را به‌کتاب تا آنرا از کتاب پندارید و آن از کتاب نیست و می‌گویند آن از نزد خداست و حال‌آنکه از نزد خدا نیست و بر خدای دروغ می‌گویند و ایشان می‌دانند.»

و در سورهٔ نساء می‌فرماید: «هر نیکی که به‌تو می‌رسد از خداوند است و هر بدی که به‌تو می‌رسد از نفس تو است.»

در سورهٔ مائده می‌فرماید: «جز این نیست که شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه‌کشی پلید واز کردارشیطان است. پس اجتناب کنید از آنها، باشد که شما رستگار شوید.»

درسورهٔ انعام می‌فرماید: «به‌درستی هر کس از شما بدی را به‌نادانی انجام دهد و پس از آن توبه‌کند وصالح شود، به‌درستی که خداوند آمرزندهٔ مهربان است.» ودر همین سوره می‌فرماید: «و برنمی‌دارد بردارنده‌یی بارگناه دیگری را.»

در سورهٔ توبه می‌فرماید: «و دیگرانی که به‌گناهان خود اعتراف کردند، کردار پسندیده را با کردار ناپسند درآمیختند.»

در سورهٔ یونس می‌فرماید: «همانا خداوند ستم نمی‌کند به‌چیزی مردمان را،

ولی مردم به‌خودشان ستم می‌کنند.»

در سورهٔ بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «اگر نیکی کنید برای خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید بر خود کرده‌اید.»

در سورهٔ یس می‌فرماید: «امروز بر کسی چیزی ستم نمی‌شود و جزا داده نمی‌شوید مگر آنچه را که عمل کرده‌اید.»

در سورهٔ زمر می‌فرماید: «روز قیامت بر چهره‌های کسانی که دروغ گفتند سیاهی خواهید دید.» از حسن بصری نقل است که این آیه در مورد کسانی نازل شده است که کفر و انجام گناهان را به‌سبب خواست خداوند متعال دانسته‌اند.

در سورهٔ جاثیه می‌فرماید: «امروز جزا داده می‌شوید آنچه را عمل کرده‌اید.»

در سورهٔ والنجم می‌فرماید: «که برندارد بردارنده‌یی بارگناه دیگری را و آنکه نیست برای انسان جز آنچه کوشش کرد و آنکه کوشش او به‌زودی دیده خواهد شد و جزا داده خواهد شد جزای تمامتر.»

و در سورهٔ تغابن می‌فرماید: «اوست آنکه شما را آفرید برخی از شما کافر و برخی مؤمنند.» و بدان که قضاء از لحاظ لغوی دارای چهار معنی است:

اول به‌معنی آفرینش و پدیدآوردن، نظیر این گفتار خداوند که می‌فرماید: «آنها را به‌صورت هفت آسمان در دو روز پدیدآورد.»[1] یعنی آفرید.

دوم به‌معنی حکم کردن است، مانند این گفتار الهی که «و خداوند به‌حق حکم می‌کند»[2] و کلمهٔ قاضی هم از این مشتق است.

سوم به‌معنی فرمان دادن و ملزم کردن است، نظیر این گفتار خداوند که می‌فرماید: «و پروردگار تو فرمان می‌دهد که عبادت مکنید مگر او را.»[3]

چهارم به‌معنی خبردادن و اعلام کردن است، نظیر این گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «و اعلام کردیم به‌بنی‌اسرائیل در کتاب.»[4] جایز نیست بگوییم کارهای ما به قضای خداوند، یعنی آفریدهٔ اوست، زیرا کاری است که خود ما انجام می‌دهیم و برای

---

۱. آیهٔ ۱۲ از سورهٔ چهل و یکم.
۲. بخشی از آیهٔ ۲۰ سورهٔ چهلم.
۳. بخشی از آیهٔ ۲۳ سورهٔ هفدهم.
۴. بخشی از آیهٔ چهارم سورهٔ هفدهم، برای اطلاع بیشتر از دیگر معانی قضاء که از جمله مرگ است، به‌مفردات راغب اصفهانی مراجعه فرمایید. م.

کار واحد دو فاعل وجود ندارد. در این مورد قضای به‌معنی الزام کردن هم به‌اجماع امت جایز نیست. اما اگر قضا را به‌معنی اخبار و اعلام بدانیم، در صورتی که آنرا مقید کنیم درست است. یعنی خداوند خبر داده‌است و اعلام فرموده‌است که برای ما در اطاعت و فرمانبرداری چه پاداشی است و در معصیت و سرپیچی چه عذابی.

از پیامبر(ص) روایت شده که گفته‌اند: خداوند چنین فرموده‌است: «هر کس به‌قضای من خشنود نباشد و بر نعمتهای من سپاسگزار و بر بلای من شکیبا نباشد، پروردگاری غیر از من برای خود برگزینند.»[۱] و اگر گناهان به‌خواست خداوند متعال و آفرینش او باشد واجب است خداوند به‌آن راضی باشد و این خلاف اجماع است. اعتقاد به‌قدر هم همینگونه است، چون این کلمه هم به‌معنی احداث و آفرینش است، آنچنان که خداوند می‌فرماید: «و پدید آورد در آن (زمین) خوردنیهای آنرا در چهار روز مساوی برای خواهندگان.»[۲] گاهی هم به‌معنی تقدیر است و در آن معنی جایز است گفته شود که خداوند میزان پاداش و عقاب اعمال ما را مقدر فرموده‌است و باید آنرا مقید با همین قید بکاربرد، نه به‌صورت مطلق.

سخن دربارهٔ اخباری که در معنی عدل و توحید آمده‌است

بدان که اصول توحید و عدل گرفته شده از گفتار امیرالمومنین علی علیه‌السلام و خطبه‌های ایشان است. گفتار و خطبه‌های آن حضرت چنان متضمن این معانی است که بیشتر و برتر از آن تصور نمی‌شود و هر کس در این باره تأمل کند می‌داند آنچه که متکلمان در تصانیف خود شرح و تفصیل داده‌اند، شرح همان اصول است. از ائمه (ع) هم مانند همین گفتار روایت شده‌است.

به‌امیرالمومنین گفته‌شد: خدای خودت را به‌چه شناختی؟ فرمود: به‌آنچه که خدای من به‌من شناسانده‌است. پرسیدند: چگونه؟ فرمود: به‌هیچ صورتی نمی‌گنجد و با حواس احساس نمی‌شود و با مقایسه‌های مردم قیاس نمی‌شود.[۳]

و همان حضرت فرموده‌است: پروردگار خود را به‌فسخ عزیمتها و گشوده‌شدن گره‌ها شناختم.[۴] و فرموده‌است: خدا را به‌خدا بشناسید. یعنی با دلایلی که خداوند

---

۱. این حدیث قدسی در صفحهٔ ۳۷۱ توحید صدوق، چاپ حوزهٔ قم آمده‌است. م.
۲. بخشی از آیهٔ ۱۰ سورهٔ چهل و یکم. م.
۳ و ۴. در صفحات ۲۸۵ و ۲۸۶ توحید صدوق آمده‌است.م.

برای نفس خود ارائه فرموده‌است، و پیامبر را با پیامبری بشناسید و اولوالامر را به انجام کارهای پسندیده و دادگری و احسان.[۱]

امام باقر(ع) فرموده‌است: مردی برخاست و به‌امیرالمومنین(ع) عرض کرد: پروردگارت را به‌چه چیز شناختی؟ فرمود: به‌فسخ عزیمتها و بازداشتن همتها. زیرا به‌کاری همت می‌گمارم و او میان من و همتم مانع می‌شود و عزم می‌کنم و قضاء با عزم من مخالفت می‌کند. بنابراین می‌دانم که مدبر، کس دیگری غیر از من است. گفته‌شد: نعمتهای او را چگونه سپاس می‌داری؟ فرمود: می‌نگرم که بلای خود را از من می‌گرداند و دیگری به‌آن گرفتار است. می‌فهمم که بر من نعمت ارزانی فرموده و او را سپاسگزاری می‌کنم.

از همان حضرت روایت شده‌است که خداوند را چنین وصف کرده‌است که: از مضاده و اختلاف میان اشیاء، دانسته می‌شود که خداوند را ضدی نیست و با توجه به اقران او میان امور، دانسته می‌شود که او را قرینی نیست. روشنی را با ظلمت و خشونت را با نرمی و خشکی را با تری، سردی را با گرمی ضد یکدیگر قرار داده است. نزدیک کننده است آنها را که از یکدیگر دورند و جدا کننده است میان چیزهایی که به‌یکدیگر نزدیکند.[۲]

به‌امام جعفرصادق(ع) گفته شد: خدای خود را به‌چه شناختی؟ فرمود: هنگامی که حصار دربستهٔ لغزندهٔ نرمی را می‌بینم که در آن هیچ شکاف و سوراخ ظاهری نیست (منظور تخم پرندگان است)، مایعی سیمگون و مایعی زرین در آن است و از همین دژ سربسته، طاووس و کلاغ و شاهین و گنجشک به‌وجود می‌آید، می‌دانم که برای خلق، آفریدگاری است.[۳]

به‌همان حضرت گفته‌شد: چه دلیلی در دست است که جهان را صانعی است؟ فرمود: بیشترین آن دلایل در خود من است. زیرا آنرا از دوحال بیرون نمی‌بینم. یا اینکه خودم آنرا خلق کرده‌ام و خودم موجود بوده‌ام که این محال است؛ یا آنکه من

---

۱. در صفحات ۲۸۵ و ۲۸۶ توحید صدوق آمده‌است. م.

۲. بخشی از خطبه‌یی است که دربارهٔ توحید ایراد فرموده‌است و برای اطلاع بیشتر از شرح آن به‌صفحهٔ ۷۳ جلد ۱۳ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۱ میلادی، مراجعه شود. م.

۳. نظیر همین روایت در صفحهٔ ۲۹۲ توحید صدوق، چاپ حوزهٔ قم آمده‌است. م.

معدوم بوده‌ام و خود (نفس خویش) را آفریده‌ام. چگونه ممکن است معدوم چیزی بیافریند؟ و چون این دو صورت را باطل یافتم دانستم که برای من صانع و مدبری است.

و همان حضرت فرموده‌است: در اموری که ندانستن آن شایستهٔ شما نیست نیکو بنگرید و دقت کنید که همانا دین خدا را ارکانی است که هر کس نداند شدت کوشش او در انجام عبادت ظاهری او سودی ندارد و هر کس که آنها را بداند زیان نمی‌کند، بلکه به‌آن وسیله اعتقاد او و راه او پسندیده می‌شود و برای کسی راه وصول به‌این درجه نیست مگر به‌یاری خداوند متعال.

به‌یکی از عربها گفته‌شد: چه دلیلی است که جهان را صانع و آفریننده‌یی است؟ گفت: ای وای، همانا پشکل دلالت بروجود شتردارد و نشانه‌های قدم، دلالت بر مسیر دارد. آسمان برافراشته با این لطافت (سبکی) و زمین با این سنگینی، دلالت بر صانع خبیر نمی‌کند؟

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: حق با مردان شناخته نمی‌شود. نخست حق را بشناس تا اهل آنرا بشناسی.

عبدالعظیم‌بن عبدالله حسنی [1] می‌گوید: به‌حضور سرور خود علی‌بن محمدبن علی‌بن موسی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب علیهم‌السلام رسیدم. همینکه چشم ایشان به‌من افتاد فرمود: ای ابوالقاسم! خوش‌آمدی که براستی ازدوستان مایی. گفتم: ای پسررسول خدا! می‌خواهم معالم دین (معتقدات دینی) خود را بر شما عرضه دارم تا اگر پسندیده‌بود بر آن تا هنگام دیدار خدای عزوجل پایدار بمانم. فرمود: ای ابوالقاسم! بگو. گفتم: من معتقدم که خداوند تبارك وتعالی یگانه‌یی است که هیچ چیز چون او نیست. از حد ابطال و از حد تشبیه بیرون است. نه جسم است و نه صورت و نه جوهر است ونه عرض. بلکه او مجسم همهٔ اجسام و مصور همهٔ صورتها وآفرینندهٔ همهٔ اعراض و جواهر و پروردگار و مالك وآفریننده و پدید آورندهٔ همهٔ چیزهاست و اینکه محمد(ص) بنده وفرستادهٔ او و خاتم پیامبران است،

---

۱. جناب عبدالعظیم بن‌عبدالله بن‌علی بن‌حسن بن‌زید بن‌حسن بن‌علی بن‌ابی‌طالب (ع) از سادات محترم حسنی و از دانشمندان بسیار پارسای قرن سوم هجری، از نخستین جمع‌کنندگان خطبه‌های امیرالمومنین علی (ع)، مدفون در ری، تاریخ مرگ او به‌دقت معلوم نیست. برای اطلاع بیشتر، رك. به: ابوالعباس نجاشی، رجال، ص۱۷۳، چاپ قم.م.

و تا روز قیامت پیامبر دیگری پس از او نیست و شریعت او هم‌آخرین شرایع است و پس از شریعت او تا روز رستاخیز شریعتی نیست و معتقدم‌که امام و خلیفه و ولی امر پس از او امیرالمومنین علی‌بن ابی‌طالب است و سپس حسن و حسین و علی‌بن حسین و محمدبن علی و جعفربن محمد و موسی‌بن جعفر و علی‌بن موسی و محمد بن علی و سپس شخص شما. امام هادی(ع) فرمود: پس از من پسرم حسن و مردم در مورد جانشین او چگونه خواهندبود؟گفتم: ای مولای من مگرچگونه است؟ فرمود: زیرا شخص او دیده نمی‌شود و بردن نامش روا نیست تا آنکه قیام‌کند و زمین را از قسط و داد پر کندآنچنان‌که آکنده از ظلم و جور شده است. عبدالعظیم‌گوید: من اقرار کردم و افزودم‌که معتقدم دوستدار ایشان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خداست. فرمانبرداری از ایشان فرمانبرداری خدا و سرپیچی از ایشان سرپیچی از از خداوند است و معتقدم‌که معراج و سؤال درگور حق است و بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق است و قیامت خواهدآمد و درآن شکی نیست و خداوند کسانی را که درگورهایند برخواهد انگیخت و معتقدم‌که امور واجب دیگر پس از ولایت عبارت است از نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به‌معروف و نهی از منکر.[۱]

امام هادی فرمود: ای ابوالقاسم! این همان‌آیین خداوند است‌که برای بندگان خودآنرا برگزیده‌است. بر همین پایدارباش‌که خدایت بر این‌گفتار پایدار، در دنیا و آخرت پایدار بدارد.

و روایت شده‌است‌که امیرالمومنین(ع) برمنبر نشسته و فرمود: بپرسید ازمن پیش ازآنکه مرا از دست بدهید. مردی‌بنام ذعلب برخاست و گفت: ای امیرالمومنین! آیا خدای خود را دیده‌ای؟ فرمود: ای ذعلب! من کسی نیستم‌که خدایی را که ندیده باشم بپرستم. گفت: او را چگونه دیده‌ای؟ برای ما توصیف‌کن. فرمود: ای وای بر تو. چشمها اورا آنگونه‌که چشم می‌بیند، نمی‌بیند ولی دلها او را با حقایق ایمانی می‌بینند. ای ذعلب! پروردگار من به‌دوری و حرکت و سکون و به‌قیام به‌معنی برپایی و به‌آمد و شد وصف نمی‌شود. پدیدآورندهٔ لطافت را با لطف توصیف نمی‌کنند و آنرا که منشأ عظمت است با بزرگی نمی‌توان بیان‌کرد وآنکس‌که مایهٔ‌کبریا و

۱. این حدیث با ذکر سلسله اسنادآن در صفحهٔ ۸۱ توحید صدوق، چاپ حوزهٔ قم آمده است.م.

جلالت است، به‌کبریایی و جلال در نگنجد و سرمایهٔ رحمت و مهر، با مهربانی توصیف نمی‌شود. مؤمن است نه به‌عبادت. درك‌کننده است نه به‌حواس و اندام. گوینده‌است نه با زبان. او بدون اینکه با چیزها آمیخته باشد در همه چیز است و بدون اینکه با چیزی فاصله داشته‌باشد بیرون از همه چیز است. برتر از همه چیز است و جلوتر از همه چیز، بدون اینکه بتوان‌گفت چیزی از او برتر یا جلوتر است. درون همه چیز است، نه آنچنان‌که چیزی درون چیزی و برون از همه چیز است نه آنچنان‌که اشیاء برون از یکدیگرند.

در این هنگام ذعلب مدهوش درافتاد و سپس‌گفت: به‌خدا سوگند مانند این پاسخ هرگز نشنیده بودم و هرگز چنین پرسشی نخواهم‌کرد[1].

ونقل شده‌است‌که عربی به‌حضور امام صادق(ع)آمد وگفت:آیا پروردگارت را درحالی‌که اورا پرستش می‌کنی دیده‌ای؟ فرمود: چنان نیستم‌که خدایی را بپرستم که او را نبینم.گفت: او را چگونه دیده‌ای؟ فرمود: چشمها او را آشکارا نمی‌بیند بلکه دلها او را با حقایق ایمان درك می‌کنند. خداوند با حواس درك نمی‌شود و با مردم قیاس و سنجیده نمی‌شود. با آیات و نشانه‌ها شناخته شده‌است و با علامات وصف می‌شود. در حکم و فرمان خود ستم نمی‌کند واو خدایی است‌که خدایی جز او نیست. مرد عرب‌گفت: خداوند داناتر است‌که رسالت خود را کجا نهد.[2]

به‌امیرالمومنین(ع)گفته شد: خداوند چگونه مردم را محاسبه می‌کند؟ فرمود: همچنان‌که ایشان را روزی می‌دهد.گفته شد: چگونه‌آنان را محاسبه می‌کند درحالی که ایشان او را نمی‌بینند؟ فرمود: همانگونه‌که ایشان را روزی می‌دهد و او را نمی‌بینند.

مردی از ایشان پرسید: پروردگار تو پیش از اینکه‌آسمان و زمین را بیافریند کجا بوده‌است؟ فرمود:کجا در مورد مکان است و حال‌آنکه خداوند پیش از مکان وجود داشته است.[3]

---

۱. با همین تفصیل درصفحهٔ ۳۰۵ توحید صدوق (رض)آمده‌است و مختصرتر درصفحهٔ ۶۴ جلد ۱۰ شرح‌نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، چاپ محمدابوالفضل‌ابراهیم، مصر، ۱۹۶۱ میلادی آمده‌است.م.

۲. در صفحهٔ ۱۰۸ توحید صدوق (رض) از قول حضرت باقر (ع) آمده‌است و اندك تفاوتی در مقدمه دارد. ضمناً سؤال‌کننده از خوارج بوده‌است.م.

۳. نظیر این روایت با سلسلهٔ اسناد و توضیح در صفحهٔ۷۷ توحید صدوق‌آمده‌است.م.

محمد حلبی[۱] از امام صادق(ع) پرسید: آیا رسول خدا پروردگار خویش را دیده‌است؟ فرمود: آری خدا را با دل خویش دید و پروردگار ما جل‌جلاله را چشمهای ظاهری بینندگان درك نمی‌کند و شنوایی شنوندگان بر آن احاطه نمی‌یابد.

صفوان‌بن یحیی نقل می‌کند[۲]که ابوقرهٔ محدث[۳] به‌حضور امام رضا(ع) رسید و مسائلی از حلال و حرام و احکام و میراث پرسید، تا آنکه دربارهٔ توحید پرسید و ضمن آن گفت: برای ما روایت شده‌است که خداوند متعال کلام و دیدار را قسمت فرمود. کلام را سهم موسی(ع) قرارداد و دیدار را سهم محمد(ص). امام‌رضا فرمود: پس چه کسی از قول خداوند متعال به جن و انس پیام‌آورده‌است که خداوند را چشمها درك نمی‌کند و هیچ علمی به‌او احاطه نمی‌یابد و مثل او هیچ چیز نیست؟ مگر محمد(ص) پیامبر راستگویی نبوده‌است؟گفت: چرا. فرمود: پس چگونه مردی برای همهٔ مردم مبعوث می‌شود و به‌آنان می‌گوید از جانب خداوند متعال آمده و آنانرا به‌فرمان خداوند فرا می‌خواند و می‌گوید: «چشمها او را درك نمی‌کند، و احاطه نمی‌کنند به‌او از راه دانش، ومثل او هیچ چیز نیست.»[۴]؟ آنگاه خود می‌گوید او را به‌چشم خواهم دید و بر او احاطه خواهم یافت! آیا آزرم نمی‌کنید؟ زندیقان نتوانستند چنین تهمتی به‌پیامبر برنند که چیزی از خداوند نقل کرده و سپس به‌طریق دیگری برخلاف آن گفته است. ابوقره گفت: در قرآن آمده‌است که «و به‌تحقیق که

۱. حلبی: در اصطلاح و عرف اهل حدیث به‌خاندان ابوشعبهٔ حلبی گفته می‌شود که از جملهٔ ایشان محمد و عبیدالله پسران علی بن ابی‌شعبه هستند. ابوشعبه از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام روایاتی نقل کرده و او و فرزندان و نوادگانش همگی مورد اعتمادند. برای اطلاع بیشتر، رك. به: مرحوم حاج شیخ عباس قمی، الکنی والالقاب، ص ۱۶۸، ج ۲، چاپ صیدا، ۱۳۵۸ قمری.م.

۲. صفوان بن یحیی: از راویان بزرگ شیعه که بیشتر از محضر حضرت رضا بهره‌مند شده‌است. کتابهای بسیاری ازاودر دست است ودرسال ۲۱۰ در گذشته است. رك. به: ص ۱۴۰، رجال نجاشی.م.

۳. ابوقره: به‌شرح حالش دسترسی پیدا نکردم و این شخص را نباید با ابوقرهٔ حرانی کشیش که در همان قرن سوم هجری می‌زیسته و جفری دربارهٔاش در دائرةالمعارف اسلام مقاله نوشته‌است یکی دانست.م.

۴. بخشهایی از آیات ۱۰۳ سورهٔ ششم، و ۱۰۹ سورهٔ بیستم، و ۹ سورهٔ چهل و دوم است.م.

دیدش بار دیگر نزد سدرة‌المنتهی.»[1] حضرت رضا(ع) فرمودند: آنچه پس از این آیه آمده‌است چگونگی این رؤیت را نشان می‌دهد، زیرا می‌گوید: «تکذیب نکرد دل، آنچه را دید.»[2] یعنی دل محمد(ص) آنچه را چشمهایش دیده‌بود تکذیب نکرد و و سپس خبر می‌دهد که چه دیده و می‌گوید: «به‌تحقیق دید از آیتهای پروردگار که بزرگست.»[3] و دیدار نشانه‌های خداوند غیر ازخداوند است و همانا خداوند فرموده است: و احاطه نمی‌کنند به‌او از راه دانش. درحالی‌که اگر چشمها او را ببینند به‌او احاطه پیدا می‌کنند.

ابوقره گفت: این روایت را دروغ بدانم؟ فرمود: قرآن چنین روایتی را تکذیب می‌کند و مورد اجماع مسلمانان است که از راه دانش نمی‌توان به‌آن احاطه یافت و دیده‌ها او را درنمی‌یابند و هیچ چیز چون او نیست.[4]

و امام رضا(ع) در تفسیر این آیه که می‌فرماید: «روهایی درآن روز برافروخته و به‌سوی پروردگارش نگرنده است.»[5] فرموده است: یعنی از دیدار پاداشهایی که خداوند به‌آنان عنایت می‌فرماید، برافروخته‌اندو به‌پاداش پروردگارخویش می‌نگرند.

همچنین امام رضا(ع) در تفسیر این آیه که «دیده‌ها او را درنمی‌یابد و او دیده‌هارا درك می‌کند» فرموده است: گمان و اندیشهٔ دلها اورا درك نمی‌کند. چگونه بینش چشمها او را درمی‌یابد؟[6]

از امام صادق(ع) پرسیده شد که آیا در قیامت خداوند دیده می‌شود؟ فرمود: خداوند فرخنده‌تر و بلندمرتبه‌تر از این است. همانا چشمها چیزی را می‌بینند که دارای کیفیت ورنگ باشد و حال آنکه خداوند خودآفرینندهٔ رنگها و کیفیت است.

---

۱ و ۲ و ۳. آیات ۱۲، ۱۴، ۱۵و ۱۸ سورهٔ پنجاه و سوم است.م.

۴. این روایت با سلسلهٔ اسناد و به‌همین تفصیل درصفحهٔ ۱۱۱ توحید صدوق و صفحهٔ ۱۲۸جلد اول اصول‌کافی، چاپ علمیه، تهران، آمده‌است. درآخر روایت تفاوت اندکی دارد که‌ابوقره پرسید: آیا روایات را تکذیب می‌کنی؟ و امام رضا (ع) فرمودند: در صورتی که‌روایت مخالف قرآن باشدآنرا تکذیب می‌کنم.م.

۵. این موضوع که منظور نظر به‌رحمت و نعمت خداوند است درصفحهٔ۳۹۷ جلد ۲ تفسیر علی بن‌ابراهیم قمی آمده‌است. طبرسی هم درمجمع‌البیان مفصل بحث کرده‌است، و همین حدیث در صفحهٔ ۴۰۷ جلد ۴ تفسیر برهان به‌روایت جناب عبدالعظیم حسنی، از حضرت رضا (ع) آمده‌است .م.

۶. این حدیث و حدیث دیگری نظیر آن در صفحهٔ ۳۹ جلد چهارم بحارالانوار، چاپ آخوندی، به‌نقل از توحید صدوق آمده‌است.م.

و به‌همان حضرت گفته شد: اگر کسی خدای خود را در خـواب ببیند چگونه است؟ فرمود: چنین کسی دین ندارد. همانا خداوند نه در خواب دیده‌می‌شود و نه در بیداری و نه در این جهان و نه در آخرت.[1]

عکرمه می‌گوید: درحالی که ابن‌عباس برای مردم حدیث نقل می کرد نـافع‌بن ارزق[2] برخاست و گفت: ای پسر عباس! تـو که دربارهٔ مورچه و شپش فتـوا می‌دهی خدایت را که می‌پرستی برای ما وصف کن. ابن‌عباس برای اظهار عظمت خـداوند سرش را پایین انداخت و سکوت کرد. امام حسین(ع) کناری نشسته بود؛ فرمود: ای پسر ارزق! پیش من بیا. گفت: از تو نمی‌پرسم. ابن‌عباس گفت: ای پسرارزق! از اهل بیت نبوت است و آنان وارثان علم هستند. نافع به‌طرف امام حسین(ع) آمد و امـام به‌او فرمودند: ای نافع! هر کس پایهٔ دین خود را برقیاس نهد همواره دراشتباه است و از شاهراه برکنار و کوچ کننده بر کـژی و گمراه از طریـق است و سخن ناپسند می‌گوید. ای پسر ارزق! من خدای خـود را چنان وصف می کنم که او خـویش را وصف کرده‌است و او را آنچنان می‌شناسم که خـود را شناسانده‌است. خداوند بـا حواس درك نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی گردد. او نزدیك است بدون‌آنکه پیوسته باشد و دور است بدون‌آنکه گسسته باشد. یگانـه است و جزء جزء نیست. با آیـات شناخته شده و با علامات وصف شده‌است. هیچ خدایی جـز او نیست، بزرك و بلند مرتبه است.

حسن‌بن خالد می‌گوید:[3] به‌امام رضا(ع) گفتم: ای پسر رسول خـدا! مردم به سبب‌روایاتی که در مورد جبر و تشبیه از نیاکان شما نقل شده‌است، ما را معتقد به‌جبر و تشبیه می‌دانند. فرمود: ای پسرخالد! از اخباری که برایت از نیاکان من نقل کرده‌اند که دربارهٔ تشبیه است به‌من خبر بده و بگو آیا آنها بیشتر است یا اخباری که در این مورد از پیامبر(ص) نقل شده‌است؟ حسن‌بن خالد می گوید، گفتم: البته روایاتی که از پیامبر(ص) نقل شده بیشتر است. فرمود: در این صورت می‌گویند پیامبر(ص) معتقد

۱. با نقل سلسلهٔ اسناد درصفحهٔ ۳۲ جلد ۴ بحار به‌نقل از امالی آمده‌است.م.

۲. نافع بن‌ارزق: از سران و سرداران خوارج بود که‌درسال ۶۵ هجری به‌دست مهلب‌ـ ابن‌ابی‌صفره درجنگ دولاب کشته‌شد. برای اطلاع ازمنابع، رك. به: زرکلی، الاعلام، ج ۸، ص ۳۱۵.م.

۳. حسن بن‌خالد برقی: از راویان قرن دوم وسوم هجری، رك. به: صفحهٔ ۸۸ فهرست شیخ طوسی، چاپ اسپرنکر.م.

به‌تشبیه بوده‌اند!؟ گفتم: نه، می‌گویند این روایات را پیامبر(ص) نفرموده‌اند بلکه به‌ایشان بسته‌اند. فرمود: در مورد نیاکان من‌هم همین‌عقیده را داشته باشید که آنان در این مورد چیزی نگفته‌اند و برایشان بسته‌اند.سپس فرمود: هر کس معتقد به‌جبر و تشبیه باشد کافر و مشرك است و ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم. ای پسر خالد! همانا برخی ازغلات(غلو کنندگان) که بزرگی خدای جل‌جلاله را کوچك پنداشته‌اند، این اخبار را از سوی ما جعل کرده‌اند وهر کس ایشان را دوست بدارد، به‌درستی که ما را دشمن داشته‌است؛ تا آخر خبر.[1]

محمدبن ابی‌عمیر[2] می‌گوید به‌حضور سرور خودم موسی‌بن جعفر(ع) رسیدم و گفتم: ای پسررسول‌خدا! توحید به‌من بیاموز. فرمود: ای ابو احمد! درمورد توحید از آنچه خداوند تبارك و تعالی در کتاب خود فرموده‌است تجاوز مکن که هلاك می‌شوی و بدان که خداوند متعال واحد، احد، و صمد است. نه فرزندی می‌زاید که از او ارث ببرد و نه زاییده است که شریکی داشته باشد و نه همسر می‌گیرد و نه فرزند و شریك. اوآن زنده‌یی است که هرگز نمی‌میرد و توانایی است که ناتوان نمی‌شود و چیره‌یی است که مغلوب نمی‌شود و بردباری است که شتاب نمی‌کند و جاودانه‌یی است که نابود نمی‌شود و باقی‌یی است که فانی نمی‌شود و پایداری است که زایل نمی‌گردد و توانگری است که نیازمند نمی‌شود و نیرومندی است که زبون نمی‌گردد و دانایی است که نادان نیست و دادگری است که ستم نمی‌کند و بخشنده‌یی است که بخل نمی‌ورزد. عقلها و اوهام را یارای درك اونیست. اقطار به‌او احاطه نمی‌یابد. مکانی او را در بر نمی‌گیرد. دیدگان او را درنمی‌یابند و او دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است و هیچ چیز مانند او نیست و او شنوای بیناست. نباشد رازگفتن سه کس، مگر او چهارم ایشان است و نه رازگفتن پنج کس، مگر اینکه اوششم ایشان است و نه‌کمتر از این و نه بیشتر،مگر اینکه او با ایشان است هرکجا باشند؛ و او

---

۱. این روایت با سلسلهٔ اسناد و دنبالهٔ آن درصفحهٔ ۱۴۲ جلد اول کتاب عیون اخبارالرضا،صدوق، (رض) چاپ ۱۳۷۷ قمری. قم آمده‌است.م

۲. محمد بن‌زیاد بن‌عیسی: معروف به‌ابن‌ابی‌عمیر، ازاصحاب حضرت موسی بن‌جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد و از اصحاب اجماع است. مدتها زندانی هارون و مامون بوده، در۲۱۷ قمری درگذشته است. وی نود وچهارکتاب تالیف‌کرده‌است. رك. به: نجاشی، رجال، ص ۲۲۸، چاپ قم.م.

آن نخستی است که هیچ چیز پیش از او نبوده‌است و آخری است که هیچ چیز پس از او نیست. او قدیم است و هرچه غیر اوست حادث است. او از صفات آفریده‌شدگان برتر است، برتری بزرگ.[۱]

از امام صادق(ع) پرسیده شد: آیا خداوند متعال را خشنودی وخشم است؟ فرمود: آری، ولی چنان نیست که بر بندگان است؛ بلکه خشنودی خداوند در ثواب وپاداشی است که به‌بندگان ارزانی می‌دارد و خشم خداوند عذاب اوست.

و همان حضرت فرموده‌است: خداوند متعال را با زمان و مکان و حرکت و انتقال و سکون نشاید وصف کردن که او آفریدگار زمان و مکان و حرکت و سکون و انتقال است. خداوند از آنچه ستمگران می‌گویند برتر است، برتری بزرگی.[۲]

و همان حضرت فرموده‌است: از اندیشیدن دربارهٔ ذات خداوند برحذر باشید که اندیشیدن در آن باره چیزی جز سرگردانی نمی‌افزاید. همانا که خدای عزوجل را دیده‌ها درنمی‌یابد و با مقدار توصیف نمی‌شود.[۳]

امام رضا(ع) فرموده‌است: پروردگارا! قدرت تو آشکار است بدون آنکه در آن سستی باشد. پروردگارا! ترا نشناختند و یاوه ارزیابی کردند و وصف نمودند و من ازکسانی که ترا با تشبیه جستجو و طلب کردند بیزارم. پروردگارا! هیچ چیز چون تو نیست و هرگز ترا درنمی‌یابند و حال آنکه نعمتهای آشکار تو برایشان دلیل آنان است، اگر ترا بشناسند. و در آفریده‌های تو راه شناخت تو فراهم است ولی آنان ترا با آفریده‌هایت قیاس کردند و برابر دانستند و به‌همین سبب ترا نشناختند و برخی از نشانه‌های ترا برای خود خدا گرفتند و چنانت وصف کردند. ولی ای پروردگار من! تو برتر از آنی که تشبیه‌کنندگان ترا توصیف کردند.[۴]

وروایت شده‌است که یکی از دانشمندان یهودی نزدامیرالمومنین آمد و گفت: ای امیرالمومنین! خدای تو از چه هنگام بوده‌است؟ فرمود: مادرت برتو بگرید. چه هنگامی خدای من نبوده‌است که‌گفته شود چه هنگام بوده‌است؟ خدای من پیش

---

۱. نظیر همین روایت درصفحهٔ ۱۷۸ توحید صدوق، چاپ حوزه‌آمده‌است.م.
۲. با ذکر سلسلهٔ اسناد درصفحهٔ ۱۸۴ توحید صدوق، چاپ حوزه‌آمده‌است.م.
۳. با ذکر سلسلهٔ اسناد درصفحهٔ ۴۵۷ توحید صدوق، چاپ حوزه‌آمده‌است.م.
۴. با ذکر سلسلهٔ اسناد درصفحهٔ۱۱۷جلد اول عیون اخبارالرضا، چاپ قم، ۱۳۷۷ قمری آمده‌است.م.

از آنکه پیشی وجود داشته‌باشد بوده‌است و پس از هر چیز هم هست و هیچ غایت و پایانی برای او نیست. پایان و نهایت از او منقطع است و او منتهای هر انتهایی است.[۱]

امام رضا فرموده‌است: هرکس خداوند را به‌آفریده‌های او تشبیه‌کند مشرك است و هرکس او را به‌داشتن مکان توصیف‌کند کافر است و هرکس چیزی را که از آن نهی‌شده به‌او نسبت دهددروغگوست و سپس این آیه راتلاوت فرمود: «به‌تحقیق که افترای دروغ می‌زنند کسانی که به‌آیات خداوند ایمان نیاورده‌اند، و آنان هم‌ـ ایشان دروغگویانند.»[۲]

شریح‌بن هانی[۳] روایت می‌کندکه مرد عربی روز جنگ جمل برخاست و پرسید: ای امیرالمومنین! آیا می‌گویی و معتقدی‌که خداوند یگانه است؟گوید مردم به‌او اعتراض‌کردند وگفتند: ای‌مرد عرب! مگر نمی‌بینی که امیرالمومنین چقدر دل مشغول است؟ امیرالمومنین(ع) فرمود: آزادش بگذارید زیرا همان چیزی را که این عرب می‌خواهد،ما ازاین قوم‌می‌خواهیم. آنگاه فرمود:ای‌مرد! اعتقاد به‌اینکه خداوند یکی و یگانه است چهارگونه است. دوگونهٔ‌آن در مورد خداوند متعال جایز نیست و دوگونهٔ‌آن در خداوند ثابت است. دوگونه‌یی‌که جایز نیست این است‌که‌کسی بگوید خداوند یکی است و ازآن عدد را در نظر داشته‌باشدکه این‌کفر است. مگر نمی‌دانی‌که خداوندکسانی را که معتقد باشند او سومی از سوم‌هاست تکفیر فرموده است و دیگر اینکه‌کسی بگوید او همچون یکی از مردم است و ازآن ارادهٔ نوع و جنس‌کند، این هم جایز نیست زیرا تشبیه است و خداوند ما از این‌گفتار برتر و فراتر است. اما دوگونه‌یی‌که رواست و می‌توان به‌آن اعتقاد داشت این است‌که بگوید یکی‌که نظیرآن در اشیاء نیست. آری، پروردگار ما همینگونه است. دیگر آنکه‌کسی معتقد باشدکه خداوند در معنی یگانه است به‌این معنی‌که در او وجود و عقل و وهم بدانگونه‌که در خلق قابل تقسیم است نیست؛ پروردگار ما همینگونه

۱. با سلسلهٔ اسناد در صفحهٔ ۱۷۴ توحید صدوق آمده‌است.م.

۲. بخشی از این حدیث درصفحهٔ۱۱۴ جلد اول عیون اخبارالرضا، صدوق (رض)، چاپ‌قم، ۱۳۷۷ قمری آمده‌است.م.

۳. شریح بن‌هانی: از سرداران شجاع امیرالمومنین علی(ع) و از فرماندهان جنگ جمل، در سال ۷۸ قمری در جنگهای ناحیهٔ سیستان‌کشته‌شد. رك. به: زرکلی، الاعلام،ص ۲۳۷، ج ۳.م.

است.[۱]

از امام صادق(ع) دربارهٔ این آیه که می‌فرماید: «و آنکه به‌سوی پروردگار تو است نهایت کارها»[۲] پرسیدند. فرمود: یعنی چون سخن دربارهٔ خدا رسید، دیگر خودداری کنید.

از امام باقر(ع) نقل است که فرموده‌است: دربارهٔ آفرینش و آفریده‌ها سخن بگویید و در مورد خداوند سخن مگویید که گفتگو دربارهٔ خداوند چیزی جز سرگردانی و حیرت نمی‌افزاید. معنی آن این است که گفتگو در ذات خداوند متعال ممکن نیست. ولی در مورد نشانه‌ها و دلایل می‌توان سخن گفت که آنها آفریده و منصوب خداوندند.[۳]

از امام صادق(ع) از این گفتار خداوند که می‌فرماید: «خدای بخشنده برعرش مستولی شد» پرسیدند. فرمود: یعنی مستولی بر همه چیز است و هیچ چیزی به‌او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست.[۴]

و همان حضرت فرموده‌است: هر کس گمان کند که خداوند از چیزی یا در چیزی یا فراز چیزی است همانا مشرك شده‌است و سپس افزود: هر کس خدا را از چیزی پندارد، او را حادث پنداشته است و هر کس او را در چیزی پندارد، او را محصور پنداشته‌است و هر کس او را فراز چیزی پندارد، او را محمول پنداشته است.

و روایت شده‌است که مردی به‌امیرالمومنین(ع) گفت: معبود کجاست؟ فرمود: کجا بودن برای خداوند گفته نمی‌شود، زیرا او خود مکان را آفریده‌است و برای خدا گفته نمی‌شود چگونه است که خود چگونگی را آفریده‌است و دربارهٔ او گفته نمی‌شود چیست که خود ماهیت را آفریده‌است. منزه است پروردگاری که عظمتش

۱. با ذکر سلسلهٔ اسناد در صفحهٔ ۸۳ توحید صدوق آمده‌است وشیخ صدوق آنرا شرح داده‌است. م.

۲. به‌نقل از تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی در صفحهٔ ۲۵۹ جلد ۳ بحارالانوار چاپ اسلامیه آمده‌است. م.

۳. برای اطلاع از چند روایت دیگر هم که نزدیك به‌این روایت است، به‌صفحهٔ ۴۵۷ توحید صدوق مراجعه فرمایید.م.

۴. با ذکر سلسلهٔ اسناد درصفحهٔ ۲۹ کتاب معانی‌الاخبار صدوق (رض)، چاپ ۱۳۶۱ خورشیدی، قم آمده‌است. م.

چنان است که هوش درگرداب امواج بزرگـی او سرگـردان است و خـرد از ذکر ازلی بودنش درمانده‌است و عقل در افلاك ملکوتش حیران است.

ازامیرالمومنین(ع) روایت شده که فرموده‌است: ازخدای بترسید وپرهیز کنید ازاینکه برای خداوندی که مثل ومانند ندارد چیزی را مثل ومانند قراردهید، یا آنکه او را به‌چیزی از آفریده‌هایش تشبیه‌کنید، یا آنکه پردهٔ اوهـام خویش را بر او در افکنید، یا آنکه فکر خود را در باره او بکار بندید، یا آنکه مثال بزنید یا آنکه او را به‌صفات آفریده‌شدگان وصف کنید که بهرهٔ هرکس چنین کند، آتش خواهدبود.

امام رضا(ع) فرموده‌است: خداوند همواره عالم وقادر و زنده و توانا وقدیم و سمیع و بصیر است. به‌ایشان‌گفته‌شد: ای پسر رسول خدا! همانا برخی معتقدندکه خداوند متعال به‌کمك علم عالم و به‌کمك قدرت قادر و به‌کمك زندگی زنده‌است. همچنین قدیم بودن او به‌قدمت و شنوایی او به‌شنوایـی و بینایـی او به‌چشم است. فرمود: هرکس چنین اعتقادی داشته‌باشد وبه‌آن نزدیك شود (آنراآیین خود بداند)، به‌تحقیق‌که همراه خدا خدایان دیگری برای خودگرفته است و بـر دوستی و ولایت ما هم نیست و سپس افزودکه خداوند همواره عالم و قادر وحی و قدیـم و سمیع و بصیر بوده‌است و این امور ذاتـی خـداوند است. خداوند ازآنچه مشرکان و تشبیه کنندگان می‌گویند برتر است، برتری بزرگ.[1]

به‌امام صادق(ع)گفته شد: به‌ما خبر بده که‌آیا خداوند متعال همـواره شنوا و بینا و توانا و عالم است؟ فرمود: آری. به‌ایشان‌گفته‌شد: اگر مردی‌که برآیین دوستی شما اهل بیت است معتقد باشد وبگوید خداوند متعال همواره به‌کمك شنوایی، شنوا و به‌کمك بینایی، بینا وبا علم، عالم وبا قدرت، تواناست، چگونه است؟آن حضرت خشمگین شد و فرمود: هرکس چنین بگویـد و معتقد بـاشد مشرك است و بـرآیین دوستی ما نیست. همانا که خداوند ذاتی توانا و عالم و شنوا و بیناست.[2]

از امام صادق(ع) دربارهٔ قرآن پرسیدند. فرمود: آن‌گفتار خدا وکلام و وحی او، وکتاب وفروفرستادهٔ اوست وآن‌کتاب عزیزی است‌که نیایدآنرا باطل، از پیش

۱. در صفحهٔ ۶۲ جلـد ۴ بحارالانوار، چـاپ‌آخـوندی به‌نقل از عیون اخبارالرضا، توحید و امالی که هر سه از مولفات صدوق (رض) است‌آمده‌است. م.

۲. برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر به‌صفحهٔ ۶۲تا۷۴ جلد ۴ بحارالانوار مجلسی (رض)، چاپ جدید، مراجعه فرمایید. م.

روی و از پشت‌سر آن. فرو فرستادنی است از درستکار ستوده.[۱]

امام رضا(ع) فرموده‌است: قرآن کلام خداست از آن درمگذرید و هدایت را در غیرآن جستجو مکنید که گمراه شوید.[۲]

روایت شده‌است که امام هادی(ع) برای یکی از شیعیان خود در بغداد چنین نوشت:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، خداوند ما و ترا از فتنه محفوظ‌دارد. او که چنین فرماید، نعمت بزرك ارزانی فرموده‌است و اگرچنین نفرماید، هلاك و نابودی است. ما چنین می‌بینیم که جدال و ستیزه دربارهٔ قرآن بدعتی است که درآن پرسنده و پاسخگو شریکند، زیرا پرسنده چیزی را می‌پرسد که برای او وضع نشده‌است و پاسخ‌دهنده هم خود را به‌زحمت و تکلفی می‌اندازد که بر عهده‌اش نیست. آفریدگاری جز خدا نیست و هرچه جز اوست، آفریده است. قرآن کلام خداوند است و برآن نامی از خود مگذار که درآن صورت از ستمکاران خواهی بود. خداوند ما و شما را از آن گروه قرار دهد که نهانی از پروردگارشان می‌ترسند و ایشان از قیامت بیم‌کنندگانند.[۳]

سلیمان‌بن جعفر جعفری[۴] می‌گوید: به‌امام کاظم(ع) گفتم ای پسر رسول خدا! شما دربارهٔ قرآن چه می‌گویی؟ کسانی که پیش از ما بودند در موردآن اختلاف کردند. قومی می‌گویند قرآن آفریده (حادث) است، قومی می‌گویند غیرآفریده (قدیم) است. فرمودند: ولی من در این باره آنچه را ایشان گفته‌اند نمی‌گویم و می‌گویم قرآن کلام خدای عزوجل است.[۵]

امام صادق(ع) فرموده‌است: ما نه معتقد به‌جبریم و نه به‌تفویض و نیز فرموده است نه جبر است و نه تفویض بلکه چیزی میان این دو است.[۶]

یزیدبن معاویهٔ شامی می‌گوید:[۷] به‌حضور امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) درمرو

۱، ۲، ۳، و ۵. همهٔ این روایات در صفحهٔ ۲۲۴ توحید صدوق آمده‌است. م.

۴. سلیمان‌بن جعفر جعفری: از اعقاب جناب جعفرطیار و از روات قرن دوم و سوم هجری است. رك. به: نجاشی، رجال، ص ۱۳۰، چاپ قم. م.

۶. برای اطلاع بیشتر به‌روایات صفحات ۲۲۰ تا ۲۲۲ جلد اول اصول کافی، چاپ اسلامیه مراجعه فرمایید. م.

۷. نام این راوی به‌صورت برید، بریدبن عمیر، و یزیدبن عمیر هم آمده‌است.

رسیدم و به‌ایشان گفتم: ای پسر رسول خدا! برای ما از امام صادق(ع) نقل شده که فرموده‌است: نه جبر است و نه تفویض بلکه چیزی میان این دو است. معنای این چیست؟ فرمود: هر کس گمان کند که خدای عزوجل کارهای ما را انجام می‌دهد و سپس ما را برای کارهایمان عذاب می‌فرماید معتقد به‌جبر است و هر کس گمان کند خداوند امرمردم و روزی ایشان را به‌دست حجج خود سپرده است، معتقد به‌تفویض است. معتقد به‌جبر کافر و معتقد به‌تفویض مشرك است. گفتم: ای پسر رسول خدا! چیزی میان آن‌دو یعنی چه؟ فرمود: اینکه راه برای انجام آنچه به‌آن مأمور شده‌اند و ترك آنچه ازآن منع شده‌اند، موجود است. گفتم: آیا برای خدا در این کار اراده و خواستی هست؟ فرمود: درمورد طاعات اراده و خواست خداوند این است که به‌آن فرمان داده و خشنود است و برانجام آن بندگان را یاری می‌فرماید و معنی اراده و خواست خداوند در موردگناهان، نهی کردن وخشم گرفتن یعنی عذاب کردن است، و درآن باره یاری نمی‌فرماید. گفتم: آیا در این کار قضای خدایی هست؟ فرمود: آری، هیچ‌کار خوب و بدی نیست که بندگان انجام می‌دهند مگر اینکه قضای خدا درآن هست. گفتم: معنی این قضا چیست؟ فرمود: حکم کردن به‌آنچه استحقاق دارند و پاداش و عقاب در این جهان و آن جهان.[1]

و حضرت امام رضا(ع) فرموده‌است: هر کس خداوند را به‌آفریده‌های او تشبیه کند مشرك است و هر کس او را با مکان توصیف کند کافر است و هر کس چیزی را که ازآن نهی شده‌است به‌او نسبت دهد دروغگوست و سپس این‌آیه را تلاوت فرمود: «همانا کسانی که به‌آیات خداوند ایمان نیاورده‌اند، دروغ می‌بندند و همانا آنان دروغگویانند.»

و نیز فرموده‌است: هر کس معتقد به‌جبر است از زکات چیزی به‌او مدهید و گواهی او را نپذیرید. همانا خدای عزوجل فرموده‌است: خداوند بر هیچ نفسی تکلیف نکرده،مگر به‌اندازهٔ گنجایش آن و منظور این است که بیشتر از طاقت آن؛وهر نفسی هرچه بدست آرد و کسب کند برعهدهٔ خود اوست و هیچکس بار دیگری را برنمی‌دارد.

از امیرالمومنین دربارهٔ توحید وعدل پرسیده شد، فرمود: توحید این است که

---

۱. با ذکر سلسلهٔ اسناد در صفحهٔ ۱۲۴ جلد ۱ عیون اخبارالرضا آمده‌است. م.

او را درگمان نیاوری و عدل این است که به‌او تهمت نزنی.

از امام صادق(ع) روایت است که فرموده‌است: اساس توحید و علم‌آن بسیار است و هر عاقلی را از آن چاره نیست، ولی آنچه را آگهی بر آن و حفظش آسان است فراگیر. توحید آن است که آنچه را برای تو جایز است بر پروردگارت جایز ندانی و عدل آن است که چیزهایی را که خداوند در مورد آن ترا سرزنش کرده‌است، به‌او نسبت ندهی.

روایت است که ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت[1] گفته‌است: به‌مدینه رفتم و به‌حضور امام صادق(ع) رسیدم و سلام دادم و بیرون آمدم. پسرش موسی‌بن جعفر(ع) را دیدم که در دهلیزخانه در مکتب نشسته‌است. کوچك بود. به‌او گفتم شخص غریب در کجا باید قضای حاجت کند؟ به‌من نگریست و فرمود: از کنار جویهای آب و جاهایی که میوه‌ها بر زمین می‌افتد و کنار جاهایی که مردم فرو می‌آیند و کنار خانه‌ها و مسجدها و راههای عمومی دور شود و سپس هر جا می‌خواهد قضای حاجت کند. چون این سخن را از او شنیدم، حرمت او در دل و چشم من بزرك شد و گفتم: فدایت‌گردم، گناه و معصیت از کیست؟ دوباره به‌من نگریست و فرمود بنشین تا برایت بگویم. نشستم. فرمود: درانجام معصیت سه‌حال بیش‌نیست. یا ازبنده‌است یا ازپروردگارش یا از هر دو. اگر منشأ گناه از ناحیهٔ خداوند عزوجل باشد خداوند دادگرتر و با انصاف‌تر از این است که به‌بندهٔ خود ستم‌کند و او را در قبال کاری که نکرده‌است به‌شکنجه بگیرد و اگر از هر دو باشد خداوند شریك درآن است و قوی سزاوارتر به‌انصاف‌دادن بر بندهٔ ناتوان خویش است و اگر از بنده به‌تنهایی باشد، درست است که امر و نهی متوجه بر اوست و ثواب و عقاب مترتب بر او، و به‌این سبب بهشت و دوزخ برای‌کسی فراهم می‌شود. گوید چون این سخن را از او شنیدم گفتم: «فرزندان که برخی از آن از نسل برخی‌اند و خدای شنوا و داناست.»[2]

این موضوع را به‌نظم درآورده و چنین سروده‌اند:

---

۱. نعمان‌بن ثابت: رئیس مذهب حنفی، متولد ۸۰ و درگذشتهٔ ۱۵۰ قمری، در زندان منصور عباسی؛ برای اطلاع بیشتر از شرح حال و منابعی‌که دربارهٔ اوست، رك. به: زرکلی، الاعلام، ص ۴، ج ۹.م.

۲. با تفاوتهای اندکی و بدون ذکر اشعار در صفحهٔ ۳۰۷ تحف‌العقول ابن شعبهٔ حرانی، چاپ ۱۳۹۴ ق، قم آمده‌است. م.

«افعال ما که درآن مورد سرزنش ـی‌شویم در ارتـکاب‌آن سه حالت است. یا خدای ما به‌تنهایی موجب‌آن ـب ده در این صورت سرزنش از مـا برداشته شده است؛ یـا آنکه خـداوند درآن شریك بـا ماست، درآن صورت همان سرزنشی که متوجه ماست، به‌او هم متوجه می‌شود؛ یا آنکه بـرای پروردگار من در ارتـکاب‌آن سهمی نیست وگناه فقط‌گناه همان‌کسی است که مرتکب‌آن می‌شود.

امام صادق(ع) فرموده‌است: افعال بندگان آفریدهٔ خداوند است، ولی‌آفریدهٔ تقدیری، نه‌آفریدهٔ تکوینی (یعنی ارادهٔ بنده درآن مؤثـر است) و منظور از تکوین این است که چیزی را از عدم به‌وجود آورند و ایـن در مـورد افعال مـا از خداوند نیست و خود بندگان آنرا انجام می‌دهند.[1]

و از همان حضرت نقل است که منظـور از تقدیـر یعنی علـم (یعنی خداوند آگاه و عالم به‌این هست که ارتکاب چه اعمالی از بندگان سرمی‌زند).

بابی در قضا و قدر

از امیرالمومنین علی(ع) دربارهٔ قدر پرسیده‌شد، فرمود: راهی تاریك است، آنرا نپیمایید و دریایی ژرف است، خـویشتن درآن میندازید و راز خـداوند متعال است، آنرا به‌خود مبندید.[2]

و روایت شده‌است پیرمـردی در جنگ صفین همراه امیرالمومنین علـی(ع) بود وگفت: ای امیرالمومنین! آیا این حرکت ما به‌شام به‌قضا و قدر الهی بوده‌است؟ فرمود: ای بـرادر شامی! آری، سوگند به‌آن کس که دانه را می‌شکافاند و جـان را پرورش می‌دهد هیچ‌جا را نپیمودیم و در هیچ دره فـرود نیامدیـم و به‌هیچ تپه بـالا نرفتیم مگر به‌قضا و قدر خداوند.

مرد شامی‌گفت: در این صورت رنج خود را به‌حساب خدا منظورکنم؛ زیرا اگر به‌قضا و قدر خداوند بوده‌است خیال نمی‌کنم برای من در این کوششم پـاداشی باشد. علی(ع) فرمود: همانا که خداوند برای شما در این مسیر چه درحال حرکت و چه در توقف پاداش بزرگ منظور فـرموده‌است، زیرا شما در هیچ مـورد مجبور و

---

۱. نظیر این گفتار حضرت صادق با توضیح بیشتر در صفحهٔ ۴۰۷ توحید صدوق آمده است. م.

۲. با شرح و تفصیل بیشتر در صفحهٔ ۳۶۵ توحید صدوق آمده‌است.م.

مضطر و بدون اختیار نبوده‌اید.[۱]

مرد شامی پرسید: پس این قضا و قدری که ما را دراین راه برده و آورده‌است چیست؟ فرمود: ای برادر شامی! شاید درگمان خودآنرا قضای لازم و مقدور محتوم می‌دانی. آری، اگر چنین باشد، پاداش و عقاب وبیم و نوید وفرمان‌دادن و بازداشتن همه باطل است و نیکوکار برای دریافت پاداش نیکو سزاوارتر ازگنهکار نیست و گنهکار برای شکنجه سزاوارتر از نیکوکار نیست. این‌گفتار بت‌پرستان و دشمنان خدا وگروه شیطان است و سخن‌کسانی است‌که دروغ و بهتان می‌زنند و سخن معتقدان به‌قدر و مجوس این امت است. همانا خداوند به‌بندگان خود فرمان تخییری (اختیاری) و نهی تحذیری و تکلیف‌آسان و اندك فرموده‌است و در قبال‌کارکم پاداش بسیار لطف می‌کند و هرگز او را به‌زور اطاعت نمی‌کنند و به‌اجبار معصیت نمی‌ورزند و تکلیف دشوار برکسی نیست. خداوند متعال پیامبران را یاوه و بازیچه وکتاب را بیهوده نفرستاده‌است وآسمانها و زمین وآنچه را میان آنهاست، یاوه نیافریده است. این‌گمان باطل‌کسانی است‌که کافر شده‌اند و وای برآنان‌که کافر شده‌اند از شکنجهٔ آتش.

مرد شامی‌گفت: پس منظور از قضا وقدری که رفت وبرگشت ما به‌آن بستگی دارد چیست؟ فرمود: فرمان وحکم خداوندکه در این مورد است و سپس این‌آیه را تلاوت فرمود: «و فرمان خدا حکم‌گذارده‌شده و نافذ است»[۲]. مرد شامی چون این سخن را شنید، شادمان برخاست وگفت: گره ازکارم‌گشودی، خدایت‌گشایش دهاد و شروع به‌سرودن (خواندن) این ابیات‌کرد:

«تو همان امامی هستی‌که با اطاعت از تو روز رستاخیز از خداوند بخشنده امیدآمرزش داریم.

آنچه را از دین ما که دشوار و پیچیده بود روشن ساختی و توضیح دادی خدایت از سوی ما در این مورد پاداش نیکو دهاد.

---

۱. در اصول‌کافی، ص ۲۱۶، ج ۱، چاپ اسلامیه با تفاوتهایی آمده‌است وابیات دنبالهٔ حدیث هم فقط دو بیت است. در صفحهٔ ۳۸۱ توحید صدوق با تفاوتهای لفظی کمترآمده است و ابیات شش بیت است.م.

۲. بخشی از آیهٔ ۳۹ سورهٔ سی و سوم (احزاب)، که برای اطلاع بیشتر باید به کتابهای تفسیر مراجعه‌کرد.م.

چه نیکومودبی هستی که بجای‌آن چیزی رانمی‌جوییم. آری، درودهای نیکو و روزیهای خوشبو بهره‌ات باد.

هرگاه فرومایه‌یی ما را گرفتار شك و تردیدکند نـزد تو برای‌آن شرح و بیان می‌یابیم.

هرگز درکردار ناپسندکه خودآنرا باظلم وستم انجام داده‌ام بهانه نمی‌جوییم.

و هرگز نمی‌گویم خـداوند آنرا پدیدآورد و مرا درآن انداخت، که در این صورت، ای قوم! شیطان را پرستیده‌ام.

و نه قضای خـداوند دادگر بخشایشگر مرا به‌آن در انداخته و راهنمایی کرده است که پروردگار ما از این برتر است.

و نه خـداوند اراده کرده و نه تبهکاری را خـواسته‌است و نه اینکه دوستدار خود را به‌ظلم و ستم به‌کشتن (تباهی) دهد.

من او را دیدم و دشمنی او با گناه برابر است و خداوند این را اعلان کرده است.»[1]

در فضل توحید

خداوند متعال در سورهٔ ابراهیم چنین می‌فرماید:

«آیا ندیدی چگونه خداوند مثل کلمهٔ پـاکیزه را همچون درخت پاکیزه می‌زندکه ریشهٔ‌آن برجا و شاخ‌آن درآسمان است. میوه‌اش را به‌فرمان خـداوندش در همه هنگام می‌دهد و خداوند مثلها برای مردم می‌زند، شاید پندگیرند.»[2]

در این‌آیه منظور ازکلمهٔ پاکیزه و طیبهٔ لااله‌الاالله و منظور از درخت پاکیزه درخت خرماست. یعنی ریشه و بیخ این‌کلمه در دلها استوار و شاخ‌آن بلندمرتبه و درآسمان است و چون مومن این‌کلمه را بر زبان می‌آورد این‌کلمه به‌آسمان صعود می‌کند واین همان‌گفتار الهی است که می‌فرماید: «سخنان پاکیزه به‌سوی خداوند بر می‌شود.»[3] و منظور از میوه هم یعنی نتایج و بهره‌های این‌کلمه‌که به‌فرمان خداوند برای همهٔ مردمی که‌آنرا بگویند در هر حال خواهدبود.

---

۱. از ایـن ابیات در اصول کافی فقط دو بیت اول و دوم و در توحید صدوق شش بیت‌آمده‌است و تفاوتهایی دارد.م.

۲. آیـات ۳۰ و ۳۱ سورهٔ چهاردهـم، برای اطلاع بیشتر به تفسیر ابوالفتوح رازی، ص ۲۱، ج ۷،چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید.م.

۳. بخشی از آیهٔ ۱۲ سورهٔ سی و پنجم.م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: سوگند به کسی که مرا به‌حق مژده دهنده مبعوث فرموده‌است، خداوند هرگز کسی را که موحد باشد با آتش شکنجه نمی‌کند و همانا موحدان شفاعت می‌کنند و شفاعت ایشان پذیرفته می‌شود و سپس فرمود: خداوند متعال روز رستاخیز نخست فرمان می‌دهد کسانی را که در دنیا کارهایشان زشت وبد بوده‌است به‌دوزخ برند. آنان عرضه می‌دارند: پروردگارا! چگونه ما را به‌دوزخ می‌بری و حال آنکه ما در دنیا به یکتایی تو اقرار داشتیم؟ و چگونه زبانهای ما در آتش می‌سوزد و حال آنکه در دنیا سخن از توحید تو گفتیم؟ و چگونه دلهای ما در آتش می‌سوزد و حال آنکه اعتقاد داشتیم که خدایی جز تو نیست؟ و چگونه پیشانی و چهره‌های ما در آتش می‌سوزد و حال آنکه برای تو آنرا بر خاك نهاده و ساییده‌ایم؟ و چگونه دستهای ما در آتش می‌سوزد و حال آنکه آنها را برای دعا به‌سوی تو برافراخته‌ایم؟ خداوند جل جلاله می‌فرماید: ای بندگان من! کردارهای شما در جهان ناپسند وبد بوده‌است وسزای شما آتش دوزخ است. آنان عرضه می‌دارند: پروردگارا! بخشش تو بزرگتر است یا گناهان ما؟ خداوند می‌فرماید: عفو و بخشش من بزرگتر است. بندگان می‌گویند: رحمت و مهر تو فراختر است یا گناهان ما؟ خدای می‌فرماید: رحمت من فراختراست. بازمی‌گویند: پروردگارا اقرار به‌یگانگی تو بزرگتر است یا گناهان ما؟ و خدای می‌فرماید: اقرار شما به‌توحید بزرگتر است. آنگاه بندگان می‌گویند: پروردگارا! عفو و رحمت تو که همه چیز را فراگرفته‌است ما را هم فراگیرد. خداوند می‌فرماید: ای فرشتگان من! سوگند به‌عزت وجلال خودم که هیچ آفریده‌یی محبوبتر از اقرارکنندگان به‌توحید و اینکه خدایی غیر از من نیست، نیافریده‌ام و بر عهدهٔ من است که اهل توحید را با آتش عذاب نکنم و آنان را به‌دوزخ نیندازم. این بندگان مرا به‌بهشت درآورید.[1]

رسول خدا(ص) فرموده‌است: درشب معراج دیدم برپایه‌یی از پایه‌های عرش نوشته شده‌است: من پروردگارم. پروردگاری جز من به‌تنهایی‌نیست. بهشت عدن را به‌دست خویش آفریدم. محمد(ص) برگزیدهٔ من از خلق من است. او را با علی تأیید و نصرت کردم.

ابوهریره گفته است: بر عرش خداوند نوشته شده‌است: من پروردگارم.

---

۱. به‌نقل از دوکتاب توحید و امالی صدوق و با توضیحی از مرحوم علامهٔ مجلسی در صفحهٔ ۱ جلد ۳، بحارالانوار، چاپ دارالکتب الاسلامیه آمده‌است. م.

پروردگاری یگانه جز من نیست و بـرای مـن انبـازی نیست و محمد(ص) بنده و فرستادهٔ من است و او را به‌علی تأیید کردم. و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «او همان کسی است که تو را به‌نصر خویش و به‌مؤمنین یاری داده‌است.» در این آیه مقصود از نصر، علی(ع) است و چون در زمرهٔ مؤمنان هم هست، نصرت از هـر دو جهت در علی(ع) جمع است.[1]

امام رضا(ع) فرموده‌است، پیامبر(ص) فرمـوده‌اند که جبریـل(ع) گفته‌است، خداوند می‌فرماید: لااله‌الاالله حصار من است. هرکس به‌حصار من درآید از عذاب من زینهار است. امام رضا(ع) افزوده‌است: به‌شرط آنکه شروط آن جمع باشد و من خود از شروط آن هستم.[2]

امام صادق(ع) فرموده‌است: اسلام بر پنج ستون و رکن بنا شده‌است. بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت امیرالمومنین و دیگر امامان از نسل او.[3]

امام باقـر(ع) فرموده‌است: مردی به‌حضور پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا هرکس که لااله‌الاالله بگوید مؤمن است؟ فرمودند: کسانی که با ما دشمنی ورزند به‌یهود و مسیحیان ملحق می‌شوند. شما وارد بهشت نمی‌شوید تا مـرا دوست داشته‌باشید و هرکس تصور کند مرا دوست می‌دارد و این شخص (یعنی علی علیه‌السلام را) دشمن بدارد دروغ می‌گوید.

امیرالمومنین علی(ع) دربارهٔ این گفتار خداونـد متعال که می‌فـرمایـد: «آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟» گفته است که شنیـدم پیامبر(ص) می‌فرمـود: خداوند می‌فرماید: آیا پاداش کسی که بر او نعمت توحید را ارزانی داشته‌ام چیزی جز بهشت است؟[4]

---

۱. برای اطلاع بیشتر از روایاتی که در مورد تأیید خداوند پیامبر(ص) را به‌علی(ع) در منابع اهل سنت آمده‌است، رك. به: صفحهٔ ۱۷۵ جلد اول فضائل‌الخمسه من‌الصحاح، علامه سید مرتضی فیروزآبادی. م.

۲. بخشی از حدیث مبارك سلسلة‌الـذهب است که در عیون اخبارالرضای صدوق، ص ۱۳۴، ج ۲، چاپ قم آمده‌است. م.

۳. برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر به‌صفحهٔ ۲۹ جلد ۳ اصول کافی، چاپ علمیهٔ اسلامیه، تهران. مراجعه فرمایید. م.

۴. به‌نقل از امالی و توحید صدوق درصفحهٔ ۳ جلد ۳ بحار چاپ دارالکتب الاسلامیه آمده‌است. م.

و امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: برای اسلام تعریف و نسبتی خواهم کرد که هیچکس پیش از من و پس از من چنان تعریفی نکرده‌است و نخواهد کرد. اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان تصدیق و تصدیق همان یقین است و یقین عبارت از پرداخت کامل و پرداخت عبارت از عمل و کار کردن (به‌احکام) است، همانا مؤمن دین خود را از پروردگار خویش می‌گیرد، نه از رأی و اندیشهٔ خود. ای مردم! دینتان دینتان! به‌آن متمسك باشید و هیچکس شما را از آن باز ندارد که کار ناپسندیده در آن بهتر از کار پسندیده در غیر آن است، زیرا کار ناپسندیده در آن ممکن است بخشیده شود و حال آنکه کار پسندیده به‌غیر آن پذیرفته نمی‌شود.[۱]

از امیرالمومنین(ع) دربارهٔ ایمان پرسیده شد، فرمود: ایمان بر چهار رکن (ستون) بر پا و استوار است، بر صبر و یقین و عدل و جهاد. صبر بر چهار شعبه است، شوق و بیم و پارسایی و انتظار. هر کس مشتاق بهشت باشد از خواسته‌های نفسی (شهوتها) فراموش می‌کند و هر کس از دوزخ بترسد از کارهای حرام دوری می‌ورزد و هر کس در دنیا پارسایی کند مصیبتها را اندك و کوچك می‌شمرد و هر کس منتظر مرگ باشد به‌انجام نیکیها پیشی می‌گیرد.

یقین هم چهارگونه است، بینا شدن و زیرکی، دست‌یافتن به‌حکمت و پند گرفتن از دیگران و سنت و روش پیشینیان. هر کس با زیرکی بینا شود حکمت برای او آشکار می‌شود و و هر کس حکمت برای او آشکار شود موارد پندآموزی را می‌شناسد و آن کس که پندآموزی (از اعمال گذشتگان) برای او فراهم شود چنان است که‌گویی با پیشینیان همراه است.

عدل هم برچهارگونه است، دقت در درست اندیشیدن و رسیدن به‌حقیقت دانش و حکمتهای پسندیده و استواری در بردباری. هر کس درست اندیشه کند به حقیقت دانش می‌رسد و هر کس حقیقت دانش را درك کند برطبق قواعد دین حکم می‌کند و هر که نیکو بردباری کند درکار خود کوتاهی نکرده‌است و میان مردم پسندیده و خوشنام خواهد بود.

جهاد هم چهارگونه است، فرمان دادن به‌کار پسندیده، بازداشتن از کار ناپسند و پایداری و راستی در میدانهای کارزار و دشمنی ورزیدن با تبهکاران. هر کس به

---

۱. این گفتار با اندك تفاوتی در صفحهٔ ۷۶ جلد ۳ اصول کافی با عنوان نسبة‌الاسلام آمده‌است. م.

کار پسندیده فرمان دهد پشت مؤمنان را استوار کرده‌است و هر کس از کار ناپسند نهی کند بینی منافقان را به‌خاك مالیده‌است و هر کس پایداری و راستی در گفتار و میدان داشته باشد آنچه را برعهدهٔ اوست انجام داده‌است و هر کس با تبهکاران دشمنی ورزد و برای خاطر خداوند به‌خشم آید، خداوند برای او (به‌سود او) خشم می‌گیرد و روز رستاخیز او را خشنود می‌فرماید.

کفر هم برچهار پایه استوار است؛ کنجکاوی، ستیزه‌جویی، دست کشیدن از حق و ازحق سربرتافتن. هر کس کنجکاوی یاوه و بیهوده کند به‌سوی حق بازنمی‌گردد و هر کس با نادانی ستیزه‌جویی کند کوری و نابینایی او از حق ادامه می‌یابد و هر کس از حق دست بکشد نیکی در نظرش بد و بدی نیکی می‌نماید و به‌مستی گمراهی سرمست می‌شود و کسی که با حق دشمنی کند و از آن سربتابد راههایش بر او سخت و کارش دشوار و راه بیرون شدنش ازگمراهی تنگ می‌شود. شك و تردید هم بر چهارگونه است، گفت و شنود یاوه و بیم کردن از حق و سرگردانی و تن دادن به ناحق. هر کس گفت و شنود یاوه داشته‌باشد هیچگاه شب تاریك او صبح نمی‌شود و هر کس از حق (جهاد در راه حق) بیم کند همواره عقب‌نشینی می‌کند و هر کس سرگردان باشد سمهای شیطان او را پایکوب می‌کند و هر کس در قبال اموری که مایهٔ تباهی دنیا و آخرت است تسلیم شود و تن در دهد، دنیا و آخرتش تباه است.[1]

مجلس سوم
در شگفتیهایی که دلالت بر بزرگی خداوند متعال دارد

امام رضا(ع) فرموده‌است: امیرالمومنین(ع) درمسجد جامع کوفه بود. مردی از اهالی شام برخاست ومسائلی از ایشان پرسید. از جمله گفت: ای امیرالمومنین! از رنگها و نامهای آسمانهای هفت‌گانه به‌من خبر بده.[2]

امیرالمومنین به‌او فرمود: نام آسمان دنیا رفیع است و مرکب از آب و دود

۱. در زمرهٔ حکم و مواعظ امیرالمؤمنین(ع) در صفحهٔ ۱۴۲ جلد ۱۸ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۳میلادی و با اضافاتی درصفحهٔ ۱۱۰ تحف‌العقول ابن‌شعبهٔ حرانی، چاپ ۱۳۹۴ قم آمده‌است. م.

۲. ضمن حدیث مفصلی در صفحهٔ ۲۴۱ جلد اول عیون اخبارالرضای صدوق، چاپ قم آمده‌است و لطفا برای اطلاع بیشتر به‌آن مراجعه شود. م.

(گاز) است. نام‌آسمان دوم خیدوم و به‌رنك مس است. نام‌آسمان سوم مادوم و به رنك سرخ (گلگون) است. نام‌آسمان چهارم ارفلون و به‌رنك نقره (سیمگون) است. نام‌آسمان پنجم هیعون و به‌رنك زر (زرینه) است. آسمان ششم نامش عروس و به رنك یاقوت سبز (زمردین) است. نام‌آسمان هفتم عجماء و رنك آن همچون در و مروارید سپید است.

زیدبن وهب می‌گوید: از امیرالمومنین(ع) از قدرت خداوند پرسیده شد. برای ایراد سخنرانی برخاست و خدایرا ستود و ستایش کرد و سپس فرمود: همانا خداوند متعال را فرشتگانی است که اگر یکی از آنها به‌زمین‌فرود آید، زمین گنجایش او را ندارد، به‌سبب بزرگی و بسیاری بالهای او؛ و برخی از ایشان چنانند که اگر جن و انس مکلف به‌وصف ایشان بشوند نمی‌توانند وصف کنند به‌سبب فاصلهٔ بسیاری که میان مفاصل ایشان است و زیبایی و ترکیب چهرهٔ ایشان. و چگونه ممکن است فرشته‌یی را که مساحت میان دوشهای او هفتصدسال راه است و همچنین فاصلهٔ میان دوشهای او تا لاله‌گوشش،توصیف کرد؟ برخی از ایشان با بالهای خود سراسر افق را می‌پوشانند و این غیراز بزرگی بدن‌آنان است. برخی ازایشان چنان‌کشیده قامتند که آسمان تا تهیگاه‌آنان است. برخی از ایشان‌کف پایشان در جو هوای پایینترین طبقه قراردارد و بلندای تمام زمینها تا زانوان‌آنان است. برخی از ایشان چنانند که اگر تمام‌آبهای زمین درگودی‌کنار انگشت دست‌آنان ریخته شود جا می‌گیرد. برخی از ایشان چنانندکه اگرکشتی‌ها در دریای اشک‌آنان به‌حرکت درآید تمام روزگاران باید حرکت کند، و فرخنده‌است پروردگاری‌که نیکوترین آفریننده‌هاست.

و از آن حضرت دربارهٔ حجابها پرسیده شد. فرمود: حجابها هفت حجاب فشرده‌است‌که مدت پیمودن‌آن پانصدسال است و فاصلهٔ میان هر دو حجاب پانصد سال راه است. حجاب دوم خود متشکل از هفتاد حجاب است‌که میان هریك پانصد سال راه است، و درازای خود حجاب هم پانصدسال است. بر هریك از این حجابها پرده‌دارانی‌گماشته‌اندکه هفتادهزار فرشته‌اندکه نیروی هر یك از ایشان همچون نیروی همهٔ جهانیان است. برخی از این حجابها از نور و برخی از ظلمت و برخی آتشین و برخی از دود و برخی ابر است. پاره‌یی دیگر برق و رعد است و برخی ریگ‌کوهستان وگرد وغبار و برخی‌آب جویبار و حجابهای‌گوناگون است‌که فشرده و ستبر است و مسیر هر یك هفتاد هزار سال است و سپس سراپرده‌های

جلال است که شصت سراپرده است و در هر سراپرده هفتادهزار فرشته و فاصلهٔ هر سراپرده با سراپردهٔ دیگر پانصدسال راه است؛ سپس سراپرده‌های عزت و سراپرده‌های کبریاء و عظمت و قدس و جبروت و فخر و نور سپید و سپس سراپرده‌های وحدانیت است و مسیر هفتادهزارسال است (مساحت هفتادهزارسال در هفتادهزار سال است)، سپس حجاب اعلی است و در این هنگام سکوت فرمود و سخن خود را به‌پایان رساند. عمربن‌خطاب به‌او گفت: ای ابوالحسن! خداکند زنده نمانم در آن روزی که ترا نبینم.[1]

ابن‌الفارسی می‌گوید: این حجابها دلیل برعظمت الهی است همان عظمتی که تصور آن هم برای خلق بیرون از قدرت است و بدیهی است که خداوند به مکان توصیف نمی‌شود و پوشیده به حجابی نیست.[2]

امام صادق(ع) فرموده‌است: حاملان عرش الهی به‌این‌صورتند: یکی از ایشان به‌صورت آدمیان است و برای آنان از خداوند طلب روزی می‌کند. دوم به‌صورت خروس است و برای پرندگان طلب روزی می‌کند. سوم به صورت شیر است و از خداوند برای درندگان طلب روزی می‌کند و چهارم به صورت گاو است و از خداوند برای چهارپایان طلب روزی می‌کند و از آن هنگام که بنی‌اسرائیل گوساله پرستی کرده‌اند، سربه‌زیر افکنده است و چون روز رستاخیز شود شمار آنان به‌هشت می‌رسد.

از امام حسن بن علی(ع) هم سؤال‌شد، یعنی مردی شامی به‌ایشان‌گفت: بگویید فاصلهٔ میان حق و باطل چند است و فاصلهٔ میان آسمان و زمین چند و میان خاور و باختر چند است و قوس قزح چیست و چشمه‌یی که ارواح مشرکان به‌آن می‌رود چیست وچشمه‌یی که ارواح مومنان به‌آن می‌رود چیست؟ مادینه چیست و آن ده چیز که هر یك از دیگری سخت‌تر است چیست؟

امام مجتبی(ع) در پاسخ فرمود: میان حق و باطل چهارانگشت فاصله است.

---

۱. این خطبه در نهج‌البلاغه نیامده‌است ولی در خطبهٔ ۹۰ (صفحهٔ ۲۲۱ نهج‌البلاغه چاپ آقای فیض‌الاسلام) وصف فرشتگان آمده‌است و باید به‌آنجا و شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید مراجعه کرد. م.

۲. ابن‌الفارسی را نشناختم. آیا منظور جعفربن احمدبن فارس در گذشتهٔ ۲۸۹ هجری قمری است که از محدثان بنام و در گذشته درمحلهٔ کرخ بغداد است، یا ابوالحسن احمدبن فارس در گذشتهٔ ۳۹۵ در ری؟ م.

آنچه را به چشم خود ببینی حق است و حال آنکه با گوش خود مطالب نادرست بسیار شنیده‌ای. مرد شامی گفت: راست گفتی. اما فاصلهٔ میان آسمان و زمین به‌اندازهٔ دعا و آه مظلوم و تا اندازه‌یی است که چشم می‌بیند. هر کس جز از این به تو بگوید او را تصدیق مکن. گفت: آری، ای پسر رسول خدا درست گفتی. فرمود: فاصلهٔ میان خاور و باختر عبارت از مسیری است که آفتاب در یك روز می‌پیماید؛ یعنی آنجا که چون خورشید برآید آنرا می‌بینی، تا آنجا که ناپدید می‌شود و آنرا می‌بینی. مرد شامی گفت: راست گفتی.

مرد شامی پرسید: قوس قزح چیست؟ امام فرمود: وای بر تو، قوس‌قزح مگو که قزح نام شیطان است؛ آن قوس خداست و نشانهٔ فراخی نعمت و مایهٔ زینهاری مردم زمین از غرق‌شدن است. اما چشمه‌یی که ارواح مشرکان به‌آن می‌رود چشمه‌یی است که به‌آن برهوت می‌گویند و چشمه‌یی که ارواح مومنان به‌آن می‌رود چشمه‌یی بنام سلمی است و مادینه (خنثی) آن است که دانسته نشود که نر است یا ماده. منتظر می‌مانند. اگر نر باشد محتلم می‌شود و اگر زن باشد حیض می‌شود و پستانهایش می‌روید؛ در غیر آن صورت دستور داده می‌شود کنار دیواری ادرار کند. اگر ادرارش به دیوار ریخت (پاشید) مرد است و اگر همچون ادرار شتر به عقب ریخته و پاشیده شد زن است.

اما ده چیزی که برخی از آنها سخت‌تر از بعضی دیگر است چنان است که سنگ از چیزهای سختی است که خداوند آفریده است و سخت‌تر از سنگ، آهن است که سنگ را می‌برد و سخت‌تر از آهن، آتش است که آنرا گداخته و ذوب می‌کند و سخت‌تر از آتش، آب است که آتش را خاموش می‌کند و از آب سخت‌تر و نیرومندتر، ابر است که حامل آب است و از ابر نیرومندتر، باد است که ابر را با خود می‌برد و از باد نیرومندتر، فرشته‌یی است که گماشته بر آن است و نیرومندتر از آن فرشته، فرشتهٔ مرگ است که او را می‌میراند و از فرشتهٔ مرگ نیرومندتر، مرگی است که فرشتهٔ مرگ را از میان می‌برد و نیرومندتر از مرگ، فرمان خداوند متعال است که مرگ را از میان برمی‌دارد. مرد شامی گفت: گواهی می‌دهم که تو پسر رسول خدایی.[1]

---

۱. بخشی از این گفتار در صفحهٔ ۱۳ جلد ۴ مناقب ابن‌شهرآشوب، چاپ قم آمده است. م.

امام صادق(ع) فرموده‌است: چون ذوالقرنین به‌محل سد رسید و از آن‌گذشت و وارد ظلمات شد به‌فرشته‌یی برخورد که بر کوهی ایستاده‌بود و بلندی آن پانصد ذراع بود. فرشته به‌او گفت: ای ذوالقرنین! مگر پشت سرت راه نبود؟ ذوالقرنین پرسید: تو کیستی؟ گفت: من فرشته‌یی ازفرشتگان خدایم که براین کوه گماشته‌ام؛ هیچ کوهی خدا نیافریده‌است مگر آنکه رگه‌یی از آن به‌این کوه بسته است و چون خداوند اراده فرماید که شهری را بلرزاند و زلزله افکند به‌من وحی می‌فرماید و من آنرا به جنبش درمی آورم.

امام صادق(ع) از پدرش از جدش، روایت می کند که فرموده‌است: در عرش تمثال همهٔ چیزهایی که خداوند در دریا و خشکی آفریده‌است موجود است و این تأویل گفتار خداوند است که می‌فرماید: «و هیچ چیز نیست مگر آنکه خزانه‌های آن پیش ماست.»[۱] و همانا فاصلهٔ میان یك پایهٔ عرش تا پایهٔ دیگر آن به‌اندازهٔ هزار سال پرواز پرندهٔ تیزپرواز است و عرش هر روز از هفتادهزار رنگ نور پوشیده می‌شود و هیچیك ازآفریده‌های خداوند یارای نگریستن به‌عرش ندارد و همهٔ اشیاء در برابر عرش همچون حلقه‌یی در فلاتی است، و همانا خداوند متعال را فرشته‌یی به‌نام حزقائیل است که او را هیجده هزار بال است و فاصلهٔ میان هر دو بال او پانصدسال راه است. به‌خاطر این فرشته‌گذشت که‌آیا فراز عرش چیزی هست؟ خداوند متعال به‌همان اندازه که بال داشت بر بالهای او افزود و او دارای سی و شش هزار بال شد که فاصلهٔ میان هربال او پانصدسال راه بود و سپس خداوند به‌او وحی فرمود که اکنون پرواز کن. او به‌اندازهٔ بیست هزارسال پرواز کرد وسرش به‌هیچیك ازپایه‌های عرش نرسید. خداوند باز بر اندازهٔ بالها و قدرت او افزود و آن را دو برابر کرد و فرمان داد که همچنان پرواز کند. او به‌اندازهٔ سی‌هزارسال دیگر پرواز کرد، بازهم به پایه‌یی از پایه‌های عرش نرسید و خداوند به‌او وحی فرمود که اگر با داشتن این همه بال و نیرو تا نفخ‌صور هم پرواز کنی به‌ساق عرش نخواهی رسید. آن فرشته‌گفت: سبحان ربی الاعلی (منزه و پاك است پروردگار من که برتر است)، و خداوند متعال هم در قرآن چنین نازل فرموده‌است: سبح اسم ربك‌الاعلی (تنزیه کن به‌نام پروردگار

۱. بخشی از آیهٔ ۲۱ سورهٔ پانزدهم (حجر). این گفتار از همین کتاب روضة‌الواعظین در تفسیر برهان بحرانی ذیل همین آیه‌آمده‌است. م.

خود که برتر است.) و پیامبر(ص) فرمودند: این عبارت را در سجدهٔ خود بگویید.[۱]

از طریق اهل سنت دربارهٔ این گفتار خداوند که می‌فرماید: «و در آن روز هشت فرشته عرش پروردگارت را برمی‌دارند به‌بالای سرشان.»[۲] چنین نقل شده‌است که منظور هشت صف از فرشتگان است که شمارشان را جز خداوند کسی نمی‌داند و هر فرشته‌یی از ایشان چهار چهره دارد و آنان شاخهایی همچون شاخ بز کوهی دارند که بلندی آن شاخها به‌اندازهٔ مسیر پانصدسال راه است. عرش بر شاخهای ایشان قراردارد و پاهای آن فرشتگان بر پایین‌ترین زمینها قرار دارد و سرهایشان در بلندترین طبقهٔ آسمان است و هفتاد حجاب از نور عرش را در برگرفته‌است.

همچنین از طریق آنان دربارهٔ عظمت پروردگار و شگفتی آفرینش عناق دختر آدم چنین نقل شده‌است که عناق نخستین زنی است که در زمین به‌فحشاء پرداخت. گویند آن زن بیست انگشت داشت که طول هریک سه ذراع و عرض آن دو ذراع بود و در هرانگشت دو ناخن همچون چنگالهای آهنی داشت و چون برزمین می‌نشست یك جریب را می‌پوشاند و چون زناکرد خداوند شیری به‌بزرگی فیلی و گرگی به‌بزرگی شتری و عقابی به‌بزرگی خری بر او چیره ساخت که او را دریدند و خوردند.

ابن عباس می‌گوید: چون نوح(ع) بر کشتی سوار شد عوج پسر عنق پیش او آمد. عنق یکی از دختران آدم(ع) بود و عوج سرش به‌ابر می‌رسید و چنان بلند بود که از ابر آب می‌نوشید و از دریا ماهی می‌گرفت و آن را کنار چشمهٔ خورشید کباب می‌کرد وبه‌دهان می‌نهاد ومی‌خورد. او به‌نوح(ع)گفت: مرا با خود حمل کن. فرمود: ای دشمن خدا! بیرون‌شو که به‌من دربارهٔ تو دستور داده نشده‌است و با همهٔ آبها که در اثر طوفان از کوهها به‌زمین ریخت آب تا زانوی او رسید و این عوج سه‌هزار سال بزیست. و اردوگاه و لشکر موسی(ع) فرسنگی در فرسنگی بود؛ عوج آمد و به‌لشکر موسی نگریست و سپس سنگی از کوه به‌همان مساحت جدا کرد و با خودآورد تا آن را به‌اردوگاه و لشکریان موسی(ع) نهد. در این هنگام خداوند

---

۱. این که پیامبر(ص) امر کردند که در سجدهٔ خود بگویید، در تفسیر ابوالفتوح رازی هم آمده‌است. م.

۲. برای اطلاع از نمونه‌های دیگری از این اقوال به‌صفحهٔ ۲۵۱ جلد ۱۱ تفسیر ابوالفتوح رازی، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید. م.

متعال هدهد را برانگیخت و همراه او سوهان‌تیزی بود و آن سنگ را چنان سوراخ کرد که برگردن عوج افتاد و او را برزمین افکند. موسی(ع) در رسید بلندی قامت موسی ده ذراع و بلندی چوبدستی او هم ده ذراع بود و موسی(ع) ده ذراع هم برجست، با وجود این چوبدستی او به‌پاشنهٔ پای عوج رسید و او را کشت.[۱]

نوف می‌گوید: چون موسی(ع) عوج را کشت جسدش در نیل افتاد و مدت یك سال لاشه‌اش پلی بود که از آن عبور می‌کردند و مساحتی که به‌هنگام نشستن عوج زیر او قرارمی‌گرفت به‌طول هشتصد ذراع شاهی در عرض چهارصد ذراع شاهی بود.[۲]

وهب‌بن منبه می‌گوید:[۳] ذوالقرنین به‌کوه قاف آمد که محیط برجهان و جنس آن زبرجد سبز است و رنك سبز آسمان از آن است و بر اطراف آن کوههای کوچکی است. ذوالقرنین به‌آن کوه گفت: تو چیستی؟ گفت: کوه قافم. پرسید: این کوههای کوچك پیرامون تو چیست؟ گفت: اینها عروق و رگه‌های من است و هرگاه خداوند اراده می‌فرماید که زمین را بلرزاند به‌من فرمان می‌دهد و یکی از این رگه‌ها را حرکت و تکان می‌دهم و زمین به‌لرزه درمی‌آید. ذوالقرنین گفت: ای کوه به‌چیزی از عظمت خداوند به‌من خبر بده. گفت: شأن پروردگار ما چنان بزرك است که گمانها و صفات از بیان آن عاجزند. ذوالقرنین گفت: به‌کوچکترین وصفی که ممکن است خبربده، گفت: پشت‌سرمن زمینی است به‌پهنا و درازای پانصدسال راه. همهٔ آن پوشیده از سلسله کوههای یخ است که برخی فراز برخی قرار دارد و اگر آن نباشد من ازگرمای دوزخ گداخته و ذوب می‌شوم. گفت: بیشتر بگو. گفت: از پس آن هم زمین دیگری آکنده از برف و تگرگ است که انباشته و برهم است که اگر نمی‌بود من ازگرمای جهنم گداخته و ذوب می‌شدم. ذوالقرنین گفت: بیشتر بگو. گفت: همانا جبریل(ع) در پیشگاه خداوند ایستاده است و دست و پایش می‌لرزد و

---

۱. این گونه مطالب که غالباً منشأ قصص اسرائیلی دارد درکتابهای تفسیر هم دیده می‌شود، مثلاً رك. به: صفحهٔ ۱۴۴ جلد ۴ تفسیر ابوالفتوح رازی و به‌پیروی از آن به‌صفحهٔ ۳۳۷ جلد ۲ تفسیرگازر. م.

۲. نوف بکالی: از راویان قرن اول هجرت و مقیم دمشق بوده، پسر زن کعب‌الاحبار و درگذشتهٔ حدود نود و پنج هجری است. رك. به: زرکلی، الاعلام، صفحهٔ ۳۱، جلد ۹. م.

۳. وهب بن منبه: از مورخان و داستانپردازان قرن اول هجرت و اوایل قرن دوم، در گذشتهٔ ۱۱۴ قمری و از تابعان است. رك. به: زرکلی، الاعلام، صفحهٔ ۱۵۰، جلد ۹. م.

خداوند از هر لرزه‌یی صدهزار فرشته می‌آفریند و فرشتگان به‌صورت صفهایی در پیشگاه خداوند و همه سربزیر افکنده‌اند و هرگاه خداوند متعال به‌آنان اجازهٔ سخن گفتن می‌فرماید، عرضه می‌دارند: لااله‌الاانت (خدایی جز تو وجود ندارد.) و این همان گفتار الهی است که می‌فرماید.

«روزی که روح و فرشتگان صف‌زده بایستند، سخن نگویند مگر آنکه خداوند او را اجازه فرماید و بگوید سخن صوابی.»[1]

ابن عباس گفته است: از جمله چیزها که خداوند آفریده‌است لوح محفوظ است که از مروارید سپید و حاشیهٔ آن از یاقوت سرخ است. کتابت آن و قلمش از نور و پهنهٔ آن به‌اندازهٔ میان آسمان و زمین است و خداوند در هر روز سیصد و شصت بار به‌آن نظر می‌افکند و در هر نظری که می‌افکند گروهی را می‌آفریند و روزی می‌دهد و گروهی را زنده می‌فرماید و گروهی را می‌میراند و آنچه می‌خواهد انجام می‌پذیرد و این همان گفتار خداوند است که می‌فرماید: «هر روز او در کاری است.»[2]

و گفته شده‌است از جمله‌کارهای خداوند متعال این است که در هر شبانروز سه لشکر بیرون می‌آورد. لشکری از پشتها به‌رحمها و لشکری از رحمها به‌دنیا و لشکری از دنیا به‌سوی گورها و سپس همگان به‌سوی خداوند کوچ می‌کنند.

مجلس چهارم
در نبوت (پیامبری)

نبی در عرف و اصطلاح کسی است که بدون آنکه بشری واسطه باشد، از سوی خداوند متعال احکام را ابلاغ کند. رسول در اصل لغت دلالت بر این دارد که فرستنده‌یی او را فرستاده است به‌شرط آنکه شایستگی عهده‌داربودن رسالتی را که دلیل برحسن بعثت پیامبران و فرستادگان الهی است دارا باشد و پیامبران آنچه را که در تکلیف عقلی به‌صلاح ماست به‌ما ابلاغ می‌کنند، و هرچند خداوند عالم

۱. آیهٔ ۳۹ از سورهٔ هفتاد و هشتم. این روایت با اندکی تغییر که از هر لرزه یك فرشته آفریده می‌شود، در صفحهٔ ۳۷۸ جلد ۱۱ تفسیر ابوالفتوح رازی چاپ مرحوم آقای شعرانی و در تفسیر مجمع‌البیان شیخ طبرسی، صفحهٔ ۴۲۷، جلد ۹ و ۱۰، چاپ بیروت آمده‌است و در مجمع‌البیان همچنان صد هزار فرشته است. م.

۲. بخشی از آیهٔ ۳۰ سورهٔ پنجاه و پنج. حدیث ابن‌عباس در صفحهٔ ۲۰۲ جلد ۹ و ۱۰ تفسیر مجمع‌البیان طبرسی ذیل همین آیه آمده‌است. م.

است که برای شخص مکلف چه‌کاری لازم است که او را به‌انجام افعال واجب عقلی وادارد و از انجام‌کار ناپسند عقلی باز دارد، یا برعکس او را بـه‌انجام‌کار نـاپسند و اخلال به‌واجب وادارد؛ ولی لازم است که این موضوع را به‌ما بیاموزد، زیرا فرستادن پیامبر و رسول به‌قاعدهٔ لطف است و نفرستادن‌آنان موجب تباهی است.[1]

و چون این موضوع ثابت شد، آنچه‌که دلالت بـر پیامبری پیامبر مـا (ص) می‌کند، این آیات قرآنی است:

خداوند متعال در سورهٔ بقره می‌فرماید: «همانا که ما ترا به‌حق مـژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم.» و این گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «خداوند که زندهٔ پاینده است و خدایی جز او نیست، فروفرستاد بر تو کتاب را به‌راستی. بـاور دهنده است آنچه را که پیش از وی بـوده‌است و تـورات و انجیل را از پیش فـرستاد هدایت برای مردم (آن دو امت) و فروفرستاد فرقـان را.»[2] و خـداوند متعال فرموده‌است: «اگر بدخوی و سخت دل می‌بودی، ازگرد تو پراکند می‌شدند.» ونیز فرموده‌است: «به‌تحقیق خداوند منت‌گزارد برگروندگان، چون بـرانگیخت در ایشان رسولـی از خودشان‌که بخواند برایشان‌آیتهای او را وپاك کندشان و بیاموزدشان‌کتاب وحکمت را و اگرچه بودند پیش از آن درگمراهی روشن.»

و خداوند متعال در سورهٔ نساء می‌فرمایـد: «و نفرستادیم هیچ رسولی رامگر برای اینکه اطاعت‌کرده شود به‌فرمان خدا و اگرآنان هنگامی‌که بـرخـود ستم می‌کنند پیش توآیند و از خداوندآمرزش بخواهند و رسول هم برای ایشان‌آمـرزش بخواهد، همانا خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند. و سوگند به‌حق پروردگارت که ایمان نخواهند داشت تا اینکه ترا حکم قـرار دهند درآنچه مـورد اختلاف میان ایشان باشد و ازآنچـه حکـم‌کنی در نفس خـود ناخشنودی نیابند و تسلیم بـاشند تسلیم بودنی.»

در سورهٔ مائده می‌فرماید: «و فرستادیم به‌تو کتاب را بـه‌راستی، تصدیق‌کننده به‌کتابی‌که پیش از اوست وگواه بر او. حکم‌کن میان ایشان به‌آنچه خـدا فرستاد و پیروی مکن هواهـای ایشان را ازآنچه‌آمـد به‌تـو از راستی. برای هـریك از شما

---

۱. ایـن مقدمه را از گفتار مفصل شیخ طوسی درکتاب الاقتصاد تلخیص‌کرده و گـرفته است. رك. به: صفحهٔ ۱۵۰ اقتصاد، چاپ ۱۴۰۰ ق. م.

۲. این‌آیه و دوآیهٔ بعد، آیات ۲، ۱۵۳ و ۱۶۴ سورهٔ آل عمران است. م.

شریعت و راهی قراردادیم و اگر خداوند می‌خواست شما را گروهی تنها قرارمی‌داد ولکن تا بیازماید شما را در آنچه‌که دادشما را.»

و در همین سوره می‌فرماید: «ای پیامبر برسان‌آنچه را از پروردگارت بر تو فرستاده شده‌است و اگر چنین نکنی پیام او را نرسانده‌ای و خدا نگه می‌دارد ترا از مردم.»

در سورهٔ انعام می‌فرماید: «و وحی کرده شد به‌من این قرآن برای‌آنکه بیم دهم شما را به‌آن و کسی که رسید.» و «این کتابی است که فرو فرستادیم‌آن را با برکت (فرخنده). تصدیق‌کنندهٔ آنکه میان دو دست اوست و برای اینکه بترسانی مردمان مکه را و هرکه پیرامون‌آن است.»

در سورهٔ اعراف می‌فرماید: «بگوای مردمان من فرستادهٔ خدایم به‌سوی همهٔ شما. خدایی‌که او راست پادشاهی‌آسمانها وزمین. نیست خدایی مگر او. زنده می‌کند و می‌میراند، پس بگروید به‌خدا و فرستادهٔ او پیامبر درس ناخوانده‌که ایمان آورد به‌خدا و سخنانش.»

در سورهٔ انفال می‌فرماید: «ای‌کسانی‌که ایمان‌آورده‌اید فرمان برید خدا و پیامبر او را و برمگردید از او و شما می‌شنوید.» و در همین سوره می‌فرماید: «ای آنانکه ایمان‌آورده‌اید، اجابت‌کنید خداوند و پیامبر را چون فراخواند شما را به چیزی‌که شما را زنده می‌کند.»[1]

در سورهٔ توبه می‌فرماید: «اوست‌آنکه فرستاد پیامبرش را به‌راهنمایی و دین حق.»

در سورهٔ یونس می‌فرماید: «آیا برای مردم عجیب است‌که وحی کردیم به مردی از ایشان‌که مردم را بترسان و مژده بده‌آنان را که‌گرویده‌اندکه ایشان راست پیشرو به‌راستی نزد پروردگارشان.»

و در سورهٔ انفال می‌فرماید: «و چنان نیست‌که خداوندآنان را عذاب کند در حالی‌که تو میان ایشانی و خدای عذاب‌کنندهٔ ایشان نیست وایشان استغفارمی‌کنند.» و در همین سوره می‌فرماید: «ای پیامبر! بس است تراخداوند وهرکس ازگروندگان که از تو پیروی کند. ای پیامبر!گروندگان را برکارزار تشویق کن.»

---

۱. این آیه در متن عربی کتاب در هم ریخته چاپ شده‌است و اصلاح شد. م.

در سورهٔ هود می‌فرماید:[1] «پس شاید تو ترک‌کننده باشی برخی از آنچه را به تو وحی می‌شود و تنگ می‌شود به‌آن سینه‌ات که می‌گویند: چرا فرستاده نشد بر او گنجی یا نیامد بر او فرشته‌یی؟ جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای.»

در سورهٔ یوسف می‌فرماید: «بگو این راه من است که می‌خوانم مردم را به‌سوی خدا بربینایی.»

در سورهٔ رعد می‌فرماید: «اینچنین فرستادیم ترا درگروهی، که پیش از آن گروههایی به‌تحقیق گذشت، تا بخوانی بر آنان چیزی را که به‌تو وحی فرستاده‌ایم.»

در سورهٔ حجر می‌فرماید: «و درازمکن دو دیدهٔ خود را (منگر) به‌سوی آنچه بهره‌مندکردیم به‌آن اصنافی را از ایشان و اندوهگین مباش بر آنها و فروشکن بالت را برای گرویدگان و بگو به‌تحقیق من بیم‌دهندهٔ آشکارم.»

در سورهٔ نحل می‌فرماید «وفرستادیم به‌سوی تو قرآن را، تا واضح کنی برای مردم آنچه را فرستاده شد برای ایشان.»

در سورهٔ انبیاء می‌فرماید: «و نفرستادیم پیش از تو پیامبری مگر اینکه به‌او وحی کردیم که نیست خدایی مگر من، پس بپرستید مرا.»[2]

در سورهٔ احزاب می‌فرماید: «ای پیامبر برگزیده! بترس از خدا و اطاعت مکن کافران و منافقان را، به‌درستی که خدا باشد دانای درست کردار، و پیروی کن آنچه وحی کرده شده به‌سوی تو از پروردگارت؛ همانا که خداوند به‌آنچه می کنید آگاه است و توکل کن بر خدا و بس است خدا کارسازی را.»

و در همین سوره فرموده‌است: «محمد(ص) نیست پدر هیچیك ازمردان شما، ولیکن فرستادهٔ خدا وخاتم پیامبران است.» و در همین سوره می‌فرماید: «ای پیامبر برگزیده! به‌درستی که ما ترا فرستادیم گواه راست و مژده‌دهنده و بیم کننده» «و فراخوانندهٔ مردم به‌سوی خدا به‌فرمان او و چراغی روشن.» و «همانا که خداوند و فرشتگانش درود می‌فرستند بر پیامبر. ای کسانی که‌گرویده‌اید درود فرستید بر پیامبر و تسلیم کنید تسلیم کردنی را.»

در سورهٔ سبا می‌فرماید: «و نفرستادیم ترا مگر مژده‌دهنده و بیم‌کننده برای

---

۱. در متن به‌اشتباه سورهٔ یونس نوشته شده‌است. م.

۲. گویا آیهٔ مبارکهٔ یکصد و هشتم سورهٔ انبیاء که می‌فرماید: «و نفرستادیم ترا مگر رحمتی برای جهانیان» را فراموش کرده‌است که بیاورد. م.

همه و عموم مردم.»

در سورهٔ جاثیه می‌فرماید: «پس قراردادیم ترا بر طریقه‌یی از امر، پس آن را پیروی کن و پیروی مکن خواهشهای کسانی را که نمی‌دانند.»

و درسورهٔ فتح فرموده‌است: «به‌تحقیق گشودیم برای تو گشودنی هویدا.» ودر همین سوره می‌فرماید: «به‌تحقیق راست آورد خدا پیامبر خود را خواب برحق. هر آینه اگر خدا بخواهد، درحالی که در امان باشید، به مسجدالحرام درخواهید آمد.»

و در سورهٔ والنجم فرموده‌است: «سوگند به‌ستاره چون فرود آید، گمراه نشد صاحب (پیامبر) شما و سرکشی نکرد و سخن نمی‌گوید از هوی. نیست آن مگر وحیی که وحی کرده شد.»

در سورهٔ صف می‌فرماید: «اوست آنکه فرستاد پیامبر خود را به هدایت و دین راست، تا پیروز کند این دین رابر همهٔ دینها و اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند.»

در سورهٔ نازعات می‌فرماید: «جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای کسی را که از قیامت بترسد.» و در سورهٔ غاشیه می‌فرماید: «پس پند ده، جز این نیست که تو پند دهنده‌ای و نیستی تو برایشان مسلط.»

امام باقر(ع) فرموده‌است: پیامبران اولوالعزم پنج تن هستند. نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که درودهای خداوند بر همه‌شان باد و اولوالعزم پیامبری است که شریعت و دینی بیاورد که شریعت پیامبران پیش را نسخ کند.[1]

سخن دربارهٔ مبعث پیامبر ما محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم

خداوند متعال فرموده است: «ای جامه برخود پیچیده! برخیز و بیم ده و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.»[2]

بدان که طایفهٔ شیعه همگان در این اتفاق دارند که پیامبر(ص) از هنگام تکلیف رسول و نبی بود و پوشیده نماز می‌گزارد و روزه می‌گرفت و برخلاف

۱. اسامی پیامبران اولوالعزم به‌همین ترتیب ذیل آیهٔ آخر سورهٔ احقاف درصفحهٔ ۲۸۵ جلد ۹، تفسیر تبیان شیخ طوسی آمده‌است و همین گونه از قول حضرت باقر در صفحهٔ ۹۴، جلد ۹ و ۱۰، مجمع‌البیان طبرسی ذکر شده‌است. م.

۲. آیات ۱ تا ۳ سورهٔ هفتاد و چهارم. م.

آنچه قریش رفتار می‌کردند بود؛ و چون چهل‌سالگی ایشان فرارسید، خداوند به جبریل فرمان داد که برای اظهار و ابلاغ رسالت به‌حضور آن حضرت فرود آید و این در روز بیست و هفتم ماه رجب بود[1]. جبریل از کنار میکائیل گذشت و میکائیل از او پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: همانا که خداوند پیامبری را مبعوث فرموده که پیامبر رحمت است و مرا فرمان داده‌است که برای ابلاغ رسالت پیش او روم. میکائیل گفت: من هم با تو می‌آیم. گفت: آری بیا و هر دو فرود آمدند و پیامبر(ص) را در منطقهٔ ابطح خفته یافتند که میان امیرالمومنین علی(ع) و جعفربن ابی‌طالب (رض) خفته بود. جبریل کنار سر پیامبر و میکائیل کنار پاهای ایشان نشستند و جبریل به‌پاس بزرگداشت پیامبر(ص) او را بیدار نکرد. میکائیل به‌جبرئیل گفت: به‌سوی کدامیك از ایشان مبعوث شده‌ای؟ گفت: به‌سوی آن کس که در وسط است. میکائیل خواست تا پیامبر را از خواب برانگیزد. جبریل او را از این‌کار بازداشت در این هنگام پیامبر(ص) بیدار شد و جبریل پیام رسالت را گزارد و از سوی خداوندش ابلاغ کرد، و چون جبریل آهنگ برخاستن کرد، پیامبر(ص) جامهٔ او را در دست گرفت و فرمود: نامت چیست؟ گفت: جبریل. آنگاه پیامبر برخاست که کنار گوسپندانش رود[2]. ازکنار هیچ درخت و بوتهٔ خاری عبور نمی‌فرمود مگر آنکه به آن حضرت سلام می‌داد و شادباش می‌گفت.

پس از این جبریل به‌حضور پیامبر می‌آمد، نخست اجازه می‌گرفت و سپس نزدیك ایشان می‌آمد. روزی که پیامبر(ص) در منطقهٔ بالای مکه بود جبریل به حضورش آمد و با پاشنهٔ پای خود به‌کنار دره اشاره‌یی کرد. چشمهٔ آبی آشکار شد. جبریل وضو گرفت و پیامبر هم وضو ساخت و سپس نماز ظهر گزارد و این نخستین نماز بود که خدای واجب فرمود و امیرالمومنین هم همراه پیامبر این نماز را گزارد. پیامبر همان روز پیش خدیجه آمد و موضوع را به‌او خبر داد. خدیجه وضو ساخت و نماز عصر آن روز را گزارد.

---

۱. کلینی در فروع کافی و مفید در امالی و ابن‌الشیخ همین بیست و هفتم رجب را روز مبعث می‌دانند و برای اطلاع از دیگر اقوال و بیان مرحوم مجلسی که همین ۲۷ رجب صحیح است، رك. به: بحارالانوار، جلد ۱۸، دارالکتب الاسلامیه، صفحهٔ ۱۹۰. م.

۲. برای اطلاع بیشتر از گوسپندچرانی رسول خدا(ص) دردیگر مآخذ، رك. به: صفحهٔ ۱۲۰ جلد ۱ ترجمهٔ طبقات محمدبن سعد به‌قلم این بنده، و به صفحهٔ ۲۰۰ جلد ۱ ترجمهٔ دلایل‌النبوه بیهقی. م.

سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «و بیم‌ده خویشاوندان نزدیک خود را»[۱]. پیامبر(ص) فرزندزادگان هاشم راکه حدود چهل مرد بودند فراخواندند و امیرالمومنین علی(ع) هم همراهشان بود. برای آنان ران گوسپندی پخته و یك صاع گندم خمیر و نان شد و هم‌کاسه‌یی شیر فراهم گردید. نخست با همین مقدار غذا و آشامیدنی از هر ده تن، ده‌تن آنان پذیرایی شد و همگان خوردند و آشامیدند و از کنار سفره برخاستند. میان این گروه برخی بودندکه یك بره را می‌خوردند و شانزده رطل شیر می‌آشامیدند. آنگاه پیامبر(ص) به‌ایشان فرمود: من به‌سوی مردم سپید و سیاه و سرخ (همگان) مبعوث شده‌ام و خدای عزوجل مرا فرمان داده‌است‌که وابستگان نزدیك خویش را پند دهم و بترسانم و من نمی‌توانم بدون اینکه اقرار به وجود خدای یگانه‌کنید و لااله‌الاالله بگویید برای شما بهره‌یی را در پیشگاه خداوند تعهدکنم.

ابولهب‌که نفرین خدا بر او بادگفت: ما را برای این موضوع فراخوانده بودی؟ و رفتند و پراکنده شدند و خداوند متعال سورهٔ «تبت یدا ابی‌لهب وتب» را نازل فرمود.[۲] سپس پیامبر(ص) بار دیگر آنان را فراخواند و چون بار نخست برای ایشان خوراك و آشامیدنی‌فراهم فرمود وسپس به‌آنان‌گفت:ای فرزندان عبدالمطلب! از من فرمانبرداری‌کنید تا حاکمان و پادشاهان زمین شوید و خداوند هیچ پیامبری را برنینگیخته، مگرآنکه برای او وصی و وزیر و همچون برادری قرار داده‌است. کدامیك از شما برادر و وزیر و وصی من و وارث و قاضی دین من خواهدبود؟ امیرالمومنین‌که از همگان از لحاظ سن کوچکتر بود، گفت: ای رسول‌خدا! من خواهم بود؛ و بدین سبب علی(ع) وصی اوست.[۳]

و روایت شده‌است‌که پیامبر(ص) چهل و پنج مرد از خویشاوندان خود را

---

۱. آیهٔ ۲۱۵، سورهٔ بیست‌وششم (شعراء) ذیل همین‌آیه در تفاسیر هم این موضوع آمده‌است. مثلاً رك. به: صفحهٔ ۲۰۶ جلد ۷ و ۸ مجمع‌البیان طبرسی و صفحهٔ ۳۶۶ جلد ۸ تفسیرابوالفتوح رازی. م.

۲. ذیل همین سوره روایات مختلف در این باره‌آمده‌است. رك. به، تفسیر تبیان شیخ طوسی، صفحهٔ ۴۲۶، جلد ۱۰، چاپ نجف و صفحهٔ ۵۵۹، جلد ۹ و ۱۰. مجمع‌البیان طبرسی. م.

۳. دو روایت دیگر نظیراین به‌نقل از علل‌الشرایع‌صدوق، صفحهٔ ۶۷ و ۶۸، در صفحهٔ ۱۷۸ جلد ۱۸ بحارالانوار آمده‌است. م.

جمع فرمود که ابولهب هم بود. ابولهب پنداشت پیامبر می‌خواهد از دعوت آنان به آنچه قبلاً دعوت فرموده‌است دست بردارد. برخاست و گفت: ای محمد! اینان که جمع شده‌اند عموها و پسر عموهای تو هستند. سخن بگو و بدان که قوم ترا یارای جنگ و ستیز با اعراب نیست. پیامبر(ص) برخاست و چنین سخن گفت:

نخست خدا را ستود و نیایش کرد و چنین ادامه داد: همانا پیشاهنگ و پیشتاز به‌اهل خود دروغ نمی‌گوید. سوگند به‌خداوندی که خدایی جز او نیست، من فرستادهٔ خدایم برحق و به‌ویژه نخست برای شما وسپس برای همگان و عموم مردم. سوگند به‌خدا همینگونه که می‌خوابید، همینگونه خواهید مرد؛ و همینگونه که بیدار می‌شوید، پس از مرگ برانگیخته خواهید شد و هرآینه به‌حساب شما بررسی می‌شود آنچنان که می‌دانید و هرآینه در قبال نیکی به‌نیکی پاداش داده می‌شوید و در قبال بدی به‌بدی و همانا یا بهشت جاودانه است یا آتش جاودانه و شما نخستین گروهید که پند و بیم داده‌شدید. گروهی از خویشاوندان به‌آن حضرت گرویدند.

در این هنگام قریش در دارالندوهٔ (انجمن خانه) خویش جمع شدند و عهدنامه‌یی بر ضد بنی‌هاشم نوشتند که با آنان سخن نگویند و خرید و فروش نکنند مگر آنکه پیامبر(ص) را به‌ایشان تسلیم کنند که او را بکشند. سپس بنی‌هاشم را از خانه‌هایشان بیرون کردند و آنان دردرهٔ ابوطالب فرودآمدند. قریش برایشان نگهبانان گماشتند و سه سال درآن دره مقیم بودند تا آنکه خداوند موریانه بر آن عهدنامه افکند که آن را خورد و از میان برد.[۱] پیامبر(ص) همچنان به‌ایشان معجزاتی نشان می‌داد و از امور پوشیده به‌آنان خبر می‌داد و خداوند این آیه را بر آن حضرت نازل فرمود: «و شتاب مکن به‌قرآن پیش ازآنکه برسد بسوی تو وحی آن»[۲]، و معنی این است که برخواندن قرآن برایشان شتاب مکن تا آنکه تفسیرآن برتو نازل شود همانگونه که تلاوت‌آن بر تو نازل می‌شود.

آنگاه شبی جبرئیل به‌حضور پیامبر(ص) که در منطقهٔ ابطح بودآمد و براق همراهش بود که از استرکوچکتر و از خر بزرگتر بود. پیامبر(ص) بر آن سوارشد

---

۱. مرحوم مجلسی در صفحهٔ ۱۹۷ جلد ۱۸ بحار از قول قتاده و به‌نقل از مناقب ابن‌شهرآشوب این خطبهٔ پیامبر را آورده‌است. م.

۲. آیهٔ ۱۱۵ سورهٔ بیستم (طه) و برای اطلاع بیشتر به‌صفحهٔ ۳۲ جلد ۷ و ۸ مجمع‌البیان طبرسی مراجعه فرمایید. م.

و جبریل رکاب بگرفت و نخست به‌بیت‌المقدس رفت و سپس به‌آسمان دنیا فرشتگان با او دیدار کردند و سلام دادند و برابر او به‌پرواز درآمدند تا آنکه به‌آسمان هفتم رسید.

عکرمه[1] می‌گوید: چون قریش تصمیم گرفتند و هماهنگ شدند که بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب را در شعب ابی‌طالب محاصره کنند میان خود عهدنامه‌یی نوشتند وَ همهٔ افراد خاندان هاشم و عبدالمطلب، چه مؤمن وچه‌کافر غیراز ابولهب وابوسفیان[2] به‌همان دره رفتند و سه سال درآن دره محصور بودند و در این مدت پس از اینکه پیامبر به‌بستر خود می‌رفت و چشمهای مردم می‌خفت، ابوطالب می‌آمد و ایشان را از بستر بلند می‌کرد و علی(ع) را به‌جای ایشان می‌خواباند و علی(ع) می‌گفت: پدرجان! امشب احتمالاً کشته می‌شوم وابوطالب(ع) چنین می‌گفت:[3]

«ای علی! شکیبا باش که شکیبایی خردمندانه‌تر است و هر شخص زنده‌یی به‌سوی مرگ می‌رود. ترا در مورد دشواری آزمودیم که فدای شخص نجیب پسر نجیب گردی. برای اینکه فدای سپید چهرهٔ والانژادی که رخشنده و بخشنده و نیرومند است گردی. اگر تیرهای پراکندهٔ مرگ به‌سویت رها می‌شود، برخی به‌هدف می‌خورد و برخی به‌هدف نمی‌خورد و هر شخص زنده‌یی هرچند عمرش دراز باشد سرانجام نصیب خود را از تیر مرگ درمی‌یابد.»

امام چهارم علی‌بن حسین(ع) فرموده‌است: ابوطالب با شمشیر خود از پیامبر(ص) دفاع و با جان و دل از ایشان نگهبانی و نگهداری می‌کرد. چون مرگ ابوطالب فرارسید پیامبر(ص) نیرومند و دعوتش آشکار شده‌بود، ولی قریش همچنان در دشمنی و رشك ورزیدن نسبت به‌ایشان پایداری می‌کردند، و در این هنگام پیش ابوطالب آمدند و رسول خدا هم‌آنجا بودند. قریش به‌ابوطالب گفتند: ما از برادرزاده‌ات می‌خواهیم نسبت به‌ما انصاف دهد. ابوطالب پرسید: منظور چیست و چه

۱. عکرمة از بربریان شمال افریقا، آزادکردهٔ ابن‌عباس و شاگرد او، متولد ۲۵ و درگذشتهٔ ۱۰۵ هجری قمری است. او به‌خوارج ونجدهٔ حروری گرایش داشته است. رك. به: زرکلی، الاعلام صفحهٔ ۴۴، جلد ۵. م.

۲. متوجه نشدم که این اشتباه چگونه از قتال سرزده‌است. ابوسفیان پسر حرب پسر امیه پسر عبدشمس است، و از بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب نیست. م.

۳. این ابیات درصفحهٔ ۹۳ جلد ۳۵ بحارالانوار و صفحهٔ ۶۴ مناقب ابن شهرآشوب صحیح‌تر و با اختلاف لفظی اندکی آمده‌است. م.

انصافی از او می‌خواهید؟ گفتند: او از ما دست بردارد و ما از او دست برداریم. نه او با ما جدال کند و نه ما با او، و نه او با ما جنگ کند و نه ما با او جنگ کنیم؛ و این دعوت و آیین دلها را از یکدیگر دور کرده و تخم کینه کاشته وَ خشم رویانده است.

ابوطالب گفت: ای برادرزاده! پسر عموها و خویشاوندانت از تو می‌خواهند که انصاف دهی و از آنان خویشتن‌داری کنی و آنان هم از تو خویشتن‌داری کنند. پیامبر(ص) فرمود: عموجان! اگر پسر عموهایم می‌خواستند نسبت به‌من انصاف دهند دعوت و نصیحت مرا می‌پذیرفتند و خداوند عزوجل به‌من فرمان داده‌است مردم را به‌آیین حنیف که همان آیین ابراهیم است فراخوانم. هر کس دعوت مرا بپذیرد برای او در پیشگاه خداوند رضوان و جاودان زیستن در بهشت خواهدبود و هر کس سرپیچی و طغیان کند با او ستیز می‌کنم تا خداوند خود میان ما حکم فرماید و خداوند بهترین حکم کنندگان است.

قریش گفتند: ای ابوطالب! از او بپرس آیا خداوند اورا ویژهٔ ما فرستاده‌است یا برای همهٔ مردم. ابوطالب گفت: ای برادرزاده آیا برای همهٔ مردم برانگیخته شده‌ای یا فقط برای قوم خود؟ فرمود: برای همهٔ مردم از سپید وسیاه وسرخ وعرب و غیرعرب مبعوث شده‌ام و سوگند به‌کسی که جان من در دست اوست من همگان را، سپید و سیاه را و هرکس را که برسر کوهها و جزایر دریاهاست به‌این آیین فرامی‌خوانم و فارسیان و رومیان را هم همین امسال به‌این‌کار فرامی‌خوانم.

قریش سرگردان شدند و با نخوت و تکبر به‌ابوطالب گفتند: آیا می‌شنوی برادرزاده‌ات چه می‌گوید؟ به‌خدا سوگند اگر ایرانیان وَ رومیان این سخن را بشنوند ما را از سرزمین خود بیرون می‌کنند و سنگهای کعبه را یکی یکی خواهند کند؛ و خداوند این آیه را نازل فرمود:

«وگفتند اگر پیروی کنیم هدایت را، با تو ربوده شویم از زمین خود. آیا ما برای آنان جایگاه نساختیم حرم امنی را که جمع کرده می‌شود به‌سوی آن ثمرهای هرچیزی، روزی از نزد ما، ولیکن بیشتر آنها نمی‌دانند.»[1]

و در مورد این سخن آنان که سنگهای کعبه را یکی یکی از بن خواهند کند،

---

۱. آیهٔ ۵۷ سورهٔ بیست و هشتم (قصص) است. در مورد این آیه و آیهٔ قبل آن در تفاسیر بحث شده است. در مآخذ فارسی، رك. به: صفحات ۴۷۰ تا ۴۷۵ جلد ۸، تفسیر ابوالفتوح رازی، چاپ مرحوم آقای شعرانی. م.

سورهٔ الم‌ترکیف (فیل) را نازل فرمود. قریش چون این سخنان را از پیامبر(ص) شنیدند از خانهٔ ابوطالب بیرون آمدند و گفتند: می‌بینی که محمد(ص) بر کبر و غرور خود افزوده‌است و یا جادوگر است یا جن‌زده و پیامبر را تهدید کردند و با یکدیگر نشستند و همپیمان شدند و سوگند خوردند که اگر ابوطالب بمیرد همهٔ قبایل قریش جمع شوند و تا هنگامی که دستهای ایشان یارای گرفتن تازیانه داشته‌باشد متحد باشند که محمد(ص) را بکشند. چون این موضوع به‌اطلاع ابوطالب رسید برادران و بستگان خویش و همپیمانان ایشان از قریش را خواست و نسبت به‌پیامبر به‌آنان سفارش کرد و گفت: این برادرزاده‌ام محمد(ص) همانطور که خودش هم معتقداست، مانند پسر من است و نیاکان و دانشمندان ما خبر داده‌اند که محمد(ص) پیامبر امین و راستگوست و سخن برحق‌وامانت می‌گوید واو را ازسوی خداوند، شأن‌عظیم و مکان رفیع است. اکنون روزگار من سر آمده است وشما بازماندگان‌نژاده‌اید.دعوتش را بپذیرید و بر یاری دادنش هماهنگ باشید و دشمن را ازکنارش برانید که موجب شرف‌جاودانه برای شما در همهٔ روزگارخواهدبود وسپس این ابیات را خواند:

«درمورد یاری کردن این‌امین که‌دیدارش سراپاخیر و نیکی‌است پس از خودم به‌علی و عموی‌گرامیش عباس سفارش‌می کنم، و به‌حمزه‌ـشیری که از حمله‌اش بیم می‌شود‌ـو به‌جعفر که دربرابر مردم ازاو دفاع کنند. به‌تمام‌بنی‌هاشم سفارش می کنم‌به یاری‌دادن او واینکه درقبال جنگ‌مردم تجربه‌های خود رابکار گیرند. مادر من وآنچه زاییده است فدای شما باد و در پیشگاه احمد(ص) به‌هنگام جنگ و ترس سپر بلا باشید، با شمشیرهای سپید که کناره‌های آن صیقلی است و در تاریکی شب آنها را همچون چراغ می‌بینی و می‌پنداری.»[1]

چون پیامبر(ص) این سخنان را از عموی خود شنید، فرمود: عموجان! یك کلمهٔ دیگر هم برزبان‌آور تا به‌آن وسیله شفاعت من روز رستاخیز برای تو واجب گردد. ابوطالب گفت: ای برادرزاده! راست می‌گویی. همانا که تو برحق پیامبری و پروردگار توخدای برحق است. پیامبر فرمود: عموجان! خداوند به‌من وعده فرموده است که قریش به‌زودی به‌آنچه که امروز منکر آن است‌ایمان خواهدآورد و خداوند

۱. گفتگوی قریش با یکدیگر وهمین ابیات به‌نقل از مقاتل در صفحهٔ ۶۱ جلد اول مناقب ابن‌شهرآشوب و به‌نقل ازآن در صفحهٔ ۹۰ جلد ۳۵ بحارالانوار، چاپ مکتبة الاسلامیه آمده‌است. و درآن دوکتاب صحیحتر وبا اختلاف لفظی اندکی است. درترجمه ازآنها که صحیح‌تر بود، استفاده شد. م.

متعال به‌زودی برای من زمین را گشوده می‌فرماید و دین خود را بر همهٔ دینها پیروز می‌کند و هم خبر داده‌است که تو به‌جهان دیگر کوچ می‌کنی و اکنون همراه من کلمه‌یی بگو که سزاوار رضوان و رحمت خداوندگردی. گوید ابوطالب لبهای خود را تکان داد و با انگشت هم اشاره کرد و پیامبر(ص) خشنود شدند و برای او آمرزش خواهی فرمودند.

شیخ امام اجل ابن‌الفارسی[1] می‌گوید: هرکس برخلاف این بگوید ناچاراست دلیلی برای صدق گفتار خود بیاورد و گرنه به‌گفتارش توجهی نخواهیم کرد[2].

اکنون پس از نوشتن خبر معراج پیامبر(ص) بخشی از معجزات رسول خدا را بیان می‌کنیم.

سخن در معراج پیامبر(ص)

ابن عباس می‌گوید: هنگامی که پیامبر(ص) به‌آسمان برده شدند، جبرئیل ایشان را کنار جویی برد که نامش نور است و این نور همانی است که خداوند می‌فرماید: «ظلمات و نور را آفریده است»[3]. چون کنار این جوی رسیدند جبرئیل به‌ایشان گفت: ای محمد! در پناه برکت خدا از این جوی بگذر که خداوند چشم و بینش‌ترا روشن ساخته است و پیش روی تو گسترده است و این جویی است که هیچکس از آن نگذشته است، نه فرشتهٔ مقربی و نه پیامبر مرسلی، جز اینکه من هر روز یك بار در این جوی فرو می‌شوم و چون از آن بیرون می‌آیم بالهای خود را تکان می‌دهم و از هر قطره آب که از پرهای من می‌ریزد، خداوند فرشتهٔ مقربی می‌آفریند که اورا بیست هزار چهره و چهل هزارزبان است و هر زبان به کلام و لغتی سخن می‌گوید که زبان دیگر آن را نمی‌فهمد. پیامبر (ص) از آن جوی گذشت و به‌حجابها رسید و شمار حجابها پانصد، و فاصلهٔ هر یک از دیگری پانصد سال بود، باز جبرئیل گفت: ای محمد پیش‌برو ورسول خدا فرمود: ای جبرئیل! چرا

---

۱. قبلاً هم گفتم که این مرد را نشناختم. آیا احمدبن محمدبن یحیی فارسی است که تا سال۳۲۸ زنده بوده‌است؟ ونام او در مجمع‌الرجال قهپایی. ص ۱۶۸، ج ۱، آمده‌است. راهنمایی اهل فضل مایهٔ سپاس است .م.

۲. در همین کتاب، مجلسی جداگانه در مورد ایمان حضرت ابوطالب وفاطمه بنت‌اسد است که پس از طرح شهادت امیرالمومنین(ع) آمده‌است. م.

۳. راجع است به‌آیهٔ اول سورهٔ ششم (انعام).

همراه من نمی‌آیی؟ گفت: بر من روا نیست که از این مکان پیشتر روم، و پیامبر (ص) آنقدر که خدا خواست پیش رفت تا آنکه این کلام خدا را شنید که می‌فرمود: من محمودم و تومحمدی. نام ترا از نام خود مشتق ساخته‌ام. هر کس به‌تو پیوندد، من به‌او پیوسته‌ام و هر کس از تو ببرد، من از او بریده‌ام. پیش بندگان من فرود آی و به‌ایشان از کرامت من نسبت به خودت خبر بده و من هرگز پیامبری مبعوث نکرده‌ام مگر آنکه برای او وزیری قرار داده‌ام، همانا به‌تحقیق تو رسول منی و علی وزیر تو است.[1]

پیامبر (ص) چون به زمین باز آمد، خوش نداشت که چیزی برای مردم بگوید که مبادا به‌او تهمت زنند، که ایشان تازه مسلمان بودند. تا آخر خبر که طولانی است و اینجا نیاوردیم زیرا برخی از آن مربوط به‌امور دیگری است که ما در این باب قصد بیان آن را نداریم.

امام صادق(ع) می‌فرماید: نخست شبانه پیامبر(ص) را به‌بیت‌المقدس بردند و محرابهای پیامبران را به‌ایشان عرضه کردند و رسول خدا در آنها نمازگزاردند و جبریل ایشان را برگرداند. به‌هنگام بازگشت پیامبر(ص) از کنار کاروانی از قریش عبور فرمودند که در ظرفی مقداری آب داشتند و یکی از شتران خود را گم کرده و در جستجوی آن بودند. چون صبح شد پیامبر(ص) به‌قریش گفتند که خدای عزوجل دیشب مرا به‌بیت‌المقدس برد و منازل و نشانه‌های بازمانده از پیامبران را که درود خدا برایشان باد به‌من ارائه دادند، و من در فلان‌جا از کنار کاروانی از قریش گذشتم که شتری گم کرده‌بودند و از ظرف آب ایشان آب نوشیدم و بقیهٔ آن را بر زمین ریختم.

ابوجهل گفت: اینك فرصت به‌دست شما رسید. از او بپرسید شمار ستونها و قندیلهای مسجدالاقصی چند است. آنان گفتند: ای محمد! اینجا کسانی هستند که به‌بیت‌المقدس رفته‌اند اینك برای ما وصف کن که شمار ستونها وقندیلها و محرابهای آن چند است؟ در این هنگام جبرئیل(ع) آمد و تصویری از بیت‌المقدس برابر رسول خدا نهاد و پیامبر شروع به‌پاسخ دادن به‌پرسشهای ایشان فرمود و چون

---

۱. در صفحهٔ ۲۱۳ امالی صدوق و به‌نقل از آن در صفحهٔ ۳۳۹ جلد ۱۸ بحارالانوار، چاپ جدید آمده‌است. م.

خبرداد، گفتند: باشد تا کاروانی برسد و از ایشان دربارهٔ آنچه گفتی بپرسیم. پیامبر فرمودند: نشان راستی این گفتار این است که فردا با برآمدن خورشید، کاروان شما اینجا می‌رسد و پیشاپیش آن شتری خاکستری رنگ حرکت می‌کند. سپیده‌دم فردا آنان آمدند و به‌گردنه می‌نگریستند و می‌گفتند: هم‌اکنون آفتاب طلوع می‌کند. در همان حال که قرص خورشید سرزدکاروان هم فرارسید و پیشاپیش آن شتری خاکستری درحال حرکت بود. قریش از آنچه رسول خدا فرموده بود از کاروانیان پرسیدند. گفتند: آری، شتری از ما درفلان‌جا گم شده‌بود و آبی در ظرفی نهاده بودیم و چون صبح شد دیدیم آب به‌زمین ریخته است. با وجود این چیزی جز سرکشی برایشان نیفزود.[1]

و روایت شده‌است که جبرئیل«ع» به‌حضور رسول خدا«ص» آمد و همراهش چهارپایی کوچکتر از استر و بزرگتر از خر بود. پاهایش از دستهایش بلندتر بود و هرگام که برمی‌داشت تا آنجا که چشم می‌دید حرکت و سیر می‌کرد، و چون پیامبر(ص) خواست برآن سوار شود، چموشی کرد. جبرئیل به‌آن گفت: این محمد(ص) است و براق چنان فروتنی کرد که گویی به‌زمین چسبیده است. گوید همینکه پیامبر(ص) سوار برآن شد دستهایش کشیده‌تر و پاهایش کوتاه شد، در تاریکی شب پیامبر(ص) را ازکنار شتر وکاروانی بردکه بر شتری‌که محمل نهاده بودندگذشت و آن شتر از صدای عبور براق رم‌کرد، و مردی ازآخرکاروان بانگ برداشت که ای فلان! فلان شتر رم‌کرد و فلان زن بار برنهاد و دستش هم شکست و آن‌کاروان از ابوسفیان بود. آنگاه به‌ناحیهٔ بلقاء[2] رسیدند. رسول خدا فرمود: تشنه‌ام. جبرئیل کاسه‌یی آب آوردکه پیامبرگرفت و نوشید و به‌راه خود ادامه دادند. ازکنار قومی گذشتندکه با قلابهای آتشین از پاشنه‌های پای خویش باژگونه آویخته بودند. رسول خدا پرسید: ای جبرئیل! اینان کیستند؟گفت: کسانی هستندکه خداوند ازحلال بی‌نیازشان فرمود و باز در جستجوی حرام بودند. آنگاه ازکنار قومی گذشتندکه پوستهای بدن ایشان را با سوزنهای آتشین می‌دراندند. فرمود: ای جبرئیل! اینان

---

۱. به‌نقل از امالی صدوق در صفحهٔ ۳۳۶ جلد ۱۸ بحارالانوار آمده‌است. م.

۲. نام بخش جنوب شرقی اردن، هم موته و هم اربد را از این منطقه دانسته‌اند. برای‌اطلاع بیشتر رك. به:مقالهٔ بول (Buhl)در دائرةالمعارف اسلام، ترجمهٔ عربی، صفحهٔ ۱۰۷، جلد ۴. م.

کیستند؟ گفت: کسانی هستند که به‌ناحق و حرام دوشیزگی دوشیزگان درربودند. به‌راه خود ادامه دادند و از کنار مردی گذشتند که تلاش می‌کرد بستهٔ هیزمی را بردارد و چون نمی‌توانست باز بر مقدار هیزم می‌افزود و کوشش می‌کرد. پیامبر پرسید: ای جبریل! این کیست؟ گفت: این نمودار وام‌داری است که می‌خواهد وام خود را بپردازد و چون توانایی ندارد باز بروام خود می‌افزاید، به‌راه خود ادامه دادند. چون به‌کوه شرقی بیت‌المقدس رسیدند، بادی سوزان احساس کردند و بانگی شنیدند. رسول خدا پرسید: ای جبریل! این باد سوزان و هیاهو چیست؟ گفت: جهنم است. پیامبر(ص) فرمود: به‌خدا پناه می‌برم از جهنم، سپس از جانب راست خود رایحه‌یی دل‌انگیز و آوای خوشی احساس کرد و فرمود: ای جبریل این بوی دل‌انگیز و نغمهٔ خوش چیست؟ فرمود: بهشت است و پیامبر(ص) فرمود: از خداوند بهشت را مسألت می‌کنم، و به‌راه خود ادامه دادند تا کنار دروازهٔ بیت‌المقدس رسیدند. هرقل درآن شهر مقیم بود و همه شب دروازه‌های آن شهر را می‌بستند و کلیدهایش را می‌آوردند و کنار بسترهرقل می‌نهادند. درآن شب نتوانستند دروازه را ببندند و آنچه کوشش کردند بسته‌نشد. به‌هرقل خبردادند، گفت: پاسداران دروازه را دو برابر کنید.

گوید پیامبر(ص) آمد ووارد بیت‌المقدس شد. جبریل کنار صخره آمد و آن را بلندکرد و از زیر آن سه قدح بیرون‌آورد: قدحی شیر و قدحی عسل و قدحی می. پیامبر نخست قدح شیر را گرفت و آشامید و سپس قدح عسل را نوشید و چون جبریل قدح می را عرضه داشت، فرمود: دیگر سیراب شده‌ام. جبریل گفت: اگر این را آشامیده بودی امت توگمراه و ازگرد تو پراکنده می‌شدند.

آنگاه پیامبر(ص) درون مسجد بیت‌المقدس ازکنار هفتاد پیامبر عبور فرمود. در این هنگام فرشتهٔ دیگری همراه جبریل به‌زمین آمدکه تا آن هنگام پای برزمین ننهاده بود و کلیدهای گنجینه‌های زمین همراهش بود وگفت: ای محمد! پروردگارت سلامت می‌رساند و می‌فرماید اینها کلیدهای گنجینه‌های زمین است. اگر می‌خواهی پیامبر و بنده‌باش و اگرمی‌خواهی پیامبر و پادشاه باش. جبرئیل به‌رسول خدا اشاره کردکه فروتن‌باش و رسول خدا عرض‌کرد: می‌خواهم پیامبر و بنده‌باشم. سپس پیامبر به‌آسمان صعود فرمود و چون‌کنار درآسمان رسیدند جبرئیل خواست در را بگشایند. گفته شد: این کیست؟ گفت: محمد است. گفتند: چه نیکو میهمانی است که آمده‌است و پیامبر واردآسمان شد و به‌هیچ‌گروهی از فرشتگان نگذشت مگر اینکه

بر آن حضرت سلام دادند و دعا کردند و فرشتگان مقرب ایشان را بدرقه کردند. پیامبر از کنار پیرمردی گذشت که زیر درختی نشسته بود و کودکانی برگرد او بودند. پیامبر پرسید: ای جبرئیل! این پیرمرد کیست؟ گفت: نیای تو ابراهیم است. پرسید: این کودکان کیستند؟ گفت: کودکان مومنانند که به‌آنان خوراك می‌دهد. سپس از کنار پیرمردی عبور فرمود که بر کرسی نشسته‌بود. چون به‌راست خویش نظر می کرد شادمان می‌شد و لبخند می‌زد و چون به‌جانب چپ خویش می‌نگریست اندوهگین می‌شد و می‌گریست. فرمود: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: آدم است که چون به فرزندان خود که به‌بهشت درآمده‌اند می‌نگرد شاد و خندان می‌شود و چون به فرزندانش که به‌دوزخ افتاده‌اند می‌نگرد، اندوهگین و گریان می‌شود. آنگاه ازکنار فرشته‌یی گذشت که بر کرسی نشسته‌بود. رسول خدا بر او سلام داد. ولی گشاده‌رویی که از دیگر فرشتگان دیده‌بود از او ندید و فرمود: ای جبرئیل! به‌هیچیك ازفرشتگان نگذشتم مگر اینکه از او آنچه دوست داشتم دیدم، غیر از این. این فرشته کیست؟ گفت: این مالك دوزخ است و او از خوشروتر وگشاده چهره‌تر فرشتگان بود و چون خازن دوزخ شد يك‌بار به‌آن سر کشید و آنچه را خداوند برای دوزخیان فراهم کرده‌است دید و پس ازآن دیگر خنده بر لبهایش نقش نیست.

پس از آن پیش رفت تا به‌آنجا که رسید؛ و پنجاه نماز واجب شد و چون برگشت به‌موسی برخورد. موسی گفت: ای محمد! چند نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنجاه نماز. موسی گفت: بازگرد و از پیشگاه پروردگار مسألت کن که بر امت تو تخفیف دهد. پیامبر بازگشت و چون‌آمد، باز ازکنار موسی عبور فرمود و موسی(ع) پرسید: چند نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود چه مقدار. موسی گفت: امت تو ضعیف‌ترین امتهاست. به‌پیشگاه خداوند بازگرد و تخفیف‌بگیر که من میان بنی‌اسرائیل بوده‌ام و آنان طاقت و توان این مقدار نداشتند و محمد(ص) همچنان به پیشگاه خداوند بازمی گشت تا آنکه به‌پنج نماز قرارگرفت و چون باز ازکنار موسی(ع) عبور فرمود و موسی پرسید چند نماز برامت تو واجب شد، فرمود: پنج نماز. موسی گفت: بازگرد و تخفیف‌بگیر. فرمود: مکرر به‌پیشگاهش برگشتم و دیگر از خدای خود آزرم دارم، و چون رسول خدا ازکنار ابراهیم خلیل‌الرحمن(ع) گذشت، ابراهیم از پشت‌سر، پیامبر را صدا کرد و گفت: ای محمد! از سوی من به امت خود سلام برسان و بگو بهشت آبش شیرین وگوارا و خاکش خوشبو و

زمینهای آن هموار و سپید است. درختان آن این اذکار است: «سبحان‌الله والحمدلله و لااله‌الاالله و الله‌اکبر ولاحول ولاقوة الا بالله‌العلی‌العظیم». به‌امت خود فرمان بده که از این درختان بسیار بکارند. آنگاه پیامبر از کنار کاروانی گذشت که شتری خاکستری پیشاپیش آن حرکت می‌کرد، و چون به‌مکه رسید به‌آنان خبرداد که کجا برده شده‌است، و در مکه گروهی از قریش بودند که به‌بیت‌المقدس رفته بودند و به آنان از چگونگی آن خبرداد وفرمود: نشان آن هم این است که هم‌اکنون با برآمدن خورشید کاروانی می‌رسد که پیشاپیش آن شتری خاکستری حرکت می‌کند. آنان نگاه می‌کردند که کاروان آشکار شد. پیامبر(ص) همچنین به‌آنان خبر داد که از کنار کاروان ابوسفیان گذشته است و شتر او در دل شب رم کرد و یکی از غلامان او در اول کاروان بانگ برداشت که ای فلان، فلان شتر رم کرد و فلان زن بار نهاد و دستش شکست و چون ازکاروانیان پرسیدند همانگونه بود که رسول خدا خبر داده بود.

و روایت شده‌است که پیامبر(ص) در بیت‌المقدس به‌پیامبران نگریست و پرسید: شما به‌چه چیز گواهی می‌دهید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که خدایی جز خداوند نیست و تو رسول اویی و علی امیرمومنان است. سپس پیامبر(ص) به‌آسمان هفتم برده‌شد و به‌قاب قوسین یا نزدیکتر رسید و حجابها برداشته شد و پیامبر همچنان پیش می‌رفت و ندا داده شد: ای محمد! همانا در مکانی راه می‌روی که پیش از تو بشری بر آن گام ننهاده است و خدای عزوجل با محمد(ص) گفتگو فرمود و چنین گفت که «گروید رسول به‌آنچه فروفرستاده شد بر او از پروردگارش.» رسول خدا عرضه داشت: آری پروردگارا! «وگروندگان همگی گرویدند به‌خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگان او. فرق نمی‌نهیم میان هیچیك از پیامبران او وگفتند و شنیدیم فرمان خدا را و فرمان بردیم. بیامرز ما را ای پروردگار ما و بازگشت به‌سوی تو است.»[1] و خدای عزوجل فرمود: «تکلیف نکند خداوند هیچکس را مگر به‌اندازهٔ توانایی او. برای اوست آنچه به‌دست‌آورده و بر اوست آنچه به‌دست‌آورده است. ای پروردگار ما! ما را مگیر اگرفراموش یا خطا کنیم. ای پروردگار ما! برما تکلیف گران منه چنانچه آن را بر آنان که پیش از ما بودند نهادی. پروردگار ما! آنچه را که ما را به‌آن توانایی نیست برما منه؛ درگذر از ما وبیامرز ما را و ببخشای برما؛ تو مولای مایی، پس یاری ده ما را برگروه‌کافران.»[2] خدای عزوجل فرمود: چنین کردم

۱. و ۲. دو آیهٔ آخر سورهٔ دوم (بقره) است. م.

و پذیرفتم و سپس به‌پیامبر فرمود: چه‌کسی را به‌جانشینی خود بر امت خویش می‌گماری؟ عرض‌کرد: پروردگار داناتر است، و خدای فرمود: علی‌بن ابی‌طالب امیرالمومنین است و بنابراین امامت او به‌فرمان رویا روی و شفاهی خداوند به پیامبر(ص) است.

و از پیامبر(ص) روایت شده که فرموده‌اند: چون خدای عزوجل مرا به آسمان برد، تمام امت من از اول تا آخر برای من در گل ممثل شدند، آنچنان که من از هر یك از ایشان به‌وجودش آگاه‌تر از خود اویم و خداوند تمام نامها را به من آموخت و همان شب نماز را بر امت من واجب فرمود و این پنج سال پس از مبعث آن حضرت بود و سپس به‌زمین برگشت، درآن شب ابوطالب عموی پیامبر که آن حضرت را پیدا نکرده بود به‌اتفاق همهٔ بنی‌هاشم به‌جستجوی ایشان پرداخت و می‌گفت: ای وای، چه مصیبت بزرگی خواهد بود که اگر رسول خدا را تا طلوع سپیده‌دم نبینم. در همین حال با پیامبر(ص) برخورد و آن حضرت از آسمان کنار خانهٔ ام‌هانی، دختر ابوطالب و خواهر امیرالمومنین، فرود آمد و ابوطالب گفت: همراه من بیا و وارد مسجدالحرام شو. ابوطالب و همهٔ بنی‌هاشم هم وارد مسجد شدند. ابوطالب کنار حجراسماعیل (یا کنار حجرالاسود) شمشیر خود را بیرون کشید و به بنی‌هاشم گفت: سلاحهای خود را که همراه دارید بیرون آورید و به قریش نگریست و گفت: به خداسوگند اگر محمد(ص) را نمی‌یافتم هیچ چشمی از شما باقی نمی‌ماند که مژه برهم زند. قریش گفتند: ای ابوطالب! نسبت به ما کار بزرگی را آهنگ کرده‌ای، و قریش پس از این تصمیم به غافلگیرساختن رسول خدا(ص) گرفتند. هنگام طلوع صبح پیامبر(ص) با مردم نماز گزارد و موضوع معراج را برای ایشان بیان کرد و آنان گفتند: برای ما چگونگی بیت‌المقدس را وصف کن وجبرئیل بیت‌المقدس را مقابل دیدگان آن حضرت قرارداد و به‌آنان می‌نگریست و به‌ایشان خبر می‌داد و سپس موضوع کاروان ابوسفیان و شتری را که پیشاپیش آن حرکت می‌کرد، به‌ایشان فرمود و آنان او را تکذیب کردند و گفتند: این جادوگری آشکار است. نفرین خداوند بر ایشان باد. پیامبر(ص) همچنان مقیم مکه بود و مردم را دعوت می‌فرمود. مومنان به‌او پاسخ می‌دادند و کافران او را انکارمی کردند.[1]

۱. برای اطلاع بیشتر از بسیاری از مطالب که در این بخش آمده‌است در منابع عامه←

از علی‌بن حسین(ع) پرسیده شد: آیا خداوند را به‌داشتن مکان می‌توان توصیف کرد؟ فرمود: خداوند برتر از این است. گفته‌شد: پس چرا خداوند پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: برای اینکه ملکوت آسمان و شگفتیهای آن و آفرینشهای تازه و بدیع را به‌او بنماید.[1] گفته‌شد این گفتار خداوند که می‌فرماید: «پس نزدیک شد و نزدیك شد، پس بود به‌اندازهٔ دو کمان یا نزدیکتر» یعنی چه؟ فرمود: یعنی رسول خدا به‌حجابهای نور نزدیك شد و ملکوت آسمان را دید و از پایین و به ملکوت زمین نگریست آنچنان که پنداشت نزدیک زمین است، همچون فاصلهٔ دو کمان یا نزدیکتر. و معراج آن حضرت چند سال پس از بعثت بود.

باب آنچه که دربارهٔ معجزه‌های پیامبر(ص) آمده‌است

بدان که معجزه‌های پیامبر بسیار و مهمترین آنها قران است که‌اعراب وهمگان را به‌آوردن نظیر آن فراخوانده که‌اگر می‌توانند بیاورند. خداوند در سورهٔ بقره چنین فرموده است: «و اگر از آنچه بر بندهٔ خود فرو فرستاده‌ایم در شك هستید، سوره‌یی نظیر آن بیاورید و گواهان خود غیر از خدا را هم فرا خوانید اگر راستگویانید و اگر این کار را نکردید و هرگز نخواهید توانست که انجام دهید، پس بترسید از آتشی که آتشگیرهٔ آن مردمان و سنگ است و برای کافران آماده شده‌است.»

و در جای دیگر هم می‌فرماید: «سوره‌یی نظیر آن بیاورید»[2] و هم می‌فرماید: «شما هم ده سوره مانند همین سوره‌های بهم بافته (ادعای خودتان) بیاورید.»[3]

و در جای دیگر می‌فرماید: «بگو ای پیامبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن بیاورند هرگز نتوانند که مانند آن بیاورند، هر چند همگان پشتیبان یکدیگر باشند»[4]

←مراجعه شود به‌صفحات ۸۸ تا ۱۱۰ جلد ۲ ترجمهٔ دلایل‌النبوه بیهقی، درگذشتهٔ ۴۵۸ هجری، و درمنابع خاصه به‌بحث مستوفای مرحوم علامهٔ مجلسی در بحارالانوار، صفحات ۲۸۳ تا ۴۱۰، جلد ۱۸، چاپ دارالکتب‌الاسلامیه. م.

۱. این روایت در امالی شیخ صدوق و به‌نقل از آن در صفحهٔ ۳۱۴ جلد ۳ بحار چاپ مکتبة‌الاسلامیه آمده‌است. م.

۲. بخشی از آیهٔ ۳۸ سورهٔ دهم (یونس).

۳. بخشی از آیهٔ ۱۳ سورهٔ یازدهم (هود).

۴. آیهٔ ۸۸ سورهٔ هفدهم (بنی‌اسرائیل).

امیرالمومنین(ع) فرموده‌است که یهودیان پیش زنی یهودی به‌نام عبدة آمدند و گفتند: می‌دانی که محمد پایهٔ بنی‌اسرائیل را و آیین یهودی را ویران کرده‌است؟ اینك بزرگان یهود می‌خواهند با این زهر او را غافلگیر کنند و این زهر را فراهم آورده‌اند و برای تو جایزه‌یی قرار داده‌اند که گوشت این گوسپند را با آن زهرآلوده کنی و محمد را مسموم‌سازی. عبدة آن گوسپند را زهرآلوده و سپس سرخ کرد و همهٔ سران یهود را در خانهٔ خودگردآورد و خود به‌حضور پیامبر آمد و گفت: احترام مرا می‌دانی. سران یهود در خانهٔ من آمده‌اند. تو و برخی از یارانت هم خانهٔ مرا زینت دهید. رسول خدا(ص) برخاست و درحالی که امیرالمومنین علی و ابودجانه و ابوایوب و سهل‌بن حنیف و تنی چند از مهاجران همراهش بودند به‌خانهٔ عبده آمد. همینکه ایشان آمدند و آن زن یهودی گوسپند زهرآلوده را حاضر کرد، یهودیان جلو بینی‌های خود را با پارچه‌های پشمی بستند و به‌پاخاستند و بر عصاهای خود تکیه‌زدند. پیامبر(ص) به‌آنان فرمود: بنشینید. گفتند: هرگاه پیامبری به‌دیدار ما می‌آید هیچکس از ما نمی‌نشیند و خوش نمی‌داریم که نفس ما به‌او برسد که مبادا ناراحت شود، و یهودیان که خدایشان لعنت کناد دروغ می‌گفتند و این کار را از بیم تأثیر سم و بخاری که از آن برمی‌خاست کرده‌بودند. همینکه گوسپند زهرآلوده را به حضورپیامبر(ص) نهادند، شانه و کتف آن گوسپند سخن گفت که ای احمد(ص) دست نگهدار و از من مخور که من زهرآلوده و مسمومم. پیامبر(ص) عبدة را خواستند و به‌او فرمودند: چه چیز ترا وادار به‌این کار کرد؟ گفت: با خودگفتم اگر پیامبر باشد زیانش نمی‌رساند و اگر جادوگر و دروغگو باشد قوم خود را از او خلاص می کنم. در این هنگام جبرئیل(ع) فرودآمد و به‌پیامبر گفت: خداوندت سلام می‌رساند و می‌فرماید: بگو به‌نام پروردگار نامی که همهٔ مؤمنان او را به‌آن نامگذاری می کنند و عزت هر مؤمنی به‌آن است و به‌پرتو خداوند که با آن پرتو آسمانها و زمین روشن می‌شود، و به‌قدرت خداوند که هرستمگر سرکشی در قبال آن فروتنی می کند و هر شیطان سرکشی را زبون می کند، از شر هر زهر و جادو و جنون (دیوزدگی). به‌نام خداوند بلندمرتبه و پادشاه یگانه‌یی که جز او خدایی نیست و فرومی‌فرستیم از قرآن چیزی که آن مایهٔ شفا و رحمت برای مؤمنان است و بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید.

پیامبر(ص) این سخنان را گفت و به‌یاران خود هم فرمود بگویند. آنگاه به

ایشان فرمود: از این بخورید و خوردند و سپس دستور داد خون بگیرند.[۱]

همچنین امیرالمومنین فرموده‌است: خداوند متعال به‌فرشتگان دستور داده‌است، برآدم سجده کنند؛ در آنجا که می‌فرماید: «و هنگامی که به‌فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کردند.»[۲] و حال آنکه برای پیامبر ما می‌فرماید: «همانا و به‌تحقیق که خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که گرویده‌اید بر او درود فرستید و سلام‌دهید، سلام دادنی (تسلیم فرمان اوباشید).»[۳] وباز دربارهٔ آدم می‌فرماید: «پس آدم ازخدای خود کلماتی آموخت و خدایش توبهٔ او را پذیرفت.»[۴] و حال آنکه در مورد پیامبر ما می‌فرماید: «برای آنکه خداوند همهٔ گناهان گذشته و آیندهٔ ترا برای تو بیامرزد.»[۵] و خداوند ادریس پیامبر(ع) را به‌جایگاهی بلند برآورده است و در مورد پیامبر ما فرموده‌است: «و نام نکوی ترا در جهان بلند کردیم.»[۶]

و خداوند به‌ادریس(ع) پس از وفاتش از خوراکیهای تحفهٔ بهشت عنایت فرمود و حال آنکه به‌محمد(ص) در همین جهان و در زندگانی او از خوراك بهشت عطا فرمود، و چنان بود که جبریل(ع) جامی از بهشت برای او آورد که در آن تحفهٔ بهشتی بود. آن جام و آن خوراك لااله‌الاالله می‌گفتند و آن خوراك در دست پیامبر(ص) همچنان لااله‌الاالله می‌گفت و پیامبر هم تسبیح و تحمید و تکبیر گفت و آنرا به اهل بیت خود داد که همچنان لااله‌الاالله می‌گفتند . پیامبر خواستند از آن خوراکی به‌برخی از یاران خود بدهند، جبریل آنرا گرفت و گفت: خودت بخور که تحفهٔ بهشتی است و خداوند آنرا به‌تو ارزانی فرموده‌است و سزاوار نیست مگر برای پیامبر یا وصی پیامبر، و رسول خدا(ص) از آن خوردند و ما هم خوردیم و من هنوز و تا این ساعت لذت و شیرینی آنرا درك می‌کنم، و همانا نوح(ع) خدای خود را فراخواند و آسمان برای او سیلاب فروریخت، و رسول خدا(ص) هنگامی که به مدینه هجرت فرموده بود، روز جمعه‌یی مردم مدینه به‌حضورش رسیدند و گفتند: ای

۱. در صفحهٔ ۱۳۵، امالی صدوق و به‌نقل از آن در صفحهٔ ۳۹۵ جلد ۱۷ بحارالانوار چاپ مکتبةالاسلامیه آمده‌است. م.
۲. بخشی از آیهٔ ۳۴ سورهٔ دوم (بقره).
۳. آیهٔ ۵۶ سورهٔ سی‌وسوم (احزاب).
۴. بخشی از آیهٔ ۳۷ سورهٔ دوم (بقره).
۵. آیهٔ ۲ از سورهٔ چهل و هشتم (فتح).
۶. آیهٔ ۴ از سورهٔ نودوچهارم (شرح).

رسول خدا! باران دیر کرده و درختان زرد شده و برگها فرو ریخته‌اند. پیامبر(ص) دستهای مبارکش را برافراشت آنچنان که زیر بغل ایشان پیدا شد و دعا فرمود و در آن حال هیچ ابری در آسمان نبود و همان دم چنان بارانی خدای عزوجل فرو فرستاد که جوانهای شیفتهٔ به‌قدرت و نیروی خود ازبیم سیل به‌خانه برگشتند و این بارندگی یك هفته ادامه پیدا کرد. درجمعهٔ دوم به‌حضور پیامبررسیدند و گفتند: ای رسول خدا! دیوارها فروریخت و کاروانها ومسافران از حرکت بازماندند. پیامبر(ص) لبخند زدند و فرمودند: این سرعت دلتنگی و ملالت آدمیزاده است و سپس عرض کرد: پروردگارا! براطراف ما، نه برخود ما. پروردگارا! در بیخ و بن نخلستانها وجاهایی که آب جمع می‌شود. وباران ملایم وقطره قطره براطراف مدینه می‌بارید وبه‌حرمت وکرامت پیامبر(ص) حتی یك قطره هم در مدینه نمی‌بارید. و همانا هود(ع) به‌یاری خداوند از دشمنان خویش با باد سخت انتقام‌گرفت وخداوند متعال در جنگ خندق با طوفان و لشکرهای دیگری که آنها را نمی‌دیدند، پیامبر(ص) را یاری داد. بادی که گردباد شن و خاك برانگیخت و خداوند متعال خود در این باره می‌فرماید: «ای کسانی که‌گرویده‌اید! به‌یادآورید نعمت خداوند را بر خودتان درآن هنگام که سپاههایی به‌سوی شما آمدند و ما بر ایشان طوفان و سپاههای دیگری که نمی‌دیدید فرستادیم.»[1]

و همانا خداوند برای صالح(ع) ماده شتری را اختصاص داد. ما هم دریکی از جنگها که همراه پیامبر(ص) بودیم، ناگاه شتری لاغر نزدیك آمد و خداوند زبان آن شتر را گشود، وگفت: ای رسول خدا! فلان‌کس از من کمال استفاده را برد و کارکشید. اکنون که پیر شده‌ام می‌خواهد مرا بکشد و من به‌شما پناه آورده‌ام. پیامبر(ص)کسی نزد صاحب او فرستادند و خواستند که‌آن شتر را به‌ایشان ببخشد و اوچنان کرد وپیامبر(ص)آن را رها فرمودند. باری دیگر که همراه ایشان بودیم عربی، مرد عرب دیگری را آورد و مدعی شد که این مرد ماده شتر مرا دزدیده است و ماده شتر را هم از پی خود می کشید، و چون‌گواهانی به‌دروغ گواهی داده‌بودند، آن مرد را برای بریدن دستش آماده می کردند. در این هنگام ماده شتر زبان‌گشود وگفت: ای رسول خدا این مرد از این تهمت پاك است و همانا گواهان به‌نادرستی‌گواهی داده‌اند وکسی که مرا دزدیده فلان شخص یهودی است.

۱. بخشی از آیهٔ نهم سورهٔ سی‌وسوم (احزاب).

و همانا ابراهیم(ع) را چون قوم در آتش افکندند، خداوند عزوجل آتش را بر او سرد و سلامت فرمود و پیامبر(ص) چون در خیبر فرودآمد، آن زن خیبری به قصد انتقام خون خویشاوندانش که کشته شده‌بودند به‌پیامبر(ص) زهر داد و خداوند زهر را در درون پیامبر(ص) سرد و سلامت قرار داد تا هنگامی که رحلت ایشان فرارسید، و حال آنکه زهر هم چون آتش می‌سوزاند و به‌آتش می‌کشد.

و همانا به‌موسی(ع) خداوند دوازده چشمه عنایت فرمود وچنین فرموده‌است که «با چوبدستی خود به‌سنگ بزن واز آن سنگ دوازده چشمه جوشیدن‌گرفت.»[1]

و پیامبر(ص) چون در حدیبیه فرودآمد و مردم مکه او را محاصره کردند یارانش به‌حضورش آمدند و از تشنگی شکایت کردند و چنان شد که تهیگاه اسبها از تشنگی به‌هم چسبیده‌بود وچون تذکر دادند، پیامبر(ص) کوزهٔ آبی خواست و دست فرخندهٔ خویش را در آن نهاد و از میان انگشتانش چشمه‌های آب شروع به‌جوشیدن کرد، آنچنان‌که ما همگی سیراب شدیم و اسبها همگی سیراب شدند و تمام ظرفها و مشکهای خود را پر آب کردیم. و باز در حدیبیه همراه ایشان بودیم. به‌چاه خشك بدون آبی برخوردیم. پیامبر(ص) تیری از تیردان خود درآورد و به‌براءبن عازب مرحمت فرمود وگفت: برو این تیر را در این چاه خشك بیفکن (بر ته زمین وکف چاه بکار) و براء چنان کرد و خداوند از زیر آن تیر دوازده چشمه جوشانید. و آن روز دیگر که به‌روز وضوگرفتن مشهور است، مایهٔ عبرت و پند است و برای تکذیب کنندگان نبوت او، معجزه‌یی است که همچون معجزهٔ سنگ آب موسی(ع) است. در آن روز پیامبر(ص) ظرف آب وضویی را گرفت و دست خویش در آن نهاد و چندان آب جوشید و بالا آمد که هشت هزار مرد وضوگرفتند و همگان آب نوشیدند و چهارپایان خود را سیراب کردند و آنچه آب می‌خواستند برداشتند.

و همانا عیسی(ع) به‌فرمان خداوند مردگان را زنده فرمود و میان دست محمد(ص) هفت سنگریزه تسبیح‌گفتند که آوای آن شنیده شد و حال آنکه جماد و بی‌جان بودند و این برای اتمام حجت بود بر پیامبری آن حضرت و باز چون در طایف فرودآمد و مردمش را محاصره فرمود، آنان هم‌گوسپند پختهٔ زهرآلوده‌یی برای ایشان فرستادند و شانهٔ آن‌گوسپند زبان‌گشود وگفت: ای رسول خدا! از من مخور که زهرآلوده‌ام. و همانا عیسی(ع) ازگل مجسمهٔ پرنده‌یی درست کرد و در آن

۱. بخشی از آیهٔ ۱۶۰، سورهٔ هفتم (اعراف).م.

دمید و به‌فرمان خداوند آن تندیس گلی به‌پرواز درآمد و پیامبر(ص) هم روز خندق سنگی در دست گرفت که از آن آوای تسبیح و تقدیس شنیدیم و سپس به‌آن سنك فرمود شکافته‌شو و به‌سه قطعه شد که از هرقطعه همچنان آوای تسبیح و تقدیس شنیده می‌شد و آوای هر یك با دیگری تفاوت داشت.

و روزی در بطحای مکه به‌درختی پیام داد و درخت پاسخ داد، در حالی که هر شاخهٔ آن تسبیح و تقدیس وتهلیل خاص داشت. سپس به‌آن درخت فرمان داد به دونیم شو و دونیم شد و باز فرمود پیوسته شو و پیوسته شد. آنگاه فرمود در مورد پیامبری من گواهی ده وگواهی داد و فرمود به‌جای خود بازگرد و درخت به‌جای خود برگشت، در حالی که تسبیح و تقدیس و تهلیل می‌کرد. جای این درخت در محلهٔ قصابهای مکه بود و این حدیث طولانی است و ما بخشی ازآنرا نقل کردیم.[1]

دیگر از معجزات آن حضرت شکافته شدن ماه است که چون از ایشان خواستندآنرا انجام داد و قرآن این معجزه را بیان داشته و فرموده‌است:

«قیامت (یا قیام رسول خدا) نزدیك آمد و ماه آسمان شکافته شد و اگر کافران آیت بزرگی هم ببینند، باز روی بر می‌گردانند و می‌گویند جادوگری مستمری است و رسول خدا را تکذیب کردند و از هواهای نفس خود پیروی کردند و هر امری را عاقبت مقری خواهدبود. و به‌تحقیق که آیاتی که در آن مایهٔ عبرت ازگناه است به شما رسید، حکمت با لغهٔ خداوند است و از این پس پند و اندرز سودی نخواهد داشت.»[2] پیامبر(ص) با انگشت خویش به ماه اشاره فرمود و ماه دونیمه شد. ولی کافران قریش همچنان ستیزه کردند وگفتند: جادویی مستمراست.

دیگر از معجزات رسول خدا این است که کنار یکی از ستونها خطبه

---

۱. این حدیث طولانی که گفتگو و محاجهٔ مردی یهودی با امیرالمومنین علی(ع) است درکتاب احتجاج احمدبن علی طبرسی از دانشمندان قرن ششم و به‌نقل ازآن درصفحات ۲۷۳ تا ۲۹۸، جلد ۱۷، بحارالانوار مجلسی، چاپ دارالکتب الاسلامیه آمده‌است وبرای اطلاع بیشتر از معجزاتی که در این حدیث آمده‌است، در منابع عامه به‌بحث مستوفای نویری در نهایةالارب، صفحات ۳۰۲ تا ۳۴۹، جلد ۱۸ متن عربی و ترجمهٔ فارسی آن به قلم این بنده و در منابع خاصه به‌بحث صفحات ۱۵۹ تا ۴۲۲ جلد ۱۷ بحار مراجعه فرمایید. م.

۲. آیات ۱ تا ۵ سورهٔ پنجاه‌وچهارم (قمر) و به‌صفحات ۴۴۰ تا ۴۴۲ جلد ۹ تفسیر تبیان شیخ‌طوسی مراجعه فرمایید. م.

می‌خواندند و چون منبر ساخته شد و پیامبر(ص) برای خطبه به‌منبر رفتند آن ستون چنان ناله کرد که ماده شتر ناله می کند و پیامبر(ص) آنرا در برگرفتند و آرام گرفت. محمدبن ابی‌طلحهٔ عونی چنین سروده است:[۱]

«درود بر راهنمای همه جهانیان و آخرین پند دهندگان و سلام بر نگهبان پاك و پاکیزه. سلام و روح و ریحان و آسایش بر آن رایت بر افراختهٔ دین باد که تاج افتخار بر سردارد و سلام بر دریای خرد و اقیانوس اندیشه و سلام بر آن کس که فرشتگان و آیتها و پندها بر او نازل می‌شدند.»

مجلس پنجم
در تولد پیامبر صلوات‌الله علیه

ابوطالب ازقول عبدالمطلب نقل می کرده که چنین می گفته است: درحالی که در حجراسماعیل خفته بودم خوابی دیدم که مرا ترساند. پیش کاهنهٔ قریش آمدم در حالی که روپوش خز برتن داشتم وگیسوانم به‌دوشهایم می‌رسید. چون آن زن به‌چهرهٔ من نگریست، در چهره‌ام ناراحتی دید. او درست نشست و من در آن هنگام سرور قوم خود بودم. پرسید: بر سالار عرب چه رسیده‌است که چهره‌اش دگرگون است؟ آیا از پیشامدهای روزگار به‌او بیمی رسیده‌است؟ گفتم: آری دوش درحالی که در حجراسماعیل خفته بودم، خواب دیدم که‌گویی درختی ازپشت من رویید که سرش به آسمان رسید و شاخه‌های آن خاور و باختر را فروگرفت و دیدم پرتوی ازآن سرزد که شاید هفتاد برابر پرتو خورشید بود و چنان دیدم که عرب و عجم برای آن درخت پیشانی برخاك نهادند وفروتنی کردند و هر روز بر پرتوآن افزوده می‌شود. و دیدم گروهی از قریش می‌خواهند آنرا قطع کنند و همینکه نزدیك آن می‌رسند، جوانی که از همگان خوش‌چهره‌تر و نیکو لباستر است آنان را می گیرد و پشت ایشان را درهم می‌شکند و چشمهایشان را بیرون می کشد. من دست درازکردم که به‌شاخه‌یی ازآن دست‌آویزم. همان جوان بر من فریادکشید که دست نگهدار! برای تو از این درخت بهره‌یی نیست. گفتم: این درخت که از من است؛ بهرهٔ آن برای کیست؟ گفت: بهره‌اش برای آنان است که به‌آن آویخته‌اند و به‌زودی به‌سوی آن باز می‌آیند. من

۱. بدنام این شاعر و شرح‌حالش در معجم مرزبانی و الشعر و الشعرای ابن قتیبه و المحمدون من‌الشعرای قفطی و اعلام زرکلی برنخوردم. راهنمایی اهل فضل موجب سپاس است. م.

ترسان و بیم‌زده و درحالی که رنگ چهره‌ام دگرگون شده‌بود از خواب بیدار شدم. در این هنگام دیدم که رنگ چهرهٔ آن زن کاهن دگرگون شد و گفت: اگر راست می‌گویی از صلب تو پسری متولد می‌شود که خاور و باختر را تصرف می‌کند و میان مردم به‌پیامبری برانگیخته می‌شود ـ اندوه من زدوده‌شد ـ و ای ابوطالب‌مواظب‌باش شاید آن شخص تو باشی. هنگامی که پیامبر(ص) مبعوث شده‌بودند ابوطالب این سخن را می‌گفت و می‌افزود: به‌خدا سوگند آن درخت ابوالقاسم امین است.[۱]

ابن‌عباس می‌گوید، از پدرم عباس شنیدم که چنین می‌گفت: چون برای پدرم عبدالمطلب، عبدالله متولد شد در چهرهٔ او پرتوی دیدم که چون پرتو خورشید می‌درخشید و آشکار بود. پدرم گفت: این پسر را شأن و منزلت بزرگی خواهدبود. عباس گوید: من در خواب دیدم که گویی پرنده‌یی سپید از سوراخ بینی عبدالله بیرون آمد و به‌پرواز درآمد و به‌خاور و باختر رسید و سپس برگشت و برخانهٔ کعبه فروافتاد و همهٔ قریش برای او پیشانی برخاك نهادند و در همان حال که مردم متوجه آن بودند به‌صورت پرتوی درآمد که میان آسمان و زمین بود و امتداد یافت و به‌خاور و باختر رسید. چون از خواب بیدارشدم ازکاهنهٔ بنی مخزوم پرسیدم. گفت: ای عباس! اگر خواب راست و صادقی دیده‌باشی، همانا از صلب او پسری متولد می‌شود که مردم خاور و باختر پیرو او خواهندشد. پدرم می‌گفت: کار عبدالله مرا وجههٔ همت است؛ تا آنکه عبدالله با آمنه که از نیکو خلق‌ترین و زیباترین زنان قریش بود ازدواج کرد و چون عبدالله درگذشت و آمنه رسول خدا(ص) را زایید به دیدار او رفتم و دیدم که میان دو چشم آن حضرت پرتوی می‌درخشد و در چهره‌اش نگریستم و دانستم که هموست. و از او رایحهٔ مشگ استشمام کردم و از شدت بوی خوش او خود من هم، همچون قطعه‌یی مشگ خوشبو شدم. آمنه برای من نقل کرد و گفت: چون درد زایمان مرا گرفت و سخت شد، همهمه و سخنی شنیدم که چون سخن آدمیان نبود و رایتی از سندس بر چوبی از یاقوت دیدم که میان آسمان و زمین زده‌شد و چون پسرم متولد شد دیدم پرتوی از سرش برزد و به‌آسمان رسید و کاخهای شام را دیدم که همچون شعلهٔ آتش بود، و برگرد خود پرندگان بسیار دیدم که

---

۱. این حدیث با ذکر سلسلهٔ اسناد در صفحهٔ ۱۷۳ جلد اول کمال‌الدین و تمام‌النعمة، شیخ‌صدوق (رض)، چاپ حوزهٔ قم، محرم ۱۳۰۵ آمده‌است. و در امالی صدوق هم در صفحهٔ ۱۵۸ نقل شده‌است. م.

بالهای خود را اطراف من گسترده‌اند. در همین هنگام شعیرهٔ اسدی (گویا نام زنی کاهن است)[1] را دیدم که از کنار من گذشت و گفت: ای آمنه! کاهنان و بتها از پسر تو چه برسرشان آمد. و مردی جوان و کشیده قامت و سخت سپید چهره و نیکولباسی را دیدم که فقط پنداشتم عبدالمطلب است. او به‌من نزدیك شد و نوزاد را گرفت و آب دهان خود را در دهان نوزاد انداخت و از او سخنانی پرسید و نوزاد سخن گفت و من نفهمیدم جز آنکه آن مرد به‌نوزاد گفت: در پناه امان خدا و حفظ و نگهداشت او باشی. همانا من دل ترا از ایمان و دانش و بردباری و یقین و عقل و شجاعت انباشتم. تو گزیده‌ترین بشری. خوشا بر آنکه از تو پیروی کند و وای بر آن کس که از تو تخلف ورزد. آنگاه انبانی از حریر سپید بیرون آورد و گشود و در آن مهر و خاتمی بود که بر دوش نوزاد زد و گفت: خدایم فرمان داده‌است که بر تو از روح قدس بدمم، و در او دمید و براو پیراهنی پوشاند و گفت: این امان تو از آفات دنیاست. آمنه به‌من گفت: این چیزی بود که من دیدم، و من در آن هنگام خط می‌خواندم. جامهٔ پیامبر(ص) را کنار زدم و دیدم مهر نبوت میان دوشهای اوست، و این موضوع را همواره پوشیده می‌داشتم و فراموش کرده‌بودم و آنرا به‌یاد نیاوردم، تا روزی که مسلمان شدم پیامبر(ص) آنرا به‌یاد من آوردند.[2]

امام صادق(ع) فرموده‌اند: شیطان، که نفرین خداوند براو باد، از هفت آسمان عبور می‌کرد و چون عیسی(ع) متولد شد از عبور سه آسمان ممنوع شد و از چهار آسمان می‌گذشت، و چون رسول خدا(ص) متولد شد از تمام هفت آسمان بازداشته شد و شیطانها را با ستاره‌ها در آسمان می‌زدند و قریش گفتند: این نشانهٔ برپایی

۱. در کمال‌الدین صدوق آمده‌است که همزاد (تابع) شعیرهٔ اسدی را دیدم. م.

۲. این حدیث با ذکر سلسله اسنادی که چندان ارزشی ندارد، در صفحهٔ ۱۷۵، کمال‌الدین صدوق و امالی آمده‌است و به‌نقل از آن دو در صفحهٔ ۲۵۶ جلد ۱۵ بحارالانوار، چاپ دارالکتب الاسلامیه ذکرشده‌است. مرحوم حاج‌شیخ عبدالرحیم ربانی در پاورقی همان صفحهٔ بحار اظهارنظر کرده‌اند که این حدیث از طریق عامه روایت شده است. علاوه بر اظهارنظر آن استاد فقید تذکر می‌دهم که به‌نقل کتابهای مهم تراجم رجال و شرح‌حال اصحاب، عباس عموی پیامبر(ص) دو یا سه سال از آن حضرت بزرگتر بوده است، (طبقات ابن‌سعد، ص ۱، بخش ۱، ج ۴؛ اصابه ابن‌حزم، ص ۲۷۱، ج ۲؛ استیعاب ابن‌عبدالبر، ص ۹۴، ج ۳، در حاشیهٔ اصابه) و نقل اینگونه مطالب از او صحیح به‌نظر نمی‌رسد. احتمالاً اینگونه احادیث را برای بیان اهمیت عباس، دردورهٔ حکومت عباسیان بدون توجه جعل و وضع کرده‌اند. م.

رستاخیز است که آنرا از اهل کتاب می‌شنیدیم. عمروبن امیه[1] که از داناتر مردم دورهٔ جاهلی بود، گفت: بنگرید، اگر ستارگانی که موجب راهنمایی و شناختن تابستان و زمستان از یکدیگرند سقوط می‌کنند، نشانهٔ نابودی همه‌چیز است واگر آن ستارگان پایدارند و ستاره‌های دیگری به‌صورت شهاب درمی‌آید، کار تازه‌یی رخ داده‌است. سحرگاه تولد پیامبر(ص) تمام بتها به‌روی خود درافتاده و باژگون شدند و ایوان کسری درآن شب شکست برداشت و چهارده کنگرهٔ آن فروریخت. دریاچهٔ ساوه خشك شد و آتشکده‌های فارس که هزارسال پیوسته روشن بود خاموش شد و موبد موبدان آن شب در خواب دید که شتران سخت کوش و تناور اسبهای عربی را یدك می‌کشند و از رودخانهٔ دجله گذشتند و در سرزمین آنان پراکنده شدند. طاق ایوان کسریٰ هم از وسط شکست خورد و دجله طغیان کرد[2] و درآن شب نوری از جانب حجاز پراکنده و به‌سوی خاور کشیده شد و به‌خاوران رسید. تمام تختهای پادشاهان جهان درآن شب باژگونه شد. زبان پادشاه آن روز بندآمد و نمی‌توانست سخن بگوید. علم جادوگران از ایشان گرفته شد و سحر ساحران باطل گردید و هیچ زن کاهنه‌یی در عرب باقی نماند مگر اینکه همزادش از او در حجاب قرارگرفت و قریش میان عرب بزرك و به‌آل‌الله معروف شدند. امام صادق(ع) می‌فرماید: به‌آنان از این جهت که در بیت‌الله‌الحرام بودند آل‌الله می‌گفتند.

آمنه می‌گوید: به خدا سوگند چون فرزندم متولد شد، دستها را بر زمین نهاد وسوش را به‌سوی آسمان بلندکرد و به‌آن نگریست ونوری از من سرزدکه همه چیز را روشن ساخت و درهمان نور شنیدم سروشی می‌گفت: همانا که تو سرور مردم را زاییدی. او را محمد نام بگذار. آنگاه نوزاد را پیش عبدالمطلب آوردند که ببیند و سخنان آمنه به‌اطلاع او رسیده بود، کودك را در دامن خود نهاد و این ابیات را خواند:

«سپاس خداوندی را که به من این پسر فرخنده و پاکیزه سرشت را عنایت فرمود، که در گهواره هم برکودکان سروری و برتری دارد.»

---

۱. ظاهراً عمروبن امیهٔ ضمری در گذشتهٔ ۶۷۵ میلادی است. این شخص در جنگ بدر اسیر و بعدها مسلمان شده‌است. م.

۲. برای دجله در متن صفت عوراء یا غوراء هم آمده‌است که مرحوم علامهٔ مجلسی در بحار توضیح داده‌اند و یاقوت حموی می‌گوید: یعنی دجله در منطقهٔ بصره. م.

عبدالمطلب نوزاد را بـه ارکان کعبه مـالید و برای او کنار کعبه دعـا کرد و برای او اشعاری سرود.[۱] گوید و ابلیس که نفرین خداوند بر او باد چنان فریادی برآورد که همهٔ شیطانها پیش او جمع شدند و گفتند: ای سرور ما! چه چیزی چنین ترا ناراحت کرده‌است؟ گفت: ای وای بر شما که از دیشب آسمان و زمین دگرگون شده و شگفتیها درآنها پدیدآمـده‌است و بـدون تردیـد در زمین حادثهٔ بزرگی رخ داده است که از هنگام بر شدن عیسی(ع) چنین حادثه‌یی رخ نـداده است. بروید و بنگرید چه اتفاقی افتاده‌است. آنان پراکنده شدند وباز آمدند وگفتند: چیزی نیافتیم. ابلیس گفت: من خود باید برای این کار بروم وسپس همهٔ جهان را زیر پاگذاشت و درآن به‌گردش پرداخت. همینکه به‌منطقهٔ حـرم رسید آنرا آکنده و حفاظت شده به فرشتگان دید و چون خواست وارد حرم شود، بـر او بانگ زدند و برگشت و خود را به‌شکل گنجشکی درآورد و خـواست از جانب کوه حـرا وارد شود جبرئیل به‌او بانگ زد: چه می‌خواهی که خـدایت نفرین کناد. ابلیس به‌جبرئیل گفت: فقط سخن از تو می‌پـرسم که ایـن چه حادثـه است که امشب در زمین رخ داده است؟ گفت: محمد(ص) متولد شد. ابلیس گفت: آیا مرا از او بهره‌یی است؟ گفت: نه. پرسید: آیا مرا در امت او بهره‌یی است؟ گفت: آری، گفت: به‌همین خوشنودم.[۲]

امام صادق(ع) فرموده‌است: جبرئیل به‌حضور پیامبـر(ص) آمد و گفت: ای محمد! خداوندت سلام می‌رساند و می‌فرماید: من آتش را بر پشتی که ترا فروریخته و رحمی کـه تـرا بـرداشته و دامنی که تـرا پـرورانده‌است حرام کردم. پیامبر(ص) فرمود: ای جبرئیل! این سخن خود را توضیح بده. گفت: پشتی که ترا فـروریخته، عبداللهبن عبدالمطلب است و رحمی که ترا برداشته، آمنه دختر وهب است و دامنی که ترا پرورانده، دامن ابوطالب و فاطمه بنت اسد است.[۳]

امام صادق(ع) فرموده‌است: از پیامبر(ص) پرسیده شد: آنگاه که آدم(ع) در

۱. برای اطلاع از نمونهٔ ایـن اشعار به‌صفحهٔ ۹۲، جلد ۱، دلائل‌النبوة بیهقی، چـاپ مدینهٔ منوره مراجعه شود و به‌صفحهٔ ۲۰۸، جلد ۱، سیرهٔ ابـوالفداء، چاپ ۱۹۷۶ میلادی، بیروت. م.

۲. با ذکـر اسناد در امالی صدوق (رض) و بـه‌نقل ازآن در صفحهٔ ۲۵۷ جلد ۱۵ بحارالانوار آمده‌است. م.

۳. در معانی‌الاخبار و امـالی صدوق و به‌نقـل ازآن دو، در صفحهٔ ۱۰۸ جلد ۱۵ بحارالانوار آمده‌است. م.

بهشت بود، شما کجا بودید؟ فرمود: در پشت (صلب) او بودم و آنگاه که در پشت پدرخود نوح بودم، همراه او سوار کشتی بودم و چون پدرم ابراهیم(ع) را در آتش افکندند، بر پشت او بودم. هرگز هیچیك از نیاکان من ازدواج برخلاف شرع و آیین نکرده‌اند و همواره خداوند متعال مرا از پشتهای پاکیزه به‌رحمهای پاکیزه و پاك منتقل فرموده و همواره راهنما و رهنمون بوده‌ام، تا آنکه خداوند متعال از من پیمان پیامبری گرفت و میثاق مرا برای اسلام استوار فرمود و همهٔ صفات مرا روشن فرمود و نام مرا در تورات و انجیل ثبت کرد و مرا به‌آسمان خود برد و برای من نامی از نام خود مشتق ساخته‌است. امت من ستایشگرانند، صاحب عرش محمود است و من محمدم.[1]

لیث‌بن سعد[2] می‌گوید: به‌کعب‌الاحبار در حضور معاویه‌گفتم: شما تولد پیامبر(ص) را چگونه دیده‌اید و آیا برای خاندان (عترت) آن حضرت فضیلتی یافته‌اید؟ کعب نخست به‌معاویه نگریست تا ببیند او چه می‌خواهد.[3] خداوند چنین به زبان معاویه‌آورد که گفت: ای ابواسحاق! آنچه می‌دانی بگو. کعب‌گفت: من هفتادو دو کتاب و صحیفه را که همه ازآسمان نازل شده‌است خوانده‌ام و تمام صحیفه‌های دانیال را هم خوانده‌ام و در همهٔ آنها موضوع ولادت رسول خدا و ولادت عترت آن حضرت آمده‌است. نام رسول خدا شناخته شده و مشهور است و هیچکس پیامبر از مادر زاده نشده و فرشتگان بر او نازل نشده‌اند مگر عیسی و احمد که سلام و درودهای خداوند بر آن دو باد و بر هیچ آدمی پرده‌های بهشتی زده نشده‌است مگر بر مریم و آمنه و فرشتگان بر هیچ زنی که باردار شود گماشته نشده‌اند مگر بر مریم و آمنه و یکی از نشانه‌های بارداری آمنه این است که چون آبستن شد سروشی درآسمانهای هفتگانه ندا داد: مژده باد که نطفهٔ احمد(ص) بسته شد و در

۱. برای اطلاع بیشتر از این روایت و نظایر آن به‌صفحات ۱۰ تا ۲۲ جلد ۱۵ بحارالانوار مراجعه فرمایید. م.

۲. به‌شرح حال این شخص دسترسی پیدا نکردم. بدون تردید این شخص نمی‌تواند لیث بن‌سعد فهمی، متولد ۹۴ و درگذشتهٔ ۱۷۵ هجری باشد، چون کعب در ۳۲ درگذشته است، و هیچیك از لیث‌هایی هم که ذهبی در میزان‌الاعتدال آورده‌است، منطبق با این شخص نیست. م.

۳. این کعب که به‌کعب‌الاحبار هم معروف است از علمای بزرگ یهود است که به‌روزگار ابوبکر مسلمان شد و در سال ۳۲ هجری در شام درگذشت. م.

زمینها و دریاها هم چنین سروشی ندا داد و در آن هنگام هیچ جنبنده‌یی که حرکت می‌کند و هیچ پرنده‌یی که پرواز می‌کند نبود مگر اینکه به‌این امر آگاه شد. وشب ولادت محمد(ص) در بهشت هفتاد هزار کاخ از یاقوت سرخ و هفتادهزار کاخ از مروارید آبدار ساخته شد وگفته شد این کاخها به‌مناسبت ولادت است. بهشت سرافراخته شد و به‌آن گفتند: آراسته‌شو و به‌اهتزاز درآی که پیامبر اولیای تو زاده شد و از آن هنگام بهشت لبخند زد و تا روز رستاخیز لبخندزنان است. کعب چنین ادامه داد که به‌من خبر رسیده است که ماهی‌یی از ماهیان دریا نامش طموسا و سالار ماهیان است! هفتصدهزار دم دارد و بر پشت آن هفتصدهزارگاو نر راه می‌رود که هر یك بزرگتر از دنیاست و هرگاو نر هفتصدهزار شاخ زمردین سبز دارد! وآن ماهی وجود ایشان را احساس نمی‌کند. آن ماهی ازشادی تولد پیامبر(ص) به‌جنبش درآمد و اگر خداوند متعال او را پایدار نمی‌داشت همانا که زمین زیرو زبر می‌شد.[1]

و به‌من خبر رسیده‌است که در آن روز هیچ کوهی نبود مگر اینکه به‌کوههای دیگر شادباش گفت و کلمهٔ لااله‌الاالله بر زبان آورد و همهٔ کوهها برای احترام و بزرگداشت پیامبر(ص) برای کوه ابوقبیس فروتنی کردند و درختان چهل روز با شاخها و میوه‌های خود به‌شادی تولد رسول خدا(ص) تقدیس می کردند ومیان زمین وآسمان هفتاد ستون از نورهای رنگارنگ که هیچکدام به‌دیگری شبیه نبود، زده شد وچون به‌آدم(ع) مژدهٔ تولدش را دادند هفتاد برابر بر زیبایی او افزوده‌شد. او که تلخی مرگ را چشیده‌بود و دراو اثر گذاشته‌بود، با مژدهٔ ولادت محمد(ص) آن اثر و افسردگی از او برداشته و مرتفع شد، و به‌من خبر رسیده‌است که جویبار کوثر در بهشت به‌تلاطم آمد و از خرمی هفتصدهزار کاخ از مروارید و یاقوت نثار مولد محمد(ص) کرد. بر شیطان سخت‌گرفته و بند نهاده شد و چهل روز در حصار قرار گرفت، و سریرش چهل روز در آب غرق بود و همهٔ بتها به‌روی خود درافتادند و فریاد برآوردند و ولوله کردند و از کعبه آوایی شنیدند که می‌گفت: ای قریش! مژده‌رسان و بیم‌دهنده برای شما آمد. عزت همیشگی و سود بزرك همراه اوست و

---

۱. اول حدیثی است که در مجلس هشتادوهشتم امالی صدوق (صفحهٔ ۶۰۱ ترجمهٔ آقای کمره‌یی) آمده‌است. استاد فقید آقای حاج شیخ عبدالرحیم ربانی در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۹۲ جلد ۱۵ بحارالانوار ضمن پاورقی مفیدی گفته‌اند که اینها از چیزهای عجیب ساخته و پرداختهٔ کعب‌الاحبار و افسانه‌سراییهای اوست. م.

او خاتم پیامبران است، و در کتابها می‌بینیم که عترت و خاندان او بهترین مردم پس از اویند، و تا هنگامی که از عترت او کسی در دنیا باشد همهٔ مردم در امان خواهند بود و عذاب بر آنان نمی‌رسد. معاویه گفت: ای ابواسحاق! عترت او کیستند؟ کعب گفت: فرزندان فاطمه. معاویه چهره ترش کرد ولبهای خود را به‌دندان‌گزید و شروع به‌بازی کردن با ریش خودکرد. کعب‌گفت: صفت دو جوجه‌یی که شهید می‌شوند و آن دو پسران فاطمه‌اند و بدترین مردم ایشان را می‌کشند نیز می‌شناسیم. معاویه گفت: چه‌کسی آنها را می‌کشد؟ گفت: مردی از قریش. معاویه برخاست وگفت: اگر می‌خواهید برخیزیم.

امام صادق(ع) می‌فرماید: آمنه دختر وهب می‌فرموده‌است: چون ساعت ولادت رسول خدا(ص) نزدیك‌شد، مرا سخت بیم‌گرفته‌بود. پرندهٔ سپیدی را دیدم‌که بال خود را بر قلب من‌کشید و بیم من از میان رفت و در همان هنگام برای من آشامیدنی سپیدی‌که پنداشتم شیر است آوردند و تشنه بودم؛ آنرا نوشیدم و سخت روشن شدم. آنگاه زنانی بلندقامت چون سرو دیدم که با من شروع به‌سخن‌گفتن کردند. شگفت‌کردم و با خود گفتم: اینان ازکجا جای مرا دانسته‌اند؟ سپس درد سخت‌تر شد. من همواره صدای‌کسی را که سپید چهره و زیباروی بود می‌شنیدم و ناگاه چیزی همچون حریر سپید دیدم‌که میان آسمان و زمین را آکنده‌کرد و آوای گوینده‌یی را شنیدم‌که می‌گفت: او را از عزیزترین مردم بگیرید. آنگاه مردانی را دیدم‌که میان‌آسمان و زمین ایستاده‌اند و در دستهای ایشان ابریقهایی است، وآنگاه برای ساعتی پروردگار عزوجل پرده از پیش چشم من برداشت و همهٔ خاوران و باختران زمین را دیدم و سه رایت برافراشته دیدم؛ یکی در خاور، دیگری در باختر و یکی بر بام‌کعبه. و چون رسول خدا(ص) متولد شد به‌سجده درافتاد و همچون کسی‌که به‌درگاه خدا تضرع‌کند، انگشت به‌سوی آسمان برافراشت. در این هنگام ابری سپید دیدم‌که ازآسمان فرودآمد و او را پوشاند وآوای سروشی به‌گوشم رسید که می‌گوید: محمد را به‌خاور و باختر زمین و دریاها بگردانید تا نام و صفات و صورتش را بشناسند. آنگاه ابرکنار رفت وفرزند خود را دیدم‌که در جامهٔ سپیدی از شیر سپیدتر پیچیده است و زیرآن حریر سبزی بود و سه‌کلید از مروارید تازه در دست داشت و سروشی می‌گفت: محمد(ص)کلیدهای نصرت و سود و پیامبری را در دست‌گرفت. سپس ابر دیگری‌آمدکه از ابر نخست پرنورتر بود و او را در

برگرفت و از نظر من برای مدت بیشتری پوشیده ماند و آوای سروشی را شنیدم که می‌گفت: محمد(ص) را در خاور و باختر جهان بگردانید و او را بر همهٔ روحانیان جن و انس و پرندگان و جانوران ارائه دهید. صفای آدم و نرمی نوح و دوستی ابراهیم و زبان اسماعیل و کمال یوسف و مژدهٔ یعقوب و صدای داود و شکیبایی ایوب و پارسایی یحیی و کرم عیسی را به‌او ارزانی دارید. سپس آن ابر هم کنار رفت و من فرزندم را دیدم که در دستش حریر سبزی بود و آنرا تند درهم نوردید و گرفت و سروشی ندا داد: محمد(ص) تمام دنیا را گرفت. هیچ چیز باقی نماند مگر آنکه به‌تصرف او درآمد. سپس سه تن که‌گویی خورشید از چهره‌شان می‌درخشید ظاهر شدند. در دست یکی از ایشان ابریقی بود که از آن بوی خوشی چون بوی مشک احساس می‌شد و در دست دومی طشتی از زمرد سبز بود که چهار جانب داشت و بر هر جانب مرواریدی سپید بود و سروشی گفت: ای حبیب خدا! این جهان است، آنرا بگیر. و پیامبر(ص) وسط آنرا گرفت و سروشی گفت: محمد کعبه را گرفت. در دست شخص سوم حریر سپیدی دیدم که پیچیده‌بود. آنرا گسترد و باز کرد و از آن خاتم و مهری بیرون آورد که چشم بینندگان بر آن خیره و سرگردان می‌ماند. آنگاه پسرم را با آن آب شستند و هفت‌بار از آن ابریق بر او آب ریختند و میان دو دوش او را با آن خاتم مهر زدند و او را در آن حریر پیچیدند و ساعتی او را میان بالهای خود گرفتند و کسی که این کارها را انجام می‌داد رضوان بهشت بود. آنگاه برگشت و چون می‌خواست برود، روی به‌فرزندم کرد و گفت: بر تو مژده‌باد ای مایهٔ عزت این جهانی و آن جهانی. و پیامبر(ص) پاك و پاکیزه بزاد و پدر و مادرش در کودکی او درگذشتند.[1]

از عبدالمطلب روایت است که‌گفته است: شب تولد پیامبر(ص) در کعبه مشغول انجام اصلاحی بودم. چون شب به‌نیمه رسید ناگاه دیدم ارکان چهارگانهٔ کعبه به‌سوی مقام ابراهیم مایل شد و در مقام به‌حال سجده درآمد و سپس به‌حال خود و برپا ایستاد و از کعبه صدای تکبیر عجیبی شنیدم که ندا می‌داد: الله‌اکبر، خدای محمد مصطفی. هم‌اکنون پروردگار من مرا از ناپاکیهای مشرکان و پلیدیهای دورهٔ جاهلی

۱. این روایت بدون هیچ تفاوتی در صفحهٔ ۱۱۰، اثبات‌الوصیه مسعودی، درگذشتهٔ ۳۴۶ هجری، چاپ افست بصیرتی قم آمده‌است. م.

پاك كرد. آنگاه بتها همچون پارچه شروع به‌تكان خوردن كردند و گويى هم‌اكنون به بت بزرگ مى‌نگرم كه خميده‌است. چون چگونگى خانهٔ كعبه و بتها را ديدم نفهميدم چه مى‌گويم. نخست چشمهاى خود را ماليدم و با خودگفتم آيا خوابم يا بيدار و با خودگفتم هرگز خواب نيستم و بيدارم و سپس به‌سمت بطحاى مكه رفتم و از در بنى‌شيبه بيرون شدم و چون روى كوه صفا رسيدم، شنيدم از هر سوى به‌من گفته مى‌شود: اى سرور قريش! ترا چه مى‌شود كه چنين بيم‌زده و ترسانى؟ مگر درجستجوى تو هستند؟ و من از سرگردانى نمى‌توانستم پاسخ دهم و تمام همت من رسيدن پيش آمنه بود. ناگاه ديدم‌گويى همهٔ پرندگان در خانهٔ او جمع شده‌اند و همهٔ كوههاى مكه مشرف برخانهٔ اوست و ابرى سپيد برابر حجره‌اش بود، و همينكه چنين ديدم خود را بر در خانه رساندم، ولى آنجا هيچ نشانى از زايمان نديدم. در زدم. آمنه با صداى آهسته‌يى پاسخ داد. گفتم: بشتاب و در را بگشاى. در را شخص آمنه گشود. نخستين جاى چهرهٔ او كه چشم من افتاد جايى بود كه پرتو محمدى در آن مى‌درخشيد و آن پرتو را نديدم. گفتم: اى آمنه من خوابم يا بيدار؟ گفت: بيدارى، ولى ترا چه مى‌شود كه ترسان هستى؟ آيا درتعقيب وجستجوى توهستند؟ گفتم: نه، ولى من امشب در بيم و ترس بسيارم و مرا چه مى‌شود كه نورى را كه در چهره‌ات بود نمى‌بينم؟ گفت: وضع حمل كردم. گفتم: چه هنگام بار بر زمين نهادى كه بر تو نشانى از زايمان نيست؟ گفت: آرى، به‌بهترين وآسانترين صورت بار بر زمين نهادم و اين پرندگان كه كنار حجره‌ام مى‌بينى، همينكه كودك را زاييدم از من خواستند كه او را به ايشان بسپرم تا به‌آشيان خود ببرند و اين ابر هم كه مى‌بينى همين خواسته را داشت. گفتم: اى‌آمنه! اكنون بياورش تا ببينمش. گفت: امروز ميان تو و او مانع خواهند شد و نمى‌توانى او را ببينى. گفتم: به‌چه سبب؟ گفت: همينكه او را زاييدم فرشته‌يى كه همچون نقره درخشان و به‌بلندى درخت خرمايى بود بر من ظاهر شد وگفت: اى‌آمنه! دقت كن اين پسر را تا سه‌روز به‌هيچ‌كس از آفريدگان و بنى آدم نشان مده. من شمشير خود را كشيدم وگفتم: كودك را بياور كه ببينم وگرنه ترا مى‌كشم وگرنه نخست خودم را خواهم‌كشت. آمنه چون ديد به‌راستى مى‌خواهم چنان كنم، گفت: خودت مى‌دانى و او. گفتم: كجاست؟ گفت: دراين خانه است. درجامهٔ پشمينهٔ سپيدى پيچيده‌است. و زير آن پارچهٔ حرير سبزى است. همينكه خواستم وارد خانه شوم، ازدرون خانه مردى بيرون آمد وگفت: كجا مى‌روى؟ گفتم: مى‌خواهم به‌پسرم

محمد(ص) بنگرم. به‌من گفت: برگرد که هیچ آدمیزاده‌یی را راهی برای دیدار او نیست تا دیدار فرشتگان از او تمام شود. عبدالمطلب می‌گوید: من شروع به‌لرزیدن کردم و شمشیر را از دست افکندم و برای اینکه این خبر را به‌قریش بدهم بیرون آمدم. ولی خدای عزوجل قدرت سخن‌گفتن را ازمن گرفت وهفت شبانروز نتوانستم کلمه‌یی به‌زبان آورم.[۱]

میلاد پیامبر(ص) روز جمعه هفدهم ربیع‌الاول عام‌الفیل (سال حملهٔ ابرهه با فیل به‌مکه ـ م.) بوده‌است وگفته شده‌است، روز جمعه دوازدهم ماه ربیع‌الاول بوده است و روایت نخست صحیح‌تر و معروف‌تر است.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند نطفهٔ مرا از مروارید سپید اندوخته‌یی آفرید و از پشتی به‌پشت دیگر منتقل فرمود تا به‌پشت عبدالمطلب رسید وآن به‌دونیم شد نیمی به‌پشت عبدالله و نیمی به‌پشت ابوطالب رسید. من از عبدالله هستم و علی از ابوطالب است و این است معنی گفتار خداوند که فرموده‌است: «و او خدایی است که بشر را ازآب (نطفه) آفرید و برای او خویشی و بستگی ازدواج قرارداد وخدای تو بر هر چیز تواناست.»[۳]

«درود برآن کس که چون جسم پاك و پاکیزه‌اش در زمین جاگرفت. زمین را مقدس کرد، تا هنگامی که خورشید می‌درخشد درود بر نژادگان باد و سلام برگنبد رخشان سپید و سلام برگور.»

مجلس ششم
درباره رحلت سرور ما محمد مصطفی(ص)

بدان که پیامبر(ص) روز دوشنبه، بیست‌وهشتم صفر سال دهم ازهجرت خود،

۱. این روایت هم در صفحهٔ ۱۱۲ اثبات‌الوصیه مسعودی بدون هیچ کم وکاستی آمده است، و معلوم می‌شود اثبات‌الوصیه در اختیار و مورد استفادهٔ فتال بوده‌است و این موضوع درخور دقت است. م.

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که برخی از بزرگان علمای شیعه مانند شیخ کلینی تولد حضرت ختمی مرتبت(ص) را دوازدهم ربیع‌الاول دانسته‌اند (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۳، چاپ علمیهٔ اسلامیه، تهران).

۳. برای اطلاع بیشتر در مورد این روایت مراجعه فرمایید به: صفحهٔ ۳۶۰ جلد ۳۵ بحارالانوار، چاپ دارالکتب الاسلامیه که از منابع کهن چون تفسیر فرات بن‌ابراهیم وعمدة و کشف‌الغمه و روضةالواعظین همین روایت و روایات دیگری را آورده‌است.

در شصت و سه سالگی و در حالی که مسموم شده بودند رحلت فرمودند[۱]. گفته شده است رحلت ایشان در ماه ربیع‌الاول بوده است و همان قول اول صحیح و مورد اعتماد است و قول دوم شاذ است.

و چون آن حضرت رحلت فرمود افراد خاندان و اصحاب در محلی که باید دفن شود اختلاف نظر پیدا کردند. برخی گفتند: باید ایشان را در بقیع به‌خاک سپرد، و برخی دیگر گفتند: باید در صحن مسجد دفن کرد. امیرالمومنین(ع) فرمود: خداوند پیامبر خود را در بهترین نقطهٔ زمین قبض روح فرموده است و شایسته است که در همان نقطه که قبض روح شده‌است به‌خاک سپرده شود. همگان با پیشنهاد آن حضرت موافقت کردند و پیکر پاک پیامبر(ص) در حجرهٔ خودشان دفن شد[۲].

روایت شده‌است که دو مرد از قریش به‌حضور امام چهارم علی‌بن‌الحسین(ع) آمدند. امام فرمود: آیا برای شما از پیامبر(ص) سخن بگویم؟ گفتند: آری از ابوالقاسم(ع) برای ما سخن بگوی. فرمود: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: سه روز پیش از رحلت رسول خدا(ص) جبریل(ع) به‌حضور ایشان آمد و گفت: ای احمد! خدای عزوجل مرا برای بزرگداشت و گرامیداشت تو فرستاده است و به ویژه از تو دربارهٔ چیزی می‌پرسد، هر چند خودش به‌آن از تو داناتر است. خدایت می‌فرماید: ای محمد! خود را چگونه می‌یابی؟ پیامبر فرمود: ای جبریل! خود را افسرده و اندوهگین می‌یابم. سه روز پس از آن جبریل همراه فرشتهٔ مرگ به‌حضور پیامبر آمد و فرشتهٔ دیگری که نامش اسماعیل و از ساکنان هوا و گماشته بر هفتاد هزار فرشته بود همراهشان بود. جبریل پیش از آن دو شروع به سخن گفتن کرد و گفت: خداوند متعال مرا برای بزرگداشت و گرامیداشت تو فرستاده است و از تو چیزی را می‌پرسد که خود بر آن آگاه‌تر است و می‌فرماید: خود را چگونه می‌یابی؟ فرمود: ای جبریل! خویشتن را افسرده و اندوهگین می‌یابم. در این هنگام فرشتهٔ مرگ اجازهٔ ورود خواست و جبریل گفت: ای احمد! این فرشتهٔ

---

۱. بعدها که مبنای سال هجری محرم شده‌است، هنگام وفات رسول خدا سال یازدهم نوشته شده‌است. م.

۲. برای اطلاع بیشتر از نمونه‌های دیگری از این روایت و پیشنهاد علی(ع) که به وصیت رسول خدا(ص) بوده‌است. مراجعه فرمایید به‌اصول کافی، ص ۳۴۳، ج ۱، چاپ علمیهٔ اسلامیه و به اعلام‌الوری طبرسی. م.

مرگ است که از تو اجازهٔ ورود می‌خواهد. ازهیچکس پیش از تو اجازه نگرفته‌است وازهیچکس پس‌ازتو اجازه نخواهدخواست. رسول خدا فرمود: به‌او اجازهٔ ورود بده و جبریل(ع) به‌فرشتهٔ مرگ اجازهٔ ورود داد. او درآمد و برابر پیامبر ایستاد وَ گفت: ای احمد! همانا خداوند متعال مرا پیش تو فرستاده است و به‌من فرمان داده است در آنچه تو می‌گویی فرمانبردار باشم. اگر خود فرمان دهی که جانت بازستانم، باز خواهم ستد و اگر ناخوش داشته‌باشی این‌کار را رها خواهم کرد. پیامبرفرمودند: ای فرشتهٔ مرگ آیا چنین می‌کنی؟ گفت: آری به‌من فرمان داده‌شده‌است که به‌هرچه فرمان دهی فرمانبردار باشم. در این هنگام جبریل گفت: ای احمد! خدای عزوجل مشتاق دیدار تو است. شیخ امام و سید[1] می‌گوید: یعنی خداوند اراده فرموده است که دربهشت باشی. وپیامبر(ص) به‌فرشتهٔ مرگ فرمود: کار خود را انجام بده. جبریل گفت: این آخر بار است که پای بر زمین می‌نهم که همانا تمام نیاز من از جهان تو بودی.

و چون رسول خدای که درودها وسلامهای پروردگار براو وعترت پاکش باد رحلت فرمود و جان پاکش به‌جنان پرکشید. آوای تسلیتی شنیدند و شخص آنرا نمی‌دیدند و چنین می‌گفت:

«درود و رحمت خدا بر شما باد.[2] همه‌کس چشندهٔ مرگ است و همانا پاداشهای خود را روز رستاخیز دریافت می‌دارید. همانا خدای خود بهترین تسکین از هر سوگ و سوگواری است و بهترین جانشین هر نابودشونده و بهترین جبران هر چیزی است که از دست برود. به‌خداوند اعتماد کنید و از او امید داشته‌باشید که مصیبت‌زده و سوگوار کسی است که از پاداش محروم‌گردد وسلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.» امیرالمومنین فرمود: آیا می‌دانید این تسلیت‌دهنده کیست؟ این خضر(ع) است.[3]

ابن‌عباس گفته‌است: در بیماری پیامبر که یارانش حضور داشتند، عماربن

---

۱. منظور سید مرتضی علم‌الهدی، درگذشتهٔ ۴۳۶ هجری است. م.
۲. در طبقات ابن‌سعد پس از این «ای اهل بیت» هم‌آمده‌است. م.
۳. این روایت به‌طور کامل درطبقات ابن‌سعد، صفحهٔ ۴۸، جلد دوم، بخش‌دوم، ازقول امام صادق(ع) آمده‌است و هم در امالی شیخ صدوق و به‌نقل از آن در صفحهٔ ۵۰۴ جلد ۲۲ بحار، چاپ دارالکتب آمده‌است. م.

یاسر برخاست وگفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! چون رحلت کردی چه‌کسی از ما ترا باید غسل دهد؟ فرمود: علی‌بن ابی‌طالب(ع) و او آهنگ شستن هیچیك از اعضای من نمی‌کند مگر اینکه فرشتگان یاریش می‌دهند. عمار گفت: پدر و مادرم فدایت باد، چون رحلت کردی چه‌کسی از ما بر تو نماز می‌گزارد؟ فرمود: آرام باش که خدایت رحمت کناد. آنگاه به‌علی(ع) فرمود: ای پسر ابی‌طالب! چون دیدی که جان از پیکر من دوری‌گزید مرا غسل بده و نیکو غسل بده و مرا در همین دو جامه (ملافه)ام کفن کن، یا در پارچه‌های سپید مصری و یك برد یمنی؛ کفنم را گرانبها نکنی. و سپس جسدم را بردارید و مرا برلبهٔ گورم نهید و نخستین کس که بر من نماز خواهد گزارد، خداوند جبران کننده است که از فراز عرش خود بر من نماز می‌گزارد، (این موضوع مثل آن است که خداوند فرموده‌است: به‌تحقیق که خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند و در مورد خداوند فراز و نشیب مطرح نیست)، سپس جبریل و میکائیل و اسرافیل درگروههایی بی‌شمار از فرشتگان که شمار آنان را جزخداوند کس نمی‌داند نماز می‌گزارند، سپس فرشتگان گرد عرش و سپس ساکنان هر یك از آسمانها و پس از ایشان همهٔ افراد خاندانم و زنان و خویشاوندانم اشاره می‌کنند و درود می‌فرستند. و مبادا که مرا با صدای گریه و خروش بر آوردن بیازارند. آنگاه فرمود: ای بلال! مردم را فراخوان و چون مردم فراآمدند، رسول خدا(ص) در حالی که عمامه‌یی بر سر پیچیده و به‌کمان خویش تکیه داده‌بود آمد و به‌منبر رفت و نخست ستایش و نیایش خداوند را به‌جا آورد و سپس چنین فرمود:

ای‌گروه یاران! من برای شما چگونه پیامبری بودم؟ آیا میان شما جهاد نکردم؟ آیا دندانهای پیشین من نشکست؟ آیا پیشانی من‌آسیب ندید؟ آیا خون بر چهره‌ام روان نشد، تاآنجا که ریش مرا رنگین ساخت؟ آیا با نادان قوم خود تحمل سختی و رنج نکردم؟ آیا سنگ‌گرسنگی برشکم خویش نبستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! سخت‌گرفتار و در راه خداوند شکیبا و پایدار بودی و از انکار کردن آزمون خداوند نهی می‌فرمودی. خدایت از سوی ما برترین پاداش را عنایت فرماید. پیامبر فرمود: و خداوند به‌شما هم پاداش نیکو دهاد. آنگاه فرمود: همانا پروردگار من عزوجل چنین حکم داده و سوگند خورده‌است که از ستم ستمکاران در نگذرد. اکنون شما را به‌خدا سوگند می‌دهم که به‌هر یك از شما از سوی

محمد ستمی شـــــده‌است بـرخیزد و قصاص گیرد که قصاص در این خانهٔ دنیا برای من دوست‌تر از قصاص در خانهٔ دیگر است که در محضر فرشتگان و پیامبران باشد. از کنارهٔ مردم مردی به‌نام سوادة‌بن قیس[1] برخاست و گفت: ای رسول خـدا! پدر و مادرم فدای تــو باد. در آن هنگام که از طایف باز می‌گشتی من به‌استقبال تو آمدم و شما سوار بر ناقـهٔ غضبای خـود بودید و تازیانهٔ دراز و باریـك در دست شما بود. تازیانه را بلند کردی و آهنگ ناقه داشتی، ولی تازیانه به‌شکم من خـورد و ندانستم که این کار بـر عمد بود یا از خطا. پیامبر فرمودند: به‌خدا پناه می‌برم که عمداً این کار را کرده‌باشم و فرمودند: ای بلال برخیز و به‌خانهٔ فاطمه(ع) برو و تازیانهٔ باریـك و بلند مرا بیاور. بلال از مسجد بیرون آمد و در کوچه‌های مدینه بانگ برداشته بود که ای مردم! کیست که پیش از رستاخیز از خود دادخواهی کند و تن به‌قصاص در دهد؟ بلال به‌خانهٔ فاطمه(ع) آمد و گفت: برخیز پدرت تازیانهٔ باریك و بلند را مـی‌خواهد. فاطمه که از خـدایش سلام باد ناله بر آورد که ای بلال! پـدرم را با تازیـانه چه کار؟ که امروز روز تازیانه نیست. بلال گفت: مگر نمی‌دانی که پدرت به‌منبر رفته است و با اهــل دین و دنیا بدرود می‌گوید؟ فـاطمه که از خـدایش سلام باد نالـه بر آورد و گفت: ای وای از این اندوه. اندوه بر تو ای پدرجان! دیگر چه‌کسی بر مستمندان و بینوایان و در راه ماندگان خواهدبود، ای محبوب خداوند و محبوب دلها؟ و تازیانه را به‌بلال داد و او آنرا به‌پیامبر(ص) رساند. رسول خـدا فرمـود: ایـن پیرمرد کجا رفت؟ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد همین‌جایم. رسول خـدا(ص) فرمـود: بیا و قصاص کن تا راضی شوی. پیرمرد گفت: شکم خـود را برای مـن برهنه فرمـای و پیامبر(ص) جامه از شکم خود کنار زد. پیرمرد گفت: ای رسول خـدا پـدر و مـادرم فدایت باد. آیا اجازه می‌فرمایی لبهای خود را بر شکمت نهم؟ و چون اجازه فـرمود پیرمرد گفت: من به‌این موضع شکم رسول خـدای از آتش دوزخ در رستاخیز پناه می‌برم. پیامبر فرمودند: آیا عفو می کنی یا می‌خواهـی قصاص بگیری؟ گفت: حتماً می‌بخشم و رسول فـرمـود: پـروردگارا از سواده درگـذر همچنان که از پیـامبرت

۱. نام این شخص در استیعاب ابن‌عبدالبر، حاشیهٔ صفحهٔ ۱۱۷ جلد۲ اصابه، به‌صورت سوادة‌بن عمرو و در اصابه ابـن‌حجر، ص ۹۵، ج ۲، به‌صورت سوادبـن غزیه انصاری و در اسدالغابه ابن‌اثیر، ص ۳۷۴، ج ۲، نیز سوادبن غزیه است. م.

درگذشت. آنگاه رسول خدا(ص) برخاست و به‌خانهٔ ام‌سلمه رفت درحالی که می‌فرمود: پروردگارا! امت محمد را از آتش سلامت‌بدار وحساب ایشان را آسان‌بگیر. ام‌سلمه گفت: ای رسول خدا! مرا چه می‌شود که شما را اندوهگین و رنگ پریده می‌بینم؟ فرمود: در این ساعت خبر مرگ مرا دادند. از من برتو در این جهان درود باد واز این پس دیگر آوای محمد را هرگز نمی‌شنوی. ام‌سلمه گفت: وای براندوهی که هیچ چیز آنرا جبران نمی‌کند، یعنی اندوه برتو. پیامبر فرمودند: روشنی دیدگان و محبوب دلم فاطمه را فراخوانید وحال پیامبر سنگین شد. دراین هنگام فاطمه(ع) آمد درحالی که می‌گفت: جان من فدای جان تو وچهره‌ام سپر بلای چهره‌ات باشد. پدرجان! آیا با من یك کلمه سخن نمی‌گویی که بر تو می‌نگرم و می‌بینم که از جهان جدا می‌شوی و می‌بینم که لشکرهای مرگ ترا فروگرفته‌اند. پیامبر فرمودند: دخترك عزیزم! از تو جدا می‌شوم و از من بر تو درود باد. گفت: پدرجان! روز رستاخیز دیدارگاه کجاست؟ فرمود: به‌هنگام حساب. گفت: اگر به‌هنگام حساب نبینمت؟ گفت: آنجا که برای امت خود شفاعت می‌کنم. گفت: اگر آنجا ترا نبینم؟ فرمود: کنار پل صراط که آنجا جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ و فرشتگان پشت سرم و پیش رویم خواهندبود و همگان بانگ برمی‌دارند که پروردگارا! امت محمد را از آتش سلامت‌بدار و حساب را بر ایشان آسان‌بگیر. فاطمه(ع) پرسید: مادرم خدیجه کجاست؟ فرمود: درکاخی که آنرا درهایی به‌بهشت است و آنگاه حال پیامبرسخت شد. بلال وارد خانه شد و بانگ برداشت: نماز، خدایت رحمت‌آورد. پیامبر(ص) برای نماز بیرون‌آمد و نمازی سبك با مردم نهاد و فرمود: علی‌بن ابی طالب و اسامة‌بن زید را فراخوانید.[1] یك دست بر دوش علی(ع) و دست دیگر بر دوش اسامه نهاد وفرمود: مرا به‌خانهٔ فاطمه برید. رسول خدا را آنجا بردند و سر بر دامن دختر خویش نهاد. در این هنگام حسن و حسین که درود خداوند بر هر دو باد می‌گریستند و بی‌تابی می‌کردند و می‌گفتند: جان ما فدای جان تو باد و چهرهٔ ما سپر بلای چهرهٔ تو باد. پیامبر فرمودند: ای علی! این دو کیستند؟ گفت: دو پسرت حسن و حسین. رسول خدا آن دو را درآغوش گرفت و بوسید. امام حسن سخت‌تر

---

۱. مرحوم آقای حاج شیخ عبدالرحیم در حاشیهٔ بحار ذیل این حدیث نوشته‌اند: اسامه درآن هنگام بیرون از مدینه بود و برای رفتن به‌جنگ اردو زده‌بودند. م.

می‌گریست. علی فرمود: حسن آرام بگیر که بر رسول خدا دشوار است. در این هنگام فرشتهٔ مرگ فرود آمد و گفت: ای رسول خدا! سلام و درود بر تو باد. پیامبر(ص) پاسخ او را داد و فرمود: مرا به‌تو نیازی است. فرشتهٔ مرگ پرسید: ای رسول خدا! نیاز شما چیست؟ فرمود: اینکه جان مرا نستانی تا جبرئیل برسد. من بر او سلام دهم و او بر من سلام دهد. فرشتهٔ مرگ درحالی که می‌گفت: آوخ بر از دست‌دادن محمد بیرون رفت. جبرئیل در هوا به‌او رسید و پرسید: آیا محمد(ص) را قبض روح کردی؟ گفت: نه از من خواست که او را قبض روح نکنم تا ترا ببیند و تو بر او سلام دهی و او برتو سلام دهد. جبرئیل گفت: مگر نمی‌بینی که دروازه‌های آسمان برای ورود روح محمد(ص) گشوده‌است و فرشتگان برای رویارویی با روح محمد خویشتن را آراسته‌اند؟ جبرئیل فرود آمد و گفت: ای ابوالقاسم! درود بر تو باد. پیامبر پاسخ سلامش را داد وفرمود: ای حبیب من! به‌من نزدیك‌شو. جبرئیل نزدیك شد. فرشتهٔ مرگ باز آمد. جبرئیل بدو گفت: سفارش خداوند را در مورد قبض روح محمد(ص) به‌جای آور. در این حال جبرئیل بر سمت راست و میکائیل برسمت چپ رسول خدا بودند و فرشتهٔ مرگ شروع به‌قبض روح رسول خدا کرد. وهرگاه پارچه ازچهرهٔ رسول خدا برکنارمی‌شد، به‌جبرئیل می‌نگریست ومی‌فرمود: به‌هنگام سختیها مرا رها مکنی و جبریل‌می‌گفت: ای محمد «همانا که تو می‌میری و آنان هم می‌میرند، و همه کس چشندهٔ مرگ است.»[1]

از عبدالله‌بن عباس روایت شده‌است که پیامبر(ص) در بیماری مرگ خود فرمود: محبوب مرا پیش من فراخوانید. یکی دو مرد را یکی پس از دیگری فراخواندند و پیامبر(ص) روی از آنان برگرداند. به‌فاطمه(ع) گفته شد برخیز و علی(ع) را بیاور که گمان نمی کنیم پیامبر(ص) غیراو کس دیگری را بخواهد. فاطمه به‌علی پیام فرستاد و چون علی آمد پیامبر(ص) دستش را گرفت و او را بالاسر خود نشاند. دوباره حال پیامبر سنگین شد. دراین هنگام حسن وحسین که درود خداوند بر ایشان باد آمدند. با ناله و فریاد می‌گریستند و خود را بر پیکر پاك پیامبر افکندند.

---

۱. این روایت به‌همین تفصیل و بدون هیچ‌کم و کاستی وبا ذکرسلسلهٔ اسناد درصفحات ۳۷۶ تا ۳۷۹ امالی صدوق (رض) و به‌نقل ازآن در صفحات ۵۰۷ تا ۵۱۱ جلد ۲۲ بحار چاپ مکتبةالاسلامیه آمده‌است. م

علی(ع) خواست آن دو را بردارد و کنار برد. پیامبر(ص) به‌خود آمد و فرمود: ای علی! بگذار تا من رایحهٔ آن دو را استشمام کنم و آن دو رایحهٔ مرا و بگذار که من از دیدار آن دو بهره‌گیرم و آن دو از دیدار من بهره ببرند. همانا که به‌آن دو به‌زودی پس از من ستم می‌شود و با ستم کشته می‌شوند و نفرین خداوند بر هر کس که بر ایشان ستم کند و این سخن را سه‌بار تکرار فرمود. آنگاه دست علی(ع) را گرفت و آنرا کشید و علی را زیر جامه‌یی (ملافه‌یی) که بر روی آن حضرت بود وارد کرد و دهان بر دهان علی نهاد و مدتی با او همچنان آهسته سخن می‌گفت تا جان مقدسش از تن بیرون شد. علی(ع) سر از زیر آن ملافه بیرون آورد و فرمود: خداوند پاداش شما را در مصیبت از دست‌دادن پیامبرتان افزون و بزرگ فرماید و صدای ناله و گریه از حاضران برخاست. به‌امیرالمومنین علی(ع) گفته شد: هنگامی که سر در زیر جامهٔ پیامبر داشتی با تو چه می‌فرمود و چه رازی را بیان می‌کرد؟ فرمود: هزار باب از علم به‌من آموخت که از هر یك هزار باب دیگر گشوده می‌شد.[1]

عمر رسول خدا(ص) به‌هنگام رحلت شصت‌وسه سال و مدت پیامبری ایشان بیست وسه سال بود، سیزده سال درمکه و ده سال درمدینه. شاعر چنین سروده‌است:

«درود بر آن کس که چون پیکر پاك و پاکیزه‌اش در زمین قرار گرفت زمین را مقدس کرد. تا خورشید می‌درخشد سلام بر پاکان و سلام بر آن گنبد رخشان و درود بر آن آرامگاه باد.»

و فاطمه(ع) پس ازمرگ پدرش که درودهای خدا بر اوباد چنین سروده‌است:

«بر هر کس که تربت احمد را ببوید، سزاوار است که دیگر در روزگاران مشك و غالیه‌یی نبوید. اندوههایی بر من فروریخت که اگر بر روزها فروریزد چون شب تیره و تار می‌شوند.»[2]

در وصف پیامبر(ص)

روایت است که مردی به‌حضور امیرالمومنین علی(ع) درحالی که ایشان در

۱. این روایت ابن‌عباس هم دنبال روایت قبلی درهمان صفحات امالی و بحارالانوار آمده‌است. م.

۲. این دو بیت که مشهور است از حضرت زهرا سلام‌الله علیهاست در منابع قبل از ←

مسجد کوفه حمایل شمشیر برخود پیچیده و نشسته بود آمد و گفت: ای امیرالمومنین! برای من صفت پیامبر را چنان بیان کن که گویی خودم او را می‌نگرم. فرمود: آری، «پیامبر(ص) دارای چهرهٔ گلگون (سرخ و سپید)، چشمان درشت مشکی و موهای نسبتاً صاف و گونه‌های هموار بود. موهای بدنش کم پشت و از بیخ گلو تا نافش رشتهٔ باریك مویی نرم چون نی باریك رسته بود و بر سینه و شکمش موی دیگری وجود نداشت. دست و پایش ستبر بود و چون راه می‌رفت اندکی به‌جلو خمیده‌بود، گویی در فراز و نشیب حرکت می‌فرماید. هنگامی که به‌سویی توجه می‌فرمود، با تمام بدن به‌آن‌سو متوجه می‌شد. قامتی معتدل داشت که نه بلند بود و نه کوتاه. دانه‌های عرق بر چهره‌اش چون دانه‌های مروارید بود و بوی عرق بدنش از مشك تازه خوشبوتر بود. نه پیش از او و نه بعد از او مانند او ندیده‌ام. درودهای خداوند بر او و خاندانش باد.»[1]

مجلس هفتم
دربارهٔ تولد امیرالمومنین علی علیه‌السلام

روایت شده است که امیرالمومنین علی‌بن ابی‌طالب‌بن عبدالمطلب‌بن عبدمناف، وصی رسول خدا و خلیفهٔ آن حضرت، امام عادل و سید مرشد و صدیق اکبر، سرور همهٔ اوصیاء و امام یکتاپرستان که کنیه‌اش ابوالحسن است، در مکه و داخل بیت‌الحرام به‌روز جمعه سیزدهم رجب سی‌سال پس از سال فیل متولد شد و مادرش فاطمه دختر اسدبن هاشم‌بن عبدمناف است و او نخستین بانوی هاشمی است که برای مردی هاشمی فرزند آورده است.[2]

← روضةالواعظین به‌چشم بنده نخورد، ولی در منابع بعد در صفحهٔ ۳۴۰ جلد ۱ عیون‌الاثر ابن‌سیدالناس، در گذشتهٔ ۷۳۴ به‌امیرالمومنین علی(ع) یا فاطمهٔ زهرا(ع) و در صفحهٔ ۱۴۸ فصول‌المهمه ابن‌صباغ مالکی، درگذشتهٔ ۸۵۵ از قول حضرت علی نقل شده، که حضرت زهرا سروده‌اند. م.

۱. نظیر همین روایت با اندکی تفاوت لفظی در صفحهٔ ۱۴۰ جلد اول ترجمهٔ دلایل‌النبوه بیهقی آمده‌است و برای اطلاع بیشتر به‌مجموعهٔ احادیث همان کتاب در این مورد، صفحات ۱۳۲ تا ۱۵۰ و مجموعهٔ احادیث بحارالانوار صفحات ۱۴۴ تا ۱۹۴ جلد ۱۶، چاپ دارالکتب الاسلامیه مراجعه فرمایید. م.

۲. در صفحهٔ ۷ جلد دوم تهذیب و به‌نقل آن در صفحهٔ ۵ جلد ۳۵ بحارالانوار، چاپ مکتبةالاسلامیه آمده‌است. ضمناً ترجمه با توجه به‌شرح و توضیح مرحوم مجلسی صورت گرفت. م.

یزیدبن قعنب می‌گوید: همراه عباس‌بن‌عبدالمطلب و گروهی از خاندان عبدالعزی کنار کعبه نشسته بودیم که فاطمه دختر اسد، مادر امیرالمومنین، در حالی که نه ماهه به‌علی(ع) آبستن بود آمد و او را دزد زایمان گرفته بود. فاطمه‌گفت: پروردگارا! من به‌تو و به‌فرستادگان و کتابهای ایشان مومنم و گفتار نیای بزرگوار خودم ابراهیم خلیل(ع) را تصدیق می‌کنم و او این خانهٔ عتیق را ساخته است. پروردگارا! ترا سوگند می‌دهم به‌حق کسی که این خانه را ساخته‌است و به‌حق این مولودکه در شکم دارم، زایمان مرا برمن آسان فرمای.

یزیدبن قعنب می‌گوید:[1] ما خود دیدیم که پشت خانهٔ کعبه شکافته شد و فاطمه دختر اسد وارد کعبه شد و از چشمهای ما پوشیده ماند و دیوار کعبه به‌هم برآمد. آنچه کوشیدیم که قفل در کعبه گشوده شود، گشوده نشد. دانستیم که این به‌فرمان خدای عزوجل است. پس از روز چهارم از کعبه بیرون آمد و علی(ع) در دستش بود و گفت: من برهمهٔ زنان پیش ازخود برتری یافتم، زیراآسیه دختر مزاحم (یعنی همسر مومن فرعون. م.) خدای را پوشیده و به اضطرار عبادت کرد و مریم دختر عمران درخت خرمای خشکیده را به‌دست خود به‌سوی خویش کشید و از آن خرمای تازه و رسیده خورد و حال آنکه من وارد کعبه شدم و از میوه‌ها و خوراکیهای بهشت خوردم و چون خواستم بیرون‌آیم، سروشی برمن بانگ زدکه ای فاطمه! او را علی نام بگذارکه او علی و خداوند علی اعلی است، و نام او را از نام خود مشتق ساختم و به‌ادب خود او را ادب و به‌امور پوشیده‌یی از علم خود آگاهش کردم. و او همان کسی است که بتها را در خانهٔ من می‌شکند و بر فراز خانه‌ام اذان می‌گوید و مرا تقدیس و تمجید می‌کند. خوشا به‌حال آن کس که او را دوست بدارد و فرمان برد و وای بر کسی که او را دشمن بدارد و نافرمانی کند[2].

جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: از رسول‌خدا(ص) دربارهٔ تولد امیرالمومنین

۱. به‌شرح حال این شخص دسترسی پیدا نکردم. ضمناً به‌اطلاع خوانندگان ارجمند می‌رساندکه موضوع تولد حضرت علی(ع) درکعبه، درکتب اهل سنت، در صفحهٔ ۴۸۳ جلد سوم مستدرک‌الصحیحین حاکم نیشابوری وصفحهٔ ۱۰ تذکرةالخواص سبط ابن‌جوزی و صفحهٔ ۳۰ فصول‌المهمه ابن‌صباغ مالکی و صفحهٔ ۶۹ نورالابصار شبلنجی آمده‌است. م.

۲. در علل‌الشرایع، معانی‌الاخبار و امالی صدوق و به‌نقل از آنها در صفحهٔ ۹ جلد ۳۵ بحارالانوار، چاپ دارالکتب الاسلامیه آمده‌است. م.

علی(ع) پرسیدم. فرمود: آه که از بهترین مولودی که پس از من به سنت مسیح(ع) متولد شده است پرسیدی. هماناکه خداوند تبارک و تعالی من و علی را از یک نور پانصد هزارسال پیش ازآنکه خلق را بیافریند، آفریده است و ما خدای را تسبیح و تقدیس می‌کردیم؛[1] و چون خداوندآدم را بیافرید ما را در پشت او افکند. من در جانب راست و علی در جانب چپ قرارگرفتیم و سپس از پشت او به پشتهای پاک و رحمهای پاکیزه منتقل شدیم و همواره چنین بودیم تا خداوند متعال مرا در پشت پاک عبدالله و بهترین رحم، یعنی رحم آمنه، مستقر فرمود و خداوند متعال علی را در پشت پاک ابوطالب و رحم پاک فاطمه دختر اسد قرار داد.

پیامبر چنین ادامه دادندکه ای‌جابر![2] پیش ازآنکه علی در رحم مادرش قرار گیرد، به‌روزگار ابوطالب، مرد راهب پارسایی به‌نام مثرم‌بن رعیب‌بن‌شیقنام زندگی می‌کرد ومشهور به‌عبادت بود و خداوند را یکصد ونود سال عبادت کرده‌بود وهرگز از خدای خود حاجتی نخواسته‌بود و از خداوند خواست که یکی از اولیای خود را به او نشان دهد و خداوند متعال ابوطالب را پیش او فرستاد. همینکه مثرم او را دید برخاست و به‌سوی ابوطالب آمد و سرش را بوسید و او را برابر خود نشاند وگفت خدایت رحمت کناد؛ تو کیستی؟ گفت مردی از تهامه‌ام. گفت از کدام منطقهٔ تهامه؟ گفت از مکه. پرسید ازکدام خاندان مکه؟گفت ازخاندان عبد مناف. پرسید ازکدام خانوادهٔ آنان؟ گفت از خانوادهٔ هاشم. راهب از جای بر جست و دوباره سرش را بوسید وگفت سپاس و ستایش خداوندی را که خواستهٔ مرا عنایت فرمود و مرا نمیراند تا ولی خودش را به‌من نشان دهد. سپس گفت: ای فلان! برتو مژده بادکه علی اعلی الهامی به‌من فرموده است که درآن مژده برای تو است. ابوطالب پرسید چیست؟ گفت: پسری از صلب تو بیرون می‌آیدکه ولی خداوند تبارک و تعالی است و پیشوای پرهیزگاران و وصی رسول خداوند است و چون این پسرت را دیدی سلام مرا به‌او برسان و بگو مثرم به‌تو سلام می‌رساند وگواهی می‌دهدکه

---

۱. این مقدار در منابع اهل سنت هم با اندك اختلاف لفظی آمده‌است. رك. به: صفحهٔ ۱۶۸ جلد اول فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌السته. م.

۲. جابربن عبدالله، در هیجده یا نوزده جنگ در التزام رکاب پیامبر(ص) و درجنگ صفین همراه حضرت علی(ع) بود. سال وفاتش ۷۴، ۷۷ و ۷۸ هجری نقل شده‌است. رك. به: ابن‌عبدالبر، استیعاب، در حاشیهٔ اصابه،ص ۲۲۲، ج ۱. م.

پروردگاری جز خداوند یکتای بی‌انباز نیست و محمد بنده و فرستادهٔ اوست و تو وصی برحق اویی. به‌محمد نبوت پایان می‌پذیرد و به‌تو وصایت. گوید ابوطالب گریست. و گفت نام او علی است. ابوطالب گفت: من حقیقت مطلبی را که تو می‌گویی، فقط بادلیل وبرهان روشنی خواهم پذیرفت. مثرم گفت: چه می‌خواهی که از خداوند متعال بخواهم که همین‌جا به‌تو عنایت فرماید تا برای تو دلیل و برهان باشد؟ ابوطالب گفت: من می‌خواهم که هم‌اکنون خوراکی از خوراکهای بهشت برای من فراهم شود. راهب دعا کرد و هنوز دعای او تمام نشده‌بود که طبقی از خرما و انگور و انار بهشتی ظاهر شد و ابوطالب از آن طبق اناری برداشت و همان ساعت شادمان برگشت و چون به‌خانهٔ خود رسید آن انار را خورد و تبدیل به‌نطفه گردید و با همسر خویش فاطمه دختر اسد همبستر شد و او به‌علی باردار گردید. در این هنگام چند روز پیاپی زمین لرزه اتفاق افتاد، آنچنان که قریش به‌شدت ترسیدند و گفتند برخیزید به‌قلهٔ کوه ابوقبیس بروید و به‌خدایان خود توجه کنید و از آنان بخواهید این زمین لرزه و حادثه‌یی را که در سرزمین ما پیش آمده‌است آرام کنند. چون آنان بر قلهٔ ابوقبیس اجتماع کردند، چنان لرزه وجنبشی در کوه صورت گرفت که سنگهای سخت واستوار فرومی‌افتاد وجلو پاهای ایشان فرومی‌ریخت وبتها را که با خود برده بودند، دیدند که به‌رو درافتاده و از هم پاشیده شد. قریش که چنین دیدند گفتند ما را یارای ایستادگی در برابر این گرفتاری نیست. دراین هنگام ابوطالب که پروایی نداشت از آنچه هرچه می‌خواهد بگوید، گفت: ای مردم! همانا خداوند درشب گذشته حادثه‌یی پیش آورده وکسی را آفریده‌است که اگر از او فرمانبرداری نکنید و به‌ولایت او اقرار نداشته‌باشید و پیشوایی او را نپذیرید، این زمین لرزه آرام نخواهد گرفت و برای شما در تهامه خانه و مسکنی باقی نخواهد ماند. گفتند: ای ابوطالب! ما با تو هم‌عقیده‌ایم و هرچه بگویی می‌گوییم. ابوطالب گریست و دستهای خود را بلند کرد وگفت: پروردگارا! ای سرور من! از تو سؤال می‌کنم به‌حرمت محمودی محمد و به‌علو علوی و به‌حرمت رخشان فاطمه که نسبت به‌تهامه رأفت و رحمت فرمایی. و سوگند به‌کسی که دانه را می‌شکافد و می‌رویاند و جان را پرورش می‌دهد، که عربها در دورهٔ جاهلی بدون اینکه معنی و حقیقت این کلمات را بدانند آنرا نوشتند و در هنگامه‌ها و سختیها خدا را با همین کلمات فرامی‌خواندند.

شبی که امیرالمومنین متولد شد آسمان سخت درخشان شد و نور ستارگان

آن افزون گردید و قریش شگفت‌زده شدند و با هیجان از یکدیگر می‌پرسیدند: در آسمان حادثه‌یی رخ داده‌است؟ ابوطالب از خانهٔ خود بیرون آمد و ضمن حرکت در کوچه‌ها و بازارهای مکه می‌گفت: ای مردم! حجت خداوند تمام شد، و مردم پیش او می‌آمدند و از سبب درخشندگی آسمان و افزوده‌شدن پرتو ستارگان می‌پرسیدند و او به‌آنان می‌گفت: مژده‌باد بر شما که در این ساعت یکی از اولیای خداوند متولد شد که خداوند صفات پسندیده را در او تکمیل و وصایت پیامبران را در او ختم می‌فرماید و او پیشوای پرهیزگاران و یاور دین و درهم کوبندهٔ مشرکان و مایهٔ خشم منافقان و آرایش و زیور عابدان و وصی رسول خدای جهانیان است. پیشوای هدایت وستارهٔ برتری و چراغ تاریکی و از میان‌برندهٔ شرك و شبهه‌هاست. او نفس یقین و سر دین است و همواره همین سخنان را تکرار می‌کرد و چون آن شب را به‌صبح رساند، برای چهل روز به‌سفر رفت و از پیش قوم خود دور شد.

جابر می‌گوید، به‌پیامبر(ص) گفتم: ابوطالب کجا رفت؟ فرمود: به‌جستجوی مثرم که در کوه لکام درگذشته بود و این سخن را پوشیده‌دار که از اسرار پوشیدهٔ خداوند است و از علوم اندوخته. مثرم برای ابوطالب غاری در کوه لکام را نشان داده و وصف کرده‌بود[1] وگفته بود که تو مرا در آن غار مرده یا زنده خواهی یافت و چون ابوطالب خود را به‌آن غار رساند، مثرم را در حالی دید که مرده و در جامه‌یی پیچیده و پاهایش به‌سوی قبله‌اش (یعنی بیت‌المقدس) کشیده‌است و دو مار یکی سپید و دیگری سیاه آنجا بودند و از آن بدن نگهبانی می‌کردند. آن دو مار چون ابوطالب را دیدند درگوشه‌یی از غار پنهان شدند و ابوطالب کنار پیکر مثرم آمد و گفت: ای ولی خدا! سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. خداوند به‌قدرت خویش مثرم را زنده فرمود و او برخاست و دست بر چهره خود می‌کشید و می‌گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند یگانهٔ بی‌انباز نیست و همانا که محمد بنده وفرستادهٔ اوست و همانا که علی ولی خدا و پس از پیامبر امام است. ابوطالب گفت: ای مثرم بر تو مژده‌باد که علی در زمین آشکار شد. مثرم پرسید: در شبی که متولد شد چه نشانه‌یی رخ داد؟ ابوطالب گفت: چون یك سوم شب گذشت،

---

۱. لکام: به‌ضم لام و تشدید کاف و تخفیف آن، نام کوهی مشرف بر انطاکیهٔ شام و از نواحی لبنان است. رك. به: یاقوت حموی، معجم‌البلدان، صفحهٔ ۳۳۶، جلد ۷، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی. م.

درد زایمان فاطمه دختر اسد را گرفت. به‌او گفتم: ای سرور زنان! ترا چه می‌شود؟ گفت: درخود احساس گرمی و اضطراب می کنم. من آن نامی را که در آن نجات است خواندم و او آرام‌گرفت. به‌او گفتم: اجازه بده برخیزم و چند تن از بانوانی را که دوستان تو هستند بیاورم تا امشب ترا یاری دهند. گفت: هرگونه می‌خواهی عمل کن. همینکه برای این کار برخاستم ناگاه سروشی ازگوشهٔ خانه بانگ برداشت که ای ابوطالب از این کار خودداری کن که نباید بر بدن ولی خدا دست ناپاکی بخورد و ناگاه دیدم چهار زن پیش فاطمه‌آمدند که بر آنان جامه‌یی به‌شکل و رنگ ابریشم سپید بود و بوی دل‌انگیزی از ایشان استشمام می‌شد که همچون بوی مشگ تازه‌یی بود. آنان به‌فاطمه‌گفتند ای بانویی که از اولیای خدایی سلام بر تو باد و فاطمه به آنان پاسخ داد. آنان پیش فاطمه نشستند و با آنان طشتی سیمین بود. آنان با فاطمه انس و محبت کردند تا آنکه امیرالمومنین متولد شد و چون متولد شد خود را به او رساندم. ناگاه دیدم که چون خورشید تابان به‌حال سجده پیشانی بر خاك نهاده و می‌گوید: گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خدای نیست وگواهی می‌دهم که محمد رسول خداست وگواهی می‌دهم که علی وصی خداست. خداوند به‌محمد پیامبری را ختم فرموده و به‌من وصایت پیامبران را و من امیر مومنانم. در این هنگام یکی از آن چهار زن کودك را از زمین برداشت و در دامن خود نهاد و چون علی به‌چهرهٔ آن زن نگریست با زبان‌گویا و روان‌گفت مادرجان سلام بر تو و آن بانو پاسخ داد که سلام بر تو ای پسر کم. علی گفت: پدرم در چه حال است؟ گفت: در نعمتهای خداوند و جوار او بهره‌مند است. من چون این سخن را شنیدم خویشتن‌داری نتوانستم وگفتم: پسرجانم مگر من پدرت نیستم؟ گفت: چرا، ولی مگر من و تو هر دو از پشت آدم نیستیم؟ و این مادرم حوا است. من چون این سخن را شنیدم، ردای خود را برسرم بستم و خود را از شرم و آزرم گوشهٔ خانه به‌زمین انداختم. آنگاه بانوی دیگری نزدیك شد که طشت (عود دان و جعبهٔ عطر) سیمین همراه او بود. او علی را درآغوش‌گرفت و چون علی به‌چهرهٔ آن زن نگریست، گفت: خواهرم سلام بر تو، و او پاسخ داد: برادرم بر تو سلام. علی پرسید: عمویم چگونه است؟ گفت: خوب‌است و به‌توسلام می‌رساند. من‌گفتم: پسرم یعنی کدام خواهر و کدام عمویت؟ گفت: این مریم دختر عمران است و منظورم از عمو عیسی(ع) است. آن زن علی(ع) را از آن عطردان معطر کرد و بر او بوی خوش‌زد و یکی دیگر از آن بانوان

او را گرفت و در پارچه‌یی که همراه داشت پیچید. ابوطالب می‌گوید: با خودگفتم اگر کودک را قبلاً می‌شستیم بهتر بود و اعراب معمولاً کودکان خود را می‌شستند و پاك می‌کردند. همان بانو گفت: ای ابوطالب! همانا که او کودکی پاك و پاکیزه‌است و در دنیا سوزش آهن بر او نمی‌رسد مگر به‌دست مردی‌که خدای و رسولش و فرشتگانش و آسمانها و زمین و کوهها و دریاها او را دشمن می‌دارند و دوزخ مشتاق اوست. من پرسیدم: این مرد کیست؟ همگان گفتند: ابن‌ملجم مرادی است که خدایش نفرین کناد و او سی‌سال پس از رحلت محمد(ص) علی(ع) را در کوفه خواهدکشت. آنگاه آن بانوان از نظرم پنهان شدند ۰ با خودگفتم ای کاش دو بانوی دیگر را می‌شناختم و خداوند دراین باره به‌علی(ع) الهام فرمود و اوگفت: پدرجان! بانوی نخست حوا بود و آن بانو که مرا درآغوش گرفت مریم دختر عمران بود که ناموس خویش را حفظ فرموده‌است و آن کس که مرا درجامه پیچید آسیه دخترمزاحم بود و آن کس که عطردان در دست داشت مادر موسی‌بن عمران بود. اکنون پدرجان پیش مثرم برو و به‌او مژده بده و از آنچه دیدی او را آگاه کن و او در فلان غار و فلان موضع است و من بیرون آمدم تا پیش تو رسیدم. ابوطالب موضوع آن دو مار را هم گفت و افزود که آمده‌ام به‌تو مژده دهم و آنچه از او دیده‌ام گزارش دهم. مثرم گریست و سجدهٔ شکر گزارد. سپس به‌پشت دراز کشید و گفت: مرا در جامه‌ام بپیچ (جامه‌ام را روی من بکش). چنان کردم و دیدم او همچنان مرده‌است. من سه روز همانجا ماندم و آنچه سخن گفتم پاسخ نداد. مرا بیم گرفت. در این هنگام آن دو مار بیرون آمدند و به‌من گفتند: ای ابوطالب سلام بر تو باد و من پاسخ دادم و گفتند: تو پیش ولی خدا برو که از دیگران برای حفظ و صیانت او سزاوارتری. من به‌آن دو گفتم: شما کیستید؟ گفتند: ما کارهای پسندیدهٔ اوییم و خداوند ما را از کارهای خیر او آفریده است و تا روز رستاخیز از او نگهبانی می‌کنیم و چون قیامت بر پا شود، یکی از ما راهنما و دیگری برندهٔ او به‌سوی بهشت خواهیم بود، و سپس ابوطالب که خدای از او خشنود باد به‌مکه برگشت.

جابر می‌گوید: گفتم ای رسول خدا بیشتر مردم می‌گویند ابوطالب کافر درگذشته است. فرمود: خداوندت داناتر به‌غیب است. همانا شبی که به‌آسمان برده شدم، چون به‌عرش رسیدم چهار پرتو دیدم و گفتم: پروردگارا این انوار چیست؟ فرمود: ای محمد! یکی عبدالمطلب و دیگری عمویت ابوطالب و سومی پدرت

عبدالله و چهارمی برادرت (یعنی پسر عمویت- م.) طالب است. گفتم: پروردگارا در برابر انجام چه‌کاری به‌این درجه رسیده‌اند؟ فرمود: به‌سبب آنکه ایمان خود را پوشیده داشتند و تظاهر به‌کفر نمودند و تا هنگامی‌که مردند بر این کار شکیبا بودند و درود خداوند بر آنان باد.[1]

و روایت شده‌است که فاطمه دختر اسد، مادر امیرالمومنین(ع)، در شبی که آمنه دختر وهب مادر رسول خدا(ص) آن حضرت را زایید حضور داشت، و آنچه را که آمنه دیده‌بود او هم دید. صبح آن روز چون ابوطالب از طواف برگشت، فاطمه به‌استقبال او رفت و به‌شوهرگفت: دیشب چیز شگفتی دیدم. گفت: چه دیدی؟ گفت: آمنه دختر وهب پسری زایید که برای او میان آسمان و زمین پرتوی آشکار شد که چون نگریستم، نخلستانهای منطقهٔ هجر را دیدم. ابوطالب به‌فاطمه گفت: سی‌سال منتظرباش تا برای تو هم پسری چون او زاییده شود و فاطمه دختر اسد پس از سی‌سال علی(ع) را زایید.[2]

محمدبن فضیل دورقی از ابو حمزهٔ ثمالی نقل می کندکه می‌گفته است: از علی‌بن حسین(ع) شنیدم می‌فرمود: فاطمه دختر اسد در طواف بودکه درد زایمان گرفت و وارد کعبه‌شد و امیرالمومنین علی(ع) را در کعبه زایید. عمروبن عثمان می‌گوید: این‌حدیث را برای سلمةبن فضیل گفتم. گفت: محمدبن اسحاق هم ازعمویش و موسی‌بن بشار نقل می کرد که علی‌بن ابی‌طالب(ع) در کعبه متولد شده‌است.[3]

سید حمیری[4] در این مورد در یکی از اشعار خود چنین می گوید:

---

۱. این حدیث از قول جابر به‌نقل از همین‌کتاب در صفحات ۱۰ تا ۱۶ جلد ۳۵ بحارالانوار آمده‌است و سپس آنرا ازکتاب فضایل شاذان‌بن جبریل قمی که از علمای قرن هفتم است نیز نقل‌کرده‌است. درکتابهای قبل از روضةالواعظین به‌چشم این بنده نخورد، و اگر مرحوم علامهٔ مجلسی دیده‌بود، لابد نقل می‌فرمود. م.

۲. دو روایت نظیر این روایت در اصول کافی صفحات ۳۴۷ و ۳۴۹، جلد ۲، چاپ علمیهٔ اسلامیه‌آمده‌است. م.

۳. ثابت‌بن دینار معروف به‌ابوحمزهٔ ثمالی،منسوب به ثماله نام شاخه‌یی از قبیلهٔ ازد از بزرگان اصحاب چهار امام بزرگوار حضرات سجاد و باقروصادق‌وکاظم علیهم‌السلام ودرگذشتهٔ سال ۱۵۰هجری است.رک. به: ابوالعباس‌نجاشی، رجال، صفحهٔ ۸۳، چاپ قم، ۱۳۹۷ ق. م.

۴. اسماعیل‌بن محمد حمیری، متولد ۱۰۵ و درگذشتهٔ ۱۷۳ هجری، از شاعران بسیار ←

«مادرش او را در حرم خداوند زایید و هر کجا که پیرامـون اوست مسجد و کعبه است؛ بانوی سپید چهرهٔ گرامی و پاك سرشت که خـود و فـرزندش و جایگاه ولادتش پاك و پاکیزه‌اند، در شبی که ستارگان نحس آن پوشیده بـود و ستارهٔ سعد و ماه رخشنده بودند. قابله‌ها چون او کسی را در جامه نپیچیده‌انـد مگر پسر آمنه یعنی محمد نبی(ص) را.»

مجلس هشتم
دربارهٔ چگونگی اسلام آوردن امیرالمومنین علی(ع)

بدان نخستین کس که اسلام آورده‌است علی‌بن ابـی‌طالب(ع) است. برخـی در این مورد اشکال کرده و گفته‌اند علی‌بن ابی‌طالب(ع) در آغـاز ظهور اسلام صغیر بوده‌است. و این اعتراض، خود اشتباهی بزرگ است. زیرا در این مسأله اختلافی نیست که علـی(ع) نخستین کس از مـردان است که همـراه رسول خـدا(ص) نماز گزارده‌است و در این هم شك ندارنـد که از او بـرای گـرویدن بـه‌اسلام از سوی پیامبر(ص) دعوت شده‌است و دعوت از کسی نمی‌شود، مگر اینکه سزاوار و شایستهٔ آن باشد و باید توجه داشت که از مردان مورد اعتماد در مورد کمال عقل آن حضرت از هنگام تولـد و پیش از اسلام و به‌هنگام مسلمان شدن روایـات فـراوان نقل شده است.

ازمجاهد، ازقول ابی‌عمرو وابوسعید خدری نقل شده که هردو گفته‌اند: درحضور رسول خدا(ص) نشسته بودیم که سلمان فارسی و ابوذر غفـاری و مقدادبـن اسود و عماربن یاسر و حذیفةبن یمان و ابـوالهیثم‌بن تیهان و خزیمةبن ثـابت ذوالشهادتین و ابوالطفیل عامربن واثله آمدند و مقابل پیامبر(ص) زانو زدنـد و انـدوه بـر چهرهٔ ایشان آشکار بود و گفتند: ای رسول خدا! پدر و مادرمان به‌فدای توباد. ما ازگروهی دربارهٔ برادر و پسر عمویت سخنانی می‌شنویم که اندوهگیـن می‌شویـم و اکنون از شما اجازه می‌خواهیم که پاسخ آنان را بدهیم. پیامبر فرمودنـد: چـه چیزی دربـارهٔ

→بزرگ قرن دوم هجری است که در قـرن چهارم و پنجم هجری سه‌کتاب مستقل دربـارهٔ اهمیت و اخبار او نوشته‌اند، از جمله ابوبکر صولـی. ایـن شاعـر از لحاظ کثرت شعر ضرب‌المثل است. برای اطلاع بیشتر از منابعی که شرح حال او را آورده‌انـد به الاعلام زرکلی، ص ۳۲۱، ج ۱، مراجعه فرمایید. م.

برادر و پسر عمویم علی‌بن ابی‌طالب می‌گویند؟ گفتند: می‌گویند چه فضیلتی برای علی در مورد پیشی‌گرفتن او به‌اسلام‌آوردن است و حال‌آنکه به‌هنگام ظهور اسلام او کودك و کوچك بوده‌است و امثال این سخنان. پیامبر(ص) پرسیدند: همین مرضوع شما را اندوهگین می‌سازد؟ گفتند: آری به خدا سوگند. پیامبر فرمودند: شما را به‌خدا سوگند از شما می‌پرسم که مگر از کتابهای گذشتگان نمی‌دانید که چون ابراهیم(ع) را پدرش از بیم پادشاه سرکش بیرون برد و مادرش ابراهیم(ع) را کنار توده‌های خاکی که برلبهٔ جویی بود و در فاصلهٔ هنگام غروب تا آغاز شب از آن آب می‌گذشت قرارداد؛[1] همینکه مادر کودك را آنجا بر زمین نهاد، کودك برخاست و برچهره و سر خود دست می‌کشید و مکرر و فراوان لااله‌الاالله می‌گفت و سپس پارچه‌یی را گرفت و بر خود پیچید و مادرش که او را چنین دید سخت به بیم و ترس افتاد. آنگاه ابراهیم برابر مادرش شروع به‌هروله (حرکت در حالی که شانه‌ها را تکان دهند) کرد و چشمهای خود را به‌سوی‌آسمان دوخت و خداوند عزوجل در این باره چنین فرموده‌است:

«همچنین ما به‌ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از یقین‌دارندگان باشد، پس چون شب تاریك بر او نمودار شد ستارهٔ رخشانی دید. گفت: این پروردگار من است.» تا آنجا که می‌فرماید: «من از آنچه شما شریك خدا قرار می‌دهید بیزارم.»[2]

و نیز می‌دانید که فرعون چنان در جستجوی موسی(ع) بود که شکم زنان باردار را می‌درید و کودکان را می‌کشت برای اینکه موسی(ع) را بکشد، و همینکه مادرش موسی(ع) را زایید فرمان داده‌شد که کودك را در صندوقی نهد و آنرا به‌دریا (رود نیل) افکند و مادر سرگردان شد تا آنکه فرزند با او به‌گفتگو آمد و گفت: ای مادر مرا به‌دریا بیفکن و چون این سخن را گفت مادرش به‌وحشت افتاد و گفت: پسرکم بیم‌آن دارم که غرق شوی. موسی فرمود: اندوهگین مباش که خداوند مرا پیش تو برمی‌گرداند و مادر سرانجام چنان کرد و موسی(ع) درآن صندوق بر روی دریا چندان باقی ماند که به‌ساحل رسید و با تمام وجود دراختیار مادرش قرارگرفت،

---

۱. در روضهٔ کافی و صفحهٔ ۲۰ جلد ۳۵ بحارالانوار نام این رود، حرزان آمده است. م.

۲. آیات ۷۵ تا ۷۸ سورهٔ ششم (انعام). م.

بدون آنکه هیچ خوراکی خورده یا مایعی آشامیده باشد و سالم و معصوم به‌دامان مادر برگشت و روایت شده‌است که این مدت هفتاد روز یا هفت ماه طول کشیده‌است و خداوند متعال در مورد کودکی موسی(ع) چنین فرموده‌است:

«تا تربیت و پرورشت به‌نظر ما انجام گیرد، آنگاه که خواهرت در جستجوی تو بود و می‌گفت می‌خواهید شما را راهنمایی کنم به‌کسی که کفالت این طفل را بر عهده بگیرد و ترا پیش مادرت بازگرداندیم تا چشمش روشن گردید.»[1]

و مگر دربارهٔ عیسی‌بن مریم(ع) خدای عزوجل چنین نفرموده است که «از زیر آن درخت او را ندا کرد که غمگین مباش که خدای زیر پای تو چشمهٔ آبی جاری کرد...»[2] و مگر عیسی(ع) به‌هنگام تولد و هنگامی که مادرش به‌او اشاره کرد سخن نگفت و قرآن در این مورد می‌گوید: «گفتند چگونه با کودکی که در گهواره است سخن گوییم؟ عیسی گفت: همانا که من بندهٔ خدایم که کتاب آسمانی به‌من عنایت شده است.»[3] بنابراین می‌بینید که عیسی(ع) به‌هنگام تولد سخن گفته است و به‌او درهمان سن و سال کتاب آسمانی ونبوت خاصه عنایت شده‌است وچون سه‌روز ازعمر اوگذشته به‌گزاردن نماز وپرداخت زکات سفارش‌شده‌است و روز دوم تولدش با مردم سخن گفته است، و شما همگان می‌دانید که خدای عزوجل من و علی را از یک نور و پرتو آفریده است و ما هردو در پشت آدم بودیم و خدای را تسبیح می‌گفتیم و سپس به‌پشت دیگر مردان و ارحام زنان منتقل شدیم و در هر دوره و روزگار آوای تسبیح ما در پشتهای مردان و رحمهای زنان شنیده می‌شد تا روزگار عبدالمطلب، و پرتو ما در چهرهٔ پدران ما (نیاکان ما) و چهرهٔ مادران ما دیده می‌شد تاآنجا که نامهای ما با پرتو بر پیشانیهای ایشان نقش می‌بست. آنگاه پرتو ما دونیمه شد؛ نیمی در عبدالله و نیمی در عمویم ابوطالب قرارگرفت وآوای ستایش و تسبیح ما از پشت آن دو شنیده می‌شد و پدر و عمویم چون در انجمنهای قریش می‌نشستند، نور من در چهرهٔ پدرم و نور علی در چهرهٔ پدرش تابان بود تا آنکه هریک از پشت پدر و شکم مادر خویش بیرون آمدیم؛ و به هنگام تولد علی حبیب من جبرئیل فرودآمد و به من گفت: ای حبیب خدا! پروردگارت سلام می‌رساند و به

---

۱. آیات ۳۹ و ۴۰ سورهٔ بیستم (طه)، و برای اطلاع بیشتر از هر دو مورد باید به تفاسیر مراجعه‌کرد. م.

۲ و ۳. آیات ۲۵ تا ۳۱ سورهٔ نوزدهم (مریم).

تو مژده و شادباش تولد برادرت علی را می‌دهد و می‌فرماید: هنگام ظهور پیامبری تو و آشکار شدن وحی بر تو نزدیک شده است که اینک ترا با برادر و وزیر و خلیفه و همانند خودت تأیید کردم و به وسیلهٔ او نام ترا بلندآوازه و بازویت را استوار ساختم. من شتابان برخاستم و دیدم فاطمه دختر اسد و مادر علی در حال درد زایمان است و او میان زنان و قابله‌هاست. حبیب من جبریل به‌من دستور داد که میان خودت و فاطمه دختر اسد پرده‌یی بیاویز و پس از اینکه علی را زایید او را ببین. من چنان کردم که فرمان داده شده بودم. سپس جبریل به‌من گفت دست راست خود را دراز کن که علی هم سر سلسلهٔ اصحاب یمین تو است. من دست راست خود را به‌سوی فاطمه دختر اسد دراز کردم. ناگاه علی را دردست خود دیدم درحالی که دست راست خود را بر گوش راست خود نهاده و بر آیین حقیقت اذان و اقامه می گفت و گواهی به‌یگانگی خداوند و پیامبری من می‌داد و سپس به‌من گفت: ای رسول خدا! اجازه می‌فرمایی که بخوانم؟ گفتم: آری بخوان و سوگند به آن کس که جان محمد در دست اوست، او شروع به‌خواندن صحیفه‌هایی که بر آدم(ع) نازل‌شده‌است کرد؛ همان صحیفه‌ها که پسر آدم شیث(ع) برای برپاداشتن احکام آن قیام کرده‌بود و از نخستین حرف تا آخرین حرف آنرا خواند و اگر شیث حاضر می‌بود همانا اقرار می‌کرد که علی از او بهتر آنرا حفظ دارد. سپس تورات موسی(ع) را چنان خواند که اگر موسی(ع) حضور می‌داشت، اقرار می‌فرمود که علی بهتر از او آنرا حفظ دارد. سپس زبور داود(ع) را خواند همانگونه که اگر داود حضور می‌داشت چنان اقرار می‌کرد و پس از آن انجیل عیسی(ع) را همانگونه خواند که اگر عیسی(ع) به‌حضورش می آمد همچنان اقرار می‌کرد و سپس قرآنی را که خداوند برمن نازل‌فرموده‌است، از آغاز تا پایان چنان خواند که او را چنان دیدم همچون خودم که اینک آنرا از حفظ می‌دانم حافظ آن بود، بدون اینکه در آن هنگام من آیه‌یی از آیات قرآن را شنیده‌باشم. آنگاه علی با من و من با او چنان با یکدیگر سخن گفتیم که پیامبران و اوصیای ایشان با یکدیگر سخن می گویند و سپس علی(ع) به‌حالت کودکی خود برگشت. و شما برای چه اندوهگین می‌شوید و چرا از گفتار مردمی که نسبت به‌خداوند متعال در شک و تردیدند افسرده می‌شوید؟ مگر نمی‌دانید که من برترین پیامبران و جانشین و وصی من برترین اوصیا است و اینکه پدرم آدم(ع) چون نام من و علی و دخترم فاطمه و حسن و حسین را و نام فرزندان ایشان را بر پایهٔ عرش با نور نوشته دید، عرضه داشت: بار خدایا، ای

سرور من! آیا آفریده‌یی که در پیشگاهت گرامی‌تر ازمن باشد آفریده‌یی؟ فرمود: اگر صاحبان این نامها نبودند، همانا آسمان بر افراشته و زمین گسترده و هیچ فرشتهٔ مقربی را نیافریده بودم و هیچ پیامبر مرسلی، و نه ترا خلق کرده بودم؛ و چون آدم ترک اولی کرد و از او لغزشی سرزد از خداوند متعال به‌حق ما مسألت کرد که، توبه‌اش را بپذیرد و لغزش او را بیامرزد و خداوند خواستهٔ او را پذیرفت و اجابت فرمود، و ما همان کلماتی بودیم که آدم آنها را از خداوند عزوجل فراگرفت[۱] و خداوند توبه‌اش را پذیرفت و لغزشش را آمرزید و به‌آدم فرمود: بر تو مژده باد که صاحبان این نامها از ذریه و فرزندان تو هستند و آدم خداوند خود را ستود و به‌وجود ما بر فرشتگان افتخار کرد و این نمونه‌یی از فضیلت ما و بخشش و فضل خداوند برماست. سلمان و همراهانش بر خاستند و می‌گفتند: ما رستگارانیم و پیامبر(ص) به‌ایشان فرمودند: آری شما رستگارانید وبهشت برای شما آفریده شده‌است و دوزخ برای دشمنان ما و دشمنان شما آفریده شده‌است.[۲]

سعیدبن جبیر[۳] می‌گوید پیامبر(ص) به‌ابوطالب فرمودند: شما برای من‌از خدیجه دختر خویلد خواستگاری فرمای. گفت: اگر من بروم و تقاضای مرا نپذیرند رسوایی است، ولی ای حمزه تو که با آنان خویشاوندی سببی داری برو وخواستگاری کن و برفرض که تقاضای تو را نپذیرند ساده‌تر است. آنان ازکنار علی(ع) گذشتند وگفتند: بیا برویم به خواستگاری برای محمد(ص). گفت: اجازه بدهید کفش و جامهٔ خود را بردارم، و برداشت و از پی ایشان روان شد و چون وارد شدند، آنان گفتند: ای محمد سخن بگوی. پیامبر(ص) فرمود: سپاس خداوند زنده‌یی راکه نخواهد مرد. گفتند: این چگونه سخنی است؟ پیامبر(ص) آنگونه که آنان می‌خواستند چیزی را

---

۱. این موضوع در منابع اهل سنت هم آمده‌است. برای نمونه مراجعه فرمایید به‌تفسیر الدرالمنثور سیوطی، ذیل آیهٔ ۳۷سورهٔ دوم (بقره) و نیز در صفحهٔ ۲۳۴ جلداول کنزالعمال آمده‌است و برای اطلاع بیشتر، رك. به: صفحهٔ ۱۷۰ جلد اول فضائل الخمسه من الصحاح الستة تألیف استاد محترم سید مرتضی فیروزآبادی. م.

۲. این حدیث با همین تفصیل و با تفاوتهای اندك لفظی، در صفحات ۱۷ و ۱۸ روضهٔ‌کافی هم آمده‌است و ازآن کتاب و همین روضة‌الواعظین درصفحات ۲۰ تا ۲۳ جلد ۳۵ بحارالانوار نقل شده‌است. م.

۳. سعید متولد ۴۵ و مقتول به‌دست حجاج ثقفی در سال ۹۵ و از دانشمندان بنام و شاگرد ابن‌عباس‌است. برای‌اطلاع بیشتر، رك. به: طبقات ابن‌سعد، صفحهٔ۱۷۸، جلد۶. م.

ناگفته نگذاشت و سپس فرمودند: شما سخن بگویید. گفتند: آنچه ما می‌خواستیم شما فرمودی ولی چه‌کسی ضمانت مهریه را می‌کند؟ علی(ع) فرمود: پدرم پرداخت مهریه را ضمانت می‌کند و چون این خبر به‌ابوطالب رسید شروع به‌بوسیدن علی کرد و می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، و این موضوع پیش از اسلام بوده است و آیا هیچ کامل و عاقلی به این کار ستوده نمی‌شود؟[۱]

حبة‌بن جویریه عرنی[۲] می‌گوید: از علی(ع) شنیدم که بر منبر بود و می‌فرمود: پروردگارا! من کسی غیر از پیامبر(ص) از این امت نمی‌شناسم که پیش از من مسلمان شده‌باشد و من پیش‌از آنکه کسی نماز بگزارد، هفت نماز گزارده‌ام. و همو از علی(ع) روایت می‌کند که می‌فرموده است: پیامبر(ص) روز دوشنبه برانگیخته شدند و من روز سه‌شنبه مسلمان شدم.[۳]

امیرالمومنین(ع) فرموده است: پنج یا هفت سال پیش از آنکه کسی از این امت خداوند را عبادت کند، من خدا را عبادت می‌کردم و می‌پرستیدم و نخستین نمازکه‌گزاردیم نماز عصر بود و من به پیامبر(ص) گفتم: این چه کاری است؟ فرمودند: به‌آن فرمان داده شده‌ام.

ابورافع[۴] می‌گوید: پیامبر(ص) صبح دوشنبه نمازگزارد و خدیجه آخر آن روز و علی روز سه‌شنبه نمازگزاردند. علی(ع) فرموده است: من هفت سال پیش از مردم نماز می‌گزاردم.[۵]

---

۱. در این روایت که از آن سستی می‌بارد، توجه نشده‌است که بنابر مشهور علی(ع) سی‌سال از پیامبر(ص) کوچکتر است و ازدواج آن حضرت قبل از سی‌سالگی ایشان و پیش از تولد امیرالمومنین بوده‌است. م.

۲. از اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علی(ع) و برخی او را از صحابهٔ رسول خدا هم دانسته‌اند. رك. به: ابن‌اثیر، اسدالغابه، صفحهٔ ۳۶۷، جلد ۱، ونام پدرش جوین ضبط شده‌است. م.

۳. نظیر این روایت در تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی و به‌نقل‌آن در صفحهٔ ۱۷۹ جلد ۱۸ بحارالانوار آمده‌است. م.

۴. از بردگان آزادکردهٔ پیامبر(ص) که نامش اسلم، ابراهیم و صالح ذکر شده‌است. در خلافت عثمان یا دورهٔ خلافت امیرالمومنین(ع) درگذشته است. رك. به: ابن اثیر، اسدالغابه، صفحهٔ ۱۹۱، جلد ۵. م.

۵. این موضوع در سنن ابن‌ماجه و تفسیر ثعلبی و تاریخ طبری و مسند احمد و مسند ابی‌یعلی هم که همه از منابع اهل سنت است آمده‌است. به‌نقل از صفحهٔ ۲۰۴ جلد ۳۸ بحارالانوار، چاپ آخوندی. م.

امیرالمومنین(ع) فرموده است پیامبر(ص) به من فرمودند: مرا بر دوش بگیر (بگذار پـای روی شانه‌ات بگذارم) بتها را از کعبه بیرون بریزم. من یارای این کار را نداشتم. پیامبر مرا بـر دوش خـودگرفتند و در آن حال اگر می‌خواستم به‌آسمان برسم، مـی‌توانستم.[۱]

عیسی‌بـن سوادةبـن جعد از قول محمدبن منکدر و ربیعةبن ابی‌عبدالرحمن و ابوحازم مدنی و کلبی نقل می‌کند که همگان می‌گفته‌اند: نخستین انسان که به پیامبر (ص) ایمان‌آورده، علی بوده‌است. کلبـی می‌گویـد: در آن هنگام علی نه ساله بوده است. ابن‌اسحاق می‌گوید: نخستین انسان مذکر که به پیامبر ایمان‌آورده و همراه آن حضرت نمازگزارده و آنچه را که از جانب خداوند آورده تصدیق کرده است، علی‌بن ابی‌طالب(ع) است که در آن هنگام ده‌ساله بوده‌است. مجاهد و جابر هـم می‌گویند: پیامبر(ص) روز سه‌شنبه نـمازگزارد، و گفته شده است علی(ع) در چهارده سالگی یا یازده سالگی یا دوازده سالگی مسلمان شده و هنگامی که به مدینه هجرت کرده است بیست‌و چهـار ساله بوده‌است.[۲] ابوایـوب انصاری می‌گوید: رسول خـدا فرمودند: فرشتگان هفت سال بر من و بر علی درود مـی‌فرستادند، زیرا در آن مدت مردی جز او با من نماز نمی‌گزارد.[۳]

ابن‌عباس درمورد این گفتارخداوند که می‌فرماید: «و پیشی گیرندگان ازهمه بر اسلام، آنان به‌حقیقت‌مقربان درگاهند.»[۴] گفته‌است شأن نزول آن دربارهٔ علی(ع) است.

محمدبن اسحاق با اسناد خود از عفیف نقل می‌کند که می‌گفته است: من مرد بازرگانی بودم وعباس‌بن عبدالمطلب ازدوستان من بود واو برای خرید عطر به‌یمن می‌آمد که عطرلازم برای ایام موسم حج را فراهم کند. من در دورهٔ جاهلی وبه‌هنگام مراسم حج به‌مکه آمدم ومیهمان عباس‌بن عبدالمطلب بودم. همینکه خورشید برآمد،

---

۱. این روایت را ابوبکر بیهقی هم از ابی‌مریم، ازقول علی(ع) نقل کرده‌است. رك. به: صفحهٔ ۷۷ جلد ۳۸ بحارالانوار که روایـات دیگری هـم در این مـورد ازکتب اهل سنت آورده‌است. م.

۲. رك. به: سیرهٔ ابـن‌هشام، ص ۲۶۲، ج ۱، چـاپ ۱۳۵۵ قمری و به‌صفحهٔ ۱۷۹ جلد اول ترجمهٔ نهایة‌الادب به‌قلم این بنده. م.

۳. رك. به: بحارالانوار صفحهٔ ۲۰۴، جلد۳۸. م.

۴. رك. به: طبرسی، مجمع‌البیان، ص ۲۱۵، ج ۹ و ۱۰، چـاپ بیروت و هـم بـه صفحهٔ ۲۰۵ جلد ۳۸ بحارالانوار و به‌صفحهٔ ۶۵ جلد ۵ و ۶ مجمع‌البیان. م.

همچنان‌که من به‌کعبه می‌نگریستم، جوانی آمد و نخست چشم به‌آسمان دوخت و سپس روی به‌قبله ایستاد و چیزی نگذشت که نوجوانی آمد و در سمت راست او ایستاد. اندکی بعد زنی آمد و پشت سر آن دو ایستاد. آن جوان رکوع کرد، آن دو هم رکوع کردند. آن جوان سجده کرد، آن دو هم سجده کردند و چون آن جوان سر از سجده برداشت، آن دو هم سر برداشتند. من گفتم: ای عباس! بزرگ کاری است. گفت: آری، چه بزرگ‌کاری! آیا می‌دانی این کیست؟ گفتیم: نه. گفت: این محمدبن عبدالله‌بن عبدالمطلب وبرادرزادهٔ من است ومی‌پندارد که خدایش به‌پیامبری فرستاده است و مأمور به‌این کار است وبه‌زودی گنجهای خسرو وقیصر برای اوگشوده و فتح خواهد شد. آیا می‌دانی این نوجوان کیست؟ گفتم: نه. گفت: این علی‌بن ابی‌طالب، برادرزادهٔ دیگرمن است. آیا می‌دانی این بانو که پشت سرایشان ایستاده‌است کیست؟ گفتم: نه. گفت: خدیجه، دخترخویلد وهمسر برادرزاده‌ام است وبه‌خداسوگند می‌خورم که برروی تمام زمین کسی جز این سه نفر را نمی‌شناسم که براین دین و آیین باشند.

عفیف پس از اینکه مسلمان و اسلام او راسخ شد، می‌گفت: ای کاش من چهارمی ایشان بودم.[1]

محمد بن اسحاق می‌گوید: از جمله نعمتهایی که خداوند به علی‌بن ابی‌طالب (ع) ارزانی فرمود، این است که او پیش از اسلام در خانهٔ پیامبر زندگی می‌کرد و عبدالله‌بن ابی نجیح از مجاهدبن جبرابوالحجاج برایم نقل کرد که می‌گفته است: از بهترین نعمتها و الطاف ویژهٔ خداوند بر علی(ع) و از خیرهایی که خداوند برای او مقدر فرموده بود این است که قریش گرفتار قحطسالی شدند که بسیار سخت بود. ابوطالب عائله‌مند بود. رسول خدا(ص) به عموی خود عباس که از توانگران قریش بود فرمودند: برادرت ابوطالب عائله‌مند است و می‌بینی که مردم در چه تنگنایی قرار دارند. بیا با یکدیگر برویم و بار او را سبک کنیم. یکی ازپسرانش را من می‌گیرم و یکی راتو بگیر و هزینهٔ آن دو را از دوش او برداریم. عباس گفت: آری چنین کنیم و هر دو پیش ابوطالب رفتند و به‌اوگفتند: می‌خواهیم تا هنگامی که برای مردم گشایشی فراهم آید، بارترا سبکتر کنیم. ابوطالب به‌ایشان گفت: عقیل را برای‌من باقی

---

۱. این روایت در صفحهٔ ۲۶۹ ترجمهٔ جلد اول دلایل‌النبوه بیهقی از قول حاکم نیشابوری آمده‌است. م.

بگذارید و هر که را می‌خواهید انتخاب کنید. رسول خدا علی(ص) را با خود برد و عباس جعفـر را. و علی(ع) از آن زمان همواره با پیـامبر(ص) بود و همینکه پیامبر مبعوث شدند از ایشان پیروی کرد و ایمان آورد و تصدیق کرد و جعفر هم با عباس بود تا آنکه مسلمان و از او بی‌نیـاز شد.[1]

امام صادق(ع) فرموده است: نخستین نماز جماعت چنین بود که رسول خدا (ص) در حـالی که علـی(ع) همراهش بـود نماز می‌گزارد. در این هنگام ابوطالب همراه جعفر از کنار ایشان گذشت و ابـوطالب به جعفر گفت: پسر کم! برو پهلوی پسر عمویت به‌نمـاز بایست و همینکه پیـامبر(ص) احساس فرمود که جعفر به‌نماز ایستاد، طوری ایستاد که بر هر دو امامت داشته‌باشد و ابوطالب شادمان برگشت و این ابیات را مـی‌خواند:

«همانا در پیشامدهای روزگار و سختی، علی وجعفر مورد اعتماد منند. کوتاهی مکنید و پسر عمـوی خود را که پسر برادر تنی من است یاری دهید. به خدا سوگند که من پیامبر را رها نمی‌کنم و هیچیك از پسران نژاده و والاتبار من هم در یاری او کوتاهی نمی‌کند.»[2]

خزیمةبن ثابت[3] هم چنین سروده است:

«هرگـز نمـی‌پنداشتیم که خلافت از خـاندان بنی‌هـاشم و بـویـژه از دست ابوالحسن (علـی‌علیه‌السلام) بیرون رود. مگر علی نخستیـن کس نیست که بـر قبلهٔ شما نماز گزارده است و داناترین مـردم به‌آیات قرآن و سنن نیست؟ مگر او آخرین

۱. به‌تفصیل و بدون هیچگونه تغییر و اختلافی درصفحهٔ ۲۶۳جلد اول سیرهٔ ابن‌هشام چاپ ۱۳۵۵ قمری، مصر، آمده‌است. م.

۲. درکتاب امالی صدوق با ذکر سلسلهٔ سند، بدون هیچ افزونی وکاستی آمده‌است و بـه‌نقل از آن در صفحهٔ ۶۸ جلد ۳۵ بحارالانوار چاپ آقـای آخوندی و در صفحهٔ ۱۲۱ به صورت دیگری آمده‌است. م.

۲. این ابیات که در اینجا به خزیمةبـن ثـابت ذوالشهادتین نسبت داده شده‌است، در صفحهٔ ۸ کتاب مناقب اخطب خوارزم، درگذشتهٔ ۵۶۸ ق، به عباس بـن عبدالمطلب نسبت داده شده‌است و در صفحهٔ ۲۷۴ جلد ۳۸ بحارالانوار به‌ربیعةبـن حـارث بن عبدالمطلب نسبت داده شده‌است. در اعلام‌الوری طبرسی، صفحهٔ ۲۶۷ تـرجمهٔ آن به‌نـام زندگانی چهارده معصوم نیز به ربیعةبن حارث نسبت داده‌شده و در تاریخ یعقوبی، چاپ بیروت، ۱۹۶۰ میلادی، صفحهٔ ۱۲۴ جلد ۲، به عتبةبن ابی‌لهب منسوب است. م.

کسی نیست که با پیامبر(ص) بدرودگفته و مگر او کسی نیست که جبریل(ع) در غسل دادن و کفن کردن پیامبر یاور او بوده‌است؟ کسی که در او آنچه در ایشان است موجود است و در آن شک ندارند و حال آنکه نکوییهایی که در او موجود است در این قوم نیست. چه چیزی شما را از او باز داشته است؟ کاش می‌دانستیم. هماناکه این بیعت شما از مغبون‌ترین مغبونهاست.»

از ابوالحسن علی‌بن عبدالله‌بن ابی‌یوسف‌بن ابی‌سیف مداینی نقل است که معاویه برای امیرالمومنین(ع) نوشت که ای ابوالحسن! برای من فضایل بسیاری است. پدرم از سالارهای دورهٔ جاهلی بود و خودم در اسلام پادشاه شدم و من برادر زن پیامبر(ص) و دایی مومنان و کاتب وحی هستم. چون امیرالمومنین(ع) این نامه را خواند، فرمود: آیا پسر زن جگرخواره به‌فضایل خود بر من فخر می‌فروشد؟ ای غلام! چنین بنویس و این ابیات را املاء فرمود:

«محمد(ص) پیامبر خدا برادر و پدر همسر من است و حمزهٔ سیدالشهداء عموی من است، و جعفری که هر ظهر و شام همراه فرشتگان پرواز می‌کند، برادر تنی من است. دختر محمد مایهٔ آرامش و همسر من و گوشت بدنش با گوشت و خون من وابسته است. دو نوهٔ احمد(ص) که از زهرایند پسران منند و کدامیك از شما سهمی چون سهم من دارند؟ از همهٔ شما زودتر مسلمان شدم، درحالی که کودکی بودم که به‌حد بلوغ نرسیده‌بودم. رسول خدا(ص) روز غدیرخم ولایت خود برشما را برای من واجب و لازم فرمود، و من همواره با شمشیر خود برقوم خویش ضربه زدم تا آنکه در قبال اسلام خوار و زبون شدند. ای وای و وای و آوخ بر کسی که فردا خدای خود را درحالی که گناه ظلم وستم بر دوش اوست ملاقات کند.»[۱] و چون معاویه این نامه را خواند به‌خدمتگزار خودگفت: آنرا پاره کن و از میان ببر که مبادا مردم شام به‌پسر ابوطالب گرایش پیدا کنند.

---

۱. این ابیات با اختلاف لفظی اندك و دوبیت اضافه در دیوان منسوب به‌امیرالمومنین علی(ع) همراه با ترجمهٔ آقای محمد جوادنجفی و هم در صفحهٔ ۲۳۸ جلد ۳۸ بحارالانوار به‌نقل از روضةالواعظین آمده‌است. ولی در مجموعه‌یی که با نام «من‌الشعر المنسوب الی‌الامام‌الوصی علی‌بن ابی‌طالب» به‌اهتمام عبدالعزیز سیدالاهل در بیروت چاپ شده نیامده‌است.م.

مجلس نهم
در ذکر امامت، و امامت علی بن ابی‌طالب و فرزندانش(ع) که درودهای خداوند بر همهٔ آنان باد

بدان که امامت واجب است. به‌این دلیل که چون مردم معصوم نیستند، بروز خطا و فراموشی و ترك واجب از ایشان ممکن و رواست و هرگاه دارای رئیس مطاعی باشند که دست او در امور باز باشد، ستمگر را از ستم و دشمنی بازمی‌دارد و جنایتکار را ادب می‌کند و دست نادان و فرومایه را کوتاه می‌کند و از ستمگر داد ستمدیده را می‌ستاند و در این حال مردم و جامعه برای انجام‌کار نیك و کم‌شدن تباهی و فساد آماده می‌شوند. و هرگاه جامعه از رئیسی با آن شرایط که وصف کردیم خالی باشد، تباهی در جامعه اتفاق می‌افتد و صلاح و خوبی اندك می‌شود و هرج و مرج پیش می‌آید و زندگیها فاسد می‌شود. و این عادت درست و منطبق بر حکمت است که جامعه باید دارای رئیس باشد و چون در همهٔ عقلها این موضوع مرکوز و ثابت است، بنابراین گفتگو با کسی که در این کار بدیهی مخالف باشد کار پسندیده‌یی نیست. و واجب است که امام معصوم باشد، زیرا مردم از این جهت به امام نیازمندند که خود معصوم نیستند و اگر امام هم معصوم نباشد به‌دیگری نیازمند است و این کار به‌تسلسل می‌کشد و اگر امام به‌رعیت نیازمند باشد، در این صورت هم نیازمند به‌مانند خود است و باطل است.[1]

واجب است امام در ظاهر و باطن از رعیت خود افضل باشد و چون در پیشگاه خداوند از همگان دارای ثواب بیشتری است، لازم است معصوم باشد و بر طبق احکام ظاهری هم زشت و ناپسند است که مفضول را بر فاضل ترجیح و برتری دهند و این موضوع در زشتی چنان است که یك نوآموز در فقه را کسی به‌ابوحنیفه یا شافعی ترجیح دهد. و لازم و واجب است که امام عالم به‌تمام احکام شرع باشد، زیرا در همهٔ امور شرعی حاکم است و می‌بینیم که برای پادشاهان دانا و خردمند زشت است که وزارت و نظارت در امور مملکت خود را به‌کسی واگذارند که از عهدهٔ آن به‌خوبی برنیاید، یا برخی از امور را بداند.

و واجب است که امام از همهٔ مردم شجاعتر و در انجام عبادت جهاد از همه

---

۱. برای اطلاع بیشتر به‌صفحات ۱۷۴ و ۱۹۵اقتصاد شیخ طوسی مراجعه فرمایید. م.

پایدارتر باشد که اگر چنین نباشد خود او از جنگ می‌گریزد و با گریز او مسلمانان می‌گریزند ومایهٔ نابودی اسلام می‌شود. ولازم است که عاقلترین مردم باشد ومقصود از عقل در این مورد این است که اندیشه‌اش از همه بهتر و به‌سیاست از همگان داناتر باشد و نیز واجب است که از لحاظ چهره و شکل ظاهری زشت و غیر عادی نباشد و نیز واجب است که در مورد امامت او نص یا معجزه وجود داشته‌باشد، زیرا لازم است معصوم باشد و عصمت هم موضوع قابل مشاهده و احساس نیست و به همین جهت یا باید معجزه داشته‌باشد یا پیامبر در مورد او تصریح فرموده باشد و با این دلایل واجب و لازم است که امامان، امیرالمومنین علی(ع) و سپس به‌ترتیب حسن و حسین و علی‌بن‌الحسین و محمدباقر و جعفرصادق و موسی‌کاظم و علی‌بن موسی‌الرضا و محمدبن علی‌الجواد و علی‌بن محمدالهادی و حسن‌بن‌علی و حجت قائم منتظر که درودهای خدا بر همهٔ ایشان باد باشند، زیرا آن‌کس که شرایط فوق را برای امام بیان کرده، فرموده‌است که امامان ایشانند، و هر کس که امامت را برای کسان دیگری غیر از ایشان روا می‌داند، در واقع با شرایط فوق مخالفت کرده‌است و هر کس به‌شرایط فوق معتقد است ولی می‌گوید کسان دیگری غیر از اینان که برشمردیم امامند، با اجماع مخالفت کرده‌است.

این روایت از پیامبر(ص) ثابت شده که به علی(ع) فرموده‌است: «منزلت تو نسبت به‌من همچون منزلت هارون به‌موسی است، جز اینکه پس از من کسی پیامبر نیست.»[1] و این گفتار پیامبر(ص) که فرموده‌است: «هر کس که من مولای اویم، این علی هم مولای اوست.»[2] و این سخن را پیامبر روز هجدهم ذی‌حجه پس از بازگشت از حج یعنی حجة‌الوداع فرمودند و ما اکنون آنچه را که در غدیرخم اتفاق افتاده‌است بیان می‌کنیم.

---

۱. برای اطلاع از مواردی که این گفتار حضرت ختمی مرتبت(ص) درکتب عمدهٔ اهل سنت چون صحاح بخاری و مسلم و ترمذی و سنن و خصائص نسایی و مسند احمد حنبل وکتابهای دیگر به‌بحث و بررسی مستوفای استاد محترم سید مرتضی فیروزآبادی در صفحات ۲۹۹ تا ۳۱۷ جلد اول فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌الستة مراجعه فرمایید. م.

۲. در مورد این گفتار رسول خدا(ص) و اطلاع از منابع آن درآثار اهل سنت هیچکس به‌اندازهٔ مرحوم علامهٔ امینی طاب‌ثراه درکتاب الغدیر بحث و فحص و تتبع نکرده‌است و باید به‌آن‌کتاب ارزشمند مراجعه‌کرد و خوشبختانه برخی از مجلدات آن به‌فارسی هم ترجمه شده‌است. م.

از امام باقر(ع) روایت شده‌است که پیامبر(ص) از مدینه آهنگ حج گزاردن کرد و در آن هنگام همهٔ احکام شرعی جز حج و ولایت را بر قوم خود ابلاغ فرموده بود. در این هنگام جبریل به‌حضورش آمد وگفت: ای محمد! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: من هیچیك از پیامبران و فرستادگان خویش را قبض روح نمی‌کنم مگر پس ازآنکه دین خود را به‌حدکمال برساند و حجت و برهان خویش را تأکید کنم و از این دین دو چیز برعهدهٔ تو باقی مانده‌است که برقوم خود ابلاغ کنی و برسانی؛ فریضهٔ حج و فریضهٔ ولایت و اینکه خلیفهٔ پس ازتو کیست و من هیچگاه زمین خود را از حجت خالی نگذاشته و هرگز آنرا خالی نخواهم‌گذاشت و اکنون خدایت فرمان می‌دهد که به‌قوم خود ابلاغ کنی برای حج آماده شوند و خودت حج بگذاری و هرکس که از شهرنشینان و ساکنان حومه و اعراب اطراف می‌توانند حج بگذارند با تو همراه باشند تا مراسم حج را هم به‌آنان بیاموزی، همانگونه‌که نماز و زکات و روزه و احکام‌آنها را به‌ایشان‌آموخته‌ای و مردم را در این دو مسأله هم چنان‌آموزش دهی که موارد دیگر دین را آموزش داده‌ای.

منادی پیامبر(ص) میان مردم ندا دادکه همانا رسول خدا آهنگ حج دارد تا مراسم و اعمال‌آنرا به‌شما آموزش دهد و همانگونه‌که از دیگر احکام دین شما را آگاه کرده‌است، از این هم‌آگاه فرماید. و چون پیامبر(ص) بیرون‌آمد مردم هم بیرون‌آمدند وگوش به‌سخنان ایشان دادند و به‌اعمال‌آن حضرت می‌نگریستند و همچون ایشان رفتار می‌کردند. شمار همراهان پیامبر(ص) که در حج شرکت کردند، از مردم مدینه و حومه و دیگر اعراب، حدود هفتادهزار یا بیشتر بودند؛ به‌شمار همراهان موسی(ع) که از ایشان برای هارون بیعت‌گرفت. و در واقع تلبیه‌گفتن و احرام بستن در تمام فاصلهٔ مدینه تا مکه پیوسته بود، و چون رسول خدا(ص) در عرفات وقوف فرمود، جبرئیل به‌حضورش رسید وگفت: ای محمد! خدای عزوجل سلامت می‌رساند و می‌فرماید: همانا مرگ تو نزدیك و مدت عمرت سپری شده است و من ترا به‌چیزی که ازآن چاره وگریزی نیست پیش می‌برم. اکنون وصیت خویش فراهم‌ساز و آنچه از علوم و میراث علوم پیامبران پیش از تو و سلاح و تابوت سکینه نزد تو هست و همهٔ آیات پیامبران پیشین را به‌وصی و خلیفهٔ بعد از خودت تسلیم کن که او حجت بالغهٔ من بر مردم است و او علی‌بن ابی‌طالب(ع) است و او را برای مردم به‌این سمت منصوب کن و از او عهد و پیمان لازم را بگیر

و به‌مردم هم تذکر بده که عهد و پیمانی را که از ایشان‌گرفته‌ام فـرایادآورند که باید ولی مرا دوست داشته باشند و مولای ایشان و مولای هر زن و مـرد مـومن علی‌بن ابی‌طالب(ع) است و همانا که من هیچیك از پیامبران را قبض روح نمـی‌کنم مگر پس از اینکه دین خود را کامل‌کنم و نعمت خود را با ولایت اولیـای خـود و ستیز با دشمنان خویش به‌کمال برسانـم و ایـن موضوع بستگی به‌کمال تـوحید و دین و اتمام نعمت من بر خلق من دارد و باید از ولی من پیروی و فرمانبرداری‌کنند. و من هیچگاه زمین را بدون قیم رها نمی‌کنم و همان حجت مـن بـر خلـق مـن است و «امروز دین شما را برای شما کامل و نعمت خود را برشما تمام‌کـردم و آیین اسلام را برای شما برگزیدم.»[۱]

علی ولی من است و مولای هر مرد و زن مـومن. علـی بندهٔ مـن و وصـی پیامبر من و خلیفهٔ پس از او و حجت بالغهٔ من بر خلق من است. فرمانبرداری از او وابسته و پیوسته به‌فرمانبرداری از محمد(ص) است و فـرمـانبرداری از محمد(ص) پیوسته به‌فرمانبرداری از من است هرکس از محمد(ص) فرمان بـرد، از مـن فرمان برده‌است و هرکس از او سرپیچی‌کند از من سرپیچی‌کرده‌است و مـن او را نشانهٔ میان خود و خلق خویش قرارداده‌ام. هرکس او را بشناسد مـومن و هـرکس او را نشناسدکافراست و هرکس به‌بیعت او شرك ورزد مشرك است. هرکس روز رستاخیز با ولایت علی(ع) با من روبرو شود وارد بهشت خواهد شد و هرآن‌کس بـا دشمنی او با من رو یا روی شود، به‌آتش در خواهدافتاد. اکنون ای محمد! علی را منصوب کن و بر مردم بیعت بگیر و عهد و میثاق مرا که از ایشان‌گـرفته‌ام فرایـادشان‌آور که من ترا به‌سوی خویش فرامی‌گیرم. پیامبر(ص) در این مورد از قوم خویش و آنـان که منافق و بدبخت بودنـد بیم کردکه پـراکنده شونـد و به‌آیین جاهلـی خـویش بازگردندکه از دشمنی و ستیزه‌های نفسانی‌آنان نسبت به‌علی(ع) آگاه بود.

پیامبر(ص) از جبرئیل خواست‌که از خداوند مسألت فرمایدکه از مـردم در امان باشد و منتظر ماند تا جبریل ایـن موضوع را از پیشگاه خداونـد ابـلاغ‌کند و تبلیغ این موضوع را به‌تـأخیر انـداخت تـا به‌مسجد خیف رسید. جبریل در مسجد

---

۱. بخشی ازآیهٔ سوم سورهٔ پنجم (مائده) و برای اطلاع از اقـوال مفسران بایـد به کتابهای تفسیر مراجعه‌کرد. م.

خیف به‌حضور پیامبر آمد و به‌ایشان گفت عهد خود را انجام دهد و علی را منصوب فرماید. ولی موضوع در امان بودن از مردم را ابلاغ نکرد تا آنکه پیامبر(ص) به منطقهٔ کراع‌الغمیم[1] که میان مکه و مدینه است رسیدند. آنجا جبریل به‌حضور ایشان باز آمد و موضوع را بازگو کرد ولی همچنان موضوع در امان بودن از مردم را بیان نکرد و پیامبر به‌جبریل فرمود: بیم از آن دارم که قوم من مرا تکذیب کنند و گفتار مرا دربارهٔ علی(ع) نپذیرند و حرکت فرمود و چون به‌غدیرخم که سه میل قبل از جحفه[2] است رسیدند. پنج ساعت از روزگذشته جبریل با فرمان استوار و امان از مردم باز آمد و گفت: ای محمد! خدای عزوجل سلامت می‌رساند و چنین می‌فرماید:

«ای پیامبر! آنچه از خدای تو بر تو نازل شد تبلیغ کن و اگر نرسانی رسالت خدا را انجام نداده‌ای و خدای ترا از شر مردم محفوظ می‌دارد و همانا به‌تحقیق خداوند قوم کافر را هدایت نمی‌کند.»[3]

گروههای پیشتاز مسلمانان در این هنگام نزدیك جحفه رسیده بودند. دستور داده‌شد آنان را که جلو رفته بودند به‌این مکان برگردانند و کسانی را هم که از دنبال می‌رسیدند همه را آنجا نگهداشتند تا پیامبر(ص) علی(ع) را به‌امامت منصوب فرماید و آنچه را که خداوند در این مورد نازل فرموده‌است به‌آنان ابلاغ کند. و به پیامبر وحی شده‌بود که خداوندش از شر مردم محفوظ می‌دارد و پیامبر دستور داد ندا دهند که همگان جمع شوند و کمی از راه به‌سمت راست رفت و خود را کنار مسجد غدیر رساند که جبریل از سوی خداوند چنین فرمان داده‌بود. و آنجا چند درخت بود و پیامبر دستور داد زیر آن درختها با سنگ چیزی شبیه منبر بسازند که بر مردم مشرف باشد و چون همگان آنجا جمع شدند و ایستادند، پیامبر(ص) بالای آن سنگها ایستادند و پس از ستایش و نیایش خداوند چنین فرمودند:

ستایش خداوندی را که در یکتایی خود بلندمرتبه و با تفرد خود به‌همگان

---

۱ کراع‌الغمیم: کراع یعنی کرانه و کناره و کراع‌الغمیم در هشت میلی منطقهٔ عسفان و میان مکه ومدینه است. رك. به: معجم‌البلدان، یاقوت، صفحهٔ ۲۲۶، جلد ۷، چاپ مصر.م.

۲ جحفه: جایی نزدیك رابغ و میقات مصریان و خالی از سکنه است. رك. به: تقویم‌البلدان، صفحهٔ ۱۱۱، ترجمهٔ استاد عبدالمحمد آیتی. م.

۳. آیهٔ ۶۸ سورهٔ پنجم (مائده). م.

نزدیك و در قدرت خود با شکوه و ارکان او بزرگ و بر هر چیز احاطه دارد، در هرجاکه باشد. خداوندی که بندگان را به‌قدرت و برهان خود مقهور ساخته است. بزرگواری که همواره پابرجاست و ستوده‌یی که نابود نمی‌شود. پروردگاری که آسمانهای برافراشته را برافراشته و زمینهای گسترده را گسترانیده‌است. پاك و منزه از همهٔ آلودگیها و ستوده‌است. پروردگار همهٔ فرشتگان و روح است. بر همهٔ چیزها که آفریده‌است فضیلت می‌فرماید و برهرکس که به‌او نزدیك می‌شود عنایت می‌فرماید. همهٔ دیده‌ها را می‌بیند و دیده‌ها او را نمی‌بینند، بزرگوار بردبار باگذشت. رحمتش همه چیز را فراگرفته‌است و با نعمت خود بر آنان منت نهاده‌است. هرگز برای انتقام شتاب نمی‌فرماید و به‌فرستادن عذابی که گنهکاران سزاوارند پیشی نمی‌گیرد. همهٔ اندیشه‌ها و آنچه را در ضمیر دارند می‌داند و پوشیده‌ها بر او پوشیده نیست و هیچ پوشیده بر او مشتبه نمی‌شود. به‌همه چیز احاطه دارد و بر همه چیره است. در همه‌کار توانا و بر هرکار نیرومند است. هیچ چیز مانند او نیست و او پدیدآورندهٔ همهٔ اشیاء است. ازآنگاه که هیچ چیز نبوده‌است او همچنان همیشگی و برپای به‌دادگری است. هیچ خدایی جز او نیست و او عزیز و حکیم است. برتر از آن است که چشمها او را درك کنند و او دیده‌ها را درك می‌فرماید و او نامریی و به همه چیز آگاه است. هیچکس رانرسد که وصف او را به‌دیدار وصف کند وهیچکس را نرسد که کیفیت او را چه نهان و چه آشکار درك کند، مگر به‌آنچه که نفس خداوند خود بر آن دلالت دارد. وگواهی می‌دهم که قدس خداوند همهٔ روزگاران را انباشته است و پرتو او از ابد بر همه چیز افتاده‌است. او خداوندی است که فرمان خود را بدون مشورت با مشاوران اجرا می‌فرماید و هیچ انباز و شریکی او را نیست و هیچ تدبیری از او فوت نمی‌شود. آنچه راکه ابداع فرموده‌است بدون مثال و مانند بوده است وآنچه را آفریده‌است بدون یاری کسی و بدون چاره اندیشی آفریده‌است. اراده فرموده‌است و بوجودآمده‌است. خلق فرموده‌است، پدید شده‌است. او خدایی است که خدایی جز او نیست و اوپروردگاری است که همه چیز را استوار وپسندیده و معتدل آفریده‌است. خداوندعادلی که هرگز جور نمی‌کند و بزرگواری که همهٔ کارها به‌او بازمی‌گردد. گواهی می‌دهم او خدایی است که همه چیز در قبال بزرگی او فروتنی می‌کند و همه چیز در برابر عزت او زبون است و همه چیز تسلیم قدرت اوست و همه چیز در برابر هیبت او خاضع است. او پادشاه پادشاهان است و

خورشید و ماه در فلکها مسخر اوست و همه در مسیر و مدت معینی روان است. می‌افزاید شب را بر روز و می‌افزاید روز را برشب و با شتاب در پی اوست. درهم شکنندهٔ هر ستمگر ستیزه‌جو و هرشیطان سرکش، نه او را ضدی است و نه همراه او شریکی است. یکتای بی‌نیازکه نه زاییده شده‌است و نه می‌زاید و نه هیچکس همتای اوست. پروردگار یکتا و خداوند بزرگوار هرچه می‌خواهد همان می‌شود و چون اراده فرماید حکم او جاری است و چون اراده کند همه چیز در احصای اوست. می‌میراند و زنده می‌کند؛ نیازمند و بی‌نیاز می‌کند؛ می‌خنداند و می‌گریاند. هرکس را خواهد نزدیك و هرکس را خواهد دور می‌فرماید. ثروت را می‌افزاید و می‌کاهد. ملك و ستایش ازآن اوست و خیر همه در دست اوست و بر هرکاری تواناست. شب را به‌روز درمی‌آورد و روز را به‌شب. دعا را برمی‌آورد و عطای او بسیار است و نفسها را می‌شمرد. پروردگارجن و آدمیان است. هیچ‌چیز بر اومشکل نیست. فریاد فریادخواهان و اصرار اصرارکنندگان او را دلتنگ نمی‌سازد. پناهگاه و نگهدارندهٔ نیکوکاران و توفیق‌دهندهٔ رستگاران و مولای مومنان و پروردگار جهانیان است. آنکه بر همهٔ خلق سزاور است فقط او را سپاسگزار باشند و به‌هر حال او را ستایش کنند. من خداوند را به‌همه حال ستایش می‌کنم و در سختی و راحت و شدت و آسایش شکرگزار اویم. به‌او و فرشتگانش وکتابها و فرستادگان او مومنم. فرمانش را می‌شنوم و اطاعت می‌کنم و به‌هرچه‌که موجب خوشنودی او باشد مبادرت می‌کنم و تسلیم فرمان و قضای اویم برای رغبت درطاعت او و بیم از عذاب او، زیرا خداوندکسی است‌که هیچکس از مکر او ایمن نیست و در عین‌حال از ستم او بیم نمی‌شود (ستم نمی‌کندکه ازآن جهت از او بیم شود). در نفس خود برای او اقرار به‌بندگی می‌کنم وگواهی می‌دهم‌که او پروردگار است و آنچه را خداوند به‌من وحی فرموده است باید ابلاغ‌کنم و بیم‌آن است‌که اگر ابلاغ نکنم، عذابی به‌من برسدکه هیچکس هراندازه هم چاره‌ساز باشد، نتواند آنرا از من باز دارد. و خدایی جز او نیست و به‌من اعلام فرموده‌است‌که اگرآنچه را بر من نازل‌کرده‌است ابلاغ نکنم، چنان است‌که پیام و رسالت خداوند را ابلاغ نکرده‌ام و خداوند تبارك و تعالی خودش برای من محفوظ ماندن را تضمین فرموده‌است. و او خداوندکریم وکافی است و به‌من چنین وحی فرموده‌است: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم

تفعل فما بلغت رسالته، والله یعصمك من‌الناس.» (ای پیامبر! آنچه از خـدا بـر تو نازل شد برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت او را نکرده‌ای و خدای ترا از مـردم محفوظ خواهد داشت.)

ای‌گروه مردم! اینک من در تبلیغ آنچه خـداوند بر من نازل فرمود کوتاهی نکردم و من برای شما سبب نزول این آیه را بیان می کنم. بدانید که جبرئیل(ع) سه بار به حضور من آمد و از سوی پروردگار مـن که اصل و مایهٔ سلام است به من امر کرد که در چنین اجتماعی بپاخیزم و به همهٔ افراد، سیاه و سپید، اعلام کنم که علی‌بن ابی‌طالب برادر و جـانشین و وصی و امام بعد از من است. یعنی کسی که منزلت و محل او نسبت به‌من، منزلت ومحل هارون نسبت‌به موسی است؛ جزاینکه پس‌ازمن پیامبری نیست. وهمانا پس ازخدا ورسول خدا علی ولی شماست وهماناکه خداوند تبارک و تعالی در این موردآیه‌یی از قرآن را برمن نازل فرمودکه در آن می‌فرماید: «همانا وبه‌تحقیق ولی‌شما خدا ورسول‌خدا وکسانی هستندکه ایمان‌آورده ونماز را برپا می‌دارند و درحالی‌که در رکوع هستند صدقه و زکات می‌دهند.»[۱] وعلی‌بن ابی‌طالب نماز را برپا می‌داد ودرحالی‌که دررکوع بوده صدقه پرداخته‌است و درهمه حال فقط خدای عزوجل را اراده کرده‌است ومی‌کند. من ازجبرئیل‌خواستم که ازخداوند تقاضا کند مرا از تبلیغ این موضوع به‌شما معاف فرماید، زیرا می‌دانم که مومنان اندکند و منافقان بسیارند وگنهکاران در این‌کارفرومایگی می کنند ومسخره کنندگان به‌اسلام در کمین‌نشسته‌اند؛ همآنانی که خداوندآنان را درکتاب خود چنین‌توصیف فرموده‌است: «آنان به زبانهای خود چیزی می گویندکه در دلهایشان نیست وآنرا سبک می‌پندارند و حـال‌آنکه در نـزد خداگناهی بـزرگ است.»[۲] و همانا مکرر و چند بار مرا آزار داده‌اند، تاآنجاکه مراگوش نام نهادنـد و می‌پنداشتند این‌کارآنان اهمیتی نداردکه همواره ملازم منند و مـن هم به‌آنان توجه دارم، تاآنکه سر انجام خداوند متعال در

---

۱. آیهٔ ۵۵ از سورهٔ پنجم (مائده)، و برای اطـلاع از نظر مفسران بزرك اهـل سنت چون فخررازی و زمخشری و طبری و سیوطی و واحدی وگروهی از محدثـان ایشان‌که متفقا شأن نزول این‌آیه را در مورد امیرالمومنین علی(ع) دانسته‌اند، رك. به: استادمحترم سید مرتضی فیروزآبادی، فضائل‌الخمسه، ص ۱۳، ج ۲. م.

۲. مأخوذ ازآیهٔ ۱۵ سورهٔ بیست وچهارم (نور) است. در اصل‌آیه، افعال به‌صورت مخاطب مذکر است و در متن به‌صورت مغایب بکار رفته‌است. م.

این مورد این آیه را نازل فرمود: «و از ایشانند آنان که همواره پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او گوش است (هرچه بگویی گوش می کند). بگو ای پیامبر، این لطفی است برای شما.»[۱] و اگر بخواهم می‌توانم نام این اشخاص را ببرم و به‌هر یک از ایشان اشاره و آنان را مشخص کنم. ولی به‌خدا سوگند من درمورد ایشان بزرگواری کردم و با وجود همهٔ اینها خداوند از من راضی نمی‌شود مگر اینکه آنچه را بر من نازل کرده است ابلاغ کنم؛ و آنگاه باز همان آیهٔ مبارکهٔ «یا ایها الرسول بلغ....» را تلاوت فرمود و به‌گفتار خود چنین ادامه داد:

ای گروه مردم! بدانید که خداوند علی را برای شما به‌منصب ولایت و امامت منصوب فرموده است و فرمانبرداری از او بر مهاجران و انصار و کسانی که از آنان به نیکی پیروی کرده و پس از ایشان می‌آیند واجب است و بر همهٔ شهر نشینان و صحرانشینان و بر عجم‌وعرب و آزاده و برده و بردهٔ زر خرید و کوچک و بزرگ اطاعت از او واجب است و بر همهٔ یکتا پرستان از سپید و سیاه فرمان وگفتار و حکم او جاری وروان است. هر کس با او مخالفت کند نفرین‌شده‌است وهر کس از او پیروی کند مورد مهر و رحمت است و هر آنکس او را تصدیق کند خدایش می‌آمرزد و هر کس از او سخن بشنود و فرمانبرداری کند مورد غفران خداوند است.

ای گروه مردم! این آخرین بار است که من در این جایگاه می‌ایستم. بشنوید و اطاعت کنید وفرمانبردار خدایتان باشید. همانا خدای عزوجل مولای شما وپروردگار شماست و پس از او محمد، فرستادهٔ خدا برای شما، ولی شماست؛ کسی که این جا ایستاده و با شما سخن می‌گوید. و پس از من علی ولی شماست و به‌فرمانی ازسوی پروردگار شما امام شماست و سپس امامان و پیشوایانی که از فرزندان اویند، تا روزی که در آن روز خدای عزوجل را دیدار می کنید. همانا هیچ چیز حلال نیست جز آنچه خداوند حلال کرده است و هیچ چیز حرام نیست جز آنچه او حرام کرده است و خداوند حلال و حرام را به من آموخته و نشان داده است و من آنچه را که پروردگارم از کتاب خویش به من آموخته است و همهٔ امور حلال و حرام را به علی آموختم. ای گروه مردم! بدانید هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آنرا در من

---

۱. بخشی از آیهٔ ۶۱ سورهٔ نهم (توبه). م.

احصاء فرموده‌است و من آنرا در امام پرهیزگاران احصاء کردم. هیچ علمی نیست مگر آنکه آنرا به‌علی تعلیم دادم و او امام آشکار کننده و آشکار است.

ای گروه مردم! ازعلی کناره مگیرید ومگریزید و از ولایت او سرپیچی مکنید. اوست که به‌حق هدایت و به‌حق عمل می کند و از باطل نهی می کند و آنرا ازمیان می برد و در راه خدا سرزنش سرزنش کننده او را باز نمی‌دارد. او نخستین کس است که به خدا و رسولش ایمان آورده و کسی است که جان خود را فدای رسول خدا کرده است (در راه رسول خدا جان فشانی کرده است)؛ و او کسی است که در آن هنگام که هیچیک از مردان همراه رسول خدا نبوده و پرستش نمی کرده است، همراه پیامبر بوده و با او خدا را عبادت می کرده است. ای مردم! او را برتری دهید که خدایش برتری داده است و به‌او روی آورید و بپذیرید که همانا خداوندش او را به‌امامت منصوب فرموده است. ای گروه مردم! همانا که علی از سوی خداوند امام است و خداوند هرگز توبهٔ کسی را که ولایت او را انکار کند نمی‌پذیرد و حتما هرگز او را نمی‌آمرزد و این برعهدهٔ خداوند است که نسبت به‌هرکس که با فرمانش مخالفت کند چنین رفتار فرماید و او را عذاب دردناك همیشگی دهد. پس بترسید از اینکه با من مخالفت کنید و به‌آتشی (دوزخ) در افتید که آتش‌گیرهٔ آن مردمان و سنگهایند و آماده شده‌است برای کافران.

ای مردم! به‌خدا سوگند که همهٔ پیامبران و فرستادگان پیش به‌من و ظهورم مژده داده‌اند و من خاتم پیامبرانم و حجت بر همهٔ آفریدگان، چه آنان که در آسمانهایند و چه آنان که در زمینها؛ و هر کس در این تردید کند کافر است، همچون کفر دورهٔ جاهلی نخستین؛ و هر کس در چیزی از این گفتار من شك کند، نسبت به همه چیز تردید کرده است و تردید کننده در این گفتار من در آتش است.

ای گروه مردم! خداوند با فضل و منت خود این موهبت و احسان را نسبت به‌من ارزانی داشته‌است و خدایی جز او نیست. همواره و در طول روزگار و به‌هر حال او را ستایشگر و سپاسگزارم.

ای گروه مردم! علی را برتری دهید که او پس از من از هر مرد وزنی افضل است. خداوند به‌پاس ما روزی فرو می‌فرستد و خلق را باقی می‌دارد. نفرین‌شده و مورد خشم و غضب خداوند است، هر کس که این گفتار مرا رد کند؛ و هر کس

بنگرد که برای فردای قیامتش چه چیزی پیش فرستاده‌است و از خدای بترسید که مخالفت کنید و همانا خداوند به‌آنچه می کنید آگاه است.

ای‌گروه مردم! در مورد قرآن تدبر کنید و آیات محکم آنرا نیکو بفهمید و از آیات متشابه پیروی مکنید و به‌خدا سوگند هرگز کسی دشواریها و تفسیر آن‌را برای شما روشن نمی کند، جز همین کس که من دست او را می‌گیرم و به‌سوی خود بر می آورم و بازویش را برمی‌افرازم و به‌شما اعلام می کنم که هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست، یعنی علی‌بن ابی‌طالب که برادر و وصی من است و ولایت او از سوی خداوند متعال بر من نازل شده‌است.

ای‌گروه مردم! همانا علی و فرزندان پاکیزهٔ من ثقل کوچکند و قرآن ثقل بزرگ است و هریك از دیگری خبر می‌دهد وموافق با اوست و این دو از یکدیگر هرگز جدا نمی‌شوند تا کنار حوض پیش من آیند. همانا که آنان امنای خداوند میان خلق خدایند و حکیمان الهی در زمین خدایند. هان بدانید که من رسالت خود را ادا کردم و تبلیغ کردم و به‌گوش شما رساندم و توضیح دادم و روشن ساختم. همانا که این فرمان را خداوند فرموده‌است و من از قول خدای عزوجل می گویم که کسی جز این برادر من امیر مومنان نیست و پس از من برای هیچکس جز او، امیری بر مومنان، حلال و روا نیست.

آنگاه پیامبر(ص) با دست خود بازوی علی راکه‌پایین‌تر از آن‌حضرت‌ایستاده بودگرفت وعلی را چنان بلند کرد که پاهایش کنار زانوان رسول خدا قرارگرفت وباز چنین فرمود که ای‌گروه مردم! این علی برادر و وصی من است وکسی است که پس از من شبان این امت است و خلیفهٔ من بر امت من است و جانشین من برای تفسیر کردن کتاب خداوند و فراخواننده به‌سوی خداوند و قرآن و عمل کننده به‌چیزی است که خداوند به‌آن راضی است و جنگ کننده با دشمنان خداوند است و به فرمانبرداری خداوند فرمان‌دهنده و از معصیت باز دارنده‌است. او جانشین رسول خدا و امیر مومنان و امام و راهنما به‌فرمان خداوند است و می گویم که به‌فرمان خداوند این گفتار مبدل نخواهدشد و می گویم: پروردگارا! دوست‌بدار آنکس را که او را دوست می‌دارد و دشمن‌بدار هر که را با او دشمن است، و هر کس که او را منکر شود لعنت فرمای و بر هر کس که با او ستیز می کند خشم بگیر. پروردگارا! تو خود فرمان امامت را برای علی نازل فرمودی و فضیلت او را چنان روشن کردی

که برای بندگان خویش با نصب او به‌امامت دین را کامل و نعمت خود را بر ایشان تمام فرمودی و برای آنان به‌آیین اسلام خشنود شدی و فرمودی: «و هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و او درآخرت از زیانکاران است.»[1] پروردگارا! من ترا گواه می‌گیرم که به‌درستی تبلیغ کردم.

ای‌گروه مردم! همانا که خداوند عزوجل دین شما را با امامت او تکمیل فرمود و هرکس او را و فرزندان مرا که از ذریهٔ اویند، تا روز رستاخیز و هنگام عرضه‌کردن اعمال به‌خداوند، به‌امامت نپذیرد و به‌آنان اقتدا نکند، همانا اعمال او سبك سنگ خواهدشد و نابود می‌شود و درآتش جهنم جاودانه است. نه عذاب از آنان تخفیف داده می‌شود و نه نظر رحمت برآنان می‌شود.[2]

ای‌گروه مزدم! این مرد از همهٔ شما مرا بیشتر یاری داده‌است و شایسته‌ترین مردم در رعایت حق خدای عزوجل و من بوده و هست و خدای و من از او خشنودیم و هیچ آیه‌یی که درآن بیان رضایت حق باشد نازل نشده‌است، مگر اینکه دربارهٔ اوست و خداوند هیچگاه خطاب ای‌کسانی که‌گرویده‌اند صادر نفرموده‌است، مگر اینکه او سر فصل آن خطاب است و خداوند در سورهٔ هل‌اتی گواهی به‌بهشت نداده است، مگر برای او و آنرا در موردکس دیگری جز او نازل نفرموده‌است و درآن سوره کسی جز او را نستوده است.

ای مردم! این ناصر دین خدا و دفاع‌کننده از رسول خداست و پرهیزگار پاك سرشت و راهنما و راهنمایی‌کننده‌است. پیامبر شما بهترین پیامبر و وصی شما بهترین وصی است.

ای مردم! ذریهٔ هر پیامبری از صلب اوست و ذریهٔ من از صلب علی است.

ای مردم! همانا ابلیس آدم(ع) را با حسد و رشك از بهشت بیرون‌کرد، شما بر او رشك مبرید که اعمال شما تباه و قدمهای شما لغزان شود. همانا آدم(ع) با اینکه برگزیدهٔ خداوند بود با یك ترك اولی به‌زمین فرستاده شد و این موضوع دربارهٔ شما چگونه خواهدبود؟ و حال‌آنکه شما نه تنها معصوم نیستید، بلکه برخی از شما دشمنان خدایند. همانا کسی جز بدبخت و شقی علی را دشمن نمی‌دارد و

---

۱. آیهٔ ۸۴ از سورهٔ سوم (آل‌عمران).
۲. آیهٔ ۸۸ از سورهٔ سوم (آل‌عمران).

کسی جز پرهیزگار او را دوست نمی‌دارد و کسی جز مومن مخلص به‌او ایمان نمی‌آورد. به‌خدا سوگند سورهٔ والعصر دربارهٔ علی نازل شده‌است.

ای مردم! من خدا را گواه‌گرفتم و پیام و رسالت او را به‌شما تبلیغ کردم و بر رسول چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

ای مردم! «از خدای بترسید چنانکه شایستهٔ ترسیدن از اوست، تا نمیرید مگر آنکه شما مسلمان باشید.»[1]

ای مردم! «ایمان بیاورید به‌خدا و رسول خدا و نوری که با او فروفرستاده شده‌است»، «پیش از آنکه چهره‌هایی را هلاك و نابود کنیم یا واژگونه سازیم.»[2]

ای مردم! پرتو از سوی خداوند متعال در من نهاده شده و سپس در علی و پس از او در نسل اوست تا مهدی قائم؛ یعنی همان‌کس که حق خدا و حق هر مومنی را اداء خواهدکرد، زیرا خداوند عزوجل ما را برای مقصران و ستیزه‌گران و مخالفان و خیانتکاران وگنهکاران و ستمگران و غاصبان همهٔ جهانیان حجت قرار داده‌است.

ای مردم! من رسول خدایم که پیش از من رسولان دیگر بوده‌اند. آیا اگر بمیرم یا کشته شوم می‌خواهید به‌پاشنه‌های خود برگردید؟ و اگرچنین کنید به‌خداوند هیچ زیانی نمی‌رسانید و خداوند به‌زودی شکرگزاران وشکیبایان را پاداش می‌دهد، و همانا علی موصوف به‌شکرگزاری وشکیبایی است و پس از او فرزندان من که از صلب اویند به‌این صفات موصوف هستند.

ای مردم! دربارهٔ اسلام خود به‌خداوند منت منهیدکه در نتیجه خداوند برشما خشم‌گیرد و عذابی از نزد خود به‌شما رساند. همانا که خدایت درکمینگاه است. ای مردم! پس از من پیشوایان و امامانی به‌زودی خواهندبودکه مردم را به‌آتش فرامی‌خوانند و روز رستاخیز یاری‌کرده نخواهندشد. ای مردم! خداوند و من از آنان بیزاریم و همانا آنان و یاران و شیعیان و پیروان ایشان در پست‌ترین طبقهٔ دوزخند و بسیار بد جایگاهی است برای متکبران. همانا من امامت را به‌صورت وراثت تا روز رستاخیز در اعقاب خود به‌ودیعه می‌سپرم و به‌تحقیق آنچه را باید تبلیغ‌کنم تبلیغ‌کردم و این حجت است برای هر حاضر و غایب و بر هر کس چه

۱. بخشی از آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ سوم (آل‌عمران) است.
۲. بخش اول، بخشی از آیهٔ ۸ سورهٔ شصت و هشتم است و بخشی از آیهٔ ۱۵۷ سورهٔ اعراف. بخش دوم، بخشی از آیهٔ ۴۷ سورهٔ نساء است. م.

در اینجا حاضر است و چه حاضر نیست و هنوز متولد نشده‌است. همانا شاهدان به غایبان تبلیغ کنند و پدران به‌فرزندان تا روز قیامت تبلیغ کنند، و به‌زودی این موضوع را غصب می‌کنند و به‌صورت پادشاهی درمی‌آورند و در آن صورت «ای گروه جن و انس! به‌زودی به‌حساب شما می‌رسیم. و خداوند بر شما شراره‌های آتش و مس گداخته فرومی‌فرستد، تا هیچ نصرت و نجاتی نیابید.»[1] ای مردم! خدای عزوجل چنان‌نیست که شما را واگذارد «بر آنچه که بر آن هستید، تا آنکه به‌آزمایش، بدسرشت را از پاك سرشت جداسازد و خداوند شما را بر سرغیب آگاه نمی‌سازد.»[2]

ای مردم! هیچ قریه‌یی نیست مگر آنکه خداوند ساکنان آن‌را به‌سبب تکذیبی که می‌کنند هلاك می‌کند و آنان ستمگرند و خداوند این موضوع را در کتاب خود ذکر فرموده‌است و این امام و ولی شماست و او وعدهٔ خداوند است و خدای وعدهٔ خود را راست می‌فرماید. ای مردم! پیش از شما بیشتر گروههای نخستین گمراه شدند وخداوند همچنان‌که پیشینیان را نابود ساخت، دیگران را هم نابود می‌فرماید. ای مردم! خداوندمرا به‌امر و نهی‌فرمان‌داده است‌ومن‌هم آن‌را برعهدهٔ علی‌می‌گذارم موضوع امر و نهی‌ازسوی خدای عزوجل برعهدهٔ علی است. بنابراین فرمانش را بشنوید و از هرچه نهی می‌کند خودداری‌کنید و به‌خواستهٔ اوکارکنید و راههای گوناگون شما را از راه او پراکنده نکند. همانا من راه و صراط مستقیم خدایم که به‌شما فرمان به‌اطاعت او داده‌است و پس از من علی و پس از او فرزندان من که از صلب اویند امامانی هستندکه به‌حق حکم می‌کنند و به‌آن توسل می‌جویند و سپس پیامبر سورهٔ «فاتحةالکتاب» را تلاوت فرمودند وگفتند: این سوره در مورد من و ایشان نازل شده‌است و عموم و خصوص آن به‌ایشان بستگی دارد و آنان همان‌اولیای خداوندندکه نه بیمی برایشان است و نه اندوهگین می‌شوند. همانا حزب خدا همانان رستگاران و چیرگانند و همانا دشمنان علی، آنان بدبختان و سرکشانند و آنان برادران شیطانهایندکه برخی به‌برخی دیگر سخنان فریبنده و غرور را الهام می‌کنند، و همانا دوستداران ایشان همان مومنانی هستندکه خداوند درکتاب خود آنان را یادکرده و چنین فرموده‌است: «(ای رسول) هرگز مردمی را که به‌خدا و روز قیامت ایمان‌آورده‌اند نخواهی یافت‌که دوستی‌کنند با کسی‌که با خدا و رسول

---

۱. آیات ۳۱ و ۳۵ سورهٔ پنجاه و پنجم (الرحمن).
۲. بخشی ازآیهٔ ۱۷۹ سورهٔ سوم.

او دشمنی می‌کند.» و همانا دوستداران ایشان آنانی هستند که خدای عزوجل ایشان را چنین وصف فرموده‌است: «آنان که ایمان به‌خدا آورده‌اند و ایمان خود را به ستم نیالوده‌اند؛ برای آنان ایمنی است و آنان هدایت یافتگانند.»[1] همانا دوستداران آنان کسانی هستند که در کمال امان وارد بهشت می‌شوند و فرشتگان به‌آنان سلام می‌دهند و می‌گویند: پاك شدید، جاودانه وارد بهشت شوید. همانا دوستداران ایشان کسانی هستند که خدای عزوجل دربارهٔ آنان فرموده‌است: «بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.»[2] و دشمنان آنان کسانی هستند که به‌دوزخ می‌افتند و دشمنان ایشان کسانی هستند که آوای جهنم را درحالی که فوران می‌کند می‌شنوند و دوزخ را هیاهوست، چه هر امتی برآن وارد می‌شود قوم (هم‌کیشان) خود را لعنت می‌کند. دشمنان ایشان کسانی هستند که خدای عزوجل دربارهٔ‌شان فرموده‌است: «هر فوجی از ایشان که در دوزخ می‌افتند، خزانه‌داران آن از ایشان می‌پرسند: آیا برای شما بیم‌دهنده نیامده‌است؟»[3] همانا دوستداران ایشان کسانی هستند که از پروردگار خود در نهان بیم دارند و برای آنان آمرزش و پاداش بزرك است.

ای مردم! دشمن ما کسی است که خدایش نکوهش و نفرین فرموده‌است و دوستدار ما کسی است که خدایش ستوده و دوست می‌دارد.

ای مردم! همانا من بیم‌دهنده‌ام و علی هدایت‌کننده است.[4]

ای مردم! من پیامبرم و علی وصی من است و همانا مهدی قائم که خاتم امامان است از ماست. اوست که دین را آشکار می‌سازد و از ستمگران انتقام می‌گیرد. همانا که او گشاینده و ویرانگر دژهاست و اوست که تمام فرقه‌های مشرکان را می‌کشد. او انتقام خون همهٔ اولیای خدا را می‌گیرد. او ناصر دین خداوند است او از دریاهای ژرف به‌دست خویش آب برمی‌دارد. او فضل و فضیلت را به‌هر کس به اندازهٔ سهم او می‌بخشد و نسبت به‌هر نادان به‌اندازهٔ نادانی او. همانا که او برگزیده و گزینهٔ خداوند است. همانا که او وارث همهٔ علوم و آگاه و چیره به‌همهٔ

۱. آیهٔ ۸۲ سورهٔ ششم (انعام).
۲. بخشی از آیهٔ ۴۰ سورهٔ چهلم (مومن).
۳. آیهٔ ۸ از سورهٔ شصت و هفتم (ملك).
۴. اشاره به‌آیهٔ نهم سورهٔ سیزدهم (رعد) است که به‌نقل بسیاری از منابع اهل سنت چون مستدرك حاكم وتفسیر طبری وتفسیر فخررازی هم به‌این موضوع تصریح شده‌است.م.

آن است. اوست که از خدای خود خبر می‌دهد و امور مربوط به‌ایمان را خبر می‌دهد؛ او راهنمای استوار است. کارها به‌او تفویض شده‌است. اوست که همهٔ کسانی که پیش از او بوده‌اند به‌وجود او مژده داده‌اند. او حجت باقی خداوند است و پس از او حجتی نیست و حق فقط همراه اوست و نور و پرتوی جز پیش او نیست. هیچکس بر او چیره و پیروز نمی‌شود و همانا که او ولی خدا در زمین خدا وحکم خدا میان خلق خداست و امین خدا در نهان و آشکار است.

ای مردم! برای شما روشن کردم و فهماندم و این علی است که پس از من به‌شما می‌فهماند. همانا اکنون پس از پایان خطبه‌ام شما را فرامی‌خوانم که نخست دست بیعت به‌من دهید و ضمن دست نهادن در دست من به‌ولایت او اقرار کنید و پس از آن دست در دست او نهید. همانا من با خداوند بیعت کردم و علی با من بیعت کرد و من از سوی خداوند عزوجل از شما برای او بیعت می‌گیرم «و هر کس پیمان شکند همانا پیمان خویش را شکسته است.»[1]

ای مردم! همانا حج و عمره از شعائر خداوند است. «وهر کس حج یا عمره گزارد...» تا آخر آیه؛ ای مردم! حج بگزارید که اهل هیچ خانه‌یی حج نمی‌گزارند مگر اینکه بالیده می‌شوند و افزون می‌گردند و اهل هیچ خانه از حج رویگردان نمی‌شوند مگر اینکه پریشان و پراکنده می‌شوند.

ای مردم! هیچ مومنی در موقف عرفات وقوف نمی‌کند مگر اینکه خداوند گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد و پس از انقضای حج، بررسی اعمال آیندهٔ او را از نو شروع می‌کنند.

ای مردم به‌حاجیان از سوی خداوند کمك می‌شود. هزینهٔ آنان جبران می‌شود و خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌سازد.

ای مردم! حج خانهٔ خدا را درحالیکه ازلحاظ امور دینی واندیشیدن و دانستن احکام آن درحد کمال باشید انجام دهید و از مشاهد حج برمگردید مگر آنکه توبه کرده و خود را ازگناه باز دارید.

ای مردم! نماز را بپا دارید و زکات را همانگونه که خدای عزوجل به شما فرمان داده است بپردازید و اگر روزگاری برای شما پیش‌آمد که برخی از امور را

---

۱. بخشی ازآیهٔ ۱۰ سورهٔ چهل و هشتم (فتح).

فراموش یا در موردآن کوتاهی کنید، علی ولی شما خواهد بود و برای شما روشن کننده است. همین علی که خداوند عزوجل او را پس از من به امامت منصوب فرموده و او را از من و مرا از او آفریده است. از هر چه بپرسید به شما خبر می‌دهد و آنچه را ندانید برای شما بیان و روشن می‌کند. همانا امور حلال و حرام بیش از آن است که بتوانم در یک جلسه برای شما بشمارم و معرفی کنم و اکنون به من فرمان داده است که از شما بیعت بگیرم. و دست پیمان دهید که آنچه را از سوی خداوند در مورد علی ـ که امیرالمومنین است ـ ابلاغ کردم، بپذیرید و هم در مورد امامان پس از او که از من و اویند فرمانبردار باشید و مهدی قائم(ع) میان ایشان است که به حق تا روز قیامت حکم می‌کند.

ای مردم! هر کار حلالی که شما را به انجام‌آن راهنمایی کرده‌ام و هر کار حرامی که شما را از انجام‌آن باز داشته‌ام همانگونه است و من هرگز از آن بر نمی‌گردم و تبدیل نمی‌کنم. هرآینه این موضوع را به یاد داشته باشید و آنرا مبدل مسازید. باز هم سخن خود را تکرار می‌کنم که نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و امر به‌معروف و نهی از منکر کنید و اکنون مهمترین امر به‌معروف این است که به این گفتار من در مورد ولایت علی عمل بسنده کنید و آنرا به‌کسانی که اینجا حاضر نیستند تبلیغ کنید و به‌آنان امر کنید آنرا بپذیرند و آنان را از مخالفت با این امر باز دارید، که این فرمانی از سوی خدای عزوجل و من است.

ای مردم! قرآن برای شما بیان‌کرده که امامان پس از علی از میان فرزندان و اعقاب اویند و من هم به شما شناساندم که آن امامان از نسل علی و منند، آنجا که خدای عزوجل می‌فرماید: «وجعلها کلمة باقیة فی‌عقبه» (وآنرا در ذریهٔ خود تا قیامت، کلمهٔ باقی‌گردانید.)[1] و هرگز تاهنگامی که به‌آن دو (قرآن و امامان) تمسک جویید، گمراه نخواهید شد.

ای مردم! پرهیزگاری، پرهیزگاری! و از قیامت بترسید که خداوند فرموده است: زلزلهٔ قیامت چیزی سخت بزرگ است. مرگ و حساب و موازین و

۱. بخشی از آیهٔ ۲۸ سورهٔ چهل و سوم (زخرف). در تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی و تبیان طوسی و مجمع‌البیان طبرسی به‌این موضوع اشاره شده‌است. صدوق در معانی الاخبار، ص ۱۳۱، چاپ حوزه، در همین مورد روایتی‌آورده و در تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۲۸، به‌تفصیل بحث شده‌است. م.

حساب پس دادن در پیشگاه پروردگار جهانیان و پاداش وشکنجه رافرایادآورید. هر کس نیکویی آورد رستگاراست وهرکس گناه آورد اورادر بهشت بهره‌ونصیبی نیست.

ای مردم! شما بیش ازآن هستیدکه در یک جلسه بتوانید با من دست دهید و بیعت کنید و خدای عزوجل فرمان داده است که نخست از شما اقرار زبانی بگیرم که در مورد امیرالمومنین علی و امارت او و امامانی که پس از او می‌آیند و از نسل من و اویند اقرارکنید و به شماگفتم و اعلام کردم که ذریهٔ من از صلب اویند. اکنون همگان بگویید: ما شنوا و فرمانبردار و پذیرا و خشنود به‌آن چیزی هستیم که از سوی پروردگارمان که پروردگار تو نیز هست در مورد علی و فرزندانش ابلاغ کردی و در این بادل و جان و دست و زبان بیعت می‌کنیم و بر این بیعت زندگی می‌کنیم و می‌میریم و بر انگیخته می‌شویم. آنرا تغییر و تبدیل نمی‌کنیم و درآن شک وتردید روا نمی‌داریم وازاین عهدبرنمی‌گردیم و پیمان نمی‌شکنیم و ازخداوند و امیرالمومنین علی و فرزندانش حسن وحسین که امامند و از صلب علی و ذریهٔ تو می‌باشند اطاعت می‌کنیم. ومن منزلت ومقام حسن وحسین را در پیشگاه‌خدایم و خودم به شما اعلام‌کردم ورساندم و هماناآن دو سرورجوانان‌بهشتند وآن دو پس از پدرشان امامند و پیش ازآنکه علی پدرآن دو باشد، من پدر ایشانم. اکنون بگویید: از خدای فرمانبرداریم و در این مورد با تو و علی و حسن و حسین و دیگر امامان که‌گفتی عهد و پیمان می‌دهیم و این پیمان‌که برای علی(ع) می‌گیری از دل و جان و دست و زبان رضایت می‌دهیم و اگر بتوانیم دست بیعت هم می‌دهیم(دست دردست او می‌گذاریم)، وگرنه با زبان اقرار می‌کنیم وهرگز به فکر تغییرآن نخواهیم بود و در دل خود خیال بازگشت ازآنرا نخواهیم داشت و خدا را در این باره‌گواه می‌گیریم و خداوند بسنده‌ترگواه است و تو و همهٔ‌کسانی راکه‌باید از ایشان اطاعت کرد، چه‌آشکار باشند و چه نهان و فرشتگان و لشگرهای خدا راگواه می‌گیریم و خداوند از هرگواهی بزرگتر است.

ای مردم! چه می‌گویید؟ همانا خداوند دانندهٔ هرسخن و اندیشهٔ نهانی همگان است. هرکس رهنمون شده است به سود خویش رهنمون شده و هرآنکس‌گمراه شود به زیان خودگمراه شده است و هرکس بیعت‌کند با خدا بیعت‌کرده است و دست خدا بر فراز دست ایشان است.

ای مردم! از خدا بترسید و با علی‌که امیرالمومنین است و حسن و حسین و

دیگر امامان که کلمهٔ طیبهٔ باقیه هستند بیعت کنید. خدای هر که را غدر کند نابود فرماید و بر هر کس و فـا کنـد مهـر و محبت فرماید:و هر کس پیمان شکند، همانا به زیان خویش شکسته است.

ای مردم! آنچه راکه برای شماگفتم بگویید و به علی به‌امیری بر مومنان سلام دهید و بگویید:«شنیدیم و اطاعت کردیـم. خـواهان آمرزش تو هستیم پروردگارا. بازگشت به‌سوی تو است.» و بگـویید: «سپاس خداوندی راکه ما را به این هدایت کرد و اگر خدایمان هدایت نمی کرد، خود هدایت نمی‌شدیم.»

ای مردم! همانا فضائل علی‌بن ابی‌طالب نزد خداوند عزوجل است و آنها را در قرآن نازل فرمـوده است و بیش از آن است که بتوانـم در یک جلسه بیان کنم و هر کس از آن به شما خبر داد و آنرا می‌شناخت او را تصدیق کنید.

ای مردم! هر کس از خـداوند و رسول او و علی و امـامانی که‌گفتم اطاعت کند، همانا به فوز بزرگ رسیده است.

ای مردم! کسانـی که به بیعت با او پیشی‌گیرند و به دوستی ورزیـدن و سلام دادن به او و به امـارت مومنان سبقت بجویند، آنان بهره‌مندان در بهشتهای پر نعمتند.

ای مردم! چیزی را بگویید که خداوند از آن خشنود باشد و اگر شما و همهٔ کسان که در زمینند کـافـر شویـد هـرگز هیچ زیـانی بـه خداوند نخواهـد رسید. پروردگارا مومنان را بیامرز و بر کافـران خشم بگیـر و سپاس خداوند پروردگار جهانیان را.

دراین هنگام مردم با صدای بلندگفتند: آری، فرمان خدا و رسولش را شنیدیم و با جان و دل و دست و زبان فرمانبرداریم و بـرای بیعت و دست در دست نهـادن پیش پیامبر و علی هجوم آوردند. نخستین کسان که با رسول خدا بیعت کردند، خلیفهٔ اول و دوم بودند و پس از آن دو دیگر مهاجـران و انصار و مـردم به‌ترتیب قـدر و منزلت خویش همگـان بیعت کردنـد. آنگاه نماز ظهـر و عصر پیوسته به‌یکـدیگر گزارده‌شد و شب هم نماز مغرب و عشا را پیوسته‌گزاردند و سه روز مدت بیعت و دست بر دست دادن طول کشید؛ و هـرگاه‌گروهـی بیعت‌می کردند، رسول خدا می‌فرمودند: سپاس خداوندی را که ما را بر همهٔ مردم فضیلت داده‌است.[1]

۱. این حدیث با همین تفصیل و با اختلافات لفظی و کـم و بیشی‌هایـی در احتجاج ←

عبدالرحمن بن‌سمره[1] می‌گوید: به‌پیامبرعرض کردم مرا به‌راه نجات راهنمایی کنید. فرمودند: ای پسر سمره! هرگاه آراء مختلف و پراکنده‌شد، بر تو باد بـه‌علی بن ابی‌طالب که او امام امت من و خلیفهٔ من پس از من برهمگان است. او فاروقی است که میان حق و باطل را تشخیص می‌دهد. هرکس از او بپرسد پاسخش می‌دهد و هرکس از او راهنمایی بخواهد راهنمائیش می کند و هرکس از او طلب حق کند آنرا می‌یابد و هرکس خواهان هدایت باشد آنرا در محضر علی خواهدیافت و هـر آنکس به‌او پناه برد پناهش می‌دهد و هرآنکس به‌او متوسل شود نجاتش می‌دهد و هرآنکس از او پیروی کند هدایتش می کند. ای پسر سمرة! هرکس تسلیم او بـاشد و او را دوست بدارد به‌سلامت می‌ماند و هرکس بر ضد او بـاشد و بـا او دشمنی ورزد نابود می‌شود. ای پسر سمره! همانا علی از من است و روح او از روح من و سرشت او از سرشت من است. او برادر من و من برادر اویـم و او شوهـر دخترم فاطمه سرور همهٔ زنان گذشته و آیندهٔ جهانیان است و همانا دو امام امت مـن که دو سرور جوانان اهل بهشتند از اویند، یعنی حسن و حسین؛ و نه تن از فرزندان حسین که نهمی آنان قائم امت مـن است و زمین را انبـاشته از عـدل و داد خواهـد کرد همانگونه‌که انباشته از ظلم و ستم شده‌باشد.[2]

ابن‌عباس می‌گوید پیامبر(ص) چنین فرمودند:

ای مردم! هیچکس از خداوند نیکوگفتارتر و راست سخن‌تـر نیست. همانا پروردگار شما جل‌جلاله، به‌من فـرمان داده‌است که علـی را نشانهٔ هـدایت و امام و

ـــــــ

ـــ احمدبن علی طبرسی از محدثان قـرن ششم هجـری آمده‌است و به‌نقل از آن در صفحات ۲۰۱ تا ۲۱۸ جلد ۳۷ بحارالانوار چاپ دارالکتب الاسلامیه آمده‌است و به‌نقل مرحـوم علامهٔ مجلسی در کشف‌الیقین علامهٔ حلی، دانشمند بزرگ قـرن هفتم و به‌نقل از طبری در کتاب صراط‌المستقیم علی‌بن یونس بیاضی دانشمند قـرن نهم هجری آمـده‌است و بـرای اطلاع بیشتر به‌صفحهٔ ۲۱۸ جلد ۳۷ بحار مراجعه فرمایید. چـون در متن روضةالـواعظین غلطهای چاپی فراوان است، در ترجمه از بحار و احتجاج استفاده شد. م.

۱. عبدالرحمن بن سمرة‌بن حبیب: نـامش عبدالکعبه بـود، پیامبر(ص) به‌عبدالـرحمن تغییر دادند. روز فتح مکـه مسلمان شد. بـرای اطـلاع بیشتر از شرح‌حـالش، رك. به: اسدالغابه، ابن اثیر، صفحهٔ ۲۹۸، جلد ۳. م.

۲. در صفحهٔ ۱۷ امالی صدوق و صفحهٔ ۲۶ امالی همراه با ترجمهٔ فارسی آقای کمره‌یی، چاپ اسلامیه، ۱۳۵۵ شمسی آمده‌است. م.

خلیفه و وصی خود برای شما قراردهم و برای خودم او را برادر و وزیر قرار دهم.

ای مردم! همانا پس از من علی دروازهٔ هدایت و فراخواننده به‌سوی خدای من است و او صالح مومنان است و چه‌کسی نیکوگفتارتر است از کسی که به‌سوی خدا فراخواند وکارنیکو کند و بگوید من از مسلمانانم. ای مردم! علی از من است و فرزندانش فرزندان منند او همسر حبیبهٔ من است. فرمان او فرمان من و نهی او نهی من است. ای مردم! بر شما باد فرمانبرداری از او و پرهیز از سرکشی ازفرمان اوکه فرمانبرداری از او، فرمانبرداری از من وسرپیچی از او، سرپیچی از من‌است. ای مردم! همانا علی صدیق و فاروق و محدث این امت است و هارون و یوشع و آصف و شمعون این امت و دروازهٔ غفران و آمرزش وکشتی رستگاری و طالوت و ذوالقرنین این امت است. ای مردم! او مایهٔ‌آزمون همگان و حجت بزرك وآیت عظمای خدا و امام اهل دنیا و دستگیرهٔ مورد اعتماد است. ای مردم! علی همراه حق و حق همراه علی و زبان اوست. ای مردم! علی تقسیم‌کنندهٔ‌آتش است. هیچ دوستدار او به‌جهنم درنمی‌افتد و هیچ دشمن او ازآن رهایی نمی‌یابد و او تقسیم کنندهٔ بهشت است. هیچ دشمن او وارد بهشت نمی‌شود و هیچ دوست او ازآن کنار رانده نمی‌شود.[۱]

ای مردم! ای اصحاب من! همانا‌که برای شما خیرخواهی‌کردم، ولی شما خیرخواهان را دوست ندارید. من سخن خود را می‌گویم و برای خود و شما از خداوند طلب‌آمرزش می‌کنم.

ابن‌عباس می‌گوید، پیامبر(ص) فرموده‌اند: ولایت علی‌بن ابی‌طالب ولایت خداوند است و دوستی او عبادت خداست و پیروی‌کردن از او فریضهٔ الهی است و دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند. نبرد با او نبرد با خدا و تسلیم بودن برای او تسلیم‌بودن به خداست.[۲]

امیرالمومنین فرموده‌است: من حجت خدا و خلیفهٔ خدا و صراط و باب خدا و خازن علم خدا و مؤتمن سر خدا و امام همهٔ مردم پس از بهترین مردم محمد(ص)

۱. در صفحهٔ ۳۱ امالی صدوق، همراه با ترجمهٔ‌آقای کمره‌یی آمده‌است. م.
۲. رك به: پاورقی صفحهٔ بعد.

که نبی رحمت است هستم و بر او و آل او درود و سلام باد.[1]

و نیز فرموده‌است: به‌حضور پیامبر که در مسجد قبا بودند و تنی چند از اصحابش حضور داشتند رفتم. چون چشم پیامبر(ص) به‌من افتاد چهره‌اش شاد شد و چنان لبخند زد که درخشش و سپیدی دندانهای ایشان را دیدم و سپس فرمود: ای علی! پیش من بیا، پیش من بیا، و همچنان مرا نزدیك خویش فرا می‌خواند، آنچنان که متصل به‌ایشان نشستم. آنگاه روی به‌یاران خود کرد و فرمود: ای یاران من! بدانید که علی از من و من از علی هستم. روح او از روح من و سرشت او ازسرشت من است. او برادر و وصی من است و در زندگی و پس از مرگ من خلیفهٔ من است. هرکس از او فرمان برد از من فرمان برده‌است و هرکس با او موافقت کند با من موافقت کرده است و هرکس با او مخالفت کند با من مخالفت کرده است.[2]

ابن‌عباس می‌گوید، پیامبر فرموده‌اند: هرکس شاد می‌شود که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشت عدن به‌جایگاه من درآید که درختی است که خدایش غرس فرموده‌است و به‌آن بگوید باش و باشد، به‌راستی دوستدار علی‌بن ابی‌طالب باشد و سپس نسبت به‌اوصیایی که از فرزندان اویند دوستدار باشد که آنان عترت منند و از سرشت من آفریده شده‌اند. من از افراد امت خود که دشمن و منکر فضل ایشان باشند و پیوند مرا با ایشان قطع کنند، به‌خدا شکایت می‌کنم؛ و به‌خدا سوگند می‌خورم که پس از من پسرم حسین را خواهند کشت. خداوند شفاعت مرا به‌ایشان نرساند.[3]

عایشه می‌گوید: در حضور رسول خدا بودم. علی‌بن ابی‌طالب (ع) آمد و پیامبر فرمود: این سرور عرب است. گفتم: ای رسول خدا! مگر تو سرور عرب نیستی؟ فرمود: من سرور فرزندان آدمم و علی سرور عرب است. گفتم: معنی آن چیست؟ فرمود: یعنی کسی که اطاعت از او همچون اطاعت از من واجب است.[4]

---

۱ تا ۴ و ۲ از صفحهٔ قبل. همهٔ این موارد با ذکر سلسلهٔ اسناد درصفحات ۳۶،۳۵،۳۲ و۳۹ امالی صدوق همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است و برای اطلاع بیشتر در مورد شمارهٔ ۴ به‌صفحهٔ ۹۷ جلد ۲ فضائل‌الخمسه مراجعه فرمایید که از منابع مختلف اهل سنت نقل شده‌است. م.

پیامبر(ص) به‌علی(ع) فرمودند: ای علی! منزلت و نسبت تو به‌من چون منزلت هبة‌الله شیث به‌آدم و سام به‌نوح و اسحاق به‌ابراهیم و هارون به‌موسی و شمعون به‌عیسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست. ای علی! تو وصی و خلیفهٔ منی و هرکس وصایت و خلافت ترا انکار کند از من نیست و من هم از او نیستم و خود روز رستاخیز دشمن اویم. ای علی! تو از همهٔ امت من در فضل برتری و پیش از همه‌شان مسلمان شده‌ای و دانش تو از همه‌شان بیشتر و بردباری تو از همه افزون‌تر و قلب تو از همه شجاع‌تر و کف تو از همه بخشنده‌تر است. ای علی! تو پس از من امام و امیر و صاحب و وزیری و میان امت من برای تو مانندی نیست. ای علی! تو تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخی با دوستی تو نیکان از تبهکاران شناخته می‌شوند و میان بدان وگزیدگان و مومنان وکافران تمیز داده‌می‌شود.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: امامان پس از من دوازده تن هستند. نخستین ایشان تویی و آخر ایشان قائم است که خدای تعالی به‌دست او خاوران و باختران زمین را می‌گشاید.[2]

امام باقر(ع) فرموده‌است: گروهی از یهودیان مسلمان شدند که از جملهٔ ایشان عبدالله‌بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا بودند. آنان به‌حضور پیامبر آمدند وگفتند: ای پیامبر خدا! موسی(ع) به‌یوشع‌بن نون وصیت کرد. وصی شما و ولی ما پس از شما کیست؟ این آیه نازل شد: «هرآینه ولی شما خداوند و رسول اوست وکسانی که ایمان آوردند. آنان که نماز را برپا می‌دارند و درحالی که در رکوع هستند زکات (صدقه) می‌پردازند.» آنگاه پیامبر(ص) به‌آنان فرمود برخیزند. برخاستند و به‌سوی مسجد آمدند. در همان حال فقیری از مسجد بیرون آمد. پیامبر پرسیدند: ای مرد! آیا کسی به‌تو چیزی داد؟ گفت: آری، این انگشتری را به‌من دادند. رسول خدا پرسیدند: چه‌کسی آنرا به‌تو داد؟ گفت: این مرد که در حال نمازگزاردن است. پیامبر پرسیدند: در چه حالی به‌شما این انگشتری را داد؟ گفت: در حال رکوع بود. پیامبر(ص) تکبیر فرمود و اهل مسجد تکبیر گفتند و

---

۱. این حدیث هم با سلسلهٔ اسناد از امام صادق(ع) در صفحهٔ ۴۶ ترجمهٔ امالی صدوق آمده‌است. م.

۲. با ذکر سلسلهٔ اسناد در کمال‌الدین و عیون‌اخبارالرضا و امالی صدوق و به‌نقل از این سه‌کتاب در صفحهٔ ۲۲۶ جلد ۳۶ بحارالانوار، چاپ دارالکتب الاسلامیه آمده‌است. م.

پیامبر(ص) فرمودند: علی‌بن ابی‌طالب پس از من ولی شماست. آنان گفتند: خشنودیم به‌اینکه خداوند پروردگار ما و اسلام‌آیین ما و محمد پیامبر ما و علی‌بن ابی‌طالب ولی ما باشد و خداوند این‌آیه را نازل فرمود: «هرکس خدای و رسول او و کسانی را که‌گرویده‌اند ولی خود بداند، همانا که حزب خدا همانان چیرگانند.»[1]

رسول خدا(ص) روز غدیرخم چنین فرمودند: بهترین اعیاد و جشنهای امت من همین روز است که خداوند متعال به‌من فرمان داد که برادرم علی‌بن ابی‌طالب را برای ملت خود منصوب کنم که پس از من به‌وسیلهٔ او رهنمون شوند و آن روزی است که خداوند دین را کامل و نعمت خویش را بر امت من تمام فرمود و برای آنان اسلام را برگزید و به‌آن خشنودگردید. ای مردم! همانا علی از من و من از علی هستم و او از سرشت من آفریده شده و او پس از من امام خلق است و برای آنان هرگونه اختلافی را که در سنت من داشته‌باشند روشن و بیان می‌کند و او امیر مومنان و پیشوای سپید چهرگان و زنبور عسل دین و برگزیدهٔ اوصیا و همسر برترین زنان جهانیان و پدر امامان راهنماست.

ای مردم! هرکس علی را دوست بدارد، همانا من او را دوست می‌دارم و هر کس علی را دشمن بدارد، من دشمنش می‌دارم. هرکس به‌علی بپیوندد، من به‌او می‌پیوندم و هرکس از علی ببرد، من از او می‌برم و هرکس به‌او ستم روا دارد، من به‌او ستم روا می‌دارم و هرکس با او دوستی ورزد، من با او دوستی می‌ورزم و هر کس با علی ستیزه کند، من با او ستیزه می‌کنم.

ای مردم! من شهر دانشم و علی دروازهٔ آن است و نمی‌توان به‌شهر درآمد مگر از دروازهٔ آن و دروغ می‌گوید هرکس تصور کند که مرا دوست می‌دارد در حالی که علی را دشمن بدارد.

ای مردم! سوگند به‌کسی که مرا به‌پیامبری مبعوث کرده‌است و از همهٔ خلق برگزیده‌است، من علی را امام و پیشوا برای امت خود در زمین نصب نکرده‌ام مگر اینکه خداوند نامش را در آسمانهای خود بلندمرتبه و اعلام فرموده و ولایت او را

---

۱. با اندك اضافه‌یی درآخر حدیث، در امالی شیخ صدوق و به‌نقل از آن در صفحهٔ ۱۸۳ جلد ۳۵ بحارالانوار، چاپ مکتبةالاسلامیه آمده‌است. م.

برفرشتگانش واجب ساخته است.[۱]

ابوسعید خدری می‌گوید: روز غدیرخم پیامبر(ص) نخست فرمان دادند منادی ندا دهد که همگان جمع شوند و آنگاه دست علی(ع) را گرفته و فرمودند: پروردگارا! هرکس من مولای اویم این علی مولای اوست. خداوندا! دوست‌بدار هرکس علی را دوست دارد و دشمن بدار هرکه او را دشمن می‌دارد.[۲]

در این هنگام حسان‌بن ثابت گفت: ای رسول خدا! آیا دربارهٔ علی شعری بگویم؟ فرمود: آری، بگو و او چنین سرود:

«روز غدیر پیامبر ایشان‌آنان را ندا داد درکنار غدیرخم و پیامبر چه نیکو منادیی است. به‌آنان فرمود: مولا و ولی شما کیست؟ همگی بدون اینکه ستیزه‌یی آشکار شود گفتند: پروردگارت مولای ماست و تو خود ولی مایی و در تمام روزگار در میان ما در این مورد سرکشی نخواهی یافت. پیامبر به‌علی فرمود: ای علی! برخیز که من ترا پس از خود به‌امامت و راهنمایی برگزیدم. هرکس من مولای اویم این علی ولی اوست و همگان برای او یاران راست و درست باشید و سپس چنین دعا فرمود که پروردگارا! دوستدار علی را دوست‌بدار و با هرکس که با او دشمن باشد دشمن باش.»[۳]

شیخ ادیب علی‌بن احمد فنجکردی در این باره چنین سروده است:[۴]

«غدیرخم را انکارمکن که همچون‌آفتاب تابان و بلکه از آن هم‌آشکارتر

---

۱. با ذکر سلسلهٔ اسناد از قول حضرت صادق(ع) بدون هیچگونه تغییر و تبدیلی در صفحهٔ ۱۲۴ ترجمهٔ امالی صدوق به‌قلم آقای کمره‌یی چاپ ۱۳۵۵ خورشیدی آمده‌است. است. ضمناً برای اطلاع از منابع حدیث «انا مدینةالعلم و علی بابها» درکتابهای اهل سنت به‌صفحات ۲۴۸ تا ۲۵۰ جلد دوم‌کتاب فضائل‌الخمسه مراجعه فرمایید. م.

۲. برای اطلاع بیشتر ازنمونه‌های دیگری از این روایت و به‌نقل گروهی از بزرگان اصحاب به‌صفحات ۳۴۹ تا ۳۸۴ جلد اول‌کتاب فضائل‌الخمسه مراجعه فرمایید. م.

۳. این ابیات در صفحهٔ ۵۷۴ ترجمهٔ امالی صدوق همراه با متن عربی، با اختلاف لفظی اندکی و تفاوت در دو بیت‌آمده‌است. در منابع اهل سنت در صفحهٔ ۸۱ مناقب اخطب خوارزم، درگذشتهٔ ۵۶۸ قمری و صفحهٔ ۳۳ کتاب تذکرةالخواص سبط ابن‌الجوزی آمده‌است. م.

۴. این شاعر خراسانی‌که از «پنج کرد» نیشابور است، معاصر فتال و درگذشتهٔ ۵۱۳ هجری قمری است. همین ابیات او و ابیات دیگر و ابیاتی‌که به‌قیس‌بن سعد نسبت داده شده، در صفحهٔ ۱۵۶ جلد ۸ اعیان‌الشیعه، چاپ جدید، ۱۴۰۳ قمری، بیروت، آمده‌است.م.

است. آنچه که با اسناد درست به‌بهترین مردم یعنی احمد(ص) می‌رسد انکار نمی‌شود. در آن روز امامت و جمال و جلال حیدر آشکار شد و تا روز رستاخیز باقی خواهد بود. شایسته‌ترین مردم برای اینکه او را به‌ولایت بپذیرند مرتضی است؛ کسی که باید احکام اسلام را از او فراگرفت و آموخت.»

و همین شاعر ادیب می‌گوید:

«پروردگاری که دیروز بصره را برای ما گشود، ما را بسنده است و سخن بسیار است. علی امام ما و امام دیگران است و قرآن در این باره نازل شده‌است. روزی که پیامبر فرمود هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، روزی نامور است.»

قیس‌بن سعدبن عباده چنین گفته است:[1]

«غیر از عید فطر و عید قربان، روز غدیر هم برای من عید است. روزی که در آن سروران و بزرگان شاد و خرمند. در آن روزمرتضی به‌امامت رسید و از سوی خداوند بـه‌تشریف و تمجید رسید. احمد(ص) که بهترین رسولان است، صبح آن روز در انجمنی که سیاه و سپید حاضر بودند اینرا اعلان فرمود: سپاس خدا را سپاس بی‌پایان و او را الطاف و جود و همهٔ کارهای پسندیده است.»

موضوع غدیرخم روز هیجدهم ذی‌حجهٔ سال دهم هجرت بوده‌است.

مجلس دهم
در ذکر فضائل امیرالمومنین علی‌بن ابی‌طالب صلوات‌الله علیه

ابن عباس و علی‌بن‌الحسین(ع) گفته‌اند: این آیه «از مردم کسی است که جان خود را در راه رضای خدا می‌فروشد و خداوند به‌بندگان مهربان است.» دربارهٔ علی(ع) نازل شده‌است.[2] و ابن‌عباس می‌گوید: هر آیه‌یی که در آن «یا ایها‌الذین آمنوا» است، مصداق کامل و فرد مشخص و امیر آن علی(ع) است.

---

۱. ظاهراً متن مخدوش است. این ابیات از پنجکردی (فنجکردی) است و ابیات «پروردگاری که دیروز بصره را برای ما گشود» از جناب قیس است. رك. به: اعیان الشیعه، ص ۴۵۷، ج ۸. م.

۲. آیهٔ ۲۰۶ سورهٔ دوم (بقره) و رك. به: صفحهٔ ۱۸۳ جلد ۲ تفسیر تبیان شیخ‌طوسی، چاپ نجف. م.

و ابن‌عباس گفته است: به‌خدا سوگند، منظور از صالح‌المومنین علی است و خداوند می‌فرماید: خدا خود و جبریل و مردان صالح با ایمان و فرشتگان یاور و مددکار پیامبرند.[1]

همچنین ابن‌عباس می‌گوید: این گفتار خداوند که می‌فرماید «از خدای بترسید. و با راستگویان باشید» منظور از راستگویان علی است و در آیهٔ دیگری که می‌فرماید «کسی که به‌راستی آمد و کسی که او را تصدیق کرد» محمد(ص) و علی(ع) هستند.[2]

دربارهٔ این آیه که «همانا و به‌درستی که تو بیم‌دهنده‌یی و برای هر قوم راهنمایی است»، علی(ع) فرموده‌است: راهنما منم.[3]

ابن‌عباس می‌گوید، پدرم عباس‌بن عبدالمطلب افتخار کرد و گفت: من عموی محمد(ص) و دارای منصب سقایت و آب‌رسانی به‌حاجیان هستم و از علی برترم. شیبةبن عثمان‌بن طلحه هم گفت: من کعبه را آباد می‌دارم و پرده‌دار کعبه‌ام، پس من از علی برترم. درهمان حال که آن دو چنین می‌گفتند، علی شنید و فرمود که من از شما برترم، زیرا در راه خدا جهاد می‌کنم، و خداوند این آیه را نازل فرمود: «آیا مرتبت سقایت و آب‌رسانی به‌حاجیان و تعمیر کردن مسجدالحرام را با مقام آنکس که به‌خدا و روزقیامت ایمان‌آورده و در راه خدا جهاد می‌کند برابر می‌دانید؟ هرگز در نزد خداوند یکسان نخواهندبود.»[4]

از امام باقر(ع) هم نزدیک به‌همین مضمون روایت شده‌است.

ابن‌عباس گفته است: منظور از مصداق کامل آیهٔ «وتعیها اذن واعیة» (گوش شنوای هوشمندان این و پند واندرز را تواند شنید) علی(ع) است.[5] و پیامبر(ص)

---

۱. آیهٔ ۴ سورهٔ ۶۶ (تحریم) و رك. به: صفحهٔ ۲۶۹ مناقب ابن‌مغازلی شافعی، درگذشتهٔ ۴۸۳. م.

۲. آیات ۱۱۹ سورهٔ نهم (توبه) و ۳۳ سورهٔ سی‌ونهم (زمر) و رك. به: صفحهٔ ۲۶۹ مناقب ابن‌مغازلی و تفسیر درالمنثور سیوطی. م.

۳. آیهٔ ۶ سورهٔ ۱۳ (رعد) و رك. به: صفحهٔ ۱۲۹ جلد ۲ مستدرك‌الصحیحین حاکم نیشابوری. م.

۴. آیهٔ ۱۹ سورهٔ نهم (توبه) و رك. به: صفحهٔ ۱۶۳ اسباب‌النزول واحدی نیشابوری، درگذشتهٔ ۴۶۸ قمری، چاپ بیروت. م.

۵. آیهٔ ۱۲ از سورهٔ شصت‌ونهم (الحاقه) و رك. به: تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۳۵، و ـــ

فرموده‌اند: ای علی! من از خداوند مسألت کردم که گوش تراگوش شنوا قرار دهد و خداوند پذیرفت.

همچنین ابن‌عباس می‌گوید: «همانا که از خداوند، بندگان عالم او می‌ترسند.» و علی از خداوند می‌ترسد و بیم دارد و به تمام اموری که خداوند واجب کرده است عمل می‌کند و در راه او جهاد می‌کند وچون برای جنگ درصف می‌ایستد، همچون بنیان استوار است که خداوند می‌فرماید: «همانا که خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او صف کشیده، همچون بنیاد استوار می‌ایستند.» و علی در هر کاری در صدد کسب رضایت خدا و رسول خداست وپیش از او هیچکس مشرکان را نکشته‌است.[1]

امام باقر(ع) در بارهٔ آیهٔ «و کسی که پیش او علم کتاب است» فرموده است: منظور علی(ع) است که علم همهٔ کتابهای اول و آخر پیش اوست.[2]

امام باقر(ع) در مورد این آیه که می‌فرماید: «و آنگاه بهشتیان، دوزخیان را ندا کنند که ما آنچه را خدای ما به ما وعده داده بود به حقیقت دریافتیم؛ آیا شما هم آنچه را که خدایتان وعده داده بود دریافتید؟ گویند: آری. در این هنگام منادی ندا می‌کند میان ایشان که لعنت خدا بر ستمکاران.» گوید آن موذن و منادی علی(ع) است.[3] و ابن‌عباس در مورد آیهٔ «طوبی لهم» می‌گوید: طوبی درختی در بهشت است که بیخ و اصل آن در خانهٔ علی(ع) است و هیچ خانه‌یی در بهشت نیست مگر آنکه شاخی از آن درخت در آن قرار دارد و هیچ چیزی خداوند نیافریده مگر آنکه زیر آن درخت است. همچنین زیر آن درخت انجمن بهشتیان است که نعمت خداوند را بر خود یاد می‌کنند و در زیر آن درخت توده‌های مشک و عبیر بیشتر از توده‌های ریگ و شن است که زیر درختان این جهان قرار دارد.[4]

← به حلیة‌الاولیا، ج ۱، ص ۶۷، (به‌نقل از کتاب فضائل‌الخمسه، ص ۲۷۲، ج ۱) و نیز رك. به: صفحهٔ ۲۶۵ مناقب ابن‌مغازلی. م.

۱. از آیهٔ ۲۸ سورهٔ سی‌وپنجم (فاطر) و رك. به: تفسیر برهان، ص ۳۶۱، ج ۳. م.

۲. از آیهٔ ۴۳ سورهٔ سیزدهم (رعد) و رك. به: امالی صدوق و تفسیر قمی و بصایرالدرجات صفار و بحث مستوفای مرحوم علامهٔ مجلسی در صفحات ۴۲۹ تا ۴۳۶ جلد ۳۵ بحارالانوار. م.

۳. آیهٔ ۴۴ سورهٔ هفتم (اعراف)، و رك. به: تفسیر قمی ص ۲۱۶، ج ۱. م.

۴. بخشی از آیهٔ ۲۹ سورهٔ سیزدهم (رعد)، و رك. به: صفحهٔ ۶۹ جلد ۳۶ بحارالانوار که کتب مختلف آنرا نقل کرده‌است. م.

امام صادق(ع) در تفسیر آیهٔ «ثلة من‌الاولین» (جمعی از پیشینیان) فرموده‌است: هابیل و مومن آل فرعون و صاحب یاسین هستند و در بارهٔ «وقلیل من الآخرین» (اندکی از متاخران) فرموده است: علی(ع) است.[1]

امام باقر(ع) در بارهٔ تفسیر این آیه که خداوند می‌فرماید: «بگو این راه من است که با بصیرت به‌سوی خدا فرا می‌خوانم، من و کسی که از من پیروی کند»، فرموده است: منظور از پیرو رسول خدا علی(ع) است[2] و امام باقر گفته است که رسول خدا(ص) خود به علی فرمودند مصداق کامل این آیه «همانا کسانی که ایمان آورند وکار نیک انجام دهند، آنان بهترین مردمند» تو وشیعیان تو هستید و وعده‌گاه ماکنار حوض کوثر و هنگام حشر مردم که در آن هنگام تو و شیعیانت سیر و سیراب و دارای چهره‌های درخشان خواهید بود.[3]

امام صادق(ع) در مورد آیهٔ «و بالوالدین احسانا» فرموده است: منظور از والدین محمد و علی است.[4] ابن‌عباس در تفسیر این آیه «آنان که اموال خود را، شب و روز، آشکار و نهان، انفاق می‌کنند» می‌گفته است: در مورد علی(ع) نازل شده است و چهار درهم داشت که یک درهم شب و یک درهم روز و یک درهم پوشیده و یک درهم آشکارا صدقه داد.[5]

پیامبر(ص) در ذیل این آیه: «و همانا این راه من است که مستقیم است و از آن پیروی کنید و راههای گوناگون را پیروی مکنید که شما را پراکنده سازد» فرموده‌اند: از خدای خواستم که این را در علی قرار دهد.[6]

زیدبن علی گفته است: منظور از ایمان در این آیه «هر کس به ایمان کفر ورزد، به‌درستی که عملش تباه شده و او در رستاخیز از زیانکاران است» علی و

---

۱. آیات ۱۳و۱۴ سورهٔ پنجاه و ششم (الواقعه) و رك. به: بحارالانوار،ص ۳۳۳، ج ۳۵. م.

۲. آیهٔ ۱۰۸ سورهٔ دوازدهم (یوسف)، رك. به: تفسیر قمی، ص ۳۵۸، ج ۱. م.

۳. آیهٔ ۷ سورهٔ نودوهشتم (بینه)، رك. به: تفسیر برهان ص ۴۹۰، ج ۴ که این حدیث را از منابع بیش از روضةالواعظین فتال و پس از آن، به‌تفصیل آورده‌است. م.

۴. در پنج آیه از قرآن آمده‌است. از جمله، آیهٔ ۱۵ سورهٔ چهل‌وششم (احقاف) و رك. به: تفسیر برهان، ص ۱۲۱، جلد ۱ و به‌صفحهٔ ۴۷ مناقب ابن‌مغازلی. م.

۵. آیهٔ ۲۷۴ سورهٔ دوم (بقره)، رك. به: ص۵۸، اسباب‌النزول واحدی چاپ بیروت.م.

۶. آیهٔ ۱۵۳ سورهٔ ششم (انعام)، رك. به: صفحهٔ ۵۶۳ جلد اول تفسیر برهان. م.

ولایت اوست.[۱]

امام باقر(ع) در تفسیر این آیه: «این به‌آن سبب است که ایشان آنچه را که خداوند را خشمگین ساخت پیروی کردند و خشنودی خداوند را مکروه داشتند و اعمال ایشان تباه شد.» فرموده‌است: آنان علی را خوش نمی‌داشتند و حال آنکه خداوند در جنگ بدر و حنین و در بطن‌النخلة[۲] و روز هشتم و نهم ذیحجه فرمان به‌ولایت او داده‌بود و در حدیبیه و جحفه و غدیرخم، پانزده آیه در فضیلت علی(ع) نازل فرموده‌است.[۳]

ابن‌عباس در تفسیر این آیه «بگو به‌فضل خدا و رحمت او سخت شادمان باشند که بهتر از همهٔ چیزهایی است که جمع می‌کنند.» می‌گوید: فضل خداوند یعنی پیامبر و رحمت خدا یعنی علی(ع).[۴]

شریک‌بن عبدالله در تفسیر این آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در مقام تسلیم درآیید.» می‌گوید: منظور امامت و ولایت علی(ع) است.[۵]

ابن‌عباس در تفسیر این آیه «اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید رسول و اولی‌الامر را.» می‌گوید: منظور فرماندهان سریه‌ها هستند و علی نخستین ایشان است.[۶]

پیامبر فرموده‌است: هرکس یک‌بار سورهٔ اخلاص را بخواند چنان است که یک سوم قرآن را خوانده‌باشد و آنکه دوبار بخواند چنان است که دو سوم قرآن را خوانده‌باشد و هرکس آنرا سه‌بار بخواند چنان است که قرآن را دور و ختم کرده

---

۱. آیهٔ ۵ از سورهٔ پنجم (مائدة). عیاشی، از جابر از امام باقر(ع) هم این روایت را آورده‌است و رك. به: صفحهٔ ۴۵۰ جلد اول تفسیر برهان. م.

۲. بطن‌النخله: به‌نقل سمهودی در وفاءالوفاء،ص ۳۸۱، ج ۲، در فاصلهٔ دو روز راه تا مدینه است. م.

۳. آیهٔ ۲۸ سورهٔ چهل‌وهفتم (محمد)، و رك. به: تفسیر برهان،ص ۱۸۹، ج ۰۴. م.

۴. آیهٔ ۵۸ سورهٔ یونس، به‌نقل آقای فیروزآبادی در فضائل‌الخمسه، ص ۲۸۵، ج ۱؛ خطیب در تاریخ بغداد، ص ۱۵، ج ۵، همین روایت را از ابن‌عباس آورده‌است. م.

۵. آیهٔ ۲۰۸ سورهٔ دوم (بقره) و رك. به: صفحهٔ ۲۰۷جلد اول تفسیر برهان که دوازده روایت در این باره‌آورده‌است. م.

۶. آیهٔ ۵۹ سورهٔ پنجم (نساء) و رك. به: اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۳، چاپ علمیهٔ اسلامیه. م.

باشد. همانا هر کس علی را با دل دوست بدارد، ثواب و پاداش یك سوم این آیه (سوره) به‌او می‌رسد و هر کس او را با دل و دست دوست بدارد، خدای دو سوم پاداش را به او می‌دهد و هر کس او را با دل و دست و زبان دوست بدارد، تمام پاداش به‌او داده‌می‌شود.[1]

امام باقر(ع) در مورد این آیه «هر کس کار نیکی بیاورد برای او بهتر از آن است و هر کس کار بدی بیاورد با چهره در آتش می‌افتد.» فرموده‌است: کار نیك و حسنه، ولایت و محبت علی است و کار بد دشمنی و ستیزه با علی است و عملی با آن پذیرفته نمی‌شود.[2]

پیامبر(ص) در مورد این آیه «همانا کسانی که ایمان آوردند و نیکوکاری کردند، خداوند رحمان به‌زودی برای ایشان مودت قرارمی‌دهد.» فرموده‌اند: مصداق کامل آن علی(ع) است و در موردآیهٔ بعد از این آیه «و همانا حقایق قرآن را تنها به زبان تو آسان کردیم، تا به‌آن پرهیزکاران را مژده دهی و قوم لجوج و ستیزه‌جو را بیم دهی.» فرموده‌اند: پرهیزکار علی(ع) و قوم ستیزه‌جو بنی‌امیه‌اند.[3]

ابن‌مسعود در مورد این آیه‌که «خداوند جنگ را از مومنان کفایت فرمود و خداوند قوی و عزیز است.» می‌گفته است: یعنی به‌وجود علی(ع) جنگ را از آنان کفایت فرمود.[4]

ابن‌عباس می‌گوید: پیامبر(ص) به‌علی(ع) فرمان داد که در بستر ایشان بخوابد و پیامبر(ص) رفت. علی برد سبز پیامبر را برخود کشید و خوابید. برخی از دشمنان گفتند: حمله کنید. برخی دیگر گفتند: اکنون که خوابیده است و اگر می‌خواست بگریزد تاکنون گریخته بود و چون صبح شد علی(ع) برخاست. او را گرفتند و

---

۱. به‌نقل مرحوم سیدهاشم بحرانی در تفسیر برهان، ص ۵۲۳، ج ۴. اخطب خوارزم هم این حدیث را نقل کرده‌است. م.

۲. آیهٔ ۹۰ سورهٔ بیست‌وهفتم (نحل)، رك. به: تفسیر برهان، ص ۲۱۲، ج ۳. م.

۳. آیات ۹۶ و ۹۷ سورهٔ نوزدهم (مریم). در موردآیهٔ اول درکتابهای عامه و خاصه مکرر آمده‌است. مثلا صفحهٔ ۱۹۷ مناقب خوارزمی و صفحهٔ ۳۲۷ مناقب ابن مغازلی و تفسیر کشاف ذیل این آیه. در منابع خاصه رك. به: صفحات ۳۵۳ تا ۳۶۰ جلد ۳۵ بحارالانوار، چاپ مکتبة‌الاسلامیه. م.

۴. آیهٔ ۲۵ از سورهٔ سی‌وسوم (احزاب)، و رك. به: تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ص ۳۵۰، ج ۷ و ۸. م.

گفتند: پیامبرت کجاست؟ گفت: نمی‌دانم؛ وخداوند متعال درمورد خوابیدن علی(ع) در بستر پیامبر(ص) این آیه را نازل فرمود: «و از مردم کسی است که جـان خود را برای کسب خشنودی خداوند می‌فروشد.»[۱]

بریدهٔ اسلمی می‌گوید: هرگاه همراه پیامبر(ص) سفر می‌کردیم، علی(ع) بار و بنهٔ پیامبر را برمی‌داشت و هرگاه جایی فرود می‌آمدیم، از آن مـواظبت می‌کرد و اگر اصلاحی لازم می‌دید انجام می‌داد هرچند پینه دوختن به‌کفش بـود. در جایـی فرود آمدیم و علی شروع به‌اصلاح و پینه‌زدن کفش پیامبر کرد. در این حـال ابوبکر وارد شد. پیامبر بـه‌او فـرمودند: بـرو به‌امیرالمومنین سلام کن. ابـوبکر گفت: ای رسول خدا! بـا اینکه شما زنـده‌اید؟ فـرمودند: آری. پرسید: امیرالمومنین کیست؟ فرمودند: همانی که کفش را پینه می‌زند. در این هنگام عمر آمـد. به‌او هم همینگونه فرمودند. بریده می‌گوید: من هم که به‌حضور پیامبر رسیدم، همانگونه فرمودند ومن به‌علی همانگونه که آنان سلام دادند، سلام دادم.[۲]

ابوسعده می‌گوید: علی(ع) را دیدم از دارالامـاره بیرون آمد. نزدیك رفتم و سلام دادم. دستم را دردست خـویش گرفت و به‌راه افتاد و کنار خانهٔ فرات آمد[۳] و پیراهنی ازآن خرید که بلند بود و سه یا چهار درهم بهای آنرا پرداخت و پوشید و آستینهای آن به‌اندازه بود.

امام باقر(ع) نقل می‌فرماید: که علی(ع) پیراهنی سنبلانی (منسوب بـه جایی است) به چهار درهم خرید و پیش خیاطی آمد و دستور فرمود: مقداری ازآستینهای آنرا که بلندتر از سرانگشتان ایشان بود، قطع کند.

اصبغ بن نباته ضمن خبری طولانـی می‌گوید: امیرالمومنین علی(ع) همراه قنبر به بازار پارچه‌فـروشان آمد و بهای دو پیراهن را از فروشنده‌یی پرسید و سپس فرمود: دو پیراهن به من بفروش. آن مرد علی(ع) را شناخت وگفت: ای امیرالمومنین!

---

۱. آیهٔ ۲۰۷ سورهٔ دوم (بقره)، و رك. بـه: تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ص ۳۰۱، ج ۱ و ۲. م.

۲. حدیث خاصف‌النعل به‌صورتهای گوناگون در منابع عامه و خـاصه آمـده‌است. از جمله در سنن ترمذی و تذکرةالخواص سبط ابـن جوزی، ص ۳۹، چـاپ مکتبةالنینوی، تهران و رك. بـه: صفحات ۲۹۰ تـا ۳۴۷ جلد ۳۷ بحارالانوار، چـاپ مکتبةالاسلامیه، تهران. م.

۳. دار فرات: (تیمچه، سرا) به‌بازار کرباس‌فروشان کوفه گفته می‌شده‌است. م.

هر چه لازم داشته باشید، پیش من موجود است. همینکه آن مرد علی(ع) را شناخت، آن حضرت از خرید منصرف شد و کنار دکان نوجوانی آمد و گفت: دو جامه به من بفروش. پس از چانه‌زدن به هفت درهم توافق کردند. یکی که بهتر بود به چهار درهم و دیگری به سه درهم و به غلام خود قنبر فرمود: یکی از این دو جامه را برای خودت بردار و او آن را که چهار درهم ارزش داشت برداشت و علی(ع) پیراهنی را که سه درهم بود پوشید و گفت: خدا را شکر که جامه‌یی به من عنایت فرمود تا برهنگی خویش را بپوشم و میان خلق او آراسته باشم. سپس به مسجد آمد ومشتی شن برای زیر سر خود جمع فرمود و دراز کشید. در این هنگام پدر آن نوجوان به‌مسجد آمد و گفت: پسرم ترا نشناخته است و این دو درهم سود فروش آن دو پیراهن است و بگیرید. فرمود: چنین نخواهم کرد، زیرا او با من و من با او چانه‌زدیم و با رضایت یکدیگر به‌آن مبلغ اتفاق کردیم.[۱]

و روایت شده‌است که امیرالمومنین(ع) به‌بازار کرباس‌فروشان آمد و با مردی تنومند روبر شد وفرمود: فلانی! آیا دو پیراهن که ارزش آن پنج درهم باشد داری؟ آن مرد گفت: ای امیر مومنان آنچه بخواهی دارم. همینکه آن مرد امام(ع) را شناخت، علی از معامله با او منصرف شد و کنار دکان نوجوانی ایستاد و گفت: آیا دو پیراهن داری که پنج درهم باشد؟ گفت: آری؛ و آن دو پیراهن‌را خرید یکی را به سه درهم و دیگری را به‌دو درهم و فرمود: ای قنبر! پیراهنی را که سه درهم است تو بردار. قنبر گفت تو به‌آن شایسته و سزاوارتری که به‌منبر می‌روی و برای مردم خطبه می‌خوانی. فرمود: نه، که تو جوانی و در تو آرزوی جوانان است و من از خدای خود آزرم می کنم که از تو بهتر بپوشم که شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: به‌بردگان خود از آنچه خودتان می‌پوشید بپوشانید و از آنچه خودتان می‌خورید بخورانید؛ و چون علی(ع) پیراهن را پوشید، دست خود را در آستین آن کشید و چون بلندتر از سرانگشتانش بود به‌پیراهن‌فروش فرمود: اضافهٔ آن‌را قطع کند و چنان کرد. پیراهن‌فروش گفت: صبر کن تا لبهٔ آستین را بدوزم. فرمود: به‌همان حال رهایش کن که اجل شتابان‌تر از این است.

---

۱. نظیر این موضوع در کتاب مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) ص ۷۰، چاپ مکتبه نینوی، تهران آمده‌است. م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چون خداوند مرا به‌آسمان و معراج برد سه مورد را دربارهٔ علی به‌من وحی فرمود که او امام متقیان و سرور مومنان و رهبر سپید چهرگان است.[۱]

مردی به‌امیرالمومنین(ع) گفت: می‌خواهم از سه چیز که در تو وجود دارد بپرسم. نخست از کوتاهی قامت تو، دوم از ستبری سینه‌ات، سوم از اینکه چرا موهای جلوسرت ریخته است. علی(ع) فرمود: خدای متعال مرا نه بلند و نه کوتاه بلکه معتدل و میانه بالا آفریده‌است. به‌هر کوتاه قامت و بلند قامت که ضربه بزنم به دونیم می‌سازم. ستبری سینهٔ من بدان جهت است که رسول خدا بابی از دانش به‌من آموخت که از آن هزار باب سرچشمه می‌گیرد و این بزرگی علم است و اما ریختن موهای سرم به‌سبب کوشش و پیکار با هماوردان و پوشیدن جامهٔ سپید است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: در قیامت کسی جز ما که چهارتن هستیم سواره نخواهدبود. عباس‌بن عبدالمطلب برخاست و گفت: ای رسول خدا! آنها کیستند؟ فرمود؟ اما من سوار بر براق خواهم‌بود که چهره‌اش چون چهرهٔ آدمیان و گونه‌هایش چون‌گونه‌های اسب و عرق آن چون مروارید سفته و گوشهایش از زبرجد سبز و چشمانش به‌درخشندگی ستارهٔ زهره است که همچون دو ستارهٔ پرفروغ می‌درخشد و پرتوی چون پرتو خورشید دارد. از زیرگلویش رشته‌های‌گهر فرومی‌ریزد. بسیار خوش ترکیب و دارای دست و پای کشیده‌است. نفس او همچون نفس آدمیان است. سخن را می‌شنود و می‌فهمد. از خر بزرگتر و از استر کوچکتر است. عباس پرسید: دیگر کیست؟ فرمود برادرم صالح که بر آن ناقه که خدایش ارزانی داشته و قومش آنرا پی‌زدند و کشتند سوار خواهدبود. عباس پرسید: ای رسول خدا! دیگر کیست؟ فرمود: عمویم حمزه، پسر عبدالمطلب که شیرخدا و شیر رسول خدا و سالارشهیدان است و او بر این ناقهٔ غضبای من سوار خواهدبود. عباس پرسید: ای رسول خدا! دیگر کیست؟ فرمود: برادرم علی بر ناقه‌یی از ناقه‌های بهشت سوار خواهدبود که لگام آن از مروارید آبدار است و بر او محملی از یاقوت سرخ است و خوشه‌های

---

۱. این روایت در صفحهٔ ۱۳۷ جلد ۳ مستدرك‌الصحیحین حاکم نیشابوری آمده‌است و برای اطلاع بیشتر بصفحات ۱۰۰ تا ۱۰۶ جلد ۲ فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌الستة مراجعه فرمایید. روایت بعدی هم در خصال صدوق،ص ۱۸۳، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

آویخته ازگهر سپید دارد. برسرعلی تاجی از نور و برتن او دو حلهٔ سبز و به‌دستش لوای حمد و ستایش خواهدبود و جار می‌زندکه اشهدان لااله‌الاالله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله. مردمان می‌گویند: این کسی جزفرشته‌یی مقرب، یا پیامبری مرسل، یا از حاملان عرش نخواهدبود. سروشی از بارگاه الهی بـانگ برمی‌داردکه این نه فـرشتهٔ مقرب است و نه نبی‌مرسل و نه از حاملان عـرش. این علی‌بن ابی‌طالب است‌که وصی رسول پروردگار جهانیان و پیشوای پـرهیزگاران و رهبر سپید چهرگان است.[1]

و رسول خدا فرموده‌اند: خداوند متعال پنج چیز به‌من عنایت فرموده‌است و پنج‌چیز به‌علی(ع) ارزانی داشته‌است. به‌من جوامع‌الکلم داده و به‌علی جوامع‌العلم ارزانی داشته‌است. مرا پیامبر و او را وصی قرار داده‌است. به‌من کوثر و به‌او سلسبیل لطف‌کرده است. به‌من وحی و به‌او الهام بخشیده است و مرا شبانه به‌آسمان بـرد و برای او درهای آسمانها و پرده‌ها را گشود.[2]

عامرشعبی [3] می‌گوید: امیرالمومنین علی نه گفتار بالبدیهه داردکه چشم بلاغت را خیره ساخته وجواهر حکمت را کم بها کرده‌است و هیچکس نتواندکه یکی مانند آن بیـاورد. سه‌گفتار ازآن در نیـایش است و سه‌گفتـار در حکمت و سه‌گفتـار در فرهنگ و ادب. اما آن سه‌که در نیایش است، این کلمات است: «پـروردگارا برای من‌کمال عزت است‌که برای تو بنده‌باشم وبرای من‌کمال فخر است‌که توپروردگار من باشی. تو چنانی‌که من دوست مـی‌دارم. مـرا آنچنان‌که خـود دوست بـداری قرار بده.» اما آن سه‌که در حکمت است این کلمات است: «ارزش هر مردآن چیزی است‌که‌آنرا نیکو بداند. هلاك نشد مردی‌که اندازهٔ خـویش را شناخت. مـرد زیر زبان خویش پنهان است.» وآن سه‌که در فـرهنگ و ادب است ایـن‌کلمات است: «بر هرکس‌که می‌خواهی بخشش‌کـن تـا امیر او شوی، و به‌هـرکس می‌خـواهی

۱. نظیر این روایت در صفحهٔ ۱۲۳ جلـد ۱۳ تاریخ بغداد خطیب، درگـذشتهٔ ۴۶۳ قمری و هم در مناقب اخطب خوارزم، ص ۲۰۹ آمده‌است. م.

۲. ایـن روایت درکتاب فضایل و بـه‌نقل ازآن در بحارالانوار، ص ۱۵۹، ج ۳۹، چاپ آقای آخوندی آمده‌است. م.

۳. عامربن شراحیل شعبی: از بزرگان تـابعین، متولـد ۱۹ و درگذشتهٔ ۱۰۳هجری‌که دربارهٔ تاریخ مرگش اقوال دیگری هم گفته شده‌است. رك. به: تاریخ بغداد، ص ۲۲۷ تا ۲۳۴، ج ۱۲. م.

نیازمندباش تا اسیر او شوی، و از هرکس می‌خواهی بی‌نیازی بجوی تا همچون او باشی.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: جبریل در حالی که شاد و گشاده‌رو بود پیش من آمد. گفتم: ای حبیب من! اکنون با آنکه بسیار شاد و خرمی به‌من بگو منزلت و مقام برادر و پسر عمویم علی‌بن ابی‌طالب در پیشگاه خداوندش چگونه است؟گفت: سوگند به کسی که ترا به حق برای نبوت و پیامبری برگزیده است، من این‌بار فقط برای همین موضوع به زمین آمده‌ام. ای محمد! خداوند علی اعلی به شما دو تن سلام می‌رساند و می‌فرماید: محمد پیامبر رحمت من است و علی بر پا دارندهٔ حجت من است. هرکس که علی را دوست داشته باشد عذابش نمی‌کنم، اگر چه‌گناهکار باشد و هرکس علی را دشمن بدارد بر او رحم نمی‌کنم، اگر چه فرمانبردار باشد. آنگاه رسول خدا فرمودند: چون روز قیامت برسد جبریل به حضور من می‌آید و لوای ستایش و حمد همراهش خواهدبود و هفتاد قطعه است که هر قطعهٔ آن فراختر از ماه و خورشید است و من بر کرسی‌یی از کرسیهای رضوان و بر فراز منبری از منبرهای قدس خواهم بود. آن لوا را می‌گیرم و به علی می‌دهم. عمر برخاست وگفت: ای رسول خدا! چگونه علی یارای حمل آن لوا را خواهد داشت و حال آنکه خودت فرمودی که هفتاد قطعه است و هر قطعهٔ آن بزرگتر از ماه و خورشید. پیامبر فرمودند: خداوند روز قیامت به علی(ع) نیرویی چون نیروی جبرئیل و پرتوی چون پرتو آدم و بردباری‌یی چون بردباری رضوان و زیبایی و جمالی چون جمال یوسف و صدایی شبیه صدای داود ارزانی می‌فرماید و اگر نه این بود که داود خطیب بهشت است، به علی هم صوتی چون صوت او داده می‌شد؛ و علی نخستین‌کس است که از سلسبیل و زنجبیل می‌آشامد.[1] هرگامی که علی بر صراط می‌نهد جای پای دیگرش استوار می‌شود و همانا برای علی و شیعیانش در پیشگاه خداوند متعال منزلتی است که همگان بر آنان غبطه می‌خورند.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: بر در بهشت نوشته شده‌است لااله‌الاالله، محمد

---

۱. اشاره است به‌آیات ۱۸ و ۱۹ سورهٔ هفتادوششم (انسان). م.

۲. بخشی از این روایت به‌نقل از مناقب شهرآشوب در بحارالانوار، ص ۲۱۴، ج ۳۹، چاپ دارالکتب الاسلامیه و روایات دیگری هم در همین زمینه در صفحات ۹۴ تا ۹۸ جلد ۳ فضائل‌الخمسه آمده‌است. م.

رسول‌الله، علی اخو رسول الله، و این نوشته دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین نوشته شده‌است.[۱]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: علی در آسمانها همچون خورشید برای مردم است و در آسمان دنیا همچون مـاه تابان است. خداونـد به علی چنان فضیلتی عنایت کرده است کـه اگر بر اهـل زمین بخش شود همه‌شان را فـرا می‌گیرد و چنـان فهمی به او ارزانی فرموده است که اگر بـر مردم زمین بخش شود همگان را فرا می‌گیرد. نرمی و ملایمت او چون نرمی لوط(ع) و خلق او شبیه خلق یحیی و زهدش چون پارسایی ایوب و بخشندگی او چون بخشندگی ابـراهیم و بهجت او چـون بهجت سلیمان و نیروی او چون نیروی داود است. نـام علی بـر تمام حجابها و پرده‌هـای بهشت نبشته است و خدای من مرا به‌او مژده داد که علی در نزد خلق ستوده و نـزد فرشتگان پاك و پاکیزه است و ویژهٔ من است و چراغ هـدایت است و دوست مـن است و خدای مرا به‌او انس داده‌است. و از خـدای خـود خواستم که او را پیش از مـن نمیراند و قبض روح نفرماید، و از خدای خواستم که او را به‌درجـهٔ شهادت نائـل فرماید، و وارد بهشت شدم و در آن فرشتگان علی (حوران علی) را دیدم که بیش از برگ درختان بودند و کاخهای او را دیدم که به‌شمار انسانها بود. و علی از من است و من از علی هستم. هر کس علی را دوست بـدارد همانـا مـرا دوست داشته‌است. دوستی علی نعمت است و پیروی کردن از او فضیلتی است که فرشتگان سر تسلیم به آن فرو آورده‌اند و صالحان جن آنرا پذیـرا شده‌اند. هیچ کس پس از من بـر زمین پای ننهاده‌است مگر اینکه علی(ع) برتر و عزیزتر از اوست. علـی(ع) راه روشن هدایت است که هرگز شتاب‌زده نیست و تباهـی و فساد را بـر او راهـی نیست. از شکم هیچ مادری پس از من کسی به‌کرامت علی متولـد نشده‌است. او به‌هـر جا که فرود آید آنجا فرخنده‌است. خدای بر او حکمت را نـازل فرموده‌است و بـا فهم و دانش او را سیراب فرموده‌است. فرشتگان با او همنشینی مـی‌کنند، بـدون آنکه او ایشان را ببینند؛ و اگر قرار بود بر کسی پس از من وحـی شود بـه‌او وحی مـی‌شد. خداوند محافل و انجمنها را به‌او می‌آرایـد و لشکرهـا را به‌او گرامـی مـی‌دارد و

۱. این حدیث به‌همین صورت از قول جابر در منابع اهل سنت هم از جمله در صفحهٔ ۲۲ تذکرة‌الخواص سبط ابن‌جوزی آمده‌است. م.

سرزمینها را به‌او سرسبز و خرم می‌کند و سپاهها را با وجود او عزت می‌بخشد. مثل او همچون مثل کعبه است که باید او را زیارت کرد و او از کسی دیدار و زیارت نمی‌کند و همچون ماه است که چون ظاهر شود تاریکی را روشن می‌کند و چون خورشید است که با طلوع خود همه جا را روشن و نورانی می‌سازد. خداوند او را درکتاب خود توصیف فرموده‌است و با آیات خود او را ستوده‌است و آثار علی را درکتاب خویش وصف‌کرده و منازل و مراتب او را برافراشته است. او در حال حیات خودکریم و بزرگوار و در حال مرگ شهید و آگاه است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خدای عزوجل یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر آفریده‌است که من از همه‌شان، بدون اینکه افتخارکنم، در پیشگاه الهی گرامی‌ترم و خدای عزوجل به‌همین شمار وصی آفریده‌است که علی(ع) از همه‌شان در پیشگاه خداوندگرامی‌تر و برتر است.[1]

و روایت شده‌است که هرگاه شب به‌پیامبر(ص) وحی می‌شد، شب را به‌صبح نمی‌رساند مگرآنکه علی را از آن آگاه می‌فرمود و اگر روز به‌آن حضرت وحی می‌شد، آن روز را به‌شب نمی‌رساند مگرآنکه علی را از آن آگاه می‌فرمود.

ابو سعید خدری می‌گوید: از پیامبر(ص) دربارهٔ این گفتار خداوند در سورهٔ نمل که می‌فرماید: «گفت آن کسی که علمی ازکتاب نزدش بود.» پرسیدم که منظور کیست؟ فرمودند: وصی برادرم سلیمان‌بن داود(ع). گفتم: ای رسول خدا! دربارهٔ این آیهٔ سورهٔ رعدکه می‌فرماید: «و کسی که دانش کتاب نزد اوست.» منظور کیست؟ فرمود: این یکی برادر و وصی من علی‌بن ابی‌طالب است.[2]

و پیامبر فرموده‌اند: حلقه وکوبه در بهشت یاقوت سرخی بر صفحه‌های زرین است که چون کوبه را بر صفحه بکوبند از آن بانگ یا علی شنیده‌می‌شود.

اصبغ‌بن نباته می‌گوید: امیرالمومنین علی(ع) روزی بر منبر کوفه چنین فرمود: من بهترین اوصیاء و وصی سالار پیامبرانم. من امام مسلمانان و پیشوای

---

۱. درکتاب اختصاص شیخ مفید با ذکر سلسلهٔ سند از قول حضرت صادق(ع) نظیر این روایت با اختلاف لفظی اندکی آمده و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص۳۵۲، ج۱۶، آمده‌است. م.

۲. این روایت درصفحهٔ ۳۳۷ امالی صدوق و به‌نقل از آن دربحارالانوار، ص ۴۲۹، ج ۳۵، آمده‌است. م.

پرهیزکاران و مولای مومنان و همسر سرور زنان همهٔ جهانیانم. من در دست راست خویش انگشتر می‌کنم و پیشانی برخاك ساینده‌ام و من کسی هستم که دو هجرت و دو بیعت کرده‌ام. سالار جنگهای بدر و حنین و ضربه‌زننده با دو شمشیر و حمله کننده به‌پهلوانانم. وارث علم پیشینیان و حجت خداوند پس از پیامبران بر همهٔ جهانیانم و محمدبن عبدالله خاتم پیامبران است. آنان که به‌من موالات ورزند، مورد مهر و رحمت خدایند و آنان که با من ستیزه ورزند، نفرین و لعنت‌شدگانند و حبیب من رسول خدا بسیار می‌فرمود: محبت و دوستی به‌تو ایمان است و خشم و دشمنی با تو موجب کفر و نفاق، و می‌فرمود: من خانهٔ حکمتم و تو کلیدآنی، و می‌فرمود: دروغ می‌گوید هر کس تصور کند مرا دوست می‌دارد و ترا دشمن بدارد.[۱]

عروةبن زبیر می‌گوید:[۲] در مسجد رسول خدا نشسته‌بودیم و دربارهٔ احوال شرکت‌کنندگان جنگ بدر و بیعت رضوان گفتگو می‌کردیم: ابو الدرداء[۳] گفت: ای قوم! آیا به‌شما خبر دهم از کسی که مال او از همه کمتر و پارسایی او از همه بیشتر و کوشش او در عبادت از همه سخت‌تر بود؟ گفتند: آری، او کیست؟ گفت علی‌بن ابی‌طالب است. به‌خدا سوگند همهٔ کسانی که آنجا بودند از ابو الدرداء روی برگرداندند. آنگاه مردی از انصار به‌او گفت: ای عویم! سخنی گفتی که هیچکس با تو موافق وهمراه نبود. ابو الدرداء گفت: ای قوم! من آنچه دیده‌ام می‌گویم. هریك از شما هم هرچه دیده‌است بگوید. من علی‌بن ابی‌طالب را کنار محلهٔ بنی‌نجار دیدم که از همراهان خودکنارگرفته و خود را درگوشه‌های نخلستان پنهان کرده‌است. در آغاز من پنداشته بودم که علی به‌خانه‌اش رفته‌است. ناگاه آوای اندوهگین و نغمهٔ دل‌انگیزی شنیدم که می‌گفت: پروردگارا چه بسیار موارد هلاك و نابودی را که از من بازبردی و نعمت به‌من ارزانی داشتی و چه بسیار دشواریها که با کرم خودآنرا گشودی. پروردگارا اگر عمر من در نافرمانی از تو دراز شودگناه من در نامهٔ عمل

---

۱. این روایت هم درصفحهٔ ۱۱۷امالی صدوق و به‌نقل ازآن در بحار، ص ۳۴۱، ج ۳۹، آمده‌است. م.

۲. عروةبن زبیربن عوام: نوهٔ عمهٔ رسول خدا و امیرالمومنین است. متولد ۲۲ و درگذشتهٔ ۹۳ هجری است. برای اطلاع بیشتر، رك. به: زرکلی، الاعلام، ص ۱۷، ج ۵.م.

۳. عویم بن مالك‌بن قیس: ازبزرگان خزرج، درگذشتهٔ ۳۲هجری، مشهور به‌پارسایی و حکمت و درگذشته در شام است. رك. به: همان‌کتاب، صفحهٔ ۲۸۱ همان جلد. م.

من بزرگ خواهدشد و من به‌چیزی جز آمرزش تو آرزو نبسته‌ام و جز به‌رضوان و خشنودی تو امیدوار نیستم.

این صدای جان‌سوز مرا به‌خود متوجه کرد و از پی آن رفتم. ناگاه دیدم علی بن ابی‌طالب است. خود را از او پوشیده‌داشتم تا مناجاتش را بشنوم و از جای خود تکان نخوردم. علی(ع) در آن دل شب نخست چند رکعت نمازگزارد و باز به دعا و تضرع وگریه روی‌آورد و شروع به‌بث و شکوی کرد و از جملهٔ راز و نیاز او با خداوند این‌گفتار بود که، پروردگارا! هرگاه به‌عفو تو می‌اندیشم گناهم برمن سبك می‌شود و هرگاه به شدت سختگیری تو می‌اندیشم گرفتاری و بلای من سخت می‌شود. وای بر من اگر درکارنامهٔ خویش گناهی را ببینم و بخوانم که آنرا فراموش کرده‌باشم و تو آنرا به‌حساب آورده‌باشی و بگویی فروگیریدش. وای، وای برچنان گرفتاری که عشیره‌اش او را نمی‌تواند نجات دهد و قبیله‌اش برای او سودی نمی‌رساند و چون نامش را در زمرهٔ گنهکاران اعلان کنند فرشتگان بر او رحمت می‌آورند. ای وای از آتشی که جگرها وکلیه‌ها را می‌سوزاند وگوشت و پوست را می‌کند و از میان می‌برد. ای وای از فروگرفتن شراره‌یی از شراره‌های آتش. آنگاه علی سخت‌گریست و ناگاه نه صدایی از او شنیدم و نه حرکتی از او دیدم. با خود گفتم: از شدت بی‌خوابی و شب‌زنده‌داری خواب بر او چیره شد و حال‌آنکه باید هم‌اکنون او را برای نماز صبح بیدار کنم. ابو الدرداء می‌گوید: خود را پیش او رساندم. دیدم همچون چوب خشکی به‌زمین افتاده‌است. حرکتش دادم. دیدم هیچ تکان نمی‌خورد. آنچه کوشش کردم اثری نکرد. گفتم: انا لله و انا الیه راجعون. به خدا سوگند که علی‌بن ابی‌طالب درگذشته است. شتابان به‌سوی خانه‌اش حرکت کردم که به‌آنان خبردهم. فاطمه(ع) فرمود: ای ابو درداء! داستان چگونه بود وچون گفتم، فرمود: ای ابو درداء! به‌خدا سوگند این حالت غشی است که از بیم خداوند او را فرامی‌گیرد. مقداری آب آوردند و بر چهره‌اش زدند. به‌هوش آمد و بمن نگریست که می‌گریستم. فرمود: ای ابو درداء! از چه می‌گریی؟ گفتم: ازآنچه تو بر سر خود می‌آوری. فرمود: ای ابو درداء! پس چگونه خواهدبود آنگاه که مرا برای حساب فراخوانند وگنهکاران یقین به‌عذاب کنند و فرشتگان خشن و نگهبانان تندخو بر من گماشته شوند و من در پیشگاه ملك جبار برپا باشم و دوستان مرا تسلیم کرده باشند و همهٔ اهل دنیا بر من رحمت آورند. درآن حال رحمت و دل‌سوزی تو بر من

بیش از این خواهدبود؛ آن هم در پیشگاه کسی که هیچ پوشیده‌یی بر او پوشیده نمی‌ماند.

آنگاه ابو درداء به‌آن گروه گفت: به خدا سوگند من چنین حالی در هیچیک از اصحاب پیامبر(ص) ندیدم[1].

از جابربن عبدالله انصاری روایت شده که می‌گفته‌است: چون علی(ع) خبر فتح خیبر را برای پیامبر(ص) آورد، پیامبر به‌او فرمودند: اگر بیم آن نبود که گروههایی از امت من دربارهٔ تو همان چیزی را بگویند که مسیحیان در مورد عیسی‌بن مریم(ع) می‌گویند، در مورد تو سخنانی می‌گفتم که بر هیچ گروهی نگذری مگر آنکه از زیر پای تو خاکی را که بر آن قدم می‌نهی بردارند و اضافهٔ آب وضوی ترا برای طلب شفا بگیرند. و برای تو همین بس‌است که تو ازمن ومن‌ازتو هستم. تو ازمن‌میراث می‌بری و من از تو وتو نسبت به‌من چون هارون نسبت به‌موسی هستی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. تو تعهدات و ذمهٔ مرا انجام‌می‌دهی وبه‌روش‌من و برای حفظ سنت‌من جنگ‌می‌کنی و تو فردا کنارحوض کوثرجانشین منی و نخستین کس‌خواهی‌بود که جامهٔ بهشتی براو پوشیده می‌شود ونخستین کس از امت من خواهی‌بود که وارد بهشت می‌شوی وشیعیان تو بر منبرهای نور وبا چهره‌های درخشان اطراف من خواهند بود و برای ایشان شفاعت می‌کنم و آنان فردا در بهشت همسایگان من خواهندبود. هرکس با تودرنبرد باشد بامن درنبرد است وهرکس با تودرصلح باشد بامن درصلح است. نهان تو نهان من و آشکار تو آشکارای من‌است. رازسینهٔ‌تو رازسینهٔ من‌است و فرزندان تو فرزندان منند. تو وعده‌های مرا برآورده می‌سازی و حق همراه تو و بر دل و زبان تو جاری است. ایمان میان چشمهای تو و آمیخته با خون وگوشت تو است، همچنانکه با خون وگوشت من آمیخته است. هرگز کسی که ترا دشمن بدارد، کنار حوض کوثر پیش من نخواهدآمد و هرگز کسی که ترا دوست داشته‌باشد، از حوض کوثر محروم نخواهد بود و با تو کنار حوض کوثر خواهدآمد.

علی(ع) به سجده افتاد وگفت: سپاس خداوندی راکه بر من نعمت اسلام را ارزانی داشت وقرآن به من‌آموخت و مرا محبوب بهترین مردمان که خاتم پیامبران

---

۱. نخستین روایتی است‌که در باب عبادت و بیم علی(ع) ازخداوند به‌نقل از امالی صدوق دربحارالانوار، ص۱۱، ج۴۱، آمده‌است و رك. به: صفحهٔ ۷۷ امالی صدوق همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی. م.

است قـرار داده‌است و ایـن همه احسان و فضل خداونـد بـر من است. پیامبر(ص) فرموده: اگر تو نباشی مومنان پس از من شناخته نمی‌شوند[۱].

ابوسعید خدری می‌گوید، پیامبر(ص) می‌فرمـودند: هرگاه از خداوند چیزی مسألت مـی‌کنید و مـی‌خواهید، برای من از خداوند تقاضای وسیله کنید. پرسیدم: وسیله چیست؟ فرمود: درجهٔ من در بهشت است و آن نردبامی هزار پله است که میان هر پله فاصلهٔ دویدن یك ماه اسب تیزرو است. پله‌های آن از گوهر و زبرجد و یاقوت و زر وسیم است. روز رستاخیـز این نـرد بـام (پلکان) را مـی‌آورند و بر جایگاه نردبامهای دیگر پیامبران می‌نهند و این پلکان میان آنان همچون ماه نسبت به‌ستارگان درخشنده است. درآن روز هیچ پیامبر و شهید و صـدیقی باقی نمی‌ماند مگر اینکه می‌گوید: خوشا به حال کسی که این درجه از اوست. در این هنگام سروشی از سوی خداوند متعال ندا می‌دهد و این ندا را همهٔ پیامبران و مـردم می‌شنوند که این درجهٔ محمد است. آنگاه من در حالی که جامـه‌یی از نور پوشیده‌ام و تاج کرامت بر سر دارم پیش می‌آیـم و علی‌بن ابی‌طالب پیشاپیش مـن حـرکت می‌کند و لوای من که همان لوای حمـدو ستایش است و بـرآن نوشته شده است «لااله‌الاالله، رستگاران کسانی هستند که به عنایت خداوند فایز آیند» در دست علی‌بن ابی‌طالب است و چون ازکنار پیامبران بگذریم، می‌گویند: این‌دو فرشتهٔ مقربند که تاکنون آنان را ندیده‌ایم و نمی‌شناسیم و چون ازکنار فرشتگان می‌گذریم، می‌گویند: این دو پیامبر مرسلند. من ازآن پلکان بالا می‌روم و علی هم از پی من می‌آید و من به بالاترین پله می‌روم و علی بر یك پله پایین‌تر از من قـرار می‌گیـرد و درآن حال هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه مـی‌گوید: خـوشا به حـال ایـن دو بنده؛ چقدر در پیشگاه خداوندگرامی هستـند. سروشی از سوی خداوند ندا می‌دهد وآن ندا را همهٔ پیامبران و صدیقان و شهیدان و مومنان می‌شنوند که این حبیب من محمد و این ولـی من علـی است. خوشا به حـال کسی که علی را دوست داشته است و دوست می‌دارد و وای برآنکس که بر او دشمنی ورزیده و دروغ بسته است. در این حال،

۱. این روایت با نقل سلسلهٔ سند در صفحهٔ ۹۶ امالی صدوق همراه بـا تـرجمه‌آمده است. در منابع اهل سنت در صفحهٔ ۲۳۷ مناقب ابن‌مغازلـی، درگذشتهٔ ۴۸۳قمری، بـا سلسله اسناد دیگری از جابر نقل شده‌است و رك. به: پاورقی همان صفحهٔ مناقب که مآخذ دیگری هم داده شده‌است. م.

ای علی! کسی که ترا دوست داشته باشد، از این سخن آسوده و شاد و چهره‌اش سپید و درخشان می‌شود و هر کس که با تو دشمنی ورزیده و جنگ کرده و حق ترا منکر شده‌است، چهره‌اش سیاه می‌شود و پاهایش به‌لرزه می‌افتد. و در این هنگام دو فرشته پیش من می‌آیند. یکی از آن دو رضوان گنجور بهشت و دیگری مالك دوزخ است. نخست رضوان نزدیك می‌شود و می‌گوید: ای احمد! سلام بر تو باد. من می‌گویم: ای فرشته سلام بر تو باد. کیستی؟ چه زیبا رو و چه خوش بویی! می‌گوید: من رضوان و گنجور بهشتم و اینها کلیدهای بهشت است که خداوند عزت برای تو فرستاده است؛ آنها را بگیر. و من می‌گویم: این عنایت را از خدای خود می‌پذیرم و سپاس خدا را که چنین فضیلتی به من ارزانی فرمود، آنگاه آن کلیدها را به برادرم علی تسلیم می‌کنم و چون رضوان برگردد، مالك دوزخ به من نزدیك می‌شود و سلام می‌دهد و من به او می‌گویم: ای فرشته کیستی؟ چهره‌ات چه زشت و دیدارت چه ناپسند است! می‌گوید: من مالك دوزخم و این کلیدهای دوزخ است که پروردگار عزت برای تو فرستاده است؛ آنها را بگیر. من می‌گویم: این عنایت را از خدای خود پذیرفتم و سپاس او را به این فضیلتی که به من ارزانی فرمود، به برادرم علی تسلیم کن. در این هنگام مالك دوزخ برمی‌گردد و علی(ع) در حالی که کلیدهای بهشت و دوزخ همراه اوست کنار جهنم می‌ایستد که شراره می‌کشد و هیاهو می‌کند و حرارتش شدت می‌یابد. علی(ع) مهار آنرا در دست دارد و دوزخ می‌گوید: ای علی! از من فاصله بگیر که پرتو چهره‌ات شراره‌های مرا فرومی‌نشاند و علی می‌گوید: آرام باش و سپس به‌آن می‌گوید: این را بگیر که دشمن من است و این را رها کن که دوست من است و جهنم در آن روز نسبت به علی(ع) مطیع‌تر است از یکی از غلامان شما نسبت به‌شما، و علی او را به‌هر سو که خواهد، چه به‌راست و چه به‌چپ، می‌برد و دوزخ از همهٔ مردم نسبت به‌اجرای فرمان علی فرمانبردارتر است.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: همانا خداوند تبارك و تعالی برای برادرم علی‌بن-

---

۱. این حدیث که در برخی از کتابها به‌نام حدیث وسیله مشهور است، با ذکر سلسلهٔ سند در صفحهٔ ۱۱۶ امالی صدوق همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی و صفحهٔ ۱۹۴ جلد ۴ تفسیر ابوالفتوح رازی چاپ مرحوم آقای شعرانی و صفحهٔ ۴۶۹ جلد اول تفسیر برهان آمده‌است. م.

ابی‌طالب(ع) فضایلی قرارداده است که شمار آنرا کسی جز او نمی‌داند. هر کس فضیلتی از فضایل او را درحالی که به‌آن مقر باشد به‌زبان آورد، خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ او را می‌بخشد، هرچند در قیامت گناهش به‌اندازهٔ گناه همگان باشد؛ و هر کس فضیلتی از فضایل او را بنویسد، تا آن نوشته باقی است و اثر و نشانی از آن برجاست، فرشتگان برای او طلب آمرزش می‌کنند؛ و هر کس به‌فضیلتی از فضایل علی گوش فرادهد، خداوند گناهان او را که از راه گوش شنیده‌است عفو می‌فرماید؛ و هر کس به‌یکی از فضائل نبشتهٔ او نظر افکند و بخواند، خداوند گناهان او را که از راه نظر بدست آمده‌است می‌بخشد و سپس پیامبر(ص) فرمودند: همانا نگریستن به علی‌بن ابی‌طالب عبادت است و یادکردن او عبادت است و ایمان هیچ بنده‌یی پذیرفته نمی‌شود مگر به‌دوستی او و بیزاری جستن از دشمنانش.[1]

حبیب‌بن جهم می‌گوید: هنگامی که علی(ع) ما را به‌صفین می‌برد، به‌دهکده‌یی به‌نام صندوداء[2] فرودآمد و هماندم دستور حرکت داد و ازآن دهکده گذشتیم و ما را از سرزمین بدون‌آبی عبور داد. مالك‌بن حارث اشتر گفت: ای امیرالمومنین! آیا مردم را در جای بدون‌آب فرودمی‌آوری؟ فرمود: ای مالك! همانا خداوند عزوجل به‌زودی در همینجا آبی به‌ما لطف خواهدکرد که شیرین‌تر از عسل و لطیف‌تر از سرشیر و خنك‌تر از یخ و رخشنده‌تر از یاقوت است. ما تعجب کردیم، هرچندگفتار او عجیب نیست. آنگاه درحالی که شمشیر بر دست داشت و ردای خود را بردوش، حرکت فرمود و کنار قطعه زمین خشکی ایستاد و فرمود: ای مالك! تو و یارانت اینجا را گودکنید. اشتر می‌گوید: آنجا را گودکردیم. ناگاه به‌سنگ سیاه بزرگی برخوردیم که برآن حلقه‌یی بودکه همچون نقره می‌درخشید. فرمود: این سنگ را بکشید و کنار اندازید. ما همگان که صد مرد بودیم کوشش کردیم و نتوانستیم آنرا از جای خود تکان دهیم. امیرالمومنین علی(ع) درحالی که دست به‌آسمان بلندکرده بود و به‌زبان عبری دعایی می‌خواند نزدیك آمد (متن این دعا در روضة‌الواعظین و امالی صدوق آمده‌است.) و سپس آمین گفت و سنگ را کشید و برداشت و چهل

---

۱. بدون هیچگونه اختلاف با ذکر سلسلهٔ سند در صفحهٔ ۱۳۸ امالی صدوق همراه با ترجمه آمده‌است. م.

۲. صندوداء: نام دهکده‌یی در راه عراق به‌شام، برای اطلاع بیشتر، رك. به: معجم‌البلدان، یاقوت حموی، ص ۳۸۶، ج ۵، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی. م.

ذراع دورتر از لبهٔ چشمه انداخت. مالك می‌گوید: برای ما آبی شیرین‌تر از عسل و سردتر از یخ و رخشان‌تر از یاقوت پیدا شد. همگان از آن آشامیدیم و چهارپایان خود را هم سیراب کردیم. سپس علی(ع) سنگ را برجای خود نهاد و به‌ما دستور داد آنرا با خاك انباشته کردیم و پوشاندیم و حرکت فرمود. اندکی که رفتیم فرمود: کدامیك از شما جای آن چشمه را می‌داند؟ گفتیم همهٔ ما. برگشتیم و آنچه جستجو کردیم از نظر ما پوشیده ماند و به‌هیچ روی آنرا پیدا نکردیم. پنداشتیم که امیرالمومنین سخت تشنه است؛ به‌اطراف رفتیم. ناگاه به‌صومعهٔ راهبی رسیدیم و نزدیك آن رفتیم. به‌راهبی برخوردیم که از شدت پیری و فرتوتی ابروهایش چشمهایش را پوشانده‌بود. به‌او گفتیم: آیا آب‌داری که سالار خود را سیراب کنیم؟ گفت: آبی دارم که دو روز است آنرا خوشگوار کرده‌ام و آبی بدمزه آورد. گفتیم: همین آب را دو روز است که خوشگوار کرده‌ای؟ پس اگر از آبی که سالار ما به ما آشاماند بیا شامی چه می‌گویی؟ و موضوع را برای او نقل کردیم. پرسید: این سالار شما پیامبر است؟ گفتیم: نه، ولی او وصی پیامبر است. او با آنکه نخست از ما بیم داشت، همراه ما شد و گفت: مرا نزد سالار خود ببرید. او را به‌حضور امیرالمومنین بردیم. همینکه علی(ع) او را دید، فرمود: تو شمعونی؟ گفت: آری، ولی این نامی است که مادرم مرا به‌آن نام نهاده‌است و کسی جز خداوند بر آن آگاه نبوده‌است و اکنون تو هستی که از آن اطلاع داری. چگونه از آن مطلع شدی؟ اکنون نشان امامت خود را تکمیل کن تا من هم اعتقاد خویش را به‌تو تکمیل کنم. امیرالمومنین فرمود: ای شمعون چه می‌خواهی؟ گفت: نام ومشخصات این چشمه را بگو. فرمود: نامش را حوما و از چشمه‌های بهشتی است که از آن سیصد و سیزده وصی پیامبر آب نوشیده‌اند و من آخرین آنان بودم که اکنون از آن نوشیدم. راهب گفت: آری من این موضوع را همینگونه در انجیلها دیده‌ام و شهادتین بر زبان آورد و افزود که گواهی می‌دهم تو وصی محمد(ص) هستی و امیرالمومنین از آنجا حرکت فرمود در حالی که راهب پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد و چون به‌صفین رسیدند و صفها برای جنگ رویاروی شدند، نخستین کس که شهید شد همین راهب بود. امیرالمومنین در حالی که از چشمانش اشك می‌ریخت بربالین راهب پیاده‌شد وفرمود: آدمی باکسی مشحور می‌شود که او را دوست می‌دارد. این راهب روز قیامت همراه ما و رفیق

من در بهشت است.[۱]

ابوسخیله می‌گوید:[۲] پیش ابوذر رفتم و گفتم: ای ابوذر! عجیب غوغایی می‌بینم؛ مرا به‌چه‌کاری دستور می‌دهی؟ گفت: به‌این دو چیزی که می‌گویم مواظب باش. نخست کتاب خدا و دوم این شیخ بزرگوار علی‌بن ابی‌طالب که من خودم از رسول خدا شنیدم، می‌فرمود: این مرد نخستین کسی است که به‌من ایمان‌آورد و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او صدیق اکبر و فاروقی است که میان حق و باطل را مشخص می‌فرماید.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: شبی که مرا به‌معراج بردند، دیدم بریکی از پایه‌های عرش نوشته شده‌است: «من‌پروردگارم. خدایی جزمن وجود ندارد. بهشت‌عدن را به دست خود آفریدم. محمد برگزیدهٔ من‌ازخلق‌است که اورا به‌علی‌تأیید ویاری کردم.»[۳]

امیرالمومنین(ع) فرموده‌اند: رسول خدا(ص) مرا فراخواندند و فرمودند به یمن‌بروم تا میان ایشان را اصلاح کنم. گفتم: ای رسول خدا! آنان قومی بسیار و سالخورده‌اند و من نوجوانی هستم که از سن من چیزی نگذشته است. فرمودند: چون ازگردنهٔ افیق[۴] گذشتی و به‌بالای‌آن رسیدی با صدای بسیار بلند بگو: ای درختان و ای کلوخها و ای خاکها! محمد رسول خدا به‌شما سلام می‌رساند. علی می‌فرماید: چون به‌بالای آن‌گردنه رسیدم و بر یمن مشرف شدم، ناگاه یمنیها را دیدم که با نیزه‌هایی که به‌آن سرنیزه زده‌بودند و کمانهایی که بر دوش گرفته بودند و شمشیرهای برهنه، آهنگ من کردند. من به‌آواز بلند پیام رسول خدا(ص) را به درختان و خاکها و کلوخها ابلاغ کردم. ناگاه از همهٔ درختان و خاکها و کلوخها بانگ برآمد که بر محمد رسول خدا و بر تو درود و سلام‌باد و زمین به‌لرزه درآمد. دست و پای‌آن قوم به‌لرزه درآمد و سلاح از دست ایشان افتاد، و همگی شتابان

---

۱. با ذکرسلسلهٔ سند و به‌همین گونه در صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ امالی صدوق همراه با ترجمه آمده‌است. م.

۲. نام این شخص در مجمع‌الرجال قهپایی، ص ۴۶، ج ۷، آمده‌است ونامش عاصم‌بن طریف گفته شده‌است. م.

۳. با ذکر سلسلهٔ سند در صفحهٔ ۲۱۶ امالی صدوق همراه با ترجمه و در منابع اهل سنت در تاریخ بغداد، ص ۱۷۳، ج ۱۱، و ذخائرالعقبی، ص ۶۹، چاپ کاظمین، ۱۹۶۷، آمده‌است. م.

۴. نام این گردنه و چگونگی ضبط آن در معجم‌البلدان، ص ۳۰۷، ج ۱، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، آمده‌است. م.

پیش من آمدند و میان آنان را اصلاح کردم و برگشتم.[۱]

ابو زید نحوی می‌گوید، از خلیل‌بن احمد عروضی پرسیدم: چرا مردم با آن قرابتی که علی(ع) با رسول خدا (ص) داشت و مقامی که میان مسلمانان حائز بود و زحمتی که برای اسلام کشید، او را رها کردند؟ گفت: به‌خدا سوگند پرتو و نور او برهمگان چیره و در همهٔ مناقب از همگان برتر و پیش بود. ولی مردم به‌افرادی که نظیر و شکل خودشانند تمایل بیشتری دارند. مگر این شعرشاعر قدیمی را نشنیده‌ای که می‌گوید:

«هرشکلی به‌شکل خود دلبسته است و مگرنمی‌بینی که فیل با فیل الفت‌دارد؟»

ریاشی در این مورد این دو بیت را از عباس‌بن احنف نقل می‌کند که گفته است:

«کسی گفت: چگونه از یکدیگر جدا شدید؟ سخنی گفتم که در آن انصاف است. گفتم: اومانند و به‌شکل من نبود. به‌این سبب از اوجدا شدم و مردم‌گوناگون هستند و هم‌شکل با هم‌شکل انس دارد.»[۲]

امیرالمومنین فرموده‌است: هیچ آیه‌یی از قرآن نازل نشده‌است مگر اینکه می‌دانم کجا و دربارهٔ چه‌کسی نازل شده‌است و درچه باره است؛ آیا در دشت نازل شده‌است یا در کوه. گفته شد: دربارهٔ خودت چه‌آیه‌یی نازل‌شده‌است؟ فرمود: اگر از من سؤال نمی‌کردید خبر نمی‌دادم. دربارهٔ من این آیه نازل شده‌است: «همانا تو بیم‌دهنده‌یی و برای هر قوم راهنمایی است.» رسول خدا بیم‌دهنده است و من راهنمایم به‌آنچه آورده‌است.[۳]

---

۱. در صفحهٔ ۲۲۳ امالی صدوق همراه با ترجمه، با ذکر سلسلهٔ اسناد آمده‌است. م.

۲. سعدبن اوس، معروف به‌ابوزید انصاری نحوی، درگذشتهٔ ۲۱۴ قمری، از بزرگان علمای ادب ونحو مکتب بصره است. برای اطلاع به‌دانشنامهٔ ایران و اسلام، ص ۱۰۴۴، مراجعه‌کنید. خلیل‌بن احمد، دانشمند و ادیب معروف قرن دوم هجری مولف کتاب‌العین وآثار ارزندهٔ دیگر و درگذشتهٔ ۱۷۰ قمری است. برای اطلاع بیشتر به الاعلام زرکلی ص ۳۶۳، ج ۲، مراجعه فرمایید. ابوالفضل عباس‌بن فرج بصری، معروف به‌ریاشی، از لغوی‌ها و نحوی‌های مکتب بصره، مقتول در ۲۵۷ قمری. عباس‌بن احنف شاعر بزرگ دربار هارون‌الرشید و درگذشتهٔ ۱۹۲ قمری است. این حدیث با ذکر سلسهٔ اسناد در امالی صدوق، ص ۲۲۹ آمده‌است. م.

۳. در مورد این آیه که بخشی از آیهٔ ششم سورهٔ سیزدهم (رعد) است، قبلاً مکرر توضیح داده‌شد و رك. به: صفحهٔ ۱۲۹ جلد ۳ مستدرك‌الصحیحین حاکم نیشابوری. م.

امام باقر(ع) فرموده‌است: به‌خدا سوگند که علی همچون بردگان خوراك می‌خورد و می‌نشست و دو پیراهن سنبلانی می‌خرید و غلامش را آزاد می‌گذاشت که بهترین آن دو را انتخاب کند و خود دیگری را می‌پوشید، و اگر آستین آن از انگشتانش بلندتر بود آنرا کوتاه می‌کرد و اگر اندازهٔ قد پیراهن بیشتر از پاشنه‌های پایش بود آنرا می‌برید. پنج سال حکومت کرد و هیچ خشت پخته و خشت خامی برهم ننهاد و هیچ ملکی را مخصوص خود نفرمود و هیچ سرخ و سپیدی (سیم و زری) به‌میراث باقی نگذاشت و هرچند به‌مردم نان گندم و گوشت می‌خورانید ولی چون به‌خانهٔ خود برمی‌گشت نان جو و سرکه و زیتون می‌خورد و هرگاه دو کار که هر دو موجب رضای خداوند بود برای او پیش می‌آمد، آنرا که دشوارتر بود برمی‌گزید و در راه خدا هزار برده آزاد کرد که همهٔ ایشانرا با عرق جبین و کد یمین خود خریده‌بود. و هیچیك از مردم را طاقت نبود که چون او عمل کند و گاه در شبانروز هزار رکعت نماز می‌گزارد. نزدیك‌تر و شبیه‌تر مردم به‌او در عبادت علی‌بن الحسین(ع) بود و دیگر پس از او هیچکس نتوانسته است چنان باشد.[1]

مردی از تابعان (فرزندان مهاجران و انصار و طبقه‌یی که پس از ایشان بوده‌اند-م.) شنید انس‌بن مالك می‌گوید: این آیه که خداوند می‌فرماید: «آیا آنکس که شب را به‌طاعت خدا به‌سجود و قیام می‌گذراند و از عذاب آخرت می‌ترسد و رحمت خدایش را امیدوار است» دربارهٔ عبادت علی‌بن ابی‌طالب نازل شده‌است. آن مرد می‌گوید: به‌حضور علی رفتم تا چگونگی عبادت او را ببینم، و خدا را گواه می‌گیرم که به‌هنگام نماز مغرب پیش او رسیدم و او را در حال گزاردن نماز مغرب با یارانش دیدم و چون نماز تمام شد او همچنان به‌خواندن تعقیب پرداخت تا آنکه برای نماز عشاء برخاست و پس از آن به‌خانه‌اش رفت. من هم همراهش رفتم و تمام شب را نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. تا سپیده دمید، تجدید وضو کرد و به‌مسجد آمد و نماز صبح را با مردم گزارد و تا برآمدن آفتاب به‌خواندن تعقیب پرداخت. آنگاه مردم یکی یکی و دوتا دوتا برای کارها و مسایل خود به‌او مراجعه می‌کردند و چون برمی‌خاستند، دو تن دیگر می‌نشستند و این کار ادامه داشت تا آنکه اذان ظهر گفته شد. برخاست تجدید وضو فرمود و نماز ظهر گزارد و

---

۱. اولین حدیثی است که به‌نقل از صفحهٔ ۱۶۱ امالی صدوق (رض) در باب ۱۰۷ بحارالانوار، ص ۱۰۲، ج ۴۱، چاپ دارالکتب‌الاسلامیه آمده‌است. م.

تا هنگام نماز عصر به‌خواندن تعقیب پرداخت و نماز عصر با ایشان‌گزارد؛ و باز مردم برای مسایل خود به‌حضورش می‌آمدند و چون دو تن برمی‌خاستند: دو تن دیگر می‌نشستند و او همچنان فتوی می‌داد تا خورشید غروب کرد و من بیرون‌آمدم وگفتم: به‌خدا سوگند می‌خورم که این آیه دربارهٔ او نازل شده‌است.[1]

اصبغ‌بن نباته می‌گوید:[2] هرگاه برای امیرالمومنین علی(ع) مالی می‌رسید آنرا در بیت‌المال مسلمانان می‌نهاد. سپس مستحقان را فرامی‌خواند و با دست خود اموال را به‌چپ و راست پراکنده می‌کرد و می‌فرمود: ای سیم و زر! مرا فریب مدهید؛ دیگری را فریب دهید؛ و به‌این بیت تمثل می‌فرمود:

«اینها میوه‌هایی است که من چیده‌ام و بهترین آنها در خود آنهاست و حال آنکه همهٔ میوه‌چینان دستشان به‌سوی دهانشان است.» و علی(ع) از خزانه بیرون نمی‌رفت تا آنکه هرچه در آن بود تقسیم می‌شد و حق هر کس به‌او می‌رسید. سپس دستور می‌فرمود آنرا جارو و آب‌پاشی کنند و آنگاه دو رکعت نماز می‌گزارد و پس از سلام می‌فرمود: ای دنیا خود را بر من عرضه مکن و مرا فریب مده و تحریك مکن که ترا سه طلاقه کرده‌ام و هرگز به‌تو رجوع نمی‌کنم.[3]

زیدبن ارقم می‌گوید: تنی چند ازاصحاب رسول خدا(ص) خانه‌هایشان دری در مسجد پیامبر داشت. پیامبر روزی فرمودند: این درها را جز در خانهٔ علی ببندید. مردم در این باره سخنان یاوه گفتند. گوید پیامبر(ص) برخاست و ضمن حمد و ستایش خداوند فرمود: من دستور دادم این درها غیر از در خانهٔ علی بسته شود و کسی از شما در این باره چیزی گفته است. به‌خدا سوگند من چیزی را نبستم و نگشودم، بلکه دستوری به‌من داده‌شد و از آن پیروی کردم.[4]

---

۱. سومین حدیثی است که در باب عبادت و خوف علی(ع) در بحار، ص ۱۳، ج ۴۱، چاپ دارالکتب آمده‌است. م.

۲. اصبغ‌بن نباته مجاشعی: از خواص اصحاب امیرالمومنین و امام حسن مجتبی(ع) است. رك. به: نجاشی، رجال، ص ۶، چاپ قم. م.

۳. حدیث شانزدهمی است که در باب (مجلس) چهل وششم امالی صدوق، ص ۲۸۳، چاپ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

۴. در این موردکه در بسیاری ازکتب اهل سنت هم آمده‌است، مراجعه فرمایید به: مستدرك‌الصحیحین حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۵ و مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۳۶۹ و به‌صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۶ جلد ۲ کتاب فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌السته، استاد محترم آقای سید مرتضی فیروزآبادی. م.

اصبغ‌بن نباته می‌گوید: چون امیرالمؤمنین به‌خلافت رسید و مردم با او بیعت کردند، در حالی که عمامۀ پیامبر و برد آن حضرت را پوشیده و کفش ایشان را به‌پای کرده و شمشیر آن حضرت را به کمر داشت به‌مسجد آمد و به‌منبر رفت و نشست و دستهای خویش را (انگشتها را) درهم کرد و زیر شکم خود نهاد. سپس فرمود: ای‌گروه مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید. این گنجینۀ دانش است و لعاب دهان رسول خداست که آن حضرت به‌من خورانیده است. از من بپرسید که دانش پیشینیان و دیگران پیش من است. به‌خدا سوگند اگر برای من تشکچه‌یی افکنده شود و بر آن بنشینم، همانا برای اهل تورات به‌تورات ایشان حکم می کنم تا آنجا که تورات به‌سخن آید و گوید علی راست می‌گوید و ناحق نگفته است و به‌همان چیزی فتوی داده‌است که خداوند در من آنرا نازل فرموده‌است. و برای پیروان انجیل چنان به‌احکام انجیل ایشان فتوی دهم که انجیل به‌سخن آید و گوید علی راست می‌گوید و به‌ناحق حکم نکرده، همانا به‌حکمی حکم کرده است که خداوند آنرا در من نازل فرموده است.

شما هم که شب و روز قرآن می‌خوانید آیا کسی میان شما هست که بداند خداوند در آن چه چیزی را نازل فرموده است؟ و اگر یك آیه در کتاب خدا نمی‌بود به‌شما از آنچه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود خبر می‌دادم و آن آیه این است: «خداوند آنچه را بخواهد محو و آنچه را بخواهد پایدار می کند و نزد اوست اصل کتاب.»[1]

و باز فرمود: بپرسید ازمن پیش از آنکه مرا از دست بدهید. سوگند به‌کسی که دانه را می‌شکافد و جان را پرورش می‌دهد در مورد هر آیه که از من بپرسید به شما خبر خواهم داد که در شب نازل شده‌است یا در روز، مکی است یا مدنی، در حال سفر نازل شده است یا در حال اقامت در شهر، ناسخ است یا منسوخ، محکم است یا متشابه و تأویل آن چیست و تنزیل آن چگونه است.[2]

پیامبر(ص) به‌علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) فرمودند: روز قیامت تو سوار برناقه‌یی از نور (یا اسبی از نور) خواهی بود و برسر تو تاجی قرار دارد که پرتو آن چشم

---

۱. آیۀ ۳۹ از سورۀ سیزدهم (رعد) وبرای اطلاع بیشتر باید به‌تفاسیرقرآن مجید از جمله صفحات ۲۷۳ و۲۶۴، جلد ۶ تفسیرتبیان شیخ طوسی، چاپ نجف، مراجعه نمود.م.

۲. حدیث اول مجلس ۵۵ امالی صدوق است.م.

مردم محشر را خیره می کند. در آن هنگام سروشی از سوی خدای عزوجل شنیده می‌شود که خلیفهٔ محمدرسول‌خدا کجاست و تو می گویی من اینجا هستم و سروشی باصدای بسیار بلندمی گوید: ای‌علی! هر که‌را دوست‌می‌داری و ترادوست‌می‌داشته‌است به‌بهشت ببرو هر کس دشمن‌تو است، اورا به‌دوزخ درانداز که‌تو تقسیم کنندهٔ بهشت ودوزخی.[1]

ابوهریره می‌گوید: پیامبر(ص) به‌جنگی رفت و علی در مدینه مانده بود و چون پیامبر(ص) برگشت و غنایم را تقسیم فرمود، به‌علی‌بن ابی‌طالب دو سهم پرداخت. مردم‌گفتند: ای رسول‌خدا! به‌علی دوسهم پرداخت فرمودی، در حالی که او در مدینه مانده است. پیامبر فرمود: ای مردم! شما را به حق خدا و رسولش سوگند می‌دهم، آیا آن سواری که از سمت راست لشکر بر مشرکان حمله کرد دیدید؟ همان سواری که دشمن را به‌گریز واداشت و برگشت وگفت: ای محمد! سهم من از غنایم را به‌علی بپرداز. او جبریل‌علیه‌السلام بود.

ای مردم! شما را به‌حق خدا ورسولش سوگند می‌دهم، آیا آن سواری راکه از سمت چپ به‌مشرکان حمله کرد وبرگشت دیدید؟ اوهم که برگشت،گفت: ای محمد! برای من سهمی ازغنایم است، آنرا به‌علی‌بن ابی‌طالب اختصاص دادم و او میکائیل(ع) بود. و به‌خدا سوگند من حق کسی جز جبریل و میکال را به‌علی نپرداختم. همهٔ مردم تکبیر گفتند.

روایت شده‌است که رودخانهٔ فرات طغیان کرد و آب آن چنان زیاد شد که مردم کوفه بیم غرق شدن در آن داشتند و به‌امیرالمؤمنین پناه‌آوردند. ایشان بر استر پیامبر(ص) سوار شد و همراه مردم کنار فرات آمد و پیاده شد. شخصاً در حالی که از مردم فاصله‌گرفته بود و مردم او را می‌دیدند وضو گرفت ودعاهایی خواندکه بیشتر مردم آنرا شنیدند و سپس در حالی که به‌چوبدستی خود تکیه زده بود نزدیك فرات رفت و با چوبدستی خود روی آب زد و فرمود: به‌فرمان وخواست خداوند فرو کش کن و آب چنان فرورفت که بسیاری از ماهی‌ها آشکارشدند و به‌آن حضرت به‌امارت مومنان سلام دادند و برخی از ماهی‌ها از جمله مارماهی و سگ‌ماهی و نوعی دیگر سکوت کردند و مردم از این موضوع تعجب کردند و پرسیدند: برخی از ماهی‌ها سکوت کردند و برخی سخن گفتند؟ فرمود: خداوند ماهی‌های حلال‌گوشت را برای من به‌سخن درآورد و آنهایی که حرام‌گوشت و نجس بودند سکوت کردند. و این

۱. در صفحهٔ ۲۱۷ امالی صدوق آمده‌است. م.

حدیثی است که میان خواص و عوام مشهور است.[1]

و روایت شده‌است که امیرالمومنین علی(ع) روزی بر منبر کوفه سخنرانی می‌کرد. ناگاه ماری ازگوشهٔ منبر بیرون‌آمد و شروع به‌بالا رفتن از پلکان و نزدیك شدن به‌علی(ع)کرد. مردم به‌وحشت افتادند و آهنگ آن کردند که مار را بگیرند. اشاره فرمود دست نگهدارند و چون به‌پله‌یی رسید که علی(ع) برآن نشسته بود،آن حضرت سر خود را نزدیك مار آورد و مار هم سر خود را کنار گوش آن حضرت نهاد. مردم ساکت و حیران ماندند. مار صدایی برآورد که بیشتر مردم آنرا شنیدند و درحالی که امیرالمومنین لبهایش را تکان می‌داد، مار همچون کسی که به‌چیزی گوش دهد سکوت کرده بود. وسپس برگشت وگویی به‌زمین فروشد و ناپدیدگردید و امیرالمومنین(ع) به‌ایراد دنبالهٔ خطبهٔ خود پرداخت و چون تمام شد و از منبر فرودآمد، مردم پیش ایشان جمع شدند و از موضوع مار وکارشگفتی که انجام داد پرسیدند. فرمود: آنچنان که‌گمان می‌کردید نبود. همانا این مار حاکمی از حاکمان جن بود. موضوعی برای او پیش آمده‌بود که از من استفتاء کرد و من موضوع را به‌او فهماندم و برای من دعای خیر کرد و برگشت.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: من شهر حکمتم (مدینهٔ فاضله‌ام) یعنی بهشت و تو ای علی دروازهٔ آن شهری، وچگونه ممکن است افراد به‌بهشت بروند ازغیر دروازهٔ آن؟[2]

حسن‌بن یحیی دَهّان (روغن‌فروش) می‌گوید: در بغداد پیش قاضی بغداد که نامش سماعه بود بودم. مردی از بزرگان بغداد پیش اوآمد وگفت: خداوندکار قاضی را همواره به‌اصلاح دارد. من در سالهای گذشته حج‌گزاردم و هنگام مراجعت از حج به‌کوفه‌آمدم و به‌مسجدآن رفتم. همچنان که در مسجد ایستاده بودم که نماز بگزارم، ناگاه کمی جلوتر از خودم زنی از اعراب بادیه‌نشین را دیدم که‌گیسوانی آویخته داشت و بر خود چادر پوشیده‌بود و صدای خود را بلند کرد و چنین می‌گفت: ای کسی که در آسمانها مشهوری! وای کسی که در زمینها ودنیا وآخرت

---

۱. در بحار، ص ۲۶۸، ج ۴۱، چاپ دارالکتب‌الاسلامیه، به‌نقل از مناقب ابن‌شهرآشوب آمده‌است. م.

۲. برای اطلاع بیشتر از این حدیث در منابع اهل سنت، رك. به: مناقب ابن‌مغازلی شافعی، ص ۸۶، چاپ مکتبة‌الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۴ قمری. م.

مشهوری! ستمگران کوشش کردند و پادشاهان تلاش کردند تا پرتو ترا خاموش کنند و یاد ترا به‌فراموشی بسپرند، ولی خداوند می‌خواهد یاد تو بلندآوازه و پرتو تو کاملاً درخشان باشد، هرچند مشرکان ناخوش داشته‌باشند. گفتم: ای بندهٔ خدا! چه‌کسی را به‌این صفت وصف می‌کنی؟ گفت: منظورم امیرالمومنین است. پرسیدم: کدام امیرالمومنین را می‌گویی؟ گفت: علی‌بن ابی‌طالب را که توحید جز به‌او و به دوست داشتن او تمام نیست. دوباره برگشتم ببینم آن زن کیست، هیچکس را ندیدم.
اعمش[۱] می‌گوید: ابوجعفر دوانیقی[۲] نیمه‌شبی کسی فرستادو پیام داد به‌دربار بروم. برخاستم و با خود اندیشه کردم وگفتم: در این ساعت فقط برای این مرا احضار کرده‌است که از فضایل امیرالمومنین علی(ع) از من بپرسد. اگر به‌راستی به‌او بگویم، مرا خواهد کشت. گوید: وصیت خود را نوشتم وکفن پوشیدم و به‌دربار رفتم. همینکه مرا دید، گفت نزدیك شو و نزدیك رفتم. عمروبن عبید[۳] را نزد او دیدم و تا حدودی آرام‌گرفتم. منصور بازگفت نزدیك‌بیا، نزدیك رفتم تا آنجا که نزدیك بود زانوی من به‌زانوی او برخوردکند و چون بوی کافور و حنوط از من استشمام‌کرد گفت: به‌خدا سوگند باید به‌من راست بگویی وگرنه ترا بردار خواهم کشید. گفتم: ای امیرالمومنین! چه می‌خواهی؟ گفت: بگو ببینم چرا بر خود حنوط زده‌ای؟ گفتم: فرستاده‌ات نیمه‌شب آمد و گفت به‌دربار بیا. با خود گفتم شاید امیرالمومنین در این ساعت فرستاده‌است که از فضایل علی(ع) از من بپرسد و شاید اگر حقیقت را بگویم مرا بکشد. بدین‌سبب وصیت خویش را نوشتم وکفن خود را پوشیدم. در این هنگام منصور دوانیقی که تکیه داده‌بود به‌حال عادی نشست و لاحول‌گویان گفت: ای سلیمان! (نام اصلی اعمش است) ترا به‌خدا سوگند چند حدیث دربارهٔ فضایل علی نقل می‌کنی؟ گفتم: ای امیر مومنان چیزی نیست. گفت: شمارش را بگو. گفتم: ده هزار حدیث و شایدکمی بیشتر. گفت: ای سلیمان! به‌خدا

---

۱. اعمش: ابومحمد سلیمان‌بن مهران اسدی، از بزرگان شیعیان قرن دوم هجری، در گذشتهٔ سال ۱۴۸، رك. به: حاج شیخ عباس قمی، الکنی والالقاب، ص ۳۹، ج ۲، چاپ صیدا، ۱۳۵۸ قمری. م.

۲. دومین خلیفهٔ عباسی و در گذشتهٔ ۱۵۸ هجری قمری است. م.

۳. عمروبن عبید، متولد ۸۰ و در گذشتهٔ ۱۴۴ از زاهدانی‌که به‌شدت مورد علاقه و حمایت منصور عباسی بوده و منصور در مرگ او مرثیه سروده‌است. برای اطلاع بیشتر از منابع مربوط به‌او، رك. به: الاعلام زرکلی، ص ۲۵۲، ج ۵. م.

سوگند اینك حدیثی در فضیلت علی برای تو نقل می‌کنم که هر حدیث دیگری را فراموش کنی. گفتم: ای امیرمومنان! برای ما بیان کن، گفت: آری، من از بنی‌امیه گریزان بودم و در شهرها و سرزمینهای مختلف رفت و آمد می‌کردم و با بیان فضایل علی(ع) به‌مردم تقرب می‌جستم و آنان به‌من خوراك و زاد و توشه می‌دادند تا آنکه به‌سرزمین شام رسیدم. جامهٔ بسیار کهنه‌یی بر تن داشتم و هیچ جامهٔ دیگر نداشتم. گرسنه هم بودم. صدای اقامهٔ نماز شنیدم، وارد مسجد شدم که نماز بگزارم و با خود گفتم، با مردم سخن می‌گویم که به‌من خوراك و شامی بدهند. همینکه امام مسجد نمازش را سلام داد دو پسر بچه وارد شدند و امام مسجد به‌سوی آن دو برگشت و گفت: آفرین بر شما و آفرین بر آنان که نام شما چون نام آن دو تن است. کنار من جوانی نشسته بود. به‌او گفتم: ای جوان! این دو کودك با این شیخ چه نسبتی دارند؟ گفت: شیخ پدر بزرگ آن دو است و در این شهر کسی جز این شیخ نیست که علی(ع) را دوست داشته باشد و به‌همین جهت هم نام این دو پسر را حسن و حسین نهاده‌است. من شاد شدم و برخاستم و به‌شیخ گفتم: آیا موافقی حدیثی برای تو نقل کنم که چشمهایت روشن شود؟ گفت: آری و اگر تو چشم مرا روشن کنی من هم چشم ترا روشن می‌کنم. من گفتم: پدرم، ازقول پدرش، از پدربزرگش نقل می‌کرد که می‌گفته است: حضور پیامبر(ص) نشسته بودیم، ناگاه فاطمه(ع) در حالی که می‌گریست آمد. پیامبر(ص) پرسیدند: چه چیزی ترا به‌گریه واداشته است؟ گفت: پدرجان! حسن و حسین از خانه بیرون رفته‌اند و نمی‌دانم کجا مانده‌اند. پیامبر فرمودند: گریه مکن خداوندی که آنان را آفریده‌است به‌ایشان مهربان‌تر از تو است و پیامبر دست به‌آسمان برافراشت وگفت: پروردگارا! آنان را هر کجا که هستند چه دریا و چه خشکی محفوظ و سلامت‌بدار. جبریل از آسمان فرودآمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: اندوهگین و افسرده مباش که آنها در دنیا و آخرت فاضلند و پدرشان از آن دو برتر است و آن دو در محلی که قبیلهٔ بنی نجار خرماهای خود را خشك می‌کنند خفته‌اند و خداوند بر آنان فرشته‌یی را گماشته است. پیامبر(ص) شادان برخاست و با یاران خود آنجا رفت و حسن و حسین در حالیکه دست درگردن یکدیگر داشتند خفته بودند و فرشته‌یی که بر ایشان گماشته شده‌بود یك بال خود را زیر آن دوگسترده و بال دیگر روی آنان گسترده‌بود. پیامبر شروع به‌بوسیدن آن دو کرد تا از خواب بیدار شدند و سپس پیامبر حسن را

بر دوش گرفت و جبریل حسین را و از آنجا بیرون آمدند و پیامبر می‌فرمود: به‌خدا سوگند همانگونه که خداوند شما را شرف ارزانی داشته من هم شما را شریف می‌دارم. ابوبکر به پیامبر گفت: یکی از این دو را به‌من بدهید تا بار شما سبك شود. فرمود: ای ابوبکر! چه خوب بارکشان و چه خوب سوارانی هستند و پدرشان از آن دو بهتر است. پیامبر آن دو را کنار مسجد آورد و فرمود: ای بلال! مردم را فراخوان و منادی در مدینه ندا داد و مردم در مسجد به‌حضور رسول خدا جمع شدند. پیامبر برخاستند و گفتند: ای مردم! آیا به‌شما خبر بدهم که بهترین مردم از لحاظ پدربزرگ و مادربزرگ کیست؟ گفتند: آری. فرمود: حسن و حسین هستند که پدربزرگ ایشان محمد و مادربزرگ ایشان خدیجه دختر خویلد است. ای مردم! به شماخبر دهم که بهترین مردم از لحاظ پدر و مادر کیست؟ گفتند: آری. فرمود: حسن و حسین که پدرشان خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند و مادرشان هم فاطمه دختر رسول خدای است.

ای مردم! به‌شما خبر دهم که کدامیك از مردم از لحاظ عمو و عمه بهترین مردمند؟ گفتند: آری. فرمود: حسن و حسین که عمویشان جعفر طیار با فرشتگان در بهشت پرواز می کند و عمه‌شان ام‌هانی دختر ابوطالب است.

ای مردم! آیا به‌شما خبر دهم که بهترین مردم از لحاظ خاله و دایی کیست؟ گفتند: آری. فرمود: حسن و حسین که دایی ایشان قاسم پسر رسول خدا و خاله‌شان زینب دختر رسول خداست. سپس رسول خدا(ص) بادست اشاره فرمود که خداوند ما را در محشر هم با هم مبعوث می‌فرماید و فرمود: خدایا! تو می‌دانی که حسن و حسین در بهشتند و دو نیای ایشان و پدر و مادرشان و عمه و عمو و خاله و دایی ایشان در بهشتند. پروردگارا! تو می‌دانی هر کس آن دو را دوست بدارد در بهشت است و هر کس آن دو را دشمن بدارد در دوزخ است.

منصور دوانیقی گفت: همینکه این حدیث را برای آن شیخ مسجد گفتم، پرسید: ای جوانمرد! تو از کجایی؟ گفتم: از مردم کوفه‌ام. گفت: از آزادگان اعراب یا از بردگان آزاد شده و موالی؟ گفتم: عرب هستم. گفت: با آنکه چنین حدیثی نقل می کنی چنین جامهٔ کهنه‌یی برتن داری؟ او جامهٔ خود را برمن پوشاند و مرا بر استر خود سوار کرد و من آن جامه را به‌صد دینار فروختم (شاید هم آن استر را به‌صد دینار فروختم). پیر گفت: ای جوان! چشم مرا روشن کردی به‌خدا

سوگند که چشم ترا روشن می‌کنم و ترا به‌جوانی راهنمایی می‌کنم که همین امروز چشم تو را روشن کند. گفتم: مرا راهنمایی کن. گفت: من دو برادر دارم. یکی پیشنماز مسجد است و دیگری موذن. آنکه امام مسجد است از هنگام تولد علی(ع) را دوست می‌دارد و آنکه موذن است از هنگام تولد علی را دشمن می‌دارد. گفتم: مرا رهنمایی کن. او دست مرا گرفت و بر در خانهٔ آن پیشنماز برد. در این هنگام مردی بیرون آمد که چون مرا دید، گفت: این جامه و این مرکوب را می‌شناسم و به‌خدا سوگند صاحب آنها، آنها را به‌تو نبخشیده است، مگر اینکه دوستدار خداوند و رسول خدا باشی. اکنون برای من حدیثی در فضایل علی بگو. منصور می‌گوید من برای او چنین گفتم: پدرم از قول پدرش، از جدش، نقل می‌کرد که می‌گفت: حضور پیامبر نشسته بودیم که فاطمه(ع) آمد و سخت می‌گریست. پیامبر پرسیدند: ای‌فاطمه! چه چیزی ترا می‌گریاند؟ گفت: پدرجان! زنان قریش‌مرا سرزنش می‌کنند و می‌گویند: پدرت ترا به‌همسری شخص تنگدست بدون مالی درآورده‌است. پیامبر فرمودند: گریه مکن. سوگند به‌خدا، من‌ترا به‌همسری او درنیاوردم مگراینکه خداوند از فراز عرش خود ترا به‌همسری او درآورد و جبریل و میکال گواه بودند. و همانا خداوند عزوجل مردم دنیا را بررسی فرمود و از میان ایشان پدرت را به‌پیامبری برگزید. بازآنان را بررسی فرمود و از میان ایشان علی را برگزید و ترا به‌همسری او درآورد واو را وصی قرار داد. علی از همهٔ مردم شجاع‌تر و بردبارتر وبخشنده‌تر است. او از همگان زودتر مسلمان شده و از همهٔ مردم داناتر است و حسن و حسین دوپسر اویند که سرور و سالار جوانان بهشتند ونام‌آن دو درتورات شبر و شبیر است و این به‌سبب گرامی بودن آن دو در پیشگاه خداوند است.

ای فاطمه! گریه مکن که چون روز قیامت فرا رسد، دو حله بر پدرت و دو حله بر علی پوشانده می‌شود. لوای حمد بر دست من است و من‌آنرا به‌علی می‌دهم و این به‌پاس حرمت او در پیشگاه خداوند است و علی در آن روز شفاعت می‌کند.

ای فاطمه! گریه مکن که چون روز قیامت فرا رسد، در سختیهای آن روز سروش خداوند ندا می‌دهد که ای محمد! پدر بزرگ تو ابراهیم خلیل‌الرحمن چه نیکو پدر بزرگی است و برادرت علی چه نیکو برادری است.[1] ای فاطمه! علی آن

۱ برای اطلاع از منابع این حدیث در کتب اهل سنت، رك. به: صفحات ۴۴ و ۶۷ مناقب ابن‌مغازلی و حواشی آن. م.

روز به‌من دربرداشتن کلیدهای بهشت یاری می کند وشیعیان او در قیامت رستگارانند و فردای قیامت در بهشت خواهندبود.

منصور می گوید: چون این حدیث را برای او گفتم، گفت: پسر کم! تو از کجایی؟گفتم: از اهل کوفه‌ام. پرسید: عربی یا وابسته‌ای؟گفتم: عربم. او بر من سی جامه و ده هزار درهم بخشید وگفت: ای جوان! چشم مرا روشن کردی و مرا به‌تو حاجتی است. گفتم: به‌خواست خداوند متعال آنرا برمی آورم. گفت: فردا به‌فلان مسجد بیا تا آن برادر مرا که دشمن علی است ببینی. آن شب بر من بسیار طولانی گذشت و چون صبح شد به‌مسجدی آمدم که آنرا به‌من نشان داده بود. داخل مسجد رفتم و در صف نماز ایستادم. کنار من جوانی بود که عمامه بر سر داشت. چون به رکوع رفت عمامه از سرش افتاد و دیدم که سر و چهره‌اش چون سر و چهرهٔ خوك است. به‌خدا سوگند نفهمیدم در نماز خود چه می گویم تا آنکه امام سلام داد. گفتم: ای وای این چه حالی است که در تو می‌بینم؟گریست وگفت: این حجره را می‌بینی؟گفتم: آری. گفت: داخل آن برو. چون واردآن حجره شدیم گفت: من موذن فلان خانواده بودم. هر سپیده دم میان اذان و اقامه هزار مرتبه علی(ع) را لعن می کردم و هر روز جمعه هم چهار هزار مرتبه علی را لعن می کردم. روزی که می خواستم به‌خانه‌ام بروم براین دکه که می‌بینی تکیه دادم و خوابم برد. در خواب دیدم گویی در بهشت هستم و آنجا پیامبر و علی(ع) را شاد و خرم دیدم و چنان دیدم که حسن(ع) سمت راست و حسین(ع) سمت چپ پیامبر ایستاده‌اند. همراه امام حسن جامی دیدم. پیامبر فرمودند: حسن جان به‌من آب بده و او به‌رسول خدا آب داد. پیامبر فرمودند: به‌همه آب بده و همگان نوشیدند و چنین شنیدم که پیامبر به‌حسن(ع) فرمودند: به‌این شخصی هم که تکیه داده است آب بده. امام حسن گفت: پدر بزرگ آیا دستور می‌دهید به‌این شخص آب بدهم؟ و حال آنکه او پدرم را هر روز میان اذان و اقامه هزار مرتبه لعن می کند و امروز چهار هزار مرتبه او را لعنت کرده‌است. در این هنگام پیامبر(ص) پیش من آمدند و فرمودند: ترا چه می‌شود؟ خدایت لعنت کناد، تو علی را لعنت می کنی؟ و حال آنکه علی از من است، و چنان احساس کردم که آن حضرت برچهره من آب دهان انداخت و با پای خود ضربتی به من زد و فرمود: برخیز که خداوند نعمتهای خود را برتو دگرگون فرماید. من از خواب پریدم و دیدم که سر و چهره‌ام شبیه خوك شده است.

منصور دوانیقی به‌من گفت: ای اعمش! آیا این دو حدیث را می‌دانستی؟ گفتم نه، و گفت: بدان که دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر است و به‌خدا سوگند کسی جز مومن او را دوست ندارد و کسی جز منافق او را دشمن نمی‌دارد. گفتم: ای امیر مؤمنان! درامانم؟ گفت آری. گفتم: در مورد قاتل حسین بن علی(ع) چه می‌گویی؟ گفت: به‌سوی دوزخ می‌رود و در دوزخ است. گفتم: به‌همین دلیل هر کس دیگری هم که فرزندان رسول خدا را بکشد به‌سوی دوزخ می‌رود و در آتش است. گفت: ملك عقیم است. برو و این را که شنیدی نقل مکن.[۱]

روایت شده است که امیرالمومنین علی(ع) برای انجام‌کاری به مکه آمد. عربی را دید که به‌پرده‌های کعبه دست نهاده و می‌گوید: ای صاحب خانه! این خانه خانهٔ تو و این میهمان میهمان تو است، و بر هر میزبانی است که از میهمان خود پذیرایی کند. پروردگارا! امشب پذیرایی از مرا آمرزش من قرار بده. امیرالمؤمنین به‌یاران خود فرمود: آیا سخن این مرد عرب را شنیدید؟ گفتند: آری. فرمود: خداوند گرامی‌تر از آن است که خواستهٔ میهمانش را برنیاورد. شب دوم باز امیرالمومنین همان عرب را دید که به‌پرده‌های کعبه کنار رکن چسبیده: و می‌گوید: ای کسی که در عزت خود چنان عزیزی که از تو عزیزتری نیست! مرا به‌عزت خود عزتی ارزانی فرما که کسی نداند چگونه عزتی است. پروردگارا! من به‌حق محمد و آل محمد به‌تو متوسل می‌شوم چیزی را به‌من عطا کن که کسی جز تو آنرا عطا نمی‌کند (یعنی بهشت را) و چیزی را از من برگردان که کسی جز تو نمی‌تواند آنرا برگرداند و دفع کند (یعنی دوزخ را).

امیرالمومنین به‌یاران خود فرمود: به‌خدا سوگند این سخنان همان ترجمهٔ اسم اعظم خداوند از لغت سریانی است که حبیب من رسول خدا(ص) به‌من خبر داده‌است. این مرد عرب از خداوند بهشت را خواست که به‌او عطا فرمود و تقاضا کرد دوزخ را از او برگرداند و خداوند پذیرفت.

شب سوم باز آن مرد عرب دیده شد که به‌همان رکن کعبه چسبیده و می‌گوید: ای پروردگاری که هیچ مکانی گنجایش او را ندارد و هیچ جا از او خالی نیست و

---

۱. حدیث دوم مجلس شصت و هفتم امالی صدوق است که با ذکر سلسلهٔ اسناد آمده است. در منابع اهل سنت با تفصیل بیشتر در صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۸ مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) که از علمای قرن پنجم و ششم هجری و معاصر با فتال نیشابوری است، آمده‌است. م.

بیرون از هر کم و کیف است! به‌این عرب چهارهزار درهم روزی فرمای.

در این هنگام امیرالمومنین(ع) پیش آن مرد عرب رفت و گفت: ای مرد! از خداوند پذیرایی خواستی که به‌تو ارزانی فرمود و بهشت را خواستی که به‌تو لطف کرد و از او خواستی دوزخ را از تو برگرداند و پذیرفت اکنون چگونه از خداوند چهارهزار درهم‌مسألت‌می کنی؟ مرد عرب پرسید: تو کیستی؟ گفت: من علی‌بن ابی طالبم. عرب گفت: به‌خدا سوگند تو خواسته و مطلوب منی و نیاز خود را به‌تو عرضه می‌دارم. فرمود: بگو. گفت: هزار درهم برای مهریه و کابین زنم می‌خواهم و هزار درهم دیگر وام دارم و هزار درهم برای خرید خانه‌یی لازم دارم و هزار درهم برای سرمایهٔ‌کار می‌خواهم. علی(ع) فرمود: انصاف دادی و چون از مکه بیرون آمدی به‌خانهٔ من در مدینه بیا. آن مرد عرب یك هفته در مکه ماند و سپس در جستجوی علی(ع) به‌مدینه آمد و بانگ برداشت چه‌کسی مرا به‌خانهٔ امیرالمومنین علی راهنمایی می کند؟ حسین‌بن علی(ع) از میان کودکان برخاست و فرمود: من پسرش هستم و ترا به‌خانهٔ او راهنمایی می کنم. مرد عرب پرسید: پدر تو کیست؟ فرمود: امیرمومنان علی‌بن ابی‌طالب. پرسید: مادرت کیست؟ فرمود: فاطمهٔ‌زهرا سرورزنان جهان. پرسید: پدربزرگت کیست؟ فرمود: محمدبن عبداللهبن عبدالمطلب که رسول خداست. پرسید: مادربزرگت کیست؟ فرمود: خدیجه دختر خویلد. پرسید: برادرت کیست؟ گفت: حسن‌بن علی. مرد عرب گفت: همهٔ نیکیهای جهان را دارایی. پیش امیرمومنان برو و بگو: آن عربی که در مکه برای او ضمانت فرمودی بر در خانه است. حسین(ع) وارد خانه شد و گفت: پدرجان! مرد عربی بر در خانه است و می‌گوید کسی است که شما برای او پرداخت چیزی را ضمانت کرده‌ای. علی(ع) گفت: ای فاطمه! آیا چیزی هست که این مرد عرب بخورد؟ گفت: به‌خدا سوگند نه. علی(ع) جامه پوشید و بیرون آمد و فرمود: سلمان فارسی را خبر کنید. سلمان آمد. علی به‌او فرمود همان باغی را که درختان آنرا پیامبر(ص) به‌دست خویش برای من کاشته‌اند، برای فروش به‌بازرگانان عرضه کن. سلمان به‌بازار رفت و آن باغ را برای فروش عرضه کرد و به‌دوازده‌هزار درهم فروخت. علی(ع) آن مرد عرب را خواست. چهارهزار درهم را که تعهد کرده‌بود، به‌او پرداخت و چهل درهم برای هزینهٔ او پرداخت و این خبر به‌اطلاع مستمندان مدینه رسید و جمع شدند. مردی از انصار این خبر را به‌فاطمه داد. فاطمه فرمود: خدایت خیر دهاد. علی(ع)

نشست و بقیهٔ درهمها مقابل او بر زمین ریخته بود و چون یارانش جمع شدند، علی(ع) به‌هریك از ایشان مشتی می‌داد، تا آنجا که حتی یك درهم باقی نماند. و چون علی(ع) به‌خانه برگشت، فاطمه(ع) گفت: پسر عمو! باغی را که درختان آن‌را پدرم برای تو کاشته بود فروختی؟ گفت: آری به‌بهتر از آن در دنیا و آخرت فروختم. پرسید: پول آن کجاست؟ فرمود: به‌اشخاص و دیده‌هایی دادم که حیا کردم شرمساری مسألت را در آن ببینم و پیش از آنکه ایشان سؤال کنند، به‌آنان پرداختم. فاطمه فرمود: من و دو پسرم (فرزندانم) گرسنه‌ایم و تردید نیست که شما هم چون ما گرسنه‌ای. آیا یك درهم سهم ما نمی‌شد و دامن علی را گرفت. علی فرمود: دامن مرا رها کن. گفت: نه، به‌خدا سوگند تا پدرم میان ما حکم کند.

در این هنگام جبریل به‌حضور رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: از سوی من به‌علی سلام برسان و به‌فاطمه هم بگو: ترا نشاید که دامن علی را بگیری. همینکه پیامبر(ص) وارد خانه شد و دید فاطمه دامن او را گرفته است، فرمود: دخترکم! ترا نشاید که دامن علی را در دست بگیری. فاطمه گفت: پدرجان! باغی را که شما برای او کاشته‌ای به‌دوازده‌هزار درهم فروخته است و حتی یك درهم برای ما باقی نگذارده که با آن خوراکی برای خود فراهم آوریم. پیامبر(ص) فرمودند: جبریل از سوی خدایت به‌من سلام می‌رساند و می‌فرماید: از سوی خداوند به‌علی سلام برسانم و به‌تو بگویم که این‌کار برای تو شایسته نیست. فاطمه گفت: از خدای طلب آمرزش می‌کنم و هرگز این‌کار را انجام نخواهم داد. فاطمه(ع) می‌گوید: پدرم و همسرم از خانه بیرون رفتند، و هریك به سویی رفتند. چیزی نگذشت که پدرم مراجعت فرمود و هفت درهم سیاه هجری آورد و فرمود: ای فاطمه! علی کجاست؟ گفتم از خانه بیرون رفت. فرمود: این درهمها را بگیر و چون پسر عمویم آمد به‌او بگو با آن برای شما خوراك بخرد. چیزی نگذشت که علی بازآمد و پرسید: پسر عمویم این‌جا برگشتند که چنین بوی دلاویزی استشمام می‌کنم؟ گفتم: آری و چیزی به‌من لطف فرمود که با آن برای ما خوراك بخری. علی فرمود: به‌من بده و من همان هفت درهم سیاه هجری را به‌او دادم. گفت: به‌نام خدا و سپاس فراوان فرخنده خداوند را. این روزی ماست که خدای عزوجل عنایت فرموده‌است. علی فرمود: ای حسن! برخیز و با من بیا. آن دو به‌بازار رفتند. ناگاه به‌مردی برخوردند که می‌گفت: کیست که به‌خداوند دارای

وفـا قرضی بدهد؟ علی(ع) به حسن(ع) فرمود: پسرم! چیزی به‌او عطا کنیم؟گفت: آری. علی(ع) درهمها را به حسن(ع) سپرد و او از پدر پرسید: آیا تمام این درهمها را به‌او بدهم؟ فرمود: آری پسر کم. آن کس که مقدار کمی عطا می کند، تواناست که مقدار بسیارهم لطف کند. گوید علی(ع) بر در خانهٔ مردی رفت که از او وام بگیرد. مرد عربی که ناقه‌یی همراه داشت با علی برخورد و گفت: ای علی! ایـن ناقـه را از من بخر. فرمود: فعلا بهای آنرا ندارم. گفت: مهلت می‌دهم. فرمود: به‌چند می‌فروشی؟ گفت: به‌صد درهم. علی فرمود: ای حسن این ناقه را بگیر و امام حسن مهار آنـرا به دست گرفت. عربی دیگر مانند همان عرب قبلی که جـامهٔ دیگـری برتـن داشت به علی(ع) رسید و گفت: علی این ناقه را می‌فروشی؟ پرسید: برای چـه مـی‌خواهی؟ گفت: می‌خواهـم در نخستین جنگـی که پسر عمویت مـی‌رود، از آن استفاده کنم. علی(ع) فرمود: اگر بپذیری بدون دریافت بها به‌تو می‌دهم. گفت نه که من پول آنرا همراه دارم و بهای آن را می‌پردازم. به‌چند آنرا خریده‌ای؟ فـرمـود: به‌صد درهم آن عرب گفت: یکصدوهفتاد درهم به‌تو می‌پردازم. علی(ع) به‌امـام حسن فرمود: ایـن یکصدوهفتاد درهم را بگیر. صد درهم به‌آن مرد عربی بده که ناقه را از او خریده‌ایم و هفتاد درهم برای خودمان باشد که با آن چیزی بخرم. حسن(ع) پول را گـرفت و ناقه را به‌آن مرد سپرد.

علی(ع) می گوید: به‌جستجوی آن عربی که ناقه را از او خریده بودم برآمدم، تا بهای ناقه‌اش را بپردازم. رسول خدا(ص) را دیدم جایی نشسته‌انـد که پیش از آن ایشان را آنجا ندیده بودم و پس از آن هم نـدیدم که رسول خـدا(ص) آنجا بنشینند؛ که کنار راه بود. همینکه چشم پیامبر(ص) به‌من افتاد چنان لبخند زد که دنـدانهایش آشکار شد. من گفتم: ای رسول خـدا! همواره چـون امروز خـدایت خندان بداراد. فرمود: ای علی! در جستجوی مردی هستی که ناقـه را به‌تو فـروخته است تـا بهای آنرا به‌او بپردازی؟ گفتم: آری که پدر و مادرم فدای تو باد. فرمود: ای ابـوالحسن! آن ناقه از ناقه‌های بهشتی بود. فروشنده جبریـل و خریـدار میکائیل و آن درهمها از جانب خدا بود. درکار خیر خرج کن و از تنگدستی مترس.[۱]

۱. این حدیث که دهمین حدیث هفتاد و یکمین مجلس امالی صدوق است بـا عنوان «خبرالناقه» در صفحات ۴۴ تا ۴۷ جلد ۴۱ بحارالانوار، چاپ دارالکتب الاسلامیه آمده است. م.

روایت شده‌است جبریل(ع) به‌حضور پیامبر(ص) رسید و گفت: ای محمد! خدای که مبدأ سلام است، سلامت می‌رساند و می‌گوید: آسمانهای هفتگانه و آنچه را درآن است و زمینهای هفتگانــه و هــر که را بــر آنهاست آفریده‌ام و هیچ‌جـا را بزرگتر و مهمتر از رکن و مقام نیافریده‌ام و اگر بنده‌یی مـرا آنجا ازآغازآفـرینش زمینها وآسمانها عبادت کند و فراخواند و درحالــی که منکر ولایت علــی بــاشد به دیدار من‌آید، او را در دوزخ به رو خواهم انداخت.[1]

عبدالله‌بن عمر می‌گوید: پیامبر(ص) روز جنگ خیبر، رایت را به‌مــردی از یارانش داد و او شکست خورده برگشت. آنرا به‌یکی دیگر از یــارانش داد. او هم درحالی برگشت که یارانش را می‌ترساند و همراهانش هم او را بیم می‌دادند وپرچم را بازآورد. پیامبر(ص) فرمودند: فــردا پرچــم را به‌کسی خــواهم دادکه خــدای و رسولش را دوست می‌دارد وخدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند و او برنمی‌گردد تا خداوند به‌دستش فتح نصیب فرماید، و چون فردا صبح شد پیامبر فــرمــود: علی را برای‌من فراخوانید. گفته‌شد: او درد چشم است. فرمود او را بیاورید؛ وچون علی(ع) آمد، پیامبر(ص) آب دهان خــویش را در هــر دو چشم او افکند و عــرض کرد: پروردگارا! گرما و سرما (تب و لرز) را از او دفع فــرمای. علی حرکت کرد و به‌سوی پیامبر(ص) بــرنگشت مگر پس از فتح. گــوید چــون پیامبر او را گسیل فرمود و علی(ع) به‌دژ قموص[2] نزدیك شد، یهودیان-دشمنان خدا-شروع به‌تیرباران و سنگ‌زدن به علی(ع) کردند و او حمله کرد و خود را نزدیك در رســانــد و جــای پای خود را استوارکرد و خشمگین پیاده‌شد و چهارچوبهٔ در را گــرفت وآنــرا از ریشه درآورد و به‌اندازهٔ چهل ذراع پشت سرخویش انداخت. ابــن عمر می‌گــوید: ما از فتح خیبر به‌دست علی چندان تعجب نکردیم که ازکندن در و انداختن آن چهل ذراع دورتر. چهل مرد خواستندآنرا از جای خــود تکان دهند و نتوانستند و چــون این خبر را به‌پیامبر(ص) دادند، فرمود: سوگند به‌کسی که جان من در دست اوست،

---

۱. این حدیث دوازدهمین حــدیث هفتاد و سومین مجلس امالی صدوق است که بــا ذکر سلسلهٔ اسنادآمده‌است. م.

۲. قموص: نام یکی ازدژهای استوار خیبر است، رك. به: مغازی، واقدی، ص ۶۷۰، چاپ مارسدون جونس. م.

چهل فرشته بر آن‌کار او را مدد کردند.[۱]

روایت شده‌است که امیرالمومنین در نامهٔ خود به‌سهل‌بن حنیف چنین مرقوم فرمود: سوگند به‌خدا، من در خیبر را با نیروی انسانی و قوهٔ خوراك ازجای نکندم. بلکه با نیروی ملکوتی و نفسی که به‌پرتو خدای خود نورانی بود کندم و من شعاعی از شعاع احمدم. به‌خدا سوگند، اگر تمام عرب برای جنگ با من پشت در پشت نهند از جنگ نمی‌گریزم و اگر بر آنان چیره‌شوم، هرگز ستم نمی‌کنم. هر کس از من پرهیز نکند، مرگش بر او فرومی‌افتد و قلبش همواره آکنده از بیم است.[۲]

جابربن عبدالله می‌گوید: علی(ع) در جنگ خیبر در را بدوش گرفت و کناری نهاد و مسلمانان از آن بالا رفتند و قلعه را گشودند. پس از آن خواستند آزمایش کنند؛ کمتر از چهل نفر نتوانستند آنرا تکان دهند.

سعیدبن جبیر می‌گوید: پیش عبدالله‌بن عباس رفتم وگفتم: ای پسر عموی رسول خدا! به‌حضورت آمده‌ام تا دربارهٔ علی‌بن ابی‌طالب و اختلاف نظر مردم در مورد ایشان سؤال کنم. گفت: ای پسر جبیر! آمده‌ای تا در مورد بهترین خلق خدا در امت مسلمان پس از رسول خدا از من بپرسی. از مردی که در یك شب که شب قربت نام دارد، هزار منقبت دارد. ای پسر جبیر! می‌خواهی دربارهٔ وصی رسول‌خدا و وزیر و خلیفهٔ آن حضرت و صاحب حوض و لوا و شفاعت ایشان بپرسی. سوگند به‌کسی که جان ابن‌عباس در دست اوست اگر همهٔ دریاها مرکب و همهٔ درختان قلم و همهٔ مردم دنیا نویسندگان باشند و مناقب علی و فضائل او را از روزی که خداوند دنیا را آفریده تا روزی که آنرا نابود می‌فرماید بنویسند، نمی‌توانند یك دهم از آنچه را که خداوند تبارك و تعالی به‌او ارزانی فرموده است بنویسند.[۳]

---

۱. برای اطلاع بیشتر از این حدیث و سلسلهٔ اسنادآن و طرق مختلفی که در منابع اهل سنت آمده‌است، به‌بحث مفصل ابن‌مغازلی شافعی در مناقب، صفحات ۱۷۶ تا ۱۸۹ و پاورقیهای آن مراجعه فرمایید و برای اطلاع از منابع خاصه، به‌صفحات ۷ تا ۱۹ جلد ۳۹ بحارالانوار، چاپ دارالکتب الاسلامیه مراجعه شود. م.

۲. بخشی از این نامه که خطاب به‌عثمان‌بن حنیف است، در صفحهٔ ۲۸۹ جلد ۱۶ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم آمده‌است. م.

۳. این موضوع در منابع اهل سنت هم آمده‌است. برای نمونه، رك. به: صفحهٔ ۲۳۵ مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) که از قول رسول خدا(ص) آورده‌است که اگر دریاها.... و به‌صفحهٔ ۱۳ تذکرةالخواص سبط ابن‌جوزی، چاپ مکتبةالنینوی‌الحدیثه. م.

ابن‌عباس می‌گوید: چون مکه فتح شد، ما هشت‌هزارتن بودیم و در غـروب آن روز شمار مسلمانان به ده‌هزارتن رسید و پیامبر(ص) پس از فتح مکه مـوضوع هجرت را لغو فرمودند و سپس بـرای جنگ هـوازن آمـاده شدیـم. پیامبر(ص) به علی(ع) فرمودند: ای علی! بـرخیز و بـرای آنکه کـرامت خـویش را در پیشگاه خداوند ببینی، چون خورشید طلوع کرد با آن سخن بگو. ابـن‌عباس می‌گـوید: به خدا در مورد هیچکس جز علی‌بن ابی‌طالب رشک نبرده‌ام. به‌فضل (برادر ابن‌عباس است) گفتم: برخیز ببین علی چگونه با خورشید سخن می‌گوید، و چـون خورشید برآمد علی(ع) برخاست و به‌خورشید گفت: سلام بر تو ای آفریده و بندهٔ خـدا که در اطاعت پروردگار خویش شتابانی. خورشید پاسخ علی را چنین داد که بـر تـو سلام و درود باد ای برادر رسول خدا و وصی او و ای حجت خـدا بـر خلق خدا. گوید علی(ع) برای سپاسگزاری از خداوند بر خاك افتاد و سجده کـرد و به‌خـدا سوگند خودم دیدم که رسول خـدا(ص) برخاست، سر علی(ع) را گرفت بلند کرد و دست بر چهره‌اش می‌کشید و می‌فرمود: ای حبیب من برخیز که ساکنان آسمانها از گریهٔ شوق تو می‌گریند و خدای عزوجل به‌وجود تو برحاملان عرش خود مباهـات فرمود.[۱]

روایت شده‌است که پیامبر(ص) روزی در حالی که گروهی از اصحاب بـرگرد آن حضرت بودند به‌علی(ع) نگریست و فـرمود: هـرکس دوست مـی‌دارد به جمال یـوسف و سخاوت ابـراهیم و بهجت سلیمان و قـوت داود نظـر افکند، بـه‌علی(ع) بنگرد.[۲]

و رسول خدا فرموده‌اند: هرکس مـی‌خواهد به‌علم آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و پارسایی یحیی‌بن زکریا و استواری موسی علیهم‌السلام بنگرد، بـه‌علی‌بـن ابی‌طالب نظر کند.[۳]

---

۱. این روایت در صفحهٔ ۵۸۹ امالی صدوق همراه با ترجمه‌آمده‌است و از آن کتاب و هـم از کشف‌الیقین عـلامه در صفحات ۱۶۶ تـا ۱۸۷ جلد ۴۱ بحارالانوار، چـاپ دارالکتب الاسلامیه‌آمده‌است و اختلافات لفظی اندکی در آنها دیده می‌شود. م.

۲. در صفحهٔ ۳۹۱ امالی صدوق با اندك اختلافی که همان صحیح‌تر است آمـده‌است. یعنی به‌جای قوت داوود حکمت داود است و در صفحهٔ ۳۵ جلـد ۳۹ بحار چاپ جدید هم آمده‌است. م.

۳. در صفحهٔ ۱۶ کمال‌الدین صدوق با انـدك تفاوتی آمده‌است. و بـرای اطلاع از←

و نیز رسول خدا می‌فرموده‌اند: حق علی بر مردم چون حق پدر بر فرزند است.[۱]

امام صادق(ع) فرموده‌است: در جنگ بدر فرشته‌یی از آسمان که نامش رضوان است، بانگ برداشت که شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: ای علی! به‌تو سه‌چیز عطا شده‌است. علی گوید، گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد. چه چیزهایی است که به‌من عطا شده‌است؟ فرمود: پدرزنی چون من و همسری چون فاطمه و دو پسرت حسن و حسین.[۳]

ابن‌عباس گفته است: روز رستاخیز خداوند سبحان جبریل(ع) و محمد(ص) را کنار پل صراط می‌نشاند و هیچکس نمی‌تواند از آن عبور کند، مگر اینکه جواز عبور از علی‌بن ابی‌طالب گرفته باشد.[۴]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: روز قیامت برای من خیمه‌یی از یاقوت سرخ بر سمت راست عرش و خیمه‌یی سبز برای ابراهیم(ع) برسمت چپ عرش برپا می‌شود و میان آن دو خیمه‌یی از مروارید سپید برای علی نصب می‌شود و چه می‌پندارید در مورد محبوبی که میان دو دوست نشسته باشد؟[۵]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: من و علی از یک نورآفریده شده‌ایم و دو هزار سال پیش ازآفریده‌شدن آدم(ع) درسمت راست عرش به‌تسبیح خداوند مشغول بودیم و

← نمونه‌های دیگری از این روایات در منابع اهل سنت، رك. به: صفحهٔ ۲۱۲ مناقب ابن‌مغازلی و به‌صفحهٔ ۴۰ مناقب خوارزمی و صفحهٔ ۹۹ جلد ۴ میزان‌الاعتدال ذهبی و در منابع خاصه به‌صفحات ۳۵ تا ۸۸ جلد ۳۹ بحارالانوار چاپ جدید. م.

۱. این حدیث درمنابع اهل سنت هم مکرر نقل شده‌است. برای نمونه، رك. به: صفحهٔ ۴۷ مناقب ابن‌مغازلی و صفحهٔ ۳۹۹ جلد ۴ لسان‌المیزان ابن‌حجرعسقلانی و پاورقیهای همان صفحهٔ مناقب مغازلی. م.

۲. برای اطلاع از مآخذ این حدیث در منابع اهل سنت، رك. به: صفحات ۳۱۵ تا ۳۱۹ جلد ۲ فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌الستة که ازکتابهای مختلف آنرا نقل کرده‌اند. م.

۳. در صفحهٔ ۲۱۹ امالی شیخ طوسی و صفحهٔ ۲۱۲ عیون اخبارالرضای صدوق و صفحهٔ ۲۰۹ مناقب خوارزمی آمده‌است. م.

۴. روایتی نزدیك به‌این مضمون در صفحهٔ ۵۸۴ امالی صدوق همراه با ترجمه‌آمده است و در صفحهٔ ۳۵ معانی‌الاخبار. م.

۵. نظیر این روایت از کنز جامع‌الفواید در صفحهٔ ۵۵ جلد ۴۰ بحارالانوار نقل شده است. م.

چون خداوندآدم را آفرید،آن نور را در پشت او قـرار داد وآدم هنگامی که ساکن بهشت بود ما در پشت او بـودیم و چون ترک اولی از او سر زد در پشت او بـودیم و نوح(ع) سوار بـرکشی شد و ما درپشت او بـودیـم و چون ابـراهیم(ع) درآتش افتاد همراه او و درپشتش بودیم و همواره خداوند مارا از پشتهای پاک بهارحام پاك منتقل فرمود تا بهپشت عبدالمطلب رسیدیم وآنجا دو قسمت شدیم و خداونـد مرا در پشت عبدالله و علی را در پشت ابوطالب قرارداد. نبوت وبرکت را در من قرارداد و فصاحت و دلاوری را درعلی، و دونام برای ما ازنامهای خود مشتق ساخت؛ خداوند صاحب عرش محمود است و من محمدم و خداوند اعلی است و این علیاست.[۱]

علیبـن ابـراهیمبن هاشم از پدرش نقل میکندکه میگفته است: از جعفربن محمد(ع) پرسیدم که بـرای ما نقل مـیشود، روزی در بابل خـورشید برای علی(ع) پس از غروب بازگشته است. فرمود: این رانمیدانم ولی پدرم برایم روایت کرد که رسول خدا(ص) نماز عصر را در منطقهٔ کراع‌الغمیم[۲] گزاردند و همینکه نماز را سلام دادند، برآن حضرت وحی نازل شد و علی(ع) آمد و رسول خدا درآن حال بـودند. علی ایشان را بـهخود تکیه داد و بههمان حال ماند تا خورشید غروب کرد و همچنان نزول وحیادامه داشت. چون وحی تمام شد، پیامبرازعلی پرسیدند: آیا نمازگزاردی؟ گفت: نه.فرمـودند: بـه چه سبـب؟ گفت: چونآمـدم شما را درآن حـال دیـدم و به سینهام تکیه دادم وخوشنداشتم پیش از تمام شدن وحی شما را رها کنم. پیامبر(ص) روی بهقبله کـرد و عرضه داشت:پروردگارا! اگر علی در حال اطاعت از تو و رسول تو بودهاست، خورشید را برای او برگردان. خورشید رخشنده و تـابـان برگشت و فرمود: ای علی برخیز و نمازبگزار. علی برخاست و نمازگزارد و چون از نمازخود فارغ شد، خورشید ناگهان غروب کرد و ستارگانآشکار شدند.[۳]

---

۱. این حدیث با ذکر سلسلهٔ اسناد در صفحهٔ ۵۶ معانیالاخبار، چاپ آقای علی اکبر غفاری، ۱۳۶۱ شمسی،آمدهاست و بهنقلازآن و امالی ابنالشیخ با اختلاف لفظیاندکی در صفحات ۱۱ تا ۱۴ جلد ۱۵ بحارالانوار،چاپ دارالکتب‌الاسلامیهآمدهاست. م.

۲. کراع‌الغمیم: نام جایی میان مکه ومدینه و درهشت میلی عسفان قراردارد. رك. به: معجم‌البلدان یاقوت حموی، ص ۲۲۶، ج ۷، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی. م.

۳. این حدیث در منابع اهل سنت با ذکر سلسلهٔ اسناد و تفاوت اندك لفظی، در صفحهٔ ۹۶ مناقب ابنمغازلی شافعی و صفحهٔ ۲۱۷ مناقب اخطب خـوارزم و صفحهٔ ۴۹ تذکرة‌الخواص سبط ابنجوزی آمدهاست. م.

روایت شده است که امیرالمومنین چون خواست در منطقهٔ بابل از رود فرات بگذرد، بسیاری از یاران آن حضرت سرگرم عبور دادن چهار پایان و بارهای خود از رودخانه بودند و آن حضرت همراه گروهی از یاران خود نماز عصر گزارد. گروهی دیگر همچنان سرگرم عبور دادن بودند و آفتاب غروب کرد و نماز بسیاری از ایشان از دست بشد و بسیاری فضیلت نماز جماعت با ایشان را از دست دادند و در این باره به‌گفتگو پرداختند. علی(ع) چون سخن ایشان را شنید از خدای متعال درخواست کرد خورشید را برگرداند تا همهٔ یاران خود را جمع کند و با آنان نمازعصر بگزارد و خداوند متعال درخواست او را پذیرفت و خورشید را برگرداند و همانگونه که هنگام نماز عصر آشکار است، آشکار شد و همینکه مردم نماز عصر خود را سلام دادند، خورشید ناگهان غروب کرد و بانگی سخت از آن شنیده شد که مردم از آن بیم کردند و بسیار تسبیح و استغفار و لااله‌الاالله بر زبان راندند. و سپاس پروردگار را بر این نعمتی که میان ایشان آشکار ساخت و خبر آن در همهٔ آفاق و میان مردم منتشر شد. گزاردند. و به‌همینگونه از اسماء بنت عمیس[۱] و ام‌سلمه[۲] و ابورافع[۳] و حسین بن علی(ع) نقل شده‌است.[۴]

و روایت شده است در آن هنگام که علی(ع) پیامبر(ص) را به خود و سینهٔ خویش تکیه داده بود، همچنان نشسته با اشاره نمازگزارد و چون حالت وحی تمام شد و پیامبر به‌خود آمدند برای او دعا فرمودند که خورشید برگردد.[۵]

---

۱. اسماء دختر عمیس از قبیلهٔ خثعم و از پیشگامان مسلمانان و مهاجران به‌حبشه است. وی همسر جعفرطیار بود. پس از شهادت آن بزرگوار همسر ابوبکر شد و پس از مرگ او به‌همسری علی(ع) درآمد. مرگ این بانوی بزرگوار حدود سال ۴۰ هجری است. رك. به: ابن‌سعد، طبقات، ج ۸، ص ۲۰۵، چاپ بریل. م.

۲. هند دختر ابی‌امیه که بیشتر به‌کنیهٔ خود ام‌سلمه معروف است، همسر بزرگوار رسول خدا(ص) و سرسپردهٔ اهل بیت عصمت و طهارت. سال وفات این بزرگوار به‌اختلاف نقل شده‌است. رك. به: ابن‌سعد، طبقات، ج ۸، ص ۶۰، چاپ بریل. م.

۳. ابورافع، از بردگان آزاد شده و آزادهٔ حضرت ختمی مرتبت که در خلافت عثمان و به‌قول دیگر در خلافت امیرالمومنین علی(ع) درگذشته است. رك. به: ابن‌اثیر، اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۹۱. م.

۴. با اختلافی اندك در امالی ابن‌الشیخ و وقعه صفین نصربن مزاحم و به‌نقل از آن دو در بحارالانوار، ص ۱۸۳، ج ۴۱، چاپ جدید آمده‌است. م.

۵. ظاهراً باید این روایت دنبالهٔ روایت قبلی باشد نه دنبالهٔ این روایت. م.

روایت شده‌است که انس‌بن مالك[۱] بر سر خود دستار می‌بست. سبب آن‌را از او پرسیدند. گفت: نفرین علی‌بن ابی‌طالب(ع) است. پرسیدند: چگونه بوده است؟ گفت: من خدمتگزار رسول خدا(ص) بودم. مرغی بریان برای ایشان هدیه آوردند. فرمودند: خدایا محبوب‌ترین خلق را در پیشگاه خود و در نظر من بیاور تا از این مرغ بریان همراه من بخورد. علی(ع) آمد. گفتم پیامبر(ص) گرفتارند و دوست می‌داشتم مردی ازقوم من بیاید. پیامبر(ص) برای بار دوم دست برافراشتند و دعا فرمودند و علی(ع) آمد و همچنان گفتم که پیامبر گرفتارند، و همچنان دوست می‌داشتم مردی از قوم من بیاید. پیامبر(ص) برای بار سوم دست برافراشتند و همانگونه دعا فرمودند و باز علی(ع) آمد و همچنان گفتم پیامبر گرفتارند. علی(ع) صدای خویش را بلند کرد و گفت: پیامبر(ص) چه گرفتاری دارند؟ پیامبر شنیدند و فرمودند: انس! کیست؟ گفتم: علی‌بن ابی‌طالب، فرمودند: اجازهٔ ورود بده و چون علی(ع) وارد شد، پیامبر فرمودند: سه‌بار از پیشگاه خداوند مسألت کردم که محبوب‌ترین خلق در نظر خود و مرا پیش من بیاور تا از این مرغ بریان همراه من بخورد و اگر در این‌بار نمی‌آمدی نام ترا بر زبان می‌آوردم. علی(ع) گفت: ای رسول خدا! من سه بار آمدم و هر سه بار انس‌بن مالك مرا رد کرد و گفت پیامبر گرفتارند. رسول خدا از انس پرسیدند: چه چیزی ترا به‌این‌کار واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا! دعای شما را شنیدم و دوست می‌داشتم مردی از قوم من حاضر شود. علی(ع) دست بر آسمان افراشت و گفت: پروردگارا! انس را گرفتار پیسی و برص کن که نتواند از مردم پوشیده دارد. آنگاه انس دستار از سر برداشت و سه‌بار گفت: این نفرین علی است.[۲]

---

۱. انس‌بن مالك: متولد ۱۰ ق. ه. و درگذشته در یکصدوسه سالگی به‌سال ۹۳ هجرت در بصره. ۲۲۸۶ حدیث از او نقل کرده‌اند. نسبت به‌امیرالمومنین علی(ع) چنانکه باید و شاید تسلیم نبوده‌است. روایات دیگری هم در نکوهش او وارد شده‌است. برای اطلاع بیشتر ازشرح حال او، رك. به: ابن‌سعد، طبقات، ج ۷، ص ۱۰، چاپ بریل. م.

۲. این حدیث در منابع خاصه در امالی صدوق، ص ۳۸۹ و مناقب ابن شهرآشوب صفحات ۴۳۵ و ۴۳۶، ج ۱ و به‌نقل از این دو و منابع دیگر در صفحات ۳۴۸ تا ۳۶۰ جلد ۳۸ بحارالانوار چاپ دارالکتب الاسلامیه آمده‌است. در منابع اهل سنت، در بیش از پنجاه کتاب آمده‌است، از جمله در مناقب ابن‌مغازلی شافعی، ص ۱۷۴ و صحیح ترمذی، ص ۲۹۹، ج ۲، و مستدرك‌الصحیحین حاکم نیشابوری، ص ۱۳۰، ج ۳، و حلیة‌الاولیای ←

امیرالمومنین علی(ع) روز جنگ خیبر چنین سروده است:

«من آن کسی هستم که مادر نامم را حیدره (از نام‌های شیر است) نهاده‌است. بازوانم ستبر است و ضربت گرز من سنگین. شیر ژیان بیشه‌هایم و همگان را فرو می‌گیرم و شما را با شمشیر گرانسنگ خود می‌سنجم.»[1]

حسان‌بن ثابت در جنگ خیبر در مدح علی(ع) چنین سروده‌است:

«علی گرفتار چشم درد بود و در جستجوی دارو، و چون داروی شفابخشی فراهم نبود رسول خدا با یك‌بار آب دهان انداختن به‌چشم او، او را بهبود بخشید. چه شفابخش فرخنده و چه بهبود یافتهٔ فرخنده‌ای؛ و پیامبر فرمودند: امروز پرچم را به‌دلاوری که شمشیرش بران و دوستدار و سرسپردهٔ پیامبر است خواهم‌داد. اوخدای مرا دوست می‌دارد و خدای هم او را دوست می‌دارد و به‌دست او دژهای استوار را خواهدگشود. پیامبر(ص) او را از میان همهٔ مردم برگزید و او را وزیری که برادری می کند نام نهاد.»[2]

ابیات زیر را از خزیمة‌بن ثابت ذوالشهادتین دانسته‌اند:[3]

«من دوستدار جوانمردی هستم که سورهٔ هل‌اتی دربارهٔ او نازل شده‌است. تا چه هنگام این موضوع را پوشیده بدارم و چه اندازه پنهان دارم؟»

و همو سروده‌است: «دوست داشتن علی‌بن ابی‌طالب برشاهد و غایب واجب است.» و «دوستی علی موجب علو همت است، که او سرور همهٔ پیشوایان است.» و همو گفته است:

«هرگاه دربارهٔ عزت و فضیلت هاشم سخن بگویی سگان رمنده از تو رم می‌کنند. به‌هرکس که ترا در دوستی او سرزنش می کند، بگو مادرت در مورد تو

←حافظ ابونعیم اصفهانی، ص ۳۳۹، ج ۶، و رك. به: فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌السته صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۵، ج ۲. م.

۱. این دو بیت در بسیاری از کتابهای تاریخ و سیره به‌صورت سه مصراع آمده‌است. از جمله در نهایة‌الارب نویری، ص ۲۵۴، ج ۱۷، و سیره ابوالفداء، ص ۳۵۵، ج ۳، چاپ بیروت، ۱۹۷۶ میلادی و تاریخ‌الخمیس، ص ۵۰، ج ۲. م.

۲. این ابیات حسان‌بن ثابت درکتاب شافی سید مرتضی علم‌الهدی آمده‌است و به‌نقل ازآن در بحارالانوار، ص ۱۵، ج ۳۹، چاپ دارالکتب‌الاسلامیه آمده‌است. م.

۳. خزیمة‌بن ثابت: از انصار و یاران محترم پیامبر(ص) که چون گواهی او به‌جای گواهی دو تن پذیرفته شده به‌ذوالشهادتین معروف شده‌است. از سرسپردگان امیرالمومنین علی(ع) است. برای اطلاع بیشتر، رك. به: ابن‌اثیر، اسدالغابه، ص۱۱۴، ج ۲. م.

خیانت کرده‌است. به‌خداوند و نعمتهای او سوگند می‌خورم ـ سوگند راست و جاودانه ـ که علی‌بن ابی‌طالب در سورهٔ مائده امام و ولی ماست.»[۱]

صاحب در این معنی چنین سروده است:[۲]

«به‌دوستی علی(ع) شك و تردیدها از میان می‌رود. نفسها پاك و نسبها ستوده می‌شود. هرگاه کسی را دیدی که دوستدار اوست، زیرکی و افتخار در اوست؛ و هرگاه کسی را دیدی که دشمن اوست، در اصل و نسب او چیزی مستعار است و او را برکارش سرزنش مکنید که دیوارهای خانهٔ پدرش کوتاه بوده‌است.»

و هموگفته است: «من و همهٔ کسانی که روی خاك هستیم، فدای خاك کفش پای ابوتراب باد.»[۳]

و نیزگفته است:

«برای او چون وقت نمازش‌گذشت، با آنکه نزدیك غروب بود خورشید برگشت، آنچنان‌که پرتو آن همچون هنگام عصر درخشان شد وسپس همچون ستاره فرو شد.

یك‌بار دیگر هم در بابل خورشید برای او ازحرکت بازماند. برای هیچکس مغرب باز نمانده‌است، مگر برای احمد(ص) و پس از او برای علی و برگشتن خورشید را تأویل شگفت‌انگیزی است.»[۴]

---

۱. مقصود آیهٔ پنجاه و پنجم سورهٔ پنجم است. م.

۲. اسماعیل‌بن عباد معروف به‌صاحب‌بن عباد از دانشمندان و ادبا و وزرای قرن چهارم هجرت، متولد ۳۲۶ و درگذشتهٔ ۳۸۵ هجری است. شرح حال او در بسیاری از کتابها آمده‌است، ولی از همه‌جا جامع‌تر در اعیان‌الشیعهٔ مرحوم سید محسن جبل عاملی امین (رضوان‌الله علیه) است که در چاپ جدید ۱۴۰۳ از صفحهٔ ۳۲۹ تا صفحهٔ ۳۷۶ جلد ۳ را در برگرفته‌است و جهات مختلف زندگی علمی و سیاسی و اجتماعی و ادبی او را بررسی کرده‌است. م.

۳. این ابیات به‌نقل ازکتاب مناقب ابن‌شهرآشوب که شاگرد فتال نیشابوری است در صفحهٔ ۳۵۸ جلد ۳ کتاب اعیان‌الشیعه آمده‌است. م.

۴. این ابیات در صفحهٔ ۳۱۷ جلد ۲ مناقب ابن‌شهرآشوب به‌سید حمیری نسبت داده شده‌است و ظاهراً صحیح‌تر است. در اشعار صاحب‌بن عباد در اعیان‌الشیعه هم این ابیات نیامده‌است. متاسفانه دیوان سید حمیری در اختیارم نبود که ببینم آیا در آن آمده است یا نه. م.

مجلس یازدهم
در وفات امیرالمومنین علی علیه‌السلام

بدان که وفات امیرالمومنین علی(ع)، شب جمعه بیست و یکم رمضان سال چهلم هجرت بوده‌است. در شب نوزدهم آن ماه در مسجد کوفه به‌شمشیر ابن‌ملجم که خدایش لعنت کناد مجروح شد و عمر آن حضرت به‌هنگام وفات شصت و سه سال بوده‌است.[1]

و روایت شده‌است که امیرالمومنین علیه‌السلام مردم را برای بیعت جمع کرد. عبدالرحمن بن ملجم مرادی برای بیعت آمد و امام او را دو یا سه بار رد فرمود و به هنگام بیعت او فرمود: چه چیزی بدبخت‌ترین این امت را از انجام شقاوت خود باز داشته‌است؟ سوگند به‌کسی که جان من در دست اوست، همانا که این ریش من از خون سرم خضاب خواهدشد و دست بر سر و ریش خود نهاد، و چون ابن ملجم که نفرین خدا بر او باد پشت کرد، علی این بیت را خواند:

«کمربندهای خود را برای مرگ استوار کن که به‌دیدار آیندهٔ تو است، و از مرگ بی‌تابی مکن چون به‌وادی تو فرارسد.»[2]

روایت شده‌است که ابن ملجم‌مرادی پیش امیرالمومنین آمد و همراه دیگران بیعت کرد و چون خواست برگردد علی(ع) او را فراخواند و از او میثاق و تأکید گرفت که مکر نکند و پیمان نشکند و او عهد کرد وگفت: ای امیرالمومنین! به‌خدا سوگند ندیدم که نسبت به‌هیچکس چنین رفتار کنی وعلی(ع) به‌این بیت تمثل جست:

«من زنده ماندن او را می‌خواهم و او کشتن مرا می‌خواهد. چه‌کسی پوزش خواه این دوست مرادی تو است؟»[3]

ای ابن‌ملجم! برو که به‌خدا سوگند نمی‌بینم به‌آنچه‌گفتی وفا کنی.

---

۱. این عبارت از ارشاد شیخ مفید، درگذشتهٔ ۴۱۳ گرفته شده‌است. رك. به: ص ۵، چاپ دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ قمری. م.

۲. از همان کتاب گرفته شده‌است؛ ارشاد، ص ۶. م.

۳. این روایت هم در پی همان روایت و در ارشاد، ص ۶، آمده‌است. بیتی که حضرت علی(ع) به‌آن تمثل جسته‌اند به‌نقل زمخشری در صفحهٔ ۲۹۵ اساس‌البلاغه و ابن‌عبد ربه در عقدالفرید، ص ۱۲۰، ج ۱، چاپ مصر، ۱۹۴۸ میلادی، از عمرو بن معدی کرب است و برای اطلاع از دیگر ابیات آن به عقدالفرید مراجعه فرمایید. م.

و روایت است که تنی چند از خوارج در مکه جمع شدند و دربارهٔ فرمانروایان سخن گفتند و بر آنان خرده گرفتند و کارهای آنان را نسبت به‌خود زشت شمردند و کشته شدگان نهروان را یادکردند و بر آنان رحمت فرستادند و برخی از آنان به‌دیگران گفتند: اگر ما جان خود را به‌خدا بفروشیم و این پیشوایان گمراه را غافلگیر کنیم و بکشیم، بندگان خدا و سرزمینها را از ایشان آسوده خواهیم کرد و انتقام خون برادران خود را که در نهروان شهید شده‌اند خواهیم گرفت. پس از تمام شدن مراسم حج با یکدیگر در این مورد پیمان بستند. عبدالرحمن بن ملجم که خدایش لعنت کناد گفت من از عهدهٔ کار علی برمی‌آیم و برك بن عبدالله تمیمی[1] گفت من معاویه را خواهم کشت و عمرو بن بکر تمیمی گفت من عمروعاص را خواهم کشت و با یکدیگر پیمان بستند و سوگند وفاداری خوردند و قرارگذاشتند آن کار را شب نوزدهم رمضان انجام دهند و از یکدیگر جدا شدند. ابن‌ملجم نخست میان قبیله کنده (نزدیك کوفه ساکن بودند) آمد و سپس به کوفه آمد. یاران خود را ملاقات کرد و تصمیم خود را از ایشان پوشیده می‌داشت که مبادا آشکار شود. در همان حال به‌دیدار مردی از یاران خود که از قبیلهٔ تیم‌الرباب بود رفت و پیش او با قطام دختر اخضر که از قبیلهٔ تیم بود آشنا شد. امیرالمومنین علی(ع) پدر و برادر قطام را در جنگ نهروان کشته بود. قطام از زنان بسیار زیبای روزگارخود بود وچون ابن‌ملجم او را دید شیفته‌اش شد و سخت پای‌بند به‌عشق او گردید و از او خواستگاری و تقاضای ازدواج کرد. قطام گفت: چه چیزی کابین من می کنی؟ ابن‌ملجم گفت: هرچه می‌خواهی بگو. گفت: سه هزار درهم و کنیزی و غلامی، و کشتن علی‌بن ابی‌طالب. ابن‌ملجم گفت: چیزهایی که می‌خواهی برای تو آماده خواهدبود، جز کشتن علی‌بن ابی‌طالب و این کار چگونه برای من ممکن است؟ قطام گفت: او را غافلگیر می کنی. اگر او را بکشی مرا آرام ساخته و انتقام مرا گرفته‌ای و در آن حال زندگی تو با من بر تو شیرین وگوارا خواهدبود و اگر کشته شدی آنچه پیش خداوند است برای تو بهتر و پایدارتر است. در این هنگام ابن‌ملجم گفت: به‌خدا سوگند که چیزی مرا به‌این شهر نیاورده‌است مگر همین قصد کشتن علی، ولی از مردم آن در امان نیستم

۱. در متن روضة‌الواعظین نام این شخص مبارك آمده و بدون تردید اشتباه است و در ارشاد مفید به‌صورت صحیح یعنی برك آمده‌است. م.

و این تو هستی که اکنون چنین چیزی از من می‌خواهی و آن را بـرای تـو انجام خواهم داد. قطام گفت: من در جستجو خواهم بود تا کسی را پیدا کنم که در این کار ترا یاری و تقویت کند و قطام کسی را پیش وردان‌بـن مجالد که از قبیلهٔ تیم‌الرباب[1] بود فرستاد و موضوع را به‌او خبرداد و از او خواست ابـن‌ملجم را یـاری دهد و وردان این موضوع را برای قطام تعهدکرد و پذیرفت. ابـن‌ملجم هـم به‌جستجوی مردی شجاع به‌نام شبیب‌بن بجره پـرداخت و چـون او را یـافت، به او گفت: آیا حاضری کاری کنی که به‌شرف دنیا و آخرت دست‌یـابـی؟ گفت: آن کار چیست؟ گفت: مرا برای کشتن علی‌بن ابی‌طالب یاری دهی. اوگفت: ای پسر ملجم! مـادر به‌عزایت بگرید، کاری شگرف آورده‌ای. چگونه یارای این‌کار را خـواهـی داشت؟ ابن‌ملجم گفت: برای او در مسجد بزرگ کوفه کمین می کنیم و چون برای نماز صبح بیرون آید، او را می کشیم. اگر او را بکشیم خویش را تسکین و آرامش داده‌ایـم و انتقام خونهای خود را گرفته‌ایم و همواره او را وسوسه کـرد تـا آنکه پذیـرفت و همراه یك نفر دیگر، شب چهارشنبه نوزدهم رمضان سال چهلم هجرت، پیش قطام آمدند. قطام پارچهٔ حریری خواست و به‌سینهٔ آنان بست و آنها شمشیرهای خـود را حمایـل کردند و رفتند. برابر دریچه و دالانی که امیرالمومنین از آن برای نماز وارد مسجد می‌شد نشستند. آنان تصمیم خود را در مورد کشتن امیرالمومنین به‌اطلاع اشعث‌بـن قیس[2] رساندند و با او قرارگذاشتند و اشعث هم درآن شب طبق قرار قبلی درمسجد حاضر شد که آنان را درکارشان یاری دهد.

درآن شب حجربن عدی که خدایش رحمت کناد در مسجد به‌عبادت پـرداخته بود. نزدیك سپیده‌دم شنید که اشعث به‌ابن‌ملجم می گوید: بشتاب و مقصود خـود را برآور که سپیده‌دم لبخند زد. حجربن عدی احساس خطر کرد وگفت: ای یك چشم! قصدکشتن علی را داری و به‌قصد رفتن به‌خانهٔ امیرالمومنین از مسجد بیرون‌آمد تـا

---

۱. در متن این قبیله به‌صورت تیم‌الرثاب است و صحیح نیست و رباب صحیح است. مراجعه‌کنید به: جمهرة انساب‌العرب، ابن‌حزم، ص ۱۹۸، چاپ عبدالسلام محمد هـارون، مصر. م.

۲. اشعث‌بن قیس: از امیران قبیلهٔ کنده است. در جنـگ یرموك یك چشم او کـور شده بود. ازافراد زیرك شمرده‌می‌شود. برخی او را ایرانی می‌دانند. رك. به: زرکلی، الاعلام ص ۳۳۳، ج ۱. م.

به‌ایشان خبر دهد و برحذر دارد. قضا را علی(ع) از راه دیگری به‌مسجد آمد و همینکه وارد مسجد شد ابن‌ملجم بر آن حضرت ضربت زد و حجربن عدی درحالی وارد مسجد شد که مردم می‌گفتند: امیرالمومنین که درودهای خداوند بر او باد کشته شد.[1]

عبدالله‌بن محمد ازدی[2] می‌گوید: من در آن شب همراه گروهی از مردم شهر در مسجد مشغول نمازگزاردن بودم و معمولاً تمام شبهای ماه رمضان از اول تا آخر ماه را چنین می‌کردیم. ناگاه چند مرد را دیدم که نزدیك در مسجد نماز می‌گزارند. در این هنگام علی(ع) برای نماز صبح آمد و با صدای بلند می‌گفت: نماز، ای مردم نماز. درست نفهمیدم که آیا می‌شنوم یا نه که ناگاه برق شمشیری دیدم و شنیدم کسی می‌گوید: «ای علی! حکمیت خاص خداست نه از آن تو و یارانت.» و شنیدم علی می‌فرمود: این مرد را بگیرید و نگریزد و آن حضرت مضروب شده‌بود. شبیب‌بن بجرة هم ضربتی زده‌بود، ولی به‌لبهٔ طاق خورده و خطا کرده‌بود. آنان به‌طرف درهای مسجد گریختند و مردم هم برای گرفتن آنان شروع به‌دویدن کردند. شبیب‌بن بجره را مردی گرفت و او را به‌زمین انداخت و بر سینه‌اش نشست و شمشیر را از دست او بیرون آورد و خواست او را بکشد. در همین حال مردم به‌سوی آن دو هجوم آوردند. آن مرد ترسید مردم سخن او را باور نکنند و خودش را بکشند این بود که از سینهٔ شبیب برخاست و شمشیر را از دست خود انداخت و شبیب گریخت و به‌خانهٔ خویش رفت. اتفاقاً یکی از پسر عموهایش در همان حال وارد خانهٔ او شد و دید که پارچهٔ حریر را از سینهٔ خود می‌گشاید. گفت: این چیست؟ شاید تو امیرالمومنین را کشته‌ای و او به‌جای آنکه بگوید نه گفت آری. پسر عمویش رفت و با شمشیر برگشت و او را کشت.

ابن‌ملجم در همان حال که می‌گریخت مردی از قبیلهٔ همدان به‌او رسید و قطیفه‌یی را که در دست داشت بر سر او انداخت و او را به‌زمین زد و شمشیر را از دستش بیرون کشید و او را به‌حضور امیرالمومنین آورد. سومی هم گریخت و میان مردم ناپدید شد. چون ابن‌ملجم را به‌حضور امیرالمومنین آوردند، به‌او نگریست

۱. عینا از ارشاد شیخ مفید گرفته شده‌است. ص ۹، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران. م.

۲. در تاریخ طبری (ص ۲۶۸۵، ترجمهٔ مرحوم ابوالقاسم پاینده)، گویندهٔ این سخن محمدبن حنفیه پسر حضرت امیرالمومنین است. م.

و فرمود: جان در برابر جان. اگر من مردم او را همانگونه‌که مرا کشت بکشید و اگر سالم ماندم خودم دربارهٔ او تصمیم خواهم‌گرفت. در این هنگام ابن‌ملجم که از رحمت خدا به‌دور باد گفت: من این شمشیر را به‌هزار درهم خریدم و به‌هزار درهم آنرا مسموم و زهرآلوده کردم و اگر این شمشیر به‌من خیانت کند خدایش از من دورگرداند. ام‌کلثوم بانگ برداشت که ای دشمن خدا! امیرالمومنین را کشتی. ابن‌ملجم گفت: من پدر ترا کشتم. ام‌کلثوم گفت: امیدوارم خطری برای او نباشد. ابن‌ملجم گفت: پس تو بر من گریه می کنی؟ به‌خدا سوگند ضربتی به‌او زده‌ام که اگر میان همهٔ مردم تقسیم شود، همه‌شان را خواهد کشت. او را از حضور علی(ع) بیرون بردند و مردم از خشم او را گاز می‌گرفتند و می گفتند: ای دشمن خدا! دیدی که چه کردی؟ امت محمد(ص) را به‌هلاکت انداختی وبهترین مردم را کشتی و او ساکت بود و سخن نمی‌گفت و او را به‌زندان بردند. مردم به‌حضور امیرالمومنین آمدند وگفتند: ای امیر مومنان! به‌ما فرمان بده تا فرمان ترا دربارهٔ این دشمن خدا اجراء کنیم. او امت را به‌هلاکت انداخت و دین را تباه ساخت. امیرالمومنین فرمود: اگر زنده ماندم درباره‌اش تصمیم می‌گیرم و اگر مردم با او همانگونه رفتار کنید که با قاتل پیامبر رفتار می‌شود. نخست او را بکشید و پس ازآن جثه‌اش را به‌آتش بسوزید.[1]

راوی می‌گوید: چون امیرالمومنین رحلت فرمود و خانواده‌اش از دفن آن حضرت فارغ شدند، امام‌حسن(ع) دستور داد ابن‌ملجم راآوردند وچون او برابر امام حسن ایستاد، به‌او فرمود: ای دشمن خدا! امیرالمومنین راکشتی و تباهی بزرگ در دین‌آوردی. و سپس دستور فرمودگردنش را زدند. ام‌هیثم دختر اسود نخعی درخواست کرد لاشه‌اش را به‌او بدهند که عهده‌دار سوزاندن آن شود و چنان کرد.

آن دو مرد دیگر که با ابن‌ملجم دربارهٔ کشتن معاویه و عمروعاص پیمان بسته

---

۱. این موضوع با روایتی که در یکی دو صفحه بعد خواهدآمد و دنبالهٔ آن متن وصیت حضرت امیرالمومنین(ع) به‌دو فرزند بزرگوارش امام حسن و امام حسین است، سازگار نیست و صحیح همان روایت است که علی(ع) فرمود: او را یک ضربه بیشتر نزنید و مبادا که او را پاره پاره (مثله) کنید که من شنیدم رسول خدا می‌فرمودند از مثله و پاره پاره‌کردن حتی در مورد سگ هار پرهیز کنید و مراجعه‌کنید به: شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ص ۶، ج ۱۷، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۳ میلادی. م.

بودند، یکی از آن دو به‌معاویه در حالی که در رکوع بود ضربتی زد که به‌تهیگاه او خورد و از آن ضربت جان بدر برد و آن مرد را گرفت و کشت و دیگری هم خود را به‌مصر رساند و در آن شب عمروعاص بیمارشد و مردی به‌نام خارجه را فرستاد که با مردم نماز بگزارد. آن مرد پنداشت که همان خارجةبن ابی‌حبیبة عامری عمرو-عاص است و به‌او ضربت زد. خارجه روز دوم از آن ضربت مرد و آن مرد را گرفتند و نزد عمروعاص بردند و او را اعدام کرد.

اصبغ ابن نباته روایت کرده و گفته است: امیرالمومنین علی(ع) در ماه رمضانی که در آن شهید شدند برای ما خطبه‌خواندند وضمن آن فرمودند: ای مردم! ماه‌رمضان که‌گزینه‌تر ماههاست و به‌حسابی اول سال است فرارسید و در آن آسیای سلطان (در نسخه دیگری آسیای شیطان) به‌گردش می‌آید. همانا امسال شما در یك صف حج می‌گزارید ونشانه‌اش این است که من میان شما نیستم، و آن حضرت بدینگونه خبر مرگ خود را می‌داد ولی ما متوجه نمی‌شدیم.[1]

و روایت شده‌است چون آن ماه رمضان رسید، امیرالمومنین شبی در خانهٔ امام حسن و شبی در خانهٔ امام حسین وشبی در خانهٔ عبدالله‌بن جعفر[2] افطار می‌فرمود و بیش از سه لقمه چیزی نمی‌خورد. شبی به‌ایشان‌گفته شد: چرا چیزی نمی‌خورید؟ فرمود: فرمان خداوند درمی‌رسد و دوست دارم‌گرسنه باشم. همانا یکی دوشب بیش باقی نمانده‌است، و آخر همان شب ضربت خورد.

و روایت شده‌است که علی(ع) به دختر خود ام‌کلثوم فرمود: دخترکم چنین می‌بینم که مقدارکمی با شما خواهم بود. گفت: پدر جان! چگونه است؟ فرمود: رسول خدا(ص) را درخواب دیدم که از چهره‌ام غبار می‌زدود و می‌فرمود: ای علی! چیزی بر تو نیست و آنچه برعهده‌ات بود انجام دادی. سه شب بعد علی(ع) ضربت خورد. ام‌کلثوم به‌درد فریاد می‌کشید و علی می‌فرمود: دخترکم چنین مکن که من رسول خدا(ص) را در خواب دیدم. با کف دست خود به من اشاره می‌فرمود و می-

---

۱. در صفحهٔ ۷ ۱رشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ تهران آمده‌است. اختلاف کلمهٔ سلطان و شیطان هم در آن ذکر شده‌است. م.

۲. در متن روضة‌الواعظین و هم در ارشاد مفید، عبدالله‌بن عباس آمده‌است که بدون تردید اشتباه است. عبدالله‌بن جعفر شوهر زینب(ع) است و حضرت امیر در خانهٔ دختر و داماد خود می‌رفته‌اند. م.

گفت: ای علی! پیش ما بیا که آنچه اینجاست برای تو بهتر است.[۱]

و روایت شده‌است امیرالمومنین علی(ع) در شبی که ضربت خورد بیدارماند بر طبق عادت همیشگی خویش بـرای نماز شب از خـانه به‌مسجد نـرفت. دخترش ام‌کلثوم گفت: پدر جان! چه چیز مـوجب بـی‌خوابی تو شده است؟ فرمود همینکه امشب را به صبح برسانم کشته خواهـم شد. در این هنگام ابن‌نباح آمد و اذان‌گفت واعلام وقت نماز کرد. علی(ع) اندکی رفت وبرگشت. ام‌کلثوم گفت: به‌جعده دستور بده با مردم نمـاز بگزارد. آن حضرت نخست فرمود: آری به او بگویید با مردم نماز بگزارد. سپس فرمود: از مـرگ گریزگاهی نیست و خـود به سوی مسجد حرکت فرمود، و ابن‌ملجم که تمام شب را درکمین علی(ع) بیدار مانده بود، با وزیدن نسیم سحر خوابش برده‌بود. علی(ع) با پای خود او را تکان داد و فرمود: نماز، نماز، و او برخاست و به‌علی(ع) شمشیرزد.

در حدیث دیگری آمـده است که امیرالمومنین درآن شب بیدار ماند و بسیار از حجره بیـرون می‌آمد و بـه‌آسمان می‌نگریست و می‌فرمود: به خدا سوگندکه نه دروغ می‌گویم ونه به‌من دروغ‌گفته شده‌است. این همان شبی است که بـه‌من وعـده داده شده‌است و به‌کنار بستر خویش بر می‌گشت و چون سپیده دمیدکمر خویش را استوار بست و ایـن بیت را خـواند: «کمربندها و سینه بـندهای خـویش را برای مـرگ استوار ببندکه‌کشته شدن به دیدار تو مـی‌آید و چون مرگ به سراغ تو آمد بی‌تابی مکن.»

و چون به صـحن خانهٔ خویش آمد، چند مرغابی به‌اطرافش دویدند و بانگ برداشتند. برخی شروع به‌راند ن مرغابیها کردند. فرمود: رهایشان‌کنیدکه‌آنان صیحه زنندگان و از پـی ایشان زنـان نوحه‌گر خواهند بود و از خانه بیرون‌آمد و ضربت خورد.[۲]

و روایت شده است که چون ساعـت مرگ امیرالمومنین‌علی(ع) فرا رسید به حسن و حسین(ع) گفت: چون مردم مرا برسریری بگذارید و بیرونم برید و فقط دنبالهٔ سریر را بگیریدکه جلوآن خود حمل می‌شود وجسد مرا به‌ناحیهٔ غریین(نجف) ببرید. درآنجا سنگی سپید خواهید دید. آنجا را حفرکنید. آنجاگوری خواهید دید.

---

۱. در ارشاد مفید، ص ۷، آمـداست. م.

۲. ارشاد مفید، ص ۸،چاپ ۱۳۷۷، تهران. م.

مرا در آن دفن کنید. گوید چون آن‌حضرت رحلت فرمود، چنان کردیم. دنبال سریر را بر دوش داشتیم و حمل می‌کردیم و جلو سریر خود حمل می‌شد و ما آواها و صداهای آرامی می‌شنیدیم، تا به غریین رسیدیم و ناگاه به سنگ سپیدی بر خوردیم که از آن نوری ساطع بود. آنجا را حفر کردیم. گوری (سردابه‌یی) ساخته و پرداخته یافتیم که بر آن نبشته بود: از اندوخته‌های نوح برای علی‌بن ابی‌طالب. و همانجا دفن کردیم و برگشتیم و ما از کرامتی که خداوند نسبت به امیرالمومنین عنایت فرمود بسیار شاد بودیم و به‌گروهی از شیعیان برخوردیم که نتوانسته بودند بر جنازهٔ ایشان نماز بگزارند و موضوع را به‌آنان خبردادیم که خداوند چگونه امیرالمومنین علی راگرامی داشت. گفتند: ما هم دوست داریم و می‌خواهیم آنجا را ببینیم. گفتیم: بنا به وصیت ایشان نشان‌گور را از میان برده‌ایم. آنان رفتند و برگشتند و گفتند: آنچه جستجو کرده‌اند چیزی ندیده و نیافته‌اند.

امام باقر(ع) می‌گوید: امیرالمومنین درمنطقهٔ غریین پیش‌ازطلوع سپده‌دم دفن شد. امام حسن و امام حسین و محمدبن حنفیهٔ، پسران آن حضرت و عبدالله‌بن جعفر (برادرزاده و داماد آن حضرت) واردگور شدند و جسد مقدسش را به‌خاك سپردند.[1]

و روایت شده‌است که چون ابن‌ملجم که بر او لعنتهای خداوند باد امیرالمومنین علیه‌السلام را ضربت زد، آن حضرت به‌امام حسن و امام حسین(ع) چنین فرمود:

«شما را سفارش می‌کنم به‌پرهیزگاری و ترس از خداوند و اینکه شما دنیا را نجویید و برچیزی از دنیا که از شما گرفته شود اندوهگین مشوید و همواره به حق و راستی سخن‌گویید و برای پاداش و ثواب آخرت کار کنید و دشمن ستمگر و یار مظلوم و ستمدیده باشید. به‌شما دو تن و همهٔ فرزندان وافراد خانواده‌ام وهرکس این نامهٔ من به‌او برسد، به‌پرهیزگاری و منظم‌بودن کارتان و اصلاح میان اشخاص سفارش می‌کنم و من خود شنیدم پدر بزرگ شما ــ که درود خدا بر او باد ــ می‌فرمود: اصلاح کدورت میان اشخاص از همهٔ نمازها و روزه‌های مستحبی بهتراست. خدارا خدارا دربارهٔ یتیمان، مبادا گاهی به‌آنان خوراك بدهید وگاه فراموش کنید و مبادا که یتیمان به‌سبب‌گرسنگی و هرسبب دیگر در محضر شما تباه شوند. خدارا

---

۱. در ارشاد مفید، صفحات ۱۱ و ۱۲، چاپ تهران، ۱۳۷۷، آمده‌است. م

خدارا دربارهٔ همسایگانتان، که این هم سفارش پیامبر شماست و همواره در مورد ایشان وصیت می‌کرد تا آنجا که پنداشتم به‌زودی ممکن است برای همسایگان از یکدیگر سهم از میراث قراردهد. خدارا خدارا در مورد قرآن، مبادا کسی در عمل کردن به‌قرآن از شما پیشی گیرد. خدارا خدارا دربارهٔ نماز، که عمود دین شماست و خدارا خدارا دربارهٔ خانهٔ پروردگارتان، تا هنگامی که زنده‌اید آنرا خالی مگذارید که اگر حج خانهٔ خدا ترك شود به‌شما مهلت داده نخواهد شد. خدارا خدارا در جهاد به‌اموال و جانها وَ زبانهایتان در راه خدا و برشما بادکه با یکدیگرپیوستگی و نسبت به‌یکدیگرگذشت و بخشش داشته‌باشید و مبادا که به‌یکدیگر پشت‌کنید و از یکدیگر ببرید. امر به‌معروف و نهی از منکر را رها مکنید که درآن صورت بدان برشما حکومت خواهندکرد و هرچه دعا کنید مستجاب نخواهدشد.

ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا شما را ببینم که در خون مسلمانان فرو روید و بگویید: امیرالمومنین کشته شد، امیرالمومنین کشته شد. همانا نباید در قبال من کسی جز قاتل من کشته شود. دقت‌کنید اگر من مردم، در قبال این ضربت فقط یك ضربت به‌او بزنید و نباید او را مثله کردکه من شنیدم رسول خدا فرمودند: از مثله کردن هرچند نسبت به‌سگ هار وگزنده پرهیز و خودداری کنید.»[1]

در مورد قطام و تقاضای او از ابن‌ملجم دربارهٔ کشتن امیرالمومنین علی‌بن ابی‌طالب(ع) شاعری چنین سروده است:

«هرگز درمیان عرب و عجم کسی را ندیده‌ام که‌کابینی چون‌کابین و مهریهٔ قطام تعهدکند. سه هزار درهم و غلام وکنیزی، و زدن علی(ع) با شمشیر برنده و استوار. هیچ کابینی هراندازه هم‌گران‌باشد از علی(ع) گران‌تر نیست‌و هرغافلگیری کوچکتر از غافلگیری ابن‌ملجم است.»[2]

۱. برای اطلاع بیشترك. به: صفحات ۶ تا ۱۰ جلد ۱۷ شرح نهج‌البلاغه، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم. م.

۲. دربارهٔ سرایندهٔ این ابیات که در منابع بسیارکهن (مثلا اخبارالطوال، دینوری) آمده‌است اختلاف است. برخی آنرا از خود ابن‌ملجم دانسته‌اند (نویری، نهایةالارب، ص ۲۴۷، ج ۵، ترجمهٔ فارسی). اخطب خوارزم در صفحهٔ ۲۸۴ مناقب و ابن‌حجر در صفحهٔ ۱۳۳ الصواعق آنرا از فرزدق دانسته‌اند. در حواشی نهایةالارب آنرا از ابن‌میاس مرادی دانسته است. کلمان هوار در حواشی البدء والتاریخ، ص ۲۳۳، ج ۵، این ابیات را از ابوالاسود می‌داند. م.

و روایت است که چون ابن‌ملجم علی(ع) را ضربت زد فرمود: به‌او خوراک و آشامیدنی بدهید و نیکو از او نگهداری کنید. اگر بهبود یافتم که خود صاحب اختیار خویشتنم. اگر بخواهم او را عفو می‌کنم و اگر بخواهم انتقام می‌گیرم و اگر مردم، میل شماست و می‌توانید او را بکشید؛ ولی هرگز او را مثله (پاره پاره) مکنید.

امام جعفرصادق(ع) گفته‌اند که چون امیرالمومنین(ع) کشته شد، صعصعة‌بن صوحان این اشعار را سرود:[1]

«ای برادر! دیگر چه کسی می‌تواند جای انس من را به‌تو بگیرد و دیگر چه کسی برای من باقی ماند که شکوه‌های خود را به‌او بازگو کنم؟ آری، پیشامدهای پیاپی روزگار ترا هم در نوردید. آری، پیشامدهای روزگار پیوسته در حال حرکت است. در زندگی تو برای من موعظه‌ها بود و امروز هم از هنگام زندگی خود به‌من پنددهنده‌تری.»

گویند ابوالاسود دوئلی یا اروی دختر ابوسفیان‌بن عبدالمطلب، این ابیات را سروده‌است:

«به‌معاویه پسر حرب بگو چشم سرزنش‌کنندگان ما هرگز روشن مباد. آیا در این ماه گرانقدر رمضان مارا به‌مصیبت بهترین مردم مصیبت زده کردید؟ بهترین و گزینه‌ترین کسی راکه برمرکوبها و کشتیها سوار شده‌است، کشتید. بهترین کسانی را که کفش پوشیده و آنرا پینه زده و بهترین قرآن خوان و بیان‌کنندهٔ آنرا کشتید. چون چهرهٔ ابوتراب را می‌دیدی، ماه تمام بود که دیدهٔ بینندگان را خیره می‌ساخت. قریش هرجاکه باشد می‌داند که علی از لحاظ نسب و دین برترین ایشان است.»[2]

---

۱. صعصعه از بزرگان اصحاب امیرالمومنین علی(ع) است. به‌دستور معاویه به‌جزیرهٔ اوال تبعید شد، و درآن جزیره که ازجزایر بحرین است حدود سال ۶۰ هجرت درگذشته است. رك. به: زرکلی، الاعلام، ص ۲۹۴، ج ۳، و این ابیات با چند بیت دیگر در بحارالانوار، ص ۲۴۲، ج ۴۲، چاپ جدید هم آمده‌است.

۲. این ابیات که به‌ابوالاسود و به‌ام‌هیثم خثعمی هم نسبت داده شده‌است با اختلاف در الفاظ و مقدار اشعارکه تا ۳۰ بیت هم نقل شده، در منابع مختلف شیعه و سنی آمده است. از جمله در صفحهٔ ۱۸۱ تذکرة‌الخواص سبط ابن‌جوزی و به‌صورت چهارده بیت در نهایة‌الارب، نویری، ص ۲۱۷، ج ۲۰، و به‌صورت ۳۰ بیت در بحارالانوار، ص۲۹۹، ج ۴۲. م.

حبیب‌بن عمرو می‌گوید: در بیماری مرگ امیرالمومنین علی(ع) (پس از ضربت خوردن ایشان) به‌عیادت‌آن حضرت رفتم. زخم را گشوده بودند. گفتم: ای امیرالمومنین! این زخم شما چیزی نیست و خطری ندارد. فرمود: ای حبیب! من هم اکنون از شما جدا می‌شوم و به‌خدا سوگند می‌میرم. گوید در این هنگام من گریستم و ام‌کلثوم هم‌گریست، و او کنار پدر نشسته بود. علی(ع) فرمود: دخترکم! چه چیز ترا به‌گریه واداشته‌است؟ گفت: پدرجان! گفتی هم اکنون خواهی مرد و از ما جدا می‌شوی و به همین سبب گریستم. فرمود: دخترکم! گریه مکن. به‌خدا سوگند اگر آنچه را پدرت می‌بیند ببینی گریه نمی‌کنی. من گفتم: ای امیرالمومنین! چه می‌بینی؟ فرمود: ای حبیب! فرشتگان آسمانها و پیامبران را می‌بینم که پشت سریکدیگر برای دیدارمن ایستاده‌اند و برادرم رسول خدا(ص) است که کنارم نشسته است و می‌فرماید: بیاکه‌آنچه در پیش است برای تو بهتر از آن است که در آن هستی. حبیب می‌گوید: هنوز از حضور آن حضرت بر نخاسته بودم که رحلت فرمود.

فردای آن روز امام‌حسن(ع) برای ایراد خطبه به‌منبر رفت وخداوند را ستود و نیایش کرد و سپس گفت: ای مردم! در شبی چون دیشب قرآن نازل شده‌است و عیسی‌بن مریم(ع) به‌آسمان بُرشد و یوشع‌بن نون در چنین شبی درگذشت و پدرم امیرالمومنین هم رحلت فرمود. به‌خدا سوگند هیچیک از اوصیای پیامبران که پیش از پدرم بوده‌اند بر او در رفتن به‌بهشت پیشی نمی‌گیرند و نه اوصیایی که پس از اویند(ائمهٔ یازده‌گانهٔ دیگر). وچنان بود که چون رسول خدا او را به‌جنگ وسریه‌یی اعزام می‌فرمود، جبریل درجانب راست و میکال در جانب چپ او جنگ می‌کردند. و هیچ سیم و زری از خود باقی نگذاشت جز هفتصد درهم که از مقرری او باقی مانده و جمع کرده‌بود تا خدمتگزاری برای خانوادهٔ خود بخرد.[1]

مدت امامت امیرالمومنین پس از پیامبر(ص) سی‌سال بود که از این مدت بیست‌وچهارسال و چند ماه از تصرف در امور ممنوع بود و با تقیه و مدارا رفتار فرمود و پنج‌سال و چند ماه دیگر هم‌گرفتار به‌جهاد با پیمان‌شکنان و جنگهای جمل

۱. بخشی از گفتار حضرت امام حسن(ع) در صفحهٔ ۲۱۳ تاریخ یعقوبی، ج ۲، چاپ بیروت، ۱۹۶۰ میلادی و ترجمهٔ تاریخ طبری، مرحوم ابوالقاسم پاینده، ص ۲۶۹۹ آمده‌است. م.

و صفين و خوارج بود.

پیامبر(ص) هم در مکه همینگونه بودند. پس ازهجرت امکان جهاد با دشمنان برای ایشان فراهم شد.

امیرالمومنین علی(ع) شصت وسه سال عمر کرد. آرامگاه آن حضرت برطبق وصیت ایشان پوشیده بود، زیرا از دشمنی بنی‌امیه و حکومت ایشان پس از خود اطلاع داشت و سرانجام امام صادق(ع) در دورهٔ حکومت بنی‌عباس آنرا آشکار فرمود و شیعیان از محل آن آگاه شدند و درك سعادت زیارت آرامگاه آن حضرت نصیب ایشان شد.

مجلس دوازدهم
در آنچه دلالت بر ایمان ابی‌طالب و فاطمه بنت اسد دارد

خداوند متعال در آیهٔ ۲۱۸ سورهٔ شعرا می‌فرماید: «آن خدایی که هرگاه به نماز می‌ایستی ترا می‌بیند و به‌انتقال تو در اهل سجود آگاهست.»[۱]

بدان که طایفهٔ برحق شیعه در این مورد اتفاق دارند که ابوطالب و عبدالله و آمنه مومن بوده‌اند و این اجماع و اتفاق یکی از دلایل ایمان آنان است.

وانگهی از ابوطالب نسبت به‌پیامبر(ص) چندان دوستی و محبت و فداکاری و یاری صورت گرفته که آشکار و معروف و بر سر همهٔ زبانهاست و کسی نمی‌تواند منکر آن باشد، مگر نادان کوردلی که از اخبار آگاه نباشد. از پیامبر(ص) روایت شده‌است که پس از آنکه برای آمدن باران دعا فرمودند، گفتند: پاداش ابوطالب با خدایش باشد و اگر زنده می‌بود چشمش روشن می‌شد. چه کسی از شما شعر او را از حفظ دارد؟

«سپید چهره‌یی که به‌آبرو و چهره‌اش از ابر طلب باران می‌شد. بهار یتیمان و پناهگاه بیوه‌زنان بود.» و تمام قصیده‌یی که در این باره سروده‌است.[۲]

۱. برای اطلاع بیشتر در مورد تفسیر این آیه و اقوالی که دربارهٔ موحدبودن اجداد پیامبر(ص) نقل شده‌است، به‌تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۶۲، ج ۸، چاپ نجف و به تفسیر برهان، ص ۱۹۲، ج ۳، مراجعه کنید. م.

۲. برای اطلاع بیشتر در این مورد به مجالس شیخ مفید و امالی ابن‌الشیخ مراجعه شود که در آن دو به تفصیل بیشتری آمده و از آن دو منبع در صفحات ۱ تا ۴ جلد ۱۸ بحارالانوار آمده‌است. م.

و روایت شده‌است از پیامبر(ص) پرسیده شد: هنگامی که آدم در بهشت بود، شما کجا بودید؟ فرمودند: درپشت او بودم و با او به‌زمین آمدم و درحالی که در پشت پدرم نوح بودم، سوار کشتی شدم ودرحالی که در پشت ابراهیم بودم، درآتش افکنده شد. هیچیك از نیاکان پدری و مادری من ازدواج نامشروع نداشته‌اند و خداوند عزوجل همواره مرا از اصلاب پاك به‌ارحام پاکیزه منتقل کرده وهمگان هدایت کننده و هدایت شده‌بودند تا آنکه از من به‌پیامبری عهد و میثاق گرفت و همهٔ صفات مرا روشن و آشکار بیان فرمود و در تورات و انجیل نام من آمده‌است و مرا به معراج و آسمان برد و برای من نامی از نامهای خود مشتق فرمود و امت من همگان ستایشگران و سپاسگزارانند. دارندهٔ عرش نامش محمود است و من محمدم. این خبرهم دلالت دارد بر اینکه پدر و مادرآن حضرت هر دو مومن بوده‌اند.[1]

و از پیامبر(ص) روایت شده‌است که جبریل فرودآمد وگفت: ای محمد! خداوندآتش را برسه کس حرام فرموده‌است، پشتی که برآن بوده‌ای و رحمی که درآن پرورش یافته و دامنی که درآن رشدکرده‌ای و این هم دلیل دیگری برادعای ماست.[2]

ابن‌عباس ازقول پدرش نقل می کند که ابوطالب به‌پیامبر گفت: ای برادرزاده! ترا خداوند فرستاده‌است؟ فرمود: آری. گفت: آیتی به‌من نشان بده، این درخت را برای من فراخوان و پیامبر(ص) چنان فرمود وآن درخت آمد و مقابل پیامبر سر فرودآورد و برگشت؛ و ابوطالب گفت: گواهی می‌دهم که تو صادقی. ای علی! کنار پسر عمویت نماز بگزار.[3]

مردی از عبدالله‌بن عباس پرسید: ای پسر عموی رسول خدا! به‌من خبر بده که ابوطالب مسلمان بوده‌است یا نه؟ گفت: چگونه مسلمان نبوده‌است و حال آنکه این بیت را سروده‌است:

«به‌درستی می‌دانند که پسر ما (حضرت محمد) دروغگو نیست ونزد ما معروف به‌صداقت است و به‌سخنان یاوه اعتنا نمی کند.»

---

۱. برای اطلاع بیشتر در مورد این روایت و روایات نظیرآن به‌صفحات ۱ تا ۱۱۰ جلد ۱۵ بحارالانوار مراجعه فرمایید. م.

۲. با توضیح بیشتر در معانی‌الاخبار صدوق و امالی آن بزرگوارآمده‌است و به‌نقل ازآن دوکتاب در بحارالانوار، ص ۱۰۸، ج ۱۵، نقل شده‌است. م.

همانا مثل ابوطالب همچون اصحاب کهف است که ایمان خود را پوشیده داشتند و به‌ظاهر شرك ورزیدند و به‌آنان دوبار پاداش داده‌شد.[۱]

امام صادق(ع) هم فرموده‌است: مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است که ایمان خود را پوشیده داشتند و تظاهر به‌شرك کردند و خداوند پاداش آنان را دوبرابر عنایت فرمود.[۲]

امام صادق(ع) فرموده‌است: چون مرگ ابوطالب که خدای از او خشنود باد فرارسید، سران قریش را جمع کرد و به‌آنان وصیت و سفارش کرد و گفت: ای گروه قریش! شما برگزیدگان خداوند ازمیان مردمید و شما قلب عرب و گنجوران خداوند در زمین خدایید و اهل و ساکنان حرم اویید. میان شما سالارهای فرمانده و شجاع و پیشتاز وگسترده دست وجود دارد. و بدانید که شما از لحاظ فخر و افتخار چیزی برای عرب باقی نگذاشته‌اید و هر شرف و افتخاری را به‌دست‌آورده‌اید و از این جهت بر همهٔ مردم برتری دارید و آنان هم در صدد وسیله برای این‌کار هستند. از سوی دیگر مردم همگان با شما کینه دارند و برجنگ با شما هماهنگ و متحدند. من شما را به‌چیزهایی سفارش و وصیت می‌کنم و آنرا حفظ کنید. نخست به‌شما دربارهٔ این بنا (کعبه) سفارش می‌کنم که در مواظبت ازآن خشنودی خداوند و پایه‌های معیشت و زندگی و پایداری شما نهفته است. با ارحام و خویشاوندان خویش پیوند داشته‌باشید و صلهٔ رحم انجام دهید که موجب تأخیر مرگ و افزونی شمار شماست، و ستم و بدرفتاری را رها کنید که در نتیجهٔ این دو، امتهای پیش از شما نابود شدند. کسی را که از شما یاری می‌خواهد یاری دهید و مستمندی را که از شما چیزی می‌خواهد به‌او عطا کنید که مایهٔ شرف در زندگی و مرگ است. بر شما باد به‌راستگویی و برگرداندن امانت مردم که موجب می‌شود از هر تهمتی بری شوید و در نظر مردم بزرگ خواهیدشد. ستیزه و مخالفت با مردم را کم کنید و با کارهای پسندیده نسبت به‌ایشان خوبی کنید که موجب جلب محبت خواص ومکرمت عموم و نیرومندی افراد خانواده است. در مورد محمد به‌شما سفارش می‌کنم. خیراندیش باشید که او در میان قریش به‌امانت و میان اعراب به‌صداقت و راستی معروف است و او دارای همهٔ این صفاتی است که شما را به‌آنها سفارش کردم و

۱، ۲ و ۳ درصفحهٔ قبل. هرسه روایت با ذکرسلسلهٔ اسناد درصفحهٔ ۳۶۶امالی صدوق آمده‌است. م.

همانا چیزی برای شما آورده که قلب آنرا پذیرفته است و زبان از بیم سرزنش، آنرا ظاهراً انکار می کند. و بهخدا سوگندگویی می‌بینم مستمندان عرب و توانگران اطراف و مردم مستضعف دعوتش را خواهند پذیرفت و سخنش را تصدیق خواهند کرد وکار او را بزرگ خواهند شمرد و او با آنان تا پای جان خواهد بود و در نتیجه سران و سالارهای قریش دنباله‌رو و ناتوان و خانه‌هایشان خراب خواهدشد و درآن حال ناتوانان قریش توانگر می‌شوند، و هرکس نسبت به‌محمد سخت‌گیری بیشتری کرده‌باشد، بیشتر به‌او نیازمند است و هرکس از او بیشتر فاصله‌گرفته باشد، خطاکارتر است، و درآن حال تمام اعراب دوستی و مودت خود را به‌او عرضه خواهند داشت و سرزمین‌های خود را برای او صافی خواهندکرد و فرمانبردارش می‌شوند. ای‌گروه قریش! بر شما بادکه از این برادر پدر و مادری خود مواظبت کنید. همگان دوستدار و ازگروه او حمایت‌کننده باشید. به‌خدا سوگند هیچکس راه او را نمی‌پوید مگرآنکه رستگار می‌شود و هرکس به‌راهنمایی او عمل کند کامیاب می‌شود و اگر مرا مدتی باشد و مرگم فرانرسد، همانا همهٔ امور او را کفایت خواهم‌کرد و داهیه‌های روزگار را از او دفع خواهم‌کرد و به‌هرحال هم‌اکنون هم به‌شهادت او گواهی می‌دهم وگفتارش را تعظیم می‌کنم.[1]

ابن‌عباس می گوید: ابوطالب درحالی‌که پسرش جعفر همراهش بود، ازکنار رسول‌خدا(ص)که در مسجدالحرام مشغول‌گزاردن نماز ظهربود عبورکرد. علی(ع) هم در سمت راست پیامبر به‌ایشان اقتدا کرده‌بود. ابوطالب به‌جعفرگفت: بروکنار پسر عمویت نماز بگزار. جعفر پیش رفت. علی(ع) یك‌گام به‌عقب آمد و دو نفری پشت سر پیامبر نمازگزاردند. ابوطالب در این مورد این ابیات را سروده‌است:

«همانا علی و جعفر در پیشامدها و سختی روزگار مورد اعتماد منند. چون بمیرم و به نسب و نژاد خود بپیوندم، آن دو را در قبال دشمنان می‌گذارم. شما دو تن فروگذاری مکنید و پسر عموی خود را که پسر برادر پدر و مادری من است یاری

۱. این روایت از همین کتاب روضةالواعظین در بحارالانوار، ص ۱۰۷، ج ۳۵، آمده‌است و بەنقل آقای عبدالله‌الخنیزی درکتاب ابوطالب، مومن قریش، در صفحات ۳۹۰ و ۳۹۱ سیرةالحلبیه و صفحات ۱۴ و ۱۵ جلد ۲ ثمرات‌الاوراق حموی هم آمده است و برای اطلاع بیشتر از منابع آن، رك. به: مرحوم علامهٔ امینی، الغدیر، ج ۷، صفحات ۳۶۷ و ۳۶۸. م.

دهید، و به‌خدا سوگند من هرگز او را خوار نمی‌کنم و هیچ والانـژادی از پسرانم او را رها نمی‌کند. ابومعتب که ما را رها کرده‌است دارای نسب فرخنده نیست.»

«باید مردم‌گزینه بدانند که محمد پیامبری است همچون مـوسی و مسیح پسر مریم. او هم همان هـدایتـی را که آن دو آورده‌انـد آورده‌است و همگان به‌لطف و نیایش خداوند هدایت می‌کنند و معصوم هستند. شما در کتابهای خود باسخن راست و درست، نه سخن دروغ و پیچیده، این موضوع را می‌خوانید. برای خدا شریك و مانندی قرار مدهید و اسلام بیاورید که راه حق تاریك نیست.»

از جمله اقوال ابوطالب که دلالت بریکتاپرستی او دارد این ابیات اوست:

«صاحب و پادشاه همهٔ مردم که او را شریك و انبازی نیست. همو بخشنده و آفریننده و بازآفریننده است. کسی که هرچه برفرازآسمان است به‌حـق از اوست و کسی که هرکس زیرآسمان است بندهٔ اوست.»

در این ابیات اقرار به توحید و یکتاپرستی و زدودن هـر شریـك از خداوند کرده و بیان داشته است که خداوند ابدی و ازلـی است و مـردم را پس از مـرگ بازمی‌آفریند و مسلمانان هم با همین اعتقاد از مردم دورهٔ جاهلی شناخته می‌شدند.

و به‌هنگام مرگ این ابیات را سروده‌است:

«به‌پسرم علی و پیرمرد قوم عباس و حمزه شیر دلاور که به‌راستی از اوحمایت می‌کند و به‌جعفر سفارش و وصیت می‌کنم که پیامبر برگزیده را که دیـدارش خیر و برکت است یاری دهند و سختی را از او برطرف کنند. مـادرم و آنچه زاییده است فدای شما باد. برای دفاع از محمد(ص) در برابر مردم همچون سپرها باشید.»

و همچنین این ابیات را سروده‌است:

«آیا نمی‌دانید که فرزند ما نزد ما دروغگو نیست و به‌سخنان یـاوه اعتنا نمی‌کند؟ سپید چهره‌ای که به‌حرمت آبرویش برای همگان (از ابر) طلب باران می‌شود، بهار یتیمان و پناهگاه بیوه زنان است. درماندگان بنی‌هاشم به‌او پناه می‌برند و آنان در پیشگاه او در نعمت و بخششها هستند. سوگند به‌خانهٔ خدا دروغ می‌گـوید که ما محمد را رها می‌کنیم و برای دفاع از او با نیزه‌ها و شمشیرها جنگ نمـی‌کنیم. او را تسلیم نخواهیم کرد تا برگرد او همگان برزمین بیفتیم (کشته شویم) و از فرزندان و همسران خویش فراموش می‌کنیم.»

«به‌من می‌گویند: از یاری دادن آن کس که با هدایت و راهنمایـی آمـده‌است

دست بردار و به‌سود ما با هر کس که ستیزه‌گر است ستیز کن. احمد را تسلیم ما کن و پسرهای ما را سرپرستی کن و به‌سخن سرزنش کننده اعتنا مکن. به‌آنان گفتم: خداوند پروردگار من است و مرا بر هر ستمگری از نسل لُویّ‌بن غالب یاری می‌دهد.»

تمام این ابیات دلالت بر ایمان ابوطالب رضی‌الله‌عنه دارد و هر کس منکر آن است باید آنچه را گفتیم تأمل کند و بفهمد.[1]

ابن‌عباس (رض) می‌گوید: روزی علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) درحالی که انا لله و انا-الیه‌راجعون می‌گفت و می‌گریست به‌حضور پیامبر(ص) آمد. پیامبر پرسیدند: چه خبر شده است؟ گفت: مادرم فاطمه دختر اسد درگذشت. رسول خدا گریستند و فرمودند: ای علی! خدا مادرت را رحمت کند که تنها مادر تو نبود، بلکه مادر من هم بود. این عمامه و دو جامهٔ مرا بردار و به زنها بگو او را نیکو غسل دهند و در این جامه‌ها کفن کنند و جنازه را حرکت مده تا من بیایم و دیگر کارها را شخص خودم انجام دهم. گوید چون ساعتی گذشت پیامبر(ص) آمدند و جنازه بیرون آورده شد و پیامبر (ص) بر آن نمازی گزاردند که پیش از آن بر کسی چنان نمازی نگزارده بودند و سپس چهل تکبیر بر آن گفتند. آنگاه پیامبر(ص) به تن خویش وارد گور شدند و اندکی در آن آرمیدند، بدون اینکه هیچگونه صدایی شنیده شود و هیچ حرکتی

---

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که از سوی معاویه و بنی‌امیه تبلیغات فراوانی در مورد مومن و مسلمان نبودن ابوطالب سلام‌الله علیه می‌شده‌است و به‌همین سبب پیش از روزگار فتال و تألیف روضة‌الواعظین چند کتاب مستقل در موضوع ایمان ابوطالب نوشته شده‌است که از جمله ایمان ابی‌طالب اثر شیخ مفید، درگذشتهٔ ۴۱۳ هجری است. در ادوار بعد هم آثار دیگری نظیر کتاب ابوعلی فخاربن معد موسوی تألیف شده‌است. در عصر حاضر هم کتاب ابوطالب، مومن قریش تألیف عبدالله خنیزی و ترجمهٔ بخش ابوطالب از کتاب الغدیر مرحوم علامهٔ امینی با نام ابوطالب، مظلوم تاریخ، تألیف و ترجمه شده‌است. مجموعهٔ این ابیات در صفحات ۶۸ تا ۱۸۲ جلد ۳۵ بحارالانوار، چاپ دارالکتب الاسلامیه، از منابع مختلف نقل شده‌است و در مورد اشعار ابوطالب می‌توان به دو کتاب دیوان شیخ‌الاباطح ابی‌طالب، تألیف ابی هفان عبدی، دانشمند قرن چهارم هجری و زهرة‌الادبا فی‌شرح لامیه شیخ‌البطحاء، تألیف جعفر نقدی که هر دو به ضمیمهٔ یکدیگر چاپ شده‌است، افست کتابخانه نینوی مراجعه کرد و در مجموع نمی‌توان به‌آنچه که در برخی از کتابها نظیر سیرهٔ ابوالفداء درمورد مومن و مسلمان نبودن ابوطالب آمده‌است اعتنا کرد. م.

انجام دهند. آنگاه فرمودند: ای علی و ای حسن! جنازه را داخل گور بیاورید. آن دو هم داخل گور شدند و چون پیامبر از انجام امور لازم فارغ شدند به آن دو فرمودند: بیرون روید و آن دو از گور بیرون آمدند و پیامبر(ص) کنار سر فاطمه رفتند و فرمودند: ای فاطمه! من محمد و سرور آدمیانم و فخری نیست چون نکیر و منکر پیش تو آیند و از پروردگارت بپرسند، بگو: خدای پروردگار من است و محمد پیامبر من و آیین من اسلام و کتاب من قرآن و پسرم امام و ولی من است. سپس پیامبر(ص) عرض کرد: پروردگارا! فاطمه را به گفتار ثابت و پایدار بدار و سپس دست راست خود را بر دست چپ خویش زدند و خاك دو دست خویش را زدودند و سپس فرمودند: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، همانا فاطمه بانگ و صدای خوردن دست راست مرا به دست چپم شنید.

عمار بن یاسر برخاست و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد. همانا بر فاطمه نمازی گزاردی که بر هیچکس پیش از او چنین نمازی نگزارده بودی. فرمود: ای ابویقظان (کنیهٔ عمار یاسر است) او شایسته و سزاوار بود که بر او چنین نمازی بگزارم. او از ابوطالب فرزندان بسیاری داشت که خیر ایشان بسیار بود و خیر ما اندك و با وجود این آنان را گاه گرسنه می‌داشت و مرا سیر می‌کرد و آنان را گاه برهنه می‌داشت و بر من جامه می‌پوشاند و بر سر من روغن می‌زد و حال آنکه موهای آنان را ژولیده می‌داشت.

عمار پرسید: چرا بر او چهل تکبیر فرمودی؟ فرمود: بر سمت راست خود نگریستم و چهل صف از فرشتگان دیدم و به این سبب چهل تکبیر گفتم.

عمار پرسید: چرا در گور او مدتی آرمیدی و هیچ آوایی از شما شنیده نشد و هیچ حرکتی از شما دیده نشد؟ فرمود: مردم روز رستاخیز برهنه از گور بر انگیخته می‌شوند و از خداوند خود همواره مسألت می‌کردم که او را پوشیده محشور فرماید. سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، از گور فاطمه بیرون نیامدم مگر آنکه دیدم که دو پرتو (چراغ) کنار دستهایش نهاده شد و دو پرتو کنار پاهای او به درخشش در آمد و دو فرشته برگور او گماشته شدند که تا برپا شدن رستاخیز برای او آمرزش خواهی می‌کنند.[۱]

---

۱. این روایت در صفحات ۱۸۹ و ۱۹۰ امالی صدوق و به نقل از آن در بحارالانوار، ص ۷۰، ج ۳۵، چاپ دارالکتب الاسلامیه آمده است. م.

در خبر مفصل دیگری آمده‌است که پیامبر(ص) فرمودند: ای عمار! فرشتگان افق را آکنده ساختند و برای فاطمه دری از بهشت گشوده شد و برای او فرشی از فرشهای بهشتی گسترده شد و برای او ازگل و ریحان بهشت فرستاده شد که روح و ریحان و جنة نعیم است[۱] وگور او روضه‌یی از ریاض بهشت است.[۲]

ما در باب تولد و مبعث پیامبر(ص) هم مطالبی که دلالت بر ایمان ابوطالب داشت آوردیم و هرکس بخواهد می‌تواند به‌آنجا مراجعه کند.

مجلس سیزدهم
در تولد بانوی بانوان فاطمهٔ زهرا (ع)

بدان که فاطمهٔ زهرا پنج سال پس از مبعث و سه سال پس از معراج متولد شده‌است و هشت سال با رسول خدا(ص) در مکه بوده و سپس به‌مدینه هجرت کرده است و یك سال پس از آمدن به مدینه و به روایت صحیح‌تری شش ماه پس از آن با علی(ع) ازدواج کرده است و به‌هنگام رحلت رسول خدا هیجده ساله بوده است و پس از رحلت پدرش هفتاد و دو روز زندگی کرده‌است.[۳]

مفضل‌بن عمر می‌گوید: به‌امام صادق(ع) گفتم: ولادت فاطمه(ع) چگونه‌بود؟ فرمود: آری، چون خدیجه با رسول خدا ازدواج کرد، زنان مکه از او دوری گزیدند و به‌دیدنش نمی‌رفتند و به‌او سلام نمی‌دادند و اگر زنی می‌خواست به‌دیدن او برود او را منع می‌کردند و خدیجه سخت اندوهگین شد و درعین‌حال بیشتر غم و اندوه او برای رسول خدا(ص) بود و همینکه به‌فاطمه(ع) باردار شد، فاطمه با او سخن

---

۱. مأخوذ از آیهٔ ۸۹ سورهٔ پنجاه‌وششم (واقعه) است. م.

۲. موضوع درازکشیدن پیامبر(ص) در گورفاطمه(رض) و کفن کردن با جامه‌های خود او را، در بسیاری از منابع اهل سنت هم ضمن تجلیل از فداکاریهای فاطمه آمده‌است. مثلاً، رك. به: ابن‌عبدالبر، استیعاب، در صفحهٔ ۳۸۰ وحاشیهٔ صفحهٔ ۳۸۲ جلد ۴ اصابهٔ ابن حجر، و صفحهٔ ۵۱۷، جلد ۵ اسدالغابهٔ ابن‌اثیر.

این بانوی بزرگوار به‌نقل سبط ابن‌الجوزی درتذکرةالخواص، ص ۱۰، در هجرت به‌مدینه، فاصلهٔ میان مکه وآن شهر را پیاده پیموده‌است، درود و رحمت خدا بر او باد.

۳. کلینی هم در اصول کافی تولد حضرت زهرا را پنج سال پس از مبعث نوشته است، (ص ۳۵۵، ج ۲، علمیه‌اسلامیه). طبرسی هم در اعلام‌الوری (صفحهٔ ۲۲۱ ترجمهٔ آن) همین سال را برگزیده‌است ولی اقوال دیگری هم گفته شده‌است. م.

می‌گفت و در همان حال که هنوز در شکم مادر بود، مادر را به‌صبر و شکیبایی سفارش می‌کرد و خدیجه این موضوع را از پیامبر پوشیده می‌داشت. روزی رسول خدا(ص) وارد خانه شد و شنید خدیجه با کسی سخن می‌گوید. فرمود: ای خدیجه! با چه‌کسی سخن می‌گویی؟ گفت: با جنینی که در شکم من است و او با من سخن می‌گوید و انس می‌گیرد. فرمود: ای خدیجه! این جبریل است که به‌من مژده می‌دهد که جنین تو دختر من است و پاك و فرخنده است و خداوند متعال نسل مرا از او قرار داده‌است وگروهی از فرزندان او پیشوایان و خلیفه‌های خداوند برزمین پس از پایان یافتن پیامبری خواهندبود.

خدیجه همچنین دوران بارداری خود را گذراند و چون هنگام زایمان او نزدیك شد، به‌گروهی از زنان قریش و بنی‌هاشم پیام داد: پیش من آیید و قابلگی مرا برعهده بگیرید. آنان پیام دادند که تو از سخن ما سرپیچی کردی و آنرا نپذیرفتی و با محمد، یتیم ابوطالب که فقیر و مستمند است، ازدواج کردی. ما پیش تو نمی‌آییم وکمکی نخواهیم‌کرد. خدیجه از این پیام اندوهگین شد. در همان حال چهار زن‌گندمگون بلند قامت که شبیه به‌زنان بنی‌هاشم بودند، پیش او آمدند. خدیجه نخست از دیدن ایشان ترسید. یکی ازآنان گفت: ای خدیجه! اندوهگین مباش. ما فرستادگان پروردگار تو و خواهران تو هستیم. من ساره‌ام و این آسیه دختر مزاحم و همدم و ندیم تو در بهشت است. این هم مریم دخترعمران و این هم کلثوم خواهر موسی‌بن عمران است. خداوند ما را پیش تو فرستاده‌است تا عهده‌دارکارهای تو باشیم. یکی از ایشان سمت راست خدیجه و دیگری سمت چپ او و یکی پشت سرش و دیگری پیش رویش نشستند و خدیجه فاطمه(ع) را پاك و پاکیزه زایید و چون فاطمه به‌زمین رسید، نور و پرتوی از او سرزد و تمام خانه‌های مکه و همهٔ خاور و باختر زمین ازآن پرتو روشن شد و ده تن از فرشتگان (حورالعین) آمدند که همراه هریك طشتی و ابریقی آکنده ازآب کوثر بود. زنی که برابر خدیجه نشسته بود، آب کوثر را گرفت و فاطمه(ع) را با آن شست و دو جامهٔ سپید که از شیر سپیدتر واز مشك خوشبوتر بودآوردند و فاطمه(ع) را درآن پیچیدند. آنگاه همان بانو از فاطمه(ع) خواست سخن بگوید و فاطمه به‌سخن آمد وگفت: شهادت وگواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و پدرم رسول خدا و سرور پیامبران است وشوهرم سرور اوصیاء است وفرزندانم گزیده‌ترین نوه‌های‌پیامبرانند،

و سپس به‌آن چهار بانو سلام داد و نام هریك از ایشان را بر زبان‌آورد و آن زنان به فاطمه(ع) لبخند زدند و آنان و فرشتگان و ساکنان‌آسمانها به‌یکدیگر مژده دادنـد و در آسمان پرتوی رخشنده آشکار شد که فـرشتگان پیش از آن آنــرا ندیده‌بودند و آن چهاربانو به‌خدیجه گفتند: ای خدیجه! این دختر پاك و پاکیزه و فـرخندهٔ خـود را بگیر که در آن و نسل آن برکت و فرخندگی داده شده‌است. خـدیجه شاد و خندان فرزند خویش را در آغوش گرفت و پستان خود را که پـر شیر شده‌بـود در دهـانش نهاد و فاطمه(ع) در هر روز به‌اندازهٔ یك ماه رشد می‌کرد و در هر ماه به‌اندازهٔ یك سال ــ که کودکان دیگر رشد می‌کنند ــ رشد می‌کرد.[1]

«ای نفس صبر و شکیبایی کن هـرچند که به‌فـاطمه دختر رسول خـدا و دو پسرش ظلم و ستم شد. این همان بانوی بزرگـواری است که احمد مختار(ص) پدر اوست و جبریل که امین خـداوند است او را پـرورش داده‌است. خـداوند متعال فاطمه را ازگناه و شك و تردید پاك فرموده‌است و او را تصفیه و تزکیه کرده‌است.»

مجلس چهاردهم
در ازدواج فاطمه(ع)

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: مدتی بود که قصد ازدواج وخواستگاری از فاطمه دختر محمد را که درود خداوند برآن دوباد داشتم، ولی این گستاخی را در خـود نمی‌دیـدم که به‌پیامبر(ص) بگویم. شب و روز این انـدیشه در دل من بـود، تا آنکه یك‌بار که به‌حضور پیامبر رسیدم، فرمودند: ای علی! آیا با ازدواج موافقی؟ گفتم: رسول خدا خود داناترند. پیامبر قبلاً می‌خواستند یکی دیگر از زنان قـرشی را برای من بگیرند ومن هم بیم آنرا داشتم که فاطمه را از دست بدهم. مدتی گذشت و چیزی هم نمی‌دانستم که ناگاه فرستادهٔ رسول خدا آمد و مرا احضار کـرد وگفت: با شتاب بیا، و پیامبر را هیچگاه به‌شادی و خرمی امروز ندیده‌ایـم. علـی(ع) می‌گوید: من شتابان به‌حضور آن حضرت رفتم و ایشان در حجرهٔ ام‌سلمه بودنـد وچون

۱. حدیث اول مجلس هشتاد و هفتم امالی صدوق است که بـدون هیچ کم و بیشی نقل شده‌است. این ابیات افزودهٔ فتال است. رك. به: صفحهٔ ۵۹۳ امالی همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، چاپ کتابفروشی اسلامیه تهران و نخستین حدیثی است که در بـاب ولادت آن حضرت در بحارالانوار، ص ۲، ج ۴۳، چاپ مکتبة‌الاسلامیه آمده‌است. م.

چشم ایشان به‌من افتاد، چهره‌شان شاد شد و چنان لبخند زدند که من درخشش و سپیدی دندانهای ایشان را دیدم، و فرمودند: ای علی! مژده بده که خداوند آنچه را دربارۀ ازدواج تو در نظر داشتم کفایت فرمود. گفتم: ای رسول خدا! این موضوع چگونه است؟ فرمود: جبریل(ع) پیش من آمد و از سنبل و نیلوفر بهشت همراهش بود که به‌من داد. گرفتم و بوییدم و گفتم: مناسبت این سنبل و نیلوفر چیست؟ گفت: خداوند به‌ساکنان و فرشتگان بهشت فرمان داده‌است تمام بهشت و درختان آنرا بیارایند و کاخهای آنرا آرایش و زیور دهند و به‌نسیم بهشتی فرمان داده‌است که انواع عطر و بوی خوش برافشاند و به‌حوران فرمان داده‌است سوره‌های طه و طسم و یس و حمعسق را بخوانند و سروشی از عرش ندا داد که امروز روز جشن علی‌بن ابی‌طالب است و شما را گواه می‌گیرم که فاطمه دختر محمد(ص) را به ازدواج علی درآوردم و آن دو را برای یکدیگر پسندیدم. آنگاه خداوند ابری را برانگیخت که سپید بود و ازمروارید و زبرجد و یاقوتهای بهشت نثار کرد و فرشتگان برخاستند و گل‌افشاندند و سنبل و نیلوفر بهشتی نثار کردند و این سنبل و نیلوفر از همان گلهاست. سپس خداوند متعال به‌یکی از فرشتگان بهشت که نامش راحیل و از همهٔ فرشتگان سخنورتر است فرمان داد خطبه بخواند و او خطبه‌یی خواند که مردم زمین و ساکنان آسمان چنان خطبه‌یی نشنیده‌بودند. سپس سروشی بانگ برداشت که ای فرشتگان و ساکنان بهشت من! به‌علی‌بن ابی‌طالب محبوب محمد(ص) و به فاطمه دختر محمد(ص) شادباش بگویید که من برآن دو برکت دادم. همانا من محبوب‌ترین زن و مرد را پس از پیامبران و رسولان به‌ازدواج یکدیگر درآوردم. راحیل عرض کرد: پروردگارا! چه برکتی بیش از این برکت که در بهشت خود برای آنان قرارداده‌ای و می‌بینیم به‌آنان عنایت فرموده‌ای؟ حق تعالی فرمود: یکی از برکتهای من برآن دو این است که درمحبت من هماهنگ و یکدلند و آن دو را بر خلق خود حجت قرار دادم و سوگند به‌عزت و جلال خودم ازآن دو خلقی رابرآورم و فرزندانی به‌وجودآورم که گنجورهای دانش و فراخوانندگان به‌سوی دین و آیین من خواهندبود و پس از پیامبران و رسولان، آنان را حجت قرارداده‌ام و به‌آنان با خلق خویش احتجاج می‌کنم.

آنگاه پیامبر فرمودند: ای علی! مژده‌باد بر تو که خدایت چنین کرامتی ارزانی داشته که به‌هیچکس مانندآنرا عرضه نفرموده‌است. من دختر خود را به

ازدواج تو درمی‌آورم به‌همان‌گونه‌که خدای رحمان او را بـه‌ازدواج تـو درآورده است و من هم همان چیزی را که خداوند پسندیده‌است می‌پسندم. اکنون مـواظب همسر خویش باش‌که تو نسبت به‌او از مـن سزاوارتـری. جبریل به‌مـن خبر دادکه بهشت مشتاق شما دو تن است و اگر چنین نبودکه خداونـد مقدر فرمـوده‌است‌که حجتهای خـود را از شما بوجودآورد، هرآینه تقاضای بهشت و ساکنان آنرا برمی‌آورد و شما را به‌بهشت منتقل می‌کرد. ای علی! تو چه نیکو بـرادری و چـه نیکو دامادی و چه نیکو دوستی هستی و همین افتخار برای تو بس است‌که خدای از تـو راضی وخشنود است. علی(ع) می‌گوید من‌گفتم: ای رسول خدا! آیا قدر من بدانجا رسیده‌است‌که نام من در بهشت برده‌شود و خداوند نزد فرشتگان ازدواج مـرا طرح فرماید؟ پیامبر فرمودند: خداوند متعال چون بخواهد دوست خود را گرامی دارد، او را چنان‌گرامی می‌داردکه هیچ چشمی چنان ندیده و هیچ‌گوشی چنان نشنیده‌است و خداوند برای تو چنین برگزیده‌است. علی(ع) این‌آیه را تلاوت فرمود: «خدایـا به من بیاموزکه سپاسگزار نعمتی‌که به‌من و پدر و مادرم ارزانـی داشته‌ای بـاشم.»[1] و پیامبر(ص)آمین فرمودند.[2]

حسین‌بن علی(ع) فرموده‌است: چون‌کابین و مهریهٔ فاطمه(ع) راکه چهارصد و هشتاد درهم بود علی(ع)آورد، پیامبر فرمان دادند دوسوم‌آن به‌مصرف خرید بوی خوش و عطر برسد و یك سوم‌آنرا جامه بخرند و هنگامی‌که عروسی کـردند، بستر و فراش‌آنان پوست‌گوسپندان قربانی رسول خدا(ص) بود و بـالشی از چرم که آنرا از لیف خرما آکنده بودند.[3]

از موسی‌بن جعفر(ع) نقل شده‌است‌که روزی رسول خدا(ص) نشسته بودند. ناگاه فرشته‌یی پیش ایشان‌آمدکه بیست وچهار چهره داشت. پیامبر فـرمـودند: ای محبوب من جبریل! من ترا به‌این صورت ندیده‌بودم. فرشته‌گفت: من جبریل نیستم.

---

۱. بخشی از آیهٔ ۱۵ سورهٔ چهل و ششم (احقاف) است. م.

۲. نخستین حـدیثی است‌که در مجلس هشتاد و سوم امالی صدوق (ص ۵۵۸، همراه با ترجمه) آمده‌است، و با دو سلسله سند در عیون اخبارالرضا هم‌آمده‌است و برای اطلاع بیشتر از منابع دیگر به بحارالانوار، ص ۱۰۳، ج ۴۳، مراجعه فرمایید. م.

۳. نظیر این روایت در قرب‌الاسناد حمیری به‌نقل مرحوم مجلسی در بحار، ص ۱۰۴، ج ۴۳، آمده‌است. م.

نام من محمود است و خداوند مرا گسیل فرموده‌است تا نور را به‌همسری نور درآورم. پیامبر پرسیدند: چه‌کسی را به‌ازدواج چه‌کسی؟گفت: فاطمه را به‌همسری علی. و چون‌آن فرشته خواست برود و پشت‌کرد، میان شانه‌هایش نوشته شده‌بود: محمد رسول خداست و علی وصی اوست. پیامبر فرمودند: این نوشته از چه زمانی میان شانه‌های تو نوشته شده‌است؟گفت: بیست و دوهزارسال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافرینند.[1]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: روزی ام‌ایمن به‌حضور پیامبر(ص) رسید و در چادر خود چیزی داشت. پیامبر(ص) پرسیدند: ای ام ایمن! چه چیزی همراه داری؟گفت: فلان دختر را عروس می کردند چیزی بر او نثارکردند و من از آنچه بر او نثارکردند برداشتم. سپس ام‌ایمن‌گریست وگفت: ای رسول خدا! شما فاطمه را عروس‌کردی و چیزی بر او نثار نفرمودی. پیامبر فرمودند: ای ام‌ایمن! چرا سخن بیهوده می‌گویی؟ همانا خداوند متعال چون فاطمه را به‌همسری علی درآورد، به‌درختان بهشت فرمان داد بر ساکنان بهشت از زیورها و یاقوت و زمرد و مروارید و استبرق نثارکنند وآنان‌آنچه خارج از شمار است برای خود برگرفتند و خداوند درخت طوبی را کابین فاطمه(ع) قرار داد وآنرا در خانهٔ علی(ع) در بهشت مستقر فرمود.[2]

پیامبر (ص) فرمودند: فرشته‌یی پیش من‌آمد وگفت: ای محمد! خدایت بر تو سلام می‌رساند ومی‌فرماید من فاطمه را به‌همسری علی درآوردم، او را به‌ازدواج علی درآر. به‌درخت طوبی فرمان داده‌شدکه در و یاقوت و مرجان برافشاند و ساکنان‌آسمانها از این موضوع شاد مانند و به‌زودی دو پسر از فاطمه متولد می‌شوندکه دو سرور جوانان بهشت خواهندبود و مردم بهشت به‌آنان‌آراسته می‌شوند. ای محمد! بر تو بشارت و مژده‌بادکه‌گزینه‌تر پیشینیان وآیندگانی.[3]

---

۱. با ذکر سلسلهٔ کامل سند در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۱۰۴، چاپ ۱۳۶۱ شمسی، آمده‌است. م.

۲. در امالی صدوق و تفسیر عیاشی، به‌نقل مرحوم مجلسی از آن دو منبع‌آمده‌است. برای اطلاع بیشتر، رك. به: بحارالانوار ص ۹۹، ج ۴۳. م.

۳. با ذکر سلسلهٔ اسناد در عیون اخبارالرضای صدوق،ص ۲۷، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم،آمده‌است. م.

و رسول خدا فرموده‌است: اگر خداوند علی‌بن ابی‌طالب را نیافریده بود، هرگز برای فاطمه همسر شایسته‌یی پیدا نمی‌شد.[۱]

و روایت شده‌است که پیامبر(ص) از جمله چیزها که به‌فاطمه جهاز داده‌بود، ریسمانی و مشکی و تشکی بود که از اذخر (گیاهی خوشبو، کندر و سپنج) انباشته بود.

به رسول خدا(ص) گفته شده: از میزان مهریه و کابین زهرا در زمین آگاه شدیم. مهریهٔ او در آسمانها چیست؟ فرمودند: آنچه راکه برای شما مهم است و به کار می‌آید بپرسید و آنچه راکه به‌کار شما نمی‌آید رها کنید. گفته شد: این از مواردی است که ما را به‌کار می‌آید. فرمود: درآسمان یك پنجم زمین مهریه وکابین فاطمه قرار داده شده است. هرکس نسبت به او و فرزندانش خشمگین و دشمن باشد تا روز قیامت راه رفتن بر زمین بر او حرام است.[۲]

ابن‌عباس می‌گوید: شب زفاف و عروسی فاطمه(ع) پیامبر(ص) پیشاپیش آن بزرگوار و جبریل از سمت راست و میکال از سمت چپ و هفتاد هزار فرشته از پشت سرش حرکت می‌کردند و تسبیح و تقدیس می‌کردند تا سپیده دمید.[۳]

شعر: «سلام برآن پاك پاکیزه شده فاطمه و سلام بر فرزندانش که ستارگان تابانند.»

خطبهٔ پیامبر(ص) هنگام ازدواج فاطمه و علی(ع)

سپاس و ستایش خداوندی را که همهٔ صفاتش ستوده است. او را در قبال قدرتش می‌پرستند و فرمانش مطاع است و از عذابش باید بیم داشت و به پاداشهایی که پیش اوست همگان راغب هستند. فرمانش درآسمان و زمین که ازآن اوست روان است. پروردگاری که خلق را با قدرت خویش‌آفریده است و احکام خود را مخصوص ایشان قرار داده وآنان را با پیامبر خویش عزت بخشیده است و با دین

۱. این حدیث در منابع اهل سنت هم‌آمده‌است، از جمله در کنوزالحقایق مناوی، ص ۱۲۴. م.

۲. به‌نقل از مناقب ابن‌شهرآشوب در بحارالانوار، ص ۱۱۳، ج ۴۳، آمده‌است. م.

۳. این روایت در منابع اهل سنت هم همینگونه‌آمده‌است، از جمله در صفحهٔ ۷ جلد ۵ تاریخ بغداد و صفحهٔ ۳۲ ذخائرالعقبی. م.

خودگرامی داشته است.

و سپس همانا که خداوند زناشویی را موجب پیوستگی نسبها و آنرا امری لازم قرار داده است و ارحام را به‌آن وسیله پیوسته به‌یکدیگر فرموده و بر همگان آنرا واجب فرموده است.

و خداوند متعال چنین می‌فرماید: «و او خداوندی است که آدمی را از آب آفریده و میان‌آنان خویشی و بستگی ازدواج را قرار داد و خدای تو بر هر کاری تواناست.»[1]

فرمان خداوند به قضای او و قضای او به قدر او می‌پیوندد و هر قضا را قدری و هر قدری را مدتی معین است. «خداوند آنچه را می‌خواهد محو و آنچه را می‌خواهد پایدار می‌فرماید و اصل کتاب پیش اوست.»[2] وسپس همانا پروردگار من به من فرمان داده است که فاطمه را به ازدواج علی‌بن ابی‌طالب درآورم و همانا که من فاطمه را به مهریهٔ چهارصد مثقال نقره، در صورتی که علی هم به این مهریه راضی باشد، به ازدواج علی در آوردم. درآن هنگام پیامبر علی را برای انجام‌کاری فرستاده بود. آنگاه رسول خدا(ص) دستور فرمود طبقی خرما آوردند و پیش ما نهادند و فرمود: بردارید و بخورید و در همان حال که ما از آن خرما بر می‌داشتیم، علی(ع) آمد. پیامبر(ص) به‌روی او لبخند زد و فرمود: ای علی! پروردگارم به‌من دستور فرمود فاطمه را به همسری تو درآوردم و او را در قبال چهار صد مثقال نقره در صورتی که تو راضی باشی، به‌همسری تو درآوردم. گفت: ای رسول خدا! راضی و خشنودم و برای سپاس به درگاه خداوند متعال پیشانی بر خاك نهاد و سجده کرد و چون سر از خاك برداشت، پیامبر(ص) فرمودند: خداوند بر شما دو نفر فرخنده و مبارك گرداند و شما راکامیاب وسعادتمند قرار دهد و از شما فرزندان پاکیزهٔ بسیار پدید آورد.[3] و روایت شده است که مهریهٔ فاطمه(ع) پانصد در هم

۱. بخشی از آیهٔ ۵۴ سورهٔ بیست و پنجم (فرقان). م.

۲. بخشی از آیهٔ ۳۹ سورهٔ سیزدهم (رعد). م.

۳. این خطبه که همینگونه در کشف‌الحق علامه هم آمده است، در منابع اهل سنت هم نقل شده‌است. از جمله در ریاض‌النضرة، ص ۱۸۳، ج۲ و ذخائرالعقبی، ص ۲۹ و صواعق ابن‌حجر، ص ۸۴ و برای اطلاع بیشتر رك. به: صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ جلد ۲ کتاب فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌الستة، اثر ارزشمند استاد سید مرتضی فیروزآبادی. م.

بوده است و این از همهٔ روایاتی که نقل کردیم صحیح تر است.

«گفت: چه کسی در بستر و به‌جای پیامبر خفته است که فدای او گردم؟ گفتم: آن کسی که در دشواریها پایدارترین خلق خداوند است. گفت: فاطمهٔ زهرا را به همسری چه کسی دادند؟ گفتم: به بهترین خلق خدا. چه آنان که پابرهنه‌اند و چه آنان که کفش برپا دارند.»[1]

مجلس پانزدهم
در مناقب فاطمه (ع)

امام صادق(ع) در تفسیر این آیه «اوست که دو دریا را بهم در آمیخت، و میان آن دو برزخ و فاصله‌یی است که تجاوز به‌حدود یکدیگر نمی‌کنند.»[2] فرموده است: علی و فاطمه دو دریای ژرف هستند که هیچکدام بر دیگری ستم نمی‌کند و از میان آنان لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین(ع) به‌دست می‌آید.[3]

رسول خدا فرموده‌اند: چون خداوند بهشت را آفرید، آن‌را از نور عرش خویش آفرید. سپس بخشی از آن نور را گرفت که یك سوم آن به‌من و یك سوم آن به‌فاطمه و یك سوم آن به‌علی و دوستداران او اختصاص یافت. هرکس چیزی از آن نور به‌او رسیده‌باشد به‌دوستی خاندان محمد(ص) راهنمایی می‌شود و به‌هرکس از آن نور نرسیده‌باشد از محبت و دوستی ایشان بازمی‌ماند و گمراه می‌شود.

امام صادق(ع) فرموده‌است: برای فاطمه(ع) در پیشگاه خدای عزوجل نه نام است؛ فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا.

---

۱. برای اطلاع بیشتر از روایات مربوط به‌ازدواج فرخندهٔ حضرت زهرا و حضرت امیر در منابع شیعی به‌صفحات ۹۳ تا ۱۳۶ جلد ۴۳ بحارالانوار چاپ جدید و در منابع اهل سنت به‌صفحات ۱۳۰ تا ۱۴۹ جلد ۲ فضائل‌الخمسه مراجعه شود که ازکتابهای مختلف قبل و بعد از قرن پنجم و تألیف روضةالواعظین شواهد مختلف آورده شده‌است. دربرخی ازکتابهای کهن اهل سنت، مثل مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) در این مورد فصل جداگانه‌یی نوشته شده‌است و از صفحهٔ ۲۴۱ تا صفحهٔ ۲۵۷ به‌این موضوع اختصاص دارد. م.

۲. آیات ۱۹، ۲۰ و ۲۲ سورهٔ پنجاه‌وپنجم (الرحمن). م.

۳. در تفسیر مجمع‌البیان، ص ۲۰۱، ج ۹ و ۱۰، چاپ بیروت آمده‌است و برای اطلاع بیشتر از این روایت و روایات دیگر به تفسیر برهان، ص ۲۶۵، ج ۴، مراجعه شود. م.

سپس فرمود: آیا می‌دانی معنی فاطمه چیست؟ و فرمود: یعنی از شر و بدی باز داشته شده‌است. و فرمود: اگر امیرالمومنین با او ازدواج نمی‌کرد تا روز قیامت بر روی زمین برای او همسری شایسته یافت نمی‌شد، از آدم(ع) گرفته تا دیگران.[1]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: چون روز قیامت فرارسد، دخترم فاطمه درحالی‌که سوار بر ناقه‌یی از ناقه‌های بهشتی است ــ که دو پهلوی آن آراسته است و لگام آن از مروارید تازه و پاهای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک تازه و دو چشمش از یاقوت سرخ است ــ می‌آید. بر او قبه‌یی از نور است که از درون، بیرونش مشاهده می‌شود و از بیرون آن درونش دیده‌می‌شود. درون آن قبه از عفو خدا و بیرون آن آکنده از رحمت خداوند است. برسرش تاجی از نور است که هفتاد پایه دارد و هرپایه‌اش آراسته به‌مروارید و یاقوت است و همچون ستارهٔ درخشانی در افق آسمان می‌درخشد. هفتادهزار فرشته از جانب راست و هفتادهزار فرشته از جانب چپ او حرکت می‌کنند و جبریل لگام ناقه‌اش را در دست دارد و با صدای بلند ندا می‌دهد که چشمهای خود را فروبندید تا فاطمه دختر محمد(ص) بگذرد و در این هنگام همگان، حتی پیامبران و رسولان و شهیدان چشم فرومی‌بندند تا فاطمه بگذرد و چون مقابل عرش خدا می‌رسد، خویش را از ناقه‌اش فرومی‌اندازد و می‌گوید: پروردگارا! میان من و کسانی‌که به‌من ستم‌کرده‌اند، حکم فرمای. خدایا! میان من و کسانی‌که فرزندان مرا کشتند، حکم فرمای. در این هنگام از سوی خداوند جل‌جلاله ندا می‌رسد که ای محبوب من و ای دختر محبوب من! هرچه می‌خواهی بخواه تا برآورده شود و شفاعت کن تا شفاعت تو پذیرفته شود و سوگند به‌عزت وجلال خودم ستم هرستمگری را جزا می‌دهم. فاطمه(ع) عرض می‌کند: پروردگارا! دربارهٔ فرزندان و ذریهٔ خودم و شیعیان خودم و شیعیان ذریه‌ام و در مورد دوستداران خودم و دوستداران ذریه‌ام تقاضای شفاعت دارم. از جانب حق تعالی ندا می‌رسد: ذریهٔ فاطمه و شیعیان و دوستداران او و دوستداران ذریهٔ او حاضر شوند. آنان درحالی‌که فرشتگان رحمت ایشان را احاطه‌کرده‌اند پیش می‌آیند و

---

۱. این روایت در امالی و علل‌الشرایع و خصال صدوق آمده و به‌نقل از این سه کتاب در بحارالانوار، ص ۱۰، ج ۴۳، نقل شده‌است. م.

فاطمه(ع) پیشاپیش آنان حرکت می‌کند و ایشان را به‌بهشت می‌برد.[1]

به‌امام صادق(ع)گفته شد: اینکه پیامبر فرموده‌اند فاطمه بانوی بانوان بهشت است، آیا منظور نسبت به‌زنان روزگار خودش هست؟ فرمود: این معنی در مورد مریم(ع) است و فاطمه بانوی بانوان بهشت است، از اول تا آخر.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: ای فاطمه! همانا که خداوند برای خشم تو خشم می‌گیرد و برای خشنودی تو خشنود و راضی می‌شود.[3]

و روایت شده‌است مردی به‌نام سندل[4] به‌حضور امام صادق(ع) آمد و گفت: این جوانان از قول شما احادیث عجیب نقل می‌کنند. امام صادق پرسیدند: مثلا چه چیزی؟ گفت: از قول شما نقل می‌کنند که برای آنان گفته‌ای، خداوند از خشم فاطمه خشم می‌گیرد واز رضا و خشنودی او خشنود می‌شود. حضرت صادق فرمود: ای سندل! مگر شما ضمن روایات خودتان روایت نمی‌کنید که خداوند به‌سبب خشم بندهٔ مؤمن خود، خشم می‌گیرد و به‌سبب خشنودی او خشنود می‌شود؟ گفت: آری چنین روایت می‌کنیم. امام صادق فرمود: اگر فاطمه مومن باشد کجای این روایت عجیب است که خداوند برای غضب فاطمه(ع) به‌غضب آید و برای خشنودی او خشنود شود؟ سندل تصدیق کرد و گفت: آری «خداوند می‌داند پیامبری خویش را کجا قرار دهد.»[5]

روایت است که از پیامبر(ص) پرسیده شد: بتول یعنی چه؟ که می‌شنویم می‌فرمایید مریم(ع) بتول است و فاطمه(ع) بتول است. فرمودند: یعنی زنی که

---

۱. این روایت در امالی صدوق آمده‌است و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۲۱۹، ج ۴۳، نقل‌شده‌است. م.

۲. با توضیح بیشتری در امالی صدوق آمده‌است و به‌نقل از آن در بحار، ص ۲۱، ج ۴۳، نقل شده‌است. م.

۳. در عیون اخبارالرضای صدوق آمده‌است و به‌نقل از آن در بحار، ص ۱۹، ج ۴۳، آمده‌است. این موضوع در منابع اهل سنت هم مکرر در مکرر آمده‌است. رك. به: مستدرك حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۳ و مناقب ابن‌مغازلی شافعی، صفحهٔ ۳۵۱، صفحهٔ ۳۷۸ جلد چهارم اصابهٔ ابن‌حجر عسقلانی. م.

۴. در امالی صدوق نام این شخص به‌صورت صندل ضبط است و در مجمع‌الرجال قهپایی،ص ۲۲۳، ج ۳، هم به‌همین صورت آمده، ولی در متن روضةالواعظین با سین آمده است. م.

۵. بخشی از آیهٔ ۱۲۴ سورهٔ ششم (انعام). م.

حیض نبیند، زیرا این موضوع در دختران پیامبران ناخوشایند است.[1]

پیامبر فرموده‌اند: چون به‌آسمان برده شدم جبریل دستم را گرفت و وارد بهشت کرد و از رطب بهشتی به‌من داد خوردم و مبدل به‌نطفه شد و چون به‌زمین برگشتم، با خدیجه همبستر شدم و او به‌فاطمه باردار شد. فاطمه انسیهٔ حوراست و من هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم، دخترم را می‌بویم.[2]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: فاطمه بانوی بانوان تمام جهان است، از پیشینیان و آیندگان؛ و هرگاه در محراب عبادت خویش به‌عبادت می‌پردازد هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب به‌او درود می‌فرستند و با او همانگونه که با مریم سخن گفته‌اند سخن می‌گویند که ای فاطمه! همانا خدایت ترا برگزیده و پاك کرده‌است و برهمهٔ زنان جهانیان برتری داده‌است. آنگاه پیامبر(ص) به‌علی(ع) رو کردند و فرمودند: ای علی! همانا فاطمه پارهٔ تن من ونور چشم ومیوهٔ دل من است. هرچه او رااندوهگین کند مرا اندوهگین می‌سازد و آنچه او را شاد کند مرا شاد می‌کند و او نخستین کس از افراد خاندان من است که به‌من ملحق خواهد شد. پس از من نسبت به‌او نیکویی کن.[3]

شاعر چنین سروده است: «پس از آنکه به‌فرمان فاطمهٔ زهرا شوهر گرامیش او را همراه دو فرزندش غسل داد، جسدش راکنار بقیع آورد و برآن نماز گزارد و دفن کرد. هیچکس از آن‌گروه بر او نماز نگزاردند و ازآن‌کار، علی(ع) جلوگیری کرد و او را به‌خاك سپرد. فردا صبح آن قوم به‌حضور علی رسیدند و نمی‌دانستند کجا دفن شده‌است. گفتند: ای پدر دو نوهٔ رسول خدا! فاطمه چه شد که او را نمی‌بینیم؟ فرمود: به‌مصطفی(ع) ملحق شد وآنان از پوشیده داشتن این موضوع نسبت به‌علی آکنده از خشم و کین شدند.»

---

۱. بخشی از روایتی است‌که تمام‌آن در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۶۴، چاپ ۱۳۶۱ شمسی آمده‌است. م.

۲. این روایت در امالی و عیون اخبارالرضای صدوق و علل‌الشرایع و به‌نقل از آنها در بحار، ص ۴، ج ۴۳، آمده‌است. م.

۳. ضمن روایت مفصلی در امالی صدوق‌آمده‌است‌که تمام‌آن در بحار، ص ۲۴، ج ۴۳، نقل شده‌است. م.

مجلس شانزدهم
در وفات فاطمه(ع)

عایشه می‌گوید: فاطمه(ع) آمد و راه رفتن او چون راه رفتن پیامبر(ص) بود. پیامبر فرمودند: دخترم! خوش آمدی و او را سمت راست یا چپ خود نشاند و آهسته سخنی به‌او گفت که گریست. پس از آن آهسته سخن دیگری به‌او گفت که خندید. من به‌فاطمه(ع) گفتم: پیامبر سخنی به‌تو فرمود که گریستی و سپس حدیث دیگری آهسته فرمود که خندیدی. هرگز چون امروز شادی و اندوهی اینچنین پیوسته از تو ندیده‌ام. فاطمه فرمود: اکنون راز پیامبر را آشکار نمی‌سازم. چون پیامبر رحلت فرمود، فاطمه گفت: پیامبر نخست که پوشیده با من سخن گفت چنین فرمود که جبریل هر سال یك بار قرآن را به‌من عرضه می‌کرد و امسال دو مرتبه آنرا برمن عرضه داشته است و چنین احساس می‌کنم که مرگ من فرا رسیده است و تو هم نخستین کس از خاندان منی که به‌من ملحق خواهی شد و من خوب کسی هستم که پیش از تو می‌روم و به‌همین سبب گریستم. سپس فرمودند: آیا خشنود نمی‌شوی که بانوی بانوان این امت یا بانوی بانوان مؤمن باشی؟ و بدین سبب خندیدم.[1]

و روایت شده‌است که پس از رحلت پیامبر(ص) همواره بر سر فاطمه(ع) از شدت درد دستار بسته بود و از آن مصیبت، سخت ناتوان و نزار و اندوهگین و دل‌گرفته و شکسته بال و همواره گریان وبا دلی سوزان بود. گاه‌گاه از خود، بی‌خود می‌شد. مخصوصاً هرگاه پیامبر(ص) را به‌خاطر می‌آورد و از ساعاتی یاد می‌کرد که پیامبر به‌دیدن او می‌آمدند و در آن هنگام اندوهش بیشتر می‌شد. گاه به‌حسن وگاه به‌حسین که کنارش نشسته بودند می‌نگریست و می‌فرمود: آن پدری که شما را گرامی می‌داشت و مکرر بر دوش خود می‌کشید و از همگان بر شما بیشتر محبت داشت و اجازه نمی‌داد که پیاده بر روی زمین حرکت کنید کجاست؟ اناالله و اناالیه

۱. این روایت که با اختلاف لفظی اندك در منابع مختلف شیعی آمده‌است، در منابع اهل سنت هم مکرر نقل شده‌است. برای اطلاع رك. به: صحیح ترمذی، ص ۳۱۹، ج ۲، و به صحیح بخاری، کتاب بدءالخلق و منابع دیگری که در صفحهٔ ۱۵۷ جلد ۳ کتاب فضائل الخمسه من الصحاح الستة آمده‌است و علاوه برآن به‌صفحهٔ ۳۶۲ مناقب ابن‌مغازلی هم مراجعه کنید که موارد دیگری هم معرفی شده‌است و از جمله احادیث متواتر درفضیلت زهرای اطهر سلام‌الله علیهاست. م.

راجعون، به‌خدا سوگند پدر بزرگ شما که حبیب دل من بود از دست رفت و دیگر او را نمی‌بینم که این در را بگشاید و شما را بر دوش کشد و حال آنکه این کار را همواره می‌کرد. سپس فاطمه(ع) سخت بیمار شد و چهل روز بیماری ادامه یافت تا رحلت فرمود؛ درودهای خدا بر او باد.

و چون احساس به‌فرا رسیدن مرگ خویش کرد، ام ایمن و اسماء بنت عمیس را احضار فرمود و کسی دنبال علی(ع) فرستاد و چون علی(ع) آمد، به‌او گفت: ای پسر عمو! احساس می‌کنم که مرگ من فرا رسیده است و چنانم که تردید ندارم به‌اینکه هر ساعت به‌پیوستن به‌پدرم نزدیک‌تر می‌شوم و اکنون به چیزهایی که در دل دارم ترا وصیت می‌کنم.[1] علی(ع) گفت: ای دختر رسول خدا! به‌آنچه می‌خواهی وصیت کن؛ و کنار بالین او نشست و هر که را در خانه بود، از خانه بیرون کرد. سپس فرمود: ای پسر عمو! می‌دانی که هرگز دروغ نگفته‌ام و از هنگامی که با یکدیگر زندگی مشترك داریم با تو مخالفتی نکرده‌ام. علی فرمود: پناه‌بر خدا که تو به احکام خدا داناتر و پرهیزکارتر و بهتر از آنی و بیشتر از آن از خدا می‌ترسی که من فردای قیامت بتوانم بگویم که مخالفتی با من روا داشته‌ای و مفارقت و از دست دادن تو بر من سخت‌گران است، ولی افسوس که از این جدایی چاره نیست و به‌خدا سوگند با مرگ تومصیبت از دست دادن پیامبر(ص) برمن تازه می‌شود و مرگ تو و از دست دادن تو مصیبتی بسیار بزرگ است؛ ولی همگان از خداییم و همگان به‌سوی او بازگردنده‌ایم و این مصیبت چه سخت و دردانگیز و دشوار و اندوه افزاست. و این اندوهی است که چیزی مایهٔ تسکین آن نیست و هیچ چیز آنرا جبران نمی‌کند، و ساعتی هردو گریستند و علی(ع) سرفاطمه(ع) را برسینه نهاد و گفت: به‌آنچه می‌خواهی وصیت کن که به‌هرچه وصیت کنی رفتار خواهم کرد و فرمان ترا برخواستهٔ خود ترجیح می‌دهم. فاطمه(ع) فرمود: خدایت پاداش نیکو دهاد و از سوی من هم بهترین پاداش را به‌تو ارزانی فرماید. اکنون ای پسر عمو! به‌تو وصیت می‌کنم که پس از من با دختر امامه ازدواج کنی که او برای فرزندان من همچون خود من است و برای مردان از داشتن زن چاره نیست. علی

۱. با اینکه این روایت از روضة‌الواعظین در صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ جلد ۴۳ بحارالانوار آمده‌است ولی چند سطر اول آن نیامده‌است. ظاهراً نسخه‌یی که در اختیار مرحوم علامهٔ مجلسی بوده‌است با این نسخه تفاوت داشته‌است. م.

می‌فرمود: چهار چیز است که مرا از انجام آن چاره نیست. یکی ازدواج با دختر امامه است که فاطمه(ع) مرا به‌آن وصیت کرده است. فاطمه(ع) سپس گفت: و وصیت می‌کنم برای حمل جسد من تابوتی بسازی که تصویر آن را دیدم و فرشتگان نشانم دادند. علی گفت: چگونگی آنرا توصیف کن؛ و فاطمه برای او توصیف کرد و علی چنان تابوت و سریری فراهم کرد، و این نخست تابوتی بود که ساخته شد و پیش از آن کسی چنان فراهم نساخته بود. فاطمه(ع) سپس فرمود: به‌تو وصیت می‌کنم که هیچیك از این کسان که برمن ستم روا داشتند و حق مرا گرفتند، در تشییع جنازه‌ام حاضر نشوند که آنان دشمنان من و دشمنان رسول خدایند و اجازه مده که هیچیك از پیروان ایشان هم شرکت کنند و چون چشمهای مردم به خواب رفت و آرام گرفت، مرا در نیمه شب به‌خاك بسپار. و در این هنگام فاطمه که درودهای خداوند بر او و پدرش و شوهرش و فرزندانش باد رحلت کرد.

همهٔ مردم مدینه بانگ شیون برداشتند و زنان مدینه در خانهٔ فاطمه جمع شدند و چنان بانگ شیون برداشتند که نزدیك بود مدینه به‌لرزه درآید، و می‌گفتند: ای بانوی ما، ای دختر رسول خدا! و مردان هم همچون موهای یال اسب که بر گردن آن جمع است به‌حضور علی رسیدند که نشسته بود و حسن و حسین هم جلو پدر نشسته بودند و می‌گریستند و مردم از گریهٔ آن دو می‌گریستند. در این هنگام ام کلثوم در حالی که روبند بر چهره افکنده بود و ردایی بر خود پوشانده و دامن آن بر خاك کشیده می‌شد بیرون آمد و می‌گفت: ای پدر بزرگ‌جان، ای رسول خدا! اکنون ما دیگر ترا چنان از دست دادیم که هرگز پس از آن دیداری نخواهد بود. مردم جمع شدند و نشستند و منتظر بودند که جنازه را بیرون آورند و بر آن نماز بگزارند. ابوذر از درون خانه بیرون آمد و گفت: بروید که بیرون آوردن جنازهٔ دختر رسول خدا(ص) به‌تأخیر افتاد. مردم برخاستند و رفتند و چون شهر آرام گرفت و پاسی از شب گذشت، علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده و تنی چند از بنی‌هاشم و خواص دوستان علی(ع) جنازه را بیرون آوردند و بر آن نمازگزاردند و در دل شب به‌خاك سپردند و علی(ع) اطراف آرامگاه فاطمه(ع) صورت هفت گور دیگر هم پدید آورد تا آرامگاه آن حضرت شناخته نشود. برخی از خواص اصحاب علی(ع) نقل کرده‌اند که علی(ع) آرامگاه فاطمه(ع) را با سطح زمین یکسان و صاف قرارداد و

و آن را با ماله هموار و صاف فرمود، آنچنان که کسی جای آنرا نشناسد.

و گفته‌اند مرقد فاطمهٔ زهرا(ع) در بقیع نیست، بلکه آرامگاهش در فاصلهٔ مرقد پیامبر و منبر آن حضرت قرار دارد و به‌این گفتار پیامبر(ص) که فرموده‌اند میان قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است استناد کرده‌اند و گفته‌اند مقصود مرقد فاطمه(ع) است.[1]

و روایت شده‌است که امیرالمؤمنین علی(ع) هنگام دفن فاطمه(ع) چنین عرضه داشت:

«ای رسول خدا! درود وسلام بر تو باد، ازسوی من به‌تو و از سوی دخترت که در جوار تو فرود آمده است، و شتابان به‌تو ملحق شده‌است. ای رسول خدا! شکیبایی من از فراق این دخترت که برگزیدهٔ تو بود اندك شده و پایداری من کم گردیده است، ولی برای من در تحمل درد بزرگ فراق از تو و مصیبت بزرگ مرگ تو، مایهٔ تسکین و دلداری است. آه که خود من ترا در آرامگاهت قرار دادم و جان تو میان سینه و گلوی من از تن تو بیرون شد و همهٔ ما از خداییم و همانا که ما به‌سوی او برمی‌گردیم. همانا امانت پس داده‌شد و گروگان بازپس گرفته شد، ولی اندوه من جاودانه و شب من همراه با بی‌خوابی و بیداری است تا آنگاه که خداوند برای من هم خانه‌یی را که تو در آن اقامت داری برگزیند. و هم‌اکنون دخترت به‌تو خبر خواهد داد و نیکو از او سؤال فرمای و اخبار را از او بپرس و حال آنکه هنوز از رحلت شما چیزی نگذشته ویاد شما فراموش نشده‌است و برهردو تن شما از من درود باد، درود وداع کنندهٔ بامحبت، نه درود کسی که خشمگین و رنجیده باشد. و اگر از اینجا برمی‌گردم چنین نیست که از دلتنگی برگردم و اگر بمانم از سوءظن به‌آنچه خداوند به‌شکیبایان وعده داده است نخواهد بود.»[2]

۱. این موضوع در صفحهٔ ۲۶۷ کتاب معانی‌الاخبار صدوق چاپ ۱۳۶۱ شمسی حوزه، با ذکر سلسلهٔ سند، از قول حضرت صادق(ع) نقل شده‌است. ضمناً در اصول کافی، ص ۳۵۹، ج ۲، (همراه با ترجمهٔ آقای دکتر سید جواد مصطفوی) حدیث دیگری ازحضرت رضا نقل شده‌است که فرموده‌اند: فاطمه(ع) در خانه‌اش دفن شده‌است و در توسعهٔ مسجد نبوی به‌روزگار بنی‌امیه ضمیمهٔ مسجد نبوی شده‌است. م.

۲. این گفتار امیرالمومنین(ع) به‌هنگام دفن حضرت زهرا در اصول کافی با ذکرسلسلهٔ سند از قول حضرت امام حسین با سوز و گداز بیشتر و اختلاف الفاظ آمده‌است ←

جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: سه روز پیش از رحلت رسول خدا(ص) شنیدم به‌علی بن‌ابی‌طالب(ع) چنین فرمودند: ای پدر دو ریحانه! ترا نسبت به‌این دو ریحانهٔ خودم از دنیا (حسن و حسین علیهماالسلام) سفارش می‌کنم که به‌همین زودی دو رکن تو ویران می‌شود و خداوند بهترین جانشین برای تو خواهد بود. و همینکه رسول خدا رحلت فرمودند علی(ع) گفت: این یکی از دو رکن من بود که ویران شد، و چون فاطمه(ع) رحلت کرد، فرمود: این هم رکن دومی که پیامبر(ص) خبردادند.[1]

اصبغ‌بن نباته می‌گوید: از امیرالمومنین علی(ع) دربارهٔ اینکه چرا جنازهٔ فاطمه(ع) را شب دفن کرده‌است پرسیدند. فرمود: او بر این قوم خشمگین بود و خوش نمی‌داشت به‌تشییع جنازه‌اش حاضر شوند و بر هرکس که آن قوم را دوست بدارد حرام است که بر جسد کسی از فرزندان فاطمه نماز بگزارد[2]. عبدالرحمن همدانی می‌گوید: چون علی‌بن ابی‌طالب در نیمهٔ شب فاطمهٔ زهرا را به‌خاك سپرد، کنارگور ایستاد و این ابیات را فرمود:

«برای هر اجتماع دو دوست جدایی است و هر فراقی غیر از مرگ کوچك و بی‌اهمیت است. و همانا از دست دادن من فاطمه را پس از احمد(ص)، دلیل بر آنست که دوستی دوام ندارد. به‌زودی یاد من و دوستی من هم فراموش می‌شود و پس از من دوستی برای دوستی حدیث خواهدگفت.»[3]

←(ص ۳۵۶، ج ۲). در نهج‌البلاغه همینگونه آمده‌است و ظاهراً فتال از نهج‌البلاغه نقل کرده است. رك. به: صفحهٔ ۶۴۲ نهج‌البلاغه،چاپ آقای فیض‌الاسلام، خطبهٔ شماره ۱۹۳ و به صفحهٔ ۲۶۵ جلد ۱۰ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۰ میلادی، خطبهٔ ۱۹۵ و به‌شرح مفصل آن در صفحات ۲۶۶ تا ۲۸۸ همان جلد. م.

۱. با ذکر سلسلهٔ سند در بحارالانوار، ص ۱۷۳، ج ۴۳، از امالی صدوق و در صفحهٔ ۱۸۰ از قول حافظ ابونعیم آمده‌است. م.

۲. در بحار، ص ۱۸۳، ج ۴۳، به‌نقل از مناقب ابن‌شهرآشوب آمده‌است. م.

۳. این سه بیت در علل‌الشرایع و امالی صدوق همینگونه آمده‌است. در منابع مختلف دیگر باکم و بیشیها و اختلافات لفظی آمده‌است. مثلا در کشف‌الحق علامه، در کامل مبرد، ص ۳۰، ج ۴، چاپ دارالنهضه مصر، دو بیت آمده و می‌نویسد: علی(ع) به‌این دو بیت تمثل جست. در شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، ص ۲۸۸، ج ۱۰، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۰ میلادی، سه بیت آمده که بیت اول آن متفاوت است و←

مجلس هفدهم
دو نوادهٔ پیامبر حسن و حسین علیهماالسلام

امام ابومحمد حسن‌بن علی که بر هردو درودباد، شب نیمهٔ رمضان سال سوم هجرت در مدینه متولد شد. فاطمه(ع) روز هفتم تولد، در حالی که او را درحریری از بهشت ـ که جبریل برای پیامبر آورده بود ـ پیچیده بود، به‌حضور پیامبر آورد و رسول خدا(ص) او را حسن نام‌گذاشتند و گوسپند نری برای او عقیقه فرمودند.[1]

امام ابوعبدالله حسین‌بن علی که بر هردو درودباد، روز پنجشنبه یا سه‌شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجرت، ده ماه و بیست روز پس از تولد برادرش متولد شد.[2]

اسماءبنت عمیس می‌گوید: من عهده‌دار قابلگی در تولد امام حسن و امام حسین بودم. همینکه امام حسن متولد شد پیامبر آمدند و فرمودند: ای اسماء! پسرم را بیاور. و من در حالی‌که‌او رادر جامهٔ زردی پوشانده بودم آوردم. پیامبر(ص) آن پارچهٔ زرد را کنار افکند و فرمود: مگر به‌شما نگفته بودم که نوزاد را در پارچهٔ زرد نپیچید؟ من حسن(ع) را در پارچهٔ سپیدی پیچاندم و به‌پیامبر دادم و رسول خدا در گوش راست او اذان و درگوش چپش اقامه فرمودند و سپس به‌علی(ع) گفتند: پسرم را چه نام‌گذاشته‌ای؟گفت: ای رسول خدا! پیش از شما نامی براو نمی‌گذارم، هرچند دوست داشتم نامش را حرب بگذارم. پیامبر فرمودند: من هم پیش از آنکه پروردگارم او را نام‌گذارد بر او نامی نمی‌گذارم. در این هنگام جبریل فرود آمد و گفت: ای محمد! سلام بر تو. خداوند علی‌اعلی برتو سلام می‌رساند و می‌فرماید: منزلت علی نسبت به‌تو همان منزلت هارون به‌موسی است، جز اینکه پس از تو پیامبری نیست. نام این پسرت را به‌نام پسر هارون بگذار. پیامبر فرمودند: ای جبریل! نام پسر هارون چیست؟ جبریل گفت: شُبَّر است. پیامبر فرمودند: زبان من

←ـسرانجام در دیوان منسوب به‌حضرت علی(ع) قصیده‌یی نوزده بیتی آمده‌که این سد بیت هم ازهمان قصیده است. صفحهٔ ۸۱ دیوان، چاپ ادبیه، تهران، با ترجمهٔ آقای محمدجواد نجفی. م.

۱ و ۲. عیناً و بدون هیچ تفاوتی در ارشاد شیخ مفید، ص ۱۶۹، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است. در مورد تولد حضرت امام حسین(ع) تفاوتی در متن ارشاد و روضه دیده می‌شود و به‌هر حال گویا متن ارشاد مورد توجه کامل فتال نیشابوری بوده‌است. م.

عربی است. گفت: او را حسن نام بگذار، و پیامبر او را حسن نام گذاشتند و روز هفتم تولدش او را با دو گوسپند نر سیاه چشم عقیقه فرمودند و بـه‌قابله یك ران گوسپند و یك دینار پرداختند و سر کودك را تراشیدند و هموزن موهایش نقره، صدقه دادند و سپس بر سر کودك خلوق (ماده‌یی خوشبو) مالیدند و فرمودند: ای اسماء! مالیدن خون بر سر نوزاد از کارهای دورهٔ جاهلی است.

هنگامی که حسین پس از او (یك سال پس از او) متولد شد، پیامبر(ص) آمدند و فرمودند: ای اسماء! پسرم را بیاور. کودك را در پارچهٔ سپیدی پیچیدم و به‌ایشان دادم. در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه فرمودند. آنگاه کودك را در دامن نهادند وگریستند. اسماء می‌گوید به‌پیامبرگفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا می‌گریی؟ فرمودند: بر این پسرم می‌گریم. گفتم: ای رسول خدا! او که هم اکنون متولد شده است. فرمودند: ای اسماء! پس از من گروه ستمگر وسرکش او را می‌کشند. خداوند شفاعت مرا بهرهٔ ایشان نفرماید. سپس فرمودند: ای اسماء! این موضوع را به‌فاطمه مگو که تازه زایمان کرده است. سپس خطاب بـه‌علی(ع) فرمودند: نام پسرم را چه گذاشته‌ای؟ گفت: در نامگذاری او بر شما پیشی نمی‌گیرم، گرچه دوست داشتم که نامش را حرب بگذارم. پیامبر(ص) فرمودند: من هم در نامگذاری او برخدای پیشی نمی‌گیرم. جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد(ص)! خداوند علی‌اعلی سلامت می‌رساند و می‌فرماید منزلت علی(ع) برای تو همچون منزلت هارون به‌موسی است، جز اینکه پس از تو پیامبری نیست. نام این پسرت را به‌نام پسر دیگر هارون نامگذاری کن. پیامبر(ص) پرسیدند: نام پسر هارون چیست؟ گفت: شُبَیْر. فرمودند: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: نامش را حسین بگذار، و او را حسین نام نهادند و روز هفتم تولد او را با دوگوسپند نر سیاه چشم عقیقه فرمودند و یك ران گوسپند و یك دینار به‌قابله عنایت فرمودند. سپس سر کودك را تراشیدند و هموزن موهایش نقره صدقه دادند و بر سرش خلوق مالیدند و گفتند: ای اسماء! مالیدن خون از سنتهای جاهلی است.[1]

---

۱. عیناً در عیون اخبارالرضای صدوق، ص ۲۵، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، آمده‌است. ضمناً در مورد اینکه قابله اسماء بنت عمیس یا خواهرش سلمی بوده‌است در پاورقی توضیح داده شده‌است و ظاهراً درآن تاریخ اسماء همراه شوهرش جناب جعفر طیار در حبشه بوده‌است و سلمی صحیح است. م.

نظیر این روایت از امام زین‌العابدین(ع) هم روایت شده‌است.

امام صادق(ع) فرموده است: همسایگان ام ایمن به‌حضور پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا! دیشب ام ایمن تا سپیده‌دم نخوابید و گریست و تمام شب را گریه می‌کرد. پیامبر(ص) کسی را پیش او فرستادند که بیاید و چون آمد فرمودند: ای ام ایمن! خدایت نگریاند. همسایگانت پیش من آمدند و گفتند دیشب تا صبح گریه کرده‌ای. خداوند چشمت را گریان نکناد، چه چیزی موجب گریستن تو بوده است؟ گفت: ای رسول خدا! خواب سختی دیدم و به‌همان سبب تا صبح گریستم. پیامبر فرمودند: خواب خود را برای رسول خدا بیان کن که خدا و رسول او داناترند. گفت: برمن گران است که آنرا نقل کنم. پیامبر فرمودند: آنچنان که در خواب دیده‌ای نیست. اکنون برای من بگو. گفت: دیشب درخواب دیدم که پاره‌یی از تن شما در خانهٔ من افتاده است. فرمودند: ای ام ایمن! چشمت راحت بخوابد. فاطمه(ع) حسین را خواهد زایید و تو او را پرورش خواهی داد و به‌او شیر خواهی داد و بدینگونه پاره‌یی از تن من در خانهٔ تو خواهد بود. گوید چون فاطمه(ع) حسین(ع) را زایید، روز هفتم پیامبر دستورفرمودند سرکودك را تراشیدند و هموزن موهای او نقره صدقه دادند و او را عقیقه فرمودند سپس ام‌ایمن امام حسین(ع) را در برد رسول خدا پیچید و او را به‌حضور ایشان‌آورد و پیامبر فرمودند: آفرین برحامل و محمول. ای ام‌ایمن! این تأویل خواب تو است.[1]

صفیه دختر عبدالمطلب می‌گوید: من عهده‌دار امور زایمان فاطمه(ع) بودم. همینکه امام حسین متولد شد پیامبر فرمودند: عمه‌جان! پسرم را پیش من بیاور. گفتم: ای رسول خدا! هنوز او را پاك وتمیز نکرده‌ایم. فرمودند: مگر تو باید او راپاکیزه کنی؟ خداوند متعال او را پاك و پاکیزه ساخته است. صفیه می‌گوید: او را به پیامبر(ص) سپردم و پیامبر(ص) زبان خویش را در دهان حسین(ع) نهادند و او شروع به‌مکیدن کرد و می‌پندارم که رسول خدا به‌او شیر و عسل می‌دادند. پیامبر(ص) میان چشمهای او را بوسیدند و سپس در حالی که می‌گریستند کودك را به‌من باز دادند و سه‌بار فرمودند: خداوند کشندگان ترا از رحمت خویش دور داراد، ای پسرك عزیز من! صفیه می‌گوید. وگفتم: پدر و مادرم فدای تو باد چه‌کسی او را می‌کشد؟ فرمودند: گروه ستمگری از بنی‌امیه که خدای ایشان را از رحمت خود دور داراد.[2]

امام باقر(ع) می‌فرماید: رسول خدا(ص) حسن و حسین را شب هفتم تولدشان ختنه کردند و سر آنها را تراشیدند و هموزن موی آنها نقره یا طلا صدقه دادند و برای هر یك دو گوسپند نر عقیقه کردند و همهٔ اعضای آنرا پختند و هم صدقه دادند و هم خودشان خوردند و به‌همسایگان خویش هم دادند.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است: چون حسین‌بن علی(ع) متولد شد، خداوند به جبریل فرمان داد همراه هزار فرشته به‌زمین فرودآید و به‌پیامبر(ص) از سوی خداوند و از سوی خود شادباش بگوید. جبریل فرود آمد و از کنار جزیره‌یی در دریا گذشت که در آن فرشته‌یی به‌نام فطرس افتاده بود. این فرشته از فرشتگانی بود که فرمان خداوند را ابلاغ می کرد و خداوند او را برای انجام کاری گسیل فرمود و چون تأخیر کرد بالهای او شکسته شد و در آن جزیره افتاد و هفتاد سال بود که به‌عبادت خداوند در آن جزیره مشغول بود. و چون امام حسین متولد شد و جبریل فرودآمد، فطرس از او پرسید: ای جبریل! کجا می‌روی؟ جبریل گفت: خداوندبه‌محمد(ص) نعمتی ارزانی داشته و مأمور شده‌ام از سوی خداوند و خودم به‌ایشان شادباش بگویم. فطرس گفت: ای جبریل! مرا هم با خود ببر، شاید محمد(ص) برای من دعا کند. جبریل او را با خود برد و چون به‌حضور پیامبر رسید و از سوی خداوند متعال و خود به‌ایشان شادباش گفت و موضوع فطرس را به‌اطلاع رساند. پیامبر فرمودند: به‌او بگو دست بر این مولد بکشد و به‌جای خویش بازگردد. فطرس چنان کرد و بال گشود و برخاست وگفت: ای رسول خدا! همانا امت تو به‌زودی او را می کشد و برای حسین(ع) بر عهدهٔ من است که هر زایری او را زیارت کند و هر مسلمانی به‌او سلام دهد و هر کس به‌او درود فرستد به‌او ابلاغ کنم و به‌آسمان پر کشید.[۲]

---

۱ و ۲ از صفحهٔ قبل. در امالی صدوق هر دو حدیث با ذکر سلسلهٔ اسنادآمده‌است و به‌نقل از آن کتاب در بحارالانوار، ص ۲۴۲، ج ۴۳، آمده‌است. م.

۱. برای اطلاع از چگونگی روایات مربوط به‌عقیقهٔ این دو امام بزرگوار از سوی حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه و آله، مراجعه‌کنید به: صفحات ۱۶۸ تا ۱۷۶ جلد ۳ فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌السته که از منابع مختلف اهل سنت بررسی و نقل شده است. م.

۲. این روایت تا همینجا بدون هیچ کم وکاستی در امالی صدوق و به‌نقل از آن در صفحهٔ ۲۴۵ جلد ۴۳ بحارالانوار آمده‌است. اشعار درآن منبع نیامده‌است. م.

و این ابیات در مدح امام حسین(ع) سروده شده‌است:

«پدرم برگزیدهٔ خداوند از میان خلق است وپس از او مادرم، و من پسر دو برگزیده‌ام. نقره‌یی که از طلا باشد منم که فرزند دو طلایم. مادرم به‌راستی رخشنده در فضیلت است و پدرم وارث رسولان و مولای انس و جن است. او در حالی که نوجوان بود خدا را می‌پرستید و حال آنکه قریش در آن هنگام دو بت لات و عزی را می‌پرستیدند. پدرم به‌هر دو قبله نماز می‌گزارد. او هفت سال کامل همراه رسول خدا نمازگزارد و در آن هفت سال مرد نمازگزاری غیر از آن دو نبود. چه‌کسی در همهٔ جهان پدربزرگی چون پدربزرگ من و شیخی چون شیخ من دارد؟ و من فرزند دونشانهٔ هدایتم. پدرم چون خورشید و مادرم چون ماه است و من فرزند خورشید و فرزند دو ماهم.»

و نیز گفته شده‌است:

«هنگامی که‌گفته می‌شود پدربزرگ شما پیامبر(ص) است، همهٔ مکرمتها به شما بازمی‌گردد، و همین مدح و ستایش از میان همهٔ مردم برای شما بسنده‌است که بگویند مادر شما بتول است.»

مجلس هیجدهم
در امامت دونوهٔ پیامبر(ص) ومناقب آن دو که درودهای خدا برایشان باد

خداوند متعال در سورهٔ آل‌عمران فرموده‌است: «بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خویش به‌مباهله برخیزیم و لعنت خدا را بردروغگویان افکنیم.»[1]

و درسورهٔ انسان (هل‌اتی) فرموده‌است: «آنان برای دوستی خدا به‌مستمند وکودک بی‌پدر و اسیر خوراك می‌دهند. ما فقط برای خشنودی خداوند به‌شما خوراك می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. ما از پروردگار خود روزی را بیم داریم که در آن چهره‌ها درهم و غمگین است. و خداوندآنان را

---

۱. بخشی ازآیهٔ ۶۱ سورهٔ آل عمران است. برای اطلاع بیشتر در منابع شیعی مقدم بر روضةالواعظین به‌صفحهٔ ۱۰۴ جلد اول تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی و صفحهٔ ۴۸۵ جلد ۲ تفسیر تبیان شیخ طوسی مراجعه شود و در منابع اهل سنت به‌صحیح مسلم‌کتاب فضائل علی(ع) و صحیح ترمذی، ص ۳۰۰، ج ۲ و تفسیر طبری، ص ۲۱۲، ج ۳، مراجعه شود. و برای اطلاع از دیگر منابع اهل سنت به‌بحث مستوفای استاد محترم سیدمرتضی فیروز-آبادی در صفحات ۲۴۴ تا ۲۵۰ جلد اول کتاب فضائل‌الخمسه مراجعه فرمایید. م.

از شر آن روز محفوظ داشت و خوشرویی و شادی به‌آنان ارزانی فرمود و در قبال شکیبایی و صبری که کردند برایشان بهشت و جامهٔ حریر عنایت فرمود.»[۱]

و در سورهٔ احزاب می‌فرماید: «همانا خداوند چنین می‌خواهد که پلیدی هر آلایشی را از شما خانوادهٔ نبوت ببرد و شما را پاك کند، پاك کردنی.»[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: حسن و حسین امامند چه قیام کنند و چه بنشینند.[۳]

روایت شده‌است که فاطمه(ع) دو پسر خود حسن و حسین را به‌حضور رسول خدا(ص) آورد و گفت: پدرجان! این دو پسران شمایند. چیزی از خصال خود به‌آن دو ارث بده. فرمودند: هیبت و سیادت من از حسن خواهدبود و جرأت و بخشش من از حسین خواهدبود.[۴]

و روایت شده‌است که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام به‌محضر پیامبر(ص) رسیدند و هر یك می‌گفتند: من نزد رسول خدا محبوب‌ترم. پیامبر(ص) آنانرا دایره‌وار گرد خود قرارداد. فاطمه(ع) پیش روی پیامبر و علی(ع) پشت‌سر و حسن(ع) سمت راست و حسین(ع) سمت چپ ایشان بودند و پیامبر فرمودند: شما از من و من از شمایم.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: کلماتی که به‌آدم(ع) آموخته شد و خداوند توبه‌اش را پذیرفت این بود که از حق‌تعالی مسألت کند، به‌حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام؛ و چنان کرد و توبه‌اش پذیرفته شد.

---

۱. آیات ۸ تا ۱۲ سورهٔ دهر(انسان). رجوع فرمایید به‌تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۲۱۰، ج ۱۰، چاپ نجف، بدون تاریخ. و به‌اسباب‌النزول واحدی، ذیل آیهٔ مذکور و به‌صفحهٔ ۲۷۲ مناقب ابن‌مغازلی. م.

۲. بخشی از آیهٔ ۳۳ سورهٔ مذکور، و برای اطلاع بیشتر در این مورد در منابع اهل سنت رجوع فرمایید به‌بحث مفصل مغازلی در مناقب خود، صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۷ و پاورقیهای صفحات مذکور که به‌طرق مختلف آنرا مورد بررسی قرار داده‌اند، و به صفحات ۲۱ تا ۲۴ ذخائرالعقبی فی مناقب ذوی‌القربی که به‌طرق مختلف نقل کرده‌است و به‌صفحهٔ ۲۳۸ کتاب نظم‌دررالسمطین تألیف جمال‌الدین محمد زرندی حنفی، در گذشتهٔ ۷۵۰ قمری، چاپ آقای دکتر محمد هادی امینی. م.

۳. برای اطلاع بیشتر در مورد این حدیث مشهور به‌بحارالانوار، ص ۲۷۸، ج ۴۳، چاپ جدید مراجعه کنید. م.

۴. این روایت در ارشاد مفید و خصال صدوق با طرق مختلف نقل شده‌است و رك. به: بحارالانوار، ص ۲۶۳، ج ۴۳.م.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر کس می‌خواهد به‌کشتی رستگاری سوار شود و به دستگیرهٔ استوار دست یازد و به‌ریسمان استوار خداوند پناه ببرد، پس از من علی را دوست بدارد و دشمنش را دشمن بدارد و امامان راهنما را که از فرزندان علی هستند به‌امامت بپذیرد که آنان خلیفه‌ها و اوصیا و حجتهای خداوند بر خلق پس از منند. آنان سروران امت من و پیشوایان پرهیزگارانند. حزب ایشان حزب من و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان ایشان حزب شیطان است.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: روز قیامت خداوند عرش را به‌انواع زیورها می‌آراید و سپس دو منبر از نور می‌آورند که بلندی هریك صد میل است، یکی در سمت راست ودیگری درسمت چپ عرش نصب می‌شود و سپس حسن وحسین(ع) می‌آیند و خداوند عرش خود را به‌آن دو می‌آراید همانگونه‌که بانوان گوشواره‌های خود را می‌آرایند.

به‌امام صادق(ع) گفته شد: مقصود این گفتار پیامبر که فرموده‌اند حسن وحسین سروران جوانان بهشتند یعنی چه؟ فرمود: به‌خدا سوگند آن دو سرور جوانان بهشت از همهٔ پیشینیان و آیندگانند.

روایت شده‌است که مردی پیش ابن‌عمر آمد و از او دربارهٔ خون پشه پرسید. عبدالله‌بن عمر گفت: تو از کجایی؟ گفت: ازمردم عراقم. ابن‌عمر گفت: به‌این بنگرید که در مورد خون پشه از من می‌پرسد وحال‌آنکه پسر پیامبر را کشتند و من خود شنیدم که رسول خدا(ص) می‌فرمود: حسن و حسین علیهماالسلام دو ریحانهٔ من از دنیایند.[۲]

امیرالمومنین(ع) فرموده‌است: پیامبر(ص) دست حسن و حسین را گرفتند و فرمودند: هر کس این‌دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت همراه من و در درجهٔ من خواهدبود.[۳]

ام‌سلمه که خدایش از او خشنودباد گفته است: این آیه «همانا خداوند می‌

---

۱. با ذکر سلسلهٔ اسناد در امالی صدوق و به‌نقل از آن در بحار، ص ۲۶۱، ج ۴۳، آمده‌است. م.

۲. این موضوع به‌همین صورت در منابع اهل سنت هم آمده‌است، از جمله در صحیح بخاری، کتاب‌الادب و در مسند احمد حنبل، ج ۲، صفحات ۸۵ و ۹۳. م.

۳. برای اطلاع بیشتر از نظایر این روایت در منابع اهل سنت، رك. به: صفحات ۲۰۱ تا ۲۰۸ جلد ۳ کتاب فضائل‌الخمسه، استاد دانشمند سیدمرتضی فیروزآبادی. م.

خواهد پلیدی هر آلایشی را از شما اهل‌بیت بزداید و شما را پاك گرداند، پاك گردانیدنی.» (بخشی از آیهٔ ۳۳ سورهٔ احزاب) درخانهٔ من نازل‌شد و درخانه هفت‌تن بودند، رسول خدا(ص)، جبریل، میکال، علی، فاطمه، حسن و حسین که درود خداوند بر همه‌شان باد. ام‌سلمه می‌گوید: من کنار درحجره بودم. گفتم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمودند تو از همسران پیامبری و نفرمودند که از اهل بیت هستی.[1]

امیرالمومنین فرموده‌است: این آیه در مورد ما نازل شده‌است که «و می‌خواهیم بر آنان که در زمین ضعیف شده‌اند منت‌گذارده و آنان را پیشوایان خلق و وارث قرار دهیم.»[2]

و فرموده‌است: به‌رسول خدا(ص) از حسد و رشك مردم شکایت کردم. فرمودند: آیا خشنود نیستی که تو چهارمی ازچهارکس باشی؟ نخستین کسان که وارد بهشت می‌شوند من و تو حسن و حسین هستیم که همسران ما هم در چپ و راست ما خواهندبود و دوستداران ما پشت سر همسران مایند و شیعیان ما هم پشت سر ما خواهندبود.

ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر(ص) به‌علی و فاطمه و حسن و حسین نگریستند و فرمودند: من با هر کس که با شما جنگ و ستیز کند، در حال جنگ و ستیزم و با هرکس که شما با او از درصلح و آشتی باشید، صلح و آشتی هستم.[3]

امام صادق(ع) فرموده‌است: پیامبر(ص) یك‌بار بیمار شدند و از آن بهبودی یافتند. درآن بیماری فاطمه(ع) همراه با حسن و حسین به‌عیادت پیامبر آمدند. فاطمه(ع) با دست راست دست حسن و با دست چپ دست حسین را گرفته‌بود و خود میان ایشان حرکت می‌فرمود و به‌خانهٔ عایشه‌آمدند. حسن بر سمت راست پیامبر و حسین بر سمت چپ ایشان نشستند و شروع به‌مالیدن دست و بازوی پیامبر کردند، ولی آن حضرت از خواب بیدار نشدند. فاطمه(ع) به‌حسن و حسین گفت:

---

۱. برای اطلاع بیشتر از این حدیث در منابع اهل سنت، رك. به: صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۷ مناقب ابن‌مغازلی.م.

۲. رك. به: تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ص ۲۳۹، ج ۷ و ۸، چاپ بیروت که چند روایت نظیر این آمده‌است. م.

۳. رك. به: صفحهٔ ۶۴ مناقب ابن‌مغازلی و مسند احمد حنبل، ج ۲. ص ۴۴۲، و مستدرك حاکم نیشابوری، ص ۱۴۹، ج ۳. م.

عزیزان من! پدربزرگتان خواب است. اکنون برگردید و ایشان را راحت بگذارید تا بیدار شوند و سپس برگردید. گفتند: برای ما که زحمتی نیست. حسن(ع) کنار دست راست و حسین(ع) کنار دست چپ پیامبر(ص) دراز کشیدند و خوابشان برد. وهمینکه آن دو را خواب درربود فاطمه(ع) بازگشت. آن دو پیش ازآنکه پیامبر(ص) بیدار شوند بیدار شدند و از عایشه پرسیدند: مادرمان کجاست؟ گفت: همینکه شما خوابیدید او به‌خانهٔ خویش برگشت.

امام حسن و امام حسین درآن شب که سخت تاریك بود و رعد و برق داشت و رگبار باران به‌تندی می‌بارید از خانهٔ عایشه بیرون‌آمدند. پیشاپیش آنان نوری درخشید و آن دو در پناه همان نور حرکت می‌کردند، درحالی‌که امام حسن با دست راست خود دست چپ امام حسین را گرفته بود. و ضمن حرکت با یکدیگر سخن می‌گفتند تا آنکه به‌نخلستان بنی‌نجار رسیدند. آنجا سرگردان شدند و راه را گم کردند و نمی‌دانستند به‌کدام سو بروند. امام حسن به‌امام حسین گفت: ما سرگردان شده‌ایم و نمی‌دانیم ازکدام راه باید برویم. تو موافقی که همینجا بمانیم و بخوابیم تا صبح شود؟ امام حسین گفت: آنچه می‌خواهی وصلاح می‌دانی انجام دهیم. همانجا درازکشیدند و دست درآغوش یکدیگر نهادند و خوابیدند.

پیامبر(ص) از خواب بیدار شدند و در جستجوی آن دو برآمدند و به‌خانهٔ فاطمه(ع) رفتندکه آنجا نبودند و پیامبر(ص) پیاده حرکت فرمودند و می‌گفتند: پروردگارا، سرور من و خدای من! این دو نوهٔ من از سختی وگرسنگی از خانه بیرون رفته‌اند. پروردگارا تو خود وکیل من برآن دویی. پرتوی برای پیامبر(ص) آشکارشد و ایشان درپی آن حرکت می‌کردند تا به‌نخلستان بنی‌نجار رسیدندکه آن‌دو دست درآغوش یکدیگر درآورده و خوابیده بودند. آسمان فقط همانجاکه آن دو خفته بودند همچون طبقی خالی از ابر بود و در نقاط دیگر باران بسیار تندی می‌باریدکه مردم چنان بارانی ندیده‌بودند و حال آنکه یك قطره باران هم برآنان نمی‌بارید. مار بزرگی که موهایی همچون نی‌های بیشه داشت و دو بال داشت که با یکی حسن و با دیگری حسین را پوشانده‌بود و ازآن دو مواظبت می‌کرد.

همینکه چشم پیامبر(ص) به‌آن دو افتاد سرفه‌یی فرمود و آن مار خود را کنار کشید وگفت: پروردگارا! تو و فرشتگانت را گواه می‌گیرم که این دو فرزند رسول ترا حفظ‌کردم و آن دو را سالم و درست به‌او سپردم. پیامبر فرمودند: تو از چه

گروهی هستی؟ گفت: من پیام‌آور جنیان برای شمایم. پرسیدند: کدام گروهشان؟ گفت: از جن منطقه نصیبین هستم و از طایفهٔ بنی‌ملیح. یکی از آیه‌های قرآن را فراموش کرده‌ایم. مرا فرستادند که از شما بپرسم و چون به‌اینجا رسیدم شنیدم سروشی بانگ می‌زند که ای مار! این دو فرزندان رسول خدایند. آنان را از بلاها و آفتها حفظ، و از پیشامدهای شب و روز پاسداری کن. من چنان کردم و اکنون آن دو را سالم و تندرست به‌شما می‌سپرم. آن مار آیه‌یی را که می‌خواست پرسید و رفت. پیامبر(ص) حسن را بر دوش راست خود و حسین را بر دوش چپ خویش نهادند. در این هنگام علی(ع) هم بیرون آمده و به‌پیامبر پیوسته بود، یکی از یاران از رسول خدا درخواست کرد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، یکی از فرزندانت را به‌من بسپار تا زحمت شما کمتر شود. فرمودند: برو که خداوند گفتارت را شنید و مقامت را دانست. یکی دیگر ازیاران رسول خدا؟ همانگونه گفت و همانگونه پاسخ شنید. آن‌گاه علی(ع) گفت: ای رسول خدا یکی از فرزندان خودتان و مرا به‌من بدهید تا از زحمت شما بکاهم. پیامبر(ص) به‌حسن نگریستند و فرمودند: آیا به‌دوش پدرت می‌روی؟ گفت: پدر بزرگ جان! به‌خدا سوگند دوش شما برای من خوشتر از دوش پدرم است. پیامبر(ص) به‌حسین نگریستند و فرمودند: آیا تو به‌دوش پدرت می‌روی؟ گفت: پدر بزرگ جان! من هم همان را می‌گویم که برادرم حسن گفت. دوش شما برای من خوشتر از دوش پدرم است. پیامبر(ص) در همان حال آن دو را به‌خانهٔ فاطمه(ع) آورد و او برای آن دو چند خرما اندوخته بود که پیش ایشان آورد، خوردند و سیر و خوشحال شدند.[1]

ام‌سلمه (رض) می‌گوید: پیامبر(ص) درحجرهٔ من بودند که جبریل به‌حضورش رسید و آن دو در حجره گفتگو می‌کردند که درزده‌شد. حسن‌بن علی بود. رفتم، در را گشودم. حسین‌بن‌علی هم همراهش بود. آن دوهمینکه پدربزرگ خویش را با جبریل دیدند، پنداشتند که جبریل دحیهٔ کلبی است و دور و بر اومی‌گشتند. جبریل گفت: ای رسول‌خدا! می‌بینی این‌دو کودك چگونه رفتار می‌کنند؟ فرمودند: آری‌ترا با دحیهٔ کلبی

---

۱. این حدیث با ذکر سلسلهٔ سند، هشتمین حدیثی است که ازقول حضرت باقر(ع) در مجلس شصت و هشتم امالی صدوق (ص ۴۴۴، همراه با ترجمهٔ آقای میرزا محمد باقر کمره‌یی) آمده‌است. م.

اشتباه گرفته‌اند و دحیهٔ کلبی به‌این دو بسیار محبت می‌کند و هرگاه پیش ما می‌آید، برای آنان هدیه می‌آورد. جبریل به‌دست خود به‌آسمان اشاره کرد و مانند کسی که چیزی را می‌خواهد بگیرد عمل کرد و سیب و به و اناری در دستش قرار گرفت و آنها را به حسن و حسین داد که هر دو خوشحال شدند و با چهرهٔ درخشان پیش پیامبر(ص) دویدند. پیامبر(ص) سیب و به و انار را گرفتند و بوییدند و به‌آنان پس‌دادند و فرمودند: با همین میوه‌ها پیش مادرتان بروید و اگر نخست پیش پدرتان بروید خوشتر دارم و آنان همانگونه رفتار کردند، ولی آنان چیزی از آن نخوردند تا پیامبر(ص) به‌خانهٔ آنان رفتند و میوه‌ها به‌حال خود باقی بود. پیامبر فرمودند: ای علی! چرا چیزی از این میوه‌ها نخوردید و موضوع جبریل را برای آنان فرمودند. پیامبر و ایشان از آن میوه‌ها خوردند و به‌ام‌سلمه هم دادند. گوید آن سیب و به و انار همچنان باقی بود و هرچه می‌خوردند چیزی از آن کاسته نمی‌شد. امام حسین فرموده است: پس از رحلت پیامبر(ص) آن میوه‌ها همچنان به‌حال خود باقی بود و تاهنگامی که مادرمان فاطمه(ع) زنده بود چیزی از آن کاسته نشد و چون فاطمه(ع) رحلت فرمود انار را از دست دادیم، ولی سیب و به باقی بود و چون پدرم امیرالمومنین شهید شد، به از میان رفت و آن سیب باقی ماند و به‌همان حال در اختیار برادرم امام حسن بود. پس از آنکه ایشان مسموم شد و رحلت فرمود آن سیب پیش من بود هنگامی که محاصره شدم و آب نداشتیم آنرا می‌بوییدم و شدت تشنگی من کاسته می‌شد و چون تشنگی من شدت پیدا کرد و یقین به‌نابودی کردم آن را خوردم.

امام سجاد می‌فرموده‌است: این موضوع را یك ساعت پیش از کشته شدن پدرم از ایشان شنیدم و پس از شهادت آن حضرت بوی آن سیب از قتلگاه ایشان احساس می‌شد. جستم که نشانی از آن بیابم و نیافتم و بوی آن سیب پس از امام حسین(ع) در مرقد آن حضرت باقی مانده‌است. امام سجاد می‌فرموده‌است: من هرگاه مرقد پدرم را زیارت می‌کنم بوی آن سیب را استشمام می‌کنم و هریك از شیعیان ما که به‌زیارت مرقد پدرم می‌رود، به‌هنگام سحر دقت کند، در صورتی که مخلص باشد آن بو را احساس خواهد کرد.[1]

۱. این روایت را ابن‌شهرآشوب شاگرد فتال در مناقب، ص ۳۹۱، ج ۳، بدون ذکر سلسلهٔ سند از ام‌سلمه (رض) و حسن بصری نقل کرده‌است. مرحوم علامهٔ مجلسی هم در صفحهٔ ۴۴۳ جلاءالعیون، چاپ اسلامیهٔ تهران ترجمهٔ آنرا آورده‌است. م.

امام باقر(ع) در تفسیر آیهٔ هفتم سورهٔ دهر «آنان به‌نذر خود وفا می‌کنند و می‌ترسند» چنین فرموده‌است: حسن و حسین(ع) در کودکی بیمار شدند. پیامبر(ص) همراه دو تن دیگر از آنان عیادت فرمودند. یکی از آن دو مرد به امیرالمومنین(ع) گفت: ای ابوالحسن! مناسب است نذری بفرمایی که خداوند متعال چون آن دو را بهبود بخشد انجام دهی. علی(ع) هم فرمود: من هم همینگونه عمل خواهم کرد. هر دو کودك و خدمتکارشان فضه هم گفتند: چنین خواهیم کرد. خداوند متعال ایشان را بهبودی عنایت کرد و روزه گرفتند درحالی که هیچ خوراکی نداشتند. علی(ع) پیش یکی از همسایگان یهودی خود به‌نام یوشع که پشم‌ریسی می‌کرد رفت و به‌او گفت: ممکن است یك دسته پشم بدهی که دختر محمد(ص) آنرا بریسد و در قبال آن سه صاع جو به‌ما بدهی؟ گفت: آری و چنان کرد. علی(ع) پشم را به‌خانه‌آورد. سه صاع جو هم آورد و موضوع را به‌فاطمه گفت و پذیرفت و یك سوم از پشم را رشت و یك صاع از جو را برداشت دستاس و خمیر کرد و پنج گرده نان پخت که برای هر کدام یك گرده بود. علی(ع) همراه پیامبر(ص) نماز گزارد و پس از گزاردن نماز مغرب به‌خانه آمد و سفره گستردند و هرپنج تن نشستند. نخستین قطعه‌یی که علی(ع) از نان خود جدا کرد، ناگاه فقیری بر در خانه ایستاد و گفت: ای اهل‌بیت محمد(ص)! من فقیری ازفقیران مسلمانم. از آنچه می‌خورید به‌من بخورانید که خدایتان از خوردنیهای بهشت به‌شما بخوراند. علی(ع) آن قطعه نان را از دست برزمین نهاد و چنین فرمود:

«ای فاطمه که دارای یقین و بزرگی هستی و ای‌دختر گزینه‌ترین‌همهٔ مردم! آیا این مستمند درمانده راکه بردر ایستاده‌و با آوای‌اندوهگین‌به‌خداوند شکایت می‌کند و با گرسنگی و اندوه از ما یاری می‌خواهد می‌بینی؟ و هر کسی درگرو کردار خویش است و هر کس نیکی کند در موقف شاد و خرم می‌ایستد و وعده‌گاه او بهشت است و خداوند بهشت را بر بخیل حرام فرموده‌است. شخص بخیل در موقف اندوهگین است و آتش او را به‌دوزخ فرامی‌کشد. نوشیدنی او آشامیدنی‌های بسیار گرم وبوناك است.»

فاطمه(ع) در پاسخ او این ابیات را فرمود:

«ای پسر عمو! فرمان تو شنیدنی و پذیرفتنی است و بر من هیچ پستی وکار نکوهیده نیست. من با خرد ونیکوکاری پرورش یافته‌ام و امیدوارم که چون گرسنه‌یی

را سیر کنم به‌نیکان و گزیدگان ملحق شوم و به‌بهشت درآیم و مقام شفاعت داشته باشم.»

فاطمه(ع) برخاست و آنچه در سفره بود به‌آن مستمند داد و همگان آن شب را گرسنه گذراندند و فردای آن روز هم روزه گرفتند و حال آنکه در شب هم جز آب خالی چیزی نیاشامیده بودند. آنگاه فاطمه(ع) یك سوم دیگر از آن پشم را رشت و یك صاع دیگر جو برداشت و دستاس و خمیر کرد و پنج گرده نان پخت که برای هرکس یك گرده بود. علی(ع) همچنان نماز مغرب را با پیامبر(ص) گزارد و به خانه‌اش آمد و چون سفره گستردند و نشستند نخستین لقمه‌یی که علی از آن نان برگرفت یتیمی از یتیمان مسلمانان بر در آمد و گفت: ای اهل بیت محمد(ص)! بر شما درود باد. من یتیمی از یتیمان مسلمانانم. از آنچه می‌خورید به‌من بخورانید خدایتان از خوراکهای بهشتی روزی فرماید. علی(ع) لقمه از دست برزمین نهاد و چنین فرمود:

«ای فاطمه! ای دختر سید بزرگوار! ای دختر پیامبری که هرگز آلایشی نداشته است! خداوند یتیمی پیش ما فرستاد و هرکس امروز رحم کند، همو رحیم است و وعده‌گاه او در بهشت نعمتهای بهشتی است که خداوند آنها را بر شخص پست حرام کرده‌است. آدم بخیل نکوهیده‌است. آتش او را به‌جحیم فرامی‌خواند و آشامیدنی او آشامیدنیهای بسیار گرم و بوناك است.»

فاطمه(ع) چنین فرمود: «هم‌اکنون به‌او عطا می‌کنم و باك ندارم و خداوند را بر بستگان خویش برمی‌گزینم. فرزندان من گرسنه‌اند و کوچکتر ایشان در جنگ کربلا غافلگیر و کشته می‌شود. وای بر کشندهٔ او و عذاب بر او باد. آتش او را در حالی که دستهایش با غل و زنجیر بسته‌است به‌پست‌ترین جای خود می‌کشد و بندهایی بر بندهایش افزوده می‌شود.»

و فاطمه(ع) برخاست و آنچه در سفره بود به‌آن یتیم عنایت کرد و همگی گرسنه ماندند و چیزی جز آب خالی نیاشامیدند، و فردای آن روز هم روزه گرفتند. فاطمه(ع) باقی ماندهٔ پشم را رشت و یك صاع باقی مانده از جو را دستاس و خمیر کرد و پنج گرده نان فراهم آورد. علی(ع) نماز مغرب را با پیامبر گزارد و به‌خانه آمد و نزدیك سفره همگی با هم نشستند. نخستین لقمه که علی(ع) از آن نان گرفت یکی از اسیران مشرکان آمد و بر در خانه ایستاد و گفت: ای خاندان محمد! سلام بر شما

باد. ما را به‌اسیری می‌گیرید و خوراکی به‌ما نمی‌دهید؟ علی(ع) لقمه را از دست فرونهاد و چنین فرمود:

«ای فاطمه! ای دختر احمد مرسل! ای دختر پیامبر سرور استوار! اسیری به اینجا آمده‌است که به‌جای دیگر رهنمون نمی‌شود و در غل و زنجیر بسته است و ازگرسنگی شکایت می‌کند و چیزی می‌خواهد و هر کس امروز خوراکی به‌کسی دهد فردا آنرا می‌یابد. نزد خداوند یکتای بلندمرتبه آنچه را کشاورز بکارد به‌زودی درو خواهدکرد. به‌او خوراك بده و مگذار به‌زحمت افتد تا آنکه به‌چیزی پاداش داده‌شوی که نیست و تمام نمی‌شود.»

فاطمه(ع) به‌او چنین پاسخ داد:

«از آنچه آورده‌ای جز یك صاع باقی نمانده‌است. کف دست ومچ من تاول‌زده است. به‌خدا سوگند دو پسرم‌گرسنه‌اند. خداوندا! آن دو را تباه مگردان. پدرشان هم درکار خیر همواره‌کارهای نو و تازه می‌آورد. مچهای دستش سطبر و بخشنده است. بر سر من سراندازی نیست جز آنچه که به‌دست خود بافته‌ام.»

و برخاستند و آنچه در سفره بود به‌آن اسیر دادند و شب را گرسنه گذراندند و فردای آن روز هرچند روزه نداشتند چیزی هم برای خوردن نداشتند.

شعیب که یکی از راویان این حدیث است می‌گوید: علی(ع) همراه حسن و حسین(ع) پیش رسول خدا آمدند و آن دو طفل همچون دو جوجه می‌لرزیدند و این از شدت‌گرسنگی بود. پیامبر(ص) چون ایشان را دیدند فرمودند: ای ابوالحسن! آنچه بر شما می‌بینم چقدر بر من سخت است. بیا پیش دخترم فاطمه برویم و پیش ایشان رفتند که در محراب عبادت خود بود و از شدت‌گرسنگی شکمش به‌پشتش چسبیده بود و چشمهایش فرو رفته‌بود. همینکه پیامبر زهرا(ع) را دیدند او را در آغوش‌گرفتند و فرمودند: ای وای که سه روز است شما به‌این حالید و من از شما بی‌خبر بوده‌ام. در این هنگام جبریل(ع) فرود آمد وگفت: ای محمد! آنچه را خداوند برای اهل بیت تو آماده فرموده‌است بگیر. پیامبر فرمودند: ای جبریل! چه چیز را بگیرم؟ گفت: سورهٔ «هل اتی علی‌الانسان حین من‌الدهر» را تا آنجا که می‌فرماید: «همانا که این پاداش شماست و کوشش وکار شما ستوده و سپاسگزارده شده‌است.»

حسن‌بن مهران یکی دیگر از راویان این حدیث می‌گوید: پیامبر(ص) از

جای خود برخاستند و به‌خانۀ فاطمه رفتند و چون ایشان را به‌آن حال دیدند همه را جمع فرمودند و درحالی‌که می‌گریستند گفتند: شما سه روز است در این وضع هستیدکه می‌بینم و من از شما بی‌خبرم؟ و جبریل این آیات را فرودآورد:

«همانا که نکوکاران عالم دربهشت از جامی می آشامندکه طبع آن چون‌کافور است. سرچشمۀگوارایی که ازآن بندگان خاص خدا می‌نوشندکه به‌اختیارشان هر کجا خواهندآنرا جاری می‌سازند.»گوید چشمه‌یی است‌که مظهرآن در خانۀ پیامبر(ص) است و ازآن به‌خانه‌های پیامبران و مومنان جاری است.

آنان به‌نذر خویش وفا می‌کنند (یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه خدمتکار ایشان) و می‌ترسند روزی را که شرآن همه‌کس را فرامی‌گیرد (و به‌معنی روزی‌که چهره‌ها درآن‌گرفته است نیز معنی کرده‌اند) وآنان در عین نیاز به‌خوراکی و دوست داشتن‌آن، آنرا به‌مستمندی ازمستمندان مسلمانان و به‌یتیمی از یتیمهای مستمند و به‌اسیری از اسیران مشرکان دادند وگفتند: همانا ما شما را برای خشنودی خداوند خوراك دادیم و از شما هیچگونه پاداش و سپاسی نمی‌خواهیم. راوی می‌گوید: به‌خدا سوگند ایشان همین سخن را هم به‌آنان نگفتند و برزبان نیاوردند، بلکه در این مورد چنین اندیشیدند و خداوند متعال اندیشۀآنان را بیان می‌فرماید و از ضمیر ایشان بیان می‌فرمایدکه از شما پاداشی نمی‌خواهیم‌که به‌ما پرداخت‌کنید و و سپاسی هم نمی‌خواهیم‌که ما را ستایش‌کنید، بلکه ما فقط برای رضای خداوند و رسیدن به‌پاداش او چنین‌کردیم و خداوند متعال می‌فرماید: «پس خداوند ایشان را از شرآن روز مصون داشت و به‌آنان درخشش و شادمانی ارزانی فرمود و در قبال آنکه شکیبایی و پایداری‌کردند به‌ایشان بهشت و حریر را ارزانی داشت وآنان بر تختها تکیه‌زنندگانند و درآن نه‌آفتاب می‌بینند و نه سرمای سوزان.»[1]

---

۱. این روایت لطیف در منابع شیعه تا آنجا که این بنده دست یافته‌است به‌تفصیل در امالی صدوق (روایت یازدهم مجلس چهل و چهارم،صفحات ۲۵۶ تا ۲۵۹ چاپ آقای کمره‌یی) و به‌نقل ازآن در بحار و هم به‌تفصیل و با اختلافات اندك لفظی در اشعار، در صفحات ۳۵۰ تا ۳۴۶ جلد۱۱تفسیر ابوالفتوح رازی، چاپ مرحوم شعرانی و نیز با ذکر سلسلۀ اسناد در صفحات ۳۷۳ تا ۳۷۵ جلد ۳ مناقب ابن‌شهرآشوب آمده‌است. در منابع اهل سنت با نثر شیوای فارسی قرن پنجم هجری در صفحات ۴۳۴ تا ۴۳۸ قصص قرآن مجید ابوبکر عتیق نیشابوری سورآبادی، چاپ ۱۳۴۷، دانشگاه تهران آمده‌است، و صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۲ مناقب خوارزمی (اخطب خوارزم) چاپ نجف و صفحات ۳۱۳←

ابن‌عباس در دنبالهٔ همین حدیث می‌گوید: در همان حال‌که بهشتیان در بهشت هستند پرتوی چون پرتو خورشید می‌بینند که بهشت را روشن می‌کند. می‌گویند: خدایا تو خود در قرآن فرموده‌ای که در بهشت نه‌گرمای آفتاب را احساس می‌کنند و نه سرما را. خداوند جبریل را پیش ایشان می‌فرستد و می‌گوید: این پرتو آفتاب نیست بلکه فاطمه و علی لبخند زدند و بهشت از پرتو لبخند ایشان چنین نورانی شد، و می‌گوید: سورهٔ هل‌اتی تا آنجا که می‌فرماید سعی و کوشش شما مشکور است، در این مورد نازل شده‌است.

برخی گفته‌اند این ابیات‌که از امام باقر(ع) روایت شده درست نیست و در آن اشتباهات نحوی دیده‌می‌شود. می‌گویم ممکن است راویان در نقل این اشعار اشتباه کرده‌باشند وگرنه ائمه از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین افرادند و بر زبان آنان اشتباه جاری نمی‌شود. این سوره و این آیات هم موجب مزید پاداش برای حسن و حسین(ع) است که چنان عمل کرده‌اند، هرچند به‌ظاهر کودك بوده‌اند و خداوند متعال آنان را در ثواب همپایهٔ پدر و مادرشان قرارداده و چگونگی ضمیر ایشان را بیان فرموده‌است.

ابن‌عباس در تفسیر این آیهٔ سورهٔ آل عمران که می‌فرماید: «بگو بیایید پسران ما و پسران شما را فراخوانیم» می‌گوید: نمایندگان مسیحیان نجران به‌حضور پیامبر(ص) آمدند و سید و عاقب و ابوالحرث که همان عبدالمسیح‌بن نونان است همراه ایشان بودند و این شخص اسقف نجران بود که همراه سران مردم نجران به حضور پیامبر آمده‌بودند و به‌ایشان گفتند: چرا از پیامبر ما چنین یاد کرده‌ای؟ فرمودند: پیامبر شما کیست؟ گفتند: عیسی‌بن مریم و تو چنان پنداشته‌ای که او بندهٔ خداست. فرمودند: آری او بندهٔ خداست. گفتند: میان آفریده‌های خداوند بندهٔ دیگری چون او به‌ما نشان بده (یعنی بدون پدر متولد شده‌باشد). پیامبر(ص) سکوت فرمودند و پاسخی ندادند تا آنکه جبریل(ع) این آیات را آورد: «همانا مثل عیسی نزد خداوند چون مثل آدم است که او را ازخاك آفرید، پس به‌او گفت باش و شد.» تا آخر آیهٔ

← تا ۳۱۶ تذکرةالخواص سبط ابن‌جوزی، چاپ نجف و خلاصه‌تر در صفحات ۲۷۲ تا ۲۷۴ مناقب ابن‌مغازلی شافعی آمده‌است. در تفسیر کشاف و تفسیر قرطبی و همچنین تفاسیر درالمنثور و بحرالمحیط هم آمده‌است. و برای اطلاع از کتابهای دیگر، رك. به: صفحات ۲۵۲ تا ۲۵۹ جلد اول فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌الستة. م.

مباهله، و پیامبر به‌ایشان فرمودند: بیایید مباهله کنیم. گفتند: آری می آییم و مباهله می کنیم. پیامبر(ص) بیرون آمدند درحالی که دست علی(ع) را در دست گرفته‌بودند و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام هم همراهشان بودند و به‌مسیحیان فرمودند: اینان پسران و زنان ما و خود ماییم. آنان نخست خواستند مباهله کنند ولی سید به ابوالحرث و عاقب گفت: می‌خواهید در مورد مباهله با این مرد چکار کنید؟ اگر دروغگو باشد مباهله با او چه فایده‌یی دارد ولی اگر راستگو و پیامبر باشد همهٔ شما نابود خواهیدشد و با قبول پرداخت جزیه با پیامبر صلح کردند. و پیامبر(ص) فرمودند: سوگند به‌کسی که جان محمد در دست اوست، اگر با من مباهله می کردند یك سال نمی‌گذشت که در منطقهٔ ایشان یك نفر هم زنده نمی‌ماند.

امام صادق(ع) فرموده‌است: اسقف مسیحیان به‌ایشان‌گفت: اگر فردا همراه فرزندان و اهل بیت خود برای مباهله‌آمد از مباهله با او پرهیز کنید و اگر با یارانش آمد مهم نخواهدبود. فردای آن روز پیامبر(ص) دست علی را گرفت، حسن وحسین هم جلو ایشان حرکت می کردند و فاطمه(ع) هم از پی ایشان می آمد. پیامبر(ص) پیش آمدند و زانو به‌زمین زدند و اسقف مسیحیان گفت: به‌خدا سوگند محمد(ص) چنان زانو به‌زمین زدکه پیامبران زانو به‌زمین می‌زنند، و اسقف از حرکت کردن و جلو رفتن برای مباهله عقب نشست و کناره‌گرفت.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: اگر مسیحیان با من مباهله می کردند تمام مسیحیان جهان از میان می‌رفتند.

روز مباهله روز بیست‌وچهارم ماه ذی‌حجه است. شایسته است در آن روز غسل کنی و دو رکعت نماز بگزاری. هر رکعتی حمد و سوره بخوانی و تسبیحات هم بگویی و پس از تشهد و سلام هفتاد مرتبه استغفار کنی. سپس برخیزی و دست بر آسمان برافرازی و به‌آسمان بنگری و بگویی: سپاس خداوندی که ما را به‌این آیین راهنمایی فرمود و اگر خداوند ما را راهنمایی نمی‌فرمود هدایت نمی‌شدیم. سپاس خداوند پروردگار جهانیان را، خدای یکتایی که برای او انبازی نیست. سپاس خداوندی را که هرچه در آسمانها و زمین است از اوست و سپاس خداوندی را که آنچه را نمی‌دانستم به‌من شناساند و اگر این شناخت نمی‌بود همانا من از نابودشدگان بودم که پروردگارا تو فرموده‌ای: همانا خداوند اراده کرده‌است که هر نوع پلیدی و آلایشی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاك فرماید پاك کردنی. و

برای ما اهل بیت را مشخص فرمودی و گفتی بیایید مباهله کنیم. پروردگارا! سپاس و ستایش ترا سزد که مرا راهنمایی و ارشاد فرمودی و زنان و فرزندان و مردان اهل بیت را به‌من معرفی فرمودی.

پروردگارا! من به‌حرمت این مقام، که فضیلت هیچ مقامی برای مومنان به‌این اندازه نیست و هیچ رحمتی افزون از این نیست که آنان را معرفی فرمودی و مردم را از شبهه بیرون آوردی، به‌تو تقرب و توسل می‌جویم. خداوندا! اگر این مقام محمود نبود که تو برای ما مقرر فرمودی و اگر تو ما را راهنمایی نفرموده بودی که از افراد محق اهل بیت و عترت پیامبرت پیروی کنیم، همانا مسلمانان شکست می‌خوردند و کلمهٔ ملحدان آشکار می‌شد و ستیزه‌گران پیروز می‌شدند. و به‌هر حال ترا سپاس و ترا نیایش است و با این نعمت و احسان خود بر ما منت نهادی. خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، آنان که فرمان‌بری از ایشان را بر ما واجب کرده‌ای. پروردگارا! در دنیا و آخرت ما را بر این عقیده و گفتار ثابت و پایداربدار و به‌محمد و خاندان محمد بهترین پاداشی که به‌پیامبران و رسولان خود می‌دهی عنایت فرمای، و ای مهربان‌تر همهٔ مهربانان! با شفاعت ایشان ما را به‌بهشت و خانهٔ گرامیداشتن وارد فرمای.

پروردگارا! من اهل کساء و آنانی را که روز مباهله بودند و همهٔ آدمیان و فرشتگانی را که در زمرهٔ ایشان بوده‌اند شفیع خود قرار می‌دهم و ترا سوگند به‌حق این مقام می‌دهم که ما را بیامرز و توبهٔ ما را بپذیر، به‌رحمت خودت ای مهربان‌تر مهربانان. پروردگارا! من گواهی می‌دهم که طینت و ارواح آنان یکسان و همگی از یك اصل است و ایشان یك درختند که ریشه و شاخهای آن پاك و فرخنده است. پروردگارا! تو ایشان را بر خلق حجت قرارداده‌ای و آنان راهنمایان به‌وحدانیت تو هستند و دارای معجزاتی هستند که تو به‌ایشان عنایت کرده‌ای ودیگران ازآن عاجزند و تو نسبت به‌ایشان تفضل فرموده‌ای و آنان را پاك قرارداده‌ای و با نور خود ایشان را گرامی داشته‌ای و کتاب خود را بر ایشان نازل فرموده‌ای و به‌ما فرمان داده‌ای که به‌ایشان تمسك جوییم. خدایا! درآن روزی که زیانکاران و درماندگان می‌گویند ما را شفیع و دوستی گرم نیست، شفاعت ایشان را بهرهٔ ما قراربده و پس از اینکه ما را هدایت فرموده‌ای گمراه مفرمای، ای مهربان‌تر مهربانان.[1]

---

۱. برای اطلاع از منابع اهل سنت که موضوع مباهلهٔ پیامبر (ص) و اینکه فقط علی و ←

بدان که حسین(ع) از سر تا سینه به‌پیامبر(ص) شبیه بوده‌است و حسن(ع) از سینه تا قدم شبیه به‌آن حضرت بوده‌است و آن دو از میان همهٔ خاندان و فرزندان رسول خدا، محبوب‌ترین افراد در نظر ایشان بوده‌اند.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: پروردگارا! من آن دو را دوست می‌دارم. تو هم آن‌دو را ودوستداران‌شان را دوست بدار.[۲]

وفرموده‌اند: هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، او را دوست می‌دارم و هر که را من دوست بدارم خدایش دوست می‌دارد و هر که را خدا دوست بدارد به بهشت می‌بردش. و هر کس آن دو را دشمن بدارد، من او را دشمن می‌دارم و هر که را من دشمن بدارم خدایش دشمن می‌دارد و هر که را خدا دشمن بدارد جاودانه در آتش می‌افکند.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: حسن و حسین دوگوشوار عرشند و بهشت به‌خداوند گفت: پروردگارا! مستمندان و ضعیفان را در من مسکن دادی. حق تعالی فرمود: آیا به‌این خشنود نیستی که ارکان ترا به‌حسن و حسین آراستم؟ و بهشت چنان‌خرامید که عروس از شادی می‌خرامد.[۴]

علی‌بن ابی‌طالب(ع) فرموده‌است: حسن و حسین(ع) نزد پیامبر(ص) به‌بازی مشغول بودند و مقداری از شب گذشت. پیامبر(ص) به‌ایشان فرمود: پیش مادرتان برگردید. برقی درآسمان روشن شد که تا هنگام رسیدن آن دو به‌حضور مادرشان راه آن دو را روشن می‌داشت و پیامبر(ص) به‌آن برق می‌نگریست و می‌فرمود: سپاس

← فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام در التزام ایشان بوده‌اند، رك. بد: بحث مستوفای استاد محترم سید مرتضی فیروزآبادی در صفحات ۲۴۴ تا ۲۵۰ جلد ۱ فضائل‌الخمسه که از صحیح مسلم و ترمذی و کشاف زمخشری و منابع دیگر به‌تفصیل نقل شده‌است. م.

۱. این مطلب عیناً در ارشاد شیخ مفید: ص ۱۸۰، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

۲ و ۳. به‌نقل از زاذان از جناب سلمان فارسی در صفحهٔ ۱۸۰ ارشاد مفید آمده‌است. در منابع اهل سنت هم این موضوع فراوان و مکرر آمده‌است، از جمله در کنوزالحقایق مناوی، ص ۵ و صحیح ترمذی، ص۳۰۶، ج ۲، و مسند امام احمد حنبل، ص۳۶۹، ج ۵، و مستدرك حاکم، ص ۱۶۶، ج ۳، و بسیاری منابع دیگر. م.

۴. در ارشاد شیخ مفید از ابن لهیعه از ابی‌عوانه نقل شده‌است، و در بحار، ص ۲۷۵، ج ۴۳، به‌نقل از ارشاد آمده‌است. م.

خداوندی را که ما اهل بیت را گرامی داشته است.

امام حسن(ع) به‌یاران خود فرمودند: خدا را دو شهر است، یکی در خاور و دیگری در باختر، که در آن دو شهر گروهی از آفریده‌های خداوند ساکنند که هرگز قصد و آهنگ معصیت هم نمی‌کنند و به‌خدا سوگند در آن دو شهر و فاصلهٔ میان آن دو شهر، کسی جز من و برادرم حسین حجت خدا بر خلق خدا نیست.

امام حسین(ع) هم روز عاشورا خطاب به‌سپاهیان ابن‌زیاد که نفرین خداوند برایشان باد فرمود: شما را چه می‌شود که چنین برضد من همکاری می‌کنید؟ به‌خدا سوگند اگر مرا بکشید حجت خدا را بر خود کشته‌اید و به‌خدا سوگند که میان جابلقا و جابلسا پسر پیامبری که خداوند در موردش با شما احتجاج کند غیر از من نیست.

شاعر در این باره گوید:

«پاکان و پاک دامنانی که نامشان هرجا برده‌شود، برایشان درود فرستاده می‌شود.»

«آنان پنج‌تنی هستند که به‌جای آنان هیچگاه و هرگز بدلی جستجو نمی‌کنم. رسول پروردگارم و دو نوه‌اش و دخترش و پنجمی ایشان مولایم ابوالحسن است.»

«بر خدا توکل می‌کنم و بر پنج‌تن توسل می‌جویم.»

دیگری گوید: «من دوستدار پنج‌تنی هستم که در مورد آنان سوره‌های طه و هل‌اتی و حامیم‌ها و زمر نازل شده‌است.»

مردی نصرانی دربارهٔ ایشان می‌گوید:

«من از قبایل تیم و عدی به‌بدی یاد نمی‌کنم، ولی دوستدار خاندان هاشم هستم و هنگامی که من در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کننده بیم ندارم دیگر چه کسی دربارهٔ محبت علی و گروه او مرا می‌خواهد سرزنش کند؟ به‌من می‌گویند: با آنکه مسیحی هستی دوستی علی و پرهیزکاران عرب و عجم را در دل می‌پروری؟ می‌گویم: چنین می‌پندارم که خداوند محبت آنان را حتی در دل چهارپایان هم سرشته است.»

دیگری گفته است: «اگر دوستی من نسبت به‌پنج‌تنی که موجب پاکی اعمال من است و بغض دشمنان ایشان رفض است من رافضیم.»

مجلس نوزدهم
در رحلت امام حسن(ع)

از مغیره روایت شده‌است که معاویه به‌جعده دختر اشعث پیام داد که اگر حسن(ع) را مسموم کنی ترا به‌همسری پسرم یزید درمی‌آورم. جعده، همسر امام حسن(ع) بود. معاویه صدهزار درهم برای او فرستاد و او امام حسن(ع) را مسموم کرد، مال به‌جعده تسلیم شد، ولی او را به‌همسری یزید که نفرین خدا بر او باد درنیاورد. مردی از خاندان طلحه بعدها جعده را به‌همسری گرفت و از او دارای فرزند شد و هرگاه میان آنان و دیگر خانواده‌های قریش بگومگو درمی‌گرفت، فرزندان جعده را ملامت و سرزنش می‌کردند و به‌آنان می‌گفتند: شما پسران زنی هستید که شوهرش را زهر داد.

عمربن اسحاق[1] می‌گوید: من در محضر امام حسن و امام حسین(ع) در خانهٔ امام حسن بودم وحضرت امام حسن برای قضای حاجت بیرون رفت وچون بازگشت فرمود گفت: تا کنون چند بار به‌من زهر آشامانده‌اند ولی هیچ‌بار چون این‌بار نبود. همانا قطعه‌یی از جگرم دفع شد و من با قطعه چوبی که همراهم بود آنرا زیرورو کردم. امام حسین پرسید: چه‌کسی به‌شما زهر خورانده‌است؟ فرمود: نسبت به‌او چه قصدی داری؟ آیا می‌خواهی او را بکشی؟ اگر همان کسی است که من تصور می‌کنم، خداوند از تو شدیدتر از او انتقام خواهدگرفت و اگر او نباشد، هرگز دوست ندارم بی‌گناهی به‌خون من گرفته شود.

عبدالله‌بن ابراهیم مخارقی نقل می‌کند که چون ساعت رحلت امام حسن(ع) فرارسید امام حسین(ع) را خواست و به‌ایشان فرمود: ای برادر! من از تو جدا می‌شوم و به‌خدای خود ملحق می‌شوم. همانا به‌من زهر خورانده شد و قطعه‌یی از جگرم در طشت دفع شد. و من می‌دانم چه‌کسی و از کجا به‌من زهر خوراند و من در پیشگاه پروردگارم با آن شخص مخاصمه خواهم‌کرد و ترا به‌حق خودم بر تو سوگند می‌دهم که در این باره سخنی نگویی و منتظر بمان تا خداوند در این مورد حکم فرماید و چون من درگذشتم چشمهای مرا ببند و مرا غسل بده و کفن کن و بر

۱. تمام این بخش را از ارشاد شیخ مفید گرفته‌است و در صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵ ارشاد، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است. اختلافات اندکی که به‌احتمال غلط چاپی است در روضة‌الواعظین دیده می‌شود که اصلاح شد. از جمله به‌جای عمر، عمیر است. م.

تابوتم بگذار و کنار مرقد جدم ببر تا تجدید عهدی کنم و سپس مرا کنارگور مادر بزرگم فاطمه (رضی‌الله‌عنها) ببر و آنجا به‌خاك بسپار. و ای برادر! خواهی دید که این قوم (بنی‌امیه) می‌پندارند که شما می‌خواهید مرا کنار پیامبر(ص) به‌خاك بسپرید و جمع خواهندشد و شما را از آن منع خواهندکرد و ترا به خدا سوگند می‌دهم که در مورد من حتی به‌اندازهٔ یك خون‌گرفتن خون بزمین نریزد. سپس امام حسن(ع) به‌امام حسین(ع) دربارهٔ خانواده وفرزندان وماترك خویش ومطالبی که امیرالمومنین علی(ع) سفارش فرموده‌بود وصیت کرد و آنچه را که امیرالمومنین علی به‌هنگامی که او را به‌جانشینی خود منصوب فرموده‌بود گفته‌بود به‌امام حسین(ع) فرمود و شیعیان خود را راهنمایی فرمودکه امام حسین را جانشین خود قرار داده‌است و آن حضرت را به‌امامت پس از خویش منصوب فرمود. وچون امام حسن(ع) درگذشت امام حسین ایشان را غسل داد و کفن کردو بر تابوت نهاد و حرکت کردند. مروان و همراهان او که از بنی‌امیه بودند هیچ شك و تردید نکردندکه آنان می‌خواهند جسد مطهر را کنار مرقد رسول خدا به‌خاك بسپرند. جمع شدند و زره پوشیدند و سلاح برداشتند و همینکه امام حسین(ع) جنازه را کنار مرقد پیامبر آوردکه تجدید عهدی فرماید، بنی‌امیه به‌مقابلهٔ ایشان آمدند و عایشه هم سوار بر استری شد و می‌گفت: مرا با شما چه‌کار است که می‌خواهید کسی را به‌خانهٔ من درآورید که دوستش نمی‌دارم؟ مروان هم شروع به‌هیاهو کرد و بانگ برداشته بودکه چه بسا جنگ که از صلح وآرامش بهتر است. آیا باید عثمان در دورترین نقطهٔ مدینه به‌خاك سپرده‌شود و حسن را کنار مرقد پیامبر به‌خاك بسپرند؟ این هرگز نخواهدشد و من شمشیر خواهم‌کشید و نزدیك بود میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه جنگ و خونریزی درگیرد. ابن‌عباس به‌مروان‌گفت: برگرد و به‌همانجا که از آنجا آمده‌ای بروکه ما نمی‌خواهیم پیکر سالار خود را کنار رسول خدا به‌خاك بسپریم، بلکه می‌خواهیم به‌زیارت مرقد پیامبر تجدید عهدی کند، و سپس برطبق وصیت خودش او را کنارگور مادربزرگش فاطمه بنت اسد دفن خواهیم‌کرد و اگر وصیت فرموده‌بودکه او را کنار مرقد جد بزرگوارش پیامبر دفن‌کنیم، می‌دانستی و می‌دیدی که تو کوچکتر و درمانده‌تر از آنی که ما را از این‌کار بازداری، و امام حسن(ع) به‌خدا و پیامبرش و حرمت قبر ایشان آگاه‌تر از آن است‌که چون دیگران به‌زور و بدون اجازه، آنجا درآید. ابن عباس سپس به‌عایشه روکرد و به‌او گفت: ای وای که روزی بر استر و روزی بر

شتر سوار می‌شوی و می‌خواهی پرتو خدا را فرونشانی و بـا دوستان خـدا جنگ کنی. برگرد که از آنچه می‌ترسیدی کفـایت شدی و به آنچه می‌خـواستی رسیدی و خداوند انتقام این اهل بیت را خواهدگرفت، هرچند پس از این باشد.

امام حسین هم فرمودند: به‌خدا سوگند اگر وصیت امام حسن نبودکه در ایـن مورد به‌اندازهٔ یك خون‌گرفتن هم خون‌ریزی نکنم می‌دانستید که چگونه شمشیرهای خدا انتقام خویش را از شما می‌گرفت، که شما پیمان میان ما و خودتـان را شکستید وآنچه را که برای خود با شما شرط کرده بودیم باطل کردید. و پیکر امام حسن(ع) را به بقیع بردند و کنارگور مـادربـزرگش فاطمه دختر اسدکه خـدایش در بهشت مسکن دهاد به‌خاك سپردند.[1]

مدت بیمازی امام حسن(ع) چهل روز طول کشید و در آخر صفر سال پنجاهم هجرت رحلت فرمود و در آن هنگام چهل‌وهشت یا چهل‌وهفت سال داشت و مـدت خلافت ایشان ده سال بود.[2]

امام صادق(ع) از قول نیاکان خود نقل می‌فرمایدکه روزی امـام حسن(ع) در دامن پیامبر(ص) نشسته بود. ناگاه سر خود را بلندکرد وگفت: پدرجان! برای کسی که پس از مرگ شما به‌زیارت شما آید چه پاداشی است؟ فرمود: پسرکم! هـرکس پس از مرگ من به زیارت من آید برای او بهشت است و هـرکس پس از مـرگ پدرت به‌زیارتش برود برای او بهشت است و هـرکس پس از مـرگ بـرادرت به زیارتش برود برای او بهشت است و هرکس پس از مـرگ تـو به‌زیارت تـو آید برای او بهشت است.[3]

۱. تمام این موارد هم بدون هیچ‌کم و افزونی از ارشاد مفید گرفته شده‌است. م.

۲. دربارهٔ روز مرگ و سال رحلت و مدت عمر حضرت امام حسن مجتبی (ع) اقوال مختلف نقل شده‌است. شاید یکی ازکتابهای خـوب که همهٔ اقوال را در این مورد جمع‌آوری کرده‌است، ناسخ‌التواریخ است و برای اطلاع می‌توان به‌صفحات ۱۳۲ تـا ۱۳۵ جلد ۲ ناسخ‌التواریخ چـاپ کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۹۶ ق، مـراجعه‌کرد. بـرای اطلاع از رفتار ناپسند کارگـزاران اموی و مـروانی و عـایشه نسبت به‌جسد مطهر امام مجتبی(ع) در منابع اهل سنت، رك. به: ابن‌عبدالبر، استیعاب، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۷۵ اصابه، و به اسدالغابه، ص ۱۵، ج ۲، و به‌تـرجمهٔ نهایة‌الارب نویری، ص ۸۸، ج ۷، به‌قلم این بنده. م.

۳. این روایت در مناقب ابن‌شهرآشوب، ص ۴۶، ج ۴، هم آمده‌است. م.

و امام حسن(ع) به‌پیامبر(ص) گفت: ای رسول خدا! برای کسی که ما را زیارت کند چه پاداشی خواهدبود؟ فرمود: هر کس مرا درحال حیات یا پس ازمرگ زیارت کند و پدر و خودت و برادرت را در زندگی یا پس از مرگ زیارت کند، بر عهدهٔ من است که روز رستاخیز او را نجات دهم.

دعبل‌بن علی خزاعی به‌خود می‌گوید:«آرام بگیر که در این مورد برای توجه بسیار سرمشق است.

شدت و هیجان اندوه خود را با یادآوری رحلت پیامبر و کشته شدن وصی او و بریدن سر حسین و مسموم‌شدن حسن تسکین ببخش.»[1]

و این شعر هم سروده شده‌است:

«اندوههای روزگار ابرهای فشرده بر یکدیگراست و چشم حوادث با اشک خود فاجعه می‌بارد. هرگاه اندوهها بر تو هجوم می‌آورد، با یادآوردن مصیبتهای اولاد فاطمهٔ بتول(ع) آنها را آرام کن.»[2]

مجلس بیستم
در چگونگی شهادت امام حسین(ع)

خداوند متعال درآیهٔ ۴۲ سورهٔ ابراهیم فرموده است: «و هرگز خداوند را از آنچه ستمگران می‌کنند غافل مدان.»

و درآیهٔ ۲۲۷ سورهٔ شعراء می‌فرماید: «و به‌زودی آنان که ستم می‌کنند خواهند دانست که به‌چه کیفرگاهی باز می‌گردند.»

امام رضا(ع) فرموده است: محرم ماهی است که مردم دورهٔ جاهلی جنگ و خون‌ریزی درآن را حرام می‌دانستند ولی ریختن خونهای ما درآن ماه روا دانسته شد و حرمت ما درآن دریده شد و کودکان و زنان ما درآن اسیر شدند و خیمه‌های ما را آتش زدند و هر چه درآن بود غارت کردند و درکار ما رعایت هیچ حرمتی

۱. این دو بیت دعبل صحیح‌تر و کامل‌تر در مناقب، ص ۴۶، ج ۴، آمده‌است. م.

۲. در همان صفحهٔ ۴۶ مناقب، این دو بیت به‌شاعری به‌نام منبه‌صوفی نسبت داده شده است و چون صحیح‌تر بود، از آن ترجمه شد. خوانندگان گرامی توجه دارند که ابن‌شهر-آشوب شاگرد فتال است و مطالب بسیاری از روضةالواعظین در مناقب آورده‌است. م.

برای رسول خدا صورت نگرفت. همانا روز شهادت حسین(ع) پلکهای چشم ما را مجروح و اشك ما را روان کرد و عزیز ما را خوار و زبون ساخت. ای سرزمین کربلا! تو تا روز رستاخیز ما را گرفتار اندوه و بلا کردی. آری، باید به کسی چون حسین(ع) گریه کنندگان گریه کنند، که گریستن بر او گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد، و سپس فرمود: چون هلال محرم آشکار می‌شد، پدرم هرگز متبسم و با لبخند دیده نمی‌شد و اندوهش افزون می‌شد و چون روز دهم آن ماه فرا می‌رسید، آن روز روز غم و سوگ و گریستن او بود و آن همان روزی است که امام حسین که درودهای خدا بر او باد در آن شهید شد.

و امام رضا(ع) فرموده است: هر کس روز عاشورا کوشش دربارهٔ نیازهای دنیایی خود را ترك کند، خداوند نیازهای این جهانی و آن جهانی او را برمی‌آورد و هر کس روز عاشورا روز اندوه و سوگ و گریستن او باشد، خدای عزوجل روز رستاخیز را روز شادی و خرمی او قرار می‌دهد، و چشمش را به‌دیدار ما روشن می‌فرماید. هر کس روز عاشورا را روز برکت بداند و در آن چیزی برای خود اندوخته کند، خداوند متعال در آنچه اندوخته است برکت نخواهد داد و روز رستاخیز همراه یزید و عبیدالله‌بن زیاد وو عمربن سعد ــ که لعنت خدا بر ایشان باد ــ محشور خواهد شد و همراه آنان به‌پست‌ترین جای دوزخ می‌رسد.[1]

امام حسین فرموده است: من کشتهٔ اشکم. هیچ مومنی مرا یاد نمی‌کند مگر آنکه اندوهش می‌گیرد و می‌خواهد بگرید.[2] روایت است که امسلمه (رض) روزی از سپیده دم می‌گریست. به‌او گفتند: چرا می‌گریی؟ گفت: بدون تردید پسرم حسین کشته شده‌است. من از هنگامی که رسول خدا رحلت فرموده‌اند تا دیشب، ایشانرا در خواب ندیده بودم. دیشب ایشان را در خواب دیدم و گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، چرا رنگ چهرهٔ شما پریده است؟ فرمودند تمام امشب مشغول کندن گور حسین و یارانش بودم. امسلمه می‌گفت: من جز امشب نوحه‌گری حسین را نشنیده بودم،

---

۱. این دو روایت ذیل شمارهٔ ۲ و ۴ مجلس بیست وهفتم امالی صدوق (صفحهٔ ۱۲۹ همراه با ترجمه، چاپ آقای کمره‌یی) آمده‌است.

۲. برای اطلاع از نمونه‌های دیگر این روایت به‌بحارالانوار، ص ۲۸۰، ج ۴۴، مراجعه فرمایید. م.

خداوندآن را به‌من ننماید، ولـی قطعاً پسرم حسین(ع) کشته شده‌است.[۱] گفته شده است که یکی از پریان این اشعار را می‌خوانده است:

«ای دیدهٔ من! با کوشش اشک بریز. پس از من چه کسی بر شهیدان خواهد گریست؟ بر گـروهی که مرگها آنـان را به‌سوی ستمگری درآبشخور بـردگان می‌کشانند.»[۲]

امام صادق(ع) فرموده‌است: کسانی که بسیار گریسته‌اند پنج تـن هستند: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه(ع) دختر محمد(ص) و علی‌بن‌الحسین(ع). آدم بـر فـراق بهشت چندان گریست که برگونه‌هایش دوآبراههٔ اشک نمودارشد. یعقوب بر یوسف چندان گریست تا چشمش از میان رفت و تا آنجا که به‌او گفته شد: به‌خـدا سوگند، یاد یوسف را از یاد نمی‌بری تا درمانده یا نابـودشوی. یـوسف بر فـراق یعقوب چندان گریست که زندانیان را به‌ستوه آورد و بـه‌او گفتند: یـا روز گـریه‌کن و شب آرام‌بگیر یا شب گریه‌کن و روز آرام‌بگیر و با زندانیان با یکی از آن دو سازش کرد. اما فاطمه(ع) چندان بر پیامبر(ص) گریست که مردم مدینه به‌ستوه آمدنـد و گفتند: از بسیاری گریهٔ خویش ما را به‌ستوه آوردی و آن حضرت به‌مزار شهدا می‌رفت و آنجا می‌گریست و بـرمی‌گشت. علـی‌بن حسین(ع) بیست تـا چهل سال بـر امام حسین گریست و هیچ خوراکـی برابر ایشان ننهادنـد مگر آنکه می‌گـریست و یکـی از خـدمتگزارانش گفت: ای پسر رسول خـدا! فدایت گـردم، می‌تـرسم نابودشوی. فرمود: همانا درد دل و اندوه خود را به‌خداوند شکایت مـی‌کنم و از جانب خـدا، می‌دانم چیزهایی را که شما نمی‌دانید. من هیچگاه ازکشتار فرزندان فاطمه یاد نمی‌کنم مگرآنکه عقده گلویم را می‌گیرد و اشک می‌ریزم.[۳]

داودبن کثیر رقی[۴] می‌گوید: در محضرامام صادق بودم. آب خواست و چون به‌حضورش آوردند و نوشید، دیدم چشمهایش اشک‌آلوده شد و گـریست و فرمود:

۱، ۲ و ۳. این احادیث در مجلس بیست‌ونهم امالی صدوق، صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰، چاپ آقای کمره‌یی آمده‌است و سلسلهٔ اسنادآن هم ذکر شده‌است. م.

۴. از راویان قـرن دوم که بیشتر روایـات او از موسی‌بـن جعفر و علـی‌بن مـوسی علیهما السلام است. شرح‌حـال او در صفحهٔ ۱۱۲ رجال نجاشی، چاپ داوری قـم، آمده است. این حدیث هم در همـان مجلس امالی صدوق، ص ۱۴۲، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

ای داود! نفرین خدا بر قاتل حسین باد. یاد حسین چقدر زندگی را تلخ و ناگوار می‌کند. من هیچگاه آب سرد نمی‌نوشم مگر اینکه حسین(ع) را یاد می‌کنم و هیچ بنده‌یی نیست که چون آب سرد بیاشامد، از حسین(ع) یادکند و بر قاتل او لعنت فرستد، مگر اینکه خداوند برای او صدهزار حسنه می‌نویسد و صدهزار خطای او را محو می‌فرماید و صدهزار درجه بر درجه‌اش می‌افزاید و چون کسی است که صدهزار برده آزاد کرده‌باشد و روز قیامت خداوندش گشاده چهره محشور می‌فرماید.

روایت شده‌است چون امام حسن(ع) رحلت فرمود، شیعیان در عراق به جنبش آمدند و برای امام حسین(ع) نامه نوشتند که معاویه را خلع و با آن حضرت بیعت کنند. امام حسین(ع) آنان را از این‌کار بازداشت و یادآوری فرمود که میان ایشان و معاویه پیمانی است که شکستن آن تا پایان مدت جایز نیست و اگر معاویه بمیرد در این باره اظهارنظر خواهد فرمود. و چون معاویه در نیمهٔ رجب سال شصتم هجرت درگذشت یزید به ولیدبن عتبةبن ابی‌سفیان که از سوی معاویه فرماندار مدینه بود نوشت که از امام حسین(ع) بیعت بگیرد و به‌آن حضرت اجازهٔ تأخیر در بیعت ندهد. ولید شبانه کسی را پیش امام حسین فرستاد و ایشان را فراخواند. امام حسین(ع) دانستند که چه می‌خواهد وگروهی از یاران خود را خواست و به‌آنان گفت: ولید در این وقت شب مرا احضارکرده‌است و در امان نیستم که پیشنهادی کندکه نپذیرم و او قابل اعتماد نیست و ازگزندش در امان نیستم. شما همراه من باشید و چون من وارد خانه‌اش شدم بر در خانه بنشینید و اگر شنیدید که صدای من بلند شد، وارد خانه شوید که او را از من بازدارید.

امام حسین(ع) وارد خانهٔ ولید شد و مروان‌بن حکم هم‌آنجا بود. ولید خبر مرگ معاویه را به‌ایشان داد. امام حسین(ع) انا لله و انا الیه راجعون فرمود. ولید آنگاه نامهٔ یزید را خواند که درآن فرمان داده‌بود از ایشان برای یزید بیعت بگیرد. امام حسین(ع) فرمود: من خیال نمی‌کنم تو به‌بیعت پوشیدهٔ من برای یزید قناعت کنی و باید با او آشکارا بیعت کنم. ولید گفت: آری همینگونه است. فرمودند: پس باشد تا فردا تصمیم بگیری. ولید گفت: درپناه نام خدا برو تا فردا همراه جماعت پیش ما آیی. مروان به‌ولید گفت: اگر اکنون حسین از پیش تو برود و بیعت نکند، دیگر چنین فرصتی به‌دست تو نخواهدآمد، تا آنکه میان شما کشتار بسیار واقع شود. این مرد را همین‌جا نگهدار (زندانی کن) و از خانهٔ تو نباید بیرون برود تا

آنکه بیعت کند و اگر بیعت نکرد، گردنش را بزن. در این هنگام امام حسین(ع) از جای برخاست و فرمود: ای پسر زن کبود چشم! آیا تو می‌خواهی مرا بکشی یا او؟ تو همانی که سراپا گناهی و دروغ می‌گویی. و از خانهٔ ولید بیرون آمد و یارانش آن حضرت را همراهی کردند تا به‌خانه‌اش رفت. امام حسین(ع) آن شب را که شب شنبهٔ سه‌شب باقی مانده از رجب سال شصتم هجرت بود در خانه‌اش ماند.[1] ولیدبن عتبه هم سرگرم پیام فرستادن به‌عبدالله‌بن زبیر برای بیعت شد و او هم نپذیرفت و همان شب از مدینه بیرون رفت و آهنگ مکه کرد. فردا صبح ولید گروهی را به تعقیب ابن‌زبیر فرستاد و یکی از وابستگان بنی‌امیه را همراه هشتاد سوار روانه کرد و آنان به‌تعقیب عبدالله‌بن زبیر پرداختند و او را نیافتند و به‌او نرسیدند و بازگشتند. پایان روز شنبه ولید گروهی را به‌حضور امام حسین فرستاد که برای بیعت حاضر شوند. امام حسین(ع) فرمودند: بگذارید فردا شود، تا شما و ما ببینیم چه می‌شود. آنان هم اصرار نکردند و آن شب را دست نگهداشتند و آن حضرت همان شب که شب یکشنبه دو روز باقی مانده از ماه رجب بود به‌سوی مکه حرکت فرمود. پسران و برادران و برادرزادگان ایشان و عموم افراد خانوادهٔ ایشان غیر از محمدبن حنفیه با ایشان حرکت کردند. امام حسین(ع) درحالی که از مدینه بیرون می‌رفت این آیه را تلاوت فرمود: «ازآن شهر با حال بیم و نگرانی بیرون شد و گفت: پروردگارا! مرا از این قوم ستمکار رهایی ده.»[2] و چون وارد مکه شد این آیه را تلاوت فرمود: «و چون رو به‌شهر مدین آورد گفت امید است که پروردگار من مرا به‌راه راست راهنمایی فرماید.»[3]

امام حسین(ع) در مکه منزل فرمود. مردم مکه و عمره‌گزاران و اهالی شهرهای دیگر که در مکه بودند به حضور ایشان آمد و شد می‌کردند. و چون خبر مرگ معاویه به‌مردم کوفه رسید و از اخبار یزید هم آگاه بودند و سرپیچی امام حسین(ع) از بیعت با یزید به‌اطلاع ایشان رسید، شیعیان کوفه در خانهٔ سلیمان‌بن صرد جمع شدند وخبر مرگ معاویه را به‌یکدیگر دادند و سپاس خدا را بجا آوردند. سلیمان‌بن

---

۱. این مطالب را عیناً از ارشاد شیخ مفید (رض) گرفته، ولی اندکی تلخیص کرده است. از جمله، مفید چند سطری دربارهٔ نیك نفسی ولید نقل کرده‌است که فتال نیشابوری حذف کرده‌است. برای اطلاع، رك. به: صفحهٔ ۱۸۳ ارشاد، چاپ ۱۳۷۸ قمری، تهران. م.

۲ و ۳. بخشی از آیات ۲۲ و ۲۳ سورهٔ بیست و هشتم (قصص). م.

صرد[1] گفت: همانا معاویه نابود شد و حسین هم بیعت نکـرده و به‌مکه رفته است و شما شیعیان، پیروان او و پدرش هستید. اگر می‌دانید که او را یـاری می‌دهید و بـا دشمن او جهاد می‌کنید و در راه او جانبازی خواهید کرد، برای او نـامه بنویسید و آنان نامهٔ زیر را نوشتند:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. برای حسین‌بن علی که درود خدا بـر آن دو بـاد، از سلیمان‌بن صرد و مسیب‌بن نجیه و رفاعةبن شداد و حبیب‌بن مظاهر و دیگر مسلمانان و مومنان کوفه. درود خداوند بر تو باد. نخست خداونـدی را می‌ستاییم که خـدایی جز او نیست. امـا بعد، سپاس خداوندی را که دشمن ستمگر و ستیزه‌گر تـرا که به ستم بر این ملت پیروز شد و امارت آنرا با زور بر عهده گرفت، از میان برد و درهم شکست. او بدون رضایت بر این ملت دست یافت، سپس نیـکان ایشان را کشت و بدان را باقی گذاشت و اموال خدا را سرمایهٔ دست ستمگران و دولتمندان قرار داد. ای دور باد، همچنان‌که قوم ثمود از رحمت خدا دور شدنـد. اکنون مـا را پیشوا و امامی نیست. به‌سوی ما بیا، شایـد خـداوند در پناه تـو ما را بـر حـق جمع کند. نعمان‌بن بشیر در کاخ حکومت خود نشسته است. ما برای نماز جمعه بـا او حـاضر نمی‌شویم و برای نماز عید هم با او همراهی نمی‌کنیم؛ و اگر به‌ما خبر بـرسد که تو پیش ما خواهی آمد، به‌خواست خداوند متعال او را بیرون می‌کنیم و به‌شام بـرمی‌گردانیم.»

این نامه را به‌عبدالله‌بـن مسمع همدانـی و عبدالله‌بـن وال دادنـد و به‌آنان گفتند شتابان بروند و آن دو با شتاب بیرون رفتند و ده روز از رمضان گذشته در مکه به‌حضور امام حسین(ع) رسیدند.

مردم کوفه دو روز پس از اینکه آن نامه را فرستادند، قیس‌بـن مسهر صیداوی و عبدالرحمن‌بن عبدالله ارحبی[2] و عمارةبن عبدالله سلولی را به‌حضور امـام حسین گسیل داشتند و همراه آنان حدود یکصدوپنجاه نامه بود که هریك را یك یـا دو و سه و چهار مرد نوشته بودند. دو روز پس از آن هانی‌بن هانی سبیعی و سعدبـن عبدالله

---

۱. از اصحاب رسول خدا و یاران امیرالمومنین علی(ع)، در دورهٔ جاهلی نامش یسار بود؛ پیامبر(ص) آنـرا به‌سلیمان تغییر دادند. در نـودوسه سالگی در سال ۶۵ هجری در جنگ با عبیدالله‌بن زیاد کشته شد. رك. به: ابن‌اثیر، اسدالغابه، ص ۳۵۱، ج ۲. م.

۲. در ارشاد آمده‌است: عبدالرحمن و عبدالله پسران شداد ارحبی. م.

حنفی را گسیل داشتند و همراه آنان این نامه را فرستادند:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. برای حسین‌بن علی علیهماالسلام، از سوی شیعیان مومن و مسلمان او. اما بعد، بشتاب که مردم منتظر تو هستند و هیچ اندیشه‌یی غیر از تو ندارند. لطفاً شتاب کن، شتاب و شتاب.» سپس شبث‌بن ربعی و حجاربن ابجر و یزیدبن حرث‌بن رویم و عروةبن قیس و عمروبن حجاج زبیدی و محمدبن عمرو تیمی (تمیمی) چنین نوشتند:

«اما بعد، همانا باغها سرسبز و خرم و میوه‌ها رسیده شده‌است، و اگر می‌خواهی بیا که سپاهی برای تو آماده است.والسلام.»

فرستادگان مردم کوفه پیاپی می‌رسیدند و همگی در خدمت امام حسین با یکدیگر دیدار می‌کردند و آن حضرت نامه‌ها را می‌خواند و از فرستادگان دربارهٔ مردم می‌پرسید و سپس همراه هانی‌بن هانی و سعدبن عبدالله که آخرین فرستادگان بودند این نامه را برای مردم کوفه مرقوم فرمود:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. از حسین‌بن علی، به‌گروه مومن و مسلمان. اما بعد، همانا که هانی و سعید هم نامه‌های شما را آوردند و آخرین فرستادگان شما بودند که آمدند. آنچه را گفته بودید و سخن بزرگان شما را ـ که نوشته بودید: امامی نداریم، بیا شاید خداوند ما را در پناه تو به‌هدایت برساند و جمع کند ـ دانستم و فهمیدم. اکنون برادر و پسر عمو و شخص مورد اعتماد خود از خاندانم مسلم‌بن عقیل را پیش شما فرستادم. اگر او برای من نوشت که سران و خردمندان و مردم با فضیلت شما بر همان عقیده‌اند که فرستادگان شما اظهار می‌دارند و در نامه‌های شما نوشته شده‌است، به‌خواست خداوند به‌زودی پیش شما می‌آیم و سوگند به‌جان خودم که امام فقط کسی است که به‌قرآن حکم کند و دادگر و متدین به‌آیین خدا باشد و نفس خود را در پیشگاه خداوند حساب کند (یا هوای نفس خود را برای رضای خدا باز دارد)، والسلام».

امام‌حسین(ع) مسلم‌بن عقیل را خواست و او را همراه قیس‌بن مسهرصیداوی و عمارةبن عبدالله سلولی و عبدالرحمن ارحبی گسیل فرمود و به‌او دستور به پرهیزگاری و پوشیده نگهداشتن کار خود داد و اینکه با مردم به‌لطف و مهربانی رفتار کند و اگر مردم را در این باره هماهنگ و مورد اعتماد ببیند زود خبر دهد.

مسلم حرکت کرد و به‌کوفه آمد و در خانهٔ مختاربن ابی‌عبیدهٔ ثقفی منزل کرد

و آن همان خانه‌یی است که امروز به‌خانهٔ سلام‌بن مسیب معروف است. شیعیان شروع به‌رفت و آمد کردند و هرگاه گروهی جمع می‌شدند مسلم نامهٔ امام حسین(ع) را می‌خواند و آنان می‌گریستند و مردم شروع به‌بیعت با او کردند تا آنکه هیجده هزار تن بیعت کردند و مسلم برای امام حسین(ع) نامه نوشت و خبر داد که هیجده هزار تن بیعت کرده‌اند و پیشنهاد کرد که بیاید. شیعیان هم همچنان به‌آمد و شد خود پیش مسلم ادامه می‌دادند، و کم کم جایگاه او آشکار شد و خبر به‌نعمان‌بن بشیر رسید. این مرد از سوی معاویه فرماندار کوفه بود و یزید هم او را بر همان شغل باقی نگهداشته بود.

در این هنگام عبدالله‌بن مسلم و عمارة‌بن عقبه و عمربن سعد برای یزیدبن معاویه چنین نوشتند:

«اما بعد، همانا مسلم‌بن عقیل به‌کوفه آمده‌است و شیعیان حسین‌بن علی با او بیعت کرده‌اند و اگر ترا به‌کوفه نیازی است مردی نیرومند را به‌این شهر بفرست که فرمانت را اجرا کند و در مقابل دشمن تو مانند خودت عمل کند و نعمان‌بن بشیر مردی ضعیف است، یا تظاهر به‌سستی و ضعف می‌کند.»

چون این نامه به‌یزید رسید، سرجون آزادکردهٔ معاویه را خواست و به‌او گفت: حسین مسلم‌بن عقیل را به‌کوفه فرستاده است و برای او بیعت می‌گیرد و به من خبر رسیده که نعمان‌بن بشیر مردی ضعیف است. عقیدهٔ تو چیست و چه کسی را برای حکومت کوفه پیشنهاد می‌کنی؟ یزید بر عبیدالله‌بن زیاد خشمگین بود. سرجون گفت: اگر معاویه در این باره سفارش کرده‌باشد، به‌عقیدهٔ او عمل می‌کنی؟ یزید گفت: آری. سرجون فرمانی را که معاویه برای عبیدالله نوشته و او را به حکومت هر دو شهر کوفه و بصره گماشته بود بیرون آورد و گفت: عقیدهٔ معاویه این بود ولی پیش از آنکه برای عبیدالله بفرستد درگذشت. یزید به سرجون گفت: همینگونه عمل کن و فرمان حکومت عبیدالله‌بن زیاد را برای او بفرست. یزید سپس مسلم‌بن‌عمرو باهلی را خواست و همراه او نامهٔ زیر را برای عبیدالله‌بن‌زیاد فرستاد:

«اما بعد، همانا شیعیان من از مردم کوفه برای من نوشته‌اند که مسلم‌بن عقیل در آن شهر به‌جمع کردن مردم پرداخته است و می‌خواهد میان مسلمانان شکاف ایجاد کند. همینکه این نامه را خواندی حرکت کن و به‌کوفه برو و همانگونه که به جستجوی گوهر گرانقدری می‌پردازند به‌جستجوی مسلم باش تا او را بگیری و در

بندکشی یا بکشی یا تبعیدش کنی، والسلام.»

یزید فرمان حکومت عبیدالله‌بن زیاد را به‌مسلم‌بن عمرو سپرد و او بیرون آمد و در بصره پیش عبیدالله رفت و فرمان حکومت و نامۀ یزید را به‌او داد. عبیدالله هماندم دستور داد کارها را روبراه کنند تا فردا به‌کوفه حرکت کند. فردای آن روز از بصره بیرون آمد و برادرش عثمان را به‌جانشینی خود گماشت و همراه مسلم‌بن عمرو باهلی و شریك‌بن اعور حارثی و اهل بیت و خدم و حشم خود به کوفه حرکت کرد. عبیدالله‌بن زیاد درحالی که عمامۀ سیاه بر سر بسته و پوزبند به خود زده‌بود وارد کوفه شد و چون به‌مردم خبر رسیده‌بود که امام حسین(ع) خواهد آمد و منتظر ایشان بودند، همینکه عبیدالله را دیدند پنداشتند که امام حسین است و او از کنار هرگروهی که می‌گذشت، می‌گفتند: ای پسر رسول خدا! سلام بر تو باد. خوش‌آمدی و مقدمت گرامی باد. ابن‌زیاد چندان از مردم نسبت به‌امام حسین توجه دیدکه او را خوش نیامد، و مسلم بن عمرو باهلی همینکه دید مردم درآن باره بسیار سخن می‌گویند بانگ برداشت که کنار بروید، این امیر عبیدالله‌بن زیاد است.

عبیدالله‌بن زیاد به‌راه خود ادامه داد و هنگام شب کنار قصر رسید. گروهی هم پنداشته بودند که او امام حسین است و همچنان در پی او می‌آمدند.[1] نعمان‌بن بشیر درکاخ را بسته بود و خود و گروهی از خواص او درکاخ بودند. او هم پنداشت که عبیدالله‌بن زیاد امام حسین است و از فراز بام گفت: مرا به‌جنگ با تو نیازی نیست و این امانت خود را هم به‌تو نمی‌سپرم. عبیدالله شروع به‌سخن گفتن کرد که در را بگشای که کارهایت هرگز گشاده مباد. او را شناخت و در را گشود و سپس در را به‌روی مردم بستند و کسی گفت: ای مردم! به‌خدا سوگند این پسر مرجانه است و پراکنده‌شدند.

ابن‌زیاد یکی از بردگان آزادکردۀ خود به‌نام معقل را خواست و به‌او سه‌هزار درهم سپرد و گفت: در جستجوی مسلم‌بن عقیل باش و به‌هریك از یاران او دست

---

۱. قتال نیشابوری از اینجا مطالب ارشاد مفید را چندان تلخیص کرده که پیوستگی عبارات از هم گسیخته است و جای تعجب است که نه در چاپ نجف و نه در چاپ تهران به‌این موضوع اشاره نکرده‌اند. سعی کردم با مطابقه متن ارشاد و روضةالواعظین پیوستگی مطالب را رعایت کنم؛ و عجیب‌تر آنکه از جناب هانی‌بن عروه و شهادت آن بزرگوار هم‌چندان مطلبی نیاورده‌است. م.

یافتی این سه‌هزار درهم را به‌او بده و بگو ایـن را به‌مصرف جنگ با دشمن خـود برسانید و به‌آنان چنین بگو که از ایشانی و چون ایـن پـول را به‌آنان بدهـی به‌تو اعتماد می‌کنند و اطمینان می‌یابند و چیزی از تو پوشیده نمی‌دارنـد و صبح و شام پیش‌آنان برو تا جایگاه مسلم‌بن عقیل را بشناسی و پیش او بروی. معقل چنان کـرد و مسلم‌بن عقیل از او بیعت گرفت و به‌ابـوثمامـه صایدی گفت آن مـال را از معقل گرفت. معقل نخستین کسی بود که پیش مسلم‌بن عقیل می‌آمد و آخر کسی بـود که از پیش او می‌رفت و از همهٔ اموری که مورد نیاز عبیدالله‌بن زیاد بود آگاه می‌شد و بـه او خبر می‌داد.

مسلم پس از آنکه ازآمدن عبیدالله‌بن زیاد به‌کوفه آگاه شد از خـانهٔ مختار به خانهٔ هانی‌بن عروه رفت و شیعیان آنجا رفت و آمد می‌کردند.

عبیدالله با روشی دور از جوانمردی، هانی را به‌قصر احضار کرد و سپس او را کشت. مسلم قیام فرمود و سران کوفه از پیوستن مردم به‌او جلوگیری می‌کردند و چنان شد که کار بر عبیدالله‌بن زیاد سخت گردید و تمام همت او این بـود که بتواند درهای کاخ خود را حفظ کند، ولی نزدیک شام زنها مـی‌آمدند و دست فـرزند یـا برادر خود را می‌گرفتند و می‌بردند و می‌گفتند: تـو برگـرد، دیگران هستند. مردان هم می‌آمدند و به‌پسر و برادر خود می‌گفتند: فردا لشکر شام می‌رسد و بـا جنگ و درگیری چه می‌خواهی بکنی؟ و به‌اینگونه چنان از اطراف مسلم‌بـن عقیل پـراکنده شدند که چون شب شد و نماز مغرب گزارد، در مسجد فقط سی نفر همراهش بودند. مسلم چون دید شب شد و کسی جز همین سی‌نفرهمراهش نیستند، از مسجد به‌طرف درهای محلهٔ کنده بیرون رفت و چون کنار در رسید فقط ده تـن همراهش بودنـد و همینکه از در مسجد بیرون آمد هیچکس بـا او نبود که راه را نشانش دهـد یا از او دفاع کند و به‌خانه برساندش. مسلم سرگردان در کوچه‌هـای کـوفه راه افتاد و نمی‌دانست به‌کدام سو می‌رود، تـا آنکه کنار خـانه‌های مـردم جبله که گروهـی از کنده بودند رسید و کنار خانهٔ زنی به‌نام طوعه ایستاد. این طوعه قبلا کنیز اشعث‌بـن قیس بود. او را آزادکرد. اسید حضرمی با او ازدواج کرد و پسری بنام بلال زایید. ایـن بلال همراه مردم بیرون شده‌بود و مادرش بر در خانه منتظرش ایستاده‌بـود. مسلم‌بن عقیل به‌آن زن سلام داد که پاسخش داد، و به‌طـوعه گفت: ای بندهٔ خـدا به‌من کمی آب بده. برایش آب آورد. آشامید و همانجا نشست. طـوعـه ظرف آب را داخـل

خانه‌اش برد و برگشت و چون دید مسلم همانجا نشسته است، گفت: ای بندهٔ خدا! مگر آب نخوردی؟ گفت چرا. گفت به‌خانهٔ خود برو. مسلم سکوت کرد. طوعه بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و مسلم همچنان سکوت کرد. طوعه بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و مسلم همچنان سکوت کرد. طوعه بار سوم با تعجب و اعتراض گفت: سبحان‌الله، ای بندهٔ خدا! خدایت سلامتی ارزانی داراد، برخیز و به‌خانهٔ‌خود برو که برای تو نشستن بر درخانهٔ من شایسته نیست و من هم آنرا برای تو روا نمی‌دارم. مسلم فرمود: ای کنیز خدا! مرا در این شهر خانه و خویشی نیست. آیا ممکن است نسبت به‌من برای پاداش خداوند کارپسندیده‌یی انجام دهی؟ شاید هم بتوانم خودم جبران کنم. طوعه گفت: ای بندهٔ خدا موضوع چیست؟ گفت: من مسلم‌بن عقیلم که این قوم به‌من دروغ گفتند ومرا فریفتند و وادار به‌قیام کردند. طوعه گفت: تو به‌راستی مسلم هستی؟ گفت: آری. گفت: به‌خانه بیا، و او را در حجرهٔ دیگری غیر از حجرهٔ خود درآورد و برای او فرشی گسترد و غذایی آورد، ولی مسلم غذا نخورد.

چیزی نگذشت که پسر آن زن به‌خانه آمد و چون دید مادرش مکرر به‌آن حجره می‌رود، گفت: ای مادر! بسیاری رفت وآمد تو در این حجره مرا به‌شك و تردید انداخته است. مثل اینکه‌کاری داری؟ گفت: از این سخن درگذر. جوان گفت: ترا به‌خدا سوگند می‌دهم که به‌من خبر دهی. گفت: مادر! پی‌کار خود باش و در این باره از من مپرس. جوان بیشتر اصرار کرد. مادر گفت: به‌شرط آنکه به هیچکس از آنچه می‌گویم خبر ندهی. گفت: آری، همینگونه رفتار خواهم کرد. مادر از او عهد و پیمان گرفت و سوگندش داد و سپس موضوع را به‌او خبر داد. جوان ظاهراً آرام گرفت و خوابید، وصبح زود پیش عبدالرحمن بن‌محمدبن اشعث رفت و به‌او گفت که مسلم‌بن عقیل درخانهٔ مادر اوست. عبدالرحمن هم پیش پدرش که در خانهٔ عبیدِاللهبن زیاد بود رفت و با او آهسته گفت. ابن‌زیاد شنید و در حالی که با چوبدستی خود به‌پهلوی محمدبن اشعث اشاره می‌کرد، گفت: برخیز و هم‌اکنون او را پیش من بیاور، و او برخاست. ابن‌زیاد گروهی از قوم خود را با او فرستاد، زیرا می‌دانست همهٔ اقوام از اینکه مسلم‌بن عقیل میان آنان‌کشته یا اسیر شود کراهت دارند و پس از آن عبیداللهبن عباس سلمی را همراه هفتاد تن از قبیلهٔ قیس فرستاد و آنان به‌سوی خانه‌یی که مسلم در آن بود روی آوردند. همینکه مسلم

(رض) صدای سم اسبها و هیاهوی مردان را شنید دانست که برای دستگیری او آمده‌اند و با شمشیر خود از حجره بیرون آمد و چندان ایشان را با شمشیر زد که از خانه بیرون راند. آنان دوباره برگشتند و مسلم به‌ایشان حمله‌کرد وبا بکربن حمران احمری رویا روی شد و به‌یکدیگر ضربه زدند. شمشیری به‌دهان مسلم خورد و لب بالای او را قطع کرد و لب پایین او را هم برید و دندانهایش را آسیب رساند. مسلم ضربتی سخت بر سر او زد و ضربهٔ دوم را هم بر دوش او فرود آورد و نزدیك بود سر شمشیر از شکم او بیرون آید و چون چنین دیدند از فراز بام خانه شروع به سنگ‌زدن به‌مسلم کردند و بوته‌ها راآتش می‌زدند واز پشت‌بام روی اومی‌انداختند. مسلم که چنین دید در حالی که شمشیر خود راکشیده بود از خانه بیرون‌آمد و خود را به‌کوچه رساند. محمدبن اشعث به‌او گفت: برای تو امان است، خود را به‌کشتن مده. و مسلم باآنان جنگ می‌کرد و این رجز را می‌خواند:

«سوگند خورده‌ام که‌کشته نشوم مگر آزاده، و من مرگ را چیزی ناپسند و دشوار می‌بینم که سرد را گرم و با حرارت می‌کند و نفس را پایدار می‌سازد. هر انسانی روزی بدی و شر را ملاقات و دیدار می‌کند و بیم‌آن دارم که به‌من دروغ گفته شود و فریبم دهند.»

محمدبن اشعث گفت: به‌تو دروغ گفته نمی‌شود و مکر و فریبی نخواهد بود که این قوم پسر عموهای تو هستند و ترا نخواهند‌کشت. حتی ترا نخواهند زد. در این هنگام مسلم که از ضربه‌های سنگ مجروح شده و ازکوشش و تلاش نفسش بند آمده بود به‌دیوار خانه تکیه داد تانفسی تازه‌کند. پسر اشعث سخن خود راتکرار کردکه تو در امان هستی. مسلم گفت: آیا در امانم؟ محمدبن اشعث گفت: آری. مسلم به‌کسانی که همراه محمد بودندگفت: آیامن درامانم؟ همگان‌گفتندآری، غیر از عبیدالله‌بن عباس سلمی که‌گفت: در این‌کار مرا سود و زیانی نیست و خود راکناری کشید. مسلم گفت: همانا اگر به‌من امان‌نداده بودید، دست در دست شما نمی‌نهادم. در این هنگام استری آوردند و او را بر آن سوارکردند و اطرافش را احاطه‌کردند و شمشیرش را از دستش بیرون‌کشیدند. گویی مسلم از حیات خویش ناامید شده بودکه چشمهایش اشک آلود شد و گفت: این‌آغاز مکر و فریب است. محمدبن اشعث گفت: امیدوارم بر تو چیزی نباشد. مسلم گفت: ولی این امیدی بیش نیست و امان شما کجاست؟ اناللہ و اناالیه راجعون، وگریست. عبیدالله‌بن عباس سلمی

گفت: کسی که چیزی را می‌طلبد که تو می‌طلبیدی، چون بر او چنین گرفتاری پیش آید نمی‌گرید. مسلم فرمود: به‌خدا سوگند من برجان خود گریه نمی‌کنم و از کشتن خودم بیم ندارم وسوگوار نیستم؛ هرچند دوست نمی‌دارم که به‌اندازهٔ یك چشم برهم زدن عمرم تلف شود، ولی برای خویشاوندانم می‌گریم که به‌این سرزمین روی آورده‌اند. برحسین و خاندانش که درود خدا برایشان باد می‌گریم. آنگاه مسلم‌بن عقیل را بر درکاخ آوردند. محمدبن اشعث اجازه خواست و به‌او اجازه دادشد. او پیش عبیدالله رفت و موضوع دستگیری مسلم و امانی راکه به‌او داده بودگزارش داد. ابن‌زیاد به‌او گفت: ترا با امان دادن چه‌کار؟ گویی ترا فرستاده بودیم که به‌او امان دهی! ما ترا فرستاده بودیم که او را پیش ما بیاوری. محمدبن اشعث سکوت کرد. مسلم که بر درکاخ بود سخت تشنه شده‌بود. به‌دیوار تکیه داد وگفت: اندکی آبم دهید. عمروبن حریث یکی از غلامان خود را فرستادکوزهٔ آبی که بر آن دستار انداخته بودند همراه ظرفی آورد. عمرو درکاسه آب ریخت و به‌دست مسلم داد و گفت بنوش. چون‌کاسه را گرفت و خواست بنوشد، آکنده از خون دهانش شد و نتوانست آنرا بیاشامد. این‌کار دو یا سه بار تکرار شد و بار سوم دندانهایش در کاسه فرو ریخت. مسلم فرمود: سپاس خداوند را، اگر این آب قسمت من می‌بود آنرا آشامیده بودم. در این هنگام کسی از سوی ابن‌زیاد آمد و گفت: مسلم را درآورند و چون مسلم وارد شد، به‌ابن‌زیاد بر امارت سلام نداد. نگهبان گفت: چرا بر امیر به‌امارت سلام ندادی؟ گفت: اگر بخواهد مرا بکشد سلام دادن من بر او چه معنی دارد و اگر نخواهد مرا بکشد پس ازاین سلام دادن من بر او بسیار خواهد بود. ابن‌زیاد گفت: به‌جان خودم سوگندکه‌کشته خواهی شد. مسلم گفت: اینچنین است؟ گفت: آری. مسلم گفت: بگذار به‌یکی از قوم خویش وصیت کنم. گفت انجام بده. مسلم به‌همنشینان ابن‌زیاد نگریست و عمربن سعدبن ابی‌وقاص را میان ایشان دید و به‌او گفت: ای عمر! میان من و تو خویشاوندی و اکنون مرا بر تو نیازی‌است و بر تو واجب است نیاز مراکه راز و پوشیده است برآوری. عمر سعد ازگوش دادن به‌سخن مسلم خودداری‌کرد. ابن‌زیاد به‌او گفت: برای تو مانعی نداردکه خواستهٔ پسر عمویت را بشنوی و برآری، و عمر سعد جایی نشست که ابن‌زیاد او را ببینند. مسلم به‌او فرمود: مرا وامی است که چون به‌کوفه آمده‌ام وام گرفته‌ام و هفتصد درهم است. آنرا از سوی من بپردازد و چون کشته شدم جسدم را از ابن‌

زیاد بخواه و آنرا دفن کن و کسی پیش حسین(ع) بفرست که او را برگرداند که من برای او نامه نوشته و اطلاع داده‌ام مردم فقط با او همراهند و چنین می‌بینم که او به‌این شهر می‌آید.

عمربن سعد به‌ابن‌زیاد گفت: ای امیر! آیا می‌دانی چه می‌گوید؟ و تمام سخنان مسلم را به‌او بازگو کرد. ابن‌زیاد گفت: «شخص امین هرگز خیانت نمی‌کند، ولی گاهی خائن را امین می‌پندارند.» و سپس به‌ابن سعد گفت: اما مال تو از خود تو است و ما ترا منع نمی‌کنیم. هر کاری که دوست‌داری بکن. اما جسد مسلم، پس از اینکه ما او را کشتیم برای ما مهم نیست که نسبت به‌آن چه‌کاری بشود. اما حسین، اگر او به‌سراغ ما نیاید ما به‌سراغ او نخواهیم رفت.[1]

سپس ابن‌زیاد گفت: مسلم را بالای بام ببرید، گردنش را بزنید و جسدش را از بالا به‌پایین اندازید و گفت: این کسی که مسلم برسرش ضربه زده‌است کجاست و بکربن حمران احمری را خواست و گفت: او را به‌پشت‌بام ببر و گردنش را بزن. مسلم را به‌سوی بام بردند و او در آنجا تکبیر می‌گفت و استغفار می‌کرد و بررسول خدا(ص) درود و صلوات می‌فرستاد و می‌گفت: پروردگارا! میان ما حکم فرمای. این قوم ما را فریب دادند و به‌ما دروغ گفتند و از یاری دادن ما خودداری کردند. او را بالای بام بردند و مشرف به‌جایی که امروز بازار کفش‌دوزهاست گردنش را زدند و جسدش را هم در پی‌سرش از بالا به‌پایین انداختند.

قیام مسلم‌بن عقیل(رض) در کوفه، روز سه‌شنبه هشتم ذی‌حجهٔ سال شصتم هجرت بود و شهادتش روز چهارشنبه نهم ذی‌حجه، یعنی روز عرفهٔ آن سال بود.

وچون امام حسین(ع) آهنگ عراق فرمود، طواف و سعی میان صفا و مروه کرد و از احرام بیرون آمد و حج خود را مبدل به‌عمره فرمود، زیرا بیم آن داشت که اگر حج انجام دهد در مکه آن حضرت را بگیرند و بازداشت کنند و پیش یزید بفرستند. در مدت اقامت حسین(ع) در مکه تنی چند از مردم حجاز و تنی چند از مردم بصره هم به‌ایشان پیوسته بودند که همراه آن حضرت وافراد خاندان ووابستگان

---

۱. همانطور که در چند صفحه پیش یادآوری شد، مأخذ عمدهٔ فتال نیشابوری کتاب ارشاد مفید است، ولی مطالب را تلخیص کرده‌است. در اینجا هم گفتگوی مسلم(رض) با ابن‌زیاد را حذف کرده‌است و برای اطلاع بیشتر باید به‌بخش زندگی حضرت امام حسین(ع) در ارشاد مراجعه کرد. م.

ایشان به‌سوی عراق روان شدند.

و چون به‌ابن‌زیاد خبر حرکت امام حسین(ع) به‌عراق رسید حصین‌بن نمیر فرمانده پلیس خود را فرستاد که در قادسیه[۱] فرود آید و سواران و گشتی‌های خود را میان قادسیه و قطقطانیه[۲] مستقر کند. هنگامی که امام حسین به‌منطقهٔ حاجز از بطن‌الرمه[۳] رسید، قیس‌بن مسهر صیداوی و به‌روایت دیگری عبدالله‌بن یقطر برادر رضاعی خود را همراه با نامه‌یی برای مردم کوفه گسیل فرمود. حصین‌بن نمیر در قادسیه او را گرفت و پیش ابن‌زیاد فرستاد. ابن‌زیاد به‌او گفت: به‌منبر برو و به حسین‌بن علی دروغگو دشنام بده. قیس به‌منبر رفت وضمن ستایش ونیایش خداوند متعال گفت: ای مردم! این حسین‌بن علی که بهترین آفریدهٔ خداست، پسر فاطمه دختر رسول خداوند است که درودها و سلامهای خداوند بر آنان باد و من فرستادهٔ او پیش شمایم، دعوتش را بپذیرید. و ابن‌زیاد و پدرش را لعنت کرد. ابن‌زیاد دستور داد اورا از بالای قصر به‌زیر افکندند وچون اورا افکندند تمام استخوانهایش شکست و هنوز رمقی داشت که مردی به‌نام عبدالملک‌بن عمیر لخمی جلو رفت و سرش را برید و چون در این کار بر او اعتراض کردند و عیب گرفتند، گفت: می‌خواستم راحتش کنم.

ابن‌زیاد دستور داده‌بود تمام راههای میان واقصه[۴] و شام تا بصره زیر نظر باشد و به‌هیچکس اجازهٔ آمد و شد داده نمی‌شد.

امام حسین(ع) بدون اینکه از این امور آگاه باشد همچنان به‌سوی عراق می‌آمد تا آنکه به‌گروهی از اعراب برخورد و از ایشان پرسید. آنان گفتند: به‌خدا سوگند ما چیزی نمی‌دانیم جز اینکه اجازهٔ رفت و آمد به‌ما نمی‌دهند.

امام حسین(ع) همچنان به‌راه خود ادامه داد. گروهی از افراد قبیله‌های فزاره

---

۱. قادسیه: شهری که فاصلهٔ آن تا کوفه پانزده فرسخ و تا عذیب چهار میل است. رك. به: معجم‌البلدان، یاقوت حموی، ص ۶، ج ۷، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، که مفصل بحث کرده‌است. م.

۲. نام جایی نزدیك کوفه و در بخش کویری که زندان نعمان‌بن منذر آنجا بوده‌است. رك. به: معجم‌البلدان، ص ۱۲۵، ج ۷. م.

۳. از صحراهای معروف درمنطقهٔ بالای نجد. رك. به: همان کتاب، ص ۲۱۹، ج ۲. م.

۴. نام چند جا واقصه است، از جمله نزدیك عذیب و در بخش کویری و ریگزارهای کوفه است. رك. به: همان کتاب، ص ۳۸۸، ج ۸. م.

و بجیلة[1] نقل می‌کنند: هنگامی که از مکه برمی‌گشتیم، همراه زهیربن قین بجلی[2] بودیم و ما هم از پی‌کاروان امام حسین می‌آمدیم وبسیار ناخوش داشتیم که با ایشان یك جا فرودآییم و هرگاه او در جایی فرود می‌آمد ما جای دیگری فرود می‌آمدیم. روزی در حالی که نشسته بودیم و غذا می‌خوردیم، ناگاه فرستادهٔ امام حسین آمد و سلام داد و وارد شد و گفت: ای زهیر! امام حسین مرا پیش تو فرستاده است تا خدمت ایشان بیایی. ما همگی آنچه در دست داشتیم کنارگذاشتیم و چنان بی‌حرکت و خاموش ماندیم که‌گویی بر سر ما مرغ نشسته است. همسر زهیر گفت: سبحان‌الله، پسر رسول خدا کسی پیش تو می‌فرستد و تو به‌حضورش نمی‌روی؟ برو، سخن ایشان را بشنو و برگرد. زهیر به‌حضور ایشان رفت و چیزی نگذشت که باز آمد. بسیار شاد بود و چهره‌اش می‌درخشید و دستور داد خیمه‌اش راکندند و به‌کنار خیمه‌های امام بردند و به‌همسرش گفت: تو آزادی، پیش خانوادهٔ خود برو که من نمی‌خواهم چیزی جز خیر و نیکی به‌تو برسد و سپس به‌یاران خود گفت: هرکس از شما می‌خواهد از من پیروی کند با من بیاید وگرنه این آخرین دیدار ماست، و برای شما حدیثی بگویم که ما در یکی از جنگهای دریایی شرکت کردیم. خداوند فتح و پیروزی نصیب ما فرمود و غنایمی به‌دست آوردیم. سلمان فارسی که خداوند از او خشنود باد، به‌ما گفت: آیا از اینکه خداوند به‌شما فتح و غنیمت عنایت فرمود شاد شدید؟ گفتیم: آری. گفت: هرگاه به‌سرور جوانان آل محمد برسید و همراه آنان جنگ کنید به‌مراتب شادتر از این فتح و غنیمت خواهید شد. و من همهٔ شما را به‌خداوند می‌سپرم. گفتند: به‌خدا سوگند زهیرهمواره همراه یاران امام حسین(ع) بود تا به‌شهادت رسید؛ رحمت خداوند بر او باد.

و چون خبر کشته شدن مسلم‌بن عقیل و هانی‌بن عروه به‌امام حسین(ع) رسید، مکرر انالله و انا‌الیه راجعون گفت و برای ایشان از پیشگاه خداوند طلب رحمت فرمود. به‌امام حسین(ع) گفته شد: شما را به‌خدا سوگند می‌دهیم که در مورد حفظ

---

۱. برای اطلاع بیشتر از قبیلهٔ بجیله به‌صفحهٔ ۳۸۸ و از قبیله فزاره به‌صفحهٔ ۴۸۱ جمهرة انساب‌العرب، ابن‌حزم، چاپ عبدالسلام محمد هارون و فهارس آن کتاب مراجعه شود. م.

۲. جناب زهیر از سران و بزرگان قبیلهٔ بجیله است و نامش در جمهرة انساب‌العرب، ص ۳۸۸، آمده‌است. م.

جان خویش و افراد خانواده‌ات مواظبت فرمای و از همینجا برگرد که در کوفه ناصر و یاوری و پیروی نیست، بلکه بیم آن داریم که همگان بر ضد شما باشند. امام حسین(ع) به‌فرزندان عقیل نگریست و فرمود: با اینکه مسلم‌بن‌عقیل کشته شده‌است، عقیدهٔ شما چیست؟ گفتند: به‌خدا سوگند برنمی‌گردیم تا آنکه انتقام خون خود را بگیریم، یا ما هم همان را بچشیم که او چشید. امام حسین(ع) روی به‌یاران خود، فرمود: پس از ایشان، خیری در زندگی نیست. و چون سحر فرا رسید به‌یاران خود فرمود آب بسیار همراه خود بردارید و آنان آب بسیاری برداشتند و حرکت کردند و چون به‌منزل زباله[1] رسیدند، خبر کشته شدن عبدالله‌بن یقطر به‌ایشان رسید و امام حسین این نبشته را بیرون آورد و برای همراهان خود خواند.

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، اما بعد خبری بسیار ناگوار به‌ما رسید و آن کشته شدن مسلم‌بن عقیل و هانی‌بن عروه و عبدالله‌بن یقطر است. آنان‌که خود را شیعیان ما می‌دانستند ما را رها کرده‌اند و یاری نمی‌دهند. هر کس از شما می‌خواهد برگردد، بدون رودربایستی برگردد و بر شما تعهدی نیست.» مردم پراکنده شدند و از چپ و راست راه خود را گرفتند و رفتند و فقط همانها که از مدینه همراه ایشان بودند باقی ماندند و تنی چند از کسانی که به‌ایشان پیوسته بودند. امام حسین این‌کار را از این جهت انجام داد که می‌دانست اعرابی که به‌ایشان پیوسته‌اند چنین‌گمان می‌کنند که امام حسین به‌شهری می‌رود که همگی به‌فرمان او درآمده‌اند و خوش نمی‌داشت کسی همراه ایشان باشد، مگر اینکه بداند به‌کجا می‌رود.

ابن‌زیاد حربن یزید ریاحی را با هزار سوار به‌سوی امام حسین روانه کرده بود و او درگرمـــای نیمروز با آن حضرت رویا روی شد و مقابل ایشان ایستاد. امام به‌یاران خود دستور فرمود ایشان را سیراب کنید و چنان کردند و با آنان نماز ظهر و عصر راگزارد و سپس به‌آنان روکرد و پس از ستایش و نیایش خدا و درود بر پیامبر موضوع پیامها و نامه‌های مردم‌کوفه را به‌اطلاع ایشان رساند و فرمود: من برای حکومت بر شما سزاوارتر از این مدعیانی هستم که حق حکومت ندارند. حر گفت: ما از آن‌گروه نیستیم که برای شما نامه نوشته‌اند و به‌ما دستور داده

---

۱. زباله: نام جایی نزدیك ثعلبیه است و در راه مکه به‌کوفه قرار دارد. دهکدهٔ آبادی است که چند بازار دارد. رك. به: معجم‌البلدان، یاقوت حموی، ص ۳۷۳، ج ۴، چاپ مصر. م.

شده که چون با شما رویاروی شدیم، ازشما جدانشویم تا به‌کوفه ببریمتان. حسین(ع) فرمود: مرگ به‌تو نزدیك‌تر از این‌کار است، و سپس به‌یاران خود فرمود: برخیزید و سوار شوید. آنان سوار شدند و منتظر ماندند تا بانوان هم سوار شدند وچون سوار شدند دستور حرکت فرمود وهمینکه خواستند راه بیفتند و برگردند، سپاه حر مانع حرکت ایشان شدند. امام حسین به‌حر فرمودند: چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم ترا پیش امیرعبیدالله بن‌زیاد ببرم. امام فرمود: در این صورت به‌خدا سوگند از تو پیروی نخواهم کرد و این سخن سه‌بار میان ایشان رد و بدل شد، و چون بگومگو زیاد شد، حرگفت: من مأمور جنگ‌کردن با شما نیستم، بلکه مأمورم از شما جدا نشوم تا به‌کوفه ببرم. اکنون‌که از پذیرفتن این موضوع خودداری می‌کنی راهی را انتخاب‌کن که نه به‌کوفه برسد نه به‌مدینه و این مورد اتفاق من و شما قرار بگیرد تا برای امیرعبیدالله نامه بنویسم. شاید خداوندکاری پیش‌آورد که برای من در آن عافیت باشد وگرفتار جنگ با شما نشوم. این راه را بگیر و به‌سمت چپ راه عذیب و قادسیه برو.

امام حسین(ع) حرکت فرمود. حر هم با یاران خود ازکنار ایشان حرکت می‌کرد و می‌گفت: ای حسین! ترا به‌خدا سوگند می‌دهم‌که جان خودت را حفظ کن و من صریح اظهار می‌کنم‌که اگر جنگ کنی کشته خواهی شد. امام حسین به او فرمود: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ و آیا اگر مرا بکشیدگرفتاری شما برطرف می‌شود؟ و من همان چیزی را می‌گویم‌که آن مرد قبیلهٔ اوس به‌پسر عمویش‌گفت‌که چون آن مرد خواست پیامبر را یاری دهد، پسر عمویش او را ترساند وگفت: کجا می‌روی‌که‌کشته خواهی شد؟ و او در پاسخ این اشعار را خواند:

«به‌زودی خواهم رفت، و برای جوانمرد هرگاه‌که حق را نیت‌کند و مسلمان باشد و جهاد‌کند، مرگ ننگ نیست. و هرگاه جوانمرد با نفس خویش با مردان نیکوکار مواسات‌کند و از شخص لعنت شده دوری‌کند وگناهکار را رهاکند ننگی بر او نیست. اگر مردم پشیمان نخواهم بود و اگر زنده بمانم سرزنش نمی‌شنوم. برای تو خواری بس است‌که زنده‌باشی و برضد تو عمل شود.»

حر همینکه این اشعار را شنید از امام حسین(ع) فاصله‌گرفت. او با یاران خودش از یك سمت و حسین(ع) و یارانش از سمت دیگر حرکت می‌کردند، تا آنکه به‌منطقهٔ عذیب هجانات رسیدند و از آن رد شدند و چون به‌قصر بنی‌مقاتل

رسیدند فرود آمدند. آخر شب امام حسین دستور داد آب برداشتند و از ناحیهٔ قصر بنی‌مقاتل حرکت کردند. عقبة‌بن سمعان[1] می‌گوید: پس از آنکه ساعتی همراه امام حسین راه پیمودیم، آن حضرت همچنان‌که بر اسب سوار بود چرتی زد و از خواب بیدار شد و دو یا سه‌بار انا لله و انا الیه راجعون و حمد خداوند را بر زبان‌آورد. پسرش علی‌بن حسین(ع) رو به‌پدر کرد و گفت: چرا استرجاع و حمد بر زبان آوردید؟ فرمود: پسرکم! لحظه‌یی چشم مرا خواب در ربود. پیش روی من در خواب سواری آشکار شد که می‌گفت: این قوم می‌روند و مرگها به‌سوی ایشان حرکت می‌کنند و دانستم که خبر مرگ ماست که داده‌می‌شود. علی گفت: پدرجان! خداوند به‌تو هیچ بدی نشان ندهد. مگر ما برحق نیستیم؟ فرمود: آری سوگند به کسی که بازگشت همه به‌سوی اوست که ما برحقیم. علی گفت: در این صورت چه باك داریم از اینکه برحق بمیریم؟ امام حسین فرمودند: پسرم! خدایت بهترین پاداشی را که ممکن است از پدری به‌پسری داده‌شود ارزانی فرماید. چون سپیده دمید فرمود فرود آمدند و نماز صبح گزاردند و با شتاب سوار شدند. امام حسین(ع) یاران خود را به‌جانب چپ برد و می‌خواست آنان را پراکنده فرماید. حربن یزید آمد و مانع این‌کار شد و چون می‌خواست آنان را به‌سوی کوفه ببرد به‌شدت ایستادگی می‌کردند و امام حسین(ع) همچنان یاران خود را به‌سمت چپ می‌برد تا آنکه به‌نینوی رسیدند و امام حسین(ع) آنجا فرود آمدند. در این هنگام سواری که بر اسب سوار بود و سلاح بر تن داشت و کمانی برشانه انداخته بود از دور پیدا شد. همگی ایستادند و منتظر او شدند. سوار هنگامی که نزدیك شد به‌حر و سپاهیان او سلام داد و به‌امام حسین و یارانش سلام نداد و نامه‌یی از عبیدالله‌بن زیاد به‌حر تسلیم کرد که درآن چنین نوشته شده‌بود:

«اما بعد چون این نامهٔ من به‌تو رسید و فرستاده‌ام پیش تو آمد بر حسین سخت‌بگیر و او را دربیابانی که هیچ پناهگاه و آبی نداشته‌باشد فرودآر و به‌فرستادهٔ خود دستور دادم با تو باشد و از تو جدا نشود و این فرمان مرا اجرا کنی والسلام.»

حر گفت: باید همینجا فرود آیید. آنجا نه دهکده‌یی بود و نه‌آبی. امام حسین(ع) فرمود: ای وای بر تو! بگذار در این آبادی یا آن‌آبادی، یعنی نینوی و

---

۱. از اصحاب سیدالشهدا(ع) که در التزام ایشان بوده و شهید شده‌است. م.

غاضریه فرودآییم. گفت: به‌خدا سوگند نمی‌توانم این‌کار را انجام دهم. این مرد را بر من جاسوس گماشته‌اند. زهیربن قین به‌امام حسین گفت: به‌خدا سوگند ای پسر رسول خدا! کار بعد از این دشوارتر خواهدشد. جنگ با این ستمگران هم‌اکنون آسان‌تر از جنگ با سپاهیانی است‌که پس از ایشان خواهند رسید و به‌جان خودم سوگند پس از ایشان سپاهی خواهدآمدکه ما را یارای نبرد با آنان نخواهدبود. امام حسین فرمود: من با آنان جنگ را شروع نخواهم‌کرد، و روز پنجشنبه دوم محرم سال شصت‌ویك هجری همانجا فرودآورده‌شدند. فردای آن روز عمربن سعدبن ابی‌وقاص همراه چهارهزار سوار رسید و در نینوی فرودآمد و نخست به عروةبن قیس احمسی گفت: پیش حسین برو و بپرس چه چیز موجب شده‌است این‌جا بیاید و چه می‌خواهد؟ عروة ازکسانی بودکه برای امام حسین نامه نوشته بود؛ آزرم‌کرد و نپذیرفت. عمرسعد این موضوع را به‌هریك از سران سپاه‌که برای امام حسین(ع) نامه نوشته بودند پیشنهادکرد، نپذیرفتند و همگی این‌کار را ناخوش داشتند. کثیربن عبدالله شعبی‌که از سواران شجاع بود و از هیچ‌کار روگردان نبود به‌عمرسعد گفت: من پیش او می‌روم و به‌خدا سوگند اگر می‌خواهی می‌توانم او را غافلگیرکنم و بکشم. عمرسعد گفت: هرگز نمی‌خواهم او را غافلگیرکنی و بکشی. پیش او برو و بپرس چه چیز موجب شده‌است این‌جا بیایی؟ کثیر به‌طرف خیمه‌های امام حسین آمد. همینکه ابوثمامهٔ صایدی او را دید گفت: ای اباعبدالله! خداوند کارهایت را روبراه‌کند. بدترین آفریده‌های خدا وگستاخ‌تر آنان به‌خونریزی و غافلگیر ساختن به‌حضورت می‌آید. ابوثمامه برخاست و به‌کثیر گفت: شمشیرت را بگذار. گفت: هرگزکه من فرستاده‌ام. اگر پیام مرا گوش دهید می‌گویم و اگر نمی‌خواهید برمی‌گردم. ابوثمامه گفت: من قبضهٔ شمشیرت را می‌گیرم و تو سخن خود را بگو. گفت: هرگز و به‌خدا سوگند نمی‌توانی به‌شمشیرم دست بزنی. ابوثمامه گفت: پیامت را به‌من بگو و من از سوی تو می‌گویم و اجازه نمی‌دهم به‌امام حسین نزدیك شوی زیرا مرد تبهکاری هستی. کثیر نپذیرفت و برگشت. عمربن سعد قرةبن قیس‌حنظلی را خواست و به‌اوگفت: برخیز برو، حسین را ملاقات‌کن و بپرس برای چه‌آمده‌است و چه می‌خواهد. قره به‌طرف امام حسین آمد و همینکه‌آن حضرت او را دید به‌یاران خود فرمود: آیا این را می‌شناسید؟ حبیب‌بن مظاهر گفت: آری مردی از قبیلهٔ حنظلةبن تمیم است و مادرش از قبیلهٔ ماست و او را به‌عقل و

تدبیر می‌شناختم و تصور نمی‌کردم او را اینجا ببینم. قره آمد و بر امام حسین(ع) سلام داد و پیام ابن‌سعد را گزارد. امام حسین به‌او فرمود: مردم این شهر شما برای من نامه نوشته‌اند که اینجا بیایم و اکنون اگر شما خوش نمی‌دارید برمی‌گردم. آنگاه حبیب‌بن مظاهر به‌او گفت: ای قره! وای بر تو، چگونه پیش قوم ستمگر برمی‌گردی؟ این مرد بزرگوار را یاری کن که خداوند با پدر و نیای او ترا به‌مسلمانی گرامی فرموده‌است. قره گفت: پاسخ این پیام را برای فرماندهٔ خود ببرم و سپس خواهم اندیشید. قره پیش عمربن سعد برگشت و پاسخ را به‌او داد. عمر گفت: امیدوارم خداوند مرا از جنگ کردن با او معاف فرماید و برای عبیدالله‌بن زیاد که لعنت خدا بر همه‌شان باد چنین نوشت:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، اما بعد، من همینکه به‌حسین رسیدم و اردو زدم فرستادهٔ خود را پیش او فرستادم و پرسیدم چه چیز موجب شده‌است این‌جا بیاید و چه می‌خواهد. پاسخ داده‌است که مردم این سرزمین برای من نامه نوشته‌اند و فرستادگانی فرستاده‌اند وخواسته‌اند پیش آنان بیایم و چنان کردم. اکنون اگر خوش ندارند و نظرشان تغییر کرده‌است، من از پیش ایشان برمی‌گردم.»

حسان‌بن قاید عبسی می‌گوید: هنگامی که نامهٔ عمربن سعد رسید، من پیش عبیدالله‌بن زیاد بودم. چون نامه را خواند، گفت: اکنون که چنگالهای ما بر او گیر کرده‌است امید به‌نجات دارد واکنون فرصتی باقی نمانده‌است و راه نجاتی نیست، و به‌عمربن سعد چنین نوشت:

«اما بعد، نامه‌ات رسید و آنچه گفته بودی فهمیدم. اکنون به‌حسین پیشنهاد کن که او و همهٔ یارانش با یزید بیعت کنند و چون بیعت کردند تصمیم خواهم گرفت، والسلام.»

چون این پاسخ رسید عمربن سعد گفت: می‌ترسیدم که عبیدالله‌بن زیاد صلح و سلامت را نپذیرد. در پی این پاسخ، نامهٔ دیگری از ابن‌زیاد برای عمربن سعد رسید که میان حسین و یارانش و آب مانع‌شو ونباید قطره‌یی آب بنوشند، همانگونه که این کار نسبت به‌پرهیزگار پاکیزه عثمان‌بن عفان شد!.

عمربن سعد هماندم عمروبن حجاج را همراه پانصد سوار فرستاد که کنار رود و محل برداشتن آب فرود آیند و آنان چنان کردند ومانع آن شدند که امام حسین و یارانش حتی یك قطره آب بردارند و این سه روز پیش از شهادت امام حسین(ع)

بود. عبدالرحمن‌بن حصین ازدی[۱] که از قبیلهٔ بجیله شمرده‌می‌شد با صدای بلند گفت: ای حسین! آیا این آب را می‌بینی که چون دل آسمان صاف است؟ به‌خدا سوگند قطره‌یی از آن نخواهید نوشید تا همگان از تشنگی بمیرید. امام حسین(ع) عرضه داشت: پروردگارا! او را تشنه بکش و هرگز او را میامرز.

حمیدبن مسلم می‌گوید: به‌خدا سوگند پس از واقعهٔ عاشورا که عبدالرحمن بن حصین بیمار شده‌بود به‌عیادتش رفتم و سوگند به‌خداوندکه خدایی جز او نیست خودم دیدم چندان آب می‌خوردکه بیرون از اندازه بود و بلافاصله برمی‌گرداند و فریاد می‌کشید: تشنه‌ام تشنه. باز به‌او آب می‌دادند و برمی‌گرداند و همچنان از تشنگی می‌سوخت و همچنین بود تا جان از تنش بیرون شد.

و چون امام حسین(ع) آمدن لشکریان را با عمربن سعد و اردو زدن آنان را در نینوی و رسیدن نیروهای امدادی را برای جنگ با خود دید، به عمربن سعد پیام فرستادکه می‌خواهم ترا ببینم. آن دو در شب با یکدیگر ملاقات‌کردند و مدتی طولانی پوشیده سخن‌گفتند و سپس هریك به‌جای خود برگشتند و عمربن سعد به عبیداللهٔبن زیاد چنین نوشت:

«اما بعد، همانا خداوند متعال آتش را خاموش فرمود و اتفاق‌کلمه و اصلاح امر امت را پدیدآورد. حسین با من عهدکردکه یا برگردد به‌همانجا که از آنجا آمده است، یا به‌یکی ازمرزهای سرزمینهای اسلامی برود و چون فرد دیگری ازمسلمانان باشد. هرچه برای ایشان است برای او هم باشد و هرچه بر عهدهٔ ایشان است بر عهدهٔ او هم باشد. یا آنکه خود پیش امیرالمومنین یزید! برود و دست در دست او نهد و ببیند میان او و یزید چگونه اتفاق می‌شود و در این‌کار خشنودی خداوند و صلاح امت است.»[۲] و چون این نامه را عبیداللهٔبن زیاد خواند گفت: این نامهٔ مرد

---

۱. نام این شخص در ارشاد مفید (ص۲۱۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران) عبدالله و در صفحهٔ ۳۰۰۶ ترجمهٔ تاریخ طبری مرحوم ابوالقاسم پاینده هم عبدالله یا عبیدالله است. م.

۲. چنین به‌نظر می‌رسدکه عمربن سعد مطالب این نامه را از پیش خود و برای اصلاح‌کار نوشته است، زیرا طبری در تاریخ طبری، ص ۳۰۰۸، ترجمهٔ پاینده، و نویری در نهایةالارب، ص۱۷۲، ترجمهٔ ج۷ به‌قلم این بنده، به‌شدت این موضوع را ردکرده‌اند و نوشته‌اند حضرت امام حسین(ع) هرگز پیشنهاد دست در دست یزید نهادن نفرموده است. برای اطلاع بیشتر به‌آن دوکتاب مراجعه شود و عجیب است از بزرگ مردی چون شیخ مفیدکه این نکته را تذکر نداده‌است. م.

خیرخواهی است که بر قوم خود مهربان است.[۱]

ابن‌زیاد همراه شمربن ذی‌الجوشن برای عمربن سعد نامه نوشت که به‌حسین و یارانش پیشنهاد کن تسلیم بدون قید و شرط به‌حکم من شوند. اگر پذیرفتند، آنان را سالم پیش من بفرست و اگر نپذیرفتند با آنان جنگ کن. به‌شمر هم گفت: اگر عمربن سعد چنین کرد از او اطاعت کن و سخن او را بشنو و اگر از جنگ با ایشان خودداری کرد، تو فرماندهٔ سپاه خواهی بود. گردن عمربن سعد را بزن و سرش را پیش من بفرست. در نامه‌یی که برای عمربن سعد نوشته بود این مطالب را هم گنجانیده بود که من ترا پیش حسین نفرستاده‌ام که از جنگ با او خودداری و امروز و فردا کنی، یا برای او آرزوی سلامت و زنده ماندن داشته‌باشی یا آنکه از سوی او برای من عذر و بهانه بیاوری و برای او شفاعت کنی. دقت کن اگر حسین و یارانش به‌فرمان من تن دادند و تسلیم شدند آنان را سالم پیش من فرست و اگر نپذیرفتند به‌آنان بتاز و همه را بکش و ایشان را پاره پاره کن که سزاوارند و چون حسین کشته شد بر پشت و سینه‌اش اسب بتاز که او سرکش و ستمگر است. اگر فرمان ما را اجرا کردی به‌تو پاداش شنوندهٔ مطیع خواهیم داد و اگر نمی‌پذیری از کار و سپاه ما کناره بگیر و سپاه را به‌شمربن ذی‌الجوشن بسپر که ما فرمان خود را چنین صادر کرده‌ایم.

شمر این نامه را برای عمربن سعد آورد که چون خواند، بانگ برداشت که ای سواران خدا سوارشوید! و شما را به‌بهشت مژده باد. سوار شدند و پس از نماز عصر بود و به‌سوی خیمه‌های امام حسین آمدند. در این حال امام حسین(ع) جلو خیمهٔ خود درحالی که شمشیرش را بر زانو داشت نشسته بود و سر بر زانوی نهاده بود و لحظه‌یی آن حضرت را خواب در ربود. خواهرش هیاهوی لشکر را شنید و گفت: ای برادر! آیا هیاهو را نمی‌شنوی؟ امام حسین(ع) سربرداشت و فرمود: هم اکنون در خواب رسول خدا را دیدم که به‌من فرمودند تو پیش ما خواهی آمد. خواهر بر چهرهٔ خود زد و بانگ برداشت که ای وای. امام حسین(ع) فرمود: خواهرکم! آرام‌باش. خدایت رحمت کناد، بر تو وایی نخواهدبود.[۲]

---

۱ و ۲. در اینجا در ارشاد مفید، ص ۲۱۲ و در ترجمهٔ تاریخ طبری، ص ۳۰۰۹ و ترجمهٔ نهایة‌الارب، ص ۱۶۴، ج ۷، آمده‌است که شمر به ابن‌زیاد پیشنهاد کرد که نباید به این سخنان گوش داد. برای اطلاع بیشتر بدآن کتابها مراجعه شود. نمی‌دانم آیا فتال←

امام حسين(ع) به‌برادر خود عباس گفتند: جانم فدايت، برخيز برو و به ايشان بگو چه پيش‌آمده‌است... عباس همراه حدود بيست سوار از جمله زهير و حبيب‌بن مظاهر رفت و پرسيد...

در اين هنگام فرستادهٔ عمربن سعدآمد و گفت: ما تا فردا صبح زود به‌شما مهلت مى‌دهيم اگر تسليم شديد شما را پيش امير خود عبيداللّه‌بن زياد مى‌بريم و اگر نپذيرفتيد دست از شما برنمى‌داريم و برگشت.

امام حسين(ع) نزديك غروب ياران خويش را جمع كرد. امام زين‌العابدين مى‌فرمايد: من با آنكه بيمار بودم، نزديك رفتم كه سخنان پدرم را با ايشان بشنوم و شنيدم كه چنين فرمود:

بهترين ستايشها را به‌پيشگاه خداوند عرضه مى‌دارم و در سختى و راحتى او را مى‌ستايم. پروردگارا! من ترا سپاس مى‌گويم كه ما را با پيامبرى‌گرامى داشتى و قرآن به‌ما آموختى و ما را در دين فقيه قرار دادى و براى ما چشم و گوش (بينش و شنوايى) و دل قرار دادى. پروردگارا ما را در زمرهٔ سپاسگزاران قرار بده. اما بعد، همانا كه من ياران و اهل بيتى نيكوكارتر و پيوسته‌تر از ياران و اهل بيت خودم سراغ ندارم. خدايتان از سوى من بهترين پاداش را عنايت فرمايد. همانا من خيال نمى‌كنم براى ما پيروزى در جنگ با اين قوم باشد و همانا به‌شما اجازه دادم كه همه‌تان برويد و به‌راستى از من حلال خواهيدبود و هيچ چيز دربارهٔ من برعهدهٔ شما نخواهدبود. اين شب كه شما را فراگرفته‌است آنرا براى خود شترى راهوار بگيريد. برادران و برادرزادگان و دو پسر عبداللّه‌بن جعفر گفتند: چرا اين كار را بكنيم؟ براى اينكه پس از تو زنده بمانيم! خداوندآن روز را براى ما هرگز نياورد. اين سخن را نخست عباس(رض) گفت و سپس همگان همچنان‌گفتند. در اين هنگام امام حسين(ع) به‌فرزندان عقيل فرمود: كشته‌شدن مسلم براى شما كافى است. شما برويد و به‌شما اجازه دادم. گفتند: سبحان‌اللّه به‌مردم چه بگوييم؟ بگوييم شيخ و سرور خود و پسر عموهاى خود را كه بهترين پسر عموها بودند رها كرديم و همراه آنان هيچ نيزه و شمشيرى نزديم و ندانستيم چه بر سرشان‌آمد؟ نه به‌خدا سوگند كه

→ شخصاً اينگونه حذف و تلخيص كرده‌است يا كاتبان نسخه‌ها؟ و توجه امام حسين(ع) به برادر گراميش عباس(ع) و گفتگوى ايشان با سپاه و تاريخ آن روز را كه عصر پنجشنبه نهم محرم بوده‌است نيز حذف كرده‌است، يا حذف شده‌است؟ م.

چنین نمی‌کنیم، بلکه جانهای خود و خاندان و اموال خود را فدای تو می‌کنیم و همراه تو جنگ می‌کنیم و امیدواریم به‌همانجا درآییم که تو درخواهی‌آمد وخداوند زندگی پس از ترا زشت دارد.

آنگاه مسلم‌بن عوسجه برخاست وگفت: به‌خدا سوگند اگر بدانم که‌کشته می‌شوم و سپس زنده می‌شوم و سپس مرا می‌سوزانند و باز زنده می‌شوم و این کار هفتاد مرتبه تکرار می‌شود، دست از تو برنمی‌دارم تا در دفاع از تو جان‌بازی‌کنم و چرا این کار را نکنم که فقط یك بار کشته‌شدن است و پس ازآن کرامتی جاودانه خواهدبود که هیچگاه سپری نمی‌شود.

آنگاه زهیربن قین برخاست وگفت: به‌خدا سوگند دوست می‌دارم کشته شوم و زنده شوم و بازکشته شوم و این کار هزار بار صورت‌گیرد، تا بتوانم با جان خود از جان تو و جان این جوانان خاندانت دفاع کنم.

همهٔ یاران امام حسین(ع) هر یك همینگونه سخن گفتند وآن حضرت برای ایشان دعای خیر و پاداش نیکو مسألت فرمود و به‌خیمهٔ خویش بازگشت.

علی‌بن حسین(ع) همچنین می‌فرماید: شامگاهی که پدرم فردای‌آن شهید شد، نشسته بودم و عمه‌ام زینب برای پرستاری از من پیش من بود. پدرم به‌خیمهٔ خویش رفت و فلان‌آزادکردهٔ ابوذر[1] هم حضور پدرم بود و شمشیر خود را اصلاح می‌کرد و پدرم این ابیات را می‌خواند:

«اف بر توباد ای روزگارکه چه دوست بدی هستی. چه بسیار در صبحگاهان و شامگاهان یاران و دنیاجویان را کشته‌ای و روزگار عوض نمی‌پذیرد. کار به‌دست خدای جلیل است و هر زنده‌ای سرانجام راه مرا خواهد پیمود.»

این ابیات را پدرم دو یا سه‌بار تکرارکرد و دانستم و فهمیدم که چه اراده فرموده‌است. عقده گلویم را فشرد و از ترکیدن عقدهٔ خود جلوگیری و سکوت کردم و دانستم که بلا نازل شده‌است.[2]

---

۱. نام این آزادکردهٔ ابوذر(رض) در ارشاد مفید، به‌صورت جوین ضبط شده‌است. در ترجمهٔ طبری پاینده به‌صورت (حوی) ـ که ظاهراً غلط چاپی است ـ آمده‌است. بلعمی از او نام نبرده‌است. م.

۲. در اینجا گفتگوی زینب(س) و امام حسین(ع) را حذف کرده‌است و برای اطلاع، به ارشاد، ص ۲۱۵، و ترجمهٔ نهایة‌الارب، ص ۱۷۴، ج ۷ مراجعه شود. م.

ضحاك‌بن عبدالله می‌گوید: گروهی از سواران ابن‌سعد که پاسداری می‌دادند از کنار ما گذشتند و امام حسین(ع) این آیه را (آیهٔ ۱۷۸ سورهٔ سوم) تلاوت می‌فرمود:

«البته کسانی که کافرند گمان نکنند که مهلت دادن ما ایشان را برای آنان بهتر خواهدبود. بلکه آنان را مهلت می‌دهیم تا بر گناه خویش بیفزایند و برای آنان عذابی سخت خوارکننده خواهدبود. خداوند هرگز مومنان را بر این حال که اکنون هستید وانگذارد تا آنکه به‌آزمایش، بدسرشت را از پاك سرشت مشخص فرماید.»

امام حسین(ع) پس ازگزاردن نماز صبح، اصحاب خود را آرایش نظامی داد و همراه‌آن حضرت سی و دو سوار و چهل پیاده بودند. زهیربن قین را درسمت راست یاران خود و حبیب‌بن مظاهر را سمت چپ قرار داد و پرچم را به‌برادر خویش سپرد و خیمه‌ها را پشت سر خویش قرار دادند و دستور داد مقداری هیمه و نی در خندقی که پشت خیمه‌ها بود بریزند و آتش زنند تا از پشت‌سر موردحمله قرار نگیرند.

عمربن سعد هم که نفرین خدا بر او باد درآن روزکه روز جمعه بود و گفته شده‌است که شنبه بود، یاران خود را آماده ساخت و آرایش نظامی داد و به‌سوی امام حسین(ع) حرکت‌کرد. در این هنگام حر اسب خود را به‌تاخت درآورد و به امام حسین پیوست وگفت: ای پسر پیامبر! فدایت گردم. من همان‌کسی هستم‌که مانع برگشتن شما شدم و شما را در این تنگنا فروآوردم. به‌خدا سوگند اگر می‌دانستم نسبت به شما چنین می کنندکه می‌بینم، هرگز نسبت به شما چنین رفتار نمی‌کردم و اکنون ازآنچه‌کرده‌ام به‌سوی خدا توبه می کنم. آیا راهی برای توبهٔ من می‌بینی؟ امام حسین فرمود: آری، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد.

در این هنگام اسب‌سواری از لشکر عمربن سعدکه به‌ابن ابی‌جویره مزنی معروف بود پیش‌آمد و چون چشمش به‌آتش پشت خیمه‌ها افتادکه شعله می‌کشد دست برهم زد و بانگ برداشت‌که ای حسین و ای یاران حسین! بر شما مژده به آتش بادکه در همین جهان برای رسیدن به‌آن شتاب‌کرده‌اید. امام حسین پرسید: این کیست؟ گفتند: ابن ابی‌جویرهٔ مزنی است. امام حسین(ع) گفت: پروردگارا! در همین جهان مزهٔ آتش را به‌او بچشان. در همین هنگام اسب او رم‌کرد و او را در

همان آتش انداخت.[1]

سپس از لشکر عمربن سعد مردی دیگر به‌نام تمیم‌بن حصین فزاری بیرون آمد و گفت: ای حسین و ای یاران حسین! آیا این آب فرات را می‌بینید که همچون شکم ماهیان می‌درخشد؟ به‌خدا سوگند قطره‌یی از آن نخواهید چشید تا لب تشنه مرگ را بچشید. امام حسین پرسید: این کیست؟ گفتند: تمیم‌بن حصین است. فرمود: این و پدرش اهل آتشند. پروردگارا! او را امروز از تشنگی بکش. چنان گرفتار تشنگی شد که از اسب درافتاد و زیر سم ستوران کشته شد.

سپس مردی دیگر از لشکر عمربن سعد به‌نام محمدبن اشعث‌بن قیس کندی بیرون آمد و گفت: ای حسین، پسر فاطمه! تو از طرف رسول خدا چه حرمتی داری که دیگران ندارند؟ امام حسین(ع) این آیه را تلاوت فرمودند: «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزیده‌است. فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر.» (آیهٔ ۳۳ سورهٔ سوم) و به‌خدا سوگند که محمد(ص) از خاندان ابراهیم است و عترت هدایت‌کننده از خاندان محمدند، و پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: محمدبن اشعث‌بن قیس کندی است. امام حسین(ع) سر بر آسمان برافراشت و گفت: پروردگارا! امروز این مرد را چنان خوار و زبون فرمای که پس از آن هرگز او را عزت نبخشی. کاری برای او پیش‌آمد و از لشکر کرانه گرفت تا خود را بررسی کند و شلوار از پای درآورد. در همین حال خداوند عقربی بر او چیره ساخت که او را گزید و همانـدم درحالی‌که عورتش برهنه و آشکار بود مرد.

تشنگی بر امام حسین و یارانش سخت شد. مردی از شیعیان ایشان به‌نام یزیدبن حصین همدانی گفت: ای پسر رسول خدا! آیا به‌من اجازه می‌فرمایی[2] بروم و با ایشان سخنی بگویم؟ امام اجازه فرمود. او مقابل لشکر ابن‌سعد آمد و گفت: ای مردم! همانا خدای عزوجل محمد(ص) را برحق مژده‌دهنده و بیم‌دهنده و فرا

---

۱. این مطلب و مطالب بعد را از امالی صدوق(رض)، که در مجلس سی‌ام (روز شنبه نهم و یکشنبه دهم محرم سال ۳۶۸) آمده، گرفته است. رك. به: امالی، ص ۱۵۰، چاپ آقای کمره‌یی م.

۲. در برخی از نسخه‌های امالی نام این شخص به‌صورت بریر ثبت شده‌است، ولی در زیارت ناحیهٔ مقدسه به‌صورت یزید آمده‌است. م.

خواننده به‌سوی خداوند به‌فرمان او و چراغ تابان فرستاده‌است و این آب فرات است که سگان و خوکان مردم عراق در آن غوطه می‌خورند و چگونه میان آن و پسر پیامبر مانع شده‌اید؟ گفتند: ای یزید! پرحرفی کردی دست از ما بدار و به‌خدا سوگند حسین باید تشنه بماند، همانگونه که دیگری پیش از او (یعنی عثمان) تشنه ماند.

امام حسین فرمود: ای یزید بنشین. سپس خود درحالی که به‌شمشیر خویش تکیه داده‌بود برخاست و با صدای بلند فرمود: ای مردم! شما را به‌خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که پدربزرگ من رسول خداست؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید پدر من علی‌بن ابی‌طالب است؟ گفتند: آری، به خدا سوگند. فرمود: شما را به‌خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید مادرم فاطمه دختر رسول خداست؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به‌خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید مادر بزرگ من خدیجه دختر خویلد است و نخستین بانویی است که از این امت مسلمان شده‌است؟ گفتند: آری. فرمود: آیا می‌دانید حمزهٔ سیدالشهدا، عموی پیامبر، عموی پدر من است؟ گفتند: به‌خدا سوگند آری. فرمود: آیا می‌دانید جعفر که در بهشت پرواز می کند عموی من است؟ گفتند: به‌خدا سوگند آری. فرمود: آیا می‌دانید که این شمشیر که بر دوش من است شمشیر رسول خدا واین عمامه که برسر من پیچیده است عمامهٔ رسول خداست؟ گفتند: به‌خدا سوگند می‌دانیم. فرمود: شما را به‌خدا سوگند: آیا می‌دانید علی نخستین مسلمان و دانشمندتر ایشان و از همگان بردبارتر و ولی هر زن و مرد مومن است؟ گفتند: به‌خدا سوگند می‌دانیم. فرمود: پس در اینصورت چرا ریختن خون مرا روا می‌دانید؟ و پدرم فردای قیامت بر سرحوض ایستاده‌است و مردانی (مردمی) را از آن کنار می‌زند، همچنان که شتران بیگانه را از آب می‌رانند، و لوای حمد هم روز قیامت به‌دست پدربزرگ من است؟ گفتند: همهٔ این مطالب را می‌دانیم. در عین‌حال دست از تو برنمی‌داریم تا تشنه بمیری. در این هنگام، امام حسین(ع) که پنجاه‌وهفت ساله بود دست به‌ریش خود گرفت و فرمود: خشم خداوند هنگامی بر یهود شدت پیدا کرد که گفتند عزیر پسر خداست و خشم خداوند هنگامی بر مسیحیان شدت پیدا کرد که گفتند مسیح پسر خداست و خشم خداوند هنگامی بر زرتشتیان شدت پیدا کرد که به‌جای خداوند آتش را پرستش کردند. و خشم خداوند بر هر قومی که پیامبرخود را کشته‌اند شدت پیدا کرده‌است

و خشم خداوند بر این گروه هم که می‌خواهند پسر پیامبر خـویش را بکشند شدت پیدا خواهد کرد.

در این هنگام حربن یزید ریاحی گفت: ای پسر رسول خدا! اجازه می‌فرمایی که از طرف شما جنگ و دفاع کنم؟ فرمود: آری. حـر به‌میدان آمد و ایـن رجز را می‌خواند:

«بـا شمشیر چنان برگـردنهای شما می‌زنـم و از سوی بهتریـن کسی که در سرزمین خیف (عراق) آمده‌است».

حر هیجده مرد از ایشان را کشت و سپس خود کشته شد. امام حسین درحالی خود را به‌بالین او رساند که هنوز از زخمش خون بیرون می‌جهید و فرمود: بـه بـه ای حر! تو همانطور که مادرت نامگذاری کرده‌است در دنیا و آخرت آزاده‌ای و این دو بیت را خواند:

«این حرقبیلهٔ ریاح چه نیکو حری است و به‌هنگام نیزه‌زدن و نیزه‌خوردن هم آزاده است. این حرهنگامی که بانگ برداشت یا حسین، چه نیکوست وصبحگاهان جان خود را فدا کرد.»

پس از حر، زهیربن قین بجلی به‌میدان رفت و خطاب به‌امام حسین این بیت را خواند:

«امروز پیامبر را که پدربزرگ تـو است و حسن و علـی‌مرتضی را ملاقـات می‌کنیم». نوزده تن از ایشان را کشت و این رجز را می‌خواند:

«من زهیرم و من پسر قین هستم و با شمشیر شما را از حسین دور می‌کنم.» و درافتاد و شهید شد. پس از اوحبیب‌بن مظاهراسدی به‌میدان رفت و چنین می‌گفت:

«من حبیبم و پدرم مظاهر است. بدون تردید ما از شما پاك‌تر و پاکیزه‌تریم و بهترین مردم را که از او نام برده‌می‌شود، یاری می‌دهیم.»

حبیب سی‌ویك مرد ازایشان را کشت وسپس شهید شد و پس از اوعبدالله‌بن ابی‌عروهٔ غفاری به‌میدان رفت و چنین می‌گفت:

«بنی‌غفار به‌راستی می‌دانند که من در زمرهٔ انتقام‌جویان بـا شمشیر تیز مشرفی و نیزهٔ تیز دفـاع می‌کنم.» بیست تـن از ایشان را کشت و شهید شد، رحمت خـدا بر او باد.

پس از او بریربن خضیر همدانی که بهترین قاری عصر خـویش بود به‌میدان

رفت و چنین می‌گفت:

«من بریرم و پدرم خضیر است و در کسی که خیر و نیکی نباشد هیچ چیز و بهره‌یی نیست». سی مرد از ایشان را کشت و کشته شد، رضوان خدا بر او باد.

پس از او مالک‌بن انس کاهلی[1] به‌میدان رفت و چنین می‌گفت:

«باید افراد قبیله‌های کاهل و دودان و خندف و قیس‌عیلان بدانند که قوم من درهم شکنندهٔ هماوردانند. شما هم چون شیران ژیان باشید. آل علی شیعهٔ خدای رحمانند و خاندان حرب شیعهٔ شیطانند.»

او هم هیجده تن از ایشان را کشت و سپس کشته شد، رحمت خدا بر او باد.

پس از او زیادبن مهاصر یا مصاهر کندی به‌میدان رفت و بر ایشان حمله کرد و چنین می‌گفت:

«من زیادم و پدرم مصاهر است. از شیر بیشه شجاعترم. پروردگارا! من یاور حسینم و از ابن‌سعد روی‌گردانم و رها کننده.»[2]

نه تن از ایشان را کشت و سپس کشته شد، رضوان خدا بر او باد.

پس از او وهب‌بن وهب که مسیحی مسلمان شده به‌دست حسین(ع) بود و همراه مادرش در التزام ایشان به‌کربلا آمده‌بود به‌میدان رفت. او سوار بر اسبی شد و چوب خیمه را هم به‌دست گرفت و جنگ کرد و هفت یا هشت تن از آن قوم را کشت و سپس اسیر شد. عمربن سعد که نفرین خدا بر او بادآمد و دستور داد سرش را بریدند و سر بریده را به‌لشکرگاه امام حسین(ع) پرت کردند. در این هنگام مادرش شمشیر او را گرفت و به‌سوی میدان رفت. امام حسین به‌او فرمودند: ای مادر وهب! بنشین که خداوند جهاد را از زنان برداشته است. همانا که تو و پسرت در بهشت همراه پدربزرگم محمد(ص) خواهیدبود.

سپس هلال‌بن حجاج[3] به‌میدان رفت و اینچنین می‌خواند:

---

۱. نام این بزرگوار در زیارت ناحیهٔ مقدسه که در صفحهٔ ۷۱ جلد ۴۵ چاپ جدید بحارالانوار نقل شده‌است «انس‌بن‌کاهل اسدی» است. م.

۲. این نام هم در بحار، ص ۷۲، ج ۴۵، زیادبن مهاصر کندی ثبت است. م.

۳. این نام هم در زیارت مذکوردربحار، ص ۷۱، ج ۴۵، به‌صورت نافع‌بن هلال‌بن نافع بجلی است و در پاورقی به‌نقل از طبری، ص ۲۵۳، ج ۶، و کامل ابن‌اثیر، ص ۲۹ ج ۴، و البدایه، ص ۱۸۴، ج ۸، لقب اورا به‌جملی تصحیح کرده‌اند. با اینکه قتال این←

«با تیرهایی که دنبال آن نشان‌دار است تیر می‌اندازم و برای نفس، ترسیدن سودی ندارد.»

سیزده تن از ایشان کشت و کشته شد، رحمت خدا بر او باد. پس از او عبدالله پسر مسلم‌بن عقیل به‌میدان رفت و چنین می‌گفت:

«سوگند خورده‌ام که کشته نشوم مگر آزاده، هرچند مرگ را چیز سختی یافتم؛ و دوست نمی‌دارم مرا ترسو بگویند که ترسو کسی است که سرپیچی از نبرد کند و بگریزد.»

سه تن از ایشان را کشت و خود کشته شد، رحمت خدا بر او باد.

پس از او علی‌بن حسین(ع) (یعنی حضرت علی‌اکبر) به‌میدان رفت. در این حال از دیدگان امام حسین اشک فروریخت و عرضه داشت: پروردگارا! خود بر ایشان گواه‌باش. همانا نوهٔ پیامبرت و شبیه‌ترین افراد به‌او از لحاظ چهره و اخلاق به‌میدان رفت. علی(ع) چنین رجز می‌خواند:

«من علی پسر حسین پسر علیم. سوگند به‌خانهٔ خدا، که ما به‌پیامبر سزاوارتریم. آیا نمی‌بینید چگونه از پدرم حمایت می‌کنم؟»

ده تن از ایشان را کشت و به‌سوی پدر برگشت و گفت پدرجان تشنه‌ام. امام حسین فرمود: پسرم! شکیبا باش. پدربزرگت ترا با جام لبالب سیراب خواهد کرد. بازگشت و به‌جنگ ادامه داد تا چهل‌وچهار تن از ایشان را کشت و سپس خود شهید شد. درودهای خداوند بر او و برپدرش باد. پس از اوقاسم پسر امام حسن(ع) به‌میدان رفت و چنین گفت:

«ای نفس من! بی‌تابی مکن که همگان نابود شونده‌اند. امروز به‌مقامهای بلند بهشت خواهی رسید.» سه تن از ایشان را کشت و از اسب فروافتاد.

آنگاه امام حسین(ع) جلو خیمه به‌زمین نشست. پسرك کوچك آن حضرت را که نامش عبدالله و طفل شیرخوار بودآوردند. او را در دامن خود نشاند. مردی از بنی‌اسد تیری به‌گلوی طفل زد و امام حسین(ع) خون کودك را در دست خود گرفت

← اسامی را عینا از امالی صدوق (صفحات ۱۵۹ تا ۱۶۲ همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی) گرفته‌است ولی این اختلافات اندك دیده‌می‌شود و باید به‌کتابهای دیگر هم مراجعه شود. م.

و بر زمین ریخت.[۱]

در این هنگام لشکر به‌امام حسین(ع) حمله کردند و او را به‌جایگاه خیمه‌ها برگرداندند و تشنگی بر آن حضرت بسیار سخت شد و به‌سوی شریعه و آبشخور فرات روی آورد. سواران عمربن سعد که نفرین خدا برایشان باد جلوگیری کردند و میان ایشان مردی از بنی‌دارم بود و به‌آنان گفت: ای وای بر شما میان او و آب را بگیرید و مگذارید به‌فرات دست یابد. امام حسین(ع) فرمود: پروردگارا! او را تشنه بدار. آن مرد دارمی خشمگین شد و تیری به‌سوی امام حسین انداخت که در گلوی ایشان نشست. امام تیر را بیرون کشید و دست خود را زیر گلوی خویش گرفت که هر دو کف دستش آکنده ازخون شد و آنرا به‌اطراف پاشاند. و چون امام حسین از سوی شریعهٔ فرات به‌سوی خیمه‌های خویش بازگشت، شمر همراه جماعتی او را احاطه کردند. مردی به‌نام مالك‌بن یسر کندی[۲] پیشی گرفت و ضمن دشنام‌دادن به‌آن حضرت با شمشیر ضربتی بر سر ایشان زد. بر سر امام حسین شبکلاهی بود که آنرا درید و پر خون شد و امام فرمود: هرگز نتوانی با دست راست خود چیزی بخوری و بیاشامی و خدایت با ستمگران محشور فرماید.

امام حسین(ع) آن شبکلاه را دور افکند. پارچه‌یی خواست و بر سر خویش محکم بست و شب کلاهی دیگر خواست و بر سر گذاشت و سپس عمامه روی آن بست و به‌سمت چپ و راست خویش نگریست و چون هیچکس را ندید، سر بر آسمان بلندکرد و عرضه داشت: پروردگارا! می‌بینی نسبت به‌پسر پیامبرت چگونه رفتار می‌شود و این بنی کلاب آب فرات را بر او بسته‌اند.

حمیدبن مسلم می‌گوید: به‌خدا سوگند هرگز کسی را چون حسین ندیده‌ام که در احاطهٔ این همه لشکر باشد و تمام فرزندان و افراد خانواده‌اش کشته شده‌باشند و

---

۱. نمی‌دانم چگونه موضوع جان‌بازی حضرت ابوالفضل و برادران بزرگوارش در این مقتل نیامده‌است. با آنکه عبارات بعدی عیناً عبارات مفید در ارشاد است و در آن آمده‌است که در همین حال عباس(ع) هم دوش بدوش برادر مشغول جنگ بوده‌است و خیال می‌کنم این نسخه‌های چاپ شدهٔ روضة‌الواعظین افتادگیهایی دارد لطفاً بصفحات ۲۲۳ تا ۲۲۵ ارشاد، چاپ ۱۳۷۷ قمری تهران مراجعه شود. م.

۱. در متن کتاب (مالک‌بن انس) است و چون موضوع را عیناً از ارشاد مفید برداشته است برطبق آن اصلاح شد. م.

یارانش همگی از پای در آمده‌باشند و اینگونه استوار و پر جرأت باشد و این‌اندازه استوار دل باشد. مردان بر او حمله می‌کردند و او با شمشیر خود از چپ و راست به‌ایشان حمله می‌کرد و چنان‌آنان را از هم می‌پاشاند که گویی شیر به‌گلهٔ بزها حمله می‌کند. چون شمربن ذی‌الجوشن چنین دید، سواران را فراخواند و پشت‌سر پیادگان قرار داد و به‌تیراندازان دستور داد امام حسین(ع) را تیرباران کنند و آنان چندان تیر به‌آن حضرت زدند که چون خارپشتی شد. شمر به‌سواران و پیادگان بانگ زد که مادران شما بر شما بگریند، منتظر چه هستید و از هر سو حمله‌آوردند. ذرعةبن شریك ضربهٔ سختی بر شانهٔ چپ امام حسین(ع) زدکه آنرا قطع کرد. دیگری ضربه‌یی به دوش او زد و امام(ع) سرش خمیده‌شد و سنان‌بن انس نخعی با نیزه چنان ضربتی زدکه از اسب بر زمین افتاد. خولی‌بن یزید اصبحی بر دیگران پیشی گرفت و از اسب خود پیاده شد تا سر امام حسین(ع) را از تن جدا کند. دستش شروع به‌لرزیدن کرد. شمر به‌او گفت: خدا بازویت را بشکند. چرا می‌لرزی؟ و خود پیاده شد و سر آن حضرت را برید و به‌خولی داد و گفت: پیش امیر لشکر عمربن سعد ببر. سپس به‌بیرون کشیدن جامه‌های امام پرداختند، و عمربن سعد آمد و زنان بر سر او فریاد زدند و گریستند و عمر به‌یاران خود گفت: هیچکس از شما به‌خیمهٔ زنان وارد نشود و متعرض این پسر بیمار (علی‌بن حسین) نشوید. زنان از عمربن سعد خواستند چادرها و جامه‌های ایشان را که به‌غارت برده‌اند بازدهند تا بتوانند خود را بپوشند و او گفت هرکس چیزی از کالاهای ایشان را برداشته است باز دهد و به‌خدا سوگند هیچکس هیچ چیزی پس نداد.

عمربن سعدکه خدایش نفرین کناد گفت: چه‌کسانی آماده‌اند اسب بر بدن حسین بتازند؟ ده تن از آنان آماده شدند و اسبهای خود را بر بدن امام تاختند و پشت آن حضرت را زیر سم ستوران کوبیدند. در این هنگام اسب امام حسین(ع) آمد و یال و پیشانی خود را به‌خون امام(ع) آغشته کرد و درحالی‌که شیهه می‌کشید به‌سوی خیام حرم شروع به‌دویدن کرد. دختران پیامبر که سلام و درود خدا برایشان باد چون شیههٔ اسب را شنیدند شتابان از خیمه‌ها بیرون دویدند. ناگاه اسب بدون سوار را دیدند و دانستند که حسین(ع) کشته شده‌است. در این هنگام ام‌کلثوم دست بر سر نهاد و مویه‌آغاز کرد و می‌گفت: ای وای یا رسول‌الله! این حسین است که در صحرا فتاده است و عمامه و ردایش را در ربوده‌اند.

امام باقر(ع) فرموده‌است: پس از شهادت امام حسین(ع) بر پیکر پاکش نشان سیصدوبیست و چند ضربهٔ شمشیر و نیزه و تیر یافتند و همهٔ این ضربه‌ها در بخش قدامی بدن بود که آن حضرت پشت به‌جنگ نکرده‌بود.[۱]

عمربن سعد سر امام حسین(ع) را پیش ابن زیاد فرستاد که لعنتهای خدا بر ایشان باد، و آن سر را سنان‌بن انس پیش ابن‌زیاد آورد و این ابیات را می‌خواند:

«رکابم را آکنده از سیم و زر کن که من پادشاه پرده‌دار را کشته‌ام. کسی را کشته‌ام که پدر و مادرش از همهٔ بهترند و هرگاه مردم به‌نسبت خود ببالند، او از همه والاگهرتر است.»

ابن زیاد گفت: خاك برسرت. اگر می‌دانستی که او از لحاظ پدر و مادر از همگان بهتر است چرا او را کشتی؟ و دستور داد گردنش را زدند.[۲]

ابن‌زیاد به‌ام‌کلثوم گفت: سپاس خداوندی را که مردان شما را کشت. رفتار خداوند را با خودتان چگونه دیدی؟ آن بانوی بزرگوار که درود خدا بر او باد گفت: ای پسر زیاد! اگر چشم تو به‌کشتن حسین(ع) روشن شد، ولی چه بسیار که چشم پدربزرگش به‌دیدن او روشن می‌شد و او را می‌بوسید و لبانش را می‌مکید و او را بر دوش خود می‌نهاد. ای پسر زیاد! تو باید برای فردای قیامت پاسخی فراهم آوری که پیامبر دشمن تو خواهدبود.

پرده‌دار عبیدالله‌بن زیاد که خداوند همه‌شان را لعنت کند چنین می‌گوید که چون سر امام حسین(ع) را آوردند، ابن‌زیاد دستور داد در طشتی زرین پیش او نهند و با چوبدستی که در دست داشت شروع به‌زدن بر دندانهای پیشین آن حضرت کرد و می‌گفت: ای اباعبدالله! چه زود پیری به‌سراغ تو آمده و موهایت سپید شده است. مردی از آن میان گفت: بس کن که من خودم رسول خدا(ص) را دیدم که همین‌جا را که تو چوب می‌زنی می‌بوسید و می‌مکید.[۳] ابن‌زیاد گفت: امروز

---

۱. این روایت در امالی صدوق، ص ۱۶۴، چاپ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

۲. در صفحهٔ ۳۰۶۳ ترجمهٔ تاریخ طبری مرحوم ابوالقاسم پاینده آمده‌است که سنان عقلش خللی داشت این دو شعر را پیش عمربن سعد خواند که او را با چوبدستی زد و گفت: ای دیوانه! اگر ابن‌زیاد بشنود گردنت را خواهدزد. م.

۳. به‌نقل شیخ مفید در ارشاد، ص ۲۲۸، اعتراض کننده زیدبن ارقم، صحابی پیامبر(ص) بوده‌است. فتال این روایت را از امالی صدوق، ص ۱۶۵، چاپ آقای کمره‌یی، برداشته است که در آن به‌همین صورت است و از زید نام برده نشده‌است. م.

در مقابل جنگ بدر. آنگاه دستور داد زین‌العابدین علی‌بن حسین را غـل و زنجیر کردند و با زنان و کودکان اسیر به‌زندان بردند. من‌هم با آنان بودم. از هیچ کوچه‌یی نمی‌گذشتیم مگر اینکه آکنده از زن و مرد بود و بر سر و چهرهٔ خود می‌زدند و می‌گریستند. آنان زندانی شدند و بر ایشان سخت گرفت. بار دیگر ابن‌زیادآنـان را به مجلس خودآورد و سر مطهر را هم‌آوردند. زینب(ع) هم میان اسیران بود. ابن‌زیاد گفت: سپاس خداوندی را که رسوایتان‌کرد و شما را کشت و سخنان شما را دروغ درآورد. زینب که درود خدا بر او باد فرمود: سپاس خداوندی را که مـا را به‌وجود محمد(ص) گرامی داشت و ما را پاك گردانید پاك گردانیدنی. همانـا خـداوند تبهکار را رسوا و گنهکار را تکذیب می‌فرماید. ابن‌زیاد گفت: کردار خدا را با خـودتان که اهل بیت هستید چگونه دیدی؟ فرمود: کشته شدن برایشان نوشته و مقرر شده‌بـود و به‌سوی آرامگاههای خویش شتافتند و بـه‌زودی خـداوند میان تـو و ایشان جمـع خواهدکرد و در محضر خداوند محاکمه خواهیدشد.

ابن‌زیادکه خدایش لعنت کناد خشمگین شد و قصد آزار آن حضرت را کرد. عمروبن حریث او را آرام‌کرد. زینب(ع) فرمود: ای ابـن‌زیـاد! آنچه نسبت به‌مـا انجام دادی برای تو بس است. همانا مردان مـا را کشتی و ریشهٔ مـا را بریـدی و حرمت ما را شکستی و زنان و کودکان ما را اسیر کردی و اگر این‌کارها برای انتقام‌کشی بود، همانا انتقام‌کشیدی. ابن‌زیاد فرمان داد ایشان را به‌زندان بـرگردانند و به اطراف مژده‌رسانهایی فرستادکه به‌مردم‌کشته شدن حسین(ع) را اطـلاع دهند و پس از آن دستور داد اسیران را همراه سر مطهر امام حسین(ع) به‌شام گسیل دارند.

پرده‌دار ابن‌زیاد می‌گوید: جماعتی ازکسانی‌که بـا ایشان به‌شام رفته بودنـد، برای من نقل‌کردندکه‌آنان شبها تا صبح آوای نوحه‌گری جن را بـر امام حسین(ع) می‌شنیده‌اند و گفتند: چون وارد دمشق شدیم زنان اسیر را روز با چهرهٔ گشاده وارد دمشق کردند. شامیان سفله و ستمگر می‌گفتند: اسیرانی بهتر از ایشان ندیده‌ایم و از اسیران پرسیدند شماکیستید؟ سکینه دختر امام حسین(ع) گفت: ما اسیران از خاندان محمدیم. آنان را بر پلکان مسجد دمشق‌که محل نگهداشتن اسیران بـود برپا داشتند. علی‌بن حسین(ع) هم‌که نوجوان بود میان اسیران بود. پیری از مـردم شام پیش‌آمد و گفت: خدایرا سپاس‌که شما را کشت و نابـودکرد و شاخ فتنه را قطـع کرد و از هیچ دشنامی فروگذاری نکرد. چـون سخن او تمـام شد، علی‌بـن حسین(ع) از او

پرسید آیا کتاب خدای عزوجل را خوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید «بگو بر این کار از شما پاداشی نمی‌خواهم جز دوستی خویشان»؟ گفت: آری. فرمود: ما همان خویشان پیامبریم. پرسید: آیا این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید «حق خویشاوندان را بپرداز»؟ گفت: آری. فرمود: ما همانان هستیم. سپس فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید: «همانا خداوند اراده فرموده‌است که پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاك کند پاك کردنی»؟[۱] گفت: آری. فرمود: ما همان اهل بیتیم. در این هنگام مرد شامی دست به‌آسمان بلند کرد و سه‌بار گفت: پروردگارا! من به‌پیشگاه تو توبه می‌کنم. خدایا! من از دشمن خاندان محمد و هر کس که آن خاندان را کشته است درپیشگاه تو بیزاری می‌جویم. همانا که قرآن می‌خواندم و پیش از امروز به‌این موضوع آگاه نبودم.

و چون زنان را پیش یزیدبن معاویه بردند، همهٔ زنان خاندان معاویه و یزید شیون برآوردند و سوگواری برپا کردند، و سر امام حسین(ع) را پیش یزید که خدایش لعنت کناد نهادند. سکینه می‌گفته است: به‌خدا سوگند سنگدل‌تر از یزید کسی را ندیده‌ام و هیچ‌کافر و مشرك را بدتر و ستمگرتر از او ندیده‌ام و چون سر را پیش او نهادند شروع به‌نگریستن به‌آن کرد و چنین خواند:

«کاش مشایخ من که در جنگ بدر بودند (کشته شدند)، می‌دیدند که چگونه قبیله خزرج از اینکه شمشیر و نیزه برآنها نهاده شده‌است ناله می‌کنند.

همانا اگر می‌دیدند شاد می‌شدند و از شادی پرواز می‌کردند و هرآینه می‌گفتند: ای یزید دست تو شل مباد.

من پس از این کار که نسبت به‌ایشان انجام دادم برایم مهم نیست که اندوه و غم بر ایشان برسد یا نرسد.

من از فرزندان خندف نیستم اگر از پسران احمد دربارهٔ کارهایی که کرده‌است انتقام نگیرم.

پسران آنانرا که دلاور بودند کشتیم و این به‌عوض جنگ بدر بود و جبران شد.

---

۱. آیات به‌ترتیب: آیهٔ ۲۳ سورهٔ ۴۲ (شوری) و بخشی از آیهٔ ۲۶ سورهٔ ۱۷ (اسری) و آیهٔ ۳۳ سورهٔ ۳۳ (احزاب) است. م.

آری پیر من مرا به‌این‌کار سفارش کرد و من در این کار از آن پیر پیروی کردم.
هاشم با پادشاهی بازی کرد. نه خبری آمده‌است و نه وحی نازل شده‌است.»[1]
آنگاه دستور داد سرمطهر امام حسین(ع) را بر در مسجد دمشق آویختند.

از فاطمه دختر امام حسین(ع)[2] روایت شده‌است که گفته است: هنگامی که ما را برابر یزید نشاندند، نخست بر ما رحمت آورد و مهربانی کرد. ولی مردی سرخ‌رو از مردم شام برخاست و به‌او گفت: این دخترك را به‌من ببخش و مقصود آن مرد من بودم و من دختری خوش رخسار بودم. من لرزیدم و پنداشتم که این کار را خواهد کرد و از ترس به‌دامن خواهرم که از من بزرگتر بود و عاقلتر چسبیدم. خواهرم به‌آن مرد شامی گفت: دروغ می‌گویی و لعنت خدا بر تو باد که این کار را نه تو می‌توانی بخواهی و نه او می‌تواند انجام دهد، مگر اینکه از دین ما بیرون شوی و آیین دیگری بگزینی. یزید خشم گرفت و گفت: به‌خدا سوگند اگر بخواهم این کار را انجام می‌دهم، وانگهی این‌گونه به‌من جواب می‌دهی؟ همانا پدر و برادرت از دین بیرون شدند. خواهرم گفت: به‌دین و آیین پدربزرگ و پدر و برادرم، تو و پدرت و پدربزرگت هدایت شده‌اید. یزید گفت: ای دشمن خدا دروغ می‌گویی. خواهرم گفت: امیری که ستمگرانه دشنام می‌دهد و درپناه قدرت خود چیره می‌شود. گویا یزید که لعنت خدا بر او باد آزرم کرد و خاموش شد. مرد شامی دوباره سخن خود را تکرار کرد. یزید بر او بانگ زد که دورشو خدایت مرگ دهد.

آنگاه یزید دستور داد که زنان را همراه زین‌العابدین(ع) در زندانی بداشتند که آنان را ازسرما و گرما حفظ نمی‌کرد وچنان شد که چهره‌هایشان پوست‌انداخت. تا هنگامی که علی‌بن حسین(ع) همراه با زنان از دمشق بیرون رفتند و سر امام

---

۱. اصل این ابیات از عبدالله‌بن زبعری است که در جنگ احد سروده است و شانزده بیت ازآن درص۱۴۳، ج ۳، سیرهٔ **ابن هشام** چاپ مصر، ۱۳۵۵ قمری آمده‌است وپاسخ پانزده بیتی حسان هم به‌آن همانجا آمده‌است. ظاهراً یزیدستمگر به‌همان بیت «لیت اشیاخی...» تمثل جسته است، چنانکه درامالی صدوق هم (ص۱۶۷، ترجمهٔ آقای کمره‌یی) فقط همان یك بیت آمده‌است. گویا پس ازگزارش واقعهٔ حره هم دو بیت از همان اشعار را خوانده‌است (صفحهٔ ۳۱۲ ترجمهٔ اخبارالطوال، به‌قلم این بنده). در عین حال در برخی از منابع اهل سنت آمده‌است که یزید ابیات بیشتری هم خوانده‌است (صفحهٔ ۲۶۱ تذکرةالخواص، سبط ابن‌الجوزی). م.

۲. در متن کتاب روضهٔ چاپ تهران فاطمه دختر علی(ع) آمده‌است. م.

حسین(ع) به کربلا برگردانده شد، در بیت المقدس هر سنگی را که برمی‌داشتند زیر آن خون تازه بود و مردم خورشید و آفتاب را بر دیوارها سرخ رنگ می‌دیدند، همچون ملافه‌های رنگ شده.[۱]

آنگاه یزید نعمان بن بشیر را خواست و به او گفت آماده شو تا همراه این زنان به مدینه بروی و چون خواست آنان را بفرستد علی بن حسین(ع) را خواست و با ایشان خلوت کرد و گفت: خداوند پسر مرجانه (ابن زیاد) را لعنت کند. به خدا سوگند اگر من خودم عهده‌دار کار پدرت بودم هرچه از من می‌خواست می‌دادمش و با آنچه می‌توانستم مرگ را از او دفع می‌کردم ولی خداوند آنچه را می‌بینی مقدر فرموده بود! اکنون از مدینه برای من نامه بنویس و هر نیازی که داشته باشی گزارش بده. و دستور داد برای ایشان و افراد خاندانشان جامه فراهم شود و فرستاده‌یی پیش نعمان بن بشیر فرستاد و دستور داد ایشان را شبها حرکت دهد و خود پیشاپیش آنان حرکت کند و دور از نظر ایشان هم نباشد و هرگاه آنان جایی فرو می‌آیند او از آنان فاصله بگیرد و یارانش را به اطراف منزل پراکنده سازد و همچون نگهبان رفتار کنند و چندان از آنان فاصله داشته باشد که زنها برای قضای حوایج خود آزاد باشند و به راحتی بتوانند وضو بگیرند، و به فرستاده دستور داد همراه نعمان باشد. نعمان با آنان مدارا و مهربانی می‌کرد تا آنان را به مدینه رساند.

هرگز نوحه‌سرایی و سوگواری‌یی چون سوگواری بنی‌هاشم در خانه‌های خودشان به هنگام رسیدن خبر شهادت حسین(ع) شنیده نشده است.

ام‌لقمان دختر عقیل همینکه خبر شهادت امام حسین(ع) را شنید اندوهگین و پریشان همراه خواهران خود، ام‌هانی و اسماء و رمله و زینب، بیرون آمد و در حالی که بر شهیدان می‌گریست این ابیات را می‌خواند:

«چه خواهید گفت اگر پیامبر(ص) به شما بگوید: پس از رحلت من با آنکه آخرین امتها بودید نسبت به عترت من چگونه رفتار کردید؟ گروهی از ایشان به

---

۱. بدون هیچ تفاوتی در امالی صدوق، ص ۱۶۷، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. برای اطلاع از منابع و کتابهای اهل سنت که در آن موضوع سرخی آفتاب و بودن خون تازه زیر سنگهای بیت المقدس به طرق مختلف آمده است، به صفحات ۲۹۲ تا ۳۰۰، جلد ۳ کتاب فضائل الخمسه من الصحاح الستة علامه سید مرتضی فیروزآبادی مراجعه شود. م.

خون تپیده‌اند و گروهی اسیر. این پاداش خیر خواهیهای من به‌شما نبود که پس از من با خویشاوندان من اینچنین رفتاری کنید.»

و مردم مدینه در دل شب آوایی شنیدند، بدون اینکه شخص او را ببینند که چنین می‌گفت:

«ای کسانی که به‌نادانی (به‌ستم) حسین را کشته‌اید! شما را مژده‌باد به‌عذاب و بدبختی. همهٔ ساکنان آسمان از فرشتگان و پیامبران و گروههای دیگر بر شما نفرین می‌کنند و به‌تحقیق که شما نفرین شده به‌زبان سلیمان و موسی و عیسی هستید.»[1]

ام‌سلمه رضی‌الله عنها گفته است: پیامبر(ص) شبی از خانه بیرون رفتند و مدتی طولانی بیرون بودند و سپس درحالی که ژولیده و خاک‌آلوده بودند برگشتند و چیزی کف دست خود گرفته‌بودند و دست ایشان بسته بود. من گفتم: ای رسول خدا! چرا شما را خاک‌آلوده و ژولیده می‌بینم؟ فرمودند: هم‌اکنون مرا به‌جایی از سرزمین عراق که به‌آن کربلا می‌گویند بردند و آنجا کشتارگاه و محل به‌زمین افتادن پسرم حسین و گروهی دیگر از فرزندان و افراد خانواده‌ام را به‌من نشان دادند و خونهای ایشان را از زمین جمع می‌کردم و هم‌اکنون در دست من است؛ و دست خود را برای من گشودند و به‌من فرمودند: آنرا بگیر و نگهداری کن؛ و من گرفتم و چیزی شبیه خاک سرخ بود. آنرا در شیشه‌یی ریختم و سرش را محکم بستم و نگهداشتم، و هنگامی که امام حسین(ع) از مکه آهنگ عراق فرمود هر صبح و شب آن شیشه را برمی‌داشتم و آنرا می‌بوییدم و به‌آن نگاه می‌کردم و از مصیبتهای او یاد می‌کردم. روز دهم محرم صبح که آن شیشه را بیرون آوردم و به‌آن نگریستم مانند همیشه و به‌حال خود بود. آخر آن روز که دوباره آنرا بیرون آوردم و به‌آن نگریستم، دیدم به‌خون تازه مبدل شده‌است. در خانهٔ خود فریاد برآوردم و گریستم و خشم خود را فروخوردم که مبادا دشمنان ایشان در مدینه آگاه شوند و شروع به سرزنش کنند و همچنان آن روز و آن ساعت را درخاطر داشتم تا آنکه خبر شهادتش رسید و خواب من به‌حقیقت پیوست.[2]

---

۱. این اشعار هم از ارشاد شیخ مفید گرفته شده‌است، ص ۲۳۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران.م .

۲. این موضوع که در ارشاد مفید، ص ۲۳۵ و امالی ابن‌الشیخ و به‌نقل از آن در چاپ جدید بحار، ص ۲۳۰، ج ۴۵، آمده‌است، درکتابهای اهل سنت هم از جمله تهذیب←

امام صادق(ع) فرموده‌است: چون شمشیر به‌امام حسین(ع) زده‌شد وخواستند سر آن حضرت را جدا کنند، سروشی از سوی خداوند متعال از عرش ندا داد که ای امت سرگردان گمراه ستمگر که پس از پیامبر خود چنین شدید! خدای شما را برای عید قربان و عید فطر موفق نگرداناد. آنگاه امام صادق فرمود: ناچار پس از آن موفق نشدند و هرگز موفق نخواهند شد تا هنگامی که انتقام گیرندهٔ خون امام حسین(ع) قیام کند.[1]

پیرمردی از قبیلهٔ بنی‌سلیم نقل می‌کند که به‌سرزمین روم به‌جهاد رفتیم. وارد یکی از معابد ایشان شدیم و دیدیم در آن چنین نوشته شده‌است:

«آیا امتی که حسین(ع) را کشته است روز رستاخیز امید به‌شفاعت جدش دارند؟» پرسیدیم: این نوشته از چه تاریخی در این معبد شما نوشته شده‌است؟ گفتند: سیصدسال پیش از آنکه پیامبر شما مبعوث شود.[2]

امام صادق(ع) فرموده‌است: خداوند عزوجل چهارهزار فرشته که همگی ژولیده و خاک‌آلوده‌اند بر قبر امام حسین گماشته است که تا روز رستاخیز بر او می‌گریند. هرکس درحالی که عارف به‌حق او باشد او را زیارت کند، آنان او را مشایعت می‌کنند تا او را به‌خانه‌اش برسانند و اگر بیمار شود از او عیادت می‌کنند و هر صبح و شام به‌دیدارش می‌روند و اگر بمیرد بر جنازه‌اش حاضر می‌شوند و روز رستاخیز هم برای او آمرزش‌خواهی می‌کنند.[3]

امام موسی‌بن جعفر فرموده‌است: هرکس درحالی که عارف به‌حق امام‌حسین

← التهذیب ابن‌حجر، ص ۳۴۷، ج ۲، و ذخائرالعقبی، ص ۱۴۷ و نهایةالارب نویری، ص ۲۰۷، ج ۷ ترجمه فارسی آن نقل شده‌است. م.

۱. حدیث پنجم مجلس سی‌ویکم امالی صدوق است که در صفحهٔ ۱۶۸ چاپ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

۲. این موضوع درکتابهای مختلف شیعه و سنی نقل شده و دوبیت دیگر هم در پاره‌یی از منابع دنبال این آمده‌است. رك. به: صفحات ۱۸۵، ۲۰۴ و ۳۰۵ جلد ۴۵ بحار و در کتب اهل سنت به‌صفحهٔ ۱۴۵ ذخائرالعقبی، و صفحهٔ ۳۸۸ مناقب ابن‌مغازلی و پاورقی همان صفحه، وعین همین روایت، درمجمع‌الزوائد هیثمی، ص۱۹۹، ج ۹، به‌نقل از معجم طبرانی آمده‌است. م.

۳. برای اطلاع بیشتر از این روایت به کامل‌الزیارات یا به‌صفحات ۲۰۰ و ۲۲۰ جلد ۴۵ بحار چاپ جدید مراجعه فرمایید. م.

باشد مرقدش را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد.

امام باقر(ع) فرموده‌است: به‌شیعیان ما به‌زیارت مرقد امام حسین(ع) فرمان دهید که زیارت او از زیر آوار ماندن و غرق شدن و در آتش سوختن و شکار درندگان شدن آدمی را حفظ می‌کند و همانا زیارت مرقد او بر هر کس که معتقد به‌امامت اوست امری لازم است.

بشیر دهان (روغن‌فروش) می‌گوید: به‌امام صادق(ع) گفتم بسیار اتفاق می‌افتد که نمی‌توانم به‌حج بروم و کنار مرقد امام حسین(ع) می‌مانم. فرمود: ای بشیر! چه نیکو رفتار می‌کنی. هر مومنی که عارف به‌حق امام حسین باشد و در روزی غیر از عید قربان به‌زیارت مرقد او برود خداوند برایش پاداش بیست حج و بیست عمرهٔ پذیرفته و بیست جهاد در التزام پیامبر مرسل یا امام دادگر می‌نویسد، و هر کس روز عید به‌زیارت مرقدش برود برای او پاداش صد حج و صد عمرهٔ پذیرفته و صد جهاد در رکاب پیامبر مرسل یا امام دادگر نوشته می‌شود. من گفتم: پس چه ثوابی برای من خواهدبود اگر در عرفات باشم؟ گوید امام صادق(ع) به‌من چنان نگریست که خشمگین باشد و فرمود: ای بشیر! شخص مومن اگر روز عرفه با آب فرات غسل کند و به‌مرقد مطهرحسین برای زیارت برود به‌هرگام که برمی‌دارد خداوند برای او ثواب یك حج کامل می‌نویسد، و به‌نظرم فرمود: و ثواب یك جهاد.

امام صادق فرموده است: هر کس درحالی که عارف به‌حق امام حسین باشد به‌زیارت آرامگاهش برود، خداوند برای او پاداشی معادل پاداش کسی که هزار بنده آزاد کرده‌باشد می‌نویسد و پاداش کسی که هزار اسب زین ولگام کرده در راه خدا آماده‌سازد؛ و هر کس مرقد او را زیارت کند خداوند در پی بر آوردن حوایج او خواهدبود وامور دنیایی او را هم کفایت می‌کند واین زیارت موجب جلب و کشش روزی برای بنده می‌شود و هرچه در آن راه هزینه کند برای او جبران می‌شود و گناهان پنجاه‌ساله‌اش آمرزیده می‌شود، و چون به‌خانه برگردد بر او گناه و خطایی باقی نمی‌ماند و از صفحهٔ عملش نابود می‌شود، و اگر درآن سفر بمیرد فرشتگان فرومی‌آیند و او را غسل می‌دهند و برای او دری به‌بهشت گشوده می‌شود و روان او به‌بهشت درمی‌آید تا هنگامی که خودش از گور برانگیخته شود، و اگر سالم برگردد روزی او برایش از دری از بهشت می‌رسد و در قبال هر درهمی که هزینه کرده‌باشد برای او ده‌هزار درهم اندوخته می‌شود، و چون محشور شود به‌او می-

گویند: در قبال هر درهم برای تو ده‌هزار درهم نزد خداوند اندوخته است. و همان حضرت فرموده‌است: هیچیك از فرشتگان آسمانها نیست مگر اینکه از خداوند برای زیارت امام حسین(ع) کسب اجازه می‌کنند و همواره گروهی از فرشتگان برای زیارت فرومی‌آیند و گروهی بر می‌شوند.

و فرموده‌است: هرکس مرقد امام حسین را روز عرفه زیارت‌کند، خداوند برای او پاداش یك میلیون حج در رکاب قائم آل محمد و یك میلیون عمره همراه رسول خدا(ص) و آزاد کردن یك میلیون برده و بخشیدن بار یك میلیون اسب را در راه خدا می‌نویسد و او را بندهٔ صدیق خود می‌نامد و می‌گوید به‌وعدهٔ من ایمان آورد و فرشتگان هم می‌گویند فلان‌کس صدیق است و خداوند او را از فراز عرش خویش پاك فرموده‌است و در زمین هم کروب نامیده‌می‌شود.

و هم ایشان فرموده‌است: هرکس شب نیمهٔ شعبان و شب عید فطر و شب عرفه در یك سال امام حسین را زیارت‌کند، خداوند برای او هزار حج و هزار عمرهٔ پذیرفته می‌نویسد و هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت او را برمی‌آورد.

امام حسن عسکری فرموده‌است: پنج چیز از نشانه‌های مومن است. گزاردن پنجاه‌ویك رکعت نماز واجب و نافله و زیارت اربعین و انگشتر در دست راست کردن و پیشانی بر خاك ساییدن و بلند گفتن بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم.[1]

امام حسین که درودها و سلام خداوند بر او باد روز شنبه دهم محرم شصت‌و یك هجرت پس از نماز ظهر مظلوم شهید شده‌است[2] و سن آن حضرت در آن هنگام پنجاه‌وهشت سال و پنج ماه بوده‌است. پنجاه‌وهفت و پنجاه‌وشش سال هم گفته شده است. از این مدت هفت سال با جد بزرگوارش و سی‌وهفت سال با پدر بزرگوارش

---

۱. مرحوم علامهٔ مجلسی هم در زادالمعاد ضمن اعمال ماه‌صفر و زیارت اربعین و مرحوم محدث‌قمی در مفاتیح ضمن اعمال اربعین همین روایت را آورده‌اند. م.

۲. با اینکه این عبارت را از ارشاد مفید (ص ۲۳۶، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران) برداشته است، شیخ مفید در صفحهٔ ۲۱۳ ارشاد روز تاسوعا را پنجشنبه و در صفحهٔ ۲۱۰ پنجشنبهٔ پیش از آن را دوم ماه دانسته است که آغاز محرم ۶۱ روز چهارشنبه بوده‌است. ابوحنیفهٔ دینوری هم در اخبارالطوال (صفحهٔ ۲۹۹ ترجمهٔ آن بدقلم این بنده) روز اول محرم را چهارشنبه نوشته است. در این صورت عاشورا جمعه بوده‌است. ضمناً با مراجعه به‌تقویم مندرج درکتاب معجم‌الاسرات‌الحاکمهٔ زامباور آن روز دهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی و قاعدةً حدود بیستم مهرماه خورشیدی بوده‌است. م.

و چهل‌وهفت سال با برادر گرامیش بوده‌است و پس از برادرش ده سال مدت امامت ایشان بوده‌است.

شاعری چنین سروده است:

«ای پسر دختر محمد(ص)! سر تو را آوردند درحالی که به‌خونهایش آغشته بود، آغشته بودنی. ترا لب تشنه‌کشتند و درکشتن تو پاس تنزیل و تأویل را روا نداشتند. و برای اینکه تو کشته شدی تکبیر گفتند و حال آنکه با کشتن تو تکبیر و لااله‌الاالله گفتن را کشتند.»[1]

شاعر دیگری چنین سروده است:

«وای بر آن کس که شفیعه‌ای او به‌هنگام نفخ صور و برانگیخته شدن مردم در قیامت دشمنانش باشند، و چون فاطمه(ع) روز قیامت درحالی که پیراهنش به خون حسین آغشته است وارد شود، او را چه چاره‌یی است؟»

شاعر دیگری چنین سروده است:

«ای فاطمه! اگر از اینجا به‌طف (کربلا) بنگری حسین را فروافتاده و پاره پاره شده از دم شمشیرها می‌بینی، آن بامدادی که لشکرها به‌فرماندهی ابن‌سعد که شتابان آتش جنگ را برمی‌افروخت حسین را احاطه‌کردند و به‌پسر رسول خدا و پسر وصی او حمله‌آوردند چه‌کاری بزرگ و دردانگیز بود. آیا درحالی که نوهٔ رسول خدا در طف به‌خاك افتاده‌است مصیبت و اندوه کربلا فراموش می‌شود؟»

مجلس بیست‌و‌یکم
در امامت ابومحمد علی‌بن حسین زین‌العابدین و مناقب ایشان
(کنیهٔ آن امام ابوالحسن هم بوده‌است)

امام پس از حسین‌بن علی، علی‌بن حسین(ع) است که شرایط عقلی و نص و تصریح از سوی پیامبر(ص) و پدرش دربارهٔ او جمع است و چون این موضوع را

۱. در مناقب ابن‌شهرآشوب، ص ۱۱۷، ج ۴، این سه‌بیت به‌ضمیمهٔ یك بیت دیگر به‌خالدبن معدان نسبت داده‌شده و از همان منبع در بحارالانوار، ص ۲۴۴، ج ۴۵، و اعیان‌الشیعه، ص ۶۲۳، ج ۱، چاپ جدید، ۱۴۰۳ قمری، آمده‌است. خالدبن معدان در گذشتهٔ سال ۱۰۴ هجری است و با آنکه رئیس شهربانی یزید هم بوده‌است، مشهور به زهد و پارسایی است. برای اطلاع بیشتر، رك، به: زرکلی، الاعلام، ص ۳۴۰، ج ۲. م.

قبلا بیان کرده‌ایم نیازی به‌تکرار آن نیست.

زهری می‌گوید:[1] حضور علی‌بن حسین بودم. مردی از یاران ایشان آمد. به او فرمودند: چگونه‌ای و چه خبری داری؟ گفت: خبری که هم‌اکنون دارم این است که شب را به‌صبح آورده‌ام و پانصد دینار وام دارم[2] که برای پرداخت آن چیزی ندارم و عائلهٔ سنگینی هم دارم و چیزی هم که برای آنان ببرم ندارم. گوید امام سجاد به‌سختی گریست و به‌ایشان گفته شد: ای پسر رسول خدا! چه چیزی شما را چنین به‌گریه وا داشته است؟ فرمود: مگر گریه برای اندوه و سوگ بزرگ و دشوار نیست؟ گفتند: آری، همینگونه است. فرمود: کدام درد و اندوه برای مومن آزاده بیش از این است که در زندگی برادر مومن خود شکاف و نیازی ببیند و نتواند آنرا اصلاح کند و برآورد و او را در تنگدستی ببیند و نتواند نیازش را برآورد.

گوید چون از این مجلس پراکنده شدند، یکی از مخالفان درحالی‌که به علی‌بن حسین(ع) طعنه می‌زد گفت: شگفتا که این قوم از یک‌سو مدعی هستند که آسمان و زمین و همه چیز در فرمان ایشان است و خداوند ایشان را از هرچه بخواهند محروم نمی‌فرماید و از سوی دیگر اعتراف می‌کنند که از اصلاح امور خواص خود عاجزند.

این خبر به‌آن مرد رسید و به‌حضور امام سجاد آمد و گفت: ای پسر رسول خدا! به‌من خبر رسیده‌است که فلان‌کس چنین گفته است و این اندوه برای من از اندوه خودم سخت‌تر است. فرمود: خداوند اجازهٔ گشایش درکار ترا داد و سپس به یکی از خدمتکاران خود فرمود: افطاری و سحری مرا بیاور و او دوگردهٔ نان‌آورد. امام به‌او فرمود: فعلا این دوگردهٔ نان را بگیر که چیز دیگری پیش ما نیست و خداوند با همین دوگردهٔ نان گره ازکار تو می‌گشاید و به‌تو خیر فراوان می‌رساند. مردآن دوگردهٔ نان را برداشت و به‌بازار رفت ونمی‌دانست با آن چه‌کار کند. دربارهٔ سنگینی وام خود و بدی حال زن و فرزندش می‌اندیشید و شیطان او را وسوسه

---

۱. محمدبن مسلم‌بن عبیدالله‌بن شهاب زهری: متولد ۵۸ و درگذشتهٔ ۱۲۴ هجری از بزرگان محدثان وحافظان حدیث، بخش آخر زندگی خود را در شام گذرانده‌است. برای اطلاع از منابع وکتابهای شرح حال او، رك. به: زرکلی، الاعلام، ج ۷، ص ۳۱۷. م.

۲. در امالی صدوق و بحارکه ازآن نقل کرده‌است و در یکی از نسخه‌های خطی چهارصد دینار است. م.

می‌کرد که این دوگردهٔ نان در برابر نیاز تو چه ارزشی دارد؟ در این حال از کنار ماهی فروشی گذشت که یك ماهی گندیده پیش او مانده بود و کسی آنرا نمی‌خرید. به‌او گفت: مثل اینکه این ماهی تو برای خودت مانده‌است. یکی از این نانهای من هم اضافه است. آیا موافقی که این ماهی را بدهی و یکی از این نانها را بگیری؟ گفت:آری. یك نان را داد و ماهی را گرفت. سپس از کنار مردی گذشت که مقداری نمك اضافی داشت که کسی به‌خریدآن رغبت نمی‌کرد. گفت: آیا موافقی که این مقدار اندك نمك خود را با این نان من عوض کنی؟ گفت:آری و چنان‌کرد. مرد با ماهی و نمك به‌خانه‌اش آمد و گفت: با کمك نمك این ماهی را اصلاح می‌کنم. همینکه شکم ماهی را درید، درآن دو مروارید گران بها یافت و خدایرا سپاس و ستایش گفت و در همان حال که در این شادمانی بود در خانه‌اش را زدند. چون نگریست ماهی‌فروش و نمك‌فروش بودند و هر دو گفتند: ای بندهٔ خدا دندان ما و دندان افراد خانوادهٔ ما این نان را نگرفت و چنین فهمیدیم که تو از تنگدستی این نان را به‌ما دادی و خودت برای خوردن چنین نانی تمرین کرده‌ای. نانهایت را برای خودت آوردیم. او آن دو نان را از ایشان گرفت و همینکه آن دو رفتند و او آرامشی یافت دوباره در خانه‌اش کوبیده شد و چون در را گشود فرستادهٔ امام سجاد بود. گفت، علی‌بن حسین می‌فرماید: خداوند برای توگشایش آورد. اکنون خوراك ما را بده که کسی جز ما نمی‌تواندآنرا بخورد.

آن مردآن دو مروارید را به‌بهایی‌گران فروخت و وام خود را ازآن پرداخت و حال و روزگارش نیکو شد.

یکی دیگر از مخالفان گفت: این تفاوت چگونه است که در عین‌حال که قادر به‌رفع فقر و تنگدستی خود نیست این مرد را اینچنین بی‌نیاز ساخت و کسی که می‌تواند به‌ثروتی اینچنین دست یابد چگونه از برطرف‌کردن تنگدستی خود عاجز است؟ امام سجاد فرمود: قریش هم در مورد پیامبر(ص) همینگونه گفتند که چگونه یك شبه به‌بیت‌المقدس می‌رود و آثار پیامبران را آنجا می‌بیند و به‌مکه برمی‌گردد، ولی قادر نیست به‌هنگام هجرت به‌مدینه فاصلهٔ میان‌آن دو شهر را درکمتر از دوازده روز بپیماید؟ سپس فرمود: به‌خدا سوگند اینها نمی‌دانندکه فرمان خداوند و رابطهٔ دوستان خدا با او چگونه است. همانا مرتبه‌های بلند به‌دست نمی‌آید مگر با تسلیم به‌فرمان خداوند عزوجل و ترك پیشنهادکردن به‌او، و باید به‌آنچه خداوند برای

بندگان تدبیر می‌فرماید راضی بود. همانا دوستان خدا بر سختیها و خوشیها چنان شکیبایی کرده و می‌کنند که دیگران از آن عاجزند و خداوند چنان پاداش به‌آنها می‌دهد که همهٔ نیازهای ایشان را برمی‌آورد. در عین‌حال آنان چیزی جز آنچه خداوند برای ایشان اراده فرموده‌است نمی‌خواهند.[1]

زهری می‌گوید: علی‌بن حسین(ع) بهترین مرد خاندان هاشم است که او را درك کرده‌ایم و گفت: ما را دوست بدارید همچنان‌که اسلام را دوست می‌دارید. تا هنگامی که محبت شما برای ما مایهٔ نکوهش نباشد، محبت و دوستی شما پذیرفته است.[2]

از امام باقر روایت شده‌است که علی‌بن حسین(ع) در شبانروز هزار رکعت نماز می‌گزارد و نسیم او را می‌جنباند همچنان‌که سنبله را می‌جنباند.[3]

و روایت شده‌است که میان ایشان و محمدبن حنفیه (یعنی عموی حضرت سجاد) درموضوع امامت گفتگویی درگرفت. امام سجاد فرمود: بیا کنار حجرالاسود برویم. آنجا به‌محمد گفت: شما شروع کن و از خداوند و پیامبر مسألت کن که اگر بر حقی حجرالاسود برای تو شهادت و سخن بگوید. محمدبن حنفیه چنان کرد و بسیار تضرع و دعا کرد ولی حجر پاسخی به‌او نداد. امام سجاد گفت: عموجان! اگر تو وصی و امام بودی، حجر به‌تو پاسخ می‌داد. محمد گفت: ای برادرزاده! اکنون تو بپرس و دعا کن. علی‌بن حسین(ع) در مورد آنچه می‌خواست دعا فرمود وسپس خطاب به‌حجرالاسود گفت: ترا سوگند می‌دهم به‌حق کسی که میثاق پیامبران و اوصیای ایشان و میثاق همگان را در تو قرار داده‌است که با زبان عربی واضح و روشن به‌ما خبر دهی که پس از حسین‌بن علی(ع) امام کیست؟ سنگ چنان به‌حرکت آمد که نزدیك بود از جای خود کنده شود و سپس خداوند او را به‌سخن درآورد و او با عربی واضح گفت: همانا که وصایت و امامت پس از حسین‌بن علی(ع) از علی‌بن حسین‌بن فاطمه دختر رسول خدا(ص) است. محمدبن حنفیه برگشت و

---

۱. حدیث سوم مجلس شصت و نهم امالی‌صدوق‌است که در صفحهٔ ۴۵۴ چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

۲ و ۳. درصفحات ۲۳۸ و ۲۳۹ ارشاد شیخ‌مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، با ذکر سلسلهٔ اسناد آمده‌است. م.

نسبت به‌امام علی‌بن‌الحسین دوستی می‌ورزید.[۱]

برای امام سجاد فضل آن حضرت را بیان کردند به‌گوینده فرمود: برای ما همین بس است که تو از نیکوکاران قوم ما باشی.[۲]

طاووس می‌گوید:[۳] شبی وارد حجر اسماعیل شدم. ناگاه علی‌بن حسین(ع) را دیدم که وارد حجر شد و شروع به‌نمازگزاردن کرد و چون به‌سجده رفت، گفتم: این نیکو مردی از اهل خیر و صلاح است. باید به‌دعای او در سجده گوش دهم. گوش دادم و چنین می‌گفت:

«پروردگارا! بندهٔ کوچك تو در پیشگاه تو است. نیازمند و مستمند و گدای تو در پیشگاه تو است.»

طاووس می‌گفته است: در هیچ گرفتاری این دعا را نخواندم، مگر اینکه گرفتاری من برطرف و گره ازکارم گشوده شد.[۴]

همچنین طاووس می‌گوید: از حجر اسماعیل عبور کردم. شخصی را در حال رکوع و سجود دیدم. دقت کردم، علی‌بن‌الحسین بود. با خود گفتم: مردی نیکوکار از خاندان رسالت، به‌خدا سوگند باید از دعای او بهره ببرم، و شروع به‌دقت کردم. چون از نماز آسوده شد کف دستهای خود را به‌سوی آسمان بلند کرد و چنین عرضه داشت:

«پروردگارا! ای سرور من! این دستهایم که به‌سوی تو برافراشته‌ام آکنده از گناه است درحالی که چشمهایم به‌سوی امید نگران است. حق هرکسی است که چون ترا با پشیمانی و خواری و زبونی فراخواند، پاسخ او را از راه کرم و تفضل

---

۱. در بحارالانوار، چاپ جدید، ص ۲۹، ج ۴۶، به‌نقل از خرائج قطب راوندی، در گذشتهٔ ۵۷۳ قمری بـا تفاوتهایی آمده‌است، و نقل شده‌است که محمدبن حنفیه این کار را برای رفع شبهه از دیگران کرده‌است. م.

۲. در ارشاد مفید، ص ۲۳۹، چاپ ۱۳۷۷ قمری تهران آمده‌است، ولی فعل به‌صورت غایب است نه مخاطب و در بعضی از نسخ به‌صورت متکلم است. م.

۳. طاووس: ابوعبدالرحمن طاووس‌بن کیسان، اصل او ایرانی و از بزرگان تابعین و معروف بـه‌زهد و پـارسایی است. متولد ۳۴ و درگذشتهٔ ۱۰۶هجری است. رك. بـه: ابن‌خلکان، وفیات‌الاعیان، ج ۲، ص ۱۹۴، زیر شمارهٔ ۲۸۳، چاپ محمد محیی‌الـدین عبدالحمید. م.

۴. در ارشاد، ص ۲۴۰ آمده‌است. م.

بدهی. ای سرور من! اگر مرا از بدبختان آفریده باشی که چه بسیار باید بگریم و اگر از نیکبختان قرارداده باشی، چه بسیار امیدوار باید باشم. پروردگارا! آیا برای ضربه‌های تازیانه‌ها و گرزها اعضای مرا آفریده‌ای؟ یا برای آشامیدن مایع سوزان جهنم امعاء مرا آفریده‌ای؟ ای سرور من! اگر برده‌یی بتواند از سرور خود بگریزد، من نخستین کس هستم که می‌گریزم؛ ولی می‌دانم که من هرگز نمی‌توانم از حیطهٔ قدرت تو بیرون بروم. ای سرور من! اگر عذاب من بر قدرت و پادشاهی تو چیزی بیفزاید از تو مسألت خواهم کرد که یارای صبر و شکیبایی بر آن به‌من بدهی. ولی می‌دانم که فرمانبری فرمانبرندگان چیزی بر پادشاهی تو نمی‌افزاید و گناه گناهکاران هم چیزی از آن نمی‌کاهد. ای سرور من! این منم که هیچ ارزشی ندارم. پروردگارا! با فضل خود به‌من ارزانی‌دار و با پوشش و چشم‌پوشی خود بر من جامهٔ رحمت بپوشان و از سرزنش و توبیخ من به‌کرم خویش درگذر. پروردگارا، ای سرور من! بر من رحمت‌آور آنگاه که بر بستر خود (یعنی بستر مرگ) افتاده‌ام و دستهای دوستان من مرا از این پهلو به‌آن پهلو می‌کند، و بر من رحمت‌آور در آن هنگام که مرا بر جایگاه غسل دادنم انداخته‌اند و همسایگان نیکوکارم مرا غسل می‌دهند، و بر من رحمت‌آور آنگاه که مرا در تابوتم به‌دوش می‌برند و نزدیکان من اطراف جنازهٔ منند، و در آن خانهٔ تاریک به‌وحشت و غربت و تنهایی من رحمت‌آور.»

طاووس می‌گوید: چنان گریستم که صدای گریهٔ من بلند شد. به‌من نگریست و فرمود: ای یمانی! چه چیزی ترا به‌گریه واداشته است؟ مگر اینجا جایگاه گناهکاران نیست؟ گفتم: ای حبیب من! شایسته و سزاوار است که خداوند خواستهٔ ترا رد نفرماید و پدربزرگ تو رسول خدا(ص) است.[1]

و روایت شده‌است که ناقهٔ امام علی‌بن حسین(ع) کند حرکت می‌کرد. آن حضرت چوبدستی خود را برآورد که به‌ناقه بزند، ولی آهی کشید و فرمود: اگر قصاص نمی‌بود می‌زدم و دست خود را کنار کشید، و روایت شده‌است که پیاده حج گزارد و فاصلهٔ میان مکه و مدینه را بیست روزه پیمود. زرارة‌بن اعین می‌گوید:[2]

۱. قسمتهایی از این دعا ضمن دعای ابوحمزهٔ ثمالی در مصباح شیخ آمده‌است و به صفحهٔ ۳۹۷ مفاتیح مراجعه شود. م.

۲. زرارة‌بن اعین: از محدثان و فقیهان بزرگ شیعه و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق و درگذشتهٔ ۱۵۰ هجری قمری است. رك. به: نجاشی، رجال، ص ۱۲۵، چاپ کتابخانهٔ داودی، قم. م.

نیمه‌شبی آوای سروشی شنیده‌شدکه می‌گفت: پارسایان در این جهان و آنان که به جهان دیگر راغبندکجایند و کیستند؟ سروش دیگری از ناحیهٔ بقیع پاسخ داد: علی‌بن‌الحسین(ع) است.[۱]

روایت شده‌است‌که‌کنیزی از کنیزان علی‌بن‌الحسین(ع) آب بر دست او می‌ریخت تا آماده برای نمازگزاردن شود. کنیز متوجه نشد و ابریق از دستش بر سر امام افتاد و آنرا زخم‌کرد. امام زین‌العابدین به‌او نگریستند. گفت: خداوند می‌فرماید و فروخورندگان خشم. فرمود: خشم خود را فرو خوردم. گفت: و عفوکنندگان مردم. فرمود: خدای از تو درگذرد و عفو فرماید. گفت: خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. فرمود: بروکه در راه خدا آزادی.[۲]

عمروبن دینار می‌گوید: چون یزید، پسر اسامةبن زید، محتضر شد شروع به گریستن‌کرد. امام سجاد فرمودند: چه چیزی ترا به‌گریه واداشته است؟ گفت: پانزده هزار دینار وام دارم و چیزی برای پرداخت آن باقی نگذاشته‌ام. فرمود: نگران مباش و گریه مکن. وام تو بر عهدهٔ من است و تو از آن بری هستی و آنرا پرداخت فرمود.[۳]

امام علی‌بن حسین(ع) فرموده‌است: ما امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر جهانیان و سروران مومنان و رهبران سپید چهرگان درخشنده پیشانی و موالی مومنانیم. ما امان مردم زمینیم همچنان‌که ستارگان امان ساکنان آسمانهایند. ماییم که خداوند به‌پاس ما آسمان را از اینکه به‌زمین فرو افتد باز می‌دارد، مگر به‌فرمان خودش و خداوند به‌وسیلهٔ ما زمین را از اینکه اهل خود را فرو برد باز می‌دارد. به حرمت ما باران فرو می‌بارد و رحمت خداوند منتشر می‌شود و زمین برکات خود را بیرون می‌آورد و اگر در زمین‌کسی از ما نباشد، زمین اهل خود را فرو می‌برد. سپس فرمود: از هنگامی‌که خداوند زمین را آفریده است، هیچگاه زمین از حجت خالی نبوده و خالی نیست و این حجت گاه آشکار و مشهود است و گاه غایب و از نظرها پوشیده و تا روز رستاخیز هم از چنان حجتی خالی نخواهدبود و اگر چنین نباشد خداوند پرستش نمی‌شود.

---

۱ تا ۳. هرسه مورد با ذکر سلسلهٔ اسناد در صفحات ۲۴۰ و ۲۴۱ ارشاد مفید آمده است. م.

سلیمان که از راویان این روایت است می‌گوید، به امام صـادق گفتم: مـردم چگونه از وجود امام و حجت غایب و پوشیده بهره‌مند می‌شوند؟ فرمود: همانگونه که از خورشید هنگامی که ابر آنرا می‌پوشاند.

روایت شده‌است که هشام پسر عبـدالملك در روزگار خـلافت پـدرش حج گزارد و چون طواف کرد خـواست به‌حجرالاسود دست بکشد. از شدت ازدحـام نتوانست. برای او منبری نهادند و مـردم شام اطـرافش را گرفتند. در همین حـال علی‌بن حسین(ع) درحالـی که ازار و ردایـی بر تـن داشت و از همگان زیباتـر و خوشبوتر بود آمد و میان پیشانی او بر اثر سجده همچون زانوی شتر(بـز) پینه بسته بود. شروع به‌طواف فرمود و چون به‌محل حجرالاسود رسید مردم به‌پاس حرمت و هیبت ایشان کنار رفتند تا به‌حجرالاسود دست کشد (استلام کند). این کار هشام را بـه خشم آورد. مردی از شامیان از هشام پـرسید: این کیست که مـردم اینچنین هیبت او را نگهداشتند و برای او راه گشادند و از کنار حجرالاسود کناره گرفتند؟ هشام برای اینکه مردم شام به‌امام سجاد راغب نشوند، گفت نمی‌شناسمش. فرزدق[۱] شاعـر آنجا بود. گفت: ولی من او را می‌شناسم. آن مرد شامـی گفت: ای ابوفـراس او کیست؟ و فرزدق چنین سرود:

۱ـ «این همانست که بطحاء گام نهادنش را می‌شناسد. کعبه او را می‌شناسد و منطقهٔ حرم و بیرون حرم او را می‌شناسد.

۲ـ این پسر بهترین همهٔ بندگان خداوند است. این پرهیزگار پـاك و پاکیزهٔ سرشناس است.

۳ـ این علی است که پیامبر خـدا پدر اوست و با پـرتـو هـدایت او ملتها رهنمود شدند.

۴ـ هرگاه قریش او را می‌بیند سخنگوی آن می‌گوید، کرم به‌مکارم این شخص پایان می‌پذیرد و می‌رسد.

---

۱. همام‌بن غـالب بن صعصعهٔ تمیمی دارمی معروف به‌فرزدق، درگـذشتهٔ سال ۱۱۰ ـ هجری، از شاعران بسیار بـزرگ قرون اول هجرت است. برای اهمیت او بدایـن نکته اشاره می‌کنم که ابوالفرج اصفهانی در اغانی در دو مبحث جـداگانه (ص۳۲۴ و ۳۴۵، جلدنهم، افست از چاپ دارالکتب، وزارةالثقافـه و ص ۲۷۶ و ۴۰۳جلدبیست و یکم چاپ محمد ابولفضل ابراهیم، ۱۳۹۳ ق) در بارهٔ او دارد. م.

۵ـ نسب او به‌آن اوج عزتی مـی‌رسد که نسب تمام اعـراب مسلمان و غیر عرب از رسیدن به‌آن بازمی‌ماند و کوتاه‌تر است.

۶ـ هرگاه می‌آید که رکن حطیم را دست بکشد، رکن به‌سبب شناختن دست او می‌خواهد آنرا بگیرد و رها نکند.

۷ـ او ازآزرم چشم فرومی‌بندد و از هیبت او چشمها فروبسته می‌شود و بـا او سخن گفته نمی‌شود مگر آنگاه که لبخند بر لب دارد.

۸ـ جامهٔ ظلمت از پـرتـو پیشانـی او چـاك می‌شود، همچنان‌که از دمیدن خورشید تاریکیها از میان می‌رود.

۹ـ در دست اوخیزرانی (چوبدستی خیزران) است که بوی آن دلاویز است. در دستی که دل صاحب آن خردمند و بینی او برآمده (کنایه از علو مقام) است.

۱۰ـ پرتو رخشان او از پرتو رسول خدا مشتق است و همهٔ عناصر و خوی و سرشتهای او پاکیزه است.

۱۱ـ بر دوش کشندهٔ بارهای اقـوام به‌هنگام سختی است. خـویهای او همه شیرین و نعمتها نزدیك او شیرین‌تر است.

۱۲ـ هرگز کلمهٔ (لا) بر زبان نیاورد مگر در تشهد نمـاز که درآن هـم (لا) به معنی (بلی) است.

۱۳ـ اگر تو او را نمی‌شناسی، پسر فاطمه است و با پدربـزرگ او پیامبران ختم شده‌اند.

۱۴ـ خـدایش از دیربـاز او را شرف و فضیلت داده‌است و قلـم سرنوشت برای او چنین رقم زده‌است.

۱۵ـ این کسی است که در قبال پدربـزرگش فضل پیامبران سر تکریـم فرود می‌آورد و در قبال فضل امت او امتها تواضع می‌کنند.

۱۶ـ بر همگان احسان و نیکی همگانـی مبذول مـی‌دارد و ازآن کـوری و تنگدستی و تاریکی برطرف می‌شود.

۱۷ـ هر دو دست او فریادرس است و سود هـر دو همگانـی است. همواره از دو دست او خیر فرومی‌ریزد، و تنگدستی و فقرآن دو دست را فرونمی‌گیرد.

۱۸ـ نرم خویی است که هرگز از خشم او بیم نیست. دو صفت بردبـاری و کرامت او را آراسته است.

۱۹ــ خلاف وعده نمی‌کند. فرخنده سیرت است و گسترده درگاه و هرگاه بر کاری عزم کند سخت خردمند است.

۲۰ــ ازگروهی است که دوستی ایشان دین و دشمنی ایشان کفر و نزدیک‌شدن به‌آنان مایهٔ نجات و پناهگاه است.

۲۱ــ با دوستی ایشان بدی و گرفتاری برطرف می‌شود و با او احسان و نعمتها بازگرفته می‌شود.

۲۲ــ پس از نام خدا نام ایشان در هر آغازی مقدم است و کلام به‌آن ختم می‌شود.

۲۳ــ اگر پرهیزگاران شمرده شوند ایشان پیشوایان‌آنانند، و اگر گفته شود بهترین مردم زمین کیست؟ گفته می‌شود ایشانند.

۲۴ــ هیچ بخشنده‌یی نمی‌تواند به‌مرز بخشندگی ایشان برسد و هیچ قومی هرچندکریم باشد با آنان مقایسه نمی‌شود.

۲۵ــ هرگاه سختی و خشکسال پیش‌آید ایشان ابرهای باران زایند (فریاد رسان هستند) و چون کارزار گرم می‌شود، همچون شیران بیشهٔ شری (نام جایی در تهامه است) هستند.

۲۶ــ ممکن نیست که نکوهش به‌ساحت‌ایشان برسد. نیک‌سرشتان بخشنده‌اند و دستهای ایشان سخت بخشنده است.

۲۷ــ سختی وگرفتاری چیزی ازگسترش نعمت دستهای ایشان را کاهش نمی‌دهد. چه در حال توانگری و چه در حال تنگدستی، نعمت از ایشان یکسان فرومی‌ریزد.

۲۸ــ کدامیک از مردم هستندکه برگردن ایشان، از نیاکان او یا خودش، حقی نباشد و نعمتهایی؟

۲۹ــ هرکس خدا را بشناسد نیاکان این مرد را می‌شناسد و مردم و ملتها دین را از خانهٔ این مرد دریافته‌اند.»[1]

---

۱. پیش از آنکه دربارهٔ منابع این قصیده یا بخشی از آن که در آن‌منابع آمده‌است توضیح دهم، باید به‌اطلاع خوانندگان گرامی برسانم که برای ترجمهٔ ابیات به‌اغانی و زهرالآداب و بحارالانوار مراجعه شد و برخی ازکلمات اشعارکه در روضة‌الواعظین اشتباه چاپی یا کلمهٔ دیگری بود اصلاح شد و این ترجمه پس از اصلاح آن کلمات صورت گرفته است. ←

گوید هشام خشمگین شد و دستور داد فرزدق را زندانی کردند و او را به زندان عسفان که میان مکه و مدینه است انداختند و چون این خبر به‌اطلاع امام سجاد رسید دوازده هزار درهم برای او فرستادند و گفتند: ای ابوفراس! ما را معذوردار که اگر بیش از این داشتیم برای تو می‌فرستادیم. فرزدق آنرا پس فرستاد و گفت: ای پسر پیامبر! آنچه سرودم فقط برای رضای خدا و رسول خدا سرودم و نمی‌خواهم با چیز دیگری آمیخته شود. امام سجاد برای او برگرداند و پیام داد ترا سوگند می‌دهم به‌حق خودم بر تو که بپذیری که خداوند از نیت تو آگاه است و آنرا پذیرفته است، و فرزدق هنگامی که در زندان بود هشام را هجو گفت که از جمله این دو بیت است:

«آیا مرا میان مدینه و شهری که دلهای مردم در هوای آن است (مکه) زندانی

← ضمناً درکمال خلوص می گویم که ممکن است در انتقال معنی و یافتن کلمات کاملا مناسب فارسی چنان‌که شاید و باید از عهده بیرون نیامده باشم و به‌راستی ترجمهٔ شعر فرزدق شبیه‌آن است که بخواهیم شعر قرن چهارم و پنجم فارسی را به‌عربی ترجمه‌کنیم و امید‌است این عذر مقبول واقع شود.

این قصیده درکتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی، درگذشتهٔ ۳۵۶ قمری (ص ۳۷۶، ج۲۱، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر ۱۹۷۳ و افست بیروت، بدون تاریخ) بیست بیت آمده‌است و در مورد چهار بیت‌آن تردیدکرده‌اند و با ستاره مشخص ساخته‌اند.

در زهرالآداب حصری قیروانی، درگذشتهٔ ۴۵۳ هجری از این قصیده بیست و نه بیت در ص ۱۰۳، ج ۱، چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ۱۹۷۲میلادی، آمده‌است.

در برخی ازکتابهای دیگر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم گزیده‌هایی ازآن نقل شده‌است. شیخ مفید در ارشاد، ص۲۴۳، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، هفت بیت ازآنرا آورده‌است و سید مرتضی هم در صفحات ۶۷ و ۶۸ جلد اول امالی، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۵۴ میلادی، هفت بیت ازآن آورده است. به‌احتمال بسیار زیاد فتال از دیوان فرزدق یا از زهرالآداب حصری قیروانی برداشته است.

در بارهٔ برخی از اشعار این قصیده تردیدکرده وگفته‌اند در مدح قثم پسر عباس یا یکی از خلفا سروده شده‌است. در بحارالانوار، ص ۱۲۵، ج ۴۶، به‌نقل از مناقب ابن‌شهرآشوب چهل و یك بیت‌آمده است.

در دیوان فرزدق در چاپ عبدالله اسماعیل صاوی این قصیده حذف شده‌است و در چاپ بستانی بیروت در صفحهٔ ۱۷۸ جلد ۲ آمده است و نخستین قصیده در قافیهٔ میم است.

برای اطلاع بیشتر به‌حاشیهٔ استاد محترم محمد مهدی‌السید حسن‌الخرسانی بر همان صفحهٔ بحار نیز مراجعه شود. م.

می‌کنی؟آن شخص (هشام) سری بر تن می‌کشد که سر سرور نیست و چشمهای لوچی دارد که عیبهای او را آشکار می‌سازد.»[1]

هشام کسی را فرستاد و فرزدق را از زندان آزاد کرد.

تولد علی‌بن حسین(ع) روز جمعه یا پنجشنبه نهم شعبان سال سی‌وهشت و به‌گفتهٔ دیگری سال سی‌وهفت یا سی‌وشش هجری بوده‌است. دو سال در زندگی پدربزرگش امیرالمومنین زندگی کرده و دوازده سال با عمویش امام حسن(ع) بوده است و بیست‌وسه سال با پدرش امام حسین(ع) بوده است و پس از شهادت پدرش سی‌وچهار سال زندگی کرده‌است و روز شنبه دوازدهم محرم سال نودوپنجم هجرت در مدینه رحلت کرده‌است و در آن هنگام پنجاه‌وهفت ساله بوده‌است و مدت امامت ایشان سی‌وچهار سال است. مادر آن حضرت شاه زنان دختر یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو است و گفته شده نامش شهربانو بوده، یا شاه زنان دختر شیرویه پسر خسروپرویز بوده‌است.[2]

امیرالمومنین علی(ع) حریث‌بن جابر جعفی را به‌بخشی از مشرق فرماندار کرده‌بود. او دو دختر یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو را به‌حضور ایشان فرستاد. علی(ع) شاه‌زنان را به‌پسر خود امام حسین داد که برای او زین‌العابدین(ع) را زایید و دیگری را به‌محمدبن ابی‌بکر داد که برای او قاسم‌بن محمد را زایید و این دو پسر خاله‌اند.[3]

امام رضا(ع) فرموده‌است: همانا برای هر یك از امامان برگردن دوستان و

---

۱. این دو بیت هم در اغانی ابوالفرج اصفهانی (ص ۳۷۸، ج ۲۱، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۷۳ میلادی) آمده‌است. م.

۲. شیخ کلینی در اصول‌کافی (ص۳۶۸، ج ۲، چاپ علمیهٔ اسلامیه، تهران همراه با ترجمهٔ دکتر سید جواد مصطفوی) و شیخ مفید در ارشاد (ص۲۳۷، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران) از روز تولد و روز رحلت امام سجاد نام نبرده‌اند. در بحار (ص ۷، ج ۴۶، چاپ جدید) اقوال دیگری هم آمده‌است و با آنکه در اصول‌کافی و ارشاد و بسیاری دیگر از منابع قدیمی موضوع تولد امام سجاد در سال ۳۸ و اینکه مادر ایشان از بانوان سلسله ساسانی است نقل شده‌است ولی موضوع مسلمی نیست و برخی از استادان معاصر را در این مورد نظر خاصی است که در آثار خود به‌آن اشاره و تصریح کرده‌اند. م.

۳. این موضوع بدون ذکر سلسلهٔ سند در ارشاد شیخ مفید، ص ۲۳۷ آمده‌است و فتال از آن گرفته است. در اصول‌کافی در باب ولادت امام زین‌العابدین(ع) شعری هم از ابوالاسود دوئلی در این مورد آمده‌است. م.

شیعیانش حقی است و یکی از لوازم وفای به‌عهد و ادای این حق زیارت مرقدهای ایشان است و هرکس با رغبت آنان را زیارت کند و به‌آنچه آنان آورده‌اند تصدیق کند، روز قیامت امامها شفیع او خواهندبود.[۱]

امام‌صادق(ع) فرموده‌است: هرکس امامی واجب‌الاطاعه‌رازیارت کند وچهار رکعت نماز بگزارد، خداوند برای او پاداش حج و عمرهٔ پذیرفته شده می‌نویسد.[۲]

و همان حضرت فرموده‌است: هرکس یکی از ما را زیارت کند، مثل آن است که رسول خدا را زیارت کرده‌باشد.[۳]

مجلس بیست و دوم
در امامت و مناقب ابوجعفر محمدبن علی باقر(ع)

پس از امام علی‌بن حسین(ع)، ابوجعفر محمدبن علی باقر امام است که پدرش به‌امامت او نص و تصریح فرموده‌است و شرایط عقلی هم آنرا ثابت کرده است. ایشان از لحاظ برتری علمی و پارسایی میان عامه و خاصه بر همهٔ فرزندان امام سجاد مقدم است و از هیچکس از فرزندان امام حسن و امام حسین آن مقدار از علم دین و حدیث و تفسیر و سیره و دیگر ابواب علوم که از ایشان نقل و آشکار شده، نقل نشده‌است.

بازماندگان از اصحاب پیامبر(ص) و سرشناسان از طبقهٔ تابعین و فقهای بزرگ مسلمان ازآن حضرت معالم‌دین را روایت کرده‌اند و در وصیت امیرالمومنین علی(ع) به‌فرزندانش نام محمدبن علی و امامت ایشان آمده‌است و پیامبر(ص) ایشان را به‌لقب باقر معرفی و ملقب فرموده‌اند.[۴]

جابر گفته است، پیامبر به‌من فرمودند: ای جابر! شاید تو چندان زنده بمانی که یکی از اعقاب من از نسل پسرم حسین را ببینی. نامش محمدبن علی است. علم

---

۱. نخستین روایتی است که در باب دوم کتاب مزار بحارالانوار (ص۶۱۱، ج ۱۰۰، چاپ مکتبة‌الاسلامیه، به‌نقل از عیون اخبارالرضا و علل‌الشرایع شیخ صدوق (رض) آمده است و به‌عیون. چاپ ۱۳۷۷، قم، مراجعه فرمایید. م.

۲. در بحار، ص ۱۲۴، ج۱۰۰، این روایت از بلدالامین کفعمی هم نقل شده‌است. م.

۳. باذکر سلسلهٔ اسناد در عیون اخبارالرضای صدوق، ص ۲۶۲، ج ۲،آمده‌است. م.

۴. این بخش را از ارشاد مفید، ص ۲۴۵ چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، گرفته است و تفاوت اندکی با ارشاد دارد. م.

دین را می‌شکافد شکافتنی و چون او را دیدی از سوی من به‌او سلام برسان.[۱]

امام باقر(ع) فرموده‌است: پس از اینکه چشمهای جابر نابینا شده‌بود به خانه‌اش رفتم و بر او سلام دادم. پاسخ داد و پرسید کیستی؟ گفتم: محمدبن علی‌بن حسینم. گفت: پسرکم! نزدیك بیا. نزدیك رفتم. دستم را بوسید و خواست پایم را ببوسد، خود را کنار کشیدم. سپس گفت: رسول خدا بر تو سلام رسانده‌اند. گفتم: سلام و رحمت و برکات خدا بر رسول خدا باد و پرسیدم: ای جابر! این موضوع چگونه است؟ گفت: روزی همراه پیامبر(ص) بودم. فرمودند ای جابر! شاید تو چندان زنده‌بمانی تا مردی از فرزندزادگان من به‌نام محمدبن علی‌بن حسین را ببینی که خداوند به‌او نور و حکمت ارزانی فرموده‌است. از سوی من به‌او سلام برسان.[۲]

عبدالله‌بن عطاء مکی[۳] می‌گوید: دانشمندان را در حضور هیچکس آن‌قدر کوچك ندیدم‌که در حضور ابوجعفر محمدبن علی(ع). حکم‌بن عیینة[۴] را با تمام جلالی که میان قوم خود داشت در حضور او چون‌کودکی کنار استادش می‌دیدم. جابربن یزید جعفی[۵] هرگاه می‌خواست حدیثی از محمدبن علی باقر(ع) نقل‌کند، می‌گفت: وصی اوصیاء و ولی اولیا و وارث علم انبیاء محمدبن علی‌بن حسین(ع) برای من چنین حدیث فرمود.

قیس‌بن ربیع می‌گوید: از ابواسحاق سبیعی در مورد جایز بودن مسح بر کفش پرسیدم. گفت: من هم چون می‌دیدم مردم بر کفش خود مسح می‌کشند چنان می‌کردم، تا آنکه مردی ازبنی‌هاشم به‌نام محمدبن علی‌بن حسین را دیدم‌که هرگز کسی چون او ندیده‌ام. از او در مورد مسح بر کفش پرسیدم. مرا از آن منع کرد و گفت: امیرالمومنین علی(ع) چنین نمی‌کرد و می‌گفت: حکم‌کتاب (قرآن) مقدم بر عمل مردم است‌که برکفش مسح می‌کشند.[۶] ابواسحاق گفت: از آن پس دیگر بر

۱. برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر به‌صفحات ۲۲۳ و ۲۲۸ جلد ۴۶ بحارالانوار چاپ مکتبة الاسلامیة مراجعه‌کنید. م.

۲. عیناً در ارشاد مفید، ص ۲۴۵، آمده‌است. م.

۳. ذهبی در میزان‌الاعتدال، ذیل شمارهٔ ۴۴۵۱، نوشته است‌که صدوق است و مورد اعتماد. م.

۴. در ارشاد، ص ۲۴۶ و در بحار، ص ۲۸۶، ج ۴۶، حکم بن عتیبه آمده‌است. م.

۵. جابربن یزید جعفی، ازمحدثان بزرگ شیعه و دارای تفسیری برقرآن بوده‌است. رك. به: صفحهٔ ۷۳ الفهرست شیخ طوسی، افست از چاپ اسپرنکر، مشهد، ۱۳۵۱ شمسی. م.

۶. در ارشاد، ص۲۴۷ آمده‌است. م.

کفش خود مسح نکشیدم. قیس بن ربیع می گوید من هم دیگر بر کفش خود مسح نکشیدم.

امام باقر(ع) در تفسیر این آیه «از دانایان (اهل ذکر) بپرسید اگر نمی‌دانید»[۱] می گفته است: ما اهل ذکر هستیم. ابوذرعه می گوید: محمدبن علی باقر راست گفته است و به‌جان خودم سوگند که او از بزرگترین دانشمندان است.[۲]

روایت شده‌است که هشام‌بن عبدالملك به‌حج آمده‌بود. درحالی که به‌شانهٔ سالم، بردهٔ آزادکردهٔ خود، تکیه داده‌بود وارد مسجدالحرام شد. در همان هنگام امام باقر(ع) در مسجد نشسته بود. سالم به‌هشام گفت: ای امیرالمومنین! این شخص محمدبن علی‌بن حسین است. هشام گفت: همان کسی که مردم عراق شیفتهٔ اویند؟ گفت آری. گفت: پیش او برو و بگو امیرالمومنین می گوید، مردم در روز قیامت تا هنگامی که حسابهای آنان بررسی شود چه می‌خورند و چه می آشامند؟ امام باقر در پاسخ سالم فرمود: مردم کنار نهری محشور می‌شوند که نهرهای دیگری هم از آن سرچشمه می گیرد و از آنها می‌خورند و می آشامند تا ازحساب فارغ شوند. هشام که می‌پنداشت بر امام باقر پیروز شده‌است تکبیر گفت و به‌سالم گفت: برو به محمدبن علی بگو، مردم درآن هنگام گرفتارتر از این هستند که به‌خوردن و آشامیدن برسند. امام باقر(ع) فرمود: مردم درآتش و دوزخ گرفتارترند، در عین‌حال از این موضوع غافل نیستند که بگویند «اندکی آب به‌ما بدهید یا ازآنچه به‌شما روزی داده‌است»[۳]. هشام سکوت کرد و پاسخی نداد.[۴]

روایت شده‌است که عمروبن عبید به‌حضور امام باقر(ع) آمد که به‌خیال خود با پرسیدن برخی از سوالها ایشان را بیازماید و گفت: فدایت گردم، معنی این آیه چیست «آیا آنان که کافرند ندیدند که آسمانها و زمین بسته بود ما آنها را بشکافتیم»؟[۵] و مقصود از این بستگی و گشایش چیست؟ امام باقر فرمود: منظور این است که از آسمان قطره‌یی باران نمی‌بارید و از زمین هیچ گیاهی نمی‌روید. عمرو سکوت کرد و راهی برای اعتراض نداشت و رفت. دوباره بازگشت و گفت: فدایت‌گردم،

۱. بخشی از آیهٔ ۴۶ سورهٔ شانزدهم (نحل). م.

۲. باذکر سلسلهٔ اسناد در ارشاد مفید، ص ۲۴۷، آمده است و درآن ابوزرعه آمده است نه ابوذرعه. م.

۳. بخشی از آیهٔ ۵۰ سورهٔ هفتم(اعراف). م.

۴. در ارشاد مفید، ص ۲۴۸، با ذکر سلسلهٔ اسناد آمده‌است.

۵. آیهٔ ۳۰ سورهٔ بیست و یکم (انبیاء). م

از معنی این آیه به‌من خبر بده که چون می‌فرماید «و هر کس مستوجب خشم من گردید، همانا خوار و هلاك شده‌است.»[1] مقصود از خشم خداوند چیست؟ امام باقر فرمودند: خشم خداوند یعنی عقاب او بر گناهکاران. ای عمرو! هر کس تصور کند که خداوند را چیزی تغییر می‌دهد، به‌تحقیق کافر شده‌است.[2]

و روایت شده است که نافع‌بن ازرق[3] به‌حضور امام‌باقر آمد و مقابل ایشان نشست تا از مسائلی در مورد حلال و حرام بپرسد. امام باقر ضمن گفتگوی با او فرمودند: به‌این‌خوارج بگوچرا و به چه دلیل جدا شدن ازعلی(ع) را روادانستید وحال آنکه قبلا در اطاعت از او و در پیشگاه او خونهای خود را نثار می کردید و با نصرت او به خداوند تقرب‌می‌جستید؟ آنان به‌تو خواهندگفت او در دین خدا حکم تعیین کرد. به‌آنان بگو خداوند متعال‌در شریعت پیامبرش در اموری حکم قرار داده و دو مرد را برای این کار مقررداشته و فرموده‌است: «بفرستید حکمی از اهل مرد وحکمی از اهل‌زن که اگرقصداصلاح داشته‌باشند خداایشان‌را به‌توافق رساند.»[4]، پیامبر(ص) هم سعدبن معاذ را در موردبنی‌قریظه داور فرمودند و او درآن‌مورد چنان داوری کردکه خدای عزوجل هم‌حکم او را تأیید فرمود. آیا نمی‌دانیدکه امیرالمومنین علی(ع) به هر دو داور فرمان‌دادکه برطبق احکام قرآنی حکم کنند وازآن درنگذرند وشرط فرمود که هرحکمی را که مخالف قرآن باشد رد خواهد فرمود، وچون به‌آن حضرت‌گفتند: کسانی را داورکردی که بر ضد تو داوری‌کردند، فرمود: من ایشان را داور قرار ندادم، بلکه قرآن‌را داور قرار دادم. خوارج چگونه معتقدند کسی که به‌هر دو داور فرمان داده‌است بر طبق احکام قرآن‌داوری‌کنند و با آنان شرط کرده‌است هر حکمی راکه‌مخالف با قرآن باشد نخواهد پذیرفت گمراه شده‌است و آیا غیر از بهتان است؟

نافع‌بن ازرق گفت: به‌خدا سوگند این استدلال و سخن را نشنیده بودم و به خاطر من هم نگذشته بود و انشاءالله که این حق است.

---

۱. بخشی ازآیهٔ ۸۱ سورهٔ بیستم (طه). م.

۲. در ارشاد مفید، ص۲۴۰ آمده‌است. م.

۳. نافع‌بن ازرق درگذشتهٔ ۶۵ هجری است، یعنی پیش از امامت حضرت باقر(ع). قاعدتاًاین روایت از این جهت قابل تأمل است. شاید پسر او یا کس دیگری از خوارج باشد. برای اطلاع بیشتر مراجعه‌کنید به‌منابعی‌که در الاعلام زرکلی آمده است. م.

۴. این آیهٔ ۳۵سورهٔ چهارم (نساء) است،که در مورد بروز اختلاف میان زن و شوهر است. م.

امام باقر(ع) با این عظمت مقام علمی و عهده‌داری منصب امامت و ریاست و با آنکه خود عائله‌مند و از لحاظ درآمد از مردم متوسط بود، میان خواص وعوام مشهور به‌بخشندگی و جود بود وکرم ایشان نسبت به‌همگان معروف بود. عمروبن دینار و عبداللّه‌بن عمیر می‌گویند: هرگاه می‌خواستیم به‌دیدار ابوجعفر محمدبن علی برویم می‌دیدیم که ایشان برای ما هزینه و جامه می‌آورد و می‌گوید: این برای شما پیش از آنکه به‌دیدن من بیایید آماده شده‌است.

سلیمان‌بن قرم می‌گوید: معمولا امام باقر(ع) جوایزی که به‌ما می‌بخشید میان پانصد و ششصد، تا هزار درهم بود. حسن‌بن کثیر هم می‌گوید: از نیازمندی خود و بی‌توجهی دوستان و برادران به‌امام باقر شکایت کردیم. فرمود: چه بد برادری است که ترا درحالی که توانگر هستی رعایت کند و چون تنگدست شوی از تو ببرد، و سپس به‌غلام خود دستور فرمود کیسه‌یی برای من آورد که در آن هفتصد درهم بود و فرمود: این را خرج کن و هرگاه تمام شد به‌من خبر بده.[1]

از امام باقر پرسیدند: چرا گاهی احادیث را بدون ذکر سلسلهٔ سند (مرسل) بیان می کنی؟ فرمود: هرگاه سند حدیثی را نقل نکردم، سند آن پدرم از پدربزرگم از پدرش از رسول خدا از جبریل از خداوند است.

امام باقر(ع) فرموده‌است: در یکی از عمره‌های خود پس از انجام اعمال در حجر اسماعیل نشسته بودم. ناگاه دیدم ماری از ناحیهٔ مسعی بیرون‌آمد و نزدیك شد و ازکنار حجرالاسود شروع به‌طواف کرد و چون هفت دور طواف خود را تمام کرد کنار مقام ابراهیم‌آمد و بر دم خود ایستاد و دو رکعت نمازگزارد، و این موضوع به‌هنگام ظهر صورت‌گرفت. عطا وگروهی از یارانش هم‌آن مار را دیده بودند. پیش من‌آمدند و گفتند: ای ابوجعفر! آیا این مار را دیدی؟ گفتم: آری دیدم که چگونه رفتارکرد. اکنون پیش او بروید و به‌او بگویید: محمدبن علی می‌گوید این ساعت مسجد خلوت است، ولی بعد بردگان و سیاهان کنار کعبه خواهندآمد. تو اعمال خودت را انجام دادی، اکنون هم توقف خودت را کوتاه‌کن وبروکه ما بر تو از ایشان می‌ترسیم. گوید چون این پیام را گزاردیم‌آن مار توده‌یی از شن‌های مسجد

۱. دو روایت بالا و روایت بعدی را هم عیناً از ارشاد شیخ مفید، ص ۲۴۹، نقل کرده است. م.

را جمع کرد و دم خویش را بر آن نهاد و در هوا ناپدید شد.[۱]

از ابوعتیبه (ابوعیینه) روایت شده‌است که مردی به‌حضور امام باقر آمد و گفت: من مردی شامی هستم و به‌خدا سوگند که همواره شما خاندان را دوست داشته‌ام و از دشمنان شما دوری و بیزاری می‌جویم. ولی پدرم دوستدار بنی‌امیه بود و آنان را بر شما برتری می‌داد و به‌این سبب بر یکدیگر خشمگین بودیم و با آنکه فرزندی جز من نداشت در زمان زندگیش بر من ستم می‌کرد و پس از مرگ هم با آنکه مال بسیاری داشت مرا از آن محروم کرده‌است. او پستو و صندوقخانه‌یی داشت که خود به‌تنهایی آنجا می‌رفت. پس از مرگش همه جا را جستجو کردم و به مال او دست نیافتم و تردید ندارم که آنرا جایی در زیر خاك پنهان کرده‌است و از من پوشیده داشته است. امام باقر به‌او فرمود: آیا دوستداری پدرت را ببینی و از او بپرسی که مالش را کجا پنهان کرده‌است؟ آن مرد گفت: آری و به‌خدا سوگند که نیازمند و مستمندم. امام باقر برای او در کاغذ سپیدی چیزی نوشت و آنرا با مهر خود ممهور کرد و فرمود: امشب با این نامه به‌وسط گورستان بقیع برو و بگو ای درجان! مردی که عمامه بر سر دارد پیش تو می‌آید. این نامه را به‌او بده و بگو من فرستادهٔ محمدبن علی هستم و سپس از هرچه می‌خواهی از او بپرس. آن مرد نامه را گرفت و رفت. فردا صبح زود من بر در خانهٔ امام باقر رفتم تا ببینم کار آن مرد به‌کجا رسیده‌است. دیدم او هم بر در خانه ایستاده و منتظر اجازه است. با یکدیگر به‌حضور امام رسیدیم و آن مرد گفت: خداوند می‌داند علم خود را کجا نهد. دیشب با نامهٔ شما به‌وسط گورستان بقیع رفتم و درجان را صدا کردم. مردی که عمامه بر سر داشت آمد و گفت: من درجانم. چکار داری؟ گفتم: من فرستادهٔ محمدبن علی هستم و این هم نامهٔ اوست. گفت: ای فرستادهٔ حجت خدا بر خلق خدا خوش آمدی. نامه را گرفت و خواند و گفت: دوستداری پدرت را ببینی؟ گفتم آری. گفت: همین‌جا باش تا من او را بیاورم که او در ناحیه ضجنان است[۲]. او رفت و

۱. در مناقب ابن شهرآشوب، ص ۱۸۷، ج ۴، به‌نقل ازکتاب المعجزات که ظاهراً منظور عیون‌المعجزات منسوب به سید مرتضی است آمده‌است و در بحار، ص ۲۵۲، ج ۴۶، از خرایج راوندی و مناقب آمده‌است. م.

۲. ضجنان: نام کوهی در تهامه است و گفته‌اند نام کوه کوچکی در یک منزلی مکه است. رك. به: معجم‌البلدان، یاقوت حموی، ص۴۳۶، ج۶، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی. م.

چیزی نگذشت که با مرد سیاهی که برگردنش ریسمان سیاهی بسته بود و از تشنگی زبانش بیرون افتاده‌بود برگشت وگفت: این پدر تو است، ولی شعله و دود دوزخ وآتش و درد شکنجه‌های دردناك او را دگرگون کرده‌است. گفتم: تو پدرم هستی؟ گفت: آری. گفتم: چه چیزی موجب دگرگونی تو شده‌است و اینچنین چهره‌ات را تغییر داده‌است؟ گفت: من دوستدار بنی‌امیه بودم وآنانرا به‌اهل بیت رسول خدا ترجیح دادم و خداوند به‌آن سبب مرا عذاب داد. و تو دوستدار اهل بیت پیامبرت بودی و من از این سبب بر تو خشمگین بودم و از مال خود ترا محروم‌کردم وآنرا زیر خاك پنهان‌کردم و اکنون از پشیمانانم. به‌بوستان من برو و زیر درخت زیتون را حفرکن وآن مال را که یکصد و پنجاه هزار درهم است بردار. پنجاه هزار درهم‌آن‌رابه‌محمدبن علی بپرداز و بقیهٔ‌آن از تو باشد، و من اکنون در جستجوی آن مال می‌روم. ابوعتیبه می‌گوید: سال بعد به‌امام باقرگفتم: آن مرد چه‌کرد؟ گفت: پنجاه هزار درهم‌آوردکه من وام خود را ازآن پرداختم و زمینی خریدم و به نیازمندان دادم وهمانا این‌کار برآن مردهٔ پشیمان، با همهٔ بی‌مهری او برما سودبخش است؛ زیرا مرا شاد و نسبت به‌من مهربانی‌کرده‌است.[1]

امام باقر(ع) فرموده‌است: ما اهل بیت رحمتیم و شاخه‌های درخت نبوتیم و معدن حکمت و محل‌آمد و شد فرشتگان و مهبط وحی هستیم.[2]

روایت شده‌است که جابر درحالی که عمامهٔ سیاهی بر سر می‌بست در مسجد پیامبر(ص) می‌نشست و می‌گفت: ای باقر، ای شکافندهٔ علم! مردم مدینه می‌گفتند: جابر هذیان می‌گوید و جابر می‌گفت: به‌خدا سوگند هذیان نمی‌گویم، ولی از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمودند: ای جابر! تو به‌زودی مردی از خاندان مرا خواهی دیدکه نامش نام من و چهره‌اش شبیه چهرهٔ من است و او علم را خواهد شکافت، شکافتنی و این موضوع باعث‌آن است که چنین می‌گویم. تا آنکه روزی که در یکی ازکوچه‌های مدینه چشمش به‌پسری افتاد وگفت: ای پسر! به‌من روی کن و امام باقر رو به‌اوکرد. سپس گفت برگرد و برگشت. جابرگفت: سوگند به کسی که جان من در دست اوست که این اندام و شمایل پیامبر است. سپس پرسید

---

۱. در مناقب، ص ۱۹۳، ج ۴، و الخرایج راوندی، ص ۲۳۰ و به‌نقل ازآن در بحارالانوار، ص ۲۲۵، ج ۴۶، چاپ جدید، با تفاوتهایی آمده‌است. م.

۲. در ارشاد مفید، ص ۲۵۰ آمده‌است. م.

که ای پسر! نامت چیست؟ فرمود: من محمدبن علی‌بن حسینم. جابر شروع به بوسیدن سر امام باقر کرد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد. رسول خدا به‌تو سلام رساند.

گوید امام باقر درحالی که ترسیده بود به‌حضور پدرش علی‌بن حسین آمد و این خبر را به‌اطلاع ایشان رساند. امام سجاد فرمود: آیا جابر چنین کرد؟ گفت آری. فرمود: پسرم در خانهٔ خود بنشین و جابربامداد و غروب به‌حضور امام باقر می‌رسید و مردم مدینه می‌گفتند: جای بسی تعجب است از جابر، با آنکه آخرین کسی است از اصحاب پیامبر که باقی مانده، صبح و عصر به‌حضور این پسر می‌آید. چیزی نگذشت که امام سجاد رحلت فرمود. امام باقر(ع) به‌احترام آنکه جابر افتخار مصاحبت پیامبر را داشته است به‌خانهٔ او می‌آمد و می‌نشست و از خداوند متعال برای آنان سخن می‌گفت و مردم مدینه می‌گفتند: گستاخ‌تر ازمحمدبن علی ندیده‌ایم، و امام باقر که گفتار ایشان را شنید، برای آنان از پیامبر(ص) سخن می‌گفت. آنان گفتند: دروغگوتر از این ندیده‌ایم. ازکسی سخن می‌گوید که او را اصلا ندیده است، و چون امام باقر شنید که چنین می‌گویند، برای آنان از قول جابربن عبدالله حدیث می‌کرد و آنان می‌پذیرفتند و تصدیق می‌کردند و حال آنکه به‌خدا سوگند جابر برای کسب دانش به‌خانه و حضور امام باقر(ع) می‌رفت.[۱]

امام باقر(ع) روز سه‌شنبه یا جمعه، سوم صفر سال پنجاه‌وهفت هجرت، در مدینه متولد شد و در ماه ذی‌حجه یا ربیع‌الاول یا ربیع‌الاخر سال یکصدوچهارده هجرت در پنجاه‌وهفت سالگی در مدینه رحلت فرمود. مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی(ع) است. کنیهٔ مادرش را ام‌عبدالله و ام‌عبده نوشته‌اند. بنابراین نسب امام باقر از سوی پدر و مادر به‌هاشم[۲] و به‌امیرالمومنین علی می‌رسد. امام باقر در علم و فضل شهره و ضرب‌المثل است و دربارهٔ صفات پسندیدهٔ ایشان آثار و اشعار بسیار نقل شده و دربارهٔ آن حضرت قرطی چنین سروده است:

---

۱. این روایت دومین روایتی است که درباب تولد حضرت باقر دراصول‌کافی کلینی، ص ۳۷۲، ج ۲، چاپ علمیهٔ اسلامیه، با ذکر سلسلهٔ اسناد آمده‌است و نیز در اختصاص شیخ مفید، ص ۵۶، چاپ سید محمد مهدی خرسان آمده‌است. م.

۲. برای اطلاع بیشتر از اقوال دیگر دربارهٔ تاریخ تولد و رحلت امام باقر(ع) به صفحات ۲۱۲ و ۲۲۳ جلد ۴۶ بحار، چاپ جدید، مراجعه فرمایید. م.

ای شکافندهٔ علم برای پرهیزگاران و ای بهترین کسی که بر کوهها تلبیه گفته است.»[1]

و مالک‌بن اعین جهنی[2] در مدح ایشان چنین سروده است:

«هرگاه مردم در جستجوی علم قرآن باشند، قریش اهل بیت و خاندان‌آن هستند.

اگر گفته شود پسر دختر پیامبر در چه مقامی است؟ بدیهی است به‌شاخه‌های برافراشته نایل می‌شوی.

آنان ستارگانی درخشان برای شبروانند و کوههای استواری هستندکه علم متراکم و انباشته‌یی را به‌ارث برده‌اند.»

محمدبن ابی‌طلحهٔ عونی[3] چنین سروده‌است:

«سلام برامام سجاد و برپسرش. برشکافندهٔ علم‌که مشهور بر شکافتن آن‌است.»

مجلس بیست و سوم
در امامت و مناقب ابوعبدالله جعفربن محمد(ع)

بر طبق نص صریح پس از امام باقر، ابوعبدالله‌بن محمد صادق(ع) امام است. او فاضل‌ترین مردم روزگار خویش بود و بر همگنان در فضل و سروری میان عام و خاص برتری یافت و مردم چندان از آن حضرت علوم مختلف را روایت کرده‌اندکه از هیچیك از افراد اهل بیت به‌آن اندازه روایت نکرده‌اند. اصحاب

---

۱. قرطی، قرطبی، قرظی؟ این شاعر را نشناختم، ولی این بیت در ارشاد مفید، ص ۲۴۵ آمده‌است. در بخش شعرای کتاب معالم‌العلمای ابن شهرآشوب و اعیان‌الشیعهٔ مرحوم امین چنین نامی به‌چشم این بنده نخورد. م.

۲. مالك‌بن اعین جهنی: این مرد از یاران حضرت باقر است. ابن شهرآشوب در معالم‌العلماء و قهپایی در مجمع‌الرجال، ص ۸۹، ج ۵ و مرحوم امین در اعیان‌الشیعه، ص ۱۶۹، ج ۱، چاپ جدید، ۱۴۰۳ قمری، بیروت، از او نام برده‌اند و مفید هم در ارشاد، ص ۲۴۵، این ابیات را آورده‌است.

۳. نام این شاعر به‌صورت ابومحمد طلحةبن عبداللهبن عبیدالله و به‌صورت ابومحمد طلحةبن عبیداللهبن محمدبن عون‌الفسانی به‌ترتیب در معالم‌العلماء، ص ۱۴۷ و اعیان‌الشیعه، ص ۱۷۲ آمده‌است. در نیمهٔ اول قرن چهارم میزیسته و بیشتر مناقب را به‌نظم درآورده و متهم به‌غلو بوده‌است. م.

حدیث نام راویانی را که از ایشان روایت نقل کرده‌اند برشمرده‌اند که به‌چهار هزار تن رسیده‌است، هرچند شاگـردان و راویـان ایشان دارای آراء مختلف و مـذاهب گوناگون کلامی و فقهی بوده‌اند.[۱]

امام صادق(ع) فرموده‌است که چون رحلت پدرم فرا رسید فرمود: ای جعفر! به‌تو دربارهٔ اصحاب خود به‌خیر و نیکی سفارش می‌کنم. گفتم: فدایت گـردم، آنان را فقط هنگامی رها خواهـم کرد که نیازی به‌هیچگونـه چیزی در ایـن شهر نداشته باشند (عالم و غنی و بی‌نیاز شده‌باشند).[۲]

از امام باقر پرسیدند که پس از ایشان چه‌کسی امام است؟ بـا دست خـود به جعفر صادق زد و فرمود: به‌خدا سوگند این قائم آل محمد(ص) است.[۳]

امام صادق(ع) فرمـوده‌است: پـدرم و دایع امـامت را بـه‌مـن سپرد و چون رحلتش نزدیك شد به‌من فرمود: گواهـانی اینجا بیاور و من چهارتـن از قـریش از جمله نافع آزادکرده و وابستهٔ عبدالله‌بن عمر را حاضر کردم. پـدرم فرمود: بنویس و ایـن وصیتی است که یعقوب به‌پسرانش کرد «ای پسرکان من! همانا خداوند برای شما دین را برگزیده‌است و نباید که شما بمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.»[۴] و محمد بن علی به‌جعفربن محمد چنین وصیت مـی‌کند و دستور مـی‌دهد که او را در همان جامه‌که روز جمعه درآن نماز می‌گزارده‌است کفن کند و عمامه‌یی بـر سرش بپیچد و گورش را مستطیل شکل و چهـار انگشت از زمین بلند قراردهد و بندهای کفن او را هنگام دفن بگشاید.

سپس به‌گواهان فرمود: خدایتان رحمت کند، برگردید. من گفتم: پدرجـان! این چه بود که بر آن گواه گرفته شود؟ فرمود: خوش نداشتم که بـا تـو ستیزه کنند و بگویند به‌تو وصیت نشده‌است و خواستم دلیلی برای تو باشد.[۵]

---

۱. این شمار راویان و شاگردان در ارشاد مفید، ص ۲۵۴، آمده‌است. م.

۲. در همان صفحهٔ ارشاد و به‌نقل از آن و از اعلام‌الورای طبرسی در بحار، ص ۱۲، ج ۴۷، چاپ جدید هم آمده‌است. مرحوم مجلسی تـوضیحی هـم داده‌است که حـدیث با توجه به‌آن ترجمه شد. م.

۳. با ذکر سلسلهٔ سند در همان صفحهٔ ارشاد و بـه‌نقل از آن و اعلام‌الورای طبرسی و اصول‌کافی کلینی در بحار، ص ۱۳، ج ۴۷، هم‌آمده‌است. م.

۴. بخشی از آیهٔ ۱۳۲ سورهٔ دوم (بقره). م.

۵. در صفحهٔ ۲۵۵ ارشاد مفید با تفاوتی انـدك آمده‌است و در تـرجمه از متن ارشاد استفاده شد. م.

جناب زیدبن علی(ع) گفته است: هر زمان مردی از ما خاندان وجود دارد که حجت خداوند بر خلق است و خداوند به‌وجود او با خلق احتجاج می‌کند و حجت این روزگار پسر برادرم جعفربن محمد است که درود بر هر دوشان باد. هر کس با او مخالفت ورزد هدایت نمی‌شود.[1]

حَنّان‌بن سدیر می‌گوید: از پدرم سدیرصیرفی[2] شنیدم که می‌گفت: پیامبر(ص) را در خواب دیدم که برابرایشان طبقی قرار داشت و بالای آن دستمالی بود. نزدیك رفتم، سلام دادم. پاسخ فرمودند و دستمال را از روی طبق برداشتند در طبق خرمای رطب بود و پیامبر(ص) شروع به‌خوردن رطب فرمودند. من گفتم: ای رسول خدا! به‌من هم لطف کنید. یك رطب دادند و خوردم و باز تقاضا کردم، لطف فرمودند. بدینگونه هشت خرما گرفتم و خوردم باز هم تقاضا کردم. فرمودند: برای تو بس است. از خواب بیدار شدم و فردای آن شب به‌حضور مولای خود امام صادق(ع) رسیدم. برابر ایشان طبقی بود که روی آن با دستمال پوشیده بود. همانگونه که در خواب دیده‌بودم، امام صادق دستمال را از روی طبق برداشتند. در آن خرما بود و شروع به‌خوردن خرما کرد. گفتم: ای پسر رسول خدا! به‌من هم لطف کنید. یك رطب داد وهمچنان تا هشت رطب خواستم و لطف کرد. سپس گفتم: ای پسر رسول خدا! بیشتر لطف کنید. فرمود: اگر پدر بزرگم بیشتر داده‌بودند می‌دادم، ولی برای تو همین اندازه بس است.[3]

روایت شده‌است که منصور عباسی به ربیع[4] فرمان داد امام صادق را پیش او بیاورد و آورد. همینکه چشم منصور به‌ایشان افتاد گفت که خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم. آیا درپادشاهی من ستیزه می‌ورزی وفتنه می‌انگیزی؟ امام صادق(ع)فرمودند: به خدا سوگند نه تنها چنین نکرده‌ام بلکه ارادهٔ آنرا هم نداشته‌ام و اگر سخنی از

---

۱. با ذکر سلسلهٔ سند در امالی صدوق، ص ۲۴۳، و به‌نقل از آن در بحار، ص ۱۹، ج ۴۷، آمده‌است. م.

۲. متن روضه با امالی مفید و امالی شیخ طوسی اختلاف داشت که تصحیح شد. م.

۳. در امالی مفید، ص ۱۹۸، ضمن مجلس سی‌ونهم و امالی شیخ طوسی، ص ۷۰، آمده‌است. م.

۴. ربیع بن یونس بن محمد از دولتمردان بنی‌عباس و وزیر منصور دوانیقی است. رك. به: دستورالوزرای خواندمیر، ص ۲۹، چاپ سعید نفیسی، تهران، ۱۳۵۵ شمسی. م.

دروغگویی به‌اطلاع تو رسیده‌است، بر فرض که من چنان کرده‌باشم؛ نسبت به یوسف(ع) ستم شد وگذشت کرد و ایوب موردآزمایش قرارگرفت و شکیبایی کرد و به‌سلیمان پادشاهی عطا شد، سپاسگزاری کرد. آنان همه پیامبران خدایند و نسب تو به‌ایشان می‌رسد. منصور گفت: آری همچنین است. اکنون بیا اینجا وبالای تخت بنشین و امام چنان فرمودند. منصور گفت: آنچه گفتم فلانی خبر داده‌است. امام صادق فرمود: او را حاضر کن تا رویاروی شویم. آن مرد را احضار کردند. منصور به‌اوگفت: تو خودآنچه را از جعفر نقل کردی شنیده‌ای؟ گفت: آری. امام صادق به او فرمود: تو خود شنیده‌ای؟ گفت: آری. امام از او خواست سوگند بخورد. منصور به‌اوگفت: سوگند می‌خوری؟ گفت: آری، و شروع به‌سوگند خوردن کرد. امام صادق به‌منصور فرمود: بگذار من سوگندش دهم، پذیرفت. امام صادق(ع) به مرد سخن‌چین فرمود: بگو از نیرو و قوت خداوند بیزارم و به نیرو و قوت خود پناه می‌برم که جعفر چنین کرده و چنین گفته است. مرد سخن‌چین اندکی خودداری کرد، ولی سپس سوگند خورد. لحظه‌یی بیش نگذشت که برزمین افتاد. منصور گفت: پایش را بکشید و از اینجا لاشه‌اش را بیرون ببرید که خدایش لعنت کناد.

ربیع می‌گوید: من دیدم هنگامی که جعفربن محمد پیش منصور آمد: لبهای ایشان حرکت می‌کرد و هرچه لبهایش را تکان می‌داد (زیر لب دعا می‌خواند)، خشم منصور فرومی‌نشست تا آنکه او را به‌خود نزدیك ساخت وآرام گرفت و چون امام صادق(ع) از پیش منصور بیرون آمد، پی ایشان رفتم وگفتم: این مرد از همه بر تو خشمگین‌تر بود و چون پیش اوآمدی و زیر لب دعا می‌خواندی و هرچه لبهایت را تکان می‌دادی خشم او فرومی‌نشست. چه دعایی می‌خواندی؟ فرمود: دعایی که پدربزرگم علی‌بن حسین(ع) می‌خوانده است. گفتم: فدایت شوم، آن دعا چیست؟ فرمود این است:

«یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عندکربتی فاحرسنی بعینك‌التی لا تنام و اکنفنی برکنك الذی لایرام.»

«ای پناه من در سختی من، ای فریادرس من در درماندگی من! مرا با چشم خودت که هرگز نمی‌خسبد حراست فرمای و با رکن خودت که سست و ویران نمی‌شود حمایت فرمای.»

ربیع می‌گوید: این دعا را حفظ کردم وهیچ سختی وگرفتاری برای من پیش

نمی‌آمد، مگر آنکه با این دعا گشوده مـی‌شد، و به‌جعفربـن محمد(ع) گفتم: چـرا اجازه ندادی که آن مرد سخن‌چین به‌خدا سوگند خورد؟ گفت: خوش نداشتم، زیـرا اگر توحید و تمجید خداونـد می‌کـرد، ممکن بـود خـداوند از او چشم‌پـوشی و بردباری فرماید و شکنجه‌اش را به‌تأخیر انـدازد. بدیـن جهت بـود که او را چنان سوگند دادم که شنیدی و خداوند متعال او را سخت فروگرفت.[1]

روایت شده‌است که داودبن عبدالله‌بن عباس[2] معلی‌بـن خنیس، وابستهٔ جعفر بن محمد(ع) را کشت و امـوال او را تصرف کـرد.[3] امـام صادق(ع) درحالـی که ردای خود را می‌کشید (کنایه از حرکت تند و درحال خشم است)، پیش داود رفت و فرمود: وابستهٔ مرا می‌کشی و اموال مرا تصرف می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که مرد بـا سوگ و اندوه می‌تواند بخوابد ولی با خشم و غضب نمی‌تواند بخوابد؟ همانـا به خدا سوگند که از خدا بر ضد تو یاری می‌جویم (نفرینت مـی‌کنم). داود بـا لحن آمیخته به‌تمسخر گفت: ما را از نفرین خود می‌ترسانی؟ امام صادق به‌خانـهٔ خـویش برگشت و تمام آن شب را در حال نماز گذراند. هنگام سحر شنیدند در مناجات خود چنین عرض می‌کند: ای صاحب نیروی بسیار نیرومند و ای دارندهٔ انتقامهای سخت و ای دارندهٔ عزتی که همهٔ آفریدگان تو در برابر آن خوار و زبونند! شر این سرکش را از من کفایت فرمـای و از سوی مـن از او انتقام‌بگیر. ساعتی بیش نگـذشت که بانگ شیون برخاست و گفتند: داود هم‌اکنون بمرد.[4]

ابو بصیر[5] می‌گوید: به‌مدینه رفتم. کنیزی همراهم بود. بـا او همبستر شدم و

---

۱. عیناً و بدون هیچ بیش وکم در ارشاد مفید، صفحات ۲۵۵ و ۲۵۲، چـاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است و به‌نقل از آن در بحار، ص ۱۷۵، ج ۴۷، هم آمده‌است. م.

۲. عموی منصور و سفاح عباسی است. امیرمکه و مدینه و یمن و طایف و یمامه ومستقر در مدینه بوده‌است. به‌سال ۱۳۳ در پنجاه و دو سالگی درگذشته‌است. رك. به: زرکلی، الاعلام، ص ۸، ج ۳. م.

۳. دربارهٔ معلی بن خنیس گوناگون سخن گفته شده‌است، ولی شیخ طوسی در الفهرست، ص ۳۳۴، چـاپ اسپرنگـر و اختیار معرفةالرجال، ص ۳۸۷، از او به‌تفضیل سخن گفته است. م.

۴. در ارشاد مفید، ص ۲۵۶، آمده‌است و در اختیار معرفةالرجال، ص ۳۷۷، چـاپ آقای حسن مصطفوی، با تفاوتهایی آمده‌است. م.

۵. از بزرگان اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت مـوسی بن جعفر(ع)-

برای حمام بیرون آمدم. یاران شیعهٔ خود را دیدم که آهنگ خانهٔ جعفربن محمد(ع) را دارند. ترسیدم آنان پیش از من بروند و من نتوانم وارد خانهٔ امام شوم و با آنان رفتم و همینکه وارد خانه شدم و برابر امام رسیدم به‌من نگریست و فرمود: ای ابا بصیر! مگر نمی‌دانی که در خانهٔ پیامبران و فرزندان ایشان شخص جنب وارد نمی‌شود؟ من شرمنده شدم و گفتم: ای پسر رسول خدا! یاران خود را دیدم و ترسیدم نتوانم با آنان بیایم و این مجلس از دست رود و دیگر هرگز چنین کاری نخواهم کرد و بیرون آمدم. امام صادق فرمود: الواح موسی(ع) و عصای آن حضرت پیش ماست و ما وارثان پیامبرانیم.[1]

امام صادق(ع) فرموده‌است: سلاح پیامبر(ص) پیش من است و در آن باره کسی با من ستیزه ندارد و فرمود: از این سلاح دفاع خواهدشد و اگر نزد بدترین خلق خدا نهاده شود، بهترین ایشان می‌شود. سپس فرمود: همانا امامت به‌کسی خواهد رسید که گلوها و گردنها به‌سوی او کشیده می‌شود و هرگاه خواست خداوند باشد بیرون خواهدآمد و مردم خواهند گفت: چه موضوعی است؟ و خداوند برای او دستی بر سر رعیتش قرار می‌دهد.[2]

عمربن ابان می‌گوید: از امام صادق(ع) دربارهٔ آنچه مردم می‌گویند که صفحهٔ مهر شده‌یی به‌ام سلمه منسوب است و در آن آمده‌است که چون پیامبر(ص) رحلت فرمودند، علم و سلاح ایشان و هرچه از این امور بود به‌علی(ع) ارث رسید و سپس به‌حسن(ع) و حسین(ع) ارث رسیده‌است پرسیدم و گفتم: سپس به‌علی‌بن حسین و پس از او به‌پسرش محمدبن علی و پس از او به‌شما رسیده‌است؟ فرمود آری،[3] و امام صادق(ع) فرموده‌است: شمشیر رسول خدا(ص) و پرچم پیروزی و زره و مغفر و دیگر ابزار جنگ ایشان پیش من است. الواح موسی و عصای آن حضرت و انگشتری سلیمان‌بن داود(ع) و طشتی که موسی(ع) در آن قربانی می‌نهاد و آن نامی که چون رسول خدا در جنگها میان مسلمانان و مشرکان قرار می‌داد هیچ تیری از آنان به‌مسلمانان نمی‌خورد، همه پیش من است و همانی که فرشتگان آنرا آورده‌اند

ــــو درگذشتهٔ ۱۵۰ هجری است. رك. بـه: مـرحوم حاج شیخ عباس‌قمی، الکنی والالقاب، ص ۱۷، ج ۱، چاپ صیدا. م.

۱. در ارشاد، ص ۲۵۶ و با تفاوت اندکی در قرب‌الاسناد، ص ۳۰ هم آمده‌است. م.

۲ و ۳. در ارشاد مفید آمده‌است. م.

پیش من است. مثل سلاح رسول خدا میان ما همچون مثل تابوت در بنی‌اسرائیل است. در بنی‌اسرائیل در هر خاندانی که آن تابوت بود نبوت از ایشان بود و هر کس از ما که سلاح پیامبر(ص) در دستش باشد، امامت از اوست. پدرم زره رسول خدا را پوشید و بر زمین کشیده می‌شد و دامنش بر زمین خط انداخت. من هم پوشیده‌ام و انشاءالله به‌قامت قائم ما کاملاً برازنده و به‌اندازه خواهدبود.[1]

امام صادق(ع) می‌فرمود: دانش ما غابر و مزبور و نکته‌یی در دلها و آوایی درگوشهاست و همانا که جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه(ع) و جامعه نزد ماست و درآن همهٔ چیزهایی که مردم به‌آن نیازمندند وجود دارد.[2]

ازایشان خواستندکه این موارد را توضیح دهند. فرمودند: غابر عبارت است از دانش مربوط به‌آینده و مزبور عبارت است از دانش مربوط به‌گذشته و مقصود از نکتهٔ دلها الهام است و منظور ازآوایی درگوشها، سخن‌گفتن فرشتگان است که آوای ایشان شنیده می‌شود و شخص ایشان دیده نمی‌شود. اما جفر احمر ظرفی (صندوقچه‌یی) است که سلاح پیامبر درآنست وآن هرگز بیرون‌آورده نمی‌شود تا قائم ما اهل بیت قیام‌کند. جفرابیض صندوقچهٔ دیگری است که درآن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم‌السلام وکتابهای نخستین قرار دارد. مصحف فاطمه(ع) چیزی است که درآن موضوع هر حادثه و نام همهٔ‌کسانی که تا روز رستاخیز به‌حکومت می‌رسند ثبت است. جامعه هم نوشته‌یی است در طوماری‌که طول‌آن هفتاد ذراع است و رسول خدا(ص) شخص خود و از زبان خویش املاء فرموده‌اند و امیرالمومنین علی(ع) به‌خط خود نوشته است و به‌خدا سوگندکه درآن تمام احکامی‌که مردم تا روز رستاخیز نیازمندآنند آمده‌است و درآن حتی دیهٔ وارد کردن یك خراش و تازیانه و نیم تازیانه هم‌آمده‌است.

امام صادق(ع) همچنین می‌فرمود: حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث علی‌بن ابی‌طالب(ع) و حدیث علی‌بن ابی‌طالب حدیث رسول خدا(ص) است و حدیث رسول خدا(ص) چون‌گفتار خداوند است.

و نیز می‌فرموده‌است: اخبار ما پیچیده و دشوار است.کسی جز فرشتهٔ مقرب یا پیامبر مرسل یا مومنی‌که خداوند دل او را آزموده باشدآنرا تحمل نمی‌کند یا شهری استوارآنرا حمل می‌کند. گفته شد: مقصود از شهر استوار چیست؟ فرمود:

---

۱ و ۲. در ارشاد مفید آمده است. م.

قلبی که مجتمع باشد.

و روایت شده‌است که‌گروهی ازقبیله جهینة به‌خانهٔ امام صادق آمدند. ازایشان پذیرایی فرمود وچون خواستند بروند، برای آنان توشه و زاد فراهم فرمود و به‌آنان بخشش و عنایت کرد. ولی همینکه خواستند بارهای خود را ببندند و بار کنند به خدمتکاران خود فرمود: ازایشان فاصله بگیرید وآنانرا یاری ندهید. میهمانان پس از آنکه بارهای خود را بستند و بار کردند برای وداع به‌حضور امام صادق آمدند و گفتند: ای پسر پیامبر! میزبانی فرمودی و چه نیکو میزبانی کردی و عطا فرمودی و چه بسیار عطا کردی و سرانجام به‌خدمتکارانت فرمان دادی ما را برای بستن بار یاری ندهند. این چگونه بود؟ فرمود: ما خاندان به‌میهمان برای رفتن از خانهٔ خود یاری نمی‌دهیم.

مالك‌بن‌انس[1] که فقیه مدینه است می‌گوید: من مکرر به‌حضور امام صادق(ع) می‌رسیدم و برای من تشکچه‌یی می‌گسترد و حرمت مرا نگه می‌داشت و می‌فرمود: ای مالك! من ترا دوست دارم، و من از این جهت شاد می‌شدم و شکر و ستایش خدا را به‌جا می‌آوردم و امام صادق هیچگاه از این سه حالت بیرون نبود که یا روزه داشت، یا در حال نماز بود، یا ذکر می‌گفت و از بزرگان پارسایان و عابدان بود و از آن گروه بود که از خدای خود بیم داشتند و بسیار حدیث می‌فرمود و خوش‌مجلس بودو نیك محضر و پر فایده. و هرگاه سخنی از قول رسول خدا بیان می‌کرد، گاه رنگش زرد می‌شد وگاه سبز، آنچنان‌که شناخته نمی‌شد. سالی در خدمت او حج گزاردم و چون سوار بر ناقهٔ خود شد و خواست تلبیه بگوید صدا درگلویش قطع می‌شد و چنان عقده به‌گلویش می‌گرفت‌که نزدیك می‌شد از ناقه به‌زمین افتد. گفتم: ای پسر رسول خدا! چاره نیست وباید تلبیه بگویی. فرمود: ای پسر ابوعامر! چگونه جرأت می‌کنم که لبیك بگویم و حال آنکه از آن بیم دارم‌که خداوند به‌من بگوید لا لبیك و لا سعدیك.[2]

---

۱. مالك‌بن انس: یکی از ائمهٔ چهارگانهٔ مذاهب اهل‌سنت و پیشوای مالکی‌ها، متولد ۹۳ و درگذشتهٔ ۱۷۹ هجری است. مورد حمایت و احترام منصور و هارون عباسی بوده است. برای اطلاع از آثار او وکتابهایی که شرح حالش درآن آمده‌است، رك. به: زرکلی، الاعلام، ص ۱۲۸، ج ۶، م.

۲. این روایت از قول مالك‌بن انس با ذکر سلسلهٔ راویان در سه‌کتاب مهم صدوق یعنی خصال (حدیث شمارهٔ ۱۸۹، ص ۱۶۸، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی) و علل←

تولد امام صادق در مدینه هنگام سپیده‌دم جمعه یا دوشنبه، سیزده شب باقی مانده (هفدهم) ربیع‌الاول سال هشتادوسه هجرت بوده‌است و آن حضرت در شوال سال یکصد وچهل وهشت رحلت فرموده‌است. تاریخ رحلت ایشان را روز دوشنبه نیمهٔ رجب آن سال هم گفته‌اند. مدت عمر ایشان شصت‌وپنج سال ومدت امامت‌ایشان سی‌وچهارسال بوده‌است. مادر آن حضرت ام‌فروة دخترقاسم‌بن‌محمدبن‌ابی‌بکر است.[1]

امام صادق(ع) فرموده‌است: هر کس مرا زیارت کند خطاهایش آمرزیده می‌شود و فقیر نمی‌میرد.[2] از امام حسن عسکری روایت شده‌است که هر کس امام صادق و پدرش را زیارت کند به‌بیماری چشم گرفتار نمی‌شود و درد و رنجی به‌او نمی‌رسد وگرفتار نمی‌میرد.[3]

روایت شده‌است که امام صادق(ع) این بیت را بسیار می‌خواند:[4]

«هر گروهی از مردم دولتی را انتظار می کشند و دولت ما درآخر زمان آشکار خواهد شد».

محمدبن ابی‌طلحهٔ عونی دربارهٔ آن حضرت چنین سروده است:

«سلام بر پاك پاکیزه شده جعفر و سلام بر آن مولی تا پایان روزگار.» و سید حمیری در مدح ایشان چنین سروده است:

«ای کسی که سوار بر شتر تنومند تیزرو، بیابانها را به‌سوی مدینه درمی‌نوردی، چون خدایت هدایت فرمود و جعفر(ع) را دیدار کردی به‌او بگو: ای ولی

←الشرایع، ص ۲۳۴ و امالی، ص ۱۶۹ آمده‌است. قاضی عیاض در صفحهٔ ۲۱۲ کتاب المدارك خود و ابوزهره درکتاب مالك، ص ۲۸ و امین‌الخولی درکتاب مالك خود، ص۹۴ نیز آورده‌اند ولطفاً به‌پاورقی بحارالانوار، ص۱۶، ج ۴۷، که متن روایت هم درآن آمده‌است مراجعه شود. م.

۱. برای اطلاع بیشتر از اقوال دیگری که در مورد تاریخ تولد و رحلت امام صادق(ع) نقل شده‌است و برخی مدت عمر ایشان را هفتاد و یك سال هم نقل کرده‌اند، لطفاً به‌صفحات ۱ تا ۸ جلد ۴۷ بحارالانوار، چاپ مکتبة‌الاسلامیه مراجعه کنید. م.

۲. این روایت را شیخ طوسی(رض) درکتاب تهذیب‌الاحکام، ص۴، ج۶، آورده‌است و به‌نقل ازآن منبع درکتاب بحار، ص ۱۴۵، ج ۱۰۰، چاپ مکتبة الاسلامیه آمده‌است. م.

۳. این روایت را هم شیخ طوسی در صفحهٔ ۷۸ همان جلد تهذیب آورده‌است و در همان صفحهٔ بحار پس از روایت قبلی نقل شده‌است. م.

۴. این بنده در بحار این موضوع را پیدا نکردم. ظاهراً اصل بیت از سید حمیری و قصیدهٔ رائیهٔ اوست. م.

خدا و ای پسر شخص پاکیزه، ای ولی خدا و ای پسر ولی خدا! نخست به‌سوی خداوند رحمان توبه می‌کنم و سپس در پیشگاه تو ازگناهی که در آن اصرار داشتم (کیسانی بودن) و همواره درآن راه کوشش و تلاش می‌کردم توبه می‌کنم.»[1]

مجلس بیست و چهارم
در امامت و مناقب ابوالحسن موسی‌بن جعفر(ع)

پس از امام صادق(ع) با توجه به‌نص صریح ایشان و خصال پسندیده واعتبار شرایط عقلی، موسی‌بن جعفر(ع) امام است. کنیهٔ معروف آن حضرت ابوالحسن و ابوابراهیم و معروف به‌عبد صالح و ملقب به‌کاظم است. گاهی هم کنیهٔ ابوعلی برای ایشان به‌کار رفته است.

فیض‌بن مختار می‌گوید به‌امام صادق(ع) گفتم: دست مرا بگیرید و از آتش نجات دهید و بگویید که پس از شما چه‌کسی برای ما خواهدبود؟ در این هنگام ابوابراهیم که پسر بچه‌یی بود وارد شد. امام صادق فرمود: پس از من این امام شماست و به‌او توسل و تمسك جویید.[2]

معاذبن کثیر می‌گوید به امام صادق گفتم: از خداوند متعال مسألت می‌کنم همانگونه که به‌پدرت چنین نعمتی (فرزندی مثل تو) ارزانی فرموده‌است، به‌شما هم لطف فرماید که پس از شما عهده‌دار امامت باشد. فرمود: خداوند چنین نعمتی ارزانی فرموده‌است. گفتم: فدایت گردم، او کیست؟ امام صادق به‌عبد صالح اشاره فرمود و درآن هنگام موسی‌بن جعفر پسرکی بود و خفته بود.[3]

---

۱. این قصیدهٔ سید حمیری شاعر بزرگ قرن دوم هجرت و در گذشتهٔ ۱۷۳ هجری، در کمال‌الدین‌صدوق، ص ۳۴، چاپ آقای علی‌اکبر غفاری، نوزده بیت آمده‌است. در اعلام الوری مرحوم طبرسی هم همین نوزده بیت است(ص ۳۹۳، ترجمهٔ آن به‌قلم آقای عطاردی). در بحارالانوار، ص ۳۱۸، ج ۴۷، هم آمده‌است.

در ارشاد مفید، ص ۲۶۶، چاپ ۱۳۷۷ قمری، سیزده بیت آمده‌است. درکشف‌الغمه، ص ۱۷۹، ج ۲، چاپ آقای سید هاشم رسولی، یازده بیت از آن آمده‌است. لطفاً برای اطلاع بیشتر دربارهٔ این قصیده و قصیدهٔ رائیهٔ سید حمیری به‌حواشی استاد سید محمد مهدی خرسان در صفحات ۳۱۸ و ۳۱۹ جلد ۴۷ بحارالانوار مراجعه فرمایید. م.

۲. این روایت در ارشاد، ص ۲۷۰، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است. م.

۳. در بحارالانوار، ص۲۸، ج ۴۸، چاپ جدید، به‌نقل از اصول‌کافی، ص۲۷۹، ج ۱، آمده‌است. م.

حسن بن عبدالله که از عابدان و پارسایان بنام روزگار خود بوده‌است می‌گوید به‌ابوالحسن موسی‌بن جعفر گفتم: امروز امام کیست؟ فرمود: اگر به‌تو بگویم می‌پذیری؟ گفتم آری. امام کاظم فرمود منم. گفتم چیزی به‌من ارائه دهید که به‌آن استدلال کنم. فرمود: کنار این بوتۀ خارمغیلان برو و به‌او بگو موسی‌بن جعفر می‌گوید پیش من بیا. حسن بن عبدالله می‌گوید: به‌خدا سوگند کنار آن بوته رفتم و به‌خدا سوگند دیدم به‌حرکت آمد و زمین را می‌شکافد تا آنکه مقابل امام ایستاد و سپس موسی‌بن جعفر به‌آن اشاره کرد و به‌جای خویش برگشت.[1]

ابوبصیر می‌گوید، به‌موسی‌بن جعفر(ع) گفتم: فدایت‌گردم، امام به‌چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: به‌چند چیز، نخست آنکه پدرش به‌او نص و تصریح کرده باشد و اشارۀ خودش به‌آن که حجت است. دیگر آنکه از هرچه سوال می‌شود پاسخ گوید، یا خودش از اموری که در آینده اتفاق می‌افتد خبر دهد و با مردم با همۀ زبانها سخن بگوید. امام کاظم آنگاه به‌من فرمود: ای ابومحمد! پیش از آنکه از اینجا برخیزی آیتی به‌تو نشان خواهم داد. چیزی نگذشت که مردی خراسانی به‌حضور ایشان آمد و با زبان عربی سخن گفت و موسی‌بن جعفر به‌فارسی پاسخ او را داد. مرد خراسانی گفت: به‌خدا سوگند تنها چیزی که موجب شد عربی سخن بگویم، این بود که گمان می‌کردم شما زبان فارسی را خوب نمی‌دانید. امام فرمود: سبحان‌الله اگر نتوانم به‌خوبی پاسخ ترا به‌فارسی بدهم چه فضیلتی بر تو دارم که سزاوار امامت باشد. سپس به‌من فرمود: ای ابا محمد! سخن هیچیك از مردم و آوای پرندگان و سخن هرچیزی که جان داشته‌باشد، بر امام پوشیده نمی‌ماند.[2]

ابن‌سنان روایت می‌کند که وقتی هارون‌الرشید جامه‌هایی به‌عنوان پاداش برای علی‌بن یقطین[3] فرستاد و از جمله جبه‌یی از خز زردوزی شده بود. علی‌بن یقطین تمام آن جامه‌ها از جمله همین جبه را همراه خمس اموال خود برای حضرت

---

۱. این روایت هم با تفصیل بیشتری در صفحۀ ۲۷۳ ارشاد آمده‌است. م.

۲. در صفحۀ ۱۹۶ قرب‌الاسناد حمیری و در ارشاد و مناقب وخرایج هم آمده‌است که از این منابع در بحارالانوار، ص ۴۷، ج ۴۸، آمده‌است. م.

۳. علی بن یقطین، از دولتمردان هارون‌الرشید است که شیعه بوده‌است. او در سال ۱۸۲ هجری در بغداد درگذشته است. رك. به: صفحۀ ۱۴۲ رجال ابن‌داوود حلی، ۱۳۹۲ قمری، نجف. م.

موسی‌بن جعفر فرستاد. چون این اموال به‌حضور ایشان رسید امـوال و جـامه‌ها را پذیرفتند، ولی جبه را به‌دست فـرستادهٔ علـی‌بن یقطین پس فـرستادند و بـرای او نوشتند: ایـن جبه را خـوب نگهداری کـن و از دست مده که بـه‌زودی بـرای تو موضوعی پیش خواهد آمد که به‌ایـن جبه نیازمند مـی‌شوی. علی‌بـن یقطین از پس فرستادن آن جبه بـه شك و تـردیـد افتاد که سبب آن را نمی‌دانست و آن را نیکو نگهداشت. پس از چندی علی‌بن یقطین نسبت به‌یکی از خدمتکاران ویژهٔ خود خشم گرفت و او را از خدمت خود بیرون کرد. آن غلام ازگرایش علی به‌حضرت موسی‌بن جعفر اطلاع داشت و می‌دانست که اوگاهگاه امـوال و جامه و چیزهـای‌گران‌بها و هدیه برای ایشان می‌فرستد. در این باره پیش هارون سخن‌چینی کـرد و به‌اوگفت که علی معتقد به‌امامت موسی‌بن جعفر است و همه سالـه خمس منـافع خویش را برای ایشان می‌فرستد. از جمله همان جبه‌یی را که امیر مومنان برای بزرگداشت بـه او ارزانی داشته است در فلان وقت برای موسی‌بن جعفر(ع) فرستاده‌است. هـارون از این موضوع بر آشفته و سخت خشمگین شد وگفت: در این مورد بررسی می‌کنم و اگر چنان باشد که تو می‌گویی جان علی‌بن یقطین بر باد رفته است. همانـدم علی را احضار کرد. چون‌آمد و برابرش ایستاد، هارون پرسید: آن جبه‌یی را که به‌تو داده بودم چه‌کردی؟ گفت: ای امیر مومنان آنـرا در صندوقچهٔ سر به‌مهری نهاده‌ام و بـر آن مشك و بوی خوش ریخته‌ام و نیکو نگهداری مـی‌کنم و هـر صبح و شام‌آن صندوقچه را می‌گشایم و برای تبرك، آن دراعه را می‌بوسم و بـه‌آن نگاه مـی‌کنم و سپس بر جای خـود مـی‌نهم. گفت: هم‌اکنون آنـرا بیـاور. علی‌بـن یقطین گفت فرمـانبردارم و یکی از خدمتگزاران خود را فراخـواند وگفت: به‌فلان حجرهٔ خانه من برو. کلیدش را از خزانـه‌دار بگیر و فـلان صندوق را بگشای و صندوقچه‌یی را که در آن است و سر به‌مهر است بیاور. چیزی نگذشت که خـدمتگزار صندوقچه را همچنان سربسته‌آورد و پیش هارون‌گذاشت. هـارون دستور داد مهر آن را شکستند وگشودند و چون‌آن جبه را به‌حال خـود دیـد که پیچیده و آغشته بـه‌مشك و بـوی خوش است. آرام‌گرفت و خشمش فرونشست و به‌علی‌بن یقطین گفت: آنـرا برجای خود بگذار و به‌سلامت برو و از این پس هرگز سخن سخن‌چینی را در مـورد تـو گوش نخواهم داد. و دستور داد پاداش بزرگی به‌او پـرداخته شود و هـزار تازیانه به‌سخن‌چین بـزنند. حـدود پـانصد ضـربه تازیانه زده بودند که آن سخن‌چین هلاك

شد.[۱]

علی‌بن ابی‌حمزهٔ بطاینی می‌گوید: ابوالحسن موسی‌بن جعفر(ع) روزی به یکی از مزرعه‌های خود که خارج از مدینه بود می‌رفت. من هم همراهش بودم. ایشان سوار بر استری بود و من سوار بر خری بودم. میان راه شیری پیدا شد و سر راه ما قرار گرفت. من از خوف زبانم بندآمد، ولی امام‌کاظم بدون توجه و اعتنا پیش رفت و من دیدم شیر برای او اظهار خواری و زبونی می‌کند. امام‌کاظم(ع) برای او ایستادند و به‌همهمهٔ اوگوش فرا دادند و در این هنگام‌آن شیر دست بر کفل استر نهاده‌بود و من سخت می‌ترسیدم. آنگاه شیر خود را به‌کنار جاده‌کشاند و امام موسی‌بن جعفر(ع) رو به‌قبله ایستاد و شروع به‌دعا کرد و دیدم لبهایش را تکان می‌دهد و من نفهمیدم که چه دعایی می‌کند و سپس با دست خود به‌شیر اشاره فرمود برود. شیر همهمه‌یی طولانی کرد و امام‌کاظم(ع) آمین می‌گفت تا شیر از نظر ناپدید شد، و امام‌کاظم به‌راه خود ادامه داد و من هم از پی ایشان راه افتادم و چون از آنجا دور شدیم خودم را به‌ایشان رساندم و گفتم: فدایت‌گردم، موضوع شیر چه بودکه من بر شما ترسیدم و به‌خدا سوگند از رفتارش با شما تعجب‌کردم. امام فرمودند: این شیر از سختی زایمان ماده شیرش شکایت می‌کرد و از من خواست دعا کنم تا خدای عزوجل گره ازکارش بگشاید و چنان‌کردم و به‌من الهام شدکه توله‌هایش همه نر خواهندبود و به‌اوگفتم. شیرگفت برو در حفظ خدا باشی و خداوند بر تو و هیچیک از شیعیان تو جانور درنده‌یی را چیره نگرداند و من چندبار آمین گفتم.[۲]

علی‌بن یقطین روایت می‌کندکه هارون در جستجوی شعبده‌باز و افسونگری بودکه به‌آن وسیله به‌خیال خود حضرت موسی‌بن جعفر را خجل و در مجلس شرمسار کند. مردی افسونگر را پیش اوآوردند و چون سفره گستردند، افسونی کرد که چون حضرت موسی‌بن جعفر دست دراز می‌کردکه نان بردارد نان از دسترس او می‌پرید وکنار می‌رفت و هارون از این جهت اظهار شادی می‌کرد و می‌خندید. امام‌کاظم(ع) درنگ را جایز ندانست و سر خود را بلند فرمود و به‌نقش شیری که

۱. این روایت در ارشاد مفید و اعلام‌الورای طبرسی آمده‌است و به نقل از آن دو منبع در بحارالانوار، ص ۱۳۷، ج ۴۸، آمده‌است. م.

۲. این روایت هم به‌نقل از ارشاد مفید و خرایج قطب راوندی و مناقب ابن‌شهر آشوب در بحارالانوار، ص ۵۷، ج ۴۸، آمده‌است. م.

بر یکی از پرده‌ها بود نگریست و فرمود: ای شیر! این دشمن خدا را بگیر. گوید آن نقش به‌صورت شیر بزرگی درآمد و آن افسونگر را درید. هارون و همنشینانش از این موضوع چنان بیم کردند که مدهوش درافتادند و هوش از سر ایشان پرید و چون به‌خود آمدند، هارون به‌امام‌کاظم گفت: ترا به‌حق خودم بر تو سوگند می‌دهم که از این صورت و شکل شیر بخواهی تا آن مرد را برگرداند. فرمود اگر عصای موسی که اژدها شد و ریسمانها و عصاهای آن قوم را بلعید آنها را برگرداند، این شکل هم آن مرد را برخواهد گرداند.[1] و اینگونه کارها، برای امام کاظم(ع) از ساده‌ترین کارها بود.

محمدبن عبدالله بکری می‌گوید: به‌مدینه آمدم که وامی بگیرم، ممکن نشد. با خود گفتم اگر پیش ابوالحسن موسی‌بن جعفر بروم و به‌ایشان بگویم کار خوبی است. به‌بوستان ایشان که در ناحیهٔ نقمی از حومهٔ مدینه بود رفتم. امام کاظم(ع) همراه یکی از خدمتکارانش پیش من آمد و ظرفی همراه خدمتکار بود که در آن گوشت پختهٔ خشکگ شده قرار داشت و چیزی دیگر نداشت و امام کاظم و من از آن خوردیم و ایشان از نیازمن پرسیدند. داستان را به‌ایشان گفتم. داخل حجرهٔ خود شدند. چیزی نگذشت که بیرون آمدند و به‌خدمتگزار خویش فرمود برو و چون او رفت دست خود را به‌سوی من دراز فرمود و کیسه‌یی به‌من لطف کرد که در آن سیصد دینار بود و برخاست و رفت و من هم بر مرکب خود سوار شدم و برگشتم.[2]

ابن‌عمار و راویان دیگری نقل کرده‌اند که چون هارون به‌حج می‌رفت همینکه نزدیك مدینه رسید گروهی از سران و بزرگان مدینه به‌استقبالش رفتند و موسی‌بن جعفر(ع) هم درحالی که سوار بر استری بود پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد. ربیع به‌ایشان گفت: این چه مرکبی است که بر آن سوار شده‌ای و به‌ملاقات امیرمومنان آمده‌ای؟ اگر ترا تعقیب کنند نمی‌توانی بگریزی و اگر بخواهی کسی را تعقیب کنی عقب می‌مانی. امام‌کاظم فرمود: این مرکب از نخوت و غرور اسب فروتر و از خواری و زبونی خر فراتر و بهترین امورکارهای متوسط است.[3] گویند چون

۱. مقصود حضرت موسی‌بن عمران است که به‌تفصیل و مکرر در قرآن آمده‌است. از جمله درآیات ۶۶ تا ۷۳ سورهٔ بیستم(طه). این روایت در عیون اخبارالرضا، ص ۹۶، ج ۱، آمده‌است. م.

۲. در صفحهٔ ۲۷۸ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، آمده‌است. م.

۳. ←

هارون وارد مدینه شد، درحالی که مردم همراهش بودند آهنگ زیارت مرقد مطهر پیامبر کرد و جلو رفت و مقابل مرقد مطهر ایستاد و گفت: سلام و درود بر تو باد، ای رسول خدا! و درحالی که افتخار می‌کرد، گفت: سلام بر تو، ای پسر عمو! در این هنگام موسی‌بن جعفر(ع) پیش آمد و عرض کرد: سلام و درود بر تو باد، ای رسول خدا! سلام بر تو باد، پدربزرگ جان! هارون سخت دگرگون شد و خشم در چهره‌اش نمودار گردید.[1]

محمدبن حسن در مکه و در حضور هارون از موسی‌بن جعفر(ع) پرسید: آیا برای محرم جایز است که روی محمل خویش را بپوشاند؟ فرمود: این مساله در حال اختیار جایز نیست. محمدبن حسن پرسید: آیا برای محرم جایز است که زیر سایه حرکت کند؟ فرمود آری. محمدبن حسن خندید. موسی‌بن جعفر(ع) فرمود: آیا از سنت پیامبر تعجب می‌کنی و آنرا مسخره می‌کنی؟ همانا رسول خدا(ص) درحال احرام مقرر فرمود روپوشهای محمل ایشان را بردارند و حال آنکه در حال احرام زیر سقف پیاده حرکت می‌فرمود. احکام خداوند را نمی‌توان با یکدیگر قیاس کرد و هرکس برخی از احکام را با برخی دیگر مقایسه کند، بدون تردید از راه مستقیم گمراه می‌شود. محمدبن حسن سکوت کرد و پاسخی نداشت که بدهد.[2]

موسی‌بن‌جعفر(ع) فقیه‌ترین مردم روزگار خویش بود و کتاب خدا را از همه بهتر حافظ و نگهبان بود و از همه قرآن را خوشتر می‌خواند و هرگاه قرآن تلاوت می‌فرمود خود اندوهگین می‌شد و می‌گریست و کسانی که قرآن خواندنش را می‌شنیدند می‌گریستند و مردم مدینه او را زین‌المجتهدین نام نهاده بودند.[3]

در رحلت آن حضرت

از احمدبن عبدالله از پدرش نقل شده‌است که می‌گفته است: پیش فضل‌بن

← ۳. این موضوع را ابوالفرج اصفهانی مؤلف اغانی در صفحهٔ ۳۳۳ کتاب مقاتل الطالبین خود، چاپ ۱۳۸۵ قمری، نجف، آورده‌است. درارشاد مفید هم آمده‌است. م.

۱. این موضوع را خطیب در تاریخ بغداد، ص ۳۱، ج ۱۳، آورده‌است. در صفحهٔ ۲۷۹ ارشاد مفید، هم آمده‌است. م.

۲ و ۳. عیناً در همان صفحهٔ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷، قمری، تهران، نقل کرده‌است. م.

ربیع[1] رفتم که بر پشت‌بامی نشسته بود. به‌من گفت: نزدیك بیا. نزدیك شدم و کنار او رسیدم. گفت: از اینجا به‌آن حجره‌خانه نگاه کن. نگاه کردم. گفت: چه می‌بینی؟ گفتم: جامه‌یی که آنجا افتاده‌است. گفت: درست نگاه کن. دقت کردم، دیدم مردی در حال سجده است. گفت: او را می‌شناسی؟ گفتم نه. گفت: او مولای تو است. گفتم: مولای من کیست؟ گفت: پیش من هم خود را به‌نادانی می‌زنی؟ گفتم: تجاهل نمی‌کنم، ولی برای خود مولایی نمی‌شناسم. گفت: این ابوالحسن موسی‌بن جعفر است. شب و روز مراقب اویم و او را فقط به‌همین حال که می‌بینی دیده‌ام، و اکنون به‌تو می‌گویم که چون نماز صبح خود را در سپیده‌دم می‌خواند، یك ساعتی تعقیب می‌خواند تا آفتاب طلوع کند. آنگاه به‌سجده می‌رود و سر از سجده برنمی‌دارد تا هنگام ظهر. گویا کسی را گماشته است که چون ظهر می‌شود، به‌او خبر می‌دهد و من نمی‌دانم غلام چگونه خبر می‌دهد، ولی می‌بینم ناگاه از جا برمی‌خیزد و بدون اینکه وضو بگیرد، شروع به‌خواندن نماز ظهر می‌کند و این نشانهٔ آن است که در سجدهٔ خود نه تنها خوابش نبرده بلکه چرت هم نزده‌است و همواره درحال نمازگزاردن است و تعقیب خواندن، تا آنکه نماز عصر را می‌گزارد. آنگاه سر به‌سجده می‌نهد و تا غروب خورشید بر آن حال است و همینکه خورشید غروب می‌کند، سر از سجده برمی‌دارد و بدون آنکه تجدید وضو کند، نماز مغرب را می‌گزارد و سپس درحال گزاردن نوافل و نماز است تا نماز عشای خود را می‌گزارد و چون نماز عشا را می‌خواند، با اندك چیزی که برای او می‌برند روزه می‌گشاید. آنگاه تجدید وضو می‌کند و سر به‌سجده می‌نهد و در دل شب همواره نمازمی‌گزارد، تا سپیده‌دم می‌دمد و من نمی‌دانم غلام چه وقتی به‌او اعلام می‌کند که سپیده دمیده است. ولی می‌بینم که برای نماز صبح برمی‌خیزد و همین رفتار همیشگی اوست، از وقتی که او را پیش من آورده و در خانه‌ام زندانی کرده‌اند.

گفتم: ای فضل! از خدای بترس و مبادا در مورد او کاری کنی که دستت به خونش آغشته شود که بدون تردید موجب زوال نعمت از تو خواهدشد و به‌خوبی می‌دانی که نسبت به‌هیچیك از این خاندان ستم نشده مگر آنکه نعمتها زایل شده

---

۱. فضل‌بن ربیع، پرده‌دار هارون‌الرشید و از دولتمردان دورهٔ هارون و امین، متولد ۱۴۰ و درگذشتهٔ ۲۰۷ یا ۲۰۸ هجری است. رك. به: تاریخ بغداد، ص ۳۴۳، ج ۱۲، م.

است. گفت: آری چندبار پیام فرستاده و به‌من فرمان کشتن او را داده‌اند و نپذیرفته‌ام و گفته‌ام که اگر مرا بکشند این کار را نخواهم کرد.

پس از آن موسی‌بن جعفر(ع) را به‌خانهٔ فضل‌بن یحیی برمکی بردند و چند روزی آن حضرت در خانهٔ او زندانی بودند و فضل‌بن ربیع همه شب از خانهٔ خود سفره‌یی برای ایشان می‌فرستاد و اجازه نمی‌داد از جای دیگری غذا برای ایشان ببرند و امام کاظم(ع) هم از هیچ سفرهٔ دیگر چیزی نمی‌خوردند و روزه نمی‌گشادند. چون سه شبانروز بر این حال گذشت، در شب چهارم غذا و سفره‌یی از خانهٔ فضل‌بن یحیی برای ایشان آوردند.

گوید امام موسی‌بن جعفر(ع) در آن حال دست بر آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا! تو می‌دانی که اگر پیش از این غذا می‌خوردم، خودم بر مرگ خویش یاری داده‌بودم و از آن خوراك خورد و بیمار شد. فردای آن شب پزشکی پیش آن حضرت فرستادند تا از سبب بیماری ایشان بپرسد و چون از ایشان پرسید که بیماری چیست؟ کف دست خویش را به‌پزشگ نشان داد. وسط کف دست سبز شده و دلالت بر آن داشت که مسموم شده‌است و سم در آن نقطه جمع شده‌است. طبیب پیش آنان برگشت و گفت: به‌خدا سوگند این مرد از خود شما بهتر می‌داند که چه بر سرش آورده‌اید، و سپس آن حضرت رحلت فرمود.[1]

حسن‌بن محمد بشار می‌گوید: یکی از مردم عامه که از ساکنان املاك ربیع بود و سخن او مقبول و پذیرفته بود، می‌گفت: برخی از افراد این خانواده معتقد به فضل و بزرگواری او (یعنی امام کاظم) بودند و من هم هرگز کسی را در عبادت مانند او ندیده‌ام و کسی را به‌فضل او نیافته‌ام. من گفتم: مقصودت کیست و چگونه او را دیده‌ای؟ گفت: سندی‌بن شاهك، هشتاد مرد از مردمی را که سرشناس و معروف به‌خیر و نیکی بودند جمع کرد و ما را پیش موسی‌بن جعفر(ع) برد. سندی آنگاه به‌ما گفت: ای مردم! این مرد را بنگرید و ببینید که آیا بر او بیماری یا کار خارق‌العاده‌یی است؟ زیرا مردم چنین پنداشته‌اند که او را مسموم کرده‌اند و در این باره بسیار سخن می‌گویند و حال آنکه این خانه و بستر و فراش اوست که از هرجهت

---

۱. با ذکر سلسلهٔ اسناد در عیون‌اخبارالرضای صدوق (رض)، ص ۱۰۶، ج ۱، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، آمده‌است و نیز در صفحهٔ ۱۴۶ امالی صدوق هم نقل شده‌است. م.

مناسب است وکارهای او گشاده است و بر او هیچ سخت‌گیری نیست و امیرمومنان هیچ سوءقصدی نسبت به‌او ندارد و منتظر است تا امیرمؤمنان شخصاً با او گفتگو کند، و هم‌اکنون هم می‌بینید که او سالم است و در هیچ‌کاری فشاری بر او نیست و خودتان از او بپرسید. گوید برای ما کاری جز نگریستن به‌موسی‌بن جعفر(ع) و فضل و حالات او نبود. در این هنگام آن حضرت فرمود: اما آنچه سندی‌بن شاهك در مورد توسعه و راحتی جان من و نظایر آن گفت صحیح است، جز آنکه ای‌گروه! به‌شما خبر می‌دهم، مرا با نه دانهٔ خرما مسموم کرده‌اند و من فردا سبز رنگ می‌شوم و پس فردا خواهم مرد. من به‌سندی‌بن شاهك نگریستم و دیدم چون شاخ درخت می‌لرزد.[1]

و روایت شده‌است که سبب گرفتن موسی‌بن جعفر(ع) چنین بود که هارون پسر خود را برای تربیت و پرورش به‌جعفربن اشعث سپرد و این جعفر شیعه بود. یحیی‌بن خالدبن برمك بر او رشك برد. یحیی به‌خانهٔ جعفر آمد و شد می‌کرد و او برخی از رازهای خود را به‌یحیی می‌گفت، و یحیی برامور او آگاه‌می‌شدو به‌هارون گزارش می‌داد و مطالبی برآن می‌افزود. یحیی روزی به‌یکی از اشخاص مورد اعتماد خود گفت: آیا مردی ازخاندان ابی‌طالب را که فقیر و مستمند باشد می‌شناسید که به‌من بگوید به‌چه چیزهایی نیاز دارد؟ او را به‌علی‌بن اسماعیل‌بن جعفربن محمد (یعنی برادرزادهٔ حضرت موسی‌بن جعفر) راهنمایی کردند. یحیی‌بن خالدبن برمك مالی برای علی‌بن اسماعیل فرستاد. موسی‌بن جعفر(ع) نسبت به‌علی فراوان محبت می‌فرمود و نیکی می‌کرد. یحیی برمکی سپس به‌علی‌بن اسماعیل پیام داد و او را تشویق کرد که پیش هارون بیاید و به‌او وعده داد که نسبت به‌او نیکی خواهد کرد. علی‌بن اسماعیل برای این کار آماده می‌شد که موسی‌بن جعفر(ع) احساس فرمود. او را خواست و پرسید: ای برادرزاده کجا می‌روی؟ گفت: به‌بغداد می‌روم. پرسید: آنجا چه خواهی کرد؟ گفت: وام‌دار و تنگدستم. موسی‌بن جعفر(ع) فرمود: من وام ترا می‌پردازم و نسبت به‌تو این کارها را انجام خواهم داد. علی توجه نکرد و تصمیم‌گرفت به‌بغداد برود. امام کاظم(ع) دوباره او را فراخواندند و به‌او گفتند: تو

---

۱. این روایت هم در عیون اخبارالرضا، ص ۹۶، ج ۱، و ص ۴۹ امالی آمده‌است. ضمناً نام آن ملك هم قطیعةالربیع و از حومهٔ بغداد است. م.

می‌خواهی بروی؟ گفت: آری چاره‌یی ندارم. فرمود: ای برادرزاده! درست بنگر و از خدا بترس وفرزندان مرا یتیم مگردان. موسی‌بن جعفر(ع) دستور داد سیصد دینار و چهار هزار درهم به‌او بپردازند. همینکه علی برخاست و رفت امام کاظم(ع) به حاضران فرمود: به‌خدا سوگند به‌ریختن خون من یاری خواهد کرد و فرزندانم را یتیم می‌کند. به‌ایشان گفتند: فدایتان گردیم، با آنکه می‌دانید چنین خواهد کرد به‌او می‌بخشید و نیکی می‌کنید؟ فرمود: آری، پدرم از پدرش از نیاکانش از رسول خدا برای من حدیث کرد که فرموده‌اند: چون رحم قطع شود و پیوسته گردد و دوباره قطع شود، خدای آنرا قطع می‌کند. من خواستم پس از اینکه او خویشاوندی را گسیخت من پیوندزنم تا اگر او دوباره بگسلد خداوند از او بگسلد. گویند: علی‌بن اسماعیل از مدینه بیرون‌آمد و خود را به‌یحیی‌بن خالد رساند و یحیی اخبار مربوط به‌حضرت موسی‌بن جعفر را از او دریافت کرد و با افزونیهایی به‌هارون‌گزارش داد، و او را پیش هارون برد و چون هارون از او دربارۀ عمویش پرسید، علی‌بن‌اسماعیل سخن‌چینی کرد و گفت: از خاور و باختر برای موسی‌بن جعفر مال می‌فرستند و مزرعه‌یی خریده است به‌سی‌هزار دینار و نام‌آنرا یسیره نهاده‌است. فروشندۀ مزرعه وقتی ثمن و بهای بوستان و مزرعه را برایش بردند گفت: من فقط دینارهای ضرب فلان جا را می‌خواهم. موسی‌بن جعفر دستور دادآن پول را برگرداندند و از همان نوع دینارهایی که خواسته بود به‌او دادند. هارون این سخنان او را گوش داد و دستور داد دویست‌هزار درهم به‌او از خراج هر جا که می‌خواهد بپردازند. او یکی از نواحی مشرق را انتخاب کرد و فرستادگانی برای اینکه‌آن مال را بیاورند فرستاد. در همان روزها علی‌بن اسماعیل گرفتار اسهال شدیدی شد که روده‌هایش از مخرج او بیرون زد و آنچه‌کردند نتوانستند آنرا به‌جای خود برگردانند و همچنان بود و هنگامی که مال برای او رسید او جان می‌کند و گفت: من که در حال مرگم با این اموال چه کنم!؟

هارون در همان سال برای حج بیرون رفت و نخست به‌مدینه‌آمد و امام موسی‌بن جعفر(ع) را گرفت. گفته شده‌است چون هارون به‌مدینه‌آمد، موسی‌بن جعفر(ع) هم همراه دیگر نامداران از او استقبال کردند و چون برگشتند موسی‌بن جعفر(ع) مانند همیشه به‌مسجد پیامبر رفت. رشید هم تا شب درنگ کرد و شب کنار مرقد مطهر پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من از تو پوزش می‌خواهم از این کار

که قصد انجام‌آنرا دارم. می‌خواهم موسی‌بن جعفر را زندانی کنم که او مــی‌خواهد میان امت تو تفرقه افکند و خون‌آنان ریخته شود. و فرمان داد مــوسی‌بن جعفر(ع) را از مسجد گرفتند و پیش هارون بردنـد و آن حضرت را در قید و بند کشید و سپس دو محمل سرپوشیده فراهم آوردند و هر یك را بر استری استوار کــردند و هــر دو محمل را با یگدیگر از خانهٔ هارون بیرون‌آوردند و با هر یك گروهــی اسب سوار بود. یکی ازآن محملهای سرپــوشیده را بـه‌سوی کــوفه و دیگری را به‌بصره گسیل داشت و امام کاظم(ع) درآن محملی بودکه به‌بصره می‌رفت. هـارون ایــن کار را از این روی انجام دادکه بر مردم پوشیده ماند و با سواران گفت: مــوسی‌بن جعفر(ع) را به عیسی‌بــن جعفربــن منصورکه درآن هنگام فــرماندار بصره بــود تسلیم‌کنند. حضرت موسی‌بن جعفر را به‌او سپردند و او مدت یك سال‌آن حضرت را پیش خود زندانی‌کرد. هارون به‌او نوشت خون موسی‌بن جعفر(ع) را بریزد. عیسی‌بــن جعفر برخی از اشخاص مورد اعتماد و ویژگان خود را فراخواند و با آنــان در مورد نامهٔ هارون مشورت و رایزنی کرد. به‌او گفتند از این کار دست بدارد و بخواهدکه او را معاف دارند. عیسی به‌هارون نوشت: موضوع بازداشت مــوسی‌بن جعفر در زنـدان من طولانی شده‌است. من احوال او را آزموده‌ام وکسی گمارده‌ام تا گــوش دهدکه در دعاهای خود چه می‌گوید. گزارش دادکه او بر تو و بر من نفریـن نمی‌کند و از ما به‌بدی یاد نمی‌کند و برای خود طلب‌آمرزش و رحمت می‌کند. اگرکسی بفرستی که او را از من تحویل بگیرد وگرنه من او را آزاد مــی‌کنم، زیــرا از نگهداری و حبس او معذورم.

یکی از جــاسوسان عیسی‌بــن جعفر به‌او گــزارش داده‌است که بسیار شنیده است موسی‌بن جعفر(ع) هنگامی‌که درخانهٔ عیسی زندانی بوده چنین دعا می‌فرموده است:

«پروردگارا! تو خود می‌دانی‌که از تــو می‌خواستم مــرا بــرای عبادت خود فارغ گردانی و خدایا تو چنین فرمودی و ترا سپاس و ستایش باد.»

هارون‌کسی را فــرستادکه موسی‌بــن جعفر(ع) را از عیسی بگیرد و به‌بغداد آورد و ایشان را تسلیم فضل‌بــن ربیع کند. مدتی طــولانی امام کاظم(ع) در خــانهٔ فضل زندانی بودند. هــارون از فضل خــواست‌که ایشان را بکشد و او نپذیرفت و هارون به او نوشت‌آن حضرت را تسلیم فضل‌بـن یحیی‌بــن خــالدکند و چنان‌کرد.

فضل‌بن یحیی ایشان را در یکی از حجره‌های خانهٔ خود زندانی کرد و نگهبانی بر ایشان گماشت و آن حضرت به‌عبادت خویش مشغول بود. همه شب را به‌شب زنده‌داری و خواندن قرآن و نماز و دعا سپری می‌کرد و بیشتر روزها روزه می‌گرفت و روی خود را از محراب عبادت برنمی‌گرداند. در نتیجه فضل‌بن یحیی برای ایشان گشایش نسبی فراهم آورد و آن حضرت را گرامی داشت. این خبر به‌هارون که در رقه بود رسید. نامه‌یی به‌فضل‌بن یحیی نوشت و ضمن آن گشایش او را بر موسی‌بن جعفر سرزنش کرد و از او خواست که ایشان را بکشد. فضل از انجام آن خودداری کرد و هارون از این موضوع سخت خشم گرفت و مسرور خادم را فراخواند و گفت: هم‌اکنون با مرکبهای پستی و چاپار به‌بغداد برو و همینکه به‌بغداد رسیدی پیش موسی‌بن جعفر برو و اگر دیدی که در گشایش و آسایش است این نامه را به عباس‌بن محمد بده و بگو آنچه را در آن نوشته شده‌است اجرا کند، و نامهٔ دیگری هم به‌سندی‌بن شاهك نوشت و به‌او دستور داد از آنچه عباس‌بن محمد می‌گوید اطاعت کند. مسرور به‌بغداد و خانهٔ فضل‌بن یحیی آمد و هیچکس نمی‌دانست چه قصدی دارد و به‌حجرهٔ موسی‌بن جعفر رفت و دید آنچه به‌هارون گزارش داده‌اند صحیح است. هماندم پیش عباس‌بن محمد برگشت و نامهٔ او و نامهٔ سندی‌بن شاهك را به‌آن دو تسلیم کرد. چیزی نگذشت که مردم دیدند فرستادهٔ عباس‌بن محمد دوان دوان بیرون آمد و خود را به‌خانهٔ فضل‌بن یحیی رساند و فضل سراسیمه بیرون آمد و خود را به‌خانهٔ عباس‌بن محمد رساند. عباس دستور داد تازیانه و فلك حاضر کردند و فضل‌بن یحیی را برهنه کردند و سندی‌بن شاهك در حضور عباس صد تازیانه به‌او زد. فضل با رنگ پریده و خشمگین از خانهٔ عباس بیرون آمد و از بیم و ناراحتی شروع به‌سلام دادن به‌مردم از چپ و راست کرد. مسرور این موضوع را برای هارون نوشت و هارون فرمان داد موسی‌بن جعفر(ع) را به‌سندی‌بن شاهك بسپرند. آنگاه هارون در انجمن بزرگی نشست و گفت: ای حاضران و ای مردم! فضل‌بن یحیی از فرمان من سرپیچی کرده‌است و با فرمانبرداری از من مخالفت نموده‌است و چنان دیدم که او را لعنت کنم. شما هم او را لعنت کنید. مردم از هر سو شروع به نفرین و لعنت او کردند، چنانکه کاخ هارون به‌لرزه درآمد. این خبر به‌اطلاع یحیی‌بن خالد رسید. سوار شد و خود را به‌کاخ رساند و از در دیگری، غیر از دری که مردم وارد می‌شدند، وارد کاخ شد و بدون اینکه مردم متوجه او شوند خود را

پشت سرش رساند و آهسته به‌هارون گفت: ای امیر مومنان! لطفاً به‌من توجه کن. هارون درحالی‌که ترسان بود به‌حرف یحیی گوش داد. یحیی گفت: فضل جوان است. من آنچه را که تو می‌خواهی انجام می‌دهم. چهرهٔ هارون گشاده و شاد شد و روی به‌مردم کرد و گفت: فضل در موردی از فرمان من سرپیچی کرده‌بود که او را لعنت کردم. اکنون توبه‌کرده‌است و به‌حلقهٔ فرمان برگشته است. او را دوست بدارید. حاضران گفتند: ما دوستان کسی هستیم که تو با او دوست باشی و دشمنان کسی هستیم که تو با او دشمن باشی و اکنون همگان او را دوست می‌داریم.

آنگاه یحیی‌بن خالد با اسبان برید بیرون‌آمد و خود را به‌بغداد رساند. مردم هم در هر مورد شایعه پراکنی و یاوه‌گویی می‌کردند. یحیی اظهار داشت برای بررسی امور بغداد و کارهای فرمانداران آمده‌است و چند روزی به‌این کارها سرگرم بود و سپس سندی‌بن شاهك را فراخواند و به‌او دستور داد موسی‌بن جعفر(ع) را با زهری‌که به‌او داد مسموم کند. سندی‌بن شاهك آن زهر را با خوراکی درآمیخت و گفته‌اند با رطب درآمیخت و برای حضرت موسی‌بن جعفر(ع) برد و آن حضرت ازآن خورد و احساس به‌زهرآلوده بودن خرما کرد. پس ازآن سه روز تب‌دار بود و همان روز سوم رحلت فرمود.

پس از رحلت موسی‌بن جعفر(ع) سندی‌بن شاهك فقیهان و بزرگان بغداد را احضار کرد. هیثم‌بن عدی[1] وکسان دیگری هم بودند. آنان به‌جنازهٔ موسی(ع) نگریستند که درآن نشانی از زخم و خفگی نبود. سندی ازآنان خواست گواهی دهند که موسی‌بن جعفر(ع) به مرگ طبیعی درگذشته است و ایشان چنان گواهی دادند. آنگاه جنازه را بیرون‌آوردند وکنار پل نهادند و بانگ برداشتند این جنازهٔ موسی‌بن جعفر است که به‌مرگ طبیعی درگذشته است، بیایید او را ببینید. مردم هم به‌چهرهٔ آن حضرت می‌نگریستند و می‌دیدند که مرده است. گروهی در زمان حضرت موسی‌بن جعفر بودند که می‌پنداشتند ایشان همان امام قائم منتظرند و زندان ایشان را همان غیبتی که درروایات آمده‌است می‌دانستند. یحیی‌بن‌خالد دستورداد جاربزنند که این جنازهٔ موسی‌بن جعفر است، همان‌کسی که رافضیان می‌پنداشتند نمی‌میرد.

۱. شرح حال این مرد که از فقهای بزرگ قرن دوم است به‌تفصیل در صفحات ۵۰ و ۵۴ جلد ۱۴ تاریخ بغداد آمده‌است. اودر سن نود و سه سالگی در سال ۲۰۷ درگذشته است. ابو نواس در قطعه‌یی حالات زشت روحی او را آورده‌است. م.

بیایید و به‌آن بنگرید. مردم به‌جنازه می‌نگریستند و می‌دیدند که مرده است. آنگاه جنازهٔ آن حضرت از دروازهٔ تین (انجیر) به‌گورستان ویژهٔ قریش برده و به خاك سپرده شد. این گورستان از دیرباز به‌دفن بنی‌هاشم و اشراف اختصاص داشت.

و روایت شده‌است که چون مرگ امام موسی‌بن جعفر(ع) فرا رسید و آن حضرت محتضر شد، از سندی‌بن شاهك خواست تا یکی از بردگان آزادکرده و وابستهٔ ایشان را که از مردم مدینه بود و در محلهٔ مشرعهٔ قصیب، کنار خانهٔ عباس‌بن‌محمد ساکن بود بیاورد، تا عهده‌دار غسل و کفن کردن ایشان باشد و سندی پذیرفت و چنان کرد. سندی‌بن شاهك می‌گفته است: من از موسی‌بن جعفر(ع) تقاضا کردم اجازه دهد از مال خویش او را کفن کنم، نپذیرفت و گفت: کابین زنان و هزینهٔ حج واجب و کفن مردگان ما خاندان از بهترین اموال ما و پاکیزه‌ترین آن فراهم است و کفن من هم پیش من است و می‌خواهم فلان بردهٔ آزادکرده و وابسته‌ام عهده‌دار غسل دادن و کفن کردن من باشد و همان شخص این کار را انجام داد.[1]

مدت امامت ایشان پس از رحلت پدرشان سی‌وپنج سال بود. محل تولد آن حضرت درابواء[2] که جایی میان مکه و مدینه است در روز یکشنبه، هفتم صفر سال یکصدوبیست‌وهشت هجرت بود و تاریخ رحلت آن حضرت در بغداد، به‌روز جمعه شش روز باقی مانده از رجب و به‌قولی دیگر پنجم رجب سال یکصدوهشتادوسه بود و در آن هنگام پنجاه‌وپنج ساله بود و گفته‌اند پنجاه‌وچهار ساله، و مادر ایشان کنیزی بود که حمیده نام داشت و از اهالی مراکش بود.[3]

---

۱. این روایت با همین تفصیل و بدون هیچ بیش و کمی در صفحات ۱۷۹ تا ۲۸۲ ارشاد، چاپ ۱۳۷۷ قمری آمده‌است و لطفاً برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر به باب هفتم جلد اول کتاب عیون اخبارالرضای صدوق، صفحات ۶۹ تا ۹۵، چاپ ۱۳۷۷ قمری، دارالعلم قم و باب هشتم همان کتاب مراجعه فرمایید. م.

۲. ابواء نام جایی در سی و هفت کیلومتری جحفه میان مکه و مدینه است و به‌گفتهٔ برخی نام کوهی است که آنجاست. این سرزمین مدفن حضرت آمنه مادر پیامبر(ص) هم هست و به همین سبب در منابع اسلامی از آن فراوان نام برده شده‌است. برای اطلاع بیشتر، رك. به: مقالهٔ مونتگمری وات در صفحهٔ ۹۲۷ دانشنامه ایران و اسلام. م.

۳. برای اطلاع از دیگر روایات در بارهٔ تاریخ تولد و رحلت حضرت موسی‌بن جعفر(ع) به‌مباحث مستوفای مرحوم علامهٔ مجلسی در جلد ۴۸ بحار، چاپ جدید، صفحات ۱ تا ۱۰ و ۲۰۶ تا ۲۴۹ مراجعه فرمایید. م.

علی‌بن موسی‌الرضا(ع) فرموده‌است: پاداش زیارت مرقد پدرم همچون پاداش زیارت مرقد امام حسین(ع) است.[1] و فرموده‌است هرکس مرقد پدرم را در بغداد زیارت کند، چنان است که مرقد رسول خدا(ص) و مرقد امیرالمومنین(ع) را زیارت کرده‌باشد. البته فضیلت آن دو مرقد به‌جای خود محفوظ است و به‌امام رضا(ع) گفته شد: برای کسی که مرقد پدرت را زیارت کند چه پاداشی است؟ فرمود: بهشت است و آنرا زیارت کن.[2]

و نیز فرموده‌است: فضل زیارت مرقد پدرم همچون زیارت مرقد جدش یعنی رسول خداست. راوی می‌گوید گفتم: می‌ترسم داخل حرم شوم و برای من این کار ممکن نیست. فرمود: از پشت پرده و دیوار زیارت کن.

و نیز فرموده‌است: خداوند بغداد را به‌حرمت مرقد دو تن از فرزندان حسین(ع) (یعنی موسی‌بن جعفر و محمدبن علی‌الجواد) نجات داده‌است.[3]

دعبل‌بن علی خزاعی که رحمت خدا بر او باد ضمن قصیده‌یی طولانی چنین سروده است:[4]

«کجایند آن بزرگوارانی که جدایی و غربت آنان را فروگرفته است؟ درختان برومندی که در اطراف پراکنده‌اند. چون نسب خود را بیان کنند وارثان پیامبرند وآنان برترین سروران و برترین حمایت‌کنندگانند. ای فاطمه، ای دختر کسی که سراپا خیر است! برخیز و بر این ستارگان آسمان بر این فلات زاری کن. قبرهایی درکوفه و برخی در مدینه و برخی در منطقهٔ فخ که درودهای من بر همه‌شان برسد و

---

۱. در صفحهٔ ۳۰۰ کامل‌الزیارات آمده‌است. م.

۲. در صفحهٔ ۲۹۹ همان کتاب آمده‌است. م.

۳ در تهذیب الاحکام شیخ طوسی، ص ۸۲، ج ۶، آمده‌است. م.

۴. این قصیدهٔ شیوای دعبل از شاهکارهای مدایح است. ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی، ص ۱۲۰، ج ۲۰، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۳۹۱ ق، می‌گوید این قصیده ضرب‌المثل حسن و استواری است و در ضمن بحث ۶۵ صفحه‌یی خود مکرر از آن یادکرده‌است. یکصد و بیست و پنج بیت از این قصیده در صفحات ۲۴۵ تا ۲۵۱ جلد ۴۹ بحارالانوار به‌نقل از کشف‌الغمه اربلی آمده‌است و مراجعه‌کنید به صفحات ۳۱۸ تا ۳۲۷ جلد ۲ کشف‌الغمه، چاپ تبریز، ۱۳۸۱ قمری. ترجمهٔ این قصیده به‌قلم مرحوم علامهٔ مجلسی در شمارهٔ چهارم مجلهٔ آستان قدس رضوی، دورهٔ هفتم، مرداد ۱۳۴۷ ش، چاپ شده‌است. م.

مرقدی در بغداد از نفسی پاك و پاکیزه که خدایش در غرفه‌های بهشت درآورد.»

محمدبن ابی‌طلحهٔ عونی هم گفته است:

«سلام بر آن پاك پاکیزه جعفر و تا آخر روزگار سلام بر موسی باد.»

مجلس بیست و پنجم

در امامت و مناقب امام ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا(ع)

پس از عبد صالح، ابوالحسن علی‌بن موسی(ع) به‌نص صریح پدرش و اجماع بزرگان اصحاب امام کاظم(ع) و اعتبار شرایط عقلی امام است.

علی‌بن یقطین می‌گوید: درحضور امام‌کاظم(ع) بودم. به‌من فرمود: ای علی‌بن یقطین! این پسرم علی سرور پسران من است و من کنیهٔ خود را به‌او بخشیده و اختصاص داده‌ام.[1]

زیادبن مروان قندی می‌گوید: به‌حضور امام کاظم رسیدم و پسرش ابوالحسن علی هم حاضربود. امام کاظم(ع) به‌من فرمود: ای زیادبن مروان! این پسرم، نامه‌اش نامهٔ من وگفتارش گفتار من و عقیده‌اش عقیدهٔ من و رسول و پیامش رسول و پیام من است و سخن درست همان است که او بگوید.[2]

داود رقی می‌گوید، به‌موسی‌بن جعفر(ع) گفتم: فدایت گردم پیرمرد شده‌ام، دست مرا بگیر و مرا ازآتش نجات بده و بگوکه پس از شما امام ما کیست؟ به پسرش ابوالحسن علی اشاره کرد و فرمود: پس از من این امام شماست.[3]

ابراهیم‌بن موسی می‌گوید: از امام علی‌بن موسی‌الرضا با اصرار چیزی مطالبه می‌کردم وایشان به‌من وعده می‌دادند، تا آنکه روزی برای استقبال ازفرماندار مدینه بیرون‌آمد و من همراهش بودم. نزدیك قصر فلان‌کس که رسید زیر چند

---

۱. این روایت با دو سلسلهٔ سند درکتاب عیون اخبارالرضای صدوق، ص ۲۱، ج ۱، آمده‌است. م.

۲. این روایت هم در عیون اخبارالرضا، ص۳۱، ج ۱، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، آمده است. زیادبن مروان پس از رحلت موسی‌بن جعفر(ع) واقفی شد و به‌امام رضا(ع) اقرار نکرد و دربارهٔ او درکتب رجال بحث شده است. از جمله‌کشی در رجال خود می‌گوید: چون هفتاد هزار دینار از سهم امام پیش او بود، منکر امامت حضرت رضا شد. م.

۳. این روایت در ارشاد مفید، ص ۲۸۵، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است.م.

درختی که آنجا بود نشست. من هم نشستم و شخص سومی همراه ما نبود. من گفتم: قربانت گردم، عید فرا رسید (لابد یعنی عید قربان یا فطر) و به‌خدا سوگند که من یك درهم و کمتر از آن ندارم. امام رضا(ع) با تازیانهٔ خود به‌سختی زمین را خراش داد و دست فرا برد و یك شمش طلا بیرون آورد و فرمود: از این بهره‌مند شو و آنچه دیدی پوشیده‌دار.[1]

از احمدبن عبدالله از غفاری روایت شده‌است که مردی از خاندان ابورافع، وابسته و آزاد کردهٔ پیامبر(ص)، که نامش فلان بود از من طلبی داشت که با اصرار مطالبه می‌کرد و (مردم هم او را یاری می‌دادند). وقتی دیدم چنین شده‌است پس از آنکه نماز صبح را در مسجد پیامبر(ص) خواندم آهنگ رفتن خدمت امام رضا کردم. در آن هنگام در عریض بود.[2] همینکه نزدیك خانهٔ ایشان رسیدم، آن حضرت درحالی که پیراهن و ردایی پوشیده‌بود بیرون آمد و چون چشم من به‌ایشان افتاد آزرم کردم و ایستادم. چون به‌من رسیدند، ایستادند و به‌من نگریستند. من سلام دادم و گفتم: فدایت گردم فلان دوست شما از من طلبی دارد و به‌خدا سوگند در این باره مرا رسوا ساخته است. با خود می‌پنداشتم که امام رضا به‌آن شخص دستور می‌فرماید فعلاً دست نگهدارد و به‌خدا سوگند که به‌ایشان نگفتم وام من چه مقدار است و سخنی از آن به‌میان نیاوردم. فرمود: همینجا بنشین تا برگردم. ماه رمضان بود. همانجا نشستم و تا غروب منتظر ماندم. نماز مغرب را گزاردم و چون تنگ حوصله شده‌بودم خواستم برگردم که ایشان درحالی که مردم اطرافش بودند آمد. مستمندان سر راهش نشسته بودند و ایشان به‌آنان صدقه می‌داد و آمد و از کنار من گذشت و به‌خانه رفت. اندکی بعد بیرون آمد و مرا فرا خواند. برخاستم و با ایشان داخل خانه شدم و نشستیم و شروع به‌سخن گفتن دربارهٔ ابن‌مسیب فرماندار مدینه کردم و من بسیار دربارهٔ کارهای او گفتگو می‌کردم. پس از اینکه از آن فارغ شدم، فرمود: خیال نمی‌کنم هنوز افطار کرده باشی؟ گفتم نه. برای من غذایی خواست. آوردند و پیش من نهادند. به‌غلام خویش هم فرمود با من غذا بخورد. من و غلام

---

۱. این روایت ذیل شمارهٔ ۱۲۹۵ در اصول کافی، ص۲۰۶، ج ۲، همراه با ترجمهٔ آقای دکتر جواد مصطفوی و هم در بصایرالدرجات صفار و اختصاص شیخ مفید، ص ۲۷۰ و صفحهٔ ۲۰۳ کتاب الخرائج والجرائح قطب راوندی آمده‌است. م.

۲. عریض، نام صحرایی نزدیك مدینه است. م.

خوردیم و چون از غذاخوردن فارغ شدیم به‌من فرمود: تشك را بلندکن و آنچه زیر آن است بردار. من تشك را بلندکردم و دینارهایی را که زیر آن بود برداشتم و در آستین خود نهادم، و به‌چهارتن از غلامانش دستور داد همراه من باشند و مرا به منزلم برسانند. گفتم: فدایت گردم، شبگردان ابن‌مسیب امیر مدینه در گردشند و خوش نمی‌دارم مرا درحالی که غلامان شما همراهم باشند ببینند. فرمود: درست می‌گویی، خدایت به‌راه راست هدایت فرماید و به‌آنان فرمود هرگاه من گفتم برگردند. من چون نزدیك خانه‌ام رسیدم و آرام گرفتم، آنان را برگرداندم و به‌خانه رفتم و چراغ خواستم و دینارها را بررسی کردم. چهل و هشت دینار بود و حال آنکه آن مرد از من بیست و هشت دینار طلب داشت. در این هنگام از درخشش یك دینار خوشم آمد. آنرا برداشتم و نزدیك چراغ گرفتم. بر آن نوشته شده‌بود آن مرد بیست و هشت دینار از تو طلب دارد و بقیه هم از خودت باشد و به‌خدا سوگند من خودم به‌تحقیق نمی‌دانستم چند دینار از من می‌خواهد.[۱]

ابوالصلت هروی می‌گوید که مأمون به‌علی‌بن موسی‌الرضا(ع) گفت: ای پسر رسول خدا! من فضل و علم ترا و پارسایی و عبادت و بیم ترا از خداوند دانستم و ترا برای خلافت از خود سزاوارتر می‌بینم. امام رضا فرمود. به‌بندگی و عبودیت برای خدای عزوجل افتخار می‌کنم و با پارسایی در این جهان امیدوارم از شر این جهان محفوظ بمانم و رستگارشوم و با پرهیز ازگناهها امیدوارم به‌غنیمتها برسم و با فروتنی در این جهان امیدوارم نزد خدا به‌مقام بلند برسم. مأمون گفت: من چنین مصلحت می‌بینم که خود را از خلافت عزل کنم و آنرا برای تو قراردهم و با تو بیعت کنم. حضرت رضا(ع) به‌او فرمودند: اگر این خلافت حق تو است و خداوند آنرا برای تو قرا داده‌است، روا نیست جامه‌یی را که خداوند بر تو پوشیده‌است بیرون‌آوری و برای دیگری قرار دهی، و اگر خلافت از غیر تو است برای تو جایز نیست چیزی را که از تو نیست به‌من ببخشی. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا! برای تو چاره‌یی نیست و باید این کار را بپذیری. فرمود: این کار را به‌میل خود هرگز انجام نخواهم داد. مأمون چند روزی در این باره کوشش کرد و چون ناامید شد، گفت: اگر خلافت را نمی‌پذیری و بیعت‌کردن مرا با خود خوش

---

۱. این روایت در اصول‌کافی، ص ۴۰۴. ج ۲، آمده‌است. م.

نمی‌داری، ولیعهد من باش تـا خلافت پس‌ازمن ازتو باشد. امام رضا(ع) فرمود: به خدا سوگند پدرم از قـول نیاکانش از امیرالمومنین علی(ع) از پیامبر(ص) برای من حدیث کرد که من پیش از تو از این جهان در حالی که با زهر مسموم و کشته می‌شوم و مظلوم خواهم بود می‌روم و فرشتگان آسمان و زمین بر من خـواهندگریست و در سرزمین غربت کنار هارون‌الرشید به‌خاك سپرده خواهم شد. مأمون گریست وگفت: ای پسر رسول خـدا! چه کسی می‌تواند تـا من زنـده باشم شما را بکشد یا قـدرت بدکردن نسبت به‌شما داشته‌باشد؟ فرمود: همانـا اگر بخواهـم بگویـم، می‌گویم چه کسی مرا خواهدکشت. مـأمون گفت: ای پسر رسول خدا! بـا این گفتار خود می‌-خواهی بـار را از دوش خود برداری و خـلافت را نپذیری و ولایتعهـدی را قبول نکنی که مردم بگویند در دنیا پارسایی. امام رضا(ع) فرمود: به‌خدا سوگند، از وقتی که خدایـم آفریده است هیچ دروغ نگفته‌ام و من برای خاطر دنیا در دنیا پـارسایی نمی‌کنم. وانگهی می‌دانم که تو چه اراده کرده‌ای و چه می‌خواهی. مـأمون گفت: چه می‌خواهم؟ فرمود: اگر راست بگویم در امانم؟ گفت: آری برای تو امان خواهد بود. فرمود: می‌خواهی مردم بگویند چنین نبود که علی‌بن‌موسی به‌دنیا رغبت نداشته بـاشد، بلکه دنیا به‌او رغبت نـداشت. اکنون نمی‌بینید که چگونـه ولیعهـدی را به طمع خـلافت پذیرفت. مامون سخت خشمگین شد وگفت: همواره با چیزهـایی که ناخوش می‌دارم با من برخورد می‌کنی و از خشم من خـود را در امـان می‌بینی. به خـدا سوگند اگر ولایتعهدی را نپذیـری، تـرا بر این کار مجبور می‌کنم و اگر باز هم نپذیری گردنت را خواهم زد. امام رضا(ع) فرمود: خداوند مرا منع فرموده است که خـود را بـه‌دست خـویش به‌هـلاکت افکنم. و اگـر کار بـدینگونه است آنچه می‌خواهی انجام بده ومن می‌پذیرم به‌شرط آنکه هیچکس را به‌کاری نمی‌گمارم و از کاری عزل نمی‌کنم و هیچ رسمی را بر هم نمی‌زنم و فقط از دور راهنمایی می‌کنم. او پذیرفت و حضرت رضا را با وجودکراهت ایشان به‌ولیعهدی گماشت.[1]

ریان‌بن صلت[2] می‌گوید: به‌حضور علی‌بن موسی‌الرضا(ع) رفتم و به‌اوگفتم:

۱. حـدیث سوم باب چهلم کتاب عیون اخبارالرضای صدوق است کـه در ص ۱۴۰، ج ۲، چـاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، آمده‌است. م.

۲. از راویان مورد اعتماد وکتابی دربارهٔ پاره‌یی از گفتارهای حضرت رضا(ع) دارد. برای اطلاع بیشتر، رك. بـه: شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۴۰، افست از چاپ اسپرنگر، مشهد، ۱۳۵۱ شمسی. م.

ای پسر رسول خدا! مردم می‌گویند چگونه شما با اظهار زهد و بی‌رغبتی به‌دنیا ولایتعهدی را پذیرفتید؟ فرمود: خداوند کراهت مرا بر این کار می‌داند و چون میان پذیرفتن این کار و کشته‌شدن مخیر شدم آنرا بر کشته‌شدن ترجیح دادم. وای بر ایشان، مگر نمی‌دانند که یوسف(ع) پیامبر و فرستادهٔ خدا بود و چون ضرورت اقتضا می‌کرد که گنجور عزیز باشد به‌او گفت: «مرا بر گنجینه‌های زمین بگمار که من نگهدارندهٔ دانایم».[1] مرا هم ضرورت و اجبار به‌پذیرش این کار واداشت، آن هم با کراهت خودم و اینکه مشرف به‌مرگ شدم. وانگهی من در این کار دخالتی ندارم و چنانم که از آن بیرون هستم و به‌خداوند شکایت می‌کنم و از او یاری بایدخواست.[2]

روایت شده‌است که مأمون به‌سوی گروهی از خاندان ابی‌طالب فرستاد و ایشان را از مدینه پیش خود احضار کرد و علی‌بن موسی‌الرضا هم با ایشان بود و آنان را از راه بصره آوردند و پیش مأمون رساندند. شخصی به‌نام جلودی عهده‌دار انتقال ایشان بود و چون آنان را آورد در خانه‌یی مسکن داد و علی‌بن موسی‌الرضا را در خانهٔ اختصاصی مسکن داد و مأمون او را گرامی داشت و در بزرگداشت او کوشش می‌کرد. وسپس کسی پیش ایشان فرستاد و پیام داد که من می‌خواهم خودرا از خلافت عزل کنم و قلادهٔ آنرا به‌تو بسپارم، نظرت در این باره چیست؟ حضرت رضا این کار را بسیار ناپسند دانست و پیام داد که ای امیرالمومنین! ترا ازگفتن این سخن و از اینکه کسی آنرا بشنود در پناه خدا قرار می‌دهم. مأمون دوباره پیام داد که اگر آن پیشنهادم را رد می‌کنی ناچار باید ولایتعهدی مرا بپذیری که پس از من خلیفه باشی. امام رضا(ع) از این موضوع هم به‌شدت خودداری فرمود و آنرا رد کرد. مأمون او را به‌حضور خود فراخواند و با ایشان و فضل‌بن سهل، ذوالریاستین، خلوت کرد و کس دیگری در آن مجلس حضور نداشت. مأمون به‌علی‌بن‌موسی‌الرضا گفت: من چنین اندیشیده‌ام که خلافت و امر مسلمانان را بر عهدهٔ تو بگذارم و آنچه را برگردن من است بردارم و برگردن تو بگذارم. امام رضا به‌او فرمود: ای امیرالمومنین! خدا را خدا را که مرا یارای آن نیست و توان آنرا ندارم. مأمون گفت: پس من ولایتعهدی پس ازخود را به‌تو وامی‌گذارم. فرمود: ای‌امیرالمومنین!

---

۱. بخشی از آیهٔ ۵۵ سورهٔ دوازدهم(یوسف) است. م.

۲. این‌روایت هم در عیون اخبارالرضا، ص۱۳۹، ج ۲، آمده‌است. م.

مرا از این کار معاف‌دار. مأمون سخنی به‌ایشان گفت که اگر نپذیرد بوی تهدید از آن می‌آمد و گفت: عمربن خطاب شش تن را اعضای شورا قرارداد که یکی از ایشان جدت امیرالمومنین علی بود و شرط کرد هر یک از ایشان مخالفت کند گردنش زده خواهدشد. اکنون تو هم چاره نداری و باید آنچه را از تو می‌خواهم بپذیری و هیچ راه چاره وگریزی از آن نمی‌بینم. امام رضا فرمود: در این صورت ولایتعهدی ترا به‌این شرط می‌پذیرم که هیچ امر و نهی نکنم و فتوی و حکمی صادر نکنم و نه‌کسی را به‌کاری می‌گمارم و نه از آن عزل می‌کنم و هیچ چیز را تغییر نمی‌دهم. مأمون این شرط را پذیرفت. ذوالریاستین[1] بیرون آمد و می‌گفت: ای وای که چیز شگفتی دیدم. از من بپرسید که چه دیده‌ام. گفتند: خداوند کارت را اصلاح فرماید، چه دیده‌ای؟ گفت: امیرالمومنین مأمون را دیدم که می‌گفت: می‌خواهم آنچه را برگردن من است بردارم و خلافت و امور مسلمانان را به‌تو واگذارم و برگردن تو بگذارم و علی‌بن موسی‌الرضا را دیدم که می‌گفت ای امیرالمومنین! مرا توان و یارای این کار نیست و هرگز خلافتی را ضایع‌تر از این ندیده‌ام که امیر مومنان از آن کناره‌گیری کند و بر علی‌بن موسی‌الرضا عرضه‌کند و او هم آنرا کنار زند و از پذیرفتن آن خودداری کند.[2]

و روایت شده‌است که چون مأمون می‌خواست این‌کار را انجام دهد و در بارهٔ او می‌اندیشید نخست فضل‌بن سهل را احضار کرد و تصمیم خود را با او گفت و فرمان داد با برادرش حسن‌بن سهل پیش او بیاید و آن دو پیش او آمدند. حسن این کار را کاری بزرگ دانست و به‌مأمون تذکر داد که چه زیانهایی بر آن مترتب است و خویشان مأمون را بر او می‌شورانند. مأمون به‌اوگفت: من با خداوند عهد کرده‌ام که اگر بر مخلوع (لقب توهین آمیزی که به‌محمد امین داده‌بود) پیروز شوم، خلافت را به‌برتر و فاضل‌تر خاندان ابوطالب بسپارم و من کسی را در روی زمین برتر از این مرد نمی‌دانم. چون حسن و فضل دیدند که او تصمیم خود را بر

۱. لقب فضل‌بن سهل سرخسی که وزیر مأمون بوده و با دسیسهٔ او در شعبان ۲۰۲ در حمام سرخس کشته شد. برای اطلاع بیشتر از شرح حال او مراجعه‌کنید به: تاریخ بغداد خطیب، ص ۳۳۹، ج ۱۲. م.

۲. تمام آن در صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱ ارشاد مفید و بخشی از آن در عیون اخبارالرضا آمده‌است. م.

این کارگرفته است از گفتگوی بیشتر خودداری کردند. مأمون آن دو را بـه‌حضور حضرت رضا(ع) فرستاد و این پیشنهاد را به‌ایشان عرضه داشتند و از پـذیرفتن آن امتناع فرمود. آن دو همچنان اصرار کردند. ناچار پذیرفت و آن دو پیش مأمـون آمدند و خبر دادند که پذیرفت و مأمون از این موضوع شاد شد.[1]

مأمون روز پنجشنبه‌یی برای خواص و بزرگان جلسه‌یی تشکیل داد و فضل‌بن سهل بیرون آمد و به‌ایشان اطلاع داد که تصمیم مأمون دربارهٔ علی‌بن مـوسی‌الرضا این است که او را به‌ولایتعهدی خویش برگزیده وملقب به‌رضا ساخته است وفرمان می‌دهد که همگان درپنجشنبهٔ آینده با جامهٔ سبز برای بیعت حاضر شوند و در همان روز جیره و حقوق سالیانهٔ خود را دریـافت دارند. چون پنجشنبهٔ بعـد فـرا رسید، طبقات مختلف فرماندهان نظامی و پرده‌داران و قاضیان و دیگر کارگزاران جامهٔ سبز پوشیدند و سوار شدند و به‌بارگاه مأمون آمدند. مأمـون نشست و بـرای رضا(ع) دو تشك بزرگ نهاده شد، پیوسته به‌فرش و تشك مأمون، و ایشان را بـر آن نشاند. امام رضا(ع) عمامه برسر داشت و شمشیری همراهش بود. مأمون نخست بـه‌پسرش عباس دستور داد که با ایشان بیعت کند. امام رضا(ع) دست خـود را بلند کـرد و چنان گرفت که پشت آن مقابل چهرهٔ خودش و کف آن مقابل چهرهٔ مـردم بـود. مأمون گفت: دست خود را برای بیعت درازکن. فرمود: رسول خدا(ص) این چنین بیعت می‌فرمود و عباس پسر مأمون چنان بیعت کردکه دست آن حضرت بـر روی دست او قرارگرفت ومردم هم همانگونه بیعت کردند و منبرها نهاده شد وسخنوران و شاعران دربـارهٔ فضیلت حضرت رضا و ایـن‌کار مأمون داد سخن دادنـد. آنگاه ابوعباد (حاجب بزرگ مأمون) نام عباس پسر مأمون را برد. او از جای برخاست و به‌پدرش نزدیـك شد و دست او را بـوسید و مأمون دستـور داد بنشینـد. سپس نام محمدبن جعفر صادق(ع) را بردند و فضل‌بن سهل به‌اوگفت برخیـزکه برخاست و پیش مأمون رفت و ایستاد ولی دست او را نبوسید و به‌اوگفتـه شد جایـزهٔ خویش را بگیر و مأمون او را باکنیه خطـاب کـردکـه ای ابوجعفـر! برگرد و بنشین و او برگشت و بر جای خود نشست و ابـوعباد همینگونه یکی از عبـاسیان و یکـی از

۱. برای اطلاع لطفاً بصفحات ۱۷۰ تا ۱۷۲ تـاریخ بیهقی، چاپ مـرحوم فیاض، چـاپ دوم، ۱۳۵۶ خـورشیدی، مشهد، مـراجعه‌کنید و درآن‌آمده‌است: «رضا را سخت کراهیت آمدکه دانست که‌آن‌کار پیش نرود». م.

علویان را نام می‌برد و برای گرفتن جایزهٔ خود می‌آمدند؛ تا آنکه همهٔ اموال تمام شد. آنگاه مأمون به‌امام رضا(ع) گفت: برای مردم خطبه بخوانید و سخن بگویید.

علی‌بن موسی(ع) نخست حمد و نیایش خدا را به جا آورد و فرمود: همانا برای ما به‌سبب رسول خدا(ص) برگردن شما حقوقی است و برای شما هم چون امت آن حضرتید، برگردن ما حقی است و هرگاه شما آن حقوق را به‌ما بپردازید آن حق شما هم بر ما واجب می‌شود.

در این مجلس سخن بیشتری از ایشان نقل نشده است. مأمون دستور داد سکه‌هایی زدند که بر آنها نام رضا(ع) نقش بود و برای اسحاق پسر موسی‌بن جعفر(ع) دخترعمویش اسحاق‌بن جعفربن محمد را به‌زنی گرفت و او را امیرالحاج کرد و برای امام رضا در همهٔ شهرها خطبهٔ ولایتعهدی خوانده شد. در این سال عبدالجباربن سعید در منبر مسجد مدینه در دعای برای علی‌بن موسی(ع) چنین گفت:

«ولیعهد مسلمانان علی‌بن موسی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب، که این شش نیاکانش بهترین و شایسته‌ترین کسانند که آب باران و ابر نوشیده‌اند.» و چون علی‌بن موسی‌الرضا(ع) در خلعت ولایتعهدی نشست، پرچمها بر فراز سرش برافراشته شد و سخنوران و شاعران بپا خاستند. از یکی از حاضران در آن مجلس که از خواص اصحاب حضرت رضاست نقل شده که گفته است: من آن روز برابر ایشان بودم و از آنچه می‌گذشت بسیار شاد بودم. ایشان به‌من نگریست و اشاره فرمود که نزدیك بیا، چون نزدیك رفتم آنچنان که کسی جز من نشنود فرمود: دل به‌این کار منه و شادمباش که کاری است که به‌انجام نمی‌رسد.

از جمله شاعران که در آن روز پیش ایشان آمدند، دعبل‌بن علی خزاعی بود که چون در آمد گفت: قصیده‌یی گفته‌ام و تعهد کرده‌ام که برای هیچکس پیش از تو نخوانم. فرمود بنشین تا مجلس خلوت‌تر گردد و چون خلوت شد، فرمود قصیده‌ات را بخوان و آن قصیدهٔ خویش را از این بیت آغاز کرد که

«مدارس آیات خلت من تلاوة　　　و منزل وحی مقفر العرصات»

این بیت، بیت اول قصیده نیست ولی دعبل از این بیت آنرا خواند وچون به‌او گفتند چرا از این بیت شروع کردی؟ گفت: از امام علی‌بن موسی‌الرضا شرم کردم که تغزل ونشیب و تشبیب قصیده را بخوانم و خواستم از بخش مناقب قصیده بخوانم. مطلع این قصیده این بیت است:

«تجاوبن بالارنان والزفرات نوائح عجم‌اللفظ والنطقات»

و تا آخر قصیده خواند و چون دعبل از خواندن آن فارغ شد علی‌بن‌موسی(ع) برخاست و به‌حجرهٔ خویش رفت و ششصد دینار در کیسه‌یی نهاد و با خدمتگزار خویش برای دعبل فرستاد و به‌خدمتگزار فرمود: به‌دعبل بگو با این‌پول هزینهٔ سفر خود را تا اندازه‌یی تأمین کن و عذر ما را بپذیر.[1] دعبل گفت: به‌خدا سوگند که قصد دریافت جایزه نداشتم و برای آن نیامده‌ام و کیسه را برگرداند و گفت: به‌علی‌بن موسی‌الرضا بگو یکی از جامه‌های شخصی خود را به‌من لطف کنید. حضرت رضا(ع) کیسه را برای او برگرداند و فرمود: این را بگیر و سپس جبه‌یی هم از جامه‌های خود برای او فرستادند. دعبل بیرون آمد و چون به‌شهر قم رسید و آنان آن جبه رادیدند، گفتند: هزار دینار به‌تو می‌دهیم، جبه را به‌ما بده. گفت هرگز، و به‌خدا سوگند که قطعه‌یی از آن را به‌هزار دینار نمی‌دهم، و از قم بیرون رفت. برخی از مردم قم او را تعقیب کردند و راه را بر او بستند و جبه راگرفتند. او به‌قم برگشت و در آن‌باره گفتگو کرد. گفتند: راهی برای پس دادن جبه نیست ولی اگر می‌خواهی این هزار دینار آماده است. گفت: قطعه‌یی از آن جبه هم به‌من بدهید. پذیرفتند، قطعه‌یی از آن و هزار دینار به‌او دادند.[2]

یاسر خادم و ریان‌بن صلت هردو گفته‌اند: پس از آنکه فرمان ولایتعهدی علی‌بن موسی(ع) صادر شد، عید فرا رسید. مأمون پیام داد که ایشان سوار شوند و به‌نمازگاه بروند و با مردم نماز عید بگزارند و خطبه بخوانند. امام رضا(ع) پیام داد: تو خود از شرایط میان من و تو آگاهی. مرا از نمازگزاردن با مردم معاف‌دار. مأمون پیام داد: می‌خواهم دلهای مردم آرام‌گیرد و فضل ترا بشناسند. و همچنان میان ایشان پیام رد و بدل می‌شد و چون مأمون در این مورد پافشاری می‌کرد، امام رضا(ع) پیام داد: اگر مرا از این‌کار معاف داری خوشتر می‌دارم و اگر مرا معاف نمی‌داری، من همانگونه به‌نماز می‌روم که رسول خدا(ص) و امیرالمومنین(ع) می‌رفتند. مأمون‌گفت: هرگونه که‌می‌خواهی انجام بده، و به‌فرماندهان و مردم دستور داد صبح زود بردرخانهٔ امام رضا باشند. گوید مردم هم در کوچه‌ها و راهها نشسته و

---

۱. در مجلس پیش ذیل شمارهٔ ۶۹۴ دربارهٔ این قصیدهٔ دعبل توضیح داده‌شد. م.
۲. این مطالب بدون توضیحی که دربارهٔ بیت‌اول قصیدهٔ دعبل داده‌شده، از صفحات ۲۹۰ تا ۲۹۳ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷، تهران، گرفته شده‌است. م.

منتظر بیرون آمدن ایشان از خانه بودند و زنان و کودکان هم بر پشت بامها جمع شده بودند. فرماندهان و نظامیان همگی سواره بردر خانهٔ ایشان جمع شده بودند. چون خورشید دمید، علی بن موسی(ع) غسل کرد و جامه پوشید و عمامهٔ سپید پنبه‌یی بر سر بست که یك سر آن بر سینه‌اش و سر دیگر بر دوشش آویخته بود، و بوی خوش و عطر بکار برده و بر دست خود عصایی گرفته بود و به خدمتکاران و اطرافیان خویش هم فرمود همانگونه رفتار کنند. علی بن موسی(ع) درحالی که پا برهنه بود و پاچه‌های شلوار خویش را تا نیمهٔ ساق پا بالا زده و جامه‌یی که برتن داشت با کمربند استوار بسته بود، بیرون آمد و اندکی پیاده رفت و سر بر آسمان بلند کرد و تکبیر گفت و همراهانش همراه او تکبیر گفتند. و چون با این حال بیرون آمد و بردرخانه ایستاد، همینکه فرماندهان و سپاهیان او را بااین حال دیدند همگان خود را از اسبها به زیر افکندند و بهتر از همه کسانی بودند که همراه خود کاردی داشتند که بتوانند بندهای کفش و چکمه‌های خود را زودتر ببرند و پابرهنه شوند. گوید حضرت رضا بر در خانه که رسید باز تکبیر گفت و همهٔ مردم با او تکبیر گفتند و چنان شد که پنداشتیم آسمان و در و دیوار هم پاسخ تکبیر او را می‌دهند و تمام شهر مرو سراپا گریه و تکبیر و فریاد شد، که آن حضرت را به آن حال دیدند و بانگ تکبیر او را شنیدند. این خبر به مأمون رسید. فضل بن سهل ذوالریاستین به او گفت: اگر رضا با این حال به نمازگاه رسد مردم چنان شیفته‌اش خواهند شد که بر همهٔ ما بیم جان خواهد بود. به او پیام بفرست تا برگردد. مأمون پیام فرستاد که گویا ما ترا به زحمت انداخته و کار سنگینی را برعهده‌ات گذاشته‌ایم و دوست نداریم برای تو مایهٔ زحمتی باشد. برگرد و کسی با مردم به همان شیوهٔ سابق نماز خواهد گزارد. علی بن موسی(ع) کفش خود را خواست و پوشید و برمرکب خود سوار شد و برگشت و در آن روزگار مردم مختل شد و نماز آنان نظم پیدا نکرد.[۱]

یاسر می‌گوید[۲]: چون مأمون آهنگ بیرون آمدن از خراسان کرد که به بغداد رود همراه فضل بن سهل ذوالریاستین حرکت کرد. ما هم همراه علی بن موسی الرضا(ع)

---

۱. موضوع نماز عید به همین صورت در کتاب عیون اخبارالرضا، ص ۱۵۰، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، و ارشاد مفید، ص ۲۹۳، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده است. م.

۲. یاسر از خدمتگزاران مورد اعتماد است که در کتب رجال هم مکرر از او نام برده شده است. رك. به: اختیار معرفة الرجال، ص ۴۹۱، و رجال نجاشی، ص ۳۱۵. م.

بودیم. در یکی از منازل نامه‌یی از حسن‌بن سهل برای برادرش فضل رسیدکه نوشته بود: من در وقایع این سال و محاسبات نجومی چنین دیدم که تو در فلان ماه روز چهارشنبه‌یی، سوزش آهن (تیغ) و سوزش گرما (آتش) را با هم خواهی چشید و چنین مصلحت می‌بینم که تو و امیرالمومنین و رضا در آن روز به‌حمام بروید و خون‌بگیرید تا خون بربدنت جاری شود و نحوست آنرا بزدایید. ذوالریاستین این موضوع را برای مأمون نوشت وتقاضا کرد که او از حضرت رضا هم چنین تقاضایی کند. مأمون برای امام رضا(ع) نوشت. ایشان پاسخ دادند که من فردا به‌حمام نخواهم آمد. مأمون بار دیگر رقعه فرستاد و امام‌رضا(ع) نوشت: من فردا به‌حمام نمی‌روم، زیرا دیشب پیامبر(ص) را در خواب دیدم که به‌من فرمودند ای علی! فردا به‌حمام مرو و من برای تو و فضل هم مصلحت نمی‌بینم که به‌حمام روید. مأمون نوشت: ای ابوالحسن! راست می‌گویی و رسول خدا(ص) راست فرموده‌است. من هم حمام نخواهم رفت و فضل خود داناتر است.

یاسر می‌گوید: چون آن روز به‌غروب پیوست و خورشید از نظر ناپدید شد، امام‌رضا(ع) به‌ما فرمود بگویید از شر آنچه در امشب فرومی‌آید به‌خدا پناه می‌بریم. و آن حضرت خود همواره این سخن را می‌گفت و چون نماز صبح را گزارد، به من فرمود: برپشت بام برو و بنگر وگوش بده که آیا چیزی می‌بینی و می‌شنوی؟ چون بالای بام رفتم، صدای‌شیونی‌شنیدم که لحظه به‌لحظه بیشتر می‌شد، ولی چیزی نفهمیدم، تا آنکه ناگاه مأمون از دری که از خانهٔ او به‌خانهٔ امام‌رضا بود درآمد و می‌گفت: ای سرور من، ای ابوالحسن! خدایت در مرگ فضل پاداش دهد. او به حمام رفته است وگروهی با شمشیر به‌حمام درآمده، او را کشته‌اند و از آن‌گروه سه تن راگرفته‌اند که یکی از ایشان ابن‌ذی‌القلمین پسرخالهٔ فضل است. یاسر می‌گوید: فرماندهان و سوارانی که در زمرهٔ سپاهیان فضل بودند بر درخانهٔ مأمون‌گرد آمدند وگفتند او فضل را غافلگیر کرده‌است وگفتند از او خون‌خواهی می‌کنیم و آتش آوردند که خانه راآتش زنند. مأمون‌گفت: ای سرور من! اگر صلاح می‌دانی پیش این‌قوم برو و با مدارا ایشان را پراکنده کن. فرمودآری. سوارشد وبه‌من هم‌فرمود: ای یاسر! سوار شو. من هم سوار شدم و چون بردر خانه رسید به‌مردم که ازدحام کرده‌بودند، با دست خود اشاره فرمود که پراکنده شوید و به خدا سوگند مردم

پراکنده شدند و به‌هرکس که اشاره فرمود دوان دوان پی کار خویش رفت.[۱]

از امام رضا(ع) دربارهٔ ذوالفقار که شمشیر رسول خداست پرسیدند که از کجاست؟ فرمود: شمشیری است که جبریل آنرا از آسمان آورده‌است، و با نقره آراسته بود و پیش من است.

یاسر می‌گوید: چون امام‌رضا(ع) ولایتعهدی را به‌زور پذیرفت، دیدم که دست بر آسمان افراشت و شنیدم که چنین می‌گوید: پروردگارا! تو خود می‌دانی که من مجبور و درمانده‌ام. خدایا! مرا بر این کار مگیر، همچنان که بنده و پیامبر خود یوسف(ع) را چون ولیعهد مصر شد مؤاخذه نفرمودی.[۲]

ابراهیم‌بن عباس می‌گوید: هرگز ندیدم که از امام‌رضا(ع) چیزی پرسیده شود و او نداند و از او داناتر ندیده‌ام و از هرچیز تا روزگار خویش بسیار آگاه بود و مأمون با پرسیدن هرچیز او را می‌آزمود و او پاسخ می‌داد و بیشترین گفتار او و پاسخهایی که می‌داد، تمثیل به‌آیات قرآنی بود و معمولا هر سه روز یك دور قرآن تلاوت می‌کرد و می‌فرمود: اگر بخواهم می‌توانم قرآن را در کمتر از سه روز دور کنم، ولی به‌هیچ آیه‌یی نمی‌رسم مگر اینکه درباره‌اش می‌اندیشم که در چه‌موضوعی و هنگامی نازل شده‌است و به‌این جهت هر سه روز یك بار آنرا تمام می‌کنم. گفته شده‌است مأمون به‌منبر رفت که با علی‌بن‌موسی‌الرضا بیعت شود و گفت: ای مردم! بیعت کردن با علی‌بن موسی‌الرضا فرا رسید و او علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر حسین پسر علی است که درودهای خداوند برهمه‌شان باد و به خدا سوگند اگر این نامها برکر و لال خوانده شود ممکن است به‌فرمان خداوند متعال همگی شفا یابند.[۳]

---

۱. این موضوع در عیون اخبارالرضا، ص ۱۶۳، ج ۲، و ارشاد مفید، آمده‌است. برای اطلاع بیشتر در مورد این دسیسهٔ مأمون به‌الفخری ابن طقطقی، ص ۳۰۲، ترجمهٔ آن به‌قلم دانشمند گرامی آقای محمد وحید گلپایگانی و به‌تاریخ‌گزیدهٔ حمدالله مستوفی، چاپ آقای دکتر عبدالحسین نوایی، مراجعه فرمایید. م.

۲. این روایت به‌نقل از امالی صدوق در بحار، ص ۱۳۰، ج ۴۹، آمده‌است. م.

۳. در عیون اخبارالرضا، ص ۱۴۷، ج ۲، و به‌نقل از بحارالانوار، ص ۱۳۰، ج ۴۹، چاپ جدید، در امالی صدوق هم آمده‌است. م.

چگونگی رحلت آن حضرت

ابوالصلت هروی می‌گوید:[۱] روزی در حالی که برابر حضرت رضا ایستاده بودم، به‌من فرمود: ای اباصلت! داخل این بقعه که گور هارون درآن است برو و از چهارگوشهٔ آن برای من مشتی خاك بردار و بیاور. من رفتم و آوردم و چون مقابل ایشان رسیدم، فرمودند بده ببینم. من نخست خاکی را که از آن سو که در بقعه است برداشته بودم دادم. آنرا گرفت و بو کرد و ریخت و فرمود: اینجا را شروع به کندن خواهند کرد ولی سنگی ظاهر می‌شود که هیچیك از کلنگهای خراسان اگر همه را هم جمع کنند در آن کار نخواهد کرد و نمی‌توانند آن سنگ را از ریشه بیرون آورد. دربارهٔ مشت خاکی که از پایین پا و بالای سر گور هارون برداشته بودم همین گونه فرمود. سپس گفت: آن مشت دیگر را بده (که از پیش‌رو و جلو گور هارون بود) که آن از تربت و خاك من است.

سپس فرمود: به‌زودی اینجا برای من گوری حفر می‌کنند. به‌آنان بگو به‌اندازهٔ هفت پلکان گود کنند و برای من شق بسازند (نوعی از گور که بالای مرده لحد نمی‌گذارند) و اگر نپذیرفتند و گفتند باید لحد بسازیم، به‌آنان بگو آنرا به اندازهٔ دو ذراع و یك وجب قرار دهند و خداوند هر اندازه که بخواهد آنرا توسعه و گشایش می‌دهد و پس از اینکه چنین کردند، تو درآن گور در بخش بالای سر من رطوبتی خواهی دید. این سخن را که به‌تو می‌گویم بگو. از همانجا چندان آب خواهد جوشید که تمام گور از آب انباشته می‌شود و ماهیهای کوچکی در آن ظاهر می‌شود. این نانی را که به‌تو می‌دهم برای آنان ریز کن و آن ماهیها آنرا خواهند خورد و چون چیزی از نان باقی نماند ماهی بزرگی بیرون خواهد آمد و آن ماهی‌های کوچك را خواهد بلعید و سپس از نظر ناپدید می‌شود، و چون آن ماهی از نظر ناپدید شد دست خود را بر آن آب بگذار و این سخن را که به‌تو می‌گویم بگو. آب فرو خواهد شد و هیچ چیز از آن باقی نمی‌ماند و تمام این کارها را در حضور مأمون انجام بده.

علی‌بن موسی‌الرضا(ع) سپس فرمود: ای اباصلت! من فردا پیش این تبهکار

---

۱. عبدالسلام بن صالح هروی، که بیشتر به‌کنیه‌اش (ابوالصلت) معروف است، از رجال ثقه و مورد اعتماد و در تشیع خود سخت استوار است. رك. به: مجمع‌الرجال قهپایی، ص ۸۷، ج ۴. م.

(مأمون) خواهم رفت. اگر هنگامی که از پیش او بیرون آمدم سر برهنه بودم با من سخن بگو، پاسخ ترا خواهم گفت و اگر سرم پوشیده و عبا بر سر کشیده بودم با من سخن مگو.

ابوالصلت می‌گوید: فردای آن روز امام رضا(ع) جامهٔ خود را پوشید و در محراب عبادت خویش منتظر نشست. در این هنگام غلام مأمون آمد و گفت: به حضور امیرالمومنین بیایید. امام رضا(ع) کفش و ردای خویش را پوشید و به‌راه افتاد. من هم از پی او روان شدم. چون پیش مأمون رسید، برابر او سینی بزرگی از انگور و انواع دیگر میوه‌ها نهاده بودند و در دست مأمون خوشهٔ انگوری بود که قسمتی از آنرا خورده بود و قسمتی دیگر باقی مانده‌بود. چون چشم مأمون به‌حضرت رضا افتاد از جای برخاست و با او معانقه کرد و میان دو چشمش را بوسید و او را همراه خود نشاند و همان خوشه را که در دست داشت به‌ایشان داد و گفت: ای پسر رسول خدا! انگوری بهتر از این ندیده‌ام. امام رضا فرمود: انگورهای خوب فراوان است که از میوه‌های بهشتی است. مأمون گفت: از همین انگور بخور. فرمود: مرا معاف‌دار. گفت: چاره‌یی نیست. چه چیزی ترا از خوردن آن بازمی‌دارد، شاید دربارهٔ ما شك و تردید داری و ما را متهم می‌کنی؟ و خوشهٔ انگور را از دست ایشان گرفت و خود چند دانه خورد و دوباره به‌دست امام رضا(ع) داد. ایشان سه دانه از آن خوشه خورد و آنرا به‌زمین نهاد و برخاست. مأمون گفت کجا می‌روید؟ گفت همانجا که مرا فرستادی و درحالی که سر خود را با رداء پوشانده بود بیرون آمد و من با ایشان سخنی نگفتم تا داخل حجرهٔ خود شد و دستور فرمود در بسته شود و بر بستر خویش بیارامید. من اندوهگین و پژمرده میان صحن خانه ایستاده بودم و در همان حال نوجوانی بسیار خوش چهره که دارای موهای کمی مجعد و شبیه‌تر مردم به علی‌بن موسی‌الرضا بود وارد خانه شد. به‌سوی او دویدم و گفتم: چگونه و از کجا وارد این خانه شدی و حال آنکه در بسته است؟ فرمود: آن کسی که دراین هنگام مرا ازمدینه به‌اینجا آورد، همان هم مرا وارد خانه کرد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: ای اباصلت! من حجت خداوند بر توام. من محمدبن علی هستم. سپس به سوی پدرش حرکت فرمود و داخل حجره شد و به‌من هم دستور داد وارد شوم. همینکه چشم امام رضا(ع) بر او افتاد از جای برخاست و او را در آغوش کشید و بر سینهٔ خود چسباند و میان دو چشمش را بوسید. سپس او را کنار بستر خویش برد و

محمدبن علی خود را روی سینهٔ پدر انداخت و شروع به‌بوسیدن او کرد و سخنانی آهسته با یکدیگر می‌گفتند که من نمی‌فهمیدم و بر گوشهٔ لبهای علی‌بن موسی(ع) کفی دیدم سپیدتر از برف و محمدبن علی(ع) را دیدم که آنرا با زبان خود لیسید و دست میان جامه و سینهٔ پدر برد و چیزی شبیه گنجشگ از آن بیرون آورد و آنرا بلعید و در همین هنگام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) رحلت فرمود.

ابوجعفر محمدبن علی(ع) به‌من فرمود: ای اباصلت! برخیز از انبار برای من تخته غسل و آب بیاور. گفتم: در خزانه و انبار نه‌آب است و نه تخته غسل. فرمود: در پی انجام آنچه به‌تو می‌گویم باش. من وارد انبار شدم و دیدم در آن آب و تخته غسل آماده است. آوردم و شروع به‌دامن به‌کمرزدن و بالازدن آستینهای خود کردم که او را در غسل دادن یاری دهم. فرمود: نه، ای اباصلت! فاصله بگیر که کسی غیر از تو مرا در این کار یاری خواهد داد، و جسد را غسل داد و به‌من فرمود: به خزانه برو و صندوقچه‌یی را که در آن کفن و حنوط ایشان است بیاور. رفتم صندوقچه‌یی(سبدی)رادیدم که تا آن زمان آنرا ندیده‌بودم. آنرا بردم. پدر را کفن کرد و نمازگزارد و فرمود: تابوت را بیاور. گفتم: پیش درودگری بروم که تابوتی آماده سازد؟ فرمود: برخیز که در خزانه و انبار تابوت هم هست. وارد انبار شدم. تابوتی در آن دیدم که مانندش را ندیده‌بودم؛ آوردم. پس از آنکه بر جنازه نماز گزارد، آنرا در تابوت نهاد و پاهای جنازه را راست و کشیده کرد و دو رکعت نماز گزارد. هنوز از نماز فارغ نشده‌بود که تابوت به‌آسمان برشد و از نظر ناپدیدگردید. گفتم: ای پسر رسول خدا! هم‌اکنون مأمون می‌آید و امام رضا را از من می‌خواهد. چه باید بکنیم؟ فرمود: ای اباصلت! ساکت باش و آرام بگیر. هم‌اکنون برمی‌گردد. هیچ پیامبری نیست که اگر در خاور مرده و مدفون باشد و وصی او در باختر بمیرد، مگر اینکه ارواح و اجساد ایشان به‌یکدیگر ملحق می‌شود. هنوز این گفتگو تمام نشده‌بود که تابوت بازگشت و علی‌بن محمد(ع) برخاست و جنازهٔ پدر را از تابوت بیرون آورد و بر بستر نهاد، آنچنان که گویی اصلا او را غسل نداده و کفن نکرده است، و فرمود: اکنون برخیز و در خانه را برای مأمون بگشای و چون در خانه را گشودم، دیدم مأمون همراه غلامان خود بر در خانه رسید. او درحالی که می‌گریست و گریبان چاك زده‌بود و بر سر خود می‌کوبید، فریاد می‌زد: که ای وای بر سرور من. دریغ که شاهد مرگ تو گشتم. آنگاه وارد حجره شد و بالا سر جسد نشست و

گفت: کارها را آماده کنید، و دستور داد گـور را حفر کـردند و تمام نشانه‌هـایی که حضرت رضا داده‌بود آشکار شد. یکـی از غـلامهای مأمـون گفت: مگر شما معتقد نیستی که علی‌بن موسی امام و پیشوا است؟ گفت آری. گفت: بنابراین امـام را باید بالا سر و جلو گور هارون دفن کرد. مأمون دستور داد همانجا و در قبلهٔ گور هـارون قبر حفر کنند. من گفتم: به‌من دستور داده‌است که به‌انـدازهٔ هفت پله حفر شود و بـا شیوهٔ شق دفن شود. مأمون گفت: آنچه ابوالصلت می‌گوید انجام دهید، غیر از شق. بلکه برای او لحد آماده کنید و چون آن نشانه‌ها و پدیدآمـدن آب و مـاهیها و دیگر نشانه‌ها را دید، گفت: رضا(ع) همواره آیات خود را در زندگی خـویش به‌ما نشان می‌داد و اکنون پس از مرگ هم آیات خود را نشان می‌دهد. یکی از وزیـران او که حاضر بود گفت: آیا دانستی که رضا(ع) چـه چیزی را بـرای تـو بیان کـرده‌است؟ گفت نه. گفت: به‌شما خبر داده‌است که ایـن پادشاهـی شما بـا همهٔ طـول مدت و بسیاری شمار شما چون این ماهیان کـوچك است و چـون مـرگ شما فـرا رسد و پادشاهی شما بخواهد از میان برود، خداوند متعال مردی از ما را بـر شما چیره می‌گرداند که همهٔ شما را نابود خواهد کرد. گفت راست گفتی.

آنگاه مأمون به‌مـن گفت: ای ابـاصلت! سخنی را که گفتی به‌مـن بیاموز. گفتم: به‌خدا سوگند که هم‌اکنون فراموش کردم و راست مـی‌گفتم. دستور داد امـام رضا را دفن کردند و مرا به‌زندان انداختند. یك سال در زندان بودم و زندان بـر من سخت شد. شبی بیدار ماندم و دعا کردم وخداوند متعال را به‌محمد و آل محمد(ص) سوگند دادم و مسألت کردم که به‌حـق ایشان گشایشی در کار مـن فراهـم آورد. هنوز دعای من تمام نشده بود که ابوجعفر محمدبن علی(ع) داخل زندان آمـد و فرمود: ای اباصلت! سینه‌ات تنگ شده‌است؟ گفتم: آری به‌خدا سوگند. فـرمود بـرخیز، و با دست خـود به‌غـل و زنجیر مـن زد و همه را گشود و دست مرا گـرفت و از آن زندان بیرون آورد. نگهبانان و پاسبانان مرا می‌دیدند و یارای سخن گفتن نداشتند و چون از در زندان بیرون آمدم فرمود: در پناه خدا و عنایات خـاصهٔ پروردگار بـرو و بدان که از این پس نه دیگر تو به‌مأمون خواهی رسید و نه هرگز مأمون به‌تو می‌رسد. ابوالصلت می‌گوید: و من تا کنون با مأمون رویارو نشده‌ام.[1]

۱. این روایت با همین تفصیل و بـدون هیچ کم و بیشی در عیون اخبارالرضا، ج ۲، ←

شیخ مفید ابوعبدالله محمد که خدایش رحمت کناد[۱] در کتاب ارشاد چنین می‌گوید:

علی‌بن موسی(ع) در خلوت مأمون را بسیار اندرز می‌داد و ازخدای عزوجل بیم می‌داد و کارهای خلافی را که انجام می‌داد تقبیح می‌کرد و زشت می‌شمرد. مأمون در ظاهر از او می‌پذیرفت و در باطن از این موضوع ناراحت بود و وجود آن حضرت را بر خود گران و سنگین احساس می‌کرد. روزی امام رضا(ع) پیش مأمون آمد و دید مشغول وضو گرفتن است و برای وضو غلامش آب بر دستش می‌ریزد. فرمود: ای امیر مومنان! «در عبادت و پرستش خدای خود هیچکس را شریك و انباز مگردان»[۲]. مأمون آن غلام را مرخص کرد وبقیهٔ وضوی خود را شخصاً انجام داد و این هم موجب بیشتر شدن خشم و دلگیری او شد.

امام رضا(ع) هرگاه از فضل و حسن پسران سهل سخن به‌میان می‌آمد، بر آنان نزد مأمون خرده می‌گرفت و بدیهای آن دو را به‌مأمون تذکر می‌داد و او را از گوش دادن به‌سخنان ایشان بازمی‌داشت. آن دو متوجه این موضوع شدند و بر ضد امام رضا پیش مأمون سخنانی می‌گفتند که او را از آن حضرت دور کنند و مأمون را بیم می‌دادند که مردم متوجه علی‌بن موسی هستند و این کار را چندان ادامه دادند که اندیشهٔ مأمون را در مورد آن حضرت دگرگون کردند و تصمیم به‌قتل ایشان گرفت. روزی علی‌بن موسی‌الرضا(ع) با مأمون غذایی خورد و بیمار شد و مأمون هم تظاهر به‌بیماری کرد.

محمدبن علی‌بن حمزه از منصوربن بشیر از برادرش عبداللهبن بشیر نقل می‌کند که می‌گفته است: مأمون به‌من گفت ناخنهایت را مگیر و بگذار بلند شود و بر این موضوع هیچکس را آگاه مکن. چنان کردم پس از مدتی مرا خواست و چیزی شبیه تمرهندی به‌من داد و گفت: این را به‌تمام انگشتان و ناخنهای خود بمال چنان کردم. آنگاه مرا به‌حال خود گذاشت و پیش امام رضا(ع) رفت و گفت: حال شما چگونه است؟ فرمود: امیدوارم خوب باشم. مأمون گفت: من هم امروز

←ص ۲۴۲ و از آن و امالی صدوق در بحارالانوار، ص ۳۰۰، ج ۴۹، چاپ جدید، آمده است. م.

۱. این نخستین بار است که فتال منبع نقل قول خود را بیان می‌کند. م.

۲. بخشی از آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ هیجدهم (کهف) است. م.

بحمدالله خوبم. آیا امروز کسی از دوستان و پرستاران به‌حضورت آمده‌اند؟ فرمود نه. مأمون خشمگین شد و بر غلامان خود بانگ زدکه هم‌اکنون آب انار بیاوریدکه نمی‌توان ازآن بی‌نیاز بود. سپس مرا فراخواند و گفت: برای ما انار بیاور. انار آوردم. گفت: به‌دست خودت آب آنرا بگیر. چنان کردم و مأمون آنرا به امام رضا نوشاند و همین موجب مرگ او شد و دو روز بیمار بود و رحلت فرمود.

ابوالصلت هروی می‌گوید: همانده‌که مأمون بیرون رفت من به‌حضور امام رضا رسیدم. به‌من فرمود: ای ابوالصلت! کار خود را کردند و سپس شروع به‌توحید و تمجید خداوند کرد.

از محمدبن جهم روایت شده‌است که می‌گفته است: علی‌بن موسی‌الرضا(ع) انگور را دوست می‌داشت. مقداری‌انگور گرفتند وسوزنهای مسمومی را چند روزی در بن دانه‌های آن قرار دادند و بیرون کشیدند. سپس آنرا برای ایشان آوردند و آن حضرت اندکی هم بیمار بود و چون ازآن انگور خورد رحلت فرمود و گفتندکه این نوع زهر از خطرناك‌ترین زهرهاست.

و چون علی‌بن موسی‌الرضا(ع) رحلت فرمود، مأمون یك شبانروز مرگ ایشان را پوشیده داشت. آنگاه به‌محمدبن جعفر صادق وگروهی از خاندان ابوطالب که‌آنجا بودند پیام داد بیایند و چون‌آمدند، خبر رحلت امام رضا را به‌ایشان داد و گریست و اندوه شدیدی از خود نشان داد و جنازه را به‌ایشان نشان دادکه از لحاظ ظاهری در جسدآثاری نبود و سپس خطاب به‌جسد گفت: ای برادر! به‌من بسیار گران است که ترا در این حال می‌بینم. آرزومند بودم‌که پیش از تو درگذرم، ولی خداوند نخواست. سپس دستور به‌غسل دادن و حنوط وکفن کردن داد و خود در حالی‌که تابوت را بر دوش می‌کشید بیرون‌آمد و جنازه را همانجایی‌که امروز مدفون است‌آورد و به‌خاك سپرد. آنجا خانهٔ حمیدبن قحطبه و در قریهٔ سناباد است که فاصلهٔ‌آن تا نوقان به‌اندازهٔ صد ارس است و از توابع طوس است. گور هارون‌الرشید و گور ابوالحسن علی‌بن موسی‌که در قبله و جلو گور هارون قرار دارد آنجاست. اینها مطالبی است‌که شیخ مفید درکتاب ارشاد آورده‌است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: به‌زودی پاردیی از تن من در سرزمین خراسان به خاك سپرده می‌شود و هیچ مومنی او را زیارت نمی‌کند مگر اینکه خدای عزوجل بهشت

را برای او واجب و جسدش را بر آتش حرام می‌فرماید.[۱]

امام رضا فرموده‌است: همانا در خراسان بقعه‌ای است که بر آن روزگاری خواهد آمد که جایگاه آمد و شد فرشتگان می‌شود. همواره فوجی از ایشان از آسمان فرومی‌آیند و فوجی دیگر به‌آسمان بر می‌شوند، تا هنگامی که در صور (شیپور) دمیده شود (رستاخیز). به‌ایشان گفته شد: آن کدام سرزمین است؟ فرمود: در سرزمین طوس است و به‌خدا سوگند باغی از باغهای بهشت است. هرکس مرا در آن بقعه زیارت کند همچون کسی است که رسول خدا را زیارت کرده‌است و خدای متعال در قبال آن ثواب هزار حج و هزار عمرهٔ پذیرفته شده برای او می‌نویسد و من و نیاکانم روز رستاخیز شفیعان او خواهیم بود.[۲]

امام رضا(ع) فرموده‌است: به‌خدا سوگند، هیچکس از ما جز شهید و کشته شده نیست. گفته شد: ای پسر رسول خدا! چه کسی ترا می‌کشد؟ فرمود: بدترین خلق خدا در روزگار من مرا با زهر خواهد کشت و سپس در خانه‌یی تنگ در سرزمین غربت مرا به‌خاك می‌سپارد. همانا هرکس مرا در غربت من زیارت کند، خداوند برای او پاداش صدهزار شهید و صدهزار صدیق و صدهزار حاج و معتمر و صدهزار مجاهد می‌نویسد و در زمرهٔ ما محشور می‌شود و در درجات بالای بهشت جایگزین می‌شود.[۳]

احمدبن محمد بزنطی می‌گوید: نامه‌یی به‌خط امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) خواندم که به‌شیعیان من ابلاغ کن که زیارت من در پیشگاه خداوند معادل هزار حج است. به‌امام جواد گفتم: معادل با هزار حج؟! فرمود: آری، به‌خدا سوگند برای هر کس که عارف به‌حق او باشد، هزار هزار حج است.[۴]

مردی از اهالی خراسان می‌گوید به‌امام رضا(ع) گفتم: ای پسر رسول خدا! در خواب دیدم که پیامبر(ص) به‌من فرمودند: چگونه خواهیدبود وقتی پارهٔ تن من

---

۱. در عیون اخبارالرضا، ص ۲۵۵، ج ۲ و امالی صدوق، ص ۶۲، چاپ اسلامیه، تهران، آمده‌است. م.

۲. در عیون اخبارالرضا، ص ۲۵۵، ج ۲، چاپ ۱۳۷۷، قم، باذکر اسناد آمده‌است. م.

۳. در عیون، ص ۲۵۶، ج ۲، آمده‌است. م.

۴. در ثواب الاعمال، ص ۱۲۳، چاپ مکتبة الصدوق و در عیون اخبارالرضا، ص ۲۵۷، ج ۲، آمده‌است. م.

درزمین شما به‌خاك سپرده شود و بخواهید از امانت من نگهداری کنید و ستارهٔ من در خاك شما پنهان شود؟ امام رضا فرمود: من در سرزمین شما دفـن می‌شوم و مـن پارهٔ تن پیامبرتان هستم و من‌آن ستاره و آن امانتم. هرکس مـرا زیـارت کند و حق من را بشناسد و فرمانبرداری مرا برای خود لازم بداند، من و نیاکانم روز رستاخیز شفیع او خواهیم بود و هرکس ما در قیامت شفیع او باشیم رستگار است، هـرچند بر او گناه جن و انس باشد. و پدرم از قول پدربزرگم از پدرش برایم حـدیث کرد که رسول خدا(ص) فرموده‌است: هرکس مرا در خواب ببیند خودم را دیـده‌است، زیرا شیطان نمی‌تواند به‌شکل من ممثل شود و به‌شکل هیچیك از جانشینان من هم و شیعیان ایشان هم درنمی‌آید و رؤیای راست یك جزء از هفتاد جزء پیامبری است.[1]

امام صادق(ع) فرموده‌است: پسری از پسرم موسی به‌وجود می‌آید که نامش نام امیرالمومنین علی(ع) است و در سرزمین طوس که در خراسان است دفـن می‌-می‌شود. او درآن سرزمین با زهر کشته می‌شود و در غربت به‌خاك سپرده مـی‌شود. هرکس او را درحالی که آشنای به‌حق او باشد زیارت کند خداوند پاداش کسانـی را به‌او می‌دهد که پیش از فتح مکه بذل مال و جهاد کرده‌باشد.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: به‌زودی پاره‌یی ازتن من در خراسان دفن خواهد شد. هیچ اندوهگینی آنرا زیارت نمی‌کند مگر اینکه خداوند اندوهش را می‌زداید و هیچ گنهکاری آنرا زیارت نمی‌کند مگر اینکه خداوند گناهانش را می‌آمرزد.[3]

امام رضا فرموده‌است: هیچیـك از اولیای مـن که آشنا به‌حق مـن باشد مرا زیارت نمی‌کند مگر اینکه روز قیامت در مورد او شفاعت می‌کنم.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: مـردی از فـرزندزادگان مـن در زمین خراسان با ستم به‌زهر کشته می‌شود. نامش نام من و نـام پدرش مـوسی(ع) است. هرآینه هرکس او را در غربتش زیارت کند خـداوند گناهـان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد، هرچند به‌شمار ستارگان و دانه‌های باران و برگ درختان باشد.

امام موسی‌بن جعفر(ع) فرموده‌است: هرکس مرقد پسرم علی را زیـارت کند

---

۱. در همان صفحه و جلد عیون اخبارالرضا و صفحهٔ ۶۴ امالی صدوق آمده‌است. م.

۲ و ۳ و ۱ درصفحهٔ بعد. تمام این روایات از خصال و امالی و عیون‌اخبارالرضا در صفحات ۳۴ تا ۴۳ جلد ۱۰۲ بحارالانوار چاپ جدیدآمده‌است. م.

برای او در پیشگاه خداوند معادل پاداش هفتاد حج پذیرفته است. راوی روایت می‌گوید: پرسیدم هفتاد حج پذیرفته؟! فرمود: آری بلکه هفتاد هزار حج. پرسیدم هفتاد هزار حج؟! فرمود: آری و چه بسیار حج که پذیرفته نیست. هر کس او را زیارت کند و شبی را کنار مرقدش بگذراند همچون کسی است که خدا را در عرش او زیارت کرده باشد. گفتم: مثل کسی که خدا رادر عرش زیارت کرده باشد؟! فرمود: آری، چون روز قیامت فرا می‌رسد، چهار تن از پیشینیان و چهار تن از موخران برگرد عرش خدایند. چهارتن پیشینیان عبارتند از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام و چهارتن از موخران عبارتند از محمد و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام. سپس رشته‌یی کشیده می‌شود و زایران قبور امامان با ما می‌نشینند. از همهٔ ایشان بلنددرجه‌تر و نزدیک‌تر، زایران مرقد پسرم علی هستند[1]. ابن‌بابویه که رحمت خدا بر او باد می‌گوید: معنی آنکه همچون کسی است که خدا را در عرش زیارت کند اضافهٔ تشریفی است، مثل خانهٔ خدا؛ نه اینکه خداوند را به‌مکانی نسبت دهند که خدای از این موضوع سخت برتر است.

امام‌محمدبن علی‌جواد(ع) فرموده‌است: هر کس مرقدپدرم را درطوس‌زیارت کند خداوندگناهان‌گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد و چون روز قیامت فرارسد برای اوکنار منبر رسول خدا جایی معین می‌شود تاحساب بندگان بررسی و تمام شود.

امام صادق(ع) فرموده‌است: نوهٔ من در سرزمین خراسان در شهری که نامش طوس است کشته می‌شود. هر کس در حالی که عارف به‌حق او باشد او را زیارت کند، خودم روز قیامت دستش را می‌گیرم و او را به‌بهشت درمی‌آورم، هرچند از اهل‌گناهان کبیره باشد. گفتم: قربانت‌گردم، عارف بودن به‌حق او چگونه است؟ فرمود: اینکه بداند او امام واجب‌الاطاعه است، غریب و شهید است و هر کس او را در حالی که عارف به‌حق او باشد زیارت کند، خدای عزوجل پاداش هفتاد شهید از شهیدانی راکه در رکاب رسول خدا به‌شهادت رسیده‌اند به‌او عنایت می‌کند.

امام‌رضا(ع) خود فرموده‌است: هر کس مرا با دوری جایگاهم زیارت کند، روز رستاخیز در سه‌جا به‌یاری او می‌آیم تا از ترس و بیم رهایش سازم، آنگاه که نامه‌های عمل به‌چپ و راست داده می‌شود، وکنار پل صراط وکنار میزان.

هشام‌بن احمر می‌گوید: موسی‌بن جعفر(ع) به‌من فرمود: آیا اطلاع داری

۱. همان منبع.

که کسی از مردم مغرب آمده باشد؟ گفتم نه. فرمود: چرا، مردی از مغرب به‌مدینه آمده است. بیا با هم برویم. سوار شد و من هم همراه آن حضرت سوار شدم. وقتی پیش آن مرد رسیدیم معلوم شد از مردم مغرب است و با او چند کنیز و برده است. به‌او گفتم: کنیزان خود را عرضه‌دار. او به‌ما هفت کنیز را نشان داد که موسی‌بن جعفر می‌فرمود نه. سپس گفت: اگر کنیز دیگری هم‌داری نشان بده. گفت: فقط یك دوشیزهٔ دیگر پیش من باقی مانده که بیمار است. امام‌کاظم(ع) فرمود: برای تو چه مانعی دارد که آنرا به‌ما نشان بدهی؟ او نپذیرفت و امام(ع) برگشت. فردای آنروز مرا فرستاد و فرمود: به‌او بگو آن دوشیزهٔ بیمار را به‌چند می‌خواهی بفروشی وهرچه گفت بپذیر و بگو خریدم. من پیش آن فروشنده رفتم. گفت: آن دوشیزه از تو باشد، ولی به‌من بگو مردی که دیروز همراه تو بود کیست؟گفتم: مردی از بنی‌هاشم است. پرسید ازکدام خاندان بنی‌هاشم؟گفتم: اطلاع بیشتری ندارم. گفت: به‌تو خبر می‌دهم که من این دوشیزه را از دورترین نقطهٔ مغرب (اندلس ـ مراکش) خریدم. زنی از اهل کتاب مرا دید و پرسید: این کنیزك که همراه تواست برای چیست؟گفتم: برای خودم خریده‌ام. گفت: سزاوار نیست که این دوشیزه پیش تو باشد. بلکه چنین مقدر است که باید نزد بهترین مردم زمین باشد و پس از اندك مدتی که پیش او باشد پسری خواهد زایید که در خاور و باختر زمین چنان پسری متولد نخواهد شد. آن دوشیزه پس ازاندکی که درمنزل امام‌کاظم(ع) بود، برای ایشان حضرت‌رضا(ع) را زایید. نام این بانو ام‌البنین یا خیزران مریسی[1] بود و هم‌گفته شده که از ساکنان نوبه[2] بوده‌است.

تولد حضرت رضا(ع) روز جمعه یا پنجشنبه یازدهم ذی‌قعدهٔ سال یکصد و چهل و هشت هجری در مدینه بوده است و رحلت ایشان در روز جمعه‌یی از ماه رمضان سال دویست و سه بوده و در آن هنگام عمر ایشان پنجاه و پنج سال بوده است و مدت امامت ایشان بیست سال است.[3]

---

۱. منسوب به مریسة، جزیره‌یی از سودان. رك. به: معجم‌البلدان، ص ۴۰، ج ۸، چاپ مصر. م.

۲. سرزمین گسترده‌یی در جنوب مصر(سودان). رك. به: معجم‌البلدان، ص ۳۲۳، ج ۸، چاپ مصر. م.

۳. برای‌اطلاع بیشتردرمورد زادروز و روز رحلت‌حضرت رضا واقوالی که‌آمده‌است ←

دعبل‌بن علی خزاعی در قم این ابیات را در مقتل و مرثیهٔ امام‌رضا(ع) سروده است:

«اگر نیازمند به‌بهره‌گیری از دین هستی برو در طوس و مقیم کنـار مرقد آن شخص پاکیزه‌شو. دوگور در طوس کنار هم قرارگرفته است، قبر بهترین همهٔ مردم و قبر بدترین همهٔ مردم، و این خود از عبرتهاست. پلیدی از نزدیك بودن به‌پاکی و طهارت سودی نمی‌برد و برای پاك و پاکیزه در این کار زیانی نیست. هیهات کـه هر کس گرو چیزی است که به‌دست آورده است. دستهای او برای اوست (نعمتهایش) هرچه می‌خواهی بگیر یا رها کن.»[1]

ضمن گفتگو شنیده‌ام که چون دعبل بن‌علی در قصیدهٔ «مدارس آیات» به‌ایـن بیت رسید که «و مرقدی در بغداد از شخص پاك و پاکیزه...» امام‌رضا فرمود:

«و قبر بطوس یالها من‌مصیبة   الحّت علی‌الاحشاء بالزفرات»

و این بیت هرچند در قصیدهٔ دعبل ثبت شده و آمده‌است از امام‌رضا(ع) است.

حسن‌بن هانی در مدح علی‌بن موسی‌الرضا(ع) چنین سروده‌است:[2]

«به‌من گفته شد تو در انواع سخن میان همهٔ مردم یکتایی. گوهر بدیـع سخن برای تو و ازآن تو است که در دست هرکس آنرا بچینندگهر مـی‌بارد. چـرا مدح پسر موسی را با همهٔ صفات پسندیده که در اوست رها کرده‌ای؟گفتم: نمی‌تـوانم بـه مدح امامی که جبریل خدمتکار پدرش بوده‌است راه‌یابم.»

شیخ امام علی‌بن احمد فنجکردی[3] چنین سروده است:

←به بحث مستوفای مرحوم علامهٔ مجلسی در صفحات ۱ تا ۱۱ جلد ۴۹ بحار، چاپ جدید مراجعه فرمایید. م.

۱. از این قصیدهٔ دعبل درامالی مفید وامالی ابن‌الشیخ، بیست ودو بیت آمده‌است و در صفحهٔ ۳۲۳ همان جلد بحار هم آمده‌است. م.

۲. منظور از حسن‌بن هانی، ابونواس شاعر بـزرگ قـرن دوم و سوم هجری است. این ابیات و چهار بیت دیگر در مدح حضرت رضا ازهمین شاعر درکتاب عیون اخبار الرضای صدوق، ص ۱۴۳، ج ۲، آمده‌است. م.

۳. این شخص از بزرگان علمای شیعی معاصر بافتال است. معروف به‌شیخ الافـاضل بوده، متولـد ۴۳۳ و درگذشتهٔ ۵۱۳ هجری است، یعنی پنج سال پس ازکشته شدن فتال زنده بوده‌است. شاعر و ادیب و دیوان شعرش یـا گزیده‌یی که از اشعـار انتخاب کـرده به‌تاج الاشعارموسوم است وکتاب دیگری به‌نام سلوة‌الشیعه دارد. برای اطلاع بیشتر، رك. بـه: عمر رضا کحّالـه، معجم‌المولفیـن، ص ۲۷، ج ۷، و صفحـهٔ ۲۶۷ جلد اول‌فوائـد←

«چگونه زیارت گور پسر حرب و گور حفص و یحیی‌بن یحیی جایز است. چرا نباید زیارت مرقد امام علی‌بن موسی‌الرضا روا باشد؟[1] او که زادهٔ بتول و نوادهٔ رسول و نوهٔ ابوالحسن مرتضی است. ای پایبند هوای نفس! آیا از خداوند صاحب عرش و پروردگار آسمان آزرم نمی‌کنی؟ برمن سرزنش مکن و باکوچکی بمیر. روز رستاخیز دست از دامن تو (سر تو) برنمی‌دارم.»

مجلس بیست و ششم
در امامت و مناقب ابوجعفر محمدبن‌علی‌الجواد(ع)

پس از ابوالحسن علی‌بن موسی‌الرضا(ع) پسرش ابوجعفر محمدبن‌علی(ع) امام است، به‌سبب نص پدرش و اشارهٔ آن حضرت و اعتبار دلایلی که قبلا بیان شد.

. القاب ابوجعفر(ع) مرتضی و منتجب است. ابویحیی صنعانی می‌گوید: حضور امام‌رضا(ع) بودم. پسرش ابوجعفر راکه کوچك بود به‌حضورش آوردند. فرمود: این کودك،کودکی است که برای شیعیان ما پربرکت‌تر از او متولد نشده است.[2]

روایت شده‌است که کسی به‌ابوالحسن‌علی‌بن‌موسی(ع) گفت: ای سرور من! اگر اتفاقی پیش‌آید به‌چه‌کسی باید مراجعه‌کرد؟ فرمود: به‌پسرم ابوجعفر. کسی که پرسیده‌بود سن امام جواد را برای این موضوع کم می‌دانست. علی‌بن موسی(ع) فرمود: خداوند عیسی‌بن مریم(ع) را پیامبر و فرستادهٔ خویش و صاحب شریعت تازه‌یی قرارداد و سن او از سن ابوجعفر(ع) کمتر بود.[3]

←الرضویه فی‌احوال علماءالمذهب‌الجعفریه، مرحوم حاج شیخ عباس قمی. م.

۱. نظیر این ابیات در اشعار شاعران بزرگ فارسی زبان‌که شیعه هم نبوده‌اند دیده می‌شود و در همان قرن‌ششم خاقانی چنین می گوید:

« فید بی فایده بینم ری و من فید نشین
که سوی کعبهٔ ایمان شدنم نگذارند»
«روضهٔ پاك رضا دیدن اگر طغیانست
شاید اربرره طغیان شدنم نگذارند»

برای اطلاع بیشتر رك. به: صفحات ۱۳۳ تا ۱۳۵ دیوان خاقانی، چاپ آقای محمد عباسی، امیرکبیر، ۱۳۳۶ شمسی. م.

۲. باذکر سلسلهٔ سند در ارشاد، ص ۲۹۹، چاپ ۱۳۷۷، تهران، آمده‌است. م.

۳. باذکر سلسلهٔ سند در کافی، کلینی رضوان الله تعالی علیه، ص ۳۲۲، ج ۱، و در←

صفوان‌بن یحیی می‌گوید: به‌امام‌رضا(ع) گفتم: پیش از آنکه خداوند متعال ابوجعفر را به‌شما عنایت فرماید، از شما می‌پرسیدیم و می‌فرمودی که خداوند به‌من پسری ارزانی خواهد فرمود و خداوند چنین فرمود و چشم ما را روشن ساخت. خداوند مرگ ترا به‌من نشان ندهد، ولی اگر این حادثه اتفاق افتاد به‌چه‌کسی باید مراجعه‌کنم؟ با دست خود به‌ابوجعفر(ع) که برابرش ایستاده بود اشاره فرمود. گفتم: فدایت‌گردم، این پسر سه ساله‌است. فرمود: این موضوع برای اوزیانی ندارد، زیرا عیسی(ع) درکمتر از سه‌سالگی به‌امر نبوت قیام فرمود. یحیی‌بن حبیب زیات می‌گوید: کسی که در آن هنگام حضور امام‌رضا(ع) نشسته بوده‌است، برای من نقل کرد که چون حاضران برخاستند، حضرت‌رضا فرمود: بیایید به‌ابوجعفر به‌امامت سلام دهید و با او تجدید عهدکنید، و چون رفتند روی به‌من فرمود و گفت: خداوند مفضل را رحمت کناد که بدون این‌کار هم قانع می‌شد.[1]

روایت شده‌است که مأمون به‌مناسبت آنچه از علم و فضل امام محمدبن علی، آن هم درکودکی، دیده‌بود و می‌دید که در علم و حکمت و ادب و کمال عقل به‌مرتبه‌یی رسیده‌است که هیچیك از مشایخ روزگار نرسیده‌اند شیفتهٔ ایشان شد و دختر خود ام‌الفضل را به‌همسری ایشان داد و همراه آن حضرت به‌مدینه فرستاد. مأمون امام محمدبن‌علی(ع) را بسیارگرامی می‌داشت و در بزرگداشت ایشان‌فراوان کوشش می‌کرد.

ریان‌بن شبیب[2] می‌گوید: چون مأمون خواست دختر خود را به‌همسری امام جواد(ع) درآورد و خبر به‌بنی‌عباس رسید برآنان دشوار آمد و این‌کار را از مأمون ناخوش داشتند و می‌ترسیدند سرانجام آن هم چون‌کار امام رضا(ع) و به‌ولایتعهدی منتهی شود. خویشاوندان نزدیك مأمون جمع شدند و در این‌کار رایزنی کردند و به او گفتند: ای امیرالمؤمنین! ترا به‌خدا سوگند می‌دهیم که در این تصمیم خود درمورد به‌همسری دادن دخترت به‌ابن‌الرضا درنگ و تأمل کن که ما بیم آن داریم که با این کار و به‌دست او پادشاهی‌یی که خداوند به‌ما عنایت فرموده است از دست بشود و

←صفحهٔ ۲۹۹ ارشاد مفید آمده‌است.

۱. در همان صفحهٔ کافی و ارشاد آمده‌است. م.

۲. دایی معتصم و از راویان مقیم شهر قم و مورد اعتماد است، رك. به: رجال نجاشی، ص ۱۱۸. م.

عزتی راکه خدای برما پوشانده‌است از ما بگیری، و خود به‌خوبی می‌دانی که میان ما و ایشان چه درگذشته و چه به‌تازگی چگونه بوده‌است و می‌دانی که خلیفگان پیش از تو ایشان راکوچك و از خود دور می‌داشتند و ما در اضطراب و تشویش رفتار تو بارضا بودیم تا آنکه خداوند این مهم راکفایت فرمود. اکنون خدا را خدا راکه ما را بار دیگر به‌اندوهی که از ما فاصله‌گرفته است نیندازی. رای و اندیشهٔ خود را از ابن‌الرضا بازدار و این ازدواج را باکسی دیگر از افراد خاندان خودکه برای این کار شایسته‌باشد انجام بده.

مأمون به‌آنان‌گفت: اما آنچه میان شما و خاندان ابوطالب است‌گناه و سبب آن برشماست که اگر نسبت به‌آن قوم انصاف دهید، از شما به‌خلافت سزاوارترند، و اما آنچه کسان پیش از من انجام داده‌اند، قطع پیوستگی خویشاوندی بوده‌است و من از این‌کار به‌خدا پناه می‌برم و به‌خدا سوگندکه از رفتار خود نسبت به‌رضا و ولایتعهدی او پشیمان نیستم و من از او خواسته بودم خود به‌خلافت قیام‌کند و من آنرا از خویش جداکنم و او نپذیرفت و فرمان الهی سرنوشتی بودکه مقدر شده بود. اما ابوجعفر محمدبن علی را ازاین جهت برگزیدم‌که دردانش برهمهٔدانشمندان برتری دارد و باآنکه سن او اندك است برهمگان پیش است و در این باره چیز شگفتی است و من امیدوارم‌که برای مردم آنچه‌راکه من از او می‌شناسم آشکار کند، تا مردم بدانندکه رأی درست همان است‌که من اندیشیده‌ام. آنان به‌مأمون گفتند: دربارهٔ این نوجوان بر فرض‌که مورد پسند تو باشد،کودکی است‌که نه معرفتی دارد و نه‌فقه می‌داند. بنابراین مهلت بده تا ادب و فرهنگ و فقه بیاموزد و سپس هرچه می‌خواهی انجام بده.

مأمون به‌آنان‌گفت: وای برشما! چه می‌گویید؟ من به‌این جوانمرد از شما آشناترم. دانش این خاندان از جانب خدای متعال است و او به‌آنان الهام می‌فرماید و همواره نیاکان او در علم دین و ادب از رعایایی‌که هیچگاه به‌حد کمال نمی‌رسند بی‌نیاز بوده‌اند و اگر می‌خواهید، ابوجعفر را بیازمایید تا برای شما آنچه‌راگفتم روشن سازد. آنان به‌مأمون گفتند: ای امیرمؤمنان! به‌آزمایش او برای خود و تو خرسندیم. اکنون میان ما و او را رهاکن تا ماکسی را بگماریم‌که در حضور تو از او چیزی در مورد فقه و شریعت بپرسد. اگر پاسخ درست‌گفت، اعتراضی در کار اونخواهد بود واستواری اندیشهٔ امیرمؤمنان دربارهٔ اوبر خاص و عام آشکار می‌شود،

و اگر از پاسخ دادن درماند ما از خطر محفوظ می‌مانیم و همان کافی خواهد بود. مأمون به آنان گفت: خود دانید و هر گاه می‌خواهید آزمایش کنید. آنان از حضور مأمون بیرون آمدند و بر این اتفاق‌نظر کردند که یحیی‌بن اکثم از ابوجعفر(ع) بپرسد و یحیی در آن هنگام قاضی‌القضاة بود. به‌او وعده دادند که اموالی نفیس به‌او پرداخت خواهند کرد به‌شرط آنکه از ابوجعفر(ع) سؤالی بپرسد که نداند. آنگاه پیش مأمون بازگشتند و خواستند تا روزی را برای آن کار معین کند و چنان کرد. در آن روز همگان جمع شدند و یحیی‌بن اکثم همراهشان بود. مأمون دستور داد برای محمدبن علی(ع) فرشی خاص گستردند و بر آن دو بالش چرمی نهادند و آن‌حضرت آمد و بر آن نشست و مأمون بر فرشی (تشکی) پیوسته به‌تشك ابوجعفر نشست. یحیی‌بن اکثم گفت: ای امیرمومنان! اجازه می‌فرمایی از ابوجعفر سؤال کنم؟ عمر حضرت جواد در آن هنگام نه‌سال و چند ماه بود. مأمون گفت: در این مورد از او اجازه بگیر. یحیی گفت: فدایت گردم، اجازه‌می‌فرمایی پرسشی طرح کنم؟ ابوجعفر(ع) فرمود: آنچه می‌خواهی بپرس. یحیی گفت: فدایت گردم، درمورد محرمی که شکاری را بکشد چه می‌فرمایی؟ ابوجعفر پرسید: آیا در منطقهٔ حرم یا بیرون حرم شکار کرده است؟ شخص محرم حکم آنرا می‌دانسته یا نمی‌دانسته است؟ عمدی این کار را کرده‌است یا به‌خطا؟ محرم، آزاد بوده‌است یا برده؟ صغیر بوده‌است یا کبیر؟ برای بار نخست بوده یا تکرار شده‌است؟ شکار از پرندگان بوده یا غیر از آن؟ ازجانوران کوچك بوده‌است یا بزرگ؟ محرم از کار خود پشیمان است یا نه؟ شکار در شب صورت‌گرفته است یا در روز؟ آیا محرم احرام عمره داشته یا احرام حج؟ یحیی‌بن اکثم سرگردان ماند و ناتوانی و حیرت در چهره‌اش آشکار شد و زبانش بند آمد. و همهٔ حاضران چگونگی کار او را دانستند. مأمون گفت: سپاس خدای را بر این نعمت و اینکه مرا در اندیشهٔ خودم موفق داشت. سپس به‌خویشاوندان خود نگریست و گفت: اکنون آنچه را که منکر بودید شناختید؟ سپس روی به‌ابوجعفر(ع) کرد و گفت: آیا خواستگاری می‌کنی و خود خطبه می‌خوانی؟ فرمود: آری ای امیر مومنان! مأمون گفت: فدایت گردم، خطبهٔ عقد را برای خودت بخوان که من ترا برای خویش پسندیده‌ام و دخترم ام‌الفضل را به‌همسری تو درمی‌آورم، هرچندگروهی بر این کار موافق نباشند.

ابوجعفر(ع) چنین گفت: سپاس خداوند را برای اقرار به‌نعمتهایش و با

اخلاص و اقرار به‌یگانگی خداوند می‌گوییم که لااله‌الاالله، و درود خداوند برمحمد سرور همهٔ آفریدگان خداوند و برگزیدگان از خاندان او. از فضل خداوند متعال بر همگان این است که آنان را با حلال از حرام بی‌نیاز فرموده‌است و خدای سبحان فرموده‌است:

«مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر و بندگان و کنیزان نیکوکار خود را به‌ازدواج یکدیگر درآورید و اگر فقیرند خدای آنانرا از فضل خود بی‌نیاز می‌گرداند که خدا به‌احوال بندگان آگاه و رحمتش بی‌کران است.»[1]

و سپس همانا محمدبن‌علی‌بن موسی، ام‌الفضل دختر عبدالله مأمون را به ازدواج خود درمی‌آورد و صداق و کابین او را معادل کابین مادر بزرگ خود یعنی فاطمه دختر محمد که درودهای خدا برهمه‌شان باد قرار می‌دهد و آن پانصد درهم سره‌است. آیا ای امیرالمومنین! با همین صداق او را به‌ازدواج درمی‌آوری؟ مأمون گفت: آری، ای ابوجعفر! ام‌الفضل دختر خود را با همین صداق به‌ازدواج تو درآوردم. آیا تو این ازدواج را می‌پذیری؟ فرمود: آری پذیرفتم و به‌آن رضا دادم.

مأمون فرمان داد که همگان از خاص و عام به‌ترتیب مرتبه و مقام خودبنشینند. ریان می‌گوید: چیزی نگذشت که هیاهویی شبیه‌گفتگوهای جاشویان و کارگزاران کشتی شنیدیم. ناگاه دیدیم خدمتگزاران قایق بزرگی راکه از نقره ساخته و بر آن طنابهای ابریشمی آویخته‌اند، در حالی که برگردونه‌یی نهاده‌اند می‌کشند و پیش می‌آورند. آن قایق انباشته از غالیه و عطر بود. مأمون دستور داد نخست خواص از آن خود را عطرآگین کردند و سپس آنرا پیش عوام بردند تا خود را عطرآگین سازند. آنگاه سفره‌ها گسترده شد و همگان غذا خوردند و سپس برای هر قوم به‌اندازهٔ مرتبهٔ ایشان‌جوایز آورده شد، و چون مردم پراکنده شدند وخواص باقی ماندند، مأمون به‌ابوجعفر(ع) گفت: فدایت‌گردم، اگر مصلحت بدانی که موضوعات فقهی مذاکره شود، دربارهٔ انواع کفارهٔ شخص محرم که شکاری رابکشد توضیح بده که بدانیم و بهره‌مندشویم. فرمود: آری چنین است. اگر محرم در منطقهٔ بیرون از حرم شکاری را بکشد و شکار از پرندگان بزرگ باشد بایدگوسپندی قربانی کند و اگر در منطقهٔ حرم شکار راکشته

---

۱. آیهٔ سی و دوم از سوره بیست و چهارم(نور). م.

باشد، کفاره دوبرابر می‌شود و اگر جوجه پرنده‌یی را بیرون از حرم کشته باشد، باید یك بره را که از شیر گرفته شده‌است قربانی کند و اگر در منطقهٔ حرم جوجه را کشته باشد، علاوه بر آن بهای جوجه را هم باید بپردازد. اگر شکار از جانوران وحشی دیگر نظیر گورخر باشد، باید ماده گاوی قربانی کند و اگر شکار شترمرغ باشد باید یك ماده‌شتر تنومند قربانی کند و اگر شکار آهو باشد باید گوسپندی قربانی کند و هر یك از این موارد را که در منطقهٔ حرم انجام داده‌باشد، کفاره‌اش دو برابر است و این قربانی برای کعبه است. در صورتی که محرم احرام به‌حج داشته‌باشد کفارهٔ خود را باید در منطقهٔ منی بکشد و اگر احرام او برای عمره باشد قربانی را در مکه می کشد. میزان کفاره برای شخص آگاه به‌حکم و کسی که از آن آگاه نیست برابر است و اگر عمداً شکار کرده‌باشد گناه آن هم بر او خواهدبود، ولی درصید خطا، گناهی بر او نیست. کفاره درمورد شخص آزاد برعهدهٔ اوست و در مورد برده، بر عهدهٔ صاحب اوست و بر شخص صغیر کفاره نیست و حال آنکه بر شخص کبیر پرداخت آن جایز است. در صورتی که از کار خود پشیمان باشد عذاب آخرت از او برداشته می‌شود و حال آنکه اگر در آن باره همچنان پافشاری کند، عذاب آخرت هم بر او خواهدبود.

مأمون گفت: آفرین برتو بادای ابوجعفر و خدای نسبت به‌تو نیکی کناد[1]. و فدایت گردم، اگر مصلحت بدانی مناسب است شما هم از یحیی‌بن اکثم مسأله‌یی بپرسی، همانگونه‌که او از شما پرسید. ابوجعفر(ع) به‌یحیی فرمود: آیا بپرسم؟ گفت: اختیار با خود شماست در صورتی که بدانم پاسخ می‌گویم و در غیر آن صورت ازخودت بهره‌مند می‌شوم و فرا می‌گیرم. ابوجعفر فرمود: به‌من بگوچگونه ممکن است مردی در بامداد به‌زنی نگاه کند و آن زن به‌او حرام باشد و چون آفتاب به‌اندازهٔ کافی برآید بر او حلال شود و چون نیمروز شودآن زن بر او حرام گردد و به‌هنگام عصر بر او حلال باشد و به‌هنگام غروب آفتاب بر او حرام گردد و هنگام نماز عشاء بر او حلال باشد و در نیمه شب بر او حرام گردد و چون سپیده دمد بر او حلال گردد؟ چرا و به چه سبب این زن حلال و حرام می‌شود؟ یحیی‌بن اکثم گفت:

---

۱. خوانندگان گرامی توجه خواهند فرمودکه در این مورد نباید تنها به‌این روایت استنادکرد و باید به‌کتب مفصل فقه و رسایل علمیه (مناسك حج) نیز مراجعه‌کرد. م.

نه، به خدا سوگند نمی‌دانم پاسخ این پرسش چگونه است. اگـر مصلحت بـدانی بگو و به‌ما بهره برسان. حضرت جواد فرمودند: این زن در اول صبح کنیز متعلق به دیگری بود و نگریستن آن مرد بر او حرام بود. چـون روز بر آمـد او را خریـد و ملك خودش شد و نگریستن بر او حلال گردید. هنگام ظهر آن کنیز را آزاد کـرد و نگریستن بر او حرام شد. هنگام عصر او را به‌ازدواج خـود درآورد و حـلال شد. هنگام غروب با او ظهار کرد (از احکام اسلامی است که تفصیل آن در کتابهای فقهی آمده‌است و آن این است که مرد بگوید تو بـرای مـن همچو مـادرم هستی. م.) و حرام شد. وقت نماز عشاء کفارهٔ ظهار را پرداخت و بر او حـلال شد. نیمه شب او را طلاق داد و حرام شد و هنگام سپیده‌دم به‌او رجوع کرد و حلال شد.

ریان‌بن شبیب می‌گوید: مأمون روی به‌حاضران کـرد و گفت: آیـا میان شما کسی هست که به‌این مسایل این‌گونه پاسخ دهد یا اقـوال مختلف را در سؤالـی که یحیی کرد بداند؟ همگان گفتند: نـه، به‌خـدا سوگند، و همانـا امیرالمومنین به‌آنچه اندیشیده داناتر است. مأمون گفت: شما کجا هستید؟ ایـن خانـواده همین‌طـور که دیدید ازمیان مردم اختصاص به‌فضل یافته‌اند و کوچکی و کمی سن وسال مانع کمال آنان نیست. مگر نمی‌دانید که پیامبر(ص) دعوت به‌اسلام را از امیرالمومنین علی(ع) شروع کرد و حال آنکه ده ساله بـود و اسلام او را پـذیرفت و بـه‌آن حکم کـرد و هیچکس دیگر غیر از او را در این سن و سال به‌اسلام دعوت نفرمود و بـا حسن و حسین(ع) هم بیعت کرد و حال آنکه آنـان کمتر از شش سال عمر داشتند و بـا هیچ کودکی غیر از آن دو بیعت نفرمود. آیا نمی‌دانید که خداوند این قوم را اختصاصاتی داده‌است و همه از یکدیگرند و برای آخـر ایشان هـم همان حکم جـاری است که برای اول ایشان جاری بوده‌است؟ و قوم پراکنده شدند.

فردای آن روز نیز مردم و ابوجعفر(ع) حاضر آمدند و فرماندهان و پرده‌داران و کارگزاران و ویژگان برای شادباش گفتن به‌مأمون و ابوجعفر(ع) آمدند و سه طبق سیمین آوردند که در آن دانه‌هایی از مشك آمیخته به‌زعفران به‌اندازهٔ فندق بود و میان آنها رقعه‌های کوچك نهاده بودند که حوالهٔ امـلاك و جوایز بـزرگ بود و مأمـون فرمان داد آنها را میان مردم نثار کردند و برافشاندند و به‌دست هرکس هـرچه رسید گشود و رقعه را بیرون آورد و جایزه را خواست و به‌او دادند.

همچنین طبقهایی آکنده از بدره‌های زر نهادند و آنرا میان فرماندهـان نظامی

و دیگران برافشاندند و مردم برگشتند درحالی که همگان با جوایز و عطاهای مأمون توانگر و بی‌نیاز شده‌بودند.

آنگاه مأمون فرمان داد تا بر همهٔ مساکین و مستمندان صدقه بپردازند. مأمون همواره امام جواد(ع) را گرامی می‌داشت و درتمام مدت زندگی خود دربزرگداشت ایشان کوشش می کرد و او را بر فرزندان و اهل بیت خود برمی‌گزید و برتری می‌داد.[1]

مردم نقل کرده‌اندکه ام‌الفضل دختر مأمون از مدینه به‌پدرش نامه نوشت و شکایت کرد که ابوجعفر گاه با کنیزان خود شب را به‌روز می‌آورد و مرا به‌رشک وامی‌دارد. مأمون در پاسخ نوشت: دختر عزیزم! ما ترا به‌ازدواج ابوجعفر در نیاورده‌ایم که حلالی را بر او حرام کنیم و بار دیگر چنین که نوشته‌ای منویسی.[2]

و چون ابوجعفر(ع) از بغداد و پیش مأمون بیرون‌آمد و آهنگ مدینه فرمود، مردم او را بدرقه می کردند. چون به‌خیابان دروازهٔ کوفه و کنار خانهٔ مسیب رسید وقت نماز مغرب فرا رسید. پیاده شد و به‌مسجد درآمد. در صحن مسجد درخت سدر خشکیده‌یی بود که میوه هم نداشت. امام جواد(ع) کوزهٔ آبی خواست و کنار آن درخت وضو گرفت و برخاست و اقامه فرمود و با مردم نمازگزارد. در رکعت اول پس از حمد سورهٔ نصر را خواند و در رکعت دوم پس از حمد سورهٔ توحید را خواند و پیش از رکوع دعای دست خواند و پس از رکعت سوم و تشهد و سلام اندکی نشست و ذکر خدا بر زبان‌آورد و بدون‌آنکه تعقیب دیگری بخواند برخاست و چهار رکعت نافله را گزارد و پس ازآن تعقیب خواند و دو سجدهٔ شکر به‌جای‌آورد و از جای برخاست و چون کنارآن درخت رسید، مردم دیدند که آن درخت سرسبز و خرم شده و میوه برآورده‌است و از این موضوع شگفت کردند و از دانه‌های آن خوردند، شیرین و بدون هسته بود وامام جواد همانگاه به‌مدینه حرکت فرمود، و همواره در مدینه بود تا آنکه در اول سال دویست و بیست، معتصم او را به‌بغداد فراخواند و حضرت مقیم‌آن شهر شدند تا آنکه درگذشت (درآخر ذی‌قعدهٔ

---

۱. این روایت باذکر سلسهٔ سند و با همین تفصیل درصفحات ۲۹۹ تا ۳۰۲ ارشاد، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، و به نقل مرحوم مجلسی در صفحهٔ ۷۹ جلد ۵۰ بحارالانوار چاپ جدید، در تفسیر قمی و احتجاج طبرسی هم‌آمده‌است. م.

۲. در ارشاد ص ۳۰۴، آمده‌است. م.

آن سال همانجا رحلت فرمود و پشت سر مرقد پدربزرگش موسی‌بن جعفر علیهما‌السلام به‌خاك سپرده شد).[۱]

علی‌بن خالد می‌گوید: در سامرا بودم. به‌من خبر رسید، مردی را از شام در غل و زنجیر کشیده و آورده‌اند و در سامرا زندانی است و ادعای پیامبری کرده است. من بر در زندان رفتم و با پاسبانان و زندانبانان مدارا کردم. اجازه دادند پیش آن مرد رفتم. دیدم مردی خردمند و عاقل است. به‌او گفتم: فلانی! داستان تو چیست؟ گفت: مردی از اهالی شامم و در محلی که گفته می‌شود سر امام حسین(ع) را آنجا نصب کرده‌اند (به‌نیزه گذاشته‌اند) به‌پرستش و عبادت خدا مشغول بودم. شبی در همان حال که روی به‌محراب عبادت داشتم و ذکر خدا می‌گفتم، ناگاه شخصی را برابر خود دیدم و به‌او نگریستم. به‌من گفت برخیز، برخاستم. اندکی مرا راه برد. ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم. او نمازگزارد و من هم همراهش نماز گزاردم. سپس به‌راه افتاد و از آنجا رفت و من هم با او بودم. اندکی رفت، ناگاه خود را در مسجد پیامبر دیدم. او به‌رسول خدا درود و سلام فرستاد و نماز گزارد. من هم همراهش نمازگزاردم. سپس اندکی راه رفت و ناگاه خود را در مکه دیدم. او طواف کرد، من هم طواف کردم. سپس از مکه بیرون آمد. اندکی راه رفت و من ناگاه خود را همانجا یافتم که در شام به‌عبادت مشغول بودم و آن شخص از نظرم ناپدید شد و من از آنچه دیده‌بودم متعجب و سرگردان ماندم. سال بعد باز همان شخص را دیدم و سخت شاد شدم. مرا صدا کرد پاسخ دادم و همچون سال گذشته رفتار کرد و چون خواست از من جدا شود گفتم: ترا به‌حق آنکس که ترا بر این کار توانا ساخته است سوگند می‌دهم بگویی کیستی؟ فرمود: من محمدبن علی‌بن موسی‌بن جعفرم. این سخن را با کسی که به‌حیره می‌رفت گفتم (این خبر را با کسی گفتم) و به‌اطلاع محمدبن عبدالملك‌بن زیات[۲] رسید. فرستاد و مرا گرفتند و به‌بند

---

۱. در ارشاد، ص ۳۰۴، آمده‌است و دنبالهٔ آن را در پرانتز نوشتم و فتال آنرا نیاورده است. م.

۲. محمدبن عبدالملك زیات از دبیران ادیب و سرسپردگان خاندان برمکی و برکشیدهٔ ایشان که به‌وزارت معتصم و واثق رسید و متوکل بر او خشم گرفت و او را در تنوری که خودش برای شکنجهٔ مردم فراهم آورده بود انداخت و موضوع بسیار عبرت آموزی است. رك. به: ابن خلکان، وفیات‌الاعیان، ج ۴، ص ۱۸۲، چاپ ۱۳۵۷ قمری، مصر. م.

و زنجیر کشیدند و به‌عراق آوردند و اینچنین که می‌بینی زندانی شدم و اتهامی اینچنین محال به‌من بستند. من به‌او گفتم: داستان خویش را برای محمدبن عبدالملك زیات بنویس. گفت: تو چنین کن. من داستانش را نوشتم و شرح موضوع را در آن گنجاندم و به ابن زیات رساندم. رقعه بر پشت کرده و نوشته بود: به‌همان کس که ترا یك شبه از شام به‌کوفه و از کوفه به‌مدینه و از آنجا به‌مکه و سپس به‌شام برده است بنویس تا ترا از زندان بیرون برد. علی‌بن خالد می‌گوید: این موضوع مرا اندوهگین ساخت و بر حالش رقت آوردم و اندوهگین بازگشتم. فردای آن روز صبح زود به‌سوی زندان رفتم تا موضوع را به‌او اطلاع دهم و به‌او بگویم شکیبا باشد و دلداریش دهم. ناگهان گروهی از سپاهیان و نگهبانان و زندانبانان و گروه بسیاری از مردم را دیدم که به‌هر سو می‌دوند. سبب را پرسیدم. گفتند: آن کسی که ادعای پیامبری می‌کرد و از شام او را آورده‌بودند، از دیشب در زندان گم شده‌است و نمی‌دانیم آیا به‌زمین فرو شده یا پرنده‌یی او را در ربوده است.

این علی‌بن خالد،زیدی بود و پس از این موضوع، شیعهٔ دوازده امامی و نیکو اعتقاد شد.[1]

مسطرفی می‌گوید: حضرت رضا(ع) رحلت فرمودند و حال آنکه من از ایشان چهارهزار درهم طلب داشتم وهیچکس جزمن وایشان آنرا نمی‌دانست. ابوجعفر(ع) به‌من پیام دادند فردا پیش من بیا. فردا صبح زود خدمت ایشان رفتم. فرمودند: پدرم رحلت فرمود و تو چهارهزار درهم از ایشان طلب داشتی. گفتم: آری. در این هنگام گوشهٔ جانمازی را که روی آن نشسته بودند بلند کردند. زیر آن مقداری دینار بود که به‌من تسلیم فرمودند و ارزش آن درست معادل چهارهزار درهم بود.[2]

محمدبن حمزهٔ هاشمی می‌گوید: صبح روز عروسی حضرت جواد با دختر مأمون به‌حضور ایشان رفتم. اتفاقاً شب قبل دارویی خورده بودم که سخت تشنه بودم و چون نخستین کسی بودم که به‌حضورش آمده بودم نخواستم آب طلب کنم. ابو جعفر(ع) به‌چهرهٔ من نگریست و فرمود: ترا تشنه می‌بینم. گفتم: آری. فرمود: ای غلام! برای ما آب بیاور. با خودگفتم هم‌اکنون آب مسموم خواهند آورد و اندوهگین

---

۱. این روایت در بصائرالدرجات صفار، ص ۴۰۲ و در ارشاد مفید و هم جلد اول کافی، ص ۴۹۲، آمده‌است. م.

۲. در ارشادمفید و اعلام لورای طبرسی آمده‌است. م.

شدم. ابوجعفر(ع) به‌روی من لبخند زد و به‌غلام گفت: آب‌را به‌من بده و آنرا گرفت و مقداری را نوشید و به‌من داد نوشیدم، و چون مدت زیادی آنجا نشستم باز تشنه شدم و باز ایشان آب خواستند و همچون بار نخست عمل فرمود و خود نوشید و سپس به من داد و لبخند زد. محمدبن حمزه می‌گوید: محمدبن علی هاشمی به‌من گفت: به خدا سوگند تصور می‌کنم همانگونه‌که رافضیان می‌گویند ابوجعفر آنچه را در دلهاست می‌داند.[1]

ابراهیم‌بن عقبه می‌گوید: برای امام هادی(ع) نوشتم و پرسیدم: آیا زیارت مرقد مطهر امام حسین(ع) برتر است یا زیارت کاظمین؟ مرقوم فرمود: زیارت امام حسین(ع) مقدم است و کاظمین زیارت دو تن و دارای پاداش بزرگتری است.[2]

امام جواد(ع) در مدینه شب جمعه نوزدهم رمضان یا نیمهٔ رمضان سال ۱۹۵ هجری متولد شد و درآخر ذی‌قعده و هم گفته‌اند روز شنبه ششم ذی‌حجهٔ سال دویست و بیست در بغداد درحالی‌که مسموم شده‌بود شهید شد و رحلت فرمود و در آن هنگام بیست و پنج ساله بود. مادرش کنیزی به‌نام خیزران است‌که از بستگان ماریهٔ قبطیه (مادر حضرت ابراهیم پسر حضرت ختمی مرتبت) است و هم گفته‌اند نامش سبیکه و از مردم نوبه بوده‌است. مدت امامت ایشان هفده سال بوده‌است.[3]

محمدبن ابی‌طلحهٔ عونی چنین سروده است:

«سلام و روح و ریحان بر رضا باد و سلام بر کسی‌که همچون او و چون ستاره درخشان است.»

دیگری می‌گوید:

«فرزندان احمد(ص) همگی خاك آلود و دارای جامه‌های ژنده و همچون درخت اراك هستند و حال‌آنکه زنازادگان بر همگان حکومت و پادشاهی می‌کنند. پروردگار ما که همهٔ افلاك را آفریده‌است پاك و منزه است.»[4]

---

۱. در اصول کافی، ص ۴۹۵، ج ۱، و ارشاد مفید، ص ۳۰۵، آمده‌است. م.

۲. این روایت در تهذیب شیخ طوسی، ص ۸۲، ج ۶، و اصول‌کافی ص ۵۸۳، ج ۴، و با اسناد دیگر در عیون اخبارالرضا، ص ۲۶۱، ج ۲، آمده‌است. م.

۳. برای اطلاع از دیگر اقوال در این باره، به‌صفحات ۱ تا ۱۸ جلد ۵۰ بحارالانوار چاپ جدید مراجعه فرمایید. م.

۴. برای اطلاع از اشعار دیگر از جمله اشعار سید مرتضی و مهیار دیلمی و دیگران به صفحات ۳۹۲ تا ۳۹۹ جلد ۴ مناقب ابن شهرآشوب مراجعه فرمایید. م.

مجلس بیست و هفتم
در امامت و مناقب ابوالحسن علی‌بن محمد(ع)

پس از ابوجعفر محمد(ع) به‌نص ایشان و دلایل معتبر عقلی دیگر پسرش ابوالحسن علی‌بن محمد امام است.

اسماعیل‌بن مهران می‌گوید: هنگامی که امام جواد(ع) برای بار نخست از مدینه به‌بغداد می‌رفت گفتم فدایت گردم، من در این سفر بر شما بیمناکم. پس از شما امامت با کیست؟ درحالی که لبخند می‌زد روی خود را به‌من کرد و فرمود: موضوعی که پنداشته‌ای در امسال (این سفر) نخواهدبود. پس از آن، هنگامی که معتصم ایشان را به‌بغداد فرا خواند به‌حضورش رفتم وگفتم: فدایت گردم، شما می‌روی، پس از شما امامت با کیست؟ امام جواد(ع) گریست، آنچنان‌که ریش آن حضرت از اشک خیس شد و سپس به‌من روکرد و فرمود: آری، در این سفر باید بر من ترسید. امامت پس از من از پسرم علی خواهدبود.[1]

زیدبن علی‌بن حسین‌بن زید می‌گوید: بیمار شدم. طبیبی در شب به‌عیادت من آمد و برای من دوایی را تجویز کرد که باید چند روز هنگام سحر بخوری. آن شب تهیهٔ آن دارو برای من ممکن نشد و چون طبیب از در خانه بیرون رفت همان‌دم خدمتکار ابوالحسن هادی(ع) از درآمد و کیسه‌یی همراه داشت که همان دارو در آن بود وگفت: ابوالحسن سلامت می‌رساند و می‌گوید این دوا را بگیر وباید چند روز بخوری. دارو را گرفتم و خوردم و بهبودی یافتم. محمدبن علی می‌گوید: زیدبن علی به‌من گفت: غلات از این حدیث کجایند؟

خیران اسباطی[2] می‌گوید: درمدینه به‌حضورامام ابوالحسن هادی(ع) رسیدم. فرمود از واثق (خلیفهٔ عباسی) چه خبر داری؟ گفتم: فدایت گردم، هنگامی که من بیرون آمدم او را سلامت دیدم و من ازآخرین کسانی هستم که او را دیده‌ام، یعنی ده روز پیش. فرمود: مردم مدینه می‌گویند او مرده است. گفتم: من آخرین کسی هستم

---

۱. این روایت درکتاب اصول‌کافی، ص ۳۲۳، ج ۱، و ارشادمفید، ص ۳۰۸ و اعلام الورای طبرسی، ص ۳۳۹ آمده‌است. م.

۲. در متن روضةالواعظین خیزران است. در منابع دیگر خیران است. برای اطلاع از شرح حال این راوی مراجعه‌کنید به: مجمع‌الرجال قهپایی، ص ۲۷۶، ج ۲. م

که او را دیده‌ام. فرمود: مردم می‌گویند او مرده است و چون فرمود مردم چنین می‌گویند دانستم که مقصود از مردم خود ایشان هستند. سپس پرسیدند: جعفر (یعنی متوکل خلیفهٔ عباسی) چه کرد؟ گفتم: وقتی آمدم او را در بدترین احوال در زندان دیدم. فرمود: اما او به‌خلافت رسیده است. سپس پرسید: ابن زیات چه‌کرد؟ گفتم: مردم همراهش هستند و فرمان فرمان اوست. فرمود این‌کار بر او نافرخنده است. آنگاه سکوت فرمود و پس از لحظه‌یی گفت: فرمان و تقدیر خداوند اجرا می‌شود و از آن چاره نیست. ای خیران! واثق مرد و متوکل خلیفه شد و ابن زیات کشته شد. گفتم: فدایت‌گردم، این موضوع چه هنگامی اتفاق افتاده‌است؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو.[1]

سبب رفتن آن حضرت از مدینه به‌سامرا[2] چنین بود که عبدالله‌بن محمد در مدینه فرمانده نظامی و پیشنماز بود. او در مورد ایشان پیش متوکل سخن‌چینی کرد و پس از آن هم تصمیم به‌آزار ایشان گرفت وچون به‌امام هادی خبر رسید که عبدالله سخن‌چینی کرده‌است، نامه‌یی در این باره برای متوکل نوشت و در آن متذکر شد که عبدالله سخن‌چینی کرده و دروغ بر ایشان بسته است. متوکل به‌نامهٔ ایشان پاسخ داد و در نامه از ایشان خواست به‌سامرا بیاید و گفتار و رفتار پسندیده نسبت به ایشان معمول خواهدشد. نامهٔ متوکل چنین بود:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. اما بعد، همانا که امیرالمومنین منزلت تو را می‌شناسد و خویشاوندی تو را پاس می‌دارد و حقوق ترا رعایت می‌کند و می‌خواهد کارها را دربارهٔ تو و خاندان تو چنان فراهم آورد که خداوند متعال احوال شما و ایشان را اصلاح فرماید و عزت شما و ایشان را پایدار بدارد و امیرالمومنین می‌خواهد تو و ایشان در کمال ایمنی باشید و با این‌کار رضایت پروردگار خویش را طلب می‌کند و می‌خواهد آنچه را بر او واجب است انجام دهد، وانگهی امیرالمومنین چنین تصمیم گرفته است عبدالله‌بن محمد را از شغل فرماندهی نظامی و امامت مسجد مدینه برکنار نماید و این به‌آن جهت است که حق ترا ندانسته و

۱. این خبر هم در اصول‌کافی، ص ۴۹۸، ج ۱، و ارشاد مفید، ص۳۰۹، آمده است. م.

۲. سامرا: دربارهٔ ضبط این کلمه که چندگونه است و اهمیت و چگونگی ساختن این شهر، یاقوت در معجم‌البلدان مفصل بحث کرده‌است. م.

منزلت تو را کوچك و سبك پنداشته است و در آن هنگام که به‌تو تهمتی زده و چیزی نسبت داده‌بود، امیرالمومنین بری بودن تو از آن و راستی نیت و خیرخواهی و نیکوکاری تو را دانست و این سخن تو را پذیرفت که هرگز در پی آن نبوده‌ای و امیرمومنان آن کارها را به‌محمدبن فضل واگذار کرد و به‌او فرمان داد در بزرگداشت و گرامیداشت تو فروگذار نباشد و فرمان و رای تو را مورد توجه قرار دهد و با این کار به‌خداوند و امیرمومنان تقرب جوید. ضمناً امیرمومنان مشتاق تو است و دوست می‌دارد ترا ببیند و دیدار تازه کند. اکنون اگر تو هم دیدار او و ماندن پیش او را دوست می‌داری و نشاط آنرا داری مناسب است خودت و هرکس از خاندان و دوستان و خدمتکارانت را که انتخاب می‌کنی با آرامش و مهلت حرکت‌کنید. هرگاه می‌خواهید کوچ کنید و هرجا می‌خواهید فروآیید و به‌هرگونه‌که می‌خواهید راه بسپرید اگرهم دوست داشته‌باشی یحیی‌بن هرثمه خدمتگزار و وابستهٔ امیرمومنان و همراهانش که سپاهی هستند همراه شما باشند. هرگاه کوچ و حرکت کنی آنان هم حرکت‌کنند و در این باره فرمان با تو است و به‌او فرمان داده‌ایم که در فرمان تو باشد. از خداوند طلب خیرکن و حرکت‌کن تا به‌حضور امیرمومنان برسی و هیچیك از برادران و فرزندان و افراد خاندان او در نظرش به‌منزلت و مقام تو نمی‌رسد و او هم نسبت به‌آنان به‌اندازه‌یی‌که نسبت به‌تو مهربان و نیکوکار و آسوده خاطر است، نیست و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، و این نامه را ابراهیم‌بن عباس در ماه جمادی‌الاخر سال دویست و چهل و سه نوشته است.»

چون این نامه به‌امام هادی(ع) رسید، آمادهٔ حرکت شد و یحیی‌بن هرثمه هم همراه ایشان بود تا به‌سامرا رسیدند. ولی همینکه به‌سامرا رسید، متوکل دستور داد او را بار ندهند و درکاروانسرایی‌که معروف به‌کاروانسرای درماندگان بود فرو آورده شد و سپس متوکل دستور داد خانه‌یی را برای ایشان خالی‌کردند و به‌آنجا منتقل شدند.

صالح‌بن سعید می‌گوید: همان روزی‌که امام هادی(ع) به‌سامراء رسید به دیدارش رفتم و گفتم: فدایت گردم، اینان در همهٔ کارها می‌خواهند شما را کوچك کنند و پرتو شما را خاموش نمایند، تا آنجا که در این کاروانسرای ناپسند که ویژهٔ مستمندان و درماندگان است شما را فرودآوردند. فرمود: ای پسر سعید! در چه فکری؟ آنگاه با دست خود اشاره‌کرد و فرمود نگاه‌کنم و چون نگریستم بوستانهای

آراسته وجویبارهای روان وباغهای نیکودیدم که در آن کنیزکان عطرآگین وغلامانی همچون لولوء مکنون دیدم و چشم حیران و شگفتیم افزون شد و فرمود: ای سعید! هرجا که باشیم این چیزها در اختیار ماست و ما درکاروانسرای درماندگان نیستیم.[۱]

امام هادی(ع) در مدت اقامت در سامراء برحسب ظاهر گرامی و محترم بود و هر چند متوکل در صدد چاره و کارسازی بود که آن حضرت را فروگیرد، بر آن توفیق نیافت و برای متوکل و آن حضرت احادیث بسیار است که با ذکر آن کتاب طولانی می‌شود.[۲]

به‌امام صادق(ع) گفته شد: برای کسی که یکی ازشما را زیارت کند چه پاداشی است؟ فرمود: همچون کسی است که پیامبر(ص) را زیارت کند.

امام رضا(ع) فرموده‌است: همانا برای هر امامی برگردن دوستان و شیعیان ایشان حقی است و عهدی و یکی از لوازم وفای به عهد و حسن ادای آن زیارت مرقدهای ایشان است. هرکس آنان را با رغبت زیارت کند و به‌آنچه آنان رغبت داشته‌اند تصدیق کند، امامان او در قیامت شفیعان او خواهندبود.[۳]

امام ابومحمد حسن‌بن‌علی‌عسگری(ع) فرموده‌است: قبرمن درسامرا مایهٔ امان هر دوگروه است.[۴] تولد امام هادی روزسه شنبه نیمهٔ ذی‌حجه سال دویست و دوازده هجری در مدینه بوده‌است و در سوم رجب دویست وپنجاه وچهار در سامرا رحلت فرموده‌است و عمر ایشان چهل و یك سال و هفت ماه بوده‌است و مادرش کنیزی به نام سمانه است و مدت امامت آن حضرت سی وسه سال بوده است و مدت توقف ایشان در سامرا ده سال و چند ماه بوده‌است.[۵]

---

۱. تمام این بخش عیناً و بدون کم و بیشی در صفحات ۳۱۳ و ۳۱۴ ارشاد مفید آمده است و در اعلام‌الوری طبرسی هم نقل شده‌است. م.

۲. ستیزه و دشمنی متوکل با آل علی علیهم‌السلام در بسیاری ازکتابهای پیش از ارشاد مفید و روضة آمده‌است، از جمله به مروج‌الذهب مسعودی، بخش زندگی متوکل مراجعه شود و درکتب قرن‌ششم و هفتم اهل سنت برای دیدن نمونه‌هایی از این آزارها به صفحات ۳۵۹ تا ۳۶۱ تذکرة‌الخواص سبط ابن جوزی، چاپ نجف مراجعه فرمایید. م.

۳. در عیون‌اخبارالرضا آمده و قبلاً منابع آن ذکر شد. م.

۴. در تهذیب طوسی، ص ۹۳، ج ۶، آمده‌است. م.

۵. برای اطلاع از اقوال دیگر به بحارالانوار، صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۷، جلد پنجاهم رجوع کنید. م.

این اشعاردربارهٔ آن حضرت سروده شده‌است (ظاهراً ازقصیدهٔ رائیهٔ محمدبن ابی‌طلحهٔ عونی است):

«ای پسر کسی که شفیع ومطاع است و ای پسرچراغهای تابان وسپید چهرگان و ای پسرآیین و دین و ای پسر قرآن و روایت و حدیث! تو باید کشته شوی؟!

اینهاکه برای توبرشمردم در صحرا و شهرشناخته شده‌است. از جمیع جهات پاکیزه واز هرشائبه وکدورتی به‌دوری. درود برکسی که با نام او امامها به‌ده می‌رسد و سلام از خدا بر امام یازدهم.»[1]

مجلس بیست و هشتم
در امامت و مناقب ابومحمد حسن‌بن علی‌العسکری(ع)

پس از امام ابوالحسن هادی(ع) پسرش ابومحمد حسن‌بن علی(ع) امام است زیرا همهٔ صفات فضل در او جمع و بر همگان مقدم بوده‌است و برای او مقتضیات امامت و ریاست از علم و زهد و عقل و عصمت و شجاعت فراهم بوده و پدرش هم تصریح بر امامت او کرده است و دلایل دیگری که درگذشته بیان شد.

علی‌بن مهزیار[2] می‌گوید: به امام هادی گفتم به خدا پناه می‌برم، ولی اگر حادثه‌یی برای شما پیش آمد، به‌چه‌کسی باید مراجعه کنم؟ فرمود: جانشین و صاحب عهد من، پسربزرگم یعنی امام حسن(ع) است.[3]

محمدبن یحیی می‌گوید: پس از درگذشت محمد پسر امام هادی برای عرض تسلیت به‌حضورش رفتم. ابومحمد حسن‌بن علی هم نشسته بود که گریست و حضرت هادی به‌ایشان رو کرد و فرمود: خداوند امامت را در تو نهاده‌است و از این جهت خدا را سپاس و ستایش می‌گویم.[4]

عبدالله‌بن محمد اصفهانی می‌گوید: «امام هادی فرمود: امام شما پس‌ازمن کسی است که برجنازهٔ من نماز می‌گزارد» وما پیش‌ازمرگ امام هادی، امام حسن را نمی‌شناختیم و چون امام هادی رحلت فرمود ایشان‌آمد و بر جنازهٔ پدر نمازگزارد.[5]

---

۱. این اختصار در مورد حضرت هادی و حضرت عسکری که در فصل بعد ملاحظه می‌کنید، سوال برانگیز است. آیا خلیفگان بغداد و دست نشاندگان ایشان در خراسان در این باره و ارتباط بیشتر این دو بزرگوار با حضرت بقیة‌الله (ع) حساسیت داشته‌اند؟. م.

۲ تا ۵. عیناً با ذکر سلسلهٔ اسناد در ارشاد مفید آمده‌است. م.

محمدبن علی‌بن ابراهیم‌بن موسی‌بن جعفرمی‌گوید: کار برما سخت شد. پدرم به‌من گفت: بیا نزد این مرد یعنی امام‌حسن عسکری برویم که معروف به‌سخاوت‌است. گفتم: او را می‌شناسی؟گفت: نه او را می‌شناسم و نه تاکنون او را دیده‌ام.[۱] به‌سوی خانهٔ ایشان رفتیم. پدرم میان راه به‌من گفت: چه نیازمندیم که پانصد درهم به‌مابببخشد. صد درهم برای جامه، دویست درهم برای خرید آرد و دویست درهم برای مخارج دیگر. من هم در دل گفتم: ای‌کاش سیصد درهم به‌من ببخشد باصد درهم، خری بخرم و صد درهم هزینهٔ جامهٔ من و صد درهم برای مخارج دیگر، و به ناحیهٔ جبل بروم. گوید: همینکه بر درخانهٔ امام حسن رسیدیم، غلامش بیرون آمد و گفت: علی‌بن ابراهیم و پسرش وارد شوند. چون وارد خانه شدیم و سلام دادیم به‌پدرم گفت: ای علی! چه چیز موجب شده‌است که تاکنون پیش ما نیایی؟گفت: ای سرور من! آرزو داشتم که ترا با این وضع، خود ببینم، وچون از خانه‌اش بیرون آمدیم غلامش از پی ما آمد و نخست کیسه‌یی به‌پدرم داد که در آن پانصد درهم بود و گفت: دویست درهم برای جامه و دویست درهم برای آرد و صد درهم برای هزینه‌های دیگر. کیسه‌یی هم به‌من داد وگفت: این سیصد درهم است. صد درهم برای بهای خر، صد درهم برای هزینهٔ جامه وصد درهم برای هزینه‌های دیگر وبه‌سمت جبل‌مرو وبه‌سورا[۲] برو. گوید: او به‌سورا رفت و آنجا زن‌گرفت و امروز درآمدش سالیانه دوهزار دینار است و با وجود این پیرو مذهب واقفیه است.[۳]

محمدبن ابراهیم کردی که راوی این روایت است می‌گوید: به او گفتم چه دلیل و نشانه‌یی بهتر از این؟ گفت: راست می‌گویی ولی مذهب واقفیه چیزی است که بر آن عادت کرده‌ایم!

احمدبن حارث قزوینی می‌گوید: همراه پدرم درسامرا بودم وپدرم میرآخور بود و عهده‌دار امور مرکبهای ابومحمد حسن‌بن علی بود. مستعین عباسی[۴] استری

---

۱. عیناً با ذکر سلسله اسناد در ارشاد مفید آمده‌است. م.

۲. سورا نام چشمه زاری نزدیك بغداد است. درارشاد مفید سواد آمده‌است. م.

۳. واقفیه گروهی هستندکه پس از حضرت موسی‌بن جعفر، امامت حضرت رضا را نپذیرفته‌اند. م.

۴. دوازدهمین خلیفهٔ عباسی که برادر متوکل است و پس از مرگ منتصر پسر متوکل از ۲۴۸ تا ۲۵۱ خلیفه بوده‌است. رك. به: معجم‌الانساب، زامباور، ص ۳. م.

داشت بسیار زیبا و چموش و سرکش و نمی‌گذاشت که کسی دهانه بزند و سوارش شود و تمام مهترها آنچه کردند راهی برای این‌کار پیدا نکردند. یکی از ندیمان مستعین گفت: این استر را برای ابن‌الرضا (حضرت امام حسن عسکری) بفرست، ممکن است او بتواند سوارش شود یا اینکه این او را خواهد کشت! گوید: آن استر را برای ایشان فرستاد. پدرم هم همراهش بود. هنگامی‌که امام حسن وارد خانه شد، من هم با پدرم بودم. ایشان به‌آن استر که در صحن خانه ایستاده بود نگریست. به جانب آن رفت و دست بر کفل جانور نهاد. من به‌آن استر نگاه می‌کردم. چندان عرق‌کرده بود که از آن فرو می‌چکید. سپس امام حسن پیش مستعین رفت و سلام داد. مستعین خوشامد گفت و نزدیك آمد و گفت: ای ابومحمد! براین استر لگام‌بزن. ایشان به‌پدرم فرمود: این استر را لگام بزن. مستعین گفت خودت این کار را انجام بده. امام حسن(ع) عبای خود را کنار نهاد و برخاست و استر را لگام‌کرد و برگشت و نشست. مستعین گفت: بر آن زین بگذار. باز ایشان به پدرم‌گفت بر این استر زین بگذار و مستعین‌گفت خودت این‌کار را انجام بده و ایشان دوباره برخاست و آنرا زین‌کرد و برگشت. مستعین گفت: آیا صلاح نمی‌دانی خودت سوار شوی و آنرا بیازمایی؟ ایشان برخاست و بدون آنکه استر چموشی کند سوار آن شد و آنرا در صحن خانه به حالت دو درآورد و سپس آنرا وادار به حرکت آرام‌کرد و استر به بهترین‌گونه فرمانبرداربود. امام‌حسن برگشت وپیاده شد. مستعین‌گفت: آنرا چگونه یافتی؟ فرمود: مرکبی به‌این خوبی و راحتی ندیده‌ام. مستعین گفت: امیرالمومنین آنرا به‌تو بخشید و ایشان به‌پدرم گفت: آنرا بگیر و پدرم لگامش را گرفت و برد.

ابوحمزهٔ نصیر یعنی نصیر خادم می‌گوید: مکرر می‌شنیدم‌که امام حسن عسکری(ع) با غلامان خود به‌زبان ایشان سخن می‌گفت و میان ایشان‌گروهی ترك و گروهی رومی و گروهی ازمردم اسلاو (صقلاب) بودند. من از این موضوع شگفت کردم و با خودگفتم: این مرد در مدینه متولد شده‌است و تا هنگام رحلت پدرش ابوالحسن هادی(ع) که هیچ‌جا ظاهر نمی‌شده است، کسی هم‌که او را ندیده است، چگونه این لغات را می‌داند؟ امام حسن(ع) روی به‌من کرد و گفت: خداوند حجت خود را از دیگر مردمان آشکار می‌سازد و شناخت همه چیز را به‌او ارزانی می‌دارد و همهٔ لغات و انساب و حوادث را می‌داند، و اگرچنین نباشد چه فرقی میان او و دیگر مردم است؟

محمدبن اسماعیل‌بن ابراهیم‌بن موسی‌بن جعفر(ع) می‌گوید: عباسیها نزد صالح‌بن وصیف رفتند که امام حسن عسکری(ع) پیش او زندانی بود و گفتند بر او سخت بگیر و گشایشی درکارش فراهم مکن. صالح گفت: می‌گویید چه‌کنم؟ دو مرد از بدترین مردم را بر اوگماشتم و آنان از لحاظ عبادت و روزه‌گرفتن ونیکوکاری به درجهٔ بسیار بزرگی رسیدند. آنگاه دستور داد آن دو را آوردند و به‌آن دوگفت: وای بر شما! در مورد این مرد چه می‌گویید؟ گفتند: چه می‌توانیم بگوییم؟ دربارهٔ مردی که همهٔ شب را نماز می‌گزارد و روزها همیشه روزه‌دار است. سخن هم نمی‌گوید و فقط به عبادت مشغول است و چون به ما می‌نگرد لرزه بر اندام ما می‌افتد و اختیار از دست ما بیرون می‌رود. عباسیها همینکه این سخن را شنیدند ناامید برگشتند.

و اصحاب ما روایت می‌کنند که امام‌حسن عسکری(ع) را به‌سرهنگی سپردند که بر ایشان بسیار سخت می‌گرفت و آزار می‌رساند. همسر آن سرهنگ به اوگفت: از خدا بترس. گویا نمی‌دانی چه‌کسی در خانهٔ تو زندانی است؟ و صلاح و عبادت آن حضرت را یادآور شد وگفت: من ازاین روی بر تو بیمناکم. آن سرهنگ گفت: به خدا سوگند او را میان درندگان می‌اندازم و در این مورد اجازه‌گرفت. به‌او اجازه دادند و چنان‌کرد وهیچ شك نداشتند که درندگان آن حضرت را دریده‌اند. ولی‌چون نگریستندکه ببینند چه شده است، ایشان را دیدندکه به‌نماز ایستاده است و درندگان اطراف ایشانند. دستور داد ایشان را بیرون آرند و به خانهٔ خودشان ببرند.[۱]

حسن‌بن محمد اشعری و محمدبن یحیی وکسان دیگری غیر ازآن دو نقل می‌کنندکه احمدبن عبیدالله‌بن خاقان سرپرست املاك و مالیات قم بود. روزی در مجلس او سخن از علویان و مذاهب ایشان به میان‌آمد. باآنکه او سخت از اهل بیت روگردان و ناصبی بود،گفت: من هیچیك ازعلویان سامرا را ندیده ونمی‌شناسم که در سکون وآرامش و پاکدامنی و خردمندی و رفتار و اهمیت در نظر خاندان چون حسن‌بن علی‌بن محمدبن رضا باشد. بنی‌هاشم او را بر همهٔ سالخوردگان خود مقدم می‌داشتند و نزد فرماندهان نظامی و وزیران و عموم مردم هم همانگونه بود. به یاد دارم روزی کنار پدرم ایستاده بودم وآن روز، روز جلوس عمومی او بود. ناگاه

۱. این سه روایت هم با ذکر سلسلهٔ سند در ارشاد مفید آمده‌است. م.

پرده‌داران او آمدند و گفتند: ابومحمد، ابن‌الرضا بر در است. پدرم با صدای بلند گفت: اجازه دهید. من از رفتار پرده‌داران تعجب کردم که چگونه در حضور پدرم کنیهٔ کسی را می‌گویند و حال آنکه در حضور او فقط از خلیفه یا ولیعهد یا کسانی که خلیفه دستور داده بود با کنیه یاد می‌شد. در این هنگام مردی گندم‌گون و خوش قامت و نیکو چهره که دارای اندام برازنده بود آشکار شد. جوان بود، در عین حال شکوه و جلال ویژه‌یی داشت و چون پدرم به‌او نگریست از جا برخاست و چندگام به استقبال او رفت و ندیده بودم که پدرم چنین‌کاری نسبت به هیچیك از بنی‌هاشم و فرماندهان نظامی انجام دهد و چون نزدیك رسید، پدرم او را در آغوش کشیده چهره و سینه‌اش را بوسید و دستش را گرفت و بر سجاده‌یی که خود نشسته بود نشاند و خود کنار او نشست و روی خود را به‌طرف او کرد و شروع به‌گفتگو با او نمود و مکرر می‌گفت: فدایت‌گردم، و من از رفتار پدرم در شگفت بودم. در این هنگام پرده‌دار آمد و گفت: موفق اینجا می‌آید.[1] معمولاً هرگاه موفق می‌آمد، نخست پرده‌داران و فرماندهان مخصوص می‌آمدند و در دو صف می‌ایستادند تا او بیاید و برود. در آن روز پدرم بدون توجه همچنان با ابن‌الرضا سخن می‌گفت تا آنکه غلامان ویژهٔ موفق ظاهر شدند. در این هنگام پدرم به او گفت: فدایت گردم، اکنون اگر بخواهید می‌توانید بروید، و به‌پرده‌داران خود گفت: او را از پشت آن دو صف ببرید که این مرد (یعنی موفق) اورا نبینند. اوبرخاست. پدرم نیز برخاست و اورا درآغوش کشید و او رفت. من به‌پرده‌داران وغلامان پدرم گفتم: این‌چه کسی بود که اورا درحضور پدرم باکنیه معرفی و صدا می‌کردید و پدرم با اوچنین رفتار کرد؟ گفتند: مردی علوی است که به‌او حسن‌بن‌علی می‌گویند ومعروف به‌ابن‌الرضا است، واین موجب افزونی تعجب من شد وتمام‌آن روز را دربارهٔ او می‌اندیشیدم و دربارهٔ رفتار پدرم با او فکر می‌کردم. چون شب فرا رسید، پدرم به‌عادت خود که همه شب پس از نماز عشاء می‌نشست و به اموری که لازم بود به خلیفه‌گزارش دهد رسیدگی می‌کرد و نامه‌ها و فرمانها را بررسی می‌کرد، نشست. من هم مقابل او نشستم. کسی هم پیش او نبود. پدرم‌گفت: احمد! آیا کاری داری؟ گفتم: آری پدرجان! سؤالی دارم که اگر اجازه

۱. موفق خلیفه نبوده‌است. او پسر متوکل است و برادرش معتمد خلیفه بوده‌است. پسر موفق هم بعدها با لقب معتضد به‌خلافت رسیده‌است. رك. به: معجم‌الانساب و الاسرات‌الحاکمه، زامباور، ص ۳۰۰ م.

دهی بپرسم. گفت: بپرس. گفتم: پدرجان! این مردی که امروز صبح شما نسبت به او این همه احترام و بزرگداشت کردی و جان خود و پدر ومادرت را فدای اومی کردی کیست؟ گفت: پسرجان! او امام رافضیان است. حسن‌بن علی و معروف به ابن الرضا است. سپس مدتی سکوت کرد. من هم ساکت بودم و بعد گفت: پسرجان! اگر امامت از میان خلفای عباسی ما بیرون رود هیچکس از بنی‌هاشم غیر از او شایسته خلافت نیست، به سبب فضل و پارسایی و خودداری و پاکدامنی و اخلاق پسندیده و نیکوکاری که در اوست و اگر پدرش را می‌دیدی مردی خردمند و بزرگ و فاضل را دیده بودی و بر تعجب و تفکر تو افزوده می‌شد. من نسبت به رفتار پدر خود بیشتر در فکر رفتم و بر خشم من افزوده شد و تمام همت من این بود که بیشتر دربارهٔ ابن‌الرضا تحقیق کنم و از احوال او آگاه شوم. از هیچیك از بنی‌هاشم و فرماندهان و دبیران و قاضیان و فقیهان و دیگر مردم دربارهٔ او سؤال نکردم، مگر اینکه او را در نظر ایشان درکمال بزرگی و جلال دیدم و همگان از او به‌نیکی یاد کردند و او را بر همهٔ افراد خاندانش مقدم داشتند و بر پیرمردان و سالخوردگان هم ترجیح دادند و چون دیدم که دوست و دشمن یك زبان بر او درود می‌فرستند و او را می‌ستایند، قدر و منزلت او درچشم من بزرگ شد. یکی از اشعریها که آنجا بود از احمدبن عبیدالله پرسید: وضع برادر امام حسن عسکری یعنی جعفر چگونه بود و خبر او چیست؟ گفت: جعفر کیست که درباره‌اش سؤال شود یا قابل مقایسه با ابن‌الرضا باشد؟ جعفر مردی بود که آشکارا فاسق بود و بدکار و باده‌گساری می کرد و کوچك‌ترین فردی است که من دیده‌ام. پردهٔ صلاح خویش را درید و فرومایه و کم ارزش بود.

احمد آنگاه گفت: هنگام مرگ ابن‌الرضا چنان اضطرابی به خلیفه و یارانش دست داد که من سخت در تعجب افتادم و هرگز هم گمان نمی کردم که مرگ او به این زودی اتفاق افتد. و چنین بود که چون ابن‌الرضا بیمار شد، خلیفه به‌پدرم پیام فرستاد که ایشان بیمار شده‌است. پدرم همان ساعت سوار شد و به‌کاخ خلیفه رفت و شتابان همراه پنج تن از خواص خلیفه که یکی از ایشان سرهنگی بود برگشت و به آنان دستور داد در خانهٔ ابن‌الرضا باشند و از احوال ایشان مطلع و آگاه باشند و پی قاضی‌القضاة فرستاد و او را احضار کرد که چون آمد دستور داد ده‌تن از کسانی را که به دین و پارسایی و امانت ایشان اعتماد باشد انتخاب کند و بیاورد و چون آمدند

آنان را هم به‌خانهٔ ابن‌الـرضا(ع) فرستاد و دستور داد شب و روز در خانهٔ او باشند و آنـان تا هنگامی که ابن‌الـرضا رحلت فرمودآنجا بودند و چـون خبر رحلت‌آن بزرگوار منتشر شد، شهر سامرا یك پارچه شیون و فریـاد شد و بازارهـا همه تعطیل شد و بنی‌هاشم و فرماندهان نظامی و همهٔ مردم درتشییع جنازه حاضر شدند و سامرا چون قیامت شد، و چون از تشییع فار غ شدند خلیفه به‌ابـوعیسی پسر متوکل دستور داد برجنازه نماز گـزارد. ابـوعیسی آمد و کفن از چهرهٔ ابن‌الـرضا گشود وآنرا به بنی‌هاشم اعم از علویان و عباسیان نشان داد وگفت فرماندهـان و دبیران و قاضیان و اشخاص معروف به‌عدالت هـم‌آمدند وآنگاه‌گفت: ایـن حسن بن علی‌بن محمدبن-الرضا است که به‌مـرگ طبیعی در بستر خـود درگـذشته‌است و از خدمتگزاران و اشخاص مورد اعتماد خلیفه و از قاضیان و از پزشکان فلان اشخاص به‌هنگام مـرگ او حضور داشته‌اند. سپس چهره را پوشاند و نماز گزارد و دستور دفن داد. پس از مراسم به‌خاك‌سپاری، جعفر برادر ابن‌الـرضا به‌حضور پـدرم‌آمد وگفت: مرا به‌مرتبهٔ برادرم بگمار و من در هر سال به‌تو بیست هزار دینار می‌پردازم. پدرم او را از خود راند و بـا او سخنان ناخوش‌گفت. از جمله به‌اوگفت: ای نـادان! خلیفه که خدایش زنده بدارد، شمشیر برهنه‌کشید تـا کسانی را که برادرت و نیاکانش را امام می‌دانند ازآن اعتقاد بـازدارد، این کار برای او ممکن نشد. اکنون اگـر تـو در نظر شیعیان پدرت امـام باشی و شیعیان برادرت هم ترا امام بدانند تورا به‌خلیفه نیازی نیست‌که این مرتبه را به‌تو بدهد و به‌غیر خلیفه هم نیاز نخواهی داشت و اگر در نظر و اعتقاد ایشان امام نباشی به‌یاری مـا به‌آن نخواهی رسید و پس از ایـن گفتگو در نظر پدرم بسیار خوار و زبـون‌آمد و فرمـان دادکه به‌او اجـازهٔ ورود ندهند و تا هنگام مرگ پدرم و بیرون‌آمدن ما از سامرا، جعفر به‌همان حال بود.

خلیفه در جستجوی پسر امـام حسن بـرآمدکه تـا امروز هـم همچنان درآن جستجو است و راهی برآن نیافته‌است، و شیعیان او معتقدندکه ابـن‌الرضا پسری از خود باقی‌گذاشته‌که در امامت قائم‌مقام اوست.[1]

تولد امام حسن عسکری(ع) روز جمعه هشتم مـاه ربیع‌الثانی در مدینه بوده

۱. این موضوع با ذکر سلسلهٔ سند و اینکه در سال ۲۷۸ احمدآنرا نقل‌کرده‌است در صفحات ۴۰ تا۴۴ کمال‌الدین و تمام‌النعمه صدوق (رض)، چاپ آقای علی‌اکبرغفاری، ۱۴۰۵ قمری و در ارشاد مفید، و فهرست شیخ طوسی آمده‌است. م.

است وگفته شده در سامرا در ماه ربیع‌الثانی سال دویست و سی و دو هجری متولد شده‌است و به‌روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال دویست و شصت در بیست و هشت سالگی رحلت فرموده و مدت امامت ایشان شش سال بوده‌است. آغاز بیماری ایشان روز اول ماه ربیع‌الاول آن سال بوده و روز جمعه درگذشته‌اند.

مادر آن حضرت کنیزی به‌نام حدیثه است.[1]

فضیلت زیارت او در مجلس قبل گفته شد و خود فرموده‌است که مرقد من در سامرا مایهٔ امان هر دوگروه است.

این ابیات دربارهٔ ایشان سروده شده‌است:

«درود بر آن کسی که سامرا جایگاه اوست. سلام بر آن کسی که در اخبار استوار مایهٔ امید است. سلام بر این فرزندان زمزم و صفا و خیف ومنی و کعبه ومقام و حجر. سلام من بر پنج تن نخستین و هفت تن، شاید آنان در محشر شفیع من شوند.»

دعبل چنین سروده است:

«همانا یهودیان به‌سبب دوست‌داشتن پیامبرخود از سختیهای روزگار ستم‌پیشه درامانند. همچنین مسیحیان به‌سبب دوستی پیامبرشان به‌نرمی و آرامش در دهکده‌های نجران گام بر می‌دارند، و مسلمانان به‌محبت خاندان پیامبر خود در آفاق آتش می‌زنند!»

مجلس بیست و نهم
دربارهٔ نرجس مادر امام قائم علیه‌السلام
نام اصلی او ملیکه و دختر شیوعا پسر قیصر است

بشربن سلیمان که به‌خرید و فروش بردگان اشتغال داشت از اعقاب ابوایوب انصاری است و از دوستان و یاران حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری بوده‌است. می‌گوید: سرور من امام ابوالحسن هادی(ع) امور شرعی مربوط به بندگان را به‌من آموخته بود و معمولاً بدون اجازهٔ ایشان خرید و فروش نمی‌کردم و از موارد شبهه پرهیز می‌کردم وکم‌کم در این مورد شناخت من کامل شد و موارد

---

۱. برای اطلاع بیشتر ازدیگر روایات به بحارالانوار، صفحات ۱۳۵ تا ۲۳۷ جلد ۵۰، چاپ جدید مراجعه فرمایید.م.

حلال و حرام را می‌شناختم. شبی که در خانهٔ خود بودم، چون پاسی از شب گذشت دیدم در خانه‌ام در سامرا کوبیده شد. شتابان بر در خانه دویدم و کافور خادم[1] فرستادهٔ امـام هـادی را دیدم که مرا به‌حضور ایشان فراخواند. جامه پوشیدم و رفتم و چـون وارد خانه شدم دیدم با پسرش امام حسن عسکری گفتگو می‌فرماید وخواهرش حکیمه هم پشت پرده نشسته‌بود. همینکه من نشستم امام هادی فرمود: ای بشر! تو از اعقاب انصار هستی و محبت و دوستی ما همواره در دلهای شما بـوده‌است و نسلها آنرا از یکدیگر به‌ارث برده‌اند. من اکنون می‌خواهم ترا به‌فضیلتی ویژه‌گردانم که از دیگر شیعیان گوی سبقت ببری و رازی را به‌تو می‌گویم و ترا پی‌کاری می‌فـرستم که آنرا انجام دهی. آنگاه نـامه‌یی کوچك به‌خط رومی نوشت و به‌زبـان رومی و برآن مهر خویش را زد وچنته‌یی زرد بیرون‌آورد که درآن دویست و بیست دینار بود وفرمود: این را بگیر و به‌بغداد برو و پیش از ظهر فلان روز درگذرگاه فرات حـاضرباش و چون زورقهای حامل بردگان وکنیزان برسد،گروه بسیاری ازخریداران که نمایندگان فرماندهان عباسی هستند واندکی هم ازجوانمردان عراق دور آنها را خواهندگرفت. تو آن روز از دور مواظب برده‌فروشی به‌نام عمروبن یزید باش تا آنکه‌کنیزی را که دارای این صفات است و دو جامهٔ حریر خوش‌رنگ و تازه برتن دارد برای فروش عرضه کند. آن کنیز اجازه نمی‌دهد که هیچ خریداری روی او را بگشاید و به‌اندامش دست کشد، یا جامه از تنش کنار کشد. در این هنگام برده‌فروش او را می‌زند و او به زبان رومی فریاد برمی‌آورد و معنی آن چنین است که ازحال خـود وکشف حجاب خویش شکوه می‌کند. در این هنگام یکی از خریداران خواهـدگفت: ایـن کنیز به سیصد دینار از من باشد که عفت و پاکدامنی او مـوجب رغبت بیشتر مـن شد و آن کنیز به‌زبان عربی می‌گوید: اگر در جامهٔ سلیمان و بر تخت پادشاهی او ظاهـرشوی در من هیچگونه رغبتی برای تو ظاهر نخواهد شد و مالت را برای خـودت نگهدار و بیهوده آنرا خرج مکن. برده‌فروش به‌آن کنیز می‌گوید: چاره چیست؟ ناچار تورا باید فروخت. کنیز می‌گوید: این همه شتاب چرا؟ باید خریداری بـاشد که دل من به امانت و وفای او آرام‌گیرد. در این هنگام تو برخیز وپیش عمروبن یزید برده‌فروش

---

۱. درکتب رجال فقط نام این مرد که مورد اعتماد و وثوق است آمده‌است. رك. به: صفحهٔ ۱۵۵ رجال، ابن‌داوود حلی، چاپ ۱۳۹۲ قمری، نجف. م.

برو و به‌او بگو همراه من نامۀکوچکی از یکی از اشراف است که بـه‌لغت رومی و خط رومی نوشته و در آن کرم و وفا و خرد و سخای خویش را نوشته است، اکنون این نامه را به‌او بده بخواند تا خوی و اخلاق نویسندۀ آنرا بداند و اگر به‌او راضی شد و تمایل پیدا کرد من وکیل نویسنده هستم که او را از تو بخرم.

بشربن سلیمان می‌گوید: من تمام دستورهای سرور خـودم حضرت هـادی را انجام دادم. همینکه آن کنیز به‌نامه نگریست، بـه‌سختی و بـا صدای بلندگریست و به عمروبن یزیدگفت: باید مرا به‌نویسندۀ این نـامه بفروشی و سوگند سخت خوردکه اگر از فروختن او خودداری کند، خود را خواهدکشت. من درمورد قیمت با عمرو چانه می‌زدم تا به‌همان مقدار که در چنته بود به‌تـوافق رسیدیـم و درست معادل همان مبلغ بود. و آن دوشیزه را درحالی‌که شاد و خندان بود از او گرفتم و به‌خانه‌یـی‌که در بغداد می‌رفتم بردم. او آرامش پیدا نکرد تا هنگامی‌که دوباره نامۀ حضرت هادی را بیرون آورد و آنرا بوسید و برگونه و سینه خود نهاد.با شگفتی بـه‌اوگفتم: نامه‌یی را می‌بوسی که صاحب آنرا نمی‌شناسی؟گفت: ای عاجز ناتوان که میزان شناخت تو ازمنزلت اولاد پیامبران اندك است!گوش به‌من بسپار و دل به‌من بده که چه می‌گویم. من ملیکه دختر یشوعا و نوۀ قیصر پادشاه رومم و مـن از اعقاب حـواریین هستم و نسب من به‌شمعون، وصی مسیح(ع) می‌رسد. اکنون به‌توخبری شگفت می‌دهم. پدر بزرگم قیصر می‌خواست مرا در سیزده سالگی به‌همسری بـرادرزادۀ خـود درآورد. سیصد تن ازاعقاب حواریین راکه همگی کشیش و راهب بودند جمع کرد و هفتصد تن از دیگر کشیشانی که دارای اهمیت بودند و چهارهزارتن هم از فرماندهان سپاه و امیران لشکرها و سرپرستان عشایر دعوت کـرد و از مال ویژۀ خود تختی آراسته به گوهرهای گوناگون فراهم آورد و در حیاط کاخ قرار دادند و چهل پله داشت. چـون برادرزاده‌اش از آن تخت بـالا رفت و صلیب‌ها را برگرد او به‌گـردش درآوردند و اسقفها خواستند مراسم ازدواج را انجام دهند واوراق انجیل را منتشرکردند، ناگاه همۀ صلیبها از بالا به‌زیر فروریخت و پایه‌های تخت به‌لرزه درآمد و فـروافتاد و آن جوان که به‌تخت برشده بود مدهوش بر زمین افتاد. رنگ کشیشان پرید و لرزه بـر اندامشان افتاد و سالارشان گفت: پادشاها! ما را ببخش و این نافرخندگیها که آشکار شد دلیل بر زوال آیین مسیحی ومذهب ملکانی است. پدربزرگم از این پیشامد سخت افسرده شد و فال بد زد وبه کشیشان گفت: این ستونها و صلیبها را دوباره برپا دارید.

و برادر این نگون‌بخت درمانده را فراخوانید و بیاورید تا این دختر را به او تزویج کنم و نحوست این با فرخندگی او برطرف شود و چون این کار را کردند، برای او هم همان پیش آمد که برای نخستین و میهمانان پراکنده شدند و قیصر اندوهگین برخاست و به‌اندرون و حرم رفت و پرده‌ها را برافکندند. در آن شب در خواب دیدم که مسیح و شمعون و گروهی از حواریون در کاخ پدربزرگم آمده‌اند و منبری از نور در آن نصب کرده‌اند که سر بر آسمان می‌ساید و آنرا همانجا نهاده‌اند که پدرم تخت خود را نهاده‌است. در این هنگام محمد(ص) و دامادش که وصی اوست و گروهی از فرزندانش وارد شدند. مسیح پیش رفت و محمد(ص) را در آغوش کشید و محمد(ص) به‌مسیح(ع) فرمود: ای روح‌الله! من آمده‌ام که از وصی تو شمعون، دخترش ملیکه را برای پسرم خواستگاری کنم و بادست خود به‌ابومحمد پسر نویسندهٔ این نامه اشاره‌فرمود. مسیح(ع) به‌شمعون نگریست و گفت: ای‌شمعون! شرف به‌سوی تو روی آورده‌است و پیوند خویشاوندی خود را با نسل محمد(ص) استوار کن. گفت: چنین کردم. محمد(ص) بر آن منبر رفت و خواستگاری فرمود و خطبهٔ عقد را ایراد کرد و مرا به‌همسری فرزند خویش درآورد و مسیح(ع) وفرزندان محمد(ص) گواهان عقد بودند. چون بیدارشدم ترسیدم که اگر این خواب را به‌پدر و پدربزرگ خویش بگویم مرا بکشند و آنرا پوشیده داشتم و برای آنان آشکار نساختم و سینه‌ام چنان از محبت ابومحمد آکنده شد که نتوانستم هیچ چیز بخورم و بیاشامم و سخت نزار و ناتوان شدم و بیمار گردیدم. هیچ پزشکی در شهرهای روم باقی نماند مگر اینکه پدر بزرگم او را آورد و از داروی من پرسید و چون ناامید شد به من گفت: ای نور چشم من! آیا خواسته و خواهشی داری که در این دنیا برآورم؟ گفتم: پدربزرگ جان! درهای گشایش را به‌روی خود بسته می‌بینم. ولی مناسب است که از اسیران مسلمان که در زندان تو هستند بند و زنجیر برداری و از شکنجهٔ ایشان دست‌برداری و بر آنان منت نهی و نوید آزادی دهی. امیدوارم که مسیح و مادرش سلامت مرا به‌من ارزانی دارند. و چون پدربزرگم چنین کرد، اندکی تجلد و چابکی کردم و خود را سالم‌تر نشان دادم و اندکی خوراك خوردم و او نسبت به‌اسیران محبت و کرم بیشتر مبذول می‌داشت. پس از چهارده شب دوباره در خواب دیدم که سرور زنان هر دو جهان فاطمه(ع) درحالی که مریم(ع) و هزار تن از خدمتکاران بهشت همراهش بودند به‌دیدار من آمد. و مریم(ع) به‌من فرمود: این بانوی بانوان دوجهان

و مادر شوهرت ابومحمد است. من به‌دامن فاطمه(ع) آویختم و گریستم و از اینکه ابومحمد به‌دیدارمن نمی‌آید شکوه کردم. فاطمه(ع) فرمود: پسرم‌ابومحمد تاهنگامی که تو مشرك باشی به‌دیدار تو نمی‌آید و نباید بر آیین مسیحیان باشی و این خواهرم مریم(ع) از آیین تو به‌پیشگاه خداوند بیزاری می‌جوید. اکنون اگرخواهان رضایت خدا و مسیح و مریم هستی و طالب دیدار ابومحمدی بگـو: اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمداً رسول‌الله. چون این دوگواهی را بر زبان‌آوردم، فـاطمه(ع) مرا به سینهٔ خود چسباند و مرا خـوشدل فرمود وگفت: اکنون توقـع آنرا داشته‌بـاش که ابومحمد به‌دیدار تو آید و من اورا پیش تو خواهم فرستاد. بیدارشدم و منتظر دیدار ابومحمد بودم. شب بعد او را در خواب دیـدم و گویا چنین به او می‌گفتم: که ای حبیب من! پس ازآنکه دل من سراپا ازمحبت توآکنده شد به‌من بی‌مهری فرمودی؟ گفت: تأخیر و خودداری من از دیدار تو فقط به‌سبب شرك تـو بود و اکنون‌که بـه راستی مسلمان شده‌ای، همه شب در خواب پیش تو می‌آیم، تـا خداوند در بیداری ما را به‌یکدیگر رساند و ازآن زمان تاکنون هیچ شب دیدار خـود را در خـواب از من قطع نفرموده‌است.

بشر می‌گوید: به او گفتم پس چگونه اسیر شدی؟ گفت: در یکی از شبها در خواب، ابومحمد(ع) به من فرمود: به‌زودی در فلان روز پدربزرگت لشکرهایی به جنگ مسلمانان می‌فرستد و سپس خود از پـی ایشان روان می‌شود. تو هـم به‌طور ناشناس و در لباس خدمتکاران همراه دیگر زنها از فلان راه به‌آنان بپیوند. من چنان کردم و ناگاه پیشتازان مسلمانـان بر ما تاختند و من هم اسیر شدم. بدون اینکه کسی تاکنون متوجه شده‌باشد که من‌نوهٔ قیصرروم هستم. به‌توهم اکنون خودم این‌موضوع را گفتم. کسی که من در سهم او قرارگرفتم چون از نام من پرسید نام خـویش را از اوپنهان داشتم وگفتم نامم نرگس است. گفت: آری، این نام ازنامهای کنیزان است. من‌گفتم: عجیب است که تو رومی هستی و اینچنین عـربی سخن می‌گویـی. گفت: آری، پدربزرگم از شدت کوششی که در راه‌آموختن فرهنگ و ادب به مـن داشت به یکی از بانوان که مترجم بود دستور داد صبح و شام پیش مـن‌آید و به من عربی بیاموزد و چنان شدکه زبان من به‌آن زبان اینچنین‌گویا شد.

بشر می‌گوید: چون او را به سامـرا و حضور مـولای خود امـام ابوالحسن هادی بردم، آن حضرت به‌اوگفت: عزت مسلمانی واسلام وخواری وزبونی مسیحیت

وشرف محمد(ص) وخاندانش را چگونه دیدی؟گفت: ای پسر رسول خدا! چگونه برای تو چیزی را که از من به‌آن آگاه‌تری وصف کنم؟ امام هادی فرمود: می‌خواهم به‌تو پاداشی بدهم. آیا ده‌هزار درهم را خوشترمی‌داری یا مژده‌یی را که در آن شرف جاودانه است؟ گفت: آن مـژده را. فرمود: ترا مژده بـاد به پسری که خاور و باختر جهان را به ملك خویش درمی‌آورد و جهان را از عدل و دادآکنده مـی‌سازد پس از آنکه از ظلم و ستم آکنده باشد. نرجس پرسید: از چه‌کسی؟ فرمـود: از همان‌کس که پیامبر(ص) ترا برای او در فـلان شب از فـلان ماه خـواستگاری و عقد فرمود. گفت: از مسیح یا وصی او؟ فرمود: مسیح(ع) و وصـی او تـرا به‌همسری چه‌کسی درآوردند؟ گفت: آیا کنیهٔ پسر شما ابومحمد است؟ فرمود: آیـا او را مـی‌شناسی؟ گفت: مگر از شبی که به‌دست مـادرش بانوی بانـوان دو جهان مسلمان شده‌ام شبی گذشته‌که به دیدار من نیامده باشد؟ در ایـن هنگام حضرت هـادی به خدمتکار خـود کافور، فرمودند خواهرم حکیمه را فراخوان، و چون آمد به‌او فرمودند: ایـن همان است. حکیمه مدتی نرجس را در آغوش گرفت و سؤال مـی کرد و حضرت هـادی فرمود: ای دختر رسول خدا! او را به خانهٔ خود ببر و فرایض دینی را بـه‌او بیاموز که او همسر ابومحمد و مادر قائم(ع) است.[1]

جلد اول کتاب روضةالواعظین فی‌مناقب اهل بیت‌الطاهرین تمام شد.

سپاس فراوان که به‌عنایت خداوند متعال ترجمهٔ جلد اول کتاب روضةالواعظین تمام شد و امیدوارم توفیق یار باشد تا جلد دوم آن هم ترجمه شود.

مشهد مقدس ــ محمود مهدوی دامغانی
بیست و پنجـم بهـمـن ۱۳۶۵ خـورشیـدی، پـانـزدهـم
جمادی‌الثانیهٔ ۱۴۰۷ قمری و چهاردهم فوریهٔ ۱۹۸۷ میلادی

۱. این مـوضوع بـا ذکر سلسلهٔ اسناد درکتاب‌الغیبه شیخ طوسی صفحه ۱۲۴ چـاپ نجف و در کمال‌الدین و تمام‌النعمهٔ شیخ صدوق، ص۴۱۷، ج ۲، چاپ ۱۳۶۳خورشیدی آمده‌است.م.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم و به نستعین

مجلس سی‌ام
در چگونگی ولادت قائم صاحب‌الزمان(ع)

حکیمه[1] دختر امام جواد(ع) می‌گوید: امام حسن عسکری(ع) به من پیام داد که امشب برای افطار پیش ما بیا و چون به حضورش رسیدم، فرمود: عمه جان! امشب، شب نیمهٔ شعبان است و همانا خداوند متعال در امشب حجت خود را که حجت او در زمین است آشکار می‌فرماید.

حکیمه می‌گوید: از امام حسن پرسیدم مادرش کیست؟ فرمود: نرجس است. گفتم: فدایت گردم، به‌خدا سوگند که هیچ نشانه‌یی در او نیست. فرمود: همچنان‌است که به تو گفتم، و همینکه من سلام دادم و نشستم نرگس آمد که کفش مرا از پایم بیرون آورد و به من گفت: ای بانوی من! حالت چگونه است و روز را چگونه به شام رسانده‌ای؟ گفتم تو بانوی من و بانوی خاندان منی. از این سخن من شگفت کرد و گفت: عمه‌جان چه خبر است؟ گفتم: دخترکم! همانا که خداوند امشب به تو پسری خواهد بخشید که سرور این جهان و آن جهان است. نرگس از این سخن خجل شد. آن شب من نماز عشاء خود را گزاردم و به‌بستر رفتم و درازکشیدم و در دل شب برای نماز شب برخاستم و چون از نماز شب فارغ شدم او همچنان خوابیده بود و هیچ نشانی از زایمان نداشت. من پس از نماز شب اندکی نشستم و دوباره در بستر خود درازکشیدم و سپس با اضطراب برخاستم و او همچنان خفته بود و آنگاه

---

۱. دربارهٔ این بانوی محترم که در برخی از منابع نامش به‌صورت حلیمه آمده است به‌بحث مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان‌الله علیه در منتهی‌الآمال، ضمن فرزندان حضرت جواد (ع) مراجعه فرمایید. م.

برخاست و نمازگزارد و خوابید. من برای اینکه از طلوع سپیده‌دم آگاه شوم از حجره بیرون‌آمدم و متوجه شدم سپیدهٔ نخستین همچون دم‌گرگ آشکار شده است و نرگس همچنان خفته بود. در این حال شك و تردیدکردم. امام حسن عسکری از همانجاکه نشسته بود خطاب به‌من فرمود: ای عمه! شتاب مکن‌که فرمان خداوند نزدیك شده است. من نشستم و سوره‌های الم، سجده و یس را شروع به خواندن کردم و در همان حال نرگس ترسان ازخواب برخاست. من خود را کنار او رساندم وگفتم: در پناه نام خدا باشی و پرسیدم آیا چیزی احساس می‌کنی؟ گفت:آری.گفتم خاطرآسوده‌دار و خوشدل باش‌که همان است‌که به توگفته بودم.

حکیمه می‌گوید در این هنگام رخوتی من و نرجس را فرا گرفت و من از صدای گریه و نفس‌کشیدن سرور خودم (امام قائم) به خودآمدم و جامه را کنار زدم و او را دیدم‌که درحال سجده است و پیشانی وکف دست و زانو و پنجه‌های پایش را برخاك نهاده‌است. او را درآغوش‌کشیدم و دیدم بسیار پاك و پاکیزه است. در همین هنگام امام حسن عسکری با صدای بلند به من فرمود: عمه جان! پسرم را پیش من بیاور، و او را پیش پدر بردم. یك دست خود را در پشت و یك دست را زیر تهیگاه‌کودك قرار داد و پاهای او را روی سینه خویش نهاد و سپس زبان خود را در دهان طفل قرار داد و دست بر چشمهای طفل وگوشها و مفاصل اوکشید و فرمود: پسرکم! سخن بگو. طفل زبان‌گشود وگفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و گواهی می‌دهم که محمد(ص) بنده و رسول خداست. سپس بر امیرالمومنین علی و دیگر امامان درود فرستاد و پس ازآنکه بر پدر خویش درود فرستاد، از سخن‌گفتن باز ایستاد. امام حسن عسکری به‌من فرمود: عمه جان! او را پیش مادرش ببر تا بر او سلام دهد و سپس او را پیش من برگردان. من چنان‌کردم و طفل را پیش مادرش بردم و چون به مادر خود سلام داد او را پیش پدر برگرداندم وکنار او نهادم. امام حسن(ع) به من فرمود: عمه جان! روز هفتم پیش ما بیایی.

حکیمه می‌گوید: فردای‌آن روزکه برای عرض سلام به‌حضور امام حسن آمدم، چون جامه را ازگهواره‌کنار زدم‌که سرور خود را ببینم او را ندیدم. به ایشان‌گفتم: فدایت گردم، سرور من‌کجاست؟ فرمود: عمه جان! او را به همان‌کس سپردیم‌که مادر موسی(ع) پسرش را به او سپرد. حکیمه می‌گوید: روز هفتم آمدم و سلام دادم و نشستم. فرمود: پسرم را پیش من بیاور و من سرورم را که در جامه و پارچه پیچیده

بود به‌حضور ایشان آوردم و با او همانگونه رفتار کرد که در روز نخست رفتارفرموده بود و زبان خود را در دهان کودك نهاد و گویی به طفل شیر یـا عسل می‌داد و سپس به‌او فرمود: پسر کم! سخن بگو! و اوگواهی به‌یگانگی خداوند داد وسپس بر پیامبر و امیرالمومنین و امامان دیگر درود فـرستاد و پس از درود فـرستادن بـر پدر خود اندکی درنگ فرمود و سپس این آیه را تلاوت کرد:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم و ما اراده کردیم که بر آن طایفهٔ ضعیف و ذلیل در آن سرزمین منت نهاده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملك و جاه فرعونیان گـردانیم و در زمین برآنها قـدرت و تمکین بخشیم و بـه چشم فرعـون و هامان و لشکریان ایشان آنچه را که از آن اندیشناك و ترسان بودند بنمائیم.»[1]

موسی که از راویان این روایت است می‌گوید از عقبهٔ خادم هم در ایـن باره پرسیدم. گفت: حکیمه راست و درست گفته است.[2]

محمدبن عبدالله طهوی[3] می‌گوید: پس از رحلت امام حسن عسکری(ع) پیش حکیمه دختر امام جواد رفتم تا در مورد حجت و امام و اختلاف و سرگردانـی مردم درآن موضوع از او بپرسم. به‌من فرمود: بنشین. نشستم وچنین گفت: ای ابامحمد! توجه داشته‌باش که خداوند متعال هیچگاه زمین را از حجت و امـام گویا و حجت خاموش خـالی نمی‌گذارد و امـامت را پس از حسن و حسین(ع) در دو برادر قرار نداده است و آن هـم فضیلتی مخصوص آن دو است که در زمین نظیر آن دو وجود ندارد وخداوند متعال فرزندان امام حسین(ع) را برفرزندان امام حسن فضل وبرتری بخشیده است همچنان که فرزندان هارون(ع) را بر فـرزندان موسی(ع) برتری داده است، هرچند که موسی(ع) برهارون برتری داشته وحجت و پیشوای او بوده‌است؛ وتا روزقیامت فضل وبرتری از فرزندان حسین(ع) است. ازاین حیرت وسرگردانی هم برای مردم چاره‌یی نیست و باید کسانی که بر باطلند در ایـن سرگردانـی گرفتار

۱. آیات ۵ و ۶ سورهٔ بیست و هشتم (قصص) و برای اطلاع بیشتر از روایات خاصه به‌تفسیر برهان، ص ۲۲۰، ج۳، مراجعه فرمایید. م.

۲. ایـن روایت با ذکر سلسلهٔ سند در باب چهل و دوم کمال‌الدین و تمام‌النعمهٔ شیخ صدوق آمده‌است. رك. به: ص ۴۲۴، چاپ ۱۴۰۵ قمری، حوزهٔ قم. م.

۳. نسبت این شخص در نسخه‌های مختلف کمال‌الدین به‌صورتهای ظهری، زهری، طهری و مطهری آمده‌است. رك. به: حاشیهٔ صفحهٔ ۴۲۶ کمال‌الدین، همان چاپ. م.

شك و تردید شوند و کسانی که برحق هستند مخلص شوند تا حجت تمام شود و مردم را بهانه‌یی باقی نماند و از این سرگردانی پس از رحلت امام حسن(ع) چاره‌یی نیست. من گفتم: ای بانوی من! آیا امام حسن عسکری فرزندی داشت؟ لبخند زد و گفت: اگر او را پسری نباشد پس از او چه‌کسی می‌تواند امام باشد؟ و به تو گفتم که پس از امام حسن و امام حسین، دیگر امامت برای هیچ دو برادر نخواهد بود. من گفتم: ای بانوی من! دربارهٔ چگونگی ولادت و غیبت سرور من سخن بگو. گفت: آری، کنیزکی به‌نام نرجس داشتم. برادرزاده‌ام امام حسن عسکری به دیدن من آمد و به آن کنیزك نگریست. گفتم: گویا، او را خوش می‌داری. آیا او را به خانه‌ات بفرستم؟ فرمود: عمه‌جان چنین نیست ولی از او درشگفتم. گفتم: چه چیزی تو را به شگفتی واداشته است؟ فرمود: خداوند به زودی فرزندی به‌او عنایت می‌کند که در پیشگاه خداوندگرامی است و حق تعالی زمین را به وجود او انباشته از عدل و داد می‌کند همچنان که اکنون آکنده از جور و ستم است. گفتم: بنابراین او را به تو می‌بخشم و پیش تو می‌فرستم. فرمود: در این باره از پدرم اجازه بگیر. من جامه پوشیدم و به‌خانهٔ برادرم رفتم و نشستم. امام هادی(ع) خود آغاز به سخن کرد و فرمود: ای حکیمه! نرجس را پیش پسرم ابومحمد (امام حسن عسکری) بفرست. گفتم: ای سرور من! برای همین منظور و کسب اجازه پیش شما آمده‌ام. فرمود: ای فرخنده‌یی! خداوند تبارك و تعالی دوست می‌دارد که ترا در پاداش این کار شریك کند و به تو بهره‌یی از این خیر ارزانی فرماید.

حکیمه می‌گوید: بدون درنگ به خانه خویش برگشتم. نرگس را آراستم و او را برای امام حسن(ع) آماده ساختم و در خانهٔ خود حجره‌یی برای آن دو فراهم کردم. برادرزاده‌ام چند روزی در خانهٔ من بود و سپس به خانهٔ پدرش برگشت و نرگس را هم همراهش فرستادم. چون امام هادی رحلت کرد و امام حسن عسکری در مقام پدر نشست، همچنان به خانه‌اش برای دیدار او می‌رفتم، همانگونه که به زیارت پدرش می‌رفتم. یك روز که آنجا رفتم نرگس پیش من آمد که در بیرون آوردن کفشهایم به من کمك کند و گفت: ای بانوی من! کفشهایت را به من بده. گفتم: نه، که تو بانو و سرور منی و به خدا سوگند اجازه نمی‌دهم که کفشهایم را تو از پایم بیرون آوری و برای من خدمت کنی، بلکه من در خدمتکاری برای تو بر دیده منت دارم. امام حسن این سخن مرا شنید و فرمود: عمه جان! خدایت پاداش عنایت

فرماید. من تا هنگام غروب آنجا بودم و در آن وقت کنیزکی را صدا کردم که جامه و چادرم را بیاورد تا بازگردم. امام حسن فرمود: عمه جان! امشب را پیش ما بمان که به‌زودی و همین امشب آن نوزاد فرخنده که در پیشگاه خدا گرامی است متولد خواهد شد. همان نوزادی که خداوند زمین را به یمن برکت او پس از مرگش زنده می‌فرماید. گفتم: ای سرور من! آن مولود فرخنده از چه‌کسی متولد می‌شود و من هیچگونه نشانی از آبستنی و بارداری در نرگس نمی‌بینم؟ فرمود: از نرگس متولد می‌شود، نه از کس دیگری. من برخاستم و سراپای نرگس را نگریستم و هیچ نشانی از بارداری در او ندیدم. پیش امام حسن برگشتم و گفتم که چه کار کرده‌ام. لبخند زد و فرمود: هنگام سپیده‌دم نشان بارداری او برتو آشکار می‌شود و مثل او همچون مادر موسی(ع) است که نشان بارداری تا هنگام زایمان در او ظاهر نشد و هیچکس از بارداری او آگاه نشد که فرعون درجستجوی موسی(ع) شکم زنان باردار را می‌درید و این هم نظیر موسی است. حکیمه می‌گوید: پیش نرگس بازگشتم و آنچه را که امام حسن گفته بود به‌او گفتم و از حالش پرسیدم. گفت: ای بانوی من! هیچ نشانی از آن در خود نمی‌بینم و من همچنان تا هنگام سپیده‌دم مواظب او بودم که کنار من خفته بود و از این پهلو به‌آن پهلو هم نمی‌شد. ناگاه هنگام سپیده‌دم ترسان از جای خود پرید. من او را به سینهٔ خود چسباندم و نام خدا را بر زبان آوردم و بر او خواندم امام حسن فریاد کشید که سورهٔ «انا انزلناه فی لیلة‌القدر» بخوان و من شروع به‌خواندن آن سوره کردم و بر او می‌دمیدم و گفتم: حالت چگونه است؟ گفت: اکنون آن چیزی که امام حسن به تو فرموده است آشکار شد. من همچنان به خواندن سورهٔ قدر ادامه دادم و در آن حال جنین هم از شکم نرگس شروع به خواندن آن سوره کرد و بر من هم سلام داد. من ترسیدم و امام حسن با صدای بلند به من فرمود: ازکار و فرمان خدا شگفت مکن که خداوند متعال درکودکی هم ما را با حکمت خویش به سخن‌گفتن وا می‌دارد و در بزرگی، حجت خویش در زمین خود قرار می‌دهد. هنوز گفتگوی من و امام حسن تمام نشده بود که نرگس از نظرم ناپدید شد و او را ندیدم. گویی میان من و او حجابی زده شد. من درحالی که فریاد می‌کشیدم، به سوی امام حسن دویدم. به من فرمود: عمه جان! برگرد که او را در جایگاه خود خواهی دید. من برگشتم. چیزی نگذشت که پرده‌یی که میان من و او ظاهر شده بود از میان رفت و نرگس را دیدم که چنان پرتوی او را فروگرفته است که چشم مرا خیره کرد و ناگاه

چشم من به‌کودك افتاد که چهره برخاك نهاده و زانو بر زمین نهاده و انگشت شهادت خویش را بر آسمان برافراشته و می‌گوید: گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و جد من رسول خدا و پدرم امیرمومنان است و سپس امامان را یك به یك نام برد و برشمرد تا به خود رسید و عرضه داشت پروردگارا! وعدهٔ مرا برآور و کار مرا کامل فرمای و گامم را استوار بدار و زمین را به وجود من انباشته از عدل و داد فرمای.

امام حسن(ع) با صدای بلند فرمود: عمه جان! پسرم را پیش من بیاور. من کودك را در آغوش کشیدم و پیش ایشان بردم. همینکه به حضور پدرش رسیدم، در حالی که در دست من بود به پدر سلام کرد. امام حسن او را از من گرفت و زبان خود را درکامش نهاد و از آن آشامید. درهمین حال پرندگانی برگرد سر کودك پرواز می‌کردند. سپس امام حسن به من فرمود: او را نزد مادرش برگردان که شیرش دهد. من طفل را گرفتم و به مادرش سپردم. او را شیر داد و پیش پدرش برگرداندم و پرندگان همچنان پرواز می‌کردند، ناگاه پرنده‌یی از آن میان آوازی بر آورد و امام حسن فرمود: او را ببر و نگهداری کن و هر چهل روز یك بار او را پیش ما بیاور و آن پرنده کودك را گرفت و در دل آسمان به پرواز آمد و دیگر پرندگان او را تعقیب می‌کردند و شنیدم امام حسن می‌گفت: تو را به‌همان کس ودیعه می‌سپارم که مادرموسی پسرش را ودیعه سپرد. نرگس شروع به‌گریستن کرد. امام حسن فرمود: آرام بگیر و ساکت باش که شیرخوردن از پستان دیگری بر او حرام است و به‌زودی پیش تو برگردانده می‌شود، همانگونه که موسی(ع) به مادرش برگردانده شد و این آن گفتار خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «وما موسی را به‌مادرش برگرداندیم تا دیده‌اش به او روشن گردد و اندوهگین نباشد.»[1]

حکیمه می‌گوید به امام حسن گفتم: این پرنده چه بود؟ گفت: روح‌القدس است که بر امامان گماشته است. آنان را موفق و مسدد می‌دارد و به‌آنان علم ربانی می‌آموزد. حکیمه می‌گوید: چون از آن تاریخ چهل روز گذشت، آن پسر برگردانده شد و برادرزاده‌ام به من پیام فرستاد و مرا فراخواند و چون به حضورش رسیدم،

---

۱. بخشی از آیهٔ ۱۳ سورهٔ بیست و هشتم (قصص) است و برای اطلاع بیشتر در متون کهن فارسی، رك. به: قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، ص ۲۹۸، چاپ ۱۳۴۷ خورشیدی، دانشگاه تهران. م.

پسر بچه‌یی دیدم که پیش او راه می‌رود و متحرك است. گفتم: ای سرور من! این طفل همچون کودکان دو ساله است. لبخند زد و فرمود: آن گروه از فرزندان پیامبران و اوصیای ایشان که پس از آنان به‌مقام امامت می‌رسند، رشد و پرورش آنان برخلاف دیگران است و همانا کودکان ما چون یك ماه از عمرشان بگذرد، همچون کودکانی هستند که یك ساله باشند. برخی از کودکان ما در شکم مادر سخن می‌گوید و قرآن می‌خواند و در همان حال که شیرخواره است خدا را عبادت می کند و فرشتگان بر گردش می گردند و صبح و شام برای سلام به‌حضورش می آیند. حکیمه می گوید: من همواره این کودك را می‌دیدم ولی هر چهل روز یك بار، و چند روز پیش از رحلت امام حسن(ع) او را دیدم که همچون مردی شده بود، آنچنان که نخست او را نشناختم و به امام حسن گفتم: این کیست که به من دستور می‌فرمایی پیش او بنشینم. فرمود: این پسر نرگس است واین خلیفهٔ من پس ازمن است. به‌زودی مرا از دست می‌دهید. فرمانبردار باش و به سخن اوگوش فرا ده. گوید امام حسن(ع) چند روز پس ازآن رحلت فرمود و همچنین که می‌بینی مردم پراکنده شدند و به خدا سوگند که من او را هر صبح و شام می‌بینم و او پاسخ مسائلی را که مردم از من می‌پرسند می‌دهد و من به‌آنان پاسخ می‌دهم و به خدا سوگند گاهی من چیزی برای پرسیدن ندارم، ولی او خود شروع می کند وگاه آنچه به خاطرم می‌گذرد پاسخش را بدون اینکه از او پرسیده باشم می‌دهد. چنانکه دیشب دربارهٔ آمدن تو پیش من، به‌من خبر داد و دستور داد حقیقت را به تو بگویم.

محمدبن عبدالله که راوی این روایت است می گوید: به خدا سوگند حکیمه مطالبی به من گفت که کسی جز ذات خدا بر آن آگاه نیست و دانستم که راست و درست است و خداوند حکیمه را از اموری آگاه کرده است که هیچیك از خلق خود را بر آن امور آگاه نکرده‌است.[1]

ابوجعفر عمری می گوید: چون حضرت حجت متولد شد، امام حسن عسکری(ع) فرمود: ده هزار رطل[2] نان و ده هزار رطل گوشت بخر و میان مستمندان

۱. این روایت هم باذکر سلسلهٔ اسناد در صفحات ۴۲۶ تا ۴۳۰ کمال‌الدین و تمام‌النعمة صدوق، چاپ ۱۴۰۵ قمری، آمده‌است. م.

۲. رطل، که به‌فتح وکسر حرف اول ضبط شده‌است، واحد وزنی است معادل دوازده وقیه و چهارصد و هشتاد درهم. رك. به: لسان‌العرب، ص ۲۸۶، ج ۱۱، چاپ ۱۴۰۵. م.

تقسیم کن و خیال می کنم فرمود: میان بنی‌هاشم تقسیم کن، و چندگوسپند هم برای عقیقهٔ ایشان قربانی کرد.[۱]

وروایت شده‌است که چون امام قائم متولد شد پرتوی درخشان دیده شد که از او آشکارشد و به‌افق آسمان رسید وپرندگان سپیدی دیده‌شد که ازآسمان فرود آمدند و بالهای خودرا برسروروی وتمام بدن آن حضرت کشیدند وپرواز کردند ورفتند وچون این موضوع را به‌امام‌حسن‌عسکری گفتم لبخندزدو فرمود: اینان‌فرشتگان آسمانند که‌برای تبرك‌جویی ازاین نوزاد فرود آمده‌اندوچون‌قیام کند همین‌فرشتگان‌یاران‌او خواهندبود.[۲]

از موسی‌بن جعفر(ع) روایت شده است که چون علی‌بن موسی‌الرضا(ع) متولد شد فرمود: این پسرم پاك وپاکیزه و ختنه شده متولد شد وتمام امامان همچنین پاك و پاکیزه و ختنه شده متولد می‌شوند، ولی ما برای پیروی از سنت وآیین حنفی مراسم ظاهری ختنه وکشیدن تیغ به موضع را انجام می‌دهیم.[۳]

مجلس سی و یکم
در امامت و مناقب صاحب‌الزمان(ع)

خداوند متعال چنین فرموده‌است:

«و ما اراده کردیم که بر آن طایفهٔ ضعیف و ذلیل در آن سرزمین منت گذارده وآنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملك و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین به‌آنان قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را کز آن اندیشناك و ترسان بودند بنماییم.»[۴]

و نیز فرموده‌است:

«و ما بعد از تورات در زبور نوشتیم که البته بندگان نیکوکار من ملك زمین را وارث خواهند شد.»[۵]

---

۱ و ۲ و ۳. این روایتها با ذکر سلسلهٔ اسناد درصفحهٔ ۴۳۱ و۴۳۳کمال‌الدین صدوق آمده‌است و در منابع دیگری که مقدم بر «روضةالواعظین است و فتال از آن استفاده کرده‌است. بخشی از این روایات درکتاب‌الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۳۷ و صفحات بعد، چاپ ۱۳۸۵ قمری، آمده‌است. م.

۴. آیه‌های ۵ و ۶ سورهٔ بیست و هشتم (قصص).

۵. آیهٔ۱۰۵ سورهٔ بیست و یکم (انبیاء). درترجمهٔ‌آیات، ازقرآن مترجم استاد فقید مهدی‌الهی قمشه‌یی استفاده کرده‌ام. م.

پس از امام حسن عسکری، پسرش مهدی منتظر، امام است وقبلاً گفته شد که به اقتضای عقل هیچگاه جهان از وجود معصوم خالی نیست و با استدلال به قاعدهٔ لطف خداوند وجود معصوم ضروری است، زیرا با وجود آن مردم به‌صلاح نزدیک‌تر و از تباهی دورترند و چون لطف بر خداوند واجب است لازم خواهد بود که جهان هیچگاه بدون امام معصوم نباشد.

پیامبر(ص) فرموده‌است: روزگار هرگز سپری نخواهد شد وگردش شب و روز به پایان نخواهد رسید، تا خداوند مردی از خاندان مرا برانگیزد که نامش همچون نام من است و زمین را از عدل و داد انباشته خواهد کرد، همچنانکه از جور و ستم انباشته شده بود.[1]

همچنین فرموده‌است: اگر از دنیا جز یك روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی قرار می‌دهد تا مردی از فرزندزادگان مرا که نامش همچون نام من است برانگیزاند و او زمین را انباشته از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه از جور و ستم انباشته شده بود.[2]

پیامبر(ص) به یاران خود فرموده است: به شب قدر ایمان بیاورید که در آن شب، کارهای سال مقدر می‌شود و همانا برای خلافت پس از من علی‌بن ابی‌طالب و یازده تن از نسل او خواهند بود.[3]

امیرالمومنین علی(ع) به ابن‌عباس فرموده‌است: شب قدر در همهٔ سالهاست و در آن شب امور آن سال مقدر می‌شود و برای خلافت پس از رسول خدا(ص) افرادی هستند. ابن‌عباس پرسید: آنان کیستند؟ فرمود: من و یازده تن از ذریهٔ من که همگی امام محدثند.[4]

امام باقر(ع) فرموده‌است که خداوند متعال، محمد(ص) را به سوی جن و انس مبعوث فرموده است و پس از او دوازده وصی قرار داده است که برخی از

---

۱ و ۲. این دو روایت با اختلاف لفظی اندکی در کتب اهل سنت از جمله در صحیح ترمذی، ص ۳۶، ج ۲. و مسند احمد بن حنبل، ص ۳۷۶، ج ۱، آمده‌است. م.

۳. این روایت در ارشاد مفید، ص ۳۲۸، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، با ذکر سلسلهٔ اسناد آمده‌است. م.

۴. این روایت در صفحهٔ ۴۸۰ و ۴۸۱ جلد دوم اصول کافی همراه با ترجمهٔ آقای دکتر سید جواد مصطفوی آمده‌است. م.

ایشان درگذشته‌اند و برخی باقی هستند و هر یك از این اوصیا را سنتی است و اوصیای پس از محمد(ص) به سنت اوصیای عیسی(ع) هستند که آنان هم دوازده تن بودند و امیرالمومنین علی(ع) به سنت مسیح(ع) بوده‌است.[1]

جابر گفته است: به حضور فاطمهٔ زهرا(ع) رسیدم. پیش آن حضرت لوحی بود که درآن نامهای اوصیا و امامانی که از ذریهٔ ایشان بوده و هستند نوشته شده‌بود. شمردم، نام دوازده امام درآن ثبت بود و آخرین ایشان قائم آل محمد بود. از آن عده که از نسل زهرا(ع) هستند سه تن محمد و سه تن علی نام داشتند.[2]

مسروق می‌گوید: درحالی که پیش عبدالله‌بن مسعود بودیم و قرآنهای خود را بر او عرضه می‌داشتیم، ناگهان مرد جوانی از او پرسید: آیا پیامبر شما به شما نگفته است که پس از او چند خلیفه خواهد بود؟ ابن مسعود گفت: تو جوان و کم سن و سالی و عجیب است که هیچکس پیش از تو در این مورد از من نپرسیده است. آری، پیامبر ما که درود خدا بر او و خاندانش باد با ما عهد فرموده و گفته است که پس از او دوازده خلیفه خواهند بود به شمار نقیبان بنی‌اسرائیل.[3]

شعبی می‌گوید، پیامبر فرموده است: امر امت من همواره ظاهر و آشکار است تا آنکه دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند خلافت کنند.

ابوهاشم جعفری می‌گوید، به امام حسن عسکری گفتم: جلال و بزرگی شما مانع از این است که از شما چیزی بپرسم. آیا اجازه می‌دهید سوالی کنم؟ فرمود: بپرس. گفتم: آیا شما پسری دارید؟ فرمود: آری. گفتم: اگر اتفاقی بیفتد، کجا از او پرس و جو کنم؟ فرمود: در مدینه.

عمرو اهوازی می‌گوید: امام حسن عسکری پسر خویش را به من نشان داد و گفت پس ازمن‌این امام شماست.[4] داودبن قاسم جعفری می‌گوید: ازامام هادی(ع) شنیدم می‌گفت: پس از من پسرم حسن جانشین من است و حال شما چگونه

---

۱. این دو روایت در صفحهٔ ۴۸۰ و ۴۸۱ جلد دوم اصول‌کافی همراه با ترجمهٔ آقای سید جواد مصطفوی آمده است. م.

۲. این روایت در ارشاد مفید، ص ۳۲۸، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است. م.

۳. این روایت در ص ۱۰۶ کتاب‌الغیبه نعمانی، چاپ آقای علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۷ قمری، آمده‌است. م.

۴. این روایت و روایت قبل در ارشاد مفید، ص ۳۲۹، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است. م.

خواهد بود در مورد جانشین او؟ گفتم: فدایت‌گردم از چه نظر؟ فرمود: زیرا شخص او را نمی‌بینید و نام بردنش برای شما حلال نیست. گفتم: پس چگونه باید از او یاد کنیم: فرمود: بگویید حجت خاندان محمد(ص).[1]

محمدبن اسماعیل و حکیمه دختر امام محمد تقی(ع) که عمه امام حسن عسکری است و ابو عمروعمری و ابوعلی‌بن مطهر و ابوعبدالله‌بن صالح و ابراهیم‌بن ادریس و جعفربن علی و ابونصر طریف خادم، همگی امام زمان(ع) را دیده‌اند و گروهی از ایشان صفت قد و بالای آن حضرت را هم نقل کرده‌اند.

برای پیش از قیام آن حضرت نشانه‌هایی روایت شده است که از جملهٔ آنها خروج سفیانی و کشته شدن حسنی و اختلاف بنی‌عباس با یکدیگر بر سرامور دنیایی و خورشیدگرفتگی روز نیمه رمضان و گرفتگی ماه در شبهای آخر ماه که بر خلاف قاعده است و فرورفتگی در ناحیه بیداء(صحرا)[2] و در ناحیهٔ خاور و ثابت ماندن خورشید ازهنگام نیمروز تا هنگام عصر وطلوع خورشید از باختر و کشته شدن نفس زکیه همراه هفتادتن ازنیکوکاران، پشت دروازهٔ کوفه[3] وسر بریدن مردی از بنی‌هاشم میان رکن و مقام و فروریختن دیوار مسجدکوفه و به جنبش آمدن پرچمهای سیاه از ناحیهٔ خراسان و خروج یمانی وظهور مغربی در مصر وتصرف او تمام منطقهٔ شام را و فرودآمدن ترکان در منطقهٔ جزیره و فرودآمدن رومیان در منطقهٔ رمله و طلوع ستاره‌یی در خاور که همچون ماه نورانی خواهد بود وسپس چنان خمیده خواهد شد که‌گویی دوگوشهٔ آن به یکدیگر می‌رسد و آشکار شدن پرتوی سرخ درآسمان و پراکنده شدن آن در افق و آشکار شدن آتشی عمودی در خاور و باقی ماندن آن سه یا هفت روز درآسمان ولگام‌گسیختگی اعراب وتصرف‌کردن آنان سرزمینها را وخروج ایشان برسلطان عجم وکشتن مردم مصر امیر خود را و ویران شدن شام و بر افراشته شدن سه پرچم در آن و درآمدن پرچمهای قبیلهٔ قیس و دیگر اعراب در مصر و

۱. این روایت در امالی صدوق و به‌نقل ازآن در بحارالانوار، چاپ جدید آمده است. م.

۲. بیداء: نام صحرایی شنزار میان مکه و مدینه است و به‌مکه نزدیك‌تر است. برای اطلاع بیشتر، رك. به: معجم‌البلدان، ص ۳۲۶، ج ۲، چاپ ۱۹۰۵ میلادی، مصر. م.

۳. دربارهٔ محمدبن عبدالله‌بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب(ع) معروف به‌نفس زکیه وصریح و قیام اومراجعه‌کنید به: صفحات ۱۵۷ تا ۱۶۰ مقاتل‌الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، چاپ ۱۳۸۵ قمری، نجف. م.

پرچمهای کنده (نام قبیله‌ای‌است) درخراسان و وارد شدن‌گروهی از سواران.از سوی مغرب و اردو زدن‌آنان درکنار منطقهٔ جزیره و طغیان رودخانهٔ فرات تاآنجاکه‌آب واردکوچه‌های کوفه شود وخروج شصت دروغگوکه همگی مدعی پیامبری خواهند بود و خروج دوازده مرد از آل ابی‌طالب که همگان برای خود ادعای امامت دارند و درآتش سوزاندن مردی بزرگ از سرسپردگان بنی‌عباس میان جلولا و خانقین[1] و بستن پل بر روی دجله در بغداد در بخش محلهٔ کرخ و برخاستن طوفان و گردبادی سیاه در بغداد درنخستین ساعات روز واتفاق افتادن زلزلهٔ مهیبی در بغدادکه بسیاری ازآن شهر را به زمین فرو خواهد برد و ترس و بیمی که بر مردم عراق چیره خواهد شد و فراوانی مرگ درآن و نقصان فراوان در جان و مال ومیوه‌ها و ظهور و هجوم ملخ در فصل‌آن و در غیر فصل که موجب از میان رفتن کشت وکم برکتی محصول کشاورزی خواهد شد و اختلاف میان دوگروه عجم (ایرانی) و خون‌ریزی بسیار میان ایشان و سرکشی بردگان و بیرون شدن ایشان از حلقهٔ اطاعت از صاحبان خود وکشته شدن صاحبان بردگان به دست ایشان و مسخ و دگرگون شدن‌گروهی از اهل بدعت به صورت خوکان و بوزینگان و چیره شدن بردگان بر زمینهای مالکان خود و شنیدن‌آوایی ازآسمان که همهٔ مردم زمین‌آنرا به زبان و لغت خود می‌شنوند و آشکار شدن یك سروسینه درآسمان و در چشمهٔ خورشید و بیرون‌آمدن‌گروهی از اموات از گورها و بازگشت آنان به دنیا آنچنان که شناخته می‌شوند وگروهی به دیدار آنان می‌روند و پس ازآن بیست‌وچهار باران پیوسته فرو می‌ریزد و زمین به‌آن زنده می‌شود و برکات‌آن شناخته می‌شود و پس ازآن هرگونه اندوه و بیماری از معتقدان برحق و شیعیان واقعی حضرت مهدی(ع) برطرف می‌شود و از ظهور ایشان در مکه آگاه می‌شوند و ازهرسو برای یاری دادن‌آن حضرت به مکه روانه می‌شوند و دراین باره اخبار رسیده‌است. برخی ازاین اخبارحتمی است و وقوع برخی مشروط‌است.[2]

امام صادق(ع) فرموده‌است: قائم‌آل محمد درسالهای فرد ظهور خواهدکرد، یعنی یك و سه و پنج و هفت و نه.[3]

---

۱. جلولاء، شهرکی نزدیك بغداد و میان راه بغداد و خراسان است. خانقین میان قصر شیرین و حلوان و در هفت فرسنگی قصر شیرین است. برای هر دو مورد، رك. به: ترجمهٔ تقویم‌البلدان ،صفحات ۳۴۹ و ۳۵۱، چاپ بنیاد فرهنگ ایران. م.

۲ و ۳. بدون هیچ اختلافی درصفحات ۳۳۸ و۳۴۱ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷قمری، آمده‌است. م.

همچنین امام صادق(ع) فرموده‌است: در شب بیست و سوم به‌نام قائم آل محمد(ع) ندا داده می‌شود و در روز عاشورا که روز شهادت حسین بن علی علیهما‌السلام است قیام می‌کند. گویی هم اکنون او را می‌بینم که در روز شنبه‌یی که دهم محرم است میان رکن و مقام ایستاده است و جبریل در حالی که دست او را در دست گرفته است، ندا می‌کند: بیایید برای بیعت با خدا؛ و شیعیان او از گوشه و کنار زمین به‌سوی او می‌روند و زمین برای آنان در نوردیده می‌شود و با او بیعت می‌کنند و خداوند به‌وجود او دنیا را آکنده از عدل می‌کند، همچنان که آکنده از ظلم و ستم شده‌باشد.[1]

امام باقر(ع) فرموده‌است: مهدی(ع) داخل کوفه می‌شود، در حالی که در آن شهر سه پرچم برای جنگ با او بر افراشته شده‌است و کوفه به‌تصرف او درمی‌آید و وارد آن شهر می‌شود و بر منبر کوفه بالا می‌رود و خطبه می‌خواند و مردم از کثرت صدای گریه نمی‌فهمند که چه می‌گوید. جمعهٔ بعدی مردم از او مسئلت می‌کنند که با ایشان نماز جمعه بگزارد دستور می‌دهد برایش مسجدی در نجف مشخص کنند و آنجا با ایشان نماز جمعه می‌گزارد و سپس فرمان می‌دهد از پشت حرم حسینی نهری تا نجف حفر کنند، آنچنان که آب به‌نجف برسد و بر آن نهر پلها بسته و کنار آن آسیابها احداث می‌شود و گویی پیرزنانی را می‌بینم که زنبیلهای گندم برسر گرفته و به‌آسیابها می‌آورند و بدون دریافت مزد برای آنان آرد می‌شود.[2]

همچنین امام باقر فرموده‌است: گویی می‌بینم که قائم آل محمد از مکه به‌نجف و کوفه آمده‌است، در حالی که پنج هزارفرشته همراه اوست وجبریل درسمت راست ومیکال درسمت چپ و مومنان برابر اویند و او از آنجا لشکریان خود را به‌سرزمینها گسیل می‌دارد.

امام صادق (ع) فرموده‌است: قائم آل محمد(ص) هفت سال حکومت می‌کند وبرای او مدت شبانروز طولانی می‌شود، آنچنانکه یك سال از مدت حکومتش معادل ده‌سال ازسالهای شماست ودر واقع معادل هفتاد سال از سالهای شما حکومت می‌کند وچون ظهورش نزدیك شود درتمام ماه جمادی‌الثانیه وده روز از رجب چنان بارانی می‌بارد که مردم مانند آن ندیده‌اند و خداوند با آن باران گوشتها و بدنهای

---

۱ و ۲. این روایت و روایت بعدی در صفحات ۳۴۱ تا ۳۴۲ ارشاد مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است. م.

مومنان را در گورهایشان می‌رویـانـد و گویی هم اکنون‌آنـان را می‌بینم‌که از سوی جهینة[1] می‌آیند در حالی که‌گرد و خاك از موهای خویش می‌زدایند.

امام صادق (ع) فرموده است: چـون قائم مـا قیام‌کند، زمین آنچنان روشن و تابناك می‌شود که مردم ازپرتو خورشید بی‌نیازمی‌شوند و تاریکی ازمیان می‌رود و به هنگام فرمانروایی اومردان چنان عمری طولانی دارند که برای ایشان هزار پسر متولد می‌شود و دختری برای آنان متولـد نمی‌شود و زمین گنجینه‌های خود را آشکار می‌سازد که مردم آنها را بـر روی زمین می‌بینند و درآن هنگام شخصی در جستجوی کسی بر می‌آید که زکات اموال خود را بـه‌او بدهد و هیچکس را نمی‌یابد که از او بپذیرد و این به‌آن سبب است که همهٔ مردم از فضل خداوند متعال بی‌نیازند.[2]

امام باقر(ع) ضمن حدیث مفصلی فرموده‌است: چون قائـم آل محمد قیام کند به‌کوفـه می‌رود و چهـار مسجد را درآن شهر ویـران می کند و هر مسجدی را که دارای کنگره باشد ویران می کند وهموار می‌سازد. راههای بزرگ را توسعه می‌دهد و تمام بخشهای ساختمانـی را که در خیابـان و گـذرگاه پیشروی داشته باشد و تمام ساختمانی را که بالاتر از در خانه باشد (ظاهراً یعنی مشرف بـر ساختمانهای دیگر باشد) و همه ناودانهایی را که در ممر مردم فرومی‌ریزد ویران می کند. هر بدعتی را از میان برمی‌دارد و هر سنت پسندیده را پـابرجـا می‌دارد. قسطنطنیه و چین و سلسله کوههای دیلم را می‌گشاید و هفت سال فرمانروایی او طول می کشد که هـر سال آن معادل ده سال است وسپس خداوند متعال آنچه را بخواهد انجام می‌دهد. به امام باقر گفته شد: فدایت‌گـردم، چگونـه ممکن است مدت سالها طـولانی شود؟ فرمود: به فرمان خداوند حرکت فلك همراه با درنگ و کندی خواهد شد و بدینگونه بر مدت شبانـروز و سال افـزوده می‌شود. راوی این روایت می گویـد به امام باقـر گفتم: می‌گویند اگر در حرکت فلك دگرگونی پیش‌آید تباه می‌شود. فرمود: ایـن سخن و اعتقاد زندیقان است ولی مسلمانان چنین سخنی نمی‌گـویند و همانـا خداوند ماه را برای پیامبرش شکافته و به دو نیم فرموده است و پیش ازآن هـم خـورشید را برای

---

۱. نـام دهکده‌یی بسیار بـزرگ وآبـاد از دهکده‌هـای میان موصل و بغداد است، معجم‌البلدان، ص ۱۸۴، ج ۳،چاپ ۱۹۰۶ میلادی، مصر. م.

۲. ایـن چهار روایت با ذکر سند در صفحات ۳۴۱ تـا ۳۴۴ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است. م.

یوشع‌بن نون برگردانده است و خداوند متعال به طولانی بودن روز قیامت خبرداده و فرموده است: معادل هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمرید.[۱]

امام صادق(ع) فرموده‌است: چون قائم آل محمد قیام کند، مردم را از نو به اسلام فرا می‌خواند و آنان را به‌کارهایی که کهنه و متروك شده است راهنمایی می‌فرماید،کارهایی که عموم مردم از آن روی برگردانده‌اند. و همانا مهدی از این جهت مهدی نامیده شده است که مردم را به‌کارهایی که متروك مانده است هدایت می‌فرماید و قائم نامیده شده است از آن روی که برحق قیام می کند.[۲]

همان حضرت فرموده است: چون خداوند متعال به قائم آل محمد اجازهٔ خروج و قیام دهد، به منبر می‌رود و مردم را به بیعت با خود فرا می‌خواند و آنان را به خدا سوگند می‌دهد و به حق خود دعوت می کند و می گوید من میان شما به‌سیره و روش پیامبر(ص) رفتار خواهم کرد.[۳] در این هنگام خداوند متعال جبریل(ع) را به حضور اوگسیل می‌فرماید. جبریل بر حطیم فرو می آید و به قائم آل محمد می‌گوید: به چه چیزی دعوت می کنی؟ و چون قائم به او خبر می‌دهد، جبریل می گوید: من نخستین کس هستم که با تو بیعت می کنم و دست بر دست او می‌نهد و سیصد و ده و چند مرد در مدینه به حضورش می‌رسند.

همان حضرت فرموده‌است که چون قائم آل محمد قیام کند، نخست پانصدتن از قریش را گردن می‌زند و سپس پانصدتن دیگر را و این کار را شش‌بار تکرار می کند. راوی روایت می‌گوید: به امام صادق گفتم، مگر شمار قریش به این عدد می‌رسد؟ فرمود: آری، یعنی از خود قریش و دوستداران و وابستگان ایشان.[۴]

همچنین امام صادق فرموده‌است: چون قائم آل محمد قیام کند، مسجدالحرام را از پی و ریشه بازسازی می کند ومقام ابراهیم را به‌محل اصلی آن نصب می‌فرماید و دستهای بنی‌شیبه[۵] بریده می‌شود و از کعبه آویخته می گردد و می گوید اینان دزدان اموال کعبه‌اند.[۶]

امام باقر ضمن حدیث مفصلی می‌فرماید: چون قائم آل محمد قیام کند به کوفه

---

۱ و ۲ و ۳. این سه روایت با ذکر سند در صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۵ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است. م.

۴ و ۶. این دو روایت هم در همان صفحات ارشاد مفید آمده‌است. م.

۵. نام یکی از خاندانهای معروف قریش که کلیددار و گنجور کعبه بوده‌اند. م.

می‌رود. از آن شهر ده و چند هزار تن که سلاح بر تن دارند و به بتریه[۱] معروفند بیرون می آیند و به او می گویند: به همانجا که آمده‌ای برگرد که ما را نیازی به حکومت فرزندان فاطمه(ع) نیست. قائم آل محمد(ع) بر آنان شمشیر می نهد و همگان را نابود می‌سازد و سپس به کوفه وارد می‌شود و بر منافقان و شکاکان شمشیر می‌نهد و کاخ حکومتی آن شهر را ویران می‌سازد و جنگجویان ایشان را می کشد، تا آنگاه که خدای عزوجل خشنود گردد.[۲]

علی‌بن عقبه از پدرش نقل می کند که می گفته است: چون قائم آل محمد(ع) ظهور کند به عدل حکم می کند و جور و ستم به روزگار او از میان می‌رود و راهها امن می‌شود، و زمین برکات خود را بیرون می آورد و حق هر کس به او برمی گردد و اهل و پیروان همهٔ ادیان مسلمان می‌شوند و اعتراف به ایمان می کنند. مگر این گفتار خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «وحال آنکه هر که در آسمان و زمین است، خواه و ناخواه مطیع فرمان خداوند است.»[۳] و قائم آل محمد میان مردم به حکم محمد(ص) و حکم داود(ع) حکم می کند و در آن هنگام زمین گنجینه‌های خود را آشکار می‌سازد و برکات خود را ظاهر می‌سازد و هیچکس از شما در آن هنگام به سبب اینکه همهٔ مومنان توانگر و ثروتمندند کسی را نخواهد یافت که به او صدقه دهد و زکات خویش را بپردازد و هر دولتی، از هر خاندانی باشد، پیش از ما به حکومت خواهد رسید که پس از اینکه روش ما را در حکومت دیدند نگویند اگر به دولت برسیم همانند ایشان رفتار می کنیم و این همان گفتار خداوند است که می فرماید: «و سرانجام پسندیده از پرهیزکاران است.»[۴]

امام باقر(ع) فرموده‌است: هنگامی که قائم آل محمد(ع) قیام می کند خیمه‌هایی برای افرادی که به مردم قرآن می آموزند برپا می‌شود و آنان قرآن را به ترتیبی که خداوند نازل فرموده است آموزش می‌دهند و حفظ آن در آن روز از این جهت بسیار دشوار است که ترتیب آن برخلاف ترتیب کنونی آیات و سوره‌هاست.

۱. نام فرقه‌یی مذهبی از زیدیه که منسوب به‌شخصی ملقب به‌ابتر بوده‌اند، به‌نقل از حواشی بحارالانوار، ص ۳۳۸، ج ۵۲، چاپ جدید. م.

۲. همچنین در ارشاد مفید آمده‌است. م.

۳. بخشی از آیهٔ ۸۳ سورهٔ سوم آل عمران. م.

۴. این روایت و چهار روایت بعدهم درهمان صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۵ ارشاد شیخ مفید، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، آمده‌است. م.

امام صادق(ع) فرموده است: قائم آل محمد(ص) از پشت کعبه همراه بیست و هفت‌تن ظهور می‌فرماید که پانزده‌تن از قوم موسی(ع) هستند،یعنی همانان که به حق هدایت می کردند و به‌آن توجه داشتند وهفت‌تن از اصحاب کهف و یوشع‌بن نون و سلمان و ابودجـانهٔ انصاری و مقداد و مـالك اشتر وآنان در التزام او و از یاران و فرماندهان سپاه اویند.

و همان حضرت فرمـوده است: چون قائم آل محمد قیام فرماید، میان مردم با حکم داود(ع) حکم می کند ونیازی به هیچ دلیل وشاهدی ندارد،که خداوند همه چیز را به او الهام می‌فرماید و او با علم خود حکم مـی کند و به همهٔ اقوام آنچه را از او پوشیده دارند خبر می‌دهد و با آثار چهرهٔ افراد دشمن خـود را از دوست خـویش تشخیص می‌دهد، و خداوند عزوجل می‌فرماید: «همانا در این عقوبت، اهل ایمان و هوشمندان را آیات بسیار است».

و روایـت شده است که مهـدی(ع) فقط چهل روز پیش از رستاخیز رحلت مـی کند و در مـی گذرد و در آن چهل روز آشفتگی است و نشانهٔ بـرانگیخته شدن مـردگان و بـر پاشدن قیامت برای دریافت پاداش و عقوبت است. درعین حال علم واقعی این امور در پیشگاه خداوند است.

امام باقر(ع) فرموده است: عمربن خطاب از علی(ع) پـرسید که نـام مهدی چیست؟ علی(ع) فرمود: اما در مورد نام او حبیب مـن (یعنی پیامبر) بـا مـن عهد فرموده است، نامش را پیش از ظهورش به کسی نگوییم. عمرگفت: برخی از صفات او را به من خبربده.فرمود: جوانی است میانه بالا و خوش روی و موی که موهایش تا دوشش آویخته است و پرتو چهره‌اش برسیاهی موی سر و ریش او می‌تابد. پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد.[1]

ولادت امام قائم(ع) روزجمعه نیمهٔ شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری بوده است و بـه هنگـام رحلت پـدرش عمر ایشان پنج سال بـوده است و خداوند حکمت و فصل‌الخطاب[2] را به او ارزانی فرموده و او را بـرای همهٔ جهانیان آیت و

۱. در غیبت شیخ طوسی و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۳۶، ج ۵۱، چاپ جدید، آمده‌است. م.

۲. گرفته شده از آیهٔ ۲۰ سورهٔ سی و هشتـم، که از عنایـات الهـی به داوود(ع) است.م.

نشانه قرار داد و همچنانکه به‌یحیی(ع) درکودکی حکمت آموخت، به او هم‌حکمت عنایت داشت و او را درکودکی امام قرار داد، همچنان‌که عیسی‌بن مریم(ع) را در گهواره نبوت بخشید ونام مادرش را ریحانه، نرجس، ضیئیل وسوسن نقل‌کرده‌اند.

و روایت شده‌است‌که روز جمعه هشتم شوال سال دویست و پنجاه و هفت، یعنی دو سال و هفت ماه پیش از رحلت پدرش متولد شده‌است و همان روایت اول مورد اعتماد است. نخست عثمان‌بن سعید نایب آن حضرت بود و چون عثمان درگذشت پسرش ابوجعفر محمدبن عثمان آن کار را برعهده گرفت و پس از خود به ابوالقاسم حسین‌بن روح وصیت‌کرد وابوالقاسم حسین‌بن روح به‌ابوالحسن علی‌بن محمد سمری وصیت‌کرد و چون مرگ علی‌بن محمد سمری فرا رسید، پرسیدکه آیا به‌کسی وصیت‌کند؟ و فرمود: خداوند فرمان خود را اجرا خواهد فرمود، و مهدی(ع) منتظر ظهور دولت حق خویش خواهد بود.

ولادت و امور مربوط به‌آن حضرت به‌سبب فشار و دشواری روزگار واینکه پادشاه‌آن زمان به شدت در جستجوی ایشان بود و درآن راه تلاش می‌کرد پوشیده ماند و چون موضوع انتظار شیعه برای ظهور حضرت مهدی بسیار شایع و معروف بود، پدر بزرگوارش در زندگی خودآن موضوع را آشکار نفرمود و جمهور مردم پس از رحلت حضرت امام حسن عسکری هم از این موضوع چندان آگاه نشدند و به‌همین سبب جعفر پسرامام هادی(ع) میراث برادرش امام حسن عسکری را تصرف کرد و در مورد حبس و زیر نظرگرفتن همسران وکنیزان برادر سخن‌چینی‌کرد و بر شیعیان برادر در مورد انتظار ایشان برای ظهور پسر برادرش اعتراض می‌کردکه چرا معتقد به ظهور و امامت اویند و بدینگونه شیعیان را ترسان و پراکنده‌کرد و برآنان دورهٔ بسیار سختی‌گذشت وگرفتار بند و زندان و تهدید و خواری و زبونی شدند و خوشبختانه حکومت چندان هم بر ایشان دست نیافت. جعفر هم به ظاهر میراث برادر خود را تصرف‌کرد و تلاش‌کرد در نظر شیعیان مقام برادر خویش را به دست‌آورد و هیچیك ازآنان این ادعای او را نپذیرفتند و اعتقادی به او پیدا نکردند. ناچار جعفر به سلطان وقت متوسل شد و از او خواست‌که رتبت و منزلت برادرش را به او دهد و متعهد شد در این مورد اموال بسیار پرداخت خواهدکرد و به هر وسیله‌یی که گمان می‌کرد سودبخش باشد دست زد و هیچ سودی نبرد و ما بدینگونه تاکنون اندکی از اخبار وآثار را دربارهٔ شرح حال ائمهٔ اطهار وآنچه

متعلق به ایشان است و تاریخ ولادت و اسامی مادران و امـوری نظیرآن را در این کتاب آوردیم، وهر کس خواهان مطلب بیشتری دراین مورد است ازکتابهای دیگری که در این باره تألیف و تصنیف شده‌است استفاده کندکه به خـواست خداوند متعال آنچه بخواهدآنجا می‌یابد.[1]

روایت شده‌است که امام صادق(ع) بسیار می‌فرمود:

«هرقوم را دولتی است که انتظار آنرا می کشند و دولت ما درآخر زمان آشکار خواهد شد.»[2]

و سید حمیری چنین سروده است:

«به همان آیین که او داشته است متدین هستم وکف او با کف مـن در صفین شریك بـوده‌است در ریخته شدن خـونهایی که در آن جنـگ ریخته شد و خداوند برای عدل و داد ترازوهایی را آشکار فرموده است.

پروردگارا آن خونها برگردن من است، باز هم نظیرآن را به مـن بیاشامان، آمین! آمین!

آمین می‌گویم که همچون ایشان و در حـال ایشان بـاشم، همراه گروهی که برای خدا هجرت می کنند وپراکنده می‌شوند، همراه‌گروهی که برگرد مهدی‌هستند و مهدی ایشان را از وادی مکه پیاده و سواره با خود می‌برد.

آنان چیزی جزخدای خود را اراده نمی‌کنند، چه مراد پسندیده‌یی که مریدان در پی‌آنند؛ تاآنگاه‌که باگروه‌های بنی‌حرب (اعقاب ابوسفیان) رو یا روی می‌شوند و به فرق سر و بالای بینی آنان ضربه می‌زنند.

ای ابوالحسن! ای بهترین اوصیا! چه شرفی که خداوند به تو عنایت فرموده است و خدای برای تـو چند برابرآن را بیفزایـد، تـا آنچه را به پیامبران ارزانی فرموده است به تو ارزانی فرماید.

خدای برای من گواهی می‌دهد که من آنان را دوست مـی‌دارم، دوستی آمیخته با دین وآیین در مـورد شما. تـا آن هنگام‌که درکفن پیچیده و در خاك پنهان شوم،

۱. بـرای اطلاع بیشتر در مورد نائبان چهارگـانه درکتابهای فارسی، رك. به: بحث سودمند محدث خبیر مرحوم حـاج شیخ عباس‌قمی رضـوان‌الله علیه در صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۵ جلد دوم منتهی‌الآمال. م.

۲. ایـن بیت بـا ذکر سلسلهٔ اسناد در امالی صدوق و بـه‌نقل ازآن در بحارالانوار، ص۱۴۳، ج ۵۱، چاپ جدید، آمده‌است. م.

هیچ‌گروهی را به‌جای شما عوض نخواهم‌کرد و در جستجوی آن نخواهم بود.»

دعبل‌بن علی خزاعی هم چنین سروده است:

«اگر آنچه را که امیدوارم امروز یا فردا صورت بگیرد نمی‌داشتم، دل من در پی اندوه ایشان پاره پاره می‌شد.

قیام امامی که بدون تردید در پناه نام خدا و برکات خداوند قیام خواهدکرد.

امامی که میان ما هرحق و باطلی را آشکار می‌سازد و با نعمت و نقمت جزا و سزا می‌دهد.

وگروهی از فرزندان فلان و بهمان را که مدعی هستند میان مردم لعن و نفرین می‌کند.[1]

ای دل! خوش باش و مژده باد بر تو که آنچه باید بیاید چندان دور نیست.

از طول مدت ستم بی‌تابی مکن و می‌بینم که نیروی من آهنگ پایداری دارد (می‌بینم که ستم آهنگ پراکندگی و سستی دارد.)[2]

اگر خداوند ظهورش را در مدت عمر من قرار دهد و مرگ مرا تا ظهور او به تأخیر اندازد، تسکین و آرامش دل خواهم یافت و هیچ شك و تردیدی در نفس من باقی نمی‌ماند و زوبین و نیزهٔ خود را از خون دشمنان سیراب می‌کنم.»

مجلس سی و دوم
در مناقب آل محمد علیهم‌السلام

خداوند متعال در سورهٔ شوری می‌فرماید: «بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت در حق خویشاوندان منظور دارید.»[3]

انصار گفتند: ای رسول خدا! اموال و جانهای ما دراختیار و به دست خداوند است و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. در خبر دیگری آمده است که پیامبر فرمودند: منظور این‌است که به‌خویشاوندان من مهرورزی کنید و مرا تکذیب مکنید.

---

۱. این بیت در قصیدهٔ دعبل که مرحوم علامهٔ مجلسی در بحارالانوار، ص ۲۵۰، ج۴۹، چاپ جدید، آورده‌است، نیست. م.

۲. آنچه در پرانتز است بر مبنای روضة‌الواعظین است و در بحارالانوار همانگونه است که معنی شد. م.

۳. بخشی از آیهٔ ۲۳ سورهٔ ۴۲ (شوری).

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق گفتم: آل محمد کیستند؟ فرمود: ذریهٔ آن حضرت. گفتم: اهل بیت کیستند؟ فرمود: ائمه و اوصیا. گفتم: عترت او کیستند؟ فرمود: اصحاب کساء و آنان که زیر آن عبا بودند. پرسیدم: امت او کیستند؟ فرمود: مومنانی که به آنچه از پیشگاه خداوند آورده است تصدیق دارند و به دو چیز گرانسنگی که مأمور شده‌اند تمسك جویند، تمسك جسته‌اند: کتاب خدا و عترت محمد(ص) که همان اهل بیت اویند که خدای ناپاکی را از ایشان زدوده و آنان را پاك فرموده است پاك کردنی و همین دو چیز گرانسنگ پس از رسول خدا خلیفه بر مردمند.[1]

امیرالمومنین علی(ع) در تفسیر این گفتار خداوند که می‌فرماید «سلام علی آل یس»[2] فرموده است: منظور از یس محمد(ص) است و آل یس مائیم، ابن‌عباس هم گفته است: سلام علی آل یس، یعنی سلام بر آل محمد (ص).[3]

رسول خدا(ص) فرموده‌اند: ما بنی‌عبدالمطلب سروران اهل بهشتیم. یعنی رسول خدا و حمزه سیدالشهداء و جعفر که دارای دو بال است وعلی وفاطمه وحسن و حسین و مهدی.[4]

امام باقر(ع) فرموده است: خداوند متعال به پیامبر (ص) وحی فرمود که من چهار خصلت از جعفربن ابی‌طالب را می‌ستایم. پیامبر(ص) جعفر را خواستند و موضوع را به او گفتند. گفت: اگر نه این است که خداوند به شما خبر داده است، خودم نمی‌گفتم. من هرگز باده‌نوشی نکرده‌ام که می‌دانم اگر باده بیاشامم خردم از از میان می‌رود وهرگز دروغ نگفته‌ام زیرا دروغ از جوانمردی می‌کاهد وهرگز گناهی نکردم (ظاهراً منظور زنا کردن است) که بیم آن داشتم اگر چنان کنم نسبت به ناموس من هم چنان شود و هرگز بت‌پرستی نکردم که می‌دانم بت هیچگونه سود و زیانی نمی‌رساند. گوید: پیامبر(ص) با دست به‌دوش او زد و فرمود: بنابراین شایسته است

---

۱. این روایت با ذکر سلسلهٔ اسناد در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۹۴، چاپ ۱۳۶۱ خورشیدی، حوزه، آمده‌است و چند روایت دیگر هم دربارهٔ معنی آل و اهل و عترت و امت در همان صفحهٔ آن کتاب نقل شده‌است. م.

۲. آیهٔ ۱۳۰ سورهٔ سی و هفتم (الصافات). م.

۳. با ذکر سلسلهٔ سند در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۱۲۲، چاپ ۱۳۶۱، حوزه، آمده است. م.

۴. در صفحهٔ ۲۸۴ امالی شیخ صدوق و صفحهٔ ۴۳۴ جلد ۹ تاریخ بغداد آمده‌است. م.

اگر خداوند دوبال برای اوقرار دهدکه باآن دوبال همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند.[1]

و روایت شده است که جبرئیل به حضور پیامبر(ص) آمد و در مورد خدیجه (رض) سوال کرد و در آن هنگام خدیجه در خانه نبود. جبریل فرمود: چون خدیجه آمد به او خبر بده که خدایش بدو سلام می‌رساند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: به خدیجه مژده دهید که خانه‌یی از قصب (زر، مروارید) خواهد داشت که نه هیاهویی در آن است و نه اندوهی. دربارهٔ معنی قصب از شریك که یکی از راویان این روایت است پرسیدند، گفت: یعنی زر، و درحدیث دیگری مروارید معنی شده است.[2]

انس می‌گوید: رسول خدا(ص) به خدیجه از انگور بهشت خورانده است. عایشه می‌گوید: پیامبر(ص) خدیجه را ستایش می‌فرمود. من گفتم: چه مقدار آن زن سرخ‌گونه را یاد می‌کنید؟ همانا خداوند بهتر از اونصیب شما فرموده است. فرمود: خداوند بهتر از او نصیب من نفرموده است، زیرا هنگامی که همهٔ مردم مرا تکذیب می‌کردند، او مرا تصدیق می‌کرد و هنگامی که مردم مرا محروم می‌داشتند او با اموال خود با من مواسات می‌کرد و خداوند فرزندان مرا از او به من عنایت فرمود و حال آنکه از غیر او فرزندی به من عنایت نفرمود.

و روایت شده است که پیرزنی به حضور پیامبر آمد ورسول خدا نسبت به او بسیار محبت فرمود. چون آن زن بیرون رفت، عایشه پرسید: این که بود؟ فرمود: در روزگار زندگانی خدیجه پیش ما می‌آمد و وفاداری از ایمان است.[3]

امام علی‌بن حسین سجاد(ع) فرموده است: از من پسری بنام زید بوجود می‌آید که در کوفه کشته و در کناسه به دار آویخته می‌شود وگور او را می‌شکافند و بیرونش می‌آورند و برای روح او درهای آسمان گشوده می‌شود و اهل آسمانها از

---

۱. درصفحهٔ ۱۸۸ علل الشرایع صدوق و بەنقل ازآن دربحارالانوار، ص ۲۷۲، ج۲۲، چاپ جدید، آمده‌است. م.

۲. این روایت در مدح خدیجه (رض) در صفحات ۳۳۶ و ۳۳۷ مناقب ابن‌مغازلی شافعی آمده‌است. م.

۳. برای اطلاع بیشتر ازفضائل خدیجه، رك. به: صفحات ۱ تا ۸۱ جلد ۱۵ بحارالانوار چاپ جدید. م.

روح او به بهجت و شادی می‌رسند. روح او به صورت پرنده‌یی سبز رنگ در هر جای بهشت که بخواهد پرواز می‌کند.

پیامبر(ص) به امام حسین فرمودند: ای حسین! مردی از صلب تو به نام زید متولد می‌شود که روز رستاخیز او و یارانش در حالی که دارای چهره‌های سپید و رخشان هستند از روی شانه‌ها و گردن مردم عبور می‌کنند وبدون حساب وارد بهشت می‌شوند.[1]

ابوالجارود[2] می‌گوید: در محضر امام باقر(ع) بودم که زیدبن علی آمد. چون نظر امام باقر(ع) بر او افتاد، همانطورکه زید پیش می‌آمد فرمود: این یکی از سروران خاندان خویش است که خونهای ایشان را طلب خواهد کرد. ای زید! مادری که ترا زاییده است چه فرخنده و پاکیزه است. زیدبن علی پس از امام باقر گزیده‌تر و چشم و چراغ برادران و از همه‌شان برتر وپارسا وبخشنده وشجاع بود. با شمشیرقیام کرد. امربه معروف ونهی ازمنکرمی کرد و درطلب خون امام حسین(ع) برآمد.

همین راوی می‌گوید: به مدینه آمدم و شروع به پرس و جو دربارهٔ زید کردم. از هر کس پرسیدم، گفتند: او همپیمان و ملازم قرآن است.

گروه بسیاری از شیعیان، معتقد به امامت زید بوده‌اند و سبب آن قیام او با شمشیر و دعوت به رضا و خشنودی آل محمد است. برخی پنداشته‌اند او برای خود ادعای امامت داشته است و حال آنکه چنین نیست، زیرا می‌دانسته است که برادرش (امام باقر) بیش از او استحقاق بر امامت داشته است و امام باقر(ع) هم به هنگام مرگ خویش به پسر خود امام صادق وصیت فرموده است.

یکی از اسباب و انگیزه‌های خروج و قیام زید علاوه بر خون خواهی او از قاتلان امام حسین(ع) این بود که پیش هشام‌بن عبدالملك رفت. هشام بزرگان شام را در مجلس خود جمع کرد و دستور داد چنان چسبیده به‌یکدیگر بنشینند که برای زید، آمدن نزدیك هشام ممکن نگردد. زید به هشام گفت: میان بندگان خدا هیچکس برتر

---

۱. این روایت در باب ۲۵ عیون اخبارالرضای، صدوق،صفحات ۲۵۰ و ۲۵۱، چاپ ۱۳۷۷ قمری، قم، آمده‌است. م.

۲. برای اطلاع ازاحوال ابوالجارود به‌الکنی و الالقاب مرحوم محدث قمی، ص۳۱ ج ۱، مراجعه شود. م.

از کسی نیست که به تقوی و ترس از خدا سفارش کند و هیچ کس فرومایه‌تر از آن کس نیست که او را به تقوی و ترس از خدا سفارش کنند، و ای امیر مومنان! من ترا به ترس از خدا سفارش می‌کنم و از خدا بترس. هشام به او گفت: تو خود را شایستهٔ خلافت می‌دانی و آرزوی آنرا در سر می‌پروری و ترا ای بی‌مادر با این آرزو چه‌کار است؟ و همانا که مادرت کنیز و برده است. زید گفت: من هیچکس را در پیشگاه خداوند بلند مرتبه‌تر از پیامبرانی که آنان را به پیامبری برانگیخته است نمی‌دانم و حال آنکه یکی از همان پیامبران مادرش کنیز است و اگر این موضوع نقیصه می‌بود او به پیامبری مبعوث نمی‌شد و او اسماعیل پسر ابراهیم است. و ای هشام! آیا رتبهٔ نبوت در پیشگاه خداوند برتر است یا خلافت؟ وانگهی این موضوع برای مردی که نیاکانش از یك‌سو رسول خدا(ص) و ازسوی دیگر علی‌بن ابی‌طالب هستند نقیصه‌یی نیست. هشام از مجلس خود برخاست و به فرمانده سپاهش گفت: این مرد نباید حتی امشب را هم در لشکرگاه من (پایتخت من) بماند. زید از شام بیرون آمد در حالی که می‌گفت: هر قومی که از تندی و سوزش شمشیر پرهیز کند خوار و زبون می‌شود، و چون به‌کوفه رسید مردم آن شهر پیش او جمع شدند و چندان اصرار کردند تا با او برای جنگ بیعت کردند و سپس پیمان شکستند و او را رها و تسلیم کردند و زید کشته شد و جسدش چهارسال میان مردم کوفه بردار آویخته بود و هیچکس این‌کار را زشت نشمرد و حتی با زبان هم او را یاری ندادند.

چون زید کشته شد و این خبر به امام صادق(ع) رسید سخت اندوهگین و دل افسرده شد و هزار دینار از اموال خاص خود را میان بازماندگان کسانی که همراه زید کشته شده بودند بخش کرد. راوی این روایت می‌گوید: امام صادق به من دستور فرمود آن پول را میان ایشان تقسیم کنم. از جمله به خانوادهٔ عبدالله‌بن زبیر برادر فضیل رسّان چهار دینار رسید. کشته شدن زید در شب دوشنبه دوم صفر سال یکصد و بیست اتفاق افتاد و به هنگام شهادت سن او چهل و دو سال بود.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر کس عترت مرا دوست نداشته باشد یا منافق است یا زنازاده یا آنکه نطفهٔ او در حال حیض مادرش بسته شده است.[2]

---

۱. این موضوع در ارشاد مفید، آمده‌است. م.

۲. این روایت درخصال صدوق، ص ۱۲۸، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

وفرموده است: خدای را سه چیز محترم است که هر کس حرمت آن سه چیز را نگهدارد، خدای کار دین و دنیای او را نگه می‌دارد و هر کس حرمت آن‌ها را نگه ندارد، خدایش چیزی برای اونگه نمی‌دارد. آن سه چیز، حرمت اسلام است وحرمت من و حرمت عترت من.

امام صادق(ع) فرموده است: همانـا خداوند را سه چیز محترم است که هیچ چیز به‌آن حرمت نمی‌رسد. نخست کتاب خدا که نور وحکمت خداوند است وخانهٔ خدا که آنرا برای مردم قبله قرار داده است. خداوند از هیچ بنده‌یی توجه به غیر از کعبه را نمی‌پذیرد. سوم عترت پیامبرتان محمد(ص).

امام باقر(ع) می‌فرماید: یکی از بندگان گنهکار هفتاد خریف که هر خریف هفتاد سال است در آتش معذب بود و پس ازآن از خدای عـزوجل مسئلت کرد که تورا به حق محمد و اهـل بیت او سوگند می‌دهم که بر من رحمت آوری. خداوند متعال به جبریل وحـی فـرمـود که پیش این بندهٔ مـن برو و او را بیرون بیار. جبریل گفت: پروردگارا! چگونه در آتش فـرود آیم؟ فرمود: من به‌آتش فرمان داده‌ام بر تو سرد و سلامت باشد. گفت: پروردگارا! جای اورا نمی‌دانم. فرمود: در چاهی از دوزخ است. جبریل درآتش فرود آمد وآن بنده راکه بـا چهره درآتش آویخته بود بیرون آورد. خداوند متعال فـرمـود: ای بندهٔ من! چه مدت درآتش درنگ کردی و مرا سوگند دادی؟ گفت: پروردگارا! شمار آن را نمی‌دانم. فرمـود: همانا سوگند به عزت خودم که اگر از من به‌حق ایشان مسئلت نمی‌کردی، همچنان زبونی و خواری ترا در آتش طولانی می‌کردم. ولی من بـر خود لازم کرده‌ام که چون بنده‌یی به حق آنان سوگندم دهد، او را بیامرزم و ازآنچه میان مـن و اوست درگذرم و اکنون از تو درگذشتم و تو را بخشیدم.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: دوست داشتن مـن و اهل بیت مـن در هفت مورد که سخت همراه بـا تـرس و بیم است سود بخش است؛ هنگام مرگ، درگور، هنگام برانگیخته شدن، هنگام دریافت نامهٔ عمل، هنگام حساب وکنارصراط وکنار میزان.[2]

---

۱. با اندك اختلافی درالفاظ و با ذکرسلسلهٔ سند درامالی مفید، ص۱۲۸، و به‌نقل از آن درصفحهٔ ۳۱۱ جلد۲۷ بحارالانوار، چاپ جدید، آمده‌است. دو روایت قبل هم به‌نقل از خصال و معانی‌الاخبار و امالی صدوق در بحارالانوار، ص ۱۸۵، ج ۲۵، آمده‌است. م.

۲. به‌نقل از محاسن برقی و خصال و امالی صدوق دربحارالانوار، ص ۱۵۸، ج ۲۷، چاپ جدید، آمده‌است. م.

جابربن عبدالله مـی‌گویـد: رسول خدا(ص) برای ما خطبه‌یی ایراد فرمود و ضمن آن چنین گفت: ای مردم! هرکس نسبت به ما خاندان بغض و کینه داشته باشد، خداوند روز رستاخیز اورا به‌آیین یهود بر می‌انگیزد. جابر می‌گوید، گفتم: ای رسول خدا! هر چند روزه بگیرد و نماز بگزارد ومدعی باشد که مسلمان است؟ فرمود: آری هر چند روزه‌گیرد و نماز بگزارد و مدعی اسلام باشد.[۱]

و رسول خدا فرموده است: هیچ بنده‌یی مومن نیست تاآنگاه‌که من برای او محبوب‌تر از خودش باشم و اهل من برای او محبوب‌تر از اهل خودش و عترت من محبوب‌تر از عترت خودش و ذات من محبوب‌تر از ذات خودش باشد.[۲]

و پیامبر فـرمـوده است: هرکس ما خاندان را دوست داشته باشد، خدا را به نعمت نخستین ستایش کند. گفته شد: نعمـت نخستیـن چیست؟ فـرمـود: حـلال و پاکزادگی، وکسی ما را دوست نمی‌دارد مگر اینکه دارای طهارت مولد است.

امام باقر(ع) فرموده است: هـرکس بامداد کند و خوشی و خنکی محبت و دوستی ما را در دل خود احساس کند، خدای‌را به‌نعمت نخستین ستایش کند. گفته شد: نخستین نعمت چیست؟ فرمود: حلال زادگی.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس راکه خداوند محبت ائمه از خاندان مرا به او ارزانی فرماید به خیر دنیا وآخرت دست یافته است وکسی‌که نسبت به‌آنان محبت داشته باشد هیچکس نبایـد در این شك کندکه او در بهشت است و همانا در محبت اهل بیت من بیست خصلت است، ده خصلت‌آن در دنیا و ده خصلت‌آن درآخرت. آن ده خصلت‌که در دنیاست پارسایی وآزمندی در طلب دانش و پارسایی همراه با دین و رغبت به عبادت و توبه‌کردن پیش از مرگ ونشاط برای نماز شب وناامیدی (بی‌نیازی) ازآنچه در دست مـردم است و حفظ در انجام فرمانهای خدا و پرهیز از آنچه نهی فرموده است، نهم بغض و دوست نداشتن دنیا، دهم سخاوت.

درآخرت دیوانی برای اونشر نمی‌شود، میزانی برای اونصب نمی‌شود، نامهٔ عملش به دست راستش داده می‌شود، برائت ازآتش برای اوثبت می‌شود، چهره‌اش

۱. به‌نقل از امالی صدوق در بحارالانوار، ص ۸۶، ج ۲۷، آمده‌است. م.
۲. به‌نقل از علل‌الشرایع صدوق در بحارالانوار، ص ۸۶، ج ۲۷، آمده‌است. م.
۳. هر دو روایت به‌نقل ازمعانی‌الاخبار وعلل‌الشرایع و امالی صدوق دربحارالانوار، ص ۱۴۶، ج ۲۷، آمده‌است. م.

سپید و رخشان می‌شود،از جامه‌های بهشت بر او پوشیده می‌شود، دربارۀ صدتن از خاندانش شفاعت او را می‌پذیرند، خداوند به چشم مهر و محبت بدو می‌نگرد، از تاجهای بهشتی بر سرش می‌نهند و بدون حساب وارد بهشت می‌شود.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است: روز رستاخیز خداوند همۀ امتهای پیشین و واپسین را در زمینی جمع می‌کند. تاریکی شدیدی همگان را فرا می‌گیرد. همگان به پیشگاه خدا فریاد بر می‌آورند و می‌گویند: پروردگارا! این تاریکی را از ما بردار، ناگهان‌گروهی آشکار می‌شوند و پیش می‌آیند که پرتو ایشان پیشاپیش آنان در حرکت است وصحرای قیامت را روشن می‌کند. مردم محشر می‌گویند: آیا اینان پیامبرانند؟ سروشی از جانب خداوند به‌آنان می‌گوید: نه، ایشان پیامبران نیستند. اهل محشر می‌پرسند: آیا ایشان فرشتگانند؟ همان سروش می‌گوید: نه، که ایشان فرشتگان نیستند، مردم بازمی‌پرسند: آیا ایشان شهیدانند؟ و سروش می‌گوید: نه، اینان شهیدان نیستند. مردم محشر می‌گویند: پس اینان کیستند؟ سروش می‌گوید: از خودشان بپرسید کیستند و مردم می‌پرسند: شما کیستید؟ می‌گویند: ما علویان وذریۀ محمدیم. ما فرزندان علی هستیم که ولی خداوند است. ما افرادی هستیم که به‌کرامت خداوند مخصوصیم. ما کسانی هستیم که مطمئن ودر امانیم. در این هنگام سروشی از جانب خداوند به‌آنان می‌گوید: در مورد دوستان و دوستداران و شیعیان خود شفاعت کنید و آنان شفاعت می‌کنند و پذیرفته می‌شود.

امام صادق(ع) فرموده است: مردی یهودی آمد وبرابر پیامبر(ع) ایستاد و با دقت بـه ایشان نگریست. پیامبر فرمود: ای یهودی! چه نیازی داری؟گفت: آیا تو برتری یا موسی‌بن عمران؛ همان پیامبری که خدای با اوسخن‌گفته است وتورات را بر او فرو فرستاده است وعصا را به‌او ارزانی داشته ودریا را برای او شکافته و با ابر برسرش سایه افکنده‌است؟ پیامبر(ص) به‌اوفرمود: هرچند ناخوشایند است که بنده‌یی خود را بستاید، ولـی می‌گویم که آدم(ع) چون خطا و ترك اولی‌کرد تقاضایش چنین بود که‌گفت: پروردگارا! از تو به حق محمد و آل محمد مسئلت می‌کنم تا از خطایم درگذری، و خداوند از او درگذشت و او راآمرزید و چون نوح(ع) برکشتی سوار شد واز غرق شدن ترسید، عرضه داشت: پروردگارا! از تو به‌حق محمد و آل محمد

---

۱. در صفحۀ ۲۹۲ خصال صدوق، همراه با ترجمۀ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

مسئلت مـی کنم که مـرا از غرق‌شدن نجات دهی، و خدایش از آن گرفتاری نجات بخشید و ابراهیم(ع) چون به‌آتش در افکنده شد، عرضه داشت: پروردگارا! به حق محمد و آل محمد از تومسئلت می کنم که مرا از آتش نجات دهی، وخداوند آن آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد و موسی(ع) چون عصای خویش را در افکند و در دل خود احساس ترس کرد، گفت: پروردگارا! به‌حق محمد و آل محمد از تومسئلت می کنم که مرا در امان قرار دهی، و خداوند متعال فـرمود: «مترس که تو بدون تردید برتری».[1] ای مرد یهودی! اگر موسی(ع) مـرا درك می کرد و به‌مـن و پیامبری من ایمان نمی‌آورد همانا که نه ایمان او و نه پیامبری‌اش بـرای او سودی داشت. مهدی هم از ذریهٔ من است که چون قیام کند عیسی‌بن مریم(ع) برای یاری او فـرود می‌آید و او را مقدم می‌دارد و پشت سرش نماز می‌گزارد.[2]

امام صادق(ع) فرمـوده است: ای ابـوبصیر! مـا درخت دانشیم و ما خاندان پیامبریم. آمدوَ شد جبریل در خانهٔ ماست و ما گنجورهای دانش خداییم و ما معادن وحی خداوندیم. هر کس از ما پیروی کند رستگار است و هر کس از ما تخلف کند هلاك است و این حقی است بر خدای عزوجل.[3]

امام رضا(ع) فرموده‌است: نگریستن به‌ذریهٔ ما عبادت‌است. گفته‌شد: ای پسر رسول خدا! آیا نگریستن به‌آنانی از شما که امامند عبادت است یا نگریستن به تمام ذریهٔ پیامبر فرمود: نگریستن به تمام‌آنان عبادت است، تا هنگامی که از آن خاندان جدا نشده و به‌گناهان آلوده نشده باشند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چـون در مقـام محمود (یعنی مقام شفاعت) بپا خیزم، برای آن‌گروه از امت خود که مرتکب‌گناهان کبیره شده‌اند شفاعت می کنم و خداوند شفاعت مرا در مورد ایشان می‌پذیرد و به خدا سوگند که دربارهٔ کسانی که ذریـه‌ام را آزرده‌اند شفاعت نمی کنم.

و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس تارمویی از مـن را بیازارد، مـرا آزرده

---

۱. بخشی از آیهٔ سورهٔ بیستم (طه). م

۲. این روایت به‌نقل از جامع‌الاخبار و امالی شیخ صدوق و بحارالانوار، ص ۳۶۶، ج ۱۶، چاپ جدید، آمده‌است. م.

۳. برای اطلاع بیشتر از نمونه‌های دیگر این روایت بـه‌صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۸ جلد ۲۶ بحارالانوار مراجعه فرمایید. م.

است و هر آن‌کس مرا بیازارد بدون تردید خدا را آزرده است و هر کس خدای را بیازارد، خداوند به اندازهٔ گنجایش آسمان و زمین او را لعنت می‌کند[1] (همهٔ ساکنان آسمان و زمین او را نفرین می‌کنند.)

و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس می‌خواهد متوسل به من باشد و حق نعمتی بر من داشته باشد که روز قیامت درقبال آن برای اوشفاعت کنم، پیوند خویش را با اهل بیت من استوار کند و ایشان را شاد کند.[2]

و هم ایشان فرموده‌اند: هر کس در این جهان نسبت به اهل بیت من به‌اندازهٔ قیراطی نیکی کند، روز رستاخیز او را به‌اندازهٔ قنطاری مکافات و پاداش می‌دهم.

علی(ع) فرموده‌است: آیین من آیین خدا وحسب‌ونسب من نسب پیامبراست. هر کس دین و حسب مرا داشته باشد، همانا دین رسول خدا را خواهد داشت.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: من دو چیز گرانسنگ میان شما باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم که همان اهل بیت منند. هماناکه این دو پس از من جانشین منند و هرگز از یکدیگر گسسته نمی‌شوند تاکنار حوض کوثر پیش من آیند.[3]

همان حضرت فرموده‌اند: بهشت بر هر کس که به‌اهل بیت من ستم یا با ایشان جنگ و نسبت به‌ایشان اهانت کند، یا آنان را دشنام دهد، حرام است. آنان‌را بهره‌یی در قیامت نیست و خداوند با ایشان سخن نمی‌گوید و به‌دیدهٔ رحمت بر ایشان نمی‌نگرد و آنان را پاك نمی‌فرماید و برای آنان عذابی دردناك است.[4]

امام صادق(ع) فرموده‌است، این دو آیه دربارهٔ دوستان و دشمنان ما نازل شده است:

«اگر از مقربان درگاه خداست، درآسایش و نعمت و بهشت ابدی است و اگر از منکران وگمراهان است، بهره‌اش حمیم جهنم است و جایگاهش آتش دوزخ

---

۱. در صفحهٔ ۲۸۸ امالی ابن‌الشیخ آمده‌است و افزوده است‌که پس از این آیهٔ ۵۷ سوره سی و سوم (احزاب) را تلاوت فرمود. م.

۲. دربحارالانوار، ص۲۷۷، ج۲۶، چاپ جدید، به‌نقل ازامالی صدوق آمده‌است. م.

۳. برای اطلاع بیشتر در مورد این حدیث و صور مختلف آن در منابع اهل‌سنت، رك. به: بحث مستوفای مرحوم علامهٔ مجلسی درصفحات ۱۰۴ تا۱۶۶ جلد ۲۳ بحارالانوار، چاپ جدید. م.

۴. با اندك تفاوت لفظی که به‌جای اهانت، تعرض است، در صفحهٔ ۲۰۲ امالی ابن‌الشیخ و به‌نقل ازآن در بحارالانوار، ص۲۰۲، ج ۲۷، چاپ جدید،آمده است. م.

است.» و فرموده‌است: منظور از آسایش و نعمت در گور و منظور از بهشت ابـدی در قیامت است؛ همچنین حمیم جهنم در گور و آتش دوزخ در قیامت است.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند ستارگان را وسیلۀ امان ساکنان آسمانها قـرار داده است و تا هنگامـی که آنها پـایدارند آسمان هم پـایدار است و چون ستارگان پراکنده و از میان برود، آسمان گسسته می‌شود. و همانا خداوند اهل بیت مـرا امان ساکنان زمین قرار داده است و به حرمت آنـان هیچگاه بلای همگانی بر آنان نـازل نمی‌شود و هرگاه اهل بیت من از میان برود، عذاب نازل خواهد شد.[۲]

شعر:

«دوستی پیامبر و اهل بیت اعتقاد من است و در مورد محبت من به ایشان هر که می‌خواهد مرا سرزنش کند. دل من هرگز از دوستی ایشان روی‌گـردان نیست و زبان من به ستایش کس دیگری غیر از ایشان گویا نیست. فردای قیامت بهشت از آن ماست و به آن خوشبختیم و برای خارجی نافرخنده و نکوهیده آتش است.»

دعبل‌بن علی خزاعی هم چنین سروده‌است:

«برای آل رسول خدا در ناحیۀ خیف و منی و کنار خانه و در عرفـات و محل رمی جمرات سرزمین و خانۀ عبدالله در خیف و از سروری که فرا خواننده به سوی نمازهاست. سرزمینهای علی و حسین و جعفر و حمزه و سجاد که پیشانی و زانوانش پینه بسته بود، خانه‌هایی که برای نماز و پرهیزگاری و روزه و طهارت و نیکویی‌هاست. خانه‌هایی که در آن وحی خداوند بر احمد ــ که در سوره‌های قرآن مـذکور است ــ نازل می‌شد، درنگ کن تـا از خانه‌یی که اهـل آن از میان رفته‌اند بپرسیم عهد آن بـا روزه و نماز چگونه است و آن عزیزانی که دوری و غربت ایشان را همچون شاخه‌های برومند دراطراف پراکنده کرده است، کجایند. همانان که چون نسب ایشان برشمرده شود وارثان پیامبرند و برگزیده‌تر سروران و حمایت کنندگانند. آنانی که همه جا در در تنگدستیها اهل پذیرایی و اطعام بودند. چون کشته شدگان در بدر و خیبر و حنین

۱. این روایت از قول شیخ صدوق بـا ذکـر سلسلۀ اسناد در تفسیر برهان سید هاشم بحرانی، ص ۲۸۴، ج ۴، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم، آمده‌است. م.

۲. برای اطلاع بیشتر از ایـن روایت در منابع اهل سنت که بـا اختلاف لفظی اندك آمده است، از جمله صفحات ۱۴۹ و ۴۵۸ جلد ۳ مستدرك‌الصحیحین حاکم نیشابوری، و نیز بصفحات ۵۹ و ۶۰ جلد دوم فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌الستّه مراجعه شود. م.

را به‌یادآورند، اشکهایشان از دیده فرومی‌ریزد. چگونه مدعی هستندکه پیامبر واهل بیت او را دوست دارند درحالی که درون آنـان آکنده از خشم است؟ آنان درگفتار خود نسبت به پیامبر ملایم و نرم بودند و حال‌آنکه دلهای ایشان‌آکنـده و انباشته از کینه‌ها بود.»[۱]

دیگری گفته است:

«فرزندان احمد همگی گـردآلود و رنگ پریـده و دارای جامه‌های کهنه و فرسوده و پراکنده‌اند و حال‌آنکه زنازادگان بر همگان حکومت می‌کنند. پروردگار ما بر افلاك پاك و منزه است.»

مجلس سی و سوم
در سبب اسلام سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه

به امـام مـوسی‌بـن جعفر(ع) گفته شد: ای پسر رسول خدا! آیـا به ما خبر نمی‌دهی که چگونگی وسبب مسلمان شدن سلمان فارسی چگونه بوده است؟ فرمود: آری، پدرم برایم نقل کردکه امیرالمومنین علی‌بـن ابـی‌طالب و سلمان و ابـوذر و گروهی از قریش کنار مـرقد پیامبر نشسته بودنـد. علـی(ع) به سلمان فـرمود: ای اباعبدالله! آیا دربارهٔ آغازکار خود برای ما چیزی نمی‌گویـی؟ سلمان گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگندکه اگرکس دیگری غیر از تو می‌پرسید چیزی نمی‌گفتم. من مردی دهقان‌زاده و از مردم شیراز بودم و پیش پدر و مادر خویش بسیار عزیز بودم. روزی همچنان‌که با پدر خویش به یکی از مراسم جشنها می‌رفتم، ازکنار صومعه‌یی گذشتیم وشنیدم مردی درآن صومعه بانگ برداشته است ومی‌گوید: «گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یگانـه نیست و عیسی روح خـداوند است و محمد حبیب خداست.» نام محمد(ص) درگوشت و خون من رسوخ کـرد و چنان شیفته شدم‌که هیچ خوراك وآشامیدنی برمن‌گوارا نبود. مادرم به‌من‌گفت: پسرم! ترا چه شده‌است که امروز به هنگام برآمدن خورشید برای‌آن سجده نکردی؟ به او پـاسخی درشت دادم و ساکت شد وچون به خانهٔ خود بازگشتم، دیدم نامه‌یی از سقف‌آویخته است. از مادر پـرسیدم: این نـامه چیست؟ گفت: ای روزبه! چـون از مراسم جشن خود

---

۱. در این ابیات با آنچه‌که در منابع دیگرآمده‌است اختلافات لفظی انـدکی دیده می‌شود. م.

برگشتیم این نامه را از سقف آویخته دیدم. به‌آنجا نزدیك مشو که اگر نزدیك شوی پدرت ترا خواهد کشت. من با مادر مدارا کردم و چون شب فرا رسید وپدر ومادرم خوابیدند برخاستم وآن نامه را برداشتم. درآن چنین نوشته بود:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، این عهدی از خداوند به‌آدم است که از ذریهٔ او پیامبری به نام محمد(ص) خواهد آفرید که به مکارم اخلاق فرمان می‌دهد و ازپرستش بتان باز می‌دارد. ای روزبه! پیش وصی عیسی برو و ایمان بیاور وآیین مجوسی را رها کن.»

گوید: فریادی برآوردم و بر شدت محبت من افزوده شد. پدر و مادرم چون این موضوع را دانستند مرا گرفتند و در سیاهچالی ژرف زندانی کردند وگفتند: اگر از این روش خود برنگردی ترا خواهیم کشت. گفتم: هرچه می‌خواهید انجام دهید که محبت و مهر محمد از سینه من بیرون نمی‌رود.

سلمان می‌گوید: من پیش ازآن زبان عربی نمی‌دانستم، ولی ازآن روز که‌آن نامهٔ‌آویخته را خواندم، خداوند متعال فهم زبان عربی را به من ارزانی فرمود. من همچنان درآن سیاهچال بودم وآنان یك‌گرده نان کوچك برای من فرو می‌انداختند. چون مدت زندانم طول‌کشید دست برآسمان افراشتم و گفتم: پروردگارا! تو مهر محمد و جانشین او را در دل من افکندی. ترا به حق محمد سوگند می‌دهم که در گشایش کار من شتاب فرمایی و مرا از این وضع آسوده کنی. در این هنگام کسی که جامهٔ سپیدی بر تن داشت پیش من‌آمد وگفت: ای روزبه! برخیز، و دستم را گرفت و مرا به صومعه‌یی برد ومن شروع به‌گفتن این کلمات کردم که‌گواهی می‌دهم خدایی جز پروردگار یگانه نیست و عیسی روح خداوند است و محمد حبیب خداست. راهبی که در صومعه بود به من نگریست وگفت: آیا تو روزبهی؟ گفتم: آری. گفت: درآی، ومن در صومعه رفتم و دو سال‌کامل خدمت او را برعهده‌گرفتم. چون مرگ او فرارسید، گفت: من می‌میرم. گفتم: مرا به چه‌کسی وامی‌گذاری؟ گفت: هیچکس را که معتقد به‌عقیدهٔ من باشد نمی‌شناسم، جز راهبی در انطاکیه. پیش او برو و چون او را دیدی از سوی من سلامش برسان و این لوح را به او عرضه‌دار و لوحی را به من سپرد. چون‌آن راهب درگذشت او را غسل دادم وکفن و دفن کردم وآن لوح را برداشتم و به صومعهٔ انطاکیه رفتم و همچنان شروع به‌گفتن آن‌کلمات کردم. راهب آن صومعه به من نگریست و پرسید: آیا تو روزبهی؟ گفتم: آری. گفت: داخل‌شو، و

به‌آن صومعه درآمدم و دو سال کامل هم او را خدمت کردم. چون مرگ او نزدیك شد، گفت: من خواهم مرد. گفتم: مرا به چه کسی می‌سپاری؟ گفت: هیچکس را نمی‌شناسم که معتقد ومتدین به دین واعتقادمن باشد، مگر راهبی در اسکندریه. چون پیش او رسیدی از سوی من سلامش برسان و این لوح را به او نشان بده. چون راهب درگذشت، اورا تجهیز ودفن کردم وآن لوح را برداشتم و به‌آن صومعه رفتم وهمان کلمات را بر زبان آوردم. راهب صومعه به من نگریست وگفت: تو روزبهی؟ گفتم: آری. گفت: داخل شو و به‌آن صومعه رفتم. دو سال کامل هم اورا خدمت کردم وچون مرگش نزدیك شد، گفت: من می‌میرم. گفتم: مرا به چه کس می‌سپاری؟ گفت: کسی را در جهان نمی‌شناسم که به اعتقاد وآیین من معتقد باشد و همانا هنگام تولد محمدبن عبدالله‌بن عبدالمطلب فرا رسیده است. چون به حضورش رسیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بسپر. چون آن راهب درگذشت، او را غسل دادم و کفن و دفن کردم ولوح را برداشتم وبیرون آمدم وهمراه گروهی شدم وبه ایشان گفتم: ای قوم! شما عهده‌دار خوراك وآشامیدنی من باشید ومن عهده‌دار خدمت شما خواهم بود. پذیرفتند وچون هنگام غذاخوردن ایشان نزدیك شد، گرسپندی را با زدن ضربه کشتند. قسمتی ازآنرا کباب کردند و قسمتی ازآنرا آب‌پز کردند و من از خوردن گوشت آن خودداری کردم. گفتند بخور. گفتم: من غلامی صومعه‌نشین هستم و مردم صومعه‌گوشت نمی‌خورند. چنان مرا زدند که نزدیك بود بکشندم. یکی از ایشان گفت: از اودست بردارید تا شراب شما را بیاورد که شراب هم نخواهد نوشید. چون می و باده آوردند، گفتند بیاشام. گفتم: من غلامی دیرنشینم ودیرنشینان باده نمی‌نوشند. چنان بر من تاختند که آهنگ کشتن من کردند. گفتم: ای قوم! مرا مزنید ومکشید ومن اقرار به بندگی شما می کنم واقرار کردم که برده یکی از ایشانم. اومرا با خود برد و به مردی یهودی به سیصد درهم فروخت. آن مرد یهودی داستان مرا پرسید. به او خبر دادم وگفتم: مراگناهی نیست جزآنکه محمد(ص) ووصی او را دوست می‌دارم. مرد یهودی گفت: من، تو ومحمد را دشمن می‌دارم. سپس مرا بیرون ازخانهٔ خود برد که توده‌یی بزرگ ریك آنجا بود وگفت: ای روزبه! به خدا سوگند اگر امشب را به فردا رسانم و تمام این ریگها را از این جا به‌آنجا منتقل نکرده باشی ترا خواهم کشت. سلمان می‌گوید: تمام آن شب را ریگ از این سو به‌آن سو می‌بردم و چون خستگی نزدیك بود مرا از پای درآورد، دستهای خویش را به‌آسمان برافراشتم و

گفتم: پروردگارا! توخود مهر محمد و وصی اورا در دل من افکندی، اینك به‌حق او از تومسئلت می کنم درگشایش من شتاب فرمایی ومرا از این گرفتاری آسوده سازی. خداوند متعال بـادی برانگیخت که تمام آن تودهٔ ریگ را به‌آنجا که‌گفته بود منتقل کرد. بامداد چون‌آن یهودی بـه ریگها نگریست که همه‌اش منتقل شده است، گفت: ای روزبه! تو جادوگری و من نمی‌دانستم. اینك ترا از این دهکده بیرون می کنم که مبادا مردم‌آن را نابود کنی. مرا بیرون‌آورد وبه زنی که نیك نفس بود فروخت. آن زن نسبت به من بسیار محبت داشت و او را نخلستانی بود وبه من گفت: این نخلستان از توخواهد بود. آنچه می‌خواهی بخور وهر چه می‌خواهی ببخش وصدقه بـده. سلمان می گوید: مدتی درآن نخلستان بودم. روزی ناگاه هفت‌تن به سوی‌آن نخلستان پیش آمدند که ابری بر سر ایشان سایه افکنده بود. با خودگفتم: ایشان همگی پیامبر نیستند ولی باید یك‌تن میان ایشان پیامبر بـاشد و همچنان‌آمدند و وارد نخلستان شدند و آن ابر هم بر سرآنـان سایه افکنده و پا به پای‌آنان حرکت می کرد. چون وارد شدند، دیدم رسول خدا و علی وابوذر ومقداد وعقیل وحمزه وزیدبن حارثه‌اند. آنان شروع به خوردن خرماهای خشك شده و فرو ریخته پای درختان کردند و رسول خدا(ص) به ایشان می‌فرمود: خرماهای خشك را بخورید وچیزی را تباه مکنید. من نزدآن بانو رفتم وگفتم: ای بانـوی من! یك طبق(یك بشقاب) به من بده. گفت: می‌توانی شش طبق برداری. مـن طبقی از خرما پر کردم و با خودگفتم: اگر میان ایشان‌کسی پیامبر باشد، از خـوراکیهای صدقه نخواهد خورد و اگر هـدیـه باشد خواهد خورد. طبق خرما را برابر رسول خدا نهادم وگفتم: ایـن صـدقه است. رسول خدا(ص) فرمود بخورید، ولی خود و علی و عقیل از خوردن‌آن دست نگهداشتند و به زیدبن حارثه فرمودند: تو دست درازکن و بخور و او ودیگران شروع به خوردن‌کردند. با خود گفتم: این یك نشانه. پیش بانوی خود برگشتم وگفتم یك طبق دیگر خرما می‌خواهم. باز هم‌گفت: مـی‌تـوانـی شش طبق برداری. من یك طبق دیگر خرما بردم و مقابل پیامبر(ص) نهـادم وگفتم: ایـن هـدیـه است. پیـامبر(ص) دست دراز فـرمـود و بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بر زبان‌آورد و بـه‌آنـان گفت بخوریـد. همگان دست دراز کردند و خوردند. بـا خودگفتم: این هم نشانه‌یی دیگر. من به‌سوی پشت سر پیامبر برگشتم. آن حضرت به من نگریستند و فرمودند: ای روزبه! آیا در جستجوی خاتم نبوتی؟ گفتم: آری. دوش خود را بـرهنه فـرمـود و من خاتم نبوت را دیدم که میان

دوشهای ایشان بود و چند تارمو بر آن رسته بود. من خود را روی پاهای پیامبر انداختم و شروع به بوسیدن کردم. پیامبر فرمودند: پیش این زن برو و به او بگو محمدبن عبدالله می‌گوید: این بردهٔ خود را به ما بفروش. من رفتم وگفتم: ای بانوی من! محمدبن عبدالله می‌گوید مرا به او بفروشی. گفت: به او بگو که ترا نمی‌فروشم، مگر در قبال چهارصد درخت خرما که دویست عدد آن خرمای زرد و دویست عدد دیگر خرمای سرخ داشته باشد. من به حضور پیامبر برگشتم وگفتم. فرمودند: چه تقاضای آسانی است. سپس خطاب به علی(ع) فرمودند که برخیز و تمام این دانه‌ها را جمع کن و خود آنها را گرفتند و کاشتند. آنگاه به علی(ع) گفت این‌ها را آب بده و علی چنان فرمود. همینکه آخرین دانهٔ خرما را آب داد همگی رسته شد و به یکدیگر پیوسته گردید. پیامبر به من فرمودند: پیش این زن برو و به او بگو محمدبن عبدالله(ص) می‌گوید سهم خودت را بگیر، چیزی هم به ما بده. من پیش او رفتم و این پیام را گزاردم. بیرون آمد و چون درختان خرما را دید گفت: به خدا سوگند من تو را نمی‌فروشم، مگر به چهارصد درخت خرما که همه خرمای زرد باشد. جبریل(ع) فرود آمد و بال خود را بر درختان کشید و همه از نوع خرمای زرد شد. پیامبر(ص) دوباره به من فرمودند: به او بگو چیزی هم به ما بده. من گفتم. آن زن گفت: به خدا سوگند که یك اصلهٔ خرما از این نخلستان در نظر من بهتر و دوست داشتنی‌تر از محمد(ص) و تو است. من هم گفتم: به خدا سوگند یك روز همراه محمد(ص) بودن برای من بهتر و دوست داشتنی‌تر از آن است که با تو باشم و از تمام چیزهایی که در اختیار تو است. رسول خدا مرا آزاد فرمودند و نام سلمان را بر من نهادند.

شیخ صدوق که خدایش رحمت کناد می‌گوید: نام اصلی سلمان، روزبه پسر خشنودان است و او وصی وصی عیسی(ع) بوده‌است که آنچه را برعهدهٔ اوست به معصومان بسپارد و او همان اُبَیّ(ع) است. برخی هم نقل کرده‌اند که «ابی» همان ابوطالب است وحال آنکه در این باره اشتباه شده است. زیرا از امیرالمومنین علی(ع) دربارهٔ آخرین وصی عیسی(ع) پرسیدند و آن حضرت فرموده‌است: ابی است. مردم آنرا تصحیف کرده و به صورت (ابی: یعنی پدرم) تلفظ کرده‌اند. به سلمان، برده هم گفته می‌شده است، و حمد و نعمت از آن خداوند است.[1]

---

۱. این روایت با همین الفاظ وبا ذکر سلسلهٔ سند در کمال‌الدین و تمام‌النعمهٔ صدوق←

مجلس سی و چهارم
در چگونگی و سبب اسلام ابوذر رحمه‌الله

امام صادق(ع) به مردی از اصحاب خود فرمود: آیا می‌خواهی برای تو بگویم که اسلام آوردن ابوذر و سلمان چگونه بوده است؟ آن مرد گفت: چگونگی مسلمان شدن سلمان را می‌دانم و از چگونگی مسلمان‌شدن ابوذر مرا آگاه فرمای. امام صادق(ع) فرمود: ابوذر در صحرایی[۱] سرگرم گوسپندچرانی خود بود. ناگاه گرگی از سمت راست گلهٔ گوسپندانش آشکار شد. ابوذر با عصای خود به‌او حمله کرد. گرگ دوباره از سمت چپ آشکار شد. ابوذر با عصا به‌او حمله کرد و گفت: به‌خدا سوگند گرگی پلیدتر و نابکارتر از تو ندیده‌ام. گرگ گفت: به‌خدا سوگند مردم مکه از من نابکارترند که خداوند برای آنان و به‌سوی ایشان پیامبری مبعوث فرموده‌است و ایشان او را دشنام می‌دهند و تکذیب می کنند. این سخن در گوش جان ابوذر جاگرفت و به‌خواهر خود گفت: انبان و مشك کوچك آب و عصای مرا فراهم آور و چون آماده شد، شتابان به‌سوی مکه حرکت کرد و چون به‌مکه رسید، حلقه‌یی ازمردم را دید که نشسته‌اند. او هم کنار آنان نشست و آنان همانگونه که گرگ خبر داده بود شروع به دشنام دادن و تکذیب پیامبر کردند. ابوذر با خود گفت: به خدا سوگند این همان چیزی است که گرگ به به من خبر داد. آنان تا پایان روز همچنان دشنام می‌دادند و در این هنگام ابوطالب از دور پیدا شد. برخی از آنان به برخی دیگر گفتند بس کنید که عمویش آمد، و چون ابوطالب نزدیك رسید آنان او را گرامی داشتند و به پاس او سکوت کردند و ابوطالب تنها کسی بود که سخن می گفت تا آنکه پراکنده شدند. ابوذر می گوید: چون ابوطالب برخاست، من در پی او به راه افتادم. برگشت و به من نگریست و گفت چه‌کار داری؟ گفتم: در جستجوی این پیامبری هستم که میان شما مبعوث شده است. پرسید: با او چه‌کار داری؟ گفتم: می‌خواهم به او ایمان بیاورم و تصدیقش کنم و به هیچ‌کاری مرا فرمان نخواهد داد مگر اینکه از او فرمانبرداری خواهم کرد.

←و به‌نقل آن به‌ضمیمه روایات مفصل دیگری از قصص‌الانبیاء و احتجاج و کتابهای دیگر درصفحات ۳۵۵ تا ۳۹۲ جلد ۲۲ بحارالانوار، چاپ جدید، آمده‌است و برای اطلاع از نمونه‌های آن درمنابع اهل‌سنت مراجعه شود به‌ترجمهٔ دلایل‌النبوة بیهقی، ج ۱، چاپ مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ شمسی. م.

۱. نام این صحرا «بطن مر» و در یك منزلی مکه بوده‌است، بحار، ص ۴۲۲، ج ۴۲. م.

ابوطالب گفت. آیا گواهی می‌دهی که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و محمد(ص) فرستاده اوست؟ گفتم آری و شهادتین بر زبان آوردم. ابوطالب گفت: فردا همین ساعت پیش من بیا. فردای آن روز ابوذر آمد. حلقهٔ آنان همچنان تشکیل شده بود و به پیامبر(ص) ناسزا و دشنام می‌دادند. همچنان که گرگ خبر داده بود، ابوذر میان آنان نشست تا ابوطالب آمد و چون او آشکار شد، آنان به‌یکدیگر گفتند بس کنید که عمویش آمد و آنان بس کردند. ابوطالب آمد و نشست و همچنان تنها کسی بود که سخن می‌گفت. چون او برخاست، من در پی او براه افتادم. به من نگریست و همان سخنان را تکرار کرد. من پاسخ و شهادتین دادم و ابوطالب مرا به خانه‌یی برد که پسرش جعفر درآن نشسته بود. سلامش دادم و پاسخ داد و پرسید: چه‌کار داری؟ گفتم در جستجوی پیامبری هستم که میان شما مبعوث شده است. پرسید: با ایشان چه‌کار داری؟ گفتم: می‌خواهم به‌او ایمان آورم و تصدیقش کنم و هر فرمانی دهد مطیعش باشم. گفت: به شهادتین معتقدی؟ گفتم آری و بر زبان آوردم. جعفر مرا به حجره‌یی برد که حمزة‌بن عبدالمطلب درآن بود. چون وارد حجره شدم، سلامش دادم. پاسخ داد و پرسید چه کار داری؟ گفتم: درجستجوی پیامبری هستم که میان شما مبعوث شده است. پرسید: با او چه‌کار داری؟ همان پاسخ را دادم و پرسید: به شهادتین معتقدی؟ گفتم آری و بر زبان آوردم و او به حجره‌یی مرا برد که علی(ع) درآن بود. همان گفتگوها تکرار شد و علی(ع) مرا به حجره‌یی برد که رسول خدا(ص) درآن حجره بودند. پیامبرهم همان پرسش را فرمودند و پس ازآنکه شهادتین بر زبان آوردم، فرمودند: من رسول خدایم. آنگاه گفتند: ای اباذر! اینك به سرزمین خود برگرد و خواهی دید که پسر عمویت درگذشته است. سهم میراث خود را از مال او بگیر و همانجا باش تا کار من آشکارا گردد. من به سرزمین خود برگشتم و دانستم که پسر عمویم درگذشته و مرگ او همان هنگام بوده که رسول خدا خبر داده است و مال بسیاری از او به جا مانده است. من اموال او را که میراث من بود گرفتم و در سرزمین خود ماندم و چون دعوت پیامبر(ص) آشکار شد به حضورش بازآمدم.[۱]

---

۱. این روایت هم باذکرسلسلهٔ اسناد وهمراه با روایات متعدد دیگری به‌نقل از امالی صدوق وکتابهای دیگر ازصفحهٔ ۳۹۳ تا ۴۳۷ جلد ۲۲ بحارالانوار، چاپ جدید آمده‌است. بیهقی هم در دلایل‌النبوه روایت مفصلی در صفحات ۲۹۴ تا ۲۹۷ ترجمهٔ جلد اول آورده است که به‌احتمال قوی از طبقات ابن‌سعد استفاده کرده است. رك. به: صفحهٔ ۱۶۱ بخش اول جلد چهارم طبقات، چاپ بریل، ۱۳۲۱ قمری. م.

مجلس سی و پنجم
در بیان فضایل اصحاب رسول خدا رضی‌الله عنهم

خداوند متعال در سورهٔ فتح چنین فرموده‌است:

«این سخن و گواهی خدا کافی‌است. محمد(ص) فرستادهٔ خداست و یاران و همراهانش برکافران بسیار سخت دل و با یکدیگر بسیار مهربانند. آنان را درحال رکوع و سجود می‌بینی که فضل و خشنودی خدا را می‌طلبند. بر رخسارشان از اثر سجده، نشانها پدیدار است. این وصف حال ایشان در تورات و انجیل است که حالشان به دانه‌یی ماند که چون نخست سر از خاك برآرد شاخه‌ای نازك و ضعیف باشد، پس ازآن قوت یابد تا آنکه ستبر و قوی‌گردد و برساق خود محکم و راست بایستدکه دهقانان درتماشای آن حیران بمانند (همچنین اصحاب محمد(ص) ازضعف به قوت رسند)، تا کافران را از قدرت خود به خشم‌آرند. خدا وعده فرموده که هر کس ازآنها ثابت ایمان و نیکوکار باشدگناهانش را ببخشد و اجر عظیم عطا کند.»[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: «بهترین شمار رفیقان چهار است.»[۲] امام باقر(ع) فرموده‌است: بهترین شمار دوستان در نظر خداوند متعال چهار است و هیچ‌گروهی از هفت تن افزون نمی‌شوند مگر اینکه هیاهوی ایشان بسیار می‌شود.[۳]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: پیشگامان ملتها بر مسلمان شدن پنج تن هستند. من پیشگام عرب و سلمان پیشگام ایرانیان و صهیب پیشگام رومیان و بلال پیشگام حبشیان و خباب پیشگام نبطی‌هاست.[۴]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: زمین برای هفت تن آفریده شده است. مردم به‌آنان روزی داده می‌شوند و به وسیلهٔ‌آنان یاری داده می‌شوند و به پاس آنان برای مردم باران می‌بارد. آنان ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبدالله‌بن‌ـ مسعودند و من امام ایشانم و همین‌گروه بر جنازهٔ فاطمهٔزهرا که سلام خدا بر او و پدر

---

۱. آیهٔ‌آخر سورهٔ چهل و هشتم، و برای اطلاع بیشتر به‌تفاسیر مراجعه فرمایید. م.

۲. در صفحهٔ ۱۹۲ خصال صدوق همراه با ترجمهٔ‌آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

۳. در مکارم‌الاخلاق طبرسی، ص ۲۵۱، چاپ بیروت، از قول پیامبر اکرم نقل شده است.

۴. در خصال صدوق، ص ۲۷۹، آمده‌است. م.

و شوهرش باد نمازگزاردند.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: ای علی! بهشت مشتاق تو و عمار و سلمان و ابوذر و مقداد است.

امام صادق فرموده‌است: ایمان را ده پله است. مقداد بر پلهٔ هشتم و ابوذر بر نهم و سلمان بر دهم است.

پیامبر(ص) روزی به‌یاران خود فرمودند: کدامیك از شما روزهٔ دهر می‌گیرد؟ سلمان گفت: من. پرسیدند: کدامیك از شما شب زنده‌داری می کند؟ باز سلمان گفت: من. پرسیدند: کدامیك از شما همه روز یك دور قرآن ختم می کند؟ باز هم سلمان گفت من. یکی از یاران پیامبر(ص) خشمگین شد و گفت: ای رسول خدا! سلمان چون مردی ایرانی است با این سخنان می‌خواهد بر ما جماعت قریش فخربفروشد. شما پرسیدید کدامیك از شما روزه دهر می گیرد و همواره روزه‌دار است، گفت من و حال آنکه بیشتر روزها چیزی می‌خورد. سپس پرسیدید کدامیك از شما شب زنده‌داری می کند، گفت من وحال آنکه بیشترشبها را خواب است. سرانجام فرمودید کدامیك از شما در هر روز یك ختم قرآن می‌خواند، گفت من وحال آنکه او بیشتر روزها ساکت است. پیامبربه اوفرمودند: فلانی! آرام‌باش. کجا ممکن است به کس دیگری که چون لقمان حکیم است دست‌یابی؟ از خودش بپرس تا خبر دهد. آن مرد به سلمان گفت: ای ابا عبدالله! مگر تومدعی نیستی که همیشه روزه‌داری؟ گفت: آری. گفت: من می‌بینم بیشتر روزها چیزی می‌خوری. سلمان گفت: مقصودم از روزهٔ دهر چنان نبود که تو پنداشته‌ای. من سه روز درماه روزه می گیرم وخداوند متعال فرموده است: هرکس یك کار نیك انجام دهد ده برابر آن برای اوست، وانگهی در روزه گرفتن ماه شعبان را به ماه رمضان پیوسته می کنم و این روزهٔ دهر است. پرسید: مگر نگفتی که تمام شب را به شب زنده‌داری سپری می کنی؟ گفت: آری. گفت: تو بیشتر شبها را خوابی. سلمان گفت: آنچنانکه تو پنداشته‌ای نیست. من ازحبیب خود رسول خدا شنیدم که هرکس شب را با طهارت بخوابد چنان است که تمام آن را شب‌زنده‌داری کرده باشد، و من همه شب با طهارت می‌خوابم. گفت: مگر تومدعی نیستی که در هر روز قرآن را ختم می کنی؟ گفت: چرا. گفت: تو بیشتر ساعات روز

۱. به‌نقل از خصال صدوق در بحارالانوار، ص ۳۲۶، ج ۲۲، آمده و در مورد این روایت و روایت بالا توضیحی هم داده شده‌است.م .

را ساکتی. سلمان گفت: آنچنانکه تو پنداشته‌ای نیست، من شنیدم حبیبم رسول خدا به علی فرمود: ای علی! همانا مثل تو میان امت من، مثل سورهٔ قل‌هوالله احد است که هر کس آنرا یك‌بار بخواند، یك سوم قرآن را خوانده است و هر کس دوبار بخواند، دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس آنرا سه بار بخواند، چنان است که همهٔ قرآن را ختم کرده باشد، و هر کس ترا به زبان خود دوست بدارد، یك سوم ایمانش کامل است. هر کس ترا به زبان و دل دوست بدارد، دوسوم ایمانش کامل است وهر کس ترا با زبان و دل دوست بدارد و با دست و عمل خویش یاریت دهد، تمام ایمانش کامل است. و پیامبر به‌علی فرموده‌اند: ای علی! سوگند به‌کسی که مرا به حق مبعوث فرموده‌است، اگر ساکنان و مردم زمین تو را چنان دوست بدارند که ساکنان آسمانها دوست می‌دارند، هیچکس از ایشان به‌آتش عذاب نمی‌شود. و من در هر روز سه بار سورهٔ اخلاص را می‌خوانم. آن مرد از جا برخاست و چنان بود که‌گویی سنگی در گلویش مانده است.[1]

به امیرالمومنین علی(ع) گفته شد: دربارهٔ اصحاب محمد(ص) برای ما سخن بگو. دربارهٔ ابوذر بگو. فرمود: دانش آموخت و آنرا انباشت و استوار و محکم بست. گفتند: از حذیفه بگو. فرمود: نامهای منافقان را نیکو آموخت. گفتند: از عمار یاسر بگو. فرمود: مومنی بود که پیکرش انباشته از ایمان بود، حافظه‌اش اندك بود و چون فرایادش می‌آوردند، به‌خاطر می‌آورد. گفتند: از ابن مسعود بگو. فرمود: قرآن خواند و کنار آن منزل گزید. گفتند: از سلمان بگو. فرمود: دانش اول و آخر را درك کرد و دریایی بیکران است که آب آن را نتوان کشید و او ازما اهل بیت است. گفتند: ای امیرمومنان! دربارهٔ خودت به ما بگو. فرمود: هرگاه می‌پرسیدم، پاسخ آن به من داده می‌شد و چون سکوت می‌کردم باز دلیری می‌کردم و می‌پرسیدم.[2]

ابن‌عباس می‌گوید: سلمان فارسی را که خدایش رحمت کناد در خواب دیدم. گفتم: ای سلمان! آیا تو خدمتکار و وابسته پیامبر نیستی؟ گفت: چرا و دیدم که بر سرش تاجی از یاقوت است و بر تن او جامه‌ها و زیورها. گفتم: ای سلمان! این درجهٔ بسیار پسندیده‌یی است که خداوندت ارزانی فرموده‌است: گفت: آری. پرسیدم: در بهشت پس از ایمان به خدا و رسولش کدام عمل برتر است؟ گفت: در بهشت

۱ و ۲. این هر دو روایت در امالی صدوق و به‌نقل از آن در صفحات ۳۱۸ و ۳۱۹ جلد ۲۲ بحارالانوار، چاپ جدید آمده‌است. م.

پس از ایمان به خدا و رسول هیچ چیز برتر از دوستی علی‌بن ابی‌طالب و اقتدای به او نیست.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: بهشت به سلمان‌مشتاق‌تر و عاشق‌تر از سلمان به‌بهشت است.

امام باقر می‌فرماید: گروهی از مهاجران و انصار و جز ایشان پس از آن داستان به‌حضور علی(ع) آمدند و به‌ایشان گفتند: به خدا سوگند که تو امیرمومنان و سزاوارتر مردم و نزدیك‌ترین ایشان به پیامبری، دست خویش را درازکن تا با تو بیعت کنیم و به خدا سوگند که پیشاپیش تو جان فدا می کنیم و می‌میریم. علی(ع) فرمود: اگر راست می گویید، فردا صبح درحالی که سرهای خود را تراشیده باشید حاضر شوید. علی(ع) و ابوذر و سلمان و مقداد سرهای خود را تراشیدند و کسی دیگر غیر از ایشان سر خود را نتراشید. آنان برگشتند، بار دیگری هم پیش علی(ع) آمدند و آن سخن را تکرار کردند و علی(ع) همان‌گفتار را تکرار فرمود. باز هم جز همان سه نفر کسی سرنتراشید. راوی می گوید، گفتم: عمار ازایشان نبود؟ فرمود: نه. گفتم: یعنی عمار از منافقان است؟ فرمود: نه، که عمار همراه علی(ع) جنگ کرده است.

امام صادق فرموده‌است: امیرالمومنین علی(ع) به‌سلمان گفت؟ پیش فاطمه(ع) برو و بگو آیا چیزی از تحفه‌های بهشت به من لطف نمی کنی؟ سلمان به حضور فاطمه(ع) رفت. پیش آن حضرت سه سبد قرار داشت وگفت: ای دختر رسول خدا! آیا تحفه‌یی به‌من لطف نمی کنی؟ فرمود: این سه سبد را سه دوشیزهٔ بهشتی آوردند. چون نامهای ایشان را پرسیدم، یکی ازایشان گفت: من سلمی نام دارم و از آن سلمانم. دیگری گفت: نام من ذره است و از آن ابوذرم، و سومی گفت: من مقدوده و از آن مقدادم. آنگاه زهرا(ع) مشتی ازآن هدیهٔ بهشتی به من عنایت فرمود. ازکنار هیچ گروهی عبور نکردم، مگر اینکه از بوی خوش آن‌همگی عطرآگین شدند.[1]

امام موسی‌بن جعفر(ع) فرموده است: روز رستاخیز منادی ندا می‌دهد: حواریون محمدبن‌عبدالله که رسول خداست کجایند، آنانی که پیمان خود را نشکستند

---

۱. این روایت در صفحهٔ ۶ رجال کشی و بدنقل ازآن در بحارالانوار، ص ۳۵۳، ج ۲۲، چاپ جدید، آمده‌است. م.

و با همان پیمان درگذشتند؟ و سلمان و مقداد و ابوذر بر می‌خیزند. سپس منادی ندا می‌دهد: حواریون علی‌بن ابی‌طالب که وصی محمدبن عبدالله است کجایند؟ عمروبن حمق خزاعی و محمدبن ابی‌بکر و میثم‌بن یحیی تمار وابستهٔ بنی‌اسد و اویس قرنی از جای بر می‌خیزند. سپس منادی ندا می‌دهد: حواریون حسن‌بن علی پسر فاطمه دختر رسول خدا کجایند؟ سفیان‌بن لیلای همدانی و حذیفة‌بن اسد غفاری بر می‌خیزند. سپس منادی ندا می‌دهد: حواریون حسین‌بن علی کجایند؟ همهٔ کسانی که همراه ایشان شهید شده از نصرت ایشان خودداری نکرده‌اند برمی‌خیزند. آنگاه منادی ندا می‌دهد: حواریون علی‌بن‌الحسین کجایند؟ جبیربن‌معظم و یحیی‌بن ام‌طویل و ابوخالدکابلی و سعیدبن‌مسیب برمی‌خیزند. سپس ندا داده می‌شود: حواریون محمدبن‌علی وجعفربن محمد کجایند؟ عبدالله‌بن شریك عامری و زرارة‌بن اعین و بریدبن معاویه عجلی و محمدبن مسلم و ابوبصیر و لیث‌بن بختری مرادی و عبدالله‌بن ابی یعفور و عامربن عبدالله‌بن جذاعة (جذامة) و حجربن زایده و حمران‌بن اعین برمی‌خیزند و سپس دیگران با ائمهٔ دیگر ندا می‌دهند و اینان نخستین پیشگامان و نخستین مقربان و نخستین کسان از تابعی‌هایند که چشمشان روشن می‌شود.[۱]

پیامبر(ص) فرمودند: خداوند مرا به دوست داشتن چهارتن فرمان داده است. پرسیدند: ای رسول خدا! آنان کیستند؟ فرمودند: علی‌بن ابی‌طالب وسکوت کردند. دوباره همان سخن را فرمودند، و مردم پرسیدند: آنان کیستند؟ فرمودند: علی‌بن ابی‌طالب و همچنان در مورد دیگران سکوت کردند. آنگاه برای بار سوم سخن خویش را تکرار فرمودند وچون پرسیدند آنان کیستند، فرمودند: علی ومقدادبن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی.[۲]

امام باقر(ع) فرموده است: هرگز مگویید سلمان فارسی و بگویید سلمان محمدی که او مردی است از ما خاندان(از اهل بیت است).[۳]

همان حضرت فرموده‌اند: گروهی از یاران رسول خدا نشستند و دربارهٔ نسب خویش گفتگو می‌کردند. سلمان هم میان ایشان بود. عمر از اصل و نسب سلمان

---

۱. این روایت با همین تفصیل و با اختلاف اندك دربارهٔ برخی از نامها درصفحهٔ ۱۰ اختیار معرفةالرجال شیخ طوسی، چاپ آقای حسن مصطفوی، ۱۳۴۸ شمسی، مشهد، آمده است. م.

۲. در صفحهٔ ۲۷ قرب‌الاسناد حمیری آمده است. م.

۳. در صفحهٔ ۱۲ اختیار معرفةالرجال آمده است. م.

پرسید. گفت: من سلمان پسر عبدالله هستم. گمراه بودم، خدایم به محمد(ص) هدایت فرمود. مستمند بودم، خدایم به محمد(ص) بی‌نیاز ساخت. برده بودم، خداوند به برکت محمد(ص) آزادم فرمود. این حسب و نسب من است. آنگاه پیامبر(ص) آمدند. سلمان موضوع را به ایشان گفت و از آنان که او را آزرده بودند شکایت کرد و پاسخی را که داده بود گفت. رسول خدا(ص) فرمودند: ای گروه قریش! همانا آیین و دین مرد، حسب و نسب اوست و اخلاق او مروت اوست و ریشهٔ او عقل اوست. خداوند فرموده است: «ما شما را از مردی و زنی آفریدیم. آنگاه شما را شعبه‌ها و قبایل قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.»[1] ای سلمان! هیچیك از ایشان را برتو برتری نیست مگر به پرهیزگاری و بیم از خداوند و اگر تقوای تو بر ایشان برتری داشته باشد تو برتری.[2]

عمرو بن یزید می‌گوید، سلمان گفته است: پیامبر به‌من فرمودند، چون مرگ تو فرارسید و مرگ بخواهد تو را در رباید، کسانی پیش تو می‌آیند که چیزی نمی‌خورند ولی از بوی خوش لذت می‌برند. گوید به هنگام مرگ چنته‌یی از مشك بیرون آورد و گفت، هدیه‌یی است که رسول خدا به‌من مرحمت فرموده‌اند. آنرا به اطراف بستر خود پاشاند و به همسرش گفت در را بگشای. برخاست و در راگشود و برگشت و سلمان درگذشته بود. خدایش از او خشنود باد.[3]

ابوعلی مروزی محمودی با ذکر اسناد خود نقل می‌کند که ابوذر همان است که پیامبر(ص) درباره‌اش فرموده‌اند: آسمان بر سر کسی راستگوتر وصریح‌اللهجه‌تر از ابوذر سایه نیفکنده است و زمین کسی چون او بر پشت خود ندیده است. یگانه زندگی می‌کند و یگانه می‌میرد و یگانه برانگیخته می‌شود و یگانه وارد بهشت می‌شود و او کسی است که فضایل امیرالمومنین و وصی رسول خدا و جانشین به حق او را بیان می‌کند. و آن قوم پس از اینکه او را بر شتر چموش بدون جهاز از شام احضار کردند و سپس او را از حرم خدا و حرم رسول خدا تبعید کردند و او میان ایشان با صدای بلند می‌گفت: قطارهای شتران که آتش بار آنهاست ازحد درگذشت ومن خود

---

۱. آیهٔ ۱۳ از سورهٔ چهل و نهم (حجرات). م.

۲ و ۳. در صفحات ۱۳ و ۱۶ اختیار معرفةالرجال شیخ طوسی آمده‌است و رك. به: صفحهٔ ۶۶ بخش اول جلد ۴ طبقات، چاپ بریل و ترجمهٔ آن به‌قلم این بنده. م.

شنیدم پیامبر می‌فرمود: هرگاه شمار فرزندان و فرزندزادگان ابوالعاص به سی مرد برسد، دین خدا را بازیچه و بندگان خدا را بردگان خویش و مال خدا را وسیلهٔ دولت و توانگری می‌گیرند.[1] آنان ابوذر را درحال فقر و گرسنگی ودرماندگی و به سختی کشتند.

وروایت شده است که ابوذر در ربذه چندان تبعید بود که همانجا درگذشت و و چون مرگش فرا رسید به همسرش گفت: گوسپندی ازگوسپندانت را بکش و آن‌را بپز وچون پخته شد، برکنار راه بنشین. نخستین سواران(کاروانی) که دیدی به‌ایشان بگو: ای بندگان صالح خداوند! این پیکر ابوذر صحابی پیامبر خداست که در گذشت و به دیدار خدای خود شتافت. بر من برای تجهیز او کمك کنید و دعوتش را بپذیرید، که رسول خدا(ص) به من خبر داده است من در زمین غربت می‌میرم و گروهی از صالحان امت آن حضرت عهده‌دار غسل و کفن و دفن من می‌شوند.

محمدبن علقمه می‌گوید: همراه گروهی که از جملهٔ ایشان مالك اشتر و عبدالله‌بن فضل تمیمی و رفاعة‌بن شداد بجلی بودند برای گزاردن حج بیرون آمدیم. چون به ربذه رسیدیم، ناگاه زنی را دیدیم که کنار راه نشسته است و می‌گوید: ای بندگان مسلمان خدا! این ابوذر صحابی رسول خداست که در غربت درگذشت و اینجا هیچکس نیست که مرا بر تجهیز او یاری کند. گوید به‌یکدیگر نگریستیم و نخست از این سعادت که بهرهٔ ما شد، سپاس خداوند کردیم و سپس از بزرگی مصیبت استرجاع (گفتن انا لله و انا الیه راجعون) کردیم و همراه آن زن جسدش را برای غسل آماده ساختیم و دربارهٔ اینکه کدامیك کفن او را از مال خود بپردازیم بر یکدیگر پیشی گرفتیم وگفتگو درگرفت و سرانجام قرار شد همگی آنرا برابر بپردازیم. آنگاه او را شستیم و مالك اشتر را بر خویش مقدم داشتیم تا نماز گزارد و چون او را به‌خاك سپردیم، مالك اشتر کنارگورش ایستاد و چنین گفت:

«پروردگارا! این‌گورابوذر، صحابی پیامبر تو است که همراه عبادت کنندگان تو را عبادت کرد و در راه تو با مشرکان جهاد کرد. هیچ چیز را تغییر و تبدیل نکرد و چون کار منکری دید آنرا زشت شمرد و سرزنش کرد و با دل و زبان آن را ناپسند دانست، تا آنجا که براو ستم وتبعید و محروم وتحقیر شد وتنها و غریب درگذشت.

۱. برای اطلاع ازاین حدیث درمنابع اهل‌سنت به‌نهایهٔ ابن‌اثیر، ذیل ماده‌های «خول» و «دحل»، ص ۱۰۸، ج ۲، چاپ مصر، مراجعه فرمایید. م.

پروردگارا! از کسانیکه او را محروم کردند و از جایگاه هجرتش وحرم رسول خدا تبعید کردند، انتقام بگیر.»

ما همگی دست بر آسمان بلند کردیم وگفتیم: آمین، آمین. آنگاه همسرش گوسپندی را که پخته بود آورد وگفت: ای مردم صالح! ابوذر شما را سوگند داده است که تا غذا نخورده‌اید، پراکنده مشوید. ما غذا خوردیم و به‌راه افتادیم.

امام صادق(ع) فرموده‌است: ابوذر به‌حضور پیامبر(ص) رسید و در آن هنگام جبریل هم در محضر ایشان بود. جبریل گفت: ای رسول خدا! این کیست؟ فرمود: ابوذر است. جبریل گفت: همانا او در آسمان شناخته‌شده‌تر از زمین است.

همان حضرت فرموده‌است: عثمان دوتن از وابستگان خود را همراه دویست دینار پیش ابوذر فرستاد و به‌آنان گفت: پیش او بروید و به‌او بگویید، عثمان سلامت می‌رساند و می‌گوید: این دویست دینار است. آن را در امور خود به‌مصرف برسان. ابوذرگفت: آیا عثمان به‌کس دیگری از مسلمانان هم چنین پولی داده‌است؟ گفتند نه. گفت: من هم مردی از مسلمانانم. آنچه برای دیگران است، برای من هم خواهد بود. گفتند: عثمان می‌گوید این از مال حلال خود من است و سوگند به‌خدایی که پروردگاری جز او نیست آن را با حرام مخلوط نکرده‌ام و از راه حلال برای تو فرستادم. ابوذرگفت: مرا نیازی به‌این نیست که امروز از توانگرتر مردمم. آن دو گفتند: خدایت به‌سلامت دارد وکارهایت را روبراه فرماید، ما که در این خانهٔ تو هیچ چیز ازکم و بیش نمی‌بینیم که از آن بهره ببری. گفت: نه، زیر این پارچه (جل) گردهٔ نان جوی است که چند روز است به‌حال خود باقی مانده‌است. من با این دینارها چه‌کار کنم؟ نه، به‌خدا سوگند نمی‌گیرم، تا خداوند متعال بداندکه بر هیچ کم و بیشی قادرنیستم و من با ولایت و دوستی علی‌بن‌ابی‌طالب و عترت اوکه راهنمایان و هدایت‌شدگانند و به‌حق هدایت می‌کنند و به‌آن می‌پیوندند، بی‌نیاز و توانگرم. وانگهی از پیامبر(ص) شنیدم که می‌فرمود: برای پیرمرد بسیار زشت است که دروغ بگوید. این دینارها را برگردانید.

امام موسی‌بن‌جعفر(ع) فرموده‌است: ابوذرمی‌گفته‌است، هر کس دنیا و نعمت آن را ستایش کند، من پس از آنکه دوگردهٔ نان جو داشته‌باشم که یکی را در چاشت و دیگری را در شام بخورم و دو پارچهٔ مویی داشته‌باشم که یکی را ازار و دیگری

را ردای خود قرار دهم، بقیهٔ نعمت دنیا را نکوهش می کنم.[۱]

گوید: ابوذر از بیم خدا چندان گریست که چشمهایش بیمار شد. آنچنانکه ترسیدند کور شود. به‌او گفتند: در مورد چشمهایت دعا کن. گفت: به‌گرفتاری بزرگتری از چشمهایم گرفتارم. پرسیدند: چه‌گرفتاری مهمتر از چشم؟ گفت: دو چیز بزرگ که بهشت و جهنم است، و هنگام مرگ ابوذر به‌او گفته شد: ای ابوذر! مال تو چیست؟ گفت: عمل من است. گفتند: دربارهٔ سیم و زر پرسیدیم، گفت: ما هیچگاه خزانه و کندویی نداشته‌ایم که کالاهای گزینهٔ خود را در آن قرار دهیم که شنیدم خلیل و محبوبم رسول خدا(ص) می‌فرمود: گنجینه و کندوی آدمی گور اوست.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس می‌خواهد به‌زهد عیسی بن مریم(ع) بنگرد به زهد ابوذر بنگرد.

به‌امام باقر(ع) گفته شد: در مورد عمار چه می گویی؟ سه بار فرمود: خدایش رحمت کناد که همراه امیرالمومنین علی(ع) جنگ کرد و شهید شد. راوی این روایت می گوید: با خودگفتم، هیچ منزلتی به‌بزرگی این منزلت نیست. امام باقر(ع) به‌من نگریست و فرمود: شاید می‌پنداری که منزلت او مانند سلمان و ابوذر و مقداد است. نه، نه، به‌آن درجه نیست. گفتم: مگر او نمی‌دانست که در جنگ صفین کشته خواهدشد؟ فرمود: عمار چون دید آتش جنگ هر لحظه برافروخته‌تر می‌شود و کشته‌شدگان رو به‌فزونی می‌رود صف نبرد را رها کرد و خود را به‌امیرالمومنین علی(ع) رساند و گفت: آیا امروز همان روز است (یعنی روز شهادت من)؟ و علی فرمود: به صف خود برگرد. این کار را سه بار تکرار کرد. بار سوم علی(ع) فرمود: آری، عمار شادمان به‌صف خود برگشت و می گفت: امروز دوستان محبوب محمد(ص) و گروه او را ملاقات می کنم.[۳]

و روایت شده‌است که درآن روز برای عمار اندکی شیر آوردند. خندید و گفت: پیامبر به‌من فرمودند، آخرین آشامیدنی که از دنیا می آشامی، جرعه‌یی شیر

---

۱ و ۲. تمام این روایات درکتاب اختیار معرفةالرجال شیخ طوسی آمده‌است و به‌نقل از آن و خصال و امالی صدوق وکافی کلینی وکتابهای دیگر در صفحات ۳۱۵ تا ۴۴۰ جلد ۲۲ بحارالانوار، چاپ جدید آمده‌است. م.

۳. بخشی از این حدیث در اصول‌کافی، ص ۲۴۴، ج ۲، و تمام آن در اختیارمعرفة‌الرجال، ص ۲۹، با ذکر سلسلهٔ سند آمده‌است. م.

است.

روایت شده‌است که عبدالله‌بن عمرودو مرد را دید که با یکدیگر دربارهٔ جدا-کردن سر عمار ستیز و بگو و مگو می‌کنند و هر یک می‌گوید، من او را کشته‌ام. ابن‌عمر گفت: این دو دربارهٔ اینکه کدامیك زودتر وارد جهنم می‌شود ستیزه می‌کنند که من خود از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: کشندهٔ عمار و کسی که جامه و سلاح او را از تن او در رباید در آتش خواهندبود. چون این خبر به‌معاویه که نفرین خدا براو باد رسید، گفت: ما اورا نکشته‌ایم. کسی او را کشته که به‌جنگ آورده‌است. ابن‌فارسی می‌گوید: معاویه همچنین عقیده داشت که قاتل حمزه و جعفر و دیگر شهیدان هم پیامبر(ص) است که آنها را به‌جنگ آورده‌است.[1]

روایت شده‌است، چون عمار که خدایش از او خشنود باد کشته شد، مردم پیش حذیفه آمدند و گفتند: عمار کشته شد و مردم‌گوناگون سخن می‌گویند، تو چه می‌گویی؟ گفت: مرا بنشانید و چون او را نشاندند و به‌سینهٔ کسی تکیه‌اش دادند گفت: خودم از پیامبر(ص) شنیدم که سه بار فرمودند، عمار بر دین واقعی و فطرت پسندیده است وهرگز تا هنگام مرگ آن را رها نمی‌کند و پیامبرفرمودند: عمارهرگز در انتخاب دوکار مخیر نشد مگر اینکه سخت‌تر آن را برگزید.[2]

پیامبر فرموده‌اند: بهشت مشتاق سه تن است. علی(ع) پرسید: آن سه تن کیستند؟ فرمودند: تو از ایشان و نخستین آنانی و سلمان فارسی که تکبر او بسیار اندك و خیرخواه تو است و او را از دوستان خود قرار بده و عماربن یاسر که همراه تو در چند جنگ شرکت می‌کند. خیر و نیکی او بسیار و پرتو او سخت درخشان و پاداش او بسیار بزرگ است.[3]

امام صادق(ع) فرموده‌است: هیچ خاندانی نیست مگر آنکه میان ایشان فرد نجیبی وجود دارد و نجیب‌تر نجیبان از خاندانی بد محمدبن ابی‌بکر است.[4]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: حذیفةبن الیمان از اصفیای خداوند رحمان و از همهٔ شما به‌حلال و حرام بیناتر است و عماربن یاسر از پیشگامان است و مقدادبن اسود از مجتهدان است و هرکاری را شخص ورزیده‌یی است، سوارکار ورزیدهٔ قرآن

۱ و ۲. این دو روایت در امالی صدوق، ص ۲۴۳، آمده‌است. م.
۳. با ذکر سلسلهٔ سند در اختیارمعرفةالرجال، ص ۳۱ آمده‌است. م.
۴. با ذکر سلسلهٔ سند در اختیارمعرفةالرجال، ص ۶۴، آمده‌است. م.

عبدالله بن‌عباس است.

اندکی از فضایل جابربن عبدالله انصاری را در باب مناقب امام باقر(ع) بیان کردیم و اگر قرار باشد فضایل صحابه را نقل کنیم و مناقب ایشان را بیاوریم کتاب طولانی می‌شود و از هدف خود دور می‌افتد و در همین مقدار کفایت است.

محمدبن ابی‌طلحه عونی چنین سروده است:

«پس از سرورانم سلام بر سلمان و سلام بر عمار و ابوذر این امت باد. سلام من بر مقداد باد و همانا شب زنده‌دارم و گرمی عشق به‌آنـان در دل من سوزنده‌تر از آتش است.»

ابوفراس حارث‌بن سعید همدانی چنین سروده است:[1]

«چنین نیست و ممکن نیست که اگر اخلاق و خـویها از یکدیگر دور بـاشد خـویشاونـدی و قـرابت سودی داشته‌بـاشد و حـال‌آنکه دوستی سلمان بـرای او خویشاوندی است و میان نوح و پسرش پیوند خویشاوندی نیست.»

مجلس سی و ششم
در ذکر مناقب اصحاب‌ائمه و فضایل شیعه و ابدال

خداوند متعال در سورهٔ یونس می‌فرماید: «آگاه باشید که بر دوستـان خـدا بیمی نیست و آنان اندوهگین نمی‌شوند. آنانی که ایمان‌آورده‌اند و از خدامی‌ترسند برای ایشان در زندگی این جهانی و آن جهانی مژده است. سخنان خدا را تغییری و تبدیلی نیست و این همان رستگاری بزرگ است.»

و در سورهٔ احزاب می‌فرماید: «و آنانکه مردان و زنـان مومن را بدون تقصیر و گناه بیازارند، همانا گناه و تهمت بزرگی را بردوش می کشند».

---

۱. ابوفراس حمدانی (نه همدانی)، از بزرگان شعرای شیعی مذهب قرن چهارم هجری و از خاندان امیران و پسر عموی ناصرالدوله و سیف‌الدولهٔ حمدانـی است. وی متولـد ۳۲۰ و مقتول در۳۵۷ هجری قمری است و با آنکه عمری کوتاه داشته، میزان اشعار باقی مانده از اواندك نیست. ثعالبی در یتیمةالدهر او را سخت ستوده است. او را ازعبدالله‌بن معتز، شاعرتر دانسته‌اند. چندکتاب مستقل دربارهٔ احوال او نوشته شده‌است. از جمله فؤاد افرام بستانی کتابی با نام «ابوفراس‌الحمدانی» تألیف کرده‌که چـاپ شده است. بـرای اطلاع بیشتر، رك. به: ابن‌خلکان، وفیات‌الاعیان، ص ۳۵۱، ج۱، چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، ۱۹۴۸میلادی. م.

و در سورهٔ حدید می‌فرماید: «و آنان که به‌خدا و رسولانش ایمان آوردند آنها به‌حقیقت راستگویانند و برای ایشان نزد خداوند اجر شهیدان است. پاداش اعمال و نور ایمانشان را درمی‌یابند.[۱]»

روایت شده‌است که امیرالمومنین علی(ع) روزی به‌نخلستانی که در آن خرماهای زرد بود در کوفه رفت و یارانش همراهش بودند. زیر درخت خرمایی نشستند و دستور فرمود یکی از نخلها را تکان دادند و خرما از آن فرو ریخت و آن را برابر ایشان نهادند. رشید هجری گفت: ای امیرمومنان! این خرما چقدر معطر و خوب است. فرمود: ای رشید! هماناکه تو برچوب تنهٔ این درخت به‌دار آویخته می‌شوی (دستها و پاهایت را بر آن میخ می کنند.) رشید می‌گوید: پس از آن من‌هر صبح و شام کنار آن درخت می‌رفتم و آنرا آب می‌دادم، تا آنکه علی(ع) شهید شد و رحلت فرمود. گوید: روزی آمدم و دیدم تنهٔ آن درخت را بریده‌اند. گفتم مرگ من نزدیك شده‌است. روزی دیگر که کنار آن رفتم، کسی که سرشناس ما بود پیش من آمد و گفت پیش امیر بیا. رفتم، همینکه وارد قصر شدم، دیدم تنهٔ آن درخت آنجا افتاده است. روز دیگری که آنجا رفتم، دیدم بر آن چوب چرخ چاهی قرارداده‌اند. رفتم و با پای خود به‌آن کوبیدم و گفتم: به‌خدا سوگند دوست من به‌من دروغ نگفته است که من برای تو و تو برای من پرورش یافته‌ایم. آنگاه مرا پیش عبیدالله‌بن زیاد بردند. گفت: از دروغهای امامت بگو. گفتم: به‌خدا سوگند من دروغ‌گو نیستم و به‌من خبر داده‌است که تو دستها و پاها و زبان مرا می‌بری. گفت: به‌خدا سوگند هم‌اکنون دروغ او را ثابت می کنیم، دست وپایش را قطع کنید و او را بیرون‌ببرید. چون رشید را باآن حال پیش خانواده‌اش برگرداندند، شروع به‌نقل اموری بزرگ کرد و می‌گفت: ای مردم! از من بپرسید که ایشان را بامن‌کار دیگری است که هنوز انجام نداده‌اند. مردی خود را به‌ابن‌زیاد رساند وگفت: این‌چه‌کاری است که انجام داده‌ای؟ دست وپایش را بریده‌ای و او برای مردم از اموری بزرگ سخن می‌گوید. گفت: او را برگردانید و دستور داد هر دو دست و هر دو پایش را بریدند و زبانش را قطع کردند و سپس فرمان داد او را بر همان چوب مصلوب کردند.[۲]

---

۱. آیات ۵۵، ۵۸، ۱۰ و ۱۹ سوره‌های مذکور. در ترجمهٔ آیات از ترجمهٔ مرحوم الهی قمشه‌یی بهره‌گرفتدام.- م.

۲. با ذکر سلسلهٔ اسناد در اختیارمعرفةالرجال، شیخ طوسی، ص ۷۶، آمده‌است.م.

روایت شده است که میثم‌تمار به خانهٔ امیرالمومنین علی آمد. گفته شد ایشان خواب است. میثم با صدای بلند فریاد برآورد که ای خفته! برخیز که به خدا سوگند ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد. امیرالمومنین بیدار شد و فرمود به میثم اجازهٔ ورود دهید. میثم همینکه وارد شد، همان سخن را تکرار کرد که ریش تو از خون سرت خضاب خواهد شد. فرمود: آری راست می‌گویی و به خدا سوگند که دستها و پاها و زبان تو هم بریده خواهد شد. این درخت خرمایی که در کناسهٔ کوفه است، قطع و به‌چهار بخش خواهد شد و تو بر یکی از قطعات آن مصلوب می‌شوی و حجربن عدی و محمدبن اکثم و خالدبن مسعود، هر کدام بر یکی از قطعات دیگر مصلوب خواهند شد.

میثم می‌گوید: من با خود تردیدی کردم و گفتم: همانا علی از غیب به ما خبر می‌دهد. به این سبب بود که گفتم: ای امیرالمومنین! این کار اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: آری، سوگند به‌پروردگار کعبه، این عهدی است که پیامبر(ص) با من فرموده است. گفتم: ای امیرالمومنین! چه‌کسی این‌کار را نسبت به‌من انجام می‌دهد؟ فرمود: مرد شکمبارهٔ فرومایه و پسر کنیزك بدکاره، عبیداللّه‌بن زیاد تورا خواهدگرفت.

میثم می‌گوید: روزی دیگر که امیرالمومنین(ع) به‌گورستان کوفه می‌رفت من هم همراهش بودم. از کنار آن درخت خرما گذشت و فرمود: ای میثم! برای تو و این درخت‌کار بزرگی است. گوید چون عبیداللّه‌بن زیاد والی کوفه شد و به‌آن شهر آمد پرچمش به‌آن درخت‌گیر کرد و پاره شد. فال بد زد و دستور داد آن را بریدند. یکی از درودگران آن را خرید و به چهارشقه کرد. میثم می‌گوید: به پسرم صالح گفتم قطعه‌آهنی بردار و نام من و پدرم را بر آن بنویس و بر یکی از شقه‌های این درخت نصب کن. چند روزی گذشت. گروهی از بازاریان پیش من آمدند و گفتند: ای میثم! با ما بیا پیش امیر رویم تا از کارگزار بازارشکایت کنیم و بخواهیم او را از کار برکنار کند و کس دیگری را بر ما بگمارد. من سخنگوی ایشان بودم. برای من سکوت کرد و چون سخن گفتم از گفتار من شگفت کرد. عمروبن حریث به‌او گفت: خداوند کارهای امیر را اصلاح فرماید. آیا این کسی را که سخن می‌گوید می‌شناسی؟ گفت: او کیست؟ گفت: میثم‌تمار است. دروغگویی است که وابستهٔ علی‌بن ابی‌طالب دروغگوست. عبیداللّه‌بن‌زیاد، راست نشست و به‌من گفت: این شخص چه می‌گوید؟ گفتم: خداوند امیر را به صلاح دارد. دروغ می‌گوید، که من راستگوی وابسته به

علی‌بن ابی‌طالبم که به حق راستگو بود. عبیداللەبن زیـاد به من گفت: بایـد از علی بیزاری بجویـی و بدیهایش را یـادآور شوی و نسبت بـه عثمان اظهار دوستـی و نیکی‌هایش را بیان کنی وگرنه دستها و پاهایت را می‌برم و تو را بر دارمی‌کشم. من گریستم. گفت: از این گفتار من بدون‌آنکه به‌آن عمل کرده باشم گریه می‌کنی؟ گفتم: به خدا سوگند نه برای گفتار تو و نه برای عمل تو گریه می‌کنم، بلکه دربارهٔ شك و تردیدی که در آن هنگام که مولی و سرورم این موضوع را به‌من گفت در دلـم آمد، می‌گریم. عبیداللەبن زیادگفت: چه چیزی به توگفت؟گفتم: بر در خانهٔ امیرالمومنین علی(ع) رفتم. به من گفتند خواب است. من فریاد برآوردم که ای شخص خـوابیده برخیزکه به خدا سوگند ریش تو از خون سرت خضاب خواهـد شد. فرمود راست می‌گویی و به خدا سوگندکه دستها و پاها و زبان تو هم بـریده مـی‌شود و مصلوب می‌شوی. من گفتم: ای امیرالمومنین! چه‌کسی این‌کار را نسبت به‌من انجام می‌دهد؟ فرمود: مرد شکمبارهٔ فرومایه، پسر کنیزك بدکاره، عبیداللەبن‌زیاد. گوید: در این هنگام سخت خشمگین شد وگفت: به خـدا سوگند دستها و پاهایت را قطع مـی‌کنم ولی زبانت را نمی‌برم تا دروغ تو و دروغ سرورت را ثابت‌کنم. عبیداللەبن زیاد دستور داد دستها و پاهای میثم را بریدند و او را به صلیب کشیدند. میثم بـا تمام نیرو فریاد برآوردکه ای مردم! هرکس می‌خواهـد از احـادیث پوشیدهٔ علی‌بن ابی‌طالب آگاه شود بیاید، و مردم جمع شدند و میثم شروع به نقل احـادیث عجیب کرد. در ایـن هنگام عمروبن حریث[1] از پیش عبیدالله بیرون‌آمدکه به خانهٔ خود برود. آن جمعیت را دید و پرسید چه خبر است؟گفتند: میثم برای مردم از علی(ع) سخن می‌گوید. او شتابان پیش عبیدالله برگشت وگفت: خـداوند امیر را بـه صلاح دارد. شتاب‌کن و کسی را بفرست‌که زبان این مرد را ببرد که من ازاینکه دلهای مردم کوفه را بشوراند در امان نیستم و ممکن است آنان بر تو بشورند. عبیدالله به‌پاسداری که بالای سرش ایستاده بود نگریست وگفت: برو و زبانش را قطع کن. پاسدار پیش اوآمد وگفت: ای میثم! گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: زبانت را بیرون بیاورکه امیر به مـن فـرمان

۱. این شخص متولد دوسال قبـل از هجرت و درگـذشتهٔ ۸۵ هجری و از نـوکران خاندانهای امـوی و مروانـی است و از دشمنان سرسخت امیرالمومنین علی(ع) است. برای اطلاع بیشتر از زندگی او، رك. به: اسدالغابـه، ابن‌اثیر، ص ۹۷، ج ۴ و الاعلام زرکلی. م.

داده است آنرا قطع کنم. میثم گفت: این پسر کنیزك بدکاره می‌پنداشت که من و سرورم را دروغگو خواهد کرد. بیا این زبانم، آن را قطع کن. زبانش را بریدند. او ساعتی در خون خود طپید و درگذشت. خدایش رحمت کناد. سپس دستور داده شد جسدش را بردار کشیدند. صالح (پسر میثم) می‌گوید: پس از چند روز آنجا رفتم و دیدم او بر همان شقه بر دار کشیده شده است که آن قطعه آهن را در آن کوبیده بودم.[۱]

پیامبر(ص) روزی به یاران خود فرمود: مژده باد بر شما دربارهٔ مردی از امت من که نامش اویس قرنی است که شفاعت او در موردگروههایی که به‌اندازهٔ قبیله‌های ربیعه و مضر باشند پذیرفته است. آنگاه به عمر فرمودند: ای عمر! اگر او را دیدی سلام مرا به او برسان. به عمر خبر رسیده بود که او همراه مردم کوفه است و دریکی از مراسم حج به جستجوی او برآمد، به این امید که شاید اویس هم به حج آمده باشد. سرانجام به‌همراهان اویس دست یافت واویس دارای هیأتی ناپسند وجامه‌ای ژنده بود. عمر چون از همراهان اویس درباره‌اش پرسید، تعجب کردند وگفتند: ای امیرالمومنین! ازمردی می‌پرسی که کسی چون تو نباید از کسی مثل او سراغ بگیرد. پرسید به چه سبب؟گفتند: در نظر ما عقل او مختل است و چه بسیار که کودکان سر به سرش می‌گذارند و اورا بازیچه می‌گیرند. عمرگفت: این برای من دوست داشتنی‌تر است و سپس کنار او ایستاد و گفت: ای اویس! رسول خدا سفارشی دربارهٔ تو به من فرموده و ترا سلام رسانده و به من خبر داده‌اندکه شفاعت تو در گروههایی همچون ربیعه و مضرپذیرفته است. اویس به سجده افتاد و مدتی طولانی در سجده بود واشکی هم از دیده‌اش فرونمی‌ریخت،[۲] آنچنان که او را مرده‌پنداشتند و ناچار صدایش کردند که ای اویس! این امیرمومنان است که بالای سرت ایستاده است. اویس سر از سجده برداشت وگفت: ای امیرمومنان! این‌کار صورت خواهد گرفت؟ گفت: آری و مرا هم ازآنانی که برای ایشان شفاعت خواهی کرد قرار بده. مردم شروع به‌دست کشیدن به سر و روی اویس و تبرك جستن از او کردند. اویس گفت: ای امیرمومنان! مرا مشهور و هلاك کردی و می‌گفت: چه زحمت و دردسر

۱. در صفحات ۸۵ و ۸۶ اختیارمعرفةالرجال، چاپ آقای حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ شمسی، آمده‌است. م.

۲. در نسخه‌های دیگر آمده‌است که هیچ صدای دعایی از او شنیده نمی‌شد و صحیح‌تر هم هست. م.

بزرگی ازعمر برسرم آمد. اویس قرنی درجنگ صفین همراه امیرالمومنین علی(ع) در صف پیادگان و مردم عادی شهید شد.[۱]

سعیدبن مسیب می‌گوید: مـردم معمولاً پس از انجـام حـج از مکه بیرون نمی‌رفتند تا آن هنگام که علی‌بن‌حسین زین‌العابدین از مکه بیرون برود. چون ایشان ازمکه بیرون آمدند، من هم همراه ایشان بیرون آمدم. در یکی ازمنازل میان راه فرود آمد و دو رکعت نمازگزارد و درسجدهٔ خود تسبیحی فرمود که هیچ درختی وسنگ و ریگی باقی نماند مگر اینکه همراه ایشان تسبیح گفت، و چون از نماز فارغ شدیم سرش را بلند کرد و فرمود: ای سعید! آیا از این تسبیح فارغ شدی؟ گفتم: آری، ای پسر رسول خدا! فرمود: این تسبیح اعظم است.[۲]

امام صادق(ع) فرموده‌است: سعیدبن جبیر به علی‌بن‌الحسین(ع) اعتقاد داشت و ایشان را امام خود می‌دانست (در نماز به ایشان اقتداء می کرد) و امام سجاد هم او را ستوده می‌دانست وسعید مردی مستقیم بود و حجاج هم به‌همین علت او را کشت.

گفته شده است: چون او را پیش حجاج بردنـد، گفت: تـو شقی پسر کسیر هستی؟ گفت: مادرم به نام من داناتر بود که مرا سعید نام نهاد. حجاج پرسید: دربارهٔ ابوبکر و عمر چه می‌گویی؟ آیا در بهشت هستند یا در دوزخ؟ گفت: نمی‌دانـم، اگر به بهشت بروم و بهشتیان را ببینم، خواهم دانست چه‌کسی در بهشت است و اگر به دوزخ روم وکسانی راکه در دوزخ هستند ببینم، خواهم دانست چه‌کسانی دوزخیند. گفت: عقیده‌ات دربارهٔ خلفا چیست؟ گفت: من وکیل آنان نیستم. گفت: کـدامیك از ایشان در نظرت محبوب‌ترند؟ گفت: هرکدام که پـروردگارم از او خشنودتـر باشد. گفت: خداوند ازکدامیك خشنودتر است؟ گفت: ایـن را همان‌کسی مـی‌داند که به رازها و اسرارشان آگاه است. گفت: از اینکه مرا تصدیق‌کنی خـودداری می کنی؟ گفت: دوست هم نمی‌دارم که تورا تکذیب‌کنم.[۳]

امام صادق(ع) فرموده‌است: زراره و ابوبصیر و محمدبـن مسلم و بریـد از کسانی هستند که خداونـد متعال فرموده‌است: «آنـان‌که در ایمان بـر همگان پیشی

---

۱. در صفحهٔ ۹۹ اختیارمعرفةالرجال آمده‌است. م.
۲. در صفحهٔ ۱۱۷ اختیارمعرفةالرجال آمده‌است. م.
۳. سعید از مردم حبشه، متولـد ۴۵ و مقتول در سال ۹۵ یـا ۹۴ هجری است. ایـن روایت هم با ذکر سلسلهٔ اسناد در صفحهٔ ۱۱۹ اختیارمعرفةالرجال آمده‌است. م.

گرفتند آنان به حقیقت مقربان درگاهند.»[1] و همان حضرت فرموده‌است: هیچکس نام ما و احادیث پدرم را زنده نکرده است مگر زراره و ابوبصیر و محمدبن مسلم و بریدبن معاویه و اگر اینها نبودند هیچکس این را استنباط نمی‌کرد. اینان حافظان دین و امنای پدرم بر حلال و حرام خدایند و کسانی هستند که در دنیا به‌سوی ما پیشی می‌گیرند.[2]

اندکی از مناقب برخی از اصحاب ائمه را برشمردیم و اگر در برشمردن نامها و مناقب ایشان مفصل‌ترسخن بگوییم کتاب طولانی می‌شود. هر کس می‌خواهد به‌کتابی که شیخ ابوجعفر محمدبن حسن طوسی از کتاب ابی‌عمرو کشّی برگزیده و اختیار کرده است (اختیار معرفة‌الرجال) مراجعه کند. آنجا خواستهٔ خویش را به خواست خداوند متعال پیدا خواهد کرد.

امام باقر فرموده است: خداوند متعال به مومن سه خصلت ارزانی فرموده است. عزت در دنیا و رستگاری در آخرت و مهابت در سینهٔ ستمگران و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «عزت از آن خدا و رسولش و مومنان است» و سورهٔ «قدافلح المومنون» را تا آنجا که فرموده است «هم فیها خالدون» تلاوت فرمود.[3]

امام باقر یا امام صادق فرموده‌اند: زمین هیچگاه از وجود چهار مومن خالی نیست و چه بسا که بیشتر از چهارتن باشند، ولی کمتر از آن نیستند، زیرا خیمه با کمتر از چهار ریسمان برپا نمی‌شود و عمود خیمه در وسط آن است.[4]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است: مومن در پنج نور شناور است. آمدنش نور است وبیرون شدنش نور است. دانش او نور است و کلامش نور است ومنظرش در روز رستاخیز به سوی نور است.[5] (از پنج نور به یکدیگر منتقل می‌شود.)

همان حضرت فرموده است: کمال مرد به‌شش چیز است: به‌دوچیز کوچك و دو چیز بزرگ و دو چیز که هیبت اوست. آن دو چیز کوچك دل وزبان است که اگر

---

۱. آیات دهم و یازدهم سورهٔ پنجاه و ششم (واقعه). م.

۲. هر دو روایت در صفحهٔ ۱۳۶ اختیار آمده‌است، ملاحظه می‌کنید که این بخش را از آن کتاب نفیس استفاده کرده است و بدآن ارجاع داده‌است. م.

۳. این روایت در صفحهٔ ۱۵۹ خصال صدوق همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است و متن افتادگی داشت و از خصال ترجمه شد. م.

۴ و ۵. این دو روایت هم با ذکر سلسلهٔ اسناد در خصال آمده‌است. م.

اعتقادی داشته باشد به دل است واگر سخنی بگوید به زبان است. آن دوچیز بزرگ عقل و همت اوست و آن دو چیز که مایهٔ هیبت اوست مال و جمال اوست.[۱]

علی‌بن حسین(ع) فرموده‌است، مردم به‌روزگار ما شش طبقه‌اند: شیر وگرگ وروباه وسگ وخوك وگوسپند. پادشاهان دنیا چون شیرند که هر یك از ایشان دوست می‌دارد پیروز شود و هرگز مغلوب نگردد. بازرگانان شما همچون گرگند که چون چیزی را می‌خواهند بخرند نکوهش می کنند و چون چیزی را بخواهند بفروشند ستایش می کنند. روبه آنانندکه نان دین را می‌خورند و آنچه راکه به زبان می گویند در دلهایشان نیست. خوك صفتان، کسانی هستند که بدکاره‌اند و به هرکار زشتی فرا خوانده شوند می‌پذیرند. سگها، کسانی هستند که بازبان به‌مردم حمله می کنند و آنان را می گزند ومردم از ترس زبانشان آنان را حرمت می‌نهند. گوسفند، مومنانی هستند که پشم آنان را می‌چینند وگوشتشان را می‌خورند و استخوانشان را می‌شکنند و گوسفندی که گرفتار شیر وگرگ وروباه وخوك وسگ است، چه‌کاری می‌تواند انجام دهد؟[۲]

امام صادق(ع) فرموده است: مومن را برمومن، هفت حق واجب است و هر یك از این حقوق بر او واجب است و اگر مخالفت کند از ولایت خداوند بیرون می‌رود و ترك اطاعت خداکرده است وبرای اودر عنایت خدا بهره‌یی نیست. راوی روایت می گوید، گفتم: فدایت شوم، بگو آنها چیست؟ فرمود: ساده‌ترین آنها این‌است که برای او همان چیزی را دوست‌بداری و بخواهی‌که برای خویشتن و همان چیزی را خوش‌نداری‌که برای خویشتن. حق دوم این است که برای رفع نیازش گام‌برداری وخشنودی اورا جستجو کنی وباگفتارش مخالفت نکنی. حق‌سوم این است که با جان و مال و دست و پای و زبان خود او را یاری دهی. حق چهارم این است که چشم و راهنما و آینه و پیراهن او باشی. حق پنجم آن است که تو سیر و پوشیده و سیراب نباشی و اوگرسنه و برهنه و تشنه باشد. حق ششم این است که اگر تو را خدمتکار و همسر است وبرادر مومن تو همسر وخدمتکار ندارد، خدمتکارت را بفرستی تا جامه‌اش را بشوید وغذایش را فراهم وبسترش را بگستراند وتمام این حقوق میان تو و اوست. حق هفتم این است که به سوگندش وفاکنی ودعوتش را بپذیری ودر تشییع جنازه‌اش

---

۱ و ۲. این دو روایت هم با ذکر سلسلهٔ اسناد در خصال آمده‌است. م.

حاضر شوی ودر بیماریش به عیادت اوبروی وبه تن خویش برای قضای حوائج او اقدام کنی ومنتظر نشوی که از تو انجام آن را بخواهد و پیش ازخواهش اوحاجتش را برآوری و هرگاه چنین رفتار کنی، دوستی او را با دوستی خود پیوند داده‌ای و دوستی خود را با دوستی خداوند پیوند داده‌ای.[۱]

همان حضرت فرموده است: سزاوار وشایسته است که در مومن هشت خصلت باشد. به‌هنگام سختیها، وقور وهنگام بلاوگرفتاری، صبوروهنگام فراخی ونعمت‌شکور باشد. به‌آنچه که خدایش روزی فرموده است قانع باشد. به دشمنان خود ستم نکند. سختی خویش را بر دوستان نیفکند و خود درآسایش و راحت باشد. همانا دانش دوست مومن وبردباری، وزیر او وصبر، امیرلشکر او و رفق ومدارا، برادر او وخوش برخوردی، پدر اوست.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: برای هرمومن بر مومن دیگر، هفت حق واجب است که خداوند متعال آن را واجب فرموده است: درچشم خود او را بزرگ شمارد و در سینهٔ خود دوستی او را داشته باشد و از اموال خود با او همراهی کند، غیبت او را حرام بشمرد، در بیماریش از اوعیادت کند، جنازه‌اش را تشییع کند وپس از مرگش درباره‌اش جز خیر و نکویی نگوید.[۳] پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند متعال چون می‌بیند که مردمی درگناهکاری زیاده روی می‌کنند و میان ایشان سه تن از مومنانند، خدای جل‌جلاله می‌فرماید: ای بندگان گنهکار من! اگر این نبود که میان شما مومنانی هستند که جلال و شکوه مرا دوست دارند و با نمازهای خود زمین و مساجدآنان را آباد می‌دارند و در سحرها از بیم من استغفار می‌کنند، هرآینه عذاب خود را بر شما فرومی‌فرستادم و اهمیتی نمی‌دادم.[۴]

و پیامبر فرموده‌اند: هرکس بدی را ناخوش بدارد و خوبی او را شاد کند او مؤمن است.

امام صادق(ع) فرموده‌است: برآوردن نیاز مومن، برتر از هزار حج پذیرفته

---

۱. روایتی است که در باب هفتم خصال، ص ۱۰۳، چاپ آقای کمره‌یی، آمده‌است و برخی از افعال به صورت مغایب و برخی به صورت مخاطب است. م.

۲ و ۳. هر دو روایت با اندك تفاوتی از خصال صدوق نقل شده است و در ترجمه، به‌متن خصال نظر داشته‌ام، زیرا متن روضة‌الواعظین مخدوش است. م.

۴. در صفحهٔ ۱۲۴ مشکاة‌الانوار فی‌غررالاخبار طبرسی هم آمده‌است. م.

و مناسك آن و آزادکردن هزار برده در راه خداوند و آمـاده‌کردن و بخشیدن هزار اسب با زین ولگام در راه خداوند است.[۱]

همان حضرت فرموده است: هر کس برادر مومن خود را درکاری ببیند که او را ناراحت می‌دارد و بتواند آن گرفتاری را رفع کند و آن را رفع نکند، همانا بر او خیانت کرده است وهرکس از دوستی بـا احمق اجتناب نکند چه زود است که اوهم متخلق به اخلاق او بشود.

و فرموده است: مـومن از چهار خصلت جدا نشود: همسایه‌یی(ستمگری) که او را آزار می‌دهد و شیطانـی که او راگمراه می کند و منافقی که دنبالش را بگیرد و مـومنی که بـه آن رشک ورزد. سماعه که راوی ایـن حدیث است می گوید: به امام صادق گفتم فدایت گردم، منظور از مؤمنی که به اورشک ببرد چیست؟ فرمود: این از همه سخت‌تر است. یعنی دربارهٔ او بد می گوید و مردم باور می کنند.[۲]

پیامبر(ص) فرموده است: هرکس خدا را بشناسد و او را تعظیم کند، دهانش را از سخن گفتن و شکمش را از طعام خـوردن باز می‌دارد و خویشتن را با نماز و روزه به‌رنج وزحمت می‌اندازد. راوی روایت می گوید،گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرمان فدایت‌باد! آیا ایشان اولیای خدایند؟ فرمود: همانا اولیای خدا چون سکوت کنند، سکوت ایشان انـدیشه است و چون به‌چیزی بنگرند، نگریستن ایشان عبرت است و چـون سخن گویند گفتارشان حکمت است و چـون میان مردم راه بـروند، راه رفتن ایشان بـرکت است و اگر مـدت زنـدگانی که برای آنـان رقـم زده شده است نباشد، از بیم عـذاب و شوق بـه بهشت جـانهایشان در بـدنهایشان پـایـدار نمی‌ماند.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداونـد مـردم قریه‌یی راکه درآن صد تن از مومنان باشند عذاب نمی‌فرماید. خداوند مردم قریه‌یی راکه درآن پنجاه مومن باشند عذاب نمی کند و خداوند قریه‌یی راکه درآن یك‌تن مومن باشد عذاب نمی‌فرماید.

روایت است که پیامبر(ص) به‌کعبه نگریستند و فـرمودند: آفرین بر این خانه

---

۱. در صفحهٔ ۵۴ کتاب مصادقة‌الاخوان صدوق، چاپ ۱۴۰۲ قمری، قم، آمده‌است. م.
۲. در صفحهٔ ۲۱۶ خصال صدوق آمده‌است. م.
۳. در اصول‌کافی، ص ۳۳۳، ج ۳، همراه با ترجمهٔ آقای دکتر جواد مصطفوی آمـده است. م.

که عظمتی دارد و حرمت آن در پیشگاه خداوند بـزرگ است و بـه خدا سوگند که عظمت مومن از کعبه بیشتر است، زیرا خداوند از آن یك چیز را محترم دانسته است و حال آنکه از مومن سه چیز حرام و محترم است، مـال او و خونش و اینکه نسبت به او گمان بد برده شود.

همچنین پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس مو منی را آزار دهد مرا آزرده است و هرکس مرا بیازارد خـدا را آزرده است و هـرکس خـدا را بیازارد در تورات و و انجیل و زبور و قرآن، نفرین شده است.

و نیز فرمـوده‌اند: مثل مومن، همچون فـرشتهٔ مقرب است، بلکه مومن نزد خداوند بزرگتر وگرامی‌تر از فرشتهٔ مقرب است و هیچ چیز نزد خداوند محبوب‌تر از زن و مرد مومنی که توبه کرده و به‌خدا بازگشته‌اند، نیست وهمانا مومن درآسمان چنان شناخته شده است که آدمی میان خانه و خانواده و زن و فرزندش.

مجلس سی و هفتم
در بیان فضایل شیعه

امام صادق(ع) فرموده است: شیعه سه‌گروهند، دوست صمیمی که او از ماست وکسی که خود را با محبت ما آراسته است وما موجب آرایش اوییم وکسی که به نام ما می‌خواهد از مردم نان بخورد و هرکس چنین کند فقیر و نیازمند می‌شود.

هم از ایشان روایت شده است: شیعیان ما را در سه مورد بیازمایید: به هنگام فـرا رسیدن وقـت نمازها ببینید مراقبت ایشان چگونه است و دربارهٔ رازها بنگرید چگونه راز داری مـی کنند و راز ما را از دشمنان پوشیده می‌دارند و دربارهٔ اموال خود چگونه با برادران دینی خود درآن مواسات می کنند.

پیامبر(ص) فرمـوده‌اند: ای علی! شیعیان و یاران خود را به ده خصلت مژده بده: حلال زادگی، نیکو اعتقادی ایشان به خدا، دوست داشتن خـداونـد ایشان را، گشادگی گورهای ایشان، در عبور از صراط، نور میان چشمهای ایشان است، فقر از پیش چشمان و دلهایشان برداشته مـی‌شود، دشمنی خداوند با دشمنان ایشان، امان از خوره و پیسی و دیوانگی، فرو ریختن گناهان وبدیهای ایشان، بودن آنان در بهشت با من و بودن من با ایشان.[1]

۱. این سه روایت درصفحات ۱۲۳ جلد اول و۱۹۷ جلد دوم خصال صدوق آمده‌است.م.

امام باقر(ع) فرموده است: همانا شیعیان علی(ع) دارای رنگ پریده و نزار ولبهای خشکیده‌اند. شکمهای ایشان تهی ورنگهایشان متغیر وچهره‌هایشان زرد است. چون شب فرا مـی‌رسد و آنان را فـرو می‌گیرد زمین را بستر خود قرار می‌دهند و چهره و پیشانی بر خاك مـی‌نهند. سجده و اشك و دعا وگریستن آنان بسیار است. مردم شادند و ایشان اندوهگین.[۱]

امام باقر(ع) فرموده است: آیا تصور می‌شود شیعه بودن فقط به دوست داشتن ما خاندان کفایت می‌شود؟ سوگند به خدا کسی شیعهٔ ما نیست مگر آنکه از خدای بترسد و پرهیزگار باشد. ای جابر! شیعیان فقط با فروتنی وخشوع بسیار وفراوانی یادکردن خدا و افزونی روزه و نماز و رسیدگی به همسایگان فقیر و بینوایان و وام داران و یتیمان و راست‌گفتاری و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان ازمردم، جز به نیکی شناخته نمی‌شوند وآنان باید امنای عشایر و خاندان خود باشند. جابرگفت: ای پسر رسول خدا! من کسی را به‌این صفت نمی‌شناسم. فرمود: ای جابر! از راه بیرون مشو وکج فهمی مکن. آیا به نظر تـو همین‌کافـی است که‌کسی فقط بگوید من علی را دوست می‌دارم و ولایت او را در دل دارم؟ اگر کسی بگویـد من رسول خدا را دوست دارم ــ در حالـی‌که پیامبر(ص) از علی(ع) بهتر است ــ ولی به عمل و سنت پیامبر عمل نکند، آیا این دوستی پیامبر(ص) برای اونتیجه‌یی دارد؟ ازخدای بترسید وبرای آنچه در پیشگاه خداوند است عمل‌کنید و بدانیدکه میان خداوند و هیچکس خویشاوندی وقرابت نیست.دوست داشتنی وگرامی‌ترین بندگان خدا در نظرش پرهیزکارتر وعمل کننده‌تر به فرمان اوست. به خداسوگندکه نمی‌توان به او نزدیك و مقرب بارگاهش شد جز به فرمانبرداری. همراه ما حوالهٔ آزادی از دوزخ نیست وهیچکس را بر خدا حجت و بهانه‌یی نیست. هرکس فرمانبردار خدا باشد دوست ماست وهرکس نسبت به خداوند سرکش بـاشد دشمن ماست. دوستی ما حاصل نمی‌شود جز با پارسایی و عمل.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است: من و پدرم بیرون‌آمدیم و چـون به فاصلهٔ میان مرقد مطهر پیامبر و منبرآن رسیدیم، پدرم به‌گروهی از شیعیان رسید و بر ایشان سلام

۱. نوزدهمین حدیث کتاب صفات‌الشیعهٔ صدوق است، ص۱۰، چاپ اعلمی، تهران.م.

۲. این حدیث از قول جابر(رض) در اصول کافی، ص ۷۴، ج ۲، و به‌نقل ازآن در محجة‌البیضاء فی تهذیب‌الاحیاء کاشانی،ص ۳۵۵، ج ۴، آمده‌است. م.

داد وسپس فرمود: به‌خدا سوگند که من رائحهٔ شما وجانهایتان را دوست می‌دارم. شما در این مورد مرا باکوشش و پارسایی یاری دهید و بدانیدکه دوستی ما به دست نمی‌آید مگر باکار وکوشش. هرکس از شما هرکس را امام خویش می‌داند باید به چگونگی عمل او اقتداءکند. شما شیعیان و یاران خدایید و پیشی‌گیرندگان در این جهان و آن جهانید. در دنیا به‌دوستی ما پیشی‌گرفته‌اید ودرآخرت در ورود به‌بهشت پیشی می‌گیرید. ما برای شما بهشت را به‌ضمانت خدا و رسول خدا ضمانت می‌کنیم که به‌درجات مختلف آن برسید. اکنون برای رسیدن به‌درجات بهشت با یکدیگر هم چشمی کنید. شما وزنان شما، مردان وزنان پاکید. هر زن مومن حوریه‌یی است وهر مرد مومن دوست شما است و ازصدیقان است. امیرالمومنین علی(ع) به‌قنبر فرمود: مژده باد برشما ومژده دهیدکه به‌خدا سوگند رسول خدا از این جهان رحلت فرمود در حالیکه برامت خویش غیر از شیعیان خشمگین بود. همانا هرچیز را شرفی است و شرف دین، شیعه است و هر چیز را سروری است و سرور وگزینه‌تر انجمنها، انجمنهای شیعه است. هرآینه هرچیز را پیشوایی است وپیشوای زمینها، زمینی است که شیعیان درآن سکونت دارند. به‌خداسوگند اگرکسی ازشما درزمین نبود خداوند برمخالفان شما هیچ نعمتی ارزانی نمی‌داشت وچیزی ازپاکیها بهرهٔ ایشان نمی‌شد و برای آنان در دنیا و آخرت بهره‌یی نیست. هرکس ناصبی باشد، اگرچه در عبادت کوشا باشد مصداق این آیه است: «همه کارشان رنج و مشقت است و درآتش فروزان معذبند».[1] هر ناصبی هر چند کوشش کند، کار وکوشش او پراکنده و بی‌ارزش است. شیعیان ما با پرتو خداوند نظر می‌کنند و می‌نگرند و هرکس با ایشان مخالفت کند کارش بازگونه می‌شود. به‌خدا سوگند هیچ بنده‌یی از شیعیان ما نمی‌خوابد مگر اینکه خداوند روحش را به‌آسمان می‌برد واگر در حال خواب مرگ اوفرا رسد روانش را درگنجینه‌های رحمت وباغهای بهشت خویش ودر سایهٔ عرش خود قرار می‌دهد و اگر مرگ و اجل او هنوز فرا نرسیده باشد، روانش را همراه یکی از فرشتگان امین خود به جسدش گسیل می‌فرماید تا درآن جای گزیند. سوگند به خداوندکه حاجیان و عمره‌گزاران شما، ویژگان خدایند و همانا فقیران شما اهل

---

۱. آیات ۳ و۴ سورهٔ هشتاد وهشتم (غاشیه) و برای اطلاع بیشتر از روایات به صفحات ۴۵۳ و ۴۵۴ جلد چهارم تفسیربرهان مراجعه شودکه از جمله، همین روایت هم آمده‌است. م.

غنا و بی‌نیازی و توانگران شما اهل قناعتند و همهٔ شما اهل دعوت خدایید و شایستهٔ آنیدکه دعاهای شما را بپذیرد، یا دعوت او را شما پذیرا باشید و پاسخ دهید.[۱]

امام باقر(ع) فرموده‌است: از پیامبر(ص) در مورد بندگان برگزیده پرسیده شد. فرمودند: کسانی هستندکه چون‌کارنیکو وپسندیده‌کنند شاد می‌شوند وچون‌کاری ناستوده انجام دهند، طلب آمرزش می‌کنند و چون توانگرشوند سپاسگزاری می‌کنند و چون گرفتار شوند شکیبایی می‌کنند و چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند.[۲]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: اگر بر بینی مومن با شمشیر خود ضربه زنم‌که مرا دشمن بدارد دشمن نخواهد داشت و اگر تمام نعمت دنیا را بر منافق بریزم‌که مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت واین، بدان جهت است‌که بر زبان پیامبر(ص) جاری شده و فرموده‌اندکه تو را مومنی دشمن نخواهد داشت و منافقی دوست نخواهد داشت.[۳]

امام سجاد(ع) فرموده‌است: چون قائم ما قیام‌کند خداوند بیماری و اندوه را از شیعیان ما برمی‌دارد و دلهای‌آنان را همچون‌آهن استوار می‌فرماید ونیروی هرمرد از ایشان را برابر چهل مرد قرار می‌دهد وآنان حکام وگزیدگان زمین خواهند بود.[۴]

پیامبر(ص) به علی(ع) فرموده‌اند: ای علی!شیعیان توروزقیامت رستگارانند. و هرکس به یکی از ایشان اهانت‌کند به تو اهانت‌کرده‌است و هرکس به تو اهانت کند، به‌من اهانت‌کرده‌است و هرکس به‌من اهانت کند، خدایش به‌آتش دوزخ می‌افکند و چه بد فرجامی است. ای علی! تو از منی و من از تو. و سرشت تو از روح و سرشت من است. شیعیان تو از بازماندهٔ سرشت ماآفریده شده‌اند. هرکس آنان را دوست بدارد ما را دوست می‌دارد وهرکس آنان را دشمن بدارد ما را دشمن داشته است و هرکس به‌آنان مهر ورزد به ما مهر ورزیده است. ای علی! شیعیان تو باآنکه عیوب وگناهانی داشته‌باشند مغفور وآمرزیده می‌شوند. ای علی چون فردای

---

۱. این روایت با اختلافات لفظی وکم و بیشی‌هایی، حدیث هشتم‌کتاب فضائل‌الشیعهٔ صدوق است. به صفحات ۱۰ و ۱۱چاپ اعلمی تهران مراجعه شود. م.

۲. درکافی، ص۲۴۰، ج۲، به شماره۳۱ و به‌نقل ازآن درمحجة‌البیضاء، آمده‌است.م.

۳. در صفحهٔ ۱۰۹۹ نهج‌البلاغه، چاپ آقای فیض‌الاسلام و در امالی شیخ طوسی، ص ۱۲۹،آمده‌است. م.

۴. در خصال صدوق با ذکر اسناد و ازآن در بحارالانوار، ص ۳۱۷، ج ۵۲، چاپ جدید، آمده‌است. م.

قیامت درمقام محمود (شفاعت) بپاخیزم، خود، شفیع شیعیان تو خواهم بود و آنان را به این موضوع مژده بده. ای علی! شیعیان تو شیعیان خدایند و یاران تو یاران خدایند و دوستان تو دوستان خدا و حزب تو حزب خداست.ای علی! هر کس با تو دوستی کند نیکبخت است و هرکس با تو دشمنی کند بدبخت است. ای علی! برای تو گنجی در بهشت است که تو ذوالقرنین (گنجور) آنی.

و روایت شده است که امیرالمؤمنین پس از روزگار درازی یکی از شیعیان خود را دید که شکسته شده بود؛ در عین‌حال در راه رفتن چالاکی می‌کرد. به او فرمود: ای مرد سالخورده شده‌ای!گفت: آری در فرمانبرداری از تو. فرمود: چرا چالاکی می‌کنی؟گفت: این برای دشمنان تو است. فرمود: هنوز در تو نیروی باقی مانده‌ای می‌بینم. گفت: ای امیرالمؤمنین! برای تو است.

پیامبر فرموده‌اند: خداوند متعال مردمی را درقیامت برمی‌انگیزد که چهره‌های ایشان از نور است، برکرسیهایی از نور نشسته‌اند و بر ایشان جامه‌هایی از نوراست و در سایهٔ عرش قرار دارند. منزلت ایشان چون پیامبران و شهیدان است، در عین آنکه نه پیامبرند و نه شهید. مردی گفت: ای رسول خدا! آیا من از ایشانم؟ فرمود: نه. دیگری گفت: ای رسول خدا! آیا من از ایشانم؟ فرمود: نه. پرسیدند: ای رسول خدا! آنان کیستند؟ دست بر سر علی نهاد و فرمود: این مرد و شیعیان اویند.[1]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: پس از من نسبت به فقرای شیعیان و عترت علی سبکی مکنید، که مردی از ایشان شفاعتش برای مردم به اندازهٔ قبیله‌های مضر و ربیعه پذیرفته می‌شود.

و پیامبر فرموده‌اند: شیعیان علی روز رستاخیز رستگارانند.[2]

و فرموده‌اند: چه بسا افراد ژولیدهٔ خاک‌آلوده که جز دو جامهٔ کهنه ندارد و نیازمند و زبون به نظر می‌رسد که اگر خداوند را سوگند دهد خواسته‌اش را بر می‌آورد.

جابربن عبدالله انصاری گفته است: شیعیان علی و دیگر امامان که از نسل

۱. دو روایت نزدیك به این در فضائل‌الشیعهٔ صدوق، ص۳۰، آمده‌است. م.

۲ و (۱ ازصفحهٔ بعد). در این باره برای اطلاع بیشتر از احادیثی که درکتابهای اهل سنت‌آمده‌است، به صفحات ۹۴ جلد دوم و۹۵ جلد سوم کتاب فضائل‌الخمسه من‌الصحاح الستة، تالیف استاد محترم آقای سید مرتضی فیروزآبادی مراجعه فرمایید. م.

اویند، روز قیامت ایمن و رستگارند. اگر مردی خروج کند و مردم را به‌گمراهی فراخواند چه‌کسی به او از همگان نزدیك‌تر است؟ گفتند: شیعیان و یارانش. گفت: اگر کسی خروج کند و مردم را به‌هدایت فراخواند چه‌کسی نزدیك‌تر به اوست؟ گفتند: شیعیان و انصارش. گفت: علی‌بن ابی‌طالب اینچنین است. لوای حمد در رستاخیز به‌دست اوست و نزدیك‌تر افراد به او شیعیان و یاران اویند.[1]

امام باقر(ع) فرموده‌است: هیچ بنده‌یی‌که از شیعیان ما باشد برای نماز بر نمی‌خیزد مگر اینکه به شمار افرادی‌که مخالف اویند از فرشتگان پشت سرش نماز می‌گزارند و برای او تا هنگامیکه از نماز خویش فارغ می‌شود دعا می‌کنند.

پیامبر فرموده‌اند: هفتاد هزار تن از امت من بدون‌آنکه بر ایشان حسابی‌باشد وارد بهشت می‌شوند، و سپس روی به‌علی(ع) کرده و فرموده‌اند: آنان شیعیان تو هستند و تو امام ایشانی.

جابر می‌گوید: روزی حضور پیامبر(ص) بودم‌که چهره خودرا به‌سوی‌علی(ع) برگرداندند و فرمودند: ای ابوالحسن! ترا مژده دهم؟ گفت: آری، ای رسول خدا. فرمودند: این جبرئیل است‌که از قول خداوند به من خبرمی‌دهدکه خداوند به شیعیان و دوستان تو هفت خصلت ارزانی فرموده‌است: آسانی هنگام مردن، آرامش و انس در هنگام وحشت، نور در تاریکی، ایمنی در هنگام بیم بزرگ، برابری در ترازوی عمل، جواز عبور از پل صراط و وارد شدن به بهشت پیش از دیگر مردم و پرتو ایشان پیشاپیش و در سمت راست ایشان می‌تابد.[2]

امام صادق(ع) فرموده است: چون مومن می‌میرد هفتادهزار فرشته او را تا کنارگورش تشییع می‌کنند و چون او را درگور می‌نهند، نکیر و منکر می‌آیند و او را می‌نشانند و می‌گویند پروردگار تو کیست؟ می‌گوید: خداوند، پروردگار من و محمد(ص)، پیامبرمن واسلام، آیین من‌است. آنان‌گور اوراگشاد می‌کنند وتاآنجاکه چشمش‌کار می‌کندگورش‌گشاده می‌شود وبرای او خوراك ازبهشت می‌آورند وروح و ریحان بر او می‌رسد و این است معنی گفتار خداوندکه می‌فرماید: «اگر از مقربان باشد روح و ریحان و نعمت بهشت است»، یعنی روح و ریحان درگور و نعمت بهشت در قیامت. سپس فرمود: و چون‌کافر بمیرد هفتادهزار تن از فرشتگان عذاب

---

۲. درخصال شیخ صدوق، ص ۱۶۵، ج۲، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

او را تا کنار گورش تشییع می‌کنند و او با صدایی که آن‌را همه چیز غیر از آدم و جن می‌شنود می‌گوید: «ای کاش بار دیگر به جهان برمی‌گشتم و از نیکوکاران بودم» و می‌گوید: «پروردگارا مرا برگردان شاید که من به جبران گذشته کار پسندیده انجام دهم.» فرشتگان عذاب به او می‌گویند: «هرگز، این سخنی است که فقط خودش با حسرت می‌گوید» و فرشته‌یی می‌گوید: «و اگر به دنیا هم برگردانده شوند به همان کارها که از آن منع شده بودند بازمی‌گردند.» و چون او را در گورش نهند و مردم از او جدا شوند، نکیر و منکر به بدترین حال همراه ترس و بیم او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: خدا و پیامبر و آیین تو چیست؟ و زبانش بند می‌آید و توانا به‌دادن پاسخ نیست. آنان ضربتی به‌او می‌زنند که سراپایش را عذاب می‌کند و همه چیز از آن به‌لرزه می‌آید و بازمی‌گویند: خدا و آیین تو چیست؟ می‌گوید: نمی‌دانم. می‌گویند: آری، نه دانستی و نه هدایت شدی و نه رستگاری یافتی. آنگاه برای او دری از آتش می‌گشایند و برای او حمیم دوزخ می‌آورند و این است معنی گفتار خداوند که می‌فرماید: «و اما اگر از دروغگویان و گمراهان است، بهره‌اش حمیم جهنم است و جایگاهش دوزخ.»[1]

شاعر چنین سروده است:

«برای مردم همان چیزی را دوست‌بدار که برای خویش و آنچه را که برای خویش ناخوش می‌داری برای آنان مخواه. اگر خواهان پرهیزگاری هستی، این اصل آن است وگرنه تو از آن دوری.»

و این دو بیت هم گفته شده‌است:

«ای کوشش کننده! شاید که به رستاخیز با مژده و ایمنی برخوردکنی و از آن بیمی نداشته باشی. این سخن استوار پیامبر است که همچون مروارید آن را به‌حق و راستی میان شما فرموده و انشاء کرده است.»

«آیین ما دوستی آل محمد است و هرکس آنان‌را دوست بدارد، دوست داشته می‌شود. از ما دوستی و ولایت است و هرکس جز آل محمد بدلی برای خود بگیرد مستوجب عذاب است و هرگاه بمیرد وارد دوزخ می‌شود و کنار حوض پیامبر راه نمی‌یابد و اگر کنار آن برود رانده می‌شود.»

---

۱. این روایت از قول شیخ صدوق با ذکر سلسلهٔ اسناد در تفسیر برهان، ص ۲۸۴، ج ۴، آمده‌است. م.

مجلس سی و هشتم
در ذکر فضائل امت محمد(ص)

خداوند در سورهٔ آل عمران فرموده‌است: «شما بهتریـن امتی هستید که برای مردم بیرون‌آورده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر مـی‌کنید.»[۱] معنی آن ایـن است که ای امت محمد(ص)! شما بهترین امتید و گفته شده است که این آیه، ستایش امت محمدی است و خداوند هیچ قومـی را پس از اینکه ستوده است عذاب نمی‌فرماید.

و خداوند متعال در سورهٔ اعراف می‌فرماید: «رحمت من، همهٔ موجودات را فراگرفته است.»[۲]، و در سورهٔ فاطر می‌فرماید:«سپس ما آنانی از بندگان خود را که برگزیدیم، وارث علم قرآن‌گردانیدیم. باز هـم برخی از آنـان نسبت به خـود ستم کردند و برخی راه عدل پیمودند و برخی به فرمان خدا برکارهای نیك پیشی‌گرفتند. این رتبه‌یی است که همان فضل بزرگ (عطای بی‌پایان خداوند) است.[۳]

در این آیه، خداوند نخست ازظالم نام برده‌است که از رحمت خداوند نومید نگردد و پیشی‌گیرنده به انجام نیکیها را در پایان‌آورده است که شیفته نگردد وسپس همهٔ‌آنان را در ورود به بهشت مژده داده وفرموده است:«بهشت جاودانی که همه وارد آن می‌شوند». در مورد این آیه از پیامبر(ص) روایـت شده است که فرموده‌اند: همهٔ مسلمانان اهل بهشتند، ونیز از آن حضرت نقل شده است که فرموده‌اند: پیشی‌گیرندگان ما بـه بهشت پیشی مـی‌گیرنـد و میانـه‌رو ما نجات می‌یابد و ستمگران ماآمرزیده می‌شوند، وگفته شده است، همین‌آیه، سبب مسلمان شدن‌کعب الاحبار بوده است.[۴]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است: پیشی‌گیرنـده(سابق) کسی است که همهٔ امور واجب ومستحب وفضایل اخلاقی را انجام می‌دهد ومیانه‌رو(مقتصد) کسی است که همهٔ امور واجب را انجام می‌دهد ولی درمورد مستحبات وفضایل کوتاهی می‌کند. وگفته شده است، خداوند به این امت،مرتبهٔ ابراهیم خلیل وموسی کلیم وحبیب خود (محمد) را ارزانی فرموده است.

۱، ۲ و ۳. آیات ۱۱۰، ۱۵۶ و ۳۲ سوره‌های مذکور است. م.

۴. برای اطلاع بیشتر از روایات و اقوالی‌که دربارهٔ الفاظ و معانـی سابق و مقتصد و ظالم آمده‌است. به مباحث مستوفای طبرسی در مجمع‌البیان و ابوالفتوح رازی و سید هاشم بحرانی ذیل آیهٔ ۳۲ سورهٔ فاطر (ملائکه) مراجعه فرمایید. م.

در مورد مراتب ابراهیم خلیل(ع) چنین است که خلیل از خدای خود پنج حاجت ونیاز را خواست وخداوند پس از اینکه ابراهیم(ع) آنها را مسئلت کرد به او ارزانی فرمود و حال‌آنکه همان پنج حاجت را به این امت، بدون اینکه مسئلت کنند، عنایت فرموده‌است. خلیل(ع) نخست از خداوندآمرزش را مسئلت کرد و در سورهٔ شعرا از قول اونقل شده است که چنین عرضه داشته است: «آن‌کسی که طمع دارم خطای مرا در روز رستاخیز بیامرزد.» و همین مرتبه را به این امت بدون‌آنکه مسئلت‌کنند عنایت‌کرده، و در سورهٔ زمر فرموده است: «ای بندگان من که نسبت به خود اسراف ورزیده‌اید! از رحمت خداوند نومید مشوید که خداوند همهٔ گناهان را می آمرزد.»

خواستهٔ دوم خلیل(ع) این است که در همان سورهٔ شعراء ازقول اوآمده‌است که «پروردگارا! در روزی که بندگان برانگیخته می‌شوند، مرا خوار وزبون مفرمای.» و خداوند در سورهٔ تحریم دربارهٔ این امت فرموده‌است: «روزی که خداوند پیامبر وکسانی را که همراه اوگرویده‌اند خوار و زبون نمی‌فرماید.»

خواستهٔ سوم ابراهیم(ع) این است که وراثت بهشت را برای خود مسئلت فرموده‌است و در سورهٔ شعرا آمده‌است: «پروردگارا و مرا از وارثان بهشت قرار بده.» ودربارهٔ این امت درسورهٔ مومنون فرموده‌است: «آنان خود وارثانند، کسانیکه فردوس را ارث می‌برند و ایشان جاودانه در آنند.»

چهارم مسئلت خلیل(ع) در مورد پذیرش اعمال عبادی است و در سورهٔ بقره آمده‌است که «پروردگار ما! از ما بپذیر.» ودربارهٔ این امت در سورهٔ شوری فرموده است: «و او، آن است که توبه‌را از بندگان خویش می‌پذیرد.»

پنجم خواستهٔ ابراهیم‌خلیل در داشتن وعنایت‌کردن فرزندان نیکوکار واعقاب صالح است و خداوند از قول او در سورهٔ صافات می‌فرماید: «پروردگارا! مرا از فرزندان شایسته عطا فرمای.» و در سورهٔ انعام‌درمورد این امت فرموده‌است: «وخدا همان خدایی است‌که شما را جانشین‌گذشتگان اهل زمین قرار داده‌است.»

سپس خداوند متعال، شش خصلت ونعمت به ابراهیم(ع) بدون اینکه مسئلت کند ارزانی فرموده‌است و به این امت هم‌آن شش خصلت را بدون اینکه مسئلت کنند، ارزانی فرموده‌است.

نخست‌آنکه، دربارهٔ ابراهیم فرموده‌است: «ابراهیم، یهودی و نصرانی نبود

بلکه حنیف و مسلم بود.» (آیه ۶۷ سورهٔ آل عمران) و برای این امت هم فرموده است: «خداوند شما را ازپیش مسلمان نامیده است.» (بخشی ازآیهٔ ۷۸ سورهٔ حج.)

دوم آنکه، خداوند برای ابراهیم چنین فرموده‌است: «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.» (آیهٔ ۶۹ از سورهٔ ۲۱) و برای این امت فرموده‌است: «وشما بر لبهٔ پرتگاه آتش بودید وازآن شما را رهایی بخشید.» (بخشی ازآیهٔ ۱۰۳ سورهٔ آل عمران.)

سوم، دربارهٔ ابراهیم فرموده‌است: «و او را مژده دادیم به پسری بردبار.» (بخشی ازآیهٔ ۱۱۰ سورهٔ ۳۷) و برای این امت فرموده‌است: «و مومنان را مژده بده که برای آنان از سوی خداوند فضل بزرگی است.» (بخشی ازآیهٔ ۴۷ سورهٔ احزاب.)

چهارم آنکه، دربارهٔ ابراهیم(ع) فرموده‌است: «سلام بر ابراهیم» (آیهٔ ۱۰۹ سورهٔ صافات.)، و در مورد این امت فرموده‌است: «بگو حمد خدا راست وسلام بر بندگانی که او برگزیده است.» (آیهٔ۵۹ سورهٔ نمل.)

پنجم آنکه، خداوند در موردابراهیم(ع) فرموده‌است: «به یاد بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق را» (بخشی ازآیهٔ ۴۵ سورهٔ ۳۸، ص) و از امت محمد(ص) تعبیر به «بندگان خداوند رحمان» (بخشی ازآیهٔ ۶۳ سورهٔ فرقان) کرده‌است.

ششم آنکه، خداوند در مورد ابراهیم خلیل(ع) فرموده است: «سپاسگزار نعمتهای خدا بود و خدایش برگزید.» (بخشی ازآیهٔ ۱۲۱ سورهٔ نحل.) و درمورد این امت هم فرموده‌است: «او شما را برگزید» (بخشی ازآیهٔ ۷۸ سورهٔ حج.)

اما در مورد مراتب موسی(ع) چنین است که خداوند به‌کلیم ده رتبه ارزانی فرموده‌است و به امت محمد(ص) نیز همان را ارزانی داشته است.

نخست آنکه، برای موسی(ع) فرموده است: «و ما موسی را نجات دادیم» (بخشی ازآیهٔ ۶۵ سورهٔ شعراء) و دربارهٔ امت محمد(ص) فرموده‌است: «اینچنین بر ما حق است که مومنان را نجات دهیم.» (بخشی ازآیهٔ ۱۰۳ سورهٔ دهم.)

دوم آنکه، کلیم(ع) را با همراهی خود نصرت بخشیده و فرموده‌است: «من همراه شما دو تن هستم، می‌شنوم و می‌بینم» (بخشی ازآیهٔ ۴۶ سورهٔ طه) و دربارهٔ این امت فرموده‌است: «هماناکه خداوند همراه آنانی است که پرهیزگارند» (بخشی ازآخرین آیهٔ سورهٔ نحل.)

سوم، مقرب ساختن کلیم(ع) است و خداوند فرموده‌است: «و اورا در حال رستگاری برای مقام قرب خود برگزیدیم.» (بخشی از آیهٔ ۵۲ سورهٔ مریم.) و برای این امت فرموده‌است: «وما به‌او نزدیك‌تراز شماییم.» (بخشی از آیهٔ ۸۵سورهٔواقعه.)

چهارم،منتی است که خداوند بر او گـزارده است و فرموده‌است: «و همانا منت‌گزارده‌ایم بر موسی و هارون.» (آیهٔ ۱۱۴ سورهٔ صافات) و دربارهٔ ایـن امت فرموده‌است: «بلکه خداوندبرشما منت‌می‌گزارد.» (بخشی از آیهٔ۱۷سورهٔ حجرات.)

پنجم، ایمنی و بلندی مرتبت است وخداوند متعال خطاب بـه موسی فرموده است: «بیم مکن که همانا تو برآنان برتری» (آیهٔ ۶۸ سورهٔ طه.) و برای ایـن امت فرمـوده‌است: «درکار دیـن سستی مکنید و انـدوهگین مباشید، زیـرا شما برترید.» (بخشی از آیهٔ ۱۳۹ سورهٔ آل عمران.)

ششم تقاضای شناخت و سعهٔ صدر از طرف موسی(ع) درآنجا که آمده‌است: «پـروردگارا! سینه‌ام را گشاده فرمای.» و ایـن تقاضای او پـذیرفته شد که خداوند فرموده‌است: «ای موسی! آنچه خواستی به توعطا گردید.» (آیه‌های ۲۵ و ۲۶سورهٔ طه.) و درمورد این امت فرموده‌است: «آیا آن‌کس که خدای سینه‌اش را برای‌اسلام گشاده داشته است.» (بخشی از آیهٔ ۲۲ سورهٔ زمر.)

هفتم، تقاضای موسی(ع) برای‌آسان شدن‌کار که درقرآن ازقول او آمده‌است: «وکار مرابرای من آسان‌گردان.» (آیهٔ ۲۶ سورهٔ طه.) ودربارهٔاین امت فرموده‌است: «خداوند برای شماآسانی را اراده فرموده و سختی را بر شما اراده نفرموده‌است.» (بخشی از آیهٔ ۱۸۵ سورهٔ بقره.)

هشتم، پذیرفتن و برآوردن خواسته است وخداوند متعال دراین مورد خطاب به موسی و هارون(ع) فرموده‌است:«همانا دعای شما دوتـن بـرآورده شد.» (بخشی از آیهٔ ۸۹ سورهٔ یونس.)، و برای‌این امت چنین فرموده‌است: «دعای آنـان راکه گرویده‌اند وکارهای نیکو انجام داده‌اند برمـی‌آورد و از فضل خـود برایشان فراوان ارزانی می‌دارد.» (آیهٔ ۲۶ سورهٔ شوری.)

نهم آنکه، خداوند آمرزش خود را به‌کلیم(ع) عنایت فرموده ودر قرآن چنین آمده‌است: «پروردگارا من برخود ستم‌کردم، مرا بیامرز وخدایش آمرزید.» (بخشی از آیـهٔ ۱۶ سورهٔ قصص.) و خـداوند بـرای امت‌محمد(ص) چنین فـرموده‌است: «خدایتان شما را فرامی‌خواند تاگناهان شما را بیامـرزد.» (بخشی از آیـهٔ ۱۰ سورهٔ

ابراهیم.)

دهم آنکه، خداوند خواستهٔ موسی(ع) را برآورده وخطاب به‌اوفرموده‌است: «ای موسی! آنچه خواستی به توعطاگردید.» (آیهٔ ۳۶ سورهٔ طه.)، و خطاب به این امت فرموده‌است: «و همه چیزی که از او خواستید به شما عطاگردید.» (بخشی از آیهٔ ۳۴ سورهٔ ابراهیم.) و در ضمن این را هم فرموده‌است که و آنچه نخواسته‌اید به شما عطا شده است وفرموده‌است: «یکسان برای سؤال کنندگان» (بخشی از آیهٔ دهم سورهٔ فصلت.)، یعنی برای کسی که سؤال بکند یا نکند.

اما در مورد مراتب حبیب خدا، هماناکه خداوند سبحان به حبیب خود محمد(ص) نه مرتبه عنایت فرموده‌است و نظیر آن را به امت آن حضرت هم ارزانی فرموده‌است.

نخست پذیرش توبه، که نسبت‌به حبیب خود فرموده‌است: «همانا خداوند توبهٔ پیامبر را پذیرفت.» (بخشی ازآیهٔ ۱۱۷ سورهٔ توبه)، و دربارهٔ امتش فرموده است: «و خدای می‌خواهد بر شما بازگشت به رحمت و مغفرت فرماید.» (بخشی ازآیهٔ ۲۷ سورهٔ نساء.) و نیز فرموده‌است: «به‌آنها باز لطف کرد تا توبه کنند.» (بخشی ازآیهٔ ۱۱۸ سورهٔ توبه.)

دوم آمرزش، که خطاب به حبیب خود می‌فرماید: «تا ازگناه‌گذشته و آیندهٔ تو درگذرد» (بخشی از آیهٔ دوم سورهٔفتح.)، وخطاب به‌امت اوفرموده است: (به‌درستی که خداوند همهٔ گناهان را می آمرزد.» (بخشی از آیهٔ ۵۳ سورهٔ زمر.)

سوم نعمت عنایت کردن، که خطاب به‌آن حضرت فرموده‌است: «و نعمت خود را بر تو تمام کند.» (بخشی ازآیهٔ دوم سورهٔ فتح.)، وخطاب به امت اوفرموده‌است: «و نعمت خویش را بر شما تمام کردم.» (بخشی ازآیهٔ ۳ سورهٔ مائده.)

چهارم نصرت کردن، که خطاب به‌آن حضرت فرموده‌است: «و خدای تورا به نصرتی با عزت یاری خواهد کرد.» (بخشی ازآیهٔ ۳ سورهٔ فتح)، و در همین مورد برای امت او فرموده‌است: «بر ما نصرت اهل ایمان حق است.» (بخشی ازآیهٔ ۴۷ سورهٔ روم.)

پنجم درود فرستادن برآن حضرت است، که خداوند فرموده‌است: «همانا خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند.» (بخشی ازآیهٔ ۵۶ سورهٔ احزاب.)، و برای امت ایشان درآیهٔ ۴۳ همان سوره فرموده‌است: «اوست که بر شما درود می-

فرستد و فرشتگان او.»

ششم برگزیدن است، که خداوند فرموده‌است: «خداوند از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و از میان مردم.» (بخشی از آیهٔ ۷۵ سورهٔ حج.)، که منظور محمد(ص) است، و برای امت آن حضرت فرموده‌است: «سپس آن کتاب را به ارث کسانی از بندگان خود که برگزیده‌ایم دادیم.» (بخشی از آیهٔ ۳۲ سورهٔ فاطر.)

هفتم هدایت است، به حبیب خود فرموده‌است: «و تورا به‌راه راست هدایت فرماید.» (بخشی از آیهٔ دوم سورهٔ فتح.)، و برای امتش فرموده‌است: «و همانا که خداوند هدایت کنندهٔ کسانی که ایمان آورده‌اند به راه راست است.» (بخشی از آیهٔ ۵۴ سورهٔ حج.)

هشتم سلام دادن است که خداوند متعال به حبیب خود در شب معراج فرموده است: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیامبر! و برای امتش فرموده‌است: «چون آنان که به‌آیات ما ایمان می‌آورند پیش تومی‌آیند، به‌آنان بگو: سلام بر شما باد! خدای شما برنفس خویش رحمت نوشته است.» (بخشی از آیهٔ ۵۴ سورهٔ انعام.)

نهم مرتبهٔ رضا و خشنود ساختن است، که خداوند به حبیب خود فرموده است: «و به زودی خدایت چندان عطا فرماید که خشنود شوی.» (آیهٔ پنجم سورهٔ والضحی.)، وبرای امتش فرموده‌است: «و هرآینه آنان را به جایی درآورد که بسیار به‌آن خشنود باشند.» (بخشی از آیهٔ ۵۹ سورهٔ حج.)

از رحمتهای دیگر خداوند بر این امت و ویژگیهایی که به‌آنان ارزانی داشته است بدون اینکه به امتهای دیگر ارزانی فرمایدآسانی و سبکی احکام این آیین است و فرموده‌است: «خداوند اراده نفرموده است که بر شما دشواری قرار دهد.» و هم فرموده‌است: «خداوند می‌خواهد که بار شما را سبک فرماید.» (آیات نهم مائده و هشتم نساء)، و نیز فرموده‌است: «برای شما در دین دشواری قرار نداده است.» (بخشی ازآیهٔ ۷۸ سورهٔ حج.)، ونیز فرموده‌است «خداوند برای شماآسانی را اراده کرده ونسبت به شما سختی را اراده نفرموده‌است.» (بخشی‌ازآیهٔ ۱۸۵ سورهٔ دوم.)، و نیز خداوند فرموده‌است: «احکام پر رنج را که چون زنجیر برگردنشان است همه را برمی‌دارد.» (بخشی از آیهٔ ۱۵۷ سورهٔ اعراف.)

دیگر از نعمتهایی که خداوند به این امت ارزانی داشته این است که اگر بول یا مدفوع و نجاست دیگری به جامه‌های امتهای دیگر سرایت می‌کرد تکلیف آنان

چنان دشوار بودکه می‌بایدآن را برای همیشه از خود دور دارند یا اگر ممکن است آن قسمت جامه را ببرند و حال‌آنکه برای این امت تخفیف داده وآب را پاك‌کننده قرار داده است که‌بوسیلهٔ آن جامه‌ها وبدن خویش را پاك می کنند ومی‌شویند وخداوند فرموده است:«واز آسمان آبی پاك وپاك‌کننده بر شما فروفرستادیم.»(بخشی از آیهٔ۴۸ سورهٔ فرقان.)وفرموده است:«وفرومی‌فرستد از آسمان آبی برشماکه شما را با آن پاك فرماید.»(بخشی ازآیهٔ ۱۱ سوره انفال.)

از نعمتهای دیگر این است که امتهای‌گذشته مجبور بودند در حال عادت ماهیانهٔ زنان ازآنان به طورکلی کناره‌گیری کنند وباآنان هم خوراك وهمنشین نشوند و هر جامه وبستری که زن حایض ازآن استفاده‌کرده وظرفهایی که‌به‌آنها دست‌زده‌بود نجس بود و استفاده ازآن جایز نبود و حال‌آنکه برای ما این امور همه جایز است و فقط همبستر شدن با زنان درآن حال حرام است.

دیگرآنکه میزان نمازآنان پنجاه رکعت بود و حال‌آنکه نماز ما فقط پنج نوبت است ودر همین پنج، ثواب وپاداش پنجاه داده می‌شود وزکات آنان‌یك چهارم اموال بود و حال‌آنکه زکات ما یك دهم است و در پاداش معادل همان یك چهارم.

دیگرآنکه در امتهای‌گذشته چون از خوراك افطار روزهٔ خود فارغ می‌شدند در شب هم خوردن وآشامیدن و همبستر شدن برای‌آنان حرام بود و حال‌آنکه خداوند خوردن وآشامیدن و همبستر شدن را در شبهای رمضان برای ما حلال‌کرده و فرموده است:«بخورید وبیاشامید تا برای شما خط سپید روز از خط سیاه شب در سپیده‌دم آشکار شود.» و در همان‌آیه فرموده است:«برای شما در شبهای ماه رمضان همبستر شدن با زنان رواست.»(بخشهایی ازآیهٔ ۱۸۷ سورهٔ بقره).[۱]

دیگر این است که امتهای‌گذشته قربانیهای خود را بر دوش تا بیت‌المقدس می‌بردند. از هرکس پذیرفته می‌شدآتشی می‌آمد وآن قربانی را می‌سوزاند وازمیان می‌برد و از هرکس پذیرفته نمی‌شد شرمسار وافسرده برمی‌گشت وحال‌آنکه خداوند متعال قربانی امت پیامبر خود، محمد(ص) را در شکم بینوایان و فقیران قرار داده است. از هرکس پذیرفته نشود، عقوبتهای دنیایی از او برداشته می‌شود.

دیگر این است که خداوند متعال برای‌آنان درکتاب تورات حکم قصاص را

۱. برای اطلاع بیشتر در مورد این حکم در منابع فارسی به تفسیر ابوالفتوح رازی، ص ۷۶، ج ۲، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید. م.

دربارهٔ قتل و جرح مقرر فرموده است وبه‌آنان اجازهٔ عفو کردن و گرفتن خونبها داده نشده است و میان قتل و جرح عمد و خطادر قصاص تفاوتی نیست و خداوند چنین فرموده است:«در تورات بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنند...»(آیهٔ۴۵سورهٔ مائده.)، و حال آنکه در مورد ما این موضوع تخفیف داده شده است و مختاریم که قصاص و دیه وعفو را انجام دهیم ومیان قتل خطا وعمد فرق نهاده شده و خداوند متعال چنین فرموده است:

«ای اهل ایمان! برای شما در مورد کشتگان چنین قصاص نوشته شد.» تا آنجا که می‌فرماید:«و چون صاحب خون بخواهد از برادر(دینی) خودگذشت کند... این تخفیفی برای شما از پروردگار شما و رحمتی است.»(آیهٔ۱۷۸ سورهٔ بقره.)

دیگر این است که خداوند در موضوع توبه وبازگشت به خدا برای این امت تخفیف داده است. در این مورد خداوند چنین فرموده است:«و یادآورید وقتی را که موسی(ع) به قوم خودگفت: ای قوم! شما باگوساله‌پرستی بر خود ستم کردید. اکنون به سوی خدای خودبازگردید و خویشتن را بکشید.»(آیهٔ ۵۴ سورهٔ بقره.)، و توبهٔ آنان چنان بود که می‌بایدبرخی، برخی دیگر را بکشند. گاه لازم بود پدر، پسررا یا پسر، پدر را وبرادر، برادر ومادر، فرزندش را بکشد وهرکس از این کار سرپیچی می‌کرد یا شمشیر از دست می‌افکند و بر خویشاوند خویش رحمت می‌آورد توبه‌اش پذیرفته نبود[1] و پس از اینکه در یك جا، هفتادهزارتن کشته شدند، خداوند فرمان داد ازکشتار دست بدارند و این توبهٔ آنان بود وحال آنکه توبهٔ ما عبارت از طلب آمرزش با زبان و پشیمانی راستی و تعهد به باز نگشتن به انجام آن‌کار است و خداوند متعال چنین فرموده‌است:

«وکسانیکه چون کار زشت و بر خود ستم کنند خدای را یادکنند و برای گناهان خود طلب آمرزش کنند وچه کسی گناهان را جز خداوند می آمرزد؟»(آیهٔ۱۳۵ سورهٔ آل‌عمران.) و نیز می‌فرماید:«آیا آنان به‌سوی خداوند بازنمی‌گردند؟»(آیهٔ۷۴ سورهٔ مائده.) و نیز می‌فرماید:«آیا برای کسانیکه ایمان‌آورده‌اند هنوز هنگامی فرا نرسیده که دلهای ایشان برای یاد خدا خشوع کند؟»(آیهٔ ۱۶ سورهٔ حدید.)

همچنین میان امتهای گذشته اگر کسی با نظر آلوده به زنی می‌نگریست، دستور

---

۱. برای اطلاع بیشتر در این مورد به بحث شیخ طوسی قدس‌سره در صفحات ۲۴۶ تا ۲۴۸ جلد اول تفسیر تبیان، چاپ نجف، مراجعه فرمایید. م.

داده می‌شد چشم خود را بیرون‌آورد تا توبه‌اش پذیرفته شود و حال‌آنکه توبهٔ ما در این مورد عبارت است از نگهداشتن چشم ازگناه و توبه با قلب و تصمیم به دوباره انجام ندادن‌آن.

همچنین اگر عضوی از اعضای ایشان به بدن زن نامحرم برخورد می‌کرد، می‌بایست‌آن عضو را از بدن خود جدا کند وحال‌آنکه توبهٔ ما درآن مورد پشیمانی و دوباره انجام ندادن‌آن‌است.

برخی از ایشان پوشیده و در خلوت اگرگناهی انجام می‌داد،گناه او بر در خانه‌اش نوشته می‌شد که فلان، پسرفلان، دوش، مرتکب این‌گناه شده‌است وسروشی ازآسمان بر او این ندا را می‌داد و رسوا می‌شد و رازش آشکار می‌گردید و حال‌آنکه هرکس از ماگناهی‌کند و آن‌را از چشمها پوشیده بدارد خدای به فرشتگان خود می‌گوید: این بندهٔ من‌گناه خود را ازهمنوعان خویش پوشیده داشت، زیرا اعتقادش به‌آنان اندك است و حال‌آنکه به من پناه‌آورد که شاید رحمت من او را فراگیرد. گواهی می‌دهم‌که به سبب اعتقاد اوبه رحمت من آن‌گناهش را بر او بخشیدم. وچون روز رستاخیز این بنده برای حساب نگهداشته شود، پروردگار به اومی‌فرماید: ای بندهٔ من! این من بودم‌که این‌گناه را در دنیا برتو پوشیده داشتم و امروز هم‌آن را بر تو پوشیده می‌دارم.

از جمله فضیلتهای‌دیگر این امت، این است‌که‌گروهی ازفرشتگان‌گرامی‌برای آنان به‌آمرزش خواهی و طلب رحمت از خداوند متعال‌گماشته شده‌اند. خداوند متعال در این مورد فرموده‌است: «فرشتگانی‌که عرش خدا را بر دوش می‌کشند و آنان‌که برگرد عرشند به ستایش خدای خود تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان از خداآمرزش می‌طلبند.» (آیهٔ هفتم سورهٔ غافر.)

دیگر آن است‌که خداوند متعال این امت را در این جهان به منزلهٔ گواهانی بر خلق‌گماشته است ودر آخرت هم‌آنان‌راگواه و شفیع قرار داده است و پیامبر(ص) فرموده‌اند: مومنان در دنیا گواهانند،آنچه را نیکو ببینند ونیکو بدانند همان در نزد خداوند هم پسندیده و نیکوست و آنچه را زشت ببینند،آن درپیشگاه خدا هم زشت است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: ای‌کاش برادران خود را می‌دیدم.گفتند: ای رسول خدا! آیا ماکه به شما ایمان‌آورده‌ایم برادران شمانیستیم وحال‌آنکه همراه شما هجرت

و شما را یاری کردیم؟ فرمود: آری، ولی برادران من آنانند که پس از شما می‌آیند. همچون شما به من ایمان می‌آورند و مرا همچون شما دوست می‌دارند و همانگونه که شما یاری دادید، یاری می‌دهند وهمانگونه‌که شما مرا تصدیق کردید، آنها هم مرا تصدیق می‌کنند. ای‌کاش برادران خود را می‌دیدم.[1]

مجلس سی و نهم
در طهارت و ثواب آن

خداوند متعال درسورهٔ‌مائده فرموده است:«ای کسانی که‌گرویده‌اید، چون برای نماز برخیزید، صورت ودستهای خود را تاآرنج بشوئید..... تا آنجا که می‌فرماید باشدکه شکر او بجاآورید.»[2]

امام باقر(ع) فرموده‌است، پیامبر(ص) روزی همراه یاران خویش نماز صبح گزاردند و سپس همراه اصحاب خود نشستند و با ایشان به‌گفتگو پرداختند، چون آفتاب طلوع کرد، یاران یکی پس‌از دیگری رفتند تاآنکه دوتن باقی ماندندکه یکی از ایشان از انصار مدینه و دیگری از قبیله ثقیف بود، پیامبربه‌آن‌دو فرمودند می‌دانم شما را مسأله‌یی است که می‌خواهید بپرسید، اگر می‌خواهید پیش ازآنکه از من بپرسید مسأله شما را خودم بازگو کنم و اگر می‌خواهید خودتان طرح کنید، گفتند: ای رسول خدا! شما به ما از سؤال‌ما خبر بده‌که موجب رفع بیشتر شبهه و کوردلی است و دورتر از هرشك و تردید و ثابت‌کننده‌تر ایمان است، پیامبر(ص) فرمودند: ای برادر انصاری تو از قومی هستی که همواره ایثار می‌کنند، وانگهی توشهرنشینی و این مرد ثقفی، صحرانشین است. آیا اجازه می‌دهی نخست پرسش او را طرح کنم؟ گفت: آری و پیامبر(ص) به‌آن مرد ثقفی فرمودند: ای برادر! تو آمده‌ای تا دربارهٔ وضوی نماز خود و میزان ثواب آن بپرسی، اکنون بدانکه چون دست درآب بری و بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بگویی، گناهانی که دستهایت انجام داده‌است فرو می‌ریزد و چون چهرهٔ خویش را بشویی، گناهانی که چشمهایت با نگریستن ناروا فراهم آورده

---

۱. این مبحث لطیف رامرحوم علامهٔ مجلسی ازهمین‌کتاب در بحارالانوار، ص ۴۴۴، ج۲۲، چاپ جدید، آورده‌است. م.

۲. آیهٔ ششم سورهٔ پنجم (مائده) و برای اطلاع بیشتر از روایات، به بحث مرحوم سید هاشم بحرانی، تفسیر برهان، ص۴۵۱، ج ۱، مراجعه شود. م.

است فرومی‌ریزد و همچنین گناهانی که زبان و دهانت از راه گفتار ناصواب به‌دست آورده‌است فرومی‌ریزد و چون دو دست خود رابشویی، گناهان دست راست و چپ تو فرومی‌ریزد و چون بر سر وپشت پاهای خود مسح کشی، گناهانی که به سوی آن قدمهایت گام برداشته‌اند فرومی‌ریزد، و این پاداش وضوی تو است. دنباله این خبر به خواست خداوند متعال در فصل نماز بیان خواهد شد.[1]

امام صادق(ع) فرموده‌است، روزی امیرالمومنین علی(ع) همراه پسرش محمدبن حنفیه نشسته بود و فرمود: محمد برایم ظرف آبی بیاور تا برای نماز وضو بگیرم محمد آب آورد، امیرالمومنین با دست راست آب بر دست چپ خویش ریخت و فرمود «به‌نام خدا وسپاس خدا راکه آب را پاك کننده قرارداد و آن را پلید قرارنداد.» سپس بر موضع بول خویش آب ریخت[2] وگفت «پروردگارا! آلت جنسی مرا در پارسایی و عفت بدار و عورتم را بپوشان و بدنم را بر دوزخ حرام فرمای»، آنگاه مضمضه کرد (آب در دهان گرفت و بیرون ریخت) وگفت «پروردگارا! درآن روزکه ترا دیدارمی کنم برهان مرا به من تلقین فرمای وزبانم را به‌یاد ونام خودت گشاده‌دار.» سپس استنشاق کرد و آب به بینی خود کشید و گفت «پروردگارا! بوی بهشت را برمن حرام مگردان و مرا ازآن محروم مدار و مرا ازآنان قرار بده که بوی و رایحه و عطر بهشت را استشمام می کنند.» آنگاه صورت خویش راشست وگفت «پروردگارا! چهره مرا درآن روزکه چهره‌ها سیاه می‌شود سپید بدار و درآن روزکه برخی از چهره‌ها سپید است چهره‌ام را سیاه مفرمای.» آنگاه دست راست خویش را شست و گفت «پروردگارا! نامه عمل مرا به دست راستم عنایت فرمای و جاودانگی در بهشت را به دست چپم ارزانی فرمای وبا من محاسبه آسانی انجام بده.» سپس دست چپ خویش را شست وگفت «پروردگارا! کارنامهٔ مرا به دست چپم عنایت مفرمای و آن

---

۱. این روایت درامالی صدوق دوبار آمده‌است. (صفحات ۳۲۸ و۵۴۹) درمنابع اهل سنت از طرق دیگر و نسبتاً با تفصیل بیشتر در صفحات ۴ تا ۷ اخبار مکه ابوالولید ارزقی (قرن سوم هجری) آمده‌است. رك. به: چاپ مکه، ۱۳۹۸ قمری و به ترجمهٔ آن به قلم این بنده. م.

۲. خوانندگان ارجمند توجه خواهند داشت که چون همواره آب در دسترس نبوده است، گاهی پس ازقضای حاجت و ادرارکردن با سنگ وکلوخ طاهر خود را پاك و خشك می کرده‌اند و به هنگام وضو، شستن آلت برای زدودن نجاست با آب واجب بوده است و در این مورد باید به‌کتابهای فقهی و رساله‌های عملیه مراجعه‌کرد. م.

را بسته با غل بر گردنم قرارمده، و از پاره‌های آتش به تو پناه می‌برم.» سپس بر سر خود مسح کشید و گفت «پروردگارا! مرا با رحمت و عفو و برکتهای خود بپوشان.» سپس بر هر دو پای خویش مسح کشید و گفت «پروردگارا! پاهای مرا در آن روز که پاها می‌لغزد بر صراط استوار بدار و راه رفتن و کوشش مرا در چیزی قرار بده که ترا از من خشنود دارد.»

سپس سر خود را بلند فرمود و به پسرش محمد نگریست وفرمود: ای محمد! هر کس مانند این وضوی من وضو بگیرد وهمین‌ادعیه راکه خواندم، بخواند، خدای عزوجل از هر قطره آب وضویش فرشته‌یی می آفریند که خدای را تسبیح و تقدیس و تکبیر می‌گوید و پاداش آن را تا روز قیامت برای او می‌نویسد.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: کسی که وضو می‌گیرد همینکه به‌آب دست می‌زند شیطان از او دور می‌شود وچون مضمضه‌کند، دل وزبانش با حکمت روشن می‌شود و چون‌آب به بینی خود کشید،خدایش ازآتش در امان دارد و بوی خوش بهشت را روزی او فرماید و چون چهره خویش را بشوید،خداوند در آن روز که چهره‌ها سپید و سیاه می‌شود چهره‌اش را سپید می‌دارد و چون دو دستش رامی‌شوید، خداوند غلهای آتشین را بر او حرام می‌فرماید وچون بر سر خویش مسح می‌کشد، خداوند گناهانش را می‌زداید و چون بر پاهای خویش مسح می‌کشد، خدایش درآن روز که پاها می‌لغزد او را از صراط می‌گذراند[2] و مومن چون با همسر خود همبستر می‌شود هفتادهزار فرشته بال رحمت بر اومی‌گشایند وچون غسل‌کند،به‌هر قطره‌آب خانه‌یی در بهشت برایش ساخته می‌شود.

موسی(ع)گفته است: پروردگارا!پاداش کسی که از بیم تو وضوی کامل می‌گیرد چیست؟ فرمود روز رستاخیز او را برمی‌انگیزم درحالیکه پرتویی میان چشمانش برای او نورافشانی می‌کند.[3]

پیامبر(ص) فرموده‌اند:در خواب مردی از امت خویش را دیدم‌که مقدمات

---

۱. این روایت با ذکر سلسله اسناد در ثواب‌الاعمال صدوق، ص ۱۶ و در امالی صدوق، ص ۳۳۱ و به نقل از این دوکتاب و فلاح السائل در بحارالانوار،ص ۳۱۸، ج ۸۰، آمده‌است. م.

۲. در امالی صدوق،ص ۱۱۵،آمده‌است. م.

۳. همان کتاب، ص ۱۲۶. م.

عذاب‌گور و فشار قبر برایش فراهم شده‌بود، وضوی او پیش او آمد و او را از آن حفظ کرد.

امام صادق(ع) فرموده‌است: هر کس یك تار موی خویش را عمداً از جنابت غسل ندهد در آتش است.[۱]

امیرالمومنین فرموده‌است: هر کس از اینکه خیر و برکت خانه‌اش فراوان شود خوشحال می‌شود، هنگام نشستن بر سر غذا وضو بگیرد یعنی هر دو دستش را بشوید.

و روایت شده‌است، هر کس وضو بگیرد و نام خدا را بر زبان آورد (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بگوید) تمام بدنش پاك می‌شود و این وضو، خود کفارهٔ گناهان میان دو وضو است و هر کس بسم‌الله نگوید، فقط همان اندامهایی که آب به آن رسیده است پاك می‌شود.[۲]

امام موسی‌بن جعفر فرموده‌است: هر کس برای نماز مغرب وضو بگیرد وضوی او کفارهٔ گناهان صغیره او در روز خواهد بود و هر کس برای نماز صبح وضو بگیرد وضوی او کفارهٔ گناهان صغیره‌اش در شب خواهد بود.[۳]

امام صادق(ع) فرموده‌است: هر کس وضو بگیرد و با دستمال خشك کند برای او حسنه نوشته می‌شود و هر کس وضو بگیرد و با دستمال خشك نکند تا خود خشك شود خدای برایش سی حسنه می‌نویسد.

پیامبر فرموده‌اند: هنگام وضوگرفتن چشمهای خود را بگشایید شاید آتش جهنم را نبینید.[۴]

مجلس چهلم
در آداب و امور پراکنده دیگر

خداوند متعال فرموده‌است: «ای فرزندان آدم زیورهای خود را درمقام عبادت

---

۱. در ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال صدوق، ص ۲۷۳، چاپ آقای غفاری، ۱۳۹۱ قمری آمده‌است. م.

۲. در علل‌الشرایع صدوق، ص ۲۷۳، ج ۱، آمده‌است. م.

۳. در ثواب‌الاعمال، ص ۱۷، آمده‌است. م.

۴. در ثواب‌الاعمال، ص ۱۷ و علل‌الشرایع، ص ۲۶۶، ج ۱ آمده‌است. م.

به خود برگیرید.»[۱]

امام صادق(ع) فرموده‌است: چون به‌گرمابه می‌روی بـه هنگام بیرون‌آوردن لباسهایت بگو پروردگارا! حلقهٔ نفاق را از من بیرون‌آر و مرا برایمان استواربدار، و چون به‌گرمخانهٔ نخست درآمدی بگو، پروردگارا! من از شر نفس خود به‌تو پناه می‌برم و از آزار آن به تـو پناه می‌جویم و چـون به گرمخانهٔ دوم بـرآمدی بگو پروردگارا! ازمن پلیدی ناپاك را بزدای و پیکر و دل مرا پاك‌گردان و اندکی آب‌گرم بردار و بر فرق سر خویش بریز و هم بر دو پای خود ازآن بریز و اگر مناسب بـود جرعه‌یـی ازآن بیاشام‌که مثانـه را پاك و زه‌کشی می‌کند. درگـرمخانهٔ دوم اندکی درنگ‌کن و چون به‌گرمخانهٔ سوم درآمدی بگو ازآتش به خدا پناه می‌بـریم و از او بهشت را مسئلت می‌کنیم و این سخن را تـا هنگامیکه از آن گرمخانه بیرون می‌آیی تکرارکن و بر تو بادکه‌آب سرد و افشرهٔ خنـك نیاشامـی‌که آشامیدن آن در گرمابه معده را تباه می‌کند و بر خودآب سرد مریزکه بدن را ناتوان می‌کند وچون بیرون‌آمدی،آب سرد بر هر دو پای خود (پشت پـا) بریزکه ایـن‌کار بیماری را از تنت بیرون می‌کشد و چون جامهٔ خـویش بر تـن‌کردی بگو پروردگارا! جامهٔ تقوی برمن بپوشان و مرا از پستی دور دارکه چون اینچنین‌کنی از هر درد درامان باشی.[۲]

امام صادق(ع) فرموده‌است: سه چیز فربه می‌کند و سه چیز نزار و لاغر. آن سه،که فربه می‌کند، پیوسته به‌گرمابه رفتن واستشمام بوی خوش وجامهٔ نرم پوشیدن است و آن سه،که لاغرمی‌کند، پیوسته خوردن تخم‌مرغ وماهی و پرخوری است. و منظور از پیوسته به‌گرمابه رفتن، روز در میان است. زیرا اگر همه روزگرمابه برود، از گوشت بدنش کاسته می‌شود.[۳]

رسول خدا(ص) فرموده‌اند: هرکس به‌خدا و روز رستاخیز ایمان‌آورده‌است بدون بستن لنگ به‌گرمابه نمی‌رود.[۴]

رسول خدا(ص) فرموده‌اند: با حنا خضاب‌کنیدکه نور چشم را می‌افـزاید و

۱. بخشی ازآیهٔ سی‌ویکم سورهٔ هفتم (اعراف). م.

۲. به‌نقل از صفحهٔ ۲۷ کتاب‌الفقیه، در صفحهٔ ۳۱۶ جلد اول محجةالبیضای ملامحسن کاشانی،چاپ حـوزه و به‌نقل از من‌لایحضره‌الفقیه صدوق‌که در صفحهٔ ۵۲ مکارم‌الاخلاق طبرسی،چاپ بیروت،آمده‌است. م.

۳. در صفحهٔ ۵۴ مکارم‌الاخلاق طبرسی به‌نقل از من‌لایحضره‌الفقیه آمده‌است. م.

۴. در کافی، ص ۴۹۷، ج ۶، زیر شمارهٔ ۳ و در الفقیه، ص ۲۵،آمده‌است.م.

موی را می‌رویاند و زوجه را آرامش می‌بخشد.[۱]

امام صادق فرموده‌است: سزاوار نیست که زن خود را زینت نکند و هرچند به‌آویختن گلوبندی به‌گردن وسزاوار نیست که زن دست خود را خضاب نبندد هرچند فقط به حنا دست بزند و اگرچه سالخورده باشد، و فرموده‌است شستن سر در هر جمعه با گل خطمی، زینهاری از پیسی و دیوانگی است.[۲] و فرموده‌است سر خود را با برگ سدر بشویید که آن را همهٔ فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل تقدیس کرده‌اند و هرکس سرخود را با برگ سدر بشوید خداوند هفتاد روز وسوسهٔ شیطان را از او دور می‌فرماید و هرکس خداوند نسبت به‌او چنین فرمایدگناه نمی‌کند و هر آن‌کس گناه نکند به‌بهشت می‌رود.[۳] وفرموده‌است: گرفتن ناخن وموی سبیل ازجمعه تا جمعه (هرهفته روزجمعه) امان ازبیماری خوره‌است.[۴] وفرموده‌است: سه‌چیز ازسنتها وآیین پیامبران است: استعمال عطر وتراشیدن موی‌سر وشارب وبسیاری بهره‌گیری اززنان.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چهار چیز ازآیینهای پیامبران است، استعمال عطر و مسواك و حنا بستن و بهره‌گیری از زنان.

امیرالمومنین فرموده‌است: پیامبر(ص) به‌ما فرمان دادند چهار چیز را زیرخاك پنهان‌کنیم: موی، دندان، ناخن و خون.[۵]

امام صادق(ع) در تفسیر آیهٔ «زینت خود را به هنگام عبادت (در هر مسجد) به‌خود بگیرید.» فرموده‌است، یعنی موهای خود را شانه‌کند که شانه‌کردن روزی را جلب می‌کند و موی را نیکو می‌کند و حاجت را برمی‌آورد و موجب افزونی نیروی جنسی می‌گردد و بلغم را قطع می‌کند.[۶]

پیامبر(ص) معمولاً چهل‌بار ریش خود را از زیر و هفت‌بار از بالا شانه می‌زدند و می‌فرمودند این‌کار موجب افزایش ذهن و قطع بلغم می‌شود و پیامبر(ص)

---

۱. به‌نقل از من‌لایحضره‌الفقیه در صفحهٔ ۷۸ مکارم‌الاخلاق، چاپ ۱۳۹۲ قمری، بیروت، آمده‌است. م.
۲. همان‌کتاب، ص ۶۰. م.
۳. در صفحهٔ ۲۹ الفقیه زیرشمارهٔ ۸۲ آمده‌است. م.
۴. مکارم‌الاخلاق، ص ۶۴. م.
۵. در صفحهٔ ۳۳۰ جلد اول محجة‌البیضای ملامحسن فیض‌کاشانی نظیر این روایت از کتاب فقیه نقل شده‌است. م.
۶. در صفحهٔ ۷۰ مکارم‌الاخلاق به نقل از من‌لایحضره‌الفقیه آمده‌است. م.

فرموده‌اند در مسواك زدن دوازده خصلت است؛ پاكی دهان، خشنودی پروردگار، سپیدشدن دندان، جلوگیری از فساد دندان، كاستن بلغم، افزایش اشتها، افزایش حسنات وكارهای پسندیده، رسیدن به روش و سنت پیامبر، گواهی دادن فرشتگان بر آن، محكم كردن لثه، شستن راه قرائت قرآن، و دو ركعت نماز درحالی كه مسواك زده باشند در نزد خداوند متعال بهتر و محبوبتر از هفتاد ركعت بدون مسواك است.[۱]

امام صادق فرموده‌است: سرمه موجب رویش موی مژه وكاسته شدن آبریزی چشم وگوارایی آب دهان و روشنی دید می‌گردد.[۲]

امام موسی‌بن جعفر فرموده‌است: سه چیز موجب روشنی چشم است نگاه كردن به سبزه و نگریستن به‌آب جاری و نظر انداختن به چهره زیبا.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: پنج چیزموجب پیسی است. نوره كشیدن درچهارشنبه و جمعه و وضو ساختن و غسل كردن با آبی كه درآفتاب‌گرم شده است و غذاخوردن در حال جنابت و نزدیكی با زن در عادت ماهانه و خوردن درحال سیر بودن.[۴]

امام صادق(ع) فرموده‌است: سنت در نوره‌كشیدن، آن است كه در هر پانزده روز یك‌بار انجام شود و اگر بیست روز بگذرد حتماً نوره بكشد و هر كس چهل روز بگذرد و نوره نكشد مؤمن و مسلمان نیست وكرامتی ندارد.[۵]

رسول خدا فرموده‌اند: هر كس به‌خدا و روز رستاخیز مؤمن است، زدودن موی زهار خویش را هرچهل روز یك‌بار ترك نكند و اگر چهل روزگذشت، هیچ تأخیر درآن روا ندارد.[۶]

امام صادق(ع) فرموده‌است: امیرالمومنین علی(ع) روزی اندوهگین بود فرمود، نمی‌دانم چرا اندوهگینم درحالیكه بر كریاس و چهارچوب در خانه ننشسته‌ام و از میان گلهٔ گوسپند عبور نكرده‌ام و شلوار خود را ایستاده نپوشیده‌ام و دست و چهرهٔ خویش را با دامن جامهٔ خود پاك نكرده‌ام.

---

۱. در صفحهٔ ۲۵۰ جلد دوم خصال همراه با ترجمهٔ آقای كمره‌یی آمده‌است. م.
۲. به‌نقل ازكتاب من‌لایحضره‌الفقیه در صفحهٔ ۴۶ مكارم‌الاخلاق، چاپ بیروت، آمده است. م.
۳ و ۴. درصفحات ۱۱۶ و ۲۴۵ جلد اول خصال، همراه با ترجمهٔ آقای كمره‌یی آمده است. م.
۵. به نقل از من‌لایحضره‌الفقیه در صفحهٔ ۳۲۶ جلد ۱ محجة‌البیضاء آمده‌است. م.
۶. همان‌كتاب و همان صفحه.

پیامبر فرموده‌اند: هر کس چــون جامهٔ نوی بپوشد بگوید سپاس پروردگاری راکه به من جامه پوشاند تـا میان مردم آراسته باشم و بگوید پروردگارا این جامه را جامهٔ برکت قرارده که در آن در راه خشنودی تو گام بردارم و مساجد تو را آباد دارم هنوز آن جامه را نپوشیده خدایش می آمرزد.

امام صادق(ع) فرموده است: هر کس جامه نــو ببردوبخواهد بپوشد، سی و شش مرتبه سورهٔ قـدر را بخواند و چون به«تنزل الملائکة» برسد، اندکی آب بر آن جامه بپاشد وسپس آن را بپوشد وقبل ازهرکار در آن دورکعت نماز بگزارد ودعاکند و ضمن دعای خود بگـویـد سپاس خداوندی راکه بـه من چیزی عنایت کرد که میان مردم آراسته باشم و بـرهنگی خویش را به‌آن بپوشم و در آن برای خدای خود نماز بگزارم و سپس خدای را ستایش کند، همواره‌تا آن جامه کهنه شود فراخ روزی و در گشایش خواهد بـود. و روایت شده است که علی‌بن موسی الرضا(ع) جامهٔ خود را ازسمت راست می‌پوشید (یعنی نخست دست راست خود را درپیراهن یا پای راست خود را در شلوار می کرد) وچون جامهٔ نــو می‌پوشید نخست قدح آبی می‌خواست و بر آن‌هریك‌از سوره‌های«قدر» و«قل‌هو الله» و«کافرون» را ده‌مرتبه تلاوت می‌فرمود و آن آب را بر جامه خود می‌پاشاند و می‌فرمود هر کس نسبت به جامهٔ نوخویش پیش ازآنکه‌آن را بپوشد چنین کند تـا هنگامیکه نخی ازآن مــوجود باشد در فراخی و گشایش زندگی خواهدکرد.

ابن‌عباس می گوید: جبریل به حضور پیامبر آمد وگفت‌خدایت سلام می‌رساند و به تو فرمان می‌دهد انگشتر خویش را در دست راست‌کن ونگین آن را عقیق قرار بده وبه پسر عمویت هم بگو انگشترش را در دست راست‌کند وعقیق نگین آن باشد، علی(ع) پرسید:ای رسول خدا عقیق چیست ؟فرمود: کوهی در یمن‌است که به یگانگی خداوند و پیامبری من و وصایت تو اقرار کرده است و برای‌آن عده از فرزندان تو که امامند اقرار به امامت و برای شیعیان تو اقــرار بـه بهشت کرده است و در خبر دیگری آمده است که «و برای دشمنان تو به دوزخ اقرار کرده است.»[1]

انس‌بن مالك مــی گوید رسول خدا(ص) انگشتر خویش را در دست راست

۱. نظیر این روایت در عیون اخبارالرضا، صدوق، ص ۷۰، ج۲، چـاپ ۱۳۷۷ ق. آمده‌است. م.

می‌کرد.[۱] انس‌بن‌مالك می‌گوید: پیامبر(ص) دردست مردی انگشتری زرین دید. با چوبدستی که در دست داشتند به انگشت آن مرد زدند و او انگشتر را بیرون آورد. امام صادق(ع) فرموده است: شستن ظرفها و رفت و روب حیاط و خانه روزی را جلب می‌کند.[۲] همان حضرت فرموده است سعد[۳] بیخ دندانهای خود بنهید که موجب خوشبویی دهان و افزونی نیروی جنسی است.

پیامبر فرموده‌اند: چهار چیز را ناخوش نداشته باشید که برای چهارچیز سودمند است: از زکام مترسید که امان از جذام است و دملها را ناخوش‌نداشته باشید که مایهٔ زینهاری از پیسی است ودرد چشم را ناخوش مدارید که امان از کوری است وسرفه را ناخوش مدارید که زینهاری از فلج است. پیامبر فرموده‌اند آفتاب را چهار خصلت است: رنگ را دگرگون می‌کند، بوراگندیده می‌کند، جامه راکهنه‌وفرسوده می‌کند و موجب درد و بیماری می‌شود.[۴]

از موسی‌بن جعفر(ع) نقل است که فرموده است: فشار خون (حالت دموی) را چهار نشانه است، خارش‌تن و دانه‌های ریز آبله مانند برپوست و خواب‌آلودگی وگیجی و دوارسر.[۵] و روایت شده است که پیامبر مردانی راکه خود را شبیه زنان و زنانی راکه خود را شبیه مردان بسازند لعن فرموده‌اند.

حنان‌بن سدیر می‌گوید:[۶] همراه امام صادق(ع) کنار سفره‌بودم، تربچه‌یی به من دادند وفرمودند: ای حنان! تربچه بخورکه در آن سه خصلت است: برگ آن بادبر و مغز آن مدر و ریشه‌اش قطع کننده بلغم است.

رسول خدا فرموده‌اند: گلابی (به) بخورید که در آن سه خصلت است:

---

۱. در صفحهٔ ۱۶۱ بخش دوم جلد اول طبقات هم آمده‌است که پیامبر(ص) انگشتر در دست راست می‌کرد. م.
۲. در مکارم‌الاخلاق طبرسی، ص ۱۲۷، چاپ بیروت هم آمده‌است. م.
۳. سعد گیاهی است خوشبوی که دانه آن‌را می‌جویده‌اند، و نوعی از خرماست و ظاهراً مقصود همان دانهٔ خوشبو است. زیرا از روایت دیگری که درصفحهٔ ۱۹۱ مکارم‌الاخلاق آمده‌است چنین فهمیده می‌شود. م.
۴. درصفحهٔ ۲۲۹ جلداول خصال همراه با ترجمه آقای کمره‌یی آمده‌است. م.
۵. همان کتاب، همان صفحه.
۶. حنان از راویان امام صادق و امام کاظم است. عمری طولانی داشته است وکتابی دربارهٔ صفة‌الجنة والنار تألیف کرده‌است. رك. به: رجال نجاشی، ص ۱۰۶ چاپ قم. م.

پرسیدندآنها چیست؟ فرمود: دل راگرم وبخیل را بخشنده وترسو را بی‌باك وشجاع می‌کند.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است: پیازبخورید که در آن سه خصلت است: دهان را خوشبو، لثه را استوار ونیروی جنسی‌و نطفه رامی‌افزاید.[۲] همان‌حضرت‌فرموده است چهار چیز طبیعت‌آدمی رامعتدل می‌کند: انار منطقهٔ شام(یا عراق)، غورهٔ پخته شده، بنفشه،کاسنی[۳] و فرموده است، تره را چهار خصلت است: دهان را خوشبو می‌کند، بادها را می‌برد، بواسیر را بر طرف می‌کند (خون‌ریزی‌آن را قطع می‌کند) و برای هر کس که پیوسته‌آن را بخورد امان از جذام است.[۴]

پیامبر فرموده‌اند: کشمش (مویز) بخورید که صفرا و بلغم را از میان می‌برد پی‌ها (اعصاب) را استوارمی‌سازد، بیماریها را ازمیان‌می‌برد، خلق را نیکو ودهان را خوشبو می‌کند و اندوه را می‌زداید.[۵]

امام صادق فرموده است:پنج میوهٔ بهشتی در دنیاست: انار ترش وشیرین، به (گلابی)، انگور، و خرمای رطب مشان (مشان نوع بسیار خوبی از رطب است).[۶] ضمن وصیت و سفارشهای پیامبر(ص) به علی(ع)آمده است که نه چیز موجب فراموشی است: خوردن سیب ترش،گشنیز، پنیر، آبی که موش به‌آن دهان زده باشد، خواندن سنگ‌نبشتهٔ‌گورها، راه رفتن میان دو زن، این سو و آن سو افکندن شپش، خون‌گرفتن ازگودی پشت سر، ادرارکردن درآب راکد.[۷] امام صادق فرموده است خربزه بخورید که درآن ده خصلت فراهم است: پیه زمین است، دردی وزیانی نمی‌آورد،هم خوراکی است وهم آشامیدنی، هم میوه‌است وهم‌گل، دندان‌شوی‌است

---

۱. این دو روایت در صفحات ۱۵۳ و ۱۶۲ جلد اول خصال همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

۲. در صفحات ۱۶۳ و ۲۲۹جلداول خصال صدوق همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده است. م.

۳. همان کتاب و همان صفحات.

۴. همان کتاب و همان صفحات.

۵. در صفحه ۱۷۵ مکارم‌الاخلاق، به نقل از امالی شیخ طوسی آمده‌است. م.

۶. در صفحات ۲۶۱جلداول و ۱۸۹ و ۲۱۰ جلددوم خصال و با اندك تفاوتی در صفحهٔ ۱۸۵ مکارم‌الاخلاق طبرسی چاپ بیروت آمده‌است. م.

۷. همان منابع و همان صفحات.

و خورش نان است، نیروی جنسی را می‌افزاید، مثانـه را می‌شوید و مدر است. در حدیث دیگری آمده‌است، سنگ را در مثانه آب می‌کند، و پیامبر(ص) گاه خربزه را با خرما می‌خوردند و گاه با شکر و نیز فرموده‌است، خوردن خربزه و خرمای رطب ناشتا، موجب فلج است.[1]

امام حسن مجتبی(ع) فـرمـوده است: در سفره دوازده سنت است که بر هر مسلمانی دانستن آن لازم است. چهار سنت از آن واجب و عبارت است از: شناختن روزی دهنده اصلی (خداوند) و خشنودی به‌آنچه روزی شده است و نام خدا را بر زبـان آوردن وشکر کردن. چهار از آن مستحب است که شستن دست پیش از غذا و نشستن بر سمت چپ و خـوردن غذا با سه انگشت و لیسیدن انگشتان است. چهار از آن ادب و فرهنگ است و عبارت است از خـوردن از آنچه جلو است و کوچك برداشتن لقمه و خوب جویدن و کم نگاه کردن به‌چهرهٔ مردم.[2]

پیامبرفرموده‌اند: هرکس قطعه نانی یا خرمایی بیابد و آنرا بخورد تا هنگامیکه در درون آن شخص باشد مـورد غفران خـداونـد است و از بـدنش دفع نمی‌شود تا خدایش بیامرزد.[3]

امام صادق(ع) فرموده است با چوب ریحان و انار خـلال مکنید که موجب تحریك برای گرفتاری به‌جذام (خوره) می‌شود.[4]

همان حضرت فرموده است هرکس در بازار بگوید «اشهدان‌لااله‌الاالله وحده لاشریك له و اشهدان محمدا عبده ورسوله» خدای برای او هزارهزارحسنه می‌نویسد

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس هنگامیکه به‌بستر می‌رود، سورهٔ «قل هـوالله احد» را بخواند، خداوندگناه پنجاه ساله‌اش را می‌بخشد.[5]

فصلی در فضائل اذان

خداوند متعال درآیهٔ پنجاه وهشتم سورهٔ «مـائده» فرموده است «و چون شما

۱. همان منابع و همان صفحات.

۲. به‌نقل از من‌لایحضره‌الفقیه درصفحهٔ ۱۴۱ مکارم‌الاخلاق طبرسی چاپ بیروت آمده است. م.

۳. همان کتاب و همان صفحه.

۴. به‌نقل از کتاب طب‌الائمه و از قـول امام رضا(ع) در صفحهٔ ۱۵۲ مکارم‌الاخلاق آمده‌است. م.

←

ندای نماز بلند کنید آن را مسخره و بازیچه می‌گیرند و این بدان سبب است که ایشان مردمی هستند که نمی‌اندیشند وعقل ندارند.» مفسران در این موردگفته‌اند، معمولا کافران به هنگام نماز مومنان جمع می‌شدند و با استهزاء می‌گفتند نماز بگزارید، نمازمگزارید. رکوع بکنید، رکوع مکنید. سجده‌بکنید، سجده مکنید، وخداوند این آیه را نازل فرمود[۱].

بدانکه ندا دادن بر پنج‌گونه است: ندای خداوند و ندای پیامبر(ص) و ندای اسرافیل و ندای ابراهیم(ع) و ندای مومنان. ندای خداوند آن است که در آیهٔ هفتم سورهٔ«تحریم» فرموده است «هان!ای مومنان به‌درگاه خداوند توبهٔ‌نصوح (با خلوص و دوام) کنید.»

ندا واذان‌گفتن رسول خدا(ص) آن است که در آیهٔ سی‌ویکم سورهٔ«احقاف» از قول‌ایشان آمده‌است که «ای‌قوم ما!شماهم دعوت‌خدا راپذیرید و به او ایمان‌آورید.» ندای ابراهیم(ع) آن‌است که در آیهٔ بیست وهفتم سورهٔ«حج» آمده است«ومردم رابرای ادای مناسك حج‌فراخوان!پیاده وسواره ازهرراه دور به‌سوی تو آیند.» ندای اسرافیل آن است که در آیهٔ چهل‌ویکم سورهٔ «ق» آمده است «و به ندای روزی که منادی حق (اسرافیل) از مکان نزدیك نداکند‌گوش فرادار.» ندای مؤمنان در آیه پنجاه و هشتم سورهٔ «مائده»است که می‌فرماید «وچون ندادهید (اذان‌گویید) برای نماز.»و خداوند در آیهٔ سی وسوم‌سورهٔ «فصلت» چنین فرموده است «چه‌کسی نیکوگفتارتر از آن کس است که به سوی خدا فرا خواند و نیکوکار باشد و بگوید همانا من از تسلیم شدگان به فرمان خدایم.» امام باقر(ع) فرموده است: هرکس برای رضای خداوند ده سال اذان بگوید،خداوند به همان مقدار که چشم او می‌بیند و صدایش در آسمان پخش می‌شود، از خطاهایش می‌بخشد و هر خشك و تری که صدای اذان او را بشنود او را تصدیق می کند وبرای او،به شمار کسانی که درمسجدی که اودرآن اذان گفته است سهمی است و برای او به شمار همهٔ‌کسانی که با صدای او نماز گزارند

← ۵. با تفاوت اندکی که به جای یك‌بار،صدبار «قل‌هوالله» را بخواند درصفحهٔ ۵۶۱ جلد۹ و ۱۰ تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، چاپ بیروت آمده‌است. م.

۱. درصفحهٔ ۲۵۹ جلد۴ تفسیر ابوالفتوح رازی چاپ مرحوم آقای شعرانی هم همین روایت با اندك تفاوتی آمده‌است. م.

حسنه‌یی نوشته می‌شود.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: مؤذن با پیامبران وصدیقان وصالحان محشور می‌شود. امام صادق(ع) فرموده است: هرکس بشنود که مؤذن شهادتین را می‌گوید، او هم با خلوص و در حالی که تصدیق‌کننده باشد بگوید من هم چنین گواهی می‌دهم واز همهٔ کسانی که منکرهستند وسرکشی می‌کنند به‌همین دوگواهی کفایت می‌کنم وهمهٔ کسانی راکه به این دو شهادت معترفند یاری می‌دهم، به‌شمار همهٔ منکران و همه مقران از خطاهایش آمرزیده می‌شود.[2] امام صادق(ع) فرموده است هرکس به هنگام شنیدن اذان صبح بگوید پروردگارا من از تو مسئلت می‌کنم، دراین هنگام که روز تو روی آورده وشب توگذشته وهنگام نمازگزاردن برای تووصداهای دعابرخاستن فرارسیده است، توبه مرا بپذیری که تو بسیارتوبه‌پذیرنده ومهربانی و همین کلمات را به‌هنگام نماز و اذان مغرب هم بگوید، اگر درآن شبانه روز بمیرد از توبه‌کنندگان است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس برای رضای خداوند متعال اذان بگوید خدایش پاداش چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق ارزانی می‌دارد و چهل هزارتن ازگنهکاران امت مرا با شفاعت او به بهشت می‌برد، همانا چون مؤذن «اشهدان لااله الاالله» می‌گوید، هفتاد هزار فرشته بر او درود می‌فرستند و برای او طلب‌آمرزش می‌کنند و اوروز رستاخیز در سایهٔ عرش است تا رسیدگی به حساب مردم تمام شود وپاداش «اشهدان محمدا رسول‌الله» را چهل هزار فرشته برای اومی‌نویسد. وروایت شده است هرکس اذان و اقامه برای نماز بگوید پشت سرش دو صف از فرشتگان به او اقتدا می‌کنند و هرکس فقط اقامه بگوید پشت سرش یك صف از فرشتگان نماز می‌گزارند.[3]

امام صادق(ع) فرموده است: چون جبریل(ع)، اذان‌را به‌پیامبر(ص) وحی می‌کرد، سرآن حضرت بردامن علی(ع) بود وچون تمام شد ورسول خدا از آن حال

۱. با ذکر سلسله اسناد درصفحهٔ ۵۲ ثواب‌الاعمال صدوق، چاپ آقای علی‌اکبرغفاری ۱۳۹۱ قمری، آمده‌است. م.

۲. به‌نقل از من‌لایحضره‌الفقیه در صفحهٔ ۳۳۸ جلد اول محجة‌البیضای ملامحسن فیض کاشانی آمده‌است. م.

۳. در صفحات ۵۳ و ۵۴ ثواب‌الاعمال صدوق آمده‌است و در حاشیه توضیحی از مرحوم علامه مجلسی چاپ شده‌است. م.

به خود آمدند، به علی(ع) فرمودند: شنیدی، گفت: آری، پرسیدند: حفظ کردی؟ گفت: آری، فرمودند: اکنون بلال را فراخوان و به او بیاموز، علی(ع) بلال را فراخواند و به او آموخت.

هشام‌بن ابراهیم به امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) از رنجوری و بی‌فرزندی خود شکایت کرد، به او دستور فرمود در خانه‌اش با صدای بلند اذان بگوید. هشام می‌گوید: چنین کردم و خداوند رنجوری مرا ازمیان برد و فرزندان من بسیار شدند. پیامبر(ص) فرموده‌اند: برای مؤذن درفاصلهٔ میان اذان و اقامه، پاداش شهیدی است که در راه خدا به خون خود طپیده باشد[۱].

عبدالله‌بن علی می‌گوید: کالایی از بصره به مصر بردم و چون به مصر رسیدم همچنان‌که در یکی از خیابانها می‌رفتم، پیرمردی بلند قامت و سخت سیاه چرده را دیدم که سرش اصلع و دارای موهای سپید بود و موهای ریش او هم همگی سپید بود. دو قطیفه بر تن داشت؛ یکی سپید و دیگری سیاه. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: بلال مؤذن و آزاد کردهٔ رسول خداست، کاغذهای خود را برداشتم و پیش او رفتم و سلام دادم و گفتم: ای شیخ سلام بر تو باد، گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد گفتم: خدایت رحمت کناد، از آنچه از رسول خدا شنیده‌ای برای من بگو، گفت: مگر می‌دانی که من کیستم؟ گفتم: تو بلال مؤذن رسول خدایی، بلال گریست و من هم گریستم آنچنانکه مردم کنار ما جمع شدند و ما همچنان می‌گریستیم، سپس به من گفت: ای پسر تو از کجایی؟ گفتم: اهل عراقم، به‌به گفت و اندکی درنگ و سکوت کرد و پس از آن گفت: ای برادر عراقی بنویس:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: مؤذنان امنای مردم بر نماز و روزه و گوشت و خون ایشانند، چیزی از خداوند مسئلت نمی‌کنند مگر اینکه به ایشان عطا می‌فرماید و در هیچ موردی شفاعت نمی‌کنند مگر آنکه پذیرفته می‌شود.»

گفتم: خدایت رحمت کناد، بیشتر بگو و بردانش من بیفزای، گفت بنویس:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، شنیدم رسول خدا می‌فرمود هر کس چهل سال برای رضای خدا اذان بگوید خدایش روز رستاخیز او را برمی‌انگیزد درحالیکه برای

---

۱. همان کتاب و همان صفحات.

او عمل چهل صدیق که شایسته و پذیرفته باشد منظور می‌فرماید.»

گفتم: خدایت رحمت کناد، بر من بیفزای، گفت. بنویس:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، شنیدم رسول خدا می‌فرمود هر کس بیست سال اذان بگوید خدایش او را در قیامت برمی‌انگیزاند درحالی که برای او پرتوی چون پرتو آسمان دنیاست.»

گفتم: خدایت رحمت کناد، بیشتر بگو، گفت بنویس:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. از پیامبر شنیدم می‌فرمود هر کس ده سال اذان بگوید خدای عزوجل او را با ابراهیم(ع) در خیمه یا درجهٔ او مسکن می‌دهد.»

گفتم: خدایت رحمت کناد برمن بیفزای، گفت بنویس:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. شنیدم رسول خدا می‌فرمود هر کس یك سال اذان بگوید خدایش در روز قیامت او را مبعوث می‌فرماید درحالیکه گناهانش را هر چه باشد، هرچند همسنگ کوه احد، می‌بخشد.»

گفتم: خدایت رحمت کناد، بر من بیفزای، گفت: آری به شرط آنکه، این را حفظ و برای رضای خداوند به آن عمل کنی.

«از پیامبر(ص) شنیدم می‌فرمود هر کس در راه خدا و برای رضای او و اظهار ایمان و تقرب به خداوند فقط برای یك نماز اذان بگوید، خداوند متعال گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد و بر او منت می‌نهد و در بازماندهٔ عمرش او را ازگناه باز می‌دارد و در بهشت او را با شهیدان قرار می‌دهد.»

گفتم: خدایت رحمت کناد، بهترین حدیثی را که در این باره شنیده‌ای برای من بگو، گفت: ای پسر! چه خبراست، بس کن که رشته‌های دلم راازیکدیگر گسیختی وگریست و من هم گریستم و بر او رحمت آوردم، سپس گفت بنویس:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. شنیدم رسول خدا(ص) می‌فرمود چون روز قیامت فرارسد و خدای عزوجل مردم را در صحرای قیامت جمع فرماید، خداوند متعال گروهی ازفرشتگان نوری خود را به‌سوی مؤذنان می‌فرستد و همراه آنان پرچمهایی و رایاتی از نور است و اسبهایی (شتران) که لگام آنان زبرجد سبز و زین و تنگ آنان از مشك تازه است و مؤذنان بر آنها سوار می‌شوند و برآنها می‌ایستند و در حالیکه فرشتگان آنان را رهبری می‌کنند با صدای بلند اذان می‌گویند.»

در این هنگام بلال با صدای بلندگریست آنچنانکه من هم سخت گریستم،

چون گریهٔ بلال آرام گرفت، گفتم: بـرای چه اینچنین می گریی؟ گفت: دریغ که چه چیزهایی بیاد مـن آوردی. شنیدم که حبیب من و برگزیده خـدا که درود خدا بـر او و بر خاندانش باد می‌فرمود سوگند به کسی که مرا براستی و حق بـر پیامبری مبعوث فرموده‌است، آنان همچنانکه براسبها ایستاده‌انـد ازکنار مـردم مـی گذرند و بانگ تکبیر برمی‌دارند و چون تکبیر بگویند از امت خـود صدای نالـه می‌شنوم. اسامةبن زید پرسید: ای رسول خدا! آن ناله چیست؟ فرمود: نالهٔ تسبیح وستایش است و چون مؤذنان «اشهد ان لااله الاالله» بگویند، امت من می گویند ما در دنیا فقـط او را می‌پرستیدیم. سروشی می گوید. راست گفتید وچون «اشهدان محمداً رسول‌الله» بگویند امت من می گویند این آن کسی است که پیام خدا راآورد و ما بدون اینکه او را دیده باشیم به‌او ایمان‌آوردیم. سروش می گـوید راست می گویید، اوکسی است که پیام خدا را به شما رساند و شما به اوگرویدید. اکنون سزاوار است که خداوند شما را با پیامبرتان در یک‌جا قرار دهد وآنان را به منازل ایشان می‌بـرند وآنجـا چیزهایـی از نعمت است که نه چشمی دیده و نه‌گوشی شنیده و نه بر اندیشه‌یی گذشته است.

آنگاه بلال به من نگریست وگفت اگر بتوانی ـ هرچند که نیرو و توانـی جز به عنایت خدا نیست ـ که مؤذن بمیری، چنین کن.[1]

مجلس چهل و یکم
در بیان فضایل نماز

خداوند متعال در آیهٔ دوم سورهٔ «بقره» فرموده‌است «کسانی که به غیب ایمان می آورند ونماز رابرپامی‌دارند.» ودرآیهٔ‌هفتاد ویکم‌سورهٔ «انعام» فرموده‌است «بگو هدایت خدا به حقیقت هدایت است و ما مأموریم که تسلیم فـرمان خـدای جهانیان باشیم و اینکه نماز را بپا دارید.» و درآیهٔ بیست و نهم سورهٔ «اعراف» فرموده‌است «بگو پروردگار من به عدل و درستی فرمان داده است و اینکه در هر عبادت روی به او آورید.» و درآیات دوم و سوم سورهٔ «انفال» فرموده‌است «همانا مومنان کسانـی

۱. این روایت با ذکر سلسله اسناد در امالی شیخ صدوق با تفصیل بیشتری آمده‌است و به‌نقل ازآن و با توضیح مرحوم مجلسی درصفحات ۱۲۳ تا ۱۲۷ جلد ۸۴ بحارالانوار، چاپ جدید، آمده‌است. وازصفحهٔ ۱۰۳ تا صفحهٔ ۱۸۲ همان جلدبحارالانوار، به‌روایات فضیلت‌اذان واقامه اختصاص دارد. م.

هستند که چون ذکری از خدا شود دلهاشان ترسان شود...... ونماز را بپا می‌دارند.»
و درآیات نخستین سورهٔ «مومنون» فرموده‌است «همانا اهل ایمان رستگار شدند آنانکه در نمازشان فروتن و خاشع هستند.»

پیامبر فرموده‌اند: خدا را فرشته‌یی به نام سخائیل است که در هر نمازی برای نمازگزاران براتهایی از پروردگار جهانیان می‌گیرد، هنگام سحر چون مومنان برمی‌خیزند وضو می‌گیرند و نماز صبح را می‌گزارند، براتی از خداوند برای ایشان می‌گیرد که درآن چنین نوشته شده است «من پروردگار جاودانم،ای بندگان و کنیزکان من! شما را در پناه خود درآوردم ودر حفظ و تحت حمایت خویش قرار دادم و سوگند به عزت خودم که شما را زبون نمی‌کنم وگناهان شما تا نیمروز برای شما آمرزیده و بخشیده است.»، و چون وقت ظهر فرامی‌رسد و آنان برمی‌خیزند وضو می‌سازند و نماز می‌گزارند از خدای عزوجل براتی برای ایشان می‌گیرد که برات دوم است و درآن چنین نوشته شده‌است «من پروردگارتوانایم،ای بندگان و کنیزکان من! خطاها و اعمال ناپسند شما رابه اعمال پسندیده مبدل کردم و از خطاهای شما درگذشتم و به سبب خشنودی خود از شما، شما رابه بهشت درمی‌آورم»، و چون وقت نماز عصر فرا می‌رسد و برمی‌خیزند و وضو می‌سازند و نماز می‌گزارند برای آنان از خداوند برات سوم را می‌گیرد که درآن نوشته شده است «من خداوند جلیلم و یاد من جلیل و پرشکوه است و قدرت من بزرگ است.ای بندگان و کنیزان من بدنهای شما را برآتش حرام‌کردم و شما را در مساکن نیکوکاران مسکن دادم و به‌رحمت خود شر اشرار را از شما دور کردم.»، وچون وقت نماز مغرب فرا می‌رسد و برمی‌خیزند و وضو می‌سازند و نماز می‌گزارند،برای‌آنان برات چهارم را می‌گیرد که درآن نوشته شده‌است «من خداوند متعال جبار متبکرم. ای بندگان و کنیزکان من!فرشتگان من با خشنودی از پیش شما به‌آسمان برآمدند و اکنون سزاوار است که از شما خشنود باشم وآرزوی شما را در قیامت برآورم.»، وچون وقت نماز عشاء فرامی‌رسد و برمی‌خیزند و وضو و نماز می‌گزارند،برات پنجم را برای‌آنان می‌گیرد که درآن چنین نوشته است «من خدایم که خدایی جز من نیست و پروردگاری غیر از من وجود ندارد.ای بندگان و کنیزکان من! درخانه‌های خود طهارت ساختید و به‌سوی خانه‌های من رفتید و به‌یاد من افتادید و حق مرا شناختید و فرایض مرا بجا آوردید، اکنون ای سخائیل!تو و دیگر فرشتگانم گواه باشید که

از ایشان خشنود شدم.» وسخائیل همه شب پس از نماز عشاء سه بـار ندا می‌دهد که ای فرشتگان خدا گواه‌باشید که خداوند برای یکتاپرستان نمازگزار، آمرزش خویش را مقرر فرمود و هیچ فرشته‌یی در آسمانها باقی نمی‌ماند مگر آنکه برای نمازگزاران آمرزش خواهی و تقاضای مداومت براین کار را می‌کند و هر مرد و زنی که سعادت نماز شب به‌او ارزانی شود و با خلوص برای خدای عزوجل از جای برخیزد ووضو بگیرد و با نیت صادق و دل پاك و بدن خاشع وچشم‌گریـان نمازگزارد، خداوند نه صف از فرشتگان را پشت سرش قـرار مـی‌دهد که همراه او نماز گـزارند و شمار فرشتگان هر صف را کسی جز خدا نمی‌داند. یك سر هر صف در خاور و دیگری در بـاختر است و چون بنده از نماز شب فـارغ می‌شود، خـداوند به‌شمار آن فرشتگان برای او حسنه می‌نویسد.

منصور که یکی از راویان این روایت است می‌گوید: ربیع‌بن بدر هرگاه این روایت را نقل می‌کرد، می‌گفت ای غـافل از این کرامت که نمـاز شب است و از پاداش بزرگ آن وگرامیداشتی که بهره‌ات می‌شود غافل مباش.

پیامبر فرموده‌اند: چون هنگام نیمروز می‌رسد برای خـورشید دایره‌یی است که در آن درمی‌آید و چون خورشید وارد آن دایـره می‌شود نیمروز (ظهر) است و همه چیز که فروتر از عـرش است برای خـدای من تسبیح و ستایش مـی‌کند و آن ساعت یکی از ساعتهایی است که برای خدا نمازگـزارده مـی‌شود و خداوند در آن ساعت بر امت من هـم نماز را واجب فرموده‌است. وخداوند متعال در آیـهٔ هفتاد و هشتم سورهٔ هفدهم «بنی‌اسرائیل» فرموده‌است «از هنگام زوال آفتاب تا تاریکی شب نماز را بپادار و نماز صبح را بجای‌آر که آن به‌حقیقت مشهود نظر فرشتگان شب و فرشتگان روزاست.» گوید: این‌ساعت، ساعتی‌است که روز قیامت، جهنم در آن ساعت آشکارمی‌شود وهرمومنی که مـوفق شده‌باشد در آن ساعت سجده ورکوع وقیام‌انجام داده‌بـاشد خداوند جسدش را بر آتش حرام می‌فرمـاید. نماز عصر هنگامی است که آدم در آن ساعت از درخت ممنوع خورد و خدایش او را از بهشت بیرون راند.

ابن‌فارسی می‌گوید: این خطای آدم بر سبیل مصلحت بـود و بیرون‌کردن او از بهشت نیز بر سبیل مصلحت بـوده نه برای خـوار و زبون‌کردن او و خداوند به ذریهٔ آدم مقرر فرموده است که تـا روز قیـامت در آن ساعت نماز بگزارند. پیامبر می‌فرموده‌اند: برای امت من هـم نمازگـزاردن در آن ساعت مقرر شده‌است و نماز

عصر از محبوب‌تر نمازها در نظر خداوند است و خداوند درباره مواظبت از آن به من سفارش فرموده است. و نماز مغرب هنگامی است که خداوند توبه آدم (ع) را پذیرفت و فاصلهٔ میان خوردن آدم از درخت ممنوع تا پذیرفته‌شدن توبه‌اش برحسب زمان این دنیا سیصد سال بوده و بر طبق زمان در آخرت که هر روزش هزار سال است، در فاصلهٔ میان نماز عصر تا نماز عشاء بوده‌است و آدم سه رکعت نماز گزارد، رکعتی برای پوزش از خطای خود و رکعتی برای پوزش از خطای حواء و رکعتی برای پذیرش توبه‌اش.

ابن‌فارسی توضیح می‌دهد که مقصود از خطا، ترک کردن کار مستحبی است که از آن، گاه به‌معصیت هم تعبیر می‌شود و آدم (ع) هم سه رکعت نمازی که گزارده‌است برای این بوده که پاداش آن کار مستحب را که انجام نداده‌است دریابد و توبه او به پیشگاه خداوند برای این بوده که مقرب شود نه از باب اینکه گناهانش آمرزیده شود. که او از مقام عصمت بهره‌مند بوده‌است. خداوند هم این سه رکعت را برامت من فرض فرموده‌است و این ساعتی است که دعا در آن پذیرفته می‌شود و خدای به من وعده فرموده‌است هرکس درآن ساعت او را عبادت کند وفراخواند، دعایش را مستجاب فرماید. و این نماز را خداوند به‌من مقرر داشته و فرموده‌است «خدا را هنگام شب (نماز مغرب) و هنگام صبح (نماز صبح) ستایش کنید.» (آیهٔ هفدهم از سورهٔ روم)، اما نماز عشا برای این است که گور و روز رستاخیز را ظلمتی است و خداوند به‌من و امت من فرمان داده‌است این نماز را در این وقت بگزاریم تا گورهای ایشان و مسیرشان برای گذشتن از پل صراط روشن شود و هیچ قدمی برای نماز عشاء برداشته نمی‌شود مگر اینکه خداوند بدن آن شخص را بر آتش دوزخ حرام می‌فرماید و این نماز را خداوند برای پیامبرانی که پیش از من بوده‌اند نیز مقرر فرموده‌است. اما نماز صبح چنین است که چون آفتاب طلوع می کند بر دو شاخ شیطان می‌تابد و خدای عزوجل به‌من فرمان داده‌است پیش از طلوع خورشید و پیش از آنکه کافران خورشیدپرست به‌آن سجده کنند من و امتم برای خدا سجده کنیم و شتاب درگزاردن این نماز برای خدا خوشتر است و این نمازی است که فرشتگان گماشته بر شب و روز به‌گزاردن آن گواهی می‌دهند.[1]

۱. این روایت در تفسیر برهان، ص ۲۵۹، ج ۳، از شیخ صدوق نقل شده‌است، سید هاشم بحرانی می گوید در من لایحضره‌الفقیه صدوق هم به‌صورت مرسل از امام←

موسی(ع)گفته است: پروردگارا پاداش کسی که برای نماز در پیشگاه تو می‌ایستد چیست؟ حق تعالی فرموده است: ای موسی! من بر آن قیام و رکوع و سجودش بر فرشتگان خود مباهات می‌کنم و هر کس راکه به او نزد فرشتگانم مباهات کنم، عذاب نخواهم کرد.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: در خواب دیدم مردی از امت مرا فرشتگان عذاب احاطه کرده‌اند و نمازش آمد و او را از آنان باز داشت و نجات داد.

امام صادق(ع) فرموده‌است: زمستان، بهار مومن است. شب آن طولانی است و کمك برای نماز خواندن اوست و روزش کوتاه و مناسب روزه‌گرفتن اوست.[1]

و فرموده است چون نماز واجب می‌گزاری آن را در اول وقت انجام بده آنچنانکه گویی آخرین نماز تو است و بیم آن داری که دیگر هرگز موفق به‌آن نشوی و چشم به موضع سجده خود داشته باش. و اگر بدانی چه‌کسی سمت راست و چپ تو ایستاده است(فرشتگان) نمازت را بهتر خواهی گزارد و بدانکه در آن حال در پیشگاه خدایی هستی که تو را می‌بیند و تو او را می‌بینی.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: در ساعات غفلت نماز نافله بگزارید هر چند دو رکعت سبك باشد که موجب بهشت است. پرسیدند ای رسول خدا ساعت غفلت چه هنگام است؟ فرمود میان نماز مغرب و عشاء (شاید منظور همان نماز است که به غفیله مشهور است.م.)[2]

امام صادق(ع) فرموده‌اند هر کس نماز مغرب بگزارد و تعقیب بخواند وسخن نگوید تا آنکه دو رکعت نماز بگزارد، برای او در علیین (نامهٔ عمل)آن دو رکعت نوشته می‌شود و اگر چهار رکعت بگزارد برای اوپاداش حج پذیرفته شده‌ای نوشته می‌شود.[3]

همان حضرت فرموده است گزاردن نماز واجب بهتر از بیست حج است وهر حجی بهتر از خانه‌یی انباشته از طلاست که صدقه داده شود تا تمام‌گردد.[4]

← مجتبی(ع) نقل شده است، بدون توضیحات ابن‌فارسی که فتال آن‌را آورده‌است. م.

۱. در معانی‌الاخبار، ص ۲۲۸،چاپ آقای غفاری، حوزه قم، ۱۳۶۱ شمسی. م.

۲ و ۳. ثواب الاعمال صدوق، صفحات ۶۸ و ۶۹، چاپ آقای غفاری، ۱۳۹۱ ق. م.

۴. در باب فضل الصلاة کتاب من‌لایحضره‌الفقیه صدوق ذیل شمارهٔ ۹ و نیز محجة‌البیضای فیض در ص ۳۳۹، ج۱، آمده‌است. م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چون آفتاب به زوال می‌رسد (ظهر و نیمروز فرا می‌رسد) درهای آسمان گشوده مـی‌شود و درهـای بهشت باز می‌گردد و دعا پذیرفته می‌شود. خوشا به حال کسی که در آن هنگام برای او کار پسندیده‌یی به‌آسمان بر شود (ظاهراً مقصود نماز اول وقت ظهر است.م.)

امام باقر(ع) فرموده‌است: چون نمازگزار به نماز می‌ایستد برای او سه خصلت است: فرشتگان او را از جای پاهایش تا آسمان احاطه می‌کنند، و از آسمان برفرق سرش رحمت و نیکی فرو می‌ریـزد و فرشته‌یی بـر اوگماشته می‌شود و نـدا می‌دهد اگـر نمازگزار بداند با چه‌کسی مشغول مناجات است خسته و تافته نمی‌شود.[1]

امام صادق(ع) فرموده است: هر کس نمازهای واجب را در اول وقت بگزارد و حدود آن را حفظ کند، فـرشته آن نماز را در حالیکه پاك و رخشان است به‌آسمان می‌برد و آن نماز بـه نمازگزار ندا مـی‌دهد که خدایت حفظ کند آنچنانکه مرا حفظ کردی و من تورا به خدای می‌سپارم همچنانکه تو مرا به‌این فرشتهٔ گرامی سپردی. و هر کس بدون سبب وعذر نماز را پس ازوقت آن بگزارد وحدودش را رعایت نکند، فرشته آن را به‌صورتی آلوده‌و سیاه مـی‌برد و آن نماز به اوندا می‌دهد مرا تباه کردی، خدایت تباه کند و مرا رعایت نکردی، خدایت رعایت نکند. سپس فرمود: نخستین چیزها که از بنده‌چون درپیشگاه خدا بایستد پرسیده می‌شود، نمازهای واجب وزکات و روزه و حج‌واجب او ودوستی و ولایت‌ما خاندان است. اگر به ولایت‌ما اقرار آورده و بر آن مرده باشد نماز و زکات و روزه و حجش پذیـرفته می‌شود و اگر اقرار به ولایت ما نداشته باشد هیچیك از اعمال او پذیرفته نخواهد شد.[2]

امام باقر(ع) فرموده‌است: مردی وارد مسجدی شد که رسول خدا(ص) حاضر بودند. نمازگزارد و سجده‌اش را چنان که شایـد انجام نداد. پیامبر فرمودند «نوك بر زمین زد آنچنانکه کلاغ نوك بر زمین می‌زند واگر با همین حال بمیرد بر آیین دیگری غیر از آیین محمد(ص) مرده است.»[3]

---

۱. دردعائم‌الاسلام، ص ۱۳۶، ج ۱، چاپ مصر، ۱۳۸۳ ق. و ثواب‌الاعمال صـدوق، ص ۵۷، از قول حضرت صادق آمده‌است .م.

۲. بخش دوم این روایت درامالی‌صدوق و به‌نقل از آن در بحارالانـوار، ص۱۶۷، ج ۲۷، چاپ جدید، آمده است. م.

۳ و ۴. در ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال صدوق، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۴. م.

وپیامبر(ص) فرموده‌اند: تا وقتی که آدمی نمازهای پنجگانه خویش را به وقت خود بگزارد شیطان از او ترسان وگریزان است و چون نمازها را تباه کند شیطان بر بر او دست می‌یابد و او را درگناهان بزرگ می‌کشاند.[۴]

ابوبصیر مـی‌گوید: پیش ام حمیده رفتم که بـه او رحلت امام صادق(ع) را تسلیت بگویم،گریست و ازگریهٔ او من هم‌گریستم. سپس گفت: «ای ابومحمد اگر امام صادق(ع) را هنگام رحلت ایشان دیده بودی چیز عجیبی می‌دیدی، چشمهایش راگشود و فرمود همه‌کسانی‌راکه نزدیکان منند و میان من وایشان خویشاوندی است جمع کنیدوما همگان راجمع کردیم، امام(ع) به‌آنان نگریست وفرمود: همانا شفاعت ما به‌کسی‌که نماز را سبك بشمرد نخواهد رسید.»[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: وقت هیچ نمازی فرا نمی‌رسد مگرآنکه فرشته‌یی میان مردم ندا می‌دهد که بـر خیزید،آتشهایی راکه برای خود و پشت خود بر افروخته‌اید با نمازتان تخفیف دهید و فرو نشانید.[۲]

و پیامبر فرموده‌اند: شفاعت من به‌کسی‌که نماز خود را سبك بشمرد نمی‌رسد و سوگند به خداکه‌کنار حوض‌کوثر بر من وارد نمی‌شود.[۳]

امام صادق(ع) فرموده‌اند: امیرالمومنین علی(ع) مردی را دیدندکه شتابان و بدون رعـایت طمأنینه نماز می‌گزارد، از او پرسیدند چند وقت است‌که چنین نماز می‌گزاری. گفت: مدتی‌است، فرمودند: مثل تودر پیشگاه خداوند مثل کلاغ است‌که نوك‌به زمین می‌زند، اگر بـا ایـن حال بمیری به‌آیین ابوالقاسم(ص) نخواهی مرد، سپس امیرالمومنین فرمود: همانا دزدتر دزدان‌کسی است‌که از نماز خود می‌دزدد.

امام صادق(ع) دربارهٔ مردی‌که عمداً نماز خود را به تأخیر می‌انداخت فرمود: این شخص روز قیامـت در حالی برانگیخته می‌شودکه هیچکس و هیچ مالی همراه ندارد. یعنی در بهشت برای او چیزی نیست.

در روایت دیگری از امام باقر(ع) نقل شده‌که فرموده است: فرشته‌یی‌گماشته شده‌که ندا می‌دهد هرکس نماز عشاء نگزارده، بخوابد تا نیمه شب فرا رسد، خداوند

---

۱. این روایت با ذکر سلسلـه اسنـاد در ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال صدوق، ص ۲۷۲، آمده است .م.

۲. در من‌لایحضره‌الفقیه، ص ۵۵ در باب فضل‌الصلاة به‌شمارهٔ ۳ آمده‌است. م.

۳. بحارالانوار، ص ۲۱، ج ۸۳، به‌نقل از فقه‌الرضا، ص۷. م.

چشمش را هرگز نخواباند.[1]

روایت شده است که پیامبر(ص) وارد مسجد شدند وگروهی از اصحاب آنجا بودند، فرمودند: آیا می‌دانید پروردگار شما چه فرموده است؟گفتند: خدا و رسولش داناتر است. فرمودند: پروردگارتان می‌فرماید هر کس این پنج نماز واجب را به‌هنگام بگزارد و بر آن مواظبت کند، روز قیامت مرا دیدار خواهدکرد در حالیکه برای او پیش من عهدی است که او را وارد بهشت کنم وهر کس آن را در وقت خود نگزارد و بر آن مواظب نکندکار او بر دست من است. اگر بخواهم عذابش می کنم و اگر بخواهم او را می آمرزم.[2]

شاعر چنین سروده است:

پروردگارا! همانا که من تبهکارتر تبهکارانم، طاعتم اندك و تباهی‌هایم بسیار است. روز رستاخیز چه چیزی را می‌توانم برای روزه و نماز و زکات خویش آرزو کنم.

مجلس چهل و دوم
در ذکر فضایل نماز شب

خداوند متعال در آیهٔ هفتادو نهم سورهٔ هفدهم فرموده است. «وبرخی از شب را بیدار ومتهجد باش ونماز شب مخصوص تواست. باشدکه خدایت به مقام محمود (شفاعت) مبعوث گرداند.» و در آیات نخست سورهٔ هفتاد و سوم چنین فرموده است «ای جامه به خود پیچیده، هان شب را به نماز برخیز مگر اندکی که نصف یا چیزی کمتر از آن باشد یا چیزی بر نصف بیفزای و قرآن را با توجه تلاوت کن.»

امام صادق(ع) فرموده است،مردی از علی‌بن ابی‌طالب(ع) درباره نماز شب وخواندن قرآن پرسید،فرمود: «مژده‌باد که هر کس یك‌دهم‌طول شب را مخلصانه‌وبه امید دریافت‌پاداش خداوند نمازبگزاردخداوند عزوجل به‌فرشتگانش می‌فرماید برای این بنده من به شمارهمهٔ دانه‌ها و برگها ودرختانی که امشب رسته است وبه‌شمار همهٔ شاخه‌ها و تنه‌های درختان و چمنزارها حسنه بنویسید، و هر کس یك نهم مدت شب را نمازبگزارد، خداوند به او ده دعای پذیرفته شده ارزانی می‌دارد و نامهٔ عملش را

---

۱. این دو روایت در ثواب‌اعمال وعقاب‌الاعمال صدوق،ص ۲۷۶، آمده است.م.
۲. محجةالبیضای فیض (رض)، ص۳۳۹، ج۱، به‌نقل از من لایحضره‌الفقیه صدوق.م.

رستاخیز بدست راستش عنایت مـی کند، و هر کس یك هشتم شب را نماز بگزارد خداوند به او پاداش شهیدی شکیبا و راست نیت ارزانـی می‌دارد و شفاعتش را در افراد خانـواده‌اش مـی‌پذیرد، و هر کس یك هفتم شب را نماز بگزارد روزی که از گـورش بـرانگیخته شود چهره‌اش همچون ماه شب چهاردهم رخشان خواهد بود و همراه کسانـی که در امـانند از پل صراط می‌گذرد، هر کس یك ششم شب را نماز بگزارد نامش در نام توبه‌کنندگان ثبت وگناهان‌گذشته و آینده‌اش آمرزیده می‌شود و هر کس یك پنجم شب را نماز بگزارد در خیمه ابـراهیم(ع) که خلیل الرحمن است انیس اوخواهد بود وهر کس یك چهارم شب را نماز بگزارد ازجملهٔ نخستین فائزان است و همچون نسیم زودگذر از پـل صـراط می‌گذرد و بدون حساب وارد بهشت مـی‌شود و هر کس یك سوم شب را نماز بگزارد هیچ فـرشته‌یی باقی نمی‌ماند مگر اینکه به منزلت او در پیشگاه خدا غبطه می‌خورد و به اوگفته مـی‌شود از هر یك از درهای هشتگانه بهشت که مـی‌خواهی واردآن شو، و هـر کس نیمی از شب را نماز بگزارد چنان است که اگر به‌گنجایش زمین هفتادهزار بار طلا به اوبدهند قابل مقایسه با پاداش آن نیست وثوابش بیش ازآزادکردن هفتاد برده از نسل اسماعیل(ع) است. و هـر کس دو سوم شب را نماز بگزارد شمار حسنات او همچون تـوده‌های انباشته ریگ است وکمترین حسنهٔ او سنگین‌تر ازکوه احد است و هر کس یك‌شب‌کامل را بـه‌نماز و تلاوت کلام خـدا در حـال رکوع و سجده و ذکر بگذارند چندان ثواب به او داده مـی‌شود که کمترین آن بیرون شدن او ازگناهان است همچون روزی که از مادر زاییده شده است، و بـه شمار همهٔ آفریدگان خدا برای او حسنه و درجه نوشته می‌شود و نور و پرتـو درگورش پایدار می‌شود وگناه وحسد ازدلش بیرون‌کشیدد و از عذاب‌گور درامان می‌ماند وآزادی ازآتش به اوارزانی می‌شود و در زمره آنان‌که درامانند برانگیخته می‌شود، و خداوند متعال به فرشتگانش می‌فرماید: ای فرشتگان من! بنگریدکه این بنده مـن شبی را برای رضای خاطر من زنده داشته و به عبادت پرداخته است، او را در فردوس مسکن دهید و برای اویکصد هزار شهر در فردوس خواهـد بود و در هر شهر هر چه دل بخواهد و چشم ازآن لذت ببرد و چیزهاکه به اندیشهٔ‌کسی خطور نکرده فـراهـم است و این غیر ازکرامت وقربتی‌است که‌برایش آماده ساخته‌ام.[1]

۱. محجةالبیضاء، ص ۳۹۴، ج۲ به نقل ازمن‌لایحضره‌الفقیه، ص ۱۲۵و تهذیب‌الاحکام←

امام رضا(ع) فرموده است بـر شما باد به نماز شب که هیچ بنده مومنی در آخـر شب بر نمی‌خیزد و هشت رکعت نماز و دو رکعت شفع و یک رکعت وتـر را نمی‌گزارد وهفتاد مرتبه در دعای دست خود استغفار نمی‌کند مگر اینکه خدایش او را از عذاب‌گور و عـذاب دوزخ پناه می‌دهد و عمرش را می‌افزاید و روزیش را فراخ می‌دارد و سپس فرمود همانا خانه‌هایی که در آن نماز شب خوانده می‌شود پرتو آن برای مـردم آسمانها همچون پـرتو ستارگان برای اهل زمین است و می‌درخشد.

رسول خدا(ص) فرموده‌اند: هنگامی که بنده‌یی ازبستر خواب نوشین خود در حالیکـه چشمانش خواب آلـوده است بـر مـی‌خیزد تا خدای خود را با نماز شب گزاردن خشنود کند،خـدایش به او بر فرشتگان خویش مباهات می‌کند و می‌فرماید آیا این بنده مرا می‌بینید کـه از بستر خـود بـرای نمـازی که بر او واجب نکرده‌ام برخاسته است؟گواه‌باشید که اورا آمرزیدم. وهمان‌حضرت‌فرموده‌اند: آن‌کس که نماز شب مـی‌خوانـد اگر تصور کند روزگرسنه و بـدون روزی می‌مـاند یـاوه پنداشته است.[1]

وفرموده‌اند: خانه‌هایی که شبها در آن نماز شب‌گزارده وقرآن تلاوت می‌شود برای اهل آسمان می‌درخشد همچنانکه ستارگان آسمان برای مردم زمین.[2]

روایت شده است که جبریل(ع) به حضور پیامبر(ص) آمد و گفت: ای محمد! هر چه زنـدگی کنی سرانجام تو مرگ است و هـر که را دوست بداری سرانجام از او جدا می‌شوی و هر چه مـی‌خواهی عمل کن که به نتیجهٔ آن خواهی رسید. شرف مؤمن نماز شب‌گزاردن اوست و عزت او خویشتن داری از آزار مردم است.[3]

امام صادق فرموده است بر شما باد به‌گزاردن نماز شب که سنت پیامبر شما و آیین نیکوکاران پیش از شما و وسیلهٔ بیرون راندن بیماری از تن شماست.[4]

پیامبر فرموده‌اند: هر کس نماز شب بگزارد چهره‌اش در روز زیبا و رخشان است و عبدالله‌بـن سنان از امام صادق(ع) دربارهٔ این آیه که می‌فرماید «بررخسارشان

→ طوسی، صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹، ج ۱. م.

۱. بخشی از این حدیث به‌نقل از تهذیب شیخ طوسی، ص ۱۶۸، ج ۱، در محجة‌البیضاء آمده‌است. م.

۲. مـن‌لایحضره‌الفقیه صدوق، ص ۱۲۵. م.

۳ و ۴. من‌لایحضره‌الفقیه، ص ۱۲۴ و حـدیث اول را طبرانـی هم در معجم‌الاوسط آورده‌است. م.

از اثر سجده نشان رخشندگی پایدار است» پرسید. فرمود: منظور نشانهٔ بیداری در نماز شب است.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است، کسی که نماز شب نگزارد از شیعیان ما نیست. یعنی از شیعیان مخلص ایشان نیست و یعنی کسی که اعتقاد به‌فضل نماز شب و اینکه آن سنت مؤکد است، نداشته باشد، شیعه نیست. نه آنکه اگر کسی به سببی مانند کسالت آن‌را نخواند شیعه نیست، که به‌هرحال نماز مستحبی است و واجب نیست و البته دارای فضل بسیاری است.

امام باقر(ع) و امام صادق(ع) هر دو فرموده‌اند هر بنده‌یی در طول شب یکی دوبار یا چند بار ممکن است بیدار شود. اگر بر خیزد و نماز بگزارد چه بهتر واگر لجبازی کند شیطان درگوش او ادرار می کند. آیا نمی‌بینی که برخی از شما که این کار راکرده است از خواب خود سنگین و خسته برمی‌خیزد.[۲]

امام باقر(ع) فرموده‌است، شب را شیطانی بنام «رها» است که چون بنده‌یی از خواب بر می‌خیزد ومی‌خواهد نماز شب بگزارد، بیخ‌گوش اومی‌گوید هنوز ساعت نماز شب فرا نرسیده است، او می‌خوابد، بار دیگر بیدار می‌شود، باز همان شیطان می‌گوید هنوز وقت آن فرانرسیده است و همچنین او را ازنماز باز می‌دارد تاسپیده می‌دمد ودرآن هنگام درهر دوگوش آن بنده ادرار می کند وسپس در حالیکه ازشادی دم می‌جنباند با افتخار فریاد بر می‌آورد.[۳]

مجلس چهل و سوم
در ذکر فضائل صلوات فرستادن بر پیامبر(ص)

بدان‌که خداوند متعال بندگان خود را به فرمانی لطیف‌تر از صلوات فرستادن بر پیامبر(ص) فرمان نداده است وآن فرمان خدا درآیهٔ پنجاه وششم سورهٔ سی وسوم (احزاب) است‌که درآن چنین فرموده است «همانا خداوند و فرشتگانش بر پیامبر

---

۱. در تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۳۳۴، ج۹، چاپ نجف هم نقل شده است. م.

۲. در محجةالبیضاء، ص ۳۹۴، ج ۲ به نقل از من‌لایحضره‌الفقیه آمده‌است. م.

۳. برای اطلاع بیشتر از مجموعه روایات فضیلت نماز شب به مبحث نماز شب در بحارالانوار، ج ۸۷، چاپ جدید، مراجعه فرمایید. م.

درود می‌فرستند. ای کسانیکه ایمـان آورده‌اید شما هم بر او درود فرستید و با تعظیم بر او سلام گویید.»

یعنی با توجه بـه نیاز شدید شما به شفاعت پیامبر(ص) و وساطت آن حضرت برای شما نزد خداوند. وبدین ترتیب درود فرستادن بر پیامبر(ص) را واجب فرموده است،همانگونه که گواهی دادن و اقرار به پیامبری آن حضرت را واجب فرموده است. وانگهی خداوند به ما فرمان داده است بر پیامبر(ص) درود فرستیم وخودش هم درود می‌فرستد واین پرداخت اندکی از حقوق پیامبری وپدری آن حضرت است وشایسته وسزاوار است که بر پیامبر و آل ایشان درود وصلوات فرستاده شود، زیرا پیامبر(ص) فرموده‌اند: ای علی!من و تو دو پدر این امتیم[۱] و از حقوق پدران و مادران است که همواره بـر ایشان رحمت و درود بفرستیم تـا بدین ترتیت حقوق ایشان را پرداخته باشیم.

منظور از درود فرستادن خداوند بر پیامبر(ص) کرامـاتـی است که نسبت به ایشان مبذول می‌دارد وبرتفضیل وبلندی‌مراتب اومی‌افزاید وگرامیداشتهای دیگر[۲] و منظور ازدرود فرستادن فرشتگان ومومنان برآن حضرت در خواست ایشان ازمحضر خداوند است که برآن علو درجه وکرامت‌ها بیفزاید.

امام رضا(ع) فرموده است هرکس توانایی به چیزی نداشته باشد که گناهانش را بپوشاند،درود وصلوات بر محمد وآل محمد بفرستد که گناهانش را ازمیان می‌برد و فرموده است درود فرستادن بر محمد وآل او،در پیشگاه خداوند معادل با تسبیح و تهلیل و تکبیر (سبحان‌الله، لااله‌الاالله و الله اکبر)گفتن است.

رسول خدا(ص) فرمـوده‌اند: در خواب مـردی ازامت خود را بر پل صراط دیدم که سخت افتـان و خیزان بود.گاه آویخته می‌شد وگامی بـه جلو بـر می‌داشت وگاهی به عقب می‌رفت. در این هنگام صلوات فرستادن اوبر من آمد و او را استوار داشت تا از پل صراط بگذرد.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: برای خداوند فرشتگانی است که در زمین می گردند و سلام‌های امت مرا به من ابلاغ می کنند وفرموده‌اند: هرکس بگوید خدای بر محمد

۱. برای اطلاع بیشتر از منابع این حدیث مراجعه فـرمایید به بحارالانوار،صفحات ۶ تا ۱۵، جلد۳۶ چاپ جدید که ازمنابع متعدد شیعه و سنی نقل شده است. م.
۲. این تعبیر از شیخ‌الطائفه طوسی در تفسیر تبیان گرفته شده است. م.

و آل او درود فرستد، خداوند خطاب به او می‌فرماید «درود خداوند بر تو باد!» بنابراین این کار را بسیار انجام دهد.[۱]

معاویه‌بن عمار می‌گوید: در حضور امام صادق(ع) نام یکی از پیامبران را بردم و بر او درود فرستادم، فرمود: هرگاه نام یکی ازپیامبران برده می‌شود، نخست بر محمد(ص) درود فرست و سپس بر آن پیامبر و دیگر پیامبران.

کعب‌بن عجرة[۲] می‌گوید: پیامبر(ص) روزی پیش ما آمدند. گفتیم: ای رسول خدا سلام و درود فرستادن بر شما چگونه‌است؟ فرمودند: بگویید «اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انك حمید مجید و بارك علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انك حمید مجید.»[۳]

پیامبر فرموده‌اند: هیچ آدمی زاده‌یی بر من درود از صمیم دل و براستی نمی‌فرستد، مگر اینکه خدای عزوجل براوده درود می‌فرستد و بر اوده درجه می‌افزاید و برای او ده حسنه می‌نویسد و ده خطا از او محو می‌فرماید.

وفرموده‌اند: هرکس بگوید «درود خداوند بر محمد و آل محمد» خداوند به او مزد هفتاد و دوشهید ارزانی می‌دارد و ازگناهانش همچون روزی که از مادرمتولد شده است بیرون می‌آید.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، هرگاه نیازی داری که دعاکنی نخست بر پیامبر و خاندانش درود فرست و سپس حاجت خود را از خدا بخواه که خداوند کریم‌تر از آن است که چون از او دو حاجت بخواهند فقط یکی را برآورد.

امام باقر(ع) فرموده است چون نماز عصر روز جمعه را بگزاری، بگو «پروردگارا بر محمد و آل محمد که اوصیای پسندیده‌اند به بهترین درودهای خود درود فرست و برترین برکات خود را به‌آنان ارزانی فرمای و سلام بر ایشان و بر ارواح و پیکرهای ایشان و رحمت خدا و برکاتش بر ایشان باد» که هرکس پس از نماز عصر جمعه این کلمات را بگوید، خداوند برای او صد هزار حسنه می‌نویسد و

۱. این روایت با تفاوتی اندك در اصول‌کافی، ص ۲۴۹، ج۴ و همراه با ترجمهٔ آقای دکتر جواد مصطفوی آمده‌است. م.

۲. کعب بن عجره از انصار، یعنی از همپیمانان بنی‌حارثه یا بنی‌عوف است. پس از سال پنجاهم هجری در گذشته است. رك. به: اسدالغابه، ص ۲۴۳، ج۴. م.

۳. این روایت به همین الفاظ در کتاب الدعوات، باب‌الصلاة علی‌النبی صحیح‌بخاری و هم در ادب‌المفرد بخاری، ص ۹۳ و صحیح نسایی، ص۱۹۰، ج۱ آمده‌است. م.

صد هزار خطا را از او محو مـی کند و صد هزار نیاز او را بر می آورد و صد هزار درجه بر علو مرتبه‌اش می‌افزاید.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس بر من درود فرستد و برآل من درود نفرستد، بوی بهشت را استشمام نخواهدکرد و همانا بوی خوش بهشت از فاصله پانصد سال راه استشمام می‌شود.

امام صادق(ع) می‌فرماید، پیامبر(ص) روزی به‌علی(ع)فرمودند: آیا به تومژده دهم، گفت آری پدر ومادرم فدای تو بادکه همواره مژده دهنده به خیر هستی، فرمود: هم اکنون جبرئیل، خبر عجیبی را برای من آورد. علی(ع) پرسید: چه چیزی را به تو خبر داد؟ فرمود: جبرئیل به من‌گفت هرگاه مردی از امت من بر من سلام فرستد و در پی آن به خاندان من هم سلام و درود فرستد،درهـای‌آسمان بـرای اوگشوده می‌شود و فرشتگان خدا بر او هفتاد درود می‌فرستند وباآنکه‌گنهکار و خطاکار باشدگناهانش همچون بـرگ درختان فـرومـی‌ریزد و حق تعالی به او پـاسخ پسندیده می‌فرمایـد سپس به فرشتگان می‌گویـد شما بر او هفتاد درود فرستادید و من بر او هفتصد درود می‌فرستم و هرگاه بـر من صلوات و درود فرستد و بر خاندان من سلام نفرستد میان او وآسمان هفتاد حجاب‌کشیده مـی‌شـود و خدایش پاسخ نمی‌دهد و می‌فرماید ای فرشتگان من! دعای اورا برآسمان بالا میاورید مگر اینکه در درود فرستادن، خاندان را هم به پیامبر ملحق‌کند و دعـا همواره در حجاب است تـاآنکه در درود فرستادن خاندان مرا به من ملحق‌کنند.

پیامبر فرموده‌اند: هرکس نام مرا پیش او ببرند و بر من درود نفرستد، وارد آتش می‌شود و خدای متعال او را از خود دور می‌کند.

امام صادق(ع) فرموده‌است: هرگاه‌کسی نمازبگزارد و پیامبر(ص) را درنماز خود یاد نکند با نماز خود راهی غیر از بهشت را پیموده‌است.[2]

و شایسته است که بـه پیامبر و خـاندان ایشان با ایـن‌کلمات درود بفرستد: «پروردگارا درود فرست بـر محمد و آل محمد، بهتریـن و برترین و خـوشترین و پاک‌ترین و پربارترین درودی‌که بر پیشینیان و کسانیکه پس از ایشان‌آمدند و بر هر

---

۱. با ذکرسلسله اسناد درصفحهٔ ۱۸۹ ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال صدوق آمده‌است.م.

۲. درمحجةالبیضاء، ص ۳۱۴، ج۲، از اصول‌کافی نقل‌شده است. م.

کسی از خلق خود فرستاده‌ای ای مهربان‌تـر مهربانان. پروردگارا بـر امیرالمومنین درود فرست و دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بـدار هـر که او را دشمن بدارد وعذاب را بر آن کس که در ریختن خون او شریك بوده است افزون و چند برابر کن.

پروردگارا درود فرست بر فاطمه، دختر پیامبرت محمد(ص) و لعنت کـن هر کس راکه پیامبرت را با آزار دادن او آزرده‌است. پروردگارا برحسن و حسین که دو امام مسلمانانند درود فـرست. دوست بـدار هر کس که آن دو را دوست مـی‌دارد و دشمن بدار هر کس آن دو را دشمن دارد و عذاب را بر کسانیکـه در ریختن خـون ایشان شریك بوده‌اند افزون فـرمای. پـروردگارا سلام و درود بفرست بـر علی‌بن حسین، امام مسلمانان و دوست بدار آن کس که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار آن کس که او را دشمن می‌دارد و بر هر کس که بر او ستم کرده است عذاب را بیفزای.

پروردگارا بر محمدبن علی‌بن حسین امام مسلمانان درود فرست. دوست بدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هـر کس او را دشمن مـی‌دارد و بر هر کس که بر او ستم کرده‌است عذاب را بیفزای.

پروردگارا بر جعفربن محمد، امـام مسلمانــان درود فرست. دوست بدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد و بر هـر کس که بر او ستم کرده و در ریختن خونش شریك بوده است عذاب را بیفزای.

پروردگارا بر موسی‌بن جعفر، امام مسلمانان درود فرست و دوست بـدار هر کس که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد و بر هر کس که بر او ستم کرده و در ریختن خونش شریك بوده است عذاب را بیفزای.

پروردگارا بر علی‌بن موسی‌الرضا امام مسلمانان درود فرست و دوست بـدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد و برهر کس که بر او ستم کرده و در ریختن خونش شریك بوده است عذاب را بیفزای.

پروردگارا بر محمدبن علی امام مسلمانان درود فرست و دوست بدار هر کس او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد و بـر هر کس که به او ستم کرده است عذاب را افرون کن.

پروردگارا برعلی‌بن محمد، امام مسلمانان درود فرست و دوست بدار هر کس راکه او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد و بـر هر کس

به او ستم‌کرده است عذاب را افزون‌کن.

پروردگارا برحسن‌بن علی، امام مسلمانان درود فرست و دوست بدار هرکس که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هرکه او را دشمن می‌دارد و بر هرکس که به او ستم‌کرده است عذاب را افزون‌کن.

پروردگارا برآن‌که پس از او جانشین اوست، درود فرست که امام مسلمانان است. خدایا دوست بدار هرکه او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هرکه او را دشمن می‌دارد.

پروردگارا بر طاهر و قاسم دو پسر پیامبرت سلام فرست. پروردگارا بر رقیه دختر پیامبرت سلام فرست وهرکه راکه باآزار او پیامبرت راآزرده است از رحمت خود دوربدار، پروردگارا برگزیدگان ذریهٔ پیامبرت درود فرست. پروردگارا بهترین جانشین و جبران‌کننده برای خاندان پیامبرت باش. خداوندا ایشان را در زمین قدرت و تمکین بخش. پروردگارا ما را از نیروهای امدادی و یاران ایشان برای وصول به حق درآشکار و نهان قرار بده.پروردگاراتو خود انتقام ایشان را بگیر و خون‌آنان را مطالبه‌کن و از ایشان و ما و همه مردان و زنان مومن، ستم هر ستمگر و سرکش را کفایت فرمای و شر هر جنبنده را که تحت فرمان تو است باز دارکه تو از همه نیرومندتر و سخت عقوبت‌تری.»

شاعرگفته است:

هرگز آنان به خیانتی توصیف نشده‌اند بلکه‌آنان امنای پروردگار من و سروران یگانه‌اند. خداوند بر ایشان درود پیاپی فرستد تاآنگه‌که هر زنده و جمادی به تسبیح توگویاست.

وگفته شده‌است:

برترین پیامبران،آخر ایشان محمد(ص) است و خداوند یکتای او بر او درود فرستاده است. دلائلی برای او اقامه شده است‌که قابل انکار نیست و همه ستیزه‌گران درآن مورد زبون و سرگردان شده‌اند.

مجلس چهل و چهارم
در ذکر دعاکردن برای حاجتهای مومنان

خداوند متعال در سورهٔ بقره فرموده‌است «و چون بندگان من از تو درباره

دوری و نزدیکی من می‌پرسند، همانا که من نزدیکم و دعای دعاکننده را هرگاه مرا بخواند برمی‌آورم.... تا آخر آیه.» و در آیهٔ شصت سورهٔ مومن (غافر) فرموده‌است «خدای شما فرمود که مرا (با خلوص) دل بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنانکه از دعا و عبادت من سرکشی کنند به زودی در حال زبونی به دوزخ خواهند افتاد.»

امام صادق(ع) فرموده‌است به هرکس سه چیز داده شود، از سه چیز دیگر هم محروم نیست: به هرکس توفیق دعا داده شود، قبول آن هم داده می‌شود و به هر کس توفیق سپاسگزاری داده شود، فزونی هم داده می‌شود و به هرکس توکل داده شود، کفایت روزی می‌شود که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده‌است «هرکس به خدا توکل کند خدایش بس است» و «اگر سپاسگزاری کنید برای شما بیفزایم» و «دعا کنید و مرا بخوانید تا برای شما برآورم»[1]

پیامبر(ص) در وصیت خود به امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌اند: ای علی چهارکس دعایشان رد نمی‌شود (قطعاً پذیرفته است)؛ پیشوای عادل، پدر برای فرزندانش، کسی که برای برادر دینی خود غایبانه دعاکند و دعای مظلوم که خدای عزوجل می‌گوید سوگند به عزت و جلال خودم که انتقام ترا هرگاه باشد خواهم گرفت.[2] و پیامبر فرموده‌اند: دعای پنج کس پذیرفته نمی‌شود، مردی که طلاق زنش در اختیار اوست و زن آزارش می‌دهد و امکان پرداخت مهریه او را دارد و طلاقش نمی‌دهد و مردی که برده‌اش سه‌بار بگریزد و او را نفروشد و مردی که از زیر دیوار کژ شده که درحال فرو ریختن است بدون شتاب نگریزد تا دیوار بر او فرو ریزد، و مردی که به‌کسی وام داده وگواه نگرفته است و مردی که در خانه‌اش نشسته و بدون اینکه در جستجوی روزی برآید از خداوند طلب روزی کند.[3]

امام صادق(ع)فرموده‌است،مردم به‌روزگارسلیمان(ع)گرفتار قحطی‌وخشکسال شدند. برای طلب باران بیرون آمدند. ناگاه به مورچه‌یی برخوردندکه بر روی پاهای خویش ایستاده و دستها را بر آسمان برافراشته و می‌گوید پروردگارا همانا ما خلقی ازآفریده‌های تو هستیم، ما را از فضل و احسان تو بی‌نیازی نیست، ازپیشگاه

---

۱ و ۲ و ۳. در صفحات ۱۲۲ و ۱۸۹ و ۲۶۹ جلد اول خصال صدوق همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، چاپ ۱۳۵۴ خورشیدی، تهران، بدون ذکرسلسله اسنادآمده‌است. م.

خود به ما روزی برسان وما را به‌گناههای آدمیان سفله و فرومایه فرومگیر[۱].

امام صادق(ع) فرموده‌است هر کس در دعا کردن چهل تن از برادران دینی خود را مقدم بر خویش بدارد و دعا کند و سپس برای خود دعا کند دعایش در مورد آنان و خودش بر آورده می‌شود.[۲]

همان حضرت فرموده‌است هر مومنی که در شبانروز چهل گناه مرتکب شود و درحالیکه براستی ازگناه پشیمان باشد بگوید استغفار می کنم از پروردگاری که خدایی جز اونیست، زنده پاینده است و پدیدآورنده آسمانها و زمین صاحب جلال وکرامت و از خداوند مسئلت می کنم که توبه مرا بپذیرد خداوندآن گناهانش را می آمرزد. سپس فرمود: کسی که در شبانروز مرتکب چهل گناه شود در او خیری نیست.[۳]

همان حضرت فرموده‌است، هر بنده‌یی که در هر روز هفت‌مرتبه بگوید از خداوند بهشت را مسئلت می‌کنم و به خداوند از آتش پناه می‌برم، آتش می‌گوید پروردگارا او را از من در پناه خود بگیر. امیرالمومنین(ع) فرموده‌است، در پنج مورد دعا کردن را غنیمت بشمرید؛ هنگام خواندن و تلاوت قرآن و هنگام اذان و هنگام‌آمدن باران و هنگام رویاروی شدن صفهای جنگ برای شهادت و هنگام دعا کردن مظلوم‌که برای‌آن حاجبی جز عرش نیست.[۴]

امام صادق(ع) فرموده‌است،خداوند روزی بندگان را از جایی که تصور و حساب نمی کنند قرار داده است و این به‌آن سبب است‌که بنده چون راه روزی را درست نداند دعا کردنش بیشتر می‌شود. همان حضرت فرموده‌است هر بنده‌یی که دعاکند و دعایش را به‌کلمات «ماشاءالله ولاقوةالابالله» ختم کند حاجتش برآورده می‌شود، و فرموده‌است هرگاه بنده نیمه شب در پیشگاه خدایش بپاخیزد و چهار رکعت نماز بگزارد و درآن دل تاریك شب سجده شکر بجاآورد و سپس صدبار ماشاءالله بگوید خداوند متعال او را ندا می‌دهد‌که ای بندهٔ من چه مقدار این کلمه را تکرار می کنی وحال‌آنکه خواستن و مشیت از من است و من برآوردن نیاز ترا

---

۱. محجة‌البیضا، ص ۲۹۹، ج۲ به نقل از ابوالصدیق ناجی آمده‌است. م.
۲ و۳. در صفحات ۳۱۵ و۳۱۸ جلد۲ خصال همراه‌با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است.م.
۴. برای اطلاع بیشتر از این روایات به‌صفحهٔ۲۲۶ تا ۲۲۸ جلد۲ اصول‌کافی همراه با ترجمهٔ آقای دکتر جواد مصطفوی مراجعه فرمایید. م.

مقدر کردم و خواستم، اکنون هرچه می‌خواهی بپرس.

اصبغ‌بن نباته[1] می‌گوید: امیرالمومنین علی(ع) در سجده خود می‌گفت «ای سرور من با تو چنان مناجات می‌کنم که بنده زبون با سرور خود مناجات می‌کند و از تو طلب می‌کنم، طلب کسی را که می‌داند تو عطا می‌کنی و چیزی از آنچه در نزد تو است کاسته نمی‌شود و از تو آمرزش می‌خواهم، آمرزش خواهی کسی که می‌داند گناهان را کسی جز تو نمی‌آمرزد و بر تو توکل می‌کنم، توکل کسی که می‌داند تو بر همه‌کاری توانایی.»

امام صادق(ع) فرموده‌است، هرکس پس از نماز عصر هفتاد بار استغفار کند خداوند هفتصد خطای او را می‌آمرزد و اگر او خطایی نداشته باشد از خطاهای پدرش می‌آمرزد و اگر او نداشته باشد ازخطاهای مادرش می‌بخشد و اگر او نداشته باشد ازخطاهای خواهر و برادرش می‌بخشد و اگر آنها خطا نداشته باشند ازخطاهای نزدیکان او به ترتیب قرابت ایشان می‌بخشد.[2]

امیرالمومنین فرموده‌است هرکس که گرفتار باشد و هرچند گرفتاری او بزرگ باشد شایسته و سزاوارتر برای دعا از شخص آسوده نیست. زیرا هیچ آسوده‌یی از بلا در امان نیست. و فرموده‌است رسول خدا(ص)، هرگاه میوهٔ تازه و نوباوه‌یی می‌دیدند آن را می‌بوسیدند و بر لبها و چشمهای خود می‌نهادند و می‌فرمودند پروردگارا همچنانکه آغاز آمدن این میوه را در سلامت بما نشان دادی، آخر آن را هم در سلامت وعافیت به ما نشان بده.[3] مالك جهنی می‌گوید: گلی به امام صادق(ع) دادم. گرفت و بویید و بر چشمانش نهاد و فرمود هرکس گلی بدستش رسد آن‌را ببوید و بر چشم نهد و صلوات بر محمد و آل محمد فرستد، هنوز آن را بر زمین ننهاده خدایش می‌آمرزد.

امام صادق فرموده‌است هرکس در هر روز بیست و پنج مرتبه بگوید

---

۱. اصبغ‌بن نباته مجاشعی از اصحاب خاص علی(ع) امیرالمومنین است که پس از آن حضرت زنده بوده و از راویان عهد مالك‌اشتر است. رك. به: رجال نجاشی، ص ۶ چاپ داوری، قم. م.

۲. درصفحهٔ ۳۱۳ مکارم‌الاخلاق طبرسی، چاپ بیروت هم آمده‌است. م.

۳. در مکارم‌الاخلاق طبرسی، ص ۱۷۰، چاپ بیروت، به نقل ازامالی صدوق، ۱۳۹۲ قمری. م.

«پروردگارا زنان و مردان مومن و زنان و مردان مسلمان را بیامرز» خداوند به شمار همهٔ مومنان گذشته و آنانی که تا روز قیامت می‌آیند بـرای او حسنه مـی‌نویسد و از خطاهایش محو می‌کند و بر درجه‌اش می‌افزاید.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است از وامی که داشتم بـه پیامبر(ص) شکایت کردم. فرمودند: ای علی بگو «پروردگارا مرا به‌حلال خود از حرامت بی‌نیاز فـرمای و به فضل خود از هرکس جز خودت مرا بی‌نیاز فرمای. که اگر به‌اندازه کـوه صبیر وام داشته باشی خداوند آنرا اداء خـواهد فرمود.» (صبیر نام کوهی است در یمن و هیچ کوهی بزرگتر و پرشکوه‌تر از آن در یمن نیست.)

پیامبر فرموده‌اند: هیچ مرد و زن مؤمنی از آغاز روزگار تا روز قیامت نیست مگر آنکه شفیع کسی خواهند بود که در دعای خود بگوید پروردگارا مـردان و زنان مومن را بیامرز و چه بسا که در روز قیامت بـرای بنده‌یی فـرمان داده می‌شود که به دوزخ درافکنده شود و به‌سوی دوزخ برده‌می‌شود و در آن هنگام مردان و زنان مومن می‌گویند پـروردگارا ایـن همان کسی است که برای ما دعا مـی‌کرد، شفاعت ما را درباره‌اش بپذیر و خداوند شفاعت ایشان را می‌پذیرد و آن بنده رستگار مـی‌شود و رهایی می‌یابد.[1]

امام باقر(ع) فرموده‌است خداوند مردی صحرانشین را بـرای دو کلمه دعایی که کرد آمرزید؛ خدایا اگر مرا عذاب کنی این منم که شایسته و سزاوار آنم و اگر مرا بیامرزی این تویی که شایسته و سزاوار آنی و خدایش به همین دو کلمه آمرزید.

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق(ع) گفتم دعای یوسف(ع) در چـاه چه بوده است؟ زیرا ما در آن اختلاف نظر داریم. فرمود: همینکه یوسف در چاه افکنده و از زندگی خویش ناامید شد گفت خدایا بر فرض که گناهان چهره مرا در پیشگاه تـو تباه کرده و ندای دعای من به‌سوی تو نمی‌رسد و بر آورده نمی‌شود، من از تو به حق آن پیرمرد (یعقوب) مسئلت می‌کنم که بـر ناتوانـی او رحمت آوری و مـن و او را به یکدیگر برسانی که تو بی‌تابی او برای من و شوق من برای او را می‌دانی.

ابوبصیر می‌گوید: آنگاه امام صادق(ع) گریست و فرمود من عـرضه می‌دارم

۱. در اصول کافی، ص ۲۷۰، ج۴، همراه با ترجمهٔ آقای دکتر جواد مصطفوی آمده است. م.

پروردگارا اگر گناهان و خطاها چهرهٔ مرا در پیشگاه تو تباه کرده‌است و ندای دعای من به‌سوی تو نمی‌رسد وبر آورده نمی‌شود من به حق خودت که هیچ چیز چون تو نیست مسئلت می‌کنم و به محمد(ص) که پیامبر تو و پیامبر رحمت است مسئلت می‌کنم بارخدایا، بارخدایا، بارخدایا. و سپس امام صادق(ع) فرمود این دعا را بگویید و فراوان بخوانید که چه بسیار درگرفتاریهای بزرگ، من این دعا را می‌خوانم.

و همان حضرت فرموده‌است هرگاه بنده‌یی در حال سجده سه‌بار بگوید «یا الله، یا رباه، یا سیداه» خدایش پاسخ می‌دهد و می‌فرماید بندهٔ من حاجت خود را بخواه. همچنین فرموده‌است دعا کردن مرد برای برادر مومن خود در غیاب او روزی را جلب و مکروه را دفع می‌کند.[1]

ابراهیم‌بن هاشم می‌گوید: عبدالله‌بن جندب را در عرفات دیدم که با حال خوبی وقوف کرده بود دستهایش به سوی آسمان برافراشته و اشکهایش جاری بود و به‌زمین می‌ریخت و چون مردم از عرفات حرکت کردند گفتم، ای ابومحمد چه حال خوبی در وقوف داشتی که بهتر از آن ندیدم. گفت: به خدا سوگند من دعا نکردم مگر برای برادران دینی خودم زیرا از امام موسی‌بن جعفر(ع) شنیدم که می‌فرمود «هرکس برای برادر دینی خود در غیاب او دعا کند از عرش به او ندا می‌دهند برای تو صدهزار برابر آن است.» به این سبب خوش نداشتم یکصد هزار برابر مضمون شده را برای یك دعا که برای خود بکنم وندانم که مستجاب می‌شود یا نه رها کنم.[2]

امام صادق(ع) فرموده‌است، عیسی‌بن مریم(ع) از کنار قومی گذشت که می‌گریستند، پرسید: چرا گریه می‌کنند؟ گفتند: بر گناهان خود می‌گریند، فرمود: هم اکنون دعا کنند و توبه نمایند، گناهانشان آمرزیده می‌شود.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: کسانی که در دنیا قنوت خود را طولانی‌تر می‌خوانند از همهٔ شما در موقف روز قیامت دارای راحت بیشتر و طولانی‌ترند.[3]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: آدم(ع) به پیشگاه خداوند از خودخوری و اندوه

---

۱. به نقل از اصول‌کافی درمحجة‌البیضاء، ص ۳۰۶، ج۲، آمده‌است. م.

۲. این روایت با اندك تفاوتی در اختیار معرفة‌الرجال، شیخ طوسی، ص ۵۸۶، آمده است. م.

۳. ثواب‌الاعمال، شیخ صدوق، ص ۵۵. م.

شکایت کرد. جبریل فرود آمد و گفت: ای آدم «لاحول ولا قوة الا بـالله» بگو. آدم(ع) آن را گفت و وسوسه و اندوه از او برطرف شد.

و رسول خدا فرموده‌اند: چون نیمروز می‌شود و خورشید روی به زوال می‌نهد، درهای آسمان گشاده می‌شود و دعا پذیرفته و درهای بهشت بازمی‌گـردد. خوشا به حال کسی که برای او در آن هنگام عملی پسندیده به آسمان برشود.

امام صادق(ع) فرموده‌است، هنگامیکـه یوسف(ع) در زندان بود، جبریل آمد و گفت در تعقیب هر یك از نمازهـای واجب سه بـار بگو: «پروردگارا بـرای من گشایش و راهی برای بیرون شدن قرار بده و مرا از جایی که حساب نمی‌کنم روزی عنایت فرمای.»[1]

امیرالمومنین علی(ع) فرمـوده است هر کس همینکه روز را به شب رساند سه بار این دو آیه را بخواند «هنگام شام و صبحگاه (در نماز مغرب و صبح) تسبیح وستایش گویید وسپاس در آسمانها وزمین مخصوص اوست وشما نیز در تاریکی شب ونیمروز به ستایش اومشغول شوید» (آیات هفدهم وهیجدهم سورهٔ روم) هیچ چیزی از خیرهای آن شب را ازدست نخواهد داد و همهٔ شرهای آن شب از او دفع می‌شود و هر کس همین کار را درصبح انجام دهد هیچ خیری ازخیرهای آن روز را از دست نخواهد داد و همه شرهای آن روز از او دفع می‌شود.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر کس هنگامیکه از خانـه خود بیرون می‌آید بسم‌الله بگوید، دو فرشته‌گماشته بر او می‌گویند هدایت شدی و اگر «لاحول ولاقوة الابالله» بگوید، می‌گویند در پناه قرارگرفتی ومحفوظ شدی و اگر «توکلت علی‌الله» بگوید، مـی‌گویندکارهای تو کفایت شد و شیطان می‌گوید چگونه ممکن است به بنده‌یی که هدایت و حفظ و کفایت شده است دسترسی یابم.[3]

همان حضرت فرموده‌اند هیچ بامدادی نیست مگر آنکه دوفرشته ندا می‌دهند که ای جـوینده خیر و نیکی شتاب کن و ای جـوینده شر و بدی بس کن. آیا دعا

---

۱. به‌نقل از امالی صدوق با ذکر سلسله اسناد در بحارالانوار، ص ۱۸۵، ج۹۵، آمده است. م.

۲. در ثواب‌الاعمال صدوق، ص ۱۹۹، با ذکر سلسله سندآمده‌است. م.

۳. با اندك تفاوتی از قول حضرت سجاد در اصول‌کافی، آمده‌است. م.

کننده‌یی هست که دعایش برآورده شود، آیا آمرزش خواهی هست که گناهش آمرزیده شود، آیا توبه کننده‌یی هست که توبه‌اش پذیرفته شود، آیا غمگینی هست که دعا کند تا اندوهش بر طرف شود. و تا هنگام غروب خورشید همچنان این سخنان را می‌گویند.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، هر دعایی تا دعاکننده بر محمد و آل محمد درود نفرستد از رفتن به‌آسمان در پرده است (به‌آسمان بر نمی‌شود).[1]

روایت شده است که فاطمه زهرا(ع) هرگاه دعا می‌فرمود، برای مردان و زنان مومن دعا می‌کرد و برای خود دعا نمی‌کرد. به ایشان گفته شد: ای دختر رسول خدا چگونه برای مردم دعا می‌فرمایی و برای خود دعا نمی‌فرمایی؟ فرمود: نخست همسایه، سپس خانه.[2]

امام صادق(ع) فرموده است، از جمله سخنانی که خداوند متعال به موسی بن عمران(ع) فرموده این است: ای پسر عمران هر کس بگوید مرا دوست می‌دارد و چون شب فرا رسد چشمش را خواب در رباید، در دوستی و محبت من صادق نیست. مگر چنین نیست که هر دوستی، خلوت کردن با دوست را دوست می‌دارد؟ ای پسر عمران! من بر دوستان خود آگاهم. آنان چنانند که چون شب آنان را در بر می‌گیرد چشمها و دلهای ایشان سرگردان است و عقوبت من مقابل چشمهای آنان مجسم می‌شود. آنان با من چنان گفتگو می‌کنند که گویی مرا می‌بینند و چنان با من سخن می‌گویند که گویی در حضور منند. ای پسر عمران! با دل خود نسبت به من خاشع و با تن خود برای من فروتن باش ودر تاریکی‌های شب از چشم خود اشک بیفشان و مرا فرا خوان که تو مرا نزدیك و اجابت کننده خواهی یافت.[3]

امام صادق(ع) می‌گفته است، پروردگارا من که نسبت به تو گناه و سرکشی کرده‌ام چگونه تو را فراخوانم وبا آنکه تو را می‌شناسم چگونه تو را فرانخوانم، هرچند

۱. با ذکر سلسله اسناد ازقول حضرت صادق در اصول کافی، ص ۲۵۰، ج ۴، آمده است. م.

۲. با ذکر سلسله سند به نقل از علل الشرایع صدوق (رض)، در بحارالانوار، ص ۸۲، ج ۴۳، چاپ جدید، آمده‌است. م.

۳. شیخ حر عاملی(رض) این حدیث قدسی را با ذکر سلسله اسناد از قول شیخ صدوق(رض) در کتاب «الجواهرالسنیه فی‌الاحادیث‌القدسیه»، ص ۵۷، چاپ ۱۳۸۴ قمری، نجف آورده‌است. م.

گنهکارم ولی دوستی تودر دل من است، دستهای آکنده از گناه رابه‌سوی تو بر کشیده‌ام و چشمان آکنده‌از امید رابه‌سوی تودوخته‌ام. ای‌مولای‌من! توبزرگترین بزرگانی ومن اسیرتر اسیران. من‌اسیر گناه ودرگرو جرم خویشتنم، اگرتوباگناه من مرا بازخواست فرمایی، من با توجه بـه‌کرم تو از تو درخواست می‌کنم و اگر به ستم من مرا باز خواست فرمایی، من با توجه به عفو تو از تو در خواست می‌کنم. پروردگارا! اگر فرمان دهـی که مـرا در آتش افکنند، به‌دوزخیان خبر خواهم داد که من لااله‌الاالله و محمد رسول‌الله می‌گفته‌ام. پروردگارا! طاعت و فرمانبرداری بنده تورا شاد می‌کند و معصیت بنده تو را زیانی نمی‌رساند، خدایا آنچه تو را شاد می‌کند به‌من ارزانی دار وآنچه راکه برای تو زیان ندارد بر من ببخشای که تو مهربان‌ترین مهربانانی.

امـام صادق(ع) فرموده است روزی در حالیکـه ابراهیم خلیل(ع) در کوهی که‌کنار بیت‌المقدس است بـه‌جستجوی چراگاهـی بـرای گوسپندانش بود، آوایی شنید ومتوجه مردی بلند قامت شدکه دوازده وجب طول قامتش بود ونمازمی‌گزارد، خلیل(ع) به اوگفت: ای بندهٔ خدا برای چه‌کسی نمازمی‌گزاری؟گفت: برای خدای آسمان. پرسید: آیاکسی از قـوم تـو باقی مانده است؟گفت: نه،گفت: از کجا و چه چیز مـی‌خوری؟گفت: در تابستان از میوه‌های این درخت می‌چینم و در زمستان از ازآن می‌خورم. پرسید: خانه‌ات کجاست؟ با دست به‌کوهی اشاره‌کرد، ابراهیم(ع) فرمـود: آیـا ممکن است مرا با خود بـه خانه‌ات ببری‌که امشب را پیش تو باشم؟ گفت: بین راه‌آبی است‌که ازآن نمی‌توان‌گذشت. پرسید: توخود چه می‌کنی؟گفت: من بر روی‌آب راه می‌روم. فرمود: مرا با خود ببر،شاید خداوندآنچه به تو ارزانی داشته است به من هم ارزانی فرماید. آن مرد عابد دست ابراهیم(ع) را گرفت و راه افتادند وچون به‌آب رسیدند، هر دو بر روی‌آن حرکت‌کردند و به خانهٔ او رسیدند. ابراهیم(ع) از او پرسید: کدام روز بزرگتر و سخت‌تر روزهاست؟ گفت: روز دیـن، روزی‌که مردم از یکدیگر می‌گریزند. ابراهیم فرمود: آیا موافقی‌که تـو و من دست بر آسمان برداریم و به پیشگاه خدای عزوجل دعا کنیم‌که از شر آن روز مرا در امان بدارد؟ گفت: دعای من برای تو چه سودی داردکه سه سال است دعـایـی می‌کنم و بر آورده نشده است. فرمود: آیا به تو بگویم‌که چرا دعـایت بـر آورده نشده‌است؟ گفت: آری، فرمود: چون خداوند بنده‌یی را دوست بدارد دعای او را دیر برآورده می‌فرماید. تا آنکه بنده بیشتر با او مناجات و از او استدعـا و مسئلت‌کند و هـرگاه

بنده‌یی را دوست نداشته باشد دعای او را سریع بر می‌آورد یاآنکه نومیدی در دل اومی‌اندازد. سپس به عابد فرمود: دعای توچیست؟گفت: روزی گله‌گوسفندی همراه جوانی که دارای زلف بود از کنار من گذشت. گفتم: ای جوان این گله از کیست؟ گفت: از ابراهیم خلیل‌الرحمن است. گفتم: پروردگارا اگرتورادر زمین خلیلی است او را به‌من نشان بده. ابراهیم(ع) فرمود: دعایت برآورده شد که من ابراهیم خلیلم. آن دویکدیگر را در آغوش کشیدندودست‌دادند وچون خداوند پیامبرخود محمد(ص) را مبعوث فرمود، سنت مصافحه (دست دادن) را مقرر فرمود.

روایت شده است که علی‌بن حسین سجاد(ع) سرور عابدان این دعا را می‌خواند:

پروردگارا! سوگند به‌جلال و عزت تو که اگر ازآن هنگام وآغاز روزگارکه سرشت مراآفریدی تا جاودانگی ابدی تو در خدایی، تورا با تمام وجودم و در هر چشم بر هم زدنی به‌اندازه حمد وستایش همهٔ بندگان عبادت کنم، در ادای شکر پوشیده‌ترین نعمتی که بر من ارزانی فرموده‌ای ناتوانم و اگر همهٔ معادن‌آهن جهان را با دندانهای خویش ریز ریز بیرون‌آورم و با پلکهای چشم خویش همهٔ زمین را شخم زنم با وجودآن مرا به‌اندازه عذاب همهٔ مردم معذب کنی و جسم و جان مرا در دوزخ افکنی وجهنم را ازمن انباشته‌کنی تاآنجاکه درآتش، کسی جز من معذب نباشد و جز من کس دیگری آتش‌گیره دوزخ نباشد، در قبال عقوبتی که مستوجب‌آن هستم بسیار اندك است.

شاعر چنین سروده‌است:

پروردگارا توخود فرموده‌ای مرا بخوانید تا دعای شما را برآورم ووعده تو راست است و درآن هیچ تردید نیست، و اکنون من تو را فرا می‌خوانم، بر من عفو عنایت‌کن که مراآرزویی جز عفو پسندیده تو نیست.

وگفته شده است:

پروردگارا تو جبارآسمان و شایسته به‌ستایش‌ها و سپاس‌هایی، من به نادانی گناه کردم، از من درگذرکه عفو تو از بندگانت از تو دور نیست.

وگفته شده است:

پروردگارا چه بسیارگناهان را برمن پوشیده داشتی که قبح‌آن‌گناهان از همهٔ گناهان افزون بوده است. شگفت نیست که توازدیر باز بخشندهٔ بزرگوار وپوشانندهٔ

عیبهایی.

مجلس چهل و پنجم
در شب و روز جمعه و فضل جماعت

خداوند متعال در آیهٔ نهم سورهٔ جمعه فرموده است: «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، هرگاه برای نمازروز جمعه ندا داده می‌شود هماندم به سوی خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنیدکه برای شما بهتر است، اگر بدانید.».

و خداوند متعال درآیهٔ سوم سورهٔ بروج فرموده است «و سوگند به‌شاهد و مشهود.»

امام باقر(ع) فرموده است، روز جمعه را از این جهت جمعه نام نهاده‌اندکه خداوند متعال در آن روز خلق خود را جمع فرمودکه میثاق دوستی با محمد(ص) و وصی اوببندند و چون خلق را در آن روز جمع کرد نامش را جمعه نهاد[1].

پیامبر(ص) فرموده‌اند: گزیده‌تر روزها روز جمعه است ومقصود ازکلمه شاهد (درآیهٔ سوم سورهٔ بروج) آن است و روز عرفه مشهود است.[2]

امام باقر فرموده است، هر مسافری‌که با رغبت ومحبت نسبت به جمعه نماز بگزارد، خدای عزوجل به‌اوپاداش صد نمازجمعهٔ شخص مقیم را ارزانی می‌فرماید.[3]

امام صادق(ع) فرموده است، هرکس در فاصلهٔ ظهر پنجشنبه تا ظهر جمعه از مؤمنان بمیرد خدایش او را از فشار قبر در پناه‌می‌گیرد.[4]

همان حضرت فرموده‌است، هیچ‌گامی به سوی نماز جمعه برداشته نمی‌شود، مگر اینکه خداوند پیکر آن شخص را بـر آتش حرام می‌کند و هرکس همراه ایشان در صف اول نمازبگزارد، چنان است‌که همراه رسول خدا درصف اول نمازگزارده باشد.[5]

---

۱. این روایت از جابر جعفی از قول امام باقر(ع) با تـوضیح و تفصیل بیشتری در اختصاص شیخ مفید، ص ۱۲۴، چاپ نجف، آمده‌است. م.

۲. برای اطلاع بیشتر از روایات دیگر درهمین مورد به معانی‌الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۹۸، مراجعه فرمایید. م.

۳. با ذکر سلسله اسناد در ثواب‌الاعمال، شیخ صدوق، ص ۵۹، آمده‌است. م.

۴. در امالی صدوق، ص ۱۶۹ و ثواب‌الاعمال، ص ۱۷۷، آمده‌است. م.

۵. امالی، صدوق، ص ۲۲۱. م.

امیرالمؤمنین(ع) فرموده است، مردم در نماز جمعه سه دسته‌اند: گروهی که با سکوت و آرامش پیش از آنکه امام حاضر شده باشد، حاضر می‌شوند و همین کار، کفارهٔ گناهان ده روز است. یعنی از جمعه تا جمعهٔ بعد و سه روز افزون بر آن و این به مناسبت گفتار خداوند است که فرموده است هر کس یك کار نیك انجام دهد برای او ده برابر آن خواهد بود. دستهٔ دوم گروهی که فقط به‌ظاهر و برای ریا و تملق به نماز حاضر می‌شوند و پاداش آنان هم فقط همین حضور ایشان است و بس. دسته دیگر آنان هستند که در هنگامیکه امام مشغول سخنرانی است می‌رسند یا هنگامیکه امام به‌نماز ایستاده است می‌رسند و نماز می‌گزارند، این گروه بر خلاف سنت عمل کرده‌اند، و آنان از خداوند مسئلت می‌کنند، ولی بدست خداوند است که اگر بخواهد به‌آنان عطامی‌فرماید و اگر بخواهد ایشان را محروم می‌کند.[1]

امام باقر(ع) فرموده است، چون خداوند بندگان را در قیامت مبعوث می‌کند، روزها هم در صحنه قیامت آشکار می‌شود، آنچنانکه مردم نام و خواص آنها را می‌شناسند. روز جمعه پیشاپیش روزها حرکت می‌کند و پرتویی رخشان دارد و دیگر روزها از پی آن روان است. گویی عروسی گرامی و باوقار است که به‌مردی آرزومند و توانگر هدیه می‌شود. و روز جمعه شاهد و گواه کسانی است که در نماز جمعه شرکت کرده‌اند. مومنان به‌اندازه شرکت و پیشی گرفتن در گزاردن نماز جمعه وارد بهشت می‌شوند.[2]

امام باقر(ع) فرموده است، نماز جمعه واجب است و جمع شدن برای آن هم همراه امام عادل واجب است. اگر کسی بدون علت سه نماز جمعه را ترك کند، سه فریضه را ترك کرده است و هیچکس جز منافق سه فریضه را ترك نمی‌کند.[3]

وهمان حضرت فرموده است، هر کس بدون عذر سه جمعه پیاپی نماز جمعه را ترك کند، خداوند بر دلش زنگار می‌زند.[4]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: روز جمعه برترین روزهاست. پاداش حسنات در آن دو چندان می‌شود و درجات در آن برتر و دعاها پذیرفته و برآورده می‌شود و اندوهها

---

۱. امالی، صدوق، ص ۲۲۳، م.
۲. امالی، صدوق، ص ۲۲۱. م.
۳. دعائم‌الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ص ۱۸۰، ج ۱. م.
۴. بحارالانوار، ص ۱۶۳. ج ۸۹، به نقل از کتاب المقنعه. م.

درآن مرتفع وحوائج بزرگ برآورده‌می‌شود و آن روزی است که شمار رهاشدگان ازآتش جهنم افزوده می‌گردد. هرکس حرمت و حق‌آن روز را بشناسد و دعاکند، خداوند او رااز آزاد شدگان‌ازجهنم قرار می‌دهد و اگر در شب و روز جمعه بمیرد، همچون شهید مرده است و در قیامت ایمن مبعوث می‌شود. و هرکس حرمت آنرا کوچك بشمارد وحق‌آنرا تباه‌کند، خداوند متعال اورا به‌آتش جهنم می‌اندازد، مگر آنکه توبه‌کند.[1]

از امیرالمومنین(ع) روایت شده‌که فرموده است، شب جمعه شبی رخشان و سپید وروزآن بسیاردرخشنده وتابناك‌است. هرکس‌شب جمعه درگذرد خداوند برای او رهایی ازفشار قبر رامی‌نویسد وهرکس روزجمعه بمیرد، خداوند برای‌او رهایی از آتش را مرقوم می‌فرماید.[2]

از امام صادق(ع) روایت شده است‌که خداوند متعال از همه چیز، چیزی را برگزیده است و از روزها، روز جمعه را انتخاب فرموده است.[3]

امام باقر(ع) فرموده است، خداوند در هر شب جمعه از اول تاآخر شب ندا می‌دهد: «آیا بندهٔ مومنی هست‌که پیش از طلوع سپیده برای نیازهای دنیا وآخرت خود مرا فرا خواند و حاجتش را برآورم؟آیا بندهٔ مومنی هست‌که پیش از سپیده توبه‌کند و توبه‌اش را بپذیرم؟آیا بندهٔ مومنی هست‌که روزی اوبر اوسخت ودشوار شده باشد وپیش ازسپیده ازمن طلب افزونی‌کند تا بر روزیش بیفزایم وگشایش دهم؟ آیا بندهٔ مومن بیمار و دردمندی هست که پیش ازسپیده‌دم مرا فرا خواند و شفایش دهم؟آیا بندهٔ مومن زندانی وگرفتاری هست‌که پیش از سپیده‌دم، خلاص خود را مسئلت‌کند و او را رهایی بخشم؟آیا بندهٔ مومن ستم دیده‌یی هست‌که پیش از سپیده‌دم از من دادخواهی‌کند و او را یاری دهم و انتقامش را بگیرم؟» و این ندا دادن همچنان تا طلوع سپیده ادامه دارد[4].

---

۱. بحارالانوار، ص ۲۷۴، ج۸۹، به‌نقل ازکتاب عدةالداعی ازقول حضرت رضا(ع) از پیامبر(ص) آمده‌است. م.

۲. بحارالانوار، صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ جلد۸۹ به‌نقل از محاسن برقی‌آمده‌است. م.

۳. بحارالانوار،ص ۲۸۶، ج ۸۹، به‌نقل ازالمقنعه،آمده‌است. م.

۴. روایاتی نظیر این روایت از دعائم‌الاسلام و تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی و امالی صدوق در صفحات ۲۶۶ و ۲۷۹ جلد ۸۹ بحارالانوارآمده‌است. م.

امام صادق(ع) فرموده‌است، بندهٔ مومن چون حاجتی از خداوند متعال‌مسئلت می‌کند، برآوردن آن‌را تا روز جمعه به‌تأخیر می‌اندازد تا او را به‌فضل روز جمعه مخصوص فرماید.[۱]

همان حضرت فرموده‌اند: خداوند را برای بندگان خویش کرامتهایی است که در هرشب و روز جمعه به‌ایشان ارزانی می‌فرماید. بنابراین در شب وروز جمعه فراوان تسبیح و تهلیل کنید و خدا را بسیار ستایش کنید وبر پیامبر(ص) فراوان درود فرستید.[۲]

و هم از ایشان روایت شده است که هر یك از شما که به جمعه می‌رسد، به چیزی سرگرم نشود که از عبادت بازماند که درآن روز خداوند بندگان را می آمرزد و بر ایشان رحمت فرومی‌فرستد[۳]. و هم ایشان فرموده‌است، صدقه دادن روز و شب جمعه هزار برابر است و درود فرستادن برپیامبر وآل او موجب هزار حسنه و زدودن هزار سیئه و رسیدن به هزار درجه است. آن کس که در شب جمعه بر پیامبر درود می‌فرستد تا روز قیامت پرتوش درآسمانها رخشان است و همانا که فرشتگان آسمانها برای او طلب‌آمرزش می کنند و فرشتهٔ‌گماشته بر مرقد پیامبر(ص) تا روز قیامت برای او آمرزش خواهی می کند.[۴]

باز از همان حضرت روایت است که از شامگاه پنجشنبه تا غروب روز جمعه فرشتگانی ازآسمان فرومی‌آیند که با ایشان قلمهای زرین و صفحات سیمین است و درآن چیزی از اعمال جز درود فرستادن بر پیامبر(ص) را نمی‌نویسند.[۵]

زراره می‌گوید: امام صادق(ص) چندان بر نماز جمعه ما را تشویق می‌فرمود که پنداشتیم مایل است برای‌آن به حضورش برسیم. پرسیدم: آیا فردا صبح به حضور شما بیاییم. فرمود: نه، منظورم این بود که هر کجا هستید مواظب باشید.

غسل جمعه سنت و مستحب مؤکد است و ترك آن شایسته نیست و امیرالمومنین(ع) هرگاه می‌خواست کسی را توبیخ کند، می‌فرمود: تو ازکسی که

---

۱. محاسن برقی، ص۵۸ و به‌نقل ازآن دربحارالانوار، ص۲۷۱، ج۸۹،آمده‌است. م.
۲. المقنعه، ص ۲۵ و به‌نقل ازآن در بحارالانوار، ص ۳۱۴، ج ۸۹،آمده‌است. م.
۳. ثواب‌الاعمال، صدوق، ص ۳۴. م.
۴. المقنعه، ص ۲۶ و بحارالانوار، ص ۳۱۴، ج ۸۹،آمده‌است. م.
۵. خصال، صدوق، ص ۳۱، ج۲. م.

غسل جمعه را ترك می‌كند ناتوان‌تری و فرموده‌است هر كس غسل جمعه‌كند، از آن جمعه تا جمعهٔ بعد در طهارت معنوی است.[1]

امام باقر(ع) فرموده‌است، هر كس موی سبیل خود را روز جمعه کوتاه‌کند و ناخن بگیرد و هنگامیکه آن‌کار را انجام می‌دهد بگوید «بنام خدا و برای خدا و بر سنت محمد و آل محمد» هیچ خراشهٔ ناخنی و هیچ تارمویی فرونمی‌ریزد مگر اینکه خداوند پاداش آزادکردن یك برده برای او می‌نویسد و بیمار نمی‌شود مگر به‌بیماری مرگ (پیش از مرگ گرفتار بیماری‌های مکرر و ممتد نمی‌شود.)[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: نمازجماعت بیست و پنج درجه ازنماز فردبرتراست.[3]

امام باقر فرموده‌است، سه چیز موجب کفارهٔ گناهان است: وضوگرفتن در سحرهای سرد، رفتن شب و روز به نماز جماعت و مواظبت بر نماز جماعت.[4]

پیامبر(ص) به‌عثمان‌بن مظعون[5] چنین فرمودند: ای عثمان! هر کس نماز صبح را با جماعت بگزارد و سپس بنشیند و تا هنگام طلوع خورشید به‌ذکر و یاد خدا مشغول شود، برای او در بهشت هفتاد درجه است و فاصلهٔ میان هر دو درجه به‌اندازهٔ مسافتی است که اسب‌گزیده با شتاب و تاخت در هفتاد سال بپیماید. و هر کس ظهر را با جماعت بگزارد برای او در بهشت عدن پنجاه درجه است که فاصلهٔ میان هر درجه به‌اندازه مسافتی است که اسب‌گزیدهٔ تیزرو در پنجاه سال طی‌کند و هر کس نماز عصر را با جماعت بگزارد، برای او پاداشی معادل آزاد کردن هشت تن از فرزندان اسماعیل(ع) است که دارای زن و فرزند و سرپرست خانواده باشند. و هر کس نماز مغرب را در جماعت بگزارد برای او پاداشی معادل حج و عمره پذیرفته شده است و هر کس نماز عشا را با جماعت بگزارد، برای او پاداشی همچون شب‌زنده‌داری شب قدر است.

---

۱. بحارالانوار، ص ۳۵۷، ج ۸۹، به‌نقل از شهید ثانی آمده‌است. م.
۲. من‌لایحضره‌الفقیه، ص ۳۰ و اصول‌کافی، ص ۴۱۷، ج ۳، ازقول حضرت صادق آمده‌است. در محجة‌البیضاء، ص ۳۲۳، ج ۱، دراین مورد توضیحی هم آمده‌است. م.
۳. به‌صورتهای مختلف در منابع اهل سنت هم آمده‌است. رك. به: اللؤلؤ والمرجان فیما اتفق علیه‌الشیخان، ص ۱۲۸، ج ۱. م.
۴. معانی‌الاخبار، ص ۳۱۴ و خصال صدوق، ص ۴۲، ج ۱ و محاسن برقی، ص ۴. م.
۵. از اصحاب و مهاجران بسیار محترم که هر دو هجرت به حبشه را هم انجام داده و به سال دوم هجرت درگذشته است. رك. به: استیعاب، ص ۸۵، ج ۳، در حاشیه اصابه. م.

و نیز پیامبر فرموده‌اند: آیا شما را به چیزی راهنمایی کنم که خطاها را بیامرزد و بر حسنات بیفزاید؟ گفته شد: آری، فرمودند: با وجود سختی‌ها، وضوگرفتن و فراوان به‌سوی مسجدگام برداشتن و منتظر نشستن پس از نماز برای نماز دیگر و هیچکس از شما نیست که در خانهٔ خود تطهیر کند و همراه مسلمانان نماز جمعه بگزارد و برای نماز دیگر منتظر بنشیند، مگر اینکه فرشتگانْ عرضه می‌دارند: خدایا، او را بیامرز، خدایا او را رحمت فرمای. و چون برای نماز بپا می‌خیزید، صفهای خود را راست و استوار بدارید و فاصله‌ها را پر کنید و چون امام شما تکبیر گفت، شما هم تکبیربگویید. برای مردها صفهای جلو بهتراست و صفهای آخر کم‌ارزش‌تر.

همان حضرت فرموده‌اند: هر کس از جماعت و گروه مسلمانان جدا شود، قید اسلام را ازگردن برداشته است. گفته شد: ای رسول خدا! منظور از جماعت مسلمانان چیست؟ فرمود: یعنی جماعتی که برحق هستند، هرچند شمارشان اندك باشد.

امام صادق(ع) فرموده‌است، پیامبر(ص) با همسایگان مسجد شرط فرمودند که برای نمازها در مسجد حاضر شوند و فرمودند: آیا این کسانیکه برای نماز در مسجد حاضر نمی‌شوند بس می کنند یا آنکه بگویم کسی اذان و اقامه بگوید و اگر حاضر نشدند به مردی از اهل بیت خودم یعنی علی(ع) دستور دهم خانهٔ آنان راکه به نماز نمی آیند با هیزم و هیمه آتش بزنند.

و نیز فرموده‌اند: روزی پیامبر(ص) نماز صبح گزاردند و چون نماز تمام شد روی به‌اصحاب خود فرمودند و سؤال کردند: آیا فلان وفلان در نماز حاضرشده‌اند؟ گفتند: نه، پرسیدند: آیا آنان در سفرند؟ گفتند: نه، فرمودند: همانا حضور در هیچ نمازی بر منافقان سخت‌تر از حضور در نماز صبح و عشاء نیست و اگر آنان فضیلت این دو نماز را بدانند،اگر با سختی هم باشد حاضر می‌شوند.[1]

وپیامبر فرموده‌اند: همانا صفهای نماز جماعت امت من همچون صفهای فرشتگان آسمان است وگزاردن یك رکعت با جماعت معادل بیست و چهار رکعت است که هر رکعت آن در نظر خداوند محبوب‌تر از عبادت چهل سال است. هر مؤمنی که به نماز جماعت می‌رود، خداوند ترس‌های روز قیامت را بر او تخفیف می‌دهد و سبك می‌فرماید و سپس فرمان می‌دهد او را به بهشت برند، و بلند خواندن

۱. این روایت به همین صورت به‌نقل از من‌لایحضره‌الفقیه‌صدوق (رض)، درص۳۴۳ جلد اول محجة‌البیضای فیض کاشانی (رض) آمده‌است. م.

قرائت نماز چنان است که لهیب و شرارهٔ آتش را به همان انــدازه که صدای شخص می‌رسد از او دور می‌کند و براحتی از پل صراط می‌گذرد و با وارد شدن به بهشت شادمانی بسیار بـه او دست مـی‌دهد. همچنین پیامبر(ص) فرموده‌اند: هـر کس نماز عشاء و نماز صبح را با جماعت بگزارد، در پناه خدای عزوجل قرارمی‌گیرد.[1]

امام باقر(ع) فرموده‌است، از همسایگـان مسجد که نماز خـود را در مسجد نگزارند، نمازشان پذیرفته نیست، مگر آنکه بیمار وگرفتار باشند.[2]

مجلس چهل و ششم
درفضیلت مساجد

خداوند متعال درآیهٔ‌یکصد وبیست وهفت سورهٔ بقره فرموده‌است «هنگامیکه ابراهیم و اسماعیـل دیوارهای‌کعبـه را برافراشتند و عرضه داشتند پروردگارا از ما بپذیرکه تو شنوا و دانایی.» و درآیـهٔ هیجدهم سورهٔ توبه فرموده‌است «همانا فقط کسانیکـه به خدا و روز قیامت ایمان‌آورده، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و ازکسی جز خدا نمی‌ترسند و مساجد را آباد می‌کنند و شاید که ایشان از هدایت یافتگان باشند.»

بدان‌که این آیه را شأن نزول و داستانـی است: یکی از سران قـریش اسیر مسلمانان شد. گروهی از مسلمانان او را سرزنش کردند که‌کافـر است و قطـع پیوند خویشاوندی کرده‌است و مشرکان را در جنگ با پیامبر(ص) و مسلمانان یـاری داده است. آن مردگفت: چرا فقط معایب ما را برمی‌شمرید وکارهای پسندیده مـا را نمی‌گویید؟ گفتند: کارهای پسنده شما چیست؟ گفت: ما مسجدالحرام را آباد مـی‌داریم، پرده‌دار کعبه‌ایم، اسیران را آزاد می‌کنیم، اشخاص خائف و ترسان را امـان می‌دهیم و عهده‌دار سقایت حاجیانیم و خداوند متعال، آیهٔ‌هفدهم سورهٔ توبه را نازل فرمود که درآن می‌فرماید «مشرکان را که خودگواهی برکفر خویش می‌دهند نـرسد که مساجد را آباد دارند. اعمال‌آنان تباه است.» و سپس فـرموده‌است «همانا فقط آبـاد کردن

---

۱. این روایت هم از قول حضرت صادق و ازهمان منبع در همان صفحهٔ محجةالبیضاء آمده‌است. م.

۲. درصفحهٔ۱۰۳ من‌لایحضره‌الفقیه و به‌نقل از آن درصفحهٔ۳۴۲جلد اول محجةالبیضای فیض کاشانی آمده‌است. م.

مساجد بر عهده کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان دارند.[۱]

مشرکان می‌پنداشته‌اند که آبـادی مسجد یعنی ساختمان آن و رفت و روب و و آراستن و گچکاری و امثال آن است و خـداوند بیان فرموده‌است که آبادی مساجد نخست به‌ایمان‌آوردن به خداوند و سپس به‌فراوانـی رکـوع و سجود و اطاعت و عبادت است.

و خداوند در سورهٔ نور فرموده‌است «در خانه‌هایی که خداوند اجازه فرموده برافراشته شود و نام خداوند در آن برده شود.» و منظـور مساجد است که بدینگونه آباد و مرمت می‌شود و آیهٔ یکصدو بیست و هفتم سورهٔ بقره هم ناظـر به همین معنی است.

و خداوند متعال در سورهٔ جن فرموده‌است «همانا مساجد مخصوص خداست پس نباید با خداوند هیچکس غیر از او را پرستش کنید.» و بدینگونه مساجد را به خود اضافهٔ تخصیصی فرموده، همچنانکه کعبه را بر خود اضافـه فرموده و گفته است «پس پروردگار این خانه را عبادت کنند.» (آیهٔ سوم سورهٔ ایلاف.)

امام صادق فرموده‌است، خداوند به چیزی برتر از سکوت و رفتن بـه مسجد پرستش نشده است. و فرموده‌است سه چیز به پیشگاه خداوند عزوجـل شکایت می‌برند: مسجدی که خراب شده و مردم در آن نماز نمی‌گزارند. دانایـی که میان نادانان گرفتار باشد. قرآن بسته‌ای که بر آن گرد و خاك نشسته و کسی آنرا نمی‌خواند.[۲]

امام باقر فرموده‌است در کوفه مساجدی فرخنده و مساجدی لعنت شده است. اما مساجد فرخنده و مبارك، از جملهٔ آنها مسجد غنی است و به خـدا سوگند که قبله آن مستقیم و سرشت آن پاکیزه است و همانا آنرا مرد مومنی ساخته است و دنیا از میان نخواهد رفت مگر اینکه کنار آن مسجد دو چشمه خواهد جـوشید و کنار آن دو بوستان بوجود خواهدآمد. ولی اهل آن مسجد نفرین شده‌انـد و سعادت حضور در آن از ایشان سلب شده است. دیگر مسجد بنی‌ظفر و مسجد سهله و مسجد حمراءِ و مسجد جعفی است که امروز دیگر مسجد ایشان نیست و به‌آن درس هـم می‌گویند. اما مساجد نفرین شده عبارت است از: مسجد ثقیف، مسجد اشعث، مسجد جـریـر

۱. در تفسیر ابوالفتوح رازی، صفحهٔ ۴۶۹ جلد پنجم، چاپ مرحوم آقای شعرانی، ضمن نقل این موضوع آمده‌است که اسیر مذکور عباس عموی پیامبر(ص) بوده‌است. م.

۲. خصال، صدوق، ص ۶۹، ج ۱. م.

بجلی ومسجد سماك ومسجدی در ناحیه حمراء که بر روی گور فرعونی از فرعون‌های روزگار ساخته شده است.[۱]

امام صادق(ع) فرموده‌است، امیرالمومنین علی(ع) از نمازگـزاردن در پنج مسجد کوفه نهی فرموده‌است؛ مسجد اشعث‌بن قیس، مسجد جریربـن عبدالله بجلی، مسجد سماك‌بن مخرمة، مسجدشبث‌بن ربعی ومسجد تیم. گوید: امیرالمومنین‌علی(ع) هرگاه به مسجد آنان می‌نگریست می‌فرمود: این همچون بیعت تیم است و معنای آن این بود که آنان از روی بغض و کینه، همراه علی(ع) نماز نمی‌گزاردند. نفرین خدا بر آنان باد.[۲]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است، حریم مسجد از هرسو چهل ذراع است و همسایگی مسجد از هرسو تا چهل خانه است.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس مسجدی را رفت و روب کند، خداوند برایش پاداش آزادکردن برده‌یی می‌نویسد و هرکس هر چیزی را از آن که چشمی را ناخوش آید بیرون بـرد (غبار روبی کند) خـدایش دو بهره از رحمت خویش برایش می‌نویسد.[۴]

و همان حضرت فـرمـوده‌اند: هـرکس روز پنجشنبه و شب جمعه مسجد را جاروب کند و همان اندازه خاکی که در چشم می‌نشیند، بیرون ببـرد خـدایش او را می‌آمرزد.[۵]

اصبغ‌بن نباته می‌گوید: روزی درمسجد کوفه حضور امیرالمومنین(ع) بودیم. فرمود: ای مردم کوفه! خداوند نسبت به‌شما محبتهایی فرموده که نسبت به‌کس دیگری

---

۱. غنی، جعفی، ظفر نام قبیله‌هایی است که نـامشان در صفحات ۲۴۷ و ۳۴۲ و ۴۰۹ جمهرة انساب‌العرب ابن حزم اندلسی، چـاپ عبدالسلام محمد هـارون، مصر، ۱۳۹۱ ق آمده‌است. واین روایت درصفحهٔ ۴۸۴ کتاب الغارات ثقفی، در گذشتهٔ ۲۸۳ قمری، چـاپ استاد فقید جلال‌الدیـن محدث ارمـوی و به‌نقل از آن و منابع دیگر در صفحهٔ ۳۶۰ جلد هشتاد و سوم بحارالانوار آمده‌است. م.

۲. خصال، صدوق، ص ۲۷۰، همراه با ترجمه آقای کمره‌یی. م.

۳. بحارالانوار، ص ۳، ج۸۴، به‌نقل از خصال صدوق با ذکرسلسله اسناد آمده‌است. م.

۴. امالی صدوق، ص ۱۰۸ و به‌نقل از آن با توضیح در بحارالانوار، ص ۳۸۳، ج ۸۲ آمده‌است. م.

۵. ثواب‌الاعمال، صدوق (رض)، ص ۵۱، چاپ آقای غفاری. م.

چنان نکرده‌است. نخست اینکه جایگاه نماز و مسجد شما را برتری داده است. آنجا (مسجد کوفه) خانه آدم و نوح و ادریس علیهم‌السلام است و محلی است که ابراهیم‌خلیل(ع) و برادرم خضر(ع) و خودم در آن نماز می‌گزاریم و مسجد شما یکی از چهار مسجدی است که خداوند آنرا برگزیده‌است. گویی روز قیامت آن را شبیه اشخاصی که محرم هستند در دو جامه سپید می‌بینم که برای نمازگزاران درخود و اهل خویش شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته می‌شود و روزگار سپری نخواهد شد تا اینکه حجرالاسود در آن نصب شود و زمانی خواهد آمد که جایگاه نمازگزاردن مهدی(ع) ــ که از فرزندزادگان من است ــ می‌شود و جایگاه نمازگزاردن همهٔ مومنان و دل هر مومنی به‌سوی آن است. این مسجد خود را خلوت مگذارید و با نمازگزاردن در آن به خداوند متعال تقرب جویید و برای برآمدن حوائج خود در آن مسجد دعا کنید و اگر مردم برکاتی را که دراین مسجد است بدانند، از دورترین نقاط زمین هر چند با کشیدن خودشان بر زمین و برف باشد به زیارت آن می‌آیند.[۱]

امام صادق(ع) فرموده‌است، بر شما باد به رفتن به مساجد که آنها خانه‌های خدا در زمین است. هر کس در حالیکه خود را پاکیزه کرده باشد به مسجد برود، خدایش او را ازگناهان پاك می‌کند و او را از زائران خود می‌نویسد. در مساجد بسیار نماز بگزارید و دعا کنید و در مساجد مختلف نماز بگزارید که هر سرزمین و بقعه، روز رستاخیز برای کسی که در آن نمازگزارده است گواهی می‌دهد.[۲]

همان حضرت فرموده‌است، هیچ فرشتهٔ مقرب وپیامبر مرسل و بندهٔ صالحی وارد کوفه نشده مگر اینکه در مسجد آن نمازگزارده است و رسول خدا(ص) هم شب معراج چون از فراز مسجد کوفه عبور فرمود، فرشته از خداوند کسب اجازه کرد و پیامبر(ص) دو رکعت نماز در آن گزاردند. نماز واجب در آن مسجد پاداش هزار نماز دارد و نماز مستحب پاداش پانصد نماز دارد و نشستن در آن مسجد بدون قرآن خواندن هم عبادت است. وبه این مسجد برو هرچند با زحمت وسختی‌باشد.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر کس به مسجدی برود که در آن نماز جماعت باشد،

---

۱. بحارالانوار، ص ۳۹۰، ج ۱۰۰، چاپ جدید، کتاب المزار. م.

۲. امالی صدوق، ص ۱۲۰ و به نقل از آن در بحارالانوار،ص ۳۸۴، ج ۸۳، آمده است. م.

۳. به‌نقل ازکتاب الغارات ثقفی در بحارالانوار، ص ۳۵۹، ج ۸۳، آمده‌است. م.

به هرگامی که برمی‌دارد برای او هفتاد هزار حسنه نوشته مـی‌شود و همان انـدازه بر درجه‌اش افزوده می‌شود و اگر درآن حال بمیرد، خداوند هفتاد هـزار فـرشته بر او می‌گمارد که درگورش او را دیدار کنند و در وحـدت و تنهایی انیس او بـاشند و تا هنگامیکه مبعوث شود برای او استغفار می کنند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس صدای اذان را در مسجد بشنود و بـدون عذر و علتی ازآن بیرون رود، منافق است. مگر اینکه بخواهد به‌مسجد برگردد.[۱]

و همان حضرت فرموده‌اند: هرکس مسجدی بسازدکه خدای درآن یادکـرده شود، خداوندبرای او خانه‌یی در بهشت می‌سازد و هرکس یك برده مسلمان را آزاد کند، مایهٔ‌آزادی او از دوزخ است و هـرکس موی خـود را در اسلام و راه خدا سپیدکرده باشد، آن سپیدی در قیامت برای او نور خواهد بود.

و همان حضرت فرموده‌اند: هـرکس سخن و حـدیث او قرآن، و خـانه‌اش مسجد باشد، خدایش برای اوخانه‌یی در بهشت می‌سازد.[۲]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است نماز در بیت‌المقدس معادل هـزار نماز و نماز در مسجد بزرگ شهر معادل صد نماز و نماز در مسجد قبیله معادل دوازده نمـاز است. و نمازی که مرد به تنهایی در خانهٔ خود می‌خواند فقط یك نماز است.[۳]

و همان حضرت فرموده است، هرکس به مسجدآمدوشد کند به یکی از این خصال هشتگانـه می‌رسد؛ دست یـافتن به برادری دینی که در راه خـدا از یکدیگر بهره‌مند می‌شوند، یا دانش تـازه‌یی، یا آیـهٔ محکمی یا شنیدن کلمه‌یـی که او را به هدایت رهنمون کند یا رحمتی که منتظرآن است، یا کلمه‌یـی که او را ازکار زشتی باز دارد، یا ترك کردن گناهی از روی حیا یا بیم از خداوند.[۴]

امام صادق(ع) فرموده‌است، بهترین مساجد زنان شما،خانه‌های شماست.[۵]

---

۱. امالی صدوق: ص ۳۰۰ و بـه نقل ازآن در بحارالانوار،ص ۳۷۲، ج ۸۳، آمده است. م.

۲. از قول حضرت صادق از پیامبر(ص) در همـان صفحهٔ امالی وصفحهٔ ۳۸۵ همان جلد بحارالانوار نقل شده‌است. م.

۳. دعائم‌الاسلام، قاضی نعمان، ص ۱۴۸، ج ۱، چاپ مصر، ۱۳۸۳ قمری. م.

۴. نهایه، شیخ طـوسی، ص ۲۳، و محاسن بـرقی، ص ۴۸ و قرب‌الاسناد حمیری، ص ۳۳، چاپ سنگی. م.

۵. تهذیب‌الاحکام، شیخ طوسی، ص ۳۲۵، ج ۱. م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرگاه دیدید قرآنها آراسته و مساجد زیور شده و مناره‌ها بلند و طولانی شده و قرآن را فقط برای نشان دادن آواز خوش می‌خوانند و مساجد راه عبور و مرور است، در آن زمان، مومن از کبریت احمر هم کمیاب‌تر و گرانبهاتر است. همانا مساجد چنان مردمی آراسته و ظاهر بدنهایشان پاکیزه است، ولی دلهای ایشان پلیدتر از لاشه مردار است.

مجلس چهل و هفتم
در فضیلت ماه رمضان

ماه رمضان را از این جهت رمضان نامیده‌اند که در آن ماه گاهی از شدت گرما بره‌های گوسپندان و کره شترها می‌مرده‌اند و گفته شده است به این نام، از آن جهت نامیده شده که گناهان را ذوب و نابود می‌کند.

خداوند در آیهٔ یکصد و هشتاد و سوم سورهٔ بقره فرموده‌است. «ای اهل ایمان بر شما هم روزه گرفتن نوشته و مقررگردید همچنانکه بر کسانی که پیش ازشما بوده‌اند واجب بوده است و این برای آن است که شما پرهیزگار شوید.»

و هم در آیهٔ یکصد وهشتاد وپنجم همان سوره فرموده‌است «ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است برای هدایت مردم و با دلایل روشن برای راهنمایی و امتیاز حق از باطل.»

امام باقر(ع) فرموده‌است، پیامبر(ص) در جمعهٔ آخر ماه شعبان خطبه‌یی ایراد فرمودند و پس از حمد و نیایش خداوند چنین فرمودند: ای مردم! همانا ماهی بر شما سایه می‌افکند که در آن شب قدر قرار دارد که از هزارماه برتر است. ماه رمضان است که خداوند روزه گرفتن آن را واجب فرموده‌است و برای شبی از آن شب‌زنده‌داری و نماز مستحب گزاردن را مقررفرموده‌است و هر کس در آن شب نماز مستحبی بگزارد پاداش آن معادل نمازگزاردن هفتاد شب در ماههای دیگر است، هر کس در ماه رمضان یکی ازکارهای پسندیده و مستحب را انجام دهد، برای او پاداشی معادل پاداش عبادات واجب مقرر می‌فرماید و هر کس در ماه رمضان یکی از واجبات را انجام دهد، چنان است که هفتاد فریضه در ماههای دیگر. رمضان ماهی است که خداوند بر روزی مومن در آن می‌افزاید و هر کس در آن ماه، روزه‌دار مومنی را افطار دهد، نزد خداوند پاداشی چون آزادکردن برده خواهد داشت و گناهان گذشته‌اش

آمرزیده خواهد شد. گفتند: ای رسول خدا! همهٔ ما بر این کار که به روزه‌دار افطار بدهیم توانا نیستیم. فرمودند: خداوند متعال، کریم است و این پاداش را به هر کس که با یك جرعه شیر یا آب گوارا یا دو دانه خرمای کوچك کسی را افطار دهد و بر بیشتر از آن قدرت نداشته باشد عنایت می‌فرماید. و هر کس در این ماه بر بردگان خویش تخفیف دهد، حسابش تخفیف می‌یابد. رمضان ماهی است که آغاز آن رحمت و میانه‌اش آمرزش و پایان آن پذیرش دعا و رهایی از آتش دوزخ است و شما را در این ماه از چهار خصلت چاره نیست؛ دو خصلت آن موجب خشنودی خداوند از شماست و آن گواهی دادن به یکتایی خداوند و رسالت من است و از دو خصلت آن خودتان بی‌نیاز نیستید که عبارت است از مسئلت حوائج و بهشت. و از خداوند در این ماه برای خود عافیت را مسئلت کنید و از آتش دوزخ به خدای خود پناه برید.[1]

امام باقر(ع) فرموده‌است، پیامبر(ص) چون به هلال رمضان نظر می‌کردند رو به قبله می‌ایستادند و چنین عرضه می‌داشتند: «پروردگارا! این ماه را با امنیت و ایمان و سلامتی و اسلام و عافیت شایان و روزی فراخ و از میان رفتن بیماری‌ها و توفیق تلاوت قرآن و کمك به نماز و روزه بر ما درآور. پروردگارا! ما را برای رمضان و رمضان را برای ما سالم بدار. پروردگارا! ما را در این ماه سالم بدار، آنچنانکه چون سپری شود ما را عفوفرموده و آمرزیده باشی و مورد رحمت خویش قرار داده باشی.» آنگاه روی خویش را به‌مردم می‌کرد و چنین می‌فرمود: ای مردم! چون هلال ماه رمضان طلوع می‌کند، شیطان‌های سرکش به زنجیر کشیده می‌شوند و درهای آسمان و بهشت و دروازه‌های رحمت گشوده و درهای دوزخ بسته می‌شود. دعا پذیرفته می‌شود و خداوند متعال به هنگام هر افطار، گروهی از بندگان خویش را از آتش دوزخ نجات می‌دهد و همه شب سروشی ندا می‌دهد آیا سؤال‌کننده و آمرزش خواهی هست؟ پروردگارا! به هر کس که انفاق می‌کند عطا فرمای و اموال هر بخیل و ممسك را نابود فرمای. تا آنکه هلال شوال طلوع می‌کند، به مومنان

---

۱ و ۲(در صفحهٔ بعد). این هر دو روایت با تفاوت اندکی درروایت دوم درصفحات ۷۱ و ۸۰ کتاب فضائل‌الاشهرالثلاثة شیخ صدوق (رض)، چاپ دانشمند محترم آقای غلامرضا عرفانیان، نجف،۱۳۹۶ق، آمده‌است. ایشان مآخذ این روایات را ازکتابهای دیگر هم نشان داده‌اند. م.

ندا داده می‌شود که فردا بامداد برای دریافت پاداشهای خود آماده باشید که روز پاداش است. امام باقر(ع) می‌فرموده است سوگند به کسی که جان من در دست اوست این پاداش درهم و دینار نیست.[۲]

امام باقر(ع) فرموده‌است، همانا خداوند تبارك و تعالی را فرشتگانی است که بر روزه‌داران گماشته‌اند و همه شب هنگام افطار به‌آنان می‌گویند: ای بندگان خدا! مژده باد بر شما که اندکی گرسنگی کشیدید و فراوان سیر خواهید شد. شما فرخنده شدید و رقم فرخندگی بر شما زده شد و چون شب آخر رمضان فرا می‌رسد، به‌آنان ندا می‌دهند که ای بندگان خدا! بر شما مژده باد که خداوند شما را آمرزید و توبهٔ شما را پذیرفت و بنگرید که در آینده چگونه خواهید بود.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: در ماه رمضان خداوند پاداش کارهای نیکو را چند برابر می‌کند و خطاها را محو می‌فرماید و درجات را می‌افزاید. هر کس در این ماه صدقه‌یی دهد، خدایش می‌آمرزد و هر کس به بردگان خود نیکی کند، خدایش می‌آمرزد و هر کس خشم خویش را فرو خورد، خدایش می‌آمرزد و هر کس خلق خویش را نیکو کند و پیوند خویشاوندی را در آن ماه رعایت کند، خدایش می‌آمرزد.

سپس فرمودند: این ماه شما چون دیگر ماهها نیست. چون به‌سوی شما فرا می‌رسد با برکت و رحمت فرا می‌رسد و چون از شما سپری می‌شود با آمرزش گناهان سپری می‌گردد. این ماهی است که کارهای پسندیده را در آن دوچندان پاداش است و کارهای خیر در آن پذیرفته است. هر کس از شما در این ماه برای خدا دو رکعت نمازمستحب بگزارد خدایش می‌آمرزد. سپس فرمودند: بدبخت واقعی کسی است که این ماه بر او بگذرد و گناهانش آمرزیده نشود و او در آن هنگام که نیکو-کاران به پاداشهای خداوندکریم می‌رسند زیانکار خواهد بود.[۲]

امام صادق فرموده‌است، هر کس روزهٔ خود را به‌گفتار پسندیده و کردار پسندیده ختم کند، خداوند روزه‌اش را می‌پذیرد. گفته شد: ای پسر رسول خدا! گفتار پسندیده و کردار پسندیده چیست؟ فرمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز پروردگار یکتا نیست. پرسیدند: کردار پسندیده چیست؟ فرمود: بیرون کردن فطریه

---

۱ و ۲. با ذکر سلسله اسناد درصفحهٔ۳۳ امالی صدوق و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۳۶۱، ج ۹۶، چاپ جدید، آمده‌است. م.

از اموال.

و همان حضرت فرموده‌اند: خداوند را در هر شب از ماه رمضان گروهی آزاد کرده و رسته از آتش است. غیر از کسی که با مسکر و مواد مست کننده افطار کند وچون شب آخر رمضان فرا می‌رسد به‌اندازهٔ همهٔ کسانی که در طول ماه آمرزیده است، می‌آمرزد.[1]

پیامبر(ص) چون ماه رمضان نزدیك شد، سه روز باقی مانده از شعبان، به بلال امر فرمودند ندا دهد و مردم جمع شوند و چون مردم جمع شدند، پیامبر(ص) به منبر رفتند و پس از حمد و ثنای خداوند چنین بیان فرمودند: ای مردم! این ماه که شما را فرا رسیده، برترین ماههاست و در آن شبی قرار دارد که بهتر از هزار ماه است. در این ماه درهای دوزخ بسته و درهای بهشت گشوده می‌شود. هر کس این ماه را دریابد و آنچنان رفتار نکند که آمرزیده شود، خدایش از رحمت خود دور بداراد. و هر کس امکان خدمت به پدر و مادر برایش فراهم شود و چنان رفتار نکند که آمرزیده شود از رحمت خدا دور بادا و هر آن کس که نام من پیش او برده شود و بر من درود نفرستد و آمرزیده نشود از رحمت خدا دور بادا.[2]

امام باقر(ع) فرموده‌است: برای هر چیز، بهاری است و بهار قرآن، ماه رمضان است.[3]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: بر شما باد در ماه رمضان به فراوانی استغفار و دعا، که دعا بلا را ازشما دفع می‌کند واستغفار، گناهان شما را محو می‌کند.[4]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرمومنی که ماه رمضان را برای رضای خداوند روزه بگیرد، خداوند هفت خصلت را برای او واجب و مقرر می‌فرماید: نخست اینکه، اعمال ناروایی را که با اعضای خود انجام داده است از میان می‌برد. دوم، او را به رحمت خویش نزدیك می‌کند. سوم، خطاهای پدرش را می‌آمرزد. چهارم،

---

۱. هر دو در امالی صدوق و ثواب‌الاعمال و امالی شیخ طوسی و به‌نقل از آنها در صفحات ۳۶۲ و ۳۱۳ همان جلد بحارالانوار آمده‌است. م.

۲. ثواب‌الاعمال صدوق (رض)، ص ۹۰، چاپ آقای علی‌اکبر غفاری، و تهذیب، شیخ طوسی، ص ۴۰۶، ج ۱۰. م.

۳. معانی‌الاخبار، صدوق، ص ۲۲۸ و بحارالانوار، ص ۳۸۶، ج ۹۶. م.

۴. به‌نقل از صفحهٔ ۳۷ امالی صدوق در صفحهٔ ۳۷۹ همان جلد بحارالانوار آمده است. م.

دشواری‌های مرگ را بر او آسان می‌فرماید. پنجم، او را از تشنگی و گرسنگی قیامت امان می‌دهد. ششم، آزادی از آتش دوزخ به او عنایت می‌کند. هفتم، از میوه‌های بهشت به او می‌خوراند.[۱]

ابوهریره گفته است، پیامبر(ص) ضمن ایراد خطبه‌یی فرمودند: ای مردم! هر کس ماه رمضان را با سکوت و آرامش روزه بگیرد و چشم و گوش و زبان و دستها و دیگر اندام خود را ازگناه و دروغ و غیبت و آزار رساندن باز دارد، روز قیامت چنان مقرب می‌شود که زانوانش کنار زانوهای ابراهیم‌خلیل(ع) قرار می‌گیرد.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: مردی از امت خود را در خواب دیدم که از تشنگی زبانش بیرون افتاده بود و هرگاه می‌خواست کنار حوض کوثر برود و آب بیاشامد جلوش را می‌گرفتند. در این حال روزهٔ ماه رمضان او آمد و او را آب داد و سیراب کرد.[۳]

علی‌بن مغیره می‌گوید: به امام موسی‌بن جعفر(ع) گفتم پدرم از جد شما دربارهٔ اینکه در هر شب یك ختم قرآن بخواند پرسیده بود و ایشان گفته بودند: در هر شب یك ختم قرآن؟ پدرم گفته بود: منظورم شبهای ماه رمضان است. باز ایشان گفته بودند: در شبهای رمضان؟ پدرم گفته بود: آری و ایشان فرموده بودند: هرچه بتوانی بخوان و معمولاً پدرم در ماه رمضان چهل بار قرآن را ختم می‌کرد. من هم پس از مرگ پدرم به همین اندازه‌ها قرآن می‌خوانم، گاه کمتر و گاه بیشتر، بستگی به فراغت و آمادگی یا خستگی من دارد و چون روز عید فطر می‌رسد ثواب یك ختم را به پیامبر و یکی را به علی و یکی را به فاطمه علیهم‌السلام هدیه می‌کنم و برای هر یك از ائمهٔ دیگر تا شما، چنین می‌کنم. یعنی برای هر یك، ثواب یك ختم قرآن و تا کنون هم این کار را ادامه می‌دهم. در مقابل این چه پاداشی برای من خواهد بود؟ فرمود: پاداش تو این است که روز قیامت با آنان خواهی بود. من تکبیر گفتم و با تعجب پرسیدم: چنین پاداشی برای من است؟ سه بار فرمود: آری.[۴]

---

۱. به‌نقل از خصال و امالی و علل‌الشرایع صدوق(رض)، در صفحهٔ ۳۶۹ همان جلد بحارالانوار آمده‌است. م.
۲. با نقل سلسله اسناد در صفحهٔ ۱۳۲ فضائل‌الاشهرالثلاثهٔ شیخ صدوق آمده‌است. م.
۳. فضائل‌الاشهرالثلاثه، صدوق، ص ۱۱۳. م.
۴. دراصول‌کافی ص۴۲۳، ج۴، همراه با ترجمهٔ آقای دکترجواد مصطفوی آمده‌است. م.

پیامبر فرموده‌اند: در سحرها چیزی بخورید، هرچند جرعهٔ آبی. همانا درود-های خداوند بر کسانی است که سحوری می‌خورند و فرموده‌اند: همانا خدا و فرشتگانش بر آنانکه سحوری می‌خورند و در سحرها طلب آمرزش می کنند درود می‌فرستند و نیز فرموده‌اند: با خوردن سحر برای روزه‌گرفتن یاری بجویید و با انجام خواب قیلوله (پیش از ظهر) برای شب زنده‌داری و نمازشب یاری بجویید.[۱]

امام صادق(ع) فرموده‌است، پیامبر(ص) معمولاً با چیزی شیرین افطار می‌فرمود و اگر فراهم نبود با آب‌گرم افطار می کرد و می‌فرمود: کبد و معده را پاکیزه و دهان را خوشبو و دندانها را محکم و روشنی چشم را افزون می کند وگناهان را می‌شوید و رگهای هیجان‌زده را و صفرای تحریك شده را آرامش می‌بخشد و حرارت معده و درد سر را تسکین می‌بخشد.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است، پیامبر فرموده‌اند: هرکس روزه‌داری را افطار دهد، برای اومانند پاداش آن روزه‌دار منظور می‌شود، بدون اینکه ازپاداش روزه‌دار چیزی‌کاسته‌شود ومعادل ثواب کارهایی که اوبا نیروی این طعام انجام می‌دهد به‌افطار دهنده می‌دهند.

همان حضرت فرموده است، افطار دادن تو به برادر مومنت و شادکردن او پاداش بزرگتری از روزهٔ تو دارد.[۳] و هم ایشان فرموده‌اند: روزه‌گشودن تو در خانه برادر مسلمانت، هفتاد برابر یا نود برابر بیشتر از پاداش روزهٔ تو است.

امام صادق(ع) به سدیر فرمود: آیا می‌دانی این شبها چه شبهایی است؟گفت: آری، پدر و مادرم فدایت باد! این شبها،شبهای ماه رمضان است. فرمود: ای سدیر! آیا می‌توانی در هر شب از این شبها ده برده از نسل اسماعیل(ع) آزادکنی؟ سدیر گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، ثروت من به‌این‌کار نمی‌رسد و امام صادق(ع) از شمار بردگان کم می کرد تاآنکه فرمود: آیا فقط می‌توانی یك برده آزادکنی و سدیر همچنان می‌گفت نه، که برآن توانا نیستم. امام صادق(ع) فرمودند: آیا نمی‌توانی در هر شب ماه رمضان یك مرد مسلمان را افطار دهی؟ سدیرگفت: آری، می‌توانم ده مرد را هم افطار دهم. فرمود: ای سدیر! مقصود من همین بود. همانا افطار دادن تو

۱. در صفحات ۳۱۰ تا ۳۱۳ جلد ۹۶ بحارالانوار، از منابع مختلف آمده‌است. م.
۲. در صفحهٔ ۳۱۵همان جلد بحارالانوار، به‌نقل از مکارم‌الاخلاق طبرسی آمده‌است. م.
۳. محاسن برقی،ص ۳۹۶. م.

برادر مسلمانت را معادل با آزادکردن برده‌یی از نسل اسماعیل(ع) است و همانا افطار دادن تو به‌برادر مسلمانت وشادکردن او پاداش بیشتری ازروزه‌ات دارد.

سعیدبن جبیر می‌گوید: از ابن‌عباس پرسیدم، پاداش کسی که رمضان را روزه بگیرد و حق آن را بشناسد چیست؟گفت: ای پسر جبیر! آماده بشو تا حدیثی برای تو بگویم که گوشت نشنیده و بر دل تو خطور نکرده باشد و در مورد این پرسش که از من کردی خود را آماده ساز و دل و جان خود راآسوده بدار (حواست را جمع کن) که درآنچه پرسیدی علم گذشتگان و آیندگان است.سعید می‌گوید: از پیش ابن‌عباس رفتم و فردای آن روز،صبح بسیار زود پیش او برگشته، نخست نماز صبح گزاردم و آنگاه سوال خود را یادآوری کردم. ابن‌عباس روی خود را به‌طرف من کرد وگفت از من بشنو که چه می‌گویم. شنیدم، پیامبر خدا(ص) می‌فرمودند: اگرشما بدانید چه خیری در ماه رمضان برای شماست، همانا برای خداوند بیشتر سپاسگزاری می‌کردید. شب اول رمضان خداوندگناهان آشکار و نهان امت مرا می‌بخشد و برای شما دو هزار هزار درجه می‌افزاید و برای شما پنجاه شهر بر پا می‌کند ومی‌سازد، و چون شب دوم فرا می‌رسد به‌هرگامی که برداشته باشید عبادت یك سال وپاداش یکی از پیامبران را و پاداش یك سال روزه را برای شما می‌نویسد، و خداوند متعال در روز سوم در قبال هر تار مویی از بدن شما قبه‌یی در فردوس از مروارید سپید به‌شما ارزانی می‌داردکه بر فراز هرقبه، دوازده هزار خانهٔ نورانی است و در پایین آن هم همین مقدار خانه است و بر هر خانه هزار سریر است و بر هر سریری فرشته‌یی ودر هر روز، هزار فرشته به‌حضور شما می‌آیندکه همراه هر یك از ایشان هدیه‌یی است. روز چهارم، خداوند متعال در جنت خلد، هفتاد هزارکاخ به شما ارزانی می‌داردکه در هرکاخ هفتادهزار حجره ودر هر حجره پنجاه‌هزار تخت وبر هر تخت حوریه‌یی است که برابر هر حوریه هزار خدمتکار ایستاده‌اندکه روسری هر یك از ایشان بهتر از دنیا و هر چه درآن است می‌باشد. و خداوند روز پنجم، در جنت (جنةالماوی) هزار شهر به‌شما عطا می‌کندکه در هر شهر هفتادهزار سفره‌گسترده است که بر هر سفره هفتادهزارکاسه نهاده شده که در هر یك ازآن‌کاسه‌ها شصت هزار نوع خوراکی است که هیچیك شبیه به‌دیگری نیست. روز ششم، در دارالسلام یکصد هزار شهر را به‌شما عطا می‌کندکه در هر شهر یکصد هزار خانه است و در هر خانه، صد هزار حجره و در هر حجره، یکصدهزار تخت زرین است که طول هر یك هزار ذراع

است و بر هر سرير همسرى از حورالعين است كه برآن سى هزار زلف بافته با در و ياقوت است كه هر يك از آن زلف‌ها را صدكنيزك بر دوش مى كشند. روز هفتم، در بهشت نعيم خداوند پاداش چهل هزار شهيد وچهل هزار صديق را براى شما مقرر مى‌فرمايد. روز هشتم، به‌شما پاداش شصت هزار عابد وشصت هزار زاهد را ارزانى مى‌دارد، وروز نهم، پاداشى راكه به‌هزار عالم وهزار معتكف وهزار جنگجو عنايت مى كند براى شما مقرر مى‌دارد. و روز دهم،خداوند هفتاد هزار حاجت شما را بر مى‌آورد وخورشيد وماه و ستارگان و جنبندگان و پرندگان و درندگان و همهٔ سنگها و كلوخ‌ها و هر چيز خشك و تر وهمهٔ ماهيان در درياها وهمهٔ برگها بر درختان براى شما استغفار مى كنند. روز يازدهم، خداوند براى شما پاداش چهار حج وچهار عمره مقرر مى‌داردكه هر يك از حج‌ها را همراه پيامبرى از پيامبران و هر عمره را همراه صديق يا شهيدى گزارده باشيد. روز دوازدهم،خداوند متعال خطاهاى شما را به‌حسنات مبدل مى‌فرمايد و پاداش حسنات شما را دو چندان مى كند و در قبال انجام هركار پسنديده‌يك ميليون حسنه براى شما مقرر مى‌فرمايد. روز سيزدهم براى شما پاداشى معادل عبادت مردم مكه و مدينه مى‌نويسد و خداوند به‌شمار همهٔ سنگ وكلوخى كه ميان مكه ومدينه است به‌شما حق شفاعت عنايت مى كند. روزچهاردهم،آن چنان است كه‌گويى شما باآدم و نوح و پس ازآن دو با ابراهيم و موسى و پس از ايشان با سليمان و داود عليهم‌السلام ملاقات كرده‌ايد و پاداش شما چنان است كه با هر پيامبر دويست سال خدا را عبادت كرده باشيد. روز پانزدهم،خداوند حوائج دنيا وآخرت شما را بر مى‌آورد و پاداشى كه به‌ايوب(ع) عنايت كرده است به‌شما ارزانى مى‌دارد و دعاى شما را مستجاب مى‌فرمايد و فرشتگان حامل عرش براى شما طلب‌آمرزش مى كنند و خداى در روز قيامت به‌شما چهل نور عنايت مى كند، ده نور از جانب چپ و ده نور پشت سر شما خواهد بود. روز شانزدهم به شما اين عنايت را مبذول مى‌داردكه چون ازگور خويش بيرون مى‌آييد شصت جامه به شما داده مى‌شود كه بپوشيد و ابرى بر سر شما سايه خواهد انداخت تا ازگرماى‌آن روز در امان باشيد. روز هفدهم كه فرا مى‌رسد، خداى عزوجل مى‌فرمايد من‌آنان و پدران ايشان را آمرزيدم و سختى‌هاى روز قيامت را از ايشان‌برداشتم. روز هيجدهم،خداوند متعال به‌جبريل وميكائيل واسرافيل وفرشتگان حامل عرش وكرسى و كروبيان فرمان مى‌دهد تا سال‌آينده براى امت محمد(ع) استغفاركنند و روز قيامت پاداش شركت‌كنندگان

در جنگ بدر را به‌شما عنایت می‌فرماید. وچون روز نوزدهم فرا رسد هیچ فرشته‌یی در آسمان و زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه از خداوند اجازه می‌گیرد که همه روز به زیارت گورهای شما بیاید و با هر فرشته هدیه‌یی و آشامیدنی‌یی است و چون بیست روز کامل شود، خداوند هفتاد هزار فرشته را می‌گمارد که شما را از شر هر شیطان رانده شده حفظ کنند وخداوند در قبال هر روزی که روزه گرفته‌اید برای شما پاداش روزهٔ صد ساله می‌نویسد ومیان شما ودوزخ خندقی قرار می‌دهد وپاداش کسانی که تورات و انجیل و زبور و فرقان خوانده‌اند برای شما مقرر می‌فرماید و به‌شمار پرهای جبرئیل(ع) عبادت سالیانه بر شما می‌نویسد و پاداش آنان را که برگرد عرش و کرسی تسبیح می‌کنند برای شمامنظور می‌فرماید و در قبال هر آیه که در قرآن است برای شما هزار حوریه را به‌همسری در می‌آورد. روز بیست و یکم‌خدای‌گور را بر شما به‌اندازهٔ هزارفرسنگ گشاده می‌کند وظلمت ووحشت را ازشما بر می‌داردوگورهای شما راهمچون‌گور شهیدان‌قرارمی‌دهد و چهره‌های‌شمارا درزیبایی‌چون‌چهرهٔ یوسف پسر یعقوب(ع) می‌کند. روز بیست ودوم، خداوند فرشتهٔ مرگ را به‌حضور شما می‌فرستد. همانگونه‌که به‌حضور پیامبران او راگسیل‌می‌دارد وبیم سوال‌منکر و نکیر ازشما برداشته‌می‌شودو اندوه‌این‌جهان وآن‌جهان راازشما مرتفع‌می‌فرماید.روزبیست و سوم، از صراط همراه پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان می‌گذرید و چنان پاداشی به‌شماداده می‌شودکه‌گویی‌همهٔ یتیمان امت مراسیر کرده وبرهمهٔ برهنگان‌امت من جامه‌پوشانده‌اید. روزبیست وچهارم‌از دنیابیرون نخواهیدرفت مگر اینکه هریك ازشما جایگاه خویش‌را در بهشت خواهد دید وبه‌هر یك ازشما پاداش هزار بیمار و هزارغریب که درراه فرمانبرداری‌ازخدااز دیارخویش بیرون‌آمده باشند وپاداش آزاد کردن هزاربنده از نسل اسماعیل (ع) عنایت می‌فرماید. روز بیست وپنجم، خداوند برای شما زیر عرش، هزار قبهٔ سبز که برسر هریك خیمه‌یی از نور است بنامی‌کند و خداوندتبارك وتعالی می‌فرماید: ای امت احمد! من پروردگار شمایم وشما بندگان و کنیزکان‌منید. درسایهٔ‌عرش من، دراین قبه‌ها سایه بگیرید وگوارا بخورید و بیاشامید و نه بیمی برشماست و نه اندوهگین‌باشید. ای امت محمد! سوگند به‌عزت و جلال خودم شما را به‌بهشت می‌فرستم،آنچنانکه همگان شگفت کنند و به‌هر یك از شما هزار تاج نور می‌بخشم و هر یك از شما را بر ناقه‌یی که از نور آفریده شده است سوار می‌کنم که لگام‌آن هم از نور است و درآن لگام هزار حلقه‌زرین است وکنار

هر حلقه، فرشته‌یی بر پاست که عمودی از نور در دست اوست و بدون حساب وارد بهشت می‌شود. روز بیست و ششم، خداوند با رحمت به شما می‌نگرد و همهٔ گناهان شما جز خون و اموال را می‌بخشد و خانه‌های شما را هر روز هفتاد بار از غیبت و دروغ و بهتان پاك می‌فرماید، چون روز بیست و هفتم فرا می‌رسد، پاداش شما چنان است که‌گویی هر زن و مرد مومنی را یاری داده‌اید و هفتاد هزار برهنه را جامه پوشانده‌اید و هزار جنگجوی در راه خدا را یاری داده‌اید و تمام کتابهایی را که بر پیامبران خود فرو فرستاده است خوانده‌اید. روز بیست و هشتم، خداوند برای شما در بهشت خلد صد هزار شهر نور قرار می‌دهد و در جنةالماوی هزار کاخ سیمین برای شما می‌دهد و در بهشت نعیم صد هزار خانه که از عنبر رخشان است می‌بخشد و در بهشت فردوس صد هزار شهر که در هر یك هزار حجره است به‌شما ارزانی می‌فرماید و در بهشت خلد (جلال) صد هزار منبر از مشگ عنایت می‌کند که در داخل هر منبر، هزار حجره از زعفران است و در هر حجره، هزار تخت از یاقوت و مروارید است و بر هر تختی حوریه‌یی است. چون روز بیست و نهم فرا رسد، خداوند هزار هزار محله را به‌شما مخصوص می‌دارد که درون هر یك قبه‌یی سپید است و در هر قبه تختی ازکافور سپید است و بر هر تخت، هزار بستر از سندس سبز است و بر هر بستر، حوریه‌یی است که هفتاد هزار حله بر تن دارد و بر سرش هشتاد هزار زلف که هر یك آراسته به‌مروارید و یاقوت است. و چون سی روزکامل شود، خداوند برای شما در قبال هر روزکه‌گذشته است پاداش هزار شهید و هزار صدیق و عبادت پنجاه ساله مقرر می‌دارد و در قبال هر روز روزه، پاداش دو هزار روز می‌نویسد و برای شما به‌شمار تمام رستنی‌ها که ازآب رود نیل رسته است، درجه مقرر می‌فرماید و برای شما، برات آزادی از دوزخ و گذشتن از پل صراط وامان از عذاب نوشته می‌شود. وبهشت را دری است که نامش ریان (سیراب) است وتا روزرستاخیز گشوده نمی‌شود. درقیامت، برای مردان وزنان روزه‌گیر که از امت محمد(ص) باشندگشوده می‌شود و رضوان‌گنجور بهشت ندا می‌دهدکه ای امت محمد! از این در بسوی بهشت درآیید و امت من از این در به بهشت در می‌آیند، و هرکس که در ماه رمضان آمرزیده نشود پس درکدام ماه باید آمرزیده شود ولاحول‌ولاقوةالابالله‌العلی‌العظیم.[1]

۱. با ذکر سلسله اسنادی که در خور اهمیت نیست، در صفحات ۹۳ تا ۹۶ کتاب ←

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، پیامبر(ص) روزی برای ما خطبه خواندند و چنین فرمودند:

ای مردم! همانا ماه خدا با برکت ورحمت و مغفرت روی به‌شما آورده است؛ ماهی که در پیشگاه خداوند بهترین ماههاست و روزها و شبهای آن بهترین روزها و شبهاست و ساعات آن برترین ساعتهاست. در این ماه شما به میهمانی خدا فرا خوانده شده‌اید و از اهل کرامت قرار داده شده‌اید. نفسهای شما در آن، ستایش و خوابیدن شما، عبادت است. عمل شما در آن ماه پذیرفته ودعای شما بر آورده است. با نیت‌های راست ودلهای پاك ازپروردگار خود بخواهید تا شما را به‌روزه‌گرفتن آن ماه و تلاوت کتابش موفق بدارد. همانا بدبخت کسی است که در این ماه بزرگ از بخشش خداوند محروم‌گردد. با تشنگی وگرسنگی خود از تشنگی وگرسنگی روز قیامت یاد کنید. بر درویشان و بینوایان خود ببخشید و مال ارزانی دارید. بزرگان خود راگرامی بدارید وبر کودکان خود مهر ورزید و پیوند خویشاوندانتان را رعایت کنید و زبانهای خویش را نگهدارید و چشم وگوش از آنچه نگریستن و شنیدن آن نارواست فرو بندید. بر یتیمان مردم محبت کنید تا بر یتیمان شما محبت شود. از گناهان خود به‌سوی خدا توبه کنید وبه‌هنگام نمازهایتان دستهای نیاز خود را به‌سوی او بر آورید که آن ساعات بهترین ساعتهاست. خداوند در آن ساعت به‌چشم رضا و مرحمت بر بندگان خود می‌نگرد و چون نیازی از او می‌خواهند بر آورده می‌فرماید و چون او را ندا دهند پاسخ ایشان را می‌دهد وهر چه در آن هنگام ازاومسئلت دارند بر ایشان می‌بخشد. ای مردم! همانا که درگرو کردارهای خود هستید باآمرزش خواهی آن بند را از خود بگسلید. پشتهای شما از بارگناهانتان سنگین است، با سجده‌های طولانی خود از سنگینی آن بکاهید. وبدانید که پروردگار که یادش بلند مرتبه است به عزت خود سوگند خورده است که نمازگزاران وسجده کنندگان را عذاب نکند وروز رستاخیز آنان را نترساند و به‌دوزخ در نیاورد.ای مردم! هرکس از شما در این ماه روزه‌دار مومنی را افطار دهد در پیشگاه خداوند پاداش آزادکردن برده‌یی برای او خواهد بود وموجب آمرزش گناهان گذشته‌اش می‌شود.گفته شد: ای رسول خدا! همهٔ ما بر این کار توانا نیستیم. فرمود: ازآتش خود را نگهدارید، هر چند با افطار دادن

← ثواب الاعمال شیخ صدوق (رض)، چاپ استاد محترم آقای علی اکبر غفاری، تهران ۱۳۹۱ ق. آمده است. در امالی و فضائل الاشهرالثلاثه هم نقل شده است.م.

نیم خرمایی. از آتش خود را نگهدارید، هر چند با افطار دادن یك جرعه آب باشد. ای مردم! هرکس در این ماه خلق خود را نیکو کند، در آن روز که پاها بر صراط می‌لغزند به‌آسانی از آن می‌گذرد و هرکس در این ماه از زحمت خدمتگزاران و بردگان خویش بکاهد، خداوندحسابش‌را بر اوسبك می‌کند و هرکس در این ماه شر خود را باز دارد، خداوند خشم خود را روز دیدار از او باز می‌دارد و هرکس یتیمی راگرامی بدارد، خدایش به‌هنگام دیدارگرامی می‌دارد و هرکس پیوند خویشاوندی رعایت‌کند، خدایش روز دیدار، با رحمت خویش او را رعایت می‌فرماید وهرکس پیوند خویشاوندی را قطع‌کند، خدایش روز دیدار رحمت خود را از او باز می‌دارد. وهرکس در این ماه نمازی مستحبی گزارد، خداوند برای‌او آزادی از دوزخ را مقرر می‌فرماید وهرکس در این ماه فریضه‌یی بگزارد، خداوند پاداش هفتاد فریضه‌که در ماههای دیگر انجام شده باشد به‌او عنایت می‌کند و هرکس در آن ماه بر من درود فراوان بفرستد، خدای میزان وترازوی اورا در آن روزکه ترازوها سبك‌است، سنگین می‌فرماید و هرکس یك آیهٔ قرآن در این ماه بخواند برای او پاداشی همچون ختم یك قرآن در ماههای دیگر است. ای مردم! همانا درهای بهشت در این ماه‌گشاده است و از خدای خویش مسئلت‌کنیدکه‌آنها را بر شما نبندد. شیطانها در این ماه به‌زنجیر کشیده شده‌اند، از خدای خود بخواهیدکه‌آنان را بر شما چیره نفرماید.

امیرالمومنین علی(ع)می‌گوید: برخاستم وگفتم: ای رسول خدا! برترین‌کارها در این ماه چیست؟ فرمودند: پارسایی و خودداری از ارتکاب محرمات وگریستند. گفتم:ای رسول خدا! چه چیز موجب‌گریستن شماست؟ فرمودند: ای علی برآنچه در این ماه برسر تو می‌آید و ریختن خون تو را حلال می‌شمرند می‌گریم. گویی تورا می‌بینم که در حال نمازگزاردن برای خدای خود هستی که بدبخت‌ترین‌گذشتگان و آیندگان وهمتای‌آن‌کس که ناقهٔ ثمود را پی‌کردضربتی برفرق سرت‌می‌زند وازخون آن‌ریش تو خضاب می‌شود. امیرالمومنین می‌گوید،گفتم: ای رسول خدا!آیا درآن حال دین من سالم است؟ فرمودند: آری، در سلامت دین خواهی بود. آنگاه فرمودند: ای علی هرکس‌تورابکشد، من راکشته است وهرکس تورا دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هرکس به‌تو دشنام دهد مرا دشنام داده است که تو از منی و همچون خود منی. روح تو از روح من و سرشت تو از سرشت من است. خداوند متعال من و تورا آفرید و برگزید. مرا برای نبوت انتخاب فرمود و تورا برای امامت

و هر کس منکر امامت تو باشد پیامبری مرا انکار کرده است. ای علی !تو وصی من و پدر فرزندان من و همسر دختر منی و در زندگی و پس از مرگ من، خلیفه من بر امتم هستی. فرمان تو، فرمان من است ونهی تو، نهی من است. به‌کسی که مرا به حق مبعوث فرموده است،سوگند می‌خورم و به‌حق آن کس که مرا بهترین آفریدگان قرار داده است سوگند یاد می‌کنم که توحجت و امین خداوند بر خلق خدا و راز خدایی و خلیفه خدا بر بندگان اویی.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: همانا بهشت در هر سال برای فرا رسیدن ماه رمضان زیور و آراسته می‌شود وچون شب اول ماه فرا می‌رسد، نسیمی اززیر عرش می‌وزد که به‌آن متنزه می‌گویند وموجب می‌شود برگهای درختان وحلقه‌های‌آویخته بر درها به‌اهتزاز در می‌آید وصدای بسیار دل انگیزی شنیده می‌شود که هیچکس چنان‌آوایی نشنیده است. حوران بهشتی خود راآرایش می‌کنند وکنار کنگره‌های بهشت و غرفه‌های‌آن می‌ایستند و ندا می‌دهند: آیاکسی هست که با اعمال صالح خود،ما را از خداوند خواستگاری کند و خداوند ما را به‌ازدواج او درآورد؟ و سپس ازگنجور بهشت می‌پرسند: امشب چه خبر است؟ و چه شبی است؟ سروشهایی به‌آنان پاسخ می‌دهند که ای نیکان پسندیده خصلت، امشب، شب اول رمضان است که در آن درهای بهشت برای روزه‌داران امت محمد(ص)گشوده می‌شود.گوید، در این هنگام خداوند متعال می‌فرماید: ای رضوان! درهای بهشت را بگشای و ای مالك دوزخ! درهای دوزخ را بر روزه داران از امت محمد(ص) ببند. ای جبریل! به‌زمین بروو شیطانهای سرکش را فروگیر وآنان را در بند و زنجیر بکش وسپس در دریاهای ژرف بینداز تا روزهٔ امت حبیب من محمد(ص) را تباه نکنند.[2]

گوید وخداوند متعال در هر شب ازماه رمضان سه بار می‌فرماید: آیا پرسنده‌یی هست که به‌او عطا کنم؟ آیا توبه‌کننده‌ای هست که توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست که‌گناهش رابیامرزم؟ چه کسی به ثروتمندی که هیچگاه نیازمند و تهیدست نیست و همواره وفادار است و ستمکار نیست وام می‌دهد؟

---

۱. از قول چهارتن با ذکر سلسله اسناد از حضرت رضا(ع) و بعد با سلسلة‌الذهب از حضرت امیرالمومنین، در صفحات ۲۹۵ تا ۲۹۷عیون اخبارالرضای صدوق، چاپ۱۳۷۷ ق.آمده‌است. م.

۲. فضائل‌الاشهرالثلاثه، صدوق،ص ۱۲۶، چاپ نجف، ۱۳۹۶ ق.م.

و فرمــوده است: خداوند متعال را در هر روز ماه رمضان، هنگام افطار یك میلیون آزاد شده از آتش جهنم است و چون شبانروز جمعه فرا می‌رسد، در هر ساعت از آن یك میلیون نفر را مــی آمرزد و از آتش دوزخ رها می‌سازد و همهٔ آنان سزاوار آتش و جهنم بوده‌اند و آخرین روز ماه رمضان به‌شمار همهٔ کسانی که از آغاز تا پایان ماه آمرزیده و از آتش آزادفرموده است، آزاد می‌فرماید و چون شب قدر فرا می‌رسد، خداوند به‌جبریل(ع) فرمان می‌دهد همراه‌گروهی ازفرشتگان به‌زمین فرو آیند. همراه جبریل، پرچمی سبز است که آن را پشت کعبه (بر بام کعبه) نصب می کند. جبریل را ششصد بال است که از آن میان دو بال را جز در شب قدر نمی‌گشاید. و درشب قدر آن را می گشاید که خاور و باختر را در بر می‌گیرد و جبریل و فرشتگان در آن شب، میان امت محمد(ص) شب زنده داری می کنند و با هر نمازگزار و نشسته‌یی که به‌یاد خدا باشند مصافحه می کنند و بر دعاهای ایشان آمین می گویند تا هنگامی که سپیده‌دم بدمد و چون سپیده بدمد، جبریل بانگ برمــی‌دارد و خطاب به‌فرشتگان فرمان کوچ می‌دهد، فرشتگان به‌جبریل می گویند: خداوند متعال در مورد حوائج امت محمد(ص) چه‌می‌فرماید؟ می گوید: خداوند متعال امشب بر این امت نظر افکند و گناهان ایشان غیر از چهارگروه را عفو فرمود.

پیامبر(ص) می‌فرموده‌اند: آن چهارگروه میگساران و عاق پدر و مادر و قطع کنندهٔ رحم و کسی است که دشمنی ورزد، و چون شب عید فطر فرا می‌رسد، آن شب را شب جایزه می‌نامند.

بامداد عید فطر، خداوند فرشتگان را به‌همهٔ سرزمین‌ها می‌فرستد. آنان به‌زمین فرود می آیند و بردهانهٔ کوچه‌ها و راههامی‌ایستند و با صدایی که آن را همهٔ آفریده‌های خدا جزجن و آدمیان می‌شنوند، می گویند: ای امت محمد! برای نمازگزاردن به‌پیشگاه خداوندکریم بروید که ازگناهان بزرگ عفومی کند و پاداشهای‌گران عنایت می‌فرماید و چون در محل نماز عید حاضر می‌شوند، خداوند متعال به‌فرشتگان می‌فرماید: ای فرشتگان‌من! مزدکارگرچون کار خودراانجام می‌دهدچگونه‌است؟ آنان عرضه‌می‌دارند: پروردگارا! بایدمزدش کامل پرداخت شود. خداوند می‌فرماید: شما راگواه می گیرم که من پاداش روزهٔ‌رمضان‌و نمازشان‌را خشنودی‌و آمرزش‌خودازایشان قراردادم. وخداوند خطاب به‌بندگان خویش می‌فرماید: ای بندگان من! هر چه می‌خواهید از من بخواهید که سوگند به‌عزت وجلال خودم که امروز در این اجتماع خویش، هر چه برای دنیا و

آخرت خود بخواهید عطامی کنم و سوگند به عزت خودم تا آنگاه که مراقب باشید، اسرار شما را پوشیده می‌دارم و شما را درپناه می‌گیرم ورسوا نمی‌کنم. بازگردید که آمرزیده شدید. همانامرا خشنود کردید ومن از شما خشنود شدم. فرشتگان شاد می‌شوند و از اینکه خداوند در روز عیدفطر، چنین نعمتها به‌بندگان خود دراین امت ارزانی فرموده است چهره‌شان رخشان می‌گردد و مژده می‌دهند.[1]

مجلس چهل و هشتم
در شب قدر و فضیلت روزه

خداوند متعال در آیات سوم و چهارم سورهٔ دخان چنین فرموده است «ما آن قرآن را درشب فرخنده (قدر) فرستادیم. همانا که ما بیم دهندگانیم. در آن شب هر کاری با حکمت مشخص می‌گردد.»

گروهی گفته‌اند مقصود از آن شب، شب قدر است وگروهی گفته‌اند، شب برات است. (یعنی شب نیمه شعبان)[2]

و خداوند متعال در آیهٔ اول سورهٔ قدر فرموده است «ما آنرا درشب قدر نازل کردیم.» تا آخر سوره که دربارهٔ شب قدر است.

خداوند متعال در کتاب خود، هفت چیز را صفت مبارك (فرخنده) داده است. مکه را مبارك فرموده است و در آیهٔ نود و ششم سورهٔ آل عمران چنین می‌فرماید «نخستین خانه که برای عبادت خلق بنا شده، همان است که در بکه و فرخنده است.»

به‌قرآن هم، مبارك اطلاق شده و در آیهٔ نود و دوم سورهٔ انعام فرموده است «و این قرآن کتابی است که ما آن را نازل کردیم با برکت بسیار.»

به‌عیسی(ع) هم، صفت مبارك داده شده و در سورهٔ مریم، آیهٔ سی‌ام چنین فرموده است «مرا پیامبر قرار داد و هرکجا باشم مبارك گردانید.»

---

۱. ضمن مجلس بیست و هفتم امالی شیخ مفید، ص ۱۳۴، چاپ نجف، بدون تاریخ، آمده‌است. م.

۲. برای اطلاع بیشتر در این مورد به تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۲۲۲، ج ۹، چاپ نجف و به مجمع‌البیان شیخ طبرسی، ص ۶۱، ج ۹ و ۱۰، چاپ ۱۳۷۰ ق.، بیروت، مراجعه فرمایید، و برای اطلاع بیشتر از دیگرآیات که فتال نیشابوری اشاره نکرده‌است به بحث مرحوم علامهٔ مجلسی (رض) درصفحات ۱ و ۲ جلد ۹۷ بحارالانوار، چاپ جدید، مراجعه شود. م.

درخت زیتون را هم مبارك نامیده ودر آیهٔ سی وپنجم سورهٔ نور فرموده است «می‌درخشد از درخت مبارك زیتون.»

سرزمینی که موسی(ع) درآن به‌شرف گفتگو با خداوند رسید، در آیهٔ سی‌ام سورهٔ قصص، بقعهٔ مبارکه است.

آب باران را هم مبارك نامیده و در آیهٔ ششم سورهٔ قاف فرموده است «و ما از آسمان آب مبارك را نازل کردیم.»

گوید (یعنی شیخ صدوق) که بیشترمشایخ و استادان ما که خداوند از همه‌شان خشنود باد در این موضوع اتفاق دارند که شب قدر شب بیست و سوم رمضان است.

امام صادق(ع) فرموده است، شب قدر آغاز و انجام سال است.[1]

امام‌کاظم(ع) فرموده‌است، هرکس شب قدرغسل کند و تا طلوع سپیده، شب زنده داری کند، ازگناهان خود بیرون می‌رود.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس از روی ایمان و برای رضای خدا شب قدر را شب زنده داری و عبادت کند، خداوند خطاهای گذشته‌اش را می‌آمرزد و پیامبر (ص) در عین حال که همواره بر این کار تشویق می‌فرمودند، بطور حتم نمی‌فرمودند، که امشب، شب قدر است.[2]

امام باقر(ع) فرموده است، هرکس شب بیست و سوم رمضان را شب زنده داری کند وصد رکعت نمازدرآن بگزارد، خداوند روزی اورا دردنیا فراخ می‌فرماید و شرکسانی را که با اوستیزه کنند از اوکفایت می‌فرماید و او را از سوختن در دنیا و زیرآوار ماندن و شر دزدان و جانوران درنده محفوظ می‌دارد و بیم نکیر و منکر را از او برطرف می‌فرماید و هنگامیکه ازگور خود بیرون آید پرتو چهره‌اش برای همهٔ مردم محشر درخشان است و نامهٔ عملش به‌دست راست او داده می‌شود و برای اوآزادی ازدوزخ و عبور از پل صراط و امان از عذاب مقرر می‌شود وبدون حساب وارد بهشت می‌شود و درآن از همنشینان پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران

---

۱. گفتار صدوق و روایت حضرت صادق به نقل از خصال صدوق در بحارالانوار، ص ۱۶، ج۹۷، آمده‌است. م.

۲. دبفضائل‌الاشهرالثلاثه، صدوق، ص۱۳۶، ذیل شماره ۱۴۴ با اندك اختلافی آمده است. م.

خواهد بود که چه نیکو رفیقانی هستند.[۱]

امام باقر(ع) در یکی از موسم‌های حج چون از عرفات به منی آمدند و وارد مسجد خیف شدند، مردم به‌حضورشان آمدند و از شب قدر پرسیدند. امام برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند چنین فرمود: از من دربارهٔ شب قدر پرسیدید، ازشما پنهان نمی‌کنم که من هم نمی‌دانم کدام شب از رمضان است. ولی بدانیدهر کس که ماه رمضان را درك کند و سالم باشد باید روزه بگیرد و بخشی از شب را نمازگزارد و بر نمازهای واجب خود مواظبت‌بیشتر کند و به‌نماز جمعه حاضر شود و بامداد عید فطر در نماز عید شرکت کند. همانا شب قدر را درك و جایزه پروردگار را دریافت کرده است.[۲]

امام صادق(ع) می‌گفته است، خداوند را جایزه‌هایی است که همچون جوایز بندگان نیست.

ابن‌عباس گفته است، شب قدر از این جهت به‌قدر موسوم شده است که در آن مقدرات، از آن شب تا سال دیگر تعیین می‌شود. ازمصیبت ومرگ وروزی وچیزهای دیگر.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند متعال به‌من وامتم هدیه‌یی ارزانی فرموده است که این کرامت را به‌امتهای دیگر نداده‌است. پرسیدند: این چه‌هدیه‌یی است؟ فرمودند: گشودن روزه و شکسته خواندن نماز در سفر و هر کس چنین نکند، همانا هدیهٔ خدا را به‌او برگردانده است.[۴]

امام صادق فرموده است، برای روزه‌دار دو شادی است: یکی هنگام گشودن روزه و افطار، دیگری هنگام دیدار خداوند متعال.

پیامبر(ع) فرموده‌اند: خداوند فرموده است، هرکاری که آدمی انجام می‌دهد

---

۱. فضائل، ص ۱۳۸، ذیل شماره ۱۴۸ و نیز در وسایل شیخ حرعاملی به نقل از روضةالواعظین آمده‌است. م.

۲. این روایت و توضیح بعدی حضرت صادق در ثواب‌الاعمال، ص ۸۹، ذیل شماره سوم «فضل شهر رمضان» آمده‌است. م.

۳. نظیر این موضوع در عیون اخبارالرضای صدوق، ص ۱۸۲، ج۱، از قول حضرت رضا آمده‌است. م.

۴. به‌نقل ازصفحهٔ ۱۰، جلد اول، خصال صدوق، درصفحهٔ ۳۲۲، جلد ۹۶، بحارالانوار آمده‌است. م.

برای خـود اوست جز روزه که بـرای من است و خود پاداش آن را می‌دهم (پاداش من داده می‌شود) و روزه، روز قیامت سپر بندهٔ مومن من است. همانگونه که در دنیا سلاح شما هریك ازشمارا حفظ می کند. وهمانا بوی دهان روزه‌دار در پیشگاه خداوند خوشبوتر از بـوی مشك است و روزه‌دار چـون روزه می گشاید، دو شادی می‌یابد: یکی بـه‌خـوردن و آشامیدن و دیگری هنگامیکه مـرا مـی‌بیند و او را وارد بهشت می کنم.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: روزه‌دار تا هنگامی که ازمسلمانی غیبت نکند، در حال عبادت است، هر چند در بستر خود خوابیده و آرمیده باشد و نیز فرموده‌اند هر کس برای خشنودی خداوند یك روز، روزهٔ مستحب بگیرد، آمرزش الهی برای اوواجب می‌شود.[2]

امام صادق(ع) فرموده است هر کس یك روز درگرما روزه بگیرد وتشنه شود، خداوند هزار فرشته بـر او می‌گمارد که بر چهره‌اش دست می کشند و به‌او تا هنگام افطار بشارت و مژده می‌دهند.[3]

و خداونـد متعال مـی‌فرماید: چه خوش است بوی دهان تو و رَوْح تو، ای فرشتگان من! گواه باشید که او را آمرزیدم.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، روزهٔ ماه رمضان و سه روز از هـر ماه وسوسهٔ سینه‌ها رامی‌زداید. هرکس سه روز از هـر مـاه روزه بگیرد، چنان است که تمام سال را روزه گرفته باشد. که‌خداوند می‌فرماید، هر کس کار پسندیده‌یی انجام دهد ده برابر آن برای اوست.

پیامبر فرموده‌اند: هر چیز را زکاتی است و زکات بدن روزه است.[4]

امیرالمومنین علی(ع) فـرمـوده است، چه بسیار روزه‌گیری که از روزهٔ خود بهره‌یی جز تشنگی ندارد و چه بسیار نمازگزاری که ازآن بهره‌یی جز رنج برای او

---

۱. هر دو روایت به‌نقل از صفحهٔ ۲۴ جلد اول خصال در صفحهٔ ۲۴۸ و ۲۴۹ جلـد ۹۶ بحارالانوارآمده‌است. م.

۲. هر دو روایت بـه‌نقـل از ثواب‌الاعمال و امالی صـدوق(رض) در صفحهٔ ۲۴۷ همان جلد بحارالانوارآمده‌است. م.

۳. همچنان از همان دوکتاب در همان صفحهٔ بحارالانوار، آمده‌است. م.

۴. گفتار حضرت امیر در صفحهٔ ۹۷ فضائل‌الاشهرالثلاثة صـدوق و گفتار رسول خدا در صفحهٔ۷۲ محاسن برقی آمده‌است. م.

نیست.[۱]

امام صادق به‌محمدبن مسلم فرموده است، ای محمد! چون روزه می‌گیری گوش و چشم و زبان و گوشت و پوست و خون و موی تو روزه بدارد و روزی که روزه می‌گیری چون روزی که روزه نمی‌گیری نباشد.[۲]

و فرموده است همانا روزه‌گیر شما در باغهای بهشت می‌خرامد و فرشتگان تا هنگام افطار برای او دعا می‌کنند.

پیامبر فرموده‌اند: خواب روزه‌دار عبادت و نفس کشیدنش تسبیح است.[۳]

ابوهریره گفته است، هر کس روز هیجدهم ذی حجه را روزه بگیرد، خداوند برای او پاداش شصت ماه روزه می‌نویسد و آن روز غدیر خم است که پیامبر(ص) دست علی(ع) راگرفت و به‌مسلمانان فرمود، آیا من ولی مومنان نیستم؟ گفتند، آری ای رسول خدا چنین است، فرمود هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. عمر به‌علی(ع) گفت، به‌به ای علی که مولای من و مولای هر مسلمان شدی و خداوند این آیه (بخشی از آیهٔ سوم سورهٔ مائده) را نازل فرمود که «امروز دین شما را به‌حد کمال رساندم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم.»

و از برخی از ائمه نقل شده که فرموده‌اند، هر کس روز غدیر خم را روزه بگیرد و آن را مبدل نکند، خدای پاداش روزهٔ دهر برای او می‌نویسد.[۴]

امام صادق فرموده است، هر کس روز بیست و هفتم رجب را روزه بگیرد، خداوند برای او پاداش روزهٔ هفتاد سال می‌نویسد.[۵]

و روایت شده است که روزهٔ آن روز، کفارهٔ شصت ماه روزه است.

---

۱. ذیل شماره ۱۳۸ کلمات قصار امیرالمومنین(ع)، در صفحهٔ ۱۴۴ نهج‌البلاغه، چاپ آقای فیض‌الاسلام، ۱۳۲۸ شمسی، آمده‌است.

۲. دو روایت نظیر این، از کتاب فقه‌الرضا و نوادر در صفحهٔ ۲۹۲ جلد ۹۶ بحارالانوار آمده‌است. م.

۳. قرب‌الاسناد حمیری، ص ۶۲. م.

۴. صفحهٔ ۲ و ۳ امالی صدوق و دنبالهٔ آن درصفحهٔ ۱۰۰ ثواب‌الاعمال، چاپ استاد محترم آقای غفاری، آمده‌است. م.

۵. هر دو روایت با ذکر سلسلهٔ اسناد از امام صادق(ع) در صفحات ۲۰ و ۳۹ فضائل‌الاشهرالثلاثهٔ صدوق وهم در صفحهٔ ۳۲۹ جلد ۷ وسائل‌الشیعه، چاپ جدید، از کافی و تهذیب هم آمده‌است. م.

روایت شده است، هر کس روز بیست و پنجم ذی قعده را که روزگسترش زمین از زیر کعبه (دحوالارض) است روزه بگیرد، خداوندگناه هفتاد سال او را می‌پوشاند.[۱]

روز هفدهم ربیع‌الاول که روز ولادت پیامبر(ص) است، هر کس روزه بگیرد خداوند برای او پاداش شصت سال روزه می‌نویسد.[۲]

مجلس چهل و نهم
در ده روز ذی حجه

خداوند متعال در آیهٔ یکصد و چهل و چهارم از سورهٔ اعراف فرموده است، «و با موسی، سی شب وعده نهادیم. چون پایان یافت ده‌شب دیگر بر آن افزودیم و میقات پروردگارش به‌چهل شب تکمیل شد.» که منظور از ده شب، از ماه ذی حجه است.[۳]

و خداوند متعال در سورهٔ حج (آیهٔ ۲۸) می‌فرماید، «تا در آنجا منافع بسیار برای خود ببینند و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند.» که منظور دهه‌یی از ذی حجه است.

و خداوند در آغاز سورهٔ والفجر می‌فرماید، «سوگند به‌سپیده‌دم و سوگند به‌ده شب اول ذی حجه و سوگند به‌جفت و طاق و سوگند به‌شب تار، هنگامی که به روز روشن مبدل می‌شود.»

ابن‌عباس در این باره گفته است: منظور از کلمهٔ فجر، روز است و منظور از شبهای دهگانه، دههٔ اول ذی حجه است و گفته شده است، منظور از وتر (طاق) روز عرفه است که روز نهم ذی حجه است و منظور ازشفع (جفت)، روزعید قربان است که روز دهم است.

امام رضا(ع) فرموده است، خداوند متعال محمد(ص) را که رحمت برای همه

---

۱. نظیر این روایت از ثواب‌الاعمال صدوق، در صفحهٔ ۱۲۲ جلد۹۷ بحارالانوار، نقل شده‌است. م.

۲. در صفحهٔ ۱۲۰ همان جلد بحارالانوار، ازکتاب کنزالکراجکی آمده‌است که پاداش یك سال روزه برای او نوشته می‌شود. م.

۳. برای اطلاع بیشتر به صفحات ۴۷۳ از جلد ۳ و ۴ و ۸۱ از جلد ۷ و ۸ و۴۸۵از جلد ۹ و ۱۰ تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، چاپ بیروت،مراجعه فرمایید. م.

جهانیان است، در بیست و هفتم رجب به‌پیامبری مبعوث فرمود. هر کس این روز را روزه بگیرد، خداوند برایش پاداش روزهٔ شصت ماه می‌نویسد.[۱] و در بیست و پنجم ذی قعده، خداوند خانهٔ کعبه را بر زمین نهاد و آن نخستین رحمتی بود که بر روی زمین نهاده و جایگاه امن و کسب ثواب برای مردم شد.

هر کس این روز را روزه بگیرد، خداوند برایش پاداش شصت ماه روزه می‌نویسد و روز اول ذی حجه، ابراهیم خلیل‌الرحمن متولد شده است و هر کس آن روز را روزه بگیرد، خداوند پاداش شصت ماه روزه برای او می‌نویسد.

عبدالرحمن بن سبابه می‌گوید: از امام صادق(ع) دربارهٔ غسل کردن روز عرفه در سرزمینهای دیگر غیر ازعرفات پرسیدم. فرمود: هر کجا بودی غسل کن. ومستحب است کنار مشاهد ائمه، اجتماع و دعا کنیم و آن روز را به‌روزه و نماز و تضرع بگذرانیم.

مجلس پنجاهم
در ذکر دو عید (فطر، قربان)

بدانکه نامهای عید چهار است: در فارسی به‌عید جشن می‌گویند و گفته شده است عید هر روزی است که در آن اجتماع باشد و مشتق از عود به‌معنی برگشتن است و مثل این است که بگوییم آنان به‌آن برگشته‌اند. وگفته شده است، عید از آن جهت عید نامیده شده است که در آن از اندوه به‌شادی باز می‌گردند و آن روز برای همهٔ مردم، روزشادی است. مگر نمی‌بینید که در روز عید، زندانیان را هم مؤاخذه و تعقیب نمی‌کنند و پرندگان را شکار نمی‌کنند و جانوران وحشی را هم نمی‌گیرند و کودکان را به‌مکتب نمی‌فرستند.

وهم گفته‌اند ازاین جهت به‌آن نام عید داده‌اند که هر انسانی به‌آنچه که خداوند به‌او وعده داده است در این روز می‌رسد. وگفته‌اند از این جهت عید می‌گویند که انسانها در آن روز به‌توبه و دعا کردن به‌پیشگاه خداوند برمی‌گردند و خداوند هم به عطا و بخشش نسبت به‌ایشان برمی‌گردد. و هم گفته‌اند، از این سبب به‌آن عید می‌گویند که خداوند به‌بندگان مؤمن خود فواید پسندیده و عواید بزرگ و بخشش

---

۱. این روایت در ثواب‌الاعمال صدوق، ص ۸۳،چاپ آقای غفاری، بگونهٔ دیگری، یعنی پاداش هفتاد سال روزه آمده‌است. م.

فراوان ارزانی می‌دارد.

در قرآن، در آیهٔ ۶۰ سورهٔ طه که فرموده است «یوم‌الزینه» یعنی روزعید ایشان که در آن روز، ازهمه جا آنجا جمع می‌شدند. همان طور که «یوم‌الدین» به‌معنی روز جزاست.

پیامبر(ص) فرموده است، چون روز عید (فطر) فرا می‌رسد خداوند به فرشتگانش می‌گوید مزد مزدور و کارگر، چون‌کار خویش را انجام دهد چگونه است؟ و آنان می‌گویند پروردگارا باید مزدش به‌طور کامل پرداخت شود و خداوند می‌فرماید: ای فرشتگان! گواه باشید که من آنان را بخشیدم.[۱]

خداوند متعال در آیهٔ پنجاهم سورهٔ اعراف فرموده است «کسانی که دین خود را فسوس و بازیچه‌گرفته‌اند.» مقصود از کلمهٔ دین، یعنی عید خود را فسوس و بازیچه می‌گرفته و به بتهای خود در آن روز توجه می‌کردند و به‌انواع زیور آنان را می‌آراستند و خداوند ایشان را به‌همین سبب سرزنش فرموده است.[۲]

در قرآن چهار عید بیان شده است: نخست، عیدی برای عیسی(ع) و قوم او و آن‌گفتار خداوند در آیهٔ یکصد و چهاردهم سورهٔ مائده است که می‌فرماید «عیسی‌بن مریم گفت، پروردگارا بر ما از آسمان مائده‌یی فرست تا این روز برای ما و کسانیکه پس از ما می‌آیند عید و نشانی از سوی تو باشد». دوم، اعیاد کافران که خداوند متعال در آیهٔ هفتاد و دوم سورهٔ فرقان فرموده است «کسانیکه‌گواهی دروغ نمی‌دهند» که برخی گفته‌اند کلمه«زور» در آن آیه، به‌معنی جشنهای ایشان است.[۳]

سوم، عید فطر است که خداوند متعال در آیهٔ چهاردهم و پانزدهم سورهٔ اعلی فرموده‌است«براستی که رستگاری یافت آن‌کس که خود راتزکیه کرد وبا ذکرنام خدا به‌نمازایستاد» که منظور از تزکیه، پرداخت زکات فطر ومنظور ازذکر نام‌خدا تکبیر و

---

۱. به مجمع‌البیان طبرسی، ص ۱۷، ج ۷ و ۸ و ابوالفتوح رازی، ص ۴۶۸، ج ۷، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه شود. گفتار حضرت ختمی مرتبت هم در فضائل‌الاشهر‌الثلاثة صدوق، ص ۱۲۷، آمده‌است. م.

۲. این تعبیر که دین در این آیه به معنی عید است در تفسیر ابوالفتوح رازی، ص ۱۷۱ ج ۵، هم آمده‌است. م.

۳. برای اطلاع بیشتر از اقوال مختلف در این باره به مجمع‌البیان طبرسی، ص ۱۸۱، ج ۷ و ۸ مراجعه شود. م.

منظور از نماز، نماز عید فطر است.[۱] چهارم، عید قربان است که خداوند متعال در سورهٔ کوثر می‌فرماید «ما به‌تو کوثر عطا کردیم، نماز بگزار برای خدایت وقربانی کن» که منظور از نماز در این آیه، نماز عید قربان است و مقصود از قربانی کردن هم، قربانی در روز عید قربان است.[۲]

برای مومن سزاوار است که چون در مراسم عید شرکت می کند به‌قصد عبرت باشد نه به‌قصد تماشا، تا حال او مانند آنانی که عید خود را لهو ولعب گرفته‌اند نباشد وگفته شده است یکی از هدفها و حکمت این دو عید بیادآوردن قیامت و بیمهای آن است که برخی ازاحوال عید موافق ومانند قیامت است. چون شب عید فرا می‌رسد، شبی را بیادآر که فردای آن صبح رستاخیز است و چون صدای طبل وکوس و بوق را می‌شنوی ازنفخ صور بیادآور. خداوند متعال دراین باره در سورهٔ کهف می‌فرماید «و نفخهٔ صور دمیده شود و همهٔ خلق را جمع می کنیم جمع کردنی.» وچون ازخانهٔ خود، روز عید به‌مصلی می‌روی، روز بیرون رفتن خود را از دنیا بیادآور و روزی راکه ازگور بـه‌محشر بـرده می‌شوی. خداوند متعال در سورهٔ قاف، آیهٔ چهل ویکم چنین می‌فرماید «به‌ندای روزی که منادی حق (اسرافیل) ازمکان نزدیك نداکندگوش فرادار.»، و چون مردم را دیدی که در حالات مختلف به‌نمازگاه می‌روند، برخی در جامه‌های بسیارگرانبها وبرخی در جامه‌های نو و برخی در جامه‌های کهنه، ازاختلاف احوال ایشان، اختلاف احوال خلق خدا را در قیامت بیادآورکه برخی از ایشان جامه‌های آراسته و بـا زیور بر تن دارند و برخی از ایشان را در راه پیمودن می‌بینی که‌گروهی پیاده و برخی سواره‌اند، از چگونگی عبور خود از پل صراط یادآور.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: مردم‌کنار پل صراط می‌رسند و سپس به‌کمك اعمال خود از آن می‌گذرند.گروهی به‌سرعت برق، گروهی دیگر به‌سرعت باد وگروهی دیگر همچون اسبی‌که در حال تاخت و تاز است وگروهی همچون حرکت ستاره در مدار خود وگروهی چون مردی‌که در حال دویدن باشد وگروهی همچون راه رفتن معمولی.[۳]

---

۱ و ۲. برای اطلاع بیشتر ازهر دومورد به صفحهٔ ۶۲ و۱۸۸ جلد۱۲ تفسیر ابوالفتوح رازی، چاپ مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید. م.

۳. چند روایت نزدیك و نظیر این روایت در مبحث صراط بحارالانوار، صفحات ۶۴ تا۷۱، جلد ۸، چاپ جدید، از امالی صدوق و مناقب ابن شهرآشوب و منابع دیگر آمده است. م.

همچنین روزی را بیادآور که خداوند دربارهٔ آن در آیهٔ هشتاد و پنج سورهٔ مریم چنین فرموده است «روزی که پرهیزگاران را به‌سوی خدای مهربان به‌اجتماع محشور گردانیم و بدکاران را به‌آتش دوزخ در افکنیم.» که لغت «ورد» را در آیهٔ مذکور به‌معنی تشنه دانسته‌اند.[1]

و پیامبر فرموده‌اند: مردم سه دسته حشر می‌شوند: یك دستهٔ ایشان سوار بر مرکبهایند و یك دسته را پیاده می‌کشند و می‌برند و یك دسته بر چهره‌های خویش کشیده می‌شوند. و چون در مصلای خود نشستی و مردم را دیدی که منتظر آمدن سلطانند وگروهی در آفتاب وگروهی در سایه و گروهی ایستاده‌اند، از ایستادن خود در عرصات قیامت یادکن که منتظر حساب وقضاوت دربارهٔ خود خواهی بود.

خداوند درآیهٔ چهل و سوم سورهٔ ابراهیم فرموده است «کیفر ستمکاران را به‌تأخیر می‌اندازد تا روزی که چشمهایشان درآن خیره و حیران است. ستمکاران همه شتابان سر به‌بالاکرده و چشمها واله مانده و دلهاشان در اضطراب است.»

گروهی عرق ریزان زیر تابش خورشیدند وگروهی در سایهٔ عرش، و چون رایات و پرچمها را دیدی از رایات و پرچمهای قیامت یادکن که برای هر قوم رایتی است. و چون برای نماز برخاستی و صف‌ها مرتب شد از روزی که به‌پیشگاه خدا عرضه باید شد یادکن و خداوند درآیهٔ چهل وهشتم سورهٔ کهف می‌فرماید «و خلایق را در صفی بر خدا عرضه کنند.» و چون امام جماعت به‌منبر رود و شروع به‌خواندن خطبه کند و مردم‌آرام و ساکت و خاموش باشند، آن روز را یادآورکه محمد (ص) برای شفاعت پیش می‌آید ومردم خاموش وسرگردانند، وچون در خطبهٔ نمازشروع به‌وعد و وعیدکرد و بیم و امید داد، ازآن روز یادکن که سروشی ندا می‌دهد فلان بدبخت شد. و چون دیدی که پس از نماز پراکنده شدند و به‌راههای مختلف و خوراکها و سفره‌های مختلف می‌روند، این‌گفتار خداوند راکه درآیات ۱۳ تا ۱۶ سورهٔ روم فرموده است، به‌یادآور «روزی که رستاخیز بر پاشود درآن روزمردم فرقه فرقه می‌شوند. آنان‌که ایمان‌آوردند وکارهای نیکو انجام دادند به‌باغ بهشت منزل

---

۲. همین معنی برای کلمه «ورد» در تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ص ۵۳۱، ج ۵ و ۶ هم آمده‌است. م.

گیرند.» و از آیهٔ ششم سورهٔ زلـزال یاد کن که فرموده است «مردم از گورها پراکنده بیرون آیند تا نتیجهٔ کارهای خویش را ببینند.»، وچون مستمندان وبینوایان را در راه ببینی که دست نیاز دراز کرده‌اند و بر چهره‌شان گرد نشسته است از آیهٔ دوازدهم سورهٔ روم یاد کن که فرموده است«روزی که رستاخیز بر پا شود بدکاران شرمنده واندوهگین شوند.»، این نموداری از مقابله‌احوال عید با احوال قیامت است و مایهٔ عبرت کسی است که عبرت گیرد و موجب پند برای پند پذیران است.

امام صادق(ع) فرموده است، امیرالمومنین علی(ع) روز عید فطر خطبه‌یـی ایراد کرد و چنین فرمود:

«ای مردم! امروزشما روزی است که در آن به‌نیکوکاران پاداش داده می‌شود و بدکاران در آن زیـان مـی کنند. امروز، شبیه‌ترین روزها به‌قیامت شماست. با بیرون آمدن خود از خـانه‌هایتان به‌مصلای خود، از بیرون آمدن ازگورها و رفتن به‌پیشگاه خداوند یـاد کنید. و از توقف و ایستادن خود در مصلی، وقوف خود در برابر خدا را یاد کنید و از بازگشت خود به‌خانه‌هایتان بازگشت خود را به‌جهنم و بهشت فرا یاد آرید. و ای بندگان خـدا! بدانید نزدیك‌ترین و کمترین چیز که برای مردان و زنان روزه‌گیر فراهـم است، این است که فـرشته‌یی در آخرین روز ماه رمضان به‌آنان ندا می‌دهد که ای بندگان خدا! بر شما مژده باد که گناهان گذشتهٔ شما آمرزیده شد وبنگرید که در آینده چگونه خواهید بود.»[1]

در یکی ازعیدهای فطر هم چنین فرمود «همانا امروزبرای هرکس که خداوند روزه‌اش را پذیرفته و نمازش را سپاس داشته، عید است و هـر روزی که در آن خدا معصیت نشود، آن روز عید است.»[2]

امـام محمدبـن علی(ع) فرموده است، در روز عید قربان هیچ‌کاری بهتر از قربانی (خونـی که در راه خدا ریخته شود) یا قدم برداشتن برای نیکی به‌پدر و مادر یا خـویشاوندی که از او گسیخته باشد و نسبت به‌او نیکی و بخشش و تقدم بر سلام دادن کند و مـردی که خـود ازگوشت قربـانی خویش اطعام کند و همسایگان یتیم و

---

۱. در امالی صدوق، صفحات ۶۱ و ۶۲ و بـه نقل از آن در بحارالانوار، ص ۳۶۲، ج ۹۰، آمده‌است. م.

۲. در نهج‌البلاغهٔ فیض‌الاسلام، ص۱۲۷۶، چاپ۱۳۲۸، شمسی وذیل شمارهٔ ۴۲۰، آمده است. م.

مستمند و بردگان را برای خوردن‌آن دعوت کند و بررسی احوال اسیران، نیست.

امام صادق فرموده است، هر کس روزهٔ رمضان خود را به‌گفتاری نیکو و کرداری نیکو تمام کند، خداوند روزه‌اش را می‌پذیرد. گفته شد: ای پسر رسول خدا! گفتار نیکو چیست؟ فرمود: گواهی دادن به‌اینکه، خدایی جز خدای یگانه نیست و کردار نیکو، بیرون‌کردن فطریه از مال است.[1]

امام صادق(ع) به‌یکی از اصحاب خود فرمود: چون شب عید فطر رسید، سه رکعت نماز مغرب را بگزار و سپس به‌سجده برو و بگو «یاذاالطول یاذاالحول یا مصطفی محمد و ناصره صل علی محمد فاغفرلی کل ذنب اذنبته و نسیته وهو عندك فی کتاب مبین.» «ای صاحب قدرت و نیرو! ای برگزیننده و یاری کنندهٔ محمد! بر محمد و آل او درود فرست و هرگناهی راکه انجام داده‌ام و آنرا فراموش کرده‌ام و آن در محضر تو، در کتابی آشکار ثبت است بر من ببخشای و بیامرز.» و پس از آن صد بار بگو «اتوب الی‌الله» و پس از نماز مغرب و عشاء و نماز صبح، همان تکبیرهایی راکه در ایام‌تشریق (یازدهم تا سیزدهم ذی حجه) می‌گویند، بگو؛«الله‌اکبر، الله‌اکبر. لااله‌الاالله والله‌اکبر، الله‌اکبر ولله‌الحمد، الله‌اکبر علی ماهدینا والحمدلله علی ما ابلانا.»

وعبارت «ورزقنا من بهیمة الانعام» را مگو که این عبارت مخصوص ایام تشریق است.[2]

مجلس پنجاه و یکم
در ذکر زکات

خداوند متعال درآیهٔ ۲۴۵ سورهٔ بقره فرموده است «کیست که خدا را وام دهد، وامی نیکو، تا خداوند برای اوچندین برابر بیفزاید.»، درآیهٔ ۲۶۱ همان سوره می‌فرماید «مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، به‌مانند دانه‌یی است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه، صد دانه باشد.» و هم درآیهٔ ۲۷۴ همان سوره می‌فرماید «کسانی که اموال خود را شب و روز پوشیده و آشکار انفاق می‌کنند، برای‌آنان نزد پروردگارشان پاداش ایشان خواهد بود.»

---

۱ و ۲. در امالی صدوق، ص ۱۰۰، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، چاپ ۱۳۵۵ شمسی، آمده‌است. م.

و در آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ توبه می‌فرماید «از ایشان زکات اموالشان را بگیر تا آنان را پاك و پاکیزه سازی و برای آنان دعا کن که دعای تو مایهٔ آرامش است و خدا شنوای داناست. آیا نمی‌دانند که این خداوند است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و صدقه‌ها را قبول می‌فرماید و بدرستی که خداوند بسیارتوبه‌پذیر و مهربان است.»، و در آیهٔ ۳۴ همان سوره می‌فرماید «وکسانیکه اندوخته می کنند سیم و زر را و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذابی دردناك مژده بده. روزی که (آن سیم و زر) در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلوی آنها را به‌آن داغ کنند. این است آنچه برای خود اندوخته کردید.»

و خداوند در آیهٔ ۵۵ سورهٔ نور فرموده‌است «نماز را بپا دارید و زکات را به فقیران بدهید.» و در آیهٔ ۴ سورهٔ لقمان فرموده‌است «آنان که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند.» و در آیهٔ ۳۹ سورهٔ سبا فرموده‌است «هرچه در راه خدا انفاق کنید، خودش عوض می‌بخشد و او بهترین روزی دهندگان است.»

و در آیهٔ پنجم سورهٔ بینه فرموده‌است «و امر نشدند مگر اینکه خدا را با اخلاص کامل در دین پرستش و عبادت کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و این است دین درست.»[1]

امام صادق(ع) فرموده‌است، دزدان سه‌گروهند: کسی که زکات نپردازد. کسی که مهریه وکابین زنان را نپردازد وخوردن آنرا حلال بشمرد. وکسی که وام بگیرد و قصد پرداخت آن را نداشته باشد.[2]

و فرموده‌است خدای را خشکسالهایی است که نامش منتقمه (انتقام‌گیرنده) است و هرگاه خداوند به بنده‌یی مالی دهد که حق خدا را از آن نپردازد، خدای از همان خشکسالی‌ها بر او چیره می‌فرماید که مال از میان می‌رود و صاحبش می‌میرد

۱. قفال نیشابوری(رض) برخی آیات مربوط به زکات واجب و صدقات مستحبی را آورده‌است. لطفاً برای اطلاع بیشتر ازآیات زکات به‌بحث مستوفای مرحوم علامهٔ مجلسی قدس سره درصفحات ۱ تا ۴ جلد۹۶ بحارالانوار، چاپ جدید، و برای آیات زکات فطر به صفحهٔ ۱۰۳ همان جلد بحارالانوار، و برای آیات مربوط به‌صدقات مستحبی به‌صفحات ۱۱۱ تا ۱۱۴ همان جلد بحارالانوار مراجعه فرمایید. خداوند متعال به مرحوم علامه مجلسی جزای خیر از تشیع و شیعیان عنایت فرماید و شیعیان را قدردان نعمت آن بزرگ قرار دهد. م.

۲. با ذکر سلسله اسناد در خصال صدوق، ص ۷۴، ج۱، آمده‌است. م.

و آن را بر جای می‌گذارد.[1]

و باز همان حضرت فرموده‌است، هیچ سیم و زردارنده‌یی که زکات مالش را نپردازد نیست، مگر اینکه روز قیامت، خداوند او را در بیابانی دورافتاده و خالی بازمی‌دارد و ماری خشمگین راکه از شدت زهر فلس‌های سرش ریخته باشد بر او چیره می‌گرداند و آن مار او را دنبال می‌کند و او از آن می‌گریزد. سرانجام که چاره نمی‌یابد تسلیم می‌شود ومار او را به‌سختی می‌گزد و سپس چون گردنبندی بر گردنش می‌پیچد و این است معنی این گفتار خداوند که در آیهٔ یکصدوهشتادم سورهٔ آل‌عمران می‌فرماید «بزودی روز قیامت آنچه راکه بخل می‌ورزند بر گردنشان گردنبند می‌شود، بر گردنهای ایشان طوق زده می‌شود.»، و هر کس دارای شتر وگاو وگوسپند باشد و زکات آن را ندهد، خدای روز قیامت او را در صحرای خالی و خشکی بازمی‌دارد و همهٔ جانوران با سم‌های خود او را لگدکوب می‌کنند یا همهٔ جانوران گزنده او را با زهر و نیش خود می‌گزند و هر کس دارای نخلستان و تاکستان و مزرعهٔ گندم و جو باشد و زکات آن را نپردازد، خداوند روز رستاخیز زمین او را تا ژرفای هفت زمین بر گردنش می‌نهد.[2]

یکی از راویان به‌نام عبدالله می‌گوید: کسی مرا به حضور امام صادق(ع) فرستاد که به ایشان بگویم آن شخص می‌پندارد که شبها در خواب زنی به سراغ او می‌آید و او را می‌ترساند ومی‌گفت من ازترس چنان فریاد برمی‌آورم که همسایگانم می‌شنوند. امام صادق(ع) فرمودند: پیش او برو و بگو تو زکات نمی‌پردازی. به‌او گفتم. گفت: نه، به خداسوگند که می‌پردازم. امام صادق فرمودند: به او بگو اگر زکات می‌پردازی به مستحق آن نمی‌پردازی.

در روایت دیگری از امام صادق(ع) روایت شده است که فرموده‌است، هر کس زکات خود را نپردازد به هنگام مرگ (پس از مرگ) مسئلت می‌کند به دنیا بازگردد و این است معنی گفتار خداوند که در آیهٔ نود و نهم سورهٔ مومنون می‌فرماید «تا آنگاه که مرگ هر یك فرا رسد، گوید پروردگارا مرا بازگردان، شاید به جبران

۱. با ذکر سلسله اسناد در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۲۳۵، چاپ آقای علی‌اکبر غفاری، ۱۳۶۱ شمسی، آمده‌است. م.

۲. با ذکر سلسله اسناد و شرح شیخ صدوق (رض) درمعانی‌الاخبار، ص ۳۳۵، آمده است. م.

عملی صالح انجام دهم.»[1]

و فرموده‌است در مورد ریختن خون دو کس تا هنگام ظهور قائم ما کسی به حکم خدا قضاوت نمی کند؛ سنگسار کردن کسی که زنای محصنه کرده باشد و زدن گردن کسی که زکات نپردازد.[2] و فرموده‌است هر کس قیراطی (واحد وزن معادل یك بیست ویکم مثقال) از زکات را نپردازد، باید به‌آیین یهودی یا مسیحی بمیرد. و نیز فرموده‌است هر کس در زندگی خود زکات نپردازد، پس از مرگ تقاضای بازگشت می کند و فرموده‌است، هرگز مالی در دریا و خشکی تباه نمی‌شود، مگر به سبب نپرداختن زکات و چون قائم قیام فرماید،کسی را که زکات نپردازد می گیرد و گردنش را می‌زند.[3]

امیرالمومنین(ع) فرموده است، پیامبر(ص) در خطبهٔ وداع خود چنین فرمودند: ای مردم! زکات اموال خویش را بپردازید. همانا هر کس که زکات پرداخت نکند، او را نه نماز است و نه دین و نه روزه و نه حج و جهاد.

روایت شده‌است که از امام حسن مجتبی(ع) در مورد آغاز زکات پرسیدند، فرمود: خداوند عزوجل به‌آدم(ع) وحی فرمود که زکات خود را بپرداز. گفت: پروردگارا زکات چیست؟ فرمود: ده رکعت نماز برای من بگزار. ده رکعت نماز گزارد و گفت: پروردگارا آیا این زکات بر من و بر همهٔ خلق واجب است؟ فرمود: این زکات که نماز بگزاری برعهدهٔ تو است و برعهدهٔ فرزندانت که مال داشته باشند، پرداخت مال خواهد بود.[4]

و گفته است صدقه چهار حرف است: حرف صاد آن کسی را که صدقه می‌پردازد از مکاره دنیا و آخرت مصون می‌دارد. حرف دال آن دلیل و راهنمای او به سوی بهشت است. حرف قاف، موجب قرب بنده به پیشگاه خداوند متعال است و حرف هاءِ، هادی صدقه دهنده برای انجام اعمال نیکو است که بدان وسیله شایسته

---

۱. در ثواب‌الاعمال صدوق(رض)، ص۲۸۰، چاپ استاد محترم آقای علی‌اکبر غفاری، ۱۳۹۱ق. آمده‌است. م.

۲. در کمال‌الدین و تمام‌النعمهٔ صدوق و به نقل آن در بحارالانوار، ص ۳۲۵، ج ۵۲، آمده‌است. م.

۳. ثواب‌الاعمال، ص۲۸۱. م.

۴. این روایت در صفحهٔ ۱۰ جلد ۴ مناقب ابن‌شهرآشوب، درگذشته به سال ۵۸۸ ق. که شاگرد فتال هم بوده، آمده‌است. م.

و سزاوار به رضوان اکبر می‌شود.

موسی(ع) عرضه داشت: پروردگارا! پاداش کسی که برای تو مستمندی را خوراك دهد چیست؟ فرمود: ای موسی! به سروشی فرمان می‌دهم که روز قیامت به همگان ندا دهد که فلان پسر فلان از آزاد شدگان از دوزخ است.[1]

رسول خدا(ص) فرمودند: در خواب چنین دیدم که کسی از امت من، شراره‌های آتش را با دست خود از چهرهٔ خویش دور می‌کند و صورت خود را با دست خود می‌پوشاند. صدقاتی که داده بود، آمد و برسرش سایه افکند وچهره‌اش را پوشاند.[2]

امام صادق(ع) فرموده است، صدقه دادن در روز، خطاها را ذوب می‌کند همچنانکه آب نمك را در خود حل می‌کند و صدقه دادن در شب، آتش خشم خدا را خاموش می‌کند.[3]

پیامبر فرموده‌اند: هرکس صدقه‌یی دهد، برای اودر قبال هر درهم، همسنگ کوه احد، از نعمتهای بهشت خواهد بود.

و روایت شده است که مردی به حضور امیرالمومنین علی(ع) آمد وگفت: ای امیرالمومنین مرا به‌تونیازی است. فرمود: آن را روی زمین بنویس که درماندگی را در توآشکار می‌بینم. او بر روی زمین نوشت، من بینوایی نیازمندم. آن حضرت به‌قنبر فرمودند: دو حله بر او بپوشان و آن مرد این ابیات را سرود. «بر من جامه‌یی پوشاندی که کهنه خواهد شد و من بزودی از ستایش برتو جامه‌ها می‌پوشانم. هر چند تو، در جستجوی پاداشی به‌آنچه که من رسیدم نیستی ولی با نیایش و ستایش من به‌مکرمت می‌رسی. همانا ستایش موجب زنده شدن یاد و نام کسی است که ستایش می‌شود، همچون باران که کوه و دشت را زنده می‌کند. در روزگار نسبت به کارهای نیکی که آغاز کرده‌ای کوتاهی مکن که هر بنده بزودی به‌آنچه انجام داده، پاداش داده می‌شود.»

امیرالمومنین فرمود: صد دینار به‌اوبدهید. گفتند: اورابراستی بی‌نیاز فرمودی.

---

۱. الجواهرالسنیه فی‌الاحادیث‌القدسیه، شیخ حرعاملی، ص ۵۵. م.

۲. فضائل‌الاشهرالثلاثه، صدوق، ص ۱۱۳. م.

۳. امالی، صدوق، ص ۲۲۱، و به نقل ازآن دربحارالانوار، ص ۱۷۶، ج ۹۶، آمده است. م.

گفت: آری، که شنیدم پیامبر می‌فرمود، از مردم به‌اندازهٔ منزلت ایشان قدردانی کنید وسپس فرمود من در شگفتم ازمردمی که بندگان را با اموال خود می‌خرند و آزادگان را با بخشش و نیکی خویش نمی‌خرند.[1]

از پیامبر(ص) پرسیده شد: کدام صدقه از همه برتر است؟ فرمود: بر خویشاوندی که در باطن خشمگین است.[2]

امام صادق(ع) فرموده است، آیا تصور می کنید که در مورد مال فقط بایدزکات را پرداخت؟ آنچه خداوند در مورد مال، غیر از زکات، مقرر فرموده، بیشتر از زکات است که از جمله باید به‌خویشاوندان و کسانیکه نیاز خود را به‌تو عرضه می‌دارند پرداخت شود. وهمان حضرت فرموده‌اند: برای رضای خدا ودر راه حق هر کس را که نمی‌شناسی با دوستی و محبت به‌او چیزی بده نه با دشمنی و کینه که خداوند می‌فرماید «به‌مردم سخن پسندیده بگویید.» و البته به‌کسی که با حق ستیز و دشمنی می کند و به‌باطل و نا حق دعوت می کند چیزی مده، و فرموده است به‌کسانیکه در در دل خود نسبت به‌ایشان احساس ترحم می کنی چیزی بده و به‌کسی که او را نمی‌شناسی چیزی میان یك در هم و چهار دانگ بده.

و همان حضرت فرموده است، کامل و تمام شدن روزه با پرداخت زکات فطریه است، همانگونه که‌کامل و تمام شدن نماز با درود فرستادن بر پیامبر(ص)است و هر کس روزه بگیرد و زکات فطر خود را عمداً نپردازد، روزه‌یی برای او نیست و هر کس نماز بگزارد و بر پیامبر(ص) عمداً درود نفرستد، او را نمازی نیست، و خداوند متعال زکات فطریه را مقدم بر نماز آورده و در آیهٔ چهاردهم سورهٔ اعلی فرموده است «همانا رستگار شد آنکه پاك شد، زکات فطر را پرداخت کرد، و یاد کرد نام پروردگارش را و نمازگزارد.»[3]

امام صادق(ع) فرموده است، عیسی(ع) ازکنار مردمی گذشت که خود را آراسته و زیور کرده بودند. فرمود: چه خبر است؟گفتند: ای روح‌الله! فلان دوشیزه

۱. با ذکر سلسله اسناد در امالی صدوق، ص۲۷۳، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده است. م.

۲. با ذکر سلسله اسناد در ثواب‌الاعمال‌صدوق(رض)، ص ۱۷۱، چاپ آقای غفاری، آمده‌است. م.

۳. در صفحهٔ ۴۵۱ جلد ۴ تفسیر برهان، از تهذیب شیخ طوسی، نقل شده‌است. م.

را که دختر فلانـی است، امشب به‌خانهٔ شوهرش که فلان پسر فلانی است می‌برند، فرمود: امروز خود را آراسته و هیاهوی شاد دارند و حال آنکه فردا گریه خواهند کرد: یکی از ایشان پرسید: ای پیامبر خدا! برای چه فردا گریه خواهند کرد؟ فرمود: برای اینکه عروس آنها امشب خواهد مرد. کسانیکه معتقد به‌گفتار آن حضرت بودند، گفتند: خدا و رسول او راست مـی‌گویند و منافقان گفتند: فردا نـزدیك است. قضا را، فردا صبح، چون آمدند عروس را خوش و سلامت دیدند و چیزی برای او پیش نیامده بود. یکی ازایشان گفت: ای روح خدا! کسی که دیروز پیام دادی و گفتی دیشب خواهد مرد، نمرده است، عیسی(ع) فـرمود: خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد. بیایید با هم پیش او برویم. آنان، در حـالیکه از یکدیگر پیشی می‌گرفتند حرکت کردند و بر در خانه او که رسیدند، در زدند. همسرش آمد. عیسی (ع) به‌او فرمود: ازهمسرت برای من اجازه بگیر که من پیش او آیم. او بـه‌درون خانه رفت و به‌زن خویش گفت: عیسی که روح و کلمهٔ خـداوند است همراه تنی چند بـر در خانه است. زن، چادر بر سر افکند و عیسی(ع) پیش او آمـد و از او پـرسید: دیشب چه‌کار نیکی انجام داده‌ای؟ گفت: کار تازه‌یـی نکردم جـز همانکه درگذشته هـم انجام می‌دادم؛ هـر شب جمعه مستمندی می‌آمد و مـا به‌اندازه‌یی که تـا جمعهٔ آینده برای او کافی باشد، چیزی به‌او می‌دادیم. دیشب هم، همان فقیر آمد و من به‌کارهای خود سرگرم بودم و خویشاوندان من هم به‌کارهـای خـویش سرگرم بودند. او چند بار صدای خود را بلند کرد، ولی هیچکس به‌او پاسخ نداد. آخرین بار که صدای او را شنیدم، خودم برخاستم و بطور ناشناس، همان مقداری را که همیشه بـه‌او می‌دادیم، دادم. عیسی(ع) فرمود: از جای خود برخیز و کناربرو. ناگهان، زیر جامه‌های او افعی‌یی دیدند که بردم خود سرنهاده است. عیسی(ع) فرمود: به‌سبب آن کارنیك، این بلا از تو دفع شد.[1]

مجلس پنجاه و دوم
در فضیلت حج و احکام کسی که آنرا ترك کند

خداوند متعال در آیهٔ نود و نهم سورهٔ آل عمران فرموده است «بر عهدهٔ مردم، گزاردن حج خانـه برای رضـای خداونـد، بر هر کس که استطاعت داشته باشد لازم

۱. با ذکر سلسله اسناد در امالی صدوق و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۱۱۶، ج ۹۶، آمده‌است. م.

است و هر کس کفر ورزد، همانا خداوند بی‌نیاز از جهانیان است.»

امام صادق(ع) فرموده است، هر کس سه حج بگزارد، هرگز فقیر نمی‌شود. حریز می‌گوید: هر کس سه سال پیاپی حج بگزارد، پس از آن چه حج بگزارد وچه نگزارد به منزلهٔ کسانی خواهد بود که پیوسته حج می‌گزارند.[1]

امام صادق(ع) فرموده است، هر کس چهار بار حج بگزارد، هرگز فشار قبر به‌او نمی‌رسد وچون می‌میرد، خداوند حج اورا به‌صورت زیباترین آدمیان در می آورد که میان گور او تا هنگامیکه برانگیخته شود نماز می‌گزارد و پاداش نمازهای او برای آن شخص خواهد بود وبدانکه هر رکعت از نماز آن فرشته، برابر هزار رکعت آدمیان است. و همان حضرت فرموده‌اند: هر کس ده بار حج بگزارد، خداوند هرگز از او محاسبه‌یی نخواهد فرمود.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند بر امت من وقوف و تضرع و دعا کردن در بهترین جاها در نظر خود را واجب فرموده و در قبال آن بهشت را تکفل کرده است. ساعتی که مردم ازعرفات بازمی‌گردند، همان ساعتی است که آدم کلماتی را ازخداوند فراگرفت وخداوند که بسیارتوبه پذیر و مهربان است،توبهٔ‌اوراپذیرفت. وسپس‌چنین فرمودند: سوگند به‌خدایی که مرا بحق، مژده دهنده وبیم دهنده مبعوث فرموده است، خدا را درآسمان زمین (در نزدیك‌ترین آسمانها) دری است که‌به‌آن در رحمت وتوبه و نیاز و تفضل و احسان و بخشش و کرم و عفو می‌گویند. هیچکس در عرفات وقوف نمی‌کند مگر اینکه سزاوار دریافت این خصال می‌شود. و خدا را صدهزار فرشتهٔ‌گماشته بر عرفات است که همراه هر یك از ایشان یکصد و بیست هزار فرشته است وخدا را رحمت ویژه‌یی بر اهل عرفات است که‌آن را بر ایشان نازل می‌فرماید. و چون‌آنان از عرفات باز می‌گردند، خداوند، فرشتگان راگواه می‌گیرد به‌اینکه اهل عرفات را بخشیده‌است و بهشت را برآنان واجب فرموده‌است وسروشی ندا می‌دهد بازگردید در حالیکه‌آمرزیده‌اید، که شما مرا خشنود کردید ومن از شما راضی شدم.[3]

---

۱. در خصال صدوق، ص ۷۴، ج ۱، و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۱۸، ج ۹۹، آمده‌است. م.

۲. این دو روایت در خصال صدوق، ص ۱۴۶، ج ۱ و ص ۲۱۲، ج ۲، آمده‌است. م.

۳. در امالی صدوق، ص ۱۷۷ و به نقل از آن در باب فضل وقوف در عرفات بحارالانوار، ص ۲۴۹، ج ۹۹، چاپ جدید، آمده‌است. م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: در خواب کسی از امت خود را دیدم که از پیش رو و پشت سر و چپ و راست تاریکی او را احاطه کرده است. در این هنگام حج و عمرهٔ او آمدند و اورا از تاریکی بیرون کشیدند و وارد روشنایی کردند.[۱]

مشمعل اسدی[۲] می‌گوید: سالی حج رفتم و سپس برای دیدار امام صادق به مدینه رفتم. پرسیدند: ای مشمعل! از کجا می‌آیی؟ گفتم: فدایت گردم، به‌حج مشرف بودم. فرمود: آیا می‌دانی برای حاجیان چه پاداشی است؟ گفتم: فدایت گردم، تا شما به‌من نیاموزی، نمی‌دانم. فرمود: چون بنده به‌این خانه (کعبه) هفت دور طواف کند و دو رکعت نماز طواف بگزارد و سعی میان صفا و مروه را انجام دهد، خدای برای او شش هزار خطا را از او محو می‌فرماید و شش هزار نیاز او را که مربوط به‌امور دنیایی او باشد برمی‌آورد و برای آخرت او هم همینگونه اندوخته می‌فرماید.[۳]

امام صادق فرموده است، هرکس به‌دیدار کسی که از حج برگشته است برود و با او دست دهد، همچون کسی است که به حجرالاسود دست کشیده است.[۴]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرگاه که آهنگ گزاردن حج کنی و بر مرکب خود سوار شوی چون مرکب تو حرکت کند به‌هرگامی که بر می‌دارد و می‌نهد خدای برای تو حسنه‌یی می‌نویسد و خطایی را نابود می‌کند و چون لبیک‌گویی و جامهٔ احرام بپوشی و محرم شوی، در قبال هر لبیک گفتن تو، ده حسنه برایت می‌نویسد و ده خطای تو را محو می‌فرماید و چون هفت دور برکعبه طواف کنی، برای تو در پیشگاه خداوند عهدی خواهد بود که پس از آن خدایت از عذاب تو شرم می‌فرماید و چون کنار مقام دو رکعت نماز بگزاری، خداوند درقبال آن برای تو دوهزار رکعت نماز پذیرفته می‌نویسد و چون هفت بار سعی میان صفا و مروه را انجام دهی، در پیشگاه خداوند برای تو پاداش چون کسی که از سرزمین خود پیاده به حج آمده باشد، منظور می‌شود و پاداشی همچون پاداش کسی که هفتاد بردهٔ مومن آزاد کند.

---

۱. در فضائل الاشهرالثلاثة صدوق، ص ۱۱۳، چاپ نجف، ۱۳۹۶ق. آمده‌است. م.

۲. شرح حال مختصری از او و برادرش حکم که از راویان امام صادق(ع) هستند در صفحات ۹۹ و ۲۹۹ رجال نجاشی، چاپ داوری قم، آمده‌است. م.

۳. این روایت با ذکر سلسله اسناد و اندکی افزونی درآخر آن در امالی صدوق، ص ۴۹۳، با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، چاپ ۱۳۵۵ شمسی، آمده‌است. م.

۴. با ذکر سلسله سند در ثواب‌الاعمال صدوق، ص ۷۴، چاپ آقای غفاری، ۱۳۹۱ق. آمده‌است. م.

و چون تا غروب آفتاب در عرفات وقوف کنی، هر چند خطای تو به شمار ریگهای شنزارها و موج‌های کف آلودهٔ دریاها باشد، آمرزیده می‌شود و چون رمی جمره کنی (ریگ بزنی)، خدای در قبال هر یك از ریگها برای تو در تمام مدت آیندهٔ عمرت ده حسنه می‌نویسد وچون قربانی خود را بکشی در برابر هر قطره ازخون آن همچنان برای تو ده حسنه نوشته می‌شود و چون هفت بار طواف دیگرت را انجام دهی و کنار مقام دو رکعت نماز بگزاری، فرشته‌یی گرامی دست بر شانه‌ات می‌نهد و می‌گوید: گذشتهٔ تو آمرزیده شد، در اعمال خود تا یکصد و بیست روز دقت و تأمل کن.[1]

روایت شده است پس از اینکه پیامبر(ص) مناسك خود را انجام داده بودند، مردی به‌حضور ایشان رسید و گفت: ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدای شما باد، من از خانهٔ خود بیرون آمدم به‌قصد اینکه همراه شما حج بگزارم و فرصت از دست رفت و نتوانستم چنان کنم و من مردی ثروتمندم مرا به‌کاری راهنمایی فرمایید که چون آن را انجام دهم، برای من پاداشی چون پاداش حج‌گزاران باشد. پیامبر فرمودند: به‌این کوه ابوقبیس بنگر، اگر هموزن آن در راه خدا انفاق کنی، فضیلت و پاداش حج‌گزاران را درك نخواهی کرد.[2]

امام زین‌العابدین(ع) فرموده است، چون شامگاه عرفه فرا می‌رسد، خداوند گروهی از فرشتگان خود را به‌آسمان زمین فرو می‌فرستد و به‌آنان می‌فرماید: به‌این بندگان من بنگرید که خاك آلوده و ژولیده پیش من آمده‌اند. پیامبری به‌سوی ایشان فرستادم که او را تصدیق کردند، سپس آهنگ خانهٔ من کردند و دعا کردند و مرا فرا خواندند و نیاز خواستند. گواه باشید که سزاوار است امروز پاسخ ایشان را بدهم. همانا نیکوکاران آنان را شفیع بدکارانشان قرار دادم، و از نیکوکاران شفاعت ایشان را پذیرفتم وازعرفات کوچ می کنند در حالیکه خطاهای ایشان آمرزیده است. سپس به‌دوفرشته فرمان می‌دهد بر دوسوی گردنه بایستند، هر یك ازایشان یك طرف می‌ایستد و می‌گویند: پروردگارا! به‌سلامت‌دار و به‌این جهت است که هیچ به‌زمین افتاده ودست

---

۱. ضمن روایت مفصلی با ذکر سلسله سند از قول حضرت باقر در امالی صدوق، ص ۵۴۹ همان چاپ و با اختلافاتی لفظی در اخبار مکه، ابوالولید ارزقی، ص ۶، ج ۲، آمده‌است. م.

۲. با ذکر سلسله سند در ثواب‌الاعمال صدوق، ص۷۲، آمده‌است. م.

و پا شکسته‌یی نمی‌بینی.[1]

از امام‌کاظم(ع) روایت شده که فرموده است، هرکس به‌قصد حج بیاید و هفت دوربرکعبه طواف‌کند و دو رکعت نماز طواف بگزارد، خداوند برای او هفتاد هزار حسنه می‌نویسد و هفتاد هزار خطای او را محو می‌فرماید و پاداش آزادکردن هفتاد برده که بهای هر یك ده هزار درهم باشد، برای او می‌نویسد.[2]

از امام صادق(ع) روایت شده است که مردی از ایشان پرسید: آیا آزادکردن یك برده بهتر است یاگزاردن حج مستحبی؟ فرمود: حج، پرسید: دو برده؟ فرمود: حج، و او همچنان بر شمار بردگان می‌افزود و آن حضرت می‌فرمود: حج، تاآنجا که پرسید: آزادکردن سی‌برده بهتر است یاگزاردن حج مستحب؟ و همچنان فرمود حج بهتر است.[3]

همچنین از امام صادق(ع) روایت شده که فرموده است، هرکس بدون‌آنکه گرفتاری یا بیماری‌یی‌داشته باشدکه مانع ازگزاردن حج واجب او باشد یاپادشاهی (حکومتی) او را ازآن منع‌کرده باشد، حج نگزارد به‌هر یك از دوآیین مسیحی یا یهودی‌که بخواهد باید بمیرد.[4]

و همان حضرت فرموده است، در وصیت امیرالمومنین علی(ع) چنین آمده است‌که: حج خانهٔ خدای خود را ترك مکنیدکه هلاك خواهید شد.[5]

وفرموده است رسول خدا(ص) بارها وجهازخویش را بر مرکب خود نهادند وفرمودند: این حجی است‌که درآن ریایی وبرای اینکه مردم بشنوند نیست وافزودند هرکس‌که برای حج‌آماده شود و در جهاز او یك تار حرام باشد، خداوند حج اورا از وی نخواهد پذیرفت.

امام صادق(ع) فرموده است، از پیامبر(ص) پرسیده شد: فردای قیامت رستگاری در چیست؟ فرمودند: رستگاری در این است‌که با خداوند خدعه مکنید که خداوند با شما خدعه فرماید. زیرا هرکس با خداوند خدعه‌کند، خدای با اوخدعه

۱. با ذکر سند و اندك تفاوت لفظی در محاسن برقی، ص ۶۵، آمده‌است. م.
۲. با ذکر سند و اندك تفاوت لفظی درثواب‌الاعمال صدوق، ص ۷۳، آمده‌است. م.
۳. نظیر این روایت در ثواب‌الاعمال صدوق، ص ۸۲، آمده‌است. م.
۴ و ۵. با نقل سلسله سند در صفحات ۲۸۱ و ۲۸۲ ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال صدوق(رض)، چاپ استاد محترم آقای علی‌اکبر غفاری، ۱۳۹۱ق. آمده‌است. م.

می‌کند و ایمان را از چنان کس خلع می‌فرماید. و اگر آن شخص شعور داشته باشد، باید بداند که به‌خود خدعه کرده است. پرسیدند: خدعه با خداوند چگونه است؟ فرمودند: اینکه فرمان خدا را اجرا کند و قصد او غیر از خدا باشد. از خدا بترسید و از ریا پرهیز کنید که ریا شریک گرفتن با خداوند است و شخص ریاکار را در رستاخیز به‌این چهار نام فرا می‌خوانند: «کافر، فاجر، غادر، خاسر» و به‌او گفته می‌شود کار و پاداش تو باطل شده است و امروز تو را بهره‌یی از آن نیست.[1]

مجلس پنجاه و سوم
در فضیلت جهاد و تشویق بر آن

خداوند متعال در آیهٔ هفتاد و دوم سورهٔ انفال فرموده است «همانا کسانیکه ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با اموال و جانهای خویش جهاد می‌کنند...»

و در آیهٔ بیست و یکم سورهٔ توبه فرموده است «آنان که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با اموال و جانهای خویش جهاد می‌کنند در پیشگاه خدا درجه بزرگتری دارند و آنان کامیابانند. پروردگارشان آنان را مژده می‌دهد به‌رحمتی از خود...» در آیهٔ سی همان سوره فرموده است «جنگ کنید با آنانکه به‌خدا و روز قیامت ایمان نیاورده‌اند و حرام نمی‌شمرند آنچه را که خدا و رسولش حرام شمرده‌اند و دین حق را نمی‌پذیرند. از آنانی که اهل کتابند تا آنکه جزیه بدست خویش بپردازند و آنان خوار و کوچك باشند.» در آیهٔ چهل و دوم همان سوره فرموده است «بیرون روید سبك و سنگین و با اموال و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنید.» که مقصود از سبك و سنگین این است که چه مجرد باشید و چه متاهل و سپس در مورد ترك آن بیم و وعید داده است.[2] باز در آیه‌های سی و نه و چهلم همان سوره فرموده است «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید شما را چیست که چون به‌شما گفته می‌شود بیرون روید

---

۱. در پاورقی صفحهٔ ۱۳۹ جلد ۶ محجةالبیضای فیض، به‌تصحیح استاد محترم آقای علی‌اکبر غفاری، از امالی صدوق، آمده‌است. م.

۲. تعبیری نزدیك به‌این در مورد کلمات «خفاف و ثقال» در صفحهٔ ۲۲۳ جلد ۵ تفسیر تبیان شیخ طوسی و باصورت فعل مجهول در صفحهٔ ۳۳ جلد ۵ و ۶ تفسیر مجمع‌البیان شیخ طبرسی، آمده‌است. م.

در راه خدا سنگین می‌شوید بر زمین؟ (خود را به‌زمین می‌چسبانید) آیا راضی شدید به‌زندگی دنیا از آخرت وحال آنکه‌مایهٔ زندگی دنیا در قبال آخرت جز اندکی نیست، اگر بیرون نروید عذاب می‌کند شما را عذابی دردناك.....» ودر آیهٔ یکصد ودوازدهم از همان‌سوره می‌فرماید«بدرستیکه خداوند ازمومنان‌جانها و اموال‌ایشان راخریدتا آنکه برای ایشان بهشت باشد، کارزار می‌کنند در راه خدا، می‌کشند و کشته می‌شوند. وعده دادنی بر حق در تورات و انجیل و قرآن، و چه‌کسی از خداوند وفاکننده‌تر بر عهد خویش است، پس بر شما مژده باد بر این فروختن که مبایعت کردید به آن و آن کامیابی‌بزرگ است.»

در این آیه، خداوند معامله را بر توقرار داده است که طمع شیطان، دشمن تو، از تو بریده شود و نفس تو راکه محل هرمحنت و بلاست و مال تو راکه موجب همهٔ‌گناهان و سرپیچی‌هاست از تو خریده است با اطلاع از معایبی‌که در تو هست و هر کس با اطلاع از عیب، کالایی را بخرد، آن را فسخ نمی‌کند. وانگهی بهترین پاداش راکه بهشت است برای تو وعده داده است و باکرم و فضل خویش بر خود گواه‌گرفته و فرموده است، این وعده حقی است‌که در تورات و انجیل و قرآن‌آمده است وسپس در این مورد به‌تو شادباش‌گفته است، همانگونه‌که به‌هنگام خرید چیزی گران به‌بهایی ارزان، به خریدار مژده و بشارت می‌دهند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: جبریل(ع) چیزی را به‌من خبر دادکه چشم من از آن روشن ودلم شاد شد؛گفت: ای محمد! هرکس ازامت توبه‌جنگی در راه خدا برود، هر قطره باران‌که بر او بریزد و هر دردسری که‌گرفتار آن شود، روز قیامت‌گواه او خواهد بود.[1]

و همان حضرت فرموده‌اند: بهشت را دری است بنام در جهادکنندگان‌که ایشان به‌سوی آن می‌روند، در حالیکه سلاح بر دوش دارند و مردم همه در محشر ایستاده‌اند. فرشتگان به‌آنان خوشامد می‌گویند. هرکس جهاد را ترك‌کند، خداوند جامهٔ زبونی و فقر بر او می‌پوشاندکه در زندگی زبون و بینوا خواهد بود و دین او از میان می‌رود. هماناکه خداوند متعال، امت من را با تاخت و تاز اسبهایش و پیکانهای نیزه‌هایش عزت و شوکت بخشیده است.[2]

۱. فروع کافی، ص ۳۲۷، ج ۱، و ثواب‌الاعمال صدوق، ص ۲۲۵. م.
۲. فروع کافی، همان صفحه، و تهذیب‌الاحکام شیخ طوسی، ص ۴۲، ج ۲. م.

و همان حضرت فرموده‌اند: هرکس پیام یا نامهٔ جنگجویی را برساند پاداشی همچون پاداش آزادکردن برده‌یی دارد و شریك در پاداش جهادآن جهادکننده هم هست و نیز فرموده‌اند: اسبهای جهادکنندگان، اسبهای آنان در بهشت است.[۱]

و همان حضرت فرموده‌اند: تمام خیر در شمشیر و زیر سایهٔ شمشیر است و مردم جز با شمشیر راست نمی‌شوند و شمشیرها، کلیدهای بهشت و دوزخند.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است، جهاد برترین چیزها پس از فرایض است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: برای شهید، ازسوی خداوند متعال هفت خصلت است: نخست اینکه با ریخته شدن نخستین قطرهٔ خونش، همهٔ گناهانش آمرزیده می‌شود. دوم اینکه چون سر بلند کند، از دامن دو همسر خود از حوریان بهشت سر بر می‌دارد و آن دو از چهره‌اش غبار می‌زدایند و می‌گویند خوش‌آمدی، آفرین بر تو، او هم به‌آن دو، همانگونه می‌گوید. سوم این است که از جامه‌های بهشت بر او پوشیده می‌شود. چهارم این است که‌گنجوران بهشت بهترین عطر و بوهای خوش بهشتی را برای شهید می‌برند و از آن بهره‌مند می‌شود. پنجم منزلت او را به‌او نشان می‌دهند و آن را می‌بیند. ششم، به‌روانش گفته می‌شود، بشتاب و هر کجای بهشت که می‌خواهی برو. هفتم این است که به‌چهرهٔ خدا نظر می‌افکند و این نظر افکندن برای هر پیامبر و شهیدی واجب است.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: از هر نیکوکار، نیکوکارتری هست تاآنکه شخص نیکوکار در راه خدا کشته شود و چون در راه خداکشته شد، نیکوکاری برتر از او نیست. و بالاتر از هر تبهکاری، تبهکاری است، مگر اینکه کسی، یکی از پدر یا

---

۱. فروع کافی، همان صفحه، وثواب‌الاعمال، ص ۲۲۵ وتمام این روایات درصفحات ۵ تا ۱۴ جلد ۶ وسائل‌الشیعهٔ مرحوم شیخ حر عاملی (رض)، چاپ مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، ۱۳۸۷ ق، با استخراج از منابع مختلف به‌همت آن فقیدآمده است. م.

۲. در صفحهٔ ۲۲۶ ثواب‌الاعمال صدوق آمده است و در پاورقی توضیح داده شده که در صورتیکه جهاد به‌فرمان امام معصوم و منصوب ازجانب خدا باشد، کلید بهشت است و اگر به‌فرمان او نباشد، کلید جهنم است. م.

۳. گفتار حضرت صادق در فروع کافی، ص ۳۲۸، ج ۱، و تهذیب‌الاحکام طوسی، ص ۴۱، ج ۲، وگفتار رسول خدا هم در همان صفحهٔ تهذیب آمده است. م.

مادرش را بکشد، که در آن صورت برتر از آن تبهکاری نیست.[1]

امام صادق(ع) فرموده است، دعای سه تن پذیرفته است و برآورده می‌شود. یکی ازایشان جنگجوی در راه خداوند است. بنگرید که در غیابش چگونه مواظب کارهای او باشید.[2]

ازامام رضا(ع) در بارهٔ معنی این گفتار امیرالمومنین علی(ع) که فرموده است، هزار ضربهٔ شمشیر برای من، آسان‌تر از مردن در بستر است پرسیده شد، فرمود: یعنی ضربهٔ شمشیری که در راه خدا باشد.[3]

ازامیرالمومنین علی(ع) روایت شده که چنین فرموده است، همانا جهاد دری است که خداوند آن را برای ویژگان از اولیای خویش گشوده است و آن را برای ایشان کرامت و نعمت اندوخته، قرار داده است. جهاد جامهٔ پرهیزکاری و دژ استوار و سپر مورد اعتماد خداوند است و هرکس آن را ترك کند و از آن روی گرداند، خداوند جامهٔ خواری و روپوش زبونی بر او می‌پوشاند و ازآسودگی جدا و دور می‌شود و دلش را پرده و پوشش فرا می‌گیرد. و با زبونی خوار وکوچك می‌شود و به درماندگی گرفتار و از انصاف باز داشته می‌شود و آن کس که جهاد را ضایع و تباه کند، خداوند از اینکه او یاری دادن را ترك کرده است بر او خشم می‌گیرد و خداوند متعال درکتاب استوار خویش فرموده است «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌دهد و پاهای شما را استوار می‌دارد.»[4]

مجلس پنجاه و چهارم
در امر به معروف و نهی از منکر

بدانکه خداوند بر امت محمد(ص) نعمت بخشیده و آنان راگرامی داشته است به‌اینکه امرکنندگان به‌معروف و نهی‌کنندگان از منکرند و خداوند ایشان را با

---

۱ و ۲ و ۳. در صفحات ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ جلد ۶ وسائل‌الشیعه، به‌نقل از آثار صدوق و طوسی، آمده است. م.

۴. این گفتار امیرالمؤمنین علی(ع) در تهذیب‌الاحکام شیخ طوسی، ص ۴۲، ج ۲، آمده است و سلسله سند آن ذکر شده‌است و بخشی از خطبهٔ بیست و هفتم نهج‌البلاغه است، که در صفحهٔ ۸۵ چاپ فیض‌الاسلام و صفحهٔ ۷۴ جلد ۲ شرح‌نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، چاپ محمدابوالفضل ابراهیم، مصر، آمده است و اندکی تفاوت دارد. م.

این صفت در کتاب خود وصف کرده و ایشان را ستوده و در آیهٔ یکصد و یازدهم سورهٔ آل عمران چنین فرموده است «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده است که امر به‌معروف و نهی ازمنکر می کنید و به‌خداوند ایمان آورده‌اید.» در این آیه، خداوند امر به‌معروف و نهی ازمنکر را با ایمان قرین فرموده است و آنان را حافظ حدود خداوند دانسته و به‌مومنان مژده داده است. و خداوند قومی دیگر را سرزنش کرده و عمل ایشان را زشت شمرده و به‌آنان سخت‌ترین عذاب را وعده داده است، به‌این سبب که امر به‌معروف و نهی از منکر نکرده‌اند و دست ستمگر را از ستم باز نداشته‌اند و در آیهٔ هفتاد و نهم سورهٔ مائده فرموده است، «کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، لعنت شدند به‌زبان داود وعیسی‌بن مریم به‌سبب آنکه نافرمانی کردند و سرکشی کردند، آنان ازکار زشتی که می کردند، نهی نمی کردند وچه بد بود آنچه می کردند.»

و در آیهٔ شصت و هشتم همان سوره فرموده است «و بسیاری از ایشان را می‌بینی که به‌گناه و دشمنی شتاب می کنند و خوردن ایشان حرام را، هرآینه بد است آنچه می کنند. چرا بازنمی‌دارند ایشان را خدا پرستان ودانایان ازگفتار گناه وخوردن حرام؟ هرآینه بد است آنچه ایشان انجام می‌دهند.»

خداوند در این آیه، آنان راکه گناه می کنند و آنان که ایشان را نهی نمی کنند و باز نمی‌دارند، یکسان دانسته وکار هر دو گروه را زشت شمرده و به‌هر دوگروه وعید داده است.

و خداوند متعال در چند مورد دیگر ازکتاب خود ما را به‌معروف فرمان داده و از منکر نهی فرموده است و بر انجام امر به‌معروف و نهی ازمنکر، پاداش بزرگ وعده داده است و بر ترک آن وعدهٔ عذاب دردناك داده است. همچنین پیامبر(ص) درگفتار خود مکرر این موضوع راگوشزد فرموده است.

خداوند متعال درآیهٔ یکصد و یکم سورهٔ آل عمران می‌فرماید «و باید باشند از شماگروهی که فرا خوانند به‌سوی خوبی و فرمان دهند به‌خوبی ونهی‌کنند ازبدی وآن گروه همانان رستگارانند.»

و خداوند متعال درآیات یکصد و شصت و پنج و یکصد و شصت وشش سورهٔ اعراف چنین می‌فرماید: «و چون‌گفتند جمعی ازایشان چرا پند می‌دهیدگروهی راکه خداوند هلاك کنندهٔ ایشان است وآنان را عذابی سخت می‌دهد، گفتند معذرت

و پوزشی به‌سوی پروردگار شما و باشد که ایشان بپرهیزند، پس چون فراموش کردند آنچه پند داده شدند به‌آن، آنانی را که از بدی نهی می کردند، نجات دادیم و آنان را که ستم می کردند به‌سبب کار ناپسندیده که انجام می‌دادند به عذابی دردناك گرفتیم.»

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، ای مومنان! هر کس ببیند ظلم و ستمی می‌شود و ناپسندیده‌یی ببیند که مردم را به‌انجام‌آن فرا می‌خوانند و حداقل با دل خود آن را انکار کند، همانا خودش سلامت یافته و از عذاب رهایی می‌یابد و هر کس آن را با زبان انکار کند و بگوید پاداش می‌یابد ــ و او از شخص اول برتر است ــ و آن کس که با شمشیر آن را انکار کند تا کلمهٔ خداوند برتر و گفتار ستمگران پست شود، او کسی است که به‌راه رستگاری رسیده و به راه راست ایستاده و نور یقین در دلش تابان شده است.[1]

امام باقر(ع) فرموده است، امر به معروف و نهی از منکر، دوآفریده از آفریده‌های خداوند است. هر کس آن دو را یاری دهد، خدایش عزت می‌بخشد و هر کس آن دو را رها کند و خوار بشمرد، خدایش زبون می‌فرماید.[2]

امام صادق(ع) فرموده است، کسی امر به‌معروف و نهی از منکر می کند که دراو سه خصلت باشد: به‌آنچه فرمان‌می‌دهد، داناباشد و عمل کند. از آنچه‌نهی می کند، خود انجام ندهد. در هر دو مورد رعایت عدل و مهربانی را بکند.[3]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر کس امر به‌معروف کند و نهی از منکر نماید یا به کار خیری اشاره و راهنمایی کند، در پاداش آن شریك است.[4]

و همان حضرت فرموده‌اند: کسی از امت خود را در خواب دیدم که شراره‌های آتش از هرسو او را فراگرفته بود. امر به‌معروف و نهی ازمنکر او آمدند و او را از میان شراره‌ها نجات دادند و همراه فرشتگانش قرار دادند.[5]

---

۱. درشرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، ص۳۰۵، ج ۱۹، چاپ محمدابوالفضل‌ابراهیم، مصر، بدون ذکر سند، و در وسائل‌الشیعهٔ شیخ حر عاملی، ص ۴۰۵، ج ۱۱ هم آمده است. م.

۲. فروع کافی، ص ۳۴۴، ج ۱، و تهذیب الاحکام طوسی، ص ۵۲، ج ۲. م.

۳. خصال صدوق، ص ۶۸، ج ۱. م.

۴. فروع کافی، ص ۳۴۳، ج۱، و تهذیب، ص ۵۷، ج ۲. م.

۵. فضائل‌الاشهرالثلاثهٔ صدوق، ص ۱۱۳. م.

امام صادق(ع) فرموده است، وای بر گروهی که فرمان خدا را در مورد امر به معروف و نهی از منکر نپذیرند.[۱]

همان حضرت فرموده است، مردی از قبیلهٔ خثعم به‌حضور رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! به‌من خبر بده بهترین کار مسلمانی چیست؟ فرمودند: ایمان آوردن به‌خدا، پرسید: پس از آن؟ فرمودند: رعایت پیوند خویشاوندی، پرسید: پس از آن؟ فرمودند: امر به‌معروف و نهی از منکر. آن مرد پرسید: کدام کار از همه نزد خدا ناخوش‌تر است؟ فرمودند: شرك به‌خدا، پرسید: پس از آن؟ فرمودند: بریدن پیوند خویشاوندی، پرسید: پس از آن؟ فرمودند: امر کردن به‌کار ناپسند وبازداشتن از کار پسندیده.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چگونه‌خواهید بود هنگامیکه زنان شما تبهکار وجوانان شما بدکاره شوند و امر به‌معروف و نهی از منکر نشود؟ گفتند: ای رسول خدا! چنین خواهد شد؟ فرمودند: آری و بدتر از این وقتی است که امر به‌منکر کنید و نهی از معروف. گفتند: ای رسول خدا! آیا چنین خواهد شد؟ فرمودند: آری و بدتر از این وقتی است که کار پسندیده را ناپسند وکار ناپسند را پسندیده ببینید.[۳]

امام صادق(ع) فرموده است، چون آیهٔ هفتم سورهٔ تحریم نازل شد که خداوند در آن می‌فرماید «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسان خود را حفظ کنید از آتشی که هیمه و آتش گیرهٔ آن مرد مانند و....» نازل شد مردی از مسلمانان نشست و شروع به‌گریستن کرد و گفت من ازخودم عاجزوناتوانم واینك تکلیف خویشاوندانم‌بر عهده‌ام نهاده شد. پیامبر(ص) فرمودند: برای توهمین اندازه بس است که آنان را به هرچه خود را فرمان می‌دهی، فرمان دهی و ازآنچه خود را بازمی‌داری، بازداری.[۴]

مجلس پنجاه و پنجم
در واجب بودن نیکی کردن نسبت به پدر و مادر و حقوق واجب آنان بر فرزند

خداوند متعال در آیهٔ هفتاد وهشتم سورهٔ بقره چنین فرموده است «وهنگامیکه

۱. محاسن برقی، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۵. م.
۲. قرب‌الاسناد حمیری، ص ۲۶ و فروع کافی، ص ۳۴۴، ج ۱. م.
۳. خصال، ص ۱۲۷، ج ۱، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده است. م.
۴. تهذیب‌الاحکام، شیخ طوسی، ص ۵۸، ج ۲. م.

ازبنی‌اسرائیل پیمان‌گرفتیم که پرستش مکنید جزخدا را وبه‌پدر ومادر وخویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیکی‌کردن را وبگویید برای مردم سخن پسندیده....» ودرآیهٔ چهلم سورهٔ نساء فرموده است «و بپرستید خدا را و شریك مسازید با او چیزی را و نیکی‌کردن به‌پدر و مادر...»

و خداوند متعال درآیهٔ یکصد وپنجاه و دوم سورهٔ انعام چنین فرموده است «بگوبیایید تا بخوانم آنچه را خداوند شما بر شما حرام‌کرده است که شریك مسازید با او چیزی را و به‌پدر و مادر نیکی‌کردن.»

و درآیهٔ بیست و پنجم سورهٔ بنی‌اسرائیل فرموده است «و حکم کرد پروردگارت که نپرستید مگر او را و به‌پدر و مادر نیکی‌کردن، اگر یکی از ایشان یا هر دوشان به‌پیری برسند نزد تو به‌آن دو اف مگوی و آن دو را زجر مکن (سخن درشت مگو) و به‌آن دو گفتار پسندیده بگوی و بگستران برای آن دو بال تواضع از رحمت وبگوپروردگار من! بر آن دورحمت‌فرمای، همچنانکه مرا درکودکی پرورش دادند.» و خداوند متعال درآیهٔ هشتم سورهٔ عنکبوت فرموده است «وصیت‌کردیم انسان را به‌نیکی‌کردن به‌پدر و مادرش و اگر با تو ستیز کنند که به‌من شرك آوری در آنچه نیست تورا به‌آن‌علمی، پس اطاعت مکن آن دو را،به‌سوی من است بازگشت شما و خبر می‌دهم شما را به‌آنچه می‌کردید.»

و درآیهٔ چهاردهم سورهٔ لقمان چنین فرموده است «سفارش‌کردیم انسان را درباره خوبی‌کردن به‌پدر و مادر، برداشت مادرش او را سست شدنی برسست شدن و از شیر بازگرفتن او در دو سال که شکر کن مرا و پدر و مادرت را، به‌سوی من است بازگشت.» و درآیهٔ پانزدهم سورهٔ احقاف فرموده است «به‌آدمی دربارهٔ نیکی کردن به‌پدر و مادرش سفارش‌کردیم، برداشت مادرش او را به‌دشواری.»[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: برتر از هرکار پسندیده و نیکی،کاری بهتر است تا آنکه مرد در راه خدا کشته شود و چون در راه خداوند متعال کشته شود، عملی برتر وپسندیده‌تر ازآن نیست وبدتر ازهرکار بدی، بدی‌یی هست تاآنکه‌کسی یکی ازپدر ومادرش را بکشدکه چون یکی ازآن دو راکشت، ازآن‌کار بدتری نیست.[2]

۱. برای اطلاع بیشتر از دیگرآیات مبارکات قرآنی در این مورد، به‌بحث مرحوم علامهٔ مجلسی در صفحات ۲۲تا ۲۹ جلد ۷۴ بحارالانوار، چاپ جدید، مراجعه فرمایید.م.

۲. تهذیب، شیخ طوسی، ص ۴۱، ج ۲.م.

امام باقر(ع) روایت کرده که پیامبر(ص) فرموده‌اند: بوی بهشت از فاصلهٔ پانصد سال راه احساس می‌شود ولی عاق پدر و مادر و دیوث آن را نخواهد بویید. پرسیدند: ای رسول خدا! دیوث کیست؟ فرمودند: کسی که زنش زنا می‌دهد و او آگاه است.[۱]

امام صادق فرموده است، به‌پدر و مادرتان نیکی کنید تا فرزندانتان به‌شما نیکی کنند و نسبت به‌زنان مردم با عفت و پاکدامن باشید تا نسبت به‌زنان شما با عفت و پاکدامن باشند.[۲]

پیامبر فرموده‌اند: برای پدر و مادر هم رعایت حق فرزند واجب است هرگاه که فرزند مؤمن و نیکوکار باشد. همانطور که بر فرزند رعایت حقوق ایشان واجب است.[۳]

امام صادق(ع) فرموده‌اند: پدران نخستین سه‌گروهند: آدمی، که از او فرزند مؤمن متولد می‌شود. جن، که از او کافر و مومن زاییده می‌شود. ابلیس، که از او کافر بوجود می آید و میان آنـان زایمان نیست، بلکه تخم‌گذاری و جوجه‌آوردن است و جوجه‌های ابلیس، همگی نر هستند و میان ایشان ماده نیست.[۴]

امام زین‌العابدین(ع) فرموده است، حق مادرت بر تو این است که بدانی او تو را در جایی که هیچکس کسی را حمل نمی کند، حمل کرده و از ثمرهٔ دلش (مهر) به‌تو چندان عطا کرده‌است که هیچکس به‌کسی چنان عطا نمی کند و با همهٔ وجود خویش‌ترانگهداری‌کرده‌است و اهمیت نمی‌داده که خودگرسنه و تشنه بماند، ولی تو را سیرو سیراب کند و خود برهنه بماند وتو را بپوشاند و خود درآفتاب باشد ولی بر تو سایه افکند و برای تو خواب نوشین را رها کرده و تو را ازگرما و سرما حفظ کرده است تا تو برای او باقی بمانی و تو نمی‌توانی از عهدهٔ شکرش بیرون‌آیی مگر به‌یاری و توفیق خداوند.

و حق پدرت بر تو این است که بدانی اصل تو از اوست و اگر او نبود تو نبودی وهرگاه در خودت چیزی می‌بینی که از آن به‌خود می‌بالی بدانکه پدرت اصل آن نعمت در او بوده است. خدای را سپاس و ستایش کن بر این نعمت و پدر را

---

۱. خصال، صدوق، ص ۲۰، ج ۱ م.
۲. درخصال، ص ۲۹، ج ۱ و امالی صدوق، ص ۱۷۳، با دو سند آمده است.م.
۳ و ۴. درخصال، ص ۲۹ و ۱۵۹، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده است.م.

سپاسگزار باش و هیچ نیرویی جز به‌لطف خداوند نیست.[۱]

امام صادق فرموده است، در حالیکه موسی‌بن عمران(ع) با خداوند متعال مناجات می‌کرد، مردی را در سایهٔ عرش خدا دید. عرضه داشت: پروردگارا! این کیست که عرش تو بر او سایه افکنده است؟ فرمود: این نسبت به‌پدر و مادرش مهربان و نکوکار بود و سخن چینی نمی‌کرد.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: در خواب کسی را دیدم که فرشتهٔ مرگ برای گرفتن جانش آمد و نیکی کردن و مهربانی به‌پدر و مادر آمدند و او را از آن شخص باز داشتند.[۳]

و همان حضرت فرموده‌اند: خدای رحمت فرماید هر کس که‌پدرش را بر نیکی کردن یاری دهد، خدای رحمت فرماید هر کس که فرزندش را بر نیکی کردنش یاری دهد، خداوند رحمت فرماید همسایه و دوستی راکه همسایه و دوست و معاشر خود را برکارنیك یاری دهد وخدای رحمت‌فرماید هر کس که پادشاه خود را بر نیکی کردن یاری دهد.[۴]

امام صادق(ع) فرموده است، هر کس دوست می‌دارد که خداوند دشواری‌های مرگ را بر او تخفیف دهد، نسبت به‌خویشاوندان نزدیك خود بسیار رعایت پیوند خویشاوندی کند و نسبت‌به‌پدر ومادرش مهربان و نیك‌رفتار باشد و اگر چنین بود، خداوند متعال سکرات مرگ را بر او آسان می‌فرماید و هر گز در زندگی فقیر نمی‌شود.[۵]

از امام صادق(ع) روایت شده است که مردی به‌حضور رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا من در مورد جهاد بسیار با نشاط و راغبم. فرمودند: در این صورت در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده خواهی بود ودر پیشگاه خداوند روزی داده می‌شوی و اگر در آن راه بمیری، پاداش تو بر عهدهٔ پروردگار است و

۱. در رسالهٔ حقوق حضرت سجاد که در منابع پیش از قرن پنجم تألیف شده از جمله تحف‌العقول ابن‌شعبه، آمده‌است. صفحات ۱۸۳ تا ۱۹۲ تحف‌العقول، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم. م.

۲ و ۳. در صفحات ۱۰۸ و ۱۸۳ کتاب امالی صدوق(رض) و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۶۵، ج ۷۴، چاپ جدید، آمده‌است. م.

۴. ضمن حدیث مفصلی در صفحهٔ ۱۱۲ کتاب فضائل‌الاشهرالثلاثة صدوق، چاپ استاد محترم آقای میرزا غلامرضا عرفانیان، نجف، ۱۳۹۶ق. آمده است. م.

۵. امالی، طوسی، ص ۴۶، ج ۲ و امالی، صدوق، ص ۲۳۴. م.

چون از جهاد بـرگردی چنان ازگناهـان پاك شوی، مانند روزی که زاییده شده‌ای. گفت: ای رسول خدا مرا پدر و مادری فرتوت است که می‌پندارند به‌من انس دارند و بیرون رفتن مرا به‌جهاد خوش نمی‌دارند. پیامبر فرمودند: در این صورت با پدر و مادرت بـاش و سوگند بـدان‌کس که جـان من در دست اوست، یك شبانروز انس داشتن آن دو با تو بهتر از یك سال جهاد است.[۱]

ازامام باقر(ع) روایت است که موسی‌بن‌عمران (ع) عرضه داشت: پروردگارا! به‌من سفارشی فرمـای. سه بار فرمود: تو را در مورد خودم سفارش می کنم. موسی گفت: سفارش دیگر فرمـای. دو بار فرمود: تو را در مورد مادرت سفارش می کنم. موسی(ع) بازگفت: پـروردگارا! مرا سفارشی دیگر فرمای. یك بار فرمود: تو را به پدرت سفارشی می کنم و به‌این جهت‌گفته شده است دو سوم نیکی و مهربانی کردن برای مادر است و یك سوم‌آن برای پدر.[۲]

پیامبر فرمـوده‌اند: خشنودی و رضای خداوند همراه با خشنودی پدر و مادر است و سخط و خشم خداوند همراه با سخط و خشم پدر و مادر است.

و همان حضرت فرمـوده‌اند: هیچ فرزنـد نیکوکاری نیست مگر اینکه چون یك نظر رحمت بـه‌پدر و مادر افکند برای او پاداش حجی پذیرفته است.گفتند: ای رسول خدا! و اگر در هـر روز صد بـار بنگرد؟ فرمودند: آری و خداوند بزرگتر و مهربان‌تر است.[۳]

پیامبر(ص) فرمـوده‌اند: به‌کسی که عـاق پدر و مادر است‌گفته می‌شود هرکار می‌خواهی بکن که من‌تورا نمی‌بخشم‌وبکسی که به‌پدر ومادرنیکوکاراست‌گفته می‌شود، هرکار می‌خواهی بکن که من بزودی تو را می‌آمرزم و همان حضرت فرموده‌اند:[۴] هرکس به پدر و مادرش نیکی‌کند خداوند بر عمرش می‌افزاید.

شاعر چنین سروده است:

«سوگند به‌جـان توکه نیکی‌کردن به‌پدر و مادر از بهترین پرهیزگاری‌هاست و هماناکه ناخشنودی پدر و مادرگناهی بزرگ‌است.»

---

۱. اصول‌کافی، ص ۱۶، ج ۲، و بـه‌نقل از آن همـراه بـا شرح مرحـوم مجلسی در بحارالانوار، ص ۵۲، ج۷۴، آمده‌است. م.

۲. امالی،صدوق، ص ۳۰۵. م. ۳. امالی، طوسی، ص ۳۱۴،ج۱. م.

۴. مرحوم مجلسی هـم در بحارالانوار، ص ۸۰، ج ۷۴،چـاپ جدید، این دو روایت را از همین منبع نقل‌کرده‌است. م.

«هیچکس از مردم نسبت به‌پدر خویش بدکارتر از آنکه پدر را دشنام دهد نیست.»
دیگـری سروده است «پدر را گرامی بدار و برای او خیرخواه باش که خداوند از دیر باز سفارش فرموده است که نسبت به‌پدر بدرفتاری نشود».

فصل: در حق فرزند بر پدر

بدانکه خداونـد متعال همانگونه که حقوق پدر و مادر را بر فرزندان واجب فرموده است، همانگونـه حق فـرزندان را هم بر پدر و مادر واجب فرموده است و این از حکمت خداوند است.

خداونـد متعال در آیهٔ سیزدهم سورهٔ نساء می‌فرماید «خداوند شما را سفارش می‌کند در بارهٔ فرزندان شما.» و در آیهٔ یکصد و بیست و هفتم همان سوره می‌فرماید «و عاجزان از فرزندان و اینکه برای یتیمان به‌خوبی و دادگری اقدام کنید».

پیامبر(ص) فرموده‌اند: بوی فرزند از بوی بهشت است و چون پدر به‌فرزند خویش بنگرد و او راخشنود کند، برای او پاداش آزاد کردن برده‌ای است. گفتند: ای رسول خدا! اگر سیصد و شصت نظر افکند؟ فرمودند: آری، خدا بزرگ‌تر از هر چیزی است.[1]

ــ و پیامبر فرموده‌اند: فرزندانتان رابسیار ببوسید که برای شما درقبال هرسه بوسه درجه‌یی در بهشت است که اندازهٔ آن پانصد سال راه است.

وگفته شده است که پیامبر(ص)، حسن بـن علی(ع) را مـی‌بـوسید، اقرع بن حابس[2] گفت: من ده پسر دارم وهیچکدام را نبوسیده‌ام. پیامبر فرمودند: آنکس که رحم و مهربانی نکند به‌او مهربانی نمی‌شود.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: از جمله حقوق فرزنـد بر پدر سه چیز است: نامش را نیکو نهد و به‌او نوشتن بیاموزد و چون به‌حد بلوغ رسید، او را همسر دهد.[3]

و فرموده‌اند: دختران پوشیده و با حجاب چه فرزندان خوبی هستند. هرکس یك دختر داشته باشد، خداوند همان دختر را مانـع و پردهٔ میان او و آتش قرار می‌دهد

---

۱. مرحوم مجلسی هـم در بحارالانوار، ص ۸۰، ج ۷۴، چـاپ جدید، این دو روایت را از همین منبع نقل کرده‌است. م.

۲. پس از فتـح مکـه مسلمان شده‌است. بـرای اطلاع بیشتر از شرح حـال و بعضی فرومایگی‌های او می‌توان به اسدالغابه، ابن‌اثیر، ص ۱۰۷، ج ۱، مراجعه کرد. م.

۳. مکارم‌الاخلاق، طبرسی، ص ۲۲۰، چاپ بیروت و نیز در صفحهٔ ۲۱۹ همان کتاب آمده‌است. (چاپ ششم، ۱۳۹۲ قمری). م.

و هر کس دودختر داشته باشد، خداوند به‌برکت آن دو او را به‌بهشت می‌برد وهر کس سه دختر یا سه خواهر داشته باشد، خداوند شرکت درجهاد وپرداخت زکات را از او بر می‌دارد.[۱]

مجلس پنجاه و ششم
در تشویق به انجام‌کار پسندیده و ادای امانت

خداوند متعال درآیهٔ یکصد و نود و هشتم سورهٔ هفتم (اعراف) فرموده است «بگیر عفو را و امر کن به‌کار پسندیده و روی برگردان از نادانان.» و درآیهٔ هفتاد و هشتم سورهٔ بیست و هشتم (قصص) فرموده است «و نیکی کن همانگونه‌که خداوند بر تو نیکی فرموده است.»

امام صادق(ع) فرموده است، خدا رحمت‌کند مردی راکه مودت مردم را به خود جلب‌کند و به‌آنچه می‌پسندند و پسندیده است باآنان سخن بگوید و آنچه را ناپسند می‌دانند و ناپسند است رهاکند و نیز فرموده است از خداوند دربارهٔ دو ضعیف بترسید و منظورآن حضرت ازآن، یتیم و زنان است.

امام صادق(ع) فرموده است: نیکی‌کردن چیز دیگری است غیر از زکات، با نیکی‌کردن و رعایت پیوند خویشاوندی به‌خداوند متعال تقرب جویید.[۲]

امام زین‌العابدین فرموده است،گفتار پسندیده، مال را افزون وروزی را فراوان و مرگ را به‌تأخیر می‌اندازد و دوستی خویشان را جلب می‌کند و سبب درآمدن به‌بهشت می‌شود.

روایت شده است‌که امیرالمومنین علی(ع) ازکنار مردی‌گذشت‌که سخنان یاوه می‌گفت. ایستاد و فرمود: ای فلان! هر چه می‌گویی به‌دو فرشته‌یی‌که بر تو گماشته‌اند املاء می‌کنی وآنان می‌نویسند. بنابراین‌آنچه را برای تو سودمند است بگو وآنچه را یاوه است رهاکن.

امام باقر(ع) فرموده است، رسول خدا(ص) ازکنار مردی‌گذشتندکه مشغول

---

۱. مکارم‌الاخلاق، طبرسی، ص ۲۲۰، چاپ بیروت و نیز در صفحهٔ ۲۱۹ همان کتاب آمده‌است. (چاپ ششم، ۱۳۹۲ قمری). م.

۱. به‌نقل از فروع کافی، ص ۱۶۹، ج ۱، در وسائل‌الشیعه، شیخ حر عاملی، ص۵۲۲، ج ۶، چاپ استاد فقید مرحوم ربانی شیرازی،آمده‌است. م.

کاشتن درختی در باغچه‌یی بود. ایستادند و فرمودند: آیا تو را به کشت وزراعتی راهنمایی کنم که ریشه‌اش پایدارتر است و زودتر به‌نتیجه می‌رسد و بار آن خوشتر و جاودانه‌تر است؟ گفت: آری که پدر و مادرم فدای تو باد! فرمودند: در هر صبح و شام بگو «سبحان‌الله و الحمدلله و لااله‌الاالله و الله‌اکبر» که برای تودر قبال هر یك از این تسبیح‌ها، ده درخت ازانواع میوه‌های بهشتی است و آنها ازنیکی‌های جاودانند. آن مرد گفت: ای رسول خدا! تو را گواه می‌گیرم که این باغچه، وقف بر مسلمانان مستمند و مستحق دریافت صدقه و زکات است. و خداوند این آیات سورهٔ واللیل را نازل فرمود «آن کس که عطا کند و پرهیزگار باشد و راه نیکی را تصدیق کند، بزودی توفیق می‌دهیم او را برای آسانی.»[۱]

موسی(ع) گفت: پروردگارا! پاداش کسی که پیوند خویشاوندی را رعایت کند چیست؟ فرمود: مرگش را به‌تأخیز می‌اندازم، دشواری‌های مرگ را بر او آسان می‌کنم وگنجوران بهشت او را ندا می‌دهند که پیش ما بشتاب و از هر در بهشت که می‌خواهی وارد شو.

موسی(ع) گفت: پروردگارا! پاداش آن کس که آزار خویش را از مردم باز دارد و نیکی خود را بر ایشان معمول دارد چیست؟ فرمود: روزرستاخیز آتش دوزخ به‌او می‌گوید مرا بر تو راهی نیست.[۲]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، نیکی کن تا با تو نیکی شود. رحم کن تا بر تورحم شود. ازمردم به‌نیکی یادکن تا ازتوبه‌نیکی یاد شود وپیوند خویشاوندی را رعایت کن تا خداوند بر عمرت بیفزاید.

پیامبر(ص) فرمودند: در خواب کسی از امت خویش را دیدم که با مومنان سخن می‌گفت، ولی ایشان پاسخش را نمی‌دادند. صلهٔ رحم اوآمد وگفت: ای گروه مومنان! با اوسخن بگویید که رعایت پیوند خویشاوندی می‌کرد. مومنان با اوسخن گفتند و به‌او دست دادند و او همراه ایشان بود.[۳]

امام باقر(ع) فرموده است، چه نیکوست خوبی‌ها پس از بدی‌ها وچه زشت

---

۱. در تفسیربرهان، ص۴۷۱، ج ۴، به‌نقل از مرحوم کلینی با ذکر سندآمده‌است.م.
۲. در صفحهٔ ۵۵ کتاب الجواهرالسنیه فی‌الاحادیث‌القدسیهٔ شیخ حر عاملی به‌نقل از امالی صدوق، آمده‌است. م.
۳. فضائل‌الاشهرالثلاثه، ص ۱۱۳. م.

است بدی‌ها پس از خوبی‌ها.

همان حضرت در تفسیر بخشی از آیهٔ هشتاد وسوم سورهٔ بقره که می‌فرماید «و برای مردم سخن نیکو بگویید.» فرموده است، برای مردم بهترین چیزی را بگویید که دوست دارید بـرای شما گفته شود که خداوند متعال لعنت کنندهٔ دشنام دهنده و طعنه‌زننده بر مومنان را دوست نمی‌دارد ونیز کسی راکه فحش و دشنام می‌دهد و با اصرار از مـردم چیزی می‌خواهد. وخداوند شخص باآزرم بردبار عفیف وآن راکه تظاهر به عفت هم می‌کند، دوست می‌دارد.[1]

و همان حضرت فرموده است،کارهای نیك وپسندیده ازدر افتادن به‌بدبختی‌ها جلوگیری می‌کند وهرکار پسندیده صدقه است. نیکوکاران در این جهان، نیکوکاران آن جهانند. و بدکاران در این سرا، بدکاران‌آن سرایند و نخستین‌گروه ازبهشتیان‌که وارد بهشت می‌شونـد، نیکوکارانند و نخستین‌گروه ازدوزخیان‌که در آتش می‌افتند، بدکارانند.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: در بهشت غرفه‌هایی است‌که از درون، بیرون‌آن و از بیرون، درون‌آن آشکار است و دیـده مـی‌شود،کسانـی از امت مـن در آنها مسکن می‌گزینند که سخن نیکو بگویند وبه‌مردم‌خوراك دهند وسبقت بر سلام دادن بگیرند و در حالیکه در دل شب مـردم خفتگانند، ایشان نماز می‌گزارند. علی(ع)گفت: ای رسول خدا! چه‌کسی از امت شما یـارای این‌کارها را دارد؟ فرمودند: ای علی! مگر نمی‌دانـی که سخن‌گفتن نیکو آن است‌که هـرکس در صبح و شام ده بـار بگویـد «سبحان‌الله و الحمدلله ولااله‌الاالله و الله‌اکبر» و منظور از خوراك دادن به‌مردم،هزینهٔ خوراکی است‌که‌آدمی بر عیال خود می‌دهد و مقصود از نمازگزاردن در شب چنین است‌که اگرکسی نماز مغـرب و عشـاء و صبح را بـا جماعت در مسجـد بگـزارد، چنان است‌که‌گویی تمـام شب را شب زنـده‌داری‌کرده است و غـرض ازسبقت و نشر سلام، این است‌کـه ازسلام دادن بر هیچیك از مسلمانان خودداری نکند.

امـام صادق(ع) فرموده است، ای اسحاق! با منافق زبان بازی‌کن و دوستی

۱.درتفسیربرهان، ص۱۲۱، ج ۱، به‌نقل از تفسیر عیاشی و شیخ صدوق‌آمده‌است. م.

۲. به‌نقل از امالی صـدوق و امالی طوسی در بحارالانوار، ص ۴۰۷، ج ۷۴،آمده است. م.

خود را برای مومنان خالص‌گردان و اگر یهودی هم با توهمنشینی کرد با او به‌نیکی همنشینی کن.[۱]

و همان حضرت فرموده است، نسبت به‌هر کس که شایسته و سزاوار است یا شایسته و سزاوار نیست نیکی کن. زیرا برفرض که کسی شایسته و سزاوار نباشد تو شایسته‌آنی که نیکی کنی.[۲]

امام‌کاظم(ع) فرموده است، عیال مرد اسیران اویند. بر هر کس خداوند نعمتی ارزانی می‌دارد بـر اسیران خودگشایش و فراخی دهد و اگر چنین نکند، چه بساکه بزودی‌آن نعمت از میان برود.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: فرشته‌یی درآغاز روزبا صحیفه‌یی فرو می‌آید واعمال آدمی را درآن می‌نویسد. حداقل درآغازوپایان روزکارنیکی را برای نوشتن عرضه کنید تا خداوندآنچه را میان‌آن دواست برای شما بیامرزدکه خداوند می‌فرماید «مرا یادکنید تا شما را یادکنم.» وخداوند می‌فرماید «همانا یاد خدا بزرگتر است.»

سلمان‌گفته است: خلیل مـن پیامبر خدا، به‌هفت خصلت مرا سفارش فرمـوده است‌که در هیچ حـال‌آنها را رهـا نمی‌کنم؛ سفارش فرموده است:به‌آن‌کس بنگرم که از من پایین‌تـر است، نه به‌آن‌کس‌که از من برتر است. (منظور در امور مادی است) واینکه بینوایان ونزدیك شدن به‌آنان رادوست بدارم. و اینکه حق را بگویم، هر چند تلخ بـاشد. و پیونـد خویشی را رعایت‌کنم، هر چند او بر من پشت‌کرده باشد. و اینکه از مـردم چیزی را نخواهـم و سفارش فرموده است همواره «لاحول ولاقوة الا بالله العلی‌العظیم» بگویم‌که ازگنجهای بهشت است.[۳]

پیامبر فرموده‌اند: خوش محضر بودن از پاکزادگی است.

پیامبر فرمـوده‌اند: هـر کس از بیماری عیادت‌کند، به‌هر قدمی‌که در رفت و برگشت بر مـی‌دارد تـا به‌خانهٔ خود بازگردد، هفتاد هزار هزار حسنه برای او نوشته می‌شود و هفتاد هزارهزار خطاازخطاهای‌او محومی‌شود وهفتاد هزارهزار بر درجه‌اش

---

۱. امالی، شیخ مفید، ص ۱۱۷. م.

۲. فروع‌کافی، ص ۱۶۹، ج ۱، و نیز رجوع‌کنید بـه وسائل‌الشیعه، صفحات ۵۲۸ و ۵۲۹، جلد ۶، چاپ مرحوم ربانی،که از منابع مختلف عرضه شده‌است. م.

۳. در خصال صدوق، همراه با ترجمهٔ آقـای‌کمره‌یی از قـول ابـوذرآمده‌است و به احتمال زیاد «سلمان» سهوالقلم از نویسندگان نسخه است. م.

افزوده می‌شود و هفتاد هزار هزار فرشته بر او گماشته‌می‌شود که‌او را در گورش می‌نشانند و برای او تا روز رستاخیز طلب آمرزش می کنند.

پیامبر(ص)فرموده‌اند: هر کس مرده‌یی را کفن کند، خداوند از سندس وحریر بهشت بر او می‌پوشانـد. امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، بهترین صفات‌گزینهٔ زنان، بدترین صفات مردان است. و آن سرفرازی (گردن کشی) و بیم و بخل است. زیرا زن هرگاه متکبر وسرفرازباشد به‌کسی جز شوهر خویش تسلیم نمی‌شود وچون بخیل باشد مال خـود و شوهرش را حفـظ می کند و چون بیمناك و ترسان باشد از آنچه به‌او روی آورد می‌ترسد.[1]

نسبت بـه‌بـازمـاندگان دیگران نیکوکاری کنید تـا نسبت به‌بـازمانـدگان شما نیکوکاری شود. کار نیك انجام دهید و چیزی از آن را کوچك مشمریـد که کوچك آن هم بزرگ است و اندك آن هم بسیار است وهیچیك ازشما نگوید که فلان کس برای انجام کار نیك از من سزاوارتر است که در آن صورت به‌خدا سوگند همچنان می‌شود و او شایسته‌تر می‌گردد. هماناکه برای انجام نیك و بـد افرادی هستند و هرگاه شما انجام آن را تـرك کنید، آنـان انجام مـی‌دهند. هـر کس نهان خویش را اصلاح کند خداوند آشکار او را اصلاح کند و هر کس برای دین خودکار کند، خداوندکار دنیای او را کفایـت مـی‌فرماید و هـر کس در آنچه میان او و خـدای اوست نیکویی کند، خداوند رابطهٔ میان او و مردم را نیکو و او را از ایشان کفایت می‌فرماید.[2]

شاعر چنین سروده است:

نیکی و خوبـی هر جـا باشد غنیمت است و سپاسگزار و نا سپاس را از آن برخوردار کن.

و هـم گفته شده است: کار نیك و پسندیدهٔ خـود را هر چند در نظرت خوار و کوچك و نـاتوان آیـد افزون کن، و در عین حال آن را پس از انجام دادن، چنان به فراموشی بسپر که‌گویـی انجام نداده‌ای و آن کار نیك در نظر و پیش مردم بزرگ و مشهور است.

---

۱. این گفتار امیرالمومنین علی(ع) ذیـل شمارهٔ ۲۲۶ در صفحهٔ ۱۱۸۰ نهج‌البـلاغه، چاپ آقای فیض‌الاسلام، تهران، ۱۳۲۸ خورشیدی، آمده‌است. م.

۲. این گفتار و گفتار بعدی هم در صفحات ۱۲۰۵ و ۱۲۷۵ همان چـاپ نهج‌البلاغه، آمده‌است. م.

دیگری گفته است. از نیت و قصدی که بـرای انجام نیکی کردی، سپاسگزار تو هستم و همانا نیت تو به‌انجام کارنیك، خود، کاری پسندیده است.

فصل: در ذکر واجب بودن ادای امانت

خداوند متعال در آیهٔ شصت و یکم سورهٔ نساء می‌فرماید «بدرستیکه خدا امر می‌کند شما راکه امانات را به‌صاحبان و اهل آن برسانید.»[1]

امـام صـادق(ع) فرموده است، امانتها را به صاحبانش ردکنید هر چند قاتل حسین‌بن علی(ع) باشد و همان حضرت فرموده‌است: از خدا بترسید و بر شما بادکه امانات را بر کسانی که شما را امین دانسته و آن را به‌شما سپرده‌اند برگردانید.[2]

امام زیـن‌العابدین(ع) به شیعیان خودش فرموده است، بر شما باد به‌ردکردن امانات و سوگند به‌کسی که محمد(ص) را به‌حق به‌پیامبری گسیل فرموده است، اگر قـاتل پـدرم حسین‌بـن‌علی(ع) همان شمشیری راکه باآن پدرم راکشته است به‌من امانت دهد، آن را به‌او پس خواهم داد.[3]

امام صادق(ع) فرموده است، دوست‌ترین بندگان در پیشگاه خدای عزوجل، مـردی است که درگفتارش راستگو باشد و مواظب نمازهایش، و انجام آنچه راکه خدا بر او واجب کرده است همراه با رعایت و ادای امانت و سپس فرمود: به‌هرکس امـانتی سپرده شود، چـون آن را بـه‌صاحبش برساند هزارگره ازگره‌های دوزخ از گردنش گشوده مـی‌شود. در مـورد برگرداندن امانت به‌صاحبش عجله کنیدکه چون امانتی به‌کسی می‌سپرند، شیطان، صد شیطان سرکش ازیاران خود را بر اومی گمارد که او راگمراه کنند و وسوسه مـی‌کنندکه او راهلاك و تباه‌گردانند، مگر آن‌کس که خدای عزوجل او را در پردهٔ عصمت بدارد.[4]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: به بسیاری روزه و نماز مردم منگرید و نیز به‌بسیار حج گزاردن وکارهای نیك وهیاهوی نمازشب ایشان منگرید، بلکه به‌راست‌گفتاری و ادای امانت بنگرید.[5]

---

۱. آیات دیگری هم در همین مورد نـازل شده، از جمله، آیـهٔ هشتم سورهٔ مـومنون که صفت ردکردن امانت را از صفات ممتاز مومن شمرده‌است. م.

۲ و ۳ و ۴. امالی، صدوق، صفحات ۱۴۸ و ۱۷۷. م.

۵. عیون اخبارالرضا، صدوق، ص ۵۱، ج ۲. م.

مجلس پنجاه و هفتم
در تشویق بر ازدواج و فضیلت آن

خداوند متعال در آیهٔ سی وسوم سورهٔ نور فرموده است «زنان ومردان بدون همسر را همسر دهید و نیکوکاران از بندگان و کنیزانتان. اگر فقیر باشند خداوند از فضل خودآنان را بی‌نیاز می‌سازد و خداوند فراخ رحمت و داناست.»

و خداونــد در آیــهٔ سی و هشتم سورهٔ نساءِ مــی‌فرماید «مردان، کارگزاران و فرمانروایانند بــر زنــان بــه‌آنچه خداونـد افزونـی داده است بعضی از ایشان را بر بعضی.» و در آیهٔ پنجم همان سوره مـی‌فرماید «مهریه وکابین زنان را با خوش‌رویی بدهید.»

امام باقر(ع) فرموده است، سرگرمی مومن سه چیز است: بهره‌یابی از زنان و خنده وگفتگو با برادران و نمازگزاردن در شب.[1]

پیامبر(ص) فرمــوده‌اند: هــر کس می‌خواهد در حالیکه پاك و پاکیزه باشد با خدا دیدار کند، خدا را در حالیکه همسری برای خودگرفته باشد، دیدار کند.[2]

و همان حضرت فرمـوده‌اند: از این جهان شما زنان و بوی خوش را دوست می‌دارم و روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است.[3]

و فرمــوده‌انـد: یك رکعت نمازی‌که ازدواج‌کرده مــی‌گزارد، بهتر از هفتاد رکعتی است‌که عــزب مـی‌گـزارد.[4] و به‌یاران خود فرمودند: بدترین مردگان شما، آنانند‌که عزب (بدون‌آنکه ازدواج‌کرده باشند) می‌میرند.[5]

و فرموده‌انـد: مرد مسلمان پس از اسلام هیچ بهره‌یی برتر از زن نبرده است که چون به‌او بنگرد، شادش‌کند و چون فرمانی دهد، اطاعت‌کند و چون به‌سفر رود وغایب باشد، آن‌زن مال مرد ونفس خویش را حفظ‌کند.[6] وفرموده‌اند: ای جوانان! هر کس از شما که می‌تواند ازدواج‌کند وهرکس نمی‌تواند ازدواج‌کند، بسیار روزه

۱. خصال، ص ۱۶۵، ج ۱، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، آمده‌است. م.
۲. دعائم‌الاسلام، ص ۱۰، ج ۲، قاضی نعمان مغربی، چاپ مصر، ۱۳۸۵ق. م.
۳. درخصال، صدوق، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.
۴ و ۵. به‌نقل از منابع خـاصه و عامه در محجةالبیضای فیض، ص ۵۵، ج ۳، آمــده است. م.
۶. به‌نقل ازکافی، ص ۳۴۷، ج ۵، در محجةالبیضاء، ص ۵۴، ج ۳، آمده‌است. م.

بگیرد که روزه، آرام بخش نیروی جنسی است. به‌این‌گونه به‌جوانانی که امکان داشته باشند امر به‌ازدواج داده‌اند و به‌کسانیکه امکان نداشته باشند، فرمان داده‌اند که با روزه گرفتن که موجب ضعف و آرام کردن نیروی جنسی است و ازانگیزه‌های آن جلوگیری می‌کند، عفت و پارسایی کنند.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است، دو رکعت نماز که شخص دارای همسر بگزارد، برتر ازهفتاد رکعت است که شخص بدون همسر بگزارد و پیامبر فرموده‌اند: پست‌ترین مردگان شما آنانند که عزب مرده باشند.

امام صادق فرموده است، مردی به‌حضور پدرم آمد. پدرم از او پرسید آیا زن‌داری؟ گفت: نه، فرمود: دوست ندارم که دنیا و هر چه در آن است از من باشد و شبی را بدون همسر به‌صبح بیاورم و سپس فرمود دو رکعت نمازی که مرد دارای زن بگزارد برتر از آن است که شخص بدون همسر تمام شب را نماز بگزارد و روز را روزه بگیرد. سپس پدرم هفت دینار به‌او بخشید و فرمود با این پول ازدواج کن و فرموده‌اند: همسر بگیرید که مایهٔ افزونی روزی شماست.[۲]

امام صادق فرموده است: خداوند متعال هیچ چیزی را که مورد نیاز باشد، رها نکرده مگر آنکه به‌پیامبر خود آموخته است و از جمله آموزش‌های خداوند این بود که روزی پیامبر به‌منبر رفت و پس از نیایش و ستایش خداوند چنین فرمود «ای مردم! جبریل از سوی خداوند مهربان و آگاه پیش من آمد وگفت دوشیزگان مانند میوه‌های درختند که چون هنگام چیدن آن فرا رسد و چیده‌نشوند، خورشید آن را فرو می‌ریزند.دوشیزگان هم همانگونه‌اند که چون به‌حد بلوغ رسند، دارویی بهتر ازشوهر کردن برای آنان نیست و گرنه از فساد و تباهی ایشان نمی‌توان در امان بود که به‌هر حال بشرند.

مردی برخاست وگفت: ای رسول‌خدا! با چه‌کسانی ازدواج کنیم؟ فرمودند: باکسانی که شایسته و کفوشما باشند. پرسید: آنان کیستند؟ فرمودند: مومنان، شایسته و کفو یکدیگرند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس زنی را برای زیبایی او بگیرد، چیزی که

---

۲. با اندک اضافه‌یی در صحیح بخاری، و سنن ابی‌داود، ص ۴۷۲، ج ۱ و مکارم‌الاخلاق طبرسی، آمده‌است. م.

۱. به‌نقل از کافی، ص ۳۲۹، ج ۵، در محجة‌البیضاء، ص ۵۵، ج ۳، آمده‌است. م.

دوست داشته باشد در او نخواهد دید و هر کس با زنی برای مال او ازدواج کند، در واقع با مال او ازدواج کرده است وخدایش باآن وا می‌گذارد. بر شما بادکه با زنان متدین ازدواج کنید.[۱]

جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: در محضر رسول خدا نشسته بودیم، سخن از زنان و برتری برخی از ایشان بر برخی دیگر به‌میان‌آمد. پیامبر فرمودند: آیا در این باره برای شما سخنی بگویم؟ گفتیم: آری، ای رسول خدا! فرمودند: از بهترین زنان شما زنانی هستندکه بسیار فرزندآورند و سخت مهربان باشند. در اهل خود عزیز و پوشیده و نسبت به‌شوهر متواضع و بی‌پرده باشد و از غیر شوهر خود را سخت پوشیده دارد، و زنی که سخن شوهر را بشنود و فرمانش را اطاعت کند و در خلوت آنچه راکه شوهر می‌خواهد به‌او ارزانی دارد همراه با لطافت زنانه. سپس فرمود: آیا بگویم بدترین زنان شما کیست؟گفتند: آری! فرمودند: آن زنی که با اهل خود متواضع و فروتن است و نسبت به‌همسر سرکش، نازا و کینه‌توز است، از زشتی پارسایی نمی‌کند وچون شوهرش نیست بی‌پروا، و درخلوت ازشوهرخویشتن‌داری می‌کند؛ همچون مرکب چموش، و عذری از شوهر نمی‌پذیرد وگناه او را نمی‌بخشد.[۲]

وفرموده است:با دوشیزگان ازدواج کنیدکه دهانشان خوشبوتر است وفرزندان بیشتر می‌آورند و نکوخوی‌ترند و بهتر و نرم‌ترند و رحم‌های ایشان استوارتر است.[۳]

امام صادق فرموده است: پیامبر ضمن آنکه برای مردم خطبه می‌خواندند فرمودند: ای مردم! از خضراءالدمن (سبزهای رسته برکنارگلخن ومزبله) پرهیز کنید. گفتند: منظور چیست؟ فرمودند: زن زیبایی که در محیط بد پرورش یافته است.[۴]

امام صادق(ع) فرموده است، برای زن نیکوکار و پسندیده نمی‌توان قدر و منزلتی تعیین کردکه‌چون سیم وزر نیست، بلکه ازآن بهتر است و زن بد را ارزشی به‌اندازهٔ خاك نیست که خاك ازآن گرانقدرتر است.[۵]

---

۱. نظیر این، ذیل شمارهٔ ۷۱۰ دردعائم‌الاسلام، ص ۱۹۵، ج ۲، آمده‌است.م.
۲ و ۳. در مکارم‌الاخلاق طبرسی، صفحات ۲۰۲ و۲۰۳، آمده‌است. م.
۴ و ۵. با اندك تفاوتی در دعائم‌الاسلام، قاضی نعمان مغربی، صفحات ۱۹۵ و ۱۹۶، جلد۲ ،آمده‌است. م.

امـام صادق(ع) فرموده است، از اخلاق پیامبران، دوست داشتن زنان است وپیامبر(ع) فرموده‌اند: برترین زنان امت من، زیبا روی‌ترین ایشان است که کابین او کمتر باشد.[1]

زیـدبن ثابت گفته است، پیامبر(ص) از مـن پـرسیدند: آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفتم: نه، فرمودنـد: ازدواج کن تا عفت و پاکدامنی بر عفت خود بیفزایی و با پنج گروه اززنان ازدواج مکن. گفتم: ای رسول خدا! آنان چه گروههایی هستند؟ فرمودند: شهبرة، لهبرة، نهبرة، هیدرة، ولفوت. گفتم: ای رسول خدا! ازاین لغات که فرمودی چیزی نفهمیدم فرمـود: مگر شما عرب نیستید؟ شهبرة، زن کبود چشم بدزبان است. لهبرة، زن بلند قامـت لاغـر است، نهبرة، کوتاه بسیار کوچك است، هیدرة، پیر زن است و لفوت یعنی زنی که از شوهر دیگر دارای فرزند است.[2]

پیامبر فرموده‌انـد: هـر کس ازدواج کند نیمی از عبادت به‌او داده شده است و نیز فرموده‌اند: پر برکت‌ترین زنان، کم هزینه‌ترین ایشان است.[3]

پیامبر(ص» فرموده‌اند: برای زن جایز نیست که هیچ شبی بدون اینکه خود را بر شوهـرش عرضـه کند بخوابد. پرسیدند: ای رسول خدا! چگونه خود را عرضه دارد؟ فرمودند: چون جامه ازتن خویش بیرون آورد ووارد بسترشد، پوست بدن خود را به‌بدن شوهرش بمالد.

وفرموده‌اند: هرگاه مرد، زن خویش رابه‌بستر خود فرا خواند و زن سرپیچی کند و نپذیرد، فرشتگان آن زن را تا صبح نفرین می‌کنند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است.

وروایت شده است که زنان به‌پیامبر(ص) گفتند: ای رسول خدا! مردان، ثواب و فضیلت جهاد در راه خـدا را در ربـودند. مـا چه‌کاری انجام دهیم که به‌آن وسیله بتوانیم پـاداش مجاهدان در راه خدا را دریابیم؟ فرمودند: کار خانه و اشتغال هر یك از شما برابرکار مجاهدان در راه خداوند است.

---

۱. در مکارم‌الاخلاق طبرسی، ص ۲۰۱ هم آمده است. م.

۲. در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۳۱۸، با ذکر سلسله سند آمده است. ابن‌اثیر هم در نهایه، ص ۵۱۲، ج ۲، آورده است. م.

۳. نظیر این، در مکارم‌الاخلاق طبرسی، ص ۱۹۸ هم آمده است. م.

مجلس پنجاه و هشتم
در حسن خلق و بردباری و فرو خوردن خشم

خداوند متعال درآیهٔ یکصد و پنجاه و چهارم سورهٔ آل‌عمران فرموده است «پس به‌رحمتی از خدا نرمی می‌کنی بر ایشان و اگر بدخوی و سخت دل می‌بودی ازگرد تو پراکنده می‌شدند.»

و درآیهٔ چهارم سورهٔ قلم فرموده است «و بدرستی که همانا تو بر خلق عظیمی.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خوش خلقی نیمی از دین است و به‌آن حضرت گفته شد، بهترین چیزی که به انسان مسلمان عطا شده است چیست؟ فرمودند: خلق نیکو.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، نیکوترین نیکویی‌ها خلق خوش است.

ام سلمه به‌پیامبر گفت: پدر و مادرم فدایت باد! زنی که دو شوهر داشته و هر دو مرده‌اند و به بهشت رفته‌اند، او کدامیك را برگزیند؟ فرمودند: ای ام سلمه! خوش خلق‌تر آن دو را انتخاب کن و آن را که برای خانوادهٔ خود بهتر بوده است. ای ام سلمه! خوش خلقی، خیر دنیا و آخرت را در ربوده است.[1]

امیرالمومنین علی(ع) به‌پسران خود فرمود: از ستیزه جویی با مردان پرهیز کنید که آنان بر دوگروهند؛ یا زیرکی که برای شما مکر و چاره اندیشی می‌کند یا نادانی که شتابان در صدد مقابله بر می‌آید. سخن چون نر و پاسخ چون ماده است و چون دوزوج با یکدیگر درآمیزند چاره‌یی از نتیجه و فرزند نیست.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: شما هرگز با اموال خود نمی‌توانید به‌همهٔ مردم عطا کنید، آنان را با اخلاق پسندیده خود فراگیرید.[2]

و فرموده‌اند: برترین مردم از لحاظ ایمان، نیك خلق‌ترین ایشانند و نکوکارترین مردم، خیرخواه‌ترین ایشان نسبت به‌مردمند و گزینه‌تر مردم آن کسی است که مردم از او سود برند.[3]

۱. این هرسه مورد را ابوالفضل علی‌طبرسی، نوهٔ طبرسی بزرگ هم در مشکاةالانوار فی‌غررالاخبار، ص ۲۲۳، چاپ ۱۳۸۵ ق. قم، آورده است. م.

۲. دراصول کافی، ص۱۰۳، ج ۲، با اضافاتی، و در نهایهٔ‌ابن اثیر، ص ۱۸۵، ج۵، عیناً آمده است. م.

۳. در اصول کافی، ص ۱۵۶، ج ۳، همراه با ترجمهٔ آقای دکتر جواد مصطفوی با اندك اختلافی آمده است. م.

امام صادق فرموده است، خداوند متعال به‌داود(ع) وحی فرمود که با مردم معاشرت کن واخلاق آنان را مراعات و از کردارهای زشت ایشان دوری کن تا روز قیامت به‌آنچه‌از من می‌خواهی برسی.[۱]

همان حضرت فرموده است، هرکس بدخوی باشد، خویش را شکنجه داده است.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: مردی را در خواب دیدم که به‌زانو درآمده و میان او و رحمت خدا پرده قرارگرفته است. حسن خلق اوآمد و دستش راگرفت وبه‌رحمت خدا درآورد.[۳]

همان حضرت فرموده‌اند: جبریل روح الامین، از سوی پروردگار جهانیان پیش من‌آمد وگفت، ای محمد! بر تو باد به‌نیك خلقی که خیر دنیا وآخرت را در ربوده است. و همانا شبیه‌ترین شما به‌من، خوش‌خوی‌ترین شماست.

امام صادق فرموده است: چند اسیر را پیش پیامبرآوردند. دستور فرمودند گردن همه‌شان جز یکی را بزنند. آن مردگفت: پدر و مادرم فدای تو باد! چگونه فقط مرا از میان ایشان‌آزادکردی؟ فرمودند: جبریل به‌من خبر دادکه در تو پنج خصلت است که خداوند وپیامبرش آنرا دوست دارند؛ نسبت به‌همسرت غیرتمندی، با سخاوت وخوش‌خویی وراست‌گفتاری وشجاعت داری. چون‌آن مرد این سخنان را شنید، مسلمان شد و اسلامی پسندیده داشت و در یکی از جنگها، همراه رسول خدا به‌سختی جنگ کرد و به‌شهادت رسید.[۴]

مردی به‌امام صادق(ع)گفت: از مکارم اخلاق به‌من خبر بده. فرمود: عفو و گذشت از هرکس که به‌تو ستم‌کرده است و پیوستن به‌کسی که از تو بریده است و بخشیدن به‌کسی که تو را محروم‌کرده است وگفتن حق هر چند به‌زیان تو باشد.

ونیزفرموده است، بر شما باد به‌رعایت مکارم اخلاقی که خداوندآن را دوست می‌دارد و بر شما باد به‌حسن خلق که صاحب خود را به‌درجهٔ کسی که نمازگزار و

---

۱. بخشی از آن در نهایهٔ ابن‌اثیر، ص ۳۲۵، ج ۲، آمده است. م.
۲. در تحف‌العقول، ص ۲۷۰، چاپ ۱۳۹۴ ق. قم .م.
۳. فضائل‌الاشهرالثلاثه، صدوق، ص ۱۱۳. م.
۴. در خصال صدوق، ص ۲۵۵، ج ۱، به‌نقل از حضرت باقر آمده است.م.

روزه‌گیر بوده است، می‌رساند.[۱]

و همان حضرت فرموده است، هر کس می‌خواهد خداوند او را به رحمت خویش درآورد و در بهشت خود مسکن دهد، خلق خویش را نیکو کند و انصاف دهد و بر یتیم رحمت آورد و ضعیف را یاری دهد و برای خداوند که او را آفریده است تواضع کند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: نزدیك‌ترین شما در فردای قیامت به‌من و سزاوارترین شما به شفاعت، راستگوتر و امانت‌دارتر و خوش‌خوی‌تر و نزدیك‌تر شما به مردم است.[۲]

امیرالمومنین فرموده است، گشاده‌رویی، دام و سبب صید دوستی است و بردباری گور عیب‌هاست و صلح دوستی و مسالمت، پوشش معایب است و هیچ چیزی برای تقرب، چون خوش‌خویی نیست.[۳]

امام صادق(ع) فرموده است، چون به‌حضور پیامبر(ص) آمدند و گفتند سعدبن‌معاذ درگذشت، از جای برخاستند و یاران ایشان هم از جای برخاستند، و دستور فرمودند جنازهٔ سعدبن معاذ را غسل دادند و خود کنار چهارچوب درخانه ایستادند و چون غسل و کفن و حنوط او تمام شد و سریر نهادند، رسول خدا بدون ردا و پای برهنه ازپی تابوتش راه افتادند. گاه سمت راست و گاه سمت چپ آن را می‌گرفتند تا کنارقبر آوردند و آنگاه خود وارد گور شدند و جنازه را در لحد نهادند و خشت چیدند و مرتب می‌فرمودند به‌من سنگ و گل بدهید تا میان خشت‌ها را پر کنم و چون از آن کار فارغ شدند و روی خشت‌ها خاك ریختند و با زمین هموار فرمودند، خطاب به مردم گفتند: من می‌دانم که این گور هم کهنه می‌شود و ویران می‌گردد، ولی خداوند دوست دارد که هر کس کاری می‌کند آن را محکم و استوار انجام دهد، همینکه خاك بر روی گور هموار شد، مادر سعد گفت: درخت طوبی برای تو است. (خوشا به

۱. به‌نقل از تحف‌العقول، ضمن سخنان رسول‌خدا (ص) در بحارالانوار، ص ۱۴۸، ج ۷۷، چاپ جدید، آمده است.م.

۲. با اندك تفاوتی، از همان منبع در همان جلد بحارالانوار، ص ۱۵۰، آمده است.م.

۳. در شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، ص۹۷، ج ۱۸، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، با اندك اختلافی آمده است. م.

حالت باد!) پیامبر فرمودند: ای مادر سعد! چنین تکلیفی بطور قطع بر پروردگار خود تعیین مکن که همانا سعد را، فشارگور، فشاری سخت داد. گوید، پیامبر(ص) همراه مردم بازگشتند و ایشان‌گفتند: ای رسول خدا! چنان دیدیم که نسبت به سعد به‌آنگونه‌رفتار کردید که نسبت به‌هیچکس رفتار نمی‌فرمودید. در پی جنازه‌اش بدون ردا و کفش حرکت کردید. فرمودند: فرشتگان بدون ردا و کفش بودند، من هم از آنان پیروی کردم. پرسیدند: چرا گاهی سمت راست وگاهی سمت چپ سریر را بر دوش می‌گرفتید؟ فرمودند: دست من در دست جبریل بود، هر کجا را که او می‌گرفت، من هم می‌گرفتم. گفتند: چرا شخصا در غسل او نظارت فرمودید و بر جنازه‌اش نمازگزاردید و او را زیرلحد پنهان‌کردید و سپس فرمودید، همانا سعد را فشاری رسید؟ فرمودند: آری، این به‌آن جهت بود که سعد با همسر خویش بدخوی بود.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هیچ چیزی در ترازوی عمل سنگین‌تر ازخوش‌خویی نیست و فرموده‌اند بر شما باد به‌خوش‌خویی که خوش‌خوی در هر صورت به‌بهشت است و از ترش‌خویی بر حذر باشید که به‌هر حال در جهنم است و آن حضرت همواره می‌فرمود: پروردگارا آفرینش مرا نیکو آفریدی، خدایا اخلاق مرا هم پسندیده و خوش فرمای.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: دو مرد که با هم ایمان‌آورده و هجرت کرده‌اند، وارد بهشت می‌شوند ولی درجهٔ یکی بر دیگری به‌بلندی ثریاست. دیگری می‌گوید: پروردگارا! چرا او را بر من برتری دادی؟ می‌فرماید: زیرا ازتو خوش‌خوی‌تر بود.

امیرالمومنین علی(ع) چنین سروده است:

«کسی که از پاسخ فرومایگان پرهیز کند، آبرویش‌مصون است و هر کس با مردان مدارا کند، راه صواب رفته‌است. هر کس مردان بزرگ را هیبت بدارد، هیبتش را می‌دارند و هر کس آنان را خوار و زبون‌کند، بزرگ نخواهد شد.»[3]

---

۱. برای اطلاع بیشتر در این مورد در منابع بسیار کهن، رك. به: صفحات ۱ تا ۱۳ بخش دوم جلد سوم طبقات ابن‌سعد و ترجمهٔ آن به‌قلم این بنده. م.

۲. در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۲۲۳ هم آمده‌است. م.

۳. این دو بیت درکتاب من‌الشعرالمنسوب الی‌الامام‌الوصی علی‌بن‌ابی‌طالب، ص ۱۹، جمع و شرح عبدالعزیز سیدالاهل، بیروت، ۱۳۹۳ قمری، آمده است. م.

واین ابیات را هم مکرر می‌خواند:

«اگر به‌دانش نیازمند باشم، گاهی به‌نادانی نیازمندترم. مرا برای بردباری اسبی است که به‌بردباری لگام زده شده‌است.هر کس‌راستی مرا بخواهد، من راست و با صداقتم و کسی که کژی مرا بخواهد من کژ خواهم بود و اگر بعضی از مردم بگویند در او سماجت (زشتی) است، همانا که راست‌گفته‌اند، ولی زبونی از نادانی بدتر است.»[1]

وسروده شده است «پروردگارا! امروز بربردباری من بیفزای که من بردباری را چنان می‌بینم که هیچکس از آن پشیمان نیست و بردبار هرگز بر آن پشیمانی نمی‌خورد.»

و هم‌گفته شده است «هیچ چیزی را چون بردباری برای دوست خود شایسته نمی‌بینم و هیچ خوبی برای مرد بدتر از نادانی نیست.»

دیگری چنین سروده است «اگر احوال شخص کریم دگرگون شود، خلق او همواره شریف خواهد بود. از همنشینی فرومایه پرهیز کن که زشتی راآشکار می کند و خوبی را پوشیده می‌دارد.»

فصل: در فروخوردن خشم

خداوند متعال درآیهٔ یکصد و سی سورهٔ آل عمران فرموده است:«و فرو خورندگان خشم و عفو کنندگان ازمردم» ودرآیهٔ شصت وچهارم سورهٔ فرقان فرموده است:«و بندگان خدای بخشنده؛ آنانکه بر زمین آرام راه می‌روند و چون نادانان ایشان را مورد خطاب قرار دهند،گویند سلام.»، و درآیهٔ سی و ششم سورهٔ شوری فرموده است:«و هرگاه که خشم گیرند، خود عفو می کنند.»

امام صادق(ع) فرموده است: خشم کلید هر بدی وشری است.[2] همان حضرت فرموده‌است، حواریون به‌عیسی(ع)گفتند: ای معلم خیر! به‌ما بیاموز که چه چیزی از همه شدیدتر است؟ فرمود: خشم خداوند.گفتند: با چه چیزی از خشم خدا پرهیز

۱. این ابیات در صفحهٔ ۲۹ دیوان منسوب به‌حضرت علی همراه با ترجمهٔ آقای محمد جواد نجفی، چاپ ادبیهٔ تهران،آمده‌است. م.

۲. با ذکر سلسله سند در اصول کافی، ص ۴۱۲، ج ۳، همراه با ترجمهٔ آقای دکتر جواد مصطفوی آمده‌است. م.

کنیم و از آن در امان بمانیم؟ فرمود: به‌اینکه خشم مگیرید. پرسیدند: سرچشمهٔ خشم ازکجاست؟ فرمود: از کبر و جبروت و کوچك شمردن مردم.[۱]

پیامبر(ص)فرموده‌اند: ای علی! بر هر کس تنگ خلقی چیره شود، آسایش از او رخت می‌بندد.[۲]

امام صادق فرموده است: پیامبر(ص) از کنار قومی گذشتند که مشغول بلند کردن سنگی بودند. پرسیدند: این‌کار برای چیست؟گفتند: برای اینکه نیرومندتر خود را بشناسیم، فرمودند: آیا به‌شما بگویم نیرومندترین شما کیست؟گفتند: آری، فرمودند: نیرومندترین شما کسی است که چون خشنود شد، خشنودی او، او را به گناه نکشاند وکار یاوه انجام ندهد و چون خشم‌گیرد، خشمش او را از حق بیرون نبرد. و چون قدرت یافت، مرتکب‌کاری که برحق نیست نشود.[۳]

و همان حضرت فرموده است، عاقل‌ترین مردم، آن‌کسی است که با مردم بیشتر مداراکند و دوراندیش‌ترین مردم،کسی است که بیشتر خشم خود را فرو خورد.

روایت شده است که کنیزکی از امام سجاد(ع) در حال ریختن آب بر دست ایشان بود و امام برای وضو گرفتن آماده می‌شد. آفتابه ازدست کنیزك افتاد وبر چهرهٔ آن حضرت برخورد کرد و آن را درید. امام سجاد(ع) سر خود را به‌طرف کنیزك بلند کرد. کنیزگفت: خداوند عزوجل می‌فرماید: «فرو خورندگان خشم»، فرمود: خشم خود را فروخوردم. گفت: «و عفو کنندگان ازمردم»، فرمود: خدایت عفوفرماید. گفت: «و خدای احسان‌کنندگان را دوست می‌دارد.» فرمود: برو که تو آزادی.[۴]

امام صادق(ع) فرموده است، مردی از یاران امیرالمومنین علی(ع) از زنان خود شکایت‌کرد. امام(ع) از جا برخاست و چنین فرمود: ای مردم! در هر حال از زنان اطاعت مکنید و آنان را بر اموال امین قرار مدهید و نگذارید عهده‌دارکارهای عیال باشند، که اگر آنها آزادگذاشته شوند، آزادند وممکن است به‌مهلکه‌ها در افتند و

---

۱. به‌نقل از حضرت رضا(ع) در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۲۱۹، هم آمده‌است. م.

۲. به‌نقل از مکارم‌الاخلاق طبرسی، ص ۵۰۰، در بحارالانوار، ص ۴۸، ج ۷۷، چاپ جدید، هم آمده‌است. م.

۳ و ۴. در مشکاةالانوار طبرسی، صفحات ۲۱۸ و ۲۴۷، چاپ قم، ۱۳۸۵ قمری، هم آمده‌است. م.

کار را شتابان به‌تباهی کشند. ما آنان را چنان یافته‌ایم که به‌هنگام میل به‌چیزی شکیبایی ندارند. غرور و به‌خودشیفتگی همیشه با آنان است، هر چند سالخورده و ناتوان شوند. هرگاه از چیزی اندك منع شوند، نسبت به‌چیز بسیار هم سپاسگزاری نمی‌کنند. خیر را فراموش می‌کنند وشر را به‌خاطر می‌دارند. سخن یاوه و بهتان می‌گویند و در سرکشی پافشاری دارند و شکار شیطان می‌شوند، ولی در هر حال با آنان مدارا کنید و نیکو سخن بگویید، شاید کارها را پسندیده انجام دهند.

امام صادق فرموده است، هرکس به هنگام رغبت به‌چیزی و روی‌گرداندن از چیزی (یا هنگام بیم و امید) وبه‌هنگام شهوت وغضب، خویشتندار باشد، خداوند پیکرش را بر آتش دوزخ حرام می‌فرماید.[1]

روایت شده است که در حضور امام باقر(ع) سخن از خشم رفت، فرمود: ممکن است گاهی مرد چنان خشم بگیرد که هرگز خشنود نگردد و به همین سبب به دوزخ درافتد. هر مردی چون خشمگین می‌شود بنشیند که این نشستن پلیدی شیطان (خشم) را از او دور می‌کند و اگر نشسته است برخیزد و هر مردی که بر رحم و خویشاوند خود خشم می‌گیرد، برخیزد و به او نزدیك شود و دست به بدن او بکشد که چون رحم دست بر رحم کشد، آرام می‌گیرد.[2]

امام صادق فرموده است، سه گروه نزدیك‌ترین خلق به‌خدا در روز قیامتند تا آنکه از حساب آسوده شوند؛ نخست کسی که در حال خشم، قدرتش او را وادار به ستم نسبت به زیردستان نکند، وکسی که میان دوکس حرکت کند (قضاوت کند) و به اندازهٔ دانهٔ جوی یکی را بر دیگری ترجیح ندهد وکسی که در مورد سود و زیان خود حق را بگوید.[3]

پیامبر فرموده‌اند: هرکس در حالی که قدرت بر اجرای خشم دارد، خشم خود را فرو خورد، خداوند متعال او را روز قیامت درحضور همگان فرامی‌خواند تا هر حوری را که می‌خواهد برای خود برگزیند. و فرموده‌اند هرکس در حال مدارای با مردم درگذرد، شهید درگذشته است.[4]

---

۱. در ارشاد شیخ مفید، ص ۲۴۱، چاپ ۱۳۷۷ قمری، تهران، با ذکر سلسله اسناد آمده‌است. م.

۲. اصول کافی، ص ۴۱۲، ج ۳، دومین روایت باب غضب. م.

۳. خصال، ص ۱۱۰، ج ۱، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

۴. در مشکاةالانوار، ص ۲۱۸ هم، آمده است. م.

و فرموده‌اند: مدارای با مردم، صدقه است.

و فرموده‌اند: نیرومندی به‌کشتی گرفتن و بر زمین زدن پهلوان نیست. نیرومند کسی است که به هنگام خشم خویشتندار باشد.[1]

مردی به ابوذر گفت :تو همانی که فلان تو را از این شهر تبعید کرده است. اگر خیری در تو می‌بود او تو را تبعید نمی‌کرد. ابوذر فرمود: ای برادر! پیش روی من گردنه‌یی سخت است، اگر از آن گردنه نجات یابم، این سخن تو برای من زیانی ندارد و اگر از آن نجات پیدا نکنم، بدتر از آنم که می‌گویی.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: همانا خداوند متعال، شخص با آزرم بردبار با عفت بی‌نیاز را دوست می‌دارد و از شخص بد زبان فحش‌دهنده که با اصرار از مردم چیزی می‌خواهد، نفرت دارد.[2]

و چنین سروده شده است «از سخنان خشم برانگیز خودداری و مدارا کن و بردباری کن که بردباری به من شبیه‌تر است. من پاسخ گویی را رها می‌کنم تا به آنچه دوست ندارم پاسخم ندهند.»

و سروده شده است «هیچ چیز برای فرومایه، بهتر از پاسخ دادن و بگو مگو کردن نیست. سکوت و پاسخ ندادن به‌فرومایه، بر او دشوارتر از دشنام دادن است.»

مجلس پنجاه و نهم
در نکوهش فروتنی (تواضع) و نکوهش تکبر

خداوند متعال در آیهٔ سی و نهم سورهٔ بنی‌اسرائیل (الاسراء) فرموده است «و برزمین از روی ناز و تکبر راه مرو، همانا که تو زمین را رخنه نخواهی کرد و به‌بلندی کوهها نخواهی رسید.» و در آیهٔ هشتاد و سوم سورهٔ قصص فرموده است:«این است سرای آخرت که قرار می‌دهیم آن را برای آنان که برتری و تباهی در زمین را نمی‌خواهند.» و در آیهٔ هیجدهم سورهٔ لقمان فرموده است:«و مگردان به تکبر رویت را برای مردمان و راه مرو بر زمین با ناز و تکبر. بدرستی که خداوند دوست نمی‌دارد هر متکبر خرامنده را.»

---

۱. به‌نقل از تحف‌العقول در بحارالانوار، ص ۱۵۱، ج ۷۷، چاپ جدید، آمده‌است. م.

۲. بخش اول این روایت در اصول‌کافی، ص ۱۷۴، ج ۳، همراه با ترجمهٔ آقای دکتر جواد مصطفوی آمده‌است. م.

امـام صادق (ص) فرموده است، سه چیز اصول کفر است: حرص، استکبار و حسد.[۱]

همان حضرت فرموده است، ابلیس که نفرین خـدا بر او باد به یـاران خـود گفت، اگر بتوانید سه خصلت را در آدمی بوجود آورید، به اعمال دیگر او اهمیتی نمی‌دهم، که هر چه کند پذیرفته نیست، و آن سه خصلت این است که: کارهای خوب خود را بسیار پندارد و گناه خود را فراموش کند و خودبین شود.

امـام بـاقر (ع) فـرموده است، سه چیز، شکنندهٔ پشت آدمـی است؛ بسیار پنداشتن کار نیك، فراموش کردن گناه و شیفتگی به اندیشهٔ خود.[۲]

پیامبر (ص) فرموده‌اند: بدبخت‌ترین مردم پادشاهانند و منفورترین و زبون‌ترین اشخاص کسی است که مردم را خوار و زبون بشمرد.[۳]

حسن بن جهم از حضرت رضا (ع) پرسید حد تواضع چیست؟ فرمود: به مردم همانگونه احترام بگذاری که انتظار داری با تو همانگونه رفتار کنند. حسن می‌گوید، به ایشان گفتم: فدایت گردم، دوست دارم بدانم من درنظر شما چگونه‌ام؟ فرمود: بنگر که من درنظرت چگونه‌ام.[۴]

پیامبر فرموده‌اند: خداوند به داود (ع) وحی فـرمود که ای داود! همانگونه که آفتاب از هـر کس که در آن بنشیند کـم نمی‌آیـد، رحمت مـن هـم آنچنان است که گنجایش هـر کس راکه در آن درآید دارد و همچنانکه سستی و سبکی بـه‌کسی که مرتکب آن نشود زیـانی نمی‌رسانـد، سستی کنندگان و سرکشان بـاید بـدانند از فتنه محفوظ نیستند و همانا نزدیك‌ترین مردم در روز قیامت بـه من، متواضعان هستند و دورترین ایشان متکبرانند.[۵]

امیرالمومنین علی (ع) فـرموده است، هیچ بـزرگی و حسبی چون فـروتنی نیست و هیچ تنهایی وحشتناکتر از خودپسندی و به خود شیفتگی نیست و درشگفتم

---

۱ و ۲. درخصال، صفحات ۱۱۵ و ۱۲۹، جلد اول، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده است. م.

۳. از همین کتاب در صفحهٔ ۲۲۶ مشکاةالانوار طبرسی هم نقل شده‌است. م.

۴. عیون اخبارالرضا، ص ۵۰، ج ۲، و امالی صدوق، ص ۱۴۵ و بـه‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۱۱۸، ج ۷۵، چاپ جدید، آمده‌است. م.

۵. الجواهرالسنیه فی‌الاحادیث‌القدسیه، شیخ حر عاملی، ص ۹۳. م.

از متکبر که دیروز نطفه بوده و فردا مرداری بوی ناك است.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است، متکبران به صورت و شکل مورچه مبعوث و محشور می‌شوند و مردم تا هنگام فراغت از حساب آنان را لگد مال می‌کنند.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند : در آسمان دو فرشته‌اندکه بر بندگان گماشته‌اند. هر کس سرکشی کند، مقامش را فرو می‌آورند و او را پست می‌کنند.[۳]

امام باقر(ع) فرموده است، در جهنم کوهی است بنام صعود و در آن کوه دره‌یی است بنام سقر(سعر) و در آن چاهی است بنام هیهب (هیمب، برهوت)، هر گاه روپوش آن چاه برکنار می‌رود، دوزخیان از شدت گرمای آن فریاد بر می‌آورند، جایگاه سرکشان در آن چاه است.[۴]

هم ایشان فرموده است، پیامبر(ص) مردی از بنی‌تمیم را نصیحت فرمودند و به او گفتند: از اینکه دامن ازار و پیراهنت بر زمین کشیده شود(بسیار بلند باشد) پرهیز کن که از بالیدن است و خداوند متعال به خود بالیدن را دوست نمی‌دارد. بشیر نبال می‌گوید:[۵] در مسجد حضور امام باقر بودیم، مرد سیاه‌پوستی عبور کرد که با تبختر راه می‌رفت. امام باقر فرمودند: این مرد سرکشی است. گفتم: نه، گدا و مستمند است. فرمود: نه، که سرکش است.

امام صادق(ع) فرموده است، امام سجاد(ع) چنان آرام و با وقار حرکت می‌کرد که گویی بر سرش مرغی نشسته است و به طرف چپ و راست منحرف نمی‌شد.[۶]

---

۱. ضمن کلمات قصار و حکمت آمیز آن حضرت در صفحات ۱۱۳۵ و ۱۱۲۹ نهج‌البلاغه، چاپ آقای فیض الاسلام، آمده‌است. م.

۲. اصول کافی، ص ۳۱۰، ج ۲، ذیل شمارهٔ ۱۱ و محجة‌البیضای فیض، ص ۲۱۶، ج ۶. م.

۳. اصول کافی، ص ۱۲۲، ج ۲، و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۱۲۶، ج ۷۵، آمده‌است. م.

۴. در مستدرك حاکم نیشابوری، ص ۵۹۷، ج ۴ هم، نظیر این از پیامبر(ص) آمده است. م.

۵. از راویان ستایش شده و مورد اعتماد است. رك. به: رجال ابن داوود حلی، ص ۵۶. م.

۶. محاسن برقی، ص ۱۲۵، چاپ ایران، و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۷۰، ج ۴۶، چاپ جدید، آمده‌است. م.

پیامبر فرموده‌اند: هیچ بنده‌یی نیست مگر آنکه فرشته‌یی بر او گماشته است که چون برای خداوند تواضع کند، او را بر می‌کشد و چون تکبر کند، خداوندش او را پست می‌کند.[۱]

همان حضرت فرموده‌اند: هر کس در دلش به‌اندازهٔ قسمتی از دانهٔ خردل کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود.[۲]

و فرموده‌اند: آن کسی که جامهٔ خود را از تکبر به‌زمین کشد، خداوند روز قیامت به‌او نظر نمی‌فرماید.[۳]

و فرموده‌اند: اساس تواضع، این است که هر کس را ببینی، تقدم بر سلام کنی و پاسخ آن کس را که بر تو سلام می‌دهد، بدهی و اینکه هر جای مجلس که جای بود، بنشینی و خوش نداشته باشی که ستایش شوی و پاك دانستن و نیکو دانستن خود را دوست نداشته باشی.

شاعر چنین سروده است:

«ای متکبر که به کبر خود برتری می‌جویی، تو که سرانجام در خاك خواهی بود، کبر چیست؟ ای قوم! این خانهٔ غرور با باطل خود شما را مفریبد. کوشش کنید، که همگان مسافرید و آیا آدمی که‌نمی‌داند چه هنگام مرگ فرا می‌رسد و از مرگ در امان نیست، غفلت می‌ورزد؟»

دیگری سروده است «فرض کن که همهٔ زمین را مالك شوی و بندگان برای تو فروتنی کنند تازه چه خواهد بود؟ مگر سرانجام به‌گور نمی‌روی و این یکی و آن یکی بر تو خاك نمی‌ریزد؟»

و گفته شده است «به خدا توکل کردم و غیر از خدا به‌کس امید نبستم و روزی از مردم نیست بلکه روزی از جانب خداوند است.»

و دیگری گفته است: «به آن کسی که به خود شیفته بود و می‌گفت کسی مثل من روی به تراجع نمی‌نهد، گفتم: ای کسی که به بیرون شدن از دنیا هر لحظه‌یی نزدیك هستی، چرا تواضع نمی‌کنی؟»

---

۱. در اصول کافی، ص ۳۱۲، ج ۲، نظیر این روایت آمده‌است. م.
۲. در محجة‌البیضاء، ص ۲۱۶، ج ۶، از اصول کافی، ص ۳۰۹، ج ۲، آمده‌است. م.
۳. در صفحهٔ ۲۱۸ همان مأخذ به‌دو صورت از کافی کلینی رضوان‌الله علیه و از مصابیح بغوی، ص ۱۱۹، ج ۲، نقل شده‌است. م.

مجلس شصتم
در پسندیدگی سخا و بخشش و نکوهش بخل (زفتی)

خداوند متعال در آیهٔ دویست و هفتاد و پنجم سورهٔ دوم (بقره) فرموده است «کسانی که اموال خود را شب و روز و پوشیده و آشکار انفاق می‌کنند، پاداش آنان برای ایشان نزد پروردگارشان است و بیمی بر ایشان نیست و آنان اندوهگین نمی‌شوند.»

این آیه، درشأن علی‌بن ابی‌طالب(ع) نازل شده است؛ که چهار درهم داشت، درهمی در شب و درهمی در روز و درهمی پوشیده و درهمی را آشکارا صدقه داد.[1]

وخداوند در آیهٔ هفدهم سورهٔ شصت وچهارم (تغابن) فرموده است «وهر کس از بخل نفس خویش خودداری کند، هماناکه آنان رستگارانند.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: دوخصلت در قلب مومن فراهم نمی‌شود؛ بخل (زفتی) و بدخلقی.[2]

وفرموده‌است، هرگز در دل بنده‌یی ایمان وبخل با یکدیگرجمع نمی‌شوند.[3]

به‌امام صادق(ع) گفته شد، چه خصلتی برای مرد از همه چیزی نکوتر است؟ فرمود: وقاری که آمیخته با هیبت و بیم نباشد و بخشندگی، بدون اینکه در مقابل آن جبران بخواهد و سرگرمی به‌غیر ازکالای دنیایی.[4]

همان حضرت فرموده است، گزیدگان و نیکان شما، بخشندگان شمایند و بدان شما، بخیلان شمایند و ازکارهای پسندیده، نیکی کردن به برادران است وکوشش و قدم برداشتن برای رفع نیازهای آنان و این کار موجب به‌خاک‌مالیده شدن بینی شیطان ورهایی ازدوزخ و وارد شدن به‌بهشت است. آنگاه‌به‌جمیل[5] فرمود: ای جمیل! این

---

۱. این شأن نزول در منابع اهل سنت هم آمده‌است. از جمله، رجوع کنید به تفسیر کشاف زمخشری، ص ۳۹۸، ج۱، چاپ انتشارات آفتاب، تهران، بدون تاریخ، و به اسباب‌النزول واحدی، ص ۶۴. م.

۲. به‌نقل از ترمذی، ص ۱۴۱، ج ۸، در احیاء علوم‌الدین غزالی، ص ۱۷۹۰، چاپ دارالشعب قاهره، آمده‌است. م.

۳. در محجةالبیضاء، ص ۷۴، ج ۶، آمده و منبع آن مستدرك حاکم ذکر شده‌است. م.

۴. در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۲۳۱ هم از همین کتاب روضةالواعظین آمده‌است. م.

۵. ظاهراً مقصود جمیل‌بن دراج یا جمیل‌بن صالح اسدی است که هر دو از راویان مورد اعتمادند. شرح حالشان در رجال نجاشی، ص ۹۲، چاپ قم، آمده‌است. م.

خبر را به‌اصحاب‌گزیده و رو سپید خود بگو. جمیل می‌گوید، گفتم: قربانت‌گردم یاران‌گزینهٔ من چه کسانند؟ فرمود: کسانی که نسبت به‌برادران دینی خود در سختی و راحتی نکوکارند. جمیل سپس خود در این مورد توضیح داده و گفته است: این کار برای توانگران آسان است و خداوند آنانی را که نیازمندند و در عین حال، دیگران را بر خود بر می‌گزینند، ستوده و فرموده است، هر کس بخل نفس خویش را نگهداری کند، رستگار است.

امام باقر(ع) فرموده است، با چهار کس نزدیك مشو و برادری مکن؛ احمق و بخیل و جبان و دروغگو. که احمق هر چند می‌خواهد به‌تو سود رساند، ولی زیان می‌زند. بخیل از تو می‌گیرد و چیزی به تو نمی‌دهد. جبان از تو و از پدر و مادر خود می‌گریزد. دروغگو هم برفرض که گاهی راست بگوید، او را نمی‌توان تصدیق کرد.[۱]

همان حضرت فرموده است، چند اسیر را به حضور پیامبر آوردند، دستور فرمودند همهٔ آنان جز یك تن را اعدام کنند. آن مرد گفت: ای رسول خدا! چگونه مرا از میان ایشان آزاد فرمودید؟ فرمودند: جبریل ازسوی خداوند به‌من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و رسول خدا آن‌را دوست دارند؛ غیرت نسبت به‌همسر و سخا و خوش خلقی و شجاعت و راست‌گفتاری. آن مرد چون این سخن را شنید، مسلمان و دارای اسلام پسندیده شد و در جنگی همراه پیامبر(ص) چنان جنگ و پایداری کرد که شهید شد.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: سخاوتمندتر مردم کسی است که زکات مالش را بپردازد و پر ارزش‌ترین مردم در این جهان، آن‌کس است که برای این جهان ارزشی قائل نباشد. (دنیا در نظرش مهم و ارزشمند نباشد.) و از همهٔ مردم کم‌آسایش‌تر، بخیل است و بخیل‌تر مردم آن‌کس است که از پرداخت آنچه خدا بر او واجب فرموده است، بخل بورزد.[۳]

امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده است، سروران این جهان، سخاوتمندان و

---

۱ و ۲. درخصال، صفحات ۲۲۶ و ۲۵۵، جلد اول، چاپ ۱۳۵۴ شمسی، تهران، آمده است. م.

۳. در مشکاةالانوار طبرسی، صفحات ۲۳۱ و ۲۳۲ هم، به‌نقل از همین کتاب روضةالواعظین آمده‌است. م.

سروران آن جهان پرهیزگارانند.[۱]

امام صادق(ع) فرموده‌است، شگفت می کنم از کسی که دنیا به‌او روی‌آورد و بخل بورزد و از کسی که دنیا به‌او پشت کرده باشد و بخل بورزد. زیرا انفاق با اقبال دنیا زیانی نمی‌رساند و امساك با ادبار دنیا نفعی برای او ندارد.[۲]

و فرموده است، خداوند متعال، آیین اسلام را برای شما برگزیده است. با سخا و خوش‌خلقی نسبت به‌آن ادای وظیفه کنید.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، زفتی و تنگ چشمی و ننگ و ترس، کاستی است. بخشنده باش ولی مسرف مباش. میانه رو باش و سختگیر مباش. از بخشیدن اندك آزرم مکن، زیرا محروم کردن از آن کمتر است. وفرموده است، شگفت می کنم از بخیل که نسبت به فقر که از آن گریزان است، شتاب می کند و توانگری یی راکه جستجو می کند، از دست می‌دهد. در دنیا چون مستمندان زندگی می کند و در آخرت چون توانگران با او محاسبه می‌شود. بخل، گردآورندهٔ همهٔ بدی‌هاست و لگامی است که با آن به‌سوی هر بدی کشیده می‌شود.[۳]

روایت شده است که امیرالمومنین(ع) دو اسیر را به‌حضور پیامبر(ص) آورد. دستور فرمودند اعدام شوند. گردن یکی ازایشان زده شد وچون خواستندگردن دومی را بزنند، جبریل(ع) فرودآمد وگفت: ای محمد! خدایت سلام می‌رساند ومی‌فرماید او را مکش که میان قوم خود خوش خلق و سخاوتمند است. مرد یهودی همچنانکه منتظر اعدام شدن نشسته بود، از پیامبر پرسید، این فرستادهٔ خدای تو است که برای تو خبر می‌آورد؟ فرمود: آری، گفت: سوگند به‌خداکه هرگز درهمی اندوخته نکردم و به‌برادران خود دادم و هرگزازجنگ روی‌گردان نشدم و چهره‌ترش نکردم. اکنون هم‌گواهی می‌دهم که خدایی جزپروردگار یگانه نیست و توکه محمدی، رسول خدایی، پیامبر فرمودند: این ازکسانی است که حسن خلق وسخاوتش او را به‌بهشت کشاند.[۴]

---

۱ و ۲. در مشکاةالانوار طبرسی، صفحات ۲۳۱ و ۲۳۲ هم، به‌نقل از همین کتاب روضةالواعظین آمده‌است. م.

۳. این کلمات قصار، ذیل شماره‌های ۳، ۳۴، ۶۴، ۱۲۱ و ۴۷۰ نهج‌البلاغه، چاپ آقای فیض‌الاسلام، آمده‌است. م.

۴. در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۲۳۲ هم آمده‌است. م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: شخص سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم نزدیك و از دوزخ دور است و بخیل از خدا و بهشت و مردم دور و به دوزخ نزدیك است.[۱]

همان حضرت فرموده‌اند: بخشش، درختی است در بهشت که شاخه‌های آن در دنیاست. هر کس به شاخه‌یی از شاخه‌های آن چنگ زند، همان شاخه او را به‌بهشت می کشاند و بخل هم درختی است در دوزخ که شاخه‌های آن در دنیاست، هر کس به شاخه‌یی از آن بیاویزد، همان شاخه او را به‌دوزخ می‌برد.[۲]

امام سجاد(ع) فرموده است، سروران این جهان سخاوتمندان، و سروران آن جهان، پرهیزگارانند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: ای علی! بخشنده باش که خداوند هر بخشنده را دوست دارد وهر کس برای حاجتی پیش تو می آید آن را بر آور که برفرض اوشایسته نباشد، تو شایسته بر آوردن حاجت اویی.[۳]

شاعر چنین سروده است، «ای نگاه دارندهٔ مال! چه اندازه بخل می‌ورزی و از خداوند طمع آن را داری که جاودانه با مال خود باشی، آیا هیچ مرده‌یی با خود مالی برده است؟ آیا نمی‌بینی که آن را برای دیگری جمع می کند.»

دیگری گفته است «بخل آدمی، عیب او را میان مردم آشکار می کند و سخای او همهٔ عیبهایش را از مردم می‌پوشاند. بر خود جامهٔ بخشش بپوش که من می‌بینم سخاوت، پوشش همهٔ عیبهاست.»

دیگری گفته است:«می‌بینم که آرزو می کنی تو را ستایش کنند و خداوند این را به‌شخص بخیل روزی نمی‌فرماید. چگونه ممکن است شخص شکمباره که بسیار منت می‌نهد و اندك می‌بخشد، سروری کند؟».

و سروده شده است «هنگامیکه دنیا به‌تو روی آورده است، هرگز بخل مورز که در آن حال، بخشش و زیاده روی در آن، چیزی از آن نمی‌کاهد و اگر دنیا پشت کند، در آن صورت شایسته‌تر است که آن را ببخشی، زیرا دنیا پایدار نیست و شکر و سپاس بخشش، باز می‌ماند.».

---

۱. در سنن ترمذی، ص ۱۴۰، ج ۸، و احیاءعلوم‌الدین غزالی، ص ۱۷۷۸، آمده است. م.

۲. در احیاء علوم‌الدین، ص ۱۷۷۶، آمده‌است. م.

۳. در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۲۳۲ هم آمده‌است. م.

و نیز سروده شده است:

«چون عیبها و آفت‌ها جمع شود، بخل، بدترین آنهاست وبدتر ازبخل، وعده دادن‌های نادرست و طول دادن در بر آوردن آن است

در وعده‌یی که دروغ باشد، خیری نیست و نیز در گفتاری که کردار مخالف آن باشد، خیری وجود ندارد.»

مجلس شصت و یکم
در حقوق برادران و نزدیکان و همسایه

خداوند متعال در آیهٔ نخست سورهٔ چهارم (نساء) فرموده است «و بترسید از خدایی که درخواست کرده می‌شوید به آن و رحم‌ها، بدرستیکه‌خداوندبرشما نگهبان است.» یعنی بترسید از اینکه پیوندهای خویشاوندی را بگسلید.[۱]

و درآیهٔ چهلم همان سوره فرموده است:«و همسایهٔ صاحب قرابت و همسایهٔ دور و همسایهٔ دیوار به دیوار و در راه ماندهٔ نیازمند.»

ودرآیهٔ بیست و پنجم سورهٔ چهل وهفتم (محمد) فرموده است «شاید که شما هم چون والی شوید، در زمین تباهی کنید و پیوند خویشاوندی‌هایتان را بگسلید.» و سپس فرموده است «آن گروه، آنانند که خدا لعن کرد ایشان را و آنان را کر و چشمهایشان را کور کرد.»

از امام صادق(ع) پرسیده شده است، کمترین حق مومن بر برادر مومن چیست؟ فرمود: باید در چیزی که‌خود نیازمندتر به‌آن است، خود را بر برادر خویش ترجیح ندهد.[۲]

و فرموده است، با مواسات میان برادران خویش، به‌خداوند تقرب جویید.[۳]

و فرموده است، حرمت مومن، از کعبه بزرگتر است.[۴]

گفته شده است در محضر امام صادق(ع) ازشومی سخن رفت. فرمود: در سه

---

۱. همین تفسیر از حضرت باقر(ع) در تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۱۰۰، ج ۳ آمده است. م.

۲ و ۳. به‌نقل از خصال صدوق، صفحات ۷ و ۸، در بحارالانوار، ص ۳۹۱، ج ۷۴، چاپ جدید، آمده است.م.

۴. در اختصاص شیخ مفید، ص ۲۳ به‌این صورت آمده است «به‌خدا سوگند حق مؤمن از کعبه بزرگتر است.».م.

چیزشومی هست؛ در زن وخانه ومرکب. شومی زن درآن است که مهریه‌اش سنگین وهمسرش‌ازاوناخشنود باشد. شومی مرکب در چموشی و سرکشی آن است. شومی خانه درکمی مساحت و بدی همسایگان و بسیاری عیب‌آن است.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: بر مسلمان روا نیست که از برادر دینی خود بیش از سه روزدوری کند. همان حضرت فرموده‌اند: چهار چیزشکنندهٔ پشت است، پیشوایی که نافرمانی خداکند و در عین حال فرمانش مطاع باشد. زنی که مردش او را نگهداری کند و او بر آن مرد خیانت ورزد و فقری که برای آن علاجی پیدا نشود و همسایهٔ بد در محل سکونت.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است، دوستی را حد و مرز و شروطی است و هرکس این شروط درآن نباشد، او را به‌کمال دوستی نسبت مدهید. نخست‌آنکه، آشکار و نهان او برای تو یکسان باشد. دوم‌آنکه، زینت تو را زینت خود و ناپسند تو را، ناپسند خود بداند. سوم اینکه، مال و ولایت، دوستی او را تغییر ندهد و دگرگون نسازد. چهارم‌آنکه، چیزهایی راکه در توانایی اوست، از تو باز ندارد. پنجم‌آنکه، درگرفتاری‌ها و بدبختی‌ها، تو را رها نکند.[۳]

امام صادق(ع) فرموده است: ابلیس که خدایش نفرین کناد،گفته است، مرا بر پنج‌گروه چاره‌یی نیست و دیگر مردم در مشت منند؛ نخست، هرکس با نیت راست به‌خدا پناه برد و در همه‌کار خویش بر او توکل کند. دوم، آن‌کس که در شب وروز، تسبیح و ستایس او از خداوند فراوان باشد. سوم، هرکس که برای برادران مومن خود به‌همان چیز خشنود باشد که برای خود خشنود است. چهارم، آنکس که در مصیبت بیتابی نکند. پنجم،هرکس که به‌آنچه خداوند قسمت او فرموده است، راضی باشد و تنها همت او روزی‌اش نباشد.[۴]

امام باقر(ع) فرموده است، برادر مسلمانت را دوست بدار وآنچه را برای

---

۱. نظیر این روایت از پیامبر (ص) در محجة‌البیضاء، ص ۴۲۳، ج ۳، و به همین صورت در خصال، ص ۱۲۲، ج ۱، با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، آمده است.م.

۲. این روایت هم در خصال، ص ۱۹۶، ج ۱، آمده است. م.

۳. به نقل از امالی صدوق، ص ۳۹۷، و خصال صدوق، ص ۱۳۳، ج ۱، در بحارالانوار، ص ۱۷۳، ج ۷۴، آمده است. م.

۴. در خصال، ص ۲۵۶، ج ۱، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

خود دوست می‌داری برای او دوست بدار و آنچه را برای خود ناخوش می‌داری، برای او ناخوش بدار. چون نیازمند شدی از او بخواه و چون او از تو چیزی خواست به‌او بده و هیچ خیری را از او اندوخته مدار که او از تو خیری را اندوخته نمی‌دارد. پشت او باش که او هم برای تو پشت و پشتیبان است. چون به سفر رفت، در غیبت او نگهدارش باش و چون بازآمد به‌دیدارش برو. او را گرامی و محترم بدار که او از تو و تو از اویی. و اگر بر تو عتاب کرد از او جدا مشو تا عتاب و دلتنگی او از میان برود، چون خیری به‌او برسد، خدا را حمد و ستایش کن و اگر گرفتار شد، او را یاری بده و اندوهی بر اومیفزای.[1]

امام صادق(ع) فرموده است، هر مومنی که بتواند برادر دینی خود را یاری دهد و او را یاری ندهد، خداوند در دنیا و آخرت او را یاری نمی‌دهد.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس همسایه خود راآزار دهد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام می‌فرماید وجایگاه او دوزخ است،که چه‌بد جایگاهی است وهرکس حقوق همسایه‌اش را تباه کند، از ما نیست وجبریل(ع) چندان دربارهٔ همسایه سفارش کرد که پنداشتم بزودی از او ارث خواهد برد.[3]

امام صادق(ع) فرموده است، هرکس موضوعی برای برادر مومن خود بسازد و بگوید و بخواهد به‌آن وسیله، مروت او را نابودکند و او را از چشم مردم بیفکند، خدای تعالی او را از ولایت خویش بیرون می‌فرماید و به‌ولایت شیطان در می‌آورد.[4]

وهمان حضرت فرموده است، هرکس آزار خویش را ازهمسایهٔ خود بازدارد، خداوند لغزشهای او را روز قیامت می‌بخشد وهرکس عفت بطن وفرج داشته باشد، (شکمباره و زن باره و غلام باره نباشد.) در بهشت چون فرشتهٔ محبوبی خواهد بود و هرکس بردهٔ مومنی یاکنیزك مومنی را آزاد کند، برایش دربهشت خانه‌یی ساخته می‌شود.

---

۱. بخشی از روایت مفصل‌تری است که در اختصاص شیخ مفید، ص ۲۲، چاپ نجف، آمده است. م.

۲. در ثواب‌الاعمال وعقاب‌الاعمال صدوق، ص ۴۸۴، با ذکر سند آمده است.م.

۳. به‌نقل از امالی صدوق، با ذکر مطالب بیشتری در بحارالانوار، ص ۱۵۰، ج ۷۴، آمده است. م.

۴. در اصول کافی مترجم،ص ۶۲، ج ۴، با اندك اضافه‌یی آمده است. م.

و به‌یکی ازیاران خود فرموده است، هرکس ازبرادران دینی که سه بار بر تو خشم گرفت و در عین حال دربارهٔ تو چیز بدی نگفت، او را دوست خود قرار بده[1]

و فرموده است، به‌برادرت کمال اعتماد رامکن وازشتاب وسرعت درگذشت، هرگز طلب آمرزش نمی‌شود و مباداکه تو را بر زمین افکند.

و به یکی از یاران خود فرموده است، دوست خود را از آن رازهای خویش آگاه کن که اگر دشمنت بر آن آگاه شود، زیانی به‌تو نرسد. زیرا دوست ممکن است روزی دشمن شود.[2]

وهمان حضرت ازقول امیرالمومنین علی(ع) فرموده است که چگونه می‌توانی تمام حقوق برادری را اداکنی وکدامیك از مردان کاملاً مهذب است؟[3]

امام باقر(ع) فرموده است، هر مومنی که درمانده وگرفتاری به‌او پناه آورد و نیازش را برآورده کند خداونـد در قبال آن هفتاد و سه نیازش را بر می‌آورد که هفتاد و دو نیاز آن از امور آن جهانی ویکی ازحوائج این جهانی است. کمترین عنایت خداوند در این جهان، این است که از آن شخص و زن و فرزند و اموالش دفاع می‌فرماید و رفع بلا می‌کند وکمتریـن عنایت در آخرت این است که برای آن شخص، درهای بهشت گشوده می‌شود و به‌او می‌گویند از هر دری که می‌خواهی وارد شوو اوپیش ما می‌آید.[4]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، بهترین کارهای پسندیده، عیادت بیماران است و رسول خدا ما را به‌این کار فرمان داده است.

امام صادق(ع) فرموده است، از بیماران عیادت کنید و بخواهید برای شما دعا کنند، که دعای ایشان همچون دعای فرشتگان است.

امام باقر(ع) فرموده است، از جمله مناجات‌های موسی(ع) با خداوند متعال این بودکه پرسید، پروردگارا! برای کسی که از بیماری عیادت کند چه مزدی است؟ فرمود: فرشته‌یی گماشته می‌شودکه تا روز حشر درگورش به عیادت و دیدارش برود.[5]

---

۱ و ۲ و ۳. بـه‌نقل از امالی صدوق(رض)، دربحارالانوار، صفحات ۱۷۳ و۱۷۴، جلد ۷۴، چاپ جدید، با توضیح درپاورقی‌ها آمده است.م.

۴. چند روایت نظیر و نزدیك به‌این روایت در اصول کافی، صفحات ۲۸۵ و ۲۸۶، ج ۳، همراه با ترجمهٔ آقای دکتر سید جواد مصطفوی، آمده است. م.

۵. در ثواب‌الاعمال صدوق، ص ۲۳۱ با ذکر سند آمده است. م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند در عقوبت‌گناهان بـرای‌گنهکاران در دنیا در هیچ مورد چنان شتابی نـدارد که در مورد ستم و بـریدن پیوند خویشاوندی، و این همراه با عقوبتی است که برای آخرت او اندوخته می‌شود.

و همان‌حضرت فرموده‌اند: هـرکس دوست می‌دارد که خداوند در روزی او گشایش دهد و مرگش را به تأخیر اندازد، حتماً رعایت پیوند خویشاوندی کند.[۱]

و نیز فرموده‌اند: هرکس بـرای من یك چیز را عهده‌دار شود، من بـرای او چهار چیز را ضمانت می‌کنم؛ او رعایت پیوند خویشاوندی کند، تا خاندانش او را دوست بدارند و روزی‌اش فراخ شود و بر عمرش افزوده گردد و خدایش او را بـه بهشتی که وعده فرموده است، درآورد.[۲]

و فرموده است، آیا می‌دانید حق همسایه چیست؟ شما از حـق همسایه جـز اندکی را نمی‌دانید؛ هماناکسی که همسایه‌اش از آزارش در امان نباشد بـه خدا و روز رستاخیز ایمان نیاورده است. چون همسایه وام بخواهد، باید بـه او وام داد و چون خیری به‌او رسد، باید شادباش بگویدش وچون‌اندوه ومصیبتی به او رسد، باید او را تسلیت دهد ونباید ساختمان خانهٔ خود را ازخانهٔ همسایه چندان بلندتر بسازد که مانع از وزش نسیم‌گردد، مگر به‌اجازه او وچون میوهٔ نوبر بخرد، باید برای همسایه بفرستد و اگر به او هدیه نمی‌کند بایـد آن میوه را پوشیده بـه‌خانهٔ خود برد و نباید اجـازه دهدکودکانش آن میوه را آشکارا مصرف کنندکه اشتهای کودکان همسایه تحریك، وناراحت شوند و سپس رسول خدا فرمودند: همسایگان سه نوعند: برخی از آنان سه حق دارند؛ حق‌اسلام و حق همسایگی و حق نزدیك بودن. برخی ازآنان دو حق دارند؛ حق اسلام وحق همسایگی. (درمورد همسایگان دورتـر) و برخی یك حق دارند و آن همسایهٔ کافراست که فقط حق همسایگی برای او محفوظ است.[۳]

و فرموده است، آن‌کس که سیر بـاشد و همسایه‌اش کنار اوگرسنه بماند از مؤمنان نیست.[۴]

---

۱. به‌نقل از خصال، ص ۱۸، ج ۱، دربحارالانوار، ص ۸۹، ج ۷۴، آمده است.م.

۲. با اندك تفاوت و به‌صورت صحیح‌تری که به‌جای «خاندانش»، خداوندش می‌باشد، در عیون‌اخبارالرضا، ص ۳۷، ج ۲، آمده است. م.

۳. درمشکاةالانوار طبرسی، ص ۲۱۳ هم از همین کتاب آمده است. م.

۴. نظیر این در امالی شیخ طوسی، ص ۱۳۴، ج ۲، آمده است.م.

شاعر چنین سروده است:

«دوستان هنگام آسایش و راحت بسیارند، ولی در سختی‌ها، آنان اندکند. بنابر این، ادعای دوستی کسانی که با آنان برادری و دوستی می کنی تو را مفریبد که برای تو در سختی دوستی نیست. هر کسی می گوید من وفادارم، ولی چنان‌نیست که به‌گفتار خود عمل کند، مگر مرد نژاده و دین‌دار که چون سخنی گوید به آن عمل می کند.»

دیگری گفته است «از دوستان کسانی را با صفا می‌بینم که یکدل و به هنگام بروز سختی‌ها شکیبا و پایدارباشند.»

دیگری گفته است «هر دوستی که دوستی او برای خدا نباشد من به دوستی و صمیمیت او اعتماد ندارم.»

دیگری گفته است «با دشمن من دوستی می‌ورزی و می‌پنداری که من دوست تو هستم. این گفتار تو مایهٔ شگفتی است، برادر من کسی نیست که فقط با زبان مرا دوست داشته باشد، بلکه دوست من کسی است که در غیاب هم، دوست من باشد.»

مجلس شصت و دوم
در فضیلت ذکر و ذاکران و مذکران

خداوند متعال در آیهٔ یکصد و چهل و نهم سورهٔ بقره فرموده است «پس یاد کنید مرا تا یادکنم شما را و شکر کنید مرا و ناسپاسی مکنید مرا.»

و در آیهٔ چهل و دوم سورهٔ احزاب فرموده است «ای گروهی که ایمان آورده‌اید، یادکنید خدا را یادکردنی بسیار.» ودر آیهٔ سی و ششم همان سوره فرموده است «مردان و زنانی که خدا را بسیار یادکننده‌اند.»

ودر آیهٔ بیست ودوم سورهٔ غاشیه فرموده است «پس پندبده که تو پند دهنده‌یی و برایشان چیره نیستی.»[1]

مفسران گفته‌اند: خداوند فرموده است، با ایمان مرا یادکنید تا من هم از صمیم‌جان شما را یادکنم. با حالت تسلیم و مسلمانی مرا یادکنید تا شما را باگرامی

۱. آیات مورد ذکر در قرآن بسیار زیاد است و برای اطلاع بیشتر از نمونه‌های دیگر، رك. به: ریاض‌الصالحین نووی، ص۴۹۳، چاپ بیروت، ۱۳۹۳ قمری و محجةالبیضاء، ص ۲۶۶، ج ۲.

داشتن یادکنم. با توبه مرا یادکنید تا با آمرزش گناهانتان شما را یادکنم. با پوزش خواهی مرا یادکنید تا با آمرزش شما را یادکنم. با خواهش و سؤال مرا یادکنید تا با بخشش ودهش شما را یادکنم. شما با دعا مرا یادکنید تا با عطا شما را یادکنم. شما با آمرزش خواهی مرا یادکنید تا من با غفران شما رایادکنم. بدون غفلت مرا یادکنید تا بدون درنگ شما را یادکنم.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: ای علی! بهترین اعمال سه خصلت است؛ انصاف دادن از خویشتن و همراهی انسان با برادر دینی خود در راه خدا و در همه حال به یاد خدا بودن.[2]

از امام باقر(ع) یا امام صادق (ع) نقل شده که فرموده است، ذکر و یادکردن خداوند متعال به هفت چیز آدمی بخش شده است که عبارت است از: زبان، روح، نفس، عقل، معرفت، سر، قلب، و هر یك نیاز به استقامت و پایداری دارد. استقامت و راستی یاد با زبان، اقرار از روی راستی و درستی است. استقامت روح، راستی در استغفار است. استقامت نفس، پوزش خواهی است. استقامت قلب، براستی یقین داشتن است. استقامت عقل، براستی پندگرفتن است. استقامت معرفت، براستی سرفراز بودن است و استقامت سر(نهانی) سرشار بودن از عالم اسرار وخشنود بودن به آن است.

ذکر زبان، حمد و ثنای خداوند است و ذکر نفس، تلاش وکوشش است و ذکرروح، خوف ورجا (امید و بیم) است. ذکر دل، صدق وصفاست وذکر عقل، تعظیم و حیاست و ذکر معرفت، تسلیم و رضاست و ذکر نهان، مقام شهود حق جل و علی است.[3]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، تمام خیر درسه خصلت جمع شده است؛ نگریستن وخاموشی وسخن گفتن. هر نگاهی که در آن اعتبار نیست، سهو وبی‌ارزش است. هر خاموشی که در آن اندیشه نیست، غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نیست، غفلت است. خوشا به حال آن کس که نگاهش عبرت و سکوتش

---

۱. در این‌باره به تفسیر کشف‌الاسرار میبدی، ص ۴۱۴، ج ۱، چاپ مرحوم علی‌اصغر حکمت، مراجعه فرمایید که لطیف‌تر و با افزونی‌هایی آمده است.م.

۲. ضمن حدیثی از امام باقر(ع) در خصال مترجم، ص ۱۴۵، ج ۱، آمده است.م.

۳. این روایت بدون نسبت به‌امام باقر و امام صادق(ع) درخصال مترجم، ص ۱۶۶، ج ۲، آمده است. سندش ضعیف و مورد اعتراض است.م.

اندیشه و کلامش ذکر خداوند است و بر گناه خود می گرید و مردم از گزندش در امانند.[۱]

موسی(ع) گفت: پروردگارا! پاداش آن کس که با زبان و دل خویش تو را یاد می کند چیست؟ فرمود: ای موسی! روز قیامت او را در سایهٔ عرش و حمایت خویش قرار می‌دهم.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: در خواب یکی از امت خویش را دیدم که شیطانها او را احاطه کرده بودند. یاد کردن او از خداوند متعال آمد و او را از میان ایشان نجات داد.[۳]

جابر می گوید، به امام باقر(ع) گفتم: برخی از مردم چنانند که چون چیزی از از قرآن به یاد می آورند یا برای ایشان چیزی از قرآن خوانده می‌شود، چنان فریادی بر می آورند و مدهوش می‌شوند تا آنجا که اگر دستها و پاهای کسی از ایشان بریده شود احساس نمی کند. فرمود: سبحان الله! این از کارهای شیطانی است. به این کار فرمان داده نشده‌اند. همانا هدف، نرم شدن و دل سوختن و اشک ریختن و از خدا بیم کردن است.[۴]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر مسلمان که پس از نماز صبح در مصلای خود بنشیند و ذکر خدا بگوید تا آفتاب بدمد، برای او پاداشی همچون پاداش حاجیان است و گناهانش آمرزیده می‌شود، و فرموده‌اند: هرگاه باغهای بهشت را می‌یابید، در آن به گردش پردازید. گفتند: باغهای بهشت چیست؟ فرمودند: مجالس ذکر.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: هیچ قومی برای ذکر خدا نمی‌نشینند و جلسه تشکیل نمی‌دهند، مگر اینکه سروشی از آسمان به آنان ندا می‌دهد که برخیزید، سیئات شما به حسنات تبدیل شد و همه‌تان آمرزیده شدید و هیچ گروهی از مردم زمین برای ذکر خداوند به زمین نمی‌نشینند، مگر اینکه گروهی از فرشتگان هم همراه ایشان به زمین می نشینند.[۵]

و همان حضرت فرموده‌اند: هیچ قومی برای ذکر خدا به زمین نمی‌نشینند، مگر اینکه فرشتگان آنان را احاطه می کنند و رحمت آنان را فرا می گیرد و آرامش بر آنان فرو می آید. من هم آنان را یاد می کنم.[۶]

۱. در خصال مترجم، ص ۱۲۰، ج ۱، آمده است.م.
۲. در الجواهرالسنیه فی‌الاحادیث القدسیهٔ شیخ حرعاملی، ص ۵۵، آمده است.م.
۳. در فضائل الاشهرالثلاثهٔ صدوق(رض)، ص۱۱۳، ضمن حدیث مفصلی آمده است.م.
۴. با ذکر اسناد در اصول کافی مترجم، ص ۴۲۱، ج ۴، آمده است.م.
۵ و ۶. در صحیح مسلم، ص ۷۲، ج ۸، و مسند احمدبن حنبل، ص ۲۳، ج ۳، و سنن ترمذی، ص ۲۷۱، ج ۱۲، و مسند احمد، ص ۱۴۲، ج ۳، آمده است. م.

شاعر چنین سروده است:

به آن برادرت که نسبت بمن نیکی می کند ابلاغ کن که من هر چند به ظاهر او را نمی‌بینم، همواره می‌بینمش. هر چند جایگاه او از جایگاه من دور است ولی نگاه من پیوسته به‌دیدار اوست. خدای می‌داند که من هیچگاه به‌یاد اونمی‌افتم، زیرا کسی را که هیچگاه فراموش نمی کنم، چگونه لازم است که به‌یادش باشم. چگونه ممکن است هرگز مونسی جز او راآرزومند بود وچگونه بنده‌یی که اومولای اوست، اندوهگین باشد.»

مجلس شصت و سوم
در اوقات و آنچه متعلق به آن است

خداوند متعال در آیهٔ سی و ششم سورهٔ توبه فرموده است «همانا شمار ماهها نزد خداوند دوازده ماه است درکتاب خدا، روزی که آسمانها و زمین را بیافرید واز آنها چهار ماه حرام است.»

بدان که خداوند متعال دنیا و مکان و زمان راکه در حال گردش است آفرید و فصلهای چهارگانه و سال و ماه و روز و شب را پدیدآورد و ازگردش روزگار، فصلهای بهار و تابستان و پاییز و زمستان پدید می آید.

و مقصود ازچهار ماه حرام، ذی قعده و ذی حجه و محرم ورجب است که سه ماه آن پیاپی و پیوسته به‌یکدیگر است و یکی از آنها جدا و به‌تنهایی است.[1]

و خداوند می‌فرماید «این دین قیم است» یعنی حساب مستقیم وراست است و در آن، یعنی در ماههای حرام، برخود ستم مکنید و این ماهها را از این جهت حرام نامیده اند که‌حرمت آن بزرگ و جنگ در آن حرام است.

امام باقر(ع) فرموده است، ایام‌الله (روزهای خدا) سه روز است: روزی که قائم آل محمد قیام می کند و روز رجعت و روز رستاخیز.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: روز جمعه، روز عبادت است و خدا را در آن عبادت کنید. روز شنبه از آل محمد(ص) است و یکشنبه از شیعیان ایشان ودوشنبه از بنی‌امیه

---

۱. این عبارت در تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۲۱۴، ج ۵، چاپ نجف هم آمده است. م.

۲. با ذکر سند در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۳۶۵، آمده است.م.

و سه‌شنبه روز نرمی و ملایمت (شاید هم روز نرم شدن‌آهن برای داود(ع) منظور باشد.م.) و روز چهارشنبه از بنی‌عباس و روز پنجشنبه روزمبارکی است که بامدادش برای امت من فرخنده است.

امام‌صادق(ع) فرموده است، هر کس قصد سفر دارد، روز شنبه سفر کند که اگر در آن روز سنگی از کوهی بخواهد فرو افتد، خداوند آن‌را به‌جای خود برمی‌گرداند و هر کس نیازها بر او دشوار است، روزسه‌شنبه آنها را مسئلت کند که سه‌شنبه روزی است که خداوند در آن آهن را بر داود(ع) نرم ساخته است.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است، شنبه از ما و یکشنبه از شیعیان ما و دوشنبه از از دشمنان ما و سه‌شنبه از بنی‌امیه و چهارشنبه روز خوردن دارو است و پنجشنبه حوائج بر آورده می‌شود و جمعه برای نظافت و استعمال بوی خوش و روز عید مسلمانان است و آن بهتر از روز فطر و عید قربان است. وغدیر بهترین اعیاد است و آن روزجمعه وهیجدهم ذی حجه بوده است. قائم خاندان ما روزجمعه ظهور می کند و قیامت روز جمعه برپا می‌شود و در روز جمعه هیچ‌کاری بهتر ازصلوات فرستادن بر پیامبر(ص) نیست.[۲]

صقربن ابی‌دلف، ضمن‌خبری طولانی می‌گوید به‌حضرت ابوالحسن عسکری (امام هادی)گفتم: ای سرور من! حدیثی ازپیامبر(ص) روایت می‌شود که معنی آن را نمی‌فهمم، فرمود: کدام حدیث است؟گفتم: این گفتار پیامبر که فرموده‌اند، با روزها ستیز مکنید که با شما ستیز کنند. فرمود: آری، ایام یعنی آنچه که آسمانها و زمین را برپا داشته است، شنبه کنایه ازنام رسول خداست. یکشنبه کنایه از امیرالمومنین علی و دوشنبه کنایه از حسن و حسین(ع) و سه‌شنبه از علی‌بن الحسین و محمدبن علی و جعفربن محمد و چهارشنبه کنایه از موسی‌بن جعفر و علی‌بن موسی و محمدبن علی و من است. پنجشنبه کنایه از پسر پسرم است که‌گروه و عصابهٔ حق به‌سوی او جمع می‌شوند و اوست که‌زمین راآکنده از عدل و قسط می کند همچنانکه آکنده ازستم و ظلم شده باشد و این است معنی ایام و دراین جهان باآنان ستیزمکنید که در آن جهان با شما ستیز نکنند.[۳]

۱. بخش نخست این روایت در خصال مترجم، ص ۱۵۴،ج ۲، آمده است .م.
۲. خصال مترجم، ص ۱۵۵، ج ۲ .م.
۳. ضمن حدیث مفصلی در صفحات ۱۲۳ و۱۲۴ معانی‌الاخبار صدوق، آمده است.م.

امام صادق(ع) در تفسیر این آیه که می‌فرماید «همانا شمار ماهها نزد خدا ودر کتاب خدا، روزی که آسمانها و زمین راآفرید، دوازده است» فرموده است، محرم و صفر و ربیع‌الاول و ربیع‌الاخر و جمادی الاولی و جمادی‌الاخر و رجب وشعبان و رمضان و شوال و ذوالقعده و ذوالحجه است و چهار ماه‌آن حرام است که عبارت است از بیست روز از ذی‌حجه و محرم وصفر وربیع‌الاول وده روز ازربیع آلاخر.[۱]

و فرموده است، شمار ساعتهای روز هم دوازده است و بهترین ساعت شب و روز هنگام نمازهاست و سپس فرمود: چون نیمروز می‌شود، درهای آسمانگشوده و نسیم رحمت وزیده می‌شود و خداوند به‌خلق خود می‌نگرد و دوست می‌دارم در آن ساعت برای من عمل پسندیده‌یی به‌آسمان صعود کند. سپس فرمود: بر شما باد به‌دعا کردن پس از نمازها که‌مستجاب است.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است، شب قدر، شب‌آغاز سال است.[۳]

از امام صادق(ع) پرسیده شد، سال چند روز است؟ فرمود: سیصد و شصت روز و ازآن، شش‌روزی که خداوند جهان را درآن‌آفریده است،کاسته می‌شود وسال سیصد و پنجاه و چهار روز باقی می‌ماند.[۴]

امام صادق(ع) ضمن تفسیرهمان‌آیه «همانا شمارماهها نزد خدا دوازده است...» فرموده است، درخشنده‌تر وآغاز ماهها، ماه رمضان است که ماه خداوند متعال است و قلب ماه رمضان، شب قدر است و قرآن هم در شب اول این ماه نازل شده است و از این ماه با خواندن قرآن استقبال کنید.[۵]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، هیچ روزی برآدمی نمی‌گذرد مگر اینکه درآغاز می‌گوید، ای پسرآدم! من روزی تازه‌ام و من‌گواه‌کارهای توهستم. در من سخن پسندیده بگو وکار پسندیده انجام بده تا روز قیامت به‌سود توگواهی دهم که چون امروز بگذرد، دیگر هرگز مرا نخواهی دید.

---

۱. در خصال صدوق، ص ۲۶۰، ج ۲، آمده و برخلاف مشهور است. م.
۲. در همان صفحهٔ خصال آمده است. م.
۳. به‌نقل از خصال و با اندك افزونی که آخر سال هم هست دربحارالانوار، ص۱۶، ج ۹۷، آمده است.م.
۴. خصال، ص ۲۵۶، ج ۲ .م.
۵. به‌نقل از امالی صدوق، دربحارالانوار، ص ۱۱، ج ۹۷، آمده است.م.

و سال دوازده ماه است؛ نخست محرم و به‌این سبب‌آن را محرم نام نهاده‌اند که جنگ در آن حرام است. پس از آن ماه صفر نامیده شده که مکه در آن ماه خلوت مـی‌شود و اصطلاح صفرالید (تهیدست) هـم از همین است. دو ماه ربیع‌الاول و ربیع‌الآخر را از این سبب ربیع نام نهاده‌اند که علف و گیاه بر زمین می‌رسته و آنان گله‌های خـود را به‌چرا می‌برده‌انـد. و جمادی‌الاولی وجمادی‌الثانیه را به سبب آنکه در آن دو ماه آب یخ می‌بسته است و منجمد مـی‌شده است به‌این نام، نام نهاده‌اند و رجب را از این جهت که تعظیم می کرده‌اند، رجب نامیده‌اند وترجیب به‌معنی تعظیم است، مخفف هم تلفظ شده است. کمیت در شعر خودآن را مخفف بکار برده است وترجمهٔ شعر کمیت چنین است: «غیرازخاندان عصمت برای خود سپری نمی‌خواهم، هـر چند بـزرگ و معظم باشند.» ماه شعبان را از این روی شعبان‌گفته‌اند که در آن خیرفراوانی به‌لحاظ همسایه بودن با رمضان انجام می‌شود. ماه رمضان را از آن‌روی رمضان گفته‌اند که‌بره‌ها و کره شترها از شدت‌گرما می‌مردند و هم‌گفته‌اند به‌این سبب است که‌گناهان‌را می‌سوزاند و ازمیان می‌برد. شوال را ازاین جهت شوال نام داده‌اند که ماده‌شتران، دم‌های خود رابرافراشته می‌داشته ودرحال لقاح وجفت‌گیری بوده‌اند. ذی‌قعده‌را از این جهت به‌این نام‌گفته‌اند که از جنگ در آن بازمی‌نشسته وخـودداری می کرده‌اندوذی‌حجه را ازاین روی که‌درآن حج می‌گزارده‌اند به‌این‌نام، نام‌نهاده‌اند. و مادرا ازاین جهت شهر گفته‌اند کـه مشهور بوده است. روزهـای هفته چنین است که یکشنبه‌ازآن روی به‌این نام، نامیده شده که خداوند نخستین عددی که‌آفریده یك بوده است وسپس عدد دو و دوشنبه. ابن‌عباس هـم می‌گفته است، پیامبر(ص) روز دوشنبه متولد شد و روز دوشنبه حجرالاسود را نصب فرمود و روزدوشنبه به‌پیامبری مبعوث شد و روز دوشنبه از مکه به‌سوی مدینه هجرت فرمود و روز دوشنبه رحلت فرمود.[1] سپس خداوند عدد سه راآفریده و آن روزرا سه‌شنبه نامید وسپس عددچهارو چهارشنبه و پس ازآن عدد پنج و پنجشنبه راآفرید و جمعه ازاین روی جمعه نامیده شده است که خداونـد متعال همهٔ خلق‌آسمانها و زمین را جمع کرد و از ایشان پیمان به ولایت آل‌محمد گرفـت.[2] شنبه از ایـن روی به‌سبت نام‌گذاری شده که‌آفرینش درآن پایان

۱. موضوع تولد و بعثت و رحلت رسول خدا (ص) در دوشنبه در منابع کهـن آمده است. مثلاً به‌ترجمهٔ طبقات، صفحات ۹۶ و ۱۹۱ جلد اول به‌قلم این‌بنده مراجعه‌فرمایید.م.
۲. در مجلس فضیلت روز جمعه منابع برخی از بخشهای این روایت نشان داده شدم.

یافت. خداوند آغاز آفرینش اشیاء را روز یکشنبه قرار داد و در آخرین ساعت روز جمعه از آفرینش فراغت یافت که در آن ساعت آدم را آفرید و آن ساعتی است که قیامت هم، همان ساعت برپا می‌شود.

خداوند متعال در آیهٔ سی و هفتم سورهٔ پنجاهم (ق) فرموده است «و همانا که آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست در شش روز آفریدیم و رنجی به‌ما نرسید.» و روزی که خداوند در آن از آفرینش فراغت یافت به سبت معروف شد که در کلام عرب به‌معنی قطع است و کار آفرینش در آن پایان یافت.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند بهشت را روز پنجشنبه آفرید و آن را مونس نام نهاد.

و روایت شده است که یهودیان به حضور پیامبر(ص) آمدند و از آفرینش آسمانها و زمین از ایشان پرسیدند، فرمودند: خداوند زمین را روز یکشنبه و دوشنبه آفرید و کوهها و آنچه را در آن است، سه‌شنبه آفرید. آب و درخت و شهرها و آبادیها و صحراها را روز چهارشنبه آفرید. آسمان را روز پنجشنبه آفرید و آفتاب و ماه و ستارگان و فرشتگان را روز جمعه آفرید. پرسیدند: ای محمد! پس از آن چه شد؟ فرمود: بر عرش مستوی شد، گفتند: اگر تمام آن را می‌گفتی، درست گفته بودی وخودشان گفتند که پس از آن خداوند استراحت کرد. پیامبر(ص) ازاین سخن ایشان خشم گرفت و آیهٔ فوق نازل شد که در دنباله‌اش خطاب به‌پیامبر می‌فرماید « بر آنچه می‌گویند شکیبا باش.»[2]

و گفته شده است در هر ساعتی از شبانروز ششصدهزار زن باردار می‌شوند و ششصدهزار می‌زایند و ششصدهزار می‌میرند وششصدهزارعزیز، زبون وششصدهزار زبون، عزیز می‌شوند و خداوند ششصدهزار بنده را از آتش دوزخ آزاد می‌فرماید.[3]

امیرالمومنین‌علی(ع) فرموده است، برای بازماندهٔ عمر آدمی نمی‌توان بهایی یافت که می‌تواند در آن، آنچه را از دست داده جبران کند و آنچه را میرانده است

۱. برای اطلاع بیشتر، رك. به: مفردات راغب اصفهانی، ص ۲۲۰، چاپ ۱۳۳۲ خورشیدی، تهران. م.

۲. درتفسیرابوالفتوح رازی، چاپ مرحوم آقای شعرانی، ذیل آیهٔ ۳۷ سورهٔ (ق)، آمده است.م.

۳. این ارقام بیان‌کنندهٔ کثرت است.م.

(سعادت را) زنده کند.

شاعر چنین سروده است «به‌روزگار دست و پای می‌یازم و روزگار آنچه را که یك روز اصلاح می کند، تباه خواهد ساخت. امروز آن را اصلاح و فردا تباهش می کند.»

دیگری چنین سروده است «چندان زیستم و عمر کردم که بستگانم از درنگ کردن من پیش ایشان افسرده شدند و عمری طولانی دارم. آری آنکس که دویست و چهارده سال عمر کند، باید از درنگ ومقام خود و فرا رسیدن صبح و پس از آن فرا رسیدن شب افسرده باشد.»

مجلس شصت و چهارم
در فضیلت ماه رجب

خداوند متعال در آیهٔ ۲۱۵ سورهٔ دوم (بقره) می‌فرماید «دربارهٔ ماه حرام و کارزار کردن در آن از تو می‌پرسند. بگو کارزار کردن در آن بزرگ (گناه‌بزرگ) است.» بدان که خداوند متعال در کتاب خویش چهار چیز را حرام (محترم‌وقابل احترام) نام‌نهاده است: نخست مسجد مکه و در آیهٔ ۱۴۶ سورهٔ بقره مـی‌فرماید «و از جایی که بیرون رفتی پس بگردان رویت را سوی مسجدالحرام.»، دوم کعبه است که خداوند در آیهٔ ۹۸ سورهٔ پنجم (مائده) می‌فرماید «خداوند کعبه را محترم قرارداد برای قوام مردم.»، سوم شهر مکه که در آیهٔ ۹۴ سورهٔ بیست و هفتم (نمل) می‌فرماید «جز این نیست که به‌من فرمان داده شده است که بپرستم پروردگار این شهر را که حرام (محترم) گردانید آن را.» چهارم ماه‌هـای حرام است که در سورهٔ توبه فرموده است، از ماهها، چهار ماه حرام است و نیز در آیهٔ یکصد و نـود و یك سورهٔ دوم (بقره) فرموده است «ماه حرام» و در آیهٔ سوم سورهٔ پنجم (مـائده) فرموده است «نشانه‌های خداوند و ماههای حرام را حلال ندارید. (حرمتش را مشکنید)»

و انگهی خداوند متعال ماه رجب را به حرمت و احترام تخصیص داده و در آیهٔ ۲۱۵ سورهٔ بقره فرموده است «از تو می‌پرسند از ماه حرام و کارزار کردن در آن.»[1]

---

۱. محمدبن عمرواقدی در مغازی در جنگ نخله که در مـاه رجب بوده است، شأن نزول آیه را درآن باره دانسته است. رك. به: ترجمهٔ مغازی، ص ۱۳، ج ۱، مرکـز نشر دانشگاهی، تهران، به‌قلم این‌بنده .م.

ماه رجب از روزگار نوح(ع) بهترین ماهها بوده است، زیرا در آن ماه معجزهٔ بزرگ آن حضرت صورت گرفت که همراه مومنان سوار بر کشتی شد و نجات پیدا کردند و دشمنان ایشان با طوفان هلاک شدند.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است، نوح(ع) روز اول ماه رجب بر کشتی سوار شد و به آنان که همراهش بودند فرمان داد آن روز را روزه بگیرند. و فرمود هر کس آن روز را روزه بگیرد، آتش به اندازهٔ مسیر یک سال از او فاصله می‌گیرد و هر کس هفت روز روزه بگیرد، درهای دوزخ بر او بسته می‌شود و هر کس بیفزاید، خدای تعالی بر عمرش می‌افزاید.[۲]

امام باقر(ع) فرموده است، هر کس از ماه رجب یک روز از آغاز یا روزهای وسط یا آخر آن روزه بگیرد، خداوند بهشت را بر او واجب می‌فرماید و روز رستاخیز درجهٔ او را در بهشت با ما قرار می‌دهد و هر کس دو روز از آن ماه روزه بگیرد، به او گفته می‌شود خدای تعالی گناهان گذشته‌ات را آمرزید. اعمال آینده خود را نیکو مواظب باش. هر کس سه روز از آن ماه را روزه بدارد، گویندش که خدای گناهان گذشته و باز ماندهٔ عمرت را بخشید و برای هر یک از برادران و دوستان گنهکار خود که خواهی شفاعت کن و هر کس هفت روز روزه بدارد، درهای هفتگانه دوزخ بر او بسته می‌شود و هر کس هشت روز از رجب را روزه بدارد، درهای هشتگانهٔ بهشت برای او گشاده می شود و از هر کدام که خواهد به بهشت وارد می‌شود.[۳]

امام رضا(ع) فرموده است، هر کس برای رغبت به ثواب و پاداش خدای عزوجل، روز اول ماه رجب را روزه بگیرد، بهشت بر او واجب می‌شود و هر کس یک روز از وسط آن ماه روزه بگیرد، شفاعت او برای افرادی به شمار قبیله‌های ربیعه ومضر پذیرفته می‌شود و هر کس روزی از روزهای آخر آن ماه را روزه بدارد، خدای متعال او را از پادشاهان بهشت قرار می‌دهد و شفاعتش را در مورد پدر و مادر

---

۱. در قصص قرآن، ص۱۳۱، برگرفته از تفسیر عتیق نیشابوری، چاپ ۱۳۴۷ شمسی، تهران و ترجمهٔ نهایة‌الارب نویری، ص ۴۷، ج ۸، به‌قلم این بنده، سوار شدن نوح(ع) به کشتی در ماه رجب آمده است.م.

۲. با ذکر سند در ثواب‌الاعمال، ص۷۸، چاپ استاد محترم آقای علی‌اکبر غفاری، آمده است.م.

۳. وسائل‌الشیعه، شیخ حرعاملی، ص ۳۵۰، ج ۷، به‌نقل از فضائل‌الاشهرالثلاثة صدوق آمده‌است.م.

و عمو و عمه و خاله و دایی و آشنایان و همسایگانش می‌پذیرد، هر چند میان ایشان کسی مستوجب آتش باشد.[۱] سالم می‌گوید[۲]: چند روزی از ماه رجب باقی مانده بود که به حضور امام صادق(ع) رسیدم. چون به من نگریست، فرمود: ای سالم! آیا در این ماه هیچ روزه گرفته‌ای؟ گفتم: نـه، ای پسر رسول خدا! فرمود: چنان پاداشی از دست تو بیرون رفته است که اندازهٔ آن را جز خدای متعال کسی نمی‌داند. این ماه را خداوند برتری داده و حرمتش را بزرگ فرموده و کرامت خود را بـرای روزه گیران در آن ارزانی داشته است. گفتم: ای پسر رسول خـدا! آیا اگر از باقی ماندهٔ این ماه روزه بدارم به بخشی از پاداش روزه‌گیران در این ماه دست می‌یابم؟ فرمود: ای سالم! هر کس یك روز از روزهای آخر این ماه را روزه بدارد، برای او موجب زینهاری از سختی سکرات مرگ و فشار گـور و بیم شدید آخرت است و هر کس دو روز را روزه بدارد، برای او اجازهٔ عبور از پل صراط خواهد بود و هر کس سه روز از آخر این ماه را روزه بدارد، روز رستاخیز از بیم‌ها و سختی‌های آن در امان خواهد بود و حکم برائت از آتش به او عطا می‌شود.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: همانا رجب ماه اصم خداوند و مـاهی سخت بزرگ است و از این جهت بـه آن اصم می‌گویند که هیچ ماهی را در پیشگاه خدای متعال چنان حرمت و بزرگی نیست. مردم دورهٔ جاهلی هم آن را بزرگ می‌داشتند و اینك که اسلام آمده است بـر تعظیم و برتری آن افزوده است. همانا ماههای رجـب و شعبان دو ماه من است و رمضان ماه امت من است. همانا هر کس از روی ایمان و به قصد اطاعت خدا روزه بگیرد، مستوجب رضوان اکبر خداوند می‌شود و این روزه‌اش، آتش خشم خدا را بر او خاموش می‌کند و دری از درهای دوزخ را بر او می‌بندد. و اگر به اندازهٔ گنجایش زمین بر او طلا داده شود، برتر از پاداش روزهٔ او نیست و هیچ چیز جز حسنات نمی‌تواند پاداش او را کامل کند، بشرط آنکه روزه‌اش را برای خداوند خالص گرداند و آن شخص چون آن روز را به شام رساند، برای او ده دعای

---

۱. با ذکر سلسله سند درعیون‌اخبارالرضا، ص ۲۹۱، ج ۱، چاپ ۱۳۷۷ ق. قم، آمده است.م.

۲. ظاهراً منظور سالم حناط (گندم فروش) است که در رجال نجاشی، چاپ قم، نام و آثار او آمده است.م.

۳. وسائل‌الشیعه، ص ۳۵۱، ج ۷، به‌نقل از امالی صدوق، آمده است.م.

مستجاب و برآورده خواهد بود که اگر برای دنیای خویش خـواسته باشد، خدایش ارزانی می‌دارد وگرنه بهتر از هـر دعایی که یکی از اولیاء و دوستان و بـرگزیدگان خداوندکرده باشد، برای آخرتش اندوخته می‌فرماید.

و هرکس از ماه رجب دو روز روزه بدارد، هیچکس از اهل آسمان و زمین نمی‌تواند تـوصیف کرامت او را پیش خداوند متعال کند و بـرای او پاداشی معادل پاداش ده تن از صادقان وهمهٔ کارهایی که ایشان در مدت عمرشان انجام داده‌اند نوشته می‌شود و روز قیامت هم به اندازهٔ آنان شفاعت می کند وهمراه آنان محشور می‌شود و به بهشت در می آید و از رفیقان آنان خواهد بود.

هرکس سه روز از ماه رجب را روزه بگیرد، خداوند میان او وآتش، خندقی قرار می‌دهد و حجابی می‌نهدکه درازی آن به اندازهٔ هفتاد سال راه است و به هنگام افطار،خداوند به او می‌فرماید حق تو بر من واجب شد و دوستی و ولایت خـود را برای تو واجب کردم. ای فرشتگانم! گواه باشیدکه همهٔ گناهان گذشته و آینده‌اش را بخشیدم.

و هرکس از ماه رجب، چهار روز روزه بدارد، از همهٔ بلاها عافیت می‌یابد، از قبیل دیوانگی و پیسی و خوره وفتنهٔ دجّال و از عذاب گور در امان قرار می گیرد و برای او پاداشی معادل پاداش خردمندانی توبه کننده و بازگشته به سوی خدا نوشته می‌شود وکارنامه‌اش در زمرهٔ نخستین عبادت کنندگان بدست راستش داده می‌شود.

وهرکس از رجب، پنج روز روزه بگیرد، بر خداوند است که روز قیامت او را خشنود فرماید و در آن روز در حالی ازگور خویش مبعوث می‌شودکه چهره‌اش چون ماه کامل درخشنده خواهد بود وبه شمار ریگزارهای انبوه برایش حسنه نوشته می‌شود و بدون حساب به بهشت برده می‌شود وبه او می گویند هر خواسته‌که داری از خدای خویش بخواه. و هـرکس از رجب، شش روز روزه بگیرد، در حالی از گور خود برانگیخته می‌شودکه از چهره‌اش پرتوی رخشنده‌تر از خورشید می‌درخشد و افزون بر آن نوری به او داده می‌شودکه همهٔ اهل قیامت از چهره و نور او کسب روشنایی می کنند و در زمرهٔ آنان که در امانند برانگیخته می‌شود و بدون حساب از صراط می گذرد واز حقوق پدر ومادر وگسیختن پیوند خویشاوندی در امان می‌ماند و عافیت می‌یابد.

و هرکس هفت روز از رجب روزه بگیرد، در قبال هـر روز یکی از درهای

هفتگانهٔ دوزخ بر او بسته می‌شود و خدای عزوجل جسدش را بر آتش حرام می‌کند.

و هر کس هشت روز از رجب را روزه بدارد، درهای هشتگانهٔ بهشت درقبال هشت روز روزه‌اش برای او باز و به او گفته خواهد شد از هردر بهشت که می‌خواهی به آن داخل شو.

و هر کس از رجب نه روز را روزه بدارد، در حالی که بانگ لااله‌الاالله برداشته باشد، ازگور خود بیرون می‌آید و چهره‌اش را از جانب بهشت به سوی دیگری بر نمی‌گرداند و چون ازگور خود بیرون آید، چهره‌اش را پرتوی است که برای همهٔ اهل محشر می‌درخشد، آنچنانکه می‌گویند این پیامبری برگزیده است و کمترچیزی که‌به‌او بخشیده‌می‌شود، این است که‌بدون حساب به‌بهشت وارد خواهدشد.

و هر کس از رجب، ده روز روزه بگیرد، خداوند متعال برای او دو بال سبز که در آن در و یاقوت به رشته کشیده شده است می‌بخشد که به کمك آن دو بال، همچون برق خیره کنندهٔ چشم ازپل صراط به‌سوی بهشت می‌گذرد و خداوند کارهای نکوهیده‌اش را به کارهای پسندیده مبدل می‌فرماید و از نزدیکان و کسانی که به عدل وقسط قیام کرده‌اند نوشته می‌شود و پاداش او چنان خواهد بود که‌گویی خدای عزوجل را هزار سال ایستاده و شکیبا و با نیت خالص عبادت کرده است.

وهر کس ازرجب، یازده روز روزه بدارد، روز رستاخیز هیچ بنده‌یی پاداشی برتر از او نمی‌یابد مگر آن‌کس که به اندازهٔ او یا بیش از او روزه گرفته باشد.

و هر کس از رجب، دوازده روز روزه بدارد، روز رستاخیز بر او دو جامهٔ سبز از سندس و استبرق پوشانده می‌شود که در آن دو می‌خرامد و اگر یکی از آن دو جامه به سوی دنیا آویخته شود، میان خاور وباختر جهان را روشن می‌کند وفضای جهان خوشبوتر از مشک می‌گردد.

و آن‌کس که سیزده روز از رجب را روزه بدارد، روز رستاخیز برای او در سایهٔ عرش سفره‌یی (میزناهاری) از یاقوت سبز نهاده می‌شود که پایه‌های آن از مرواریدهایی است که هر یک هفتاد برابر مرواریدهای این جهان است و بر آن سینی‌هایی از در و یاقوت نهاده‌اند که در هر یك هفتاد هزار نوع خوراکی است که رنگ و بوی هیچیك چون دیگری نیست و او از آن می‌خورد در حالی که مردم در رنج و سختی بزرگی هستند.

و آن‌کس که چهارده روز از رجب را روزه بدارد، خدایش چنان پاداشی به

او می‌دهد که هیچ چشمی ندیده و هیچ‌گوشی نشنیده و بر دل هیچکس خطور نکرده است، از جمله کاخ‌های بهشتی که با در و یاقوت بناشده است.

و آن کس که پانزده روزازرجب روزه بگیرد، روزرستاخیز درمحل آنان که در زینهاری و امانند می‌ایستد وهیچ فرشتهٔ مقرب وپیامبرمرسلی نیست که چون ازکنارش بگذرد، نگوید خوشا به‌حال تو که تو در زینهاری و مقربی و شرف یافته و مورد غبطه‌ای و در بهشت می‌خرامی و ساکن آنی.

و آن کس که شانزده روز ازرجب روزه‌بدارد، از نخستین کسان است که بر مرکب‌نور سوارمی‌شود ودر عرصات بهشت‌به‌پروازدرمی آیدوبه‌دارالرحمن می‌رود.

و آن کس که‌هفده روز از رجب روزه‌بدارد، روزرستاخیز برای او برپل‌صراط هفتاد چراغ نور می‌نهند تا در روشنی آن ازپل صراط به‌سوی بهشت رود وفرشتگان با سلام و درود بدرقه‌اش می کنند واز پی اوروان می‌شوند. و آن کس که‌هیجده روز از رجب روزه بدارد، همراه ابراهیم(ع) در خیمهٔ او خواهد بود و بر تختهای در و یاقوت خواهد نشست.

و آن کس که‌نوزده روز از رجب روزه‌بدارد، خداوند دربهشت عدن،کنار کاخ ابراهیم و آدم(ع)کاخی از مروارید تازه برایش می‌سازد. آن مرد بر آن دو پیامبر سلام می‌دهدو آن دو پاسخ او را با درود و خوشامد می‌دهند و در قبال هر روز برای او پاداشی معادل هزار سال روزه نوشته می‌شود.

و هر کس از رجب بیست روز روزه بدارد، چنان است که‌گویی بیست هزار سال خدا را پرستش کرده است.

و هر کس از رجب بیست و یك روز روزه بدارد، روز رستاخیز شفاعت او برای‌گنهکارانی به‌شمار افراد قبیلهٔ مضروربیعه پذیرفته می‌شود.

و هر کس بیست و دو روز از ماه رجب روزه بدارد، سروشی ازساکنان آسمان او را ندا می‌دهد که ای بندهٔ برگزیده خدا! بر تو مژده بادکه خدایت گرامی و بزرگداشت ارزانی می‌فرماید و نعمت دوستی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان که نیکو دوستانی هستند به‌تو عنایت می‌فرماید.

و هر کس بیست و سه روز از رجب روزه بدارد. ازآسمان به‌او ندا داده می‌شود، خوشا بر تو ای بنده خدا که اندکی رنج کشیدی و نعمت جاوید یافتی. خوشا بر تو که چون پرده از پیش چشم برداشته شود (پس از مرگ) به‌سوی

پاداش‌گران پروردگار کریمت می‌روی ودر بهشت، همسایهٔ خداوند جلیل خواهی شد.

و هر کس بیست و چهار روز از رجب را روزه بدارد، چون فرشتهٔ مرگ پیش او آید برای او به‌صورت جوانی در حله‌یی از دیبای سبز که سوار بر اسبی از اسبهای بهشت است و در یك دست حریری سبز، آمیخته با عطر مشك تازه و در دستی دیگر قدحی زرین، آکنده از شراب بهشت دارد ظاهر می‌شود، و به‌هنگام بیرون رفتن جان، سکرات مرگ بر او آسان می‌شود. فرشتهٔ مرگ سپس روحش را می‌گیرد و در آن دیبا می‌نهد و از آن رایحهٔ دل‌انگیزی بیرون می‌دمد که ساکنان آسمانها همگی آن را استشمام می‌کنند. آن شخص در حالیکه سیراب است به‌گور خود وارد می‌شود و سیراب ازگور خود بیرون می‌آید تا کنار حوض بر پیامبر واردشود. و آن کس که بیست و پنج روز از رجب روزه بدارد، چون ازگور خویش بیرون آید، هفتادهزار فرشته با او ملاقات می‌کنند که بر دست هر یك از ایشان پرچمی از در و یاقوت است وهریك زیورها وجامه‌های گرانبها همراه دارندوبه‌اومی‌گویند: ای دوست خدا! به‌سوی پروردگارت بشتاب و او از نخستین کسانی است که همراه مقربانی که خدای از ایشان خشنودند، به‌بهشت عدن وارد می‌شود و این بهره وکامیابی بزرگ است.

و هر کس از رجب بیست و شش روز را روزه بدارد، خداوند برای او در سایهٔ عرش صدکاخ از در و یاقوت می‌سازد که بر سر هرکاخی خیمه‌یی سرخ ازحریر بهشت است و او در حالیکه برخوردار ازنعمتهاست، در آنها مسکن می‌گزیند ومردم در حال حساب پس دادن خواهند بود. و هر کس بیست و هفت روز از رجب را روزه بگیرد، خداوندگورش را به‌اندازهٔمسیر چهارصد سال راه گشاده وهمهٔ آن مساحت را آکنده از مشك و عنبر می‌فرماید.

و آن کس که بیست و هشت روز از رجب را روزه بدارد، خداوند عزوجل میان او و آتش هفت خندق قرار می‌دهد که هر خندق به‌بزرگی فاصلهٔ میان آسمان و زمین است و پیمودن آن پانصد سال راه است.

و آن کس که بیست و نه روز از رجب راروزه بدارد، خدایش می‌آمرزد، هر چند از مال مردم یکدهم باج گرفته باشد و هر چند زنی باشد که هفتاد بار زنا داده باشد، به‌شرط آنکه فقط این روزه را برای کسب رضای خداوند و رهایی از دوزخ

گرفته باشد.[1]

و هر کس ازماه رجب سی روز روزه‌گرفته باشد، سروشی از آسمان اورا ندا می‌دهد که ای بندهٔ‌خدا! خطاهای گذشته تورا خداوند آمرزید ودراعمال آیندهٔ خویش کوشش کن و به‌دقت بنگر، و خداوند متعال در هر یك از بهشت‌ها به او چهل‌هزار شهر را می‌بخشد که در هر شهر چهل‌هزارهزار کاخ زرین و در هر کاخ چهل‌هزارهزار خانه و در هر خانه چهل‌هزارهزار تخت نهاده شده و بر هر تخت چهل‌هزارهزار سفرهٔ زرین گسترده است که بر هر سفره چهل‌هزار کاسهٔ زرین قرار دارد و در هر کاسه چهل‌هزارهزار نوع خوراکی و آشامیدنی است که هر یك رنگ و بوی مخصوصی دارد و در هر خانه چهل‌هزارهزار تخت زرین که پهنا و درازای هر یك دو هزار ذراع است، نهاده شده وبر هر تخت دوشیزه‌یی از فرشتگان قرار گرفته که سیصدهزار زلف از نور دارد و هر زلفی را هزارهزار کنیزك با مشك و عنبر معطر می‌سازند تا آنکه روزهٔ‌گیرندهٔ بهشت‌به‌آن برسد و این پاداش کسی است که تمام ماه رجب را روزه‌بگیرد، گفته شد: ای رسول خدا! آن‌کس که به‌سبب ضعف و بیماری نتواند روزه بگیرد یا زنانی که پاکیزه نیستند و عذر شرعی دارند، چه باید انجام دهند تا به‌آنچه که وصف فرمودی برسند؟ فرمودند: برای هرروزگردهٔ نانی به‌مستمندان بدهد و سوگند به‌کسی که جان من در دست اوست، هرکس، هر روز از رجب، چنین صدقه‌یی بدهد به‌آنچه‌گفتم و به‌بیش ازآن می‌رسد و اگر همهٔ‌آفریده شدگان اهل آسمانها وزمین جمع شوند که به‌اندازهٔ پاداش او برسند، به‌یکدهم آنچه که دربهشت به‌آن شخص می‌رسد، نمی‌رسند. گفته شد: ای رسول خدا! کسی که قادر به‌انجام این صدقه‌نباشد، چه کند که‌به‌آنچه توصیف‌فرمودی برسد؟فرمودند: درهر روزازماه‌رجب ازآغازتا پایان روز سی‌ام، این تسبیح را صد بار بگوید: «سبحان الله الجليل، سبحان من لاينبغي التسبيح الاله، سبحان الاعز الاكرم، سبحان من لبس العز وهو اهل له.[2]»

---

۱. خوانندگان ارجمند از اینگونه‌روایات تعجب نفرمایند و خدای ناخواسته منحرف نشوند، که اینگونه روایات از مقتضیات است، نه ازعلل تامه، و درغیر آنصورت، ممکن است در نظر مبتدی با روایات دیگر معارض باشد.م.

۲. این روایت با ذکر سلسله سند در صفحات ۷۸ و ۸۲ ثواب‌الاعمال و صفحات ۲۴ و ۳۰ فضائل‌الاشهرالثلاثه و در مجلس هشتادم امالی صدوق(رض) و به‌نقل از آنها در صفحهٔ ۳۵۲ جلد ۷ وسایل‌الشیعهٔ شیخ حر عاملی وصفحهٔ ۲۶ جلد ۹۸ بحارالانوار، چاپ جدید، آمده‌است.م.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، هرکس یك روز از روزهای نخست یا میانه یا آخر رجب را روزه بگیرد، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می آمرزد و هرکس سه روز در دهۀ اول و سه روز در دهۀ دوم و سه روز در دهۀ سوم رجب روزه بدارد، گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده می‌شود و هرکس یك شب از شبهای رجب را به‌عبادت زنده بدارد، خدایش از آتش آزاد می‌فرماید و شفاعت او را در مورد هفتادهزار خطاکار می‌پذیرد و هرکس در ماه رجب برای خشنودی خداوند صدقه‌یی بپردازد، خداوندش روزقیامت در بهشت باپاداش‌هایی اوراگرامی می‌داردکه هیچ چشم چنان ندیده وهیچ‌گوش چنان نشنیده و بر هیچ دلی خطور نکرده است.[1]

مالك‌بن انس فقیه[2] می‌گفته است، چشم من هرگز کسی را از لحاظ زهد و دانش و فضیلت و پارسایی و عبادت خدا چون جعفربن محمد(ع) ندیده است. من به‌حضور ایشان می‌رفتم به‌من توجه و مرا احترام می‌فرمود. روزی به‌ایشان‌گفتم: ای پسر رسول خدا! پاداش کسی که یك روز از ماه رجب را ازروی ایمان وبرای رضای خداروزه‌بگیرد چیست؟چنین فرمود ـ وبه‌خدا سوگندهرگاه حدیثی نقل می کردصادق بود ـ پدرم از پدرش، از پدربزرگش، از پیامبر(ص) نقل می‌کردکه فرموده‌اند: هرکس یك روزازرجب را ازروی ایمان وبرای رضای خدا روزه بگیرد، خطاهایش آمرزیده می‌شود. گفتم ای پسر رسول خدا! پاداش کسی که یك روز از شعبان روزه بگیرد چیست؟ فرمود: پدرم از پدرش، از پدربزرگش، از پیامبر(ص) نقل می کرد که فرموده‌اند: هرکس یك روز از شعبان را برای رضای خدا و از روی ایمان روزه بگیرد خطاهایش آمرزیده می‌شود.[3]

امام صادق فرموده‌اند: دربهشت جویی است که نامش رجب وآب آن سپیدتر و شفاف‌تر از برف و یخ و شیرین‌تر از عسل است. هرکس یك روز ازرجب روزه بگیرد، خداوند ازآب آن جوی به‌او می آشاماند.[4]

همان حضرت فرموده است، روز رستاخیز سروشی ازدرون عرش ندا می‌دهد

---

۱. در فضائل‌الاشهرالثلاثـه، ص ۳۸ و بـه نقـل از آن و امالـی صدوق در وسائل، ص ۳۵۴، ج ۷، آمـده‌است.م.

۲. مالك‌بن‌انس یکی از پیشوایان چهارگانۀ اهل سنت متولد ۹۳ و درگـذشتۀ ۱۷۹ در مدینه. برای اطلاع ازآثار علمی او، رك.به: الاعلام، زرکلی، ص ۱۲۸، ج ۶. م.

۳. در امالی صدوق، ص ۳۲۴، آمده است.م.

۴. در فضائل‌الاشهرالثلاثه، ص ۳۱، و وسایل، ص ۳۵۵،ج ۷، آمده‌است.م

رجبی‌ها کجایند؟ گروهی بر می‌خیزند که چهره‌شان برای مردم محشر می‌درخشد، بر سرشان تاج پادشاهی آکنده از مروارید و یاقوت است. همراه هر یك از ایشان هزار فرشته از سوی راست و هزار فرشته از سوی چپ ایستاده‌اند و به‌او می‌گویند ای بنده خدا! کرامت خدای بر توگوارا باد! ازعرش هم ندا می‌آیدکه ای بندگان و کنیزکان من! سوگند به‌عزت و جلال خودم جایگاه شما راگرامی و عطای شما را جزیل قرار می‌دهم و غرفه‌هایی از بهشت به‌شما ارزانی می‌دارم که از زیر آن جوی‌ها جاری است و جاودانه در آن خواهید بود و پاداش عمل‌کنندگان چه نیکوست، شما برای من در ماهی روزهٔ مستحبی گرفتید که حرمت آن ماه را بزرگ و حق آن را واجب کرده‌ام. ای فرشتگان من! این بندگان و کنیزکان مرا به‌بهشت درآورید. امام صادق اضافه فرموده است که این پاداش کسی است که چیزی از ماه رجب را روزه بگیرد، هر چند یك روز از دههٔ اول یا دوم یا آخر آن باشد.[1]

مجلس شصت و پنجم
در فضیلت ماه شعبان

بدانکه برای این ماه سه نام است: شعبان و از آن روی به‌این نام، نامیده شده است که در آن برای ماه رمضان خیرات منشعب می‌شود و هم‌گفته‌اند برای این است که در آن ماه برای مومنان روزی پراکنده می‌شود. نام دیگرش غفران است که در آن‌گناهان آمرزیده می‌شود و نام دیگرش جیران است که همسایهٔ رمضان است.[2]

امام صادق(ع) فرموده است، روزهٔ شعبان، اندوختهٔ بنده برای روز رستاخیر است و هیچ بنده‌یی نیست که درشعبان فراوان روزه‌بگیرد مگر اینکه خداوندکارهای زندگی او را اصلاح و شر دشمن او راکفایت می‌فرماید وکمترین‌پاداش برای کسی که یك روز از شعبان روزه بگیرد، این است که بهشت برای او واجب می‌شود.[3]

امام رضا(ع) فرموده است، هرکس در ماه شعبان هفتاد بار به‌پیشگاه خداوند استغفار وطلب‌آمرزش کند،گناهانش برای او آمرزیده‌می‌شود،هرچند به‌شمارستارگان

۱. فضائل‌الاشهرالثلاثة صدوق، ص۳۱، و وسایل، ص۳۵۵، ج ۷، در بحث روزه‌های مستحب، آمده‌است. م.

۲. در عیون اخبارالرضا، ص ۱۲۴، ج ۲، آمده‌است که شعبان شهری است که خیر در آن افزون می‌شود. م.

۳. به‌نقل از امالی صدوق، ص ۱۱، در بحارالانوار، ص ۶۸، ج ۹۷، آمده‌است. م.

باشد.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: شعبان ماه من و رمضان ماه خدای عزوجل است، هرکس یك روز از ماه من روزه بگیرد، روز قیامت شفیع او خواهم بود و هرکس دو روز از ماه مرا روزه بگیرد، گناهان گذشته و آینده‌اش بخشیده می‌شود و هرکس سه روز از ماه مرا روزه بگیرد به‌او گفته می‌شود، مواظب کردار آیندهٔ خود باش (گذشته‌ات آمرزیده شد.) و هرکس ماه رمضان را روزه بدارد و شهوت وزبان خود را حفظ کند و آزار خود را از مردم باز دارد، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد و اورا از آتش رها می‌فرماید وشفاعت اورا در مورد خطاکاران موحد به شمار ریگزارها می‌پذیرد.[۲]

امام رضا(ع) فرموده است، شب نیمهٔ شعبان، شبی است که خداوند گردنهای بندگان را از آتش آزاد می‌فرماید وگناهان بزرگ را در آن شب می‌آمرزد. به ایشان گفته شد، آیا برای آن شب نمازی بیشتر از شبهای دیگر هست؟ فرمود: چیز واجبی نیست ولی اگردوست دارید که نمازمستحبی در آن شب بگزارید، بر شما بادکه نماز جعفرطیار رضوان الله‌علیه را بگزارید و فراوان دعا و طلب آمرزش و یاد خدا کنید که پدرم می‌فرمود: درآن شب دعا مستجاب است.[۳] گفته شد، می‌گویند آن شب، شب صدور برات و مقدرات است. فرمود: نه، آن مربوط به شب قدر در رمضان است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: شعبان ماه من است ورمضان ماه خدای عزوجل است. هرکس یک روز از ماه من روزه بگیرد، روز قیامت شفیع او خواهم بود وهرکس ماه رمضان را روزه بگیرد، از آتش آزاد می‌شود.[۴]

امام رضا(ع) فرموده است، هرکس در هر روز شعبان هفتاد بار بگوید «استغفر الله واسئله التوبه» برای او آزادی از دوزخ وعبور ازپل صراط نوشته می‌شود و در بهشت وارد می‌شود.[۵]

امام صادق(ع) فرموده است، هرکس در ماه شعبان صدقه‌یی بدهد، خداوند آن

---

۱. عیون اخبارالرضا، صدوق، ص ۵۷، ج ۲. م.
۲. در امالی صدوق، ص ۱۳، ضمن حدیثی آمده‌است. م.
۳. با ذکر سلسله سند در امالی صدوق، ص ۱۷، آمده‌است. م.
۴. با ذکر سلسله سند در امالی صدوق، ص ۳۷۳، و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۷۱، ج ۹۷، آمده‌است. م.
۵. عیون اخبارالرضا، صدوق، ص ۵۷، ج ۲. م.

صدقه را پرورش می‌دهد، همانگونـه که شما کره‌شتر خود را پرورش می‌دهید و روز قیامت در حالیکه آن صدقه به بزرگی کوه احد شده‌است به‌او خواهد رسید.[۱]

همان حضرت فرموده است، هر کس سه روز از شعبان روزه بگیرد و روزهٔ آن را متصل به‌رمضان کند، خداوند برای او پاداش روزهٔ دوماه پیاپی را مقرر می‌فرماید[۲].

ونیز فرموده است، روزهٔ رمضان وشعبان موجب پذیرش توبه است، هر چند برای گناه ریختن خون حرامی باشد.[۳]

ابن‌عباس نقل کرده است که روزی یـاران رسول خـدا(ص)در حضور ایشان دربارهٔ فضایل شعبان گفتگو می کردند، پیامبر فرمودند: شعبان، ماهی شریف وماه من است. حاملان عرش خدا حق آن را می‌شناسند و آن را تعظیم می کنند و آن‌ماهی است که در آن روزی مومنان برای ماه رمضان افزوده و بهشت آذین بسته می‌شود و به این جهت شعبان نامیده می‌شود که روزی مومنان در آن بیشتر می‌شود. این ماه، ماه عمل است. پاداش حسنه هفتاد برابراست وخطا وگناه در آن بخشیده وکار پسندیده، پذیرفته است. خداوند در این ماه به‌بندگان و پرستندگان خود مباهـات می‌فرماید و به‌روزه‌داران ونمازگزاران به‌چشم محبت می‌نگرد و بر حاملان عرش به وجود آنان می‌بالد. در این هنگام علی بن ابی‌طالب(ع) برخاست وگفت: ای رسول خـدا! پدر و مادرم فدای توباد! چیزی ازفضایل شعبان را بیان فرمای تا رغبت ما برنماز وروزهٔ آن افزون گردد و بـرای خداوند جلیل در آن کوشش بیشتر کنیم. پیامبر(ص) فرمودند: هر کس روزنخست این ماه را روزه‌بدارد، خداوند برایش هفتاد حسنه مرقوم می‌دارد وپاداش هر حسنه معادل یك سال عبادت است.

وهر کس دو روز از شعبان روزه بگیرد، گناهان درمانده کنندهٔ او فرومی‌ریزد. و هر کس سه روز از آن ماه‌راروزه‌بدارد، برای او هفتاد درجه از مروارید و یاقوت در بهشت برافراشته می‌شود.

هـر کس چهار روز از آن ماه را روزه بدارد، خدایش بـر روزی اوگشایش می‌دهد،

هر کس پنج روز از آن ماه را روزه بدارد، در نظر بندگان محبوب می‌شود.

---

۱. در امالی صدوق،ص ۳۷۳، با ذکر سلسله سند،آمده‌است. م.
۲. در امالی صدوق، ص ۳۹۷، با ذکر سلسله سند،آمده‌است. م.
۳. همان مأخذ، همان صفحه. م.

هر کس شش روز از آن مـاه را روزه بدارد، هفتاد نوع بلا از او بـر طرف می‌گردد.

هر کس هفت روز از شعبان را روزه بدارد، از ابلیس وسپاهیانش در روزگار و مدت عمر خویش در پردهٔ عصمت قرار می‌گیرد. (محفوظ می‌ماند.)

هر کس هشت روز از آن ماه را روزه‌بدارد، ازدنیا بیرون نمی‌رود تا ازحوض قدس بیاشامد.

هر کس نه روز از آن ماه را روزه بگیرد، نکیر ومنکر به هنگام سؤال درگور بر او مهربانی می‌کنند.

هر کس ده روز از آن ماه را روزه بدارد، خداوندگورش را هفتاد ذراع گشاده می‌فرماید.

هر کس یازده روزاز آن را روزه بدارد، برگورش یازده‌منارهٔ نور نصب می‌شود.

هر کس دوازده روزاز آن را روزه‌بدارد، از هنگام مرگ تا نفخ صور هر روز نود هزار فرشته به دیدار او درگورش می‌آیند.

هر کس سیزده روز از آن را روزه بدارد، فرشتگان هفت آسمان برای او طلب آمرزش می‌کنند.

هر کس چهارده روزاز آن را روزه بدارد، به‌همهٔ جانوران ازدواب ودرندگان و ماهی‌های دریاها الهام می‌شود که برای اوآمرزش خواهی کنند.

هر کس پانزده روز از آن ماه روزه‌بگیرد، پروردگار عزت او را نـدا می‌دهد که سوگند به‌عزت خود تو را به‌آتش نمی‌سوزانم.

و هر کس شانزده روز از شعبان را روزه بدارد، هفتاد دریا از دریاهای آتش برای او خاموش می‌شود.

وهر کس‌هفده روز از آن را روزه بدارد، همهٔ درهای دوزخ براو بسته می‌شود.

وهر کس هیجده روزاز آن ماه‌رااروزه‌بدارد،همهٔ درهای بهشت برایش گشوده می‌شود.

و هر کس نوزده روزازشعبان‌راروزه بدارد، هفتاد هزارکاخ مروارید ویاقوت ازکاخهای بهشت بر او ارزانی می‌شود.

و هـر کس بیست روز از آن را روزه بدارد، هفتاد هزار زوجه از حورعین به همسری‌او درآورده می‌شود.

وهركس بيست‌ويك روز از آن را روزه بگيرد، فرشتگانش درود مى‌فرستند و با بالهاى خود به‌بدن او مى‌كشند.

وهركس بيست‌ودو روز ازشعبان را روزه‌بدارد، هفتاد هزار حلهٔ‌ديبا واستبرق براى اوآماده وبر او پوشانده مى‌شود.

و هركس بيست‌وسه روز از آن را روزه بدارد، بـه‌هنگام بيرون‌آمدن ازگور براى او مركبى ازنورمى‌آورندكه برآن سوار مى‌شود و به‌سوى بهشت پرمى‌كشد.

وهركس بيست‌وچهار روز از شعبان روزه بدارد، شفاعتش دربارهٔ‌هفتاد هزار تن از موحدان پذيرفته است.

وهركس بيست و پنج روز از آن را روزه بدارد، به او حكم بـرائت از نفاق ارزانى مى‌شود.

وهركس بيست‌وشش روزازآن را روزه بدارد، خداوند برايش فرمان گذر از پل صراط مى‌نويسد.

وهركس بيست و هفت روز از آن را روزه بدارد، خداوند فرمان بـرائت از دوزخ عطايش مى‌فرمايد.

و هركس بيست و هشت روز از آن را روزه بـدارد، چهره‌اش روز قيـامت رخشنده خواهد بود.

و هركس بيست و نه روز از آن را روزه بـدارد، به‌رضوان خداوند بـزرگ مى‌رسد.

و هركس سى روز از شعبان را روزه بدارد، جبريل از برابر عرش او را نـدا مى‌دهدكه اى فلان! بركار و عمل تازهٔ خود بدقت بنگر و مواظب باش كه گناهـان گذشته‌ات را خداى عـزوجل بخشيد و خـداوند جليل مى‌گويد، اگر شمار ستارگان آسمان و قطره‌هاى باران و برگهاى درختان و ريگهاى ريگزارها و روزهـاى جهان هم بود، بر تو بخشيدم و پس از روزه‌گرفتن تو در ماه شعبان، اين‌كار بـر خداوند دشوار نيست.[1]

---

۱. به‌نقل از فضائل‌الاشهرالثلاثه و امالى و ثواب‌الاعمال مرحوم صدوق (رض)، در بحارالانوار، صفحات ۶۹ تا ۷۱ جلد ۹۷، چـاپ جديد، آمـده‌است. و در وسايل‌الشيعة شيخ حر عاملى،ص۳۷۰، ج ۷ هم آمده‌است. م.

مجلس شصت و ششم
در ذکر فضایل مکه که خدایش همواره در حمایت بداراد

خداوند متعال فرموده است «سوگند به‌انجیر و زیتون و سوگند به‌طورسینا و این شهر امان (مکه)»[1]

بدانکه خداوند متعال خانهٔ کعبه را به‌ده نام یاد فرموده است: کعبه، بیت‌الحرام، مایهٔ قوام مردم، عتیق که فرموده است «پس محل آن به‌سوی بیت عتیق است»[2]

و آن‌را مصلی (نمازگاه) نام داده و در آیهٔ یکصد و نوزدهم ازسورهٔ دوم (بقره) فرموده است «و بگیرید از جایگاه ایستادن ابراهیم جایگاه نماز را» و آن را مثابه و امن نام داده و در بخش دیگری از همان آیه فرموده است «وهنگامیکه گردانیدیم خانهٔ کعبه را محل ثواب برای مردم و امن» وآن را مبارك وهدیٰ ومأمن نام نهاده و در آیهٔ ۹۶ سورهٔ سوم فرموده است «همانا نخستین خانه‌که برای مردم نهاده شد، همان است که در بکه است و فرخنده و مایهٔ راهنمایی برای جهانیان است.» وآن را شعائر نام نهاده و در آیهٔ ۳۳ سورهٔ بیست و دوم (حج) فرموده است «وکسی که تعظیم کند، نشانه‌های خدا را همانا که‌آن از پرهیزکاری دلهاست.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند از چیزهایی، چهار چیز را برگزیده است؛ از فرشتگان، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را برگزیده است. از پیامبران، چهارتن را برای قیام با شمشیر برگزیده است وآنان ابراهیم و موسی و داود و من هستیم. از خاندانها، چهار خاندان برگزیده و درآیهٔ ۳۰ سورهٔ سوم فرموده است «خداوندآدم ونوح وخاندان ابراهیم وخاندان عمران را بر جهانیان برگزیده است.» از شهرها، چهار شهر را برگزیده و فرموده است «والتین و الزیتون و طورسینین و هذاالبلدالامین» که منظور از «والتین» مدینه و از «والزیتون» بیت‌المقدس و از «طورسینین» کوفه و از «بلدالامین» مکه است.[3]

---

۱. برای اطلاع بیشتر از آیات قرآنی که درآن ذکری از مکه شده‌است به‌بحث مستوفای مرحوم علامهٔ مجلسی در بحارالانوار، صفحات ۷۵ تا ۷۷ جلد ۹۹، مراجعه فرمایید. م.

۲. این،آیهٔ ۳۵ سورهٔ بیست و دوم (حج) است و درآیهٔ ۳۱ همین سوره فرموده‌است «و طواف کنند خانهٔ عتیق (دیرینه) را». م.

۳. برای اطلاع از روایات دیگر در این باره به تفسیر برهان، ص ۴۷۷، ج ۴، مراجعه فرمایید. م.

و از زنان چهارتن، یعنی مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه را برگزیده است. و از حج، چهار چیز را برگزیده است که ثج و عج و احرام بستن و طواف است. ثج به‌معنی قربانی کردن و عج، فریاد مردم به‌لبیک گفتن است.

و از ماهها، چهارماه رجب وشوال و ذوالقعده و ذوالحجه را برگزیده است. و از روزها، جمعه و هشتم و نهم و دهم ذی‌حجه را برگزیده است.[1]

وگفته شده است از میان امت‌ها، امتهای ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات‌الله‌علیهم را برگزیده است. و از میان امت محمد(ص)، چهار صنف را برگزیده است که علماء و پارسایان و ابدال و جنگجویانند. و از یاران پیامبر(ص)، چهارتن را برگزیده است که سلمان و ابوذر و مقداد و عمارند. از شبها، چهار شب را برگزیده است که نیمهٔ شعبان و شب قدر و شب عید فطر و شب عید قربان است. و از کلمات چهار کلمه را برگزیده است که سبحان‌الله والحمدلله ولااله‌الاالله والله‌اکبر است. وازمیان رودخانه‌ها، چهار رودخانه را برگزیده است که نیل و فرات وسیحان و جیحان است.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چهار رودخانه از رودخانه‌های بهشت است؛ فرات که در این جهان و آن جهان به‌همان صورت آب است. نیل که درآن جهان عسل است و سیحان که درآن جهان به‌صورت شراب وجیحان که به‌صورت شیر است.[3]

امام صادق(ع) فرموده است، نامهای مکه؛ ام‌القری و مکه و بکه و بساسة و ام‌رحم است. و چون هرگاه ستم می‌کردند، مکه آنان را از خود بیرون می‌راند به‌بساسة معروف بود و چون هرگاه به‌آن پناه می‌بردند، مورد رحمت قرارگرفتند به «ام‌رحم» نامیده می‌شد.[4]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: کلماتی که خداوند برای ابراهیم(ع) هنگام ساختن

---

۱. تا این جای روایت در خصال صدوق، ص ۲۱۲، ج ۱، آمده است.م.

۲. این دو رودخانه را نباید با سیحون و جیحون اشتباه‌کرد. برای اطلاع در مورد سیحان و جیحان به ترجمهٔ تقویم البلدان، صفحات ۲۷۱ و ۲۷۳، به قلم استاد عبدالمحمد آیتی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ خورشیدی، مراجعه فرمایید.م.

۳. این روایت هم در خصال صدوق، ص۲۳۰، ج ۱، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده است.م.

۴. به نقل از خصال صدوق، در بحار الانوار، ص ۷۷، ج ۹۹، چاپ جدید، آمده است.م.

کعبه بـرگزیده است «سبحان‌الله»، «الحمدلله» «لااله‌الاالله» و «الله‌اکبر» است و کعبه از این جهت کعبه نامیده شده که میان دنیاست و مکه بهترین شهرها و برترین سرزمینها و نخستین زمینی است که‌بر روی آب پدیدآمده است.[۱]

خداوند متعال فرموده است «نخستین خانه‌یی که برای مردم وضع شده است، همان است که در بکه است و مبارك است.» و چـون خداوند متعال سرزمین مکه را بر روی‌آب آفرید، دیگر سرزمین‌هـا را از زیرآن بگسترانید و این است معنی‌گفتار خدای عزوجل که درآیهٔ ۳۰ سورهٔ هفتاد و نهم (والنازعات) فرموده است « و زمین را پس از آن‌گسترانید.»[۲] از فضیلتهای بزرگ مکه، این است‌که خداوند متعال‌آن را حرم قرار داده است و محل بهتریـن‌گذشتگان و آیندگان یعنی پیامبر مـا محمد(ص) است و محل رشد و پـرورش‌آن حضرت و جایگاه برانگیخته شدن ایشان به‌پیامبری است و مکه در نظر رسول خدا(ص) دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر سرزمین‌هاست.

مقاتل‌بـن سلیمان مـی‌گوید: چون پیامبر(ص) به‌مدینه هجرت فرمود، همینکه در جحفه‌که میان مکه و مـدینه است رسید و راه مکه را دیـد، مشتاق مکه شد و از محل تـولد خویش و نیاکانش که‌آنجا بـود یادآورد. جبریل(ع) به‌حضورش آمد و گفت: آیـا به شهر و محل تـولد خـود مشتاقی؟ فرمود: آری، جبریل‌گفت: خداوند عـزوجل می‌فرماید «همانـا آن کس‌که بـر تـو قـرآن را واجب ساخت، هرآینه بازگردانندهٔ تو است به‌جای بازگشت» (بخشی از آیهٔ ۸۶ سورهٔ بیست وهشتم، قصص)، یعنی تـو را بـه‌مکه بر می‌گردانـد در حـالی‌که بـرآن پیروز شده باشی.[۳] مردی از بنی‌زهـرة می‌گویـد، پیامبر(ص) را سوار برناقهٔ خود در حزورة[۴] دیدم و خطاب به مکه می‌فرمود: به‌خـدا سوگندکه تو بهتریـن زمین خدا و دوست داشتنی‌تر زمینهای خدا در نظر منی و اگر مرا از تو بیرون نمی‌کردند، هرگز نمی‌رفتم.[۵]

---

۱. بـه نقل از علل‌الشرایع صـدوق (رض)، در بحارالانوار، ص ۶۵، ج ۹۹، آمده است .م.

۲. در تفسیر برهان، ص ۳۰۰، ج ۱، نظیر این روایت،آمده است.م.

۳. تفسیر ابوالفتوح رازی، ص۴۹۱، ج ۸، چاپ مرحوم آقای شعرانی. م.

۴. حزورة، نام بازار مکه است واین روایت‌درمعجم‌البلدان یاقوت حموی،ص ۲۷۱، ج ۳، چاپ ۱۹۰۶ میلادی، مصر، ذیل همین‌کلمه آمده است.م.

۵. این روایت در ترجمهٔ دلایل‌النبوة بیهقی، ص ۱۷۵، ج ۲، به قلم این بنده هم آمده است .م.

و روایـت شده است که پرندگان برای رعایت تعظیم کعبه، از فراز آن پرواز نمی‌کنند.

مجلس شصت و هفتم
در ذکر فضل مدینه و بیت‌المقدس و کوفه

خداونـد متعال در آیهٔ هفتاد و هشتم سورهٔ هفـدهم (الاسراء) فرموده است «واگر بخواهند، هرآینه بجنبانندت اززمین تا بیرون کنند تو رااز آن و آنگاه درنگ نکنند (پس از تو) همراه تو مگر اندکی.» تاآنجا که فرموده است «بگو آمد حق و نابود شد باطل و بتحقیق که باطل نابود شدنی است.»

ابن‌عباس می‌گوید: چون پیامبر(ص) به‌مدینه‌آمدند، یهودیان بر امامت ایشان درآن شهر حسد ورزیـدند و چـون مـرتب شدن‌کارهای ایشان را دیدند، همگی به یکدیگر گفتند ما از بودن این مرد دراین شهر ناراحتیم و در امان نیستیم که دین ما را تباه نکند. روزی به‌حضور پیامبر آمدند و پرسیدند: آیا تو پیامبری؟ فرمودند: آری، پرسیدند: از جانب خدا؟ فرمودند آری. گفتند: بنابراین خودت می‌دانی که این شهر سرزمین پیامبران نیست وسرزمین پیامبران، شام است که ابراهیم(ع) وپیامبران پس از او، آنجا بودند واگر تونیزپیامبری همچون ایشان هستی به‌شام برو که اگر پیامبر باشی، خداوند بزودی در آن شهرتورا از رومیان محفوظ خواهد داشت که آنجاسرزمین مقدس ومحل حشراست ومدتهاست که پیامبران دراین سرزمین (مدینه) نبوده‌اند. گوید پیامبر(ص) در سه میلی مدینه اردو زدند تا مستقر شوند ویارانشان آنجا جمع شوند. دراین هنگام جبرئیل فرود آمد و آن آیه راآورد که مقصود این است: یهودیان می‌خواهند تو را از مدینه بیرون کنند و بـه‌شام روانه دارنـد و در آن صورت آنـان انـدکی پس از تـو آنجا مقام خواهنـد داشت و سپس هـلاك می‌شوند و این آیین وسنت من است که گروههایی راکه نسبت بـه‌پیامبران سرکشی، مـی کنند، نـابود مـی‌سازم وآنان را در حالی که پیامبرشان میان ایشان باشد، نابود نمی‌سازم ولی همینکه پیامبرشان ازپیش ایشان برود عذاب می‌شوند.و پیامبر(ص) به‌مدینه برگشتند و به‌ایشان این آیه از همان سوره وحی شد که می‌فرماید «و بگو پـروردگارا درآور مـرا درآوردن راستی و بیرون‌آور مرا بیـرون آوردن راستی، قرار ده بـرای من از نـزد خـودت حجتی یـاری دهنده.» یعنی مرا بـه‌مدینه درآور و سپس بـه‌مکه برسان و خداوند دعای ایشان را برآورده

فرمود و بدست آن حضرت سرزمین یهودیان و مکه را گشود و بر آنان پیروزی بخشید و این است معنی گفتار خداوند که در همان آیه می‌فرماید «و بگو آمد حق و نابود شد باطل.....»[۱]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، مکه حرم خدا ومدینه حرم رسول خدا و کوفه حرم من است. هیچ ستمگری بـه فکر ستم درآن نمی‌افتد، مگر آنکه خداوند پشتش را در هم می‌شکند.[۲]

امام صادق(ع) فرموده‌است، دجال همهٔ آبشخورهای زمین را زیر پامی‌گذارد، مگر مکه ومدینه راکه بر هر محله از محله‌های مدینه، فرشته‌یی گماشته شده‌است و آن را از طاعون و دجال حفظ می کند.[۳]

وهمان حضرت فرموده‌است، حد روضه درمسجد پیامبر(ص) تا راه‌سایبانهاست

وفرموده است، هرکس درمدینه بمیرد، خدایش اورا روزقیامت در زمره آنان که در امانند برمی‌انگیزد.[۴]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: گزاردن یك نماز در این مسجد من پاداشی معادل هزار نماز درمساجد دیگر غیراز مسجدالحرام را دارد، ولی مسجدالحرام ازآن برتراست.[۵]

امام صادق(ع) فرموده‌است، رفتن به‌مسجد قبا و دیگر مشاهد و مساجد را رها مکنید. مسجد قبا همان مسجدی است که از روز نخست بر تقوی بنا نهاده شده است و مشربه ام ابراهیم[۶] و مسجد فضیح[۷] و گورستان شهیدان احد و مسجداحزاب که همان

---

۱. بخشی از این روایت در صفحهٔ ۲۶۵ جلد ۷ و بخش دیگری در صفحهٔ ۲۷۲ همان جلد تفسیر ابوالفتوح رازی، آمده است .م.

۲. نظیر این روایت با مختصر تفاوتی در امالی طوسی، ص ۲۸۴، آمده است.م.

۳. نظیر این روایت ازقول پیامبر(ص) درصحیح مسلم، ص۱۲۰، ج ۴، چاپ ۱۳۸۴ ق. قاهره، آمده‌است. م.

۴. نظیر این روایت در محاسن برقی، ص۷۰، آمده‌است. م.

۵. روایات مکرری با اندك تفاوتی دراین باره به‌نقل از ثواب‌الاعمال و کامل‌الزیارات در بحارالانوار، صفحات ۳۸۱ و ۳۸۲ جلد ۹۹ و صحیح مسلم، ص ۱۲۴، ج ۴، همان چاپ، آمده‌است. م.

۶. مشربهٔ ام ابراهیم، محلی که ماریه، مادر ابراهیم ــ پسر رسول خدا ــ درآن ساکن بوده و منزل و جایگاه نماز گزاردن پیامبر(ص) هم بوده‌است. رك. بـه: بحارالانوار، ص ۲۱۳، ج ۱۰۰. م.

۷. مسجد فضیح، مسجدی است کـه درآن خورشید برای نماز گـزاردن امیرالمومنین-

مسجد فتح است. و بـه ما خبر رسيده است که پيامبر(ص) هـر گاه کنارگور شهيدان مي‌آمدند، مي‌فرمودند: سلام بر شما باد به‌آنچه صبر و شکيبايي کرديد وخانهٔ عاقبت (بهشت) چه نيکو است. ومناسب‌است درمسجد فتح‌اين دعا رابخواند «اى فريادرس فريادزنان! اى‌برآورندهٔ دعاي‌مضطران! اندوه وغصه وگرفتاري مرابگشاي،همچنانکه از پيامبر خود در اين مکان‌گشودي و شر و بيم دشمنانش را در اين جا از او کفايت فرمودي.»[1]

وحضرت صادق(ع) فرموده‌است، مسجد فضيح را به مناسبت درخت خرمايي که‌آنجا بوده و فضيح نام داشته است، فضيح مي گفته‌اند.

بيت‌المقدس: خداوند متعال در نخستين آيهٔ سورهٔ هفدهم فرموده است. «منزه است آنکه شبى بندهٔ خود رااز‌مسجد الحرام به سوي مسجدالاقصي که اطراف آن را بركت داده‌ايم‌برد...» يعني بيت‌المقدس که اطراف آن را با جويبارها وميوه‌ها فرخنده و پر برکت قرار داده است[2]. بدانکه براي بيت‌المقدس در قرآن نامهايي ذکر شده است که عبارت است از «مسجدالاقصي» و «الربوة ذات قرارومعين» که خـداوند در آيهٔ پنجاه‌وسوم سورهٔ بيست‌وسوم فرموده است «وگردانيديم پسر مريم و مادر او را آيتي و جاي ساختيم‌آن دو را به مكاني داراي قرار و آب‌گواراي جاري.» و بيشتر مفسران را عقيده بر اين است که‌آنجا بيت‌المقدس است.

امام صادق(ع) فرموده است، مقصود از كلمه ربوة،نجف‌كوفه ومقصود ازآب گواراي روان، رودخانهٔ فرات است.[3]

و مكان قريب که خداوند متعال درآيهٔ چهل‌ويکم ازسورهٔ پنجاهم(ق) فرموده است «و بشنو روزي که نـدا مي‌کند نـداکننده از جـايي نزديك.» يعني صخرهٔ بيت‌المقدس و آن را از اين جهت نزديك‌گفته‌انـد که از ديگر زمين‌ها هيجده ميل به آسمان نزديك‌تر است. فرشته‌يي بر آن مي‌ايستد وندا مي‌دهد اى استخوانهاي پوسيده

← علي برگشت. وبراي اطلاع بيشتر به بحارالانوار، صفحات ۱۶۶ تا ۱۹۱ جلد ۴۱ مراجعه فرماييد که از منابع مختلف شيعه و سني آمده‌است.. م

۱. ايـن روايت به‌نقـل از کامل‌الزيارات در بحارالانوار، ص ۲۱۵، ج ۱۰۰، آمـده است. م.

۲. تفسير تبيان، شيخ طوسي، ص ۴۴۶، ج ۶.م.

۳. اين روايت به‌نقل از کامل‌الزيارات و روايتي نزديك به‌اين از معاني‌الاخبار صدوق در بحارالانوار، ص ۲۲۸، ج ۱۰۰، آمده‌است. م.

و مفصل‌های گسیخته از یکدیگر! خداوند به شما فرمان می‌دهد که برای قیامت و رسیدگی فراهم آیید.[۱]

و «ارض‌المقدسة» که خداوند متعال در آیهٔ بیست و یکم سورهٔ مائده فرموده است «ای قوم من! داخل شوید در آن زمین پاك گردانیده شده» که منظور بیت‌المقدس و دهکده‌های اطراف آن است.

عبدالله‌بن سلام گفت: ای محمد! به من خبر بده میانهٔ دنیا کجاست؟ فرمودند: بیت‌المقدس است. گفت: برای چه؟ فرمودند: محل حشر ونشر است وعرش وصراط و میزان از آن است. گفت: درست گفتی، از خیمه موسی‌بن‌عمران به من خبر بده که کجاست؟ فرمودند: همان جای بیت‌المقدس است. گفت: چه‌کسی بیت‌المقدس را ساخته است؟ فرمودند: نخست داود(ع) و پس از او پسرش سلیمان(ع). گفت: به من خبر بده که آدم از کدام زمین آفریده شده است؟ فرمودند: سر و صورتش از خاك محل کعبه و بدنش از بیت‌المقدس است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چهار شهر محفوظ است؛ مکه ومدینه و بیت‌المقدس و نجران و مدینةالجنه[۲] و نیز فرموده‌اند: چهار شهر از بهشت است؛ مکه و مدینه و بیت‌المقدس و شهری میان رودخانه‌های سیحان و جیحان (نام دو رودخانه در آسیای غربی که قبلاً توضیح داده شد.م.) که به آن منصوره می‌گویند و همان مصیصه است و این چهار شهر با فرشتگان حفاظت می‌شود[۳] و چهار کاخ که عبارت است از کاخ اسکندریه و آن را ذوالقرنین ساخته است و عسقلان و ملطیة و مسجد کوفه که قبةالاسلام است.

و رودخانه‌هایی که از بهشت است و در دنیا روان است؛سیحان وجیحان‌ونیل و فرات است.[۴]

عبدالله‌بن سلام به پیامبر گفت: لطفاً از آنجا که از آسمان دری گشوده شد و فرشتگان با رحمت بر بنی‌اسرائیل فرود آمدند، به من خبر بده. فرمودند: مقابل

۱. مجمع‌البیان طبرسی، ص۱۵۱، ج ۹ و ۱۰، و تفسیر ابوالفتوح، ص ۲۸۶، ج ۱۰.م.
۲. ملاحظه می‌فرمایید نام پنج شهر آمده‌است. مدینةالجنه را نفهمیدم کجاست، در معجم‌البلدان هم از آن نام برده‌نشده است.
۳. دربارهٔ مصیصه که از شهرهای شام (آسیای صغیر) است به معجم‌البلدان، ص ۸۰، ج ۸، مراجعه شود. م.
۴. خصال صدوق، ص ۲۳۰، ج ۱.م.

صخره‌یی که در بیت‌المقدس است و معراج پیامبران هم از همانجاست و بیت‌المقدس، بقعه‌یی است که خداوند برگزیدگان خویش از پیامبران و اولیاء و فرشتگان مقرب را آنجا جمع فرموده است.[۱]

کوفه: امام باقر(ع) فرموده است، کوفه شهر پاك و پاکیزه است. آرامگاه پیامبران مرسل و غیر مرسل و اوصیای صادق و مسجد سهیل در آن است که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرموده است مگر اینکه در آن نمازگزارده است. عدل خداوند و قائم و جانشینان او در آن ظاهر می‌شود و کوفه جایگاه و خانهٔ پیامبران و اوصیا و نیکوکاران است.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است، مکه حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم علی‌بن ابی‌طالب بشمار می‌آید. یك رکعت نماز در آن معادل صد هزار نماز و یك درهم صدقه در آن معادل یکصد هزار درهم است. مدینه هم حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم امیرالمومنین علی است. یك رکعت نماز در آن، معادل ده هزار رکعت و یك درهم صدقه در آن، معادل ده هزار درهم است. کوفه هم حرم خدا وحرم‌رسول خدا و حرم امیرالمومنین است و یك رکعت نماز در آن، معادل هزار رکعت است.[۳]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، نماز نافله دراین مسجد(مسجد کوفه) معادل است با عمره‌یی که با پیامبر(ص) گزارده آید و نماز واجب معادل با حجی است که با پیامبر(ص) گزارده آید ودر این مسجد هزار پیامبر وهزار وصی نمازگزارده‌اند.[۴]

امام صادق فرموده است، هیچ بندهٔ‌صالح وپیامبری نیست مگر اینکه در مسجد کوفه نمازگزارده است و در شبی که پیامبر(ص) به معراج برده شدند، جبریل به ایشان گفت: ای رسول‌خدا! آیا می‌دانی‌هم‌اکنون کجایی؟ اکنون برابر مسجد کوفه‌ای. پیامبر فرمودند: ای جبریل! از خدای من برای من اجازه بگیر تا آنجا بروم و دو رکعت نماز بگزارم. جبریل از پیشگاه خداوند کسب اجازه کرد و اجازه داده شد و همانا سمت راست آن باغی و روضه‌یی از روضه‌های بهشت است.

---

۱. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ بیت‌المقدس به‌بحث یاقوت حموی در صفحات ۱۱۰ تا ۱۲۰ جلد ۸معجم‌البلدان‌و صفحات ۲۷۰ و ۲۷۱ جلد ۱۰۲ بحارالانوار مراجعه شود. م.

۲. بحارالانوار، ص ۴۴۰، ج ۱۰۰. م.

۳. بحارالانوار، ص ۴۰۰، ج ۱۰۰. م.

۴. کامل‌الزیارات، ص ۲۸. م.

و در خبر دیگری آمده‌است که وسط آن و بخش آخر آن هم همچنان روضه‌یی از روضه‌های بهشت است ونماز واجب در آن معادل هزار نماز است ونماز مستحبی در آن معادل پانصد نماز و نشستن در آن، بدون آنکه قرآن بخوانند و ذکری بگویند عبادت است و اگرمردم بدانند در آن چه برکتی است، هر چند با خزیدن بر روی زمین باشد، خود را به‌آن می‌رسانند.[۱]

امام باقر(ع) فرموده است، مسجد کوفه روضه‌یی از روضه‌های بهشت است، هزار و هفتصد پیامبر در آن نمازگزارده‌اند. طرف راست آن رحمت و جانب چپش مکرمت است. عصای موسی و درخت کدو و نگین و خاتم سلیمان در آن است. تنور طوفان از آن جوشیده وکشتی نوح در آن ساخته شده‌است و آن برگزیده‌ترمنطقهٔ بابل و مجمع پیامبران است.[۲]

عبدالله‌بن‌طلحهٔ هندی (نهدی) می‌گوید: حضور امام صادق(ع) رسیدم، نخست برای ما حدیثی بیان فرمود و سپس همراه ایشان حرکت کردیم و به نجف رسیدیم. جایی ایستاد ونمازگزارد و سپس به پسر خود اسماعیل فرمود: برخیز و کنار مدفن سرپدرت امام حسین(ع) نماز بگزار. من گفتم: مگر سر آن حضرت را به شام نبرده‌اند؟ فرمود: آری به شام بردند ولی فلان بندهٔ ما آن را در ربود وآورد واین جا به خاك سپرد.[۳]

امام صادق(ع) فرموده است، دوست می‌دارم که مؤمن نگین انگشترش از پنج‌چیز باشد؛ یاقوت که از همه فاخرتر است. عقیق که از هرنگین دیگر برای خدا و ما خالصانه‌تر است. فیروزه که مایهٔ مسرت خاطر زنان و مردان مومن می‌شود و نور چشم را تقویت می‌کند و سینه راگشاده می‌سازد و بر نیروی دل می‌افزاید. آهن چینی هرچند خودم خوش نمی‌دارم که مرتب از آن به‌دست کنم ولی به‌هنگام رویارویی با مردم شرور از بـه‌دست کردن آن بدم نمی‌آید که شر و غضب آنان را خاموش کند ولی همراه داشتن آن را دوست می‌دارم، برای اینکه دیوان سرکش را پراکنده می‌کند و سنگها و درهای سپید ناحیهٔ نجف. گفتم: ای سرور من! در آنها چه فضیلتی

۱. تفسیر عیاشی، ص ۱۴۶، ج ۲، و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ص ۳۸۶، ج ۱۰۰، آمده‌است. م.

۲. کافی، ص ۴۹۳، ج۳، و با توضیح مرحوم مجلسی درهمان صفحهٔ بحارالانوار، آمده است. م.

۳. به‌نقل از فرحةالغری، ص ۲۵، در همان جلد بحارالانوار، ص ۲۴۹، آمده‌است. م.

است؟ فرمود: هر کس به‌آن بنگرد، خداوند به‌هر نظر، اجر پیامبران و صالحان را می‌نویسد و اگر لطف و رحمت خداوند بر شیعیان ما نبود، هر نگین ازآن چنان گران می‌شد که به‌هیچ قیمت پیدا نشود، ولی خداوند‌آن را برای ایشان فراوان و ارزان قرار داده است که توانگر و مستمند ایشان بتوانند ازآن نگین انگشتر بسازند.

فصلی در بیان فضیلت کربلا و تربت

امام صادق(ع) فرموده است، محل مرقد امام حسین(ع) از روزی که درآن دفن شده‌است، روضه‌یی ازروضه‌های بهشت است واز آنجا اعمال زائران‌آن حضرت به‌آسمان برده می‌شود و هیچ فرشته‌یی درآسمان و زمین نیست مگراینکه ازخداوند زیارت مرقد امام حسین را مسئلت می کند، گروهی فرود می‌آیند وگروهی به‌آسمان باز می‌گردند.[1]

همان حضرت فرموده‌اند: مرقد امام حسین بیست ذراع دربیست ذراع، روضه‌یی از روضه‌های بهشت است.[2]

امام باقر(ع) فرموده است، خداوندکربلا را بیست و چهار هزار سال پیش ازآنکه کعبه را بیافریند، آفریده است وآن را پاکیزه فرمود و برآن برکت افزوده است و پیش ازآنکه خداوند خلق را بیافریند، آن را قرار داده‌است و همواره چنین خواهد بود و خداوندآن را در بهشت هم بهترین زمین‌ها قرار داده است.[3]

همان حضرت فرموده است، نمازواجب کنار مرقد امام حسین معادل با حج، و نماز مستحبی معادل با عمره است.[4]

و فرموده است، درخاك مرقد امام حسین(ع) شفای هردرد است وآن داروی بزرگ است.[5]

باز همان حضرت فرموده است، کام نوزادان خود را با تربت امام‌حسین(ع)

---

۱. به‌نقل ازکتابهای مختلف در بحارالانوار، ص ۱۱۰، ج ۱۰۱، آمده‌است. م.

۲. به‌نقل از تهذیب طوسی، ص ۷۲، ج ۶، و منابع دیگر در صفحهٔ ۱۱۱ همان کتاب آمده‌است. م.

۳. به‌نقل از کامل‌الزیارات با اندکی افزونی درآخر روایت و از منابع دیگر در همان جلد بحارالانوار، ص ۱۰۷، آمده‌است. م.

۴. کامل‌الزیارات، ص ۲۵۱. م.

۵. همان کتاب، ص ۲۷۵. م.

بردارید که امان از هر درد است.[۱]

وفرموده است تربت مرقد امام حسین(ع) از کنار مرقد تا هفتاد ذراع است.[۲]

امام‌کاظم(ع) فرموده است، شیعیان ما از چهار چیز بی‌نیاز نیستند؛ حصیری که بر آن نماز بگزارند و انگشتری که در دست کنند و مسواکی که با آن مسواك کنند و تسبیح از تربت سیدالشهداء(ع) که دارای سی و سه دانه باشد؛ هرگاه با آن ذکر بگویند خداوند برایشان در قبال هر دانهٔ آن چهار حسنه می‌نویسد وهرگاه بدون اینکه ذکر بگویند، با آن تسبیح بازی کنند، خداوند برای آنان بیست حسنه مرقوم می‌دارد.[۳]

مجلس شصت و هشتم
در ذکر چگونگی آفرینش آدمی

خداوند متعال در آیات دوازدهم تا پانزدهم سورهٔ مومنون چنین فرموده است.

«و هماناآفریدیم انسان را از خلاصه‌یی ازگل، پس گردانیدیم او را نطفه در قرارگاهی استوار» تا آنجا که می‌فرماید «و همانا به‌تحقیق شما پس از آن مردگانید و سپس روز قیامت شما مبعوث و برانگیخته می‌شوید.»

و خداوند متعال در آیهٔ پنجم سورهٔ بیست و دوم(حج) فرموده است «اوست آنکه شما راآفریده است از خاك و سپس از نطفه.... تاآنجا که می‌فرماید و برخی از شما باز می‌گردد به‌سوی فرو مایه‌ترین عمرها.»

و در آیهٔ چهاردهم سورهٔ نوح می‌فرماید «و همانا شما راگوناگون آفریده است.»

و در آیهٔ دوم سورهٔ دهر (انسان) می‌فرماید «همانا که ما آدمی را از نطفهٔ آمیخته با هم آفریدیم که بیازماییم او را شنوای بینا.»

روایت شده است که نطفه چهل روز در رحم بصورت نطفه باقی می‌ماند و سپس چهل روز بصورت علقه است. پس از آن چهل روز به‌صورت مضغه است، سپس چهل روز به‌صورت گوشت و استخوان در می‌آید. پس از آن در مدت بیست

۱. همان کتاب، ص ۲۷۸. م.
۲. همان کتاب، ص ۲۷۹. م.
۳. تهذیب‌الاحکام، شیخ طوسی، ص ۷۵، ج ۶. م.

روز روح به‌آن‌دمیده می‌شود و این شش ماه است.[۱]

امـام صادق(ع) فرمـوده است، میان سلمان (رض) و مردی بگو و مگو شد. آن مرد برای تحقیر سلمان گفت: ای سلمان تو کیستی؟ سلمان گفت: آغاز آفرینش من و تو نطفه‌یی چرکین بوده و انجام من و تو مرداری بوناك است و چون روز قیامت فرا رسد و ترازوها را بنهند، آن کس که ترازویش سبك باشد، فرومایه و پست است.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، ای بیچاره ودرمانده آدمی‌زاده که مرگش پوشیده و بیماریها و دردهـایش نهان است. و کردارش در نامهٔ عملش جمع و حفظ می‌شود. پشه آزارش مـی‌دهد و از قطره‌یـی آب که درگلویش بگیرد، کشته می‌شود و عـرق بدنش او را بو نـاك می‌سازد. آدمی‌زاده را با فخر چه‌کار است، آغازش نطفه و پایانش مردار است. نـه می‌تواند خود را روزی دهد و نه می‌تواند مرگ خویش را از خود براند.[۲]

پیامبر(ص) فرمـوده‌اند: هـر کس چهل سال در اسلام عمر کند، از انواع بلا عافیت می‌یابد وچون پنجاه سال عمر کند، حسابش بر اوآسان می‌شود وچون شصت سال عمر کند، بازگشت به سوی آنچه که خداوند دوست‌دارد وخشنود می‌شود نصیب او می‌گردد و چون هفتاد سال عمر کند، خدا و ساکنان آسمانها دوستش می‌دارند و اگر هشتاد سال عمر کند، خـداوند حسناتش را می‌پذیرد و خطاهایش را می‌بخشد و اگر نود سال عمر کند، خداوندگناهان گذشته وآینده‌اش را می‌بخشد و بـه‌او عنوان اسیر خداوند در زمین داده می‌شود وبرای اهل خانهٔ خود شفاعت می‌کند وشفاعتش پذیرفته می‌شود.[۳]

شاعر چنین سروده است:

«هر سالخورده و هر دنیا داری ناچار روزی به سوی نیستی می‌رود، وپس از کوشش‌ها پوسیده و کهنه می‌شود و فقط خداوند مقدس ذوالجلال باقی می‌ماند.»

---

۱. درتفسیر ابوالفتوح رازی، ص ۷۲، ج ۸ هم این روایت آمده‌است.م.

۲. بخشی ازاین گفتار علی(ع) در شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، ذیل حکمت شمارهٔ ۴۲۴ و بخشی دیگر ازآن در صفحهٔ ۱۵۰ همان جلـدکتاب مذکور و ذیل حکمت شمارهٔ ۴۵۹ آمده‌است. م.

۳. خصال، صدوق، ص ۳۲۳، ج ۲،ذیل شمارهٔ پانزده، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، این روایت همراه چند روایت دیگر که نظیر آن است، آمده‌است. م.

مجلس شصت و نهم
در شناخت قلب

خداوند متعال در آیهٔ یکصدوچهل‌ویکم سورهٔ چهارم فرموده است که از جمله صفات منافقان این است که «برای مردم ریاکاری می کنند و یاد نمی کنند خدا را مگر اندکی.» و معنی آن چنین است که آنچه برای خدا نباشد، جز اندك نیست.

و خداوند در آیهٔ یکصدودهم سورهٔ کهف فرموده است «پس هر کس آرزو می‌دارد دیدار پروردگارش را، هماناکار نیکو و پسندیده انجام دهد و در پرستش و عبادت خدای خود هیچکس را شریك و انباز نگیرد.»، ابن‌عباس در این باره گفته است: یعنی هر کس دیدن پاداش خدا را امید دارد، کار پسندیده انجام دهد و در عبادت پروردگار خود برای هیچکس ریاکاری نکند.[1] ودر آیات دوم وسوم سورهٔ سی‌ونهم فرموده است «پس بپرست خدا را در حالیکه دین خود را برای او خالص کرده باشی و هماناکه دین خالص برای خداوند است.» و در آیهٔ چهاردهم سورهٔ چهلم فرموده است «پس بخوانید خدا را در حالیکه خالص کنندگان دین برای او باشید و اگر چه ناخوش دارندکافران.» و در آیهٔ پنجم از سورهٔ نودوهشتم می‌فرماید «و فرمان داده نشدند مگر آنکه خدا را پرستش کنند در حالیکه خالص دارندگان دین برای اوباشند و نماز را بر پای دارند و زکات را بپردازند و این است آیین راست.»[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: در آدمی پاره‌گوشتی است که اگر آن درست وسلامت باشد، دیگر اعضای بدن باآن سالمند وچون آن پاره‌گوشت دردمند وفاسد شود، دیگر اعضای بدن تباه می‌شود و آن قلب است.[3]

و همان حضرت فرموده‌اند: ای علی! سه چیز موجب قساوت قلب است. شنیدن سخن یاوه، در طلب شکار رفتن و به درگاه پادشاهان و دولتمردان رفتن.[4]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: چهار چیز قلب را تباه می کند و درآن نفاق را

---

۱. این معنی در تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ص ۴۹۹، ج ۵ و ۶، چاپ بیروت، آمده است. م.

۲. برای اطلاع بیشتر ازآیات دیگر به‌بحث اخلاص درکتابهای اخلاق و مثلاً محجةالبیضاء، ص ۱۲۵، ج ۸، مراجعه فرمایید. م.

۳. درنهایه، ابن‌اثیر، ص ۳۳۹، ج ۴، ومشکاةالانوار، طبرسی، ص ۲۵۵، آمده‌است. م.

۴. درخصال، صدوق، ص ۱۴۱، ج ۱، ذیل شمارهٔ ۱۰۱، آمده‌است. م.

می‌رویاند، همچنانکه آب گیاه را می‌رویاند و پرورش می‌دهد؛ شنیدن سخن یاوه، بد زبانی، پیوستگی به درگاه قدرتمند و شکار کردن.[۱]

و همان حضرت فرموده‌اند: چهار چیز قلب را می‌میراند، گناه بر گناه و بسیاری مشورت با زنان یعنی بسیار گفتگو کردن بـا آنان، ستیز و مجادله کردن بـا نادان ـ که سخنی تو می‌گویی وسخنی او می‌گوید وهرگز به سوی خیر برنمی‌گردد ـ وهمنشینی با مردگان. گفته شد: ای رسول خدا! مردگان چه کسانی هستند؟ فرمودند: هر توانگر خوش گذران.[۲]

و فـرموده‌اند: از نشانه‌های شقاوت، خشکی چشم وسنگینی دل و آزمندی در طلب روزی و اصرار ورزیدن بر گناه است.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌اند: این دلها افسرده وملول می‌شود، همچنانکه بدنها خسته می‌شود وهمانا دل‌ها را روی کردن وپشت کردنی است، هرگاه روی آورد آن را به انجام کارهای مستحب هم وادارید وهرگاه پشت کرد، فقط به انجام کارهای واجب وادارید و به همان اکتفاء کنید.[۳]

امام باقر فرموده است، هیچ چیزی برای دل تباه کننده‌تر ازخطا وگناه نیست، دل با خطا می‌آمیزد و سرانجام گناه بـر آن چیره می‌شود و پایین آن را بالا و بالای آن‌را پایین می‌کند.[۴]

پیامبر فرموده‌اند: مومن هـرگاه مرتکب گناهی می‌شود، نقطهٔ سیاهی دردلش پدید می‌آید. اگر توبه و استغفار کند و ازگناه دست بدارد، آن نقطه از میان می‌رود و قلبش صیقل می‌خورد و اگر بـر گناه بیفزاید، آن نقطه هم افزوده می‌شود و این همان زنگی است که خداوند درکتاب خودآن را یادکرده و فرموده است «نه چنین است که آنچه کسب کرده‌اند بر دلهایشان زنگار بسته است.[۵]»

و فرموده‌اند: هرکاری را حق و حقیقتی است و هیچ بنده به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر اینکه دوست نداشته باشد که در هیچ کاری که برای خدا انجام می‌دهد

---

۱ و ۲. هـر دو روایت در خصال صدوق، ص ۲۱۴، ج ۵، همراه بـا تـرجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

۳. در دو حکمت از حکمتهای امیـرالمومنین علـی(ع) در صفحات ۱۱۱۷ و ۱۲۲۱ نهج‌البلاغه، چاپ آقای فیض‌الاسلام، آمده‌است. م.

۴. به‌نقل از محاسن برقی در مشکاة‌الانوار طبرسی، ص ۲۵۵، آمده‌است. م.

۵. در تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ص۴۵۳، ج ۹ و ۱۰، چاپ بیروت، آمده‌است. م.

او را بستایند.

وفرموده است، چون روز قیامت شود، سروشی چنان ندا می‌دهد که تمام مردم می‌شنوند ومی گوید: آنانی که بندگان را می‌پرستیدند کجایند؟ برخیزید وپاداش خود را ازکسانی که برای آنان عمل کردید بگیرید که من هیچ عملی راکه چیزی از دنیا و مردم دنیا با آن آمیخته باشد، نمی‌پذیرم.[۱]

وبدانکه قلب شریف‌ترین اعضای بدن است، زیرا سرچشمهٔ عقل وکان دانش و خردمندتر عضو بدن است. گنجینهٔ شناخت است ومنظر خداوندسبحان است و آن برای تمام بدن چون امیر وفرمانده است و سالاری است که صلاح آن را اثری‌شایان و فسادآن را زیان فراوان است. اگر آن نیکو باشد، جسم نیکو است و اگر آن تباه شود، همهٔ بدن تباه می‌شود. همچنانکه در این باره روایت هم نقل شـده است، ولی همین دل با همهٔ شرف و فضیلتی که دارد از هر سو به‌آفات وعیبهایی محاط وپیچیده است و هر چیزکه عزیزتر وگرانبهاتر بـاشد و سودش افزون باشد، آفات ودشمنانش هم بیشترند. گفته شده است دل‌ها پنج نـوع است؛ دلی که آن راگسترده‌اند وگشاده است و آن دل مومن است ودلی که بر یك سو نهاده ودور انداخته است و آن دل کافر است ودلی که آن راکشته وسر بریده‌اند و آن دل منافق است و دلی که خسته وزخمی است و آن دل گنهکار است و قلبی که صیقل پذیرفته است و آن دل تـوبه‌کننده است.

یکی از دانشمندان گفته است، دلی پاکیزه در جامه‌ای به ظاهر چرکین برای من دوست داشتنی‌تر از دلی چرکین است در جامه‌ای(پیکری) آراسته.

وگفته شده است، رقیق‌ترین دل‌ها کم گناه‌ترین آنهاست.

مردی گفته است، اگربه من بگویند عجیب‌ترین چیزها چیست؟ می‌گویم: دل شخصی که خدا را بشناسد و سپس گناه و ازفرمان او سرپیچی کند.

وگفته شده‌است، چون آخرت در دلی جایگزین باشد، دنیا بر آن ترحم می کند و اگر دنیا دردلی باشد، آخرت بر آن نمی‌نگرد و رحمتی نمی آوردکه آخرت کریم و بزرگوار ودنیا پست و فرومایه است. وگفته شده است، چون بدن دردمند شود، هیچ خوراك و آشامیدنی و هیچ خواب و راحتی آن راگوارا نیست. دل هم اگر به‌محبت دنیا وابسته شود، پندهـا و اندرزهـا بـر آن گوارا نیست. و گفته شده است، مخلص راستین آن کسی است که نیکویی‌های‌خود را پوشیده‌می‌دارد همچنانکه معایب خود را.

۱. از همین کتاب در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۳۱۲، آمده‌است. م.

وگفته شده است، چون بنده بـه خداوند متعال روی‌آورد، خداونـد دلهای بندگانش را متوجه او می‌کند.

وگفته شده است، ای آدمی‌زاده! آزرم نمی‌کنی که همچون فـروتنان و بندگان سخن می‌گویی وهمچون جباران و سرکشان سطوت داری وکردارت،کردار منافقان است وبا لباس عابدان خود راآراسته می‌کنی وبه ظاهر همچون متواضعان، تواضع می‌کنی و درعین حال باگوشهٔ چشم چنان می‌نگری، چون نگریستن غارت برندگان. این‌ها که در تو هست، صفات مخلصان نیست. بنگر که در روز قیامت با کدام‌گروه خواهی بود؟

بار دیگر کسی خطاب به نفس خود چنین‌گفته است، ای نفس! گفتاری چون گفتار زاهدان ورفتاری چون رفتار منافقان داری وبا این حال طمع دربهشت می‌بندی؟ هیهات!که برای بهشت‌گروههای دیگری هستند وآنان راکرداری به جزکردار تـو است.

وروایت شده‌است‌که امام صادق(ع) فراوان این دوبیت را می‌خواند:

«نشانهٔ شاهـراه برای هرکس‌که‌آن را بخواهد،آشکار است ولی دلها را می‌بینم‌که‌گویی ازآن شاهراه درکوری هستند. همانا شگفت می‌کنم ازآن‌کس‌که هلاك می‌شود در حالیکه نجات او موجود است و همانـا از آن کس‌که نجات هم می‌یابد تعجب می‌کنم.»[1]

شاعری دیگرگفته است:

«مرا چه می‌شودکه بر خطای خود زاری نمی‌کنم و حال‌آنکه با خطای خود بـا جبارآسمان مبارزه کرده‌ام (رویاروی شده‌ام)، بـا آنکه‌کتاب خدا را خواندم، باز از بدبختی و بداندیشی عصیان ورزیـدم، و چگونه ممکن است رهـایی یابم و حـال‌آنکه خدای مـن فرموده است ای ریاکاران! به‌سوی دوزخ وآتش‌ها بروید و خداوند خواهد فرمود، این بنده‌آشکارا مرا معصیت می‌کرد و اکنون مـی‌پندارد از دوستان و دوستداران من است. اوکردارهایش را بـرای بندگان انجام می‌داد و مرا

---

۱. در صفحهٔ ۲۷۴ جلد ۴ مناقب ابن‌شهرآشوب، دانشمند قـرن ششم و شاگرد فتال، ایـن دو بیت و چنـد بیت دیگـر به‌خـود امـام صادق(ع) نسبت داده شده‌است. و در بحارالانوار، صفحات ۲۴ تا ۲۶ جلد ۴۷، چاپ جدید هـم ابیات دیگری از همین منبع آمده‌است. م.

اراده نمی‌کرد و در معنی کسی دیگری غیر از مرا اراده می‌کرد.»

مجلس هفتادم
در محبت خدا و دوست و دشمن داشتن در راه خدا

خداوند در آیهٔ یکصدوشصت‌ویکم سورهٔ دوم فرموده‌است «و کسانی که ایمان آورده‌اند، سخت‌ترند در دوست‌داشتن برای خدا.»

و خداوند متعال در آیهٔ بیست و هشتم سورهٔ آل عمران فرموده است «نباید گروندگان کافران را به‌جای مومنان به‌دوستی بگیرند و هرکس این کار را بکند، از خداوند در چیزی نیست مگر آنکه بپرهیزید از ایشان پرهیز کردنی (از ایشان در تقیه باشید).»

ودر آیهٔ پنجاه‌وهفتم سورهٔ پنجم (مائده) فرموده‌است «ای آن کسان که گرویدید، یهودیان ومسیحیان را دوستان خود مگیرید. برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و هرکس از شما ایشان را دوست بگیرد، همانا او از ایشان است. همانا و بدرستیکه خداوند قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند.» و در آیهٔ بیست‌وسوم سورهٔ نهم (توبه) فرموده‌است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید. پدران و برادرانتان را درصورتیکه کفر را بر ایمان برگزیده‌اند، دوستان خود مگیرید.»

ودر آیهٔ ۲۳ سورهٔ پنجاه‌وهشتم (مجادله) فرموده است «نیابی گروهی را که ایمان آورده‌اند به خدا وروزقیامت که دوست بدارند کسی را که مخالفت وستیزه کرده است با خدا و رسولش، هرچند پدران یا پسران یا برادرانشان باشند.»

و در آیهٔ اول سورهٔ شصت‌ویکم (ممتحنه) چنین فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من ودشمن خودتان را دوست مگیرید.»

و در آیهٔ پنجاه و نهم سورهٔ پنجم (مائده) فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرکس از شما از دینش برگردد، زود باشد که خداوندگروهی را بیاورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند.» تا آنجا که فرموده است «همانا حزب خدا غالبانند.»

و خداوند متعال در آیهٔ ۶۷ سورهٔ چهل‌وسوم فرموده است «دوستان در آن روز برخی دشمن برخی هستند مگر پرهیزگاران.»

امام صادق(ع) فرموده است، مگر دین چیزی جز محبت و دوست داشتن است؟ خداوند متعال می‌فرماید «اگر شما خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا

خدایتان دوست بدارد.[1]»

همان حضرت فرموده‌است، مردم خدا را با سه‌حالت‌پرستش می کنند؛طبقه‌یی اورا باآرزو ورغبت در پاداش می‌پرستند که‌این‌پرستش آزمندان است وطمع شمرده می‌شود. گروهی دیگر از بیم‌آتش و دوزخ او را می‌پرستند، این هم پرستشی چون پرستش بردگان و آمیخته با بیم است. ولی من خدا را به سبب محبت به اومی‌پرستم و این پرستش افرادگرامی و موجب زینهاری و امان است. زیرا خداوند متعال می‌فرماید «و آنان امروزازبیم درامانند.» (بخشی‌ازآیهٔ نودو یکم سورهٔ بیست و هفتم)

و نیز خداوند متعال می‌فرماید «اگر شما خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدایتان دوست بدارد وگناهان شما را بـرای شما ببخشاید.» (بخشی ازآیهٔ سی‌ویکم سورهٔسوم)، وهر کس‌به خداوند محبت بورزد، خداوند به اومحبت می‌ورزد و هر کس که خدای عزوجل به اومحبت ورزد، ازکسانی است که در امان و زینهاری است.[2]

همان حضرت فرموده‌است، زنی ازجن بنام عفراء به‌حضورپیامبر(ص) می آمد وسخنان ایشان را می‌شنید و سپس نزد جنیان صالح ونیکوکار می‌رفت وآنان بدست او مسلمان می‌شدند. چند روزی نیامد، پیامبر(ص) از جبریل(ع) دربارهٔ او پرسیدند، گفت: به دیدار یکی از خواهران خود رفته است که اورا برای خدا دوست می‌دارد. پیامبر فرمودند: خوشا به حال کسانی که یکدیگر را برای خدا و در راه خدا دوست می‌دارند. بدرستیکه خداوند متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ برافراشته که بر آن هفتاد هزارکاخ و درهرکاخ هفتاد هزار غرفه است که‌آنها را برای کسانی که در راه خدا یکدیگر را دوست دارند و زیارت می کنند،آفریده است.

رسول خدا(ص) روزی به‌یکی از یاران‌خود فرمود: ای بندهٔخدا! در راه خدا دوست بـدار و در راه خدا دشمن بدار و در راه خـدا مهرورزی کن و برای خـدا بی‌مهری کن که دوستی و ولایت خدا جز با این بدست نمی‌آید وهیچ کس مزهٔایمان

---

۱. نظیر این روایت با توضیحی درآغـاز آن، ذیل شمارهٔ ۵ در اصول کافی مترجم، ص ۱۹۰، ج ۳،آمده‌است. و به‌نقل ازمحاسن برقی، در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۱۲۰، از حضرت باقر نقل شده‌است.م.

۲. این روایت در خصال صدوق، ص ۱۸۷، ج ۱، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده است. م .

را بدون این کار نمی‌چشد، هر چند نماز و روزه‌اش بسیار باشد وحال آنکه برادری‌ها و دوستی‌های مردم دراین روزگار شما بیشتر بر پایهٔ دنیاست. بـرای آن یکدیگر را دوست دارند یا نسبت به یکدیگر کینه می‌ورزند و این برای آنان در پیشگاه خداوند کاری نمی‌سازد. آن مرد گفت: چـگونه بـدانم که درراه‌خـدا دوست می‌دارم و کینه می‌ورزم و ولی ودوست خداوند کیست که اورا دوست بدارم ودشمن خداوند کیست که ازاو دوری وبا اوستیز کنم؟ پیامبر(ص) برای اوبه علی(ع) اشاره کردند وفرمودند آیا این را می‌بینی؟گفت: آری، فرمودند: دوستدار این مـرد دوست خداست، او را دوست بدار ودشمن این مرد دشمن خداست، اورا دشمن بدار. واین مرد را دوست بدار، هر چند پدر و پسرت را بکشد و دشمن این را دشمن بـدار، هـر چند پدر یا پسرت باشد.[1]

امام صادق(ع) فرموده‌است، هر کس باکسی که عیب ما را می‌گوید، همنشینی کند یاکسی راکه از ما بریده است، مدح‌گوید یا بـاکسی که حقوق ما را قطع کرده است، پیوستگی داشته باشد، یا ازکسی که با ما پیوسته است، بگسلد یا دشمن ما را دوست و دوست ما را دشمن بدارد، به‌کسی که فاتحة الکتاب وقـرآن عظیم را نازل فرموده است،کافر شده است.[2]

علی(ع) فرموده‌است، برای انسان مومن سه دوست است؛ دوستی که می‌گوید در حال زندگی و مرگ همراه تو هستم و آن عمل شخص است ودوستی که می‌گوید من همراه تو هستم تا هنگامیکه بمیری و آن مال شخص است و چون مرد، آن مال از وارثانش می‌شود و دوستی که می‌گوید من تاکنارگورت با تو هستم و سپس رهایت می‌کنم و آن فرزند اوست. پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس ما را دوست بدارد، روز قیامت همراه ما خواهد بود واگر انسان سنگی را دوست داشته باشد، خدایش با آن محشور می‌فرماید.[3]

امام صادق(ع) فرموده است، از محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان این است که در راه خدا دوستی کنی وکینه ورزی و در راه وبرای خدا بخشش کنی و نکنی وهر

---

۱. به‌نقل از تفسیر امام عسکری(ع) و معانی‌الاخبار و عیون اخبارالرضا و علل‌الشرایع صدوق (رض)، در بحارالانوار، ص ۵۴، ج ۲۷، آمده‌است. م.

۲. به‌نقل‌از امالی صدوق،صفحات ۳۵ و۳۴،در بحارالانوار،ص۵۳،ج۲۷، آمده‌است.م.

۳. نظیر این روایت در همان جلد بحارالانوار، صفحات ۷۹ و ۹۵،آمده‌است. م.

کس کافری را دوست بدارد، خدا را دشمن داشته و هر کس کافری را دشمن بدارد، خدا را دوست می‌دارد که دوست دشمن خدا، دشمن خداوند است.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: سه چیز است که در هر کس باشد مزۀ ایمان را می‌یابد؛ کسی که خدا و رسولش در نظرش از هر چیز دیگر محبوب‌تر باشد و هر کس که مرگ را دوست می‌دارد فقط در راه خدا دوست بدارد و آن کس که افتادن در آتش در این جهان برای او محبوب‌تر از آن است که به کفر برگردد، پس از آنکه خدایش از آن نجات داده است.[۲]

همان حضرت فرموده‌اند: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، هرگز وارد بهشت نمی‌شوید تا آنکه ایمان بیاورید و ایمان نخواهیدآورد تا آنکه محبت بورزید، آیا شما را به کاری راهنمایی کنم که چون آن را انجام دهید، مهرورزی کرده‌اید؟ میان خود سلام دادن را آشکار کنید و فرموده است هنگامیکه مردم تظاهر به علم کنند و عمل را ضایع سازند وزبانی اظهار محبت ودر دل کینه‌توزی کنند وقطع صلۀ رحم کنند، در آن حال خدایشان لعنت و کر و کورشان می‌فرماید.[۳]

شاعری چنین سروده وامام صادق(ع) هم به آن تمثل می‌جسته است. «خدا را عصیان می کنی و حال آنکه تظاهر به دوستی او می‌نمایی، سوگند به جان خودت که این درکارها عجیب است. اگر محبت تو صادق باشد، او را فرمانبرداری، زیرا دوستدار، مطیع کسی است که او را دوست می‌دارد.»[۴]

«تو را دردل خود همسخن خویش قرار دادم وهر کس می‌خواهد با من نشیند، تن من با او خواهد بود،(من خود میان جمع و دلم جای دیگر است) تن من،انیس و همنشین من است. ولی انیس واقعی من در روانم، حبیب دل من است.»[۵]

---

۱. در اصول کافی مترجم، ص ۱۸۹، ج ۳، آمده‌است. م.

۲ و ۳. در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۱۲۳ هم‌آمده‌است. م.

۴. این دو بیت هم در مناقب ابن شهرآشوب، ص ۲۷۵، ج ۴، و به نقل از آن در بحارالانوار، ص ۲۴، ج ۴۷، به حضرت صادق(ع) نسبت داده شده است و ظاهراً حق با فتال است که می گوید،امام صادق(ع) به‌آن تمثل جسته‌اند و در مصباح‌الهدایة، ص۴۰۹ این دو بیت را از رابعۀ عدویه دانسته است. م.

۵. این دو بیت لطیف هم از رابعۀ عدویه است و در مصباح الهدایة، عزالدین محمود کاشی، ص ۲۶۲ و۴۲۳ چاپ استاد فقید جلال‌الدین همایی، با ذکر این نکته‌که ازرابعه است، آمده است و برای اطلاع ازشرح حال رابعه به حاشیۀ مرحوم همایی در صفحات ←

دیگری سروده‌است:

«نفس دوستدار خدا، نفس زبونی‌است و کدام دوستداروعاشق است که زبون نباشد وچون نفس دوستدار به‌پروردگارش پیوسته شود، محال‌است که چیز دیگری‌را به جای او بخواهد.»

و سروده شده است:

«به من می‌گویند تورا به خدا سوگندآیا عاشقی؟ می‌گویم مگر یك روزبوده است که از عشق خالی باشم؟! از جام عشق درگهواره جرعه‌یی نوشیدم که شیرینی آن همچنان در سینه وگلوی من پایدار است.»

دیگری سروده است:

«بر حذر باش که با احمق دوستی کنی که احمق همچون جامهٔ پوسیده است؛ هرگاه‌یك جای آن را وصله زنی، همینکه‌باد حرکتش دهد، جای دیگرش دریده‌می‌شود. وهمچون شکاف بزرگ در شیشه است وآیادیده‌ای شکاف وشکستگی شیشه‌به‌هم‌بر آید؟ یا چون خرچموشی است که اگرسیرش کنی به مردم لگد می‌پراند وچون‌گرسنه شود، عرعر می‌کند. یا چون بردهٔ بدکاره است که اگرگرسنه‌اش داری از همسایه دزدی می‌کند و چون سیر شود، تبهکاری می‌کند.»

مجلس هفتاد و یکم
در تشویق بر مخالفت با خواسته‌های نفسی و نفس

خداوند متعال در آیهٔ سیزدهم سورهٔ سوم(آل عمران) فرموده است:«آراسته شد برای مردمان دوستی خواسته‌های نفسی از داشتن زنان و پسران و اموال فراوان از زروسیم.....».

و درآیهٔ۵۳ سورهٔ دوازدهم(یوسف) فرموده است «و بری نمی‌دارم نفس‌خود راکه هرآینه نفس، امرکننده به بدی است.»

و خداوند متعال درآیهٔ چهلم سورهٔ هفتادونهم (النازعات) فرموده‌است «و اما آنکه بترسد از مقام پروردگارش و باز دارد نفس را از خواهش، همانا‌که بهشت جایگاهش خواهد بود.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس به‌جای سرزنش دیگران نفس خود را سرزنش

← ۲۶۲ و ۲۶۳ همان‌کتاب مراجعه فرمایید. م.

و تنبیه کند، خدایش او را از بیم روز قیامت در امان می‌دارد.[۱]

امام سجاد(ع) فرموده‌است، حق نفس تو بر تو این است که آن را به فرمانبرداری خداوند بگماری.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: شگفتا از مردمی که از بیم بیماری از خوراك پرهیز می‌کنند، چگونه از بیم آتش، ازگناه خود داری نمی‌کنند.[۳]

امام سجاد فرموده است، خداوند می‌فرماید، هرگاه‌بندگانی که مرا می‌شناسند گناه و از فرمان من سر پیچی کنند کسی را بر آنان چیره‌می‌سازم که مرا نشناسد.[۴]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: مادر حضرت سلیمان به اوگفت: پسرکم! از خواب فراوان شب پرهیز کن که خوابیدن بسیار درشب، آدمی را روز رستاخیز فقیر می‌دارد.

و همان حضرت فرموده‌اند: فراوانی شوخی کردن، آبرو را می‌برد و بسیار خندیدن، ایمان را نابود می‌سازد و بسیار دروغ‌گفتن، ارج آدمی را از میان می‌برد.

به امام صادق(ع) گفته شد، رستگار چگونه شناخته می‌شود؟ فرمود: به اینکه کردارش با گفتارش هماهنگ باشد و چنان‌کسی رستگار است و هرکس کردار و گفتارش هماهنگ نباشد، ایمانش عاریتی است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند متعال می‌فرماید که من پروردگارم، پروردگاری جز من نیست، من پادشاهان(قدرتمندان) را آفریده‌ام ودلهای‌ایشان در دست‌من‌است. هرقوم که مرا اطاعت کنند، دلهای پادشاهان را برایشان مهربان قرار می‌دهم وهر قوم که از فرمان من سر پیچی کنند، دلهای پادشاهان را برایشان خشمگین قرار می‌دهم. هرآینه‌خود را با دشنام دادن به قدرتمندان مشغول مدارید و به سوی خدا بازگردید و توبه کنید که من دلهای‌آنان را بر شما مهربان‌کنم.[۵]

پیامبرفرموده‌اند:همانا ممکن‌است بنده‌یی برای یك‌گناه‌ازگناهانش، صدسال‌در دوزخ بماند (منتظربماند) وحال‌آنکه به‌زنان وبرادران خودکه دربهشت‌باشند، بنگرد.

---

۱. با ذکر سلسله سند در ثواب‌الاعمال شیخ صدوق(رض)، ص ۲۱۶، چاپ آقای علی‌اکبر غفاری، آمده است. م.

۲. به نقل ازرسالهٔ‌حقوق‌امام سجاد(ع)، درمحجة‌البیضاء، ص۴۳۹، ج ۳، آمده‌است. م.

۳. نظیر این روایت در تحف‌العقول ابن‌شعبهٔ حرانی، ص ۱۴۱، از امیرالمومنین علی(ع) آمده است. م.

۴. الجواهرالسنیه، شیخ‌حر عاملی، ص ۳۱۹. م.

۵. امالی، صدوق، ص ۲۲۰. م.

امام صادق(ع) فرموده‌است، هر کس برای او اندرزدهنده‌یی از دلش نباشد و بازدارنده‌یی از خواهشهای نفسی نداشته باشد و برای او همنشینی که راهنمایش باشد، نباشد، گردن در اختیار دشمن خود(شیطان) نهاده است.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است، پیامبر(ص) گروهی را به سریه‌یی (مأموریت جنگی) فرستادند و چون بازگشتند ،به‌آنان فرمودند: خوشآمد و درود بر قومی که جهاد کوچك را انجام دادند و جهاد بزرگ بر عهدهٔ ایشان باقی مانده است. گفته شد: ای رسول خدا! جهاد بزرگ چیست؟ فرمود: جهاد با نفس و سپس افزودند، بهترین جهادها، جهاد کسی است که با نفس خود که میان دو پهلوی اوست پیکار کند.[1]

پیامبر(ص) می‌گوید که خداوند متعال چنین فرموده‌است: هربنده که مرا فرمان برد او را به غیر خودم وا نمی‌گذارم وهر بنده که مرا نافرمانی کند، او را به خودش وامی‌گذارم و اهمیت نمی‌دهم که در کدام وادی هلاك و تباه شود.[2]

امام صادق(ع) فرموده‌است، خداوند هر کس راکه ازفرمانش سرپیچی کند، دوست نمی‌دارد.

ابولیلی می‌گوید:[3] امام حسن مجتبی(ع) ما را بدرقه فرمود و چون خواستیم از ایشان جدا شویم، گفتیم ما را پندی بفرمای. فرمود: از خداوند بترسید و از طمع پرهیز کنید که طمع زنگ و زنگار می‌گردد.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، چشمها واشکها خشك نمی‌شود مگر از قساوت دلها، و دلها با قساوت نمی‌شود مگر از افزونی گناهها.

وهمان حضرت به مردی‌فرمودند: اگر می‌خواهی ازآفریدگارخود فرمانبرداری نکنی، از روزی او مخور و اگر دشمن او را دوست می‌داری از مملکت او بیرون شو و اگر به قضا و قدر او خشنود نیستی، پروردگاری غیر از او برای خود جستجو کن. بر فرض که خداوند برای معصیت خود بیم هم نمی‌داد، واجب وشایسته بود که

---

۱. به نقل از پیامبر(ص)، با اندك تفاوتی در احیاء علوم‌الدین، غزالی، ص ۱۴۵۷، چاپ دارالشعب، مصر، آمده است. م.

۲. الجواهرالسنیة، شیخ‌حر عاملی، ص ۱۳۹. م.

۳. ظاهراً منظور ابولیلی انصاری است که از اصحاب رسول خدا بوده و در تمام جنگهای حضرت امیر در التزام ایشان بوده است. رك. به: استیعاب ابن‌عبدالبر، درحاشیهٔ الاصابهٔ ابن‌حجر عسقلانی، ص ۱۷۵، ج ۴. م.

برای شکر نعمتش معصیت‌نشود. عقل شمشیر برنده است، خواهش نفس خود را با عقل خویش بکش.

امام باقر(ع) فرموده است، هیچ سالی کم بـاران‌تر از سال دیگر نیست ولی خداوندآن را هر کجا بخواهد قرار می‌دهد. هـر گاه قومی گناه کنند، خـداوند میزان باران لازم آن سال ایشان را درسرزمین‌های دیگر وفلاتها ودریاها و کوهسارها می‌برد که خداوند حتی از عذاب سوسك در لانه‌اش غافل نیست. از زمین گناهکاران باران را باز می‌دارد و راهش را به سوی محلهٔ غیر گنهکاران می‌گشاید و سپس فرمود، ای صاحبان بینش! عبرت بگیرید.

دریکی ازنامه‌های امیرالمومنین علی(ع) چنین دیدم که پیامبر(ص) فرموده‌اند: چون زناکاری بسیار شود، مرگ‌های ناگهانی بسیار می‌شود وچون کم فروشی و کاستن از ترازو معمول شود، خداوندآن مردم راگرفتار کاستی وخشکسالی می‌فرماید وچون زکات پرداخت نشود، زمین برکتهای کشاورزی خود را باز می‌گیرد ومیوه‌ها ومعادن همه‌اش کاستی می‌یابد. و چون در مورد احکام ستم روا دارند،گرفتار ستم و دشمنی می‌شوند و چون پیمان شکنی کنند، خداوند دشمن ایشان را بر آنـان چیره می‌فرماید و چون پیوند خویشی را بگسلند، ثروت‌ها در دست بدان قرار می‌گیرد وچون امر به معروف و نهی از منکر انجام ندهند و از اهل بیت‌گزیدهٔ من پیروی نکنند، خـدای اشخاص شرور ایشان را برآنان چیره می‌فرماید و درآن حال نیکان ایشان هم‌که دعا کنند، مستجاب نمی‌شود.[1]

و فرموده است، در تورات چنین نـوشته شده است: ای موسی! من تـو را آفریدم و بـرگزیدم و نیرو بخشیدم و بـه اطاعت از خود فـرمانت دادم و تـو را از معصیت نهی کردم. اگر از من فرمانبرداری کنی، تو را برآن‌کار یـاری می‌دهم واگر معصیت کنی، تو را درآن یاری نمی‌دهم. ای موسی! حتی درفرمانبرداری تو مرا بر تو حق نعمت است و در معصیت تو برای من بر تو حجت است.[2]

پیامبر فرموده‌اند: رسیدن به بهشت با سختی‌ها آمیخته است و رسیدن به‌آتش با شهوات.

۱. تحف‌العقول،ابن‌شعبهٔ حرانی، ص ۳۶. م.
۲. در الجواهرالسنیه فی‌الاحادیث‌القدسیه، شیخ‌حر عاملی، ص ۵۶، به نقل از توحید صدوق(رض)، آمده است. م.

خداوند متعال به داود(ع) فرموده‌است، برمن حرام است که عالمی را که دلش دوستدار شهوت‌هاست، پیشوا و رهبر پرهیزکاران قرار دهم.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس دانشش برخواستهٔ نفسی اوچیره شود، علمش علم نافع است وهرکس شهوت خود رازیرگامهایش نهد، شیطان ازسایه‌اش می‌گریزد.

امام سجاد(ع) این ابیات را فرموده است: «آنچه را که باقی می‌ماند، ویران می‌کنی و آنچه را که فانی است آباد می‌کنی وهیچکدامش آباد نیست. آیا اندیشیده‌ای اگر مرگت ناگهانی فرا رسد وهیچ خیری که درپیشگاه‌خدا عذرخواه تو باشد بدست نیاورده‌ای، آیا فقط به این خشنودی که درزندگی ثروتمند ومال تو افزون باشد وحال آنکه دین تو کاسته باشد؟»[1]

مجلس هفتاد و دوم
در فضیلت صبر

خداوند درآیهٔ یکصدوپنجاهم سورهٔ بقره فرموده است «و هرآینه می‌آزماییم شما را به چیزی از بیم وگرسنگی وکاستن از اموال و جانها و میوه‌ها و مژده بده شکیبایان را..... تاآنجاکه می‌فرماید وآنان، هم ایشان راه‌یافتگانند.» ودرآیهٔ یکصد وچهل‌ویکم از سورهٔ آل عمران می‌فرماید «و خداوند صابران را دوست می‌دارد.»

و درآیهٔ چهل‌وهشتم سورهٔ انفال می‌فرماید «و فرمان برید خدا و رسولش را ونزاع مکنید که سست شوید و دولت شما از میان برود وصبر کنید که خداوند همراه صابران است.»

و درآیهٔ چهاردهم سورهٔ زمر می‌فرماید «جز این نیست که تمام داده می‌شوند صبرکنندگان پاداششان را بدون حساب.»

امام صادق فرموده است، در مورد دشمنان و اشخاص‌کافر نعمت، شکیبا باش که تو نمی‌توانی آن‌کسی راکه خداوند را در مورد تو عصیان‌کرده است مکافاتی بهتر ازآن بدهی که در مورد او خدا را اطاعت کنی.[2]

---

۱. این ابیات به همت استاد محمد مهدی خرسان در پاورقی صفحات ۸۳ تا ۸۷ جلد ۴۶ بحارالانوار به نقل از البدایة والنهایهٔ ابن‌کثیر، ص ۱۰۹، ج ۹، آمده است و نسبت آن به حضرت سجاد(ع) قطعی نیست. م.

۲. این گفتار امام صادق(ع) به‌نقل از همین‌کتاب، در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۲۴ هم آمده است. م.

امام رضا(ع) فرموده است، مؤمن، مؤمن نخواهد بود تاآنگاه که در او سه خصلت باشد؛ خصلتی از پروردگارش و خصلتی از رسولش و خصلتی از ولی خدا. آن خصلت که از پروردگار است، پوشیده نگهداشتن راز اوست و خداوند متعال در آیهٔ بیست‌وششم سورهٔ جن فرموده است «دانای غیب و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد مگر آن راکه بپسندد از پیامبری.» واما سنتی که ازپیامبر باید درمومن باشد، مدارای با مردم است که خدای عزوجل پیامبرش را به مدارای با مردم فرمان داده و فرموده است «بگیر عفورا و به کار نیك فرمان بده و از جاهلان اعراض کن.» (بخشی ازآیهٔ ۱۹۹ سورهٔ اعراف) واما خصلتی که از ولی خدا باید در مؤمن باشد، صبر درسختی و تهیدستی است که خداوند دربخشی ازآیهٔ یکصد وهفتادوهفتم سورهٔ بقره می‌فرماید:«و صبر کنندگان در سختی و تهیدستی و هنگام کارزار.»[1]

امام باقر(ع) فرموده‌است، خداوند متعال برای یك زن، توانایی صبر ده مرد را قرار داده‌است وچون باردارشود، توان شکیبایی ده‌مرد دیگر براوافزوده‌می‌شود.[2]

روایت شده است که پسری از عثمان بن‌مظعون[3] درگذشت. چنان اندوهگین شدکه درخانهٔ خود برای خویش عبادتگاهی قرار داد و درآن به‌عبادت پرداخت. این خبر به اطلاع پیامبر(ص) رسید. فرمودند: ای عثمان! خداوند برای ما رهبانیت را مقرر و مرقوم نداشته است. همانا رهبانیت امت‌من، جهاد در راه خداوند است. ای عثمان بن‌مظعون! توجه داشته باش‌که برای بهشت، هشت در و برای دوزخ، هفت دراست. آیا خشنود نمی‌شوی‌که چون به هر در بهشت برسی، این پسرت راکنار خود ببینی که دامنت را گرفته و برای تو در پیشگاه خدایت شفاعت می‌کند؟ گفت: آری ای رسول خدا!، دیگر مسلمانان‌گفتند: ای رسول خدا!آیا برای ما هم درمورد عزیزان از دست رفته چنین پاداشی هست؟ فرمودند: آری، برای‌هرکدام شماکه صبر کندو مصیبت خود را برای رضای خدا تحمل‌کند.

موسی(ع) عرضه داشت: پروردگارا! پاداش‌کسی‌که برآزار مردم شکیبایی

---

۱ و ۲. درخصال، ص ۱۱۰، ج ۱، و ص ۲۰۵، ج ۲، همراه‌با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده است. م.

۳. جناب عثمان بن‌مظعون از اصحاب بسیار محترم وپارسای پیامبر(ص) وازمهاجران به حبشه و شرکت‌کنندگان در بدر است. در شعبان سال سوم هجرت درگذشت و نخستین کس است که در بقیع دفن شد. رحمت و برکات خدا براوبادا رك. بـه: طبقات ابن‌سعد، ج ۳، بخش ۱، ص ۲۸۸. م.

کند و بر دشنام شنیدن از آنان شکیبا باشد چیست؟ فرمود: او را در ترسهای روز قیامت به تن خویش یاری می‌دهم.[۱]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، صبر شجاعت و عجز آفت است. صبر دو نوع است: صبر بر آنچه خوش نیست وصبر از آنچه خوش می‌دارد، وصبر برای ایمان، همچون سر برای پیکر است و در پیکری که سر نباشد، خیری نیست.[۲]

همان حضرت فرموده‌اند: پنج چیز است که اگر درآن وارد شوید، برمثل آن توانا نیستید؛ هیچ بنده‌یی از چیزی جزگناه‌خود نترسد واز هیچکس جز خدای خود امید نداشته باشد. و شخص نادان از اینکه شرم نکند که چون از چیزی که نمی‌داند پرسیده‌شود، آن را بیاموزد. وصبر برای ایمان چون سر برای پیکر است. وکسی را که صبر نباشد، برای او ایمان نیست.

پیامبر فرموده‌اند: خداوندگاهی برای بنده، بهتر و برتر درجهٔ بهشت را مقرر می‌فرماید ولی عمل او به‌آن درجه نمی‌رسد و چندان در بلا و سختی می‌افتد تا به‌آن درجه برسد.

و فرموده‌اند: چون گرفتار مصیبتی شدید، مصیبت مرا بیادآورید که بزرگترین مصیبت است.

وفرموده‌اند: بزرگترین پاداشها در مقابل بزرگترین بلاهاست وخداوند چون قومی را دوست بداردآنان راگرفتار می‌سازد. هرکس خشنود باشد، خشنودی خدا برای اوست و هرکس خشمگین شود، خشم خدا برای اوست.

و نیز فرموده‌اند: چون گناهان بنده زیاد شود و عملش چندان نباشد که آن را بپوشاند، خداوند او راگرفتار اندوه می‌فرماید تاگناهش را از میان ببرد.

گوید، شبی چراغ پیامبر(ص) خاموش شد. استرجاع فرمود. (انالله و انااليه راجعون) گفتند: ای رسول خدا! آیا خاموش شدن چراغ، مصیبت است که چنین فرمودید؟ فرمودند: آری، هر چیز که مومن راآزار دهد، برای او مصیبت محسوب می‌شود وبرایش پاداش آن منظور می‌شود.

گفته شده است، چون پسر اشعث‌بن قیس مرد، امیرالمومنین علی(ع) او را

---

۱. به‌نقل از حضرت باقر در الجواهرالسنية، ص ۵۶،آمده است. م.

۲. بخشی از این گفتار در نهج‌البلاغه، ص ۱۱۰۲، چاپ آقای فیض‌الاسلام، آمده است. م.

تسلیت داد و ضمن آن فرمود: اگراندوهگین شوی، سزاوار است واگر شکیبایی کنی عوض و پاداش فقدان پسرت در پیشگاه خداوند است. چون سرنوشت برتو جاری شود، اگر شکیبا باشی برای توپاداش است واگر بیتابی کنی، سرنوشت جاری شده در حالیکه تو بزهکاری.(ماتم دیده‌ای).

شاعرگفته است، کلید درگشایش، صبر است و همراه هر سختی آسانی است. روزگار بر یك حال باقی نمی‌ماند و از پی هرکار،کاری است.

دیگری گفته است «بر روزگار ودست یازی آن شکیبا باش که روزگار همچنان گذشته است؛ گاه شادی وگاه اندوه است. نه شادی همیشگی است و نه اندوه.

مجلس هفتاد و سوم
در ذکر خیرخواهی و حسد

خداوند متعال در آیهٔ سی وهفتم سورهٔ نساء فرموده است «وآرزو مکنید آنچه را فزونی داد خداوند برخی ازشما را به‌برخی.»

امام صادق(ع) فرموده است، چون نوح(ع) بیرون‌آمد، ابلیس پیش او آمد وگفت: بر روی زمین هیچکس ازتوبیشتر برمن منت ندارد که بر این تبهکاران نفرین کردی و مرا ازآنان رهایی بخشیدی. اکنون دو خصلت به تو می‌آموزم؛ از حسد بپرهیز که‌آن بر من چنین کرد و از حرص بپرهیز که برآدم چنان کرد.[۱]

همان حضرت فرموده است، مردی که در وجودش بخل و رشك و بیم باشد، ایمان نیاورده است و مؤمن ترسو وآزمند و بخیل نیست.[۲]

پیامبر فرمودند: ای علی! تو را از سه خصلت بسیار بد نهی می‌کنم؛ حسد و حرص و دروغ.[۳]

و فرموده‌اند: هرکس برای من پنج چیز را ضمانت کند، من برای‌او بهشت را ضمانت می‌کنم؛ خیرخواهی در راه خدای عزوجل و خیرخواهی برای رسولش و خیرخواهی برای کتاب خدا و خیرخواهی برای دین خدا و خیرخواهی برای جماعت مسلمانان.[۴]

---

۱. در خصال، ص ۹۰، ج ۱، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، آمده‌است و درصفحهٔ ۱۳۰ قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی، به‌گونهٔ دیگری آمده است. م.

۲. در بحارالانوار، ص ۳۰۱، ج ۷۵، به نقل از خصال، آمده است. م.

۳. در خصال صدوق، ص ۱۴۰، ج ۱، همان چاپ، آمده است. م.

۴. در خصال صدوق، ص ۲۶۵، ج ۱، همان چاپ، آمده‌است. م.

و فرموده‌اند: حسود از همهٔ مردم دارای راحتی کمتری است.

وفرموده‌اند: دین خیرخواهی است، دین خیرخواهی است، دین خیرخواهی است. گفتند برای چه کسی ای رسول خدا! فرمودند: برای خدا و رسولش وکتاب خدا و پیشوایان مسلمانان وبرای همهٔ گروندگان.

ونیز فرموده‌اند: رشك، ایمان را می‌خورد، آنچنانکه آتش هیزم را می‌خورد.[1]

و فرموده‌اند : سرزنشی برای برادرت آشکار مکن که خدایش بر او رحمت می‌آورد و تو را گرفتار می‌فرماید.[2]

و خداوند متعال بـه حضرت سلیمان(ع) وحی فرمود که تو را بـه هفت چیز سفارش می‌کنم؛ نخست اینکه برکسی ازبندگان من حسد نبری. دوم آنکه ازبندگان شایستهٔ من غیبت نکنی. سلیمان عرضه داشت: پروردگارا! همین دو مرا بس است.

حضرت موسی(ع) مردی راکنارعرش دید و بر او غبطه برد و از سبب قرب او پرسید. گفته شد: نسبت به فضیلت و بـرتری که خداونـد بـه بندگان خود عنایت می‌فرمود، حسد نمی‌برد.[3]

وگفته شده است، برای حسود هیچ راحتی نیست و حسود دارای اندوههای طولانی است.

یکی از حکیمان گفته است، حسد نفس را ناتوان و اندوه را افزون می‌کند و موجب شب زنده‌داری و بی‌خوابی شب می‌شود.

شاعری چنین سروده است:

«به کسی که بر من رشك می‌برد بگو، آیا می‌دانی دراین کار نسبت به چه کسی ترك ادب کرده‌ای؟ نسبت به‌کار خداوند ترك ادب کرده‌ای که به آنچه عنـایت کرده است، راضی نیستی. نتیجه‌اش این است که نعمت برای من افزون می‌شود وتو به‌آنچه جستجو می‌کنی نمی‌رسی.»

دیگری گفته‌است: «برخی از مردان تمنا می‌کنند که من بمیرم واگربمیرم راهی نیست که‌درآن یکه وتنهاباشم (همگان‌می‌میرند)، زندگی‌مخالف‌من، پس ازمن برای من‌زیانی ندارد ومرگ کسانی که پیش ازمن مرده‌اند، مرا جاودانه نمی‌کند. به‌کسی که بر خلاف آنکه درگذشته است، می‌خواهد باقی بماند بگو، برای دیگری(مصیبت

۱. اصول‌کافی مترجم، ص ۴۱۶، ج ۳ م.
۲. اصول‌کافی مترجم، ص ۶۳، ج ۴، و منهاج‌الصالحین، ص۵۶۲. م.
۳. احیاء علوم‌الدین، ص۱۶۷۶، چاپ مصر. م.

دیگر) آماده شو که گویی هم اکنون خواهد بود.»[۱]

دیگری سروده‌است:

«چون مرگ به‌خانهٔ قومی فرا رود و آنان را نابود کند، بر درخانهٔ دیگری از ما فرو می‌آید. به‌آنان که سرزنش می‌کنند بگوازما به خویشتن آیید. (بیدار شوید) بزودی آنچه را ما دیدیم، سرزنش کنندگان هم خواهند دید.»[۲]

مجلس هفتاد و چهارم
در ذکر توکل

خداوند متعال ضمن آیهٔ بیست‌وهفتم سورهٔ پنجم (مائده) فرموده است «و بر خداوند توکل کنید، اگر مومنانید.»

و در آیهٔ هشتادوچهارم از سورهٔ دهم (یونس) فرموده است «موسی گفت، ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید، پس بر او توکل کنید اگر منقادان هستید.»

و در آیهٔ شصت‌وهفتم سورهٔ دوازدهم (یوسف) فرموده است «یعقوب گفت: ای پسران من! از یك دروازه وارد مشوید و از دروازه‌های مختلف وارد شوید و من کفایت نمی‌کنم شما را از خداوند در چیزی، فرمانی نیست مگر برای خدا، بر او توکل کردم و همانا بر او توکل می‌کنند توکل کنندگان.»

و در آیهٔ سیزدهم سورهٔ چهاردهم (ابراهیم) فرموده‌است «پیامبران ایشان به‌آنان گفتند همانا که ما هم بشری مانند شماییم ولی خداوند بر هریك از بندگان خویش که بخواهد منت می‌گزارد و نشاید ما را که بیاوریم به شما محبتی مگر به فرمان خداوند و باید که متوکلان بر خداوند توکل کنند.» و در آیهٔ بعد همان سوره فرموده است «و چیست ما را که توکل نکنیم بر خدا و حال آنکه هدایت فرموده است ما را به راههای ما و هر آینه صبر خواهم کرد بر آنچه که ما را آزار دهید و همانا باید بر خدا

---

۱. این ابیات بدون آنکه نام سراینده‌اش آمده باشد و فقط با اشاره به اینکه شعری جاهلی است در عقدالفرید، ابن‌عبدربه اندلسی، ص ۴۴۳، ج ۴، چاپ ۱۹۶۷ میلادی، مصر، آمده است و در حاشیهٔ همان صفحه گفته‌اند در امالی‌قالی، ص ۲۸۱، ج ۳ هم آمده است. م.

۲. این دو بیت در عقدالفرید، ص ۳۲۲، ج ۲، همان چاپ، آمده‌است و گفته شده‌است عایشه، همسر حضرت پیامبر (ص) به این دو بیت تمثل می‌جسته است. در حاشیهٔ همان صفحه آمده است که در اغانی، ص ۴۹، ج ۱۹، چاپ بولاق، به علاءبن قرظه، دایی فرزدق، نسبت داده شده است. م.

توکل کنند توکل کنندگان.»

و در آیهٔ شصت‌ویکم سورهٔ بیست‌وپنجم(فرقان) فرموده‌است «و توکل کن بر خدای زنده که نمی‌میرد.»

و در آیهٔ سوم سورهٔ شصت‌وپنجم (طلاق) فرموده است «و هرکس توکل کند بر خدا همانا که همو، او را کافی است.»

حسن‌بن جهم از امام رضا(ع) پرسیده است که حد توکل چیست؟ و ایشان فرموده‌اند: اینکه همراه خداوند از هیچکس دیگر بیم نداشته باشی.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند:هرکس دوست می‌دارد که پرهیزکارتر(نیرومندتر) مردم باشد، باید بر خداوند توکل کند.[۲]

امام باقر(ع) فرموده‌است، هرکس به‌خداوند توکل کند، مغلوب نمی‌شود وهر کس به خدا پناه ببرد منهزم نمی‌شود.[۳]

رسول خدا(ص) فرموده‌اند که خداوند می‌فرماید، هر مخلوق و آفریده که به آفریدهٔ دیگری غیر از من پناه ببرد،همهٔ وسایل آسمان و زمین را از او قطع می کنم واگرچیزی ازمن بخواهد نمی‌دهمش واگر مرا دعاکند وبخواند، پاسخش نمی‌گویم و هرآفریده که از دیگر آفریدگان به خودم پناه‌آورد، آسمانها و زمین روزی او را ضمانت می کند، و اگر چیزی از من بخواهد، عطایش می کنم و اگر فرا خواندم، پاسخش می‌گویم و اگر از من‌آمرزش خواهی کند، می‌آمرزمش.[۴]

و همان حضرت فرموده‌اند: هرکس به سوی خدا منقطع شود، خدای هزینه و روزی اورا ازجایی که حساب نمی کند،کفایت می‌فرماید وهرکس به دنیا بپیوندد، خدایش اورا به‌آن وامی‌گذارد.[۳] و هم ایشان فرموده‌اند: هرکس از اینکه نیرومندتر مردم باشد شاد می‌شود، همانا بر خداوند توکل کند و هرکس از اینکه‌گرامی‌تر مردم باشد شادمی‌شود، از خدای بترسد وپرهیزکار باشد وهرکس از اینکه بی‌نیازتر مردم

---

۱. با اندك تفاوتی درتحف‌العقول ابن‌شعبهٔ‌حرانی، ص ۳۳۲ وهمینگونه درمشکاةالانوار طبرسی، ص ۱۳، آمده است. م.

۲. با اندك تفاوتی درمصباح‌الهدایة عزالدین محمودکاشانی، ص ۳۹۸،آمده‌است. م.

۳. از همین کتاب در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۱۷ هم‌آمده است. م.

۴. الجواهرالسنیة، شیخ‌حرعاملی، ص ۱۶۳، ونظیر آن دراصول‌کافی، ص ۱۰۴، ج ۳، روایت شده است. م.

باشد شاد می‌شود، درآنچه در دست خداوند است بیشتر اعتماد کند تا آنچه که در اختیار اوست.[۱]

وگفته شده است، حقیقت توکل، اعتماد بر خداوند است.

وگفته شده است، توکل این است که بدانی عمل تو را کسی جز تو انجام نمی‌دهد وتو سرگرم به‌آنی واینکه بدانی مرگ ناگهانی به‌سوی تو می‌آید وتوخود به‌آن پیشی می‌گیری و بدانی که خداوند تو را در همه حال بی‌نیاز می‌فرماید.

وگفته شده است، توکل، پناه بردن به خداوند است[۲] وگفته شده است، دلبستگی به خداوند است. و نیزگفته‌اند، آن‌کس که با نیت صادق به خداوند توکل کند، همانا پادشاهان و فروتر از ایشان‌به او نیازمند می‌شوند و چگونه ممکن است او نیازمندگردد و حال‌آنکه مولای او، بی‌نیاز ستوده است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند به حکمت وجلال خویش، آسایش وگشایش را در رضا و یقین قرار داده است واندوه دشواری را درشك وخشم قرار داداست.

ابوذر(رض)گفته است، اندوه فردایی که هنوز به‌آن نرسیده‌ام مرا می‌کشد.

وگفته شده است، هرگاه تو خود از خداوند خشنود نباشی، چگونه از او می‌خواهی که از تو خشنود شود.

نابغهٔ ذبیانی[۳] در دورهٔ جاهلی چنین سروده است: «من چنان نیستم که برای فردا خوراکی نگه دارم و اندوخته‌کنم. فردا هم از اندوختن خوراك برای پس فردا باید پرهیزکرد.»

محمدبن‌حاتم[۴]چنین سروده‌است. «مردم را مال است ومن دومال دارم که آنان ندارند؛ درهمان حال‌که مردم ثروتمند با اسبها (سواران) خود را پاسداری می‌کنند، مال من خشنودی به‌آن چیزی است که مالك‌آنم و مال دیگر من نومیدی ازآن چیزی

---

۱. در احیاء علوم‌الدین، غزالی، ص ۲۴۸۴، چاپ دارالشعب مصر، آمده‌است. م.

۲. مصباح‌الهدایة، عزالدین محمود کاشی، ص ۳۹۶. م.

۳. زیادبن معاویه‌که بیشتر به‌نابغهٔ ذبیانی معروف است، از شاعران بزرگ دورهٔ جاهلی و درگذشتهٔ حدود هیجده سال قبل از هجرت است. شرح حال و اشعار او در منابع مختلف و از جمله در الشعر والشعراء، ابن‌قتیبه، صفحات ۹۲ تا ۱۰۷ جلد ۱، چاپ ۱۹۶۹ میلادی، بیروت، آمده‌است. م.

۴. محمد بن‌حاتم مروورودی از حافظان مشهور حدیث خراسان در قرن سوم هجری است. برای اطلاع از شرح حالش به تذکرةالحفاظ، ص ۳۸، ج ۲، مراجعه شود. م.

است که مردم مالك آنند.»

دعبل‌بن علی خزاعی[1] چنین سروده است:

«در جستجوی روزی خود می‌دوم و حال‌آنکه آن در جستجوی من است و روزی من بیشتر از من در جستجو است.»

مجلس هفتاد و پنجم
در ذکر مال و فرزند

خداوند متعال در آیهٔ چهل‌وپنجم سورهٔ کهف فرموده است «مال و پسران آرایش زندگانی این جهانی است وچیزهای پایدار شایسته نزد پروردگار تو ازلحاظ پاداش و امید بهتر است.»

و در آیهٔ شانزدهم سورهٔ شصت‌وچهارم (تغابن) فرموده است «جز این نیست که اموال وفرزندان شمابلا وموجب آزمایش است وخداوند نزداومزدبزرگ‌است.»

گویند مردی از نیازمندی خود به امیرالمومنین علی(ع) شکایت کرد، فرمود: بدان آنچه بیش از روزی و قوت خود در دنیا بدست آری، همانا که درآن مورد گنجور دیگرانی.[2]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است که پیامبر(ص) فرموده‌اند: دینار و درهم، کسانی راکه پیش از شما بودند، نابودکردند وهمان دو نابودکنندهٔ شما هم هستند.[3]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: آدمی‌زاده‌پیر می‌شود و دو خصلت در اوجوان می‌شود آزمندی در مورد مال وآزمندی در مورد طول عمر.[4]

عیسی‌بن مریم(ع) فرموده است، دینار درد دین و عالم پزشك دین است و چون دیدیدکه پزشك درد را به خود می کشد بـه اوبدگمان شوید وبدانیدکه اوبرای غیر از خود، خیرخواه نیست.

---

۱. از شاعران بزرگ قرن دوم و سوم هجرت است که نودوهشت سال زندگی کرده است و شرح حال و اشعارش در منابع مختلف و ازجمله در تاریخ بغداد، صفحات ۳۸۲ تا ۳۸۵، جلد ۸، چاپ افست، مدینه،آمده است.م.

۲. نهج‌البلاغه، ص ۱۱۶۵، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. م.

۳. در اصول‌کافی مترجم، ص ۴، ج ۴، با ذکر سلسله اسناد وذیل شماره ۲۵۸۰،آمده است. م.

۴. خصال صدوق، ص ۱۵۵، ج ۱. م.

امام صادق(ع) فرموده‌است، روزی علی(ع) به حضور پیامبر آمد و جامهٔ رسول خدا کهنه شده‌بود، در این هنگام دوازده درهم برای پیامبر(ص) آوردند. ایشان فرمودند ای علی! این پول را بردار و برای من جامه‌یی بخر که بپوشم. علی(ع) می‌گوید به بازار آمدم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و آن را به حضور پیامبر آوردم چون به‌آن نگریستند، فرمودند: ای علی! جامه‌یی غیراز این را بیشتر دوست می‌دارم. آیا فکر می‌کنی فروشنده‌اش آن را از ما پس می‌گیرد؟ گفتم: نمی‌دانم. فرمودند: برو ببین پس می‌گیرد. من پیش فروشنده رفتم و گفتم: پیامبر این جامه را خوش نداشتند و جامهٔ دیگری می‌خواهند، لطفاً آن‌را پس بگیر. او دوازده درهم را به‌من پس داد و آن را نزد رسول خدا آوردم و آن حضرت با من به بازار آمدند که خود پیراهنی بخرند. چشم پیامبر(ص) به‌کنیزکی افتاد که کنار راه نشسته بود و می‌گریست. از او پرسیدند تو را چه می‌شود؟ گفت: ای رسول خدا! افراد خانه‌چهاردرهم به‌من‌دادندکه برای آنان چیزی بخرم، آن را گم کردم و یارای بازگشت به خانه ندارم. پیامبر(ص) چهار درهم از آن پول را به او دادند و فرمودند به خانه برگرد. آنگاه پیامبر(ص) به بازار آمدند و پیراهنی به چهار درهم خریدند و پوشیدند و سپاس و ستایش خدا را بجا آوردند. میان راه‌مرد برهنه‌یی را دیدند که می‌گفت هر کس جامه‌ای به من بپوشاند، خدایش از جامه‌های بهشتی بر اوبپوشاند. پیامبر، همان پیراهن را که خریده‌بودند بیرون آوردند و به‌آن مرد پوشاندند و دوباره به بازار برگشتند و با چهار درهمی که باقی مانده بود، پیراهن دیگری خریدند و با سپاس و ستایش خداوند پوشیدند و به سوی خانهٔ خود برگشتند. آن کنیزك همچنان کنار راه‌نشسته بود و می‌گریست. فرمودند؟ چرا به خانه‌ات نمی‌روی؟ گفت: ای رسول خدا! تأخیر کرده‌ام و می‌ترسم مرا بزنند، فرمودند: حرکت کن و مرا به خانه‌ات راهنمایی کن. و پیامبر(ص) آمدند و بر در خانه ایستادند و سلام دادند، ولی کسی پاسخ نداد. بار دوم سلام فرمود و پاسخی نیامد و چون برای بارسوم سلام دادند، پاسخ آمد که ای رسول خدا! سلام‌ورحمت‌وبرکات‌خدابرتوباد! فرمودند: چرا بار اول و دوم که سلام دادم، پاسخ ندادید؟ گفتند: سلام شما را شنیدیم، ولی خوش داشتیم که مکرر بشنویم. فرمودند: این کنیزك تأخیر کرده‌است، اورا براین گناه مگیرید. گفتند: ای رسول خدا! به پاس آمدن شما او در راه خدا آزاد است. پیامبر فرمودند: خدا را شکر، هیچ دوازده درهمی پر برکت‌تر از این ندیده‌ام که خداوند

با آن دو برهنه را پوشاند و برده‌یی را از بردگی آزاد فرمود.[۱]

امام سجاد(ص) فرموده است، حق فرزند تو این است که بدانی او از توست و نیکی و بدی او در این جهان مضاف به تو است و از تو دربارهٔ تربیت او و راهنمایی او برای شناخت خداوند عزوجل و کمك به فرمانبرداری او از خداوند پرسیده می‌شود و در مورد او چنان رفتار کن که بدانی اگر به او نیکی کنی، پاداش داده می‌شوی و اگر بدی کنی، عقاب می‌شوی.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است، عیسی بن مریم(ع) همراه سه تن از یاران خود پی کاری می‌رفت، در راه از کنار چند خشت زرین گذشتند. عیسی(ع) به یاران خود گفت: این طلا مردم را می‌کشد و به راه خود ادامه داد. یکی از آن سه تن گفت: مرا کاری است و برگشت و پس از او، آن دو تن دیگر هم برگشتند و هر سه تن خود را کنار آن خشتهای زرین رساندند. دو تن از ایشان به سومی گفتند برو خوراکی برای ما بخر. او رفت، خوراکی خرید و آن را زهرآلوده کرد تا آن دو را بکشد و با او در برداشتن طلاها شریك نباشند. آن دو هم گفتند، چون او بازآید بکشیمش تا شریك ما نباشد و چون بازآمد، برخاستند و او را کشتند و سپس خوراك را خوردند و آن دو هم کشته شدند. عیسی(ع) پیش آنان برگشت و هر سه را کنار آن خشتهای زرین مرده یافت. عیسی(ع) به فرمان خداوند ایشان را زنده کرد و به آنان گفت، مگر نگفتم که این زر مردم را می‌کشد.

ابن عباس می‌گوید: نخستین درهم و دینار که در زمین سکه زده شد، ابلیس به آن نگریست و چون درهم و دینار را دید، برگرفت و بر چشم نهاد و سپس به سینهٔ خود چسباند. آنگاه فریاد کشید و از شادی، دوباره آنها را به سینه فشرد و گفت: شما دو چیز، موجب روشنی چشم منید و میوهٔ دل من هستید. اگر آدمی زادگان شما را دوست بدارند، اهمیتی نمی‌دهم که بت‌پرست نباشند. برای من همین کافی و بس است که آدمیان شما را دوست بدارند.[۳]

---

۱. این روایت در خصال، ص ۲۶۳، ج ۲، چاپ آقای کمره‌یی، آمده‌است. م.
۲. ضمن رسالهٔ حقوق امام سجاد، در تحف‌العقول ابن‌شعبهٔ حرانـی، ص ۱۸۹، آمده است. م.
۳. نظیر این روایت با کلمه «و گفته شده است» در محجةالبیضاء، ص ۴۳، ج ۶، آمده است. م.

برخی از یاران پیامبر(ص) گفتند: ای رسول خدا! چگونه است که ما نسبت به فرزندان خود سخت اندوهگین می‌شویم و آنان به آن اندازه برما اندوهگین نمی‌شوند. فرمودند: زیرا آنان و وجودشان ازشماست(از شما پدید آمده‌اند) وشما از ایشان پدید نیامده‌اید.

پیامبر فرموده‌اند: عیسی بن‌مریم(ع) ازکنارگوری عبورکردکه کسی راکه در آن‌گور بود عذاب می‌دادند. سال بعد از کنار همان گورگذشت و دید او را عذاب نمی‌دهند. عرضه داشت: پروردگارا! سال گذشته ازکنار این گورگذشتم، صاحب آن را عذاب می‌دادند، امسال که ازکنار این می‌گذرم عذابش نمی‌دهند. خدای عزوجل به‌او وحی فرمود که ای روح‌الله! اورا پسری نیکوکار دررسید که راهی را اصلاح و یتیمی را پناه داد و من به سبب آنچه پسرش انجام داد او راآمرزیدم.

و همان حضرت فرموده‌اند: هرکس به‌بازار رود و هدیه‌یی بخرد و آن را خود برای عیال خویش حمل کند، همچون کسی است که برای مردمی نیازمند صدقه‌یی حمل کند و در دادن هدیه، نخست از دختران شروع کند که هرکس دختر خود را شاد کند، همچون کسی است که برده‌یی از فرزندان اسماعیل(ع) را آزادکرده است و هرکس چشم پسر خویش را روشن کند، چنان است که از بیم خداوندگریسته است وهرکس از بیم خدا بگرید، خدایش به بهشت در می‌آورد.[1]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است،گرفتاری و اندوه‌فراوان خود را در مورد اهل و فرزندانت قرار مده که اگر آنان از دوستان خدا باشند، خداوند دوستان خود را تباه و رها نمی‌فرماید و اگر دشمنان خدایند، چرا باید اندوه و همت تو دربارهٔ دشمنان خدا باشد.[2]

همان حضرت گفته‌اند که پیامبر(ع) فرموده‌اند: فتنه و گرفتاری امت من، مال است.

پیامبر فرموده‌اند: پروردگارا! هرکس به تو ایمان‌آورده وگواهی داده‌است که من پیامبر تو هستم، دیدار خودت را محبوب او قرار بده و قضای خود را بر او آسان بگیر و مال او را اندك قرار بده.

---

۱. در ثواب‌الاعمال صدوق (رض)، ص ۲۳۹، با ذکرسلسله سند،آمده‌است.م.

۲. ذیل حکمت شمارهٔ ۳۴۴ درنهج‌البلاغه،ص ۱۳۴۱، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام،آمده است. م.

و همان حضرت فرموده‌اند: اگر آدمی را دوصحرای طلا باشد، در جستجوی سومی بر می‌آید و درون آدمی را چیزی جز خاك انباشته نمی‌کند و خداوند توبهٔ هر کس راکه توبه‌کند می‌پذیرد.[۱]

و فرموده‌اند: آدمی پیر و فرتوت می‌شود و دو چیز از او باقی می‌ماند؛ آز و آرزو.[۲]

و نیز فرموده‌اند: دل شخص پیر، دردوستی دوچیز، جوان است؛ جمع کردن مال و دوست داشتن عمر طولانی.

وفرموده‌اند: اگر دو گرگ گرسنه میان گلهٔ گوسپندی رها شوند، زیان بخش‌تر از آزمندی در مورد مال و شرف برای آدمی نیستند.[۳]

و فرموده‌اند: هر امتی را فتنه وگرفتاری‌یی است و آزمون امت من در مورد مال است.

وفرموده‌اند: چون آدمی بمیرد، فرشتگان به یکدیگر می‌گویند، چه چیزی پیش فرستاده است و آدمیان می‌گویند، چه چیزی از خود به جاگذاشته‌است.[۴]

مردی از انصار گفت: ای رسول خدا! مرا چه می‌شودکه مرگ را دوست ندارم؟ فرمودند: آیا مال داری؟ گفت: آری، فرمودند: آن را پیش بفرست که دل آدمی با مال اوست، اگر آن را پیش بفرستد، دوست می‌دارد به‌آن ملحق شود واگر آن را نگهدارد، دوست می‌داردکه خودش همراه آن باشد.[۵]

شاعر چنین سروده است «برای اندوخته‌کنندگان مال خیری نیست مگربرای بخشندگان آن. مال به دارندگان خودگاهی چنان می‌کندکه باده‌نسبت به میگساران.»

دیگری گفته است:

«هان! ای کسی که با آزمندی نسبت به دنیا مال را جمع می‌کنی، آیا ازپرسش درآن باره‌نمی‌ترسی؟ آیا آن‌را به‌حرام و ناروا جمع‌می‌کنی وروا وحلال برای وارث وامی‌گذاری؟ آن‌کس که‌برای اوجمع می‌کنی، کامیاب می‌شود وخود بدبخت‌می‌شوی همانا که این مال بدتر و زشت‌تر اموال است.»

---

۱. در احیاء علوم‌الدین، ص ۱۷۶۵، چاپ دارالشعب مصر، آمده است. م.
۲. خصال، ص ۱۰۶، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.
۳. دو روایت نظیر این، در اصول‌کافی مترجم، ص ۳، ج ۴، آمده است. م.
۴ و ۵. محجة‌البیضاء، صفحات ۴۲ و ۴۳، جلد ۶، م.

مجلس هفتاد و ششم
در زهد و پرهیزکاری

خداوند متعال در بخشی از آیهٔ ۱۹۸ سورهٔ دوم فرموده است «ای خردمندان از من بترسید.»

و در آیهٔ ۱۷۷ همان سوره فرموده است «آنان کسانی هستند که راست می‌گویند و آنان پرهیزکارانند.»

و در آیهٔ ۱۸۹ همان سوره فرموده است «نیکی آن نیست که در آیید به خانه‌ها از پشت خانه‌ها و لیکن نیکو آن کسی است که پرهیزگار شد، و وارد خانه‌ها شوید از درهای آن و بترسید از خداوند، شاید که شما رستگار شوید.»

و در آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ سوم فرموده است «ای کسانی که گرویده‌اید، بترسید از خدا چنانکه شایستهٔ ترسیدن از اوست و نمیرید البته مگر آنکه مسلمان باشید.»

پیامبر(ص) درمورد این آیه فرموده‌اند، شایسته است که از خداوند اطاعت کرده شود و از فرمانش سرپیچی نشود و همواره یاد کرده شود و فراموش نشود و سپاس او را بدارند و کفران نشود.[1]

و در آیهٔ ۲۰۰ همان سوره فرموده است «ای کسانی که گرویده‌اید، صبر کنید و شکیبا باشید و آماده باشید و بترسید از خدا، باشد که شما رستگار شوید.»

و در آیهٔ ۷۷ سورهٔ نساء فرموده است «بگو متاع این جهانی اندك است و آخرت برای آن کس که پرهیزگاری کند بهتر است.»

و در آیهٔ دوم سوره پنجم فرموده است «همیاری کنید بر نیکی و پرهیزکاری.»

و در آیهٔ ۲۷ همان سوره فرموده است «همانا جز این نیست که خداوند از پرهیزگاران می‌پذیرد.»

و در آیهٔ ۸۳ سورهٔ بیست‌وهشتم(قصص) فرموده است «این است سرای آخرت که قرارمی‌دهم آن را برای کسانی که نمی‌خواهند درزمین تفوق و تباهی را، و سرانجام پسندیده از پرهیزگاران است.»

و در آیهٔ ۷۳ سورهٔ چهل‌ونهم(حجرات) فرموده است «همانا که گرامی‌ترین

---

۱. این تفسیر از قول صدوق(رض)، با ذکر سند از قول حضرت صادق(ع)، در تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ص ۳۰۴، ج ۱، آمده‌است. م.

شما در پیشگاه خداوند پرهیزکارترین شماست.»

و در آیهٔ ۳۲ سورهٔ پنجاه و سوم (النجم) فرموده است «پس پاك مشمارید نفسهایتان راکه او داناتر است به‌آنکه پرهیزگار شد.»

و در آیهٔ دوم سورهٔ شصت‌وپنجم(طلاق) فرموده است «و هر کس بپرهیزد از خداوند برای او راه بیرون شدن از اندوه قرارمی‌دهد و روزی می‌دهد اورا از جایی که‌گمان نمی‌برد.»

و خداوند درآیهٔ دوم سورهٔ دوم فرموده است «راهنماست برای پرهیزکاران، آنانی که به غیب‌گرویده و ایمان آورده‌اند.»

ودرآیهٔ ۹۳ سورهٔپنجم‌فرموده است «برآنان که ایمان آورده وکارهای پسندیده انجام داده‌اند،گناهی نیست در آنچه‌که خورده‌اند، بشرط آنکه پرهیزگار باشند وایمان آورند واعمال پسندیده انجام دهند وباز پرهیزکارباشند وایمان بیاورند وپرهیزکاری ونیکوکاری‌کنند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

و در آیهٔ ۴۵ سورهٔ حجر فرموده است «همانا پرهیزکاران در بهشت‌ها و سرچشمه‌هایند. داخل شوید درآنها به‌سلامتی و درحالیکه در امانید و بیرون‌کشیدیم آنچه ازکینه در سینه‌های ایشان بود. برادران بر سریرهای رویارو، نمی‌رسد ایشان را درآن سختی و نباشندآنان از بهشت‌ها بیرون شدگان.»

و خداوند درآیهٔ ۵۱ سورهٔ چهل‌وچهارم(دخان) فرموده است «بدرستیکه پرهیزکاران در جایی امین در بهشتها و سر چشمه‌ها خواهند بود. می‌پوشند از دیبای نازك وسطبر و روی به‌یکدیگر دارند، همچنین حوران فراخ چشم را به همسری‌ایشان در می آوریم. می‌خواهند درآن هر میوه را در حالیکه در امانند.»

ودرآیهٔ پانزدهم سورهٔ پنجاه‌ویکم فرموده است « همانا پرهیزکاران دربهشت‌ها و سر چشمه‌هایند. فراگیرنده‌اندآنچه را داد خدایشان. که‌آنان پیش‌ازآن نیکوکاران بودند. آنان اندکی از شب را می‌خفتند و در سحرها آمرزش خواهی می کردند ودر اموال‌آنان حقی برای سؤال‌کننده و محروم بود.»

و درآیهٔ ۱۷ سورهٔ پنجاه‌ودوم فرموده است «همانا پرهیزکاران در بهشتها و نعمتهایند. برخوردار از آنچه‌که خدایشان به‌آنان داده است و پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ حفظ فرموده است.»

و درآیهٔ ۵۴ سوره پنجاه وچهارم فرموده است، « همانا پرهیزکاران دربهشتها

وگشادگی هستند، در مجلسی پسندیده در پیشگاه پروردگاری توانا.»
ودر آیهٔ چهل‌ویکم سورهٔ‌هفتادوهفت(مرسلات) فرموده‌است«همانا‌پرهیزگاران در سایه‌ها و سرچشمه‌هایند و میوه‌هایی که اشتها کنند. بخورید و بیاشامید گوارا، به‌سبب آنچه عمل می‌کردید. همانا ما نیکوکاران راچنین‌پاداش می‌دهیم.»
امام باقر(ع)گفته است که خدای عزوجل چنین می‌فرماید «سوگند به جلال و جمال وعلاء وبهاء وبلندی مرتبه‌ام هیچ بنده‌یی خواستهٔ مرا برخواستهٔ‌خود نمی‌گزیند مگر اینکه او را بی‌نیاز قرار می‌دهم وهمتش را متوجه آخرتش می‌گردانم ودشواری او را کفایت می‌کنم و آسمانها و زمین روزی او را ضمانت می‌کند و برای او سودبخش‌تر از بازرگانی هر بازرگان خواهم بود.[1]»
روایت شده است که مردی به پیامبر(ص)گفت: چیزی به من بیاموزید که چون به‌آن عمل کنم، خداوند درآسمان و مردم در زمین مرا دوست بدارند. فرمودند: به آنچه در پیشگاه خداوند است رغبت کن تا خدایت دوست بدارد و از آنچه دردست مردم است، پارسایی کن تا مردم دوستت بدارند.[2]
امام سجاد فرموده است، زهد را ده درجه است؛ بالاترین درجهٔ زهد، فروترین درجهٔ ورع است و بالاترین درجهٔ ورع، فروترین درجهٔ یقین است و فراترین درجهٔ یقین، فروترین درجهٔ رضا است وهمانا که زهد در آیه‌ای‌ازآیات کتاب خدای عزوجل بیان شده و فرموده است «تا غمگین نشوید بر آنچه فوت شد از شما و شاد نشوید به‌آنچه داد شما را.» (آیهٔ ۲۴ از سورهٔ ۵۷)[3]
امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، همانا برای پرهیزکاران نشانه‌هایی است که به‌آنها شناخته می‌شوند؛ راست‌گفتاری و پرداخت امانت ووفاکردن به عهد وکمی فخرکردن وکمی بخل و رعایت پیوند خویشاوندی و مهربانی بر ناتوانان وکمی معاشرت با زنان (بهره‌گیری جنسی) و بخشش به نیکی و خوش خویی وبردباری بسیار و پیروی کردن از دانشی که‌آدمی را به خداوند متعال نزدیك می‌سازد. برای ایشان سرانجام پسندیده و طوبی‌است و طوبی درختی است در بهشت که ریشه و

۱. در الجواهرالسنیه، شیخ حر عاملی، ص ۳۲۲، با دو سلسله سند آمده است. م.
۲. نظیر این حدیث در احیاءعلوم‌الدین غزالی، ص ۲۴۴، آمده است.م.
۳. درتحف‌العقول ابن‌شعبهٔ حرانی، ص ۲۰۱ و به‌نقل از محاسن برقی درمشکاةالانوار طبرسی،ص ۱۱۳ آمده است.م.

اصل آن درخانهٔ رسول خداست و هیچ مومنی نیست مگر آنکه شاخی از آن درخت درخانهٔ اوست. هیچ چیزی دردل او نمی‌گذرد مگر اینکه‌همان‌شاخه برای اومی‌آورد. و اگر سواری کوشا صد سال در سایهٔ آن بتازد، از سایهٔ آن بیرون نخواهد شد و اگر کلاغی از پایین آن به‌پرواز درآید، برفراز آن نمی‌رسد و پیر و در هم شکسته وسپید می‌شود. همانا به‌این‌کار رغبت کنید، همانا مومن سرگرم نفس خویشتن است و مردم ازاودرآسایشند. چون شب اورا فرومی‌پوشد، پیشانی بر خاك می‌نهد وبرای خداوند متعال سجده می‌کند. خدا را یاد می‌کند وباآن‌کس که اورا آفریده، رازونیازمی‌کند و می‌خواهدگردنش را از آتش رها فرماید. همانا که اینچنین باشید.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: عابدترمردم آن‌کس است که چیزهای واجب را انجام می‌دهد و زاهدتر مردم‌کسی است که از حرام دوری می‌کند وپرهیزگارتر مردم‌کسی است که همواره حق رامی‌گوید، چه به‌سود خودوچه به‌زیان خویش. و پارساترمردم آن است که ستیزه را رها می‌کند، هرچند حق با اوباشد وازهمهٔ مردم سخت‌کوش‌تر کسی است که‌گناهان را رها می‌کند وگرامی‌ترمردم پرهیزگارترایشان است وبزرگ منزلت‌ترمردم آن‌کس است که‌آنچه را به اوربطی ندارد، رها می‌کند وکامیاب‌ترمردم آن است که با مردم‌گرامی آمیزش می‌کند.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است، خداوند تبارك و تعالی بـه یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل وحی فرمودکه اگردوست می‌داری دربارگاه قدس مرا دیدارکنی، دردنیا تنها وغریب ودل افسرده واندوهگین واز مردم‌کناره‌گیر باش؛ همچون پرندهٔ تنهایی که در سرزمین دور افتاده می‌پرد و از آنچه بـر سر شاخهای درختـان است می‌خورد وآب سرچشمه‌ها را می‌نوشد وچون شب فرا می‌رسد، تنهایی به لانهٔ خود پناه می‌برد و با دیگر پرندگان لانه نمی‌گیرد. بـه پروردگار خـود انس‌گرفته و از دیگر پرندگان دوری می‌جوید.[۳]

پیامبر(ص) بـه امام حسین‌بن علی(ع) فرموده‌اند: بـه واجبات عمل‌کن تا

---

۱. بخشی از این گفتار در تحف‌العقول ابن‌شعبهٔ حرانی، ص ۱۴۷،آمده است. م.

۲. ضمن حدیث مفصلی،در مجلس ششم امالی صدوق، وبه نقل از آن در بحارالانوار، ص ۱۱۲، ج ۷۷، چاپ جدید،آمده است. م.

۳. در الجواهرالسنیة فی‌الاحادیث‌القدسیه، شیخ حرعاملی، ص ۳۴۲، به‌نقل از امالی صدوق، آمده است. م.

پرهیزگارترمردم باشی وبه‌آنچه خدای قسمت فرموده است، خشنود باش تا بی‌نیازتر مردم باشی واز محرمات خودداری کن تا پارساتر مردم باشی و با هر کس که همسایه تواست خوش رفتارباش تا مومن باشی وبا هر کس که با تو مصاحبت می کند، نیکو مصاحبت کن تا مسلمان باشی.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: صلاح آغازاین امت با زهد ویقین است وتباهی پایان آن با بخل ورزی و آرزوست.[۲]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، پارسایی مایهٔ ثبات وپایداری ایمان است و طمع موجب زوال آن است.[۳]

امام صادق(ع) فرموده است، چون گناهان آدمی بسیار شود و چیزی که آن را از میان ببرد نیابد،خدای عزوجل او را در این جهان گرفتار اندوه می‌فرماید تا به‌آن وسیله گناهانش ازمیان برود واگرچنان نکند، درگورش اورا عذاب می‌فرماید تاآنگاه که روز دیدار خدایش فرا می‌رسد چیزی ازگناهانش بر اونمانده باشد که بر ضد اوگواهی دهد.[۴]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر کس خدا را بشناسد واو را تعظیم کند، دهان خود را از سخن گفتن و شکم خود را از خوراك باز می‌دارد و خویشتن را باگرفتن روزه و گزاردن نماز به زحمت می‌اندازد. گفتند: ای رسول خدا! پدر و مادرمان فدای تو باد! آیا چنین کسی ازاولیای خداوند است؟ فرمودند: همانا اولیای خدا چون خاموش باشند، خاموشی آنان اندیشه است وچون سخن گویند، سخن ایشان یاد خداوند است وچون بنگرند، نگریستن آنان، عبرت است و کلامی که برزبان می‌آورند، حکمت است و چون میان مردم آمد و شد کنند، آمد و شد آنان برکت است و اگر مدت عمری که خداوند برای آنان مقدر فرموده است نباشد، جانهای ایشان درکالبدهای ایشان ازبیم عذاب و شوق به‌ثواب پایدارنمی‌ماند.[۵]

همان حضرت فرموده‌اند: هر کس دوست می‌داردگرامی‌تر مردم باشد، از

---

۱. دربحارالانوار، ص ۱۲۱، ج ۷۷، به نقل ازامالی طوسی، از قول حضرت صادق آمده است. م.

۲. با اندك تفاوتی در احیاء علوم‌الدین، ص ۲۸۴۶،آمده است. م.

۳، ۴ و ۵. از همین کتاب درمشکاةالانوار،طبرسی، صفحات ۴۵ و ۱۱۴و۱۲۴ و۲۸۱ آمده است. شمارهٔ ۴، در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۱۹۶ هم آمده است. م.

خداوند بترسد.[۱]

امیرالمومنین علی(ع) ضمن خطبه‌یی مفصل فرموده است، ای مردم! همانا مردم سه‌گونه‌اند: زاهد و راغب و صابر. زاهد آن است که به چیزی از دنیا که به او برسد، شاد نمی‌شود و از چیزی از آن که از دست بدهد، اندوهگین نمی‌شود. صابر آن است که ممکن است با دل خود آرزوی رسیدن به چیزی را داشته باشد ولی اگر به چیزی از دنیا دست یابد، چون سوء عاقبت آن را می‌داند نفس خود را از آن باز می‌دارد. راغب آن کسی است که اهمیت نمی‌دهد از حلال یا حرام چیزی را بدست آورده باشد.[۲]

از امام صادق(ع) دربارهٔ زاهد در دنیا پرسیده شد. فرمود: آن کسی است که حلال دنیا را از بیم حساب و حرام آن را از بیم عقاب رها می کند.[۳]

پیامبر(ص) فرمودند: از خداوند آنچنانکه شایسته است، حیا کنید. گفتند: ای رسول خدا! چکار باید انجام‌دهیم؟ فرمودند: اگر بتوانید انجام دهید، هیچیك ازشما شب را به روز نیاورد مگر اینکه مرگش برابر چشمانش باشد. سر خود و آنچه را دربر می گیرد و شکم خود و آنچه را در آن می گنجد، حفظ کند. قبر و پوسیدگی در آن رایاد کند وهر کس طالب آخرت است، زیور زندگی این‌جهانی را رها کند.[۴]

به امام صادق(ع) گفته شد، زهد دراین جهان چیست؟ فرمود: خداوند خود در آیه‌ای ازکتاب خویش آن را معین فرموده است: «تا اندوهگین مشوید ازآنچه از دست شما می‌رود و خشنود و شاد نشوید به‌آنچه به شما داده می‌شود.»

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، زهد، ثروت واقعی است وپارسایی سپر است. وبهترین زهدها پوشیده نگهداشتن آن است. زهد، کالبدها رافرسوده وآرزوها را محدود و مرگ را نزدیك وآرزوها را دور می‌سازد. هر کس به زهد دست یابد، بهرهٔ خویش برده است وهر کس آن را ازدست دهد، به رنج افتاده است وهیچ گرامی بودنی چون تقوی‌نیست وهیچ بازرگانی‌یی چون عمل صالح سودبخش‌نیست وهیچ

---

۱ و ۳. از همین کتاب در مشکاةالانوار طبرسی، صفحات ۴۵ و۱۱۴ و۱۲۴ و۲۸۱، آمده است. شمارهٔ ۱ در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۱۹۶ هم آمده‌است. م.

۲. این خطبه در نهج‌البلاغه به چشم این بنده نخورد. م.

۴. درقرب‌الاسناد حمیری، ص ۱۳، ومجلس ۹۰ امالی صدوق، ص۳۶۶، آمده است.م.

پارسائیی چــون‌خودداری کردن به‌هنگام شبهه‌نیست وهیچ زهدی به‌اندازهٔ خودداری ازحرام ارزش ندارد. تمام زهد میان دو کلمه است که خداوند متعال فرموده است:«تا اندوهگین نشوید از آنچه از دست شما می‌رود وشاد نشوید بـه‌آنـچه بـه شما داده می‌شود.» بنابراین هر کس که‌از آنچه ازدست می‌رود، اندوهگین وبه‌آنچه که بدست می‌آید شاد نشود، کرانه‌های زهد را دردست‌گرفته است. ای مردم! زهدکوتاهی آرزو و سپاسگزاری در نعمتها و پارسایی از حرام است و اگر به این حال دست نیافتید، مباداکه حرام بر صبر شما پیروز شود و مباداکه سپاسگزاری در نعمتها را فراموش کنید که خداونـد با حجتهای آشکار و ظاهر و کتابهای روشن عذری بـرای شما باقی نگذاشته است.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: از جملهٔ زهد و پارسایی یحیی‌بن زکریا(ع) این است که در دوران کودکی به بیت‌المقدس آمد و به راهبان و عالمان که جامه‌های موبین و کلاههای پشمینه پوشیده وبه عبادت مشغول بودند نگریست ودیدآنان براستخوانهای ترقوهٔ خود زنجیر بسته (آن را شکافته و زنجیر ازآن‌گذرانده) و بـه‌حلقه‌های درهای مسجد بسته‌اند. یحیی(ع) که چنین دید، پیش‌مادر آمد وگفت: مادرجان برای من‌جامه‌یی از مو وکلاهی پشمینه فراهم‌آر تا به بیت‌المقدس روم و همراه راهبان وعالمان دینی به‌عبادت پردازم. مادرگفت: باشد تا پیامبرخدا (پدرت) بازآید وبا او دراین مشورت کنم و از او اجازه بگیرم. چون زکریا(ع) آمد، مادر سخن یـحیی(ع) را بـه اطلاع او رساند. زکریا(ع) به یحیی‌گفت: پسرکم! چه چیز تورا به این‌کار وا داشته است وحال‌آنکه تو هنوز پسرکی کوچکی. گفت: پدرجان! آیاکسانی راکه ازمن‌کوچکتر بوده‌اند، ندیده‌ای که بمیرند؟ فرمود: چـرا، و بـه مادرگفت: بـرای یحیی مدرعه‌یی (جبه‌یی) از موی وکلاهی پشمینه بباف. یحیی(ع) آن خرقهٔ موبین وکلاه پشمینه بر تن و سر کرد و به بیت‌المقدس آمد و با دیگر راهبان به عبادت خداوند مشغول شد. خرقهٔ موبین‌گوشت بـدنش راآب‌کرد. روزی بـه نزاری جسم خـویش نگریست و گریست. خداوند به او وحـی فرمودکه ای یحیی! از نزاری پیکر خویش می‌گریی وحال‌آنکه سوگند به عزت وجلال خودم‌که اگر یك باربه دوزخ نظر افکنی، علاوه بر خرقهٔ موبین، خرقهٔ‌آهنی می‌پوشی. یحیی(ع) چندان‌گریست که‌گوشت‌گونه‌هایش

۱. بخشی ازاین گفتارحضرت امیر در نهج‌البلاغه، ص۱۰۷۸، ضمن حکم و بخشی دیگر در ص ۱۷۱، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام، ضمن خطبه‌یی آمده‌است.م.

فروریخت ودندانهایش آشکار شد. این خبر به مادرش رسید، خود را پیش اورساند، زکریا هم آمد و راهبان و دانشمندان یهود هم جمع شدند وبه زکریا گفتند: گوشتهای گونه‌های یحیی فرو ریخته است. یحیی فرمود: من خود این موضوع را نفهمیده‌ام. زکریا گفت: پسرم! چه چیزی تورابه این همه گریستن واداشته است. همانا ازپروردگار خود خواسته بودم تورا به من عنایت کند تا چشم من به توروشن گردد. یحیی گفت: پدرجان! تو خود به من چنین دستوردادی. فرمود: پسرکم! چه هنگام چنین دستوری دادم؟ گفت: مگر شما نگفتی که میان بهشت ودوزخ گردنه‌یی است که از آن جز گریه‌کنندگان ازبیم خدا عبورنمی کنند. گفت: آری، چنین گفتم، اکنون بیشتر کوشش کن که کارتوغیر ازکار من است. یحیی(ع) برخاست وخرقهٔ خویش را تکان داد. مادرش گفت: پسرجان! آیا اجازه می‌دهی دو قطعه نمد فراهم آورم که برگونه‌هایت بگذاری تا دندانهایت پوشیده شود و اشك تو را هم خشك کند و به خود بگیرد؟ گفت: هر چه می‌خواهی انجام بده. مادر دو قطعه نمد فراهم ساخت که دندانهای یحیی(ع) را پوشیده بدارد واشکهایش را به خود جذب کند وهرگاه که آن دوپاره نمد بسیارخیس می‌شد، آنها را بر می‌داشت و می‌فشرد و از میان انگشتانش، اشکی که در آن جمع شده بود فرو می‌چکید. زکریا(ع) هرگاه به پسر و اشکهای ریزان او می‌نگریست، سر بر آسمان می‌کرد و عرضه می‌داشت: پروردگارا! این پسر من و اشکهای چشم اوست و تو مهربانترین مهربانانی! و هرگاه زکریا(ع) می‌خواست بنی‌اسرائیل را موعظه کند و بیم دهد، نخست به چپ و راست مجلس می‌نگریست واگر یحیی(ع) را می‌دید، سخن ازبهشت ودوزخ نمی‌گفت. روزی برای موعظه نشست ویحیی(ع) در حالیکه عبا بر سر پیچیده بودآمد وگوشه‌یی نشست. زکریا(ع) نخست به چپ و راست نگریست و چون یحیی را ندید، چنین گفت: حبیب من جبریل(ع) از قول خداوند تبارك وتعالی چنین نقل کردکه درجهنم کوهی بنام سکران است. دربیخ این کوه، دره‌یی بنام غضبان است که به سبب خشم خداوند متعال به خشم می‌آید. دراین دره چاهی است که ژرفای آن صد سال راه است و درآن تابوتهایی آتشین و درآن تابوتها، صندوقهای آتشین و جامه‌هایی آتشین است و سلسله‌هایی از آتش درآن قرار دارد و غل‌های آتشین. یحیی(ع) سر برآورد وفرمود: ای وای ازغفلتی که ازسکران باشد وسرگشته روی به بیابان نهاد. زکریا(ع) ازمجلس برخاست وپیش مادریحیی رفت وفرمود: برخیز ودرجستجوی یحیی باش که بیم آن دارم او را زنده نیابی. مادر

برخاست ودرطلب فرزند برآمد. درهمان حال از کنار گروهی از جوانان بنی‌اسرائیل گذشت که به او گفتند: ای مادر یحیی! کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم پسرم یحیی را بیابم، در حضور اوسخن ازآتش رفته است و او سرگشته بیرون آمده است. مادر به راه خود ادامه داد وجوانان هم همراهش شدند تا آنکه به چوپانی رسیدند. مادریحیی (ع) به او گفت: ای شبان گوسپندان! آیا نوجوانی را با این نشانی‌ها ندیده‌ای؟ گفت: شاید در جستجوی یحیی هستی؟ گفت: آری، او پسر من است. در حضورش سخنی ازآتش رفته و سرگشته بیرون آمده است. چوپان گفت: هم اکنون او را کنار گردنهٔ فلان دیدم که پاهای خود را درآب نهاده وسربرآسمان افراشته ومی‌گوید: ای مولای من! سوگند به عزت تو که از این آب سرد نخواهم چشید تاآنکه به منزلت خود در پیشگاه تو بنگرم. مادر به‌آن سوی رفت وچون او را دید، به‌اونزدیك شد وبا محبت سر فرزند را بر سینه نهاد واو را به خدا سوگند داد تا همراهش به خانه برگردد. و یحیی(ع) همراه مادربه خانه برگشت. مادربه یحیی گفت: آیا موافقی که خرقهٔ موپین را از تن خود برون‌آوری و خرقهٔ‌پشمین بپوشی که اندکی نرم‌تر است و برای تو عدس بپزم؟ یحیی موافقت کرد. چون ازآن عدس خورد و بسیار خورد، خواب بر او چیره شد، آنچنانکه برای نماز شب بیدار نشد. در خواب سروشی به او گفت: ای یحیی! خانه‌یی بهتر از خانهٔ من و همسایه‌یی بهتر از من پیدا کرده‌ای؟ یحیی بیدار شد و برخاست و عرضه داشت: پروردگارا! لغزش مرا بیامرز، پروردگارا! سوگند به عزت تو که دیگردرسایه‌یی جز سایهٔ بیت‌المقدس نخواهم نشست وبه مادرگفت، همان خرقه موپین مرا بدهید. مادر خرقهٔ موپین را به او داد واو را درآغوش کشید. زکریا فرمود: ای مادر یحیی! او را رها کن که پرده از دل او برداشته شده و هرگز از لذت زندگی بهره‌یی نمی‌برد. یحیی(ع) برخاست، جبهٔ خویش پوشید وشب‌کلاه بر سر نهاد و به بیت‌المقدس آمد و شروع به عبادت خدا کرد و با دیگر خردمندان بود تا سرانجام چنان شد که شد.[1]

وهب[2] می‌گوید: در یکی ازکتابهای‌آسمانی چنین یافتم که چون ذوالقرنین

۱. این موضوع ذیل آیهٔ ۸۹ سورهٔ بیست‌ویکم(انبیاء) درتفسیربرهان، ازامالی صدوق-(رض)، بدون هیچ کم و بیشی با ذکر سلسله سند، آمده است. م.

۲. منظور وهب بن منبه، مورخ وعالم به‌افسانه‌های‌اسرائیلی است. متولد ۳۴ و درگذشتهٔ ۱۱۴ هجری قمری است. برای اطلاع بیشتر به الاعلام زرکلی، ص ۱۵۰، ج ۹، مراجعه فرمایید. م.

از ساختن سد آسوده شد، به راه خود ادامه داد، همانگونه که حرکت می‌کرد و سپاهیانش همراهش بودند، از کنار پیر مردی گذشت که نماز می‌گزارد. ذوالقرنین همراه سپاهیان خود همانجا ایستاد تا نمازش تمام شد وسپس به او گفت: چگونه این همه سپاهیان که کنار تو رسیدند بیمی به‌خود راه ندادی و پریشان‌خاطر نشدی؟گفت: با کسی مناجات می‌کردم که سپاهیانش از تو بیشتر و پادشاهیش گرانقدرتر ونیرویش تواناتر است واگر چهره به‌سوی تو برمی‌گرداندم، به‌نیاز خود در پیشگاه او دست نمی‌یافتم.

ذوالقرنین گفت: آیا موافقی که همراه من بیایی و من با تو مواسات کنم وبرای انجام برخی از کارهای خویش از تو کمك بگیرم؟ گفت: آری، به‌شرط آنکه برای من چهار خصلت را ضمانت کنی؛ نعمتی که از میان نرود و صحتی که در آن رنج و بیماری نباشد و جوانی‌یی که پیری را بر آن راه نباشد و زندگانی و عمری که مرگ در آن نباشد. ذوالقرنین گفت: کدام آفریده است که توانا به‌انجام این امور باشد؟ پیر گفت: من با کسی هستم که به‌این کارها تواناست و در اختیار اوست و تو خود در اختیار اویی و راه خود را بگیر و برو.

همچنانکه ذوالقرنین به‌راه خود ادامه می‌داد به‌گروهی از خردمندان امت موسی(ع) رسید که به‌حق راهنمایی شده بودند و به‌آن عمل می‌کردند و چون ایشان را دید به‌آنان گفت: ای قوم! ازخبر خود برای من بگویید که من تمام خاور و باختر وخشکی و دریا و زمین و کوه و دشت و روشنی وتاریکی آن را گشته‌ام و به‌گروهی چون شما برنخورده‌ام. اینك به‌من خبر دهید که چرا گور مردگان شما بر در خانه‌هایتان قرار دارد؟ گفتند: چنین کرده‌ایم که مرگ را فراموش نکنیم و یادآن از دلهای ما بیرون نرود. پرسید: چرا خانه‌های شما در ندارد؟ گفتند: میان ما کسی دزد نیست و هیچکس هم مورد سوءظن نیست و همگان امین هستند. پرسید: چرا میان شما امیران نیستند؟ گفتند: بدان سبب که به‌یکدیگر ستم نمی‌کنیم. پرسید: چرا حاکم ندارید و کسی بر شما پادشاه نیست؟ گفتند: مال اندوزی نمی‌کنیم و ستیزه‌جویی نداریم. پرسید: چرا بر یکدیگر برتری نمی‌جویید و تفاوتی ندارید؟ گفتند: چون بر یکدیگر مهربانیم و با یکدیگر مواسات می‌کنیم. پرسید: چرا اختلاف با یکدیگر ندارید و نزاع نمی‌کنید؟ گفتند: به‌مناسبت الفت دلهای ما با یکدیگر و اصلاح میان خودمان. پرسید: چگونه است که به‌یکدیگر دشنام نمی‌دهید و قتلی میان شما اتفاق

نمی‌افتد؟ گفتند: ما بر خواسته‌های نفسانی خود پیروز شده‌ایم و نفس‌های خویش را لگام بردباری زده‌ایم. پرسید: چرا همگان هم‌عقیده‌اید و چگونه راه و روش شما مستقیم و راست است؟ گفتند: به‌این سبب است که دروغ نمی‌گوییم و نسبت به یکدیگر مکر نمی‌ورزیم و هیچیك از دیگری غیبت نمی‌کنیم. گفت: به‌من بگویید چرا میان شما هیچ مستمند و بینوا نیست؟ گفتند: از این روی که ما اموال خود را برابر تقسیم می‌کنیم. پرسید: چرا میان شما هیچ تندخو وخشنی نیست؟ گفتند: نتیجهٔ فروتنی و افتادگی است. پرسید: سبب آنکه عمر شما از همه درازتر است چیست؟ گفتند: بدین سبب است که حق را گردن می‌نهیم و به دادگری حکم می‌کنیم. پرسید: چرا گرفتار خشکسالی و قحطی نمی‌شوید؟ گفتند: به‌سبب آنکه از آمرزش‌خواهی غفلت نمی‌کنیم. پرسید: چرا بیتابی نمی‌کنید؟ گفتند: به‌آن سبب که ما خویشتن را برای بلا وگرفتاری آماده ساخته‌ایم و خود خویشتن را تسلیت و آرامش می‌دهیم. پرسید: چرا آفتها به‌شما نمی‌رسد؟ گفتند: از این روی که جز به‌خدا توکل نمی‌کنیم و از ستارگان و منازل بروج، طلب‌باران نمی‌کنیم. گفت: ای قوم! به من بگویید آیا پدران شما همینگونه رفتارمی‌کردند؟ گفتند: آری، آنان را چنین دیدیم که به‌مستمندان خود رحم می‌کردند و با بینوایان مواسات می‌ورزیدند و از هرکس که به‌آنان ستم کرده‌بود، درمی‌گذشتند و به‌هرکس که نسبت به‌ایشان بدی کرده‌بود، نیکی می‌کردند و برای بدکاران خودآمرزش خواهی می‌کردند و پیوند خویشاوندان را رعایت می‌کردند و امانت را مسترد می‌داشتند و همواره راست می‌گفتند و هیچگاه دروغ نمی‌گفتند و بدین سبب بود که خداوند کارشان را اصلاح فرمود. ذوالقرنین میان ایشان تا هنگام مرگ خویش مقیم شد و به‌هنگام مرگ پانصد ساله بود.[۱]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، ای مردم! بترسید از خدایی که چون سخن بگویید می‌شنود و چون چیزی را در ضمیر خود نهان دارید، می‌داند و به‌یاد مرگ باشید، همان چیزی که چون از آن بگریزید به‌شما خواهد رسید و اگر درجایی مقیم باشید، شما را فرو می‌گیرد و اگر شما آن را فراموش کنید، او شما را یاد می‌کند.[۲]

---

۱. در علل‌الشرایع، ص ۱۶۱، و امالی صدوق (رض)، ص ۱۰۳ و به‌نقل از آن دو منبع در بحارالانوار، ص ۱۷۵، ج ۱۲، آمده‌است. م.

۲. نهج‌البلاغه، ص ۱۱۶۸، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. م.

پیامبر(ص) به‌علی(ع) فرموده‌اند: خداوند تو را به‌زینتی آراسته است که مردمان به‌زینتی بهتر از آن در نظر خداوند آراسته نشده‌اند و آن زهد در دنیاست و دنیا را چنان قرار داده‌است که به‌زهد تو نمی‌تواند دست یازد (تو را از آن بهره‌یی نیست).[1]

و پیامبر فرموده‌اند: همهٔ چیزهای تقوی در این گفتار خداوند فراهم شده که فرموده‌است «همانا خداوند فرمان می‌دهد به‌دادگری و احسان.....» (آیهٔ نود سورهٔ شانزدهم، نحل)[2]

و پیامبر فرموده‌اند: از خدا بترسید که همهٔ خیر در آن جمع و فراهم است.

و گفته شده‌است، پرهیزگاران، سروران و فقیهان، پیشوایانند و نشستن با آنان موجب فزونی است.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: همانا ترسناك‌ترین چیزی که از آن بر امت خویش می‌ترسم خواهش‌نفس و درازای آرزوست، خواهش‌نفس از حق باز می‌دارد و درازای آرزو آخرت را به‌فراموشی می‌سپرد.[3]

و همان حضرت فرموده‌اند: هرگاه دیدید به‌مردی در دنیا زهد و پارسایی داده شده‌است، به‌او نزدیك شوید که حکمت بر او القاءمی‌شود.

و فرموده‌اند: مؤمن خانه‌اش از نی و خوراکش قطعه نانی و سرش ژولیده و جامه‌اش فرسوده و دلش خاشع است و هیچ چیز را با سلامت دینش برابر نمی‌داند.[4]

روایت شده‌است که اسامةبن زید کنیزی به‌صد دینار خرید که یك ماهه بهای او را بپردازد. چون پیامبر(ص) این سخن را شنیدند، فرمودند: آیا از اسامه شگفت نمی‌کنید که چیزی را با مهلت یك ماهه می‌خرد؟ همانا که اسامه دارای آرزوی دراز است و سوگند به‌آن کسی که جان من در دست اوست، من چشم برهم نمی‌زنم مگر آنکه مـی‌پندارم هنوز دو پلکم به‌یکدیگر نرسیده، ممکن است خداوند قبض روحم

۱. با ذکر سلسله سند و اندکی اختلاف در محاسن برقی، ص ۲۹۱، آمده‌است. م.
۲. نظیر این روایت از قول جناب عبداللةبن مسعود در مجمع‌البیان طبرسی، ذیل آیهٔ مذکور آمده‌است. م.
۳. احیاء علوم‌الدین، غزالی، ۲۸۳۴، چاپ دارالشعب مصر. م.
۴. این دو گفتار رسول خدا(ص) به‌نقل از همین کتاب روضةالواعظین در بحارالانوار، ص ۳۱۱، ج ۷۰، آمده‌است. م.

فرماید و به‌سویی نمی‌نگرم مگر اینکه مـی‌پندارم که پیش از آنکه چشم از آن سوی بردارم، ممکن است بمیرم و هیچ لقمه‌یی بردهان نمی‌نهم مگر آنکه می‌پندارم پیش از فروبردن آن ممکن است به‌کام مرگ فروشوم. سپس چنین افزودند: ای آدمیان! اگر درست می‌اندیشید، نفسهای خود را به مرگ وعده دهید و سوگند به آن کس که جان من در دست اوست، آنچه وعـده داده شده‌اید، هر آینه خواهد آمد و شما نمی‌توانید آن را عاجز کنید[1].

و روایت شده است که یکی از یـاران عابد امیرالمومنین علی(ع) که نـامش همام بـود به‌ایشان گفت: پرهیزگاران را برای من چنان توصیف فرمـای که‌گویی بر ایشان می‌نگرم. آن حضرت در ایـن مورد نخست سکوت فرمـود و سپس گفت: ای همام! خدا را بپرهیز و نیکی کن «که خداوند همراه آنان است که پرهیزگارند و آنانی که نیکوکارانند.» (آیهٔ آخر سورهٔ شانزدهم، نحل)

همام به‌ایـن سخن قانـع نشد تـا آنکه علی(ع) تصمیم گرفت شرح دهد و برخاست و نخست ستایش و نیایش خدا را و درود بر مصطفی(ص) را برزبان آورد و سپس بیان فرمود:

امـا بعد، همانا که خدای سبحانه و تعالی آفریدگان را آفرید و در آن هنگام که ایشان را بیافرید، از اطاعت آنان بی‌نیاز و ازمعصیت ایشان در امان بود که عصیان هر کس که‌ازاوعصیان ورزد برای اوزیانی ندارد واطاعت هر کس که اورا اطاعت کند، برای‌اوسودی ندارد. سپس وسایل روزی ایشان را میان ایشان‌بخش فرمود وجایگاه هر یك‌را درجهان قرار داد. پرهیزکاران در دنیا اهل فضیلتند، گفتارشان صواب و از روی راستی است و پوشاك آنان در حد اعتدال و رفتارشان‌تواضع‌است. چشمهای‌خودرا از آنچه‌خداوندبرایشان‌حرام کرده‌بسته‌اندو گوشهای‌خودرابردانشی‌که‌برای‌ایشان‌سودبخش است‌وقف‌کرده‌اند. درسختی‌ورنج‌چنانند که‌دیگران‌درآسایش‌وخوشی‌اند واگراجل وعمری که خداوند برای‌ایشان‌مقدرفرموده‌است‌نبود، به‌اندازهٔ‌یك‌چشم‌برهم‌زدن‌ازشوق‌به‌ثواب و بیم‌ازعقاب‌جانهایشان‌درکالبدهایشان‌استقرار نمی‌یافت. آفریدگاردرچشمهای‌ایشان‌بزرگ است و هر چه‌جزاوست، کوچك‌است. آنان‌نسبت‌به‌بهشت‌چنانند که‌گویی آن‌را‌می‌بینند و در آن از نعمت برخوردارند ونسبت به دوزخ چنانند که‌گویی آن را می‌بینند و در آن در حال عذابند. دلهای ایشان اندوهگین و از آزارشان ایمنی است. پیکرهایشان

۱. احیاء علوم‌الدین غزالی، ص ۲۸۴۵، همان چاپ. م.

نزار و نیازهایشان اندك و نفسهای ایشان عفیف و پارساست. روزگاری اندك را با شکیبایی بسر آورندکه در پی آن آسایشی جاودانه است. این بازرگانی آسان و پربهره‌یی است که خدایشان برای آنان فراهم فرموده است. دنیا آنان را خواست ولی آنان، آن را نخواستند و دنیا آنان را گرفتار بند و بلا ساخت و ایشان جانشان را فدیه دادند و خود را از آن رهایی بخشیدند. اما شبها آنان بر پا ایستادگانند و آیات قرآن را برشمرده می‌خوانند و با اندیشیدن در آن خود را اندوهگین می‌سازند و بوسیلهٔ آن، درمان درد خویش را می‌جویند و چون به‌آیه‌یی می‌گذرند که در آن تشویقی است، به‌آن امید می‌بندند و از شوق با جان خویش به‌آن می‌نگرند و چنان می‌پندارند که برابر دیدگان آنان است و چون به‌آیه‌یی می‌گذرند که در آن بیم است، گوشهای دل خود را به‌آن می‌سپارند و چنان می‌پندارند که هیاهوی دم و بازدم دوزخ بیخ گوش ایشان است. و آنان با قامت خمیده درحال رکوعند و پیشانی و کف دست و زانو و سر پنجهٔ پاهای خود را بر خاك نهاده (در حال سجده) و از خداوند آزادی گردن خود را از آتش مسئلت می‌کنند. اما روزها بردبار و دانا و پرهیزگارند. بیم از خدا آنان را همچون تیر تراش داده‌است، نظرکننده به‌آنان می‌نگرد و می‌پندارد که بیمارند و حال آنکه آنان را بیماری‌یی نیست و کسی که به‌ایشان می‌نگرد، می‌گوید همانا حواسشان پرت است. آری که کاری بزرگ حواس آنان را پرت کرده‌است. آنان به‌مقدار اندك از کار خود خشنود نمی‌شوند و کار بسیار را، بسیار نمی‌شمرند. خود خویشتن را به‌کاهلی متهم می‌سازند و از کردارهای خویش بیمناکند. چون یکی از ایشان را ستایش می‌کنند از آنچه گفته می‌شود بیم می‌کند و می‌گوید من به خویشتن از دیگران داناترم و خدای به‌آنچه که درنفس من است از من داناتر است. بارخدایا! به‌آنچه می‌گویند بر من مگیر و مرا بهتر از آنچه می‌پندارند قرار بده و برای من آنچه را که نمی‌دانند بیامرز. از نشانه‌های هر یك از ایشان این است که برای او نیرویی در دین می‌بینی و دوراندیشی آمیخته با نرمی و ایمانی همراه با یقین و آزمندی در طلب دانش و دانشی آمیخته با بردباری و میانه روی در هزینه در عین توانگری، و خشوعی در عبادت و تحمل در تنگدستی و شکیبایی در سختی و طلب حلال، و در هدایت و رستگاری چالاك و پر نشاط، و از طمع دوری جستن‌ودر عین حال که کارهای شایسته انجام می‌دهد، در ترس و بیم است. چون روز را به شب می‌رساند، همتش سپاسگزاری است و چون شب را به صبح می‌رساند، همتش یاد

خداست. شب را در حالی بسر می‌برد که از غفلت خویش هراسان است و صبح می‌کند درحالیکه از پرهیزی که از غفلت کرده‌است شادمان است و ازفضل و رحمت خداوند خشنود است. اگر نفس او، او را به‌زحمت اندازد و بر او سخت‌گیرد، باز هم خواستهٔ آن را برنمی‌آورد. روشنی چشمش در چیزی است که زایل نمی‌شود و رغبت او در چیزی است که باقی می‌ماند و زهد و پارسایی او در چیزی است که باقی نمی‌ماند. بردباری را با دانش درآمیخته وگفتار را با عمل همراه ساخته است. او را می‌بینی که آرزویش کوتاه و نزدیك است. کسالت و تنبلی از او دور است. لغزشهایش اندك است، قلبش خاشع و نفسش قانع و خوراکش اندك و در امور خودآسان‌گیرنده است و نسبت به‌دین خود سخت مواظب است، شهوتش مرده و خشمش فرو برده و خیر و نیکی از او موردآرزوست و شر او مأمون است. چنین کسی اگر میان غافلان باشد، نامش در زمرهٔ ذاکران نوشته می‌شود و اگر میان ذاکران باشد، از غافلان نوشته نمی‌شود. از هرکس که به‌او ستم کرده‌است می‌بخشد و به‌هرکس که او را محروم ساخته‌است، عطا می‌کند وبه‌هرکس که از اوگسسته‌است می‌پیوندد. ناسزادادن از او دور است وگفتارش نرم است. ناپسند او پوشیده وکار پسندیده‌اش حاضر و فراهم و خیر او روی‌آورنده و شر او پشت‌کننده است. در سختی‌ها پایدار و در ناخوشی‌ها شکیبا و درآسایش سپاسگزار است. برآن‌کس که دوست ندارد، ستم نمی‌کند و در موردکسی که او را دوست می‌دارد خود را به‌گناه نمی‌اندازد. در مورد حق، پیش ازآنکه بخواهند بر اوگواه بیاورند، خود اعتراف می‌کند. آنچه را که برای نگهداری به‌او داده‌اند، تباه نمی‌کند وآنچه را به‌او تذکر دهند، فراموش نمی‌کند وکسی را با لقبهای زشت نام نمی‌برد و به‌همسایه‌آزار نمی‌رساند و در پیشآمدهای ناگوارکه برای دیگران رخ می‌دهد، شادی نمی‌کند و درکار یاوه و باطل وارد نمی‌شود و از حق بیرون نمی‌رود. اگر سکوت‌کند، سکوتش او را غمگین نمی‌کند و اگر بخندد، صدای خنده‌اش بلند نمی‌شود و اگر بر او ستم شود، شکیبایی می‌کند تا خداوند برای او انتقام بگیرد. خود از خویشتن در رنج است و مردم از او در راحتی هستند. نفس خود را برای‌آخرت خویش به زحمت می‌اندازد و مردمان را از کار خویش به‌آسایش می‌رساند. دوری‌کردن او ازهرکس که از او دوری می‌کند برای زهد و بی‌آلایش ماندن است و نزدیك‌شدنش به‌کسی که به‌او نزدیك می‌شود برای رحمت و نرمی است. دوری او از تکبر و بزرگی

نیست و نزدیك‌شدنش برای مکر و خدعه نیست.

راوی می‌گوید: دراین هنگام همام فریادی برآورد و بیهوش شد و درگذشت و امیرالمومنین(ع) فرمود: به‌خدا سوگند از همین اتفاق بر او بیم داشتم و آری که موعظه‌های رسا به‌کسانی که شایستهٔ آنند، چنین می‌کند.

یکی از حاضران پرسید: ای امیر مومنان! شما در چه حالی؟ فرمود: ای وای بر تو، هر اجلی را وقتی است که از آن در نمی‌گذرد و برای هر مرگ، سببی است که از آن تجاوز نمی‌کند و بر تو بادکه دیگر از اینگونه سوال نکنی که‌گفتار شیطان است که بر زبانت می‌نهد.[1]

شاعر در این باره چنین سروده است:

«مرد می‌خواهد به‌آرزویش برسد ولی خداوند جز آنچه را که خود اراده فرموده‌است نمی‌خواهد. آدمی می‌گوید مال و بهره‌های من! و حال‌آنکه تقوای خدا بهترین چیزی است که می‌توان از آن بهره‌گرفت.»

دیگری گفته است:

«قناعت تمام عزت‌ها را برای من فراهم‌آورد و کدام ثروت بهتر از قناعت است؟ قناعت را سرمایهٔ خویش قرار بده و پس از آن پرهیزکاری را کالای خود قرار بده.»

دیگری گفته است:

«ای کسی که از نادانی، نفس خویش را به زحمت می‌اندازی و دنیا را آزمندانه و با کوشش طلب می‌کنی، نه دنیا برای تو است و نه تو برای دنیا و این دو اندوه و همت را فقط یك همت قرار بده.»

مجلس هفتاد و هفتم
در ذکر دنیا

خداوند درآیهٔ ۲۴ سورهٔ دهم(یونس) چنین فرموده است:

---

۱. خطبهٔ همام، خطبهٔ یکصد و هشتادوچهارم نهج‌البلاغه است که در صفحهٔ ۶۰۲ چاپ مرحوم فیض‌الاسلام و به‌شمارهٔ ۱۸۶ در صفحات ۱۳۲ تا ۱۶۲ جلد ۱۰ شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۹۶۰ میلادی، مصر، آمده‌است و برای اطلاع ازمنابعی که پیش ازتنظیم نهج‌البلاغه، این خطبه راآورده‌اند، به مصادر نهج‌البلاغه، ص ۶۴، ج ۳، سید عبدالزهراء حسینی خطیب، مراجعه فرمایید. م.

«جز این نیست که مثل زندگانی دنیا، مثل آبی است که آن را ما از آسمان فرو فرستادیم، پس گیاهان با او درآمیخت. از آنچه می‌خورند مردمان وچهار پایان وزمین پیرایه‌گرفت وآراسته شد وگمان بردند اهل زمین که بر آن قدرت دارند. ناگاه فرمان ما به‌آن زمین در شب یا روز در رسید وآن را همچون زمین درو شده قرار دادیم. گویاکه دیروز وجود نداشته است. اینگونه بیان می کنیم نشانه‌ها را برای گروهی که اندیشه می کنند.»

و درآیهٔ ۴۵ سورهٔ هیجدهم(کهف) چنین فرموده است:

«و بزن برای آنان داستان زندگی دنیا را چون آبی که فرو فرستادیم آن را ازآسمان. پس آمیخت به‌آن رویدنی زمین پس خشکیده گردید که پراکنده کرد آن را بادها و خداوند بر همه چیز تواناست.»

و درآیهٔ بیستم سورهٔ پنجاه‌وهفتم(حدید) چنین فرموده است.«بدانید که همانا زندگی دنیا بازیچه و بیهوده وآرایش و فخرکردن میان شماست و مباهات کردن در افزونی مالها و فرزندان. مانند بارانی که به شگفت آورد کافران را رویدن آن. پس خشك شود وآن را زرد شده ببینی وسپس درهم شکسته و درآخرت شکنجه سخت است وآمرزش از خدا و خشنودی و نیست زندگی دنیا مگرکالای فریب.[1]»

پیامبر(ص) فرموده‌اند «مرا با دنیا چکار؟ همانا مثل من و مثل دنیا، همچون سواری است که درروزی تابستانی وگرم ازخواب نیمروزی اززیردرختی برمی‌خیزد. سپس کوچ می کند وآن درخت را به حال خود وامی‌گذارد.[2]»

و همان حضرت فرموده‌اند: «دنیا در قبال‌آخرت مثل آنست که یکی از شما انگشت به دریا زند. پس بنگردکه‌انگشتش چه اندازه آب به خودگرفته است.[3]»

امیرالمومنین علی(ع) چنین فرموده است: دنیا خانه‌یی است که برای آن نیستی و برای اهل آن کوچ کردن ازآن مقدر شده است، وآن سرسبز و شیرین به سوی خواهان خود شتاب می کند و دل نظرکننده را دچار اشتباه می‌سازد. با بهترین توشه

---

۱. برای اطلاع بیشتر ازدیگرآیاتی که دراین مورد نازل شده است به بحث مستوفای مرحوم علامهٔ مجلسی(رض) در بحارالانوار، صفحات ۱ تا ۷، جلد ۷۳، مراجعه فرمایید. م.

۲. با اندك تفاوت لفظی در احیاء علوم‌الدین غزالی، ص ۱۷۲۷، وبدون هیچ تفاوت به نقل از اصول‌کافی در محجة‌البیضاء، ص ۳۵۳، ج ۵،آمده است. م.

۳. در احیاء علوم‌الدین، ص ۱۷۳۰، به نقل از مسند احمد، ص ۲۲۹، ج ۴،آمده است. م.

که درحضور دارید ازآن کوچ کنید ودرآن بیش از نیازمطلبید وبیش ازآنچه به شما رسیده است ازآن مخواهید.[۱]

وهمان حضرت فرموده است، دنیا خانه‌یی است که هیچکس ازآن به سلامت نمی‌ماند مگردرآن، وبه هیچ چیز که برای دنیا انجام شود، رستگاری فراهم نمی‌شود. مردم درآن گرفتار آزمایشند، آنچه از دنیا راکه برای دنیاگرفته‌اند، ازآن بیرون برده می‌شوند وازایشان حساب پس گرفته می‌شود وآنچه ازآن راکه برای غیردنیا (آخرت) تهیه کنند، درآن پایدارند و برآن وارد می‌شوند و هماناکه دنیا در نظر خردمندان همچون سایه‌یی است که در عین آنکه گسترده‌اش می‌بینی، جمع می‌شود و تاآن را افزون بینی کم می‌گردد.[۲]

و همان حضرت فرموده است، همانا مثل دنیا مثل مار است که لمس کردن آن نرم و زهرش کشنده است. و چون مدت مصاحبت آن با تو اندك است ازآنچه که تو را خوش می‌آید روی برگردان و اندوههای آن را از خود بزدای که به جدایی ازآن یقین داری ودرآن ازآن برحذر باش که دل بسته به دنیا چون ازآن اطمینان به شادی می‌کند او را به مکروه و ناخوشی می‌رساند.[۳]

و هم ایشان فرموده است، ای دنیا! ای دنیا! ازمن فاصله بگیر، آیا خود را به من عرضه می‌داری یا نسبت به من شوق می‌ورزی؟ هرگز زمان فریب تو نرسد، بدور باش، دیگری غیر از مرا بفریب. مرا در تو نیازی نیست، تو را سه بار طلاق داده‌ام و رجوعی درآن نیست. زندگی تو کوتاه وارزش تو اندك وآرزوی تو کوچك است. آه ازکمی توشه و درازی راه و دوری سفر و سختی جایی که برآن باید وارد شد.[۴]

وهمان حضرت شنید مردی دنیا را نکوهش می‌کند، به‌او فرمود: ای نکوهش کنندهٔ دنیاکه به دنیا فریفته می‌شوی و سپس آن را نکوهش می‌کنی، تو بر دنیا جرم وگناه می‌نهی یا دنیا بر تو؟ دنیا تو راکجا به هوس انداخت و فریب داد؟[۵]

همان حضرت فرموده‌است، شیرینی دنیا، تلخی‌رستاخیز و تلخی‌دنیا، شیرینی رستاخیز است.[۶]

---

۱ و ۲. ازخطبه‌های ۴۵ و۶۲ نهج‌البلاغه است که درصفحات ۱۲۳ و۱۴۲ چاپ مرحوم فیض‌الاسلام آمده است. م.

۳. ارشاد، شیخ مفید، ص ۱۱۲، چاپ ۱۳۷۷ قمری. م.

۴ و ۵. نهج‌البلاغه، صفحات ۱۱۰۹ و ۱۱۳۸، چاپ فیض‌الاسلام. م.

۶. نهج‌البلاغه، صفحات ۱۱۸۶ و ۱۲۶۹، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. م.

و باز فرموده است، دنیا فریب می‌دهد و زیـان می‌رسانـد و شتابان می‌گذرد. خداوند آن را برای پاداش دوستان خود و شکنجهٔ دشمنان خویش پسندیده است و همانا مردم دنیا، چون مسافرانی هستند که درهمان حال که جایی فرودآمده‌اند، چاوش به‌آنان ندا می‌دهد و آنان از آنجا کوچ می‌کنند.[1]

امام صادق(ص) فرموده است، دوستی دنیا سر هرگناه است.[2]

مسیح(ع) بـه حواریون فرموده است، همانا دنـیا پل است، از آن بگذرید و آبادش مکنید.[3]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: رغبت به دنیا، اندوه و غم را می‌افزاید وزهد در دنیا، دل و بدن راآسوده می‌کند.[4]

امام صادق(ع) فرموده است، دل هرکس به دنیا وابسته شود، از آن سه خصلت را دارا می‌شود؛ اندوهی که به پایان نمی‌رسد، آرزویی که بـدست نمی‌آیـد و امیدی که به‌آن نمی‌رسد.[5]

امام باقر(ع) فرموده است، دنیاگوناگون است، آنچه از آن که به سود توباشد با وجود ناتوانی به تو خواهد رسید و آنچه از آن که به زیان توباشد برسرت خواهد آمد و نمی‌توانی با نیرو و قدرت آن را از خود منع کنی. سپس در پی ایـن سخن فرموده است، هرکس از آنچه که از دست بشدناامید شود، بدنش آسوده می‌شود وهر کس به‌آنچه که به او برسد قانع باشد، چشمش روشن می‌شود.[6]

امام صادق فرموده است، اگر خداوند تبارك وتعالی متکفل روزی است، این همه کوشش تو برای چیست و اگر روزی تقسیم شده است دیگر آزمندی برای چه؟ وچون حساب برحق است، اندوختن چیست وچون خدای تعالی جبران می‌کند، بخل یعنی چه؟ و چون خدای عقوبت می‌فرمایدگناه برای چـه و چون شیطان دشمن است غفلت و بی خبری برای چه و چون‌گذشتن از پل صراط بر حق است، خودپسندی و شیفتگی چیست و چون هر چیز بسته به سرنوشت است، انـدوه چیست و چـون دنیا فانی است، دلبستگی به‌آن برای چه؟[7]

۱. نهج‌البلاغه، صفحات ۱۱۸۶ و ۱۲۶۹، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. م.
۲ و ۳ و ۴. خصال، صدوق، صفحات ۱۵ و ۳۳ و۳۷، جلد ۱. م.
۵. اصول‌کافی، ص ۳۲۰، ج ۲. م.
۶. تحف‌العقول، ابن‌شعبه، ص ۲۷، چاپ ۱۳۹۴ قمری، قم، ضمن حکمتهای پیامبر(ص) آمده‌است. م.
۷. درامالی صدوق، ص۷، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

پیامبر فرموده‌اند: بی‌خبرترین مردم کسی است که از دگرگونی و حال به‌حال شدن دنیا پند نگیرد و بی‌نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، هرگاه حکیمان وفقیهان به یکدیگر نامه می‌نوشته‌اند، سه چیزرا می‌نوشته‌اند که چهارمی همراه‌آن نبوده است وآن سه جمله این‌هاست: هرکس همتش برای آخرت باشد، خداوندگرفتاری دنیای او راکفایت می‌فرماید و هرکس نهان خویش را اصلاح کند خداوند آشکارای او را اصلاح می‌فرماید و هرکس آنچه را میان او و خداوند است اصلاح کند، خداوند آنچه را میان او و مردم است اصلاح می‌فرماید.[1]

امام صادق(ع) فرموده است، روزی داود(ع) برای خواندن زبور بیرون آمد وهرگاه که او زبور می‌خواند،هیچ پرنده و جانور وحشی وکوه وسنگی باقی نمی‌ماند مگر آنکه با او همخوانی می‌کرد، داود(ع) همچنان به راه خود ادامه داد تاکنار کوهی رسید که پیامبری به نام حزقیل در آن زندگی می‌کرد و چون حزقیل آوای کوهها و پرندگان وجانوران را شنید، دانست که داود(ع) آمده است. داودگفت: ای حزقیل! آیا اجازه می‌دهی که‌بالای کوه وپیش تو آیم؟گفت: نه. خداوند به حزقیل وحی فرمود که داود را سرزنش مکن و از من عافیت بخواه. حزقیل برخاست و دست داود را گرفت و اوراکنارخود برد. داود از اوپرسید که ای حزقیل! آیا تاکنون آهنگ گناهی کرده‌ای؟گفت: نه. پرسید که‌آیا دربارهٔ عبادتی که می‌کنی تاکنون گرفتار خودپسندی شده‌ای؟گفت: نه. پرسید آیا به دنیا توجه‌کرده‌ای و دوست داشته‌ای که از شهوت و لذت آن بهره‌مند شوی؟گفت: آری، این موضوع گاهگاهی درمن ظاهرمی‌شود، پرسید در آن هنگام چه می‌کنی؟گفت: وارد این دره می‌شوم و از آنچه در آن است عبرت می‌گیرم. داود(ع) وارد آن دره شد و دید بر تختی جمجمه واستخوانهای پوسیده‌یی است و لوحه‌یی آهنی نصب است که بر آن چیزی نوشته است. داود(ع) به‌آن لوحه نگریست و در آن چنین نبشته بود: من فلان پادشاهم که هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر ساختم واز هزار دوشیزه‌کام‌گرفتم و سرانجام عمر من چنین شد که خاک، بسترمن وسنگ بالش، وماران وکرمها همسایگان من شدند. هرکس به زیارت من می‌آید به دنیا شیفته نشود.[2]

---

۱. خصال، ص ۱۴۳، ج ۱. م.

۲. به‌نقل ازامالی وکمال‌الدین‌صدوق(رض)،دربحارالانوار،ص۲۵،ج۱۴، آمده‌است.م.

امیرالمومنین دریکی از خطبه‌های خود چنین می‌فرماید: ای مردم! همانا که دنیا سرای ناپایداری و آخرت سرای پایداری و جاودانی است. از رهگذر خود برای اقامتگاه خود توشه‌برگیرید. پرده‌های خویش را در پیشگاه آن کس که نهان شما بر او پوشیده نیست پاره مکنید و دلهای خود راازاین جهان بیرون برید پیش از آنکه بدنهای شما از آن بیرون برده شود. شما در دنیا زندانی شده‌اید و حال آنکه برای آخرت آفریده شده‌اید. همانا دنیا چون زهر است، کسی که آن را نمی‌شناسد، می‌خوردش. چون بنده‌یی می‌میرد، فرشتگان می‌گویند چه پیش فرستاده است و آدمیان می‌گویند چه باقی نهاده است. چیزهایی را پیش بفرستید که برای شما باقی بماند وهمه را دراین جهان باقی مگذارید که به زیان شما باشد، که محروم کسی است که ازخیرمال خود محروم شود وبر آن کسی که با خیرات و صدقات ترازوی خویش راسنگین و جایگاه خود را در بهشت نیکو و راه‌گذر خود از پل صراط را هموار ساخته است، باید رشك برد.[1]

امام صادق(ع) فرموده است، من شگفت می‌کنم از کسی که در دنیا بخل می‌ورزد؛ چه دنیا به او روی کرده باشد و چه دنیا از او روی برگردانده باشد، زیرا انفاق با اقبال دنیا او را زیان نمی‌رساند وبخل با ادبار دنیا اورا سودی نمی‌بخشد.[2]

روایت است که مردی برای امام حسین(ع) نوشت: ای سرور من! از خیر دنیا و آخرت به من خبر بده. برای او چنین مرقوم‌فرمود « بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان. همانا هرکس خشنودی خدا را هرچند درقبال ناخشنودی خلق جستجو کند، خداوند امور مردم را از او کفایت می‌کند و هرکس در صدد خشنودی مردم درقبال ناخشنودی خدا باشد، خدایش او را بـا مردم وا می‌گذارد. والسلام.[3]»

حارث اعور[4] می‌گوید: در حیره[5] همراه امیرالمومنین علی(ع) راه می‌رفتم به فردی مسیحی رسیدیم که ناقوسی را به صدا درآورده بود. علی(ع) به من فرمود:

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۹۴، ص ۶۴۴، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. م.
۲. ازهمین کتاب روضةالواعظین درمشکاةالانوارطبرسی، ص ۲۳۰، هم آمده است. م.
۳. اختصاص، مفید، ص ۲۲۵. م.
۴. حارث بن‌عبدالله اعوراز اصحاب پسندیدهٔ آن حضرت است. رجوع کنید به اختیار معرفةالرجال، شیخ طوسی، ص ۸۸. م.
۵. حیره: شهرکی است از عراق برکران بادیه وهوای آن ازکوفه بهتراست. رك. به: حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب، ص ۱۵۴. م.

آیا می‌دانی این ناقوس چه می‌گوید؟گفتم: خدا ورسول خدا وپسرعمویش داناترند. فرمود: این ناقوس مثل دنیا و خرابی‌آن را می‌نوازد و می‌گوید به حق و راستی که خدایی جز خداوند نیست و این راست راست است. همانا دنیا ما را فریفته است و سرگرم‌ساخته وسرگردان‌کرده است وبه‌گمراهی کشانده است. ای فرزند دنیا! آرام آرام وبا دقت، ای دل بسته وفرزند دنیاکه حواس خویش را فقط درجمع آن داری، همانا که دنیاگروه‌گروه را فانی می‌کند. هیچ روزی از ما نمی‌گذرد، مگر اینکه یکی از ارکان ما را ویران می‌کند. همانا خانه‌یی راکه باقی است تباه‌کردیم و در خانه‌یی که فانی است دل بسته، و وطن‌گزیده‌ایم و نمی‌فهمیم در آن چه‌کرده‌ایم، مگر آنکه بمیریم.

حارث می‌گوید،گفتم: ای امیر مومنان! آیا مسیحیان این را می‌دانند؟ فرمود: اگر این را به‌حقیقت می‌دانستند، مسیح(ع) را برای خود غیر از خداوند خدا قرار نمی‌دادند. حارث می‌گوید، پیش‌آن مرد مسیحی رفتم وگفتم: تو را به حق مسیح سوگند می‌دهم که همانگونه‌که ناقوس می‌نواختی‌آن را به‌صدا درآور! او شروع به زدن به‌ناقوس‌کرد و من حرف به‌حرف تا آخر گفتم. گفت: تو را به‌حق پیامبرتان سوگند، چه‌کسی این موضوع را به‌تو خبر داده‌است؟ گفتم: مردی که دیروز همراه من بود. پرسید: آیا میان او و پیامبر(ص) خویشاوندی است؟ گفتم: آری، پسرعموی پیامبر است. پرسید: تو را به حق پیامبرتان سوگند آیا این تفسیر را او از پیامبر شنیده است؟ گفتم: آری. او ایمان آورد وگفت: به خدا سوگند، من در تورات دیده‌ام که خاتم پیامبران، پیامبری است که آنچه را ناقوس می‌گوید، تفسیر می‌کند.[1]

و روایت است که هرگاه پیامبر(ص) از سفر باز می‌گشت، نخست پیش دخترش فاطمه(ع) می‌رفت و مدتی پیش او توقف می‌فرمود. یك بار که پیامبر(ص) به‌سفری رفته بودند، فاطمه(ع) برای خود دو دستبند وگردنبندی و دوگوشواره از نقره و پرده‌یی برای در حجره، به‌شادی بازگشت پدرش و شوهرش فراهم فرموده بود. و چون پیامبر(ص) از سفر برگشتند، همچنان،نخست به‌خانهٔ فاطمه(ع) رفتند. یاران بر در خانه ماندند و چون مدت توقف پیامبر(ص) طول‌کشید، نمی‌دانستند بروند یا بمانند. در این هنگام رسول خدا(ص) بیرون‌آمدند وآثار ناراحتی درچهره

۱. در امالی صدوق، ص ۲۲۵، همراه‌با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، و بحارالانوار، ص ۳۳۴، ج ۱۴، از امالی و معانی‌الاخبار، نقل شده است. م.

ایشان دیده می‌شد و چون پیامبر(ص) کنار منبر خود نشستند، فاطمه(ع) که گمان برده بود ناراحتی پیامبر(ص) از دیدن آن دو دستبند و گردنبند و گوشواره‌ها و پرده است، آنها را بیرون آورد و پرده را باز کرد و به‌حضور پیامبر(ص) فرستاد و به کسی که آنها را می‌برد، فرمود: به‌پدرم بگو دخترت سلام می‌رساند و می‌گوید این‌ها را در راه خدا انفاق کنید. همینکه فرستاده این پیام را گزارد، پیامبر(ص) سه بار فرمودند: پدرش فدای او باد! دنیا از محمد و آل محمد نیست. اگر دنیا در پیشگاه خداوند به‌اندازهٔ بال پشه‌یی ارزش و خیر می‌داشت، هرگز کافر یک جرعه آب هم از آن نمی‌آشامید و سپس برخاستند و به‌خانهٔ فاطمه(ع) رفتند.[1]

و روایت شده‌است که چون اسماعیل، پسر حضرت صادق(ع)، درگذشت و از دفن او فارغ شدند، حضرت صادق در حالی که سر خود را به‌زیر افکنده بود، نشست و مردم هم گردآن حضرت نشستند. سپس امام صادق سر خویش را بلندکرد و چنین فرمود: ای مردم! همانا که دنیا سرای جدایی است و جای ناهمواری است و خانهٔ هموار نیست. با آنکه فراق عزیزان سوزی است که دفع نمی‌شود و سوگی است که از آن چاره نیست، ولی مردم در خوب سوگواری داشتن و درست اندیشه‌کردن بر یکدیگر برتری دارند و هرکس دریغاگوی برادرش نشود، برادرش دریغاگوی او خواهدبود و هرکس فرزندش پیش از او نرود، او پیش از فرزندش می‌رود و سپس به‌این بیت ابوخراش هذلی، تمثل جستند:

ولا تحسبی انی تناسیت عهده ولکن صبری یا امیم جمیل

گمان مدار که عهدش زیاد خود ببرم ولیک صبرچو من ای امیم نیک بود[2]

به‌امام صادق گفته شد، چه خصلتهایی برای آدمی از همه پسندیده‌تر است؟ گفت: وقاری که همراه با هیبت نباشد و بخششی بدون اینکه انتظار پاداش داشته باشد و اشتغال به‌غیر از کالای دنیا.[3]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، هرکس دو روزش با یکدیگر برابر بود

---

۱. امالی صدوق، ص ۲۳۴، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

۲، در امالی صدوق، ص ۲۳۸، همان چاپ، و ترجمهٔ شعر هم کەسرودهٔ آقای کمره‌یی است از همانجا نقل شد. امیم، مخفف امیمة، نام همسر عروة، برادرابوخراش هذلی است که به ابوخراش اعتراض کردکه چرا از انتقام گرفتن خون برادرش غافل است. این بیت همراه پنج بیت دیگر در اغانی، ص ۴۵، ج ۲۱، چاپ ساسی، آمده است. م.

۳. از همین کتاب در مشکاةالانوار طبرسی، ص۲۳۱ هم آمده است. م.

مغبون است و هر کس فقط همتش دنیا باشد از دنیا اندوهش سخت است و هر کس فردایش از امروزش بدتر باشد، محروم است و هر کس چون امور دنیایش روبراه شود، اهمیتی ندهد که کار آخرتش تباه شود، نابود شده است و هر کس در چاره‌جویی برای رفع نقص خود نباشد، هوای نفس بر او چیره شده‌است و هر کس روی به‌نقصان داشته باشد، مرگ برای او بهتر است. همانا دنیا سرسبز و شیرین است و برای آن گروهی هستند. گروهی هم برای آخرتند؛ دلهای آنان مفاخرت دنیاداران را طلاق داده‌است. آنان دربارهٔ دنیا چشم و هم‌چشمی ندارند و به‌خرمی آن شاد و از سختی آن اندوهگین نمی‌شوند. همانا طالب دنیا را مرگ طلب و جستجو می کند و اگر او غافل است ولی از او غافل نیستند. و همانا باقی مانده هم از پی از دست رفته، از میان می‌رود. همانا خداوند متعال گروهی را آفریده است که با نظر محبت دنیا را بر ایشان سخت و تنگ قرار داده است و آنان را در آن به زهد و پارسایی واداشته‌است و آنان به‌دارالسلامی (بهشت) که آنان را به‌سوی آن فراخوانده است، رغبت کرده‌اند و با سختی زندگی شکیبایند و بر ناخوش صبر می کنند و به کرامتهایی که در پیشگاه خداوند است مشتاقند و جانهای خود را برای کسب رضای خداوند می بخشند و سرانجام کارشان شهادت است و به‌دیدار خدا می‌روند در حالی که خداوند از ایشان خشنود است و می‌دانند که مرگ راه گذشتگان و بازماندگان است و آنان برای آخرت خود توشه‌یی غیر از سیم و زر برمی‌گیرند. جامهٔ خشن می‌پوشند و فقط به‌اندازهٔ روزی و میزان لازم قناعت می کنند و آنچه را که فزون است، پیش می‌فرستند و فقط در راه و برای خدا، دیگران را دوست و دشمن می‌دارند. آنان چراغهای تابانند و در آخرت برخوردار از نعمتهایند. والسلام.[1]

امام رضا(ع) فرموده است، عیسی‌بن مریم(ع) به‌حواریون فرمود: ای بنی‌اسرائیل! چون دین شما سالم و در امان ماند، از آنچه از دنیای خود از دست می‌دهید، اندوهگین مباشید؛ همانگونه‌که دنیاداران چون کارهای دنیای ایشان سالم بماند، در مورد آنچه از دین خود از دست بدهند، اندوهی نمی‌خورند.[2]

امام باقر(ع) فرموده‌است، هنگامیکه امیرالمومنین علی(ع) مقیم کوفه بودند،

---

۱. بخشی از گفتار حضرت است که تمام آن درمعانی‌الاخبار، صدوق، ص ۱۹۸، چاپ حوزه، ۱۳۶۱ شمسی، آمده‌است.م.

۲. اصول کافی، ص ۱۳۷، ج ۲.م.

پس از نماز عشاء سه مرتبه با صدای بلند، آنچنانکه همهٔ مردم داخل مسجد می‌شنیدند، چنین می‌فرمود:

ای مردم! خدایتان رحمت کناد! برای کوچ کردن از این جهان آماده شوید که میان شما ندای کوچ دادن، داده شده است و درنگ کردن در دنیا پس از آنکه ندای رحیل داده شده است، چه اندازه خواهد بود؟ خدایتان رحمت کند! آماده شوید و بهترین توشه را که تقوی و پرهیزگاری است با خود بردارید و بدانید که راه شما بر صحرای قیامت و گذر شما از پل صراط است و بیم بزرگ در پیش است و در راه خودگردنهٔ دشوار و منازل بیمناك دارید که باید از آنها بگذرید و در آنها فقط به رحمت خدا می‌توان ازخطر بزرگ و بیم آن نجات پیدا کرد و از بدی منظر وشدت اخبار مربوط به آن رهایی یافت و یا هلاکی است که پس از آن به‌هیچ روی جبران نمی‌شود.[1]

امام صادق(ع) فرموده است، نوح(ع) دو هزار و پانصد سال زندگی کرد؛ هشتصد و پنجاه سال پیش از آنکه به‌پیامبری مبعوث شود و نهصد و پنجاه سال میان قوم خودآنان را به‌هدایت دعوت می‌کرد و دویست سال مشغول ساختن کشتی بود و پانصد سال پس از فرود آمدن ازکشتی و فروکش کردن آب و ساختن شهرها و سکونت فرزندانش در آنها. وچون فرشتهٔ مرگ پیش او آمد، نوح(ع) ازاو پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام که جانت را بستانم. گفت: آیا اجازه می‌دهی از آفتاب به‌سایه بروم؟ گفت: آری. و چون نوح(ع) از آفتاب به‌سایه رفت، گفت: ای فرشتهٔ مرگ! گویی همهٔ مدت اقامت من در دنیا به‌همین اندازهٔ رفتن من از آفتاب به‌سایه بوده‌است، کار خود را انجام بده! فرشتهٔ مرگ جانش بگرفت.[2]

امام صادق(ع) فرموده است، چون دنیا به‌کسی روی آورد، محاسن دیگران را هم به‌او می‌بخشد و چون بر او پشت کند، محاسن خودش را هم از او می‌گیرد.[3]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، چه وصفی کنم از خانه‌یی که آغازش رنج و پایانش نیستی است. در حلالش حساب و در حرامش عقاب است. هرکس در آن بی‌نیاز و توانگر گردد، شیفته می‌شود و هرکس نیازمند باشد، اندوهگین

---

۱. بحارالانوار، ص ۱۳۴، ج ۷۳، به‌نقل از نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۰۲، آمده‌است. م.
۲. به‌نقل از امالی صدوق، ص ۳۰۶، در بحارالانوار، ص ۲۸۶، ج ۱۱، آمده‌است. م.
۳. به‌نقل از تحف‌العقول و کشف‌الغمه در بحارالانوار، ص ۲۰۵، ج ۷۸، آمده‌است. م.

می‌گردد و هر کس برای دنیا تلاش کند، آن را از دست می‌دهد (دنیا او را رها می‌کند.) و هر کس به‌جای خود نشیند و در پی آن نباشد، دنیا به سراغش می‌آید. هر کس به‌آن نگریست، او را بینا کرد و کسی که به‌زیور دنیا نگریست، او را کور کرد.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند متعال به‌دنیا وحی فرمود که هر کس را به‌تو خدمت می‌کند در رنج افکن و هر کس تو را کنار می‌افکند، تو خدمتگزارش باش و چون بنده در دل شب تار با خدای خود خلوت و مناجات می‌کند، خداوند نور را در دلش ثابت می‌فرماید و چون او بارخدایا، بارخدایا می‌گوید، پروردگار جلیل می‌فرماید: آری ای بندهٔ من! از من بخواه تا عطایت کنم و بر خود من توکل کن تا امور تو را کفایت کنم. آنگاه خداوند به‌فرشتگان می‌فرماید: بنگرید که این بندهٔ من در دل این شب تار با من خلوت کرده‌است و حال آنکه غافلان و بازیگران و یاوه‌سرایان خفتگانند، گواه باشید که او را آمرزیدم. و سپس فرموده‌اند: بر شماباد به‌پارسایی و عبادت و کوشش، و در این دنیا که فریبنده و سرای نیستی است و به‌شما توجهی ندارد، بی‌توجه باشید. چه بسیار فریفته‌های به‌خود را که نیست و نابود کرده است و چه بسیار به‌کسانی که به‌آن اعتماد کرده‌اند، خیانت ورزیده است و چه بسیار کسان را که به‌آن اعتماد کرده‌اند، تسلیم کرده است و بدانید که برابر شما، راههای دور و سفری بیم‌آور است و گذر شما بر پل صراط است و برای مسافر چاره‌یی از توشه نیست و هر کس که توشه بر ندارد و به‌سفر برود، به‌رنج خواهد افتاد و هلاك خواهد شد، تا آخر خبر.[۱]

شریح قاضی می‌گوید: خانه‌یی به‌هشتاد دینار خریدم و قباله نوشتم و تنی چند از افراد عادل را گواه گرفتم و چون این خبر به‌علی(ع) رسید، قنبر غلام خود را پیش من فرستاد و احضارم فرمود. همینکه به‌حضورش رسیدم، فرمود: ای شریح! خانه‌یی خریده‌ای و قباله نوشته‌ای و گواهان عادل گرفته‌ای و ثمن آن را پرداخته‌ای؟ گفتم: آری، فرمود: ای شریح! از خدا بترس که بزودی کسی پیش تو می‌آید که نه به‌قباله‌ات می‌نگرد و نه از خانه‌ات می‌پرسد و تو را از خانه‌ات بیرون می‌برد و به گورت می‌سپارد. پس بنگر که مبادا این خانه را از مالك اصلی آن نخریده باشی و

۱. در امالی صدوق، ص ۲۷۹، چاپ آقای کمره‌یی و به نقل از آن در بحارالانوار، ص ۸۷، ج ۷۴، آمده‌است. م.

بهای آن را از پول حلال نپرداخته باشی که در این صورت در هر دو سرا، یعنی این جهان و آن جهان، زیـان کرده‌ای. سپس فرمود: ای شریـح! اگر به‌هنگام خرید این خـانه پیش من آمده بودی، برای تو قبالـه‌یی می‌نوشتم که آن را بـه‌دو درهـم نمی‌خریدی. گفتم: ای امیر مومنان! چه مرقوم می‌فرمودی؟ فرمود: چنین می‌نوشتم:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. این چیزی است که بنده‌یـی خوار و زبـون از بندهٔ دیگری که به‌سوی کوچیدن (مرگ) فراخوانده شده، خریده است؛ خانـه‌یی از او در سرای غرور که جای نیست‌شوندگان و اردوگاه نابودشوندگان است، خریـده است. حدود چهارگانهٔ این خانه، چنین است: حد نخست آن به‌پیشامدهای نـاگوار است و حد دوم به‌انگیزه‌های غم و اندوه و حد سوم به‌اسباب مصیبت و سوگ و حد چهارم به‌خواهش نفس تباه‌کننده و شیطان اغواءکننده، و در این خانه، در حد چهارم گشوده می‌شود. این شخص شیفته به‌آرزو همهٔ این خانه را از آن شخص فراخوانده به‌سوی مرگ، خرید به‌بهای خروج از قناعت و ورود در زبونی طلب، و هر زیانی که بر این مشتری برسد، جبران آن برعهدهٔ کسی است که اجسام پادشاهان را می‌پوساند و جان ستمگرانی چون خسرو و قیصر و پادشاهان تبع و حمیر را از آنان سلب می‌کند. و همهٔ کسانی که مـال بر مـال می‌افزایند و جمع می‌کنند و ساختمان می‌کنند و زیور می‌دهند و آنرا برافراشته می‌کنند و به‌خیال بـاطل خویش برای فرزند اندوخته می‌کنند، همهٔ آنـان را در موقف رستاخیز برای رسیدگی و قضاوت مـی‌برند و آنجا تباهکاران، زیان برند. عقلی که از بند خواستهٔ نفس رهایی یـافته و به‌دیدهٔ نیستی بر اهل جهان نگریسته است، گواه این معامله است. وشنیده می‌شود که سروش پارسایی بانگ برداشته و در عرصات جهان ندا می‌دهد که برای دوبین هـم حق آشکار است و امـروز و فردا بـاید کوچ کرد. پس از کارهـای شایستهٔ خویش تـوشه برگیرید و آرزوها را بـا در نظرگرفتن مرگ، کوتاه و آن دو را به‌یکدیگر نزدیك کنید که کوچ و نیستی فرارسیده است.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است، عیسی‌بن مریم(ع) به‌یـاران خود می‌گفت: ای آدمی‌زادگان! از دنیا به‌سوی خدا بگریزید و دلهای خویش را از آن بیرون برید که

۱. سومین نامه‌یی است که در بخش نامه‌ها و رسایل نهج‌البلاغه در صفحهٔ ۸۲۴ چاپ مرحوم فیض‌الاسلام آمده است و رجـوع فرمـایید به شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید، ص ۲۷، ج ۱۴، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۶۱ میلادی. م.

شما شایستهٔ دنیا نیستید و دنیا شایستهٔ شما نیست. نه شما برای آن باقی می‌مانید و نه آن برای شما باقی می‌ماند. دنیا، مکار دردانگیز است. فریفته کسی است که به آن فریفته شده باشد و گول خورده کسی است که به آن اطمینان کند و تباه شونده کسی است که آن را اراده کند و دوست بدارد. بنابراین به‌سوی خداوند که پدید آورندهٔ شماست توبه کنید و خدای خود را پرهیز کنید و بترسید از روزی که نه پدری می‌تواند از فرزند خویش چیزی را برطرف کند و نه فرزندی از پدر خویش. پدرانتان، مادرانتان، برادران و خواهران و فرزندان شما کجایند؟ فراخوانده شدند و پاسخ گفتند و در دل خاك آرمیدند و همسایهٔ مردگان و در شمار نابودشدگان شدند و از دنیا بیرون رفتند و از دوستان جدا شدند و به آنچه که پیش فرستاده‌اند، نیازمند شدند و از آنچه که در دنیا باقی گذاردند، بی‌نیاز گردیدند. چه مقدار به‌شما پند و بیم داده می‌شود و همچنان سرگرم و غافلید؟ مثل شما دراین جهان، مثل چهارپایان است که همت‌شان فقط شکمهایشان و بهره‌وری جنسی است. آیا از آن کس که شما را آفریده است آزرم نمی‌کنید و حال آنکه او به کسانیکه از او سرکشی کنند، وعدهٔ آتش داده است و شما از آنان نیستید که از عهدهٔ آتش برآیید و خداوند به کسانیکه از او فرمان برند، وعدهٔ بهشت داده است و همسایگی با او در فردوس برین. در این باره کوشش کنید و اهل رسیدن به آن باشید. از خویشتن انصاف دهید و بر ناتوانان و نیازمندان خود رحمت آورید و به‌سوی خدا توبه کنید؛ توبهٔ نصوح و راست. و بندگانی پسندیده‌خوی باشید و از پادشاهان سرکش و فرماندهان فراعنه مباشید که نسبت به‌خدایی که آنان را با مرگ مغلوب می‌سازد، سرکشی می‌کنند؛ پروردگاری که درهم شکنندهٔ همهٔ سرکشان و خدای آسمانها و زمین و همهٔ پیشینیان و آیندگان است و پادشاه روز رستاخیز و سخت عذاب کننده است و عذاب او بسیار دردناك است. هیچ ستمگری از او راه گریز ندارد و هیچ چیز از دست قدرتش بیرون نیست و هیچ چیز بر او پوشیده و از علم او نهان نیست. شمار همه چیز در دانش او آشکار است و هر گنهکار یا فرمانبردار را در بهشت و دوزخ درمی‌آورد. ای آدمی ناتوان! به کجا می‌خواهی بگریزی از آن کس که در دل شب تار و روز روشن در جستجوی تو است و در همهٔ حالات تو، تورا درنظر دارد؟ آن کس که باید پند دهد، پند خویش ابلاغ کرد و آن کس که پند بپذیرد، رستگار است.

«نیکخواهان دهند پند ولیك نیکبختان بـونـد پندپذیر»[۱]

خداوند متعال به‌موسی(ع) چنین فرموده‌است: ای موسی! دنیا سرای عقوبت است و آن را نفرین‌شده قـرار دادم. همه چیز در آن نفرین شده‌است، جـز آنچه که برای من است. ای موسی! همانـا بندگان صالـح من در دنیا به‌اندازهٔ دانش خود زهد می‌ورزند و دیگران به‌اندازهٔ نادانی خویش بر آن رغبت مـی کنند و هیچیك از بندگان من که دنیا را درنظر بزرگ دارد، چشمش روشن نمی‌شود و هیچکس آن را کوچك نمی‌شمرد مگر اینکه از آن بهره‌مند می‌شود.[۲]

امام صادق(ع) می‌فرموده است، اگر بتوانید که معروف نشوید، چنان کنید، که بر تو چه زیان می‌رسد که مردم تو را نستایند؟ و برای تو چه زیـان دارد که چون در پیشگاه خداوند ستوده باشی، در نظر مردم نکوهیده باشی؟

علی(ع) می‌فرموده است، در دنیا خیری نیست مگر برای دو کس: آن کس که هرروز نیکی بیفزاید و آن کس که بتواند خطای خود را با بازگشت به‌خدا جبران کند و چگونه ممکن است تـوبهٔ کسی پذیرفته شود و به‌خـدا سوگند، اگـر چنان سجده کند که گردنش شکسته شود، خدا توبهٔ او را جز به‌دوستی و ولایت ما خاندان نخواهد پذیرفت.[۳]

مسیح(ع) می‌فرموده است، مثل دنیا و آخرت، مثل مردی است که دارای دو معشوقه باشد که هرگاه یکی را راضی کند، دیگری بر او خشم می‌گیرد.

به‌پیامبر(ص) گفته شد، آدمـی در دنیا چگونه باید باشد؟ فرمـود: کمربسته و دامن به‌کمر زده، همچون کسیکه در پـی کاروان است. پرسیدند: مدت اقـامت در دنیا چند است؟ فرمود: به‌اندازهٔ زمان شخص عقب مـانده از کاروان تا به‌آن برسد. پرسیدند: فاصلهٔ میان دنیا و آخرت چه اندازه است؟ فرمودند: به‌اندازهٔ چشم برهـم زدنی.[۴]

خداوند عـزوجل فرموده است «گویی آن روز که ایشان آنچه را وعده داده

۱. به‌نقل از امالی صدوق، در بحارالانوار، ص ۲۸۸، ج ۱۴، آمده‌است. م.
۲. در الجواهرالسنیة، شیخ حر عاملی، ص ۶۰، آمده‌است. م.
۳. این هـر دو روایت از امالی صـدوق، صفحات ۱۱۹ و ۳۹۵، در بحارالانوار، ص ۱۰۹، ج ۷۰ و ص ۱۶۷، ج ۲۷، آمده‌است. م.
۴. از این‌جا تا آخر این مبحث، بدون ذکر اشعار در بحارالانوار، ص ۱۲۳، ج ۷۳، آمده‌است. م.

شده‌اند، مـی‌بینند جـز ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند.» تـا آخر آیهٔ سی و پنجم سورهٔ چهل و ششم (احقاف).

پیامبر(ص) فرموده‌اند:دنیا چون‌خوابهای خوش خفتگان است، با این تفاوت که‌دنیاداران را بر اعمال خود جزا و سزا می‌دهند.[1]

و گفته شده است که پیامبر(ص) ازکنار لاشهٔ بزغاله‌یی که در راه افکنده بودند عبور فرمودند، به‌یاران گفتند: آیا می‌بینید که این لاشه برای صاحبش چـه بی‌ارزش است؟ سوگند به‌خدا که دنیـا در نظر خداوند، خوارتر از ایـن لاشه است در نظـر صاحبش.[2]

و پیامبر(ص) فرمـوده‌اند: دنیا سرای کسی است که او را سرای دیگر نباشد و مال کسی است که او را مـال دیگر نباشد. آن کس که عقل ندارد، برای دنیا مـال می‌اندوزد و آن را که فهم نیست، شهوات دنیا را می‌طلبد و آن را که علم نیست، بر دنیا ستیز می کند و آن را که فقه نیست، بـر آن رشك و حسد مـی‌ورزد و آن را که یقین نیست، برای دنیا کوشش می کند.

و روایت است که پیامبر(ص) این آیه را تـلاوت فرمود «آیا کسی که خدای سینه‌اش را برای اسلام گسترده است و او بر پرتوی از خدای خـود است.» آیهٔ **۲۲** سورهٔ ۳۹ (زمر).

و سپس فرمودند: چون پرتو بر دل افتد، دل گشاده وگسترده می‌شود. گفتند: ای رسول خدا! آیا برای آن نشانه‌یی است که شناخته شود؟ فرمودند: آری، خویشتن را از سرای فریب کندن، و بازگشت به‌سرای جاودانه و آماده‌شدن برای مرگ پیش از فرارسیدن آن.[3]

و همان حضرت به‌ابن‌عمر فرمودند: در دنیا چنان بـاش که گویی غریب یـا رهگذری و خویشتن را در شمار مـردگان بشمار.

شاعر چنین سروده است:

«غریب بـاش و جهان را رهگذری پندار و در همهٔ روزگار خـویشتن را از

---

۱. این گفتار در احیاء علوم‌الدین، ص ۱۷۲۵، چاپ دارالشعب مصر، آمده‌است. م.

۲. روایتی نظیر ایـن، با انـدك تفاوت لفظـی، در اصول کافی، ص ۱۲۹، ج ۲، و مستدرك حاکم، ص ۳۰۶، ج ۴، آمده‌است. م.

۳. مستدرك حاکم، ص ۳۱۱، ج ۴. م.

مردگان بشمار و دنیا را دورافکن و به‌سرای فریب پناه مبر.»

شاعری دیگر چنین سروده است:

«طالب دنیاراهرچند عمرش‌درازباشد وازدنیابه‌نعمتها و شادی برسد،همچون کسی می‌بینم که‌ساختمانی بسازد و آن رابه‌انجام‌رساند وهمینکه‌تمام شود،ویران گردد.»

دیگری چنین سروده است: «ای کسی که از دنیا خواستگاری می کنی، از خواستگاریش کناره بگیرتا سلامت مانی. هماناکسی که زن بسیارفریب را به همسری گزیند، عروسی او به سوگواری نزدیك است.[1]»

دیگری‌چنین سروده است:

«بزودی ازاین‌پس هرچه‌زنده بمانم به قوت روزانه‌قناعت می کنم ودرپی‌فزونی مال‌نخواهم بود.چنین فرض کن که دنیابه‌سوی تو آید، مگرسرانجام‌آن‌نیستی نیست؟ دنیای تو،همچون سایه‌یی است که‌اندکی برتوسایه افکند وسپس روی به‌نیستی‌نهد.»

ابوالعتاهیه چنین سروده است:[2] «اندوههای توبا زندگی پیوسته است وزندگی را جزبا اندوه‌سپری نمی کنی. شیرینی دنیای توزهر آلوده‌است وانگبین را نمی‌خوری مگر آمیخته با زهر. چون در نعمتی هستی‌آن را با عبادت پاس‌دار که‌گناهان، نعمتها را زایل می کند. چون‌کاری تمام شود، نفع آن نزدیك می‌شود و منتظر از میان رفتن باش، همینکه‌گویند تمام شد.[3]»

مجلس هفتاد و هشتم
در اندوه وگریستن از بیم خدا

خداوند متعال درآیهٔ ۱۷۰ سورهٔ‌آل عمران فرموده است «ازآنان مترسید و اگر مومنید از من بترسید.»

۱. دوبیت بالا واین دوبیت دراحیاء علوم‌الدین غزالی، ص ۱۷۱۴، چاپ دارالشعب مصر، هم آمده است. م.

۲. اسماعیل بن‌قاسم معروف به ابوالعتاهیه، متولد ۱۳۰ و درگذشتهٔ ۲۱۱ هجری، از شاعران بزرگ و پیوستهٔ درگاه بنی‌عباس است. برای اطلاع از شرح حال و نمونه‌های شعر اودرکتابهای بسیارکهن، مراجعه فرمایید به طبقات‌الشعرا، ابن‌معتز، ص ۲۲۷، چاپ دارالمعارف مصر، به اهتمام عبدالستاراحمد فراج، و به الشعر والشعراء، ابن‌قتیبه، ص ۶۷۵ چاپ ۱۹۶۹، بیروت. م.

۳. بیت‌آخر، مثل سایر در بسیاری ازکتابها، از جمله تاریخ بیهقی، ص ۲۴۷، چاپ مرحوم دکتر علی‌اکبر فیاض،آمده است. م.

ودربخشی ازآیهٔ۵سورهٔپنجم(مائده)فرموده‌است«ازایشان‌مترسید و بترسیدازمن.»

و در بخشی از آیهٔ ۵۲ سورهٔ شانزدهم(نحل) فرموده است «می ترسند از پروردگارشان از بالای خود.» و در بخشی از آیهٔ ۲۲ سورهٔ سیزدهم (رعد) فرموده است: «می‌ترسند از پروردگارشان و بیم دارند از بدی حساب.»

و در بخشی از آیهٔ ۹۰ سورهٔ بیست‌ویکم(انبیاء) فرموده «از راه بیم و امید ما را فرا می‌خوانند و برای ما خضوع کنندگانند.»

ودربخشی ازآیهٔ ۷۷ سورهٔ بیست‌وهشتم، ضمن بیان قوم قارون چنین فرموده است «شادی مکن که خداوند بسیار شادی کنندگان را دوست نمی‌دارد.»

و درآیهٔ ۵۹ سورهٔ پنجاه‌وسوم(نجم) فرموده است «آیا از این سخن شگفت می کنید و می‌خندید و نمی گریید.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر چشمی روز رستاخیز گریان است مگر سه چشم؛ چشمی که از بیم خدا بگرید وچشمی که ازکارهای حرام چشم پوشی کند وچشمی که در راه خدا شب را باز و بیدار بماند.[1]

امام باقر(ع) فرموده است: سلیمان بن‌داود(ع)گفته است، همهٔ چیزها که به مردم داده شده و داده نشده است به ما عنایت شده است وآنچه که مردم می‌دانند و نمی‌دانند به ما آموخته شده است و هیچ چیز را برتر از بیم خدا در نهان وآشکار، و میانه روی در توانگری و نیازمندی، وگفتن سخن حق در راه خدا، درحال خشم و رضا، و تضرع در همه حال به سوی خدا، نمی‌دانیم.[2]

امام صادق(ع) فرموده است، شگفت می کنم ازکسی که از چهار چیز بیم داشته باشد، چگونه به چهار چیز پناه نمی‌برد؛ تعجب می کنم ازکسی که می‌ترسد، چگونه به ذکر « حسبناالله و نعم‌الوکیل » پناه نمی‌برد، که شنیدم خدای عزوجل در پی‌آن فرمود «به نعمت و فضلی از خدا رسیدند که هیچ بدی به‌آنان نمی‌رسد.»، و شگفت می کنم ازکسی که اندوهگین است، چگونه به این گفتارخداوند پناه نمی‌برد گفته شده است « لااله‌الاانت، سبحانك انی کنت من‌الظالمین» وخداوند در پی آن می‌فرماید «پس او را از اندوه رهانیدیم و اینچنین مومنان را نجات می‌دهیم.» و شگفت می کنم ازکسی که نسبت به‌او مکر و خدعه شده است چگونه به‌این گفتار

۱. اصول‌کافی، ص ۲۳۴، ج ۴، چاپ اسلامیه. م.

۲. دربحارالانوار، ص ۱۳۰، ج ۱۴، به‌نقل از خصال‌صدوق، آمده است. م.

خداوند که می‌فرماید «وکار خود را به خداوند وامی‌گذارم که خداوند بینای بر بندگان است» پناه نمی‌برد، زیرا خداوند در پی آن فرموده است « و خداوند او را از همه بدیها که اندیشیده بودند مصون داشت.»، و تعجب می‌کنم از کسی که دنیا و زیور آن را می‌خواهد چگونه به این گفتار خداوند پناه نمی‌برد که فرموده است «آنچه خداوند می‌خواهد وهیچ نیرو وقوتی نیست مگر به خداوند.»، ودرپی آن می‌فرماید «بر فرض که مرا از خودت دارای مال و فرزند کمتری می‌بینی، چه بسا که خداوند بهتر از باغ تو به من ارزانی فرماید.[1]»

امام صادق(ع) فرموده است، نسبت به خداوند امیدوار باش؛ چنان امیدی که تو را به سرپیچی از فرمان او نکشد و از خداوند بیم داشته باش؛ چنان بیمی که تو را از رحمتش ناامید نگرداند.[2]

همان حضرت فرموده‌است، گریه کنندگانی که بسیار گریسته‌اند، پنج تن هستند؛ آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه دختر محمد(ص) و علی‌بن حسین(ع). اما آدم(ع) بر دوری از بهشت چندان‌گریست که بر روی دوگونه‌اش دوآبراهه اشك آشکار شد، و یعقوب(ع) بر فراق یوسف چندان‌گریست که بینایی چشمش از میان رفت و به او گفته شد، به خدا سوگند همواره یوسف را یاد می‌کنی تا آنجا که بیمار شوی یا از هلاك شدگان باشی، و یوسف چندان بر فراق یعقوب‌گریست که زندانیان به اوگفتند یا شب‌گریه‌کن وروزآرام بگیر یا روزگریه‌کن وشب‌آرام بگیرواوباآنان همینگونه قرارگذاشت. و فاطمه(ع) بر فراق رسول خدا(ص) چندان‌گریست که مردم مدینه به ستوه آمدند وپیام دادند ما را از بسیاری گریهٔ خود به‌ستوه‌آوردی‌و آن بانوی بزرگوار به مقبرهٔ شهیدان(احد) می‌رفت و آنجا هر چه می‌خواست می‌گریست و سپس بر می‌گشت. اما علی‌بن حسین(ع) برامام حسین(ع) بیست تا چهل سال‌گریست وهیچگاه خوراکی مقابل ایشان نمی‌نهادند مگر آنکه می‌گریست تا آنجا که یکی از بردگانش گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت‌گردم، من بر تو بیم دارم که هلاك شوی. فرمود: همانا اندوه و شکایت خود را به خدا می‌برم ومن ازخداوند چیزها می‌دانم که شما

---

۱. در خصال صدوق، ص ۲۰۶، ج ۱، و ضمن تفسیر آیهٔ ۳۸ سورهٔ کهف در تفاسیر، از جمله در تفسیر برهان، ص ۴۲۹، ج ۲، آمده است. م.

۲. در امالی صدوق، ص ۱۰، و از همین روضة‌الواعظین در مشکاة‌الانوار، ص ۱۱۸، آمده است. م.

نمی‌دانید. وانگهی هیچگاه کشتارگاه وچگونگی به خاك وخون کشیده شدن فرزندان فاطمه(ع) را به یاد نمی‌آورم مگر اینکه‌عقده،گلویم را می‌فشرد.[1]

موسی(ع) عرضه داشت: پرورگارا! پاداش کسی که ازبیم توبگرید وچشمش اشك بریزد چیست؟ فرمود: ای موسی! چهره‌اش را از سوزش آتش رستاخیز محفوظ و او را از بیم بزرگ در امان می‌دارم.[2]

امام صادق(ع) فرموده است: چون مرگ حضرت امام حسن مجتبی فرا رسید، شروع به گریستن فرمود. گفتند: ای پسر رسول خدا! با وجود قرب منزلت خود به پیامبر(ص) که دربارهٔ‌تو چنان فرموده‌اند وبا آنکه بیست بارپیاده‌حج گزارده‌ای وسه باراموال خود را با خدای خود تقسیم کرده‌ای که حتی یك لنگه‌کفش را داده‌ای و لنگه‌یی را نگهداشته‌ای، باز هم گریه می کنی؟ فرمود: آری، بر دو چیز می گریم؛ نخست بیم رستاخیز و دوم فراق دوستان.[3]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: مردی ازامت خود را در خواب دیدم که‌کارنامه‌اش به سوی دست چپش می‌رفت. بیم او از خداوندکارنامه‌اش رابگرفت ودردست راستش نهاد و مردی دیگر از امت خود را دیدم که به سوی آتش برده می‌شود، اشکهایی که از بیم خدا ریخته بود او را ازآتش نجات داد.[4]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس چشمش از بیم خدا اشك فشاند، در برابرهر قطره اشکش برای او در بهشت کاخی آراسته به مروارید و جواهر ساخته می‌شود که درآن نعمتهایی است که هیچ چشم ندیده وهیچ‌گوش نشنیده وبردل هیچکس خطور نکرده است.

امام صادق فرموده است، ممکن است‌گاه فاصلهٔ میان بنده‌یی تا بهشت بیش از فاصلهٔ زمین تا عرش باشد به سبب‌گناهانش، و اگر او از بیم خدای عزوجل و پشیمانی بگرید، چنان فاصله‌اش با بهشت نزدیك می‌شود که چون پلکش به تخم چشمش.

---

۱. به نقل از خصال صدوق، در بحارالانوار، ص ۱۵۵، ج ۴۳،آمده است. م.

۲. به نقل از توحید صدوق، در الجواهرالسنیة فی‌الاحادیث‌القدسیه، شیخ حرعاملی، ص ۵۵،آمده است.م.

۳. در امالی صدوق، مجلس ۳۹، ذیل حدیث شماره نهم و در تذکرةالخواص سبط‌ابن‌جوزی، ص ۲۱۲، نظیر این،آمده است. م.

۴. فضائل‌الاشهرالثلاثه، ص ۱۱۳. م.

پیامبر فرموده‌اند، خداوند متعال چنین فرموده است: سوگند به عزت وجلال خودم که بندهٔ خود را دو بیم نمی‌دهم و برای او دو امان فراهم نمی‌کنم؛ اگر در دنیا از خوف من در امان باشد، روز قیامت او را در بیم می‌اندازم و اگر در دنیا از من بیم داشته باشد درآخرت امانش می‌دهم.[1]

مردی از انصار می‌گوید: روز بسیارگرمی، پیامبر(ص) درسایهٔ درختی نشسته بودند. مردی آمد و جامه از تن بیرون‌آورد و شروع به غلتیدن بر روی‌ریگهای‌گرم کرد. گاه پشت وگاه شکم وگاه پیشانی خود را بر خاك و ریگ می‌نهاد و می‌گفت: ای نفس! مزهٔ‌گرما را بچش که‌آنچه در محضر خداوند است، به مراتب سخت‌تراز این است‌که من با تو انجام می‌دهم. پیامبر(ص) به‌آنچه او می‌کرد، می‌نگریستند و چون آن مرد جامه پوشید، اشاره فرمودند واورا فرا خواندند. چون‌آمد، پرسیدند: ای بندهٔ خدا! کاری انجام دادی‌که ندیده بودم‌کسی دیگر از مردم انجام دهد. چه چیزی تو را بر این‌کار وا داشت؟گفت: بیم از خداوند مرا به این کار واداشت و به نفس خویش‌گفتم، بچش که‌آنچه درمحضر خداوند است، بیش ازاین است‌که من نسبت به توانجام دادم. پیامبر فرمودند: همانا از خدای خودآنچنانکه سزاوار است می‌ترسی وهمانا خدایت به اهل‌آسمان به این‌کارتو مباهات می‌ورزد. سپس به یاران خودگفت: ای حاضران! به این دوست خود نزدیك شوید تا برای شما دعاکند. آنان نزدیك شدند و او دعاکرد و چنین عرضه داشت: پروردگارا! کار ما را بر هدایت استوارکن و توشهٔ ما را تقوی، و بهشت را جایگاه بازگشت ما قرار بده.[2]

امام سجاد(ع) فرموده است، ای آدمی‌زاده! تا آنگاه‌که برای تو پنددهنده‌ای از نفس تو وجود دارد و با همت خویش‌کار خود را محاسبه می‌کنی وخوف، جامهٔ زیرین و اندوه، جامهٔ رویی تواست‌به خیر خواهی بود. ای آدمی‌زاده! همانا‌که تو می‌میری و بر انگیخته می‌شوی و ازکار تو می‌پرسند. برای‌آن پاسخ‌آماده‌دار[3].

پیامبر فرموده‌اند: هرکس برگناه خود چندان‌گریه‌کندکه اشکهایش برریشش (چهره‌اش) روان شود، خدای چهره‌اش را برآتش حرام می‌فرماید.

---

۱. خصال، ص ۳۹، ج ۱. م.

۲. امالی صدوق، ص ۲۵۷، وبه نقل ازآن در بحارالانوار، ص ۳۷۸، ج ۷۰. آمده است. م.

۳. امالی طوسی، ص ۱۱۴، وبه نقل ازآن دربحارالانوار، ص ۳۶۷، ج ۷۰، آمده‌است.

و نیز فرموده‌اند: هرکس از بیم خدا به اندازهٔ بال مگس از چشمش اشک بیرون آید، خداوند او را از بیم بزرگ در امان می‌دارد.

و فرموده‌اند: چون مردم به دیدار داود(ع) می‌آمدند، او را بیمار می‌پنداشتند و حال آنکه او را بیماری‌یی جز ترس از خداوند و آزرم از او نبود.

وفرموده‌اند: بندهٔ مومن میان دوبیم است؛ یکی بیم روزگار گذشته که نمی‌داند خداوند نسبت به آن با او چه خواهد فرمود و دیگر روزگار باقی مانده از زندگیش که نمی‌داند خداوند برای او چه مقدر فرموده است. باید آدمی از خویش برای خویش توشه برگیرد وازدنیای خود برای آخرت توشه بردارد که سوگند به آن کس که جان من در دست اوست، پس از مرگ عذر خواهی وجود ندارد و پس از دنیا فقط دو سرای است؛ بهشت و دوزخ.[1]

امام علی‌بن‌الحسین(ع) چنین سروده است:

«پادشاهی توانگر که قضای او باز نمی‌گردد، دانای کارگزاری که فرمانش روان وچیره است. هرعزیزی درقبال عزت او چهره برخاك می‌ساید و هر دولتمندی در قبال خدای بزرگ کوچك است.

همانا پادشاهان سرکش درقبال عزت صاحب عرش خاشع وتسلیم و کوچکند.

خداوند با توجه به آنچه ازگرفتاری‌های دنیا که می‌بینی، فرمان به‌رها کردن آن و زهد و پارسایی داده‌است. پس تلاش و کوشش کن و غافل مباش که زندگی تو از میان رونده است و تو به‌جهان دیگر و وادی مرگ خواهی رفت.

و دنیا را مجوی که بر فرض به‌آنچه از آن می‌جویی برسی، وصول به‌آن هم برای تو زیان‌بخش است.»[1]

دیگری سروده است:

«ای نفس! کوشش کن و آماده‌شو برای روزی که درآن روز از همسرکاری

---

۱. در اصول‌کافی، ص۷۰، ج ۲، با اندك تفاوتی، و نیز در بحارالانوار، ص ۳۶۷، ج ۷۰، آمده‌است. م.

۲. در البدایة والنهایهٔ ابن کثیر، ص ۱۰۹، ج ۹، این ابیات از قول ابن‌عساکر به حضرت سجاد نسبت داده‌شده است. ابیات مذکور که‌مفصل است به‌همت استاد محمدمهدی خرسان مصحح محترم جلد ۴۶ بحارالانوار، درپاورقی صفحات ۸۳ تا ۸۷ همان جلد، استخراج شده‌است. م.

ساخته نیست و پدر و مادر مهربـان به‌تو مهری نمی‌ورزند و دسته و گروه تو را پناه نمی‌دهد.»

مجلس هفتاد و نهم
در فضیلت فقر و به‌اندازهٔ کفاف داشتن و نظایر آن

خداوند در بخشی از آیهٔ ۲۷۵ سورهٔ دوم فرموده است «از بـرای درویشانی است که در راه خداوند محاصره و باز داشته شده‌اند».

در بخشی از آیـهٔ ۵۲ سورهٔ ششم (انعـام) فـرمـوده است «و آنـان را کـه پروردگارشان را بامداد و شامگاه فرامی‌خوانند، طرد مکن.»

و در بخشی از آیهٔ ۲۷ سورهٔ هیجدهم (کهف) فرموده است «و شکیبا گردان نفس خویش را بـا آنـان که فرامی‌خوانند پروردگارشان را در بـامداد و شبانگاه و می‌خواهند رضایت او را.»

و در آیهٔ ۱۶۴ سورهٔ دوم فرموده است «ای مردمان! بخورید از آنچه در زمین است حـلال و پـاکیزه و پیروی مکنید گـامهای شیطان را که همانـا او برای شما دشمنی آشکار است.»

و در آیهٔ ۱۶۷ همان سوره فرموده است «ای آنان که ایمان آورده‌اید، بخورید از پاکیزه‌هایی که به‌شما روزی کردیم و خدا را شکرگزارید، اگر او را می‌پرستید.»

و در آیـهٔ بیستم سورهٔ مزمل فرمـوده است «می‌داند که بـزودی ممکن است گروهی از شما بیماران باشند و گروهی در حـال رفت و آمـد در زمین و جستجو از فضل خداوند باشند و دیگران در راه خدا جهاد کنند.»

خداوند متعال میان کسانی که کسب و بازرگانی می کنند و مجاهدان درجـه‌یی مساوی بیان فرموده است.

و خداوند متعال در آیهٔ ۳۰ سورهٔ هفتم (اعراف) فـرموده است «و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید که او مسرفان را دوست نمی‌دارد.»

و خـداونـد متعال در آیهٔ ۱۳۰ سورهٔ بیستم (طه) بـه پیامبرش فرموده است «و چشمهای خود را مگشای به‌سوی آنچه کامیاب کردیم به‌آن اصنافی از ایشان را از خوشی زندگانی این جهانی تـا آنان را مفتون سازیـم در آن و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده‌تر است.» و در آیهٔ بعد فرموده است «و فرمـان بده کسانت را به‌نماز و

صبر کن بر آن. ما از تو روزی نمی‌خواهیم که ما تو را روزی می‌دهیم و انجام نیك از پرهیزکاران است.»

امام کاظم(ع) فرموده است، پیامبران و فرزندان و پیروان واقعی ایشان به سه خصلت اختصاص دارند؛ دردمندی در بدنها و بیم ازپادشاهان و تنگدستی.[۱]

امام رضا(ع) فرموده است، هر کس مسلمان تنگدستی را ببیند و براو آنگونه که به‌ثروتمند سلام می‌دهد، سلام ندهد، خدا را روز قیامت درحالی ملاقات می کند که خداوند بر او خشمگین خواهد بود.[۲]

امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده است، فقر و تنگدستی آدم زیرك را از بیان برهان خودش الکن و گنگ می کند. آدم تنگدست در شهر خویش هم غریب است. خوشا به‌حال کسی که رستاخیز را یاد می کند و برای حساب عمل می کند و به‌میزان روزی و کفایت قناعت می کند. توانگر در غربت، گویی در وطن خویش است و تنگدست در وطن خویش، گویی در غربت است. قناعت، مالی است که نابود نمی‌شود. تنگدستی، مرگ بزرگ است. خداوند سبحان در اموال توانگران به اندازهٔ روزی مستمندان وظیفه مقرر فرموده است. هیچ فقیری گرسنه نمی‌ماند مگر آنکه توانگر از پرداخت وظیفه خودداری کند. فروتنی توانگران برای نیازمندان چه نیکوست به‌شرط آنکه برای کسب رضای خداوند باشد و بهتر از آن بی‌اعتنایی نیازمندان به توانگران است، برای نشان دادن توکل بر خداوند. قناعت، گنج بی‌پایان است.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر کس مرد یا زن مومنی رابه سبب فقر و تنگدستی‌او تحقیر کند، خداوند روزرستاخیز اورانخست به‌همگان معرفی وسپس‌رسوامی کند.[۴]

پیامبر فرموده‌اند: پروردگارا! مرا مسکین زنده‌بدار و مسکین بمیران.و درگروه مسکینان محشور فرمای.[۵]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: پروردگارا! مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران و

۱. بحارالانوار، ص ۴۶، ج ۷۰. م.
۲. امالی، صدوق، ص ۲۵۶. م.
۳. در نهج‌البلاغه، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام، صفحات ۱۰۷۹، ۱۱۰۳، ۱۱۵۶، ۱۲۳۲، ۱۲۶۷ و ۱۲۹۳، آمده‌است. م.
۴. عیون اخبارالرضا، ص ۳۳، ج ۲. م.
۵. به‌نقل از جامع‌الاخبار در بحارالانوار، ص ۴۹، ج ۷۲، آمده‌است. م.

گفته شده‌است مردی به‌حضور پیامبر(ص) آمد و گفت: به‌خدا سوگند شما را در راه خدا دوست می‌دارم. فرمودند: اگر مرا دوست می‌داری، برای فقر آماده‌شو که فقر به‌سوی کسی که مرا دوست بدارد، شتابان‌تر از ریزش و حرکت سیل است.[۱]

و همان حضرت فرموده‌اند: به‌کسانی که از شما فروترند بنگرید و به‌کسانی که از شما فراترند منگرید که موجب آن می‌شود نعمتهای خدا را کوچك مشمارید.[۲]

و همان حضرت فرموده‌اند: چون خدای بنده‌یی را دوست بدارد، او را در دنیا گرسنه می‌دارد. گفتند: چگونه؟ فرمودند: درجایی که خوراك ارزان و خیرفراوان هم پیدا می‌شود دوست خدا گاه خوراکی که شکم خود را با آن سیر کند نمی‌یابد. و فرموده‌اند: درهای بهشت بر بینوایان و مستمندان گشوده است و رحمت خداوند بر آنان که مهربانند فرو می‌آید و خداوند از سخاوتمندان خشنود است. و فرموده‌اند: فقر بر دوگونه است: فقر دنیا و فقر آخرت؛ فقر در این جهان بی‌نیازی آخرت است و بی‌نیازی در این جهان نیازمندی آخرت و هلاك و نابودی است.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: به من وحی نشده است که مال بیندوزم و از بازرگانان باشم، ولی به‌من وحی شده است که به‌ستایش پروردگارت تسبیح بگوی و از سجده کنندگان باش و خدایت را تا آنگاه که مرگ به‌تو روی می‌آورد، پرستش کن.[۳]

لقمان به‌پسرش فرموده‌است: پسرك من! هیچکس را به‌سبب کهنگی جامه‌اش تحقیر مکن که خدای تو و خدای او یکی است.

امام صادق(ع) فرموده است: چون روز قیامت فرامی‌رسد، دو بندهٔ مومن که هر دو از اهل بهشت خواهند بود برای حساب می‌ایستند؛ یکی فقیر در دنیا و دیگری توانگر. فقیر می‌گوید: پروردگارا! من برای چه اینجا بایستم و سوگند به‌عزت خودت می‌دانی که مرا به‌ولایتی نگماشتی که درآن دادگری یا ستم کرده‌باشم و مالی به‌من ارزانی نفرمودی که حق آن را پرداخته یا نپرداخته باشم و روزی من هم که فقط به‌اندازهٔ کفایت می‌رسید و تو خود می‌دانی و چنین مقدر فرموده بودی. خدای جل و جلاله می‌گوید: بنده‌ام راست می‌گوید، رهایش کنید به‌بهشت برود.

---

۱. در بحارالانوار، ص ۴، ج ۷۲، آمده‌است. م.
۲. نظیر این در علل‌الشرایع، ص ۲۴۶، ج ۲؛ هم آمده‌است. م.
۳. از ابن‌منذر و حاکم و دیلمی در محجةالبیضاء، ص ۱۴۴، ج ۳، آمده‌است. م.

دیگری همچنان عرق‌ریزان می‌ماند و از او چندان عرق جاری می‌شود که اگر چهل شتر بیاشامند، سیراب می‌شوند و سپس به‌بهشت وارد می‌شود. آن مرد فقیر از او می‌پرسد: چه چیز تو را معطل داشت؟ می‌گوید: طول بررسی حساب؛ مرتب در مورد یکی پس از دیگری مورد پرسش واقع می‌شدم و آمرزیده می‌گردیدم و از چیز دیگر پرسیده می‌شدم تا آنکه سرانجام خداوند به‌رحمت خود مرا پوشاند و به توبه‌کنندگان ملحق فرمود. تو کیستی؟ می‌گوید من همان فقیری هستم که هم‌اکنون در حساب با تو بودم. می‌گوید: آری، نعمتها چهره‌دات را شاد و دگرگون ساخته است.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، پاك نکردن تارهای عنکبوت از خانه و ادرار کردن در حمام و چیز خوردن در حال جنابت و خلال کردن به‌چوب شوره‌گز و شانه‌زدن ایستاده و باقی‌گذاردن خاکروبه در خانه و سوگند دروغ و زناکردن و آزمندی و خوابیدن میان نماز مغرب و عشاء و خوابیدن پیش از طلوع خورشید و عادت به‌دروغ و بسیارگوش دادن به‌آواز خوش و چیزی عطانکردن به فقیر مرد در شب و ترك اندازه نگهداشتن وگسستن پیوند خویشاوندی، موجب فقر و تنگدستی است. سپس فرمودند، آیا حالا به‌شما از چیزهایی که بر روزی می‌افزاید خبر دهم؟ گفتند: آری، فرمود: جمع میان دو نماز و خواندن تعقیب پس از نماز صبح و عصر و رعایت پیوند خویشاوندی و طلب آمرزش و جاروکردن کنار خانه و همراهی با برادر دینی و صبح زود در طلب روزی رفتن و امانت‌داری و سخن حق‌گفتن وپاسخ موذن را دادن (همخوانی با موذن) و سخن نگفتن در مستراح و ترك آزمندی و سپاسگزاری از منعم و پرهیز از سوگند دروغ و شستن دست (وضوگرفتن) پیش از خوراك خوردن و خوردن ریزه‌های نان و خوراك که در سفره ریخته است روزی را می‌افزاید و هرکس در روز سی بارسبحان‌الله بگوید، خداوند هفتاد نوع گرفتاری را از او برطرف می‌فرماید که آسان‌تر آن فقر است.[1]

عیاشی (عباسی) از حضرت رضا دربارهٔ چگونگی هزینه بر عیال سوال کرد. فرمودند: بین دو مکروه. گوید، گفتم: فدایت‌گردم، نفهمیدم. فرمود: خدایت رحمت کناد! مگر نمی‌دانی که خداوند اسراف و امساك را خوش نمی‌دارد و فرموده است

---

۱. در خصال صدوق، ص ۲۷۷، ج ۲، و ص ۹۳، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

«و آنان که چون انفاق کنند نه اسراف می‌ورزند و نه امساك می کنند و میان آن درحد اعتدال باشند.»[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: از کلاغ سه خصلت را بیاموزید؛ جفت‌گیری پوشیده و پرهیز و سحرگاه در طلب روزی بیرون‌شدن.[۲]

و همان حضرت فرموده‌اند: هرکس صبح کند در حال سلامت جسم و امنیت خاطر و داشتن روزی روزانه، گویی همهٔ دنیا برای او آماده است. ای پسر جشعم! برای تو از دنیا همان مقدار که گرسنگی تو را جلوگیری کند و جامه‌یی که برهنگی تو را بپوشاند و حجره‌یی که بر سرت سایه افکند، کافی است و اگر چهارپایی هم برای سواری داشته باشی چه بهتر وگرنه نان و نمکی کافی است و درمورد چیزهای دیگر بر تو حساب و عذاب است.[۳]

همان حضرت فرموده‌اند: قناعت، گنجی است که فنا نمی‌پذیرد.و فرموده‌اند: بی‌نیازی در فراوانی آبرو نیست، همانا بی‌نیازی، بی‌نیازی نفس است.[۴]

ذوالقرنین گفته است: هرکس قناعت کند، از مردم روزگارش آسوده است و بر اقران خویش بیشی دارد.

مسیح(ع) فرموده است: آز را از دل خود بیرون کن تا بند از پایت بگسلد.

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: هیچ توانگر و فقیری نیست مگر آنکه روز قیامت آرزو می کند که ای‌کاش در دنیا فقط به‌اندازهٔ روزی و کفاف می‌داشت.[۵]

عیص‌بن قاسم[۶] می‌گوید، به‌امام صادق(ع) گفتم: از قول پدرت روایتی نقل می‌شود که پیامبر(ص) هیچگاه از نان‌گندم سیر نشده‌اند. آیا صحیح است؟ فرمود: پیامبر(ص) هرگز نان‌گندم نخوردند و از نان جو هیچگاه سیر نشدند.[۷]

---

۱. در خصال صدوق، ص ۲۷۷، ج ۲، و ص ۹۳، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

۲. عیون اخبارالرضا، ص ۲۵۷، ج ۱. م.

۳. در امالی طوسی، ص ۴۲، ج ۲. وامالی صدوق، مجلس۶۱، آمده‌است. م.

۴. به‌نقل از صحیح بخاری، ص ۱۸۸، ج ۸، در محجةالبیضاء، ص ۳۳۹، ج ۷، آمده است. م.

۵. به‌نقل از تمحیص، در بحارالانوار، ص ۶۶، ج ۷۲، آمده‌است. م.

۶. برای اطلاع بیشتر از این راوی به رجال نجاشی،ص ۲۱۴، مراجعه فرمایید. م.

۷. در امالی صدوق، ص ۹۲، و بحارالانوار، ص ۲۱۹، ج ۱۶، آمده‌است. م.

عایشه هم می‌گفته است، پیامبر(ص) تا هنگام رحلت هیچگاه از نـان جو هم سیر نشدند.

پیامبر(ص) می‌فرموده‌اند: پروردگارا! روزی محمد(ص) را به‌انـدازهٔ کفاف روزانه قرار بده.[۱]

عایشه می‌گفته است: همواره دنیا برما سخت و تیره بود تا آنکه پیامبر (ص) رحلت فرمودند. پس از رحلت ایشان دنیا بر ما فرو بارید، فروباریدنی.

وگفته شده‌است‌که پیـامبر(ص) تـا هنگـام رحلت هیچگاه بـر سفرهٔ رنگین ننشستند و هیچگاه نانی که‌از آرد بیخته فراهم شده باشد، نخوردند.[۲]

حضرت علی‌بن ابی‌طالب(ع) از ابوجحیفه[۳] نقل می‌فرماید که می‌گفته است: درحالی که از سیری بادگلو می‌زدم به حضور پیامبر رسیدم. فرمودند: بـادگلویت را بگیرکه‌آن‌کس از مردم که در دنیا سیرتـر بـاشد، روز رستاخیز از همگان گرسنه‌تر است.[۴]

پیامبر(ص) فـرموده‌اند: گرسنگی، پـرتـو حکمت و معرفت است و سیری، موجب دوری از خداوند است. دوستی درویشان موجب تقرب بـه خداونـد است. خـود را سیر مکنید که نـور معرفت در دلهای شما خامـوش می‌شود و هرکس بـا خوراکی اندك بخوابـد، فـرشتگان سیه چشم برگـرد او شب‌زنـده‌داری می‌کنند. دلهای خود را با بسیار خوردن وآشامیدن نمیرانید، زیرا دلها هم چون گیاهـان اگر بیش از اندازه آب بخورند، می‌میرند.

وازآن حضرت پرسیدند: چه چیزی بیشترانسان را به جهنم می‌برد؟ فرمودند: دو چیز میان تهی؛ شکم و فرج.[۵]

و فرموده‌اند: هرکس برای عیال خـود در طلب حـلال کوشش کند، در راه خداوند است و همانا طلب کسب حلال، واجب است.[۶]

---

۱. در محجة‌البیضاء، ص ۳۲۹، ج ۷، آمده‌است. م.

۲. برای اطلاع از روایات دیگر در ایـن زمینه به ترجمهٔ طبقات، ص۳۸۴، ج ۱، و ترجمهٔ نهایة‌الارب، ص ۲۱۸، ج ۳، مراجعه فرمایید. م.

۳. از اصحاب رسول خـدا و امیرالمومنین علی است. رك. به: اسدالغابه، ابن اثیر، ص ۱۵۷، ج ۵. م.

۴. عیون اخبارالرضا، ص ۳۹، ج ۲. م.

۵. عیون اخبارالرضا، ص ۳۸، ج ۲. م.

و فرموده‌اند: هر کس روزی حلال بخورد، فرشته‌یی بالای سرش می‌ایستد و تا هنگام فراغت او از خوردن، برایش آمرزش می‌طلبد و چون لقمه‌یی از حرام در شکم بنده قرارگیرد، همهٔ فرشتگان آسمانها و زمین او را نفرین می‌کنند و تا چیزی ازآن لقمه در درونش باشد خدای به‌او نمی‌نگرد و هر کس لقمه‌یی از حرام بخورد، همانا گرفتار خشم خداست. اگر توبه‌کند، خدای توبه‌اش را می‌پذیرد و اگر مرگ او را در رباید و توبه نکرده باشد،آتش بر او سزاوارتر است.

شاعر چنین سروده است:

«ای سرزنش‌کنندهٔ فقر! دلگیر مباش که اگر به دیدهٔ عبرت بنگری، عیب توانگری بیشتر است. از جملهٔ برتری و شرف فقر بر توانگری، اگر با نظر درست بنگری، این است که تو برای رسیدن به ثروت مرتکب‌گناه می‌شوی و حال‌آنکه برای‌آنکه فقیر باشی، مرتکب نافرمانی خداوند نمی‌شوی.»

شافعی[1] چنین سروده است:

«ای نفس! اگربه میزان‌کفاف و روزی بسنده‌کنی، همواره‌گرامی وبی‌نیازی. آزمندی‌ها وآرزوها را از خود دورکن و رهاسازکه چه بسیارآرزوکه مرگ را فرا می‌آورد.»

دیگری چنین سروده است:

«آزمندی‌ها تو را ازخانهٔ جاودانگی (بهشت، رستاخیز) غافل می‌دارد و لذت زندگانی‌که وصول به‌آن سودبخش نیست و درحلال‌آن نقش حساب خورده است و حرام‌آن موجب‌رسیدن به‌زقوم (نام‌درختی است در دوزخ) در روز رستاخیزاست.»

مجلس هشتادم
درآشکارا سلام دادن

خداوند متعال درآیهٔ ۸۸ سورهٔ چهارم (نساء) فرموده‌است «و چون تحیت

۶. محجةالبیضاء، ص ۲۰۱، ج ۳. م.

۱. شافعی: محمدبن ادریس‌بن عباس‌بن عثمان‌بن شافع، یکی از ائمهٔ چهارگانهٔ فقه اهل سنت، متولد ۱۵۰ و درگذشتهٔ ۲۰۴ هجری است، در غزهٔ فلسطین متولد، و در دو سالگی به مکه آورده شد و پنج سال پیش از مرگ به‌مصر رفت و همانجا درگذشت. برای اطلاع بیشتر از شرح حال وآثارش و منابعی‌که دربارهٔ او نوشته‌اند، به الاعلام زرکلی، ص ۲۵۰، ج ۶ و درکتابهای فارسی به‌بحث مفصل نویسندگان نامهٔ دانشوران ناصری‌که در صفحات ۲۷۲ تا ۳۲۶ جلد ۹ چاپ دوم است، مراجعه‌کنید. م.

داده شوید به تحیتی، پس تحیت دهید به بهتر از آن، یا همانگونه تحیت دهید. به‌درستی که خداوند بر همه چیز محاسب است.»

و در آیهٔ ۵۴ سورهٔ ششم (انعام) فرموده‌است: «و چون کسانی که به‌آیتهای ما ایمان‌آورده‌اند پیش تو آیند، بگوسلام برشما باد؛ پروردگار شما برخویشتن رحمت را نوشته است.»

و در آیهٔ ۶۱ سورهٔ بیست و چهارم (نور) فرموده است: «پس چون به‌خانه‌ها درآیید، پس سلام کنید بر خودتان سلام کردنی از نزد خداوند فرخنده و پاکیزه.»

و در آیهٔ ۹ سورهٔ پنجاه و هشتم (مجادله) فرموده است: «و چون پیش تو آیند و تو را به چیزی تحیت گویند که خدایت آنچنان تحیت نفرموده است.»

روایت شده است که یهودیان پیش پیامبر آمدند و گفتند: السام‌علیك و سام در لغت ایشان به معنی مرگ است و پیامبر در پاسخ فرمودند و بر شما، و خداوند این آیهٔ سورهٔ مجادله را نازل فرمود.[1]

و پیامبر فرموده‌اند: به هر کس که پیش از سلام دادن، سخنی بگوید، پاسخ مدهید و نیز فرموده‌اند: هیچکس را تا سلام نداده است به خوراك خویش فرا مخوانید.[2]

امام باقر(ع) فرموده است: سه چیز از درجات پسندیده و سه چیز از کفارات و سه چیز از بدبختی‌ها و سه چیز از خوشبختی‌هاست. آن سه چیز که درجه است؛ آشکار ساختن سلام و خوراك‌دادن به مردم و خواندن نماز شب درحالی که مردم خوابیده باشند، می‌باشد. و آن سه چیز که کفاره و موجب آمرزش و پوشش گناهان است؛ نیکو وضوگرفتن در صبحگاهان و شامگاهان سرد و رفتن روز و شب به‌نماز جماعت و محافظت برحضور آن است. سه چیزی که از بدبختی‌هاست؛ بخل و امساك و هوای نفس حاکم و شیفتگی آدمی به خویشتن است. و آن سه که از خوشبختی‌ها و مایه‌های رستگاری است؛ بیم از خداوند درنهان و آشکار و میانه‌روی در حال توانگری و تنگدستی و گفتن کلمهٔ حق درحال خشنودی و خشم است.[3]

---

۱. نظیر این گفتار در تبیان طوسی، ج ۹، ص ۵۴۶، و تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۵۰، آمده‌است. م.

۲. خصال، صدوق، ج ۱، ص ۷۲، م.

۳. در خصال، ج ۱، ص ۱۱۱، همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی، آمده‌است. م.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است که رسول خدا از سلام دادن به چهار کس نهی فرمودند؛ بر مست تا هنگامی که مست است و بر کسی که پیکرتراش است و بر آن کس که نرد می‌بازد و بر آن کس که بازی چهارده[1] می کند و من یکی دیگر را که پنجمی است می‌افزایم و می گویم بر شطرنج‌باز سلام مدهید.[2]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است: بر شش تن شایسته نیست سلام داده شود و شش خصلت از خصلتهای قوم لوط است. اما آن شش تنی که سلام دادن بر آنان روا نیست؛ یهودیان و مسیحیان و نرد و شطرنج‌بازان و میگساران و نوازندگان بربط و طنبور و کسانی که با دشنام دادن به مادران شادی می کنند و شاعران هستند. و آن چیزها که از خوی‌های قوم لوط است؛ مهره‌بازی (تیله‌بازی) و تلنگرزدن و جویدن سقز (آدامس) و دامن برزمین کشیدن و بازگذاشتن دگمه‌های قبا و پیراهن است.[3]

امام باقر(ع) فرموده‌است: بر یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و بت‌پرستان و میزبانان میگساران و نرد و شطرنج‌بازان و فرومایگان و شاعرانی که به زنان شوهردار تهمت می‌زنند و برنمازگزاران سلام مدهید ــ نمازگزاران، از این روی که نمی‌توانند پاسخ دهند، زیرا سلام دادن مستحب و پاسخ آن واجب است ــ و بر رباخواران و بر کسی که برای قضای حاجت نشسته است، و بر کسی که درگرمابه است و کسی که آشکارا گناه می کند نیز سلام مدهید.[4]

همان حضرت فرموده‌است: فرشته‌یی از فرشتگان ازکنار مردی که بر در خانه‌یی ایستاده بودگذشت. ازآن مرد پرسید: چه چیزی تو را بر در این خانه برپا داشته است؟ گفت: برادر دینی من است، خواستم بر او سلام دهم. فرشته پرسید: آیا میان تو و اوپیوند خویشاوندی است ویا برای نیازی آمده‌ای؟ گفت: نه میان من و او خویشاوندی است و نه برای حاجتی آمده‌ام، فقط حرمت برادری دینی است و من به‌خاطرپروردگار جهانیان، احوال او را می‌پرسم و سلام می‌دهم. فرشته گفت: من فرستادهٔ خداوند هستم، خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید همانا که به‌خاطر من چنین کردی و من بهشت را بر تو واجب کردم و از خشم خویش تو را معاف داشتم

---

۱. بازی‌یی است که با چهارده مهره بازی می کنند. م.

۲ و ۳ و ۴. در خصال، ج اول، صفحات ۱۱۱ و ۲۲۱ و ۲۹۴ و ۲۹۰ چاپ آقای کمره‌یی، آمده‌است. م.

و از آتش پناه دادم. معنی اینکه بنده‌یی به برادر دینی خـود سلام می‌دهد این است که برای تو ازسوی خود سلامت آرزو می کنم؛ مانند این گفتار خداوندکه می‌فرماید: «وسلام لك مـن اصحاب‌الیمین» یعنی سلامت، وگفته شده است هنگامیکه کسی به بندهٔ مطیع و پـرهیزگـار سلام مـی‌دهـد، معنـای آن ایـن است که او را بـه سبب فرمانبرداری از خداوندگرامی داشته و پاداش داده است و چـون برگنهکاران سلام می‌دهد، معنای آن این است که بیدارشو و غافل مباش.[1]

پیامبر (ص) فرموده‌اند: سلام، یکی ازنامهای خداوند است. آن را میان خود آشکار سازید و همانا انسان مسلمان چون ازکنار قومی بگذرد و بر ایشان سلام دهد، بر فرض که آنان پاسخ ندهند، کسی که از ایشان بهتراست و پاکیزه‌تر، پاسخ خواهد داد.

و همان حضرت فرموده‌اند: همانا ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دعاکردن ناتوان باشد و بخیل‌ترین مردم کسی است که از سلام دادن بخل بورزد.[2]

عماربن یاسر(رض) می گفته است: سه چیز است که هرکس در خـود فراهم آورد ایمان را در خود فـراهـم آورده است؛ بخشش در تنگـدستی و انصاف دادن نسبت به خویشتن و سلام دادن به دانشمند و عالم.[3]

مجلس هشتاد و یکم
در حیاء (آزرم)

خداوند درآیهٔ ۱۰۷ سورهٔ چهارم (نساء) فرموده است: «پوشیده می‌دارنـد از مردم و پوشیده نمی‌دارند از خدا».

و درآیهٔ ۷ سورهٔ پنجاه و هشتم (مجادله) فرموده‌است: «هیچ راز گفتنی میان سه کس نیست مگر اینکه او چهارمـی ایشان است و هیـچ پنـج تنی مگر اینکه او ششمی ایشان است».

امام‌کاظم(ع) فرموده است: از مثالهای پیامبران که درود خدا بر همه‌شان باد!

---

۱. د. کافی، ج ۲، ص ۱۷۶، و بحارالانـوار، ج ۷۴، ص ۳۴۴، و امـالی صدوق، ص ۱۹۹، آمده‌است. م.

۲. این دو روایت در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۲۰۰، هـم از همین کتاب نقـل شده است. م.

۳. به‌نقل از کتاب سید ناصح‌الدین در همان صفحهٔ مشکاةالانوار، آمده‌است. م.

چیزی جز یك کلمه باقی نمانده است و آن این است که چون آزرم نمی‌کنی، هر چه می‌خواهی بکن، و این هم در مورد بنی‌امیه است.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است: خداوند تبارك و تعالی، شهوت را ده بخش فرموده، نه بخش آن در زنان و یك بخش آن در مردان است و اگر چنین نبود که خداوند در آنان نه بخش از آزرم را هم قرار داده است، هرآینه به‌هر مردی نه زن چسبیده بود.[۲]

و همان حضرت فرموده است: حیا و آزرم ده بخش است؛ نه بخش آن در زنان و یك بخش آن در مردان است و چون دوشیزه به‌حد بلوغ می‌رسد و خون می‌بیند، دو بخش از آزرم او می‌رود و چون ازدواج می‌کند دو بخش دیگر آن از میان می‌رود و پنج بخش آن باقی می‌ماند. اگر تبهکاری کند، همهٔ آزرمش از میان می‌رود و اگر پاکدامن بماند، آن پنج بخش باقی می‌ماند.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: ایمان برهنه وجامهٔ آن آزرم و زیورش وفا ومروتش کارنیك و ستون و مایهٔ برپایی آن پارسایی است.[۴] و هرچیز را اساس است واساس اسلام، محبت خاندان ماست.[۵]

امام صادق فرموده است: سه خصلت است که اگر کسی دارا نباشد، هرگز به خیر او امید نیست؛ آن‌کس که در نهان از خدا نترسد و آن کس که در پیری بیمی به دل راه ندهد و رعایت نکند و آن‌کس که از هیچ عیبی آزرم نکند.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرگز آزرم با چیزی همراه نیست مگر آنکه آن را می‌آراید و هرگز فحش و دریدگی همراه چیزی نیست مگر آنکه آن را آلوده می‌کند.[۶]

و همان حضرت فرموده‌اند: همانا هر دین را خوی و خصلتی است و چهرهٔ اخلاق اسلامی آزرم است.

و هم ایشان فرموده‌اند: آزرم از زندگان، از ایمان است، یا آزرم از ایمان

---

۱ و ۲ و ۳. در خصال، صفحات ۱۳ و ۲۰۵ جلد اول چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.
۴. به‌نقل از امالی طوسی در بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۸۲، آمده است.م.
۵. به‌نقل از محاسن برقی، در بحارالانوار، همان صفحه، همان جلد، آمده‌است. م.
۶. امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۹۳م.

است و شخص مومن در بهشت خواهد بود.[۱]

و به‌پیامبر(ص) گفته شد: مرا نصیحت فرمایید. فرمودند: از خداوند چنان آزرم کن که از مردان صالح خویش آزرم می‌کنی.[۲]

و باز فرموده است: آزرم کنید از خدای، چنان‌که شایستهٔ آزرم است. گفتند: ای رسول خدا! ما آزرم می‌کنیم. فرمود: نه چنین است، که هر کس از خدای چنان که باید آزرم کند، سر خود و اندیشه‌اش را و شکم و اندرونش را حفظ کند و مرگ و پوسیده‌شدن را به‌یادآورد، و هر کس آخرت را بخواهد، زیور این جهان را رها می‌کند و هر کس چنین کند، همانا که از خدای چنان‌که شاید و باید آزرم کرده است.[۳]

و گفته شده‌است: هر کس جامهٔ آزرم بپوشد، عیبش برمردم پوشیده می‌ماند.[۴]

شاعر چنین سروده است:

«هرگاه از سرانجام شبها (روزگار) نمی‌ترسی و آزرم نمی‌کنی، هر چه می‌خواهی بکن، و حال آنکه به‌خدا سوگند در زندگی و دنیا چون آزرم از میان برود، خوشی باقی نمی‌ماند. آدمی تا گاهی که حیاء و شرم دارد به نیکی زندگی می‌کند و تا حیاء باقی باشد، مهتری و بزرگی باقی است. چه بسیار گناه و زشتی که میان من وانجام آن، حیاء مانع شد وحیاء داروی آن بود وچون حیاء از میان برود، دوایی نیست.»

دیگری گفته است: «چه بسا کسی که ازعشق او پیراهن دریده می‌شود و او را میان خانه از شدت حیاء بیمار می‌پنداری، ولی چون پرچم برافراشته می‌شود، او را زیر پرچم فرمانده می‌بینی.»

مجلس هشتاد و دوم
در ارتکاب قتل و زنا

خداوند متعال در آیهٔ ۹۶ سورهٔ چهارم فرموده است: «و کسی که مومنی را به

۱. صورت دوم این روایت در اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۵، آمده‌است. م.
۲. از همین کتاب در بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۹، آمده‌است. م.
۳. به‌نقل از قرب‌الاسناد حمیری و امالی و خصال صدوق با اندك اختلافی در بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۳، آمده‌است. م.
۴. نهج‌البلاغه، ص ۱۱۷۵، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. م.

عمد بکشد، جزایش جهنم است، جاودانه در آن.»

و در آیهٔ ۳۵ سورهٔ هفدهم (بنی‌اسرائیل) فرموده است: «و مکشید نفسی را که خداوند حرام کرده است مگر به‌حق.»

و در آیهٔ ۳۴ همان سوره فرموده است: «و پیرامون زنا مگردید. به‌درستی که کاری زشت و راهی ناستوده است.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: آدمی هرگز در پیشگاه خداوند گناهی بزرگتر از کشتن پیامبری یا امامی و ویران کردن کعبه‌یی که خداوند آن را قبلهٔ بندگان قرار داده است و ریختن نطفهٔ خود در مورد حرام، انجام نداده است.[1]

و همان حضرت فرموده‌اند: زمین هرگز به‌درگاه خدای خود چنان نمی‌نالد که از سه‌گناه؛ خون حرامی که بر آن ریخته شود یا آبی که از غسل زنا بر آن ریخته شود یا خوابیدن پیش از دمیدن آفتاب بر آن.[2]

امام صادق(ع) فرموده است: خداوند به‌داود(ع) وحی فرمود که ای داود! به من شادباش، و با یاد من لذت ببر و با مناجات با من بهره‌مندشو که بزودی خانه را از تبهکاران خالی می‌کنم و نفرین و لعنت خویش را بر ستمکاران قرار می‌دهم.[3]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: نابودشدن دنیا بر خداوند آسان‌تر از کشته‌شدن مومن است.

و همان حضرت فرموده‌اند: همانا که اگر ساکنان آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه در ریختن خون مومنی شریك باشند، خدای عزوجل همه را با روی به‌آتش می‌اندازد.[4]

و فرموده‌اند: نخستین چیزی که روز قیامت مورد بررسی قرار می‌گیرد، خونهاست.[5]

و فرموده‌اند: اگر کسی در خاور کشته شود و کسی در باختر به‌کشته‌شدن او راضی باشد، او هم همچون کسی است که او را کشته و در خونش شریك است.

---

۱ و ۲. در خصال صدوق، صفحات ۱۳۵ و ۱۵۱ جلد ۱ چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

۳. به‌نقل از امالی صدوق، در الجواهرالسنیهٔ شیخ حر عاملی، ص ۹۲، آمده‌است. م.

۴. نظیر آن در دعائم‌الاسلام، قاضی نعمان، ج ۲، ص ۴۰۲، و هم در ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال صدوق، آمده‌است. م.

۵. در عقاب‌الاعمال صدوق، ص ۳۲۶، چاپ استاد علی اکبر غفاری، آمده‌است. م.

امام صادق(ع) فرموده است: خداوند متعال به‌موسی(ع) چنین وحی فرمود که به‌گروه بنی‌اسرائیل بگو از کشتن نفس حرام به‌غیر حق برحذر باشید که هر کس از شما در دنیا کسی را بکشد، خداوند او را در آتش صد بار همانگونه که مقتول را کشته است، خواهد کشت.[1]

امام باقر(ع) فرموده است: نخستین چیزی که روز قیامت مورد بررسی قرار می‌گیرد، خونهای مردم است. نخست دو پسر آدم را بر پا می‌دارند و میان آن دو قضاوت می‌شود و سپس دیگر قاتلان را محاکمه می‌کنند تا آنجا که هیچکس از ایشان باقی نماند. پس از آن حساب دیگران را بررسی می‌کنند. روز رستاخیز مقتول، در حالیکه خون خویش را به‌چهرهٔ قاتلش می‌پاشد، می‌آید و می‌گوید: این شخص مرا کشته است. به قاتل می‌گویند: تو کشندهٔ اویی؟ و او نمی‌تواند هیچ سخنی را از خداوند پوشیده دارد.[2]

امام صادق(ع) فرموده است: هر کس اهمیت ندهد که چه می‌گوید و گفته می‌شود، با شیطان شریك است و هر کس اهمیت ندهد که مردم او را بدکاره بدانند، شریك شیطان است و هر کس از برادر مومن خود بدون اینکه میان آن دو ستمی واقع شده باشد غیبت کند، شریك شیطان است و هر کس به‌دوست داشتن حرام و شهوت زنا خشنود باشد، او هم شریك شیطان است و سپس فرمود: زنازاده را نشانه‌هایی است؛ نخست اینکه ما خاندان را دشمن می‌دارد. دوم آنکه به‌همان گناهی که از آن متولد شده است، علاقه دارد. سوم آنکه کار دین را سبك می‌شمرد. چهارم آنکه برای مردم بد محضر است و هیچکس برای برادرانش بد محضر نیست، مگر آنکه در بستری غیر از بستر پدرش، نطفه‌اش بسته شده یا مادرش در عادت ماهانه به او باردار شده است.[3]

همان حضرت فرموده است: چون چهار چیز آشکار شود، چهار چیز در نتیجهٔ آن آشکار می‌شود؛ چون زنا معمول گردد، زلزله‌های سخت اتفاق افتد و چون زکات پرداخت نشود، چهارپایان نابود می‌شوند و چون حاکمان و قاضیان در قضاوت ستم

---

۱ و ۲. در صفحات ۳۲۶ و ۳۲۷ ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال شیخ صدوق چاپ آقای علی اکبر غفاری آمده‌است. م.

۳. خصال، شیخ صدوق، صفحات ۲۰۵ و ۲۲۴، جلد اول همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

کنند، ریزش باران متوقف می‌شود و چون ذمه و پیمان را کوچك بشمرند، مشرکان بر مسلمانان پیروز می‌شوند.[۱]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است: آن‌کس که زنا کردن را دوست داشته باشد، اگر تصور کند حلال‌زاده است، دروغ پنداشته است.

پیامبر فرموده‌اند: هر کس با زنی مسلمان یا یهودی و مسیحی و زرتشتی، چه آزاد و چه‌کنیز، زنا کند و ازگناه خویش توبه نکند و در حالی‌که بر آن اصرار بورزد بمیرد، خداوند درگورش سیصد دریچه می‌گشاید‌که از آنها مارها و کژدم‌ها و اژدهاهای‌آتشین تا روز رستاخیز به‌سوی او می‌آیند و چون ازگور خود برانگیخته شود، مردم از بوی بد بدنش سخت ناراحت می‌شوند و بدینگونه خود و عملش شناخته می‌شوند تا آنگاه‌که او را به‌آتش می‌برند.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: ای‌گروه مسلمانان! از زنا پرهیز کنید‌که در آن شش خصلت است؛ سه خصلت در این جهان و سه خصلت در رستاخیز. آن سه خصلت‌که در این جهان است؛ از میان بردن ارزش، و تنگدستی و نقصان عمر است و آنچه مربوط به‌آخرت است، خشم پروردگار عزوجل و بدی رسیدگی به حساب و جاودانگی در آتش است. سپس پیامبر(ص) فرمود: نفسهایشان آنان را گمراه‌کرده است‌که خداوند بر آنان خشم‌گیرد و در عذاب جاودانه بمانند.[۳]

و همان حضرت فرموده‌اند: چون زنا بسیارشود، مرگ ناگهانی بسیار خواهد شد.[۴]

امام صادق(ع) فرموده‌است: چون خداوند جهان را برپا داشت، به‌موسی(ع) چنین وحی فرمود:که من در اثر کارهای پدران، پسران را پاداش می‌دهم؛ اگر نیك باشد، پاداش نیك و اگر بد باشد جزای بد. زنا مکنید‌که در نتیجه، با زنان شما زنا شود و هر کس پای در بستر مسلمانی نهد، پای در بسترش نهاده می‌شود. هرگونه‌که رفتار کنی، همانگونه با تو رفتار می‌شود.[۵]

۱. خصال، شیخ صدوق، صفحات ۲۰۵ و ۲۲۴، جلد اول همراه با ترجمهٔ آقای کمره‌یی آمده‌است. م

۲ و ۳ و ۴. عقاب‌الاعمال، صدوق، صفحات ۳۰۰، ۳۱۱ و ۳۳۲. م.

۵. ارتباط جملهٔ اول را با عبارت بعد نفهمیدم. شاید هم این‌چنین معنی شود: «چون خداوند مکافات را در جهان مقرر فرمود، به‌موسی(ع)...» این روایت به نقل از محاسن برقی، در الجواهرالسنیة فی‌الاحادیث‌القدسیه، ص ۴۹، آمده‌است. م.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است: چون روز رستاخیز فرامی‌رسد، خداوند بوی بسیار بدی را در صحرای قیامت منتشر می‌سازد که همهٔ حاضران چنان آزار می‌بینند که نفسهای ایشان بند می آید. در این هنگام به‌آنان ندا داده می‌شود که آیا می‌دانید این بوی آزاردهنده چیست؟ می‌گویند: نه، ولی ما را به‌سختی آزار داد. گفته می‌شود: این بوی بدآلت جنسی زناکاران است و کسانی که با بارگناه زنا، با خدای خود ملاقات کرده‌اند و در دنیا توبه نکرده‌اند. آنان را لعنت کنید که خدایشان لعنت کناد! و هیچکس باقی نمی‌ماند، مگر اینکه می گوید: پروردگارا زناکاران را لعنت فرمای![1]

مجلس هشتاد و سوم
در باده و رباخواری

خداوند متعال در آیهٔ ۹۲ سورهٔ پنجم (مائده) فرموده است: «ای کسانیکه گرویده‌اید! به‌درستی که باده و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلید واز کردار شیطان است. پس از آنها اجتناب کنید.» و در آیهٔ ۲۷۶ سورهٔ دوم فرموده‌است: «کسانیکه ربا می‌خورند، از جای برنمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان با دست زدن به او، او را دیوزده کرده است... و خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است. پس هرکس که اورا پند واندرز پروردگارش رسید وخود داری کرد، برای اوست آنچه گذشته است و کارش با خداست، و هرکس به‌آن برگردد، همانا آنان اصحاب آتش و در آن جاودانه‌اند.»

ازامام صادق(ع) درمورد فرومایگان پرسیده شد. فرمود: باده خواران وطنبور زنان هستند.

همان حضرت فرموده است: همانا پروردگار را در هر روز و شب، فرشته‌یی است که ندا می‌دهد؛ ای بندگان خدا! آرام بگیرید وازگناهان پرهیزکنید واگرحرمت چهار پایان چرنده وکودکان شیرخوار و پیران در حال رکوع نباشد، همانا که چنان عذابی بر شما فروریزد که از بدبختی تسلیم آن شوید.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس به خدا وروز رستاخیز ایمان آورده باشد، هرگز بر سفره‌یی که برآن باده نوشی می کنند، نمی‌نشیند.

---

۱. عقاب‌الاعمال، صدوق، ص ۳۱۲. م.

امام صادق فرموده است: سه‌گروه به بهشت وارد نخواهند شد؛ آن کس که خون کسی را بریزد و باده‌گسار و سخن چین.[۱]

امام باقر(ع) فرموده است: رسول خدا(ص) دربارهٔ باده، ده تن را لعنت و نفرین فرموده است: کسی که درخت آن را به‌آن نیت کاشته است، نگهبان آن را، فشاردهندهٔ آن را، نوشندهٔ آن را، ساقی آن را، کسی که آن را برای کسی می‌برد، آن کس که برای او برده می‌شود، خریدار و فروشندهٔ آن را و کسی را که بهای آن را می‌گیرد.[۲]

امام باقر(ع) فرموده است: هر کس باده نوشی کند، چهل روز نمازش پذیرفته نیست و اگر در آن چهل روز نمازش را ترك کند، به سبب ترك نماز، عذاب او دو برابر می‌شود.[۳]

در خبر دیگری آمده است که نماز شخص باده‌گسار، میان آسمان و زمین متوقف می‌ماند و چون توبه کند به او برگردانده می‌شود.[۴]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: نخستین چیزهایی که خداوندم مرا از آنها منع فرمود؛ پرستش بتها و باده‌گساری و دشنام دادن بود. همانا پروردگار من، مرا رحمت برای جهانیان مبعوث فرموده است و اینکه ابزارهای موسیقی و مزامیر و دیگر امور جاهلی و بتها و چوبه‌های قرعه و دیگر بدعتها را از میان ببرم و پروردگار من جل جلاله سوگند خورده است که هیچ بنده‌یی از بندگان من در دنیا باده‌گساری نخواهد کرد، مگر آنکه در آخرت، نخست به همان اندازه که باده نوشی کرده است از حمیم دوزخ به او خواهد آشامانید، چه پس از آن آمرزیده شود و چه معذب باشد.[۵]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: با کسی که باده نوشی می‌کند، همنشینی مکنید و به او زن مدهید و از او زن مخواهید و اگر بیمار شد، به عیادتش مروید و اگر مرد، جنازه‌اش را تشییع مکنید که باده‌گسار، روز قیامت درحالی مبعوث می‌شود که چهره‌اش سیاه و چشمانش کبود و آرواره و چانه‌اش کج است و آب دهانش فرومی‌ریزد و زبانش از پشت سرش بیرون آمده است.

---

۱. عقاب‌الاعمال، صدوق، ص ۲۶۲. م.
۲. با اندك تفاوت لفظی، در دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۱۳۱، آمده است. م.
۳. و ۴. عقاب‌الاعمال، صدوق، ص ۲۹۰. م.
۵. به نقل از فروع کافی در وسایل‌الشیعهٔ شیخ حرعاملی، ج ۱۷، ص ۲۴۵، آمده است. م.

همچنین فرموده‌اند: باده‌گسار اگر بیمار شد، عیادتش مکنید و اگر گواهی داد، مپذیرید و اگر دربارهٔ او گفتگو شد، اورا پاك خصلت معرفی مکنید و اگر خواستگاری کرد، خواسته‌اش را بر میاورید و اگر حدیثی نقل کرد، راست مپندارید و اگر مرد به تشییع جنازه‌اش حاضر مشوید، و باده‌گسار، خداوند را باگناه بت‌پرستان ملاقات می‌کند. برای باده نوش حالتی پیش می‌آید که در آن حال خدای خود را نمی‌شناسد و باده نوشی گناهی است که از همهٔ گناهان بزرگتر است؛ همچون درختی که از دیگر درختان بلندتر باشد (همچون درختی که بر هر درخت دیگر می‌پیچد و از آن بالا می‌رود). باده‌گسار روز قیامت درحالی مبعوث می‌شود که چهره‌اش سیاه است و بانگ بدبختی و فریادش بلند خواهد بود.[۱]

قصی بن کلاب فرزندان خود را چنین پند داد که ای فرزندانم از آشامیدن باده خودداری کنید که اگر هم بدنها را اصلاح کند، ذهنها را ویران می‌کند.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است: باده‌نوشی، گناهی بزرگتر از ترك نماز است. آیا می‌دانی به چه سبب؟ زیرا باده‌نوش به حالتی درمی‌آید که در آن حال، خدای خود را نمی‌شناسد.[۳]

ازامام صادق(ع)، درمورد معنی وتفسیر کلمهٔ «مدمن» سوال‌شد که مدمن شراب یعنی چه؟ فرمود: یعنی هرگاه به آن دسترسی پیدا کند، آن را می آشامد.[۴]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هر کس جام شراب در دست خویش نهد، خدای دعایش را نمی‌پذیرد و هر کس باده بنوشد، خداوند چهل روز نمازش را نمی‌پذیرد و هر کس هرگاه بیابد بیاشامد، خداوند او را ازاهل خبال می‌نویسد. پرسیدند: ای رسول خدا! خبال چیست؟ فرمودند: عصاره‌ومایع بدگواری که ویژهٔ دوزخیان است.[۵]

۱. به نقل از امالی صدوق و من‌لایحضره‌الفقیه در همان جلد وسایل‌الشیعه، ص ۲۴۹، آمده است. م.

۲. با ذکر سلسلهٔ سند از قول محمدبن ضحاك در امالی صدوق، ص ۴، چاپ آقای کمره‌یی آمده است. م.

۳. به نقل از فروع‌کافی، محاسن برقی و علل‌الشرایع، در همان جلد وسایل‌الشیعه، ص ۲۵۰، آمده است. م.

۴. به نقل ازفروع‌کافی وتهذیب طوسی با توضیح بیشتری در وسایل‌الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۶۶، آمده است. م.

۵. با اندك تفاوت لفظی که خبال را به معنی ترشحات زنان بدکاره معنی کرده‌است، در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۱۶۴، آمده است. م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: ربا هفتاد جزء است و آسان‌ترین آن گناهش به‌آن اندازه است که مرد با مادر خود در خانهٔ کعبه زنا کند.

ای علی! گناه درهمی از ربا در پیشگاه خداوند، بزرگتر از هفتاد زنا با محارم در خانهٔ کعبه است.

و نیز فرموده‌اند: ربا، هفتاد دروازهٔ گناه است و کمترین معادل گناه آن، چنان است که مردی با مادر خویش همبستر شود.

امام صادق فرموده است: گناه هرگونه رباخواری، همچون گناه شرك است.

و همان حضرت فرموده‌اند: گناه یك درهم ربا در پیشگاه خداوند، بزرگتر از هفتاد زنای با محارم است.[1]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است: ای گروه مردم! نخست فقه بیاموزید و سپس بازرگانی. نخست فقه، نخست فقه، سپس بازرگانی. سوگند به خدا که ربا در این جهان، پوشیده‌تر از حرکت مورچه بر سنگ سیاه است.

و هم ایشان فرموده‌اند: هرکس احکام دینی خود را نیاموزد و بازرگانی و داد و ستد کند، به ربا و پس از آن به دوزخ می‌افتد.[2]

مجلس هشتاد و چهارم
در وبال ظلم

خداوند متعال در آیهٔ ۴۳ سورهٔ چهاردهم (ابراهیم) فرموده است: «و خدا را از آنچه ستمگران می‌کنند غافل مپندار».

و در آخرین آیهٔ سورهٔ بیست وششم (شعراء) فرموده‌است: «و به‌زودی آنان که ستم می‌کنند خواهند دانست به‌کدام بازگشت‌گاهی باز می‌گردند»[3].

پیامبر(ص) فرموده‌اند: سه خصلت است که در هرکس باشد، ایمانش کامل

۱. این روایات با تفاوتهای لفظی اندك، به نقل از فروع کافی وتهذیب و من‌لایحضره‌الفقیه و مجالس(امالی) صدوق، در وسائل‌الشیعه، ج ۶، صفحات ۴۲۲ تا ۴۲۹، آمده است ومنابع آن به اهتمام فقید سعید، آقای حاج‌شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، استخراج شده است. م.

۲. محجةالبیضاء، ج ۳، ص ۱۴۸. م.

۳. برای اطلاع بیشتر از آیات قرآن، به بحث مستوفای مرحوم علامهٔ مجلسی، در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۵، مراجعه شود. م.

است؛ نخست آن کس که چـون راضـی و خشنود شد، رضـایتش او را درگناه و بـاطل وارد نکند. دوم آن کس که خشم، او را از حق بیرون نبرد. سوم آن کس که چون قدرت یافت، چیزی را که از او نیست به‌دیگران نبخشد (برای چیزی که بـه‌او ارتباط ندارد خشم نگیرد).[1]

امام صادق(ع) فرموده است: من برای افراد این امت که حق ما را بشناسند، آرزوی رستگاری و نجات دارم مگر برای هر یك از این سه‌گروه؛ همنشین پـادشاه ستمگـر، و کسی که از هـوای نفس پیروی می کند، و آن کس که آشکارا تبهکاری و بدی می کند.[2]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: عـادل‌ترین مردم آن است که برای مردم همان چیزی را خوش بداردکه برای خود خوش می‌دارد و همان چیز را نـاخوش بداردکه برای خود ناخوش می‌دارد، وسرکش‌ترین مردم کسی است که غیرازقاتل خود را بکشد و غیر زنندهٔ خود را بزند.

امام باقر(ع) فرموده است: چون مرگ پدرم، امام سجاد، فرارسید مرا به‌سینهٔ خود فشرد و فرمود: ای پسرکم! تـو را سفارش می کنم به‌آنچه پدرم هنگام شهادت خویش به‌من سفارش فرمود وگفت که امیرالمومنین هم به‌ایشان سفارش فرموده‌است وآن سفارش این بود که ای پسرم! پرهیزکنید و بر حـذر باشید از ستم کردن نسبت به‌کسی که نصرت‌دهنده‌یی غیر از خدا بر تو نمی‌یابد.[3]

امـام صادق فرموده است: هرکس عهده‌دار کاری از کارهـای مـردم گردد و عدالت کند و در خانهٔ خود را گشوده دارد و پرده‌اش را کنار زنـد (حاجب نـداشته باشد) و درکار مردم بنگرد، بر خداوند متعال است که روز قیامت از بیم در امـانش دارد و او را به‌بهشت درآورد، و نیزفرموده است: چون خداوند به‌رعیتی ارادهٔ خیر فرماید، برای‌آنان پادشاهی مهربان و وزیری دادگر برمی‌گمارد.[4]

امام باقر فرموده است: ظلم سه‌گونه است؛ ظلمی که خدای آن را مـی آمرزد

---

۱. ضمن حدیث مفصلی، در خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۲۴، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

۲. در خصال صدوق، همان چاپ، ج ۱، ص ۵۹، آمده‌است. م.

۳. امالی، صدوق، ص ۱۱۰. م.

۴. امالی، صدوق، ص ۱۴۸، و به‌نقل از آن در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۰، آمده است. م.

و ظلمی که خدای آن را نمی‌آمرزد و ظلمی که خداوند آن را رها نمی‌فرماید. آن ستمی که خداوند آن را می‌آمرزد، شرك آوردن به خداوند است و آن ستمی که خداوند آن را نمی‌آمرزد، ستمی است که آدمی نسبت به‌خود در روابط خودش و خدای خودش معمول می‌دارد، و آن ستمی که خداوند آن را رها نمی‌فرماید وامهای میان مردم با یکدیگر است. و همان حضرت فرموده است: آنچه که مظلوم از دین ظالم بدست می‌آورد، بیشتر از آن است که ظالم از دنیای او می‌گیرد.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: عیسی بن مریم(ع) برای سخنرانی میان بنی‌اسرائیل برخاست و فرمود: ای بنی‌اسرائیل! حکمت را به‌جاهلان و نااهلان میاموزید که به آن ستم می‌کنید و آن را از اهل دانش باز مدارید که به‌آنان ستم می‌کنید و هیچ ستمکاری را بر ستمش یاری مدهید که فضل خود را باطل می‌کنید.[2]

امام صادق فرموده‌است: چون بر کسی ستم شود و شروع به‌نفرین بر ستمگر کند، خدای جل‌جلاله به‌او می‌فرماید: این جا، کس دیگری هم هست که برتو نفرین می‌کند و می‌پندارد که تو بر او ستم کرده‌ای. اکنون اگر می‌خواهی، نفرین تو و نفرین او را برآورده کنم و اگر می‌خواهی، دربارهٔ هر دو به‌تأخیر اندازم و عفو من شما را فراگیرد.

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است: ستم بر بندگان چه بد توشه‌یی برای آخرت است و روز مظلوم بر ظالم، سخت‌تر از روز ظالم بر مظلوم است. برای مردم ستمگر سه نشانه است؛ نخست اینکه از کسی که از او برتر است (خدا و پیامبر و ائمه) با ارتکاب معصیت و گناه سرپیچی می‌کند. دوم آنکه به‌زیردستان خود با چیرگی ستم می‌کند. سوم آنکه ستمکاران را پشتیبانی می‌کند.[3]

از امیرالمومنین علی(ع) پرسیده شد: آیا دادگری برتر است یا بخشندگی؟ فرمودند: دادگری همهٔ کارها را به‌جای خود قرار می‌دهد و بخشندگی و سخاوت آنها را از جهت خود بیرون می‌برد. دادگری، رهبری همگانی و بخشندگی، عرضی خاص است و دادگری برتر و شریف‌تر است. از بی‌انصافی بر حذر باش که منجر

---

۱. به‌نقل از امالی صدوق، ص ۱۵۳، در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۱، آمده‌است.م.
۲. بخشی از آن در معانی‌الاخبار، ص ۲۵۳، و تمام آن به‌نقل از امالی صدوق، در بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۸۶، آمده‌است. م.
۳. نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۶، چاپ عبده. م.

به‌آوارگی می‌شود و ستم، به‌درگیری و شمشیر بر روی یکدیگر کشیدن می‌انجامد.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: از ستم بر حذر باشید که دلهایتان را ویران می‌کند.[۲]

و همان حضرت فرموده‌اند: محبوب‌ترین مردم، روز قیامت، در پیشگاه خداوند، کسی است که امام عادل باشد و مجلس او از همگان به‌خداوند نزدیك‌تر است. و مبغوض‌تر و سخت عذاب‌تر از همگان در پیشگاه خداوند، پیشوای ستمگر است.

و فرموده‌اند: هر کس صبح کند و همت به‌ستم بر کسی نبندد، گناهان کوچك او بخشیده می‌شود.[۳]

شاعر چنین سروده است:

«برای هر فرماندهی و ولایتی ناچار عزل خواهد بود وگردش روزگار بستن وگشودن است و بهترین روشی که در روزگاران برای والی باقی می‌ماند، احسان و دادگری است.»

مجلس هشتاد و پنجم
در حفظ زبان و راستی و کناره‌گیری از عیوب مردم

خداوند متعال در آیهٔ ۱۲۰ سورهٔ نهم (توبه) فرموده است: «ای کسانیکه گرویده‌اید! خدا را پرهیز کنید و همراه راستگویان باشید».

و در آیهٔ ۱۲ سورهٔ چهل و نهم (حجرات) فرموده است: «ای کسانیکه گرویده‌اید! اجتناب کنید بسیاری ازگمان را. به‌درستی که بعضی ازگمانها گناه است و عیب یکدیگر را جستجو، و برخی از برخی دیگر غیبت مکنید. آیا یکی از شما دوست می‌دارد که بخوردگوشت مردهٔ برادرش را؟»

و در آیهٔ ۱۸ سورهٔ پنجاهم (ق) فرموده است: «تلفظ نمی‌کند هیچ سخنی را مگر اینکه نزد او، نگهبانی است آماده.»

و در آیهٔ اول سورهٔ ۱۰۴ (همزة) فرموده است: «وای بر هر عیبگوی طعن‌زننده.»

---

۱. نهج‌البلاغه، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. م.
۲. به‌نقل از صحیفةالرضا در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۵، آمده‌است. م.
۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۵، م.

امیرالمومنین(ع) فرموده‌است: هیچ چیزی سزاوارتر برای بازداشتن از زبان نیست.

امام صادق(ع) فرموده است: نام بندهٔ مومن تا هنگامی که ساکت است در زمرهٔ نیکوکاران است وچون سخن بگوید، درنیکوکاران یا بدکاران نوشته می‌شود.[۱]

امام سجاد فرموده است: حق زبان تو این است که آن را از فحش و ناسزا باز داری و آن را عادت به‌خیر دهی و سخنان یاوهٔ بی‌فایده را رها کنی و نسبت به مردم سخن پسندیده و نیکو بگویی.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: قبول کنید که به‌شش خصلت عمل کنید تا من برای شما بهشت را تعهد کنم. چون سخن می‌گویید، دروغ مگویید وچون وعده می‌دهید، خلاف مکنید و چون شما را بر کاری امین کردند، خیانت مکنید. چشم و شهوت خویش را محفوظ بدارید و دستها و زبانهایتان را باز دارید.[۳]

امام صادق(ع) فرموده‌اند: برای ما زیور و مایهٔ آرایش باشید و زشت و ناپسند مباشید. به‌مردم، نیکو سخن بگویید و زبانهای خود را از سخن یاوه وگفتار زشت باز دارید.[۴]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است: دروغ به‌جد و شوخی به‌صلاح نیست و اگر یکی از شما به‌کودك خود وعده‌یی دهد و بر نیاورد، ناپسند است. همانا که دروغ، به‌ستمگری و بدکاری راهبر است و بدکاری، به‌دوزخ. و ممکن است یکی از شما چندان دروغ گوید که مشهور به‌دروغ و بدی شود و چندان دروغ گوید که در دلش به‌اندازهٔ سرسوزنی از راستی باقی نماند و دراین حال در پیشگاه خداوند کذاب (بسیار دروغگو) نامیده می‌شود.[۵]

زراره می‌گوید:[۶] از امام باقر پرسیدم، حق خداوند بر بندگان چیست؟ فرمود:

---

۱. کافی، ص ۱۱۶، ج ۲، و اختصاص مفید، ص ۲۴۹. م.
۲. از رسالهٔ حقوق امام سجاد(ع) است. محجة‌البیضاء، ج ۳، ص ۴۴۹، م.
۳. خصال، ج ۱، ص ۲۸۷، چاپ آقای کمره‌یی. م.
۴ و ۵. امالی صدوق، صفحات ۲۴۰ و ۲۹۲. م.
۶. زرارة بن اعین درگذشته به‌سال ۱۵۰ هجری از مشایخ بزرگ و فقها و متکلمان مشهور شیعه که از اصحاب سه امام بزرگوار است. برای اطلاع بیشتر به رجال علامهٔ حلی، ص ۷۶، چاپ ۱۳۸۱ قمری، نجف مراجعه فرمایید. م.

آنکه چیزی را که نمی‌دانند، نگویند و در مورد آنچه هم که می‌دانند، درنگ کنند.[۱]

امام صادق(ع) فرموده است، خداوند متعال در دو آیهٔ قرآن به‌بندگان خود چنین فرموده است: که تا چیزی را درست ندانند، نگویند و چیزی را که نمی‌دانند، روایت نکنند. در آیهٔ نخست، فرموده است: «آیا از آنان میثاق کتاب گرفته نشده که بر خداوندی چیزی جز حق نگویند.» (آیهٔ ۱۶۸ سورهٔ هفتم) و در آیهٔ دوم فرموده است «بلکه به‌آن چیزی که به‌علم آن احاطه نداشتند و هنوز از تأویل آن آگاه نشده بودند، تکذیب کردند.» (آیهٔ ۳۹ سورهٔ دهم).[۲]

و روایت شده است که سلمان فارسی (رض) از کنار گورستان گذشت و گفت: ای مومنان و مسلمانان آرمیده در گورها! سلام بر شما بـاد! ای ساکنان خانهٔ گور! آیا می‌دانید که امروز جمعه است؟ چون به‌خانه‌اش برگشت و خوابید، هنوز چشمش گرم نشده بود که سروشی در خواب ندایش داد که سلام بر تو بـاد! سخنی گفتی و شنیدیم. و سلام دادی و پاسخت دادیم و پرسیدی آیا می‌دانید که امروز جمعه است، می‌گوییم آری، ما حتی می‌دانیم که پرندگان روز جمعه چه می‌گویند. سلمان پرسید: چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند، پروردگار مهربان ما، پاك و منزه است. هرکس که به‌نام خدا سوگند دروغ بخورد، بزرگی خدا را نشناخته است.

امام صادق(ع) فرموده است، خداوند تبارك و تعالی خوش نمی‌دارد کسی کالای خود را با سوگند به فروش برساند.

وهمان حضرت فرموده است، هرکس به خدا سوگند می‌خورد، راست بگوید و اگر راست نگوید، از بندگان خدا نیست و برای هرکس بـه خـدا سوگند خورده می‌شود، خشنود شود و هرکس خشنود نشود، از بندگان خدا نیست.[۳]

امام باقر(ع) فرموده‌است، خداوند خروس سپیدی آفریده‌است که گلویش زیرعرش و پاهایش درزمین هفتم است و او را بالی درخاور و بالی دیگر در باختر است. هیچ خروسی آواز نمی‌خواند تا او آواز کند و چون بخواهد بخواند، بال برهم می‌کوبد و می‌گوید، منزه است پروردگار بزرگ و مانند او هیچ چیز نیست. و خداوند در این حال می‌فرماید: هرکس به من سوگند دروغ بخورد، به‌آنچه این خروس می‌گوید، ایمان

---

۱ و ۲. به‌نقل از کلینی (رض) در تفسیر برهان، ص ۱۸۶، ج ۲، ذیل همان آیهٔ سورهٔ یونس، آمده‌است. م.

۳. ثواب‌الاعمال، صدوق، صفحات ۲۶۹، ۲۷۱ و ۲۷۲. م.

نیاورده است.[1]

امام صادق فرموده است، هر کس سوگندی دروغ بخورد و بداند که دروغ می‌گوید، با خداوند به ستیزه برخاسته است.[2]

ازپیامبر(ص) پرسیده شد: آیا مومن، ممکن است ترسو باشد؟ فرمودند: آری، پرسیدند: آیا ممکن است بخیل باشد؟ فرمودند: آری، پرسیدند: آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمودند: نه.[3]

و فرموده‌اند: هر کس سکوت کند، رستگار است. وبیشتر خطاهای آدمی‌زاده درزبان اوست وهر کس زبان خویش را بازدارد، خدای عزوجل گناهانش را پوشیده می‌دارد.[4]

و فرموده‌اند: بلا بر زبان وگفتار، گماشته است.[5]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، سخن تا آن را نگفته‌ای در حجره و بند تو است و چون گفتی، در بند و حجرهٔ خود خواهد بود. زبان خویش را اندوخته بدار، همانگونه که سیم وزرخویش را اندوخته می‌داری وچه بسا که یك کلمه، نعمتی راسلب کند. آنچه را که نمی‌دانی مگو که خداوند سبحان برای همهٔ اعضای تو وظیفه‌یی مقرر فرموده است که به روز بازپسین از تو دربارهٔ آن باز خواست می‌شود وهر کس که زبانش بر او فرمانروا باشد، نفسش خوار و زبون می‌شود و آن کس که سخن بسیارگوید، خطایش افزون می‌شود و آن کس که خطایش افزون شود آزرمش کاسته می‌شود و آن کس که آزرمش کاسته شود، پارسایی او کاسته می‌شود وآن کسی که پارسایی او کاسته شود، دلش می‌میرد و آن کس که دلش بمیرد، به دوزخ می‌افتد.[6]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: سه خصلت است که اگر هرسه یا یکی از آنها در کسی باشد، روزی که سایه‌یی جز سایهٔ خدا نیست، او در سایهٔ خدا خواهد بود؛ نخست کسی که به مردم همان را بدهد که خود از ایشان می‌خواهد. دو دیگر آن کس که

---

۱ و ۲. ثواب الاعمال صدوق، صفحات ۲۶۹ و ۲۷۱ و ۲۷۲. م.

۳. محاسن برقی، ص ۱۱۸. م.

۴. احیاء علوم‌الدین، صفحات ۱۵۳۷ و ۱۵۴۰، چاپ دارالشعب، مصر. م.

۵. در کتابهای امثال از جمله مجمع‌الامثال میدانی، ص ۱۷، ج ۱، ذیل شمارهٔ ۲۵ و فرائدالللال، ص ۱۸، ج ۱، این کلام، به ابوبکر نسبت داده شده است و مراجعه فرمایید به ترجمهٔ نهایة الادب، ص ۲۸۲، ج ۱، به‌قلم این بنده. م.

۶. نهج‌البلاغه، صفحات ۱۰۷۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۵۷، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. م.

هیچکس را مقدم و مؤخر ندارد، مگر اینکه بداند آن شخص مورد محبت یا خشم خداوند است و آن کس که برادر مسلمان خود را به عیبی متهم نکند، مگر آنکه آن عیب را در خود از میان برده باشد و هر عیبی که از آدمی از میان می‌رود، عیب دیگری برای او آشکار می‌شود و برای آدمی شایسته و بسنده است که از عیب مردم، به اصلاح خویشتن بپردازد.[۱]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده‌است، خداوند متعال به موسی چنین وحی فرمود که این سفارش‌های چهارگانهٔ مرا رعایت کن. نخست آنکه تا همهٔ گناهان خویش را آمرزیده نبینی به عیب دیگران مپرداز. دوم تا هنگامیکه گنجهای مرا فانی نبینی، برای روزی خود اندوهگین مباش. سوم آنکه تا زوال پادشاهی وقدرت مرا ندیده‌ای، به هیچکس جز من امید مبند و چهارم اینکه تا شیطان را مرده ندیده‌ای، از مکر او ایمن مباش.[۲]

پیامبر فرموده‌اند: هر کس از مومنی در مورد آنچه که در او هست غیبت کند، خدا آن دو را در بهشت جمع نمی‌فرماید و هر کس از مومنی در مورد آنچه که در او نیست غیبت کند، پردهٔ عصمت میان آن دو قطع می‌شود و چنان غیبت کننده‌ای جاودانه در آتش است و چه بد سرانجامی است.

امیرالمومنین فرموده است، هر کس با غیبت، گوشت مردمان را بخورد، اگر تصور کند حلال‌زاده است، دروغ می‌گوید. ازغیبت بپرهیزید که نان خورش سگهای دوزخ است.[۳]

امام صادق فرموده است، اگر آنچه را که خداوند نسبت به برادر مومن تو پوشیده داشته است بگویی، غیبت است و بهتان آن است که درمورد اوچیزی بگوئید که در او نیست.[۴]

و همان حضرت فرموده است، هر کس در مورد برادر مومن خود آن چیزی را که با دو چشم خویش دیده و با دوگوش خود شنیده است بگوید، در زمرهٔ آنانی است که خداوند در آیهٔ ۲۰ سورهٔ بیست‌وچهارم(نور) دربارهٔ آنان چنین فرموده است:

---

۱. خصال، صدوق، ص۱۰۹، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.
۲. به نقل از توحید صدوق، در الجواهرالسنیهٔ شیخ حرعاملی، ص۵۳، آمده‌است. م.
۳. امالی، صدوق، ص ۲۰۳. م.
۴. کافی، ص ۳۵۸، ج ۲، و معانی‌الاخبار، صدوق، ص ۱۸۴. م.

«کسانیکه دوست می‌دارند که کار زشت میان آنانکه گرویده‌اند، آشکار شود، آنان را عذابی دردناك در دنیا و آخرت است.[۱]»

امام باقر(ع) فرموده است، بنده‌یی که دورو و دو زبان باشد، بد بنده‌یی است که در حضور با برادر خویش نیکو برخورد کند و در غیاب او، از او غیبت کند و گوشتش را بخورد و اگر چیزی به او عطا شود، بر او رشك می‌برد و اگر گرفتار شود، یاری‌اش نمی‌دهد.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است، هرکس در حضور مردم به‌گونه‌یی، و درغیاب، گونهٔ دیگر باشد، یا باآنان دو رو باشد، روز رستاخیزدرحالی که زبانی‌از آتش دارد، مبعوث می‌شود.[۳]

همان حضرت فرموده است، عیسی(ع) به یکی از یاران خود فرمود، آنچه را دوست نمی‌داری نسبت به تو انجام دهند، نسبت به هیچکس انجام مده و اگر کسی به‌گونهٔ راست تو سیلی زد، گونهٔ چپ خویش را در اختیارش بگذار.[۴]

و فرموده است، از کسی غیبت مکن تا غیبت‌کرده نشوی وبرای برادرت چاه مکن که خود درآن افتی که هرگونه رفتارکنی، همانگونه با تو رفتار می‌شود.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: نشستن در مسجد به انتظار نمازتا هنگامیکه حدثی از توسر نزده، عبادت است. گفته شد: ای رسول خدا! منظورازحدث چیست؟ فرمودند: غیبت کردن.[۵]

امیرالمومنین(ع) فرموده است، هیچ مجلسی با غیبت آمیخته نمی‌شود مگر آنکه از لحاظ دینی ویران می‌شود. گوشهای خود را از شنیدن غیبت پاك دارید که غیبت کننده و شنونده هر دو درگناه شریکند و از پیامبر(ص) شنیدم که می‌فرمود: غیبت نان خورش سگان دوزخ است، وهرکس به عیب خود بنگرد، ازعیب دیگران غافل می‌شود و هرکس به عیب مردم بنگرد و آن را زشت بشمرد و برای خود آن

۱. کافی، ص ۳۵۷، ج ۲. م.
۲. کافی، ص۳۴۳، ج ۲، و ثواب‌الاعمال، صدوق، ص۳۱۶. م.
۳. نظیر این روایت در ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال، ص ۳۱۹. م.
۴. به نقل از امالی صدوق در بحارالانوار، ص ۲۸۷، ج ۱۴، ضمن نصایح حضرت عیسی، آمده است. م.
۵. به‌نقل از جامع‌الاخبار، ص ۱۷۱، در بحارالانوار، ص ۲۵۹، ج ۷۵، آمده‌است. م.

عیب را بپسندد، چنین شخصی، خود احمق است.[۱]

پیامبر فرموده‌اند: هرکس بهتانی به زن مومن یا مرد مومنی بزند یاآنچه را در او نیست بگوید، خدای عزوجل او را بر کوهی از آتش باز می‌دارد تا از عهدهٔ آنچه‌گفته است بر آید.

وهمان حضرت فرموده‌اند: چهارگروه،موجب افزونی آزاردوزخیان می‌شوند. باآنکه دوزخیان خود درآزاروشکنجه‌اند، به‌آن چهارگروه، ازآشامیدنی‌های ناگوار دوزخ آشامانیده می‌شود و فریاد بر آه و وای بر‌می‌دارند. دوزخیان به یکدیگر می‌گویند: این چهارگروه را چه می‌شود که‌آزار برآزار ما می‌افزایند؟گروهی، آویخته از تابوتی آتشینند وگروهی، خود معده و رودهٔ خویش را بیرون می‌کشند وگروهی، ازدهانشان چرك وخون بیرون می‌آید وگروهی گوشت خود را می‌خورند. دوزخیان به فرشته‌یی که موکل بر آن تابوت است، می‌گویند: این‌گروه را چه‌گناهی است‌که آزار برآزار ما افزوده‌اند؟ می‌گوید: برگردن اینان اموال مردم بوده است و قصد پرداخت‌آن را نداشته‌اند. به فرشتهٔ موکل برگروهی‌که معده و رودهٔ خویش را بیرون می‌کشند، می‌گویند: این‌گرودرا چه‌گناهی است‌که‌آزاربرآزارما افزوده‌اند؟ می‌گوید: توجه و اعتنایی نداشتندکه نجاست ادرار به هرکجای بدنشان برسد، پاك کنند. سپس به فرشتهٔ موکل بر آنان‌که از دهانشان چرك و خون بیرون می‌آید، می‌گویند: اینان را چه گناهی است‌که‌آزاربرآزارما افزوده‌اند؟ می‌گوید: یاوه‌سرایی می‌کردند. هر سخن ناپسندی راکه می‌شنیدند، بازگو می‌کردند. سرانجام به فرشتهٔ موکل برآنان‌که‌گوشت خود را می‌خورند، می‌گویند:گناه اینان چه بوده است‌که چنین‌آزار برآزار ما می‌افزایند؟ می‌گوید اینان غیبت و سخن چینی می‌کردند.[۲]

خدای عزوجل دربارهٔ زن ابولهب فرموده است:«و زنش بردارندهٔ هیمه است.» مجاهد در تفسیر این‌آیه‌گفته است، یعنی سخن‌چین بوده است.[۳]

گفته شده است‌که پیامبر(ص) ازکنار دوگور عبور فرمودند وگفتند: صاحب این دوگور عذاب می‌شوند، نه در موردگناهی بزرگ؛ یکی ازایشان ازترشح ادرار

۱. به‌نقل از جامع‌الاخبار در بحارالانوار، ص ۲۵۹، ج ۷۵،آمده است. م.
۲. ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال صدوق، ص ۲۹۵. م.
۳. در تفسیر تبیان شیخ طوسی، ص ۴۲۸، ج ۱، آمده است و به قول سعدی «سخن چین بیچاره هیزم کش است.». م.

بر خود پرهیز نمی‌کرد و دیگری سخن چین‌بود. آنگاه پیامبر(ص) قطعه چوب تر و تازه‌یی از درختی برداشتند و به دو نیم کردند و هر نیمه را روی گوری کاشتند (فرو کردند). پرسیده شد: ای رسول خدا! چرا چنین فرمودید؟ گفتند: شاید تا این چوبها خشک نشده است، از عذاب آنها تخفیف داده شود.

جابر(رض) می‌گوید: همراه رسول خدا (ص) در حرکت بودیم، نسیمی بدبو وزید. فرمودند: گروهی از منافقان، نام‌گروهی از مومنان را بردند و از آنان غیبت کردند و این نسیم بدبو بدان سبب وزیدن گرفت.

شاعر چنین سروده است:

«اگر در شب سخن می‌گویی، آرام سخن بگو و روز هم پیش از سخن گفتن، دقت کن. بردباری مایهٔ آرایش، و سکوت مایهٔ سلامت است و چون سخن می‌گویی، پر حرف مباش. هیچگاه در مورد سکوت خود پشیمان نمی‌شوی و حال آنکه بارها در مورد سخن گفتن، پشیمان شده‌ای.»

دیگری گفته است: «سخن بگوی، ولی تا آنجاکه می‌توانی، استوار بگوی که سخن زنده، و سکوت، همچون جماد است. و اگر گفتاری استوار و صحیح نمی‌یابی که بگویی، سکوت تو از سخن ناصواب، صواب است.»

دیگری گفته است:

«آن را که در او عیبی نیست، سرزنش می‌کنی و بر او عیب می‌گیری و حال آنکه عیبی را که در خودت هست، زشت نمی‌شمری. در چشم خود از من خس و خاشاك را می‌بینی و حال آنکه مهره (قطعه چوبی) را که درچشم خودت هست نمی‌بینی. بدون آنکه عذر موجهی داشته باشی، خویشتن را معذور می‌داری و حال آنکه عذر قابل قبول دیگری را نمی‌پذیری. آدمی از خویشتن انصاف نمی‌دهد، اگر خود آن چیزی راکه زشت می‌داند، انجام دهد.»

مجلس هشتاد و ششم
در رضا و شکر برای خدای متعال

خداوند متعال در آیهٔ ۲۷ و ۲۸ سورهٔ دوم(بقره) چنین فرموده است. «چگونه به خدا کافر می‌شوید و حال آنکه مردگان بودید وشما را زنده کرد وبازمی‌میراند و باز زنده‌می‌کند وبه‌سوی اوبازمی‌گردید. اوست آن کسی که برای شما، همهٔ چیزهایی را

که در زمین است، آفریده‌است.»

و در آیهٔ ۴۵ همان سوره چنین فرموده است «ای بنی‌اسرائیل! یادکنید نعمت مراکه بر شما ارزانی داشتم و بدرستیکه من برتری دادم شما را بر جهانیان.»

ودر آیهٔ ۱۴۸ همان سوره فرموده است «وشکر کنید مرا ومرا ناسپاسی مکنید.»

و خداوند درآیهٔ ۶ سورهٔ پنجم(مائده) فرموده‌است «امروز دین شما را برای شما کامل کردم ونعمت خویش را بر شما تمام ساختم وپسندیدم برای شما دین اسلام را.»

و در آیهٔ دهم همان سوره فرموده است «خدای نمی‌خواهدکه بر شما سختی قرار دهد و لکن می‌خواهد شما را پاک گرداند و نعمت خویش را بر شما تمام کند، شایدکه شما شکرگزاری کنید.»

و در آیهٔ ۸ سورهٔ چهاردهم(ابراهیم) فرموده است «اگر سپاسگزاری کنید، همانا بر شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، همانا عذاب من بسیار سخت است.»

و در آیهٔ ۱۳ سورهٔ سی‌وچهارم(سبا) فرموده است «و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: دو نعمت پوشیده و ناشناخته است؛ امنیت و عافیت.[1]

همان حضرت فرموده‌اند: دو خصلت است که بسیاری از مردم در آن دو، به فتنه و آزمایش می‌افتند و آن دو، تندرستی و آسایش است.[2]

امام باقر(ع) فرموده است، بنده، میان سه چیز است؛ بلاء و قضاء و نعمت. به هنگام بلا وگرفتاری، شکیبایی بر اوواجب وبه هنگام قضای خداوند، تسلیم بودن به‌آن واجب است و در نعمت خداوند، سپاسگزاری بر او واجب است.[3]

امام سجاد(ع) فرموده است، هرکس بگوید، سپاس وحمد پروردگاری راکه مرا هدایت فرمود، حق شکر نعمتهای خدا را اداءکرده است.[4]

امیرالمومنین علی(ع) درتفسیر این آیه‌که‌آیهٔ ۷۷ سورهٔ بیست‌وهشتم(قصص) است «و فراموش مکن بهرهٔ خود را از دنیا»، فرموده است، یعنی فراموش مکن‌که از تندرستی و نیرو وآسایش و جوانی و نشاط خود، جهان دیگررا طلب کنی.[5]

---

۱ و ۲ و ۴. خصال، صفحات ۷۰ و ۱۴۴، ج۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.

۳. محاسن برقی، ص ۶. م.

۵. از قول شیخ صدوق، در تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ص۳۳۶، ج ۳، ذیل آیهٔ مذکور، آمده است. م.

امام صادق(ع) فرموده است، عافیت، نعمتی پوشیده است که چون موجود است، ارزش آن به فراموشی سپرده می‌شود و هرگاه ازدست می‌رود، آن را یاد می کنند و عافیت، نعمتی است که نمی‌توان شکر آن راگزارد.[۱]

امام باقر(ع) فرموده است، ای فلان! با توانگران همنشینی مکن، زیرا بنده، هنگامیکه با آنان همنشینی می کند، نخست چنین می‌پنداردکه خداوند بر خود او نعمتهایی ارزانی داشته است و همینکه از مجلس آنان بر می‌خیزد، چنین می‌پندارد که خدای متعال را بر او نعمتی نیست.[۲]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس فردی یهودی یا مسیحی یا زرتشتی یاکسی را که بر آیین اسلام نیست، ببیند و بگوید سپاس خداوندی راکه مرا باآیین اسلام و اعتقاد به قرآن و پیامبری محمد(ص) و امامت علی(ع) واخوت مؤمنان و قبله بودن کعبه بر تو برتری بخشیده است، خداوند هرگز میان او وآن فرد را دردوزخ جمع نمی‌فرماید.[۳]

امام صادق(ع) فرموده است، هرکس بیمار وگرفتار وکسی راکه اندامی از اندامهایش قطع شده است، ببیند و سه بار بدون اینکه‌آن شخص بشنود، بگوید سپاس خداوندی راکه مرا ازگرفتاری تو مصون داشته است و اگر می‌خواست من هم‌گرفتار می‌شدم، هرگزآن بلا وگرفتاری به او نخواهد رسید.[۴]

پیامبرفرموده‌اند: چون‌مؤمن‌عطسه‌زند و به سبب بیماری یا هرسبب‌دیگرسکوت کند، فرشتگان از سوی او می‌گویند: سپاس و ستایش پروردگار جهانیان را و اگر خودش بگوید سپاس خدا را، فرشتگان در پاسخش می‌گویند، خدایت بیامرزاد.[۵]

امام صادق فرموده است، خدای عزوجل، به‌گروهی نعمتها ارزانی می‌دارد که سپاسگزاری نمی کنند و مبدل به‌گرفتاری می‌شود وگروهی را به اندوهها گرفتار می‌سازد و شکیبایی می کنند و آن مصیبت‌ها و اندوهها بر ایشان نعمت می‌شود.[۶]

---

۱. در امالی صدوق، ص ۲۲۹، چاپ آقای کمره‌یی، با ذکر سلسله سند از قول امام صادق(ع) آمده است. م.

۲. بەنقل از امالی صدوق، ص۱۵۳، در بحارالانوار، ص ۱۹۴، ج ۷۴، آمده‌است. م.

۳. امالی، صدوق، ص ۲۶۷، چاپ آقای کمره‌یی. م.

۴. بەنقل از کافی، ص ۹۷، ج ۲، با اندك اختلافی، در بحارالانوار، ص ۲۴، ج ۷۱، آمده‌است. م.

۵. به نقل از کافی، در محجةالبیضاء، ص ۳۹۷، ج ۳، آمده‌است. م.

۶. امالی، صدوق، ص ۱۸۲. م.

امام صادق فرموده‌اند: به هر کس نعمتها روی می آورد، بگوید «الحمدلله‌رب العالمین» و به هر کس تهیدستی روی می آورد، فراوان «لاحول ولاقوه الابالله‌العلی العظیم» بگوید که گنجهای بهشت است و در آن شفای هفتاد و دو درد است که کوچکترین آن اندوه است.[۱]

امیرالمومنین فرموده است، چون گوشه‌های نعمت بدست شما رسید، بازماندهٔ آن را با کمی سپاسگزاری، ازدست مدهید. ای آدمی‌زاده! چون دیدی که پروردگارت سبحانه و تعالی نعمتهای خود را بر تو پیاپی می‌رساند، مواظب باش که هر کس سپاسگزاری کند، از افزونی محروم نمی‌شود. که خدای متعال فرموده است، اگر سپاسگزاری کنید، همانا نعمت را بر شما می‌افزایم. از رمیدن نعمتها بترسید که چنین نیست که هر گریخته، بازگردد.[۲]

موسی(ع) عرضه داشت: پروردگارا! آدم(ع) چگونه توانسته است حق نعمت تو را سپاسگزاری کند که خود به دست خویش او را آفریدی و فرشتگان خود را به سجده کردن بر او واداشتی و در بهشت خویش او را مسکن دادی؟ خداوند به موسی(ع) وحی فرمود که آدم(ع) می‌دانست این همه از من و به ارادهٔ من است و همین شکر او بود.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: برای کسی که چیز می‌خورد و سپاسگزار است، همان اجر و پاداش روزه داری است که به قصد قربت روزه می گیرد و برای تندرست سپاسگزار، همان پاداش گرفتارشکیباست، وبرای عطا کنندهٔ سپاسگزار، همان پاداش محروم قانع است.[۴]

امام صادق(ع) فرموده است، نعمت، گریزپا ورمنده است. با سپاسگزاری بند برپایش نهید. وگفته است، سپاسگزاری آن است که آدمی احوال چهارگانهٔ خویش را در نعمت و سختی و فرمانبرداری و سرپیچی بداند. درحال نعمت بگوید، سپاس

---

۱. نظیر آن در ثواب‌الاعمال صدوق، ص ۱۹۴، آمده است. م.

۲. ضمن کلمات قصار وحکم، در نهج‌البلاغه، صفحات ۱۰۸۳، ۱۱۴۱ و۱۱۸۵، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام، آمده است، توجه دارید که در چاپهای بعدی تا ۱۰ صفحه اختلاف دیده می‌شود. م.

۳. نظیر این، در کافی، ص ۹۸، ج ۲، آمده است. م.

۴. در قرب‌الاسناد حمیری، ص ۵۰، و کافی، ص ۹۴، ج ۲، و به ضمیمهٔ چند روایت دیگر در بحارالانوار، ص۲۲، ج ۷۱، آمده است.م.

خداوندی که مرا به این نعمت رهبری فرمود ودرحال سختی بگوید، سپاس خداوندی راکه این گرفتاری را افزون از این قرار نداد و آن را در مورد دین من مقرر نفرمود ودر قبال این گرفتاری برای من پاداشی واجب فرمود. ودر حال فرمانبرداری بگوید، سپاس پروردگاری که توفیق این عبادت و طاعت را به من ارزانی فرمود و در حال سرپیچی بگوید، سپاس خدایی که مرا خوار و زبون نساخت تا بتوانم این سرپیچی را جبران کنم و سپاس خداوند راکه این گناه را ازگناهانی قرار داده است که توبه آن را از میان می‌برد و عفو خداوندآن را در بر می‌گیرد. وگفته شده‌است، سپاسگزاری، مایهٔ افزونی نعمت وزینهاری از دگرگون شدن آن است.

شاعرگفته است: «هرگاه خیر ونیکی به توبرسد وآن راکفران کنی (بپوشی) برای پروردگار جهانیان سپاسگزار نیستی.

اگربرای شکر، پیکری می‌بودکه چون دیده به‌آن دقت می کردآن را می‌دید، آن را برای تو پایدار می‌ساختم تا ببینی و بدانی که من مردی سپاسگزارم.

ولی شکر و سپاسگزاری، نهفته در ضمیر است وکلمات روان و شیواآن را بیدار می کند.

تلاش کردم که نسبت به‌آنچه در مورد من‌انجام دادی، سپاسگزاری کنم و هر چندکوتاهی کرده‌ام، ولی به هر حال سپاسگزارم. و تو بدون‌در خواست من به من عطای جزیل می‌بخشی و سپاسگزاری اندك را بسیارمی‌شماری.

مجلس هشتاد و هفتم
در موی سپید و جوازخضاب بستن و زشتی خود را به‌کودکی زدن

خداوند متعال درآیهٔ ۵۴ سورهٔ سی‌ام (روم) می‌فرماید «خداآنست که آفرید شما را از ناتوانی وپس از ناتوانی، نیرو وپس ازنیرو، ناتوانی وپیری را قرارداد.»

و درآیهٔ ۱۶ سورهٔ پنجاه‌وهفتم(حدید) می‌فرماید «آیا نرسیده است وقتی که آنان که ایمان‌آورده‌اند، دلهایشان برای یاد خدا بترسد.»

امام صادق فرموده‌است، سه‌گروهند که خدای روز رستاخیزبا آنان سخن نمی‌گوید وبه‌آنان نظررحمت نمی‌فرماید وآنها رانخواهد ستود وایشان را عذابی دردناك است؛ آنانکه ریش خود را بکنند وآنانکه استمناء کنند وآنانکه با آنان‌لواط‌شده‌باشد.[1]

---

۱. در خصال، ص ۱۲۵، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی،آمده است و اختلاف مطالب این←

پیامبر فرموده‌اند: موهای سپید در جلو سر، فرخنده و در دو شقیقه(گیسوان)، نشانهٔ شجاعت، و بر دوگونه، نمودار سخاوت و در پشت سر، نافرخنده است.[۱]

امام صادق(ع) ازپدرش ازقول امیرالمومنین نقل می‌فرمایدکه رسول خدا(ص) در وصیت خود چنین فرموده‌اند: ای علی! یك درهم که به مصرف خضاب برسد، بهتر از هزار درهم است که در راه خدا انفاق شود و در آن چهارده خصلت است؛ حالت سنگینی و بادی راکه درگوشهاست رفع می کند. دید چشم را پرفروغ وبینی را ملایم وبوی دهان را خوش ولثه را استوار می کند. بیماری را برطرف و وسوسهٔ شیطان راکم و فرشتگان را شاد می کند. مومن از دیدن آن خشنود می‌شود وکافر به آن رشك می‌برد و موجب زینت و خوشبویی است ونکیر ومنکر از دیدن آن شرم می کنند و موجب آزادی خضاب کننده از عذاب گور است.[۲]

علی‌بن مؤمل[۳] می گوید: امام‌کاظم(ع) را دیدم‌که با رنگ سرخ خضاب کرده بود. گفتم: قربانت‌گردم، این خضاب خاندان شما نیست. فرمود: آری، من هم قبلاً با وسمه (رنگ‌سیاه) خضاب می کردم، دندانهایم‌سست‌شد. به‌روزگار رسول‌خدا(ص) مردی مسلمان شد، امیرالمومنین علی(ع) او را با رنگ زرد خضاب فرمود. چون این خبر به اطلاع پیامبر(ص) رسید، فرمودند: نشان مسلمانی است. سپس با سرخ خضاب کرد و چون به اطلاع پیامبر(ص) رسید، فرمودند: نشان اسلام و ایمان است و پس ازآن با رنگ سیاه خضاب کرد و پیامبر فرمودند: نشان اسلام و ایمان و نور است.[۴]

به امیرالمومنین علی(ع)گفته شد: چرا موهای سپید خویش را خضاب نمی‌فرمایی؟ فرمود: خضاب، نوعی زیور وآرایش است و ما در مصیبت هستیم. (ظاهراً مقصود، مصیبت رحلت حضرت ختمی مرتبت است.)[۵]

امام باقر(ع) فرموده است، مردی بنام شیبهٔ هذلی به حضور پیامبر آمد وگفت:

← روایت با آنچه‌که مالك جهنی نقل‌کرده، بیان شده است. م.

۱. در خصال، ص ۲۲۰، ج ۱، همان چاپ، آمده‌است. م.

۲. به‌نقل از من‌لایحضره‌الفقیه صدوق، در مکارم‌الاخلاق طبرسی، ص۷۸، آمده‌است. م.

۳. نام این راوی، فقط با افزودن لقب حجازی، در مجمع‌الرجال، قهپایی، جلد ۴ آمده است. م.

۴. امالی، صدوق، ص ۳۰۴، چاپ آقای کمره‌یی. م.

۵. نهج‌البلاغه، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام، ص ۱۲۹۳. م.

ای رسول خدا! من پیری فرتوت شده‌ام وناتوانگردیده‌ام ونمی‌توانم نماز و روزه وحج مستحبی وجهاد انجام دهم. اکنون سخنی به‌من بیاموزید که خدایم به من بهره رساند و ای رسول خدا! برمن تخفیف بده! پیامبر فرمودند: همین سخن خودرا تکرار کن واو سه بار تکرار کرد وپیامبر فرمودند: هرسنگ و کلوخ ودرخت و گیاهی که اطراف تواست، از رحمت بر توگریست. اکنون، چون نماز صبح خود را می گزاری، ده بار بگو «سبحان‌الله‌العظیم و بحمده ولاحول ولاقوةالا بالله‌العلی العظیم» که خداوند متعال با این تسبیح تورا از کوری ودیوانگی وجذام وتنگدستی وشکستگی عافیت می بخشد. آن مردگفت: ای رسول خدا! این برای اموردنیایی است، برای امور آخرت چه کنم؟ فرمودند: پس ازهرنماز بگو «پروردگارا! به لطف خود هدایتم کن واز رحمت خود بر من فروریز و از برکتهای خود برمن فروفرست.) آن مرد درحالی که با انگشتان دست خود می‌شمرد که ده بار براه افتاد، مردی به ابن‌عباس گفت: می‌بینی که این دایی تو چگونه محکم این اذکار را می‌شمرد؟ پیامبر(ص) که این سخن او را شنیدند، فرمودند: همانا اگر این اذکاررا عمداً ترك نکند و تا هنگام مرگ رعایت کند، هشت در بهشت برای اوگشوده می‌شود که از هر کدام که بخواهد وارد شود.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خوشا به حال کسی که عمرش طولانی و کردارش، پسندیده باشد و در حالی که خدایش از او راضی باشد، به جهان دیگر برود و بدا به کسی که عمرش دراز و کردارش ناپسند و در حالی که خدایش از او راضی‌نباشد، به جهان دیگر برود. و فرموده‌اند هرکس در باقیماندهٔ عمر خویش نکوکاری کند، به گناهان گذشته‌اش گرفته نمی‌شود وکسی که درباقیماندهٔ عمر خود بدکاری کند، به تمام گناهان خویش گرفته می‌شود.[۲]

امام صادق فرموده‌است، مرد عربی به حضورپیامبر آمد وآن حضرت درحالی که ردایی‌بلند پوشیده بودند، آمدند. آن مردگفت: همچون جوانمردان پیش من آمدید. فرمودند: آری، که من جوانمرد وپسر جوانمرد و برادر جوانمردم. آن مردگفت: در اینکه خود جوانمردی تردید نیست، ولی چگونه پسر جوانمرد و برادر جوانمرد هستید؟ فرمودند: مگر گفتار خداوند را در مورد ابراهیم نشنیده‌ای که فرموده است «گفتند شنیدیم جوانمردی بنام ابراهیم آنان (بت‌ها) را به زشتی یاد می کرد.» و من پسر و از نسل ابراهیم هستم و روز جنگ احد سروشی از آسمان بانگ برداشت که

۱ و ۲. امالی صدوق، ص ۵۷. م.

«شمشیری جز ذوالفقار وجوانمردی جز علی نیست» علی برادر من ومن برادر اویم. همان مرد گفت: ای رسول خدا! چگونه پیری و سپید شدن موی، زود به سراغ شما آمده است؟ فرمودند: سوره‌های هود و واقعه ومرسلات وعم، موی مرا سپیدکرد.[۱]

پیامبر فرموده‌اند: در مجالس فقط برای سه طبقه باید جا بازکرد؛ برای سالخوردگان به‌حرمت سن و سال ایشان، و برای دانشمند و برای افراد قدرتمند به سبب قدرت ایشان.

و همان حضرت فرموده‌اند: به سه‌گروه؛ کسی جز منافق بی‌حرمتی نمی‌کند، گروهی که ریش و موی خود را در اسلام سپیدکرده‌اند و به دانشمندان و پیشوایان دادگر.[۲]

و همان حضرت فرموده‌اند: هرکس موی خود را دراسلام سپیدکند، سپیدی مویش روز قیامت، نوری فرا روی او خواهد بود که اورا به‌بهشت راهنمایی می‌کند و خدای متعال می‌فرماید: آفرین بر این بنده‌ام که موی خود را در اسلام سپیدکرد و به من شرك نورزید.[۳]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: موی سپید بندهٔ مومن، پرتوی از نور من است و پرتو خود را به‌آتش خویش نمی‌سوزانم.

همان حضرت فرموده‌اند: از ما نیست کسی که سالخوردگان ما را احترام و بر خردسالان ما مهرورزی نکند وحق عالمان را نشناسد. وپیرمرد میان خانوادهٔ خود همچون پیامبر میان امت خویش است.[۴]

امام صادق(ع) فرموده است، بنده تا هنگامی که به چهل سالگی نرسیده است، گشایشی درکار اوست و چون به چهل سالگی می‌رسد، خداوند به فرشتگانش وحی می‌فرماید: به این بندهٔ خود، چهل سال عمر دادم. اکنون براوسخت‌گیرید ومواظبت کنید وکم وبیش و بزرگ وکوچك عملش را بنویسید.[۵]

---

۱. در معانی‌الاخبار صدوق، ص ۱۱۹،آمده است و بخشی از آن در خصال صدوق، ص ۱۹۱،آمده است. م.

۲و۳. نظیر این درمشکاةالانوار طبرسی، ص ۱۶۸ ومکارم‌الاخلاق طبرسی، ص۷۵،آمده است. م.

۴. به نقل از جامع‌الاخبار در بحارالانوار، ص ۱۳۶، ج ۷۵،آمده است. م.

۵. امالی صدوق، ص ۳۷، ج ۱، چاپ آقای کمره‌یی. م.

راوی همین روایت می‌گوید، امام باقرفرموده است: چون بنده به چهل سالگی می‌رسد به او می‌گویند مواظب خویش باش که بهانه‌یی از تو پذیرفته نیست و البته شخص چهل ساله از شخص بیست ساله سزاوارتربه مواظبت نیست که آن‌کس که از ایشان عمل می‌خواهد یکی است(خداوند) و چشمش از آن دو خفته نیست و برعهدهٔ تو است که برای بیم آخرت که برابر تواست، عمل کنی وسخنان یاوه را ازخود رها کنی و واگذاری.

شاعر چنین سروده است:

«هر روز که می‌بینم موی سپیدرسته است، گویی‌در باطن اندیشه و بینش من رسته است. بر فرض که تو را با مقراض ازبرابر چشم‌خویش ببرم، نمی‌توانم تو را از اندیشه و خیال خویش دور کنم.»

«همانا پیری برتوجامه‌گسترد وپس ازپیری چیزی جز رفتن نیست، ازفرصت پیری برای خویش بهره‌گیری کن و همچون روزگار جوانی آنرا تباه مکن. افسوس که ماآنچه راکه برای ما باقی می‌ماند، ویران می‌کنیم و برای آباد ساختن آنچه که خود ویران می‌شود، کوشش می‌کنیم.»

دیگری گفته است:

«اگردرست بدانی، این جهان، مایهٔ‌کم نورشدن تدریجی چشمها وسست شدن استخوانها وخانهٔ مرگ است. اگربرگذشتگان می‌گریی، برزنده‌یی هم‌که میان هلاك شوندگان است،گریه کن. بر خود با شدت وسختی‌گریه‌کن، اگر می‌اندیشی وگریه می‌کنی.»

دیگری چنین سروده است:

«آیا مایهٔ شگفتی نیست که چون مصیبتی به جوانمردی می‌رسد وچیزی را از دست می‌دهد،گروهی به درد برای او می‌گریند وگروهی اورا تسلیت می‌دهند وحال آنکه پیری و موی سپید، باز ماندهٔ جوانی اورا می‌رباید وکسی اورا در این سوگ تسلیت نمی‌گوید.»

دیگری سروده است:

«ای پیر! تورا چه می‌شودکه می‌خندی وحال آنکه مرگ بالای سرت رسیده است. از خنده و خودرا به کودکی زدن، دست‌بردار که ای پیر! مرگت فرا رسیده است.»

مجلس هشتاد و هشتم
در بیان توبه

خداوند متعال در آیهٔ ۳۶ سورهٔ دوم(بقره) فرموده است «پس فراگرفت آدم از پروردگارش چند کلمه‌یی را و خدای توبه‌اش را پذیرفت. همانا که او توبه پذیرندهٔ مهربان‌است.»

و در آیهٔ ۱۳۰ سورهٔ سوم(آل عمران) فرموده است «وآنانکه چون کار ناشایسته کردند یا برخویشتن ستم روا داشتند، خدا را یادکردند و برگناهان خویش آمرزش خواهی می کنند. وچه کسی جزخداوندگناهان را می آمرزد؟ واصرارنکردند برآنچه می کنند وآنان می‌دانند.»

و در آیهٔ ۲۲ و ۲۳ سورهٔ چهارم(نساء) فرموده است «جزاین نیست که پذیرش توبه بر خداوند درموردکسانی است که به نادانی کار بد را انجام داده وسپس بزودی توبه می کنند وآنانندکه خداوند توبهٔ‌آنان را می‌پذیرد و خدای دانای درست کردار است و برای آنان که بدی‌ها را انجام می‌دهند و چون یکی از ایشان را مرگ فرا می‌رسد، می گوید هم اکنون توبه کردم و برای کسانی که در حال کفر می‌میرند، توبه‌یی نیست. برای آنان عذابی دردناك فراهم ساخته‌ایم.»

و در آیهٔ ۴۴ سورهٔ پنجم(مائده) دربارهٔ دزد می‌فرماید «و هرکس پس ازستم خود، توبه کند و نکوکار شود، همانا خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد.»

و در آیهٔ ۴۰ سورهٔ هشتم(انفال) فرموده است «به‌آنان که‌کافر شدند، بگو اگر باز ایستند،گذشتهٔ ایشان‌آمرزیده می‌شود و اگر برگردند، پس به حقیقت‌گذشته است روش پیشینیان.»

و در آیهٔ ۳ سورهٔ یازدهم(هود) فرموده است «و اینکه نخست از خدای خود آمرزش خواهی و سپس به‌سوی اوبازگردید تا برخوردار کند شمارا برخورداریی پسندیده تا مدتی که نام برده شده است و می‌دهد هر صاحب فضیلتی را جزای فضیلت او را.»

و در آیهٔ ۶۱ سورهٔ نوزدهم(مریم) فرموده است «پس از پی ایشان بازماندگان بازماندندکه نماز را تباه و خواهشهای نفس راپیروی کردند. پس زود باشد که ببینید شر را مگر کسی که توبه کرد و بگروید وکار شایسته انجام داد.»

وضمن آیهٔ ۳۲ سورهٔ بیست‌وچهارم(نور) چنین فرموده است « وای گروندگان!

همگان به سوی خدا توبه‌کنید و بازگردید، شاید که رستگار شوید.»

ودر آیهٔ ۵۵ سورهٔ سی‌ونهم(زمر) فرموده است «و برگردید به سوی پروردگار خود و اسلام‌آورید پیش از آنکه عذاب به شما برسد و سپس یاری کرده نشوید.»

وخداوند متعال در آیهٔ ۸ سورهٔ شصت‌وششم(تحریم) فرموده است «ای کسانی که ایمان‌آورده‌اید توبه‌کنید به سوی خدا، توبهٔ خالص. شاید که پروردگار شما بپوشاند و درگذرد ازگناهان شما.»

پیامبر(ص» فرموده‌اند: خدای جل جلاله چنین می‌فرماید: من خدایم، خدایی جز من نیست. من پادشاهان راآفریده‌ام و دلهای ایشان در دست من است. هر قوم که مرا فرمان برند، دلهای پادشاهان (هیأت حاکمه) را برایشان مهربان قرار می‌دهم و هرگروهی که از من سرپیچی و نافرمانی کنند، دلهای پادشاهان را نسبت به ایشان سخت و خشن قرار می‌دهم. همانا خود را با دشنام دادن به پادشاهان سرگرم مکنید. به سوی من بازگردید و توبه‌کنید تا دلهای‌آنان را بر شما مهربان قرار دهم.[۱]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است، دردنیا دوامان از عذاب‌خداوند سبحان وجود داردکه یکی از آن دو از دسترس شما بیرون شده است. بر شما بادکه به امان دوم دست زنید وتوسل جویید. امانی که دردسترس بود وبه‌آسمان برشد، پیامبر(ص) است و آن امان که باقی مانده، استغفار است.[۲]

خداوند متعال در آیهٔ ۳۴ سورهٔ هشتم(انفال) فرموده است «و تا هنگامیکه تو میان ایشانی، خداوندآنان را عذاب نمی‌کند و تا هنگامیکه‌آنان استعفار می‌کنند، خداوندآنان را عذاب نمی‌کند.» و در دنیا خیری نیست مگر برای دو تن؛ نخست کسی که اگرگناهی می‌کندآن را با توبه، تدارك وجبران می‌کند وکسی که به انجام نیکی‌ها پیشی می‌گیرد وبه هرکس سعادت توبه عطا شود، ازپذیرفته شدن‌آن محروم نمی‌شود وبه هرکس سعادت استغفار ارزانی شود، ازآمرزش محروم نمی‌شود[۳] واین موضوع درآیهٔ ۱۱۱ سورهٔ چهارم(نساء)آمده است «هرکس بدی یا برخود ستم‌کند و سپس از خداوندآمرزش‌خواهی کند، خداراآمرزندهٔ‌مهربان خواهد یافت» ودر آیهٔ ۲۲ همان سوره فرموده است «همانا پذیرش توبه بر خداوند برای‌آنانی است‌که به

۱. به نقل از امالی صدوق، در بحارالانوار، ص ۳۴۱، ج ۷۵، آمده است. م.
۲. به نقل از مناقب سبط ابن‌جوزی، در بحارالانوار، ص ۶۷، ج ۷۸، آمده است. م.
۳. نهج‌البلاغه، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام، صفحات ۱۱۱۸ و ۱۱۴۱. م.

نادانی بدی کرده و سپس به‌زودی توبه می‌کنند و آنانند که خداوند توبهٔ آنان را می‌پذیرد و خدای دانای درست‌کردار است.»

امیرالمومنین علی(ع) به شخصی که درحضور ایشان استغفرالله گفت، فرمودند: مادرت بر تو بگرید! آیا می‌دانی استغفار، درجهٔ افراد بسیار بلند مرتبه است و شش چیز لازمهٔ آن است؛ نخست، پشیمانی بر گناه گذشته. دوم، تصمیم بر باز نگشتن به آن گناه برای همیشه. سوم، پرداخت حقوق خلق خدا به ایشان تا آنکه خدا را سبک بار و بدون آنکه تعهدی بر تو باشد، ملاقات کنی. چهارم آنکه همهٔ امور واجبی راکه بر عهدهٔ تو بوده و ترک کرده‌ای انجام دهی. پنجم آنکه کوشش کنی گوشتهایی راکه از حرام برتو روییده است با اندوهها آب کنی تا آنجاکه پوست بدنت به استخوانت بچسبد. ششم آنکه سختی فرمانبرداری واطاعت را به پیکر خود بچشانی، همچنانکه شیرینی گناه را به آن چشانده‌ای و در این هنگام می‌توان استغفرالله بر زبان آورد.[1]

امام صادق(ع) فرموده است: چون آیهٔ ۱۳۰ سورهٔ آل عمران نازل شد که خداوند در آن فرموده است «و آنانی که چون کاری ناشایسته کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را یاد کنند و از گناهان خویش آمرزش خواهی کنند.» ابلیس برفراز کوهی به مکه شد که به آن کوه ثور می‌گویند وبا صدای بلند همهٔ عفریت‌ها را فرا خواند. آنان، همه پیش او آمدند و گفتند: ای سرور ما! برای چه ما را فرا خواندی؟ گفت: این آیهٔ قرآن نازل شده است. چه کسی از عهدهٔ آن بر می‌آید؟ عفریتی گفت: من آنان را از توجه به این آیه، با این کار و آن‌کار، باز می‌دارم. شیطان گفت: تو در خور این‌کار نیستی. یکی برخاست و همانگونه سخن گفت و ابلیس هم همانگونه پاسخ داد. در این هنگام، وسواس خناس[2] برخاست و گفت: من ازعهدهٔ این‌کار برمی‌آیم. ابلیس پرسید: چگونه؟ گفت: آنها را به وعده و آرزو می‌فریبم تا نخست درخطا و گناه افتند و چون به‌گناه افتادند، استغفار کردن را ازیادایشان می‌برم. ابلیس گفت: آری، تو شایستهٔ این‌کاری و او را تا روز قیامت بر این‌کار گماشت.[3]

---

۱. نهج‌البلاغه، ص ۱۲۷۱، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. م.

۲. وسواس خناس: یعنی شیطانی که چون نام خدا را بر زبان آورند، عقب نشینی می‌کند ومی گریزد. رجوع کنید به: مفردات راغب اصفهانی، ص ۱۵۹، و به تفسیرابوالفتوح رازی، ج ۱۲، ص ۵۱۴، چاپ مرحوم شعرانی. م.

۳. در امالی صدوق، ص ۴۶۵،چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

روایت شده است که معاذبن‌جبل[۱] در حالی که می‌گریست به حضور پیامبر آمد و سلام داد. پیامبر(ص) پاسخ سلامش را دادند و پرسیدند: چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ گفت: ای رسول خدا! بر در خانه، جوانی نیکو اندام وخوش چهره و تر و تازه ایستاده و بر جوانی خود چنان می‌گریدکه مادری بر مرگ فرزند خود، و می‌خواهد به حضور شما برسد. فرمودند: ای معاذ! او را پیش من بیاور. معاذ او را به حضورآورد. سلام داد و پیامبر پاسخ دادند و پرسیدند: ای جوان! چه چیزی تورا به‌گریه واداشته است؟ گفت: چگونه‌گریه نکنم وحال‌آنکه‌گناهانی انجام داده‌ام‌که اگر خداوند به برخی از آن مرا بگیرد، به دوزخم می‌برد وچنین می‌بینم‌که به‌زودی مرا خواهدگرفت وهرگز مرا نخواهدآمرزید. پیامبرپرسیدند: آیا به خداوند شرك آورده‌ای؟گفت: به خداوند پناه می‌برم که به پروردگارخویش شرك ورزیده‌باشم. فرمودند: آیا خون ناحقی ریخته و کسی راکشته‌ای؟گفت: نه. پیامبرفرمودند: خداوند گناهانت را هر چند به بزرگی کوههای برکشیده و استوار باشد، می‌آمرزد. جوان گفت: گناهان من ازکوههای بلند هم بیشتر است. فرمودند: خداوندگناهان تو را هر چند به اندازهٔ زمینهای هفتگانه و دریاها و ریگها و درختان و میوه‌ها وآنچه در زمین است باشد، می‌بخشد. گفت: ای رسول خدا! از همهٔ‌آنان بزرگتر است. فرمودند: اگرگناهانت‌به بزرگی آسمانها و ستارگان وعرش وکرسی باشد، می‌بخشد. گفت: از آن هم بزرگتر است. پیامبر(ص) خشمگین بر او نگریستند و فرمودند: ای جوان! وای بر تو،گناهان تو بزرگتر است یا خداوندت؟ جوان چهره بر خاك سایید وگفت: پروردگار من منزه است. هیچ چیز بزرگتر از خدای من نیست و من می‌دانم‌که پروردگارم از هر بزرگی، بزرگتر است. پیامبر فرمودند: آیاگناهان بزرگ راکسی جز خدای بزرگ می‌آمرزد؟ جوان گفت: ای رسول خدا! سوگند به خداکه نه، و پس ازآن سکوت‌کرد. پیامبر فرمودند: آیا یکی ازگناهان خود را برای من نقل می‌کنی؟گفت: آری. من مدت هفت سال‌گورها را می‌شکافتم، مردگان را بیرون می‌آوردم وکفنها را بر می‌داشتم. قضا را دختری جوان از انصار درگذشت، چون‌او

---

۴. معاذبن جبل، متولد ۲۰ سال قبل از هجرت ودرگذشته به سال ۱۸ هجری دراردن، از اصحاب محترم پیامبر(ص) و از انصار، و به شدت مورد محبت وتوجه عمربن خطاب بوده است. رك. به: بخش دوم طبقات ابن‌سعد، ص۱۲۰، ج ۳، و ترجمهٔ آن به‌قلم این بنده. م.

را تشییع ودفن کردند وبرگشتند وشب فرار رسید، من رفتم،گورش را شکافتم، جسد را بیرون آوردم و تمام کفن او را بیرون کشیدم و او را بر لبهٔ گورش برهنه انداختم و خواستم برگردم، شیطان به سراغ من آمد و او را در نظرم آراست و وسوسه کرد که مگر سپیدی شکم و سرین اورا نمی‌بینی تا آنجا که برگشتم و خویشتن‌داری نتوانستم و با او نزدیکی کردم و جسد را به همان حال رها کردم. ناگاه از پشت سر خویش صدایی شنیدم که می‌گفت: ای جوان! وای بر تو از حاکم روز قیامت و آن روزی که خداوند من و تو را در پیشگاه خویش بر پا می‌دارد، و تو میان گروه مردگان مرا اینچنین ازگور بیرون کشیدی و برهنه و جنب رها کردی که به هنگام بررسی حساب اینچنین باشم. ای وای بر تو و جوانی تو ازآتش دوزخ! و من خود نمی‌پندارم که هیچگاه بوی دلاویز بهشت را درك کنم و اکنون تو ای رسول خدا! وضع مرا چگونه می‌بینی؟ پیامبر فرمودند: ای تبهکار! از من دور شو که بیم آن دارم که من هم به‌آتش تو بسوزم و تو بسیار نزدیك به‌آتش دوزخی، وهمواره این سخن را بر زبان می‌آوردند و اشاره می‌کردند که او را دور کنند. آن جوان به مدینه رفت و اندك زاد و توشه‌یی برداشت و به یکی ازکوهها پناه برد و جامهٔ پشمینه پوشید و به عبادت پرداخت و هر دو دست خویش را به‌گردن خود بست وفریاد برداشت که: پروردگارا! من بندهٔ تو، بهلول هستم که در پیشگاهت خود را به زنجیر کشیده‌ام. پروردگارا! تو خود مرا وگناهی راکه از من سرزده است می‌شناسی. خدایا! هم اکنون ازپشیمانانم وبرای‌توبه پیش پیامبرت‌رفتم. مرا ازپیش خود راند وبروحشت‌و ترسم‌افزود. اکنون‌به‌نام وجلال و عظمت پادشاهی تو، ازتومسئلت‌می کنم که نومیدم نگردانی ودعای مرا بپذیری وازرحمت خویش مأیوسم نفرمایی. چهل روز همواره همین سخن را می‌گفت ومی‌گریست وجانوران وحشی هم ازرحمت براومی‌گریستند و چون چهل شبانه‌روزگذشت، دستهای خود را به‌آسمان بلندکرد و عرضه داشت: پروردگارا! در این نیاز و خواستهٔ من چه‌کردی؟ اگر دعای مرا پذیرفته وگناهم را آمرزیده‌ای، به پیامبرت وحی فرمای واگر نپذیرفته‌ای و مرا عقوبت خواهی فرمود، هم اکنون آتشی فرست که‌دراین‌دنیا مرا با آن، یا عقوبت دیگری هلاك ونابود فرمایی واز رسوایی روز رستاخیز رهایم ساز! دراین هنگام، خداوند بر پیامبر(ص) آیهٔ ۱۳۰ سورهٔ آل عمران را نازل فرمودکه درآن می‌فرماید:

«وآنانی که چون‌کارناشایسته وبرخود ستم کردند، خدا را یاد، وازگناه خویش

استغفار کردند و کیست که گناهان را بیامرزد جز خداوند و آنان بر گناهان خویش اصرار نورزیدند و ایشان می‌دانند.»

یعنی گناه بزرگی چون زنای با مردگان و نبش گورها و دزدی کفنها، و سپس خطاب به پیامبر(ص) است که اگر اورا راندی به کجا برود؟ و وانگهی بر کار و گناه خود اصرار نمی‌ورزد. در آیهٔ بعد از این آیه، فرموده است: «همانا که پاداش آن گروه، آمرزشی است از پروردگارشان و بهشتهایی که آبها در آن جاری است. جاویدان در آن هستند و نیکوست مزدکار کنندگان.» و چون این آیات نازل شد، پیامبر(ص) در حالی که لبخند می‌زدند و آن را تلاوت می‌فرمودند، بیرون آمدند و به یاران خود فرمودند: چه کسی می‌تواند مرا به خانهٔ آن جوانی که توبه کرده است، راهنمایی کند؟ معاذ گفت: ای رسول خدا! به ما خبر رسیده که اودر فلان جاست. پیامبر(ص) حرکت فرمود و چون کنار آن کوه رسید، به جستجوی آن جوان از کوه بالا رفت و ناگاه او را دیدند که در شکاف میان دو صخره ایستاده و دستهایش را به گردن خویش بسته است و چهره‌اش از آفتاب سیاه شده و پلکهای چشمش از بسیاری گریه زخم شده و آویخته گردیده است و می‌گوید: پروردگارا! تو مرا نیکو و خوش چهره آفریدی، ای کاش می‌دانستم نسبت به من چه اراده فرموده‌ای؛ آیا در آتش مرا خواهی سوخت یا در جوار رحمت خویش مرا پناه خواهی داد؟ پروردگارا! بسیار به من احسان فرمودی و نعمت ارزانی داشتی، ای کاش می‌دانستم سرانجام من چیست؛ آیا بهشت را روزی من می‌فرمایی یا مرا به سوی دوزخ می‌رانی؟ پروردگارا! گناه من، بزرگتر از آسمانها وزمین وعرش بزرگ و کرسی گستردهٔ تواست؛ ای کاش می‌دانستم که مرا می آمرزی یا روز قیامت رسوا می‌سازی. و همواره چنین سخن می گفت ومی گریست وخاك بر سر می‌ریخت وجانوران وحشی برگرد اوبودند وپرندگان برفراز سرش صف کشیده و همگان می گریستند. پیامبر(ص) نزدیك رفتند و دستهایش را ازگردنش گشودند و خاك از سرش زدودند وفرمودند: ای بهلول! بر تو مژده بادکه تو آزاد شدهٔ خداوند از آتش دوزخی. سپس به یاران خود فرمودند: گناهان را همینگونه باید جبران کرد که بهلول جبران کرد وسپس آیات نازل شده را تلاوت کردند و بهلول را به بهشت مژده دادند.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هیچ چیزی در پیشگاه خداوند محبوب‌تر از جوان

۱. به نقل از صدوق (رض) در تفسیر برهان، ص۳۱۶، ج ۲، آمده است. م.

توبه کننده نیست.[۱]

گفته شده است: لازمهٔ توبه چهارچیز است؛ استغفار و آمرزش‌خواهی با زبان و نیت بازنگشتن به‌گناه از صمیم دل، وکندن خویشتن از مظان گناه، ودوری جستن از دوستان و یارانی که درگناه مشوق او بوده‌اند.

شاعر چنین سروده است:

«تا پیرنشده‌بودی ومویت سپید نشده‌بود، ازتوبه‌کردن تأخیر کردی. اکنون که پیر شده‌ای، منتظر چیستی؟آیا پس از سپید شدن موی سر، هنوز هم ازگناه دست برنمی‌داری؟ و آیا پس ازگذشتن عمرپند نمی‌گیری؟ شگفتا که توخود آگاهی ومی‌دانی به چه چیزی خواهی رسید و باز هم عبرت نمی‌گیری.»

دیگری گفته‌است: «نه، سوگند به‌کسی که آسمان را برافراشته وزمین راگهوارهٔ همگان قرار داده است، هماناکسی که بـرگناه اصرار می‌ورزد، نابود شونده است. می‌خواهی سخن مرا راست پندار و می‌خواهی ستیزه جویی کن.»

گفته شده است: چهار چیز را بـا چهار چیز بشوی؛ چهره را با اشک، زبان را با استغفار، دل را با اندیشه، وگناه را با توبه و بازگشت به خدا.

مجلس هشتاد و نهم
در وصیت

خداوند متعال درآیهٔ ۱۷۶ سورهٔ دوم(بقره) فرموده است:

«نوشته شد برشماکه چون مرگ یکی از شما فرا رسد، اگرمالی دارد، وصیت کند برای پدر و مادر و نزدیکان خویش به نیکی و این حقی است بر پرهیزکاران.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس بدون وصیت بمیرد، به مرگی همچون مرگ دورهٔ جاهلی مرده است.[۲]

وهمان حضرت فرموده‌اند: سزاوار نیست برمومن که هیچ شبی بخوابد مگر اینکه وصیت نامه‌اش زیر سرش باشد.[۳]

و فرموده‌اند: وصیت موجب اتمام‌کم وکاستی زکات است.[۴]

۱. در مشکاةالانوار طبرسی، ص ۱۷۰، به نقل از انس،آمده است.م.
۲ و ۳. بـه نقل از المقنعهٔ شیخ مفیـد، ص ۱۰۲، در وسائـل‌الشیعه، ج ۶، ص۳۵۲، آمده است. م.
۴. تهذیب، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۳۸۲.م.

وفرموده‌اند: هر کس به هنگام مرگ وصیتی پسندیده نکند، موجب‌کاستی در مردانگی و خرد اوست.[۱]

امیرالمومنین علی(ع)فرموده است: هر کس وصیت کند ودر آن حیف وستمی روا ندارد، چنان است که آن مال را در زندگی خویش در راه خدا صدقه داده باشد و برای من تفاوتی نیست درآنکه به وارثان خود زیانی برسانم یاآن مال را ازایشان دزدیده باشم.[۲]

امام صادق فرموده است: وصیت، حقی است بر هر مسلمان.[۳]

وهمان حضرت فرموده است: هیچ مرده‌یی را مرگ فرا نمی‌رسد مگر اینکه خداوند چشم وگوش و عقل او را در مورد وصیت به او برمی‌گرداند که بفهمد آیا وصیت‌کرده است یا نه و این همان راحتی‌یی است که به‌آن راحتی مرگ می‌گویند وآن حق هر مسلمان است.[۴]

باز همان حضرت فرموده‌اند: هر کس به هنگام مرگ، برای خویشاوندانی که ارث نمی‌برند، وصیت نکند، سرانجامش به‌گناه پایان می‌پذیرد.[۵]

پیامبر فرموده‌اند: هر کس به هنگام مرگ، وصیت پسندیده نکند، موجب کاستی در مروت و خرد اوست.

گفته شد: ای رسول خدا! چگونه باید وصیت‌کرد؟ فرمودند: چون مرگش فرا رسد و مردم پیش او جمع شوند، بگوید: پروردگارا! ای پدیدآورندهٔ آسمانها و زمین! ای آگاه آشکار و نهان! ای مهربان به دوست و دشمن! پروردگارا! من در این جهان به پیشگاه تو عهد و اقرار می‌کنم وگواهی می‌دهم که خدایی جز تو نیست یگانه‌یی که تو را شریك و انبازی نیست و محمد بنده و فرستادهٔ تو است و همانا که بهشت و دوزخ حق است و حساب و بر انگیختن و میزان و قدر حق است و قرآن چنان است که توفروفرستاده‌ای وتوخود، خدای حق و آشکاری. خداوند به محمد(ص) بهترین پاداش را دهاد! وبه محمد وآل اوبهترین تحیت را عنایت فرماید. پروردگارا! ای ساز و برگ من به هنگام‌گرفتاری، وای یاور من به هنگام سختی، وای ولی نعمت من! توکه خدای من وخدای پدر ونیاکان منی، مرا لحظه‌یی به‌خود وا مگذار

۱. فروع کافی، ج ۲، ص ۲۳۴. م.
۲ و ۳ و ۴. تهذیب، ج ۲، ص ۳۸۲ و ۳۸۳. م.
۵. مجموعهٔ این روایات با ذکر اسناد، در مبحث وصیت وسائل‌الشیعه، آمده است. م.

که اگر یك چشم بر هم زدن مرا به خودم واگذاری، به بدی نزدیك و از نیکی دور می‌شوم. خدایا! انیس وحشت من درگورم باش واین عهد مرا روزی که تو را دیدار می کنم به من ارزانی فرمای. سپس به نیازهای خود وصیت کند.

این وصیت، همان است که درآیهٔ ۹۱ سورهٔ نوزدهـم (مریم) آمده و فرموده است: «مالك نمی‌باشند شفاعت را، مگر کسی که بگیرد از نزد خدای بخشنده عهد و پیمانی را.» و این عهد و پیمان میت است و وصیت بر هر مسلمانی حق است و لازم است که این را حفظ و به این عمل کند.

امیرالمؤمنین(ع) می گوید: اینگونه وصیت کردن را پیامبر(ص) به من آموختند و فرمودند: جبرئیل(ع) به من آموزش داد.[1]

یکی از این دو بزرگوار (پیامبر یا علی) گفته‌اند که خداوند فرموده است: ای آدمی‌زاده! سه نعمت به تو ارزانی داشتم؛ نخست آنکه، چندان از معایب تـو چشم پوشی کردم که اگر افراد خانواده‌ات آن عیبها را می‌دانستند، تو را به‌خاك نمی‌سپردند، و بر تو مال بخشیدم، آنگاه از تو چیزی به وام خواستم و خیری پیش نفرستادی، و برای تو درهنگام مرگ درمورد یك سوم مالت اختیارقرار دادم، بازهم خیری انجام ندادی و پیش نفرستادی.[2]

پیامبر(ص) ضمن وصیت خود به علی(ع) چنین فرمودند:

ای علی! تو را دربارهٔ خودت به خصالی سفارش می کنم که باید آن را حفظ و عمل کنی(و سپس فرمودند: خدایا! خود او را یاری فرمای)؛ نخست راستی است و هرگز نباید از دهانت دروغی بیرون آید. دوم پارسایی و هرگز بـه خیانت گستاخی مکن. سوم بیم از خداوند متعال آنچنانکه‌گویی اورا می‌بینی. چهارم بسیارگریستن برای خدا که در قبال هر قطره اشك برای تو هزار خانـه در بهشت ساخته می‌شود. پنجم آنکه، مال و جان خود را فدای دین خویش کنی. ششم آنکه سنت مرا در نماز و روزه و صدقات مـن عمل کنی؛ یعنی پنجاه‌ویك رکعت در شبانروز نماز بگزاری (واجب و نافله) و از هـر ماه سه روز، روزه بگیری؛ پنجشنبهٔ اول و آخر هـرمـاه و چهارشنبهٔ وسط آن را، اما درمورد صدقه دادن باید چندان کوشش کنی که با خودبگویی

۱. با ذکر اسناد از فروع‌کافی و تهذیب و استبصار در وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۳۵۹، آمده است. م.

۲. خصال، ج ۱، ص ۶۷. م.

گویا اسراف کردم و حال آنکه اسراف نکرده‌ای. آنگاه سه بار فرمودند: بر تو باد به خواندن نماز شب وسه بار فرمودند: بر تو باد به خواندن نماز ظهر و برتوباد که در همه حال قرآن تلاوت کنی، و در نمازهایت دستهایت را مقابل چهره‌ات بلند کن و قنوت بخوان، وبر توباد که به‌هنگام هر وضوگرفتن، مسواك بزنی وبرتوباد مواظبت به انجام اخلاق پسندیده و دوری کردن از اخلاق نکوهیده واگرچنین نکردی، کسی جز خویشتن را سرزنش مکنی.[1]

مجلس نودم
در بیان علائم قیامت

خداوند متعال درآیهٔ نخست سورهٔ شانزدهم(نحل) فرموده‌است: «فرمان خدا فرا خواهد رسید، به‌آن شتاب مکنید.»

و درآیهٔ نخست سورهٔ بیست و یکم (انبیاء) فرموده است: «نزدیك شد برای مردم حساب ایشان وایشان دربی خبری، اعراض کنندگانند.» ودرآیهٔ ۹۷ همین سوره فرموده است: «و نزدیك شود وعدهٔ درست».

و خداوند متعال درآیـهٔ نخست سورهٔ پنجاه و چهارم (قمر) فرمـوده است: «نزدیك شد قیامت و ماه شکافته شد».

مردی روایت می کند و می گوید: در مدینه، کنار دیـوار خانهٔ رسول خـدا نشسته بودیم وپیامبر(ص) درحجره‌یی بودند. به مانگریستند وفرمودند: چه‌می کنید؟ گفتیم:سخن‌می گفتیم. پرسیدند: دربارهٔ چه چیزی؟گفتیم: دربارهٔ قیامت. فرمودند: شما قیامت را نخواهید دید تاآنکه پیش ازآن ده چیـز را ببینید؛ برآمدن خـورشید از باختر، دجال، دابة‌الارض، وسه مرحله از فرو شدن زمین؛ یکی در خاور،دیگری در باختر و سومی در جزیرةالعرب، و ظهور عیسی(ع) و خـروج یأجوج و مأجوج. وانگهی در آخرالزمان‌آتشی دریمن ازژرفای زمین‌بیرون می آید که هیچ چیز را باقی نمی‌گذارد و همگان را بـه سوی محشر پیش می‌رانـد. هـرچه از پیش‌آن بگریزند، همچنان برای‌آنان پا برجاست وآنان را به سوی محشر می‌راند.[2]

امام باقر(ع) فرموده است: زلزله‌های پیاپی وگرفتن دو بار خورشید(یاگرفتن

---

۱. به نقل از روضهٔ‌کافی،در بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۶۸،آمده است. م.
۲. در بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۰۴، به نقل از خصال صدوق آمده است. م.

ماه وخورشید) و طوفانهای وحشت‌آور، از نشانه‌های قیامت است و هرگاه چنین می‌بینید از بر پایی قیامت یادکنید و به مساجد خود پناه برید.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: درآخرالزمان،گروهی پارسایان نادان و قرآن خوانان تبهکار خواهند بود.[۲]

و همان حضرت فرموده‌اند: هرگاه امت من پانزده خصلت را انجام دهند، بلا بر ایشان نازل می‌شود. پرسیده شد: آن خصال چیست؟ فرمودند: هرگاه فیٔ را مایهٔ دولت و ثروت بگیرند، و تصرف امانت را غنیمت شمرند، و زکات و صدقات را در غیر مورد مصرف کنند، و مرد از همسرش پیروی و فرمانبرداری و از مادرش سرپیچی کند، و با دوستش نیکی و با پدرش ستم‌کند؛ و باده‌گساری و پوشیدن پارچه‌های ابریشم و دیبا برای مردان و بکار بردن‌آلات و ابزار لهو ولعب، واستفاده ازکنیزکان آوازه‌خوان، واینکه‌کسی را از بیم شر وبدی احترام نهند، و پیشوای قوم پست‌ترین ایشان باشد، وآیندگان این امت پیشینیان این امت را لعنت کنند، در عین‌حال درمساجد هیاهو کنند، دراین هنگام سه چیز را توقع داشته باشند؛طوفانهای سرخ و فروشدن زمین و دگرگون شدن.[۳]

و پیامبر(ص) فرموده‌اند: زمانی بر این مردم فرا می‌رسدکه آدمی مخیرمیان ناتوانی یا تکبر و سرکشی می‌شود. هرکس‌آن زمان را درك‌کند، باید ناتوانی را بر سرکشی و غرور برگزیند.

و نیز فرموده‌اند: روزگاری بر مردم می‌آیدکه درآن دانشمندان همچون دزدان‌کشته می‌شوند. ای‌کاش درآن زمان، دانشمندان خود را به نادانی بزنند.

و همان حضرت فرموده‌اند: از نشانه‌ها و شرطهای قیامت این است‌که علم از میان می‌رود و نادانی آشکار می‌شود. باده‌گساری و زن‌بارگی رواج پیدا می‌کند و شمار مردان کاسته و شمار زنان افزون می‌شود، آنچنانکه برای پنجاه زن یك مرد خواهد بود.

ابوسعید خدری نقل می‌کندکه پیامبر(ص) فرموده‌اند: مهدی(ع) میان امت من ظهور خواهدکرد. اگر مدت حکومتش‌کوتاه باشد، هفت سال وگرنه هشت یا

---

۱. در امالی صدوق، ص ۴۶۵، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.
۲. نظیر این روایت از قول انس در محجة‌البیضاء، ص ۱۲۵، ج ۱، آمده است. م.
۳. به نقل از امالی ابن‌الشیخ، در بحارالانوار، ص۳۱۱، ج ۶، آمده است. م.

نه سال است و امت من به روزگار او به نعمتی می‌رسند که چنان نعمتی را ندیده‌اند. نکوکار و بدکار ایشان بهره‌مند می‌شوند. آسمان بر ایشان فراوان باران می‌بارد و زمین چیزی از گیاه خود را بازنمی‌دارد و اموال، بسیار فراوان خواهد بود. به‌حضور او می‌آیند و مال طلب می‌کنند و فراوان بخشیده می‌شود.[۱]

روایت درست در مورد مدت حکومت حضرت مهدی(ع) همان است که در فصل امامت ایشان آوردیم.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرگاه پنج خصلت میان شما آشکار شود، پنج بلا به شما می‌رسد. هرگاه زناکاری میان شما آشکار شود، زلزله‌های سخت خواهد بود و هرگاه رباخواری آشکار شود، به زمین فروشدن خواهد بود و هرگاه زکات پرداخت نشود، چهارپایان نابود می‌شود و چون سلطان ستم ورزد، باران بازمی‌ایستد و هرگاه ذمه و تعهد تحقیر شود، مشرکان بر مسلمانان پیروز می‌شوند.

شاعر سروده‌است:

«مردم همگان بر روزگار خرده می‌گیرند و حال‌آنکه روزگار ما را، عیبی جز ما نیست. روزگار خود را معیوب می‌شمریم و حال‌آنکه عیب در ماست و اگر روزگار زبان بگشاید، ما را هجو خواهد‌کرد. برای فریب جامه‌های پشم و موی بز می‌پوشیم. وای بر شخص غریب هنگامی‌که پیش ما بیاید. گرگ گوشت گرگ را نمی‌خورد و حال‌آنکه برخی از ما برخی دیگر را آشکارا می‌خورند.»[۲]

دیگری چنین سروده است:

«می‌بینیم بر بارها و زین‌ها، زیورهایی افکنده‌اند که محفوظ بماند و حال آنکه آبروهایی ریخته می‌شود و محفوظ نمی‌ماند. می‌گویند روزگار تباه است و حال‌آنکه خود تباهند و روزگار تباه نیست.»[۳]

و سروده شده‌است:

---

۱. در باب‌الفتن صحیح‌ابن ماجه و مستدرك حاکم، ص۵۵۸، ج ۴، آمده است و به فضائل‌الخمسه من‌الصحاح‌الستّه، ص ۳۳۵، ج ۳، مراجعه فرمایید. م.

۲. این ابیات در امالی صدوق، ص ۱۷۸، به روایت ریان‌بن صلت از قول حضرت رضا به جناب عبدالمطلب نسبت داده شده‌است. همچنین در عیون اخبارالرضا، ص ۱۷۷، ج ۲، نیز همینگونه است و از همین منبع در بحارالانوار، ص ۱۱۱، ج ۴۹، هم نقل شده است. م.

۳. در برخی از نسخه‌ها به‌جای کلمهٔ «رحال»، کلمهٔ «رجال» است؛ یعنی مردان. م.

«به‌آن‌کس که دگرگونی روزگار را نکوهش می‌کند بگو: بـه روزگار ستم می‌کنی. آدمی را نکـوهش کـن. صفای روزگار تیره نشده است. ستیزه مـی‌کنی، کدورت در خود ماست.»

مجلس نود و یکم
در مرگ و روح

خداوند متعال درآیهٔ ۱۴۰ سورهٔ سوم (آل عمران) فرموده‌است:

«هیچ نفسی نمـی‌میرد مگر بـه فرمـان خداوند، اجلـی ثبت شده در قضای خداوند.»

و درآیهٔ ۱۸۵ همان سوره فرموده است: «هر نفسی چشندهٔ مرگ است.»

و در بخشی ازآیهٔ دوم سورهٔ ششم (انعام) فرموده‌است: «پس فرمان مرگ را چیره فرمود؛ اجلی که نزد او معین و معلوم است.»

و درآیهٔ ۳۳ سورهٔ هفتم (اعراف) فرموده‌است: «برای هرامت اجلی است که چون فرا رسد لحظه‌یی مقدم و مؤخر نمی‌توانندکرد».

در بخشی از آیهٔ ۶۱ سورهٔ شانـزدهم (نحل) فرمـوده است: «ولیکن از راه لطف تأخیر می‌اندازد تا وقتی معین و چون اجل ایشان فـرا رسد، دیگر یـك لحظه مؤخر و مقدم نخواهد شد.»

و خداوند متعال درآیهٔ ۴۳ سورهٔ بیست وسوم (مومنون) فرموده‌است: «هیچ قومی را اجل مقدم و مؤخر نمی‌شود.»

و در بخشی ازآخریـن‌آیـهٔ سورهٔ بیست و هشتم (قصص) فرموده است: «هر چیزی جز ذات پاك خداوند نابود است.»

و در بخشی ازآیهٔ ۱۱ سورهٔ سی و پنجم (فـاطر) فرموده‌است: «و هیچکس عمری طولانی نکند یا از عمرش کاسته‌نشود، مگرآنکه درکتاب ثبت است و همانـا این بر خداوندآسان است.»

و در بخشی ازآیهٔ ۳۰ سوره سی و نهم(زمر) فرموده‌است: «شخص تو و همهٔ ایشان خواهید مرد».

و درآیهٔ ۴ سورهٔ هفتادویکم (نوح) فرموده‌است: «تا به لطف ازگناهـان شما درگذرد و اجل شما را تا وقت معین به تأخیر افکندکه اجل الهی چـون فـرا رسد،

اگر بدانید دیگر هیچ به تأخیر نخواهد افتاد.»

پیامبر(ص) فرموده‌اند: آدمی‌زاده دو چیز را ناخوش می‌دارد. نخست مرگ را و حال آنکه مرگ برای مؤمن مایهٔ آسودگی از آزمایش است، و دوم اندکی مال را و حال آنکه اندکی مال موجب اندکی حساب است.[1]

امام صادق فرموده‌است، خداوند عزوجل می‌فرماید: بر بندگان خویش سه نعمت ارزانی داشته‌ام. نخست آنکه پس ازگرفتن روح، بوی بد را بر ایشان چیره ساختم و اگر چنین نمی‌بود هیچ دوستی جنازهٔ دوست خویش را به خاك نمی‌سپرد. دو دیگر آنکه آرامش را پس از مصیبت برایشان چیره ساختم و اگر چنین نمی‌بود، هیچکس زندگی خود را روبراه‌نمی‌ساخت. سوم این‌حشره‌یی که برگندم وجوچیره کردم واگر چنین نبود، پادشاهان‌گندم و جو را همچون سیم وزر اندوخته‌می کردند.

سلمان که خدای ازاوخشنود باد می گفته است: ازشش چیز شگفت می کنم.سه چیزاز شگفتی به‌خنده‌ام‌وا می‌دارد و سه چیزبه‌گریه. آن سه‌چیز که‌به‌گریه‌ام‌وا می‌دارد، دوری یاران محبوب یعنی محمد(ص) وگروه اوست و هول مطلع (بیم مرگ و رستاخیز) و ایستادن برابرخدای‌عزوجل است و آن‌سه چیز که به خنده‌ام‌وا می‌دارد، جستجوگر دنیاست که مرگ به جستجوی اوست و غافل و بی‌خبری که از او غفلت نمی‌شود و آن کس که‌دهان خود رابه‌خنده می گشاید ونمی‌داند آیا خدای از اوخشنود است یا خشمگین.[2]

امام صادق(ع) فرموده‌است: چون مومن بمیرد و چهل تن از مومنان بر جنازهٔ او جمع شوند و بگویند پروردگارا ما از او چیزی جز نیکی نمی‌دانیم و تو از ما به او داناتری، خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید: من گواهی شما را پذیرفتم و آنچه را از او می‌دانم که شما نمی‌دانید، بخشیدم.[3]

قیس‌بن عاصم[4] می‌گوید: همراه‌گروهی از بنی تمیم به حضور پیامبر رسیدم

---

۱. در خصال، چاپ آقای کمره‌یی، ص ۱۰۶، ج ۱، آمده است. م.

۲. در محاسن برقی، ص ۱۱۶، و خصال صدوق، ص ۲۹۰، ج ۱، و بحارالانوار، ص ۳۸۷، ج ۷۰ آمده است. م.

۳. درخصال صدوق، ص ۳۱۶، ج ۲، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

۴. قیس‌بن عاصم: درسال نهم هجرت، همراه نمایندگان بنی‌تمیم به حضورپیامبر(ص) رسید ومسلمان شد. برای اطلاع بیشتر ازشعر وادب او به استیعاب ابن‌عبدالبر، ص ۲۳۲، ج ۳، در حاشیهٔ اصابهٔ ابن‌حزم، مراجعه فرمایید. م.

و صلصال‌بن دلهمس هم در محضر ایشان بود. گفتم: ای رسول خدا! ما را موعظه‌یی فرمای که از آن بهره‌مند شویم که ما مردمی صحرانشینیم. فرمودند: ای قیس! توجه داشته باش که همراه عزت زبونی و همراه زندگی مرگ و همراه دنیا آخرت است و برای هر چیز حساب کننده‌یی است و خداوند برهمه چیز مراقب است و هرزندگی را مدت معینی است و ترا چاره از قرینی نیست که همراه تو دفن می‌شود و درحالی که تو مرده‌ای او زنده خواهد بود. اگر آن همنشین توگرامی باشد، تو را گرامی خواهد داشت و اگر فرومایه باشد، تو را رها خواهدکرد و سرانجام هم او با تو و تو با او محشور می‌شوید واز تو فقط دربارهٔ او می‌پرسند؛ وآن را نیکو وشایسته قرار بده که اگر شایسته باشد به او انس خواهی گرفت و اگر ناشایسته باشد، از او به وحشت می‌افتی وآن عبارت ازکردار تو است.

گفتم: ای رسول خدا! دوست می‌داریم که این سخنان در چند بیت شعر گنجانیده شود تا به اعرابی که اطراف ما هستند، افتخارکنیم وآن را برای خویش اندوخته قرار دهیم. پیامبر به کسی فرمودند حسان‌بن ثابت را پیش ایشان بیاورد. من شروع به اندیشه‌کردم تا شعری مناسب بسرایم و پیش ازآنکه حسان بیاید، کلمات فراهم آمد وگفتم: ای رسول خدا! ابیاتی به ذهنم رسید که خیال می کنم با آنچه می‌خواهید هماهنگ است و چنین سرودم:

«از کردار خود همنشینی بگزین که همنشین آدمی در گور همان چیزی است که انجام می‌دهد، و ناچار پس از مرگ باید همان را ساز و برگ خود بشماری؛ برای روزی که به‌آدمی ندا داده می‌شود و روی می‌آورد. بنابراین اگر به چیزی سرگرم می‌شوی و اشتغال می‌یابی به جز به آنچه خداوند به آن خشنود است، سرگرم مباش. آدمی هرگز پس از مرگ و پیش از آن، با چیزی جز کردار خویش قرین و مصاحب نیست. همانا که‌آدمی میهمان اهل خود است، اندکی میان ایشان اقامت و سپس کوچ می‌کند.»[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: زیرک‌ترین مردم‌آن کسی است که از همه بیشتر به یاد مرگ است و بهترین کسی که باید به او رشگ برد و غبطه خورد، کسی است که

۱. صلصال بن الدلهمس هم ازاصحاب پیامبر(ص) است. رك. به: اسدالغابة، ابن‌اثیر، ص ۲۸، ج ۳، و برای اطلاع از برخی کلمات قصار و نمونهٔ شعر قیس به عقدالفرید، مجلدات ۲ ، ۳ و ۶، و فهرست آن مراجعه فرمایید. م.

زیر خاك در امان از عقاب آرمیده و امیدوار به وصول پاداش است.[۱]

امام صادق فرموده‌است: پس از مرگ برای آدمی پاداشی از این جهان جز در سه مورد نخواهد رسید؛ یکی صدقه‌یی که در زندگی خود آن را مقرر و جاری ساخته و پس از مرگ او همچنان جاری باشد، دیگر آیین و روش پسندیده‌یی که آن را معمول داشته و پس از مرگش به آن عمل شود، سوم فرزند نیکوکاری که برای او پس از مرگش آمرزش خواهی کند.[۲]

امام صادق فرموده‌است: امیرالمومنین علی(ع) در بصره خطبه‌یی ایراد فرمود و پس از ستایش و نیایش خداوند و درود بر پیامبر(ص) و خاندان چنین بیان داشت:

«دنیا هرچند دراز باشد کوتاه است و درگذشته از آن برای مقیم در آن مایهٔ عبرت، ومرده برای زنده پند و موعظه است. برای دیروزی که گذشت بازگشتی نیست و برای آدمی از فردا اطمینانی نیست. نخستین برای میانه راهبر و میانه برای آخری رهبر است و همگان از همه جدا و در عین حال هریك به دیگری پیوسته می‌شوند و مرگ بر همگان چیره است و روز بیمناك (رستاخیز) برای همه نزدیك است و آن روزی است که در آن مال و پسران سود نمی‌بخشند، مگر آن کس که با دل سلیم به پیشگاه خدای آید. سپس فرمود: ای گروه شیعیان من! شکیبایی و پایداری کنید برکاری که از پاداش آن بی‌نیاز نیستید و ازکاری که شما را بر عقاب آن یارا و توانی نیست خودداری کنید. ما صبر و شکیبایی بر فرمانبرداری از خدا را آسان‌تر از صبر و تحمل عذاب خدای عزوجل یافته‌ایم. بدانید که شما در مدت زندگی محدود و نفسهای شمرده شده و آرزوی دراز قرار گرفته‌اید و ناچار این مدت به پایان و شمارهٔ نفسها به‌آخر می‌رسد و آرزو درنوردیده می‌شود. سپس از چشمهایش اشك سرازیر شد و این آیه را تلاوت فرمود: «همانا بر شما گماشتگان و نویسندگان گرامی برگماشته شده‌اند که آنچه را انجام می‌دهید می‌دانند.[۳]»

و امیرالمومنین(ع) همچنین فرموده‌است: چه بسیار بی‌خبری که جامه‌یی

---

۱ و ۲. در امالی صدوق، صفحات ۱۴ و ۳۵، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است و شمارهٔ ۱ در بحارالانوار، ص ۱۳۰، ج ۶ هم آمده است. م.

۳. این گفتار امیرالمومنین علی(ع) در امالی صدوق، صفحات ۳۵ و ۶۸، و به نقل از آن در بحارالانوار، ج ۷۷، صفحات ۳۸۲ و ۳۸۴، آمده است. م.

می‌بافد تا بپوشد و همان کفنش می‌شود و خانه‌یی می‌سازد که در آن سکونت کند و همان‌خانه‌گور او می‌شود. به همان حضرت گفته شد: آماده شدن برای مرگ چیست؟ فرمود: انجام دادن امور واجب و پرهیزکردن از امور ناروا و سرگرم بودن به خوی‌های پسندیده و در آن صورت است که شخص اهمیت نمی‌دهد مرگ بر او درآید، یا او خود را به‌کام‌مرگ دراندازد.[1]

همان حضرت فرموده‌است: چون خدای تبارك و تعالی خواست جان ابراهیم(ع) را باز ستاند، فرشتهٔ مرگ را پیش او فرستاد. او به ابراهیم(ع) سلام داد و ابراهیم پاسخش را داد و فرمود: آیا به‌کاری آمده‌ای یا برای قبض روح؟ گفت: دعوت خدا را بپذیر. ابراهیم(ع) گفت: آیا دیده‌ای که دوستی، دوست خویش را بمیراند؟ فرشتهٔ مرگ برگشت و درپیشگاه خدای عزوجل ایستاد و گفت: پروردگارا! خود سخن ابراهیم(ع) را شنیدی. خدای فرمود: پیش او برگرد و بگو آیا دیده‌ای که حبیبی دیدار حبیب را ناخوش دارد؟ همانا که دوست، دوستدار دیدار دوست خویش است.[2]

امام صادق(ع) فرموده است: هر کس جنازهٔ مومنی را تشییع کند و تا هنگامیکه او را دفن می کنند همراهی کند، خدای عزوجل هفتاد هزار فرشته را وا می‌دارد که جنازهٔ او را تشییع و تا هنگامیکه ازگور برای حشر بیرون می آید، برای او آمرزش‌خواهی کنند.[3]

و روایت است که جبریل(ع) به حضور پیامبر(ص) آمد و گفت: ای محمد! بر فرض هرچه بخواهی زندگی کنی، سرانجام مرده خواهی بود و هر که را می‌خواهی دوست‌بدار که سرانجام از او جدا شونده‌ای و هرچه می‌خواهی عمل کن که به هرحال مکافات آن را می‌یابی و بدان که شرف مرد، شب زنده‌داری او و به نماز شب خواندن است و عزت او در بی‌نیازیش از مردم است.[4]

---

۱. همان منابع، همان صفحات.

۲. به نقل از علل‌الشرایع صدوق، ص ۶۴ در بحارالانوار، ص ۷۸، ج ۱۲، آمده است. م.

۳ و ۴. در امالی صدوق، صفحات ۲۱۷ و ۲۳۴، چاپ آقای میرزا باقر کمره‌یی، آمده است. م.

به امام صادق(ع)گفته شد: ما را پندی بده! فرمود:کار خویش بساز وتوشه‌یی درخور سفر دراز خویش فراهم‌آور وخود وصی خویش باش و بر دیگری اطمینان مکن که‌آنچه برای تو سزاوار و شایسته باشد، برای تو بفرستد.[۱]

امیرالمومنین در خطبهٔ بلندی چنین ایراد فرموده‌است: ای مردم! هرکس که روی زمین‌گام برمی‌دارد، سرانجام به درون‌آن می‌رود و شب و روز در ویران‌کردن عمرها شتابان است و هرکس را که رمقی است، روزی و قوتی است و هر دانه و حبه‌یی را خورنده‌یی است. و همانا‌که تو روزی و قوت مرگی، و هرکس روزگار را شناخته باشد ازآماده شدن برای مرگ غفلت نمی‌ورزد. از مرگ، هیچ توانگری به مال خویش و هیچ تنگدستی به فقر خویش رهایی نمی‌یابد.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چون‌آدمی کفن خویش راآماده سازد، هرگاه به‌آن بنگرد، پاداش و اجری خواهد داشت.[۲]

امام صادق(ع) مردی را دیدند‌که در مرگ پسر خویش بی‌تابی می‌کرد. فرمودند: ای فلان! آیا برای مصیبت‌کوچکتر بی‌تابی و از مصیبت بزرگتر غفلت می‌کنی؟ اگر توهم‌آماده برای مرگ وآنچه برسر فرزندت‌آمد بشوی، به این شدت بی‌تابی نمی‌کنی. مصیبت تو درآماده نبودن برای مرگ بزرگتر، از سوگ تو دربارهٔ پسرت می‌باشد.[۳]

همان حضرت فرموده‌اند: به روزگاران‌گذشته‌گروهی پیش پیامبر خودآمدند وگفتند از خدای خود بخواه تا مرگ را از میان ما بردارد. دعاکرد و خداوند مرگ را ازآنان برداشت. شمارآنان چنان بسیار شد‌که خانه‌ها برای‌آنان تنگ‌گردید و مرد چون صبح می‌شد، نیازمند بود‌که به پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ‌خود روزی و خوراك برساند و به‌آنان رسیدگی‌کند و بدینگونه از ترتیب زندگی باز ماندند و به حضور پیامبرشان بازآمدند وگفتند از خداوند بخواه تا مرگ و اجل ما را که برای ما بود، برگرداند و او از خدای مسألت‌کرد و خداوند مرگ و اجل را بر ایشان برگرداند.[۴]

---

۱. به نقل از سرائر در بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۰،آمده‌است. م.
۲. در امالی ص ۳۲۸، چاپ آقای کمره‌یی،آمده‌است. م.
۳ و ۴. در امالی صدوق، صفحات ۳۰۵ و ۳۵۸، و روایت چهارم در بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۱۶، هم‌آمده‌است. م.

امام باقر فرموده‌اند: هر مومنی که جسد مومنی را غسل دهد و چون آن را از این پهلو به آن پهلو بگرداند، بگوید: پروردگارا! این بدن بندهٔ مومن تو است که روحش را از آن بیرون کشیده و میان آن و بدنش جدایی افکنده‌ای و عفو و بخشش و عفو و بخشش، خداوند گناهان یك سال او ـ غیر از گناهان کبیره‌اش ـ را می آمرزد.[1]

و امام صادق(ع) فرموده‌است: هر کس جسد مومن مرده‌یی را بشوید و در آن رعایت امانت کند، گناهش آمرزیده می‌شود. پرسیده شد: رعایت امانت را چگونه انجام دهد؟ گفتند: آنچه را می‌بیند، خبر ندهد.[2]

روایت شده‌است که از امام حسین(ع) پرسیده شد: ای پسر رسول خدا! شب را چگونه به صبح آورده‌ای (حال تو چگونه است)؟ فرمودند: صبح کرده‌ام درحالی که پروردگارم بر فراز سرم و دوزخ پیش رویم و مرگ در جستجوی من است و پس دادن حساب مرا در برگرفته است و من گروگان کردار خویشم. آنچه را دوست می‌دارم نمی‌یابم و آنچه را خوش ندارم نمی‌توانم از خود برانم و کارها به دست کس دیگری است که اگر خواهد شکنجه‌ام می کند و اگر خواهد می‌بخشدم. پس کدام فقیری از من فقیرتر است؟[3]

و روایت شده که امام صادق(ع) از کنار قومی که از ایشان کسی مرده بود، عبور فرمود و ایستاد و آنان را تسلیت داد و فرمود: ای قوم! این مرگ، نه آغازش با شما بوده و نه به شما پایان می‌پذیرد. آیا این مردهٔ شما تا کنون مسافرتی نکرده بود؟ گفتند: چرا. فرمود: این‌را هم یکی از سفرهایش فرض کنید. اگر او پیش شما برگشت که برگشته است وگرنه شما پیش او خواهید رفت.

و روایت است که مردی به‌حضور پیامبر آمد وگفت: به حضورت آمده‌ام تا از غرایب علم به من بیاموزی. پیامبر فرمودند: نسبت به سرمایهٔ دانش و علم چه کرده‌ای؟ گفت: سرمایهٔ دانش چیست؟ فرمودند: آیا خدای تبارك و تعالی را شناخته‌ای؟ گفت: آری. فرمودند: در آن مورد چه کرده‌ای؟ گفت: هرچه خدای عزوجل می‌خواهد. فرمودند: برو و این‌کار را محکم کن؛ سپس برگرد تا غرایب علم را به تو بیاموزم.

امیرالمومنین در خطبه‌یی چنین فرموده‌است: سرانجام و عاقبت پیش روی

۱ و ۲. ثواب‌الاعمال صدوق، ص ۲۳۲. م.

۳. در امالی صدوق، ص ۶۰۹، چاپ آقای کمره‌یی آمده‌است. م.

شماست وقیامت ومرگ از پی شماست که شما را سوق می‌دهد و می‌راند. سبکبار شوید و به‌آنان ملحق‌گردید و همانا پیشینیان شما منتظر آیندگان شمایند.[1]

در خطبه دیگری فرموده‌است: کسی که از مـرگ بترسد، از مـرگ رهـایی نمی‌یابد وهرکس هم پایداری و بقاء را دوست بدارد به اوعطاء نمی‌شود و هرکس دنبال آرزوی خود بشتابد و لگام آن را رها کند، مـرگ او را می‌لغزاند و چـون تو از یك‌سو و مرگ از سوی دیگر به سوی یکدیگر حرکت‌کنید، چه زود به یکدیگر می‌رسید. ازگناه دوری کنید، دوری. به‌خداسوگندآدمی‌چنان‌گناهان‌را از نظرپوشیده داشته‌که‌گویی‌آمرزیده شده‌است.[2] و امـام(ع) در پـی جنازه‌یی حـرکت می‌کرد. صدای خندهٔ مردی را شنید. فرمود: گویی در دنیا مرگ بـرای غیر مـا نوشته شده است وگویا حق بر غیر ما واجب شده‌است وگویا مردگانی راکه می‌بینیم مسافرانی می‌پنداریم‌که به‌زودی پیش ما برمی‌گردند. آنـان را درگورهایشان می‌نهیم و میراث آنان را می‌خوریم و هر زن و مرد مرده را فراموش‌کرده و به‌آفتها گرفتار شده‌ایـم. و شگفت می‌کنم ازکسی‌که مـرگ را فراموش‌کـرده است و حـال‌آنکه مرگ را می‌بیند و هرکس مرگ را بسیار یادکند، از جهان به اندك خشنود می‌شود.[3]

امام صادق(ع) فـرموده‌است؛ در تورات چنین نبشته شده است: به شما مهر ورزیدیم، توجه نکردید. شما را خواستیم بر سر شوق بیاوریم، به شوق نیامدید. به کسانی‌که دیگران را می‌کشند اعلام‌می‌کنم‌که خداوند را شمشیری است‌که هیچگاه دیده بر هم نمی‌نهد وآن دوزخ است. ای چهل سالگان! برای بررسی حساب‌آماده شوید. ای پنجاه سالگان! کاشته و زراعتی هستید که هنگام دروکـردنش فـرا رسیده است. ای شصت سالگان! بنگرید چه پیش فـرستاده‌اید و چه به جـاگذاشته‌اید. ای هفتاد سالگان! خویش را در شمار مردگان بشمرید. ای هشتاد سالگان! حسنات شما برای شما نوشته می‌شود و خطاهـای شما نـوشته نمی‌شود. ای نـود سالگان! شما اسیران خدا در زمین خدایید. امام صادق در این هنگام فرمودند: درمورد مردکریمی که اسیری داشته باشد، چه‌گفته مـی‌شود؟ راوی مـی‌گوید: گفتم بـه او خـوراك و آشامیدنی می‌دهد و نسبت به او نکوکاری می‌کند. فرمودند: خیال مـی‌کنی خداوند

۱. نهج‌البلاغه، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. ص ۷۱، م.

۲. نهج‌البلاغه، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام. صفحات ۷۱ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۹، م.

۳. نهج‌البلاغه، همان چاپ ،ص ۱۱۳۳. م.

با اسیر خود چگونه رفتار می‌کند؟[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: چون خداوند آدم را آفرید، زمین شکایت کرد که چرا خاك و گل آدمی را از آن برداشتند و خداوند وعده داد که آن را به زمین برگرداند و هیچکس نیست مگر آنکه در همان زمینی دفن می‌شود که خاکش را از آنجا برگرفته‌اند.

روایت است که سعد بن ابی‌وقاص برای عیادت سلمان به‌حضورش رفت. سلمان (رض) گریست. سعد گفت: ای ابوعبدالله! چه چیز تو را به‌گریه واداشته است و حال آنکه پیامبر(ص) در حالی که از تو خشنود بودند رحلت فرمودند و تو کنار حوض به‌حضور آن حضرت خواهی رسید؟ سلمان گفت: من از بیم مرگ بی‌تابی نمی‌کنم و برای حرص نسبت به‌دنیا هم نیست ولی رسول خدا (ص) با ما عهد فرموده است که ساز و برگ ما همچون ساز و برگ و توشهٔ یك مسافر باشد و حال آنکه اینك در اطراف من این وسایل موجود است و تمام آن وسایل عبارت بود از فنجانی و دیگچه‌یی و آفتابه‌یی.[۲]

امیرالمومنین علی(ع) به‌هنگام دفن فاطمهٔ زهرا (ع) چنین سروده است:

«برای هر اجتماع دو دوست، جدایی است و هر جدایی جز مرگ اندك است. همانا از دست دادن من یکی را پس از دیگری، دلیل آن است که دوستی ادامه نمی‌یابد. به‌زودی از یاد من روی‌گردان می‌شوی و دوستی مرا فراموش می‌کنی و پس از من، دوست برای دوست حدیث خواهد گفت.»[۳]

و سروده شده‌است:

«با دقت و فرصت عمل کن که خواهی مرد و ای آدمی! برای خود انتخاب کن. آنچه که بوده و گذشته‌است گویی هرگز نبوده‌است و آنچه که خواهد بود، گویی اتفاق افتاده است.»

---

۱. مرحوم علامهٔ مجلسی هم از همین کتاب (روضة‌الواعظین) این موضوع را در بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۶، آورده‌است. م.

۲. این موضوع در کتابهای اهل سنت هم آمده‌است. از جمله مراجعه فرمایید به طبقات ابن‌سعد، ج ۴، ص ۹۰، چاپ احسان عباس، بیروت. م.

۳. درصفحهٔ ۴۹۱، امالی صدوق، چاپ آقای کمره‌یی و به‌صورت مفصل‌تر در بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۶، و در من‌الشعرالمنسوب الی الامام‌الوصی علی بن ابی‌طالب، ص ۱۰۹، چاپ عبدالعزیز سیدالاهل، به‌نقل از زهرالآداب حصری قیروانی، آمده‌است. م.

دیگری سروده است:

«ای کسی که سرمنزل او زیر زمین است! آیا به‌دنیا انس می‌بندی و حال آنکه غریبی؟ همهٔ روزگار چون شبانروزی بیش نیست و مرگ بسیار نزدیك و فروآینده است. تو در روزگار همانگونه‌که می‌بینی مغلوب گرفتاری از دست دادن مال یا جدا شدن از دوستانی.»

دیگری سروده است:

«بیندیش که مرگ چگونه اقوام ثمود و عاد و فراعنه را نابودکرد، و از این خانهٔ پوسیدگی بپرس که چه بسیار پادشاهـان را که بر اسبهای گزینه سوار می‌شدند نابودکرده‌است و از این خانهٔ نیستی بپرس که چه مقدار پادشاهـان گرانقدر خاك و خاکستر شده‌اند.»

دیگری سروده است: «روزگاری در نعمت به‌سر بردم و در شادی، و مورد رشك بودم. سرانجام‌گور خانهٔ من و خاك بسترم شد.»

فصلی در روح

خداوند متعال درآیهٔ ۱۵۴ سورهٔ دوم (بقره) فرموده است: «به‌کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مردگان مگویید؛ بلکه آنـان زندگانند ولی شما درك نمی‌کنید.»

و درآیهٔ ۱۶۹سورهٔ سوم (آل عمران) فرموده است: «آنانی راکه در راه خدا کشته می‌شوند، مردگان مپندارید‌که آنان نزد پروردگارشان زندگانند و روزی داده می‌شوند و به‌آنچه خدای از فضل خویش به‌آنان ارزانی می‌دارد شادند، و به‌آنانی که هنوز به‌آنان نپیوسته‌اند مژده می‌دهندکه بیمی بر ایشان نیست و آنان اندوهگین نمی‌شوند.»

بدان‌که روح، جسمی رقیق و هوایی است‌که در مجاری بدن جریان دارد و خداوند متعال از ارواح آنـان خبر داده است که اجساد ایشان در خاك پوسیده شده است وهمانا درمرحلهٔ برزخ، نعمت وعذاب به‌ارواح ایشان می‌رسد. وآن‌که حقیقت انسان است، زنده است و پیکر وکالبد، همچون زره ولباسی است‌که برای صیانت ارواح‌است واین سخن برمذهب کسانی است‌که معتقدندآدمی روح است و در نظر ماآدمی همین جمله معروف است و می‌گوییم همانا برخی از اجزای‌آدمی لطیف‌تر

است و نعمت به‌آن می‌رسد، هر چند در این پیکر آدمی نباشد.

خداوند متعال درآیهٔ ۴۶ سورهٔ چهلم (مومن، غافر) فرموده است: «هم‌اکنون آتش دوزخ را بر آنها صبح و شام عرضه می‌دارند و چون روزقیامت شود...» و این آیه، دلیل بر آن است که ارواح ایشان زنده است.

به‌امام صادق(ع) گفته شد: گاهی در خواب چیزی دیده مـی‌شود و همانگونه صورت می‌پذیرد و گاهی خواب می‌بینند و هیچ منطبق با واقع نیست. فرمود: مومن چون می‌خوابد، از روح او حرکت ممتدی به‌سوی آسمان صورت می‌گیرد. هر چه را که روح مومن در ملکوت آسمان و جایی که محل تعیین سرنوشت و تـدبیر است ببیند، حق و مطابق با واقع است و آنچه را در زمین ببیند، خوابهای پـریشان است. گفته شد: مگر روح مومن بـه آسمان می‌رود؟ فرمود: آری. گفته شد: یعنی چیزی در بدنش باقی نمی‌ماند؟ فرمود: اگر همهٔ روح از بدن بیرون رود و چیزی در آن بـاقی نماند، در ایـن صورت شخص می‌میرد. گفتم: پس روح چگونه از بـدن بیرون می‌رود؟ فرمود: مگر خورشید را در وسط آسمان نمی‌بینی که شعاع آن تـا زمین گسترده است؟ روح هم همینگونه است؛ اصل آن در بدن و حرکت آن ممتد است.[1]

امام باقر(ع) فرموده است: بندگان چون می‌خوابند، ارواح ایشان بـه‌آسمان مـی‌رود. آنچه که روح درآسمان مـی‌بیند، حق و راست است و آنچه که در هـوا و فاصلهٔ زمین تـا آسمان می‌بیند، خوابهای آشفته و بـی‌ارزش است. همانـا که ارواح سپاهیان متحدند؛ هر کدام یکدیگر را بشناسند، ائتلاف می کنند وهماهنگ می‌شوند و آنچه ناآشنا باشند، بـا یکدیگر اختلاف و ناهماهنگی دارنـد و هنگامی که ارواح درآسمانند بـا یکدیگر آشنا می‌شوند یا از یکدیگر نفرت می‌یـابند و چون درآسمان آشنا و هماهنگ شدند، در زمین هماهنگ می‌شوند و هـرگاه درآسمان نسبت بـه یکدیگر نفرت پیدا کنند، در زمین از یکدیگر نفرت پیدا می کنند.[2]

امیرالمومنین علی(ع) می‌گوید: از پیامبر(ص) پرسیدم، چگونه است که مرد [illegible] و خوابهایی می‌بیند که‌گاه حق و گاهی بـاطل است؟ فـرمودند: ای علی! هیچ بنده‌ای نمی‌خوابد مگر اینکه روحش به‌پیشگاه پـروردگار برده مـی‌شود. آنچه در پیشگاه خدا می‌بیند حـق است. سپس که خداوند فرمـان به‌بـازگشت روحش به

۱. در بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۳۱، به‌نقل از امالی صدوق، آمده‌است. م.

۲. به‌نقل از امالی صدوق، ص ۸۸، در بحارالانوار، ج ۶۱، ص۳۱، آمده‌است. م.

بدنش می‌دهد، آنچه در فاصلهٔ آسمان تا زمین می‌بیند، خوابهای آشفته و پریشان است.[۱]

امام صادق(ع) فرموده‌است: شیطان را عفریتی به‌نام هزع است‌که میان خاور و باختر انباشته است و همه شب به‌خواب مردم می‌آید.[۲]

امیرالمومنین(ع) فرموده است: روح نام فرشته‌یی از فرشتگان است‌که او را هفتاد هزار چهره است و هر چهره‌اش هفتاد هزار زبان داردکه با هر زبان به هفتاد هزار لغت خداوند را تسبیح و ستایش می‌کند و از هر ستایش او فرشته‌یی آفریده می‌شودکه با دیگر فرشتگان روز قیامت پرواز می‌کند.[۳]

برخی از حکیمان گفته‌اند: خداوند متعال روح را از پنج چیز آفریده است؛ نخست از جوهر نور، و دلیل بر این موضوع آنست‌که تا هنگامی‌که روح در بدن است، بدن نورانی است و دو چشم می‌بیند وگوش می‌شنود و زبان سخن می‌گوید و دل می‌اندیشد وکارهای ظاهری و باطنی ازآن بروز می‌کند و چون روح از بدن زایل شد، همهٔ این امور زایل می‌شود؛ و از جوهر بوی خوش، به‌این دلیل‌که تا در بدن روح قرار دارد، خوش‌بوست و چون ازآن جدا شد، به‌شدت بدبو می‌شود؛ و از جوهر بقاء و زندگی، زیرا تا روح در بدن است، زنده است و چون روح از آن زایل می‌شود مرده است؛ و دیگر جوهرحیات،که تا روح در بدن است، حی است و چون روح ازآن بیرون شود مرده است؛ و سرانجام از جوهر دانش‌که تا روح درآن است داناست و چون روح ازآن بیرون می‌رود، دیگر چیزی نمی‌داند.

شاعر چنین سروده است:

«مرگ زندگی مرا تیره ساخته وگناهانم آمرزیده نشده است و مرگ مرا تنها در صحراهای دورافتاده و وحشت‌زا افکنده است. ای کسی‌که در جستجوی گنجی! من اکنون گروگان گناهان و خطاهای درمانده‌کننده‌ام.»

---

۱ و ۲. به‌نقل از امالی صدوق، ص ۸۹، در همان جلد بحارالانوار، ص ۱۵۹، آمده است. م.

۳. این گفتار امیرالمومنین را مرحوم مجلسی در همان جلد بحارالانوار، ص ۵، ضمن تفسیر آیهٔ ۸۵ سورهٔ بنی‌اسرائیل نقل کرده‌است. م.

مجلس نود و دوم
در ذکر گور

ابن‌عباس می‌گوید: پیامبر(ص) سورهٔ تکاثر را تلاوت فرمودند و گفتند تکاثر این‌است: که‌اموال را بدون حق جمع کنند و آن را از رساندن به‌مستحق و مصرف در راه حق باز دارند و در گنجینه‌ها بیندوزند و چون به‌گورهای خود درآیید، به‌زودی هنگامی که ازگورها به‌محل جمع شدن و محشر خود برسید و صراط را بیاورند و بر دوکنارهٔ دوزخ نهند، به‌یقین چیزهایی را خواهید دانست و سپس از نعمتها که بر شما ارزانی شده، پرسیده می‌شوید.

ابن‌عباس می‌گوید: از پنج نعمت پرسیده می‌شوید: خوراك، آشامیدنی گوارا و سرد، لذت خواب و سایه‌های خانه‌ها و اعتدال آفرینش.

و در اخبار ما روایت شده است که نعمتی که از آن پرسیده می‌شود، نعمت ولایت علی‌بن ابی‌طالب(ع) است.[1]

امام صادق فرموده است، امیرالمومنین(ع) به‌گورستان سرکشید و فرمود: ای ساکنان خاك و ای اهل غربت! اما خانه‌های شما، دیگران در آن ساکن شدند و همسران ازدواج کردند واموال شما تقسیم شد. اینها خبرهایی است که پیش ماست. خبر پیش شما چیست؟ سپس آن حضرت روی به‌یاران خود کرد و فرمود: اگر به آنان اجازهٔ سخن داده می‌شد، می‌گفتند و خبر می‌دادند که بهترین توشه پرهیزکاری است.[2]

امام صادق(ع) فرموده است: هرکس جنازه مومنی را تشییع کند تا او را دفن کنند، خدای عزوجل هفتاد هزار فرشته از فرشتگان تشییع‌کننده را بر آن شخص می‌گمارد که تا هنگام خروج او ازگورش برای او آمرزش‌خواهی می‌کنند.[3]

و امام باقر فرموده است: هرکس جنازهٔ مسلمانی را تشییع کند، روز قیامت به‌او چهار شفاعت ارزانی می‌شود و هیچ تقاضایی نمی‌کند و سخنی نمی‌گوید مگر اینکه فرشته به‌او می‌گوید، چنین چیزی برای تو خواهد بود.[4]

---

۱. برای اطلاع بیشتر دراین مورد به‌روایات تفسیر برهان، ج ۴، ص ۵۰۲، و به‌بحث مرحوم علامهٔ مجلسی در بحارالانوار، ج ۲۴، صفحات ۴۸ تا ۶۶، مراجعه فرمایید. م.

۲. این موضوع در نهج‌البلاغه، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام، ص ۱۱۳۷، آمده‌است. م.

۳ و ۴. نظیر این دو روایت در ثواب‌الاعمال، ص ۳۴۶، آمده‌است. م.

ابوبصیر گفته است، امام صادق به‌من فرمودند: آیا هیچگاه دردمند و دژم و اندوهگین نمی‌شوی؟ گفتم: چرا به‌خدا سوگند. فرمودند: هرگاه چنین می‌شوی، مرگ و تنهایی خودت را درگور به‌یادآور که تخم چشمهایت برگونه‌هایت فرو ریخته و مفاصل تو از یکدیگر گسسته و کرمها ازگوشت تو می‌خورند و پوسیدگی خود را به‌خاطر آور و اینکه از دنیا بریده و کوتاه‌دستی، که این کار تو را به‌عمل وا می‌دارد و ازآزمندی نسبت به‌دنیا باز می‌دارد.[۱]

و چون حسن، پسر امام حسن مجتبی(ع)، درگذشت، همسرش فاطمه، دختر امام حسین(ع)، بر سرگورش خیمه‌یی زد و آنجا مقیم شد. شبها نماز می‌خواند و برپا بود و روزها روزه می‌گرفت. این بانو از زیبایی چون فرشتگان بود. چون یك سال گذشت، به‌خدمتکاران خویش گفت: چون تاریکی شب فرارسید، این خیمه را از جای بکنید. چون شب فرارسید، شنید سروشی بانگ برداشته و می‌گوید: آیا آنچه را گم کرده بودند یافتند؟ و سروشی دیگر پاسخ داد: نه، که نومید شدند و بازگشتند.[۲]

و روایت است که پیامبر(ص) در تشییع جنازه‌یی بودند و چون کنارگور رسیدند، چندان گریستند که اشك جامهٔ ایشان را خیس کرد وفرمودند: برادران من! برای چنین روزی آماده شوید.

و همان حضرت فرموده‌اند: گور، نخستین خانهٔ آخرت است. اگر کسی از آن برهد، امور پس ازآن آسان‌تر است و اگر از عذاب آن رهایی نیابد، آنچه پس ازآن است، دشوارتر است.[۳]

گفته شده است، نوّار، همسر فرزدق شاعر درگذشت. گروه بسیاری از سران بصره از جمله حسن بصری در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند. حسن بصری به‌فرزدق گفت: ای ابوفراس! برای چنین روزی چه آماده کرده‌ای؟ گفت: گواهی هشتاد سالهٔ «لااله‌الاالله» و چون همسرش را به‌خاك سپردند، کنارگور ایستاد و چنین سرود:

«اگر مرا از عذاب گور در امان نداری، پس از آن از التهاب و شدت و سختی بیشتر بیمناکم، چون روز رستاخیز، رهروی تندخو و کشندگانی خشن،

---

۱. در امالی صدوق، چاپ آقای کمره‌یی، ص ۳۴۵، آمده‌است. م.
۲. به‌نقل از ارشاد مفید در بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۷، آمده‌است. م.
۳. به‌نقل از جامع‌الاخبار، در بحارالانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۲۴۲، آمده‌است. م.

فرزدق را به‌سوی آتش بکشند، همانا آدمی‌زادگانی که با چشمان کبود و غل به‌گردن به‌سوی دوزخ برده شوند، سخت زیانکارند.»[1]

و سروده شده است:

«هرگاه برای یك بار سرپرستی کارهای قومی را عهده‌دار شوی، بدانکه از تو دربارهٔ ایشان پرسیده می‌شود، و هرگاه جنازه‌یی را به‌گورستان می‌بری، بدانکه سرانجام تورا هم پس ازاو همانجا می‌برند. ای‌کسی که‌گوری به‌ظاهر آراسته داری، شایدکه زیرآن در غل و زنجیر کشیده باشی.»

مجلس نود و سوم
در قیامت و صراط و نصب موازین

خداوند متعال در آیهٔ ۲۸۱ سورهٔ دوم (بقره) چنین فرموده است: «بترسید از آن روزی‌که درآن به‌سوی خدا باز می‌گردید».

و درآیهٔ ۴۸ همان سوره فرموده است: «و بترسید روزی را که هیچ جزا داده نشود شخصی به‌جای‌شخص دیگری چیزی را، وهیچ شفاعتی پذیرفته نشود وفدایی، عوض شخص‌گرفته نخواهد شد وآنان درآن روز یاری داده نخواهند شد.»

و درآیهٔ ۲۵۴ همان سوره فرموده است: «پیش ازآنکه روزی فرارسدکه نه خریدی درآن است و نه دوستی و نه شفاعتی.»

و درآیهٔ ۱۰۵ سورهٔ سوم (آل عمران) فرموده است: «روزی‌که برخی از چهره‌ها سیاه و برخی سپید می‌شود.» و در همان سوره ضمن بیان مقام عیسی(ع) در آیهٔ ۵۵ فرموده است: «تو را پاك و منزه ازآنانی‌که کافرند قرار می‌دهم وکسانی را که از تو پیروی‌کنند، برتر ازآنان‌که کافرند تا روز قیامت قرار می‌دهم و سپس بازگشت شما پیش من است و میان شما درآنچه اختلاف دارید، حکم خواهم‌کرد.»

درآیهٔ ۹۰ همان سوره فرموده است: «همانا کسانی که‌کافر شدند و درحال‌کفر مردند، اگربرای‌آزادی خود ازعذاب خدا برابر همهٔ زمین طلا به فدیه‌آورند، هرگز از هیچیك‌از ایشان پذیرفته نمی‌شود.»

و درآیهٔ ۴۲ سورهٔ چهارم(نساء) در بیان شدت پشیمانی ایشان چنین فرموده

---

۱. احیاء علوم‌الدین، غزالی، ص ۲۹۰۴، چاپ دارالشعب مصر، و محجةالبیضاء، فیض‌کاشانی، ج ۸، ص ۲۸۵.

است: «در آن روز آنان که کفر ورزیدند و از فرمان پیامبر سرپیچی کردند، دوست دارند که ای کاش با خاك یکسان بودند و از خداوند سخنی را و چیزی را پوشیده بتوانند داشت.»

در آیهٔ ۳۶ سورهٔ پنجم(مائده) چنین فرموده است: «آنانی که کافر شدند، اگر دو برابر آنچه در زمین است، همه‌اش برای آنان باشد و بخواهند آن را فدیه دهند تا به‌آن از عذاب روز قیامت در امان بمانند، از ایشان پذیرفته نمی‌شود و برای آنان عذاب دردناك است.»

و خدای متعال در آیهٔ ۲۷ سورهٔ ششم(انعام) فرموده است: «و اگر آنان را هنگامی که بر آتش باز دارندشان ببینی،در آن حال می‌گویند: ای کاش به دنیا برگردانده شویم تا دیگر به آیات خدای خود تکذیب نکنیم و ازگروندگان باشیم.» در آیهٔ بعد چنین فرموده است: «آری احوال قیامت که پیش از آن بر ایشان پوشیده بود، برای ایشان آشکار شود و اگر بار دیگر به دنیا برگردند، همانا به همان کاری که از آن نهی شده بودند، باز خواهندگشت و هر آینه که آنان دروغگویانند.»

و در آیهٔ ۳۱همان سوره چنین فرموده است: «به‌درستی که آنان که به لقاء خدا تکذیب کردند،زیانکارند. پس چون قیامت ناگهان آنان را فرا رسد،گویند وای برما که چه افراطی کردیم و آنان گناهان خویش را بر پشتهای خودگیرند. آری که چه بد بارگرانی بر دوش دارند. زندگی دنیا جز بازیچه و هوس نیست و همانا که سرای دیگر برای اهل تقوا نیکوتر است. آیا نمی‌اندیشید؟»

وبازدر آیهٔ ۱۵۸ همان‌سوره‌فرموده‌است: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت فرا رسد، در آن روز ایمان آوردن کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا در ایمان خود کسب خیری نکرده است، سودی نمی‌بخشد.»

ودر آیهٔ ۳۷ سورهٔ هشتم(انفال) فرموده است: «تا آنکه خداوند،پلید را از پاکیزه جدا سازد وپلیدان را بعضی با‌بعضی دیگردر آمیزد وبا هم فراهم‌آورد. آنگاه همه را در آتش دوزخ افکند.»

ودر آیهٔ ۴۵ سورهٔ دهم(یونس) فرموده است: «و روزی که همه را به محشردر آورد،گویا در دنیا بیش از ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند و در آن روز یکدیگر را می‌شناسند.»

و در آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ یازدهم(هود) فرموده است: «روز محشر روزی است که

مردم درآن جمع شوند و جزای عمل خویش را ببینند.»

و در آیهٔ ۷۷ سورهٔ شانزدهم(نحل) فرموده است: «وکار قیامت(در سرعت) همچون چشم بر هم زدن یا نزدیک‌تر از آن است. به‌درستی که خداوند بر همه‌کاری تواناست.»

و در آیهٔ ۱۳ سورهٔ هفدهم(بنی‌اسرائیل) فرموده است: «و ماکارنامهٔ هرانسانی را طوق گردنش ساختیم و روز قیامت کتابی برای او بیرون‌آوریم که‌آن راگسترده ببیند. توخودکارنامه‌ات رابخوان که توخود برای رسیدگی به حساب‌خودکافی‌هستی.»

و خداوند متعال در آیات ۴۷ تا ۴۹ سورهٔ هیجدهم(کهف) فرموده است: «و یادآور روزی که درآن کوهها را به حرکت درآوریم و زمین را صاف و همواربینی و همه را در محشر آوریم و یکی را فرو نگذاریم، و در صفی بر خدا عرضه‌کنند(وبه کافران‌گفته شود) همان‌گونه‌که اول بار شما راآفریدیم، باز به سوی ماآمدید. بلکه پنداشته بودید که هرگز برای شما موعدی قرار نداده‌ایم، و درآن روز نامهٔ خلق را پیش نهند وگناهکاران رااز آنچه‌که درآن‌کارنامه است، بیمناك خواهی دید و می‌گویند: ای وای بر ما! این چگونه نامه‌یی است که هیچ‌کارکوچك و بزرگ را فرو نگذاشته وهمه را جمع‌کرده است؟ وهمهٔ‌کارهای خویش راحاضر یابند وخداوند به‌هیچکس ستم نخواهد‌کرد.»

و خداوند در آیهٔ ۴۷ سورهٔ بیست‌ویکم(انبیاء) فرموده است: «و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و به‌هیچکس ستم نخواهد شد و اگر عملی همچون دانهٔ خردلی باشد، در حساب‌آوریم وتنها علم ما ازهمهٔ حساب‌رسان‌کفایت خواهد‌کرد.»

و درآیات نخست سورهٔ بیست‌ودوم(حج) چنین فرموده‌است: «ای مردم! از خدای خود بترسید که زمین‌لرزهٔ قیامت، حادثهٔ بس بزرگی است. چون‌آن روز را ببینید، هر زن شیرده، کودك شیری خود را از بیم فراموش می‌کند وهرزن بارداری، بار رحم خویش بیفکند ومردم را چون مستان بینی و مست نیستند، بلکه عذاب خدا سخت است.»

و در آیهٔ ۱۰۱ ودوآیهٔ‌بعد سورهٔ بیست‌وسوم(مؤمنون) چنین فرموده است: «و چون نفخه در صور دمیده شود، دیگر نسب و خویشی نخواهد بود وازیکدیگرحال نمی‌پرسند، وهرکس ترازویش سنگین است(وآنان‌که ترازویشان سنگین است) هم

ایشان رستگارانند و آنان‌که ترازویشان سبك است هم آنان کسانی هستند که زیان کرده‌اند و در دوزخ جاودانه‌اند.»

ودر آیهٔ ۲۴ سورهٔ بیست‌وچهارم(نور) فرموده است: «روزی که زبانها و دستها و پاهایشان برکارهای ناشایستهٔ ایشان و آنچه می‌کرده‌اند، گواهی می‌دهند.»

و در آیهٔ ۳۳ سورهٔ سی‌ویکم(لقمان) فرموده است: «ای مردم! از خدا بترسید و بیندیشید از روزی که نه هیچ پدری را به جای فرزند و نه هیچ فرزندی را به جای پدر، پاداش و کیفر ندهند. البته که وعدهٔ خدا بر حق است.»

و در آیهٔ۱۲ سورهٔ سی‌ودوم(سجده) چنین فرموده است: «پروردگارا دیدیم و شنیدیم. ما را برگردان تاکارشایسته‌انجام دهیم که اکنون به چشم یقین مشاهده کردیم.»

ودر آیهٔ ۶۶ سورهٔ چهل‌وسوم(زخرف) چنین فرموده است: «آیا به جز ساعتی انتظار خواهند کشید تا آنکه قیامت ناگهان آنان را فرا خواهد رسید و آنان غافل و بی‌خبرند.»

و در آیهٔ ۴۱ سورهٔ چهل‌وچهارم(دخان) فرموده‌است: «روزی که هیچ حمایت و یار و یاوری، کسی را از چیزی نرهاند و آنان یاری داده نشوند.»

ودر آیات ۱۰ تا۲۲ سورهٔپنجاهم(ق) فرموده است: «و آنگاه که درصور بدمند، این است روز وعده‌گاه، وهرکسی حاضرمی‌شود در حالی‌که با او دو فرشته است یکی که او را به محشر کشاند و دیگری که‌گواه است. هماناکه ازاین درغفلت بودی تا پرده ازکارت برداشتیم و امروز چشم تو تیزگردیده است.»

ودر آیهٔ نخست سورهٔ پنجاه‌وششم(واقعه) فرموده است: «هنگامی که آن واقعهٔ بزرگ(قیامت) واقع گردد».

ودر آیهٔ ۳ سورهٔ شصتم(ممتحنه) فرموده است: «هرگز(روز قیامت) خویشان و فرزندان شما سودی به شما نمی‌رسانند. روز قیامت میان شما جدایی می‌افکند و خداوند به‌آنچه می کنید بیناست.»

ودر آیهٔ۹ سورهٔشصت‌وچهارم(تغابن) فرموده است: «یادآریدروزی که شما را در محشر جمع می‌فرماید وآن روز زیان و پشیمانی است.»

ودر آیهٔ۹تا۱۴سورهٔهفتادم(معارج) چنین‌فرموده‌است: «وهیچکس‌ازخویشاوند خویش نپرسد. چون حقیقت حالشان را به‌آنها بنمایند، آن روزگنهکاردوست می‌دارد که‌کاش بتواند ازعذاب‌آن روزبا فدا دادن پسرانش و زن وبرادرش وخویشاوندانش

که او را حمایت می‌کردند و هر که روی زمین است، نجات یابد.»

و در آیات ۱۷ تا ۲۲ سورهٔ هفتاد و هشتم(نبأ) فرموده است: «همانا روز فصل (قیامت) وعده‌گاه خلق است. آن روز که در صور بدمند و فوج فوج به محشر آیند، و درهای آسمان که ابواب مختلف است، گشاده گردد و کوهها همچون سراب گردد. همانا دوزخ در کمین است و جایگاه مردم سرکش است.»

ودر آیات ۳۴ تا ۴۱ سورهٔ هفتادونهم(نازعات) چنین فرموده است: «پس چون آن واقعهٔ بزرگ رخ دهد، روزیست که آدمی هرچه کرده است یادآرد ودوزخ برای هر کس که ببیند، آشکار گردد. پس آن کس که سرکشی کرده وزندگی دنیا رابرگزیده، دوزخ جایگاه اوست و آن کس که از مقام خدای خود ترسیده و نفس را از هوای نفس باز داشته است، همانا که بهشت جایگاه اوست.»

و در آیات ۳۳ تا ۳۷ سورهٔ هشتادم(عبس) چنین فرموده است: «آن روز که صدای بلند آسمانی فرا رسد، آن روز که هر کس ازبرادرش می‌گریزد وازپدر ومادر و زن وپسرانش هم می‌گریزد، برای هر کس ازایشان درآن روزچنان‌گرفتاری است که به‌کسی نتواند پرداخت.»

امام صادق(ع) فرموده است: قیامت برای پرهیزکاران، جشن عروسی است.[1]

امام رضا(ع) فرموده است: سخت‌تر و وحشت‌انگیزتر جاها برای این مردم (آدمی) سه جایگاه است؛ روزی‌که از شکم مادر بیرون می‌آید و زاییده می‌شود و این جهان را می‌بیند، و روزی که می‌میرد وآخرت و اهل‌آن را می‌بیند، و روزی که ازگور بر انگیخته می‌شود و احکامی را می‌بیندکه در دنیا مانندش را ندیده است و همانا که خداوند متعال درآیهٔ چهاردهم سورهٔ نوزدهم(مریم) بر یحیی(ع) برای این سه مورد، آرزوی سلامتی فرموده وترس اورا امان داده است. وفرموده است «سلام حق بر او باد در روز تولدش و روزی‌که می‌میرد و روزی که درآن زنده برانگیخته می‌شود.» و عیسی‌بن مریم(ع) درآیهٔ ۳۳ همان سوره برای خود در این سه مورد آرزوی سلامتی کرده است «و سلام حق بر من باد روزی‌که به دنیا آمدم و روزی که می‌میرم و روزی‌که زنده برانگیخته می‌شوم.[2]»

۱. به‌نقل از خصال، ج ۱، ص ۱۰، در بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۷۶، آمده‌است. م.

۲. به نقل از عیون اخبارالرضا، ص۵۳، و خصال، ج ۱، ص۱۴۲، در بحارالانوار، ج۷، ص۱۰۴، آمده‌است. م.

امام صادق فرموده است: روز قیامت بنده‌یی پیر و سالخورده را می‌آورند که چون نامهٔ عملش به او سپرده می‌شود، به ظاهر چیزی جز خطاها و کارهای زشت در آن دیده نمی‌شود. بررسی آن طول می‌کشد و آن بنده عرضه می‌دارد: پروردگارا! آیا فرمان می‌دهی که مرا در آتش افکنند؟ خدای جبار جل جلاله می‌فرماید: آزرم می‌کنم که تو را عذاب دهم و حال آنکه در دنیا برای من نماز می‌خواندی. این بندهٔ مرا به بهشت برید.[1]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هیچ بنده‌یی به روز قیامت نمی‌تواند گام از گام بردارد تا آنکه در مورد چهار چیز از او پرسیده شود: ازمدت عمرش که چگونه سپری ساخته است و از جوانیش که چگونه آن را گذرانیده است واز اموالش که چگونه به‌دست آورده و چگونه هزینه کرده است و از دوستی او با اهل‌البیت.[2]

امام صادق فرموده است: چون خداوند اراده فرماید که مردم را زنده کند و بر انگیزاند، چهل شبانروز آسمان بر زمین باران می‌بارد. مفاصل جمع و بر آن گوشت رویده می‌شود.[3]

امیرالمومنین علی(ع) فرموده است: روز قیامت گور هیچکس شکافته نمی‌شود مگر اینکه دو فرشته بازوان او را می‌گیرند و می‌گویند: دعوت پروردگار عزت را پاسخ بگوی. همانا بزرگترین اندوهها روز قیامت، اندوه کسی است که مالی را از حرام و راه نافرمانی خدا به‌دست آورده باشد و آنرا کس دیگری به ارث برده و در راه فرمانبرداری از خداوند هزینه کرده باشد و به‌آن طریق وارد بهشت شود و حال آنکه شخص اول وارد دوزخ شود.[4]

فصل

خداوند متعال در آیات ۱۱ و ۱۲ سورهٔ نود(بلد)فرموده است: «به‌گردنهٔ تکلیف تن در نداد و چگونه توانی دانست که آن عقبه وگردنه چیست؟»

دربارهٔ صراط گروهی گفته‌اند: راهی به بهشت یا دوزخ است که‌برای بهشتیان

۱. در امالی صدوق، ص ۳۷، چاپ آقای کمره‌یی، آمده‌است. م.
۲. به‌نقل از تفسیر علی‌بن ابراهیم و خصال، در بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۵۸، آمده است. م.
۳. به‌نقل از امالی صدوق، ص۱۰۷، درهمان جلد بحارالانوار، ص۳۲، آمده است. م.
۴. به‌نقل از امالی صدوق،در بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۰۶، آمده است. م.

فراخ وپیمودن آن آسان است و برای دوزخیان تنگ وپیمودنش دشوار است وبرخی هم‌گفته‌اند: صراط عبارت از ادله و براهینی است که بهشتیان را از دوزخیان مشخص می‌سازد و موجب شناخت آن دو می‌شود.[۱]

امام باقر(ع) در خبری طولانی فرموده است: سپس صراط نهاده می‌شود که تیزتر از لبهٔ شمشیر است و بر آن سه پل قرار دارد؛ پل نخستین مربوط به امانت و رحم است وپل دوم مربوط به نماز است وپل سوم مربوط به عدل پروردگارجهانیان است که خدایی جز او نیست. برهمه تکلیف می‌شود که از آن بگذرند؛ نخست امانت و رحم آنان را باز می‌دارد. اگر از آن رهایی یابند، نماز بازشان می‌دارد و چون از آن باز رهند، به محضر عدل خدا می‌رسند و این است معنی گفتار خداوند که در آیهٔ ۱۴ سورهٔ هشتادونهم (والفجر)فرموده است: «همانا پروردگارت درکمینگاه ستمکاران است». مردم برصراط گاه قدمی برمی‌دارند،گاه می‌لغزند و گاه آویخته می‌مانند و فرشتگان اطراف ایشان‌بانگ بر می‌دارند که ای خدای بردبار! بیامرز وگذشت فرمای و به رحمت خویش‌عنایت فرمای و ایشان را سلامت بدار و مردم بر آن چون پروانه‌اند و چون کسی به رحمت خداوند از آن نجات پیداکند، به صراط می‌نگرد ومی‌گوید: سپاس خداوندی‌راکه مرا از تونجات داد،آن‌هم پس ازناامیدی وبه فضل خویش؛ همانا که پروردگارما بسیار آمرزندهٔ سپاسگزار است.[۲]

امام صادق(ع) فرموده است: مردم از پل صراط‌گوناگون می‌گذرند. پل صراط باریك‌تر از موی و برنده‌تر از لبهٔ شمشیر است.گروهی ازآن همچون برق می‌گذرند،گروهی همچون تاخت اسب وگروهی دیگر، چون حرکت راهوار اسب وگروهی چون پیادگان می‌گذرند.گروهی هم آویخته و در حالی که‌آتش برخی از اندام ایشان راگرفته و برخی را رهاکرده است، می‌گذرند.[۳]

فصل

خداوند متعال در آیهٔ ۷ سورهٔ هفتم(اعراف) فرموده است: «و سنجیدن در آن

۱. برای اطلاع بیشتر به‌تفاسیر آیات مذکور از جمله به تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ج ۹ و ۱۰،ص ۴۹۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ ق، مراجعه فرمایید. م.
۲. به‌نقل از تفسیر علی‌بن ابراهیم، در بحارالانوار، ج ۷، ص ۶۵، چاپ جدید، آمده‌است. م.
۳. به‌نقل از امالی صدوق، ص ۱۰۷، در بحارالانوار،ج ۸،ص ۶۴، آمده‌است. م.

روز سنجش حق است و هر کس ترازویش سنگین باشد...»

و در آیهٔ ۱۳ سورهٔ هفدهم(بنی‌اسرائیل) فرموده است: «کارنامهٔ هر انسان را بر گردنش می‌نهیم و روز قیامت برای او نامهٔ عملی بیرون می آوریم....»

و در بخشی از آیهٔ ۴۸ سورهٔ هیجدهم(کهف) فرموده است: «و آنان در صفی به‌پروردگار تو عرضه می‌شوند».

و در آیهٔ ۴۷ سورهٔ بیست‌ویکم(انبیاء) فرموده‌است: «وقرارمی‌دهیم ترازوهای عدل برای روز قیامت و به هیچکس هیچ ستمی نخواهدشد...».

در مورد میزان برخی گفته‌اند: عبارت ازعدل و برابری وقسمت صحیح است، همانگونه که می گویند گفتار فلان کس موزون است و کردارهایش موزون و سنجیده است، و این معنی پسندیده‌یی است که لایق به فصاحت کلام است و برخی گفته‌اند: منظور از میزان، ترازویی دو کفه است و هر چند سنجش کارهای بندگان را با ترازو نمی‌توان سنجید ولی سنجش نامه‌های عمل که کردارها در آن ثبت می‌شود صحیح است وگفته شده‌است: نور در کفه‌یی و ظلمت در کفهٔ دیگر نهاده می‌شود، و برای ما در اینگونه اخبار از آن مصلحت در تکلیف است.[1]

فصل

خداوند متعال در آیهٔ ششم سورهٔ هفتم(اعراف) فرموده است: «البته که ما کسانی راکه پیامبران برای ایشان فرستاده شده‌اند(امتها)، سوال می کنیم وهم از پیامبران خواهیم پرسید.»

و در آیهٔ ۲۴ سورهٔ بیست‌وچهارم(نور) فرموده است: «روزی که گواهی دهد بر آنان زبانها و دستها و پاهایشان به‌آنچه عمل کردند».

و در آیهٔ ۶۵ سورهٔ سی‌وششم(یس) فرموده است: «امروز بر دهان آنان مهر خاموشی می‌زنیم و دستهای آنان با ما سخن می گویند و پاهایشان گواهی می‌دهند به آنچه به‌دست آورده‌اند».

موضوع پرسش و سنجش در موقف محشر، هر چندکه خداوند دانای به احوال بندگان است ودانای به نفس خویش، مانعی ندارد که برای آن غرض خاصی

۱. ایـن گفتار عیناً در الاقتصاد الهادی الی طریـق الرشاد، شیخ طوسی، ص ۱۳۷، آمده است. م.

باشد. زیرا پرسش وسنجش و گواهی دادن اعضای بدن، فرق میان بهشتیان ودوزخیان را روشن و آشکار می‌سازد و از یکدیگر مشخص می‌شوند و بهشتیان شاد وبهره‌شان بیشتر می‌شود و برای ما هم اطلاع و دانستن آن موجب مصلحت در این جهان که سرای تکلیف است می‌باشد. و موضوع محاسبه مورد اجماع است وقرآن هم در آن مورد گواهی می‌دهد؛ همچون این گفتار خداوند که فرموده است:«و کفایت می کند اینکه خود ما بررسی کنیم.» همچنین موضوع گواهی دادن اعضا و نشر نامه‌های عمل مورد اجماع ودرقرآن آمده‌است.ولی این پرسیدن هرچند همگانی است برمومنان آسان و برکافران دشوار است که در آن توبیخ و مناقشه است.

و در مورد چگونگی گواهی دادن اندامها گروهی گفته‌اند: خداوند برهان و بیّنه‌یی می آورد تاگواهی دهد وبرخی گفته‌اند: خداوندگواهی دادن را در آن به صورت مجاز به اندامها نسبت داده است و هر دوحال مجاز است، وگفته شده است:گواهی دهنده، خود شخص گنهکار است؛ بر خویشتن به‌آنچه‌کرده است،گواهی می‌دهد و به آن اقرار می کند که در این صورت، حقیقت است و مجاز نیست وگفته شده است در اندام و اعضاءِ نشانه‌هایی ظاهر می‌شود که دلالت بر فرق میان مطیع و گنهکار خواهد داشت و همهٔ این امور جایز و خداوند داناتر است.[۱]

شاعر چنین سروده است:

«پروردگارا! نمی‌دانم هنگامی که‌به من بگویی ای‌بندهٔ من! چرا چنین وچنان کردی وگناه انجام دادی و از فرمان من سرپیچیدی چه پاسخ دهم.»

دیگری گفته است: «پروردگارا! کاش می‌دانستم کنار میزان و پل صراط حال من چگونه است ودر آن هنگام که دشمنان و شاکیان اطراف منند و انواع ستم ویاوه گویی‌های من به حضورت عرضه می‌شود.»

مجلس نود و چهارم
در شفاعت و حوض

خداوندمتعال در آیهٔ ۷۹ سورهٔ هفدهم (اسراءِ) فرموده: است «باشد که خدایت

---

۱. این مباحث هم عیناً در کتاب الاقتصادالهادی الی طریق‌الرشاد، شیخ طوسی (رض)،صفحات ۱۳۶ و۱۳۷، چاپ ۱۴۰۰ ق تهران،آمده‌است. م.

به مقام محمود (شفاعت) برانگیزاند.»[۱]

پیامبر (ص) خود فرموده‌اند: منظور از این مقام، مقامی است که در آن برای امت خویش شفاعت خواهم کرد.[۲]

امام رضا (ع) فرموده است که پیامبر (ص) فرموده‌اند: هر کس به‌حوض من ایمان نیاورد، خدایش کنار حوض من نرساند و هر کس به‌شفاعت من ایمان نیاورد، خدایش شفاعت مرا به‌او نرساند. همانا شفاعت من برای کسانی از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند و بر نیکوکاران که راهی و اعتراضی نیست.[۳]

و به‌امام رضا (ع) گفته شد: ای پسر رسول خدا! معنی این آیه (آیهٔ ۲۸ سورهٔ بیست و یکم) که می‌فرماید: «شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدا از او راضی است» چیست؟ فرمود: یعنی برای کسی که خداوند از دین و آیین او خشنود است.[۴]

و پیامبر فرموده‌اند: شفاعت من برای آن دسته از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند، غیر از شرك به‌خدا و ستم.[۵]

امام صادق فرموده است: و هر کس سه چیز را منکر شود از شیعیان ما نیست؛ معراج و پرسش در گور و شفاعت.[۶]

ابن‌عباس می‌گوید: چون سورهٔ کوثر نازل شد، پیامبر (ص) به‌منبر رفتند و بر مردم آن را خواندند و چون فرود آمدند، مردم به‌ایشان گفتند: ای رسول خدا! این چیزی که خداوند به‌شما ارزانی فرموده است، چیست؟ فرمودند: جویی است در بهشت که از شیر سپیدتر و از قدح پایدارتر است (از تیر راست‌تر وانباشته‌تر است). بر دو کرانهٔ آن خیمه‌هایی از مروارید و یاقوت برپاست. پرندگانی سبز رنگ بر آن وارد می‌شوند که گردنهای کشیده‌یی همچون گردن شتران تنومند دارند. گفتند: ای رسول خدا! آن پرندگان چه نیکبختند. فرمودند: آیا به‌شما از نیکبخت‌تر از آنان خبر

---

۱. برای اطلاع بیشتر به تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۳۸، مراجعه فرمایید. م.

۲. به‌تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ج ۵ و ۶، ص ۴۳۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ ق. مراجعه فرمایید. م.

۳ و ۴. به‌نقل از عیون اخبارالرضا، ص ۷۸، و امالی صدوق، ص ۵، در بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۴، چاپ جدید، آمده است. م.

۵. خصال، صدوق، ج ۲، ص ۹. م.

۶. به‌نقل از امالی صدوق، ص ۱۷۷، در بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۷، چاپ جدید، آمده است. م.

دهم؟گفتند: آری: فرمودند: هر کس که از گوشت آن پرندگان بخورد و از آن آب بیاشامد، به‌رضوان خداوند فائز می‌شود.[۱]

پیامبر (ص) فرموده‌اند: مخیر شدم که گروهی از امت من به‌بهشت بروند یا من شفاعت کنم و من شفاعت را برگزیدم، زیرا همگانی‌تر و پسندیده‌تر است. آیا می‌پندارید که برای مومنان پرهیزکار شفاعت خواهد بود که برای مومنانی است که آلوده و خطاکارند.

میان مسلمانان در اینکه مقام شفاعت ثابت است اختلافی نیست ولی اهل وعید معتقدند که مقتضای شفاعت، فقط برای افزون کردن منافع عبادت و برتر شدن درجات است و ما می‌گوییم اقتضای آن، اسقاط زیان گناهان هم هست و دلیل بر باطل بودن ادعای کسانی که می‌گویند اقتضای آن فقط زیادی درمنافع عبادت است، این است که هنگامی که ما از خداوند مسئلت می‌کنیم تا بردرجات وکرامات رسول خدا بیفزاید، ما شفیع رسول خداباشیم، و هیچیك از مسلمانان چنین موضوعی را نه از لحاظ معنی معتقدند ونه از لحاظ لفظی. بنابراین شفاعت ویژهٔ اسقاط زیان‌گناهان است، هر چند زیادی منافع را هم در برگیرد.

مجلس نود و پنجم
در رجاء و وسعت رحمت خدای متعال

خداوند متعال ضمن آیهٔ ۱۵۶ سورهٔ هفتم (اعراف) فرموده است: «و رحمت من همه چیز را در برگرفته است.» وضمن آیهٔ ۴۳ سورهٔ سی وسیم (احزاب) فرموده است: «و خداوند به‌مومنان مهربان است.» و ضمن آیهٔ ۵۳ سورهٔ سی و نهم (زمر) فرموده است: «به آن دسته از بندگانم که برخویشتن اسراف ورزیده‌اند، بگو از رحمت خداوند نومید مشوید.» و ضمن آیه ۱۹ سورهٔ چهل ودوم (شوری) فرموده است: «خداوند نسبت به‌بندگان خود بسیار مهربان است».

پیامبر (ص) فرموده‌اند: چون روز رستاخیز فرا می‌رسد، خداوند برای بندهٔ مومن گنهکار خویش تجلی می‌فرماید و نخست او را بریك‌یك گناهانش آگاه می‌سازد و سپس برای او آنها را می‌آمرزد و بر این کار هیچ فرشتهٔ مقرب و پیامبر مرسلی را

---

۱. نخستین روایتی است که به نقل از مجمع‌البیان طبرسی، در بحارالانوار، ج ۸، ص۱۶، در باب صفت حوض آمده است. م.

آگاه نمی‌فرماید و آنچه راکه بنده دوست ندارد کسی بر آن آگاه گردد، پوشیده می‌دارد و سپس به‌خطاهای او می‌فرماید، مبدل به‌حسنات شوید.[۱]

امیرالمومنین (ع) فرموده است: نسبت به‌چیزی که امیدی به‌آن نداری، امیدوارتر باش تا چیزی که امیدآن را داری، که موسی‌بن‌عمران (ع) برای آنکه آتشی برای زن و فرزند خویش فراهم آورد، بیرون آمد و خداوند با او سخن فرمود و او در حالی که پیامبر شده بود، برگشت. ملکهٔ سبا هم بیرون آمد و سپس همراه سلیمان (ع) مسلمان شد و جادوگران فرعون بیرون آمدند و همگان مومن به‌پیشگاه خداوند برگشتند.[۲]

امام صادق (ع) فرموده است: چون روز رستاخیز فرا رسد، خداوند تبارك و تعالی چنان رحمت خود راگسترش می‌دهد که ابلیس‌هم بررحمت حق تعالی طمع می‌بندد.[۳]

پیامبر (ص) فرموده‌اند: در خواب دیدم که مردی از امت من بر لبهٔ جهنم ایستاده است و امیدواری او به‌لطف خداوندآمد و او را از آن‌گرفتاری نجات داد.[۴]

امام‌کاظم(ع) فرموده است: خدای متعال را هر روز جمعه هزار نفخهٔ رحمت است که به‌هر بنده‌یی بخواهد، ارزانی می‌دارد. هر کس که پس ازعصرجمعه، صدبار سورهٔ قدر را بخواند، خدای عزوجل آن هزار رحمت و هزار رحمت دیگر چون آن را، به‌او عنایت می‌فرماید.

امیرالمومنین فرموده است: بر نیکان این امت هم ازعذاب خدا احساس امان و زینهاری‌مکنید که خداوند سبحان فرموده است: «بجز زیانکاران، کسی از مکر خدا احساس ایمنی نمی‌کند.» و برای بدان این امت هم از بخشش و رحمت خداوند، نومید مباشید که‌خداوند سبحان فرموده است: «همانا غیر ازکافران کسی از رحمت‌خدا نومید نمی‌شود»[۵].

---

۱. به‌نقل از عیون اخبارالرضا ، ص۲۰۱ در بحارالانوار، ج ۷،ص۲۸۷، آمده‌است. م.

۲. به‌نقل از تحف‌العقول، ابن‌شعبهٔ حرانی، در بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۵، آمده است. م.

۳. در امالی صدوق، ص ۲۰۵، چاپ آقای کمره‌یی، آمده است. م.

۴. فضائل‌الاشهرالثلاثه، صدوق، ص ۱۱۳. م.

۵. درنهج‌البلاغه،ج ۲، ص۲۳۶، چاپ عبده، وص۱۲۵۵، چاپ مرحوم فیض‌الاسلام، آمده است. م.

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خداوند متعال روزی که آسمانها و زمین را آفرید، صد رحمت پدید آورد که فقط یك بخش آن را در زمین قرار داده است که به‌سبب همان رحمت مادر بر فرزند خویش و چهار پایان به‌یکدیگر مهر ورزی می کنند وهمچنین پرندگان ودیگر جانداران، و نود و نه بخش دیگر را برای روزقیامت اندوخته فرموده است و درآن روز این نود و نه را با رحمت این جهانی خود ضمیمه و آن را صد می کند.[۱]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: هرکس در دنیا گناهی کند و عذاب شود، خداوند عادل‌تر از این است که دوباره او را عذاب فرماید و هرکس در دنیا گناهی کند و خداوند آن را در این جهان پوشیده بدارد و او را عفو فرماید، گرامی‌تر از آن است که چون چیزی را عفو فرمود، دوباره به‌آن موضوع بازگردد[۲].

و همان حضرت فرموده‌اند: چون فرشتگان آنچه را نوشته‌اند، به‌آسمان‌ببرند، همین قدر که خدای متعال در آغاز و پایان آن نامه، کارنیکی را مشاهده‌فرماید، به فرشتگان می‌فرماید: گواه باشید که من آنچه را میان این نامه است، بر بنده‌ام آمرزیدم.

و باز همان حضرت فرموده‌اند: نباید هیچیك از شما بمیرد، مگر اینکه نسبت به‌خداوند متعال خوش گمان باشد، و خوش‌گمانی به‌خداوند بهای بهشت است[۳].

و فرموده‌اند: خدای متعال پیش از آنکه آسمانها و زمینها رابیافریند، به‌دست خویش کتابی (نامه‌یی) مرقوم داشته و زیر عرش نهاده است و از جمله مطالب آن این است که رحمت من بر خشم من پیشی گرفته است.[۴]

وفرموده‌اند: سوگند به‌کسی که‌جان من در دست اوست، خداوند متعال بر بندهٔ خویش مهربان‌تر از مادری مهربان و دلسوز به‌فرزندش می‌باشد.[۵]

و باز همان حضرت فرموده‌اند: خدای، مبتران را لعنت کناد! و این سخن

---

۱. با اندك تفاوتی در احیاء علوم الدین، ص ۲۳۲۴، چاپ دارالشعب، آمده‌است. م.

۲. این موضوع هم از قول امیرالمومنین وهم از قول رسول خدا، آمده‌است، ازجمله در محجة البیضاء، و در آن عبارت، مقدم و موخر است. م.

۳. امالی طوسی، ج ۸ص ۳۸۹، ۰ م.

۴و۵. با اندك تفاوتی در محجةالبیضاء، ج۷، ص ۲۶۳، و احیاءعلوم‌الدین، ص۲۳۲۴، آمده است.م.

را سه‌بار تکرار فرمودند. پرسیده شد: ای رسول خدا! مبتران چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی که مردم رااز رحمت خدانومیدمی‌کنند. خداوند متعال‌به‌موسی(ع) فرمود: قارون از تویاری خواست و اورا یاری‌ندادی و حال آنکه سوگند به‌عزت خودم، اگر از خودم فریاد خواهی می‌کرد، به‌فریادش می‌رسیدم و از گناهش درمی‌گذشتم[1].

و روایت شده است که پیامبر(ص) به‌بالین جوانی که درحال مرگ بود، آمدند و فرمودند: خود راچگونه می‌یابی؟ گفت: به‌خدا امیدوارم، در عین‌حال بیم دارم. فرمودند: این دوحالت در دل‌بنده‌یی جمع نمی‌شود، مگر اینکه خداوند آنچه را امیددارد به‌او ارزانی و او را ازآنچه بیم‌دارد، در امان می‌دارد.[2] وگفته شده‌است برای یکی از پادشاهان بنی‌اسرائیل مردی ازعابدان را وصف کردند. اورا خواست و از او تقاضا کرد از هم‌صحبتان و ملازمان درگاه باشد. عابد به‌اوگفت: ای پادشاه! چه‌نیکو سخنی گفتی، ولی اگرروزی به‌خانهٔ خود درآیی وببینی که من باکنیزك تو شوخی می‌کنم چه خواهی‌کرد؟ پادشاه خشمگین شد وگفت: ای تبهکار! آیا گستاخی توچنان است که می‌توانی این سخن را برزبان آوری؟ عابدگفت: مرا پروردگار کریمی است‌که اگر درروز هفتادگناه از من‌ببیند، برمن خشم نمی‌گیرد ومرا ازدرگاه خویش نمی‌راند و ازروزی خویش محروم نمی‌فرماید. پس چگونه ممکن است از درگاه او مفارقت جویم و به‌درگاه‌کسی بپیوندم‌که پیش ازآنکه ازفرمانش سرپیچی کنم، برمن خشم می‌گیرد. پس اگر مرا در حال سرپیچی و عصیان ببیند، چه‌کار خواهد کرد؟

سروده شده است:

«گناهان من بسیار است ویارای بردوش‌کشیدن آن را ندارم. در عین حال، عفو تو ازگناه من بزرگتر وباشکوه‌تر است.

پروردگارا! در این جهان رحمت تومرا دربرگرفته است وهمانا که من به‌روز رستاخیز به‌رحمت تونیازمندترم.»

---

۱. نظیر آن در الاحادیث‌القدسیه، شیخ حرعاملی، ص ۶۴، و محجةالبیضاء، ج ۸، ص۳۸۵، آمده است.

۲. به‌نقل از شمارهٔ ۴۲۶۱ سنن‌ابن‌ماجه در محجةالبیضاء، ص ۲۵۳، ج ۷، آمده است.م.

مجلس نود و ششم
در بهشت وچگونگی آن

خداوندمتعال درآیهٔ ۲۵ سورهٔ دوم (بقره) فرموده است: «ومژده‌بده آنانی را که‌ایمان آوردند وکارهای پسندیده‌انجام دادند به‌اینکه‌برای‌آنان باغهایی است‌که در آن جویبارها روان است وهرگاه به‌آنان روزی‌دهند، روزی‌آماده ازمیوه، گویند این همانی است که‌پیش ازاین‌به‌ما خورانده شده‌است وهرچه‌برای‌آنان بیاورندبه‌یکدیگر مانند است وایشان را دربهشت جفتهای پاکیزه است وآنان در آن‌جاودانه‌اند.»

ودرآیهٔ۱۳۳ سورهٔ سوم(آل‌عمران)فرموده‌است: «پیشی‌گیرید به‌سوی‌آمرزش پروردگار خود وبهشتی که پهنای آن همهٔ آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزگاران است»[۱].

پیامبر(ص) فرموده‌اند: خشتهای بهشت، خشتی از زر و خشتی از یاقوت‌است و صحنهٔ آن، مشک تازه وکنگره‌هایش، یاقوتهای سرخ و سبز وزرد است ودرهای آن گوناگون است. در رحمت، از یاقوت سرخ است و در صبر، دری یك لختی و از یاقوت سرخ و بدون حلقه‌است. در شکر، دارای دو مصراع و از یاقوت سپید است و فاصلهٔ میان دو مصراع آن (دهانه‌اش) به‌اندازهٔ پانصد سال راه است. نالهٔ اشتیاق آن به‌قدرت خداوند متعال بلند است وعرضه می‌دارد: پروردگارا! آنان را که شایستهٔ منند درآور. در بلا، دارای یك مصراع و از یاقوت زرد است و کمتر کسی از آن وارد می‌شود.

اما دربزرگ که بندگان صالح ـ که زاهدان و پارسایان و رغبت کنندگان به خداوند متعال و کسانی که با او انس دارند ـ از آن وارد می‌شوند وچون به‌بهشت درآیند، در دو جویبار در صف مرتب، میان کشتیهای یاقوت که پاروهایش از مروارید است، حرکت می‌کنند. در آن فرشتگانی از نور هستند که جامه‌های سبز بر تن دارند وبرکناره‌های آن، نهرها حرکت‌می‌کنند. نام آن جنةالمأوی وجنةعدن است که میان بهشتهاست و دیواره‌های آن یاقوت سرخ وکف آن مروارید است.[۲]

---

۱. برای اطلاع بیشتر از آیات دیگری که در این مورد آمده است به بحارالانوار، ج ۸،صفحات ۷۱ تا ۸۰، مراجعه شود. م.

۲. به‌نقل از امالی صدوق، ص ۱۲۸، با توضیح لغات در بحارالانوار، ج۸، ص ۱۱۷، آمده است.م.

امیرالمومنین فرموده است: طوبی درختی است در بهشت که ریشهٔ آن در خانهٔ رسول خدا(ص) است و هیچ مومنی نیست، مگر اینکه شاخه‌یی از آن درخانهٔ اوست و هیچ چیز به‌دل آن مومن نمی‌گذرد مگر اینکه همان شاخه برای او آن را حاضر می‌آورد و اگر سواری تیزرو در سایهٔ‌آن صد سال بتازد، نمی‌تواندازسایه‌اش بیرون رود و اگر کلاغی از پایین آن به‌پرواز درآید به‌بالای آن نمی‌رسد و شکسته و پیر می‌شود.[1]

روایت است که مردی از ابن‌عباس پرسید: با آنکه خداوند متعال از خدمتگزاران و جفتها و بوی خوش و آشامیدنیها و میوه‌های بهشت خبر داده و در کتاب خود نازل فرموده‌است، چه‌چیزی از آن راپوشیده داشته‌است؟ ابن‌عباس گفت: آن جنت‌عدن است که خداوند آن‌راروز جمعه بیافرید و سپس آن را پوشیده داشت و هیچ آفریده‌یی از آفریده‌های آسمانها و زمینها آن را ندیده است تا هنگامی که آنان را که شایستهٔ‌آنند، درآن درآورد و خدای متعال سه‌بار به‌آن بهشت فرمود سخن بگو و گفت: خوشا به‌حال مومنان، و خدای بزرگ فرمود: خوشا به‌حال مومنان و خوشا به‌حال تو. ابن‌عباس می‌گوید، رسول خدا فرمودند: هر کس در او شش خصلت باشد، از آن مومنان است. آن کس که سخن راست بگوید و وعدهٔ خویش برآورد و امانت خویش را بپردازد و به‌پدر و مادرش نیکی کند و پیوند خویشاوندی را رعایت کند و ازگناه خویش آمرزش خواهی کند، مومن است.

امیرالمومنین فرموده است: در بهشت درختی است که از بالای‌آن جامه‌های آراسته فرو می‌ریزد وپایین آن اسبهای ابلقی قراردارند که زین ولگام شده و دارای بال هستند و از آن اسبها هیچ مدفوعی‌دفع نمی‌شود. اولیای خدا سوار برآن اسبها می‌شوند و در هر کجای بهشت که بخواهند به‌پرواز درمی‌آیند، بندگانی که در درجهٔ پایین‌تر قرار دارند، می‌گویند: پروردگارا! چه‌چیزی این بندگانت را به این کرامت رسانده است؟ خدای جل‌جلاله می‌فرماید: اینان‌شبهانمی‌خوابیدند ونمازشب می‌گزاردندو روزها چیزی نمی‌خوردند و روزه داشتند و با دشمن پیکار می‌کردند و ترسی‌نداشتند وصدقه می‌دادند و بخل نمی‌ورزیدند.[2]

---

۱. در خصال و صفحهٔ ۱۳۳ امالی صدوق، آمده است.م.
۲. به‌نقل از امالی صدوق، ص ۱۷۵، در بحارالانوار، ج۸، ص ۱۱۸، آمده است.م.

از انس بن مالك پرسیده شدکه ای ابوحمزه! آیا بهشت در زمین است یا در آسمان؟ گفت: کدام زمین و کدام آسمان است که گنجایش بهشت را داشته باشد؟ پرسیدند: پس کجاست؟ گفت: فراتر از آسمان هفتم، زیر عرش خداوند.[۱]

پیامبر(ص) فرمودند: وارد بهشت شدم، دیدم در جبهۀ آن سه خط زرین با زر نه، با آب طلا نوشته شده است. سطر نخست «لااله‌الاالله، محمدرسول‌الله» بود. سطر دوم چنین بود: آنچه‌که پیش فرستادیم، اینجا یافتیم. آنچه در آن جهان خوردیم، سودی بود که بردیم و آنچه گذاشتیم، زیان کردیم. سطر سوم چنین بود: امتی گنهکار و پروردگاری بسیار بخشنده.

و همان حضرت فرموده‌اند: دربهشت هیچ درختی نیست مگر اینکه ساقۀ آن زرین است.

و فرموده‌اند: از اهل بهشت فضولاتی دفع نمی‌شود. خوراك آنان چیزی همچون هوای معطر است. حمد و تسبیح خدا به‌آنان الهام می‌شود، همچنانکه نفس کشیدن.

و فرموده‌اند: سوگند به‌کسی که کتاب را بر محمد(ص) نازل فرموده است، هماناکه بهشتیان را همواره برحسن و زیبایی افزوده می‌شود، به‌همان نسبت که در دنیا روز به‌روز شکسته‌تر و زشت‌تر می‌شوند.

و فرموده‌اند: پست‌ترین منزلت بهشتیان این است‌که هشتاد هزار خادم دارند و نود و دو درجه، وبرای آنان گنبدی از مروارید و یاقوت و زبرجد زده می‌شود و مساحت منزل آنان به‌اندازۀ میان جابیه (دهکده‌یی از اطراف دمشق) و صنعاء است.

و پیامبر فرموده‌اند: در بهشت ناگهان پرتوی آشکار می‌شود. بهشتیان سرها را بلند می‌کنند، معلوم می‌شود پرتو آشکار شدن دندانهای پیشین حوریه‌یی است‌که برروی همسر خویش لبخند زده است.

ابن‌عباس می‌گوید: بهشت را هفت دیوار و هشت پل است که همگی محیط بربهشتند؛ دیواری از سیم، دیگری از زر وسیم، سومی از زر، چهارمی ازمروارید، پنجمی ازگوهر، ششمی از زبرجد، هفتمی از نور رخشان. میان هر دو دیوار،فاصلۀ صد سال راه است. پایه‌هایش از گهر و یاقوت و زبرجد است. هشت در داردکه

---

۱. در بحارالانوار، ج ۸، ص ۸۳، ضمن تفسیری که مرحوم علامۀ مجلسی از آیات مربوط به‌بهشت فرموده، آمده است.م.

دهانهٔ هر یك مسیر صد سال راه است.

شاعری چنین سروده است:

«جنت فردوس شایسته نیست مگر برای اشخاص کریم. کریم باش و با عفو و سلام وارد بهشت شو.»

دیگری گفته است:

«در بهشت دوشیزه‌یی است که با ناز راه می‌رود و ساقی همسر خویش میان درختان است. آمیزه‌یی از مشك وعبیر است. می‌پنداری برای چه‌کسی آفریده شده است؟ برای قرآن خوان پارسا، معشوقه‌یی آزاده که گونه‌هایش گلگونه است وگویی مرواریدی در نقش دینار است. با ناز می‌خرامد و پیش می‌آید، مویهایش آویخته وصاف است. دامن‌کشان کنار جویبار حرکت می‌کند. شوخ و شنگی او آراسته و نزدیك شدنش موجب شادی است. در آفرینش شگفت‌آور و آمیخته با پرتو است. به‌دوست، جام بادهٔ رخشان می‌دهد، از بادهٔ فردوس نه از بادهٔ می ــ فروش.

پرندگان در غرفه‌های بسیار پسندیدهٔ یاقوتین، آوازی همچون آوای نی‌لبك دارند. به‌به! چه شادی شگفت‌انگیزی است‌که پروازکنندگان در هرنقطهٔ بهشت که بخواهند، فراهم است.»

مجلس نود و هفتم
در دوزخ و چگونگی آن

خداوند متعال در آیهٔ ۳۹ سورهٔ دوم (بقره) فرموده: است «وآنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان دوزخیان و در آتش جاودانه‌اند.»

ودرآیهٔ۵۶ سورهٔ چهارم (نساء) فرموده است: «همانا آنان راکه‌به‌آیات ماکافر شدند به‌زودی در آتش درافکنیم وهرچه پوستهای آنان بسوزد، به‌جای‌آن پوستهای دیگری‌به‌آنان می‌دهیم تا عذاب را بچشند.»

و درآیهٔ ۱۰ همان سوره فرموده است: «همانا آنان‌که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، به‌حقیقت، در شکم خویش آتش فرو می‌برند و به‌زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.»

و خداوند درآیهٔ ۳۴ سورهٔ‌نهم (توبه) فرموده است: «وآنان که زر و سیم را

اندوخته می کنند و آن‌را در راه خدا هزینه نمی کنند، مژده‌شان بده به‌عذابی‌دردناك، روزی که آن سیم و زر در آتش دوزخ گداخته‌گردد و پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را باآن داغ نهند. این است آنچه برای خود اندوخته کردید، پس بچشید آنچه راکه اندوخته می کردید.»

و خداوند درآیهٔ ۷۱ سورهٔ نوزدهم (مریم) چنین فرموده است: «و هیچکس از شما نیست مگر آنکه به‌دوزخ وارد شود و این حکم قطعی پروردگار تو است».

امام صادق(ع) فرموده است: روزی پیامبر(ص) نشسته بودند، ناگاه جبریل در حالی که‌پریده رنگ و اندوهگین و افسرده بود آمد. پیامبر(ص) فرمودند: چرا تورا چنین اندوهگین و افسرده می‌بینم؟ گفت: ای محمد! چرا چنین نباشم که‌امروز کوره‌های جهنم رانهادند؟ پیامبر(ص) پرسیدند: کوره‌های دوزخ چیست؟ گفت: خداوند متعال فرمانی صادر فرمود که هزار سال دوزخ را برافروختند تا سرخ شد و سپس فرمان داد هزار سال دیگر هم برافروختند تا از سرخی به‌سپیدی گرایید. باز فرمان داد هزار سال دیگر برافروختند، آنچنان که سیاهی وحشت‌زا گردید و اگر یك حلقه از زنجیری که درازی‌آن هفتاد ذرع است بردنیا نهاده شود، ازگرمای آن همهٔ جهان ذوب خواهد شد و اگر قطره‌یی ازگندابهای دوزخ برآبهای زمین فرو افتد، همهٔ اهل دنیا از بوی‌گندش نابود خواهند شد. گوید؛ پیامبر(ص) وجبریل (ع) گریستند. خداوند فرشته‌یی پیش آن دوگسیل داشت و فرمود: خدایتان برشما سلام می‌رساند و می‌فرماید شما را از اینکه‌گناهی انجام دهید که در دوزخ عذابتان کنم، در پردهٔ عصمت وامان قرار دادم.[1]

امیرالمومنین فرموده است: همانا در دوزخ آسیاهایی است که‌گروهی را با آن آرد می کنند. آیا نمی‌پرسید، کسانی که خوراك آن آسیاها هستند کیستند؟وچون پرسیدند، فرمود: عالمان تبهکار و قرآن خوانان بدکار و ستمگران ستم پیشه ووزیران خیانتکار و سرپرستان دروغگو (شاید هم عارفان دروغگو) و همانا دوزخ را شهری است که به‌آن حصینه (کهن‌دژ) می گویند. آیا از من نمی‌پرسید، در آن کیست؟ و چون پرسیدند، فرمود: در آن پیمان‌شکنان و ازدین برگشتگانند.[2]

۱. به‌نقل از صدوق (رض)، در محجةالبیضاء، ج ۸، ص ۳۶۱، آمده است و در پاورقی افزوده‌اند که در تفسیر علی‌بن ابراهیم، ص ۴۳۷ و در اوسط طبرانی هم آمده است.م.

۲. به‌نقل از خصال، ج ۲، ص ۱۴۲، دربحارالانوار، ج ۸، ص ۳۱۱، آمده است.م.

امام‌کاظم(ع) ضمن خبر مفصلی چنین فرموده است که جهنم را دره‌یی به‌نام سقر (در بعضی از نسخه‌ها سعیر) است که از هنگامی که خدایش آفریده هیچ بازدمی نداشته است و اگر خداوند اجازه دهد و از آن روزنه‌یی به‌اندازهٔ لانهٔ مار گشوده شود، هر چه را که برروی زمین است خواهد سوزاند و دوزخیان همگان از گرما و بوی گند و کثافت این دره، به‌یکدیگر پناه می‌برند و می‌گریزند و در آن کوهی است که همهٔ گرفتاران در آن دره از گرما و بوی گند و کثافت آن و آنچه که خداوند در آن برای اهلش فراهم آورده است به‌یکدیگر پناه می‌برند و در آن کوه، درهٔ ژرفی است که همهٔ گرفتاران در آن کوه، از گرما و گند و کثافت آن و آنچه برای اهلش فراهم شده است به یکدیگر پناه می‌برند و در آن درهٔ ژرف، چاهی است به‌همان صفت که همگان از آن می‌گریزند. در آن چاه، ماری است که همهٔ گرفتاران در آن چاه از خطر آن مار و زهری که خداوند در نیشهای او نهاده است می‌گریزند. در شکم آن مار هفت صندوق است که در آنها پنج‌تن از امتهای گذشته و دو تن از این امت قرار دارند. راوی می‌گوید: به امام کاظم(ع) گفتم: فدایت گردم، آن پنج‌تن و دو تن چه کسانی هستند؟ فرمود: آن پنج‌تن عبارتند از قابیل که برادرش هابیل را کشت و نمرود که با ابراهیم(ع) در مورد خداوند ستیزه‌گری کرد و گفت: من هم می‌توانم کسانی را زنده کنم و کسانی را بمیرانم. و فرعونی که گفت من پروردگار بلندمرتبهٔ شمایم، و آن مرد یهودی که یهودیان را به‌این آیین واداشت و بولس مسیحی که مسیحیان را به‌آیین تثلیث واداشت و از این امت هم دو اعرابی هستند.[1]

امام‌باقر(ع) فرموده‌اند: چون آیهٔ ۲۳ سورهٔ هشتادونهم (والفجر) که می‌فرماید: «و آن روز جهنم را پدید آورند و همان روز آدمی متذکر کار خود گردد و آن تذکر را برای او چه سودی؟» نازل شد، از پیامبر(ص) دربارهٔ آن پرسیدند. فرمودند: روح‌الامین به‌من خبرداده است که خدایی که غیراز او خدایی نیست چون همگان را در صحرای قیامت جمع فرماید، جهنم را می‌آورند و آن‌را هزار لگام است و هرلگامی را صدهزار فرشته از فرشتگان غضب در دست دارند و دوزخ را هیاهو و سختی و دم و بازدمی است که از آن شرر بیرون می‌زند و اگر خداوند خلق را برای حساب با بودن دوزخ نگهدارد، همگان نابود می‌شوند، ولی از جهنم ظلمتی بیرون

۱. به‌نقل از خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۴، در بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۱۱، آمده است.م.

می آید که همگان چه نیك و چه بد را در آن ظلمت فرو می‌برد.[۱]

عمروبن ثابت نقل می کند که امام باقر(ع) فرموده‌اند: دوزخیان از سختی عذابی که در آن می بینند همچون سگان وگرگان زوزه می کشند. ای عمرو! چه می‌پنداری دربارهٔ قومی که مرگ آنان فرا نمی‌رسد تا بمیرند و از عذاب آنان هم کاسته نمی‌شود و در دوزخ تشنه وگرسنه‌اند؛ چشمهایشان را غبار پوشانده،کرولال و کورند و سیه روی و زیانکار، مانده دردوزخ و پشیمان و خداوند برآنان خشم گرفته و برآنان هیچ رحمتی نمی‌شود. و از عذاب ایشان کاسته نمی‌شود و در دوزخ گداخته می‌شوند و ازگنداب گرم آن می آشامند و از زقوم می‌خورند و باقلابهای آتشین از بدنهایشان می کنند وباگرزهای آتشین آنان را می‌زنند وفرشتگان سخت‌گیر و خشن رحم نمی کنند و آنان دردوزخ برچهره افتاده‌اند و با شیطانها دریك بند کشیده شده‌اند و در زنجیر و غل بسته‌اند. اگردعایی کنند برآورده نمی‌شود وچون نیازی بخواهند، کسی نیازشان را بر نمی‌آورد. این است حال کسانی که به‌دوزخ در افتند.[۲]

همان حضرت فرموده است که چون پیامبر(ص) را به‌معراج بردند، ازکنار هیچ آفریده‌ایی عبور نفرمود مگر آنکه در او شادی و مهر و لطف وگشاده رویی دید تا آنکه ازکنار کسی گذشت که توجهی‌نکرد و سخنی نگفت و پیامبراو را ترشروی و خشمگین دیدند. به‌جبریل فرمودند: ازکنار هیچکس نگذشتم مگر اینکه خوش‌روی وشاد و مهربان بود مگر این شخص. این کیست؟ فرمود: این مالك دوزخ است و خدایش او را چنین آفریده است. پیامبرفرمودند: دوست دارم ازاو بخواهی که آتش دوزخ را به‌من نشان دهد. جبریل به‌مالك دوزخ گفت: این محمد (ص) رسول خداوند است و از من خواسته است از توبخواهم که آتش را به‌او نشان دهی. او زبانه‌یی از دوزخ را به‌آن‌حضرت ارائه داد وپس از آن‌تاهنگام رحلت هرگزخندان دیده‌نشدند.[۳]

پیامبر(ص) فرموده‌اند: اگر در این مسجد صدهزارتن یا بیشتر حاضر باشند و مردی از دوزخیان نفسش به‌آنان برسد، مسجد و هر چه درآن باشد،آتش خواهد گرفت.

---

۱. به نقل از امالی صدوق، ص ۳۲۲، در بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۸۱، آمده است.م.

۲ و ۳. به‌نقل از امالی صدوق، در بحارالانوار، ج ۸، صفحات ۲۸۱ و ۲۸۴، آمده است.

وهمان حضرت فرموده‌اند: همانا در آتش، مارهایی چون‌گردن شتران تنومند، وجود دارد که هربار گزش آنان تا چهل سال سوزش دارد ودر آن کژدمهایی به‌بزرگی استر وجود دارد که درد و سوزش گزش آنان تا چهل‌سال احساس می‌شود.[1]

ابن‌عباس گوید: جهنم را هفت دراست و بر هر در، هفتاد هزارکوه است و در هر کوه، هفتاد هزار دره و در هر دره،هفتاد هزار وادی و در هر وادی، هفتاد هزار شق و در هر شقی، هفتاد هزار خانه،ودرهرخانه‌هفتاد هزار مار است‌که بلندی هر یك به‌اندازهٔ مسیر سه روز راه است وبلندی نیشهای آن مارها چون درختان خرمای بلند است. این مارها به‌سراغ آدمیان دوزخی می‌آیند و او را از لبها و پلکهای چشمش می‌گیرند و شروع به‌کندن تمام گوشتهای او می‌کنند. آدمی،گاه از بیم می‌گریزد و در نهری ازنهرهای دوزخ می‌افتد و هفتاد سال در آن سرگردان است.[2]

شاعر چنین سروده است:

«پروردگارا!گویی من در قیامت برپا ایستاده‌ام وهنگامی‌که نامهٔ عمل خویش را می‌خوانم، اشکهایم ریزان است. پروردگار جبار به‌من می‌فرماید: نامهٔ عمل خود را بخوان‌که ای بندهٔ من! اینك پاداش آنچه راکه انجام داده‌ای به‌تو خواهم داد.

ای وای برمـن از توقف من درآنجا و از نامهٔ عملم که مصیبتهای بزرگ را برمن فراهم‌کرده وبرشمرده است.گناهان‌گذشته وقدیمی مراکه آنها را از یاد برده و فراموش‌کرده‌ام به‌مـن می‌شناسانـد. میزان و ترازو برای قضاوت و بررسی نهاده می‌شود وبرای بندگان خدا، خداوند خود بسنده‌تر قاضیان است. چهره‌هایی بارنگ باز وخندانند و چهره‌های دیگری گریان، روی به‌آتش دارند.»

سخن ما در اینجـا به‌پایان رسید و درآغاز کتاب‌گفتیم‌که بسیاری از اخبار و روایات ظاهرش برخلاف حق وازحشوها به‌نظر می‌رسد ولازم است خواننده دربارهٔ آن تأمل و دقت‌کند وآن‌را بـه‌طریقی که موافق با اصول و دلایل عقلی است توجیه کند و من در این‌کتاب هـر خبری راکه‌آوردم، هرچند به‌ظاهر حشو و سست به‌نظر برسد، بـه‌معنی‌آن آگاه بـوده‌ام ولـی از شرح و معنای‌آن از بیم طولانی شدن‌کتاب خـودداری‌کردم و سزاواراست‌که کسی تصور نکندکه من حشوی مذهبم و امور را

۱. محجة‌البيضاء، ج ۸ص ۳۶۰، م.

۲. روایاتی نظیر این درمحجة‌البیضاء، جلد ۸، صفحات ۳۵۳ تا ۳۵۹،آمده است.م.

بـا یکدیگر مـی آمیزم و خـدای را شکر که مـن مـردی محقق هستـم والحمـدلله رب‌العالمین.

پایان

سپاس و ستایش فـراوان خداونـد متعال راکه به‌این بندهٔ خود توفیق ترجمهٔ این کتاب را ارزانی داشت.

کمترین بندهٔ درگاه نبوی، محمود مهدوی دامغانی
مشهد مقدس رضوی، دوشنبه هفتم ذی‌حجةالحرام ۱۴۰۷ قمری،
دوازدهـم مـرداد ۱۳۶۶ خورشیدی و سوم اوت ۱۹۸۷ میـلادی

فهرست راهنما

